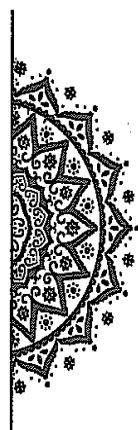


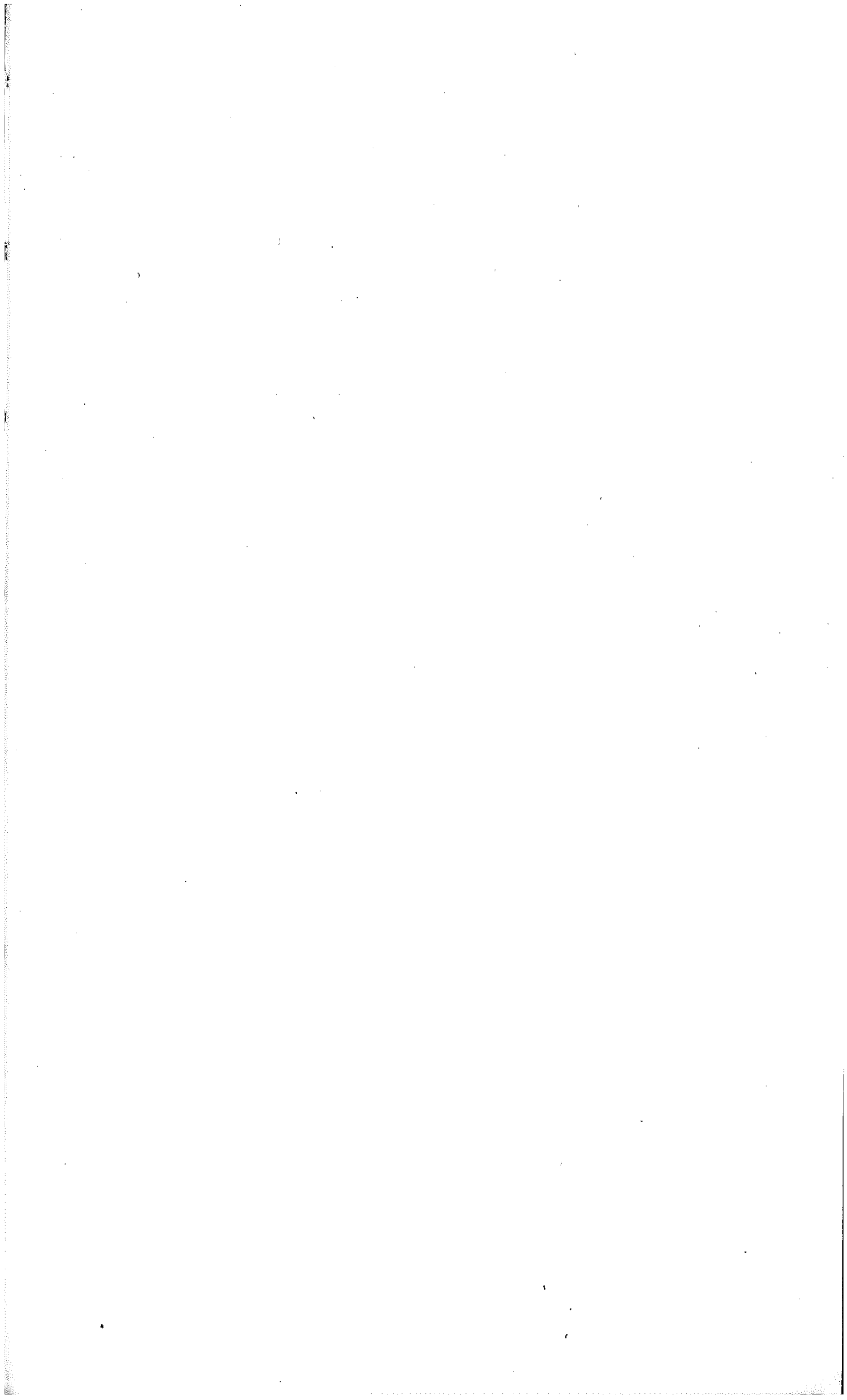
مختصر المآثر

جلد شانزدهم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ







# تاریخ جامع ایران

زیر نظر

کازم موسوی بجنوردی

سرپرستار

صادق سجادی



شهران، ۱۳۹۳

تاریخ جامع ایران / زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ سرور استاران دوره باستان:  
حسن رضایی باغبیدی، محمود جعفری دهقی؛ دوره اسلامی: صادق سجادی.  
تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)،  
۱۳۹۳.

ج: مصور؛ جدول، نمودار.

\* کتابنامه

\* فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

ISBN 978-600-6326-50-4

\* ص.ع. به انگلیسی:

The Comprehensive History of Iran

۱. ایران — تاریخ الف. موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۲۱-ب. رضایی باغبیدی،

حسن، ۱۳۴۵-ج. جعفری دهقی، محمود، ۱۳۲۹-د. سجادی، صادق، ۱۳۳۳

۹۵۵

DSR۱۰۹

۳۵۵۵۴۵۱

کتابخانه ملی ایران



مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی  
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

نام کتاب: تاریخ جامع ایران، ج ۱۶

ناشر: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۳

حروف نگاران: زهرا سادات حسینی، سهیلا خطیبی، مهناز مصطفی

صفحه آرا: زهره رمضان پور

طراح گرافیک و ناظر چاپ: علیرضا احمدی

چاپ: شاد رنگ، صحافی: معین، لیتوگرافی: تواب زاده

شمارگان: ۱,۰۰۰ نسخه

شابک (دوره): ۸-۳۶-۶۳۲۶-۶۰۰-۹۷۸

شابک (ج ۱۶): ۴-۵۰-۶۳۲۶-۶۰۰-۹۷۸

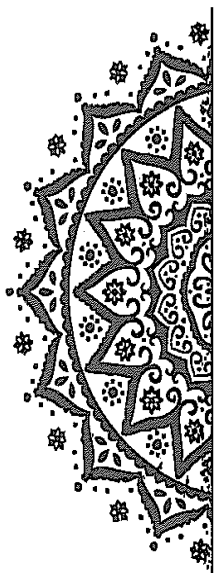
همه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است

آدرس: تهران، نیاوران، کاشانک، صندوق پستی: ۱۹۵۷۵/۱۹۷، تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶، شماره: ۲۲۲۹۷۶۶۳

پست الکترونیک: [Centre@cgie.org.ir](mailto:Centre@cgie.org.ir)، [HYPERLINK "mailto:Centre@cgie.org.ir"](mailto:HYPERLINK)، [centre@cgie.org.ir](mailto:centre@cgie.org.ir)

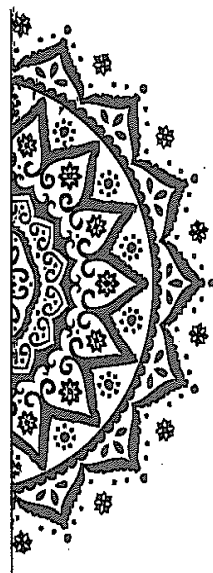
[www.cgie.org.ir](http://www.cgie.org.ir)

جلد شانزدهم



# تاریخ علوم و ادبیات

(۴)

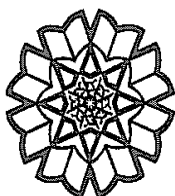


زیر نظر

کاظم موسوی بجنوردی

سر ویراستار

صادق سجادی





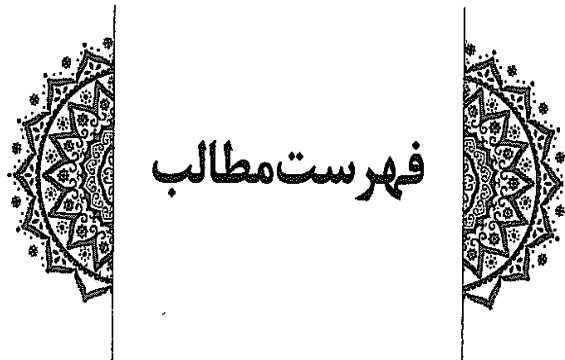
---

## نویسندگان جلد ۱۶

---

جعفری، عبدالقادر  
جلالی پنداری، یدالله  
دادبه، اصغر  
راغب، محمد  
رحمانی، روشن  
رزم آراء، مرتضی  
شرف عالم، محمد  
شیبان، حسین  
فاتحی نژاد، عنایت الله  
مجتبایی، فتح الله  
میربابایف، عزیز  
میرزا، ملا احمد  
نصیرالدین اف، عبدالمنان





## فهرست مطالب

۲	بخش اول: دوره حاکمیت زبان فرهیختگان
۵	مرحله اول: عصر مغول
۷	مرحله دوم: عصر تیموری
۸	الف - در زمینه نظم یا شعر
۹	ب - در زمینه شعر
۱۰	بخش دوم: حاکمیت زبان مردم در عصر صفوی
۱۲	حوزه شعر
۱۳	۱. سبک فغانی
۱۵	الف - مکتب وقوع
۱۶	ب - مکتب واسوخت
۱۷	۲. سبک صائب
۲۰	الف - شیوه اعتدالی یا سبک اصفهانی
۲۱	ب - شیوه افراطی
۲۴	انواع ادبی در عصر صفوی
۲۶	انواع غیردینی
۲۶	نوع حماسه
۲۷	در درون ایران
۲۷	در هند
۲۸	در روم
۲۹	نوع غنایی
۲۹	حوزه خاص

۳۵	.....	حوزه عام
۴۷	.....	نوع تعلیمی
۵۰	.....	منظومه‌های حکمی
۵۵	.....	نوع معما و ماده تاریخ‌سرایی
۵۹	.....	انواع دینی
۵۹	.....	شعر دینی - مذهبی
۶۲	.....	۱. حماسه‌های دینی
۶۴	.....	۲. مدایح و مراثی
۶۸	.....	۳. منظومه‌های دینی
۶۸	.....	حوزه نثر فارسی
۷۱	.....	جنبش فرهنگی - علمی
۷۲	.....	۱. فرهنگ‌نویسی
۷۴	.....	۲. تذکره‌نویسی
۷۵	.....	۳. رمان‌نویسی
۷۸	.....	۴. ترجمه
۷۹	.....	۵. تاریخ‌نویسی
۸۲	.....	پایان سخن در ترازوی نقد
<b>● ادبیات فارسی از آغاز قاجاریه تا اوایل مشروطه</b>		
۱۱۱	.....	الف - شعر
۱۱۲	.....	زمینه‌ها و انگیزه‌های بازگشت
۱۱۶	.....	پیشگامان بازگشت
۱۱۷	.....	انجمن‌ها
۱۱۹	.....	ادوار شعر دوره بازگشت
۱۲۱	.....	بازگشت شعر به دربار
۱۲۵	.....	بازگشت، اقتفا و تتبع
۱۲۹	.....	۱. قصیده‌سرایی
۱۳۹	.....	۲. مثنوی‌سرایی
۱۴۰	.....	۳. قالب‌های شعری دیگر
۱۴۱	.....	بازگشت به سبک عراقی
۱۴۲	.....	غزل‌سرایی
۱۴۵	.....	مثنوی‌سرایی
۱۴۶	.....	قالب‌های شعری دیگر
۱۴۷	.....	خروج شعر از دربار (شعر اعتراض)
۱۵۱	.....	شعر در میان مردم
۱۵۴	.....	شعر مذهبی (منقبت، مرثیه، نوحه)
۱۵۸	.....	شعر عرفانی

۱۶۲	شعر زنان
۱۶۵	ارزش‌ها و ضدارزش‌ها در شعر بازگشت
۱۷۳	ب - نثر
۱۷۵	تحول در نثر دیوانی
۱۸۱	تحول در نثر غیردیوانی
۱۸۸	انواع نثر دوره پیش از مشروطه
۱۸۸	نامه‌های دیوانی
۱۹۳	گلستان‌واره‌ها و تتبع در گلستان
۱۹۶	کتاب‌های تاریخی
۲۰۱	کتاب‌های تذکره و دانشنامه
۲۰۸	سفرنامه‌ها و خاطرات
۲۱۴	داستان و نمایشنامه
۲۲۰	ترجمه‌ها
۲۲۵	روزنامه‌ها
۲۲۷	اندیشه‌نامه‌های نقدآمیز
۲۳۲	جدال عربی و فارسی
۲۳۷	نثر فارسی دوره قاجار: ارزش‌ها و ضدارزش‌ها
	● ادبیات فارسی از آغاز مشروطه (۱۲۸۵ش) تا پایان حکومت رضا شاه (۱۳۲۰ش)
۲۶۵	درآمد
۲۶۷	مطبوعات
۲۷۶	ترجمه
۲۷۹	نثر داستانی
۲۷۹	داستان کوتاه
۲۸۸	رمان
۲۹۲	الف - رمان‌های تاریخی
۲۹۷	ب - رمان‌های اجتماعی
۳۰۱	نثر نمایشی
۳۱۴	نثر علمی
۳۳۷	● زبان‌های ایرانی در منطقه هندوکش شرقی
	● نگاهی به مفهوم و کارکرد طنز در ادب فارسی
۳۵۲	خنده، شوخ‌طبعی و طنز
۳۵۹	مفهوم طنز در نقد ادبی معاصر ایران
۳۶۰	هجو، هزل و طنز
	● کلیاتی درباره ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند تا قرن ۱۳ق/۱۹م
۳۶۸	ظهور محمود غزنوی و محمد غوری در خاک هند
۳۶۹	دربار سلاطین دهلی

۳۷۴	.....	دربار سکندر لودی
۳۷۴	.....	امپراتوری مغول: عصر طلایی ادبیات هندی - فارسی
۳۷۶	.....	دربار اکبر
۳۸۰	.....	دربار جهانگیر و عصر او
۳۸۲	.....	دربار شاهجهان
۳۸۴	.....	دوره اورنگ‌زیب
۳۸۷	.....	انحطاط فارسی در هند و دوزبانه‌گرایی
<b>● تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های محلی هند</b>		
۳۹۶	.....	زبان آسامی
۳۹۶	.....	زبان بنگالی
۳۹۷	.....	زبان گجراتی
۳۹۸	.....	زبان هندی
۳۹۹	.....	زبان کَناره‌ای
۳۹۹	.....	زبان کشمیری
۳۹۹	.....	زبان مالیالم
۴۰۰	.....	زبان مراتی
۴۰۱	.....	زبان اوریه
۴۰۱	.....	زبان پنجابی
۴۰۲	.....	زبان سندی
۴۰۲	.....	زبان تامیل
۴۰۲	.....	زبان تلوگو
۴۰۳	.....	زبان اردو
<b>● زبان فارسی در ماوراءالنهر از آغاز صفویه تا پایان دوره قاجار</b>		
۴۰۸	.....	زبان و ادبیات فارسی در عهد شیبانیان (قرن ۱۰ ق)
۴۱۰	.....	انواع ادبی
۴۱۶	.....	زبان و ادب فارسی در عهد اشترخانیان (قرن ۱۱ ق و نیمه اول قرن ۱۲ ق)
۴۱۹	.....	انواع نظم و نثر فارسی در زمان اشترخانیان
۴۲۳	.....	چهره‌های معروف ادب فارسی در عهد اشترخانیان
۴۳۱	.....	زبان و ادب فارسی در عهد امیران و خان‌های منغیت و خوارزم و فرغانه
۴۳۴	.....	حوزه ادبی بخارا
۴۳۶	.....	حوزه ادبی خوارزم
۴۳۷	.....	حوزه ادبی فرغانه
۴۳۸	.....	انواع ادبی
۴۳۸	.....	سرچشمه‌های ادبی و تاریخی
۴۴۰	.....	شاعران نامور عهد منغیت و آثار مهم آنها
۴۴۲	.....	زبان و ادب فارسی ماوراءالنهر در زمان استقرار روسیه تزاری

۴۴۳	..... انواع ادبی
۴۴۴	..... منابع ادبی
	<b>● تذکره نویسی در ماوراءالنهر و افغانستان</b>
۴۵۵	..... عصر یگانگی
۴۵۶	..... دوره اول (از سده ۷ تا سده ۹ق)
۴۵۶	..... دوره دوم (از سده ۱۰ تا سده ۱۳ق)
۴۶۰	..... عصر جدایی
۴۶۰	..... دوره اول (از نیمه دوم سده ۱۳ق تا روزگار معاصر)
۴۶۳	..... دوره دوم (روزگار معاصر)
۴۶۹	<b>● زبان و ادبیات فارسی تاجیکی در دوران معاصر</b>
	<b>● نگاهی به روابط فرهنگی ایران و شبه‌قاره هند</b>
۵۰۳	..... الف - ادبیات دینی هندوان به زبان پارسی، گستره و اهمیت آن
۵۲۴	..... ب - عرفان هندویی - ایرانی - اسلامی، زمینه‌ای مشترک برای تفاهم
۵۳۶	..... ج - جلوه‌هایی از روابط فرهنگی هندوان و ایرانیان عصر اسلامی
۵۳۶	..... ۱. چگونگی تاریخ‌نگاری قرون وسطای هند و دامنه آن
۵۳۸	..... ۲. ترکیب عناصر ایرانی و هندی در معماری و هنرهای هند
۵۳۹	..... ۳. همگرایی عناصر هندویی و اسلامی در ادبیات پارسی
۵۴۴	..... ۴. آمیختن واژگان پارسی در زبان‌های هندی
۵۴۵	..... ۵. برخی شواهد تاریخی
۵۵۴	..... ۶. نتیجه‌گیری
	<b>● سیری در فرهنگ‌نویسی فارسی</b>
۵۶۸	..... فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران پیش از اسلام
۵۶۹	..... فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران پس از اسلام
۵۷۰	..... فرهنگ‌نویسی عربی
۵۷۱	..... شعر و ادبیات فارسی نوین و زبان آن
۵۷۱	..... نضج ادبیات فارسی و مرجع‌نگاری
۵۷۲	..... ابوعبدالله خوارزمی، مرجع‌نگار دوره سامانیان
۵۷۳	..... اسدی طوسی، شاعر فرهنگ‌نویس
۵۷۴	..... فرهنگ‌نویسی فارسی در قرن ۶ق
۵۷۵	..... فرهنگ‌نویسی فارسی در قرن ۷ق
۵۷۷	..... نخستین واژه‌نامه منظوم و ارزش تعلیمی آن
۵۷۸	..... سده ۸ق و فرهنگ‌نویسی فارسی
۵۸۳	..... فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره
۵۸۶	..... سده ۹ق و فرهنگ‌نویسی فارسی
۵۸۹	..... سده ۱۰ق و فرهنگ‌نویسی فارسی
۵۹۲	..... سده ۱۱ق و فرهنگ‌نویسی فارسی

- فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۲ق ..... ۶۰۱
- فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۳ق ..... ۶۰۶
- فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۴ق ..... ۶۰۸
- **تاریخ‌نگاری فارسی در شبه‌قاره**
- چچ‌نامه یا فتح‌نامه سند و آغاز مرحله اسلامی تاریخ‌نگاری ..... ۶۴۲
- تاج‌المآثر و آغاز تاریخ‌نگاری فارسی در شبه‌قاره ..... ۶۴۳
- جامع‌التواریخ در مقام تاریخ جهان ..... ۶۴۴
- ضیاء‌الدین برنی و تاریخ فیروزشاهی به عنوان بیت‌الغزل تاریخ‌نگاری هند میانه ..... ۶۴۶
- کشمیر و تواریخ محلی ..... ۶۴۷
- تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان هند ..... ۶۴۹
- کتاب بابر ..... ۶۵۰
- بدائونی و منتخب‌التواریخ ..... ۶۵۲
- تاریخ الفی ..... ۶۵۳
- شیخ ابوالفضل علامی دکنی و تغییر کیفی در نوشته‌های تاریخ ..... ۶۵۴
- تاریخ‌نگاری قرن ۱۲ق/۱۸م در شبه‌قاره ..... ۶۵۵
- مرحله گذر به تاریخ‌نگاری شبه‌قاره و منشأ دوگانه آن ..... ۶۵۷
- مورخان روسی و هندوستان ..... ۶۶۰
- مورخان هندی و زبان انگلیسی ..... ۶۶۳
- **زبان و ادبیات عرب در ایران**
- ادبیات جاهلی و ارتباط آن با فرهنگ ایرانی ..... ۶۷۳
- مراکز فرهنگی ایرانی - عربی (حیره، بحرین، یمن) خاستگاه‌های شاعران جاهلی ..... ۶۷۷
- خطبه‌های جاهلی و ارتباط آن با فرهنگ ایرانی ..... ۶۸۷
- زبان و ادبیات عرب در ایران ..... ۶۹۰
- الف - تأثیر متقابل زبان فارسی و عربی پیش از اسلام تا عصر فتوحات ..... ۶۹۰
- ب - زبان و ادبیات عربی در ایران در سده‌های ۱ و ۲ق ..... ۶۹۲
- هماوردی زبان فارسی و عربی ..... ۶۹۹
- تعامل میان زبان عربی و فارسی ..... ۷۰۳
- ج - زبان و ادبیات عربی در میان ایرانیان خارج از مرزهای ایران (سده‌های ۲ و ۳ق) ..... ۷۱۲
- د - زبان و ادبیات عربی در ایران در سده‌های ۴ تا ۶ق ..... ۷۱۸
- ه - زبان و ادبیات عربی در ایران پس از حمله مغول ..... ۷۳۱
- **نمایه** ..... ۷۴۹

## ادبیات ایران در عصر صفویان

اصغر دادبه

علم و هنر و فلسفه، پدیده‌های اجتماعی است. این هر سه پدیده در جامعه زاده می‌شود، در جامعه رشد می‌کند و می‌بالد و فراز و فرود یا اوج و حضيض آن تابع فراز و فرود و اوج و حضيض اوضاع و احوال فرهنگی و اقتصادی جامعه است. در جامعه‌های باز و شکوفا، علم و هنر و فلسفه نیز شکوفا و شکوهمند است و در جوامع بسته و محدود، علم و هنر و فلسفه نیز محدود است و از شکوفایی و شکوهمندی برخوردار نیست. در جامعه پویا و شکوفا علم و هنر و فلسفه به سوی شکوفایی می‌رود و به کمال ممکن می‌رسد و در جامعه ایستای فرومانده از تحول، یافته‌های علمی و هنری و فلسفی به گونه‌ای درجا می‌زنند و محدود می‌مانند. فلسفه و هنر به گونه‌ای آئینه جامعه‌ای هستند که فیلسوف و هنرمند در آن زندگی می‌کنند. ادبیات که گونه‌ای هنر است و در طبقه‌بندی هنرها در شمار هنرهای شنیداری (= فونتیک phonetic) است از این قاعده مستثنا نیست. ادبیات فارسی یعنی ادب پارسی دری یا ادبیات ایران پس از اسلام از آغاز پیدایی یعنی از سده ۴ق تا سده ۱۰ق یعنی تا عصر صفوی (۹۰۷-۱۳۱۱ق/

۱۵۰۲-۱۸۹۳م)، که مورد بحث این مقاله خواهد بود، و نیز با توجه به دوران پس از عصر صفوی تا روزگار حاضر، با نگاهی که مبتنی بر «تحول زبان فارسی» است به سه دوره تقسیم می‌شود:

- دوره اول، از آغاز تا عصر صفوی؛ دوران حاکمیت سبک خراسانی و عراقی بر ادب فارسی.

- دوره دوم، از عصر صفوی تا عصر بازگشت ادبی؛ دوران حاکمیت سبک هندی یا سبک اصفهانی - هندی بر ادب فارسی.

- دوره سوم، از عصر بازگشت ادبی تا روزگار حاضر.

زبان فارسی در دوره اول تحولی ذاتی و بنیادی نکرد. تحول زبان فارسی در این دوره تحول ظاهری و عرضی بود از نوع جایگزین شدن «می» به جای «همی»، حذف «اندر» و استفاده از حرف اضافه «در» و همانندان آنها. و اگر نیک تأمل کنیم و آثار ادبی پدید آمده در این دوره را از نظر بگذرانیم ثبات زبان را در ویژگی‌های ذاتی و دگرگونی آنرا تنها در ویژگی‌های عرضی شاهد خواهیم بود.

تحول زبان و به تبع آن دگرگونی ادبیات از عصر تیموری و به‌ویژه از اواخر این عصر که به دوره دوم می‌پیوندد، آغاز می‌شود و زمینه برای تحول بنیادی و ذاتی زبان و ادب در عصر صفوی فراهم می‌آید. نهضت بازگشت ادبی، نهضت بازگشت به زبان دوره اول و به تبع آن، بازگشت ادبی به نحوه سرودن و نوشتن به شیوه دوره اول است که از اواخر عصر صفوی یا از عصر زندیه آغاز می‌شود و تا روزگار حاضر ادامه می‌یابد و زبانی پویا و شیوا شکل می‌گیرد که قابلیت‌های خود را در زمینه سرودن و نوشتن مسائل و مباحث علمی و هنری و فلسفی، نشان می‌دهد. این مقاله به دو بخش تقسیم می‌شود:

## بخش اول

### دوره حاکمیت زبان فرهیختگان

گرچه بحث ما، بحث از زبان و ادب فارسی در دوره دوم یعنی در عصر صفوی است، اما از آنجا که هیچ پدیده‌ای خلق‌الساعه نیست؛ بلکه برآیند یا معلولی است که علل و عوامل پدید آمدن آن، پیش از ظهور آن فراهم آمده است، از پرداختن به دوره اول،



به عنوان درآمدی بر دوره دوم، ناگزیریم.

### زبان مردم فرهیخته

دوره اول با زبان رسا و شیوایی مشخص می‌شود که برآمده از بلاغت ایرانی است؛ بلاغتی که جاحظ در گزارش خود، آشکارا آنرا از خصایص فرهنگی مردم ایران می‌شمارد و علاقمندان به بلاغت و محققان این حوزه را به فراگرفتن آن فرا می‌خواند.<sup>۱</sup> ابن‌الندیم نیز در این باب با جاحظ همداستان است.<sup>۲</sup> این زبان، زبانی است سالم و رسا با جمله‌های کوتاه و واژه‌های پارسی شیوا و تهی از واژه‌های عربی و مهجور و پیراسته از صنعت‌بازی‌های ادیبانه. جلوه‌گاه این زبان در نظم، *شاهنامه* فردوسی و در نثر، آثاری است چون مقدمه *شاهنامه* ابومنصوری، *ترجمه تاریخ طبری* و *تفسیر طبری* و *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* و آثاری دیگر همانند این آثار. از صورت مکتوب زبان با ویژگی‌هایی که بیان شد به «نثر مرسل» تعبیر می‌گردد و چون با تصویرسازی‌های شاعرانه همراه گردد در اصطلاح اهل فلسفه به «شعر منثور» و در اصطلاح اهل ادب به «نثر فنی»، که نثری است شعرگونه تعبیر می‌شود. صورت معتدل این‌گونه نثر آثاری است چون *کلیله و دمنه* نصرالله منشی و صورت افراطی آن، که نثر مصنوع یا نثر صنعتی نامیده می‌شود، آثاری است چون *مقامات حمیدی*. زبان رسای برآمده از بلاغت ایرانی در دوران حاکمیت سبک خراسانی بر ادب پارسی (از اواسط قرن ۳ تا اوایل قرن ۶ق) و تجلیات برون‌گرایانه آن همراه با وصف طبیعت و دعوت به زندگی شادخوارانه<sup>۳</sup>، و نیز در دوران حاکمیت سبک عراقی (از نیمه دوم قرن ۶ تا اواخر قرن ۹ق) که همراه با درون‌گرایی، زهدپیشگی و عرفان‌مآبی است، زبان شعر و نثر فارسی بود و در ذات و بنیاد تغییری نکرد، تغییرات در سطح ظاهری زبان و از نوع کاربرد «در» به جای «اندر» و «می» به جای «همی» و به تعبیر دقیق‌تر کاربرد «می» در کنار «همی»، البته با بسامد بیشتر و مهم‌تر از همه نشستن غزل به جای قصیده بود. زبان شیوای برآمده از بلاغت ایرانی تا اواخر عصر تیموری (۸۰۷-۹۳۰ق/۱۴۰۵-۱۵۲۴م) و آغاز دوران صفوی (۹۰۷-۱۱۴۸ق/۱۵۰۱-۱۷۳۵م) محفوظ ماند و ادامه یافت و آثاری ارجمند حتی پس از حمله مغول، در طول سده ۷ق بدین زبان سروده و نوشته شد. آنچه تغییر کرد محتوا و مضمون بود. بدین معنا

که مضامین طبیعت‌گرایانه و شادخوارانه در سبک خراسانی جای خود را به مضامین اخلاقی و دینی و عرفانی داد و آرمان‌گرایی مورد توجه در سبک عراقی به جای واقع‌گرایی در سبک خراسانی نشست<sup>۴</sup>، اما زبان همان زبان بود و فی‌المثل زبان سنایی همان زبان کهن فارسی یعنی زبان فرخی و عنصری بود. چنین است زبان دیگر شاعران از جمله خاقانی و نظامی، ظهیر فاریابی، انوری، سعدی و حافظ تا عبدالرحمان جامی ... و نیز چنین است آثار منثور از جمله تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه و قابوس‌نامه (از عصر سلجوقی) و کشف‌الاسرار میبیدی، کلیله و دمنه و گلستان سعدی، حتی آثار پدید آمده پس از حمله مغولان مثل تاریخ جهانگشا اثر عطاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ق/۱۲۲۶-۱۲۸۵ق) و تاریخ وصاف تألیف شرف‌الدین عبدالله شیرازی، ملقب به وصاف‌الحضره (آغاز تألیف ۶۹۹ق/۱۳۰۰م) تا بهارستان جامی<sup>۵</sup>. در تمام این آثار، زبان شیوای برآمده از بلاغت ایرانی مشترک است و همین امر مشترک، همانا امری ذاتی است و تفاوت‌های دیگر جمله تفاوت‌های عرضی است. زبانی که از آن سخن می‌گوییم از زبان مردم جدا نیست، اما زبان مردمی فرهیخته و تعلیم دیده است که اولاً، مطابق آیین آموزش و پرورش در روزگار خود تعلیم دیده‌اند؛ ثانیاً در ادامه آموزش‌های نظری، به نوعی در حوزه عمل به تکمیل دانسته‌ها و آموخته‌های خویش پرداخته‌اند. به عنوان مثال، آنجا که نظامی عروضی سمرقندی از ماهیت دبیری (= نویسندگی) و شاعری سخن می‌گوید و از چند و چون آموزش دبیری و شاعری سخن در میان می‌آورد<sup>۶</sup>، روشن می‌گردد که دبیران و شاعران، همچنین منجمان و طبیبان<sup>۷</sup>، به عنوان فرهیختگان جامعه، تربیت‌شدگان نظامی آموزشی بوده‌اند که پس از گذراندن دوره‌های آموزشی، طبقاتی را تشکیل می‌داده‌اند و با روشی علمی و سنجیده به کار نوشتن و سرودن می‌پرداخته‌اند و پیداست که هر نسل متقدم آموزش عملی نسل متأخر را عهده‌دار بوده است. ستایش‌های بیهقی از استادش بونصر مشکان<sup>۸</sup>، از جمله مواردی است که مثبت مدعای ماست.

### زبان مردم

تحول آنگاه رخ می‌دهد که به تدریج و در پی رویدادهای سیاسی و اجتماعی «زبان مردم» (زبان دوره دوم) با «زبان مردم فرهیخته» (زبان دوره اول) می‌آمیزد و از سوی

شاعران به نسبت‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد و نزد بعضی از شاعران برخاسته از میان مردم درس نخوانده تا حاکمیت بر نظم و نثر پیش می‌رود یا دست کم بدین حاکمیت نزدیک می‌شود. این رویداد در دو مرحله صورت می‌گیرد:

### مرحله اول: عصر مغول

تاریخ ایران، متأسفانه تاریخ سیر از اوج به حضيض و دگرگونی از مثبت به سوی منفی است. چهار سده نخستین اسلامی، دوره درخشان تاریخ پس از اسلام ایران است. سده ۴ق دوران حکومت سامانیان و عصر زرین تاریخ ایران اسلامی است. هر دوره پس از این دوران، به‌طور نسبی عصر افول و دوران انحطاط و لاجرم دوره آسیب دیدن فرهنگ و تمدن ایران است: عصر غزنوی نسبت به دوران سامانی و عصر سلجوقی و خوارزمشاهی نسبت به دوران غزنوی. سده‌های ۵ و ۶ق به لحاظ استمرار و تکمیل داده‌های فرهنگی سده ۴ق، که عصر زرین فرهنگ نامیده می‌شود، دورانی مثبت است، اما به لحاظ از میان رفتن فضای بالنسبه آزاد فرهنگی سده ۴ق که با نوعی تساهل و تسامح و آزادی نسبی همراه بود و جایگزین شدن تدریجی فضایی بسته به جای فضای باز و سلطه ایدئولوژی به جای حاکمیت فکر آزاد فلسفی دورانی سخت منفی به شمار می‌آید؛ دورانی که طی آن درون‌گرایی، که از جمله لوازم آن زهدگرایی و عرفان‌پیشگی است، جانشین برون‌گرایی و زندگی توأم با شادی و سرخوشی گردید و مردم شاد ایران را اسیر اندوهی به درازنای قرون و اعصار ساخت. حاصل این تحول از منظر ملی‌گرایی، عرب‌گرایی به جای ایران‌گرایی بود؛ حکایتی دردناک که از عصر غزنویان آغاز شد، اما در دوره سلجوقیان شتاب گرفت. نوشته‌اند وقتی طغرل سلجوقی در کاخ شادیاخ نیشابور فرود آمد عبدالقاهر بغدادی (۳۴۰-۴۲۹ق/۹۵۱-۱۰۳۸م)، نویسنده کتاب *الفرق بین الفرق*، که خود در شمار برجسته‌ترین نظریه‌پردازان تحجر و از پیشتازان حمایت از فضای بسته محسوب می‌شد، از بیم به اسفراين گریخت و همانجا درگذشت<sup>۹</sup>.

در چنین فضایی تکلیف هنرمندان و شاعران و فیلسوفان، که لازمه کارشان آزاداندیشی است، معلوم است! حضور این بیابانگردان، البته آسیب‌هایی به فرهنگ و تمدن وارد ساخت و زمینه را برای آسیب‌های بعدی فراهم آورد، اما آن حمله که بنیان

تمدن ایران را در خراسان برکند، حمله مغولان بود.

آثار حمله مغول، که به نظام اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران آسیب‌های بنیادی رساند و زمینه را برای تغییر زبان دوره اول (= زبان مردم فرهیخته) به زبان دوره دوم (= زبان مردم) فراهم آورد، از این قرار است:

- مدراس و کتابخانه‌های متعدد خراسان از جمله دانشگاه نظامیه نیشابور، که مرکز تعلیم و تربیت بود یکسره از میان رفت و آثار علمی و ادبی بسیاری، چون دیوان رودکی و نظایر آن، نابود شد.

- دانشمندان و ادیبان و شاعران یا کشته شدند یا به جزایر امن حافظ و حامی فرهنگ و ادب ایران، یعنی روم (= آسیای صغیر) و هند پناه بردند (البته دو جزیره امن حافظ و حامی فرهنگ ایران، در درون ایران یعنی قلاع اسماعیلی قهستان و فارس، که جانشین خراسان شد، حائز اهمیت بسیار است).<sup>۱۰</sup>

- در پی نابودی مدارس و کتابخانه‌ها و از میان رفتن دانشمندان از یکسو، ارتباط با آثار قدیم قطع شد و به تحقیق و تتبع آسیب اساسی وارد آمد، از سوی دیگر جامعه از وجود مربیان و استادانی که با تربیت شاگردان فاضل موجب استمرار فرهنگ می‌شدند، محروم ماند.

- مراکز مهم اجتماع و تربیت شاعران و نویسندگان (= دبیران) یعنی دربارهای بزرگ و کوچک از میان رفت و در نتیجه تربیت دو گروه فرهیخته متوقف شد. چنان که با برافتادن خلافت بغداد و از میان رفتن مرکز خلافت به دست هولاگو خان مغول تربیت دبیران عربی‌دان تعطیل شد.

اگر فهرست آسیب‌هایی را که بر شمردیم، به سخنان عوفی و عطاملک جوینی بپیوندیم و در آنها تأمل کنیم، عمق فاجعه آشکارتر می‌شود. عوفی می‌نویسد، یادداشت‌هایی که در اختیار و مطالبی که به یاد دارد جمله حاصل مطالعه در کتابخانه سرپل بازارچه در بخارا است<sup>۱۱</sup> که حمله مغول نشانی از آن برجای ننهاده، و جوینی می‌نویسد کشتار چنگیز در خراسان و عراق چندان بود که:

«... تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم به عشر آنچه بوده نخواهد رسید و آن اخبار از آثار اطلال و دمن توان شناخت که روزگار عمل خود بر ایوان‌ها چگونه

نگاشته است»<sup>۱۲</sup>.

باری فرهنگ و ادب نیمه‌جان ایران همدوش ویرانگری‌های مغول، افتان و خیزان پیش می‌رفت، کانون‌های فرهنگی از خراسان به عراق عجم (= نقاط مرکزی ایران) و سپس به فارس انتقال می‌یافت و سبک موسوم به عراقی، با دو ویژگی: درون‌گرایی و تأکید بر عرفان در حوزه محتوا و نشانیدن غزل به جای قصیده در حوزه صورت، به جای سبک خراسانی می‌نشست، سبکی که سه سده، سده‌های ۷-۹ ق یعنی دوران مغول، ایلخانان و تیموریان بر ادب پارسی حاکمیت داشت. انتقال فرهنگ و ادب خراسان به فارس یا به تعبیر شمس قیس رازی به «مأمن پارس»<sup>۱۳</sup> که از حمله مغول مصون مانده بود - موجب تشکیل شدن دو مکتب فرهنگی در آن دیار گردید - مکتب ادبی فارس به پیشوایی خداوندگار حکمت و ادب سعدی (۶۰۶-۹۱۱ ق) و مکتب فلسفی فارس به پیشوایی عضالدین ایجی (وفات: ۷۵۶ ق) صاحب کتاب *المواقف*<sup>۱۴</sup> و فارس از این زمان؛ از سده ۷ ق مرکز فرهنگی ایران به شمار آمد و تحول و پیشرفت هر دو مکتب درخور توجه و حاصل هر دو درخشان بود. حافظ، نتیجه نهایی مکتب ادبی فارس و ملاصدرا نتیجه نهایی مکتب فلسفی این سامان است؛ مکتبی که با گرایش به اندیشه‌های اشعری آغاز شد و با روی آوردن به دیدگاه‌های مکتب تشیع ادامه و پایان یافت. هر دو مکتب با روی کار آمدن صفویه و مرکزیت اصفهان به اصفهان انتقال یافت<sup>۱۵</sup>.

### مرحله دوم: عصر تیموری (سده ۹ ق)

ادبیات عصر تیموری، که می‌توان آنرا درآمدی بر ادبیات عصر صفوی به‌شمار آورد، به مجموعه‌ای از آثار مکتوب فارسی، اعم از نظم و نثر، اطلاق می‌شود که اندکی بیش از یکصد سال، از آخرین سال‌های سده ۸ ق با یورش‌های تیمور (وفات: ۸۰۷ ق) و فتوحات او در ماوراءالنهر، خراسان، مازندران، فارس، گرجستان و ارمنستان آغاز می‌شود و با زوال قدرت این سلسله در سال‌های نخستین سده ۱۰ ق و در پی ظهور صفویان (۹۰۷-۱۳۱۱ ق) و پادشاهی تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) پایان می‌پذیرد<sup>۱۶</sup>. فرزندان تیمور، که جانشینان او بودند به سبب تربیت شدن در فرهنگ ایرانی به دانش و هنر و ادب توجهی خاص داشتند. ادبیات یعنی نظم و نثر، که مورد بحث ماست، در این

دوره دگرگونی‌هایی خاص یافت:

## الف - در زمینه نظم یا شعر

### ۱. عامل زبان

و آن ورود «زبان محاوره» یا «زبان مردم» به حوزه نظم و نثر است که در کنار «زبان مردم فرهیخته»، که پیشتر از آن سخن گفتیم، جریان تازه‌ای پدید می‌آورد و نظم و نثر را از آسمان فصاحت و بلاغت فرو می‌افکند و این زبان یعنی «زبان مردم»، زبان طبقه جدیدی از شاعران است، که از میان مردم کوچه و بازار برخاسته‌اند و سرمایه آنان ذوق ادبی یا ذوق شاعرانه است و معلم آنان فضایی است که در آن بالیده‌اند و رشد کرده‌اند. حضور این طبقه از شاعران با زبان ویژه آنان یعنی زبان محاوره، که از آن در برابر «زبان مردم فرهیخته» به «زبان مردم» یا «زبان عامیانه» تعبیر توان کرد در کنار شاعران درس خوانده و فرهیخته درباری، رویداد تازه‌ای است که از این دوره آغاز می‌شود و در عصر صفوی به اوج خود می‌رسد. این رویداد، به لحاظ کمی، هم بر میزان شعر می‌افزاید، هم بر شمار شاعران و زمینه را برای تغییر «زبان» به عنوان مهم‌ترین عامل در عصر صفوی فراهم می‌آورد؛ عاملی که مبنای معیار طبقه‌بندی ماست.

### ۲. عامل قالب (صورت)

در این عصر به قالب غزل توجهی خاص شد و شاعران، اعم از شاعران توانا در قصیده‌سرایی و شاعران برخاسته از مردم کوچه و بازار و ناتوان در کار شاعری، به غزل و غزل‌سرایی روی آوردند. این توجه که می‌توان گفت از عصر سعدی آغاز شد، همچنان تا دوره تیموری ادامه یافت. در دوره تیموری غزل آنچنان مورد توجه بود که به جاست تا به پیروی از برخی محققان، این عصر را عصر غزل بنامیم.<sup>۱۷</sup>

به لحاظ معنا و محتوا گذشته از طبقه‌بندی غزل به غزل‌های عاشقانه، عارفانه و قلندرانه<sup>۱۸</sup>، یک طبقه‌بندی دیگر از غزل در این دوره می‌توان به دست داد که از حضور «زبان مردم» یا «زبان محاوره» (= زبان دوره دوم) در کنار «زبان مردم فرهیخته» برآمده و در آمدی بر غزل سبک هندی یا سبک اصفهانی - هندی دوره صفوی به شمار می‌آید.

بدین معنا که اگر موضوع را از منظر بلاغت بنگریم با دو گونه غزل، در این دوره، مواجه خواهیم بود: یکی، غزل بلیغ خواص، با الفاظ شیوا و با مضامین رایج، مثل غزل‌های قاسم انوار، لطف‌الله نیشابوری و شاعران هم‌تراز آنها؛ دوم، غزل احساسی - ذوقی عامیانه، با مضامین باریک، اما الفاظ عادی و دارای عیوب لفظی و معنوی<sup>۱۹</sup>. سراینندگان این گونه غزل، مردمی صاحب ذوق بودند از طبقات مختلف که برخلاف شاعران درباری درس خوانده و فرهیخته نبودند و تنها به اتکای ذوق و علاقه خود، که در فضایی فرهنگی رشد کرده بود، غزل می‌سرودند. شمار این شاعران بسیار، اما حاصل کارشان به لحاظ کیفیت، مقلدانه، معمولی و سطحی بود. سخن دولت‌شاه مؤید نظر ماست، وی می‌گوید: «هرجا گوش کنی زمزمه شاعری است و هرجا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظری، اما شعر از شعیر و دف از ردیف نمی‌دانند و گفته‌اند که هرچیز بسیار شود، خوار شود»<sup>۲۰</sup>. و این حکایتی است که در عصر صفوی به اوج می‌رسد.

### ۳. عامل محتوا

اگر از معانی رایج در شعر فارسی که در این عصر نیز مورد توجه شاعران بود، بگذریم، معنایی دیگر مورد توجه شاعران قرار گرفت که اگر یکسره تازه نبود معنایی رایج در شعر فارسی هم محسوب نمی‌شد و آن معانی دینی، به‌ویژه مسائل و مفاهیم شیعی است که حاصل آن آثاری چون *خاوران‌نامه* در شرح رشادت‌های حضرت علی (ع) و دیوانی در توحید و منقبت پیامبر (ص) و ستایش اهل بیت بود. نیز شاعرانی از جمله اهلی شیرازی (وفات: ۹۴۵ق/۱۵۳۵م)، قاسم انوار (۷۵۷-۸۳۷ق/۱۳۵۶-۱۴۳۴م)؛ نظام استرآبادی (وفات: ۹۱۱ق/۱۵۰۵م) و اوحدی سبزواری به سرودن شعر مذهبی (= شیعی) پرداختند<sup>۲۱</sup> و این جنبش نیز درآمدی بر اوج‌گیری سرودن شعر مذهبی با مضامین شیعی به‌شمار می‌آید.

### ب - در زمینه نثر

نثر فارسی در این دوره نیز راهی در پیش گرفت که شعر مردمی یا به تعبیر دقیق‌تر غزل احساسی - ذوقی عامیانه در پیش گرفته بود؛ راهی که در عصر صفوی دنبال شد.

بدین معنا که نثر فارسی چنان که بهار تصریح می کند رو به سادگی نهاد، اما نه سادگی از نوع نثر مرسل بیهقی، بلکه آن گونه سادگی که لازمه زبان مردم یعنی لازمه زبان محاوره است؛ زبانی که در آن از مسامحات لغوی و دستوری گزیری نیست. علاوه بر آن استفاده از لغات مغولی، جغتایی و واژه‌های عربی به جای لغات فارسی، استفاده از وجه وصفی و حذف افعال بدون قرینه و تبعیت از پاره‌ای قواعد زبان عربی مثل مطابقت صفت و موصوف از ویژگی‌های منفی این نثر است و هرچه به دوره صفوی نزدیک‌تر می‌شویم این گونه صفات افزایش می‌یابد و نثر، به تعبیر بهار، «کم‌مغزتر» می‌شود<sup>۲۲</sup> و «زبان مردم فرهیخته» که از بلاغت ایرانی برآمده بود و پس از حاکمیت درخشان خود در سده‌های مختلف بر شعر و ادب لنگ‌لنگان تا عصر تیموری حرکت کرده بود، در عصر صفوی مغلوب «زبان مردم» یا «زبان محاوره عامیانه» می‌شود و نظم و نثری دیگر گونه پدید می‌آید.

## بخش دوم

### حاکمیت زبان مردم در عصر صفوی

عصر صفوی که از قرن ۱۰ تا اوایل قرن ۱۴ (۹۰۷-۱۱۳۱ق) به درازا کشید دوره‌ای بس مهم در تاریخ ایران است که معمولاً با سه ویژگی مشخص می‌شود: تحقق وحدت ملی؛ رسمیت یافتن مذهب تشیع به عنوان جزئی مهم از اجزای ملیت؛ و ترقی هنرها و صنایع.

پس از فروپاشی دولت ساسانی با حمله تازیان به ایران، یکپارچگی کشور از دست رفت. حمله مغولان و یورش‌های تیمور هم مزید بر علت شد. این یکپارچگی که لازمه آن، وحدت حکومت و وحدت زبان و وحدت مذهب است و از آن به وحدت ملی تعبیر می‌شود با تلاش‌های شاه اسماعیل صفوی (حکومت: ۹۰۷-۹۳۰ق) و استقرار حکومت صفویان محقق گردید. گرچه وحدت ملی، در معنایی که ذکر شد، با روی کار آمدن صفویان تحقق یافت، اما پیش از آن نیز در عین تعدد حکومت‌ها در سرزمین ایران، به اصطلاح در عین آنکه ایران گرفتار ملوک‌الطوایفی بود، در پرتو «وحدت زبان ملی»، که مهم‌ترین عامل هویت ملی به‌شمار می‌آید، نوعی وحدت ملی در ایران تحقق داشت.



زبان ملی غزنویان در سرزمین‌های ایران شرقی با زبان ملی دیلمیان در ری و همدان و با زبان ملی آل خجند در اصفهان، زبان قابوس وشمگیر (حکومت: ۳۶۶-۳۷۱ق) در گرگان و طبرستان زبان فارسی بود و در پرتو این وحدت، ایران از گونه‌ای وحدت ملی برخوردار بود. صفویان وحدت حکومت یا وحدت حاکمیت را نیز به آن افزودند و مذهب تشیع، را اساس ملیت قرار دادند، زیرا از اهمیت و نقش ویژه مذهب به عنوان عامل تأمین‌کننده استقلال، به‌ویژه در برابر حکومت عثمانی، به خوبی آگاه بودند و بدین نکته مهم توجه داشتند که زبان فارسی با همه اهمیت آن، در آن اوضاع و احوال، یگانه عامل استقلال نمی‌توانست بود، زیرا - حداقل - زبان فرهنگی و رسمی در قلمرو عثمانی چونان سرزمین هند، زبان فارسی بود و اگر صفویان در برابر به ترکی سخن می‌گفتند شاهان عثمانی با شعر فارسی زندگی می‌کردند و بسیاری از آنان چون سلطان سلیم - که دیوان شعر فارسی وی به چاپ نیز رسیده است<sup>۲۳</sup> - و سلطان سلیمان قانونی با تخلص «محبی» به فارسی شعر می‌سرودند و مکاتباتشان جمله به زبان فارسی بود. در آسیای صغیر یا دیار روم، در عصر سلجوقیان (سلجوقیان روم) زبان، یکسره فارسی بود پس از استقرار سلاطین عثمانی رفته رفته زبان ترکی زبان اداری شد، زبان عربی زبان دین و زبان فارسی، زبان فرهنگ و ادب باقی ماند<sup>۲۴</sup>. در چنین اوضاعی صفویان چنین تشخیص دادند که مذهب تشیع - که مذهبی است متفاوت با آیین سلاطین روم و حکمرانان ورارود - همراه با زبان فارسی ضامن استقلال ایران و حافظ هویت ملی تواند بود. همچنین برای تحقق این هدف از اهمیت شاهنامه فردوسی، به عنوان مهم‌ترین سند هویت ملی مردم ایران غافل نماندند. شاه اسماعیل دستور داد تا شاهنامه را هنگام تمرین‌های جنگی و نیز در جنگ‌هایی که رخ می‌داد، خوش‌آوازان با صدای بلند بخوانند تا بدین وسیله غرور ملی جنگاوران برانگیخته شود. رسم شاهنامه‌خوانی در طول دولت صفوی در مجالس بزم و میدان‌های رزم استمرار داشت، چنان‌که در نبرد بین سپاه القاص میرزا و برادرش شاه تهماسب شاهنامه‌خوانان از دو سو با صدای بلند شاهنامه می‌خواندند<sup>۲۵</sup>. شاه اسماعیل تنها از شاهنامه به عنوان یک ابزار استفاده نمی‌کرد که خود شیفته شاهنامه بود و می‌دانست که پیوند ایران و شاهنامه، پیوندی ناگسستنی است. او خود، شاهنامه می‌خواند و به زبان رمزی شاهنامه توجه داشت.

دلبستگی او به شاهنامه موجب شد تا نام سه فرزند خود، تهماسب، سام و بهرام را از میان نام‌های قهرمانان شاهنامه برگزینند.<sup>۲۶</sup> به سبب همین دلبستگی دستور داد تا شاهنامه‌ای فراهم آورند که هم به لحاظ خط، و هم به لحاظ تصویرسازی نفیس باشد و چون عمر او وفا نکرد، فرزند و جانشینش شاه تهماسب کار را به پایان رساند و چنین بود که شاهنامه‌ای نفیس موسوم به شاهنامه شاه تهماسبی یا شاهنامه سلطنتی پدید آمد. توجه به شاهنامه در سراسر عصر صفوی ادامه داشت<sup>۲۷</sup> و از جلوه‌های آن استنساخ شاهنامه، شاهنامه خوانی، نقالی شاهنامه و فراهم آمدن زمینه برای سرودن حماسه‌های تاریخی و دینی در این عصر است که در ادامه بحث از آنها سخن خواهیم گفت.

در ادامه بحث، ادبیات در عصر صفوی در دو حوزه، تحت عنوان «حوزه شعر»، و «حوزه نثر» بررسی می‌شود:

### حوزه شعر

آنچه در اینجا مورد توجه و بررسی ماست، زبان و ادبیات فارسی در عصر صفوی است. چنان که دیدیم میراث ادبی ایران از دو حوزه، حوزه فرهنگی تیموری تا «حوزه ادبی هرات» و حوزه فرهنگی فارس به عصر صفوی رسید. رسم بر آن است که محققان، توسعاً و تسامحاً شیوه حاکم بر شعر و ادب فارسی در عصر صفوی را سبک موسوم به سبک هندی می‌دانند، سبکی که گاه از آن به سبک اصفهانی نیز تعبیر شده است. اما اگر نیک بنگریم، شعر و ادب نیز مانند هر پدیده اجتماعی و فرهنگی دیگر پیوسته در حال تحول است و پدیده شعر و ادب پارسی در عصر صفوی نیز از این قاعده مستثنا نیست. پیداست که پیروی شماری بسیار از شاعران، که در سرزمین‌هایی بس گسترده (ایران بزرگ آن روزگاران، و نیز ایران فرهنگی از جمله شامل روم یا آسیای صغیر منضم به متصرفات عثمانی در آن عهد و سرزمین هند) و در اوضاع و احوال گوناگون می‌زیستند، از یک شیوه و یک سبک ممکن نیست، زیرا لازمه گستردگی زمان و مکان و تنوع اوضاع و احوالی که شاعران در آن بالیده‌اند و تربیت شده‌اند، تنوع و تعدد شیوه‌ها و سبک‌ها نیز هست. از سوی دیگر وقتی از تنوع و تعدد شیوه‌ها و سبک‌هایی که شاعران یک زبان در یک دوره از آن پیروی می‌کنند، سخن می‌گوییم باید بدین

نکته توجه کنیم که گوناگونی سبک‌ها و شیوه‌ها در یک دوره، از نوع گوناگونی امور متباین نیست؛ بلکه گوناگونی و تنوع و تعددی است که از خاستگاه یا خاستگاه‌هایی مشترک به بار آمده است؛ گوناگونی و تنوع، حاصل اوضاع و احوال گوناگون و سلیقه‌های شخصی است که بر بنیاد یک اصل مشترک شکل گرفته‌اند و در یک اصل بنیادین مشترک‌اند. می‌توان از «اصل بنیادین مشترک» به «سبک» تعبیر کرد و مشرب‌های گوناگون و متنوع برآمده از سلیقه‌های شخصی و اوضاع و احوال گوناگون را «روش» یا «شیوه» نامید. تأمل در دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلف، تأمل کننده را بدین نتیجه می‌رساند که در دورهٔ دراز مورد مطالعهٔ ما؛ دوره‌ای به درازای دو قرن و نیم، دو «سبک، البته با روش‌ها و شیوه‌های گوناگون» بر شعر و ادب پارسی حاکم بود: سبک فغانی و سبک صائب.

### ۱. سبک فغانی

سبک یا طرز بابافغانی شیرازی (وفات: ۹۲۲ یا ۹۲۵ق) یا به تعبیر دقیق‌تر سبک متداول در عصر بابافغانی، سبکی بود با شیوه‌های گوناگون، که قرب یکصد و پنجاه سال، تا روزگار صائب (حدود ۱۰۱۶-۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ق) بر شعر فارسی حاکمیت داشت. فغانی، همشهری خواجهٔ شیراز بود و در غزل‌سرایی آن‌گونه با موفقیت از خواجه پیروی می‌کرد و آن سان تحت تأثیر خواجه بود که محققان او را «حافظ کوچک» لقب داده‌اند. فغانی ۳۰ سال از آغاز زندگی خود را در شیراز گذراند، سپس یک‌چند در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق‌قویونلو (حکومت: ۸۸۳-۸۹۶ق) به‌سر برد و سرانجام در اوان نهضت شاه اسماعیل صفوی به خراسان رفت و در مشهد اقامت گزید و همانجا درگذشت. بدین ترتیب بابافغانی اولاً، میراث مکتب ادبی شیراز را با میراث مکتب هرات جمع کرد؛ ثانیاً، در جمع کردن این میراث منفعل نبود؛ بلکه با ذهن خلاق و فعال خود، سبکی تازه بنیاد نهاد که زمینه‌ساز سبک هندی گردید. سخن بابافغانی ساده، روان و دلنشین، استوار، دارای رقت معانی و ظرافت، آکنده از تعبیرات و ترکیبات جدید، همراه با امواجی از احساسات و عواطف رقیق و شورانگیز عاشقانه و مضامین تازه<sup>۲۸</sup> است. از مجموعهٔ این ویژگی‌ها و تازگی‌ها، زبانی تازه که دنبالهٔ زبان فرهیختگان و درعین حال تحت

تأثیر زبانی است که از عصر تیموری، با ورود شاعران برخاسته از میان مردم عادی و عامی، وارد ادبیات شد. می‌توان از این زبان در برابر «زبان مردم فرهیخته یا زبان فرهیختگان» به «زبان مردم» تعبیر کرد. زبان دلنشین بابافغانی از بابت سادگی به این زبان می‌ماند و از جهت شیوایی و استواری به زبان فرهیختگان شبیه است و با نگاهی ادامه‌ی زبان فرهیختگان است.

طرز نو یا سبک بابافغانی مورد توجه و تقلید بسیاری از شاعران قرار گرفت که هر یک با اعمال سلیقه‌های خود روش‌ها یا شیوه‌هایی دلپذیر و هنرمندانه پدید آوردند که جمله برآمده از طرز نو یا سبک بابافغانی بود. واله داغستانی در توصیف سبک بابافغانی می‌گوید:

«[فغانی] مجتهد فن تازه‌ای است که پیش از وی احدی به آن روش شعر نگفته. [وی] پایه سخنوری را به جایی رسانیده که عنقای اندیشه پیرامون او نمی‌تواند پرید... راقم این حروف [=واله] تا دیوان فغانی را ندیدم و تعمق در آن ننمودم شعر نفهمیدم»<sup>۲۹</sup>. برخی از شاعران نامبردار پیرو سبک فغانی عبارتند از: محتشم کاشانی (وفات: ۹۹۶ق)؛ نظیری نیشابوری (وفات: ۱۰۲۱ق)؛ عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹ق)؛ ضمیری اصفهانی (وفات: ۹۷۳ق)؛ وحشی بافقی (وفات: ۹۹۱ق)؛ نصیبی گیلانی (وفات: ۹۴۴ق)؛ غزالی مشهدی (وفات: ۹۸۰ق)؛ قاسم اردستانی (وفات: ۹۸۶ق)؛ نوعی خبوشانی (وفات: ۱۰۱۹ق)؛ ظهوری ترشیزی (وفات: ۱۰۲۵ق)؛ شاپور تهرانی (وفات: ۱۰۴۰ق). صائب، که سبک تازه او آغازی است بر پایان سبک بابافغانی، خود تحت تأثیر این شاعر و سبک او بوده است و می‌سراید:

از آتشین دمان به فغانی کن اقتدا      صائب اگر تتبع دیوان کس کنی<sup>۳۰</sup>

از منظر سبک‌شناسی، سبک فغانی حد واسط سبک عراقی و سبک موسوم به هندی

است.<sup>۳۱</sup>

گفتیم که هریک از شاعران پیرو سبک فغانی خود دارای شیوه‌ای یا روشی است که از سلیقه خاص و از اوضاع و احوال جامعه‌ای که در آن به سر می‌برد به بار آمده است. این شیوه‌ها، گاه چنان تشخص می‌یابند که ممکن است با سبک مشتبه شوند، چنان که فی‌المثل شاهنواز خان با تأمل در اشعار عرفی شیرازی بدین نتیجه رسیده

است که طرز یا سبک عرفی، سبکی مستقل و مقدمه سبک هندی است. وی می گوید:  
 «در کلام مولانا [= عرفی] جزالت با سلاست و لطافت با متانت جمع آمده و بدین  
 شیوازبانی و شیرین بیانی کم کسی بوده، در نظم قصاید چنان بلند مرتبه افتاده که  
 هیچ کس را با وی یارای شراکت و همچشمی نمانده»<sup>۳۲</sup>.

در میان شیوه‌های متفرع از سبک فغانی، دو شیوه تشخیصی خاص دارند و محققان  
 روزگار ما از آن دو شیوه به مکتب تعبیر کرده‌اند: مکتب وقوع و مکتب واسوخت.

### الف - مکتب وقوع

وقوع گرایی، حقیقت‌گویی است. این مکتب در ربع اول سده ۱۰۰۰ ق پدید آمد و تا ربع  
 اول سده ۱۱۰۰ ق ادامه یافت. پیروان این مکتب می‌کوشیدند تا از شیوه ذهنی - خیالی  
 و آرمان‌گرایانه سبک عراقی روی برتابند و به واقعیت روی آوردند و از تجربه‌های عاشقانه  
 خود سخن گویند. وقوع‌گویان به شیوه شاعران سبک خراسانی به واقع‌گرایی توجه  
 داشتند و می‌کوشیدند تا به نوعی به آن شیوه بازگردند<sup>۳۳</sup> و فی‌المثل مثل فرخی  
 سیستانی از معشوق روی برتابند و نه تنها ناز او را نخرند که در صورت لزوم با او قهر  
 کنند و شرط آشتی کردن را ناز نکردن معشوق قرار دهند:

آشتی کردم با دوست پس از جنگ دراز

هم بدان شرط که با من نکند دیگر ناز<sup>۳۴</sup>

وقوع‌گویان با دو مشکل روبه‌رو بودند و این دو کارشان را به ابتذال و انقراض کشاند:  
 نخست آنکه چشم خود را تنها بر یک واقعیت گشودند و آن ماجراهای میان عاشق و  
 معشوق بود؛ ماجراهایی که به قهر و آشتی‌های عاشقانه و معشوقانه باز می‌گردد و در  
 نتیجه حکایت شعر خود را هم به همین ماجراها محدود کردند؛ دوم آنکه چون در  
 جامعه بسته روزگار آنان، ارتباط با زن میسر نبود معشوق به معشوق مذکر محدود  
 شد. معشوق مذکر در عصر مکتب وقوع، واقعیت بود و سخن گفتن از این معشوق هم  
 بیان حقیقت به‌شمار می‌آمد، اما این حقیقت و آن واقعیت پیوندی با زندگی مردم  
 نداشت و حاصلی جز رسوایی به بار نمی‌آورد. گذشته از اینها در باب مضمونی تا بدین  
 پایه محدود چه مایه سخن تازه می‌توان گفت؟! واضح و پیشرو مکتب وقوع لسانی

شیرازی (وفات: ۹۴۱ق) است و اشعار میرزا شرف جهان (۹۱۲-۹۶۸ق) نمونه‌های کامل وقوع‌گویی است چنان‌که در ابیات زیر شاعر از ماجراهای واقعی میان خود و معشوق خود سخن گفته است:<sup>۳۵</sup>

خوش آن دم کز رقیبان من آن بدخو سخن می‌گفت  
 بد من هرچه می‌گفتند در خلوت به من می‌گفت  
 فغان گر بخت من در بزم او اکنون ندارد راه  
 کسی کز حال من حرفی بدان پیمان‌شکن می‌گفت  
 شدم خوشدل بسی از خشم پنهانش چو در مجلس  
 پی دفع گمان دیگران با من سخن می‌گفت  
 خوش آن زمان که غیر منت هم‌زبان نبود  
 راز دلی که داشتی از من نهان نبود  
 می‌گفتمت اگر گله‌ای بود از توام  
 کس گفتگوی ما و تو را در میان نبود  
 از گفتگوی غیر به ما بدگمان شدی  
 این بدگمانی از تو مرا در گمان نبود<sup>۳۶</sup>

### ب - مکتب واسوخت

واسوخت در اصطلاح فارسی‌زبانان هند به معنی اعراض کردن و روی برتافتن است و در اصطلاح شیوه‌ای است فرعی در مکتب وقوع که شاعر بر طبق آن، برخلاف سنت شاعرانه که معشوق پیوسته عزیز و گرامی و خواستنی است و حتی گفتن سخن سخت - به تعبیر حافظ<sup>۳۷</sup> - به او روا نیست، بر مضامین غیرمتعارف تأکید می‌ورزد و بدین معنا که او را رها می‌کند و به سراغ معشوق دیگری می‌رود. وحشی بافقی (وفات: ۹۹۱ق) را برجسته‌ترین شاعر این مکتب دانسته‌اند و ترکیب‌بند معروف او را به مطلع «دوستان شرح پریشانی من گوش کنید» نمونه برجسته شعر واسوخت به‌شمار آورده‌اند. یکی از بندهای این ترکیب‌بند که در آن، آشکارا مضمون واسوخت یا اعراض از معشوق و روی آوردن به معشوقی دیگر مطرح شده، چنین است:

مدتی در ره عشق تو دویدیم بس است

راه صد بادیۀ عشق بریدیم بس است

قدم از راه طلب باز کشیدم بس است

اول و آخر این مرحله دیدیم بس است

بعد از این ما و سر کوی دلارای دگر

با غزالی به غزل خوانی و غوغای دگر<sup>۳۸</sup>

نسبت شعر واسوخت نسبت به شعر وقوعی نسبت عموم و خصوص مطلق است. بدین معنا که هر شعر واسوختی وقوعی نیز هست، اما تنها بعضی از اشعار وقوعی، که مضمون آنها اعراض از معشوق باشد، واسوختی به شمار می‌آیند. بنابراین در سروده‌های تمام شاعران پیرو مکتب وقوع، نمونه‌هایی از شعر واسوخت نیز دیده می‌شود.

## ۲. سبک صائب

سبک یا طرز میرزا محمدعلی پسر میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به «صائب» و متخلص به صائب (۱۰۱۰ یا ۱۰۱۶-۱۰۸۰ یا ۱۰۸۱ق) سبک یا طرزی است که اساس آن معنی‌گرایی است. بدین معنا که طرفداران این سبک در پاسخ این پرسش که در هر شعر، لفظ (= چگونه گفتن) اصل است یا معنا (= چه گفتن) بی‌آنکه یکسره از لفظ غافل شوند، بر معنا تأکید می‌ورزند. سابقه معنای‌گرایی را می‌توان در اشعار برخی از شاعران پیشین، از جمله کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی ملقب به خلاق‌المعانی، البته با بسامد اندک، بازیافت. این امر که یک سبک یا یک شیوه، نخست، به گونه‌ای محدود و با بسامد اندک، بی‌آنکه تشخیص داشته باشد، در سخن سخنوران پیشین اعمال گردد و در طول زمان، به تدریج تکرار شود و بر میزان آن بیفزاید و تشخیص یابد تا سرانجام در آثار یک شاعر چشمگیر شود، امری بدیهی و طبیعی است. شیوه معنی‌گرایی نیز نخست در شعر برخی از قدما با بسامد اندک تجلی یافت و به تدریج بسامد آن در شعر دیگر شاعران رو به فزونی نهاد تا در شعر خواجه حسین ثنایی (وفات: ۹۹۵ یا ۹۹۶ق) چشمگیر شد و در سخن عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹ق) نیز جلب نظر کرد<sup>۳۹</sup> و سرانجام بخت با صائب یار شد و شیوه معنی‌گرایی با او به کمال رسید و سبک صائب و بعدها

سبک اصفهانی و هندی نامیده شد. البته در دانایی و ذوق و شایستگی صائب تردید نیست و میان او با ثنایی و عرفی فرق هاست. او که پرورش یافته اصفهان بود و دانش‌های عقلی و نقلی و ادبی را نزد استادان زمان در اصفهان آموخت و در دیوان‌های شاعران بزرگ به ویژه حافظ و مولانا تتبع‌ها کرد، در سفر هفت ساله خود به کابل و هند نیز توشه‌ها اندوخت، چون (در سال ۱۰۴۰ق) به اصفهان بازگشت و به شایستگی به ملک‌الشعرایی دربار شاه عباس دوم (حکومت: ۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) رسید «جهانی بودند بنشسته در گوشه‌ای»، به همین سبب محضر او در ایران نیز چونان هند، محل اجتماع اهل دانش و ادب بود و به حق در ایران و هند و روم شهرت بسیار داشت، ابیات او ورد زبان‌ها بود و گزیده غزلیاتش را به رسم ارمغان به دوستداران شعر و ادب هدیه می‌کردند.<sup>۴۰</sup> صائب که به تعبیر امروز، سبک‌شناس نیز بود توانست شیوه معنی‌گرایی را به کمال برساند و به سبکی کامل بدل سازد. سبک اصطلاح امروزی است و قدما از آن به «طرز» تعبیر می‌کردند و صائب از طرزدانی یعنی از سبک‌شناسی خود این‌گونه سخن می‌گوید:

میان اهل سخن امتیاز من، صائب همین بس است که با طرز آشنا شده‌ام<sup>۴۱</sup>  
 شمیسا نیز در سبک‌شناسی شعر<sup>۴۲</sup> بر این معنا تأکید می‌ورزد. آشنایی صائب با طرز — به تعبیر خود او — و سبک‌شناس بودنش — به تعبیر امروز — موجب می‌شود که در ادامه بحث بتوانیم از ابیات او مدد گیریم و معنی‌گرایی را که از سوی او به سبک تبدیل شده است، تفسیر کنیم و توضیح دهیم:

— نخست، تأکید بر معنی‌گرایی: صائب در یک بیت با اصل شمردن «معنی» بر معنی‌گرایی تأکید می‌ورزد و به معنی‌گرایان هشدار می‌دهد که فریب ظواهر را نخورند و گمراه نشوند. «خال و خط استعاره‌ها» در سخن صائب تعبیری است از ظواهر و صنعت‌بازی‌هایی که پشتوانه معنایی ندارند و نه مخالفت با استفاده معتدل از استعاره و دیگر صنایع با پشتوانه معنایی:

در حسن بی‌تکلف معنی نظاره کن از ره مرو به خال و خط استعاره‌ها<sup>۴۳</sup>  
 او خود، با به‌کارگیری تعبیر «زبان اشاره»، که لازمه آن استفاده از صنایعی چون ایهام و ابهام و تشبیه و تمثیل و استعاره و کنایه و فهم آن نیز در گرو فهم این صنایع



است، تلویحاً به کارگیری معتدل این گونه صنایع را ضروری می‌شمارد:

صائب، نظر سیاه نسازد به هر کتاب فهمیده است هر که زبان اشاره‌ها<sup>۴۴</sup>

- دوم، تبدیل معنی به مضمون (= مضمون‌سازی): معنی در نگاه پیروان شیوه معنی‌گرایی، موضوعی است «شعارگونه» که در یک مصراع طرح می‌شود، اعم از آنکه تازه و نو باشد یا کهنه و تکراری (که معمولاً چنین است). معنی در برابر صورت که امری است محسوس، امری غیر محسوس یا معقول به‌شمار می‌آید و شاعر باید از طریق تشبیه معقول به محسوس، به تبیین آن بپردازد، «شعار را به شعر» بدل سازد و بدین سان به معنای معقول تجسم بخشد تا به ذهن مخاطب انتقال یابد و بر او تأثیر گذارد. بنابراین همواره در برابر مصراعی که در آن معنایی معقول طرح می‌شود (= مشبّه)، مصراعی قرار دارد که در آن معنای معقول به امری محسوس، البته به گونه مضمّر (= تشبیه مضمّر)، مانند می‌شود (= مشبّه‌به). از این تشبیه که نوعی پیوند و تبدیل محسوب می‌شود به «مضمون‌سازی» تعبیر می‌گردد و بدین گونه معنا مورد تأکید قرار می‌گیرد. در بیت زیر مصراع اول، مصراع معقول و مشبه است و مصراع دوم مصراع محسوس و مشبّه‌به محسوب می‌شود.

ز یاران کینه هرگز در دل یاران نمی‌ماند

به روی آب جای قطره باران نمی‌ماند<sup>۴۵</sup>

از مصراع معقول اصطلاحاً به «پیش مصراع» و از مصراع محسوس به «مصراع» و اگر هنرمندانه باشد به «مصراع برجسته» تعبیر می‌شود. خان آرزو از مصراع معقول به «مدعا» و از مصراع محسوس به «مدعا مثل» تعبیر می‌کند. هدف شاعر پیرو این سبک ایجاد رابطه هنری و ابتکاری بین مصراع معقول و محسوس یا بین «پیش مصراع» و «مصراع» (= مصراع برجسته) است که صائب از آن به «بستن دو مصراع» تعبیر می‌کند<sup>۴۶</sup>:

همیشه بر سر چشم جهان بود جایش

تواند آنکه چو ابرو به هم دو مصرع بست<sup>۴۷</sup>

بدین ترتیب اولاً میزان توفیق هنری و ابتکاری شاعر در «بستن دو مصراع» به یکدیگر، از یک سو تعیین‌کننده پایگاه شاعری او به عنوان شاعر درجه اول یا شاعر درجه دوم و سوم است؛ ثانیاً، نشان‌دهنده این معناست که شاعر به جناح اعتدالی سبک تعلق

دارد یا به جناح افراطی آن. توضیح سخن آنکه پیشتر گفتیم که یک سبک در مکان‌های مختلف و در حال و هوای گوناگون، حتی نزد شاعران مختلف که در اوضاع و احوال متفاوت تربیت شده‌اند، تفاوت‌هایی می‌یابد و به شیوه‌های گوناگون تقسیم می‌شود. سبک صائب یا معناگرایی نیز به دو شیوه یا دو مکتب تقسیم شد:

### الف - شیوه اعتدالی یا سبک اصفهانی

که از آن به مکتب ایرانی نیز می‌توان تعبیر کرد، شیوه‌ای است که در آن شاعران در برقرار کردن رابطه میان مصراع معقول و محسوس معتدل عمل می‌کنند. بدین معنا که یکسره به سنت‌های ریشه‌دار سبک عراقی پشت پا نمی‌زنند و از تشبیهات غریب و نامأنوس بهره نمی‌گیرند و در نتیجه:

- مضمون‌هایی که خلق می‌کنند لطیف و آشنا و دلپذیر و قابل فهم است.

- سخنشان حال و هوای سخن غزل‌سرایان پیرو سبک عراقی دارد و تا حدی دارای وحدت موضوعی است.

- زبان آنان، زبانی است روان و شیوا و نزدیک به زبان فرهیختگان یعنی شاعران پیرو سبک عراقی.

- بسامد ابیات با ساختار سبک هندی در اشعارشان بسامدی معتدل است. غیر از صائب، حزین لاهیجی و کلیم کاشانی از جمله شاعران پیرو شیوه اعتدالی به شمار می‌آیند. غالب ابیاتی را که صائب با ساختار سبک هندی ساخته کاملاً اعتدالی و در نتیجه مفهوم و مؤثر است، مثل:

با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است

با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است<sup>۴۸</sup>

از شیشه بی‌می، می بی‌شیشه طلب کن

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن<sup>۴۹</sup>

بدین نکته نیز توجه کنیم که تشبیه مصراع معقول به مصراع محسوس گذشته از آنکه مضمراً صورت می‌گیرد و به تشبیه تصریح نمی‌شود، بدان سبب که هر مصراع مرکب (= جمله) است تشبیه مرکب نیز به شمار می‌آید و از آنجا که وجه شبه در تشبیه

مرکب هیأت یا تصویری است که از دو مجموعه (= دو جمله) انتزاع می‌شود، تشبیه تمثیل نیز محسوب می‌گردد و «مصراع» یا «مصراع محسوس» چون برجستگی یابد و «مصراع برجسته» شمرده شود «تمثیل» و «ضرب‌المثل» نیز نام می‌گیرد، مثل «با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است». به همین سبب گاه از رابطه تمثیلی بین دو مصراع سخن می‌گویند. تعبیر «مدعا مثل» هم که خان آرزو وضع کرده به همین سبب است.

### ب - شیوه افراطی، یا خیال‌بندی و یا طرز خیال

شایسته است در برابر سبک اصفهانی یا سبک صائب از آن به سبک هندی تعبیر شود، شیوه‌ای است که در فضای فرهنگی هند شکل گرفته است. پیروان این شیوه در کار برقرار کردن رابطه بین مصراع معقول و محسوس یا به تعبیر صائب در کار «بستن دو مصراع» به سنت‌های ریشه‌دار سبک عراقی پشت پا می‌زنند و از تشبیهات غریب و غالباً دور از ذهن استفاده می‌کنند و با به‌کارگیری شیوه‌ای افراطی:

- مضامینی می‌پرورند که فهم آنها کار آسانی نیست، از آن‌رو که بیش از حد خیالی و غیرواقعی است و به همین سبب آنان را خیال‌بند می‌نامند.

- حال و هوای سخنانشان از حال و هوای سخنان شاعران سبک عراقی که حال و هوایی است مأنوس، فاصله بسیار دارد.

- بسامد ابیات با ساختار سبک هندی در اشعارشان بسامدی بالا است.

- زبانشان، دست‌کم در بسیاری از موارد با معیارهای زبان شیوای فرهیختگان (= زبان دوره اول) سازگار نیست و به زبان مردم (= زبان دوره دوم) نزدیک‌تر است و به عنوان نمونه در این بیت بیدل تأمل کنیم:

شعله ادراک، خاکستر کلاه افتاده است

نیست غیر از بال قمری پنبه مینای سرو

مصراع اول، مصراع معقول یا پیش مصراع است که در آن ترکیب «شعله ادراک» با قابلیت دو تفسیر، مفهوم است: یکی، تفسیر به اضافه تشبیهی، یعنی ادراک از بابت اشتعال به شعله می‌ماند؛ دوم، تفسیر به اضافه استعاری، یعنی «شعله آتش ادراک» یعنی ادراک به آتشی می‌ماند که شعله‌ور است، اما دیگر تشبیه‌ها دور از ذهن است:

تعبیر «خاکستر کلاه افتادن شعله ادراک»، استعاره مرکب است به معنی فرونشستن و خاموش شدن یعنی فروماندن ادراک/ تشبیه بال قمری به پنبه (به جای چوب پنبه امروز) که در شیشه می گذاشته‌اند/ اضافه تشبیهی «مینای سرو» یعنی تشبیه سرو به مینا/ و سرانجام که: شعله ادراک خاموش می شود (= کلاه خاکستر به سر می نهد) همان سان که مینا به سرو می ماند نیز بال خاکستری قمری پنبه یا به تعبیر امروز چوب پنبه در آن به شمار می آید. جمله این تعبیرات خیال انگیز یا حیرت انگیز در خدمت شکل گیری تصویری است که از نشستن قمری خاکستری رنگ بر درخت سرو به ذهن شاعر متبادر شده است.

از جمله پیروان این شیوه میرزا جلال اسیر (۱۰۲۹-۱۰۶۹ق)، قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ق)، محمدقلی سلیم تهرانی (وفات: ۱۰۵۷ق) و بیدل دهلوی (۱۱۳۳ق)، شوکت بخاری (وفات: ۱۱۰۷ق) و ناصرعلی سرهندی (۱۰۴۸-۱۱۰۸ق) از دیگران نام آورترند. ثالثاً، واحد شعر در این سبک از دیدگاهی بیت است و از دیدگاهی مصراع و اساساً هدف شاعر، چنان که صائب نیز تصریح می کند «مصراع» است؛ «مصراع برجسته»:

از پیچ و تاب اهل سخن، صائب، آگه است

چون سرو هر که «مصرعی» ایجاد می کند<sup>۵۰</sup>

یا:

«مصرع برجسته» صائب، بی نیاز از مصرع است

با قیامت یار را همدوش دیدن مشکل است<sup>۵۱</sup>

بدان سبب که غزل سرایی، سنتی است ریشه دار و استوار و شاعران پیرو سبک اصفهانی و هندی مجبور می شوند تا تکبیت های هم وزن و هم قافیۀ خود را به هم بپیوندند و غزل پدید آورند؛ غزل هایی که در آنها تکرار قافیه امری قطعی و مسلم است؛ چرا که بسا شاعر توفیق می یابد تا با یک قافیه دو یا چند مضمون بپرورد و چون هدف او مضمون پروری و مضمون سازی است، تکرار قافیه را عیب نمی شمارد و چنین است که تقریباً غزلی از شاعران پیرو این سبک نمی توان یافت که در آن قافیه دو - سه بار تکرار نشده باشد. محمد پادشاه مؤلف فرهنگ *آندراج* در باب دو شیوه اعتدالی و افراطی می نویسد:

«در عهد شاهجهان پادشاه که میرزا محمدعلی صائب و ابوطالب کلیم و حاجی محمد جان قدسی و محمدقلی سلیم بر سر پا آمدند کاخ سخن را بنایی تازه گذاشتند ... و بعضی از مستمندان و معاصران آنها مثل حاجی میرزا جلال اسیر شهرستانی و قاسم مشهدی و شوکت بخاری راه دیگر سر کردند و آنرا طرز خیال نامیدند و نزاکت [= نازک خیالی] به جایی رسانیدند که در بعضی اشعار اینان جمال معنی جز در آئینه خیال نتواند دید»<sup>۵۲</sup>. غیر از شاعران نام‌آوری چون صائب و کلیم و حزین، شاعر توانای دیگری به شیوه اعتدالی تعلق دارد که کمتر شناخته شده است. این شاعر نورالدین محمد شریف کاشانی، متخلص به «نجیب» و «نجیبا» (۱۰۶۳-۱۲۳۱ق)<sup>۵۳</sup> شاعر اواخر عصر صفوی، معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین که چونان بسیاری از شاعران آن روزگار از جمله صائب، زمانی کوتاه در هند به سر برد و سپس به اصفهان بازگشت. او نیز همانند شاعران شیوه اعتدالی زبانی شیوا دارد و بسامد ابیات هندی‌اش بسامد بالایی نیست و از آن جمله است:

آفت ربط دو بدخو بر میانجی می‌رسد

بیم آسیب است از عکس پلنگ آینه را

تاب نومیدی ندارد قصر شیرین هوس

از نسیمی می‌شود پیدا تزلزل دره‌وا

در شکست ما زمین و آسمان باشد شریک

خرد سازد دانه را با سنگ زیرین آسیا<sup>۵۴</sup>

اشعار شیوای این شاعر، اعم از غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی، افزون بر هشت هزار بیت، که غالباً به شیوه عراقی یا نزدیک بدین سبک سروده شده است، نشان می‌دهد که از اواخر عصر صفوی زمینه‌های بازگشت ادبی فراهم بوده است<sup>۵۵</sup>؛ اشعاری از این دست:

ای در کمند حکم تو مالک رقابها

چون مهر در کشاکش زرین طنابها

پیش ادیب حسن تو وا کرده آفتاب

چون طفل دوره‌خوان ز فلکها کتابها

من خود چه ذره‌ام که کنم دعوی سجود  
جایی که رو به خاک نهند آفتاب‌ها  
در قلم صفات تو محواند چون حباب  
این قطره‌ها که دم‌زده‌اند از سحاب‌ها  
لب‌تشنگان بادیه کنه ذات تو

تا حشر العطش زن موج سراب‌ها<sup>۵۶</sup>...

اگر نهضت «بازگشت ادبی»<sup>۵۷</sup> را، که روی برگرداندن شاعران و نویسندگان از سبک هندی یا سبک اصفهانی - هندی و سرودن و نوشتن به شیوه شاعران و نویسندگان سبک عراقی و خراسانی است از اواخر عهد صفوی بدانیم، در کنار سبک فغانی و صائب باید از بازگشت ادبی در عصر صفوی هم سخن بگوییم، اما بدان سبب که اگر اکثر محققان آغاز بازگشت را عهد زندیه می‌دانند و اوج شکوفایی آنرا از زمان فتحعلی شاه قاجار (حکومت: ۱۲۱۲-۱۲۵۰ق) از بازگشت در عصر صفوی، در این بخش سخن نمی‌گوییم و خوانندگان را بدین نکته توجه می‌دهیم که پیروی از شاعران و نویسندگان پیرو سبک خراسانی و عراقی در سراسر عصر صفوی جریان داشت و حتی چنان‌که دیدیم پیروان شیوه اعتدالی در سبک هندی - اصفهانی نیز خود، یکسره از سرودن به شیوه عراقی روی گردان نبودند و شعرهای خوبشان چاشنی عراقی داشت، اما بدان سبب که نام‌گذاری با غلبه ملازمت دارد و در عصر صفوی حاکمیت سبک اصفهانی - هندی غلبه داشت عصر صفوی را عصر حاکمیت سبک اصفهانی - هندی به شمار می‌آورند.

باری در حوزه شعر فارسی در عصر صفوی انواع ادبی اعم از نوع حماسی، غنایی و حکمی و نیز انواعی چون معماسرایی و ماده‌تاریخ‌سازی مورد توجه بود و شاعران این عصر در تمام انواع، طبع آزمودند و آثاری برجای نهادند که جمله را در ادامه سخن مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### انواع ادبی در عصر صفوی

شعر و ادب را از دو دیدگاه تقسیم کرده‌اند: از دیدگاه ادبی و صوری؛ و از دیدگاه فلسفی و محتوایی. مبنای طبقه‌بندی ادبی نخست، وزن شعر است و

نحوه قرار گرفتن قافیه‌ها در ابیات (= معیار اصلی) و سپس توجهی احتمالی به محتوا.

نتیجه این طبقه‌بندی پدید آمدن قالب‌های شعری است: قصیده، غزل، قطعه، رباعی، دو بیتی، مثنوی، مسمط، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و سرانجام مستزاد. این طبقه‌بندی در ادب فارسی مشهور و در آثار ادبی مورد استفاده است.<sup>۵۸</sup>

مبنای طبقه‌بندی از دیدگاه فلسفی، محتوای سخن است. این طبقه‌بندی در دو بخش یا دو مرحله صورت می‌پذیرد: در مرحله نخست، آن گونه که در منطق، در بخش صناعات خمس دیده می‌شود محتوای گزاره‌ها به «یقینیات» (= محتوایی که تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند) و «غیر یقینیات» (= محتوایی که با تغییر شرایط تغییر می‌کند) تقسیم می‌گردد. گزاره‌های غیر یقینی یا مبادی غیر یقینی شامل مسلمات خصم<sup>۵۹</sup>؛ مقبولات<sup>۶۰</sup>؛ مشهورات<sup>۶۱</sup>؛ وهمیات<sup>۶۲</sup>؛ مشبهات<sup>۶۳</sup> و سرانجام «مخیلات» یا گزاره‌های خیال‌انگیز است که شعر از آن پدید می‌آید و به شعر منشور یعنی سخن خیال‌انگیزی که موزون نیست و شعر منظوم، یعنی سخن خیال‌انگیزی که موزون (دارای وزن عروضی؛ نیمه عروضی؛ یا غیر عروضی) است؛ در مرحله دوم بر حسب آنکه سخن خیال‌انگیز بیانگر کدام مفهوم و کدام معنا باشد گونه‌های مختلفی پدید می‌آید که اصطلاحاً از آن به «نوع ادبی» (= ژانر ادبی) تعبیر می‌شود. با توجه به تأکیدی که در این عصر بر شعر دینی و مذهبی می‌ورزیدند، می‌توانیم انواع ادبی این دوره را نخست به «انواع غیر دینی» و «انواع دینی» تقسیم کنیم و از انواع غیر دینی در یک بخش و سپس از انواع دینی در بخشی دیگر سخن بگوییم تا امکان داوری بی‌طرفانه فراهم آید و روشن گردد که اولاً، آیا عصر صفوی دوران رکود شعر و ادب فارسی است یا برعکس دوران گونه‌ای رونق و رواج ادبی نیز هست؛ ثانیاً، اگر حکم رایج و اکثری مبنی بر رکود را بپذیریم آیا توجه به شعر دینی عامل این رکود بوده است یا عواملی دیگر سبب این رکود شده‌اند؟ همچنین اگر حکم غیر رایج و اقلی مبنی بر گونه‌ای رونق و رواج را قبول کنیم، روشن سازیم که این رونق و رواج در چه زمینه‌هایی بوده است که از نظر ناقدان پوشیده مانده است؟!

### انواع غیردینی

انواعی است که در آنها از مسائل و مفاهیم غیردینی سخن می‌رود. این مسائل عبارتند از: مسائل حماسی، غنایی، تعلیمی و سرانجام مسأله‌ای موسوم به ماده‌تاریخ یا ماده‌تاریخ‌سازی.

### نوع حماسه

آن است که گزاره‌های خیال‌انگیز دلاوری‌ها و شجاعت‌های قهرمانان افسانه‌ای (= اساطیری) و واقعی و تاریخی را بیان کنند. بنابراین حماسه به‌طور کلی به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی، افسانه‌ای یا اساطیری، که قهرمانان آن افسانه‌ای و اساطیری هستند مثل بخش اساطیری شاهنامه. این‌گونه حماسه مربوط است به دوران کودکی ملت‌ها و آنگاه که ملت‌ها به سوی تمدن و حصول عظمت حرکت می‌کنند و پیداست که چنین حماسه‌ای در عصر صفوی وجود نداشت؛ دوم، واقعی و تاریخی، که قهرمانان آن، شخصیت‌های واقعی و تاریخی هستند. از آنجا که شخصیت‌های واقعی و تاریخی را می‌توان به شخصیت‌های دینی و غیردینی نیز تقسیم کرد، حماسه‌ها نیز از این جهت به حماسه‌های غیردینی، که از آنها به تاریخی تعبیر می‌شود، و حماسه‌های دینی تقسیم می‌گردد. از حماسه‌های دینی در ادامه بحث و در بخش دوم یعنی در بخش انواع دینی سخن خواهیم گفت و در این مقام از حماسه‌های تاریخی سخن می‌گوییم.

در دوران موسوم به عصر صفوی در سراسر ایران فرهنگی (در ایران جغرافیایی، در هند و در روم یا آسیای صغیر) منظومه‌های بسیاری در بحر متقارب، به پیروی از شاهنامه حکیم طوس، در بیان حال بزرگان دین، که پس از این از آنها سخن خواهیم گفت و بزرگان دولت و دلاوری‌های آنان سروده شد، که جمله آنها از تأثیر پایدار شاهنامه در طول تاریخ ایران حکایت‌ها باز می‌گویند. در این عصر هرچند به ظاهر از حماسه ملی خبری نیست، اما اگر نیک بنگریم پشتوانه حماسه‌های تاریخی و دینی، حماسه ملی است، چرا که در عصر بازسازی هویت ملی، حتی براساس مذهب، حماسه ملی ممکن نیست که در کار نباشد و به‌گونه‌ای نهفته تأثیر جدی نگذارد.<sup>۶۴</sup> برخی از حماسه‌های تاریخی عبارتند از:



## در درون ایران

شاهنامه ماضی یا قاسمی، در ۴۵۰۰ بیت، سروده قاسمی گنابادی (وفات: ۹۸۲ق) در ستایش شاه اسماعیل اول، و شاهنامه نواب عالی از همین سراینده در ستایش شاه تهماسب نیز در ۴۵۰۰ بیت؛ رزم‌نامه شاه اسماعیل با شیبک خان ازبک، منظومه‌ای کوتاه در ۶۷۰ بیت از ملا محمد رفیع واعظ قزوینی (وفات: ۱۰۸۹ق/۱۶۷۸م)؛ دو منظومه از شاعری به نام قدری در ستایش شاه عباس کبیر و امامقلی خان پسر و جانشین الله‌وردی خان بیگلربیگی فارس و فاتح قشم و جرون (= هرمز) یکی به نام جنگ‌نامه قشم (= قشم) در ۲۶۳ بیت که در محرم سال ۱۰۳۲ به پایان رسید و دیگری موسوم به جرون‌نامه که هر دو گزارش منظوم جنگ با پرتغالیان و تصرف جزیره‌های قشم و هرمز است؛ شاهنامه عباسی از کمال سبزواری، مشهور به افصح (وفات: ۱۰۲۰ق/۱۶۱۱م) در ستایش شاه عباس اول. وی در سرودن قصیده و غزل نیز شاعری توانا بوده است<sup>۶۵</sup>؛ فتح‌نامه عباس نامدار یا شاهنامه صادقی از صادق بیگ صادقی افشار در ستایش شاه عباس اول.

## در هند

نسب‌نامه شهرپاری، در ۱۸۰۰۰ بیت در شرح پادشاهی قطب‌شاهیان گلکنده (حکومت: ۹۱۸-۱۰۹۸ق/۱۵۱۲-۱۶۸۷م)، سروده حسنعلی شاه فرسی که وی منظومه خود را در سال ۱۰۱۶ق به پایان آورده و کار او را خوشدل منشی حیدرقلی خان تکمیل کرده است؛ همایون‌نامه، منظومه‌ای ناتمام در شرح پادشاهی همایون (حکومت: ۹۳۷-۹۶۳ق/۱۵۳۰-۱۵۵۶م) که نظم آن در زمان سلطنت جلال‌الدین اکبر پادشاه (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵م) انجام یافته است؛ کارنامه، اثر محمدرضا بن محمد جان عرفان، در بیان پیروزی‌های علیمردان شاه امیرالامرای شاهجهان؛ شاهجهان‌نامه، در شرح پادشاهی شاهجهان (حکومت: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق/۱۶۲۸-۱۶۵۸م) که سه شاعر آنرا به سه نام به نظم آورده‌اند: یکی، پادشاه‌نامه، از میر یحیی کاشی<sup>۶۶</sup> (وفات: ۱۰۶۴ق/۱۶۵۴م)؛ دوم، ظفرنامه شاهجهانی، از حاجی محمد جان قدسی مشهدی (وفات: ۱۰۵۶ق/۱۶۴۶م) شاعر مشهور دربار شاهجهان؛ سوم، شاهنشاه‌نامه، یا شاهجهان‌نامه،

از کلیم کاشانی (وفات: ۱۰۶۱ق/۱۶۵۱م) حدود ۱۵٬۰۰۰ بیت؛ *عادل‌نامه*، سروده آتشی شاعر، درباره سلسله عادلشاهی دکن (حکومت: ۸۹۵-۱۰۹۷ق/۱۴۹۰-۱۶۸۶م) سروده است؛ *وقایع‌الزمان* یا *فتح‌نامه نورهان بیگم*، اثر ملا کامی سبزواری که آنرا در سال ۱۰۳۵ق در کابل به پایان برده است. این منظومه گزارش جنگ‌هایی است که به تحریک نورهان بیگم برای انتخاب فرزندش، شاهزاده خرم، به جانشینی جهانگیر پادشاه رخ داده است؛ *آشوب هندوستان*، سروده بهشتی از شاعران عهد شاهجهان و اورنگ‌زیب، گزارش جنگ‌های خانگی بین فرزندان شاهجهان از قیام شاهزاده مراد تا قتل داراشکوه، یعنی از ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۹ق و رسیدن اورنگ‌زیب به پادشاهی (حکومت: ۱۰۶۹-۱۱۱۸ق/۱۶۵۹-۱۷۰۷م)، *جهان‌نامه*، منظومه‌ای در تاریخ هند، از شاعری به نام غنایی، که در عهد پادشاهی اورنگ‌زیب و پس از سال ۱۰۹۹ق سروده شده است؛ *شرف‌نامه محمد شاه*، از میر محمد رضا (سده ۱۲ق/۱۸م)، درباره ناصرالدین محمد شاه گورکانی (حکومت: ۱۱۳۱-۱۱۶۱ق/۱۷۱۹-۱۷۴۸م) و چند تن از نیاکان وی.

### در روم

در دوران شاهان عثمانی نیز منظومه‌هایی سروده شده است که از جمله آنهاست: *غزای سلیمان*، در شرح پیروزی های سلطان سلیمان اول (حکومت: ۹۳۶-۹۷۴ق/۱۵۲۰-۱۵۶۷م) پسر سلطان سلیم اول؛ که به تشویق وزیر وی، ابراهیم پاشا، به تقلید از استاد طوس سروده شده و در سال ۹۳۳ق به پایان آمده است؛ *شاهنامه بهشتی*، از مولانا بهشتی مشکوکی، در توصیف جنگ‌های سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ق/۱۵۷۴-۱۵۹۵م) با سلطان محمد خدابنده پادشاه صفوی (۹۸۵-۹۹۶ق/۱۵۷۷-۱۵۸۸م)، به سال ۹۸۵ق؛ *فتوح‌العجم*، از شاعری به نام جمال بن حسن شوشتری (سده ۱۰ق/۱۶م) در باب فتح تبریز به دست عثمان پاشا در سال ۹۹۳ق؛ *سفرنامه بغداد*، منظومه‌ای در شرح جنگ‌های سلطان سلیمان اول برای فتح بغداد که به سال ۹۴۱ق اتفاق افتاد. نام اصلی منظومه چنین است: «سفر فرخنده اثر حضرت پادشاه عالم نصره الله تعالی علی أعدائه به جانب بغداد خجسته بنیاد علی طریق الاجمال».

### نوع غنایی

ادب غنایی، اشعاری است به‌طور عام بیانگر عواطف و احساسات گوینده و به‌طور خاص، بیانگر احساسات عاشقانه سراینده. بنابراین می‌توان با تأکید بر اهمیت عشق و احساسات عاشقانه و استقلال آن نسبت به سایر احساسات و عواطف، ادب غنایی را به دو حوزه خاص و عام تقسیم کرد:

### حوزه خاص

شامل عشق و احساسات عاشقانه. از آنجا که معمولاً عشق را به عشق زمینی یا مجازی، عشق آسمانی یا حقیقی و عشق زمینی - آسمانی (= مجازی - حقیقی) تقسیم می‌کنند آثار ادبی پدید آمده در حوزه خاص یا حوزه عشق در قالب‌های گوناگون شعر فارسی، به‌ویژه غزل و مثنوی بیان می‌شود.

۱. غزل، نزد شاعران، برگزیده‌ترین و دلپذیرترین قالب شعر غنایی و مشتمل بر سه گونه است:

گونه نخست، غزل عاشقانه، مانند تغزل‌های قصاید در شعر شاعران سبک خراسانی و شمار معتناهایی از غزل‌های سعدی.

- گونه دوم، غزل عارفانه، مانند غزل‌های عطار و مولوی.

- گونه سوم، غزل رندانه، که نمونه‌های برجسته آن ویژه حافظ است، اما نمونه‌های

آنها در غزل شاعران گروه تلفیق مثل سلمان و خواجه نیز می‌توان باز یافت.

در عصر صفوی، چه در ایران، چه در هند و روم غزل‌سرایی مورد توجه خاص شاعران قرار داشت و گذشته از شاعران برجسته این عصر از باباغانی و وحشی تا کلیم و صائب و بیدل، هر کس طبعی می‌آزمود به غزل گفتن می‌پرداخت و احساسات عاشقانه خود را در غزل بیان می‌کرد. استاد صفا تصریح می‌کند: «مهم‌ترین نوع شعر در این عهد غزل است چنان که باید این دوره ممتد را دوران غزل‌سرایی در تاریخ ادب فارسی نام نهاد»<sup>۶۷</sup>. در میان غزل‌های شاعران عصر صفوی هم غزل‌های خوب و دلنشین عاشقانه می‌توان یافت، مثل غزل‌های عاشقانه باباغانی و وحشی و نیز مثل غزل‌های عاشقانه کلیم و طالب و صائب. به عنوان نمونه ابیاتی از یک غزل عاشقانه کلیم نقل می‌شود:

نه همین می‌رمد آن نوگل خندان از من  
می‌کشد خار در این بادیه دامان از من  
با من آمیزش او الفت موج است و کنار  
دم به دم با من و پیوسته گریزان از من  
به تکلم، به خموشی، به تبسم، به نگاه  
می‌توان برد به هر شیوه دل آسان از من  
قمری ریخته بالم به پناه که روم

تا به کی سرکشی ای سرو خرامان از من...<sup>۶۸</sup>  
در اشعار شاعران این دوران غزل‌های عاشقانه کم نیست، اما غزل عارفانه، آن گونه که  
در شعر شاعران بزرگ عارف‌مشرّب از سنایی تا مولوی و عطار سراغ داریم، در شعر  
شاعران این عصر یافت نمی‌شود و آنچه هست حداکثر تکرار مضامین عرفانی است،  
آن هم با زبان و بیانی که قابل قیاس با زبان و بیان شاعران بزرگ نیست. شعر عرفانی -  
حکمی این عصر در واقع پرداختن به مسائل و معانی اخلاقی - تربیتی است که به  
مضامینی تبدیل می‌شود و چونان مثل سایر ورد زبان‌ها می‌گردد. به عنوان نمونه  
در غزلی از صائب، که از نمونه‌های برجسته این گونه اشعار به شمار می‌آید، تأمل  
کنیم:

ز خار زار تعلق کشیده دامان باش  
به هر چه می‌کشدت دل از آن گریزان باش  
قد نهال خم از بار منت ثمر است  
ثمر قبول مکن، سرو این گلستان باش  
در این دو هفته که چون گل در این گلستانی  
گشاده‌روی‌تر از راز می‌پرستان باش  
تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست  
چو چشم آینه در خوب و زشت حیران باش  
کدام جامه به از پرده‌پوشی خلق است  
بپوش چشم خود از عیب خلق و عریان باش

درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است  
 قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش  
 ز بلبلان خوش الحان این چمن، صائب  
 مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش<sup>۶۹</sup>  
 این غزل، استقبال از یک غزل رندانه حافظ است که جنبه عرفانی آن نیز برجستگی  
 خاص دارد. مقایسه این دو غزل روشن می‌سازد که چگونه معانی بلند عرفانی در  
 گزارش‌های بی‌مانند هنرمندانه جای خود را به مضامین اخلاقی - تربیتی می‌دهد و  
 در هیأتی مثل‌گونه ظاهر می‌گردد. در شعر حافظ تأمل کنیم:  
 اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش  
 حریف خانه و گرمابه و گلستان باش  
 شکنج زلف پریشان به دست باد مده  
 مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش  
 گرت هواست که با خضر همنشین باشی  
 نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش  
 زبور عشق‌نوازی نه کار هر مرغی است  
 بیا و نوگل این بلبل غزل‌خوان باش  
 طریق خدمت و آیین بندگی کردن  
 خدای را که رها کن به ما و سلطان باش  
 دگر به صید حرم تیغ بر مکش زنه‌ار  
 وزان که با دل ما کرده‌ای پشیمان باش  
 تو شمع انجمنی یک زبان و یک دل شو  
 خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش  
 کمال دلبری و حسن در نظر بازی است  
 به شیوه نظر از نادران دوران باش  
 خموش حافظ و از جور یار ناله مکن  
 تو را که گفت که در روی خوب حیران باش<sup>۷۰</sup>

در باب ساختار سخن صائب و شیوه تبدیل موضوع به مضمون در بحث از سبک صائب سخن خواهیم گفت<sup>۷۱</sup> و در اینجا می‌افزاییم در بسیاری از غزل‌های عارفانه، که بهتر است از آنها به غزل‌های اخلاقی - تربیتی تعبیر کنیم شاهد پیوند دو نوع ادبی هستیم؛ پیوند نوع غنایی با نوع حکمی و این پیوند نیز پدیده‌ای در خور توجه است.

۲. مثنوی، احساسات عاشقانه را در قالب‌های دیگر شعر فارسی نیز می‌توان بیان کرد. از جمله این قالب‌ها، قالب مثنوی است که شاعران پارسی‌گوی داستان‌های بلند عاشقانه را در آن قالب به نظم آورده‌اند. پیشرو این شیوه نظامی است که پنج گنج او، به‌ویژه داستان‌های عاشقانه خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت پیکر او نمونه‌های برجسته و بی‌مانند گزارش هنرمندان احساسات عاشقانه در قالب مثنوی است. در عصر مورد مطالعه ما چه در درون ایران، چه در هند و روم، شماری از شاعران کوشیدند تا به شیوه نظامی و جامی و هاتفی داستان‌های عاشقانه را در قالب مثنوی به نظم آورند، حتی کوشیدند چونان نظامی پنج گنج (=خمسه) یا به شیوه جامی هفت/اورنگ بسرایند. داستان‌هایی که در این عصر منظوم گردیده دو گونه است: گونه تقلیدی و گونه ابتکاری.

گونه‌های تقلیدی، داستان‌هایی است که به تقلید از شاعران پیشین به ویژه به تقلید از نظامی و به پیروی از جامی و هاتفی به نظم آمده است. بدین معنا که برخی از شاعران این دوره کوشیدند تا داستان‌هایی را که از سوی استادان پیشین منظوم شده است، سرمشق قرار دهند و به زبان روزگار خود و با توجه به مخاطبان خویش و گاه با تغییر عنوان، آنها را دوباره به نظم آورند. از آن جمله است داستان لیلی و مجنون که از سوی چند شاعر از جمله ضمیری اصفهانی (وفات: ۹۷۳ق) و قاسمی گنابادی (وفات: ۹۸۲ق) تقلید شد.

نیز داستان خسرو و شیرین سروده نظامی که بیش از لیلی و مجنون مورد تقلید قرار گرفت. از آن جمله است: فرهاد و شیرین سروده وحشی بافقی (وفات: ۹۹۱ق) که ناتمام ماند و دو شاعر به تکمیل آن اقدام کردند: یکی، میرعقیل کوثری (وفات: حدود ۱۰۱۵ق) به نام شاه عباس، در همان روزگار و دیگری وصال شیرازی (۱۱۹۲-۱۲۶۲ق) در عصر قاجار؛ فرهاد و شیرین عرفی شیرازی (وفات: ۹۹۹ق)؛ حکیم شفایی اصفهانی

(وفات: ۱۰۳۷ق/۱۶۲۸م) با عنوان «مهر و محبت»؛ محمد قاسم ظرافت لاهوری منظومه عاشقانه با نام «ثمره الفؤاد و نتیجه الوداد» میرزا ارجمند آزاد کشمیری (وفات: ۱۱۳۹ق/۱۷۲۷م) منظومه «نیاز و ناز» نظیر بر خسرو و شیرین... .

دو تن شاعر که شهرت بیشتری دارند طرحی برای تقلید از خمسه نظامی و هفت اورنگ جامی درافکندند که تنها به اجرای بخشی از طرح خود توفیق یافتند: نخست، فیضی فیاضی (وفات: ۱۰۰۴ق) با طرح پنج نامه در برابر پنج گنج نظامی با عنوان‌های: مرکز/دوار، در برابر مخزن الاسرار؛ نل و دمن به استقبال لیلی و مجنون؛ سلیمان و بلقیس نظیر خسرو و شیرین؛ هفت کشور به تقلید از هفت پیکر؛ اکبرنامه در جواب اسکندرنامه که تنها دو مثنوی اول یعنی مرکز/دوار و نل و دمن سروده شد.

دوم، زلالی خوانساری (وفات: ۱۰۲۵ق) با طرح هفت مثنوی که تنها چهار مثنوی از آن سروده شد: ذره و خورشید در برابر سبحة الابرار جامی؛ آذر و سمندر یا گل و بلبل در برابر لیلی و مجنون نظامی؛ سلیمان نامه یا سلیمان و بلقیس بر وزن اسکندرنامه نظامی؛ و محمود و ایاز بر وزن خسرو و شیرین<sup>۷۲</sup>.

- گونه‌های ابتکاری، سلسله مثنوی‌هایی است که هر چند با الهام گرفتن از بزرگان گذشته، خاصه نظامی و جامی، سروده شده، اما موضوع‌هایی را که سرایندهگان این گونه مثنوی‌ها برگزیدند موضوع‌هایی نبود که پیشتر به نظم آمده باشد. گونه‌های ابتکاری را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول، سلسله مثنوی‌هایی است که در زمینه «قضا و قدر» سروده شده است. گرچه اصل مسأله قضا و قدر را می‌توان در چند بیت باز گفت، اما از آنجا که کار هنرمند سخن‌پردازی و به اصطلاح دادن شاخ و برگ به مسائل مورد توجه اوست و باید که چنین باشد، قضا و قدر نیز موضوع منظومه‌هایی چند قرار گرفته است. خلاصه منظومه‌ها چنین است قضا - که به قول سعدی - «دگر نشود ور هزار ناله و آه به کفر یا به شکایت برآید از دهنی»<sup>۷۳</sup> در روند زندگی قهرمان داستان اثر می‌گذارد و او را به عاشقی سوخته جان بدل می‌سازد و به حرمان و یأس و فراق گرفتار می‌کند و شاعر به آن سبب که «قضا دگر نشود» چنان که در مثنوی قضا و قدر سروده مسیح کاشانی می‌بینیم خود، قهرمان داستان و دیگران را به تسلیم و رضا

فرا می خواند:

دلا پیوسته در بند رضا باش

چو شاهین عدل میزان قضا باش

به گرم و سرد همچون سایه خوش باش

اگر هم آفتابی سایه‌وش باش

چه سود آخر تو را ز این گرم و سرد است

که چون سایه قضا دنبال مرد است<sup>۷۴</sup>

دسته دوم، منظومه‌هایی است که اصل آنها داستان‌های هندی و به زبان هندی است. شاعران پارسی‌گوی، در عصر مورد مطالعه ما، شمار بسیاری از این داستان‌ها را به نظم فارسی درآوردند. این جنبش فرهنگی از پیوند خجسته فرهنگی ایران و هند حکایت‌ها باز می‌گوید. اتم مهم‌ترین این مثنوی‌ها را معرفی کرده است<sup>۷۵</sup>. به عنوان نمونه می‌توان از چند منظومه یاد کرد: منظومه نل و دمن، از فیضی فیاضی (وفات: ۱۰۰۴ق) مقتبس از منظومه حماسی هندی موسوم به مه‌بهاراتا. این منظومه را چنان که در بحث داستان‌نویسی<sup>۷۶</sup> بیان کرده‌ایم به فرمان جلال‌الدین اکبر به فارسی ترجمه شد؛ منظومه سوز و گداز، سروده نوعی خوشانی (وفات: ۱۰۱۹ق) که سرگذشت عشق سوزناک زنی هندی است؛ منظومه مدهومالت و منوهر<sup>(۱)</sup> قصه عشق منوهر پسر پادشاه کانگرا<sup>(۲)</sup> به شهزاده بانو مدهومالت که نخست به زبان هندو منظوم شد و سپس از سوی دو شاعر به نظم فارسی درآمد: یکی، از سوی ناصرعلی سرهندی (سهرندی) (وفات: ۱۰۸ق/۱۶۹۶م)؛ دوم، به وسیله عاقل خان رازی (وفات: ۱۰۸ق/۱۶۹۶م) والی دهلی در زمان اورنگ‌زیب. عاقل خان «منوهر را به مهر» و «مدهومالت را به ماه» برگرداند و منظومه خود را مهر و ماه نامید؛ منظومه والد و سلطان از شمس‌الدین فقیر دهلوی (۱۱۱۵-۱۱۸۳ق/۱۷۰۳-۱۷۶۹م) درباره عشق بدفرجام واله داغستانی صاحب تذکره ریاض‌الشعرا به دختر عمش خدیجه سلطان. این داستان به سال ۱۶۰ق منظوم شده است<sup>۷۷</sup>.

(1). Madhoumadlat-Manohar

(2). Kangra



### حوزه عام

در ادب غنایی، حوزه عام، حوزه بیان احساسی - عاطفی است که حوزه خاص، یعنی حوزه احساسات عاشقانه را نیز دربرمی گیرد، حوزه‌ای که به سبب اهمیت عشق و غزل، مستقلاً مورد بحث قرار گرفت. احساسات و عواطف، غیر از عشق و متعلقات آن، گستره‌ای وسیع را دربرمی گیرد و نوع‌های فرعی مختلفی را شامل می‌شود. می‌توان عواطف و احساسات را در یک طبقه‌بندی به مثبت و منفی تقسیم کرد:

#### ۱. عواطف ایجابی

عواطفی است که از خرسندی و رضایت به بار می‌آید و از تجلیات آن شادی و سرخوشی و مدح و ستایش و دعوت به خوشباشی است و شاعر تجلیات گوناگون برآمده از خرسندی و رضایت و سرانجام برآمده از عواطف ایجابی یا مثبت خود را هنرمندانه بیان می‌کند.

#### الف - مدح و ستایش (= قصیده)

قصیده برآمده از احساسات و عواطف مثبت نسبت به ممدوح است. در ادب فارسی مدح، غالباً در قالب قصیده و گاه در قالب غزل (در پایان غزل از عصر سعدی به بعد) و مثنوی بیان می‌شود. از آنجا که حکم، برآمده از بسامد بالا و به تعبیر قدما «معلق است به اعم اغلب» و مدح اغلب در قصیده بیان شده است می‌توان قالب قصیده را عهده‌دار مدح دانست. مدح را با توجه به شخصیت صوری یا معنوی ممدوح می‌توان به «مدح صوری» که همانا مدح پادشاهان و به‌طور کلی مدح صاحبان قدرت است و به «مدح معنوی» که مدح بزرگان صاحب فضیلت و به‌ویژه بزرگان دین (مدح = منقبت) است تقسیم کرد.

گرچه دوره صفوی را عصر غزل خوانده‌اند اما بیشتر غزل‌گویان این عصر قصیده و نیز قالب‌های دیگر شعر مثل ترجیع‌بند و ترکیب‌بند هم سروده‌اند. در دیوان شاعران مشهور این دوره مثل بنایی هروی (وفات: ۹۱۸ق) که او را اشعر شعرای خراسان خوانده‌اند؛ امیدی تهرانی (وفات: ۹۲۵ق)؛ اهلی شیرازی (وفات: ۹۴۲ق)؛ حیرتی تونی

(وفات: ۹۶۱ق)؛ وحشی بافقی (وفات: ۹۹۱ق)؛ ثنایی مشهدی (وفات: ۹۹۵ق)؛ محتشم کاشانی (وفات: ۹۹۶ق)؛ نظیری نیشابوری (وفات: ۱۰۲۱ق)؛ عرفی شیرازی (وفات: ۹۹۹ق)؛ ظهوری ترشیزی (وفات: ۱۰۲۵ق)؛ کلیم کاشانی (وفات: ۱۰۶۱ق)؛ صائب تبریزی (وفات: ۱۰۸۱ق) تا شاعر برجسته، اما کمتر شناخته شده‌ای چون نجیب کاشانی (وفات: ۱۰۶۳-۱۱۲۳ق) شماری قصیده درخور توجه مشاهده می‌شود. درست است که غزل‌های این شاعران بهتر از قصاید آنان است و نه تنها این عصر، عصر غزل است که دوران شکوه قصیده، اساساً با دوران حاکمیت سبک عراقی بر ادب فارسی به سرآمد و هم شاعران مصروف غزل‌سرایی گشت، اما این سخنان به هیچ روی به آن معنا نیست که قصیده به کلی از میان رفت، زیرا در عصر غزل هم استادی و توانایی یک شاعر را نخست با محک قصیده می‌سنجیدند و قصیده‌سرایان این عصر هم اولاً، قصیده را برای اثبات استادی خود در هنر شاعری می‌سرودند؛ ثانیاً، با هدف گرفتن مزد و صلۀ مادی از ارباب قدرت برای سامان دادن زندگی مادی و دنیوی خود (در قصیده‌های صوری) و سپس گرفتن مزد و صلۀ معنوی (در قصیده‌های معنوی / منقبت‌گویی) از صاحبان فضایل معنوی، به‌ویژه بزرگان دین و مذهب برای سامان بخشیدن به زندگی معنوی و اخروی خویش از این قالب استفاده می‌کردند. بازبینی و بررسی دیوان‌های شاعران این عصر ما را با دو گونه مدح، که به آن اشارت کردیم، یعنی مدح صوری و مدح معنوی یا منقبت‌گویی مواجه می‌سازد:

مدح صوری: مدح صاحبان قدرت در نظام‌های اداری و حکومتی است و شامل مدح پادشاهان، وزیران، امیران، حاکمان و سایر قدرتمندان می‌گردد که در میان آنها شخصیت‌های فرهنگ‌پرور و ادب‌شناس و ادب‌دوست نیز کم نیست. دیوان‌های شاعران عصر صفوی آکنده از قصایدی است در مدح این شخصیت‌ها، چه در ایران، چه در روم و چه در هند و به‌ویژه در هند که توجه به شاعران و پرداختن صلۀ به آنان از درون ایران رواج بیشتری داشته است. مدح صاحبان قدرت در قصیده‌های مدحی یعنی مدح صوری سنتی دیرین بود که به هیچ روی تازگی نداشت و گذشته از قصیده از سایر قالب‌ها مثل ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، قطعه و حتی رباعی و غزل نیز در کار مدح استفاده می‌شد.

مدح معنوی / منقبت گویی: ستایش شخصیت‌های فرهنگی یا شخصیت‌هایی است که قدرت ظاهری موجب ستایش آنان نیست؛ بلکه به آن سبب ستوده می‌شوند که دارای ارزش‌های معنوی و فرهنگی هستند، اعم از آنکه دارای قدرت ظاهری باشند یا نباشند. به عنوان مثال مدح شاگرد از استاد، مدح معنوی است، یا فی‌المثل ستایش حافظ در غزلی به مطلع:

سحرم هاتف میخانه به دولت‌خواهی      گفت باز آی که دیرینه این درگاهی<sup>۷۸</sup>  
و با ابیاتی چون:

بر در میکده رندان قلندر باشند      که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی  
تا آنجا که:

تو دم فقر ندانی زدن از دست مده      مسندِ خواجگی و مجلس تورانشاهی<sup>۷۹</sup>  
مدح معنوی است؛ زیرا با آنکه خواجه جلال‌الدین تورانشاه، وزیر بوده است و دارای قدرت ظاهری، اما ستایش حافظ از او به گواهی ابیاتی که از نظر گذرانندیم و نیز سایر ابیات غزل، سببی دیگر داشته که همانا ارزش‌های معنوی و فرهنگی اوست. برترین گونه‌ی مدح معنوی، از نظر اعتقادی، مدح شخصیت‌های دینی و مذهبی است. سبب و پشتوانه‌ی این گونه مدح — که از آن به منقبت و منقبت‌گویی تعبیر می‌شود — همانا ارزش‌های اعتقادی و الهی است که پس از این در بخش انواع دینی از آن سخن خواهیم گفت:

#### ب - سرخوشی و سرمستی (ساقی‌نامه)

عواطف و احساسات برآمده از ناپایداری عمر و گذر زندگی، که خردمندان را به اغتنام فرصت فرامی‌خواند، موضوع اشعاری گردید که از آنها به ساقی‌نامه تعبیر شد. در این گونه اشعار که بیشتر در قالب مثنوی و کمتر در قالب ترجیع‌بند و ترکیب‌بند سروده شده است مخاطب شاعر، نخست، ساقی زیباروی است و سپس مغنی خوش‌آواز و شاعر از آنها می‌خواهد تا با باده و نیز با نغمه و سرود او را سرمست و سرخوش سازند و در واقع از آنها می‌خواهد از طریق دیدن و شنیدن زیبایی، یعنی از طریق دو حس دریابنده‌ی زیبایی که چشم است و گوش، لذت زیبایی را به دو بچشانند و بدین‌سان او

را از غم رهایی بخشند که عمر در گذر است و غنیمت شمردن دم، عین خردمندی است.

سرچشمه ساقی نامه‌ها از یک سو خمریات است که از عصر رودکی (وفات: ۳۲۹ق) با سرودن اشعاری در توصیف می، مثل:

مادر می را بکرد باید قربانی  
بچه او را گرفت و کرد به زندان<sup>۸۰</sup>

آغاز شد و با ستایش نامه‌های شاعرانه شاعرانی چون بشار مرغزی (سده ۴ق/۱۰م) و منوچهری دامغانی<sup>۸۱</sup> (وفات: ۴۳۲ق) ادامه و استمرار یافت و سرانجام در دروره‌های بعد چونان دیگر توصیف‌های طبیعت‌گرایانه و مجازی با ورود به حوزه شعر عرفانی، از مجاز به حقیقت‌گرایی و معانی بلند عرفانی یافت. در جنب خمریات به عنوان منشأ ساقی‌نامه‌سرایی تأثیر ابیات پراکنده نظامی در مثنوی اسکندرنامه، در آغاز و انجام داستان‌ها و نیز در آغاز و انجام مباحث مختلف، که در آنها بر بی‌وفایی جهان و ناپایداری عمر و سرانجام براغتنام فرصت تأکید شده است، منشأ دیگر یا عامل دیگری بود که شاعران را از سده‌های ۷ و ۸ق به سرودن اشعاری برانگیخت که بعدها ساقی‌نامه نام گرفت. ابیات پراکنده نظامی را در سده ۱۱ق/۱۷م عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره خود موسوم به میخانه گردآورد و به هم پیوست و ساقی‌نامه‌ای به نام نظامی ترتیب داد<sup>۸۲</sup>؛ همان ابیات که با ساقی‌نامه حافظ محرک و سرمشق شاعران بسیار در سرودن ساقی‌نامه در عصر صفوی گردید. در سده ۷ق فخرالدین عراقی (۶۱۰-۶۸۸ق) با سرودن ترجیع‌بندی، با بیت ترجیع:

در میکده می کشم سبویی  
باشد که بیابم از تو بویی<sup>۸۳</sup>

و در سده ۸ق حافظ (۷۲۰-۷۹۲ق) با سرودن مثنوی‌ای، که ظاهراً پس از وی به‌درستی ساقی‌نامه نامیده شد سرودن ساقی‌نامه‌های مستقل را آغاز کردند. مثنوی حافظ با خطاب به ساقی این‌گونه آغاز می‌شود:

بیا ساقی آن می که حال آورد

کرامت فزاید کمال آورد

به من ده که بس بیدل افتاده‌ام

وز این هر دو بی‌حاصل افتاده‌ام<sup>۸۴</sup>

یعنی میی که ساقی می دهد میی است کرامت فزا و کمال آور که گنج حکمت به  
بارمی آورد و رازگشا می گردد:

شرابم ده و روی دولت ببین

خرابم کن و گنج حکمت ببین

من آنم که چون جام گیرم به دست

ببینم در آن آینه هرچه هست

به مستی توان در اسرار سفت

که در بی خودی راز نتوان نهفت<sup>۸۵</sup>

ادامه سخن، مغنی نامه است و خواجه مغنی را مخاطب می سازد که:

مغنی کجایی به گلبانگ رود

به یاد آور آن خسروانی سرود

که تا وجد را کارسازی کنم

به رقص آیم و خرقة بازی کنم<sup>۸۶</sup>

در نگاه عارفان عاشق، تزکیه دل و رسیدن به حالت سرمستی و بی خودی، که لازمه کشف حقیقت است، از راه دیدن زیبایی ها که از آن به نظر بازی تعبیر می شود<sup>۸۷</sup> و شنیدن زیبایی ها (= شنیدن ساز و آواز خوش یعنی در اثر موسیقی) به بار می آید. شنیدن ساز و آواز به حالت درونی موسوم به «وجد» منجر می شود و وجد سبب حرکات موزون اندام (= رقص) می گردد و این همه بر روی هم سماع نام می گیرد تا در کنار نظربازی درون را از جمله عیبها پاک سازد و سالک را به حقیقت برساند. از اواخر عهد تیموری و آغاز عصر صفوی، ساقی نامه سرایی رواج یافت و سرودن ساقی نامه های مستقل به شیوه حافظ معمول شد و امیدی تهرانی (مقتول: ۹۲۹ق/۱۵۲۳م)، که باید او را سردسته ساقی نامه سرایان مستقل در عصر صفوی به شمار آورد، کار سرودن ساقی نامه را آغاز کرد. در این عصر شاعری نیست که به ساقی نامه سرایی روی نیاورده و ساقی نامه ای نسروده باشد. ملا عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره میخانه<sup>۸۸</sup> حدود ۹۰ شاعر ساقی نامه سرا و میر عیسی مخاطب به همت خان (وفات: ۱۰۹۲ق) که در خدمت اورنگ زیب صاحب مقاماتی بود مجموعه ای از ساقی نامه ها موسوم به «خمکده» ترتیب

داده و قریب به ۱۲۰ ساقی‌نامه از شاعران روزگار خود (= تازه‌گویان) در آن گردآورده است. کمیت ساقی‌نامه‌ها در این عصر حکایت‌گر توجه خاص بدین‌گونه شعر تواند بود.<sup>۸۹</sup> ساقی‌نامه‌های این عصر اولاً، به لحاظ قالب، چونان روزگاران گذشته بیشتر مثنوی و کمتر ترجیع‌بند یا ترکیب‌بند است که از جمله آنهاست ترجیع‌بند وحشی بافقی (وفات: ۹۹۱ق) با بیت ترجیع:

ما گوشه‌نشینان خرابات الستیم      تا بوی میی هست در این میکده مستیم<sup>۹۰</sup>  
یا ترجیع‌بند ابوتراب بیک فرقتی (وفات: ۱۰۲۵ق/۱۶۱۶م) با بیت ترجیع:  
ما خشک‌لبان تشنه دیدار شرابیم      تا کاسه ما گشت تهی خانه‌خرابیم<sup>۹۱</sup>

ثانیاً، ساقی‌نامه‌ها منظومه‌هایی است موجز، مثل ساقی‌نامه حافظ که مشتمل بر ۵۸ بیت است، اما ساقی‌نامه‌های این عصر، گاه از این صورت خارج می‌شود و به تفصیل می‌گراید، چنان‌که شماره ابیات ساقی‌نامه نوعی خوبشانی<sup>۹۲</sup> به حدود ۳۵۰ بیت و شمار ابیات ساقی‌نامه ظهوری به حدود ۴۵۰۰ بیت بالغ می‌گردد.<sup>۹۳</sup>

ثالثاً، شماری از ساقی‌نامه‌های این عصر به مدح یکی از امامان و غالباً با مدح حضرت علی (ع)<sup>۹۴</sup> و گاه به مدح یکی از شاهان یا بزرگان<sup>۹۵</sup> پایان می‌پذیرد. رابعاً شماری از ساقی‌نامه‌ها، که به پیروی از طرز ساقی‌نامه‌گویی حکیم پرتوی (وفات: ۹۴۱ق) سروده شده است برخلاف شیوه رایج در ساقی‌نامه‌سرایی اشاره‌ای به مغنی نیست و پیوسته از ساقی مدد می‌جویند. چنان‌که حکیم پرتوی شیرازی از ساقی می‌خواهد تا در پرتو مستی پرده روزگار را، که گناه محرومیت‌ها و درد رنج اهل دانش و فضل به گردن اوست، بردرد و انتقام ناکامی‌های فاضلان و دانش‌مردان را از روزگار بگیرد. اوحدی بلیانی می‌گوید:

«اشعار غرای او [= حکیم پرتوی شیرازی]، خصوص ساقی‌نامه در کمال به مرثیه‌ای است که نه هرکس چنان شعری تواند گفت: اکثر متأخرین در ساقی‌نامه تتبع طرز و روش وی کرده و می‌کنند»<sup>۹۶</sup>.

شیوه تازه حکیم پرتوی در ساقی‌نامه‌سرایی، حذف مغنی است، یعنی حذف بخشی از روش مکتب عشق (= سماع) در روش‌شناسی عرفان عشق و تأکید وزیدن بر بخشی دیگر (= نظر بازی) و چون پرتوی حکیم است نمی‌توان گفت این حذف و آن تأکید از

سر تفنن صورت گرفته است و شاید بتوان گفت حذف، نتیجه حرمت «غنا» است که در عصر صفوی مورد بحث بود! و صدور فتوای «حلیت غنا» از سوی ملا محسن فیض کاشانی<sup>۹۷</sup> (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) در هنگامه «حرمت غنا» و ستیز با صوفیان اهل سماع، احتمالاً بتواند تأییدی بر این نظر باشد.

## ۲. عواطف سلبی یا منفی

عواطف است که در اثر احساس فقدان صفاتی مثبت، از دیدگاه احساس کننده، در یک موصوف شکل می‌گیرد، یا به سبب از دست دادن شخصیتی که در نگاه صاحب عواطف و احساسات مطلوب و محبوب است، بروز می‌کند و می‌توان از آن به «احساس گریه‌آور از دست‌دادگی»<sup>۹۸</sup> تعبیر کرد. از این احساس هم سوگ‌نامه (= مرثیه)، زاده می‌شود، هم قدح، که در برابر مدح قرار می‌گیرد و دارای گونه‌های مختلف است، پدید می‌آید، زیرا که جمله این معانی یا نتیجه احساس از دست دادن است یا از احساس فقدان ارزش‌های مثبت در شخصی یا چیزی و یا جایی حاصل می‌گردد و موجب به بار آمدن اندوه، شکوه و شکایت و سوز و گذار و سرانجام سبب ظهور طعن و طنز و نکوهش و انتقاد می‌شود و در دو شکل کلی سوگ‌نامه یا مرثیه و قدح (با انواع گونه‌گون آن) تجلی می‌یابد:

### الف - سوگ‌نامه‌سرایی (مرثیه)

سوگ‌نامه یا مرثیه در واقع گونه‌ای مدح است<sup>۹۹</sup>؛ مدح شخصیتی که در نگاه مرثیه‌سرا محبوب و آراسته به یک سلسله فضایل اخلاقی است؛ فضایی که او را از همگان ممتاز می‌سازد و برتری می‌بخشد. در پی از دست رفتن چنین شخصیتی، مرثیه‌سرا با «احساس گریه‌آور از دست‌دادگی» دریغاگوی او می‌شود و از فضایل او یاد می‌کند چنان‌که رودکی (وفات: ۳۲۹ق) در مرثیه شهید بلخی (وفات: ۳۲۵ق) سروده است.

کاروان شهید رفت از پیش	وان ما رفته‌گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم	وز شمار خرد هزاران بیش <sup>۱۰۰</sup>

و پیداست شخصیتی که خرد او را افزون به هزاران تن بداند جامع فضایل است. شاعران مرثیه را در طول تاریخ ادبیات فارسی، در قالب‌های گوناگون از قطعه و رباعی تا غزل و قصیده و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند سروده‌اند، چنان‌که حافظ مرثیه شاه شیخ ابواسحاق (حکومت: ۷۴۴-۷۵۸ق) را در غزلی، به مطلع:

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده را روشن از خاک درت حاصل بود  
سروده و ضمن بیان فضایل شاه شیخ و همدلی‌های او در سراسر غزل اندوه خود را به سبب گذشتن دوران خوش او این‌سان بیان کرده است:

راستی دولت فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود<sup>۱۰۱</sup>  
مرثیه آنگاه برجستگی و تشخص خاص می‌یابد که در سوگ شخصیتی والا و ارجمند سروده شود، خاصه در سوگ شخصیت‌های دینی و مذهبی که تشخص ویژه دارند. در عصر صفوی، همانند سایر اعصار، مرثیه‌سرایی در جریان بوده است، اما آنچه این دوره را نسبت به دوره‌های دیگر، خاصه در نگاه شیعیان متفاوت و ممتاز می‌سازد سرودن مرثیه شهیدان کربلاست. در این دوره، چنان‌که دیدیم، مدایح معنوی یا منقبت‌سرایی مورد توجه خاص بود و سرودن مناقب آل رسول از هدف‌های مهم شاعران به شمار می‌آید، به همین سبب حیرتی تونی منظومه‌ای حماسی به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف، متجاوز از بیست هزار بیت در توصیف غزوات پیامبر (ص) و بزرگان آیین شیعه به نظم آورد و معروف است که «چهل هزار بیت قصیده در مدایح ائمه سرود»<sup>۱۰۲</sup>، اما سرودن مرثیه شهیدان کربلا، که محتشم کاشانی آنرا در قالب ترکیب‌بندی و در دوازده بند سرود، حکایتی دیگر داشت و آغاز حرکتی ویژه در مرثیه‌سرایی گردید، به گونه‌ای که می‌توان سرودن مرثیه شهیدان کربلا در قالب ترکیب‌بند، به عنوان نوعی ادبی پس از وی و تا روزگار قاجار دنبال شد و آثار بسیاری پدید آمد که یکی از برجسته‌ترین آنها چهارده‌بند صباحی بیدگلی کاشانی (۱۱۴۹-۱۲۱۳ یا ۱۲۱۵ق) است که این‌گونه آغاز می‌شود:

افتاد شامگه به کنار افق نگون خور چون سربریده از این طشت واژگون<sup>۱۰۳</sup>  
منقبت‌سرایی که سابقه‌ای کهن داشت، البته با سیاست مذهبی صفویان رواج بیشتری یافت؛ اما ستایش امامان شیعه و سرودن مرثیه برای آنان مورد توجه خاص بود، در



ادامه بحث و در بحث شعر دینی (= مذهبی) در این باب سخن خواهیم گفت.

### ب - نکوهش سرایی (قدح)

قدح در برابر مدح به معنی طعن و نکوهش و سرزنش و بر شماردن کاستی‌ها و عیوب چیزی و یا کسی است و در اصطلاح، عنوانی تواند بود بر: هجو، هزل، طنز و شهر آشوب.

### هجو یا هجا

وصف شخص و وصف شیء یا اشیاء است به زشتی، اعم از اینکه شخص یا شیء هجو شده به واقع متصف به صفات زشتی که هجو کننده به او نسبت می‌دهد باشد یا هجو کننده مدعی شود که چنین صفاتی در اوست. شیوه کار چنان است که هجو کننده صفات منفی واقعی یا ادعایی را که در یک شخص یا یک چیز سراغ کرده است، ادیبانه برشمارد و چنین است که اگر در مدح، فضایل ممدوح را برشمارند در هجو به برشمردن رذایل (= صفات منفی) هجو شده می‌پردازند و «چندان که رذایل که اضداد فضایل اند در شعر بیارند هجو قوی‌تر باشد»<sup>۱۰۴</sup>. چنان که انوری در یک قطعه، صفات ناپسندیده خود را که همانا خست و بخل و عمل کردن بر خلاف رسم مهمان‌نوازی است این‌سان، شاعرانه بیان کرده است:

دوش مهمان خواه‌های بودم      اینت نامردی و اینت سگی  
دوش تا روز هر دو نغودیم      او ز سیری و من ز گرسنگی<sup>۱۰۵</sup>

هدف هجو نکوهش و آزردن شخص یا شیء است که هجو می‌شود. سوزنی سمرقندی، انوری، عبید زاکانی و یغمای جندقی از جمله بزرگ‌ترین هجوسرایان هستند.

### هزل

آن است که سراینده یا نویسنده سخنانی خنده‌آور و طیبت‌آمیز به نظم یا نثر بسراید یا بنویسد. هزل، دو هدف دارد: یکی، هدف ظاهری که شوخی و انبساط خاطر شنوندگان است؛ دوم، هدف باطنی که نقد کاستی‌های اخلاقی و اجتماعی است و ظاهراً

به سبب همین نقد اجتماعی است که در کتب بلاغی تأکید می‌شود که ظاهر هزل بازی و شوخی و مطایبه است و باطن آن امری جدی است و از سخن هزل آمیز جد اراده می‌گردد.<sup>۱۰۶</sup> سوزنی سمرقندی، سعدی و عبید از سرآمدن هزل سرایی به شمار می‌آیند.

### طنز

اثری ادبی است که در آن شاعر یا نویسنده غالباً با اغراق، کاستی‌ها و زشتی‌های شخص یا جامعه‌ای را برشمارد و فرق آن با هجو و هزل آن است که اولاً، بیان در طنز برخلاف هجو صریح نیست؛ بلکه اغلب بیان غیرمستقیم و کنایی و تعریض آمیز است و با چنین شیوه‌ای کاستی‌ها گوشزد می‌شود. نیز طنز برخلاف هجو اهداف اصلاح طلبانه و آگاهی‌بخش دارد و نه آزردن یک شخص معین؛ ثانیاً، هدف طنز برخلاف هزل خنداندن نیست، بلکه با نمودن کاستی‌های اسفانگیز به ظاهر خنداندن و به واقع گریاندن به امید اصلاح شدن کاستی‌ها است. طنز شنونده را برمی‌انگیزد تا دریابد «خنده تلخ او از گریه غم‌انگیزتر است»<sup>۱۰۷</sup> پیداست که هجو در قانون ادب پسندیده نیست و به تعبیر شفایی اصفهانی «اعتبارگاه»<sup>۱۰۸</sup> است و هزل به‌طور نسبی پسندیده، اما طنز هم به لحاظ فکری و هم به لحاظ اجتماعی پدیده‌ای ارزشمند و شیوه‌ای مطلوب است. در عصر صفوی، مانند دوره‌های دیگر ادبیات فارسی هجو و هزل و طنز، به نسبت‌های مختلف در جریان بوده است. در عصر صفوی هزل و طنز، که هدف آنها نقادی و اصلاحگری است (به‌ویژه هدف طنز) چندان چشمگیر نیستند و این از آن‌روست که لازمه تحقق این معانی نوعی آزادی بیان است که ما در میهن خود، ایران کمتر از این موهبت بهره‌مند بوده‌ایم! استاد صفا تصریح می‌کند که: «هزل و طنز در شعر عهد صفوی فاقد نیروی دوران‌های گذشته»<sup>۱۰۹</sup> است. وی با استفاده از گزارش امین احمد رازی از چهار شاعر به نام‌های حافظ صابونی قزوینی، «سگ لوند»، «نظام کلاغ» و شاعری به نام مولانا معین‌الذمه متخلص به معین به عنوان شاعرانی یاد می‌کند که آثاری میانه هزل و طنز پدید آورده‌اند<sup>۱۱۰</sup> و در توصیف شعر معین‌الذمه می‌گوید: «این معین‌الذمه بیت‌هایی به شوخی می‌گفت که به ظاهر طیبت و در باطن متضمن طعن بر بعضی از

طبقات اهل زمان بود»<sup>۱۱۱</sup>:

عیسی صفتان فتح فتوحند همه      عبدالبطنان عذاب روحند همه  
ز نهار معین، چشم مؤاخات مدار      ز ابنای زمان که قوم نوحند همه

این شاعر رساله‌ای شبیه به رساله‌ی تعریفات عبید زاکانی نیز نوشته که در هفت /قلیم نقل شده است<sup>۱۱۲</sup>. بافقی در جامع مفیدی شاعری دانشمند و طنزگویی به نام ملا احمد فوقی یزدی (سده ۱۱ ق) را معرفی می‌کند که دارای دیوانی مستقل بر ۳۹۰۰ بیت بوده و همت خود را به شیوه‌ی عبید زاکانی بر بیان حقایق به زبان طنز مصروف داشته است و این شاعر در باب چگونگی خود می‌گوید: «اگرچه شیرازه‌ی جامعیت این رساله به رشته‌ی هزل<sup>۱۱۳</sup> بسته، اما در زیر هر نکته‌اش چندین حرف پندآمیز [پنهان است]»<sup>۱۱۴</sup>.

حوزه‌ی هجو که همواره در شعر فارسی گسترده از حوزه‌ی هزل و طنز بوده است، در عصر صفوی نیز گسترده‌تر از هزل و طنز است. از جمله شاعران هجاگو یا هجوسرای این عصر می‌توان از این شاعران یاد کرد: شریف تبریزی (وفات: ۹۵۶ ق)، وحشی بافقی (وفات: ۹۹۱ ق)، موحدالدین فهمی کاشانی، شجاع‌الدین غضنفری کاشانی کره‌جاری، محتشم کاشانی (۹۳۵-۹۹۶ ق)، تابعی خوانساری، وحید قمی (وفات: اواسط سده ۱۱ ق)، شفایی اصفهانی (وفات: ۱۰۳۷ ق)، و شیدای فتح‌پوری (وفات: ۱۰۸۰ ق). از آنجا که هجو به‌رحال پسندیده نبود و نام نیک به بار نمی‌آورد و از سوی دیگر گاه مخاطره‌انگیز بود غالب این شاعران یک چند هجو می‌سرودند و چون در وضعی نامساعد و نامناسب و احیاناً در وضعی مخاطره‌انگیز قرار می‌گرفتند، توبه می‌کردند، چنان‌که شفایی اصفهانی که به قول خودش «رسم هجا لازم ماهیت»<sup>۱۱۵</sup> او بود و شمشیر مهاجرات او لرزه بر اندام همگنانش (= شاعران) می‌انداخت<sup>۱۱۶</sup> چون هجوسرای مورد پسند شاه عباس (= ممدوح شاعر) نبود به دست شاه توبه کرد:

رسم هجا چو لازم ماهیت من است      چون کهربا کز او نتوان برد جذب گاه  
اما پسند صاحب ایران نمی‌شوم      تا با من است این هنر اعتبار گاه  
بار دگر نه از لب و بس از صمیم قلب      تجدید توبه می‌کنم اما به دست شاه<sup>۱۱۷</sup>

این ماجرا، به اشد آن، بر شریف تبریزی گذشت. او که رعایت حال استاد خود،

لسانی شیرازی، نیز نکرد و به او بی ادبی نمود یکی از مستوفیان شاه تهماسب را به آن سبب که صله مدح او را نداده بود هجو کرد و در این کار مداومت ورزید، مستوفی شکایت به شاه برد و شاه حکم به قتل شاعر داد و سرانجام به شرط ترک هجوگویی او را بخشید<sup>۱۱۸</sup>. سرانجام باید از وحشی بافقی یاد کنیم که گفته‌اند در هجو زبانی تند داشت و میان او و برخی از معاصرانش از جمله محتشم کاشانی، غضنفری کاشانی کره‌جاری، موحدالدین فهمی کاشانی و تابعی خوانساری پیوسته هجو رد و بدل می‌شود. به عنوان نمونه هجو فهمی این‌گونه آغاز می‌شود:

لازم شده کسر حرمت تو      ملا فهمی، به رخصت تو<sup>۱۱۹</sup>

وحشی در پاسخ غضنفری کره‌جاری که در هجو او گفته بود:

وحشی که گرفته شوره گرد سر او      دائم ز سر کل است شور و شر او  
افتاده میان ما و او گشتی شعر      اما نتوان نهاد سر بر سر او<sup>۱۲۰</sup>  
چنین پاسخ داد:

غضنفر کره‌جاری به طبع همچو پلنگ

رسید و خواست کند خویش را برابر من

ولی ز آتش طبعم پلنگ‌وار گریخت

غریب جانوری دور گشت از بر من<sup>۱۲۱</sup>

#### نکوهش شهرها و حرفه‌ها (شهر آشوب)

شهر آشوب<sup>۱۲۲</sup> یا شهرانگیز<sup>۱۲۳</sup>، که از منظر مبالغه از آن به عالم آشوب، جهان آشوب و دهر آشوب نیز تعبیر کرده‌اند، نوعی قدح و از فروع هجو به شمار می‌آید<sup>۱۲۴</sup> و آن شعری است غالباً در هجو یک شهر، اصناف و حرفه‌های آن شهر و نکوهش مردم آن شهر، مثل رباعی مجیرالدین بیلقانی در هجو اصفهان و نکوهش مردم آن:

گفتم ز سپاهان مدد جان خیزد      لعلی است مروّت که از آن کان خیزد

کی دانستم کاهل سپاهان کوراند      با آن همه سرمه کز سپاهان خیزد<sup>۱۲۵</sup>

شهر آشوب ممکن است در وصف یک شهر و حرفه‌های آن و ستایش مردم و خوب رویان آن شهر نیز باشد، مثل شهر آشوب وحیدی قمی (وفات: ۹۴۲ق) در وصف تبریز و مردم

تبریز و زیبا پسر شیشه‌گر شیشه‌گر خانه آن:

شکرلله که بهر شهرانگیز	از هری آمد سوی تبریز
تابه وصف بتان تبریزی	همچو طوطی کنم شکرریزی
وه چه تبریز رشک هشت بهشت	مردمش خوب روی و پاک سرشت
نازنینان به ناز و محبوبی	در کمال لطافت و خوبی
دلبر شیشه‌گر به رعنائی	مردم دیده راست بینایی
بس که شد شیشه‌اش پسندیده	همچو عینک نهند بر دیده <sup>۱۲۶</sup>

بنابراین شهر آشوب هم ستایش است، هم نکوهش، اما در این گونه شعر اصل بر نکوهش است. می‌توان گفت هدف اکثری شهر آشوب، نکوهش است و هدف اقلی آن ستایش. از نکوهش است که آشوب به پا می‌شود و عنوان شهر آشوب از این منظر بر این گونه شعر نهاده‌اند و بسا که عنوان شهرانگیز با عنایت به هدف اقلی آن، که ستایش است، انتخاب گردیده. زیرا از جمله معانی انگیختن ترغیب و تهییج<sup>۱۲۷</sup> است که با ستایش تناسب دارد، چنان که آشوب با نکوهش متناسب است.

در دوره صفوی اولاً، شهر آشوب سرایی رواج و رونق خاص یافت، ثانیاً، عنوان شهر آشوب و شهرانگیز یافت که پیشتر چنین عنوانی در کار نبود؛ ثالثاً، از محدودیت (یک رباعی، یک قطعه یا...) خارج شد و صورت مجموعه یافت، چنان که از نخستین مجموعه‌ها با عنوان شهر آشوب و شهرانگیز یکی سروده لسانی شیرازی است شامل ۵۴۰ رباعی درباره شهر تبریز و پیشه‌وران آن شهر و وصف عشق خود به نام «مجمع‌الاصناف» و مجموعه دیگر از شاعر هم‌روزگار او وحیدی قمی (وفات: ۹۴۲ق) است باز هم در وصف تبریز و آن یک مثنوی است که ابیاتی از آنرا پیشتر به عنوان شاهد شهر آشوب از نوع ستایش آمیز آن، نقل کردیم؛ همان مثنوی که رازی در هفت اقلیم آنرا شهر آشوب و سام میرزا صفوی آنرا شهرانگیز خوانده است<sup>۱۲۸</sup>.

### نوع تعلیمی

ادبیات سراسر تعلیم است، اما اصطلاحاً اثر ادبی تعلیمی را اثری دانسته‌اند که اولاً، دانشی را به مقصد تعلیم به خواننده گزارش کند مثل منظومه طبی حکیم میسری

که طی آن دانش طب گزارش شده یا منظومه حکیم سبزواری که با هدف تعلیم مسائل فلسفی سروده شده است؛ ثانیاً، به طرح و توضیح مسائل اخلاقی، دینی و عرفانی بپردازد مثل حدیقه سنایی، مثنوی مولوی و بوستان سعدی<sup>۱۲۹</sup>.

در عصر صفوی ادبیات تعلیمی یا تعلیم به وسیله ادبیات مورد توجه خاص قرار داشت. در این زمینه سه گونه آثار برجای مانده است.

برخی غزل‌ها یا بیت‌ها: پیشتر در باب سبک صائب<sup>۱۳۰</sup> (= سبک اصفهانی - هندی) سخن گفتیم و گفتیم که در این سبک، اصل و اساس، بیت و مصراع است و شاعر به سبب سلطه سنت غزل‌سرایی ابیات را به هم می‌پیوندد و به صورت غزل در می‌آورد ساختار یا صورت ابیات بر آمده از سبک صائب تبدیل موضوع طرح شده در پیش‌مصراع به مضمون پرورده شده در مصراع برجسته است و محتوا و معنایی که شاعر پیرو این شیوه بیان می‌کند هرچند در قالب غزل است و غزل به حوزه غنایی تعلق دارد، اما به واقع محتوایی تعلیمی و معنایی اخلاقی و حکمی است که در پرتو بیان غنایی یا بیان شاعرانه، دلپذیر می‌شود و مؤثر آموختنی می‌گردد:

آه هواپرست به مقصد نمی‌رسد

نتوان زدن به تیر هوایی نشانه را<sup>۱۳۱</sup>

آدمی پیر چو بشد حرص جوان می‌گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد<sup>۱۳۲</sup>

جدایی زهر خود را اندک می‌کند ظاهر

که گردد تلخ در مینا گلاب آهسته آهسته<sup>۱۳۳</sup>

در کهنسالی شود حرص خسیسان بیشتر

تا نگرده خشک دست‌خار دامنگیر نیست<sup>۱۳۴</sup>

در تمام این ابیات، نکات حکمی و اخلاقی است که طرح گردیده و به شیوه‌ای شاعرانه به خواننده درس اخلاق و درس زندگی داده است. بنابراین حتی در غزل‌های سبک صائب یا سبک اصفهانی - هندی نکته‌های حکمی اخلاقی است که بیان می‌شود و آن‌سان که پیشتر هم اشارت رفت این غزل‌ها نقطه تلاقی ادب غنایی و ادب حکمی است. شماری از غزل‌های سروده شده در این سبک، به ویژه شماری از غزل‌های صائب

هم حتی دارای حال و هوای سبک عراقی است، مشمول همین حکم است مثل غزلی که بیشتر از آن سخن گفتیم به مطلع:

ز خارزار تعلق کشیده دامن باش

به هرچه می کشدت دل از آن گریزان باش<sup>۱۳۵</sup>

یا مثل غزل به مطلع:

مهربانی از میان خلق دامن چیده است

از تکلف، آشنایی بر طرف گردیده است<sup>۱۳۶</sup>

و یا مثل:

زان سفله حذرکن که توانگر شده باشد

زان موم بیندیش که عنبر شده باشد<sup>۱۳۷</sup>

بنابراین می توان شماری از ابیات و شماری از غزل های بر آمده از سبک موسوم به سبک صائب را آئینه مضامین مستفاد از حکمت عملی و در نتیجه داخل در نوع حکمی به شمار آورد. پیداست که این سخن نه به آن معناست که غزل در این سبک، به اصطلاح زیرمجموعه نوع حکمی است که غزل به حوزه غنایی تعلق دارد، منتها از جمله نتایج مضمون سازی در سبک اصفهانی - هندی ورود برخی از غزل ها و شماری از ابیات غزل ها به حوزه ادب حکمی است و به تقریب می توان گفت که تکبیت های سروده شده در سبک اصفهانی - هندی، با تشخیص خاص آنها، بیانگر مسأله ای از مسائل حکمی و لاجرم متعلق به حوزه ادب حکمی و در نتیجه گونه ای دستورالعمل زندگی است:

چو ماه نو، قد خم گشته بر سپهر وجود

اشاره ای است که آماده باش رفتن را<sup>۱۳۸</sup>

خلوتی نیست که خالی ز سخن چین باشد

پیش آئینه در این عهد سخن نتوان گفت<sup>۱۳۹</sup>

مشهورترین غزل کلیم کاشانی (وفات: ۱۰۶۱ق) به مطلع:

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

و با ابیاتی چون:

وضع زمانه قابل دیدن دو بار نیست  
 روپس نکرد هر که از این خاکدان گذشت  
 طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی  
 یا همتی که از سر عالم توان گذشت  
 در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست  
 در قید نام ماند اگر از نشان گذشت  
 بی دیده راه اگر نتوان رفت، پس چرا  
 چشم از جهان چو بستی از آن می توان گذشت  
 بدنامی حیات دو روزی نبود بیش  
 آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت  
 یک روز صرف بستن دل شد به این و آن  
 روز دیگر به کندن دل زین و آن گذشت<sup>۱۴۰</sup>  
 نیز جنبه حکمی دارد و می توان گفت حاصل درآمیختن نوع غنایی که سرشت غزل  
 است و نوع حکمی پدید آمده است.

### منظومه های حکمی

در عصر صفوی منظومه های بسیاری با موضوع های اخلاقی، اخلاقی - دینی، حکمی و عرفانی که جمله را می توان با توجه به معنای گسترده حکمت، که اخلاق، دین و عرفان را نیز دربرمی گیرد، منظومه های حکمی خواند. سرمشق و مقتدای سرایندگان این منظومه ها، در وهله نخست، حکیم نظامی است در مخزن الاسرار و سپس سنایی در حدیقه الحقیقه؛ مولوی در مثنوی و سعدی در بوستان. شاعرانی که به تقلید از این استادان به سرودن منظومه های حکمی می پرداختند اولاً مقلد بودند یعنی یکسره تحت تأثیر استادی بودند، که از او تقلید می کردند، هم به لحاظ شیوه سخن گفتن، هم به لحاظ بیان معانی یعنی ابتکاری در کارشان نبود و همان مسائل و معانی را باز می گفتند که آن استادان گفته بودند، کاری هم جز این نمی توانستند کرد، زیرا حکمت حاکم



بر اذهان همان بود که پیشتر از سوی بزرگان اندیشه طرح شده بود. به عنوان مثال حکمت عملی همان بود که خواجه نصیر طوسی در *اخلاق ناصری* طرح کرده بود و آنچه در این عصر انجام می شد شروح مختلفی بود که به صورت های گوناگون بر *اخلاق ناصری* می نوشتند و طرحی تازه در نمی افکندند<sup>۱۴۱</sup>. از آن جمله است *توضیح الاخلاق*<sup>۱۴۲</sup>، از خلیفه سلطان (۱۰۰۰-۱۰۶۴ق)، نیز *توضیح الاخلاق*<sup>۱۴۳</sup> قطب شاهی، از ابن خاتون عاملی (سده ۱۱ق/۱۷م) و *تجلی الاخلاق*<sup>۱۴۴</sup>، از مؤلفی ناشناخته که جمله بازنویسی تمام یا بخشی از *اخلاق ناصری* است. ثانیاً، به نوعی مبتکر بودند و آن ابتکار در نحوه سخن گفتنشان بود. بدین معنا که اگر همان مسائل و همان معانی را می گفتند که استادان پیشین گفته بودند، اما در بیان مسائل و طرح معانی همان گونه سخن نمی گفتند که استادان گذشته گفته بودند، بلکه چون مخاطبان آنها متفاوت بودند، استادان با مخاطبان آن سان سخن می گفتند که مخاطبانشان دریابند و این خود نوعی ابتکار محسوب می شود. گزارش فی المثل خلیفه سلطان از *اخلاق ناصری*، به لحاظ محتوا همان *اخلاق ناصری* است، اما به لحاظ صورت و نحوه گزارش با *اخلاق ناصری* متفاوت است. وضع شاعران منظومه سرا هم همین گونه است. به عنوان مثال از برخی منظومه ها یاد می کنیم: *مظهر الآثار*، سروده هاشمی کرمانی (سده ۱۰ق) به اقتفای *مخزن الاسرار* نظامی؛ منظومه *دیده بیدار* از حکیم شفایی اصفهانی (۹۶۶-۱۰۳۷ق) به تقلید از *مخزن الاسرار* نظامی؛ *نمکدان حقیقت* از همین شاعر در جواب *حدیقه سنایی*؛ منظومه *شعله دیدار* سروده زلالی خوانساری (وفات: حدود ۱۰۲۴ یا ۱۰۲۵ یا ۱۰۳۱ق) تحت تأثیر *مثنوی مولوی*، منظومه *میخانه* از همین شاعر با توجه به *حدیقه سنایی* و منظومه *دره و خورشید* از او بر وزن *سبحة الابرار* جامی. *مثنوی خلد برین* از وحشی بافقی (۹۳۹-۹۹۱ق)، *مجمع الابکار* از عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹ق)؛ *مرکز دوار* از فیضی فیاضی (۹۵۴-۱۰۰۴ق) و دهها منظومه دیگر مشمول همین حکم است<sup>۱۴۵</sup> و چنان که گفتیم تحت تأثیر آثار استادان درجه اول شعر فارسی، متناسب با اوضاع و احوال روزگار شاعر و درخور فهم مخاطبان وی سروده شده است.

در ادامه سخن نمونه ای به دست می دهیم تا این مسأله هرچه بهتر تبیین شود که چگونه شاعران این عصر، مسائل و مباحثی را که شاعران قدیم، به سبب وسعت اطلاعات

خود و نیز به سبب آگاهی مخاطبان عصر خود، به گونه‌ای بیان کرده‌اند که فهم برای مردم عصری که مورد بحث ماست، دشوار است، با بیانی روشن و درخور فهم مخاطبان خود گزارش کرده‌اند. نمونه نخستین و درعین حال، نمونه‌ای دشوار، که اساس عرفان به شمار می‌آید، مسأله «وحدت» و «وحدت وجود» است. سنایی (حدود ۵۴۷-۵۲۵ یا ۵۲۹ق) این مسأله را تحت عنوان «وحدت» (فصل اندر وحدت و شرح عظمت) این گونه بیان می‌کند:

احد است و شمار از او معزول	صمد است و نیاز از او مخذول
آن احد نی که عقل داند و فهم	وان صمد نی که حس شناسد و وهم
نه فراوان نه اندکی باشد	یکی اندر یکی، یکی باشد
دردویی جز به دو سقط نبود	هرگز اندر یکی غلط نبود <sup>۱۴۶</sup>

بحث سنایی، بحثی است فنی. احد با یک که قابل شمارش نیست و در برابر دو و سه و دیگر اعداد قرار نمی‌گیرد و عقل و فهم بشری به آن راه ندارد توضیح و تبیین متفکری است از توحید که از یک سو به دانش کلام و اندیشه‌های کلامی روزگار خود توجه دارد و از سوی دیگر به دیدگاه‌های عرفانی زمان خویش از توحید و بسا بیشتر به نظریات کلامی.

سنایی در این ابیات به توضیح این معنا می‌پردازد که توحید حق تعالی، توحید عددی نیست و یکی بودن او از نوع یکی بودن عدد یک محسوب نمی‌شود و چنان که متکلمان می‌گویند یکی بودن خداوند یکی بودن او در صفات ثبوتی و سلبی و شریک نداشتن اوست<sup>۱۴۷</sup> که وحدت او یعنی وجوب در قدم<sup>۱۴۸</sup> و این از آن روست که وحدت ذات از وجوب وجود به بار می‌آید<sup>۱۴۹</sup> به گفته شیخ مفید از وحدت در الوهیت، ازلیت، معبودیت و نیز در بی‌مانند بودن است<sup>۱۵۰</sup> و این بی‌مانندگی در نگرش عرفانی به اسقاط صفت وجود، البته وجود حقیقی، از غیر حق و به اصطلاح نفی وجودات مقید و اثبات وجود مطلق تعبیر شده است که «التوحید اسقاط الاضافات»<sup>۱۵۱</sup> معزول بودن شمار از احدیت، که سنایی از آن سخن می‌گوید، بیان همین معانی است و در یک کلام نفی توحید عددی است. همچنین در جایی دیگر به زبان تمثیل؛ «تمثیل خورشید و انوار» و تمثیل «آب و عکس آب بر دیوار آبگیر» (تمثیل آب صورت معروفش آب و کف آب، یا آب و

موج آب است) بر وحدت حق تعالی تأکید می‌ورزد: خورشید = نماد وجود یگانه حقیقی یا وجود مطلق؛ نقش و نگار دیوار آبگیر که برآمده از انعکاس نور خورشید در آب است = نماد وجودی غیر حقیقی یا وجود موجودات و یا وجودهای مقید:

عکس خورشید بر جدار شود      سقف از نقش او نگار شود  
آن هم از عکس آفتاب شمار      آن دوم عکس آب بر دیوار<sup>۱۵۲</sup>

سخن سنایی در دو بیت اخیر بیانی تمثیلی از وحدت وجود است. تمثیل «خورشید و انوار» در سخن عارفان تکرار می‌شود و سنایی با اندکی تغییر این تمثیل را به تمثیل «خورشید و نقش و نگارهای دیوار»؛ نقش و نگارهای افتاده بر دیوار (دیوار آبگیر) در اثر انعکاس نور خورشید از تابش در آب تبدیل کرده است. شفای اصفهانی (۹۶۶-۱۰۳۷ق) که ۵ قرن میراث حکمی، از عهد سنایی تا روزگار خود را پشت سر دارد، در مثنوی نمکدان حقیقت، که با توجه به منظومه حدیقه/الحقیقه و به پیروی از سنایی در این منظومه، سروده است، مسأله دشوار یا دشوارنمای وحدت وجود را این‌گونه بیان می‌کند:

یک زبان بینی و سخن بسیار      یک نسیم است و موج در تکرار  
هر زمانیش جلوه دگر است      لیک چشم علیل بی‌خبر است  
بخل در مبدأ حقیقت نیست      دو تجلی به یک طریقت نیست  
آب در بحر بی‌کران آب است      چون کنی در سبو همان آب است  
هست توحید مردم بی‌درد      حصر نوع وجود در یک فرد  
لیک غیر از خدای جل جلال      نیست موجود نزد اهل کمال  
هر که داند به جز خدا موجود      هست مشرک به کیش اهل شهود  
وحدت خاصه شهود این است      معنی وحدت وجود این است  
حق چو هستی بود به مذهب حق      غیر حق نیستی بود مطلق<sup>۱۵۳</sup>

در این نه بیت شفای اولاً از سه تمثیل در تبیین وحدت وجود، بهره برده است: یکی، تمثیل زبان یا لغت و سخن (زبان = نماد حقیقت یگانه / سخن بسیار = نماد کثرات یا موجودات)؛ دوم، تمثیل «نسیم و امواج» (نسیم = نماد حقیقت یگانه مطلق / امواج = نماد کثرات یا موجودات مقید)؛ سوم، تمثیل آب و ظروف مختلف (آب = نماد حقیقت

یگانه مطلق / آب در ظروف مختلف = نماد کثرات یا وجودهای مقید؛ ثانیاً به اصل مهم «لاتکرار فی التجلی» اشاره کرده است تا بگوید تجلی حق تعالی پیوسته و دائمی است و دو تجلی یکسان نیست و سرانجام پیوستگی تجلیات است که موجب استمرار هستی عالم می‌گردد<sup>۱۵۴</sup>؛ ثالثاً طرح و نفی توحید عددی را با تعبیر «توحید مردم بی‌درد» که عبارت است از «حصر نوع وجود در یک فرد» بیان کرده است تا بگوید این‌گونه توحید مستلزم پذیرش وجودها یا موجودات گوناگون در جنب وجود حقیقی و یگانه حق تعالی است که عین دوئیت و غیریت است و در نظر عارفان شرک محسوب می‌شود؛ زیرا سالک آن کس است که «جمیع ذوات اشیاء در پرتو نور تجلی ذات احدیت فانی یابد ... و هیچ شیء را به غیر حق [دارای] وجود نبیند و وجود اشیاء را در وجود حق داند ... و خیال غیریت نزد وی محال گردد»<sup>۱۵۵</sup> و به گفته سعدی درست و راست آن است که باور کنیم و خطاب به او بگوییم: «با وجودت زمن آواز نیاید که منم»<sup>۱۵۶</sup>؛ رابعاً، پس از ذکر مقدماتی که از آنها سخن رفت در چهار بیت آخر، به زبان ساده و روشن به تعبیر وحدت وجود پرداخته است؛ این‌گونه: جز خدا وجود و موجود حقیقی در کار نیست. دیگر موجودات و به اصطلاح «ماسوی الله» وجودهای طفیلی و تبعی و وجودهای سایه‌وش و «نیست‌وش» هستند، نه وجودهای حقیقی مستقل. تنها خداست که وجود دارد و اوست که یگانه وجود و یگانه موجود حقیقی مستقل است. بنابراین گزاره «... وجود دارد یا موجود است» تنها در مورد خدا صادق است، زیرا در نظر اهل عرفان وقتی به‌طور مطلق از وجود داشتن سخن می‌گوییم مرادمان وجود حقیقی است. عارف سالک در جریان شهود حقیقت سرانجام به شهود وحدت می‌رسد و درمی‌یابد که وجود حقیقی واقعی مستقل یک وجود است و آن وجود حق تعالی است و معنی وحدت شهود این است: شهود وحدت، و حقیقت‌جویی که به شهود وحدت می‌رسد در حوزه وجود (وجودشناسی) هم باور می‌کند که وجود حقیقی واقعی مطلق یگانه، یک وجود است و دیگر وجودات، جمله طفیلی و عارضی و مقید و وابسته هستند و ذاتاً معدوم‌اند و این یعنی «وحدت وجود»<sup>۱۵۷</sup>.

بنابراین «موجود حقیقی» یکی است و «وجود» مطلقاً از آن اوست و حمل «وجود» بر دیگر موجودات حمل اولی و ذاتی نیست. چه در این صورت «وجود» امری متکثر

خواهد بود و این خلاف «وحدت وجود» است.

پیداست که این معانی تازگی ندارد و بیش از عصر مورد مطالعه ما به گونه‌های مختلف و بسا با کیفیتی برتر بیان شده است، اما تردید نیست که نحوه بیان آنکه خود به گونه‌ای از مقوله «چگونه گفتن» است، ارزشی ویژه دارد و مسأله‌ای است درخور توجه و آثار شاعران عصر صفوی از این بابت تازگی دارد و باید از این بابت نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

اهمیت این موضوع آنگاه روشن می‌شود که به یادآوریم یک اثر ادبی دارای مخاطبانی است که اثر به خاطر آنها و برای آنها پدید می‌آید. بازگفتن مسائلی که پیشتر بزرگان ادب برای مخاطبان روزگار خود گفته بودند موجب شد تا مردم عصر مورد مطالعه ما نیز به آن مسائل و به آن مباحث راه یابند و مدعا را به قدر فهم خود، در پرتو زبان و بیان تازه شاعران، دریابند و بدین ترتیب چراغ شعر و ادب فروزان ماند.

### نوع معما و ماده تاریخ‌سرایی

از آنجا که نوع ادبی بر اساس محتوای سخن تعیین و نام‌گذاری می‌شود، می‌توان معماگویی و ماده تاریخ‌سرایی را هم دو نوع از انواع ادبی البته درجه دوم و سوم به شمار آورد. معما، شعر و به تعبیر دقیق‌تر نظمی کوتاه است که سراینده با به کارگیری شیوه‌ها و شگردهایی چون حساب جمل (= ابجد)، تصحیف و قلب نام کسی یا چیزی را نهان دارد و خواننده پس از تأمل بسیار به دریافت آن نایل گردد، چنان که در بیت زیر نام «بلقیس» به طریق طرح معما یا به طریق تعمیمه طرح شده است:

گر بخواهی نام آن زیبارخ سیمین بدن

رو تو قلبِ قلبِ قلبِ قلبِ قلبِ قلبِ زن

طریق حل این معما آن است که: مقلوب کلمه قلب یعنی «بلق» را بر مقلوب حرف وسط قلب یعنی حرف «لام» که به حساب ابجد «سی» می‌شود و مقلوب آن هم «یس» است بپیوندند تا نام «بلقیس» حاصل شود.<sup>۱۵۸</sup> معما که در نظر بدیع‌نگاران سنتی از جمله صنایع معنوی بدیع به شمار می‌آید<sup>۱۵۹</sup> از سده ۸ق رواج یافت و در عصر تیموری و صفوی به اوج خود رسید.<sup>۱۶۰</sup> معماگویی را از دو دیدگاه مورد نقد و بررسی قرار

داده‌اند:

۱. از دیدگاه منفی: بر طبق این دیدگاه که می‌توان از آن به نگرش از منظر بلاغت تعبیر کرد، معما یکسره، بی‌ارزش و از هرگونه ظرافت شاعرانه خالی است. شاه عباس بزرگ در باب معما گفته است:

«معما به لنگری چینی ختایی می‌ماند که سرپوش بر سر داشته باشد و گرسنه‌ای به گمان اینکه طعام است سرپوش بردارد و پر از گاه به نظر آید»<sup>۱۶۱</sup>.

استاد همایی ضمن اشاره به نظر شاه عباس، معماگویی را بیهوده‌کاری و تلف کردن وقت می‌داند و می‌افزاید: «اگر قصد بیان اصطلاحات برای دانشجویان نبود من هرگز معما را جزو صنایع بدیع نمی‌آوردم»<sup>۱۶۲</sup>.

۲. از دیدگاه مثبت: بر طبق این دیدگاه، که می‌توان از آن به نگرش از منظر حماسی تعبیر کرد. معما در برخی از حماسه‌های کهن ابزاری است که قهرمان داستان علیه دیوان به کار می‌گیرد چنان‌که — فی‌المثل — در *مرزبان‌نامه*، باب چهارم، «داستان دیو گاو پای و دانای نیک دین» چنین آمده است که: دیو در پاسخ‌دادن به پرسش‌ها و حل کردن معماهای دانا فروماند و لاجرم دیوان جهان را رها کردند و به زیر زمین پناه بردند.<sup>۱۶۳</sup>

ماده تاریخ یا ماده تاریخ‌سازی، ثبت و ضبط تاریخ یک رویداد، به‌ویژه تولد و درگذشت شخصیتی علمی و ادبی و یا ثبت رویدادی تاریخی و اجتماعی است با استفاده از حروف ابجد و معادل‌های عددی این حروف، چنان‌که شاعری سال وفات حافظ را در تعبیر «خاک مصلی» که معادل عددی آن «۷۹۱» است، باز جسته و ثبت کرده است:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ      که شمعی بود از نور تجلی  
چو در خاک مصلی ساخت منزل      بجو تاریخش از «خاک مصلی»<sup>۱۶۴</sup>

ماده تاریخ دو گونه ساخته می‌شود: مستقیم، غیرمستقیم. صورت مستقیم آن است که واژه یا تعبیری را ماده تاریخ قرار دهند مثل «خاک مصلی» در *قطعه مذکور*، و غیرمستقیم آن است با استفاده از برخی صنایع بدیعی یا با افزایش و کاهش معادل عددی یک تعبیر از تعبیر دیگر، که از آن به «ادخال» و «اخراج» تعبیر می‌شود ماده تاریخ فراهم آورند چنان‌که صباحی بیدگلی (وفات: حدود ۱۲۱۳ق) در قصیده‌ای به مطلع:<sup>۱۶۵</sup>

## جهان چو بخت خدیو زمانه گشت جوان

قدم به تخت کیان زد خدایگان جهان

تاریخ درگذشت علیمراد خان زند و جانشینی جعفر خان را به جای او این گونه ساخته

است:

نوشت کلک صباحی ز «قصر سلطانی»

«علیمراد» برون شد نشست «جعفر خان»

ماده تاریخ که با صنعت اِدخال و اخراج سروده شده این گونه محاسبه می شود: قصر

سلطانی = ۵۵۰ / علیمراد = ۳۵۵ / جعفر خان = ۱۰۰۴ / برون شدن علیمراد ز قصر

سلطانی = اخراج: ۱۹۵ = ۵۵۰ - ۳۵۵؛ نشستن جعفر خان = اِدخال یعنی جمع معادل عددی

جعفر خان (۱۰۰۴) با عدد باقی مانده از خارج ساختن معادل عددی «علیمراد» (۳۵۵)

از معادل عددی «قصر سلطانی» (۵۵۰) که عبارت است از: ۱۹۵ (۱۰۰۴ + ۱۹۵ = ۱۱۹۹)

و ۱۱۹۹ سال جلوس جعفر خان است.

عصر صفوی از دوره های رونق و رواج ماده تاریخ سرایی است. میرزا محمد طاهر

نصرآبادی (۱۰۲۷- بعد از ۱۰۹۱ ق) در تذکره خود، تحت عنوان «در ذکر تاریخ» فصلی

را به ماده تاریخ سرایی و شاعران ماده تاریخ ساز در عصر صفوی، از شاعران آغازین این

عصر مثل لسانی شیرازی تا خود او که اواخر این عصر می زیسته، اختصاص داده و ضمن

معرفی شاعران ماده تاریخ ساز، از جمله قاسم گاهی، حیرتی تونی، هلاکی، وحشی، محتشم،

میر حیدر معمایی، میر یحیی قمی، فیضی فیاضی و دیگران، ماده تاریخ های مشهور را

ثبت کرده است.<sup>۱۶۶</sup>

در این عصر که گفتیم عصر رونق و رواج ماده تاریخ سازی است، ماده تاریخ های بسیاری

به صورت های مختلف و با هنرمندی های گوناگون سروده شد. از جمله آنهاست: ماده تاریخ

پایان منظومه «ناظر و منظور» به سال ۹۶۶ ق سروده وحشی بافقی. در یکی از

دست نویس های منظومه ناظر و منظور، قطعه ای آمده است ظاهراً سروده خود وحشی

که در آن گفته است عدد ۹۶۶ را می توان به چهار صورت از یک مصرع این بیت در

همین قطعه استخراج کرد:

سزد که از پی تاریخ در دعا گویم: «دهی نظام در درج درج درسِ دول»<sup>۱۶۷</sup>

صورت اول: جمع معادل‌های عددی حروف بی نقطه مصراع = ۹۷۶

صورت دوم: جمع معادل‌های عددی حروف نقطه دار مصراع = ۹۵۶

صورت سوم: جمع معادل‌های عددی حروف پیوسته مصراع = ۹۶۶

صورت چهارم: جمع معادل‌های عددی حروف گسسته مصراع = ۹۶۶

پیدااست که از چهار صورت، دو صورت سوم و چهارم درست است و معادل‌های عددی هر یک می‌شود: ۹۶۶ و دو صورت اول و دوم به علی نامعلوم نادرست است، زیرا معادل عددی اول ۹۷۶ و صورت دوم ۹۵۶ خواهد بود.

نجیب کاشانی (۱۰۶۳-۱۲۳۱ق) شاعر عصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی از ماده تاریخ سازان تواناست<sup>۱۶۸</sup>. از جمله ماده تاریخ‌های سروده این شاعر، ماده تاریخ درگذشت شاه سلیمان صفوی است:

ماتم‌زده بنوشت نجیب از پی تاریخ

برخاسته از «تخت»، «سلیمان زمانه»<sup>۱۶۹</sup>

گذشته از آنکه مصرع دوم، «برخاستن سلیمان زمانه از تخت» خود تعبیری مؤثر و هنری است و تشبیه مضمیر شاه سلیمان را به حضرت سلیمان دربردارد، ماده تاریخ با صنعت اخراج چنین محاسبه می‌شود: سلیمان زمانه = ۳۹۴/تخت = ۱۴۰۰/۱۱۰۶ = ۳۹۴-  
۱۴۰۰ سال درگذشت شاه سلیمان. نمونه دوم ماده تاریخ «چهارسو و بازارگاه» است که به سال ۱۱۰۶ق ساخته شده است. این ماده تاریخ با صنعت طرد و عکس ساخته شده:

«چارسوی پادشاه و ربع مسکون جهان» (۱۱۰۶ق)

«ربع مسکون جهان و چارسوی پادشاه» (۱۱۰۶ق)<sup>۱۷۰</sup>

میرحیدر معمایی ماده تاریخ سرا و معماساز مشهور در یک قطعه هنرمندانه تاریخ جلوس (۹۸۴ق) و درگذشت (۹۸۵ق) شاه اسماعیل ثانی را این گونه سروده است:

دو تاریخ زببنده می‌خواست فکر      که بر لوح عالم نگارد قلم

یکی بهر جاهش در اقلیم دهر      یکی بهر عزمش به ملک عدم

«شهنشاه روی زمین» گشت ثبت      «شهنشاه زیر زمین» شد رقم<sup>۱۷۱</sup>

ماده تاریخ سرایی، بی‌گمان از انواع سودمند شعر فارسی به‌شمار می‌آید. این نوع



شعر گذشته از آنکه در بسیاری از موارد دارای ارزش‌های خاص هنری و ادبی و زبانی است، در تمام موارد دارای ارزش تاریخی است و بسیاری از رویدادهای تاریخ بدین صورت ثبت و ضبط شده است. سرودن این گونه شعر تا روزگار حاضر، از سوی شاعران سنت‌گرا همچنان ادامه دارد.

جستجو در اشعار شاعران این عصر، جستجوکننده را به انواع دیگر شعر رهنمون می‌شود که فی‌المثل از جمله آنها نوع «مناجات» است که به لحاظ ماهیت می‌توان آنرا نوعی از انواع ادب غنایی به‌شمار آورد و این از آن‌روست که راز و نیاز با خداوند دارای مایه‌های احساسی - عاطفی است. در ادب فارسی مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری مشهور است و در عصر صفوی ابیات آغازین مثنوی فرهاد و شیرین وحشی بافقی از جمله مناجات‌های مؤثر و مشهور به‌شمار می‌آید:

در آن سینه دلی و آن دل همه سوز	الهی سینه‌ای ده آتش افروز
دل افسرده غیر از آب و گل نیست	هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست
دلی در وی درون درد و برون درد	کرامت کن درونی درد پرورد
زبانم کن به گفتن آتش‌آلود	دل‌م پرشعله گردان سینه پردود
زبانم را بیانی آتشین ده <sup>۱۷۲</sup>	دل‌م را داغ عشقی بر جبین نه

## انواع دینی

### شعر دینی - مذهبی

شعر دینی شعری است با محتوای دینی، از دیدگاه عام هر شعر که محتوای آن توحید حق تعالی، منقبت پیامبر (ص) و ستایش بزرگان و شخصیت‌های دینی یا در سوگ آنان باشد، شعر دینی به‌شمار می‌آید. پیشتر گفتیم به‌طور عام تاریخ ادب پارسی از آغاز تا عصر صفوی درآمدی بر ادبیات این عصر محسوب می‌شد و به‌طور خاص ادبیات دوره تیموری مقدمه‌ای بر ادبیات این عصر به‌شمار می‌آید و فراز و فرود آن، از فراز و فرود ادبیات عصر صفوی خبر می‌دهد. از ویژگی‌های ادبیات در دوره تیموری، ورود درون‌مایه‌ای تازه به حوزه شعر فارسی بود و آن درون‌مایه تازه عبارت بود از معانی دینی، به‌ویژه مسائل و مفاهیم مربوط به آیین تشیع که از سوی شاعران شیعی مذهب

مورد توجه و استفاده قرار گرفت<sup>۱۷۳</sup> و بدین ترتیب نوعی شعر دینی که می‌توان از آن به شعر مذهبی یا شعر شیعی و به تعبیر امروزی‌ها «شعر آیینی» تعبیر کرد، پدید آمد. در عصر صفوی و به‌ویژه از روزگار شاه تهماسب (حکومت: ۹۳۰-۹۸۴ق) در کنار موضوعات و مسائل رایج در شعر فارسی، که پیشتر تحت عنوان انواع غیردینی از آن سخن گفتیم، شعر مذهبی مورد توجه و تأکید خاص واقع شد. دوران حکومت شاه اسماعیل (حکومت: ۹۰۷-۹۳۰ق)، دوره بنیان‌گذاری و تثبیت حکومت نوخاسته صفوی بود و پادشاه حتی اگر می‌خواست به شاعران توجه کند، فرصتی نداشت، اما از دوره جانشین او شاه تهماسب، انتظار می‌رفت که چنین توجهی صورت گیرد. بر اساس این انتظار، محتشم کاشانی (۹۳۵-۹۹۶ق) قصیده‌ای در مدح شاه تهماسب و شهزاده پریخان خانم به نظم آورد و به دربار شاه فرستاد و واکنش شاه تکلیف شاعران را، که تا عصر صفوی طبقه‌ای وابسته به دربار بودند و در واقع نهاد تبلیغاتی دربارها را تشکیل می‌دادند، روشن ساخت. اگر هفت سده قبل اراده مردم ایران که در تلاش برای بازیابی هویت ملی بر انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان ملی و رکن رکن بنیاد هویت ملی قرار گرفت و یعقوب لیث صفاری (حکومت: ۲۵۴-۲۶۵ق) خطاب به شاعری که او را به عربی می‌ستود، بیانگر خواست ملی ایران گشت<sup>۱۷۴</sup>، هفت سده بعد شاه تهماسب صفوی، اراده حکومتی را بیان کرد که «تشیع» را رکن اساسی هویت ملی، در برابر حکومت عثمانی، قرار داده بود. وی اعلام کرد که با وجود ائمه معصومین هیچ‌کس شایسته ستایش نیست و افزود شاعران ائمه معصومین را ستایش کنند و نخست پادشاه خود از ارواح طیبه آن بزرگان بستانند و سپس از ما توقع صلح داشته باشند.

اسکندر بیک منشی در گزارش خود از تاریخ شاه عباس کبیر (حکومت: ۹۸۵-۱۰۳۸ق) این ماجرا را، که نقطه عطفی در تاریخ ادبیات ایران به شمار می‌آید، این‌گونه گزارش کرده است:

«در اوایل حال، حضرت خاقانی [= شاه تهماسب]... را توجه تمام به حال این طبقه [= شاعران] بود... در اواخر ایام حیات که در امر به معروف و نهی از منکر مبالغه می‌فرمودند، چون این طبقه علیه را وسیع‌المشرب شمرده از صلحا و زمرة اتقیا نمی‌دانستند زیاد توجهی به حال ایشان نمی‌فرمودند... مولانا محتشم کاشانی قصیده‌ای

غرا در مدح آن حضرت و قصیده‌ای دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم به نظم آورده از کاشان فرستاده بود. ... شاه جنت مکان فرمودند: من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح من آلائند، قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند، صله، اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن ما توقع نمایند... غرض که جناب مولانا صله شعر از جناب اشرف نیافت...»<sup>۱۷۵</sup>.

این اعلام نظر یا این فرمان، نقطه عطفی است در تاریخ ادبیات که سبب رواج شعر مذهبی و پدید آمدن اشعاری چون ترکیب‌بند معروف به دوازده‌بند سروده محتشم، در سوگ شهیدان کربلا گردید؛ ترکیب‌بندی که با این ابیات آغاز می‌شود.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیمی است کز زمین

بی‌نفس صور خاسته تا عرش اعظم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است...<sup>۱۷۶</sup>

از یک سو، این فرمان و در پی آن سروده شدن شعری بدین بلندی و با تأثیری ژرف و نیز استمرار این حرکت که حاصل آن پدید آمدن یک سلسله سوگ‌نامه در مصیبت شهیدان کربلا و نیز یک سلسله اشعار مذهبی در موضوعات دیگر، مثل ستایش حضرت علی (ع) و دیگر بزرگان آیین تشیع<sup>۱۷۷</sup> بود، البته در جای خود مغتنم و ارجمند است، اما از سوی دیگر این حکم موجب سلطه ایدئولوژی — به تعبیر امروز — یا دست‌کم موجب تأثیر بر هنر شعر گردید و چنان‌که در بخش پایانی، که با عنوان «در ترازوی نقد» طرح شده است، خواهیم دید سبب شد تا برخی از محققان، از جمله محمد قزوینی، اجرای این حکم و اساساً این طرز نگرش را سبب انحطاط شعر و ادب در عصر صفوی به شمار آوردند، باری انواع دینی، که سرودن آنها کم‌وبیش در ادبیات فارسی سابقه داشت و در این عصر رواج و رونق یافت، عبارتند از: حماسه‌های دینی، مدایح دینی، مرثیه‌های دینی و منظومه‌های دینی. پیداست که حماسه‌های دینی، زیرمجموعه نوع حماسی به‌شمار می‌آیند، مدایح و مرثیه‌های دینی، زیرمجموعه نوع غنایی و سرانجام

منظومه‌های دینی، زیرمجموعه‌ی نوع حکمی محسوب می‌شوند.

### ۱. حماسه‌های دینی

پیشتر در باب حماسه و تأثیر حماسه ملی، شاهنامه‌ی فردوسی در شکل‌گیری هویت ملی در این عصر و نیز در پدید آمدن حماسه‌های تاریخی سخن گفتیم. اکنون باید بدین نکته‌ی بسیار مهم توجه کنیم که تأثیر شاهنامه‌ی فردوسی در ظهور حماسه‌های دینی نیز غیرقابل انکار است. حماسه‌های دینی عبارت است از گزارش شاعرانه‌ی منقبت‌ها، معجزه‌ها و پیروزی‌های پیامبر (ص) در غزوات و نیز گزارش شاعرانه‌ی فضایل بزرگان آیین شیعه و نبردهای آنان علیه نیروهای اهریمنی و آنچه به صفت باطل توصیف می‌شود با هدف پیروزی حق بر باطل از جمله این حماسه‌ها: یکی، شاهنامه‌ی حیرتی سروده‌ی ملا حیرتی تونی (وفات: ۹۶۱ق) در کاشان این شاهنامه در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف، در شرح جنگ‌های پیامبر (ص) و بزرگان شیعه سروده شده و شامل افزون بر بیست هزار بیت است<sup>۱۷۸</sup>؛ دوم، غزوانه‌ی اسیری است، در شرح غزوات پیامبر (ص)، سروده‌ی شاعری به نام اسیری که در زمان شاه تهماسب به روم رفت و شاعر دربار سلطان سلیمان قانونی (حکومت: ۹۲۶-۹۷۴ق/۱۵۲۰-۱۵۶۶م) گردید و غزوانه را به نام او سرود و آنرا به سال ۹۶۷ق به پایان رساند؛ سوم، حماسه‌ی موسوم به امیر حمزه صاحبقران است که حماسه‌ای ملی - دینی است. این حماسه، کارنامه‌ی یکی از قهرمانان ملی ایران در دوران اسلامی است که بر اساس داستان‌های ملی ترتیب و تنظیم یافته است. صحنه‌ی اجرای داستان‌ها نیز ایران است. قهرمان داستان حمزه، پسر آذرک شاری یا حمزه بن عبدالله خارجی، از رهبران خوارج در مشرق ایران است که بعدها به علل سیاسی نام او را به حمزه‌ی سیدالشهدا، عموی پیامبر (ص)، تغییر دادند تا داستانی ملی در پناه دین ماندگار شود. حمزه شخصیتی ملی بود و نسب خود را به زوتهماسب، از پهلوانان شاهنامه (پدرگشاسپ) می‌رساند<sup>۱۷۹</sup>. وی شخصیتی عدالت‌خواه، ضدظلم و ایران‌گرا بود که پیش از یعقوب لیث صفاری علیه خلافت بیدادگرانه عرب به نبرد برخاست و بارها بر سپاه خلیفه هارون الرشید پیروز شد. وی یک‌چند بر کرمان، سیستان، خراسان، افغانستان و ناحیه‌ی سند حکم راند و مردم سیستان را از دادن خراج به خلیفه بازداشت

و خود نیز از آنان مالیات نگرفت.

هارون الرشید خود برای نبرد با حمزه به خراسان آمد و حمزه نیز با سی هزار سپاه تا نیشابور پیش رفت، اما خلیفه در این هنگام، به سال ۱۹۲ق، درگذشت و حمزه به غزو سند و هند رفت و از سی هزار سپاه خود پنج هزار سپاهی را در محل حکمرانی خود گذاشت تا مانع بیداد عمال خلیفه به مردم شوند. وی در سال ۲۱۳ق درگذشت<sup>۱۸۰</sup> و بساط اقتدار خوارج سیستان با روی کار آمدن دولت صفاری و سامانی برچیده شد اما داستان پهلوانی‌ها و عدالت‌خواهی‌های حمزه باقی ماند و پیوسته بر زبان داستان‌گزاران و راویان می‌رفت و سینه به سینه حفظ می‌شد و لقب صاحبقران می‌یافت؛ امیر حمزه صاحبقران سرانجام قهرمان ملی داستان جای خود را به قهرمانی دینی داد و حمزه ابن عبدالمطلب به جای حمزه بن عبدالله نشست. صاحبقران‌نامه در سال ۱۰۷۳ق در ۶۲ قسمت منظوم شد. ناظم ناشناخته منظومه خود را با ستایش یزدان و نعت پیامبر آغاز می‌کند و سپس به ذکر فهرست مطالب منظومه می‌پردازد. همچنین ناظم پس از ختم منظومه و شاید برای هرچه بیشتر دینی ساختن آن داستان دیگری به نام «قیطور و واقعه وفات عمر» به آن می‌افزاید که گزارشی در باب عمر پسر حمزه بن عبدالمطلب است. صاحبقران‌نامه یکی از پراچ‌ترین منظومه‌های قهرمانی - دینی بازمانده از عصر صفوی است<sup>۱۸۱</sup>؛ چهارم، حمله حیدری، سروده میرزا محمد باذل ملقب به رفیع خان (وفات: ۱۱۲۳ق)، معاصر شاهجهان (حکومت: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق/۱۶۲۸-۱۶۵۸م) و اورنگ‌زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ق/۱۶۵۸-۱۷۰۷م) و در زمان اورنگ‌زیب به خدمات دولتی مشغول بود. باذل منظومه حمله حیدری را با هدف گزارش منظوم زندگی پیامبر (ص)، خلفای راشدین و کوشش‌های امام علی (ع) در نشر اسلام به بحر متقارب (وزن شاهنامه فردوسی)، آغاز کرد و تا کشته شدن خلیفه سوم پیش رفت و این بخش حدود ۲۴۰۰۰ بیت است. بخش دوم حمله حیدری شامل امامت حضرت علی تا شهادت را پس از درگذشت باذل، شاعری به نام ابوطالب فندرسکی اصفهانی سرود و دوازده سال پس از درگذشت باذل، در سال ۱۱۳۵ق شاعری به نام «نجف» سروده ابوطالب فندرسکی را به سروده باذل افزود. حمله حیدری مورد توجه خاص قرار گرفت و شاعران چند در کار تکمیل آن کوشیدند و در خانقاه‌ها و تکیه‌ها خواندند که اساساً حمله‌سرایی پس از

باذل رواج یافت و چند تن شاعر در فاصله سده ۱۲ق تا ۱۴ق به سرودن منظومه‌هایی بدین نام پرداختند.<sup>۱۸۲</sup>

حملة حیدری که به گفته شاعر، نتیجه الهام غیبی است، این گونه آغاز می‌شود:  
 به‌نام خداوند بسیار بخش همه کام دنیا و دین کردگار  
 خردبخش و دین‌بخش و دیناربخش که در قدرتش چشم دل واکنی  
 کز این هر سه نعمت نمود آشکار در این آفرینش تماشا کنی  
 یکی بهر روز یکی بهر شب<sup>۱۸۳</sup> نموده مه و مهر را منتخب  
 شاعر در ادامه سخن می‌گوید: شامگاهی توسن خیال را به آهنگ صید غزال غزل  
 به‌هرسو جولان می‌داد و صیدی به دام نمی‌آمد که:

... که از عالم غیب فرخ سروش  
 به من گفت ای نقش‌بند خیال  
 در آمد چو مرغ سحر در خروش  
 به فکر غزل تا به کی خون خوری  
 بری چند بیهوده رنج و ملال  
 چه حاصل تو را از غزل غیر این  
 چنین خون بی‌حاصلی چون خوری  
 که بر تو کند سامعت آفرین  
 ز هاتف شنیدم چو این گفت نغز  
 به سر آمد از ذوق در جوش مغز ...  
 زدم رای با دل در این مدعا  
 به پاسخ دلم گفت: باذل چرا،  
 نبندی عروس سخن راحلی  
 ز نعت نبی و ز مدح علی؟ ...<sup>۱۸۴</sup>

و بدین‌سان سرودن حملة حیدری از سوی شاعر، در پی الهام غیبی آغاز می‌شود. این ابیات، که البته بسیار ساده و مردم فهم است، نشان‌دهنده ارزش هنری و ادبی منظومه نیز هست.

## ۲. مدایح و مراثی دینی

در بحث از ادب غنایی از قالب قصیده به عنوان قالبی که در مدح و ستایش به کار می‌گیرند و نیز از تقسیم مدح به صوری و معنوی سخن گفتیم و گفتیم که مدح معنوی در واقع، ستایش فضایل و صاحبان فضایل است. نیز گفتیم که مرثیه گونه‌ای مدح است؛ چرا که دریغ و افسوس بر از دست رفتن صاحب فضایل، خود مدح صاحب فضایل و ستایش فضیلت‌های اوست. اکنون در ادامه بحث می‌افزاییم که مدح معنوی

دو گونه است: یکی، مدح عرفی یعنی مدح شخصیت‌های فرهنگی، اعم از آنکه صاحب قدرت باشند یا نباشند، زیرا مدح آنان در هر حال ستایش فضایل آنان است، مثل مدح حافظ از خواجه جلال‌الدین تورانشاه که پیشتر به آن پرداختیم<sup>۱۸۵</sup>. یا فی‌المثل مدح بزرگان فرهنگ و ادب و دانش؛ دوم، مدح دینی، یعنی شخصیت‌های دینی و مذهبی که از آن به نعت و به‌ویژه به منقبت تعبیر می‌شود «نعت» بیشتر ستایش خدا و رسول (ص) خداست و منقبت، معنایی عام دارد و ستایش پیامبر (ص) و ائمه را در برمی‌گیرد و منقبت‌گویی یا منقبت‌سرایی عبارت است از سرودن شعر در ستایش پیامبر و ائمه و اولیاء دین، سابقه منقبت‌سرایی به سده‌های ۴ و ۵ق باز می‌گردد و نخستین شاعر منقبت‌سرا کسایی مروزی (۳۴۱-۳۹۱ یا ۳۹۴ق) است که ابیاتی در منقبت حضرت علی (ع) و نیز قصیده‌ای در مرثیه شهیدان کربلا از او باقی مانده است<sup>۱۸۶</sup>. منقبت‌سرایی و مرثیه‌گویی در طول تاریخ ادبیات فارسی استمرار یافت و با قدرت گرفتن شیعه بر کم و کیف آن افزود. در عصر تیموری این‌گونه شعر بیشتر مورد توجه قرار گرفت و با ظهور صفویان و قدرت یافتن آنان و به‌ویژه پس از صدور فرمان تاریخی شاه تهماسب مبنی بر اینکه شاعران، اولیاء دین را بستایند و نخست اجر معنوی از ایشان بگیرند و سپس از ما توقع صلح و پاداش داشته باشند. دوره‌ای دیگر آغاز شد و بابتی دیگر در دفتر پربزرگ و بار شعر فارسی گشوده گشت. درآمد این باب رونق یافتن منقبت‌سرایی و نیز مرثیه‌گویی از سده ۹ و آغاز سده ۱۰ق از سوی تنی چند از شاعران آن روزگاران، از جمله ابن حسام قهستانی یا خوسفی (۷۸۱ یا ۷۸۲ یا ۷۸۳-۸۷۳ق) رونق یافت این شاعر که هم به منقبت‌گویی پرداخته است، هم به مرثیه‌سرایی و در قصیده‌سرایی نیز توانا بوده است، او به مدح بزرگانی می‌پردازد که به آنها اعتقاد دارد، یعنی اولیاء دین و ستایش «خواجگان بی‌وجود» را فرو می‌گذارد و این شعرا او حائز اهمیت است:

سر فرو نارم به جود خواجگان بی‌وجود

با وجود فقر بنگر فرط استغنای من

بر طریق لیس للانسان الا مساسعی

جز در این معنی نکوشد خاطر دانای من<sup>۱۸۷</sup>

غیر از ابن حسام، شاعران دیگری در این دوره نیز به منقبت‌گویی و مرثیه‌سرایی

اهل بیت پرداخته‌اند و جریان سرودن شعر دینی را به عصر صفوی رسانده‌اند.<sup>۱۸۸</sup> این جریان چون به سیاست مذهبی صفویان و تأکید آنان بر ستایش اولیاء دین و سرودن مرثیه در عزای این اولیاء پیوست، موجب رونق شعر دینی گردید و سبب شد تا شاعران این عصر، در جنب سرودن گونه‌های مختلف شعر غیر دینی (شعر آزاد از ایدئولوژی)، سرودن شعر دینی را در دستور کار شاعری خود قرار دهند و در مدح اولیاء دین و در مرثیه آنان نیز اشعار بسرایند. به عنوان نمونه از سه شاعر یاد می‌کنیم که یکی در اوایل عصر صفوی می‌زیسته، دومی در میانه عصر مورد مطالعه و سومی در اواخر این عصر تا میزان منقبت‌گویی یا اشعار دینی آنان را در قیاس با اشعار غیردینیشان نشان دهیم و از آنجا که منقبت‌گویی بیشتر در قالب قصیده متجلی می‌شود، نشان خواهیم داد که چند قصیده از مجموع قصاید هر یک از سه شاعر جنبه دینی دارد و به اصطلاح در شمار منقبت‌گویی است. نخست، وحشی بافقی که در اوایل عصر صفوی می‌زیسته، وی در جنب ۳۹۷ غزل، ۴۱ قصیده سروده که ۱۰ قصیده در مناقب اولیاء دین است. یک قصیده در توحید؛ یک قصیده در نعت رسول (ص)؛ ۶ قصیده در ستایش حضرت علی (ع)؛ یک قصیده در ستایش امام رضا (ع)؛ و یک قصیده در ستایش امام عصر (عج)<sup>۱۸۹</sup>؛ دوم، صائب تبریزی است که در کنار افزون بر هفت‌هزار غزل، ۴۶ قصیده سروده است. از ۴۶ قصیده تنها ۶ قصیده از نوع منقبت‌سرایی است: یک قصیده در وصف کعبه و تخلص به مدح امیرالمؤمنین<sup>۱۹۰</sup>. سوم، نجیب کاشانی، شاعر اواخر عصر صفوی؛ معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین وی ۵۵۳ غزل (۵۴۶۸ بیت) و ۲۶ قصیده (۱۱۴۹ بیت) سروده که تنها یک قصیده جنبه دینی دارد و در ستایش امام عصر (ع) است<sup>۱۹۱</sup>.

و اما مرثیه! سرودن مرثیه در سوگ اولیاء دین، چنان که دیدیم سابقه‌ای دیرین دارد و آغاز آن به سده‌های ۴ و ۵ق باز می‌گردد. تشخیص مرثیه‌سرایی در عصر صفوی بر آمده از شهرت و تأثیر ویژه‌ای است که سروده محتشم کاشانی در سوگ شهیدان کربلا، موسوم به دوازده‌بند (= ترکیب‌بند) در خاص و عام بر جای نهاد. این ترکیب‌بند چنین آغاز می‌شود:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است



باز این چه رستخیز عظیمی است کز زمین  
 بی نفع صور خاسته تا عرش اعظم است  
 گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب  
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است  
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست  
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است  
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند  
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است<sup>۱۹۲</sup>

به نظر می رسد ترکیب بند محتشم را همچون شعر معروف و مؤثر رودکی (وفات: ۳۲۹ق)؛ «بوی جوی مولیان آید همی» جز به صفت «سهل ممتنع» موصوف نمی توان کرد، اما این اتصاف پس از سروده شدن، معنا می تواند داشت. پرسش آن است که عواملی که در ایجاد آن مؤثر بوده اند کدامند؟ در پاسخ بدین پرسش می توان از دو عامل سخن گفت: عامل بیرونی، حکم شاه تهماسب مبنی بر مدح اولیاء دین در پی رد کردن شعر ستایش آمیز محتشم. این حکم اگر به گونه غیرمستقیم تمام شاعران را مکلف به مدح اولیاء دین می ساخت، محتشم را به طور مستقیم مکلف می نمود و او می بایست توانایی خود را در اجرای این حکم به خوبی نشان دهد؛ عامل درونی، که بسی مؤثرتر از عامل بیرونی به شمار می آید درد جان گذاری بود که مرگ نابهنگام برادر کوچک تر شاعر بر دل او نهاده بود و او را به سرودن سوگ نامه ای رهنمون شده بود<sup>۱۹۳</sup> که از واژه واژه آن اندوه می تراوید. این تجربه درد آلود، در کنار باورهای مذهبی شاعر، او را با جانبازان عرصه کربلا و مصیبت دیدگان این بلا به همدلی رسانده بود، زیرا هنرمندی موفق است که با شخصیت هایی که باید به نوعی جانشین آنان گردد و سخنگوی آنان بشود به همدلی برسد و محتشم، به چنین همدلی رسیده بود، هم از منظری علمی - تجربی چنان که بیان شد و هم از دیدگاه اعتقادی، چنان که مدرس تبریزی بیان کرده است. مدرس می گوید: امام علی (ع)، در پی بی تابی ها و مرثیه سرایی های شاعر در مرگ برادر، به خواب او می آید و او را به سرودن سوگ نامه شهیدان کربلا ترغیب می کند و حتی مصراع اول را یعنی «باز این چه شورش است که در خلق عالم است» آن حضرت

می‌سراید و شاعر در حال بیدار شدن زبانش مترنم به مصراع دوم است: «باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»<sup>۱۹۴</sup>. در هر دو تحلیل مرگ برادر و تجربه‌اندوه جانکاه برآمده از این مرگ و سرودن سوگ‌نامه‌های دردآلود، که زمینه‌ساز همدلی شاعر تواند بود، مشترک است. به هر حال هرچه هست شهرت و تأثیر دوازده‌بند بر خاص و عام مسلم است. نه سرمشق او «قصیده هفت‌بند» حسن کاشی<sup>۱۹۵</sup> بدین شهرت رسید، نه سوگ‌نامه‌هایی که پس او سروده شد، حتی ترکیب‌بند صباحی بیدگلی که در نوع خود استادانه است.

### ۳. منظومه‌های دینی

در عصر صفوی در جنب منظومه‌های گوناگون، گونه‌ای منظومه پدید آمد که هر چند از نوع منظومه‌های حکمی است و باید آنها را تحت نوع حکمی مورد بررسی قرار داد<sup>۱۹۶</sup>، اما به سبب غلبه دیدگاه‌های دینی پدیدآورندگان این منظومه‌ها، می‌توان از آنها به منظومه‌های دینی نیز تعبیر کرد. ذبیح‌الله صفا با استناد به فهرست ریو، به عنوان نمونه چهار منظومه را از این دست معرفی کرده است: یکی، خمسه حسن بن سید فتح‌الله هندی که به سبب دیدگاه دینی سراینده در نوع خود تازگی دارد؛ دوم، فوزعظیم از عظیمای نیشابوری که در آن لحن دینی و حکمی جمع آمده است، سوم، مسلک‌المتقین، در عرفان و اخلاق با توجه به سنت‌های دینی مطابق مذهب حنفی، چهارم، حقایق‌المعارف، از شیخ سعدالدین احمد معروف به دیوانه و متخلص به قدوسی در آن از طی مدارج عرفانی وفق قرآن و حدیث سخن رفته است<sup>۱۹۷</sup>.

### حوزه نثر فارسی

نثر فارسی، چنان که در صفحات پیش گفتیم، در دوره اول، نثر برآمده از بلاغت ایرانی و نثری شیوا و روان بود که از آن به نثر مرسل تعبیر می‌شود. آثاری ارجمند چون مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ترجمه تفسیر طبری، تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه و قابوس‌نامه از این دست است. سپس بر اثر به‌کارگیری پاره‌ای صنایع در آثاری چون کلیله و دمنه و گلستان سعدی تا بهارستان جامی جمله با زبان شیوای برآمده از

بلاغت ایرانی، و برخی مثل مقدمه شاهنامه ابومنصوری تا قابوس‌نامه به نثر مرسل و برخی مثل کليلة و گلستان با نثر مرسل آمیخته با پاره‌ای صنایع نوشته شده است. در عصر تیموری که درآمدی است بر عصر صفوی نثر فارسی رو به سادگی نهاد، اما نه آن گونه سادگی که فی‌المثل در نثر بیهقی و صاحب‌قابوس‌نامه دیده می‌شود؛ بلکه آن گونه سادگی که لازمه زبان مردم کوچه و بازار است. بهار در این باب می‌نویسد:

«اینها [= نویسندگان عصر تیموری] به سبک قدیم می‌نویسند که از حیث سجع قدری شباهت [به نوشته‌های] قدیم دارد، ولی از حیث جزالت و انسجام و سایر استادی‌ها در مرتبه دون قرار دارد»<sup>۱۹۸</sup>.

وی تصریح می‌کند:

«هرچه پایین‌تر می‌آییم [یعنی به پایان دوره تیموری و آغاز عصر صفوی نزدیک می‌شویم، نثر] کم‌مغزتر و ساده‌تر می‌شود»<sup>۱۹۹</sup>.

همچنین در این دوره بعضی از نویسندگان – که متن اثر خود را به نثر ساده می‌نویسند – مقدمه کتاب خود را با نثر مصنوع می‌آرایند.

نثر فارسی با چنین شیوه و چنین پایگاهی به عصر صفوی می‌رسد و به سیر نزولی خود ادامه می‌دهد. در این عصر زبان دوره اول یعنی زبان فرهیختگان که از بلاغت ایرانی برآمده است، جای خود را به زبان دوره دوم؛ زبان مردم کوچه و بازار یعنی زبان عامیانه می‌دهد. غیر از نثر ساده، نوشتن نثر به شیوه مصنوع و روش انتخاب حد وسط یا شیوه بین‌بین در نگارش نیز به عصر صفوی رسید. بنابراین در این عصر نیز همانند دوره‌های پیشین با سه‌گونه نثر سر و کار داریم.

۱. نثر ساده، که ادامه ساده‌نویسی در عصر تیموری است و چنان که پیشتر به آن پرداختیم از نوع ساده‌نویسی یا نثر مرسل بلعمی و بیهقی نیست؛ بلکه نثر ساده‌ای است که سادگی آن از نوع سادگی زبان محاوره مردم کوچه و بازار است. از ویژگی‌های نثر ساده این دوره اولاً، استفاده نویسندگان در نگارش از لغت و ترکیبات عربی و اشاره به آیات قرآنی و احادیث نبوی است؛ ثانیاً، استشادهای نویسندگان به شعر است. از جمله آثاری که در این عصر به نثر ساده نوشته شده، این آثار است (به عنوان نمونه).

الف - در تاریخ، تذکره شاه طهماسب و عالم‌آرای صفوی در تاریخ شاه عباس کبیر

از اسکندر بیک منشی.

ب - در حکمت و کلام و عرفان و فقه، *رشحات عین الحیات* از علی بن حسین واعظ کاشفی؛ *گوهر مراد و سرمایه ایمان* از ملا عبدالرزاق لاهیجی؛ آثار فارسی حسن لاهیجی فرزند ملا عبدالرزاق مثل *آیینة حکمت*؛ جامع عباسی از بهاءالدین عاملی معروف به شیخ بهایی (در فقه) به عنوان نخستین رساله عملیه در فقه شیعی، کلمات مکنونه از ملا محسن فیض کاشانی.

ج - در تراجم، *تذکره هفت اقلیم* از امین احمد رازی، *مجالس المؤمنین* از قاضی نورالله شوشتری.

۲. نثر مصنوع، که از آن در نوشتن فرمان‌ها، منشآت و دیباچه کتب استفاده می‌شد مثل *دیباچه کتب شرفنامه بدلیسی*؛ *آیین اکبری*، *بدایع الوقایع*، و *عیار دانش*. از جمله کتبی که سراسر به نثر مصنوع نوشته شده می‌توان از *محبوب القلوب* میرزا برخوردار ترکمان فراهی و *عباس‌نامه* از وحید قزوینی در احوال شاه عباس دوم نام برد.

۳. نثر بین‌بین، که نثری است میانه نثر ساده و نثر دشوار یا مصنوع که چون با نثر ساده قیاس شود دشوار می‌نماید و در سنجش با نثر مصنوع، ساده جلوه می‌کند. از نمونه‌های شناخته و معروف این نثر، نثر آثاری است چون: *تاریخ حبیب‌السیر*، *تاریخ عالم آرای عباسی* و *احسن التواریخ* از حسن بیک روملو؛ *رساله صنایع* از میر ابوالقاسم فندرسکی؛ *حدیقه‌الشیعه* از احمد بن محمد آذربایجانی معروف به مقدس اردبیلی.

از جمله ویژگی‌های منفی هر سه گونه نثر این دوره، این ویژگی‌هاست:

الف - به لحاظ دستوری (صرفی و نحوی)، اولاً ساختن جمله‌های طولانی و نفس‌گیر با استفاده از: واژه‌های مترادف، وجوه وصفی، عبارت عربی به‌ویژه آیات و احادیث، شعر، بازی‌های لفظی مخصوصاً با توجه به اشتقاق، قرینه‌پردازی و تتابع اضافات. نمونه: «پادشاه صف‌شکن و دین‌پناه تهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته به قلم اندیشه نقش مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه ضمیر نورانی می‌نگاشت»<sup>۲۰۰</sup>. ثانیاً، جمع بستن با «ات» کلمات عربی مثل «محاربات»، فارسی مثل «گیلانات» و ترکی و مغولی مثل «بیلاقات». ثالثاً، ساختن ترکیبات نادرست از آمیختن عربی و فارسی، مثل «حسب‌الفرمان» و رابعاً، مطابقت صفت و موصوف به شیوه عربی، مثل «ازمنه سابقه و

قرون ماضیه».

ب - به لحاظ آرایش کلام، اولاً، استشهاد به آیات و روایت و استفاده از ضرب‌المثل‌های عربی؛ ثانیاً، بازی‌های لفظی، سجع‌بازی‌ها و قرینه‌پردازی‌ها.

ج - وفور لغات ترکی و مغولی، با وجود واژه‌های شیوای فارسی، مثل قشلاق به جای گرمسیر، بیلاق به جای سردسیر، یاسا به جای قانون و قصاص، ایلغار به جای هجوم، قشون به جای سپاه، قورچی به جای سرباز و اسلحه‌ساز، داروغه به جای نگهبان و نظایر آنها که همچنان بسیاری از آنها در زبان فارسی رایج است. این امر مقدمه تغییر زبان در حوزه آذربایجان به شمار می‌آید.

### جنبش فرهنگی - علمی

نثر فارسی در عصر صفوی در خدمت چهار جنبش علمی - فرهنگی قرار گرفت که برخی کم‌سابقه و برخی بی‌سابقه یا دست‌کم، کم‌سابقه بوده است سبب این جنبش‌ها ارتباط‌های ایران عصر صفوی با عثمانی، هند و با برخی از کشورهای اروپایی، همچنین تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بود که در این عصر رخ داد.

جنبش‌های پنج‌گانه عبارتند از: فرهنگ‌نویسی، تذکره‌نویسی، رمان‌نویسی، ترجمه و تاریخ‌نویسی.

#### ۱. فرهنگ‌نویسی

فرهنگ لغت یک زبان با دو هدف تألیف می‌شود. نخست، با این هدف که اهل زبان و نیز دیگران به معانی دشوار واژه‌هایی که شاعران و نویسندگان آن زبان در آثار خود به کار برده‌اند راه برند؛ دوم، با این هدف که معانی واژه‌های یک زبان اعم از آنکه مردم به کار برند یا شاعران و نویسندگان، برای آنان که آن زبان، زبان مادریشان نیست اما به آموختنش علاقمندند، روشن شود. پیش از دوره مورد مطالعه یعنی پیش از عصر صفوی، فرهنگ‌هایی با تأمین هر دو هدف تألیف شده بود، چنان‌که فرهنگ‌های کهن مثل فرهنگ منسوب به ابو حفص سغدی، فرهنگ منسوب به قطران تبریزی که هیچ‌یک به روزگار ما نرسیده و نیز لغت فرس اسدی طوسی برای تأمین هدف نخست،

یعنی با هدف بیان مشکلات زبان دری برای فارسی‌زبانانی که لهجه دری نداشتند. اسدی طوسی در این باره نوشته است:

«دیدم شاعران را که فاضل بودند ولی دیدم که لغات پارسی کم دانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها [که او در فرهنگش گردآورده بود] بیشتر معروف بودند... [اما من در فرهنگ خودم] هر لفظی که یاد کرده شد بیتی به استشهاد فرو نهادم و از گفتار شاعرانی که الفاظ ایشان درست و پسندیده است»<sup>۲۰۱</sup>.

فرهنگ‌هایی چون *صراح اللغة* (= *الصراح من صحاح*) ترجمه و تلخیص *صحاح اللغة* جوهری، اثر جمال‌الدین قرشی به سال ۶۸۱ق در کاشغر؛ *صحاح العجم* تألیف شمس‌الدین محمد بن هندوشاه نخجوانی معروف به شمس منشی (سده ۸ق) و نیز آثاری چون *نصاب الصبیان* ابونصر فراهی (وفات: ۶۴۰ق)؛ منظومه‌ای در ۲۰۰ بیت در محور مختلف عروضی با هدف فهم معانی لغات عربی به ایرانیان فارسی‌زبان که می‌خواستند زبان و ادب عربی بیاموزند تألیف شده بود. پیداست که هدف دوم آنگاه معنی می‌یابد و محقق می‌شود که مردم یک سرزمین به آموختن زبانی علاقمند شدند که زبان مادریشان نیست. این علاقه نسبت به آموختن زبان فارسی در مردم سرزمین روم (= آسیای صغیر) و هند<sup>۲۰۲</sup>، به ویژه در عصر مورد مطالعه ما آشکار بود. به همین سبب برای فراهم آمدن لغت‌نامه‌های فارسی، که رفته رفته فرهنگ نامیده شد، کوشش بسیار به عمل آمد. این تلاش‌ها در دو سرزمین روم و هند و به ویژه هند از سده ۹ق به مثابه درآمدی بر فرهنگ‌نویسی در عصر مورد مطالعه ما آغاز شد. از زمان تألیف *لغت فرس* اسدی تا سده ۹ق که در هندوستان، به سبب نیاز شدید به آموختن زبان فارسی دوباره به فرهنگ‌نویسی روی آوردند، فرهنگ فارسی در ایران نوشته نشد<sup>۲۰۳</sup>. در این سده یعنی در سده ۹ق از جمله دو لغت‌نامه پارسی در هند تألیف شد: یکی، *منظومه اداة/الفضلا*، اثر قاضی خان بدر محمد دهلوی معروف به *دها روال*، که در سال ۸۲۲ق به انجام رسید و آنرا به یکی از امرای هند موسوم به قدر خان بن دلاور خان تقدیم کرد؛ دوم، *شرفنامه منیری* یا *فرهنگ ابراهیمی*، تألیف ابراهیم قوام‌الدین فاروقی مرید شیخ شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری (۷۸۲ق) که خود از مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء بود. ابراهیم فاروقی کتاب خود را به نام *منیری*، *شرفنامه منیری* نامید و به او تقدیم کرد و در این باب

سرود:

سراپا که مملو ز درّ دری است      شرفنامهٔ احمد منیری است<sup>۲۰۴</sup>

در روم (آسیای صغیر) هم لغت‌نامه‌هایی فارسی-ترکی از سوی علاقمندان به زبان و ادب پارسی در همین زمان تألیف شد که از جمله آنها *نثارالملک* تألیف لطف‌الله بن ابی‌یوسف حلیمی است، در سال ۸۷۲ق، به نام سلطان بایزید بن محمد عثمانی، همان مؤلف که یک لغت‌نامهٔ فارسی هم به نام *بحرالغرائب* نوشت و خود شرحی موسوم به *القاسمیه* بر آن نگاشت<sup>۲۰۵</sup>.

نهضت فرهنگ‌نویسی در سدهٔ ۱۰ تا ۱۲ق، یعنی دوران مصادف با عصر صفوی در هند و روم ادامه یافت و بر رونق آن افزود.

صفا در *تاریخ ادبیات خود*، در بخش «فرهنگ‌های پارسی»<sup>۲۰۶</sup> از ۱۹ فرهنگ سخن گفته و به معرفی آنها پرداخته و تصریح کرده است که: «بیشتر این فرهنگ‌ها در هند به دست فارسی‌دانان هند یا ایرانیان هندنشین تألیف شد ...»<sup>۲۰۷</sup> وی این فرهنگ‌ها را به دو دسته تقسیم کرده است: فرهنگ‌های تألیف شده در هند؛ فرهنگ‌های تألیف شده در ایران<sup>۲۰۸</sup>:

دستهٔ اول فرهنگ‌هایی که در هند تألیف شده و از آنهاست: *تحفة السعادة* تألیف محمود فرزند شیخ ضیاء‌الدین محمد به سال ۹۱۶ق؛ *مؤیدالفضلا*، اثر محمد پسر لاد، به سال ۹۲۵ق؛ *مدارالافاضل*، تألیف‌الله داد فیض سرهندی به سال ۱۰۰۱ق؛ *سرمهٔ سلیمانی*، اثر تقی‌الدین محمد اوحدی، سدهٔ ۱۱ق؛ *فرهنگ جهانگیری*، تألیف جمال‌الدین حسین اینجو، به تاریخ ۱۰۱۷ق، که به گفتهٔ مؤلف چون فرهنگ‌های موجود مشکلات او و دوستان علاقمندش به شعر شاعران قدیم را حل نمی‌کرد، با استفاده از ۴۴ فرهنگ که قدیمی‌ترین آنها فرهنگ ابوحفص سغدی و جدیدترین آنها نسبت به زمان مؤلف فرهنگ *مؤیدالفضلا* محمد لاد و فرهنگ سروری است، به تألیف اثر خود، فرهنگ *جهانگیری* می‌پردازد؛ *برهان قاطع*، فراهم آوردهٔ محمدحسین بن خلف تبریزی، به سال ۱۰۶۲ق که به گفتهٔ مؤلف با استفاده از چهار فرهنگ و با رعایت اصل ایجاز در نگارش تألیف شده است: فرهنگ *جهانگیری*؛ *مجمع‌الفرس* سروری، *سرمهٔ سلیمانی*، *صاح‌الادویهٔ حسن انصاری*<sup>۲۰۹</sup>، *کشف‌اللغات والاصطلاحات*، تنظیم عبدالرحیم فرزند

احمد سوربهاری به سال ۱۰۶۰ق؛ *لطایف اللغات*، تألیف عبداللطیف پسر عبدالله عباسی سده ۱۱ق؛ *مفتاح المعضلات*، اثر شیخ برهان سیکری وال سده ۱۰-۱۱ق؛ فرهنگ رشیدی، تألیف عبدالرشید تتوی در سال ۱۰۶۴ق؛ *چراغ هدایت*، تصنیف سراج‌الدین علی خان آرزو به سال ۱۱۴۷ق؛ *مصطلحات الشعراء*، اثر سیالکوتی مال متخلص به وارسته به سال ۱۱۸۰ق؛ *بهار عجم*، تألیف رای تیکچند بهار به سال ۱۱۶۲ق؛ *چهار عنصر دانش*، تألیف امان‌الله حسینی (وفات: ۱۰۶۴ق)؛ *غیاث اللغات*، از محمد غیاث‌الدین، به سال ۱۲۴۲ق.

دسته دوم، فرهنگ‌هایی که در ایران تألیف شده است: *تحفة الاحباب* از حافظ اوبهی، به سال ۹۳۶ق؛ *نسخه میرزا یا فرهنگ میرزا*، تألیف میرزا ابراهیم، سده ۱۰ق؛ *مجمع‌الفرس یا فرهنگ سروری*، از محمد قاسم سروری (وفات: بعد از ۱۰۳۶ق)؛ *بحر الفضائل*، تألیف محمد بدر خزانه بلخی، سده ۱۱ق.

در مقدمه غالب این فرهنگ‌ها مسائل و مباحثی طرح شده است که به تعبیر امروز برخی از آنها در حوزه دستور زبان فارسی و املا، برخی در زمینه تاریخ زبان و زبان‌شناسی است.<sup>۲۱۰</sup> پس از عصر صفوی نهضت فرهنگ‌نویسی تا روز حاضر ادامه یافت. در مقدمه *لغت‌نامه دهخدا*<sup>۲۱۱</sup> ۱۸۸ فرهنگ فارسی به فارسی و در مقدمه معین بر برهان قاطع از ۲۰۲ اثر در این زمینه یاد شده است.<sup>۲۱۲</sup>

## ۲. تذکره‌نویسی

تذکره‌نویسی در معنی عام عبارت است از تألیف و تدوین مجموعه یا کتابی که در شرح احوال شاعران یا گروهی از دانشمندان در حوزه دانش خاص، مثل فقه، عرفان یا دانشی دیگر گردآید و در معنی خاص تألیف و تدوین مجموعه‌ای است در آن احوال شاعران گزارش شود.<sup>۲۱۳</sup> در این مقام مراد از تذکره در معنای خاص آن یعنی مجموعه مشتمل بر شرح احوال و آثار شاعران است. نخستین کتاب در شرح احوال شاعران به زبان فارسی، بدون عنوان تذکره، *لباب‌الالباب* محمد عوفی است<sup>۲۱۴</sup> و کهن‌ترین کتاب در احوال شاعران، با عنوان تذکره، *تذکره الشعراء* دولت‌شاه سمرقندی تألیف ۸۹۲ق — سده ۹ق — است.<sup>۲۱۵</sup> رونق و رواج تذکره‌نویسی نیز همانند فرهنگ‌نویسی از عصری



است که مورد بحث و بررسی ماست، یعنی از زمانی که دوران صفوی نیز در آن قرار دارد و این امر نیز بسیار طبیعی می‌نماید که غالب تذکره نیز در هند نوشته شود، چرا که تذکره بیانگر احوال شاعران و نیز توصیف و تحلیل اشعار آنان است. وقتی به علی که پیشتر گفته آمد، شاعران از دربار صفوی روی برتافتند و به دربار گورکانیان هند روی آوردند که آنان را در آنجا گرامی می‌داشتند پیداست که سخن گفتن در احوال و آثار آنان هم باید در آنجا، و نه در اینجا رونق بیشتری داشته باشد.

نخستین تذکره در زبان فارسی یعنی *لباب‌الالباب* هم در هند نوشته شده است. در دوره مورد بحث، در عصر جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق) ۸ تذکره، در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) ۵ تذکره، در روزگار شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق) ۲ تذکره، در دوره اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) ۴ تذکره و سرانجام در پایان دوره گورکانیان و در عصر زوال و انحطاط حکومت مسلمانان در هند، در فاصله ۱۱۱۹ تا ۱۲۷۵ق، ۴۰ تذکره تألیف شد.<sup>۲۱۶</sup> از معروف‌ترین این تذکره‌ها می‌توان از *مجالس المؤمنین*، تألیف قاضی نورالله شوشتری (وفات: ۱۰۱۹ق در دهلی)؛ ترجمه *مجالس النفایس* امیر علیشیر نوایی، موسوم به *لطایف‌نامه*، از فخری بن امیری، به سال ۹۲۷ق، در هند؛ *تذکره هفت اقلیم*، از امین احمد رازی در زمان اکبر شاه در آغاز سده ۱۱ق، *ریاض‌الشعرا* از علیقلی خان واله داغستانی (۱۱۲۴-۱۱۷۰ق) در دهلی؛ *تذکره المعاصرین*، از حزین لاهیجی (۱۱۰۳ق در اصفهان-۱۱۸۰ق در بنارس هند) در درون ایران نیز تذکره‌های درخور توجهی تألیف شد که از جمله آنهاست: *تحفه سامی*، تألیف سام میرزا (وفات: ۹۸۳ق) پسر شاه اسماعیل صفوی، در احوال شاعران اواخر سده ۹ تا اواخر سده ۱۰ق؛ *خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار*، اثر تقی‌الدین کاشانی، تألیف شده در سال ۹۸۵ق؛ *تذکره نصرآبادی*، از میرزا محمدطاهر نصرآبادی، تألیف شده در فاصله سال‌های ۱۰۳۸ تا ۱۰۹۰ق.

### ۳. رمان‌نویسی

رمان‌نویسی یا داستان‌نویسی در ادبیات فارسی سابقه دارد و آغاز آن مربوط به عصر صفوی نیست. پیش از عصر صفوی، و از سده ۵ق رمان‌هایی چون *داستان اسکندر*،

داراب‌نامه، بختیارنامه و داستان سمک عیار در ادبیات فارسی پدید آمد. در عصر صفوی جهان در حال دگرگون شدن بود و ایران صفوی نیز به نوبه خود متحول می‌شد. ارتباط ایران، با هند و عثمانی و نیز با برخی از کشورهای اروپا، توسعه اصفهان، پایتخت صفویان در حد مادرشهر، صنعتی شدن این شهر و ظهور طبقه جدید صنعتگر، پدیده روی آوردن زمین‌داران و کشاورزان به شهر و نیز تغییر زبان و حضور زبان مردم کوچه و بازار در ادبیات عواملی بود که نیاز به پدید آمدن ادبیاتی ساده و مردم‌فهم گردید و نوع داستان (= رمان) مورد توجه قرار گرفت. فضای هند کم از ایران و فضای دهلی از بابت توجه به داستان‌نویسی کم از اصفهان نبود مضاف بر آنکه در فرهنگ هند داستان و داستان‌پردازی مورد علاقه و توجه بود.

داستان‌های منثوری که در فاصله سده ۱۰ تا ۱۲ق در ایران و هند پدید آمد، سه گونه است:

- گونه نخست، تحریری تازه از داستان‌های قدیم است.
- گونه دوم، روایتی تازه از داستان‌های قدیم است.
- گونه سوم، حاصل تخیل و برآمده از طبع نویسندگان عصری است که مورد مطالعه ماست.

داستان‌ها غالباً جنبه دینی دارد و برخی از آنها مثل تحریر قصه فیروز شاه بن ملک داراب و داستان ابومسلم مروزی را می‌توان دارای جنبه ملی دانست. ارزش ادبی داستان‌ها متفاوت است. برخی از آنها دارای ارزشی نسبی و برخی یکسره فاقد ارزش ادبی است. همچنان که نقالان و شهنامه‌خوانان داستان‌های شاهنامه را در قهوه‌خانه‌ها برای مردم گزارش می‌کردند، داستانگزاران (= قُصاص = قصه‌خوانان = دفترخوانان) نیز در این عهد گزارشگر داستان‌ها بوده‌اند و داستانگزاری و قصه‌خوانی نیز همانند نقالی و شهنامه‌خوانی از مشاغل آن روزگار محسوب می‌شده است<sup>۲۱۷</sup>.

عبدالنبی فخرالزمانی نویسنده تذکره میخانه، که زمانی خود قصه‌خوان و داستانگزار بوده است کتابی تألیف کرد به نام *دستورالفصحا* به گفته خودش «به جهت خواندن قصه امیر حمزه و آداب آن تا قصه‌خوانان را دستوری باشد»<sup>۲۱۸</sup>.

داستان‌نویسی و داستانگزاری یا قصه‌خوانی در هند پررونق و در ایران به سبب

موانع دینی کمرونق بود:

در ایران، همواره داستان‌نویسی و داستان‌گزاری (= قصه‌خوانی) مورد مخالفت علمای دین بود و بر طبق احکام صادره از سوی آنان قصه‌گو و قصه‌شنو، هر دو گناه‌کارند. قصه‌گو باید دست از قصه‌گویی بردارد و قصه‌شنو، قصه شنیدن را فراموش کند. قصه‌های ابوحمزه، مختار و به ویژه قصه ابومسلم مروزی (= خراسانی)، که حال و هوای ملی داشت، تحریم شد و گور ابومسلم را، که مردم خراسان با حس ملی و نیز نفرتی که از خلفای ابومسلم‌کش و ایران‌ستیز داشتند، به مثابه بنایی یادبود در نزدیکی نیشابور ساخته بودند، یک بار به فرمان شاه اسماعیل و باردیگر پس از بازسازی به فرمان شاه تهماسب ویران کردند وی قصه‌خوانان را از خواندن داستان ابومسلم منع کرد و فرمان داد تا هرکسی را باز گوید زبانش را ببرند<sup>۲۱۹</sup>! باین‌همه داستان‌هایی که ریشه مذهبی دارد در زمان صفوی کم نبود و شماری از آنها مثل رموز حمزه (= حمزه‌نامه)، داستان شاه مردان علی (ع)؛ مختارنامه، هفتاد و دو و خروج و ابومسلم نامه (که با ملی بودنش ریشه مذهبی هم دارد) رواج بسیار داشت.

در هند، که هم توجه و علاقه به داستان‌نویسی سابقه داشت، هم مانعی بر سر راه داستان‌نویسی و داستان‌گزاری نبود، داستان‌های بسیار به زبان فارسی، چه از سوی ایرانیان هندنشین، چه از سوی هندیان پارسی‌گوی علاقمند به زبان و ادب پارسی، نوشته شد. کتابخانه‌های هند و مرتبط با هند کتابخانه دیوان هند، کتابخانه موزه بریتانیا و نیز کتابخانه ملی پاریس، که در آنها شماری بسیار از این داستان‌ها نگهداری می‌شود، گواهی است صادق بر رواج و رونق داستان‌نویسی و داستان‌گزاری در عصری که مورد مطالعه ماست. استاد صفا<sup>۲۲۰</sup> که گزارش مفصل و عالمانه از ماجرای داستان‌نویسی و داستان‌گزاری در عصر صفوی، در ایران و هند، به دست داده است چند فهرست از داستان‌هایی که در کتابخانه‌های هند و مرتبط با هند نگهداری می‌شود، در پی گزارش خود آورده که مفصل‌ترین آنها فهرست مجموعه ایندیآفیس متعلق به شیخ محمد عظیم از مردم ولایت سند، مشتمل بر ۵۲ داستان<sup>۲۲۱</sup> است. جنبش داستان‌نویسی این عصر خبر از تحولی عظیم می‌داد که قرار بود در آینده رخ دهد و آن شکست خوردن نظم از نثر و نشستن قالب یا نوع رمان و داستان به جای قالب‌های سنتی شعر بود

آن هم در سرزمینی که پیوسته شاعران بزرگ آن از برتری کلام منظوم بر کلام منثور سخن می‌گفتند<sup>۲۲۲</sup>. با استمرار داستان‌نویسی در دوره‌های بعد، به‌ویژه پس از انقلاب مشروطه در ایران، این تحول رخ داد.

#### ۴. ترجمه

در عصر صفوی در ایران و به‌ویژه در هند با حمایت دربار پادشاهان گورکانی ترجمه‌ها و ترجمه‌گویی از متون عربی و هندی به زبان فارسی صورت گرفت. از آن جمله است ترجمه *تاریخ‌الحکمای قفطی* از مترجمی ناشناخته که در روزگار شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۰۵۵ق) در ایران صورت پذیرفت. در این عصر، چه در ایران و چه در هند و به‌ویژه در هند کوشش‌هایی چشمگیر جهت ترجمه یا اقتباس (= ترجمه‌گونه) از آثار بلاغی عربی، خاصه از *التلخیص والایضاح خطیب قزوینی* (وفات: ۷۳۹ق) و *شرح‌المختصر والمطول تفتازانی* (۷۲۲-۷۹۱ یا ۷۹۷ق) به زبان فارسی صورت گرفت. از جمله این آثار می‌توان از بیان بدیع از فندرسکی (۱۰۶۷-۱۰۰۰ق)؛ *انوارالبلاغه*، از مازندرانی (۱۱ق) و به‌ویژه آثار بلاغی خان آرزو (۱۱۰۱-۱۱۶۹ق) از جمله عطیه کبری و اثر بلاغی فقیر دهلوی (وفات: ۱۱۸۰ یا ۱۱۸۳ق) *حدایق‌البلاغه* یاد کرد<sup>۲۲۳</sup>.

ترجمه منظومه‌های بزرگ هندی: در این دوره و در عهد پادشاهی جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۳۰-۱۶۰۵م) که پادشاهی روشن‌بین بود و می‌کوشید تا میان مردم هندومذهب و مسلمان هند، از راه فرهنگی پیوند برقرار سازد بر آن شد تا آثار برجسته فرهنگی هندوان را به زبان فارسی، زبان رسمی آن روزگار هند ترجمه کند. ترجمه *مهابهارات* منظومه بزرگ حماسی هند از زبان سنسکریت، که اثری اساطیری و دینی و ادبی نیز هست، به زبان فارسی، نخستین گامی بود که برای تحقق این هدف برداشته شد. *مهابهارات* که سروده ویاس، شاعر افسانه‌ای هند و در واقع سروده چند تن شاعر، در فاصله چند سده پیش از میلاد تا سده ۳م و مشتمل بر بیش از یکصد هزار بیت است، با همکاری چهار مترجم: عبدالقادر بدائونی، نقیب خان، تهانیسری و ملاشیری و به مدد چند تن از برهمنان، به فرمان جلال‌الدین اکبر صورت گرفت. از آنجا که ترجمه تحت‌اللفظ بود قسمتی از آنرا فیضی فیاضی با نثری شیوا تحریر کرد

و تحریر ادیبانه قسمت دیگر ترجمه را داراشکوه پسر شاهجهان که از جمله عرفا و فضلا و شاعران آن روزگار بود، به عهده گرفت. تحریر فیضی فیاضی با نام رزم‌نامه مشهور شد. داراشکوه در کار مهم تلفیق دو فرهنگ اسلامی و هندی بسیار کوشید و آثار ارجمند پدید آورد که از جمله آنها *سراکبر* یا *سرااسرار*، ترجمه ۵۰ اوپانیشاد (از مجموعه اوپانیشادها، از متن سنسکریت، با کمک دو برهمن به زبان فارسی است).

اثر برجسته دیگری که به فرمان جلال‌الدین اکبر و با هدف نزدیکی فرهنگی مسلمانان و هندوان به فارسی ترجمه شد کهن‌ترین حماسه منظوم به زبان سنسکریت موسوم به *رامایانا* که در ادبیات سنسکریت به آن *آدی‌کاویه* یعنی نخستین منظومه خوانده می‌شود. *رامایانا* منسوب به *والمیکی* و زمان سروده شدن آن به نظر بسیاری از محققان حدود سده پنجم پیش از میلاد است. اصل سنسکریت این اثر مشتمل بر ۲۴۰۰۰ بیت است. عبدالقادر بدائونی (وفات: ۱۰۰۴ق/۱۵۹۶م) به فرمان جلال‌الدین اکبر به مدت چهار سال، از ۹۹۵ تا ۹۹۹ق آنرا به فارسی برگرداند. چند شاعر و از جمله ملا مسیح پانی‌پتی ترجمه *رامایانا* را به بحر هزج مسدس مقصور در ۵۳۰۷ بیت به نظم فارسی درآورد. بهار ضمن نقل نمونه‌هایی از *رامایانا*، لطایف نثر ترجمه این اثر را حاصل لطافت طبع سراینده آن یعنی هنر *والمیکی* می‌داند و نه قوه انشاء بدائونی<sup>۲۲۴</sup>. شماری از داستان‌هایی که در هند به زبان فارسی در این عصر پدید آمد نیز ترجمه داستان‌هایی است که از زبان‌های هندی به فارسی برگشته است، از آن جمله است قصه *بکاولی*؛ قصه *کامروپ*؛ رنگین بهار؛ نوروز شاه؛ هنگام عشق و بسیاری از داستان‌های دیگر که استاد صفا با تفضیلی نسبی به معرفی آنها پرداخته است<sup>۲۲۵</sup>.

##### ۵. تاریخ‌نویسی

عصر صفوی به لحاظ توجه به نوشتن تاریخ با هیچ‌یک از اعصار گذشته قابل مقایسه نیست. نهضت تاریخ‌نویسی عهد تیموری، که در اواخر آن دوره شتاب گرفته بود، با همان شتاب به عصر صفوی رسید و در سراسر ایران فرهنگی، اعم از ایران جغرافیایی، آسیای مرکزی، روم و به‌ویژه هند که در آن بیش از سه مرکز دیگر در زمینه تاریخ‌نگاری جوش و خروش دیده می‌شد، دنبال گردید و کتاب‌های بسیاری در تاریخ عمومی، تاریخ

ایران پیش از اسلام، ایران اسلامی تا عصر صفوی به همراه تاریخ اسلام، و نیز در تاریخ عصر صفوی، تاریخ سلاطین هند و تاریخ‌های محلی به رشته تحریر درآمد. معرفی کتب تاریخی تألیف شده در این عصر نیازمند تألیفی مستقل و مفصل است. در این مختصر ضمن یاد کرد جنبش تاریخ‌نگاری می‌توان از برخی آثار برجسته به عنوان نمونه یاد کرد.

اولاً، نمونه‌های برجسته کتب تاریخ عمومی عبارتند از: *تاریخ حبیب‌السیر* اثر خواندمیر (وفات: ۹۴۲ق)؛ *تاریخ همایونی* معروف به *تاریخ ابراهیمی* از مؤلفی به نام ابراهیم، به نام ناصرالدین همایون (حکومت: ۹۳۷-۹۶۳ق / ۱۵۳۱-۱۵۵۶م)؛ *تاریخ الفی*، به امر جلال‌الدین اکبر پادشاه گورکانی هند به وسیله چند مؤلف طی هفت سال، از ۹۹۳ تا ۱۰۰۰ق (= الف) فراهم شد و به همین سبب به الفی موسوم گردید کتاب شامل تاریخ بعد از رحلت پیامبر (ص) تا سال ۱۰۰۰ق است. مقدمه کتاب را ابوالفضل علامی نوشت. نقیب خان، از مترجمان مه‌بهارات عبدالقادر بدائونی، ملا احمد نصرالله تتوی (مقتول: ۹۹۶ق/۱۵۸۸م) و میرزا قوام‌الدین جعفر بیک مشهور به آصف خان کتاب را تألیف کردند. *تاریخ الفی*، کتابی است جامع با نثری خوب و عبارات یکدست که بسیار خوب فراهم شده است. این آثار و سایر کتاب‌هایی که در تاریخ عمومی نگارش یافته، غالباً مشتمل است بر: خلق عالم و آدم، تاریخ پیامبران، تاریخ ایران تا پایان ساسانیان؛ تاریخ اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام تا عصر مؤلف.

ثانیاً، نمونه‌های درخور توجه تاریخ ایران و اسلام تا عهد صفویان عبارتند از: *لب‌التواریخ* از امیر یحیی بن عبداللطیف (وفات: ۹۶۲ق/۱۵۵۵م)؛ *لب‌لباب* از حاجی محمدقلی خان قاجار گنجه‌ای تألیف به سال ۱۰۹۷ق آخرین فصل کتاب به لحاظ اشتمال بر شرح حال ۲۲۰ تن شاعر از رودکی تا شاه اسماعیل و یمینی سمنانی درخور توجه است؛ کتاب *خلدبرین* از میرزا محمدیوسف برادر میرزا محمدطاهر وحید قزوینی، تألیف شده در سال ۱۰۷۸ق تا حوادث دوره شاه سلیمان صفوی (حکومت: ۱۰۷۷-۱۰۸۵ق) از جمله این آثار *تاریخ مفیدی* از محمد مفید بافقی یزدی در تاریخ یزد نیز حائز اهمیت بسیار است.

ثالثاً، از کتب تاریخ مربوط به دوره صفوی می‌توان از این آثار یاد کرد: *عالم آرای*

صفوی یا عالم آرای شاه اسماعیل، یا جهانگشای خاقان از نویسندگانی ناشناخته، مشتمل بر سرگذشت شاه اسماعیل اول از این کتاب — ظاهراً — تا دوره شاه سلیمان استنساخ‌هایی شده و مطالبی بر آن افزوده گردیده است. به همین سبب برخی از محققان چنین نظر داده‌اند که این اثر در زمان شاه سلیمان تألیف شده است<sup>۲۲۶</sup>؛ تذکره شاه تهماسب که شمه‌ای از سرگذشت این پادشاه است، به قلم خود او؛ *احسن‌التواریخ*، از حسن بیگ روملو، در شرح سلطنت شاه تهماسب و شاه اسماعیل دوم و آغاز پادشاهی سلطان محمد خدابنده؛ *عالم آرای عباسی*، از اسکندر بیگ منشی، مشتمل بر رویدادهای تاریخ صفویه، از آغاز تا مرگ شاه عباس اول در سال ۱۰۳۸ ق؛ *عباس‌نامه*، از میرزا محمدطاهر وحید قزوینی، در شرح سلطنت شاه عباس دوم؛ *قصص الخاقانی*، از ولی قلی شاملو، تاریخ کامل سلطنت شاه عباس دوم، شامل مقدمه، سه باب و خاتمه مشتمل بر دو تذکره: تذکره اول در احوال عالمان و حکیمان و عارفان و فاضلان و تذکره دوم در احوال ۱۰۲ تن شاعر (از صائب تا وحدت کوهبنانی) از دوره شاه عباس دوم<sup>۲۲۷</sup>.

رابعاً، از کتاب‌های پُرشماری که در هند و در تاریخ سلاطین آن دیار تألیف شد و پیشتر گفتیم که شمار آنان بر آثار تاریخی که در سه حوزه دیگر (= درون ایران؛ آسیای مرکزی، روم) نوشته شد، فزونی دارد، می‌توان از چند اثر برجسته یاد کرد: یکی، *طبقات اکبرشاهی*، در تاریخ سلسله‌های اسلامی هند از آغاز فتوحات مسلمانان یعنی حدود سال ۳۶۷ ق تا سال ۱۰۰۱ ق، تألیف نظام‌الدین احمد هروی؛ دوم، *گلشن ابراهیمی* یا *تاریخ فرشته* از منابع مهم تحقیق در تاریخ اسلامی هند؛ سوم، *واقعات بآبری*، شرح وقایع مربوط به زندگی ظهیرالدین بابر که میرزا عبدالرحیم خان خانان به سال ۹۹۸ ق از ترکی به پارسی برگرداند؛ چهارم، *اکبرنامه*، در تاریخ پادشاهی جلال‌الدین اکبر پادشاه (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴ ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵ م) تألیف شیخ ابوالفضل علامی؛ پنجم، *توزک جهانگیری*، یادداشت‌های جهانگیر پادشاه از تاریخ جلوس او یعنی ۱۰۱۴ ق تا هفدهمین سال پادشاهی‌اش به قلم خود او که دنباله آن به وسیله معتمد خان تحت نظر پادشاه نوشته شد؛ ششم، *پادشاه‌نامه*، عنوانی است بر چند اثر منظوم و منثور در تاریخ سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق/۱۶۲۷-۱۶۵۸ م).

علاوه بر این آثار یک سلسله اثر در زمینه تواریخ محلی هند، مثل تاریخ بنگال و

گجرات و سند و کشمیر و نیز یک سلسله آثار که به تذکره می‌ماند در معرفی شخصیت‌های دینی، علمی، حکیمان، عالمان، صوفیان و دولتمردان نیز در این عصر تألیف شد که جمله آنها نوعی تاریخ به شمار می‌آید.<sup>۲۲۸</sup>

### پایان سخن در ترازوی نقد

نقد که به معنی تمییز دادن خوب از بد است در اصطلاح اهل ادب عبارت است از بازشناسی محاسن و معایب سخن منظوم و منثور و ناقد ادبی — به تعبیر شمس قیس رازی — کسی است که «بر نقد [= بازشناسی] نیک و بد کلام منظوم [و منثور]، که اغلب ارباب فضل در اصابت تمییز آن قاصر باشند قادر [باشد]»<sup>۲۲۹</sup> و این تعریفی است که از تعریفی که در روزگار ما از نقد ادبی به دست می‌دهند دور نیست.

ادبیات فارسی در عصر صفوی، موضوعی است که در ترازوی نقد ماست. گرچه لازمه نقد خردمندی و بی‌طرفی و خالی کردن ذهن از پیش‌داوری‌هاست، اما این بی‌طرفی و رهایی از پیش‌داوری‌ها امری آرمانی است که به گفته فرانسویس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶م)، فیلسوف انگلیسی سده ۱۶ و ۱۷م آدمی پیوسته اسیر «بت‌ها»<sup>۲۳۰</sup> [= پیش‌داوری‌ها] است و همین اسارت است که او را به نتایج نادرست می‌رساند و محقق باید بکوشد تا آنجا که در توان دارد خود را از این اسارت برهاند.

عصر صفوی و ادبیات این عصر هم بسیار اهمیت دارد، هم محل نزاع و اختلاف‌نظرهای بسیار است و نقد آن، دشوار و داوری در باب آن، به دور از «بت‌ها» و پیش‌داوری‌ها بسی دشوارتر. با آنکه داوری‌ها در باب ادبیات این عصر بیشتر منفی یا متمایل به منفی است؛ می‌کوشیم براساس اصل بی‌طرفی و بر بنیاد نقد علمی، که همانا بازشناسی جنبه‌های مثبت و منفی موضوع است به داوری بنشینیم و به طرح منطقی و علمی هر دو دیدگاه منفی و مثبت، بپردازیم و در این مقام اسیر بت‌های نمایشی نشویم! که بزرگانی چند حکم قطعی و بتی مبنی بر «انحطاط ادبیات در عصر صفوی» داده‌اند. به همین سبب است که محققى چون یان ریپکا بحث از ادبیات دوره صفوی را این‌گونه آغاز می‌کند: «ادبیات دوران صفوی را بنا به [روش] معمول ادبیات افول دانسته‌اند»<sup>۲۳۱</sup> درست است که بی‌درنگ می‌افزاید: «اجازه دهید ببینیم این داوری تا چه اندازه پذیرفتنی



و درست است»<sup>۲۳۲</sup> اما کیست که نداند آن عبارت، تحت تأثیر اظهارنظرهای منفی محققان بزرگ ایرانی بیان شده است باری در ادامه بحث نخست از دیدگاه اکثری، که همان دیدگاه منفی است، و سپس از دیدگاه اقلی یعنی دیدگاه بالنسبه مثبت، یا دست کم از دیدگاهی دیگر، متفاوت با دیدگاه یکسره منفی سخن می‌گوییم:

### الف - دیدگاه اکثری، نظریه منفی

بر طبق این دیدگاه، عصر صفوی، عصر انحطاط ادبیات فارسی، اعم از نظم و نثر است و این انحطاط، در یک کلام، نتیجه حاکمیت «ایدئولوژی» است. معیار طرفداران این دیدگاه، دوران شکوفایی و شکوه زبان و ادب فارسی در سده‌های ۴ تا ۷ ق و نیز سده ۸ ق (در پرتو وجود حافظ در این سده) است. به نظر آنان ادبیات دوره صفوی، به‌ویژه شعر این دوره را، که بالاترین حدش شعر صائب است، حداکثر به مثابه دریاچه‌ای زلال و دلپذیر، در قیاس با دریایی اعظم و اقیانوسی عظیم می‌بینند که موج‌هایی بلند و شکوهمندی چونان فردوسی و نظامی و عطار و مولوی و سپس سعدی و حافظ از آن برخاسته و سر به آسمان برداشته است. در حوزه نثر حتی دریاچه‌ای محدود و زلال هم در برابر اقیانوسی عظیم نمی‌بینند و نوشته‌های این عصر را با آثاری چون مقدمه شاهنامه/بومنصوری، تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه و سیاست‌نامه به‌هیچ‌روی، قابل مقایسه نمی‌یابند. به همین سبب است که وقتی ملک‌الشعرا بهار در باب نثر عهد تیموری و ادامه و استمرار آن در عصر صفوی سخن می‌گوید بی‌درنگ پس از ذکر صفت سادگی برای نثر این دو دوره می‌افزاید: این سادگی از نوع سادگی نثر تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه و سیاست‌نامه نیست و تصریح می‌کند که نوشته نویسنده‌گان عصر تیموری و سپس دوره صفوی: «از حیث جزالت و انسجام و سایر استادی‌ها در مرتبه دون قرار دارد و هرچه پایین‌تر می‌آییم (یعنی به دوره صفوی نزدیک‌تر می‌شویم) کم‌مغزتر و ساده‌تر می‌شود»<sup>۲۳۳</sup>.

نگاه بهار به شعر برآمده از سبک هندی هم، نگاهی مناسب‌تر و مثبت‌تر از نگاه او به نثر این دوره نیست؛ ظاهراً از میان محققان برجسته معاصر ایرانی، نخستین محقق که در باب ارزش ادبیات عصر صفوی به نقادی پرداخت و آشکارا حکم به انحطاط ادبیات

در این عصر داد علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی (۱۲۹۴-۱۳۶۸ق/۱۲۵۶-۱۳۲۸ش) بود. قزوینی در پاسخ پرسش ادوارد براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶م) مبنی بر اینکه: در عهدی بدین باشکوهی چرا شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است؟ توضیحاتی می‌دهد که اگر بخواهیم آن توضیحات را در یک جمله خلاصه کنیم، چنان که پیشتر هم گفتیم، نتیجه چنین خواهد بود: «سبب اصلی، سلطهٔ ایدئولوژی است، اما توضیحات قزوینی در این باب، به اختصار چنین است: شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی به پایهٔ پستی افتاده است و حتی یک شاعر درجه اول در این عصر به ظهور نیامده است و سبب این امر آن است که سیاست پادشاهان صفوی در برابر عثمانی ترویج مذهب شیعه و تشویق علمایی بود که از اصول و قوانین این مذهب آگاهی داشتند. اعمال این سیاست، البته موجب وحدت سیاسی ایران گردید که حائز اهمیت بسیار است، اما زبانی بزرگ نیز به بار آورد. علامه برای تبیین موضوع، از یک طبقه‌بندی معمول در علوم سود می‌جوید و آن طبقه‌بندی دانش‌ها به «شرعیات» و «کمالیات» است: شرعیات، دانش‌های دینی و مسائل و مباحث مربوط به آن است. علمای دینی عهده‌دار شرعیات هستند. صفویه تمام نیروهای خود را صرف شرعیات می‌کردند و متصدیان آنرا گرامی می‌داشتند. به همین سبب علمای بزرگی از جمله مجلسی، محقق ثانی، شیخ حر عاملی و شیخ بهایی در این عصر به ظهور رسیدند. کمالیات، و آن عبارت است از شعر و ادب و حکمت و فلسفه و عرفان و تصوف. صفویه نه تنها در توسعه و ترقی کمالیات نکوشیدند؛ بلکه به انواع وسایل در پی آزار و تخفیف نمایندگان کمالیات، که شاعران هم از جمله آنها بودند، برآمدند. صوفیان را با خشونت تمام یا کشتند یا تبعید کردند و یا متواری ساختند و مراکز آنها یعنی خانقاه‌ها، تکایا، خلوت‌ها و صوامع آنها را از بن برکنند و برانداختند. از آنجا که پیوند شعر و ادب با تصوف و عرفان، به‌ویژه در ایران واضح و مبرهن است و نابودی و سقوط یکی موجب نابودی و سقوط دیگری خواهد شد، قتل و تبعید صوفیان نیز یکی از عوامل انحطاط شعر و ادب گردید. بدین ترتیب علامه قزوینی انحطاط ادبیات را در عصر صفوی معلول دو علت می‌داند که هر دو از ایدئولوژی زاده شده‌اند: علت مستقیم، یعنی حمایت نکردن از «کمالیات» علت غیرمستقیم، یعنی نابود ساختن «ماده» مهم ادبیات که همانا مسائل مطرح در حوزه

تصوف و عرفان است، زیرا ادبیات متشکل از صورت و ماده (= محتوا) است، صورت ادبیات را بلاغت سامان می‌دهد و ماده و محتوای آنرا حکمت و عرفان نظام می‌بخشد.<sup>۲۳۴</sup> بدین نکته مهم نیز باید توجه کرد که حکومت صفوی از یک نظام صوفیانه سر برآورد و پادشاه صفوی «مرشد کامل» نیز بود. این امر علاوه بر مخالفت همیشگی و ذاتی اهل شریعت با اهل طریقت، ستیز با صوفیان را در نظام قدرت صفویان تشدید می‌کرد.<sup>۲۳۵</sup> و مجازات‌هایی که از آنها سخن رفت نسبت به صوفیان سبب می‌شد. گفته‌اند حتی نگهداری مثنوی مولوی در خانه‌ها خطرانگیز بود و نگهدارنده می‌بایست هرگونه خطر را به جان بخرد<sup>۲۳۶</sup> و چنین بود که اثری درجه اول، نزدیک به آثاری همانند آثار سنایی و عطار و مولوی نمی‌توانست پدید آید و پدید هم نیامد و به گفته ادوارد براون ترجیع‌بند دلپسند و عارفانه هاتف اصفهانی (وفات: ۱۱۹۸ق/۱۷۸۳م) برترین اثر ادبی - عرفانی بود که در سده ۱۲ق پدید آمد<sup>۲۳۷</sup> و نیز چنین بود که زندگی ادبی، تا اندازه‌ای درخور توجه، به هند انتقال یافت و کاروان هند<sup>۲۳۸</sup> رونق بسیار گرفت و شاعران به دربارهای هند، خاصه دربار گورکانیان پناه بردند تا از امکانات مادی و بخشش‌های پادشاهان آن دیار بهره‌مند شوند، هم به زندگی ادبی که لازمه شاعریشان بود دست یابند و هند را به تعبیر مولا عبدالرزاق لاهیجی (وفات: ۱۰۷۲ق)، نویسنده آثار حکمی از جمله گوهر مراد غیر از آنکه «کعبه حاجات» است «کعبه فضل و هنر» نیز بسازند:

حبذا هند کعبه حاجات      خاصه یاران عافیت جو را  
هر که شد مستطیع فضل و هنر      رفتن هند واجب است او را<sup>۲۳۹</sup>

و این سخن هم نظر ریپکا را که گفته است: «زندگی ادبی به هند انتقال یافت»<sup>۲۴۰</sup>، تفسیر می‌کند و هم نشان می‌دهد که چگونه عاشقان هندی فرهنگ ایرانی به همراه ایران‌دوستان به هند رفته کعبه‌ای بی‌همتا از فضل و هنر ساختند و آثاری در زبان و ادب پارسی و فرهنگ ایرانی پدید آوردند که تا امروز حتی موفق به تهیه فهرست کاملی از آن آثار نشده‌ایم.

ریپکا ضمن تجزیه و تحلیل اوضاع فرهنگی - ادبی عصر صفوی که نتیجه آن تأیید دیدگاه‌های علامه محمد قزوینی و تأکید بر نظریه وی مبنی بر انحطاط ادبیات در این دوره است به نتیجه‌ای بس مهم می‌رسد؛ به این نتیجه که ادبیات فارسی که در عصر

صفوی ممکن بود «جهانی» شود، یعنی در سرزمین‌های بیشتری گسترش یابد به عللی که می‌توان جمله را به دو علت برگرداند «ایرانی» شد؛ یعنی در قلمروی بسته، که قلمرو صفویان بود، محدود ماند. این دو علت عبارتند از: انحصارگرایی و تقسیم‌شدگی. اولاً، مراد از انحصارگرایی، منحصراً ساختن امکانات برای ترویج کیش دولتی از طریق تشویق در پژوهش علم کلام به‌طور خاص و تحقیق در علوم دینی به‌طور عام یعنی، به قول علامه قزوینی، پرداختن به شرعیات و بس و فرونهادن کمالات که ستیز با صوفیان و شاعران هم بخشی از این فرونهادن است. ثانیاً، مراد از تقسیم‌شدگی، نخست تقسیم شدن امکاناتی بود که بالقوه در سرزمین‌های مختلف در گستره ایران فرهنگی وجود داشت و جمع شدن آنها و قرار گرفتنشان در خدمت امور فرهنگی نتایج درخشان به بار می‌آورد، اما چنین نشد؛ دوم، تقسیم‌شدن سرزمین‌ها براساس اعتقادات، حداقل به دو بخش شیعه‌نشین و سنی‌نشین؛ سوم، تقسیم جغرافیایی گستره فرهنگی ایران به ایران جغرافیایی، آسیای مرکزی، روم و هند و در نتیجه تقسیم شدن امکانات به بخش‌های مختلف و استفاده از آنها با سلیقه‌های گوناگون که از باورهای مذهبی برمی‌آمد؛ چهارم، تقسیم امکانات درون ایران، بدین‌معنا که توانایی‌های ارباب فرهنگ در درون ایران که می‌توانست جمله در درون ایران صرف شود بخشی مهم از آن با کاروان هند به سوی هند رفت و بخشی دیگر هم بی‌آنکه کاروانی تشکیل شود در هیأت سفرهای فردی و خانوادگی به روم منتقل شد؛ پنجم، تقسیم فرهنگی و هنری و معنوی. بدین‌معنا که به‌رغم رفت و آمد شاعران میان ایران و دیگر سرزمین‌های ایران فرهنگی، به‌ویژه سرزمین هند، ارتباط جدی و داد و ستد فرهنگی، چنان‌که باید، بین ایران و دیگر سرزمین‌های ایران فرهنگی برقرار نبود. رابطه آنان که در آن دیار مقیم می‌شدند با ایران و سرچشمه‌هایی که می‌بایست از آن سیراب شوند قطع می‌شد، به همین سبب ما هنوز از ادبیات چهارصد سال اخیر و رارود چنان‌که باید آگاهی نداریم، حتی از ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی در روم و هند هم، با نگاهی، بی‌خبریم. اگر میان ایران جغرافیایی و دیگر سرزمین‌های ایران فرهنگی، چنان‌که می‌بایست، تفاهم و پیوند برقرار بود، فی‌المثل، بیدل دهلوی و شوکت بخارایی تا این اواخر و تاکنون هم ناشناخته نمی‌ماندند و این ناشناختگی نتیجه آن تقسیم‌شدگی در معنی‌هایی است که بیان شد<sup>۲۴۱</sup>. در واقع

لب لباب سخن همان سخن علامه قزوینی است، زیرا «تقسیم‌شدگی» و عوارض آن هم نتیجه «انحصارگرایی» و انحصارگرایی حاصل «ایدئولوژی» است. از آنجا که هنر و ادب تابع اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی است و اوج و حضيض آن از اوج و حضيض اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه‌ای به بار می‌آید که هنر و ادب در آن پدیدار می‌شود و سیر می‌کند سیر ادبیات در عصر صفوی، تابع نزولی و انحطاطی سیاسی - اجتماعی تاریخ صفویان است و همان سان که پس از شاه عباس بزرگ تاریخ صفویان سیر نزولی پیمود تا سرانجام به برافتادن دردآلود آن به دست افغانان انجامید ادبیات نیز سیر نزولی طی کرد. سیری که می‌توان آنرا در آئینه سخنی تکان‌دهنده از آذر بیگدلی (۱۱۳۴-۱۱۹۵ق) نویسنده و شاعر اواخر عصر صفوی مشاهده کرد:

«تفریق بال [= پراکندگی خاطر] و اختلال حال به حدی است که کسی را حال خواندن شعر نیست تا به گفتن چه رسد»<sup>۲۴۲</sup>!

### ب - دیدگاه اقلی، نظریه مثبت

شاید نتوانیم در باب ادبیات عصر صفوی در برابر نظریه منفی از نظریه‌ای مثبت سخن بگوییم که بر طبق آن ادبیات عصر صفوی، ادبیاتی پویا محسوب شود و اگر از عیب‌ها و کاستی‌ها پیراسته نیست دست‌کم عیب‌ها و کاستی‌هایش به اندازه‌ای باشد که بتوان از منظری مثبت به آن نگریست و نتیجه‌ای مثبت و مطلوب به بار آورد اما تردید نیست که می‌توان به موضوع «به‌گونه‌ای دیگر» نگریست و حداقل چنان که پیشتر گفته آمد، در این نگرش اسیر بت‌های نمایشی نشد و منصفانه به داوری نشست و جنبه‌های مثبت موضوع را از نظر دور نداشت. به نظر می‌رسد نگاه منتقدان ما نسبت به ادبیات عصر صفوی و مشخصاً نسبت به داده‌های سبک موسوم به هندی و اصفهانی به نگاه اروپاییان پس از رنسانس و در عصر جدید به قرون وسطا و فرهنگ و ادب و دانش برآمده از این قرون می‌ماند. داوری آنان به‌طور خلاصه این بود که حاصل فرهنگی قرون وسطا یکسره منفی و بی‌ارزش و نتیجه جنبش موسوم به رنسانس یکسره مثبت و ارزشمند است. این نفی و اثبات، نتیجه جوش و خروش‌های انقلابی است، اما وقتی جوش و خروش‌های انقلابی برآمده از احساسات فرونشیند و خرد حاکم گردد و داوری

کند نتیجه دگر می‌شود چنان‌که داوری اروپاییان هم ظاهراً از سده ۲۰م دگر شد و قرون وسطا را یکسره منفی ندید و به قول بیکن اروپایی در نگرش تازه خود به قرون وسطا، شانه فکر خود را از بار سنگین بتهای نمایشی رها ساخت و در آن برخلاف گذشته غیر از عیب، حسن هم دید. ما نیز می‌توانیم چنین کنیم و موضوع را تنها از دیدگاه طرفداران بازگشت ادبی نگیریم و در نتیجه غیر از عیب‌ها، حسن‌های زبان و ادب را هم در عصر صفوی ببینیم.

از آنجا که عصر صفوی، دوران تحقق وحدت ملی و پس از سده ۴ق — که عصر زرین فرهنگ ایران در دوران اسلامی به‌شمار می‌آید — دومین رنسانس فرهنگی ایران و دومین تلاش در جهت بازسازی هویت ملی است موضوع را از منظر بازسازی هویت ملی پی می‌گیریم. هویت ملی به مثلی می‌ماند که چونان هر مثلث دارای سه ضلع است: یکی، ضلع زبان ملی و ادب ملی که اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین ضلع این مثلث به‌شمار می‌آید و اگر در سایر مثلث‌ها ضلعی بر دیگر اضلاع رحجان ندارد، اینجا در مثلث هویت، بی‌گمان ضلع زبان و ادب ملی بر دیگر اضلاع برتری دارد، زیرا اساس هویت ملی زبان ملی است و اگر زبان ملی ملتی از میان برود بی‌گمان آن ملت منقرض شده است؛ دوم، ضلع تاریخ و اساطیر ملی؛ سوم، ضلع حکمت و فلسفه و کیش ملی. مردم ایران پس از شکست از اعراب به آن سبب که صاحب فرهنگی بزرگ بودند معنویت و اهمیت اسلام را بازشناختند و حساب آنرا از عربیت و تعصب‌های عربی جدا ساختند و طی چهار سده نخستین اسلام در کار بازیابی و بازسازی هویت ملی خود کوشیدند در سده سوم با اعلام استقلال ایران، در سال ۲۰۶ق<sup>۲۴۳</sup>، زبان فارسی دری به عنوان زبان ملی انتخاب شد و از این پس سروده‌ها و نوشته‌ها بدین زبان ثبت گردید. سده ۴ق که از دیدگاه محققان تاریخ و فرهنگ ایران، عصر زرین فرهنگ ایران اسلامی به‌شمار می‌آید، مثلث هویت بازشناسی و بازسازی شد: اولاً، حکیم فرزانه طوس، فردوسی که اهمیت زبان را در هویت و ملیت نیک می‌دانست نه تنها «عجم بدین پارسی زنده کرد»<sup>۲۴۴</sup> و کاروان شعر و ادب پارسی را رونقی دیگر بخشید که تاریخ و اساطیر ایران و حتی حکمت و فلسفه ایرانی را که حکمتی الهی است و مهر تأیید اسلام را بر خود و با خود دارد زنده ساخت یعنی مثلث هویت ایرانی را در شاهنامه و با شاهنامه احیاء

کرد؛ ثانیاً، با آنکه بزرگان علم و فلسفه به زبان عربی می‌نوشتند تا سراسر جهان اسلام مخاطب داشته باشد، اما از نوشتن به فارسی، که در آن روزگار در بخشی از جهان اسلام زبان دوم اسلام<sup>۲۴۵</sup> محسوب می‌شد، غافل نبودند. چنان‌که بزرگانی چون ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی و دیگران برخی از آثار خود؛ مثل *دانشنامه‌ی علایی و التفهیم* را به فارسی تألیف کردند. گذشته از آن و مهم‌تر از آن سخنگویان حکمت ایرانی، یعنی عارفان مکتب عشق همچون عین‌القضاة همدانی، احمد غزالی، عزیزالدین نسفی همانند شاعران عارف مشرب چون سنایی و عراقی و عطار و مولوی زبان فارسی را برای بیان اندیشه‌های خود برگزیدند و بدین نکته بسیار مهم هم توجه کنیم که روی آوردن قهرمان عقل و استدلال، ابن‌سینا، در اواخر عمر به حکمت مشرقی (= اشراقی) سببی جز بازشناسی و بازیابی هویت ملی نداشت؛ جستجو و تلاشی که در حوزه حکمت و فلسفه با شیخ شهاب‌الدین سهروردی؛ شیخ اشراق به نتیجه رسید و حکمت اشراق یعنی حکمت ایرانی که جوهره آنرا در مقدمه شاهنامه از زبان حکیم طوس نیز می‌توان خواند<sup>۲۴۶</sup>، سامان پذیرفت از سده ۴ق تمام بزرگان فرهنگ ایران، در حوزه حکمت و عرفان، به نظم یا به نثر سخنگوی حکمت ایرانی شدند؛ کاری بزرگ، فرهنگی و ملی که در عصر صفوی — که مورد بررسی در این تحقیق است — حکایتی دیگر یافت؛ حکایتی که تا روزگار حاضر ادامه دارد.

اگر بخواهیم اهمیت کوشش‌های صفویان را، حتی در حوزه زبان و ادب فارسی، چنان‌که باید بازشناسیم، راهی جز نگرش به آن از منظر هویت ملی، براساس مثلث هویت نخواهیم داشت. سنجیدن — فی‌المثل — نثر این دوره با نثرهای مرسل عصر سامانی و غزنوی و یافتن صفت مشترک «سادگی» در آنها، اما نه به سادگی‌ای از نوع نثرهای آن دوران، سودمند هست و نتایجی را به بار می‌آورد، اما ما را به اهمیت آن و تأثیری که در طول زمان داشته است آگاه نمی‌کند. باری، نگرش به موضوع از منظر هویت ملی نتایجی به شرح زیر به بار می‌آورد، زیرا سده ۱۰ق، عصر صفویه، به سده ۴ق می‌ماند، با وجه‌شبه بازسازی هویت ملی. بدین‌معنا که در سده ۴ق در پی حمله عرب و آثار به‌جا مانده از آن، هویت ملی بازشناسی و بازسازی شد و در سده ۱۰ق، در پی آسیب‌هایی که حمله مغولان به فرهنگ و تمدن ایران در خراسان بزرگ وارد

ساخت و پیشتر به آن اشاره کردیم و از جمله آنکه ملوک الطوائفی را تشدید کرد، سده ۱۰ق و ادامه آن، دوران تلاش برای التیام بخشیدن زخم‌هایی است که حمله مغولان و دیگر نابسامانی‌هایی که در فاصله سده ۷ تا ۱۰ق به بار آمد، بر پیکر فرهنگ و تمدن و هویت ملی ایران وارد ساخت. کار بزرگ صفویان، آن‌سان که بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، تحقق وحدت ملی و یکپارچه ساختن ایران پاره پاره بود؛ ایرانی که البته — چنان که گفتیم — در پرتو زبان ملی واحد، یعنی زبان فارسی، وحدت فرهنگی داشت؛ وحدتی که از عوامل مهم تحقق وحدت ملی به دست صفویان بود و آنگاه حاصل کار در زمینه مثلث هویت ملی با ابعاد سه‌گانه این هویت، در روزگار آنان، از این قرار تواند بود:

#### ۱. در بُعد زبان و ادب ملی

با آنکه زبان مادری صفویان ترکی بود به درستی و به آن سبب که معنای ایرانیت را نیک می‌دانستند و به آن دلبستگی داشتند، دریافتند که حکایت زبان ملی در یک کشور، ضمن آنکه تعارضی با زبان مادری ندارد، حکایتی است متفاوت و ملی؛ مسأله‌ای که اگر درست به آن توجه نشود هویت ملی و وحدت ملی معنا نخواهد داشت، زیرا از لوازم جدایی‌ناپذیر وحدت ملی، زبان ملی است که بین تمام اقوام با زبان‌های مادری متفاوت، مشترک است. چنین بود که صفویان آگاهانه و مهرورزانه زبان فارسی را برکشیدند و نه تنها آنرا به عنوان زبان نظم و نثر حفظ کردند که برای نخستین بار در تاریخ ایران به عنوان زبان علم و فلسفه، در بسیاری از موارد، جانشین زبان عربی ساختند و گام‌های نخستین را برای پروردن و آماده ساختن زبان فارسی به عنوان زبان علم و فلسفه برداشتند؛ گام‌هایی که اگر در آن روزگار برداشته نمی‌شد، بی‌گمان، زبان فارسی توانایی کنونی خود را در بیان مفاهیم و مسائل علمی و فلسفی نداشت و نثر فارسی این‌گونه روان و شیوا و گویا در خدمت بیان معانی علمی و فلسفی نبود. پیش از عصر صفوی، زبان فارسی در بیان مسائل و مفاهیم علمی و فلسفی مددکار زبان عربی بود و حداکثر در کنار این زبان قرار داشت و مغالطه‌هایی از این دست که «زبان فارسی، زبان شعر و ادب هست، اما زبان علم و فلسفه نیست» پیوسته علیه زبان فارسی به کار گرفته می‌شد! انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان علم و فلسفه، در عصر صفوی،



زمینه‌ساز فراهم آمدن برهانی علیه این مغالطه گردید که از نتایج علمی کاربرد زبان فارسی در حوزه علم و فلسفه مایه می‌گیرد، زیرا آثار علمی و فلسفی که از آن زمان تا امروز به زبان فارسی نوشته شده استوارترین برهان در اثبات توانایی زبان فارسی در بیان مفاهیم و معانی علمی و فلسفی تواند بود. در همین عصر، حضور شکوهمند زبان فارسی، در شبه‌قاره هند، در تمام حوزه‌ها، اعم از شعر و ادب و علم و حکمت و فلسفه این زبان را، دست کم در آن دیار، زبان اول اسلام ساخت. بدین ترتیب نثر ساده محاوره‌گون و به تعبیر بهار نثری «در مرتبهٔ دون»<sup>۲۴۷</sup> و در مقام قیاس با نثر پخته و سخته «نثر خام» دورهٔ صفوی:

اولاً، درآمد و آغازی بود بر نثر پخته و سخته و شیوای فارسی در دوره‌های بعد و به‌ویژه در روزگار ما. بدین معنا که آن نثر خام، رفته‌رفته پخته و پخته‌تر شد و با عبور از معبر دورهٔ بازگشت به روزگار حاضر رسید و به نثری شیوا و استوار و در یک کلام به نثری پخته و خوب بدل شد.

ثانیاً، نقطهٔ پایانی بود — چنان که گفتیم — بر یک مغالطه و آغازی بود بر یک تجربه یا استمرار یک تجربه؛ که زمان نتایج موفقیت‌آمیز و شکوهمند آنرا نشان داد و به اثبات رساند. این آغاز و این پایان و این تجربهٔ قرین توفیق همانا جایگزینی زبان فارسی به جای عربی در مقام زبان علم و فلسفه بود که با تألیف آثاری چون جامع عباسی از شیخ بهایی در فقه و گوهر مراد، سرمایهٔ ایمان و آثار دیگری از این دست از مولی عبدالرزاق لاهیجی در کلام و حکمت و نیز با تألیف آثار حسن لاهیجی فرزند مولی عبدالرزاق در همین زمینه‌ها و همانند آن آغاز شد و در دوره‌های بعد نیز ادامه یافت تا به روزگار حاضر رسید و اثبات شد که زبان فارسی غیر از زبان شعر و ادب، زبان علم و فلسفه نیز هست. تألیف و ترجمهٔ آثار علمی، در علوم جدید و نیز در حوزهٔ فلسفه، به‌ویژه پس از تأسیس دانشگاه در ایران و فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاهی، که به فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی سنتی و حوزوی افزوده شد، جمله یا دست کم غالب آنها به زبان فارسی است، اگر نیک بنگریم و انصاف دهیم دنبالهٔ جریان فارسی‌نویسی در حوزهٔ علم و فلسفه از عصر صفوی است که اگر این سعی و کوشش از آن زمان آغاز نشده بود — که البته به لحاظ هدف‌های ملی و دینی صفویه نمی‌توانست آغاز نشود —

معلوم نبود امروز، از بابت نوشتن مسائل علمی و فلسفی به زبان فارسی، کجا ایستاده بودیم و در چه وضعی قرار داشتیم؟!

در حوزه شعر فارسی، اولاً، در کنار مرکزی موسوم به «دربار» که از آغاز محل اجتماع شاعران و در نتیجه پایگاه گسترش نثر و شعر فارسی به شمار می‌آمد مرکزی دیگر یعنی «قهوه‌خانه»ها نیز اضافه شد. برخلاف سخن برخی از محققان طبقه شاعران درباری، یکسره از میان نرفت و فرمان معروف شاه تهماسب در باب مدح اولیاء دین به جای پادشاهان به معنی محدود شدن مدح به «مدح معنوی (= منقبت‌گویی)» و پایان گرفتن «مدح صوری» (= مدح پادشاهان و دیگر ارباب قدرت) نبود؛ بلکه به آن معنا بود که گونه‌ای مدح به مدایح رایج افزوده شد و فی‌المثل اگر شاه عباس بزرگ، به گفته اسکندر بیک منشی<sup>۲۴۸</sup> به عنوان صله بیتی در مدح حضرت علی(ع)، سروده شانی تکلو (۹۵۳-۱۰۲۳ق) به اندازه وزن او به او طلا بخشید به شاعران مداح خویش نیز صله می‌داد و شماری شاعر در دربار او حضور داشتند و به ستایشگری مشغول بودند<sup>۲۴۹</sup>. صائب ملک‌الشعرای دربار شاه عباس دوم و نجیب کاشانی<sup>۲۵۰</sup> ملک‌الشعرای دربار شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود. شاه تهماسب هم یکسره از شاعران روی نگرداند و از مدح شدن پرهیز نکرد. بر طبق گزارشی که در آن به حکم معروف وی اشاره شده، بدین معنا نیز تصریح شده است که شاه تهماسب در اوایل حال توجه تمام به طبقه شاعران داشت و در اواخر ایام حیات به مدح ائمه توصیه می‌کرد<sup>۲۵۱</sup>. بعد از این توصیه هم، چنان که دیدیم شعر دینی به عنوان نوعی شعر به انواع دیگر شعر، از جمله مدایح، افزوده گشت. پیشرفت شهرنشینی و توسعه اصفهان ظهور طبقه‌ای را سبب شد که در روزگار ما از آن به «اهل قلم» و «طبقه روشنفکر» تعبیر می‌شود و لاجرم مرکزی که محل اجتماع این طبقه بود؛ محلی موسوم به قهوه‌خانه که به قول شاردن، شاعران شعرشان را آنجا برای یکدیگر و برای حاضران که به شعر دلبستگی داشتند، می‌خواندند و نوشته‌اند که شاه عباس نیز خود برای دیدار شاعران و گفتگو با آنان به قهوه‌خانه‌ها می‌رفت<sup>۲۵۲</sup>. بنابراین در عصر صفوی دو مرکز برای اجتماع و گفتگوی اهل قلم برپا بود: یکی، مرکز سنتی و قدیمی یعنی دربار؛ دوم، مرکز جدید قهوه‌خانه‌ها که بی‌گمان مردمی بود و محل اجتماع روشنفکران آن روزگار، شبیه کافه‌هایی که از عصر

جدید در فرنگ و پس از عصر مشروطه و به‌ویژه از روزگار پهلوی در میهن ما ایران محل اجتماع روشنفکران گردید. آن قهوه‌خانه‌ها و این کافه‌ها در عمومیت یافتن شعر و ادب و هنر تأثیر بسیار داشتند.

## ۲. بُعد تاریخ و اساطیر ملی

پیشتر در باب نهضت تاریخ‌نگاری سخن گفتیم و گفتیم که در عصر صفوی، بر شتاب نهضت تاریخ‌نگاری که از اواخر عصر تیموری آغاز شده بود نیز افزوده گشت به‌گونه‌ای که در هیچ عصر و زمان تاریخ‌نگاری تا بدین پایه رونق نداشت. بخشی از این تاریخ‌ها که تاریخ عمومی و بخشی دیگر تاریخ ایران است و این هر دو که از ادوار اساطیری تا عصر مؤلف را دربرمی‌گیرد، هم اساطیر ملی را شامل می‌شود، هم مشتمل بر تاریخ ایران است. گذشته از آن توجه به شاهنامه و رواج شاهنامه‌خوانی، با عنایت به تأثیری که بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه در اذهان بر جای می‌نهد نشان‌دهنده این معناست که برنامه‌ریزان دولت صفوی در آغاز به بعد تاریخ و اساطیر در بازشناسی و بازیابی هویت ملی توجه داشته‌اند. خواندن شاهنامه با صدای بلند برای سربازان چه هنگام تمرین نظامی، چه هنگام جنگ با دشمن همچنین استنساخ شاهنامه، آن هم به صورتی نفیس، با خط خوش و تصویرهای هنرمندانه، آن‌سان که در شاهنامه شاه طهماسب که کار آن به فرمان شاه اسماعیل آغاز شد و در عهد تهماسب به نتیجه رسید<sup>۲۵۳</sup> نیز مثبت مدعای ماست. جنبش حماسه‌سرایی (حماسه‌های تاریخی و دینی) نیز خود نوعی حماسه است که تحت تأثیر حماسه ملی؛ شاهنامه فردوسی پدید آمد و به تحقق بُعد تاریخی - اساطیری هویت ملی متناسب با زمان مورد بحث کمک کرد چنان‌که شاهنامه‌خوانی و نقالی شاهنامه نیز مددکار همین بعد و در نهایت برانگیزنده غرور ملی بود.

## ۳. بُعد حکمت و فلسفه

بُعد سوم هویت ملی، بُعد حکمت و فلسفه ملی است که دین و مذهب را نیز شامل می‌شود، زیرا چنان‌که پیشتر هم گفتیم حکمت به معنی دین نیز هست. بنابراین بعد

سوم، در واقع بعد حکمت و فلسفه و دین است. در جریان بازشناسی و بازیابی هویت ملی در سده ۴۰ق بعد حکمت و فلسفه؛ با عنایت به این واقعیت که پس از آمدن اسلام به ایران، آیین اسلام جایگزین کیش زردشتی گردید، بازشناسی و بازیابی شد و اکنون در سده ۱۰ق و در جریان بازشناسی و بازسازی دوباره هویت ملی، با جنبش صفویان، چنان که بیان شد، آیین تشیع در بعد حکمت و فلسفه ملی و در جریان تحقق وحدت ملی، نقشی ویژه به عهده گرفت. همچنین گفتیم که چون حکمت و فلسفه ملی ایران، حکمت اشراقی است توجه بدین حکمت و بازگشت به آن از سوی عقلی‌ترین و استدلالی‌ترین فیلسوف، یعنی ابن‌سینا نیز احساس شد و این فیلسوف هم از حکمت مشرقی سخن گفت و بدین حکمت روی آورد. اکنون شش سده پس از آن ماجرا، نه تنها در این امر تغییری رخ نداده بود که ضرورت آن همچنان به عنوان یکی از عوامل معنادار شدن هویت ملی احساس می‌شد. به همین سبب حکمت متعالیه صدرالمآلهین شیرازی معروف به ملاصدرا (وفات: ۱۰۵۰ق) با همه موانعی که بر سر راه صدرنشینی خود داشت، به عنوان ضلعی از اضلاع مثلث هویت ملی صدرنشین شد و به عنوان حکمت ایرانی در این عصر تثبیت گردید. این حکمت، نتیجه نهایی حرکت فلسفی در مکتب شیراز بود؛ مکتبی که در پی انتقال فرهنگ و ادب و حکمت ایران از خراسان ویران شده در پی حمله مغول، به فارس اعلام وجود کرد. پیش از آن مکتب ادبی شیراز به پیشوایی استاد حکمت و ادب سعدی نیز اعلام وجود کرده بود<sup>۲۵۴</sup>. بدین ترتیب حکمت و ادب فارسی از خراسان، مرکز فرهنگی ایران پیش از حمله مغول، به شیراز منتقل شد و در مکتب شیراز به حیات خود ادامه داد. محققان از ۱۹ تن متکلم و حکیم وابسته به مکتب شیراز نام برده‌اند<sup>۲۵۵</sup> که از جمله برجسته‌ترین آنها عبارتند از: قاضی عضدالدین ایجی (وفات: ۷۵۶ق) صاحب دائرةالمعارف بزرگ کلامی - فلسفی موسوم به *موقف*؛ سعدالدین تفتازانی (وفات: ۷۹۲ق)؛ میر سید شریف جرجانی (وفات: ۸۱۶ق) که شرح او بر *موقف* این کتاب را سودمندتر و خواندنی‌تر کرده است، جلال‌الدین دوانی (وفات: ۹۰۸ق) و خانواده فیلسوفان دشتکی؛ امیر صدرالدین دشتکی (وفات: ۹۰۳ق)؛ پسرش غیاث‌الدین منصور دشتکی (وفات: ۹۴۸ق) و نوه امیر صدرالدین موسوم به میر صدرالدین دوم (وفات: ۹۶۱ق)، یک سلسله خانواده از فیلسوفان<sup>۲۵۶</sup>. در مکتب

شیراز نخست اندیشه‌های کلامی اشعری غلبه داشت اما در پی گرایش دوانی و دشتکی‌ها، از غیاث‌الدین منصور به بعد، به تشیع، اندیشه‌های کلامی شیعی همچنین عنصر اشراق که در تفکر فلسفی شیعی غلبه دارد<sup>۲۵۷</sup>، به همراه گرایش‌های عرفانی که در شیراز ملقب به «برج اولیا»<sup>۲۵۸</sup> همواره حضور داشته است، به مکتب کلامی اشعری شیراز راه می‌یابد و بسیاری از بنیادها و مبانی فلسفه صدرالمتألهین را، که حکمت متعالیه نام گرفت، فراهم می‌آورد<sup>۲۵۹</sup> و زمینه‌ساز مکتبی می‌گشت که صورت دیگری از مکتب فلسفی ایرانی به شمار می‌آید. مکتب شیراز که حاصل تلاش‌های فکری متفکران در طول دو سده - سده ۸ تا ۱۰ق - بود با مرکزیت یافتن اصفهان و ظهور صفویه به اصفهان منتقل شد. در اصفهان ۵ مکتب فکری ظهور کرد: مکتب مشایی میرداماد؛ مکتب اشراقی میرفندرسکی؛ مکتب کلامی لاهیجی، جریان فکری رجبعلی تبریزی و سرانجام مکتب صدرا موسوم به حکمت متعالیه. در میان مکتب‌های پنج‌گانه مکتب صدرایی یا حکمت متعالیه، که صورت تکامل یافته مکتب فلسفی ایرانی در بستر فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی است تشخیصی خاص یافت، زمان‌ها را پشت سر گذاشت و در مقام جهان‌بینی اصیل ایرانی، متناسب با هویت ملی تا روزگار حاضر به عنوان فلسفه مسلط استمرار یافت.

و واپسین سخن آنکه حکمت ملی حاکم در عصر صفوی یعنی حکمت متعالیه صدرالمتألهین شیرازی دو چهره یا دو جنبه دارد: نخست، چهره یا جنبه اشراقی - عرفانی که برآمده از حکمت ایرانی - اشراقی است و جلوه‌گاه آن کتاب معروف /سفر /ربعه این حکیم است؛ دوم، چهره یا جنبه کلامی که حاصل فضای دینی (شیعی) عصر صفوی است و جلوه‌گاه آن رساله قلیل‌الکلمه کثیرالمعنی موسوم به الحکمة العرشیه، آخرین اثر حکیم صدراست. حکیم صدرا در این اثر، تمام امکانات فلسفی حکمت متعالیه را به کار می‌گیرد تا با شیوه‌ای نو و در واقع با شیوه‌ای اشراقی به طرح مسائل و مباحث کلامی بپردازد و کلامی اشراقی - ایرانی پدید آورد. چنین است که در واقع، دو چهره یا دو جنبه حکمت صدرایی به مثابه دو روی یک سکه و مکمل یکدیگر و نشان‌دهنده هویت ملی و بیانگر ایرانی‌تبی است که در پی رنسانس دوباره فرهنگ ایرانی - اسلامی، پس از رنسانس نخست آن در سده ۴ق، در عصر صفوی با حفظ و امتزاج عناصر ملی

و دینی شکل گرفت و صدرالمتألهین — که حکمت او تا روزگار ما همچنان حاکمیت دارد — در عین رانده شدن از اصفهان با نهیب ظاهرگرایان و در عین کهک نشینی که نوعی تبعید به شمار می آمد — به عنوان فرزند راستین حکمت ایرانی سخنگوی این حکمت گردید.<sup>۲۶۰</sup>

## پی نوشت

۱. جاحظ، ۱۳/۳
۲. ابن‌الندیم، ۳۷۷-۳۷۸
۳. محجوب، ۱-۸، ۱۶ به بعد؛ شفیعی کدکنی، ۳۱۷ به بعد؛ شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۴۴-۴۵
۴. نک: شمیسا، همان، جاهای مختلف، سبک‌شناسی نثر، ۴۷ به بعد
۵. نک: همانجاها
۶. نظامی عروضی، ۲۶ به بعد
۷. همو، ۵۲ به بعد، ۶۴ به بعد
۸. بیهقی، ۸۸، ۱۸۰
۹. ابن‌اثیر، ۲۲۶/۸-۲۲۷، راوندی، ۹۴-۹۷؛ نک: فارسی، ۵۴۵-۵۴۶
۱۰. نک: دادبه، «دعوت»، ۵۵۴-۵۵۵، «مکتب ادبی شیراز»، ۱۲۲-۱۲۵
۱۱. نک: قزوینی، مقدمه بر ...، «یج - ک»؛ عوفی، جاهای مختلف
۱۲. جوینی، ۷۵/۱؛ نیز نک: بهار، ۲/۲؛ فهرست آسیب‌های برآمده از حمله مغول با استفاده کامل از گزارش فراهم آمده نک: شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۱۸۷-۱۸۸
۱۳. شمس قیس رازی، ۹
۱۴. دادبه، همانجا
۱۵. دادبه، «ایران، کلام و فرق»، ۶۱۲-۶۲۰
۱۶. صفا، تاریخ ادبیات ...، ۳/۴-۴، ۱۲۴
۱۷. همان، ۱۸۷/۳-۱۸۹
۱۸. یارشاطر، ۱۴۴
۱۹. همو، ۱۴۱-۱۴۲
۲۰. دولتشاه سمرقندی، ۱۰
۲۱. یارشاطر، ۲۱۳، ۲۲۲؛ صفا، تاریخ ادبیات، ۱۸۶/۴-۱۸۷
۲۲. بهار، ۲۰۷/۳-۲۱۰، ۲۴۲-۲۴۴؛ صفا، تاریخ ادبیات، ۲۶۴/۴-۲۶۹؛ نفیسی، ۲۳۵/۱، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۷۳
۲۳. نک: سلیم اول، سراسر اثر
۲۴. نک: دادبه، «بوسنی و هرزگوین، زبان و ادبیات فارسی»، ۱۹-۲۱
۲۵. در باب توجه شاه اسماعیل به شاهنامه، نک: جمالی، سراسر اثر
۲۶. تاریخ عالم‌آرای صفوی، ۱۳
۲۷. در باب توجه شاهنامه در عصر صفوی از جمله نک: رستمی، «علل توجه شاهان صفوی به شاهنامه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: اصغر دادبه، بنیاد ایرانشناسی، ۱۳۸۶ش
۲۸. صفا، تاریخ ادبیات، ۴/۴-۴۱۴؛ شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۵۸
۲۹. واله داغستانی، ۱۶۱۸/۳-۱۶۱۹
۳۰. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۵۵
۳۱. همانجا
۳۲. شاهنواز خان، ۳۹۰
۳۳. گلچین معانی، مکتب وقوع، ۳-۶؛ شمیسا، همان، ۲۵۹-۲۵۸
۳۴. فرخی سیستانی، ۲۰۵
۳۵. گلچین معانی، همانجا؛ نیز نک: شمیسا، همان، ۲۵۸-۲۵۹؛ افشاری، ۶۵ به بعد

۳۶. شرف جهان قزوینی، ۹۴-۹۵، ۵۴
۳۷. «هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت»، غزل، ۸۱  
بیت ۲، ص ۵۶
۳۸. وحشی بافقی، ۲۹۴
۳۹. شاهنواز خان، ۳۸۶-۳۸۷، ۳۹۰؛ نیز نک: صفا، تاریخ ادبیات، ۵/۱(۱)/۵۲۷؛ ۵/۲(۲)/۷۸۱-۷۸۲
۴۰. برای آگاهی از احوال صائب نک: امیری فیروزکوهی، ۲۲-۴۴؛ صفا، تاریخ ادبیات، ۵/۲(۲)/۱۲۷۱-۱۲۸۴
۴۱. صائب، غزل ۵۷۱۸۰، بیت ۱۰، ۱/۵/۲۷۶۱
۴۲. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۸۵
۴۳. صائب، غزل ۷۹۸، بیت ۷، ص ۳۸۹/۱
۴۴. همو، غزل ۷۹۸، بیت ۸، همانجا
۴۵. نک: شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۷۸
۴۶. نک: همانجا
۴۷. صائب، غزل ۱۷۷۹، بیت ۹، ص ۸۷۶/۲
۴۸. همو، غزل ۱۵۱۲، بیت ۱، ص ۵۱۳/۲
۴۹. این بیت در دیوان صائب به کوشش محمد قهرمان ضبط شده و ظاهراً بیتی است که مصراع آن به قصد آزمودن توانایی صائب در ایجاد رابطه بین مصراع معقول و مصراع محسوس طرح کرده‌اند و صائب بی‌درنگ مصراع دوم را ساخته است (نک: شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۷۷)
۵۰. صائب، غزل ۴۱۸۳، بیت ۱۲، ۴/۱۱/۲۰
۵۱. همو، غزل ۱۵۳۹، بیت ۱۰، ۲/۲/۵۲۷
۵۲. آندراج، ذیل مدخل، «فارس» و «فارسی» (در طرح ساختار بیت در سبک هندی از سبک‌شناسی شعر، تألیف سیروس شمیسا استفاده کامل شده است)
۵۳. دیوان این شاعر با نام کلیات نجیب کاشانی، به کوشش نگارنده و مهدی صدری از سوی نشر میراث مکتوب در سال ۱۳۸۲ش به چاپ رسیده است نک: دادبه، مقدمه بر دیوان، سراسر مقدمه
۵۴. نک: نجیب کاشانی، غزل ۶۲، بیت ۴، ص ۶۸؛ غزل ۹۱، بیت ۵، ص ۹۲؛ غزل ۷۹، بیت ۳، ص ۸۲
۵۵. در باب این شاعر و شعرا نک: دادبه، مقدمه بر دیوان، سراسر مقدمه
۵۶. ابیاتی است از غزل «توحیدیه» شاعر نک: نجیب کاشانی،
۵۷. در باب این سبک: نک: دادبه، «بازگشت ادبی»، ۱۵۵-۱۶۶
۵۸. همایی، ۱۰۲/۱ به بعد
۵۹. مسلمات خصم: مراد از مسلمات خصم، در اصطلاح منطق، باورها و پذیرفته‌های خصم عقیدتی یا طرف مقابل بحث است که ممکن است طرف مقابل قبول نداشته باشد مثل باورها یا بخشی از باورهای مسیحیان از سوی پیروان ادیان دیگر، یا نظریه‌ها و یا برخی نظریه‌های سیاسی - اجتماعی طرفداران یک حزب و گروه از دیدگاه پیروان سایر احزاب و گروه‌ها
۶۰. مقبولات: یعنی پذیرفته شده‌ها از سوی مردم و آن عبارت است از سخنانی که در کتب آسمانی ذکر شده یا از سوی پیشوایان دینی و اخلاقی نقل شده است، مثل آیات قرآن و احادیث نبوی که از سوی مسلمانان پذیرفته شده است و نیز مثل سخنان اخلاقی از نوع «دل زیر دستان نباید شکست» و «دشمن دانا به از نادان دوست»
۶۱. مشهورات: سخنانی است که بر حسب عادت، عواطف انسانی و حمیت‌های قومی مورد پذیرش قرار گرفته است، «دفاع از میهن واجب است»، یا «مردم‌آزاری ناپسندیده است»
۶۲. وهمیات: باورها و گزاره‌های نادرستی است که در ذهن مردم جای گرفته و تردید در آنها دشوار است مثل اینکه «فرشتگان دارای بال و پر هستند» یا «اجنه دارای سم هستند» به‌طور کلی وهمیات حاصل اسناد ویژگی‌های پدیده‌های مادی به موجودات غیرمادی است
۶۳. مشبهات: گزاره‌های کاذبی هستند که ظاهراً به گزاره‌های صادق می‌مانند مثل «هر جغدی شوم است» یا «هر نوری محسوس است» یا «هر آب‌انگوری مباح است» (در باب این مسائل می‌توان به کتب منطق، بخش صناعات خمس مراجعه کرد) نک: خوانساری، ۲/۱۹۷-۲۱۱
۶۴. گزارش حماسه‌های تاریخی در این بخش، نک: صفا، تاریخ ادبیات، ۵/۱(۱)/۵۷۵ به بعد



۶۵. صبا، ۶۸۴؛ رازی، ۲۹۴/۲
۶۶. نک: صبا، ۹۴۳-۹۴۴؛ گویاموی، ۸۰۰
۶۷. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۱)/۶۰۳
۶۸. کلیم کاشانی، غزل ۵۳۵، ۵۳۷/۱
۶۹. ضائب، غزل ۵۰۰۳، ۵(۱)/۲۴۱
۷۰. حافظ، غزل ۲۷۳، ص ۱۸۵
۷۱. نک: ادامه مقاله
۷۲. نک: زلالی خوانساری، ۳۲۷ به بعد؛ نیز نک: اطلاع بیشتر شفیعیون، «یکصد و یک - یکصد و چهار»
۷۳. سعدی، *کلیات*، ۲۸۹
۷۴. مسیح کاشانی، ۱۸۸؛ نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۲)/۱۲۰۳
۷۵. اته، ۹۱-۹۶
۷۶. نک: ادامه مقاله
۷۷. اته، ۹۳-۹۷، نیز نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۲)/۱۴۱۸
۷۸. حافظ، غزل ۴۸۸، ص ۳۴۷
۷۹. حافظ، همانجا
۸۰. حمیدی، ۲۰/۱
۸۱. برای نمونه نک: همو، ۱/۱-۲، ۱۴۷
۸۲. فخرالزمانی، ۱۵، ۱۸-۲۶
۸۳. عراقی، ۱۳۶
۸۴. حافظ، ۳۵۶
۸۵. همو، ۳۵۸
۸۶. همو، ۳۵۸
۸۷. سخن حافظ مبنی بر اینکه «در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند» غزل ۱۹۳ ناظر بر این معنا نیز هست
۸۸. نک: فخرالزمانی، ۹-۱۰
۸۹. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۱)/۶۲۱
۹۰. وحشی بافقی، ۲۳۱ به بعد
۹۱. فرقتی کاشانی، ۱۴۵ به بعد؛ صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۱)/۶۲۱-۶۲۰
۹۲. نک: نوعی خبوشانی، ۲۶۲ به بعد؛ فخرالزمانی، ۲۶۲
۹۳. نک: صفا به نقل از ظهوری
۹۴. فخرالزمانی، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۶۴۳، ۷۲۱، ۷۳۴، ۹۲۸
۹۵. همو، ۱۷۳، ۲۴۳، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۱۷
۹۶. اوحدی بلیانی، ۷۵۰/۲
۹۷. فیض کاشانی ۶۲/۱
۹۸. این تعبیر را از یک بیت که ضمن دو بیتی پیوسته در وصف پاییز سروده زنده‌یاد فخرالدین مزارعی، ص ۲۰۹ است وام کرده‌ام
۹۹. آملی، محمد، *در نفایس‌الفنون می‌گوید: «مراثی همان مدح است با ذکر چیزی که دلیل شود بر فوت ممدوح و رقت و تأسف بدان»*، ۱/۱۷۹
۱۰۰. حمیدی، ۲۰/۱
۱۰۱. حافظ، غزل ۲۰۷، ص ۱۴۰
۱۰۲. نفیسی، ۱/۴۶۵
۱۰۳. صباحی بیدگلی، ۱۴۱ به بعد
۱۰۴. آملی، محمد، ۱/۱۷۸
۱۰۵. انوری، ۲/۷۵۷
۱۰۶. تهبانوی، ۲/۱۷۴
107. Cuddon, 448-449
۱۰۸. شفایی اصفهانی، ۱۷۱ نیز نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۱)/۶۲۹
۱۰۹. همان، ۵(۱)/۶۳۰
۱۱۰. رازی، ۱۱۶/۳-۱۱۹؛ ۱۸۶-۱۸۸؛ نیز نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۱)/۶۳۱-۶۳۰
۱۱۱. همان، ۵(۱)/۶۳۰
۱۱۲. همان، ۵(۱)/۶۳۱
۱۱۳. اصطلاح «طنز» جدید است و قدما دامنه «هزل» تا حوزه‌ای که امروز از آن به «طنز» تعبیر می‌شود نیز گسترده می‌دیدند چنان‌که گاه هزل و هجو را هم نزدیک به هم به کار می‌بردند. چنان‌که منجیک ترمذی در یک بیت «هزل» را در معنای «هجو» یا نزدیک به آن، این‌گونه به کار برده است:
- محال را نتوانم شنید و هزل و دروغ  
که هزل گفتن کفر است در مسلمانی  
(نک: منجیک ترمذی، ۲۵)
۱۱۴. بافقی، ۳/۴۴۸-۴۵۰؛ نیز نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵(۱)/۶۳۱
۱۱۵. تعبیر از شاعر است در یک مصراع: «رسم هجا چو لازم ماهیت من است»
۱۱۶. اوحدی بلیانی، ۴/۲۲۴

۱۱۷. شفای اصفهانی، ۱۷۱
۱۱۸. رازی، ۲۳۰-۲۳۵؛ نیز نک: صفا، تاریخ ادبیات، ۶۲۹-۶۲۸ / (۱)۵
۱۱۹. وحشی بافقی، ۳۰۷
۱۲۰. نخعی، «هشتاد سه - هشتاد و چهار»
۱۲۱. همو، «هشتاد و چهار»
۱۲۲. رازی، ۵۰۴/۲-۵۰۵
۱۲۳. سام میرزا، ۱۲۶-۱۲۷
۱۲۴. شمیسا، انواع ادبی، ۲۶۳
۱۲۵. مجیرالدین بیلقانی، ۳۹۶
۱۲۶. صفا، تاریخ ادبیات، ۶۳۳-۶۳۲ / (۱) ۵
۱۲۷. نک: گلچین معانی، شهر آشوب ...، ۳-۶؛ برای نمونه نک: وحید قزوینی، جاهای مختلف
۱۲۸. رازی، ۵۰۴/۲-۵۰۵؛ سام میرزا، ۱۲۶-۱۲۷
۱۲۹. شمیسا، انواع ادبی، ۲۸۵-۲۸۶؛ دادبه، «نقش تعلیمی...»، ۹۳-۱۱۳
۱۳۰. نک: همین مقاله
۱۳۱. صائب، غزل ۷۴۶ بیت ۹، ۳۶۳/۱
۱۳۲. همو، غزل ۳۲۸۸، بیت ۱، ۱۵۹۱/۴
۱۳۳. همو، غزل ۶۶۰۳ بیت ۶، ۳۲۰۲/۶
۱۳۴. همو، غزل ۱۲۷۶ بیت ۱۱، ۶۴۰/۲
۱۳۵. همو، غزل ۵۰۰۳، بیت ۱، ۲۴۱۱/۵
۱۳۶. همو، غزل ۱۱۶۵ بیت ۱، ۸۵۶/۲
۱۳۷. همو، غزل ۴۳۹۸، بیت ۱، ۲۱۱۲/۴
۱۳۸. همو، غزل، ۶۴، بیت ۱، ۳۱۳/۱
۱۳۹. این بیت در دیوان صائب، به کوشش محمد قهرمان ضبط نشده است
۱۴۰. کلیم کاشانی، ۱۶۴/۱
۱۴۱. دادبه، «بررسی سبک‌شناختی ...»، سراسر مقاله
۱۴۲. نسخه خطی، به شماره ۴۸۲۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۴۳. نسخه خطی، به شماره ۸۹۷۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۴۴. نسخه خطی به شماره ۴۴۸۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۴۵. در باب این منظومه‌ها، صفا، تاریخ ادبیات، ۶۱۵-۶۱۲ / (۱)۵
۱۴۶. سنایی، ۶۴
۱۴۷. مانکدیم، ۲۷۷
۱۴۸. طوسی، ۹۰
۱۴۹. تفتازانی، ۳۱/۴ به بعد
۱۵۰. مفید، ۵۶
۱۵۱. لاهیجی، ۵۱۵؛ آملی، حیدر، ۸۶
۱۵۲. سنایی، ۱۶
۱۵۳. شفای اصفهانی، به نقل از صفا، تاریخ ادبیات، ۱۰۸۲ / (۲)۵؛ نیز نک: بنان، «صد و سی و چهار - صد و سی و پنج»
۱۵۴. لاهیجی، ۲۶۳
۱۵۵. همو، ۲۲۸
۱۵۶. سعدی، غزلیات، ۲۰۶، ۴۴۵
۱۵۷. «وحدت وجود» و «وحدت شهود» دو روی یک سکه است: وقتی مسأله را از منظر معرفت‌شناسی بنگریم، اصطلاح «وحدت شهود» مناسب است، چون سالک، به شهود وحدت می‌رسد، و چون موضوع را از منظر وجود‌شناسی نگاه کنیم، اصطلاح «وحدت وجود» مناسب خواهد بود
۱۵۸. همایی ۳۴۳/۲
۱۵۹. شمس قیس رازی، ۴۲۶
۱۶۰. نگارنده در باب معماگویی در همین کتاب، در موضوع «سیر بلاغت و دانش‌های بلاغی در ایران» بحث کرده است
۱۶۱. نصرآبادی، ۱۲/۱
۱۶۲. همایی، ۳۴۴
۱۶۳. شمیسا، «مرزبان‌نامه و ...»، ۱۲۷۹-۱۲۸۲
۱۶۴. تاریخ درست درگذشت خواجه «۷۹۲ق» است. صفا، تاریخ ادبیات، ۱۰۷۰-۱۰۷۱ / (۲)۳ ضمن نقل قطعه مذکور در پاورقی آنرا «از مقترحات متأخرین، می‌داند و بر صحت سال «۷۹۲ق» تأکید می‌ورزد
۱۶۵. صباحی بیدگلی، ۴۶-۴۸
۱۶۶. نصرآبادی، ۶۸۱/۲ به بعد
۱۶۷. وحشی بافقی، ۴۹۰ نیز نک: حاشیه
۱۶۸. دادبه، مقدمه بر، ۱۴۶-۱۵۰

۱۶۹. نجیب کاشانی، قطعه شماره ۴۲
۱۷۰. همو، قطعه شماره ۳۹
۱۷۱. نصرآبادی، ۶۹۱/۲؛ نیز نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵ (۶۲۷/۱)
۱۷۲. وحشی بافقی، ۴۹۳؛ نیز نک: شمیسا، *انواع ادبی*، ۲۴۲
۱۷۳. نک: یارشاطر، ۲۱۳-۲۲۲؛ صفا، *تاریخ ادبیات*، ۱۸۶/۴-۱۸۷
۱۷۴. یعقوب خطاب به آن شاعر گفت: «سخنی که من اندر نیابم چرا بایست گفتن» (*تاریخ سیستان*، ۲۰۹)
۱۷۵. اسکندر بیگ، ۲۲۶/۱
۱۷۶. محتشم کاشانی، ۲۸۰
۱۷۷. از آن جمله است چهارده بند سروده صباحی بیدگلی در سوگ شهیدان کربلا و شماری قصاید بلند در مدح و منقبت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (نک: صباحی بیدگلی، ۱۷-۲۵، ۴۳-۴۵، ۱۴۱-۱۴۶)
۱۷۸. نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵ (۱) ۵۸۶-۵۸۷؛ حیرتی در پایان منظومه خود گفته است:
- چو نظم من به نام شاه دین است  
ز روی راستی شهنامه این است  
به مدح شاه باید راند خامه  
به نام شاه باید شاهنامه  
چو دل در فکر تعیین عدد شد  
دوباره ده هزار و هشتصد شد  
در این گفتن مدد لطف خدا بود  
وگر نه حیرتی را حد کجا بود؟!
۱۷۹. *تاریخ سیستان*، ۱۵۶
۱۸۰. *تاریخ سیستان*، ۱۸۰؛ نیز نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵ (۱) ۵۸۴-۵۸۶
۱۸۱. صفا، *حماسه سرایی ...*، ۳۷۹، *تاریخ ادبیات*، ۵ (۱) ۵۸۵-۵۸۶
۱۸۲. درباره باذل و اثر او نک: آزادبگرامی، ۱۴۱/۲-۱۴۲؛ شاهنواز خان، ۶۱۸-۶۱۹؛ صفا، *حماسه سرایی*، ۳۷۹-۳۸۳؛ طاهری برزکی، *حماسه سرایی در ادب فارسی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان، به راهنمایی اصغر دادبه، تابستان ۱۳۸۹ ش
۱۸۳. باذل مشهدی، ۲
۱۸۴. همو، ۶
۱۸۵. نک: همین مقاله
۱۸۶. ریاحی، ۶۹-۷۶، ۸۶
۱۸۷. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۳۱۶/۴
۱۸۸. نک: همان، ۱۸۶/۴-۱۸۷
۱۸۹. وحشی بافقی، ۱۶۵ به بعد
۱۹۰. صائب، ۳۵۴/۶ به بعد
۱۹۱. نجیب کاشانی، ۴۹۹ به بعد، ۵۶۶ به بعد؛ نیز نک: دادبه، مقدمه بر، ۸۵
۱۹۲. محتشم کاشانی ۲۸۰ به بعد
۱۹۳. همو، ۲۸۹-۲۹۴
۱۹۴. مدرس تبریزی، ۲۲۵/۵ به بعد
۱۹۵. نک: صفا، *تاریخ ادبیات*، ۳ (۲) ۷۴۷-۷۴۸، ۵ (۲) ۷۹۴
۱۹۶. سبب این امر آن است که حکمت ناظر بر دین و بیانگر معنای دین نیز هست (نک: جرجانی، *التعریفات*، واژه «الحکمة»؛ تهنوی، واژه «الحکمة».)
۱۹۷. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۵ (۱) ۶۱۳
۱۹۸. بهار، ۲۰۸/۳
۱۹۹. همو، ۲۰۷/۳
۲۰۰. خواندمیر، ۲۸۷/۴
۲۰۱. مجتبایی، ۴؛ نیز نک: معین، مقدمه بر برهان قاطع، ۶۸-۷۰
۲۰۲. زبان فارسی از سده ۵ق در هند مورد توجه و علاقه مردم و به ویژه اشراف و فرهیختگان بود و در عصر صفوی این توجه و علاقه شدت یافت
۲۰۳. معین، مقدمه بر برهان قاطع
۲۰۴. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۴ (۱) ۱۱۲-۱۱۳؛ معین، مقدمه بر برهان قاطع، ۷۰-۷۱
۲۰۵. صفا، همان، ۱۱۳/۴
۲۰۶. همان، ۳۶۸/۱ (۱) ۵ به بعد
۲۰۷. همان، ۳۷۱/۱ (۱) ۵
۲۰۸. همانجا
۲۰۹. برهان قاطع، مقدمه مؤلف
۲۱۰. نک: همین مجموعه، «تاریخ دستور زبان فارسی»
۲۱۱. برای نمونه نک: برهان قاطع
۲۱۲. معین، مقدمه بر برهان قاطع، ۷۱-۷۷

## تاریخ جامع ایران

منطقی که تنظیم کرده بود. این منطق در پاره‌های امور کاربرد دارد اما در تمام امور جهان چاره‌ساز نیست. نیز چنین است باورهای متافیزیکی افلاطون که بر مشاهده و تجربه استوار نیست

231. Rypka, 292

232. ibid

۲۳۳. بهار، ۲۰۷/۳-۲۰۸

۲۳۴. براون، ۳۶/۴-۳۷

۲۳۵. نک: اسکندربیک، سراسر اثر

236. Rypka, 294;

نک: براون، ۳۰/۴-۳۱

۲۳۷. براون، ۱۶۷/۴-۱۶۸

۲۳۸. «کاروان هند»، تعبیری است ابهام‌آمیز که احمد گلچین

معانی به عنوان نام کتاب خود که در آن به معرفی

۷۴۵ تن شاعر که به هند رفتند و زندگی ادبی را رونق

بیشتر بخشیدند، برگزیده است؛ نک: گلچین معانی،

کاروان هند، فهرست مندرجات

۲۳۹. فیاض لاهیجی، ۳۷۵

240. Rypka, 294

241. id, 292-295

۲۴۲. آذر بیگدلی، ۳۶۱

۲۴۳. اقبال آشتیانی، ۹۲-۹۴

۲۴۴. فردوسی، ۴۸۷/۸

۲۴۵. مطهری، ۶۷۱/۲ به بعد

۲۴۶. دادبه، «خرد ایرانی»، سراسر مقاله

۲۴۷. بهار، ۲۰۸/۳؛ صفا، تاریخ ادبیات، (۵) ۹۴۴/۲

۲۴۸. اسکندربیک، ۶۴۹/۱؛ صفا، همانجا

۲۴۹. نک: اسکندربیک، همانجا

۲۵۰. دادبه، مقدمه بر دیوان، ۷۰

۲۵۱. عالم‌آرای صفوی، ۲۲۶/۱

۲۵۲. شاردن، ۲۵۷/۴-۲۵۸؛ بیضایی، همانجا

۲۵۳. نک: شاهنامه شاه طهماسبی

۲۵۴. دادبه، «مکتب ادبی ...»، سراسر مقاله

۲۵۵. کدیور، ۴۱-۴۲

۲۵۶. کرین، سراسر اثر

۲۵۷. فروزانی، نک: ۱۶۵-۱۸۰

۲۱۳. حاجی خلیفه، ۳۸۳/۱ به بعد؛ نقوی، ص ۱-۲

۲۱۴. قزوینی، مقدمه بر لباب ...، «ح»

۲۱۵. گلچین معانی، تاریخ تذکره‌ها ...، ۷۷/۲

۲۱۶. ظهورالدین، ۳۶-۷۰

۲۱۷. فلسفی، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶؛ نک: بیضایی، ۷۲

۲۱۸. فخرالزمانی، ۷۶۹

۲۱۹. صفا، تاریخ ادبیات، (۵) ۱۵۰۹/۳

۲۲۰. همان، (۵) ۱۵۰۲/۳ به بعد

۲۲۱. همان، (۵) ۱۵۳۴/۳-۱۵۳۶

۲۲۲. به عنوان نمونه، نک: نظامی گنجوی، ۴۰ به بعد

۲۲۳. نگارنده در باب این آثار در بخش «سیر بلاغت و

دانش‌های بلاغی در ایران» در همین مجموعه سخن

گفته است

۲۲۴. بهار، ۲۶۵/۳

۲۲۵. صفا، تاریخ ادبیات، (۵) ۱۵۳۸/۳ به بعد

۲۲۶. شکری، «بیست - بیست و دو»

۲۲۷. ولی‌قلی شاملو، سراسر اثر؛ نک: سادات ناصری،

«هفت - شانزده»

۲۲۸. غیر از منابعی که ضمن بحث در پاورقی ذکر شد

بحث مستوفی و سودمند ذبیح‌الله صفا تحت عنوان

تاریخ‌نویسی (تاریخ ادبیات، (۳) ۱۵۵۰/۱ به بعد) در

این بخش مورد استفاده کامل بوده است

۲۲۹. شمس قیس رازی، ۲۷

۲۳۰. بت‌ها چهار گونه است: ۱. قبایله‌ای، باورهای خرافی نوع

بشر مثل نحوست عدد سیزده و خوش‌یمنی و بدیمنی؛

۲. غار، باورهای نادرست فردی که نتیجه تعلیم و

تربیت نادرست است مثل اینکه به کسی پیام‌وزند اصل،

گذشته و سنت است، یا اصل عبارت است از هر آنچه

مدرن و نو است؛ ۳. بازاری، پیش‌داوری‌های به بارآمده

از ارتباط‌های مردم با یکدیگر است. در این ارتباط‌ها

بسا لفاظی‌ها، بی‌خبری‌ها و مغالطه‌ها و ابهام‌ها ما را

بفریبند. ۴. نمایشی، پیش‌داوری‌ها و خطاهایی است که

از تکیه کردن بر آموزه‌ها و نظریه‌های بزرگان علم و

فلسفه، با هدف تفسیر زندگی مطابق آرمان‌های فردی

و نه بر اساس واقعیت، به بار می‌آید. از این قبیل است

آموزه‌های ارسطو در منطق و ساختن فلسفه براساس

۲۵۹. صدوقی سه‌ها، ۱۹؛ کدیور، ۴۳-۴۵
۲۶۰. دادبه، «حکمة العرشیه ...»، سراسر مقاله
۲۵۸. در باب برج اولیا نک: حمدالله مستوفی، ۱۷۲؛ نیز نک:  
بسمل شیرازی، ۵۱

### کتابشناسی:

- آذربیدگدلی، لطفعلی، آتشکده آذر، به کوشش محمدجعفر شهیدی، تهران، ۱۳۳۸ش.
- آزاد بلگرامی، غلامعلی، سرو آزاد، لاهور، ۱۹۱۳م.
- آرزو، سراج‌الدین علی خان، تنبیه الغافلین، به کوشش محمد اکرام، پنجاب، ۱۴۰۱ق.
- همو، عطیه کبری و موهبت عظمی، به کوشش سیروس شمیسا، تهران، ۱۳۸۱ش.
- آملی، حیدر، جامع‌الاسرار، به کوشش هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- آملی، محمد، نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، ۱۳۸۹ش.
- آندراج، محمدپادشاه، فرهنگ، به کوشش محمود دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵ش.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ابن‌اثیر، علی، الکامل فی‌التاریخ، به کوشش محمد یوسف دقاق، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.
- ابن‌الندیم، محمد، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ش.
- اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، به کوشش رضازاده شفق، تهران، ۱۳۳۷ش.
- اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش فرید مرادی، تهران، ۱۳۹۰ش.
- افشاری، نقی، مقدمه بر کلیات دیوان شرف جهان قزوینی (نک: هم).
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۸ش.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۰ش.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، عرفات‌العاشقین، به کوشش ذبیح‌الله صاحبکاری و دیگران، تهران، ۱۳۸۹ش.
- بازل مشهدی، محمدرفیع، حمله حیدری، تهران، بی‌تا.
- باقی، محمد مفید، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰ش.
- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۴۲ش.

- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامرضا رشیدیاسمی، تهران، ۱۳۴۵ش.
- بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، تهران، ۱۳۳۷ش.
- بسمل شیرازی، تذکره دلگشا، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- بنان، لطفعلی، مقدمه بر دیوان شفایی اصفهانی (نک: هم).
- بیدل دهلوی، کلیات، به کوشش خال خسته و خلیل‌الله حنبلی و حسین آهی، تهران، ۱۳۶۶ش.
- بیضایی، بهرام، نمایش در ایران، تهران، ۱۳۷۹ش.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ، به کوشش علی‌اکبر فیاض، تهران، ۱۳۸۱ش.
- تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴ش.
- تفتازانی، شرح المقاصد، به کوشش عبدالرحمان عمیره، قم، ۱۳۷۸ق.
- تقی‌الدین کاشی، محمد، خلاصه‌الشعار، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورا، شم ۳۳۴.
- تهانوی، محمد، کشف اصطلاحات‌الفنون، به کوشش محمد وجیه و دیگران، بنگال، ۱۸۶۹م.
- جاحظ، عمرو، البیان والتبیین، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۶۸ق/۱۹۴۹م.
- جرجانی، علی، التعریفات، قاهره، ۱۳۰۶ق.
- جمالی، یوسف، زندگی شاه اسماعیل اول با نگرشی بر خصوصیات جسمی و روحی او، قم، ۱۳۷۶ش.
- جوینی، عطاالملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م.
- حاجی خلیفه، کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون، به کوشش محمد شرف‌الدین یالتکایا و رفعت بیلگه، استانبول، ۱۹۴۱-۱۹۴۳م.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- حمدالله مستوفی، نزهة‌القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- حمیدی، مهدی، بهشت سخن، تهران، ۱۳۴۱ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، تاریخ حبیب‌السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۴۳ش.
- خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران، ۱۳۶۳ش.
- دادبه، اصغر، «ایران، کلام و فرق»، «بازگشت ادبی»، «بوسنی و هرزگوین، زبان و ادب فارسی»،  
دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش به بعد، ج ۱۰ به بعد.
- همو و زهرا قرقی، «بررسی سبک‌شناختی توصیح‌الاخلاق»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، یزد،  
۱۳۹۱ش، س ۱۳، شم ۲۴.

همو، «حکمة العرشیه جلوه گاه فلسفه کلامی صدر المتألهین»، مقدمه الحکمة العرشیه، به کوشش اصغر دادبه، تهران، ۱۳۹۱ ش.

همو، «دعوت»، دائرة المعارف تشیع، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۷.

همو، «خرد ایرانی»، خرد، حقیقت، مدرنیته (اندیشه‌ها و گفتگوها)، به کوشش محمد صادقی، تهران، ۱۳۸۹ ش.

همو و مهدی صدری، مقدمه بر دیوان نجیب کاشانی (نک: هم، نجیب کاشانی).

همو، «مکتب ادبی شیراز و نقش سعدی»، سعدی شناسی، تهران، ۱۳۷۸ ش، دفتر دوم.

همو، «نقش تعلیمی غزل در آرمانشهر سعدی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، تهران، ۱۳۹۱ ش، شم ۲۸۷.

دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۳۱۸ ق/۱۹۰۰ م.

رازی، امین احمد، هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰ ش.

راوندی، محمد، راحة الصدور و آية السرور، به کوشش محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

رستمی، محسن، «علل توجه شاهان صفوی به شاهنامه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به کوشش

اصغر دادبه، بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۶ ش.

ریاحی، محمدامین، مقدمه بر زندگی و اندیشه و شعر کسایی مروزی، تهران، ۱۳۷۹ ش.

زلالی خوانساری، محمدحسن، کلیات، به کوشش سعید شفیعیون، تهران، ۱۳۸۵ ش.

سادات ناصری، حسن، مقدمه بر قصص الخاقانی (نک: هم، ولی قلی شاملو).

سام میرزا صفوی، تحفه سامی، به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، انتشارات علمی.

سعدی، مصلح‌الدین، غزلیات، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۸۵ ش.

همو، کلیات، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۸۵ ش.

سلیم اول (سلطان عثمانی)، دیوان، به کوشش عبدالحسین اسماعیل نسب، تهران، ۱۳۸۶ ش.

سنایی غزنوی، محدود، حدیقة الحقیقه، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۹ ش.

شاردن، سیاحت‌نامه، ترجمه محمدعباسی، تهران، ۱۳۳۵ ش.

شانی تکلو، وجیه‌الدین نسف آقا، دیوان، به کوشش امیربانو کریمی، تهران، ۱۳۹۰ ش.

شاهنامه شاه طهماسبی، به کوشش چارلز پیتر ملویل، تهران، ۱۳۹۲ ش.

شاهنواز خان، بهارستان سخن، به کوشش عبدالمحمد آیتی و حکیمه دسترنجی، تهران، ۱۳۸۸ ش.



- شرف جهان قزوینی، کلیات دیوان، به کوشش نقی افشاری، تهران، ۱۳۸۳ش.
- شفایی اصفهان، دیوان، به کوشش لطفعلی بنان، تبریز، ۱۳۶۲ش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، ۱۳۵۸ش.
- شفیعیون، سعید، مقدمه بر کلیات زلالی خوانساری (نک: هم).
- شکری، یدالله، مقدمه بر عالم‌آرای صفوی (نک: هم).
- شمس قیس رازی، محمد، المعجم، به کوشش محمد قزوینی و محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۷۲ق، ۱۹۰۹م.
- شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی شعر، تهران، ۱۳۸۵ش.
- همو، سبک‌شناسی نثر، تهران، ۱۳۷۹ش.
- همو، انواع ادبی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- همو، «مرزبان‌نامه و خاطره شکست دیوان»، چیستا، تهران، ۱۳۶۱ش، شم ۱۰.
- صائب تبریزی، محمدعلی، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، ۱۳۷۰ش.
- صبا، محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به کوشش محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ش.
- صباحی بیدگلی، دیوان، به کوشش پرتو بیضایی و عباس کی‌منش (مشفق گیلانی)، تهران، ۱۳۳۸ش.
- صدوقی سها، منوچهر، تاریخ حکماء و عرفا متأخر بر صدرالمتألهین، تهران، ۱۳۵۹ش.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۲ش.
- همو، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، ۱۳۵۳ش.
- طاهری برزکی، مرتضی، حماسه‌سرایی در ادب فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کاشان، ۱۳۸۹ش.
- طوسی، محمد، تمهیدالاصول، ترجمه عبدالمحسن مشکوة‌الدینی، تهران، ۱۳۵۸ش.
- ظهورالدین، احمد، آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه‌قاره، اسلام آباد، ۱۳۷۸ش.
- عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۵۷ش.
- عراقی، فخرالدین ابراهیم، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنایی.
- فارسی، عبدالغافر، سیاق تاریخ نیسابور، انتخاب صریفینی، به کوشش محمدکاظم محمودی، قم، ۱۴۰۳ق/۱۳۶۳ش.

- فخرالزمانی، تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش علی عبدالرسولی، تهران، ۱۳۱۱ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش.
- فرقتی کاشانی، ابوتراب، دیوان، به کوشش عبدالله مسعودی آرانی، کاشان، ۱۳۸۱ش.
- فروزانی، ابوالقاسم، «شیعه در شیراز»، فارس شناخت، تهران، ۱۳۷۸ش.
- فلسفی، نصرالله، «تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران»، سخن، تهران، ۱۳۳۲ش، س ۵.
- فیاض لاهیجی، دیوان، به کوشش ابوالحسن پروین پرشانزاده، تهران، ۱۳۶۹ش.
- فیض کاشانی، ملامحسن، الصافی فی تفسیر القرآن، تهران، مکتبه‌الاسلامیه.
- قزوینی، محمد، مقدمه بر لباب الالباب محمد عوفی، لندن، ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م.
- کدیور، محسن، «مکتب عقلی شیراز»، فارس شناخت، تهران، ۱۳۷۸ش، شم ۱.
- کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- کسایی مروزی، زندگی اندیشه و شعر، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- کلیم کاشانی، طالب، کلیات، به کوشش مهدی صدری، تهران، ۱۳۷۶ش.
- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- همو، شهرآشوب در شعر فارسی، تهران، ۱۳۴۶ش.
- همو، کاروان هند، مشهد، ۱۳۴۵ش.
- همو، مکتب وقوع در شعر فارسی، مشهد، ۱۳۷۴ش.
- مانکدیم، احمد، مقدمه و حاشیه بر شرح اصول خمسه، به کوشش عبدالکریم عثمان، قاهره، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

- مجتبایی، فتح‌الله و علی اشرف صادقی، مقدمه بر لغت فرس اسدی طوسی، تهران، ۱۳۶۵ش.
- مجیرالدین بلیقانی، دیوان، به کوشش محمد آبادی، تبریز، ۱۳۵۸ش.
- محتشم کاشانی، دیوان، به کوشش گرگانی، تهران، ۱۳۴۴ش.
- محبوب، محمدجعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۴۵ش.
- مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة‌الادب، تهران، ۱۳۶۹ش.
- مزارعی، فخرالدین، سرود آزاد، به کوشش اصغر دادبه، تهران، ۱۳۶۹ش.
- مسیح کاشانی (حکیم رکن)، شرح احوال بررسی آثار و گزیده اشعار، به کوشش امیرعلی آذر طلعت،

تهران، ۱۳۷۸ ش.

مطهری، علی، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، ۱۳۶۲ ش.

معین، محمد، مقدمه بر برهان قاطع (نک: هم، برهان قاطع).

مفید، محمد، اوائل المقالات به کوشش ابراهیم انصاری، قم، ۱۴۱۳ ق.

منجیک ترمذی، دیوان، به کوشش احسان شورابی مقدم، تهران، ۱۳۹۱ ش.

منوچهری دامغانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸ ش.

نخعی، حسین، مقدمه بر دیوان وحشی بافقی (نک: هم، وحشی بافقی).

نجیب کاشانی، نورالدین محمد (نورا)، دیوان، به کوشش اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران،

۱۳۸۲ ش.

نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸ ش.

نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۵ ش.

نظامی عروضی، احمد، چهارمقاله، به کوشش محمد قزوینی، تهران، ۱۳۱۹ ش.

نظامی گنجوی، الیاس، مخزن الاسرار، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۷۸ ش.

نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ ش.

نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۳ ش.

نوعی خبوشانی، دیوان، به کوشش محیط طباطبایی و میرحسین ذاکرزاده، تهران، ۱۳۷۴ ش.

واله داغستانی، علیقلی، ریاض الشعراء، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۴ ش.

وحشی بافقی، کمال الدین، دیوان، به کوشش حسین نخعی، تهران، ۱۳۳۹ ش.

وحید قزوینی، محمدطاهر، شهرآشوب، به کوشش بهداد، تهران، ۱۳۷۹ ش.

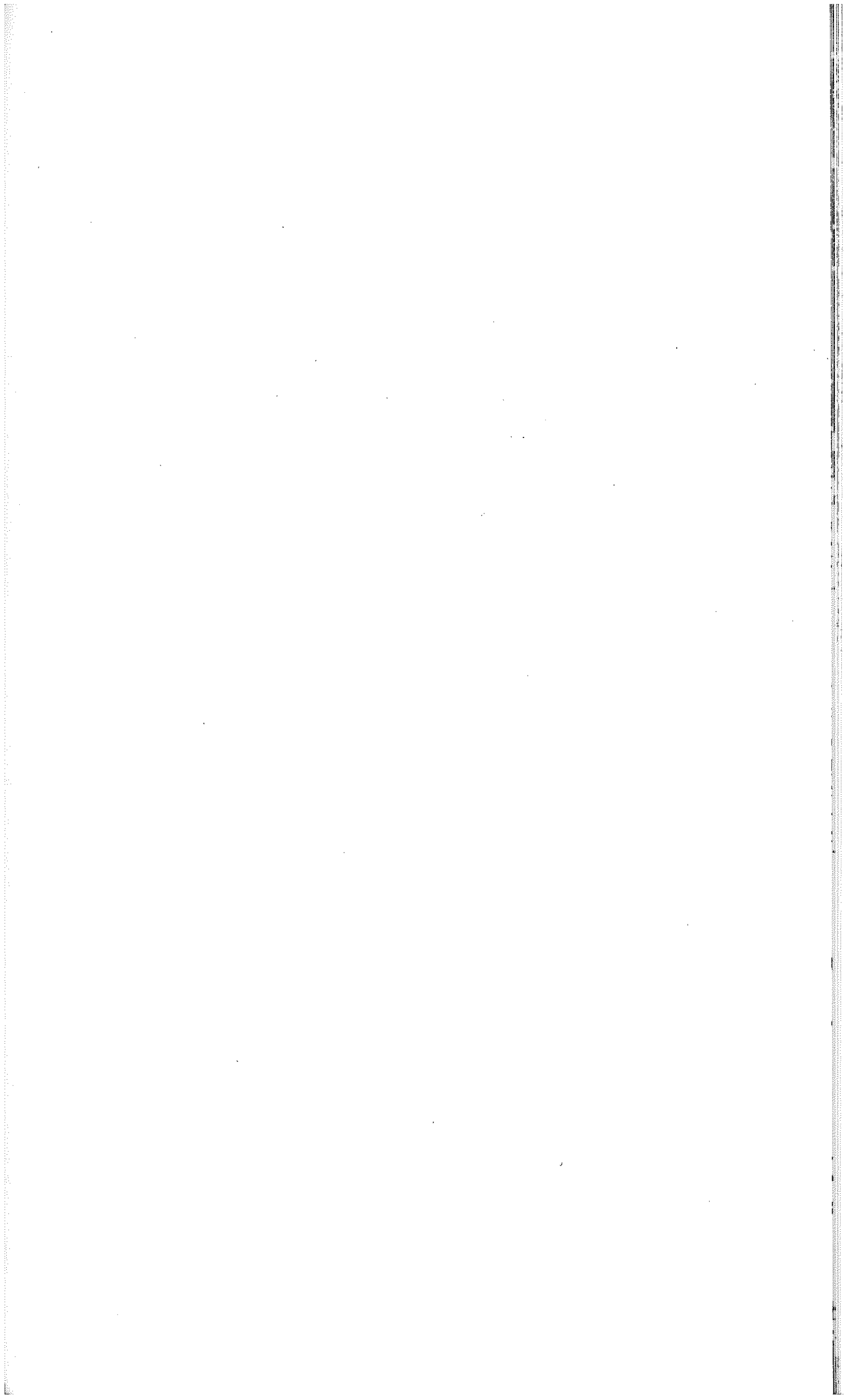
ولی قلی شاملو، قصص الخاقانی، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۷۱ ش.

همایی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

یارشاطر، احسان، شعر فارسی در عهد شاهرخ، تهران، ۱۳۳۴ ش.

Cudden, J. A., A Dictionary of Literary Terms and Literary Theory, London, 1998.

Rypka, J., History of Iranian Literature, Dodrecht, 1968.



## ادبیات فارسی از آغاز قاجاریه تا اوایل مشروطه

یدالله جلالی پندری

### الف - شعر

با پایان یافتن دوران پراشوب حکومت نادرشاه (۱۶۰ق)، و سلطنت سی ساله کریم خان زند (۱۱۶۴-۱۱۹۳ق) که آرامش و رفاه نسبی را برای مردم به وجود آورده بود، تحولی در شعر فارسی پدیدار شد که ملک الشعرا بهار آنرا «رستاخیز یا بازگشت ادبی» نامید.<sup>۱</sup> اما برخی آنرا رجعت یا ارتجاع ادبی<sup>۲</sup> و یا به نوشته محمدرضا شفیعی کدکنی دوره رجعت<sup>۳</sup> نامیدند «چرا که شاعران این عصر به جای آنکه سخن تازه و راه و رسم بدیعی از خویش به وجود آوردند به راه و رسم شاعران قرن‌های قبلی یعنی شاعران قرون پنجم و ششم رجوع کردند»<sup>۴</sup>؛ صباحی بیدگلی (وفات: ۱۲۱۸ق) از پیشگامان بازگشت، این جریان را «اقتفای استادان» نامیده است:

بود طریقه ما اقتفای استادان      به یاوگی نرسد طعنه بر هُداات طریق<sup>۵</sup>  
این دوره را به صورت عام «دوره بازگشت ادبی» نیز نامیده‌اند. چنین تحولی هرچند در شعر فارسی عمیق‌تر و گسترده‌تر بود، در نثر فارسی نیز دگرگونی‌هایی را پدید آورد

و زمینه پیوند آنرا با نثر معاصر آماده کرد.

اصطلاح «بازگشت» از سوی بیانگر توجه و بازگشت شاعران این دوره به دو سبک خراسانی و عراقی است و از سوی دیگر آنرا می‌توان بیانگر بازگشت شعر فارسی به دربار پادشاهان دانست، زیرا در دوره صفویه به سبب بی‌میلی شاهان صفوی، شعر فارسی از دربار خارج شد، و شاخه‌ای از آن در قهوه‌خانه‌های اصفهان به دنبال مخاطبان تازه گشت و شاخه دیگر آن به هندوستان راه یافت و بار دیگر به دربار پیوست.

دوره زمانی بازگشت ادبی را می‌توان از اواخر حکومت نادر شاه و یا قتل او در سال ۱۱۶۰ق تا سال ۱۳۲۴ق که فرمان مشروطیت به امضای مظفرالدین شاه رسید، در نظر گرفت.<sup>۶</sup> با وجود این، پس از مشروطه و حتی تا دوره رضا شاه شاعرانی همچون ادیب پیشاوری، ادیب‌الممالک فراهانی، ادیب نیشابوری و ملک‌الشعرا بهار به نوعی ادامه دهنده شعر بازگشت در تاریخ ادبیات فارسی به شمار می‌روند.<sup>۷</sup> از سوی دیگر در آغاز دوره بازگشت و زمانه افشاریه و زندیه که در تاریخ ادبیات به «دوره فترت» مشهور است هنوز آثار و نشانه‌های سبک هندی و مکتب وقوع در آثار شاعرانی همچون هاتف اصفهانی (وفات: ۱۱۹۸ق)، سحاب اصفهانی (وفات: ۱۲۲۲ق) و صباحی بیدگلی (وفات: ۱۲۱۸ق) به چشم می‌خورد.<sup>۸</sup> حتی در شعر فروغی بسطامی (وفات: ۱۲۷۴ق) نشانه‌های مکتب وقوع را برجسته‌تر از عناصر سبک عراقی دانسته‌اند.<sup>۹</sup> اما آنچه در مورد شروع و فاتحه سبک‌ها و مکتب‌های ادبی باید در نظر داشت میزان بسامد (Frequency) عناصر سبکی در یک دوره خاص است.<sup>۱۰</sup> بنابراین طبیعی است که عناصری از مکتب وقوع را با بسامد کمتر بتوان در شعر شاعران دوره مشروطه نیز سراغ گرفت، اما آنچه ملاک تشخیص سبک به شمار می‌رود بسامد بالای این عناصر است.

### زمینه‌ها و انگیزه‌های بازگشت

با اینکه جریان بازگشت به سبک شاعران خراسانی و عراقی در دوره زندیه شروع می‌شود و در دوره قاجار به اوج خود می‌رسد، این جریان، مانند دیگر جریان‌های سبکی، بدون مقدمه و خلق‌الساعه نبوده، بلکه آثار و نشانه‌های آنرا با بسامد کمتری می‌توان در دوره رواج سبک هندی نیز شاهد بود. زیرا در زمان صفویه با اینکه غزل قالب شعری

رایج در آن دوره بود، شاعرانی همچون محتشم کاشانی (وفات: ۹۹۶ق) شیخ بهایی (وفات: ۱۰۳۱ق) و حکیم شفایی (وفات: ۱۰۳۷ق) و علما و حکمایی همچون میرفندرسکی (وفات: ۱۰۵۰ق) و میرداماد (وفات: ۱۰۴۱ق) که شعر نیز می‌سرودند، کوشش می‌کردند تا در قالب قصیده و مثنوی به شیوه بزرگان سبک خراسانی و عراقی نزدیک شوند.<sup>۱۱</sup> حتی حکیم شفایی مثنوی‌های دیده‌بیدار و مهر و محبت را به اقتفای مخزن‌الأسرار و خسرو و شیرین نظامی و نمکدان حقیقت را به پیروی از حدیقه سنایی و مجمع‌البحرین را به اقتفای تحفة‌العراقین خاقانی سرود.<sup>۱۲</sup> جریان دیگری که زمینه بازگشت به سبک شاعران کهن را فراهم ساخت علاقه برخی از شاعران دوره صفویه به «استقبال» یا «جواب گفتن» دیوان‌های شاعران پیشین بود؛ چندان که، زمانی یزدی (وفات: ۱۰۲۱ق)، میرک نقاش (وفات: ۱۰۶۱ق) و ضمیری اصفهانی (وفات: ۹۷۳ق) همه دیوان حافظ را جواب گفتند.<sup>۱۳</sup>

در عرصه قصیده نیز قصاید مشهور شاعران سبک عراقی با تکرار همان ویژگی‌ها (تجدید مطلع، التزام ردیف‌های دشوار یا واژه‌های نادر) به وسیله شاعران قصیده‌سرای دوره صفویه مورد «استقبال» و «اقتفا» قرار گرفت. شاعران گمنامی مانند عارف ریگی (وفات: ۱۰۳۵ق) و اظهري شیرازی (وفات: ۱۰۶۱ق) در زمینه اقتفا از شیوه شاعران سبک خراسانی کوشش کردند.<sup>۱۴</sup> نصرآبادی در تذکره خود از شاعرانی نام می‌برد که «خود را به از انوری می‌دانستند»<sup>۱۵</sup> و یا «انوری را به نظر در نمی‌آوردند»<sup>۱۶</sup> و در شرح حال خود از اقتفای شاعران متقدم یاد می‌کند: «گاهی از اشعار متقدمین که طبع فردوسی سرشت هر یک خورشید انوری و اختر سعدی است خاطر را نظامی روی می‌داد»<sup>۱۷</sup> بنابراین زمینه‌های جریان بازگشت از همان عصر صفویه در کنار سبک رایج هندی و مکتب وقوع وجود داشت و ظهور آن ناگهانی و «یکباره»<sup>۱۸</sup> و «بر اثر وجود دو سه تن مرد خوش‌قریحه صاحب‌ذوق» نبود که «به صفای ذهن و سلامت ذوق در موقعی که راه ارتباط با محیط ادبی هندوستان مقطوع شده و سبک هندی به منتهای رکاکت و پستی خود رسیده بود خود را از زیر بایر تقلید و استیلای شعرای پیرو آن سبک و سلیقه بیرون کشیدند»<sup>۱۹</sup>. دیوان مشتاق اصفهانی (وفات: ۱۱۷۱ق) که اغلب او را بنیان‌گذار مکتب بازگشت دانسته‌اند، از عناصر سبک هندی و نیز مکتب وقوع برکنار نیست. بنابراین به نوعی دیگر

می‌توان گفت که پیشگامان نهضت بازگشت، شاعرانی از مکتب وقوع بودند که زبان رایج سبک هندی را رها کردند و به زبان «مرجع اصلی مفخم آنان یعنی سعدی»<sup>۲۰</sup> و حافظ روی آوردند.

ملک‌الشعرا بهار از نخستین کسانی است که درباره «بازگشت ادبی» و کیفیت آن سخن گفته است.<sup>۲۱</sup> او دو عامل را باعث گسترش بازگشت ادبی می‌داند: یکی سقوط حکومت صفویه و تاراج کتابخانه‌های سلطنتی که باعث شد تا نسخه‌های منحصر به فرد دیوان‌های شاعران سبک خراسانی و عراقی به دست مردم بیفتد و شاعران آن زمان که بیشتر از طریق منتخبات اشعار با شعر این شاعران مأنوس بودند، بتوانند سراسر دیوان آنها را مطالعه کنند. «طرز فصیحی متقدمین از هر طرزی اکمل و از هر شیوه‌ای اجمل است و اما چون مدت‌ها گذشته و از تصاریف ایام، دواوین و تصانیف آنان متروک و مفقود گشته، در جستن و دیدن کتب آنان کسی نکوشیده بلکه بیشتر از آن نامه‌ها چشم پوشیده... و از بسیاری آنها خبری ندارند و خود نام آنها را نشنیده‌اند و شعر ایشان را ندیده‌اند... و همگنانی که به زعم خود تذکره شعرا نوشته‌اند... به تمامی دیوان متقدمین را ندیده‌اند و از آنچه دیده‌اند همین مایه اشعار برگزیده‌اند»<sup>۲۲</sup>. دومین عاملی که بهار ذکر می‌کند، پراکندگی ثروتی است که نادر از هندوستان با خود به ایران آورده بود و با سقوط حکومت او در دست جانشینانش پراکنده شد و حاصل آن رفاه نسبی عهد زندیه بود.<sup>۲۳</sup> به این دو عامل فرهنگی و اقتصادی، عامل اجتماعی را نیز می‌توان افزود و آن آرامش سی ساله در حکومت کریم خان زند است.<sup>۲۴</sup>

یکی از انگیزه‌هایی که باعث رواج نهضت بازگشت گردید افراط و مبالغه‌ای بود که در شعر شاعران سبک هندی و خیال‌پردازی‌های آنها دیده می‌شد. زیرا هرچه شعر آنها از نظر خیال‌های دور و دراز به اوج می‌رفت در عوض زبان شعر آنها به انحطاط و سستی نزدیک می‌شد و شاعرانی که از کناره به این جریان می‌نگریستند و آنها را با اشعار شاعران متقدم می‌سنجیدند، ناگزیر راه دوم یعنی راه استادان بزرگ شعر فارسی را ترجیح می‌دادند.<sup>۲۵</sup>

در کنار این انگیزه، انگیزه درونی تری که برای شاعران آغازین مکتب بازگشت می‌توان در نظر گرفت احساس نیاز آنها «برای تجدید حیات شعر و حتی زبان پارسی بود»<sup>۲۶</sup>.



آنها با دوری از سبک هندی و مکتب وقوع کوشش می کردند تا سنت شعرای قدیم را احیاء کنند و از این طریق زبان شعر فارسی را که با زبان عامه آمیخته شده و فصاحت و استحکام خود را از دست داده بود به اسلوب پسندیده اولیه برگردانند.<sup>۲۷</sup>

برخی این نگاه دوباره به میراث کهن ادبی و مرور همه جانبه آنرا با مکتب کلاسیسیم در غرب قابل مقایسه دانسته اند. مکتب کلاسیسیم از آغاز قرن ۱۶ تا ۱۷م در غرب رواج داشت و تقلید از قدما و سنت های آنان، تقلید از طبیعت و حقیقت نهایی، از اصول و قواعد بنیادی آن به شمار می رفت. در دوره رواج این مکتب آثار ادبی یونان و روم باستان از قبیل آثار ارسطو، افلاطون، سوفکل، اوریپید، هوراس، لونگینوس و ویرژیل مورد تقلید قرار گرفت.<sup>۲۸</sup>

علت مهم تری که برای رونق نهضت بازگشت می توان در نظر گرفت، قطع ارتباط ایران با هندوستان در زمان کریم خان زند است. از این رو شاعرانی که قصاید مدحیه خود را وسیله پیوستن به دربار پادشاهان هند قرار می دادند در این زمان در جستجوی ممدوحان داخلی برآمدند.<sup>۲۹</sup> از طرف دیگر بعد از دوران پراشوب حکومت نادر شاه و بی اعتنائی او به شاعران، در عصر کریم خان و بعد از آن در عصر قاجار، دربار پادشاهان زند و قاجار به قالب قصیده برای زینت فرهنگی حکومت خود نیاز داشتند؛ و چون کارگزاران ادیبی که در دستگاه حکومتی این پادشاهان راه یافته بودند شعر فاضلانه را بر شعر عوام پسند سبک هندی ترجیح می دادند؛ بنابراین طبیعی بود که شاعرانی که به دربار راه یافته بودند از تجربه های شاعران عصر سلطان محمود و سلطان سنجر استفاده کنند و به اقتضای آنها قصاید خود را با ضرورت ها و نیازهای دربار هماهنگ سازند.<sup>۳۰</sup> از این رو می توان گفت که «اگر مشتاق و عاشق (اصفهان) اصلاً هم به دنیا نیامده بودند قانی و سروش و داوری و محمود خان (ملک الشعرا) همین طور قصیده می گفتند که گفته اند. زیرا اینان می خواستند اشعار خود را در دربارهایی که حداقل شباهتی ظاهری به دربارهای محمود و مسعود و سنجر داشت عرضه کنند و ناچار به اشعاری که در آن دربارها و نظایر آنها خوانده شده بود بیشتر متوجه می شدند؛ و بالطبع بیش از آنکه به مشتاق و عاشق (اصفهان) بنگرند به فرخی و منوچهری و رودکی و غضائری و انوری و معزی و خاقانی و امثال آنان می نگریستند و شاید هم اساسی ترین علت این تحول همین

نکته باشد و بس»<sup>۳۱</sup>.

### پیشگامان بازگشت

چنان که گذشت زمینه‌های بازگشت به شیوه سخن‌سرایی قدما در دوره صفویه و همزمان با رواج سبک هندی مهیا شده بود، و در دوره زند و قاجار زمینه مناسبی برای گسترش آن فراهم گردید. اما هم صاحبان تذکره‌ها و هم پژوهشگران ادبیات دوره قاجار از شاعران انجمن مشتاق در اصفهان به عنوان پیشگامان نهضت بازگشت یاد کرده‌اند. آذر بیگدلی (وفات: ۱۹۵ق) که خود از پیشگامان بازگشت است، در شرح حالی که از مشتاق اصفهانی در تذکره/تشکده نگاشته است، از او به عنوان «تجدیدکننده بنای نظم متقدمین» یاد می‌کند: «بعد از آنکه سلسله نظم سال‌ها بود که به تصرفات نالایق متأخرین از هم گسیخته بود به سعی تمام و جهد مالا کلام او پیوند اصلاح یافته. اساس شاعری متأخرین را از هم فرو ریخته، بنای نظم فصیحی بلاغت شعار متقدمین را تجدید [کرده]»<sup>۳۲</sup>. اما فاضل خان گروسی (وفات: ۱۲۵۴ق) ضمن ادعان به پیشگام بودن مشتاق اصفهانی در «احیاء سنت و تجدید رسم» شعر او را «درخور ستایش» نمی‌داند: «پس از آنکه به تصرفات ناپسند و اختراعات نالایق متوسطین، کار فصاحت به فصاحت کشید و حسن بلاغت به لاغ منحصر شد، انوار افکار فصحا منطقی گشت و آثار اطوار بلغا غیرمقتضی، دگرره به سعی جنابش بازوی فصاحت قوی شد و خرقة خلقان سخن نوی یافت. اگرچه جنابش من حیث الشعر نه درخور این ستایش باشد ولی به احیاء سنت و تجدد رسم «شایسته این و بیش از این است» فحول طبقه اولای معاصرین چون آذر و عاشق و صهبا و هاتف و امثالهم پیوسته معتکف نادی و معترف استادیش بوده‌اند»<sup>۳۳</sup>. به هر حال، غیر از مشتاق اصفهانی از چند شاعر دیگر که جزء یاران مشتاق در انجمن ادبی اصفهان بوده‌اند به عنوان «بنیان‌گذاران شیوه بازگشت» یاد کرده‌اند: شعله اصفهانی (وفات: ۱۶۰ق)، طبیب اصفهانی (وفات: ۱۷۱ق)، عاشق اصفهانی (وفات: ۱۸۸ق)، آذر بیگدلی (وفات: ۱۹۵ق)، هاتف اصفهانی (وفات: ۱۹۸ق)، صهبای قمی (وفات: ۱۹۱ق)، میرزا نصیر اصفهانی معروف به طبیب اصفهانی ثانی (وفات: ۱۹۲ق)، سحاب اصفهانی (وفات: ۲۲۲ق)، رفیق اصفهانی (وفات: ۲۲۶ق) و صباحی بیگدلی (وفات:

۲۰۷ (ق) ۳۴.

برخی از پژوهشگران، شاعران مزبور را نه به عنوان «بنیان‌گذار» بلکه به عنوان کسانی که «رسماً» در «به ثبت رساندن» این شیوه کوشش کرده‌اند به شمار می‌آورند: «حقیقت این است که مشتاق و همراهانش فقط نخستین کسانی بودند که بعد از زوال صفویه برای نخستین بار فرصت یافتند که به‌طور رسمی در اصفهان گرد هم آیند تا روش سخن‌سرایی سعدی و شاعران وقوعی را که به علت عدم کارآیی سبک هندی در دوران بحران، دوباره اوج گرفته بود به ثبت برسانند»<sup>۳۵</sup>. این گروه حتی کوشش انجمن مشتاق را به «شاخه ضعیف و بی‌جان» و یا «نهال خشکیده و نابود شده‌ای» تشبیه کرده‌اند که ارتباطی با «درخت برومند» نهضت بازگشت ندارد: «چنین به نظر می‌آید که اگر هم این نهال در نیمه دوم قرن ۱۲ ق به دست مشتاق و رفقای او غرس شده است، بر اثر مقتضی نبودن قرن و محیط و اجتماع، پیش از آنکه به ثمر رسد خشکیده و نابود شده و هرچه هست این درخت برومند که در عهد فتحعلی شاه غرق شکوفه می‌شود و در زمان ناصرالدین شاه میوه‌های شاداب و شیرین و رسیده خود را به اطراف می‌ریزد با آن شاخه ضعیف و بی‌جان که وجودش از عدم چندان متمایز نیست آنقدرها ارتباطی ندارد»<sup>۳۶</sup>. اما آنها که با نگاه مثبت به پیشگامان بازگشت می‌نگرند معتقدند که «شاعران دوره بازگشت در حقیقت نخستین سبک‌شناسان ایران هستند یا نخستین کسانی هستند که بدون اینکه خود بدانند به مطالعات سبک‌شناسی اشتغال ورزیدند. سبک‌شناسی... بدون اینکه نامی داشته باشد در همین دوره آغاز می‌شود زیرا شاعران برای تقلیدهای درست، مجبور بودند به همه جوانب مختصات زبانی و فکری و ادبی آثار قدما دقیق شوند و آنها را به نیکی بیامورزند»<sup>۳۷</sup>.

### انجمن‌ها

شاید در تاریخ ادبیات ایران، نخستین بار باشد که از داخل کانون‌های ادبی تحولی در عرصه ادبیات پدیدار می‌شود. البته وجود انجمن‌های شاعران بی‌سابقه نیست، چه گرد آمدن شاعران در دربارها را می‌توان نوعی انجمن ادبی به شمار آورد که سابقه آن به روزگار سامانیان باز می‌گردد. در طول دوره ۱۵۰ ساله شعر بازگشت، سه انجمن

ادبی پررونق به فعالیت پرداخته‌اند: نخستین آنها «انجمن مشتاق» است که در اصفهان تشکیل می‌شد و بنیان‌گذاران نهضت بازگشت، غیر از صباحی بیدگلی که در کاشان اقامت داشت<sup>۳۸</sup> به این انجمن رفت و آمد داشتند. انجمن مزبور را حکومت حمایت نمی‌کرد، و تنها مشوق آنها در این زمینه «قریحه و ذوق فطری» شاعران بود<sup>۳۹</sup>. در این انجمن سه هدف دنبال می‌شد: نخست برکنار داشتن اعضا از سبک هندی بود «چنان‌که اثر آنرا در جمهور گویندگان ایرانی عهد قاجاریه مشاهده می‌کنیم که از پیروی سبک هندی احتراز نموده و شیوه کلیم و صائب را طرز غریب ناپسند شمرده‌اند»<sup>۴۰</sup>. هدف دیگر اعضا انجمن مشتاق احیاء غزل‌سرایی به سبک عراقی بود که خود مشتاق از فعالان این عرصه به شمار می‌رفت<sup>۴۱</sup>. هدف دیگر آنان احیاء قصیده‌سرایی به اسلوب شاعران سبک عراقی از قبیل کمال‌الدین اسماعیل (وفات: ۶۳۵ق) و ظهیر فاریابی (وفات: ۵۹۸ق) بود. در میان اعضا انجمن آذر بیگدلی کوشش می‌کرد تا با پیروی از شیوه ظهیر فاریابی قصایدی فصیح و غرا بسراید<sup>۴۲</sup>.

انجمن دوم که مؤسس آن نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۴۴ق) بود، در اصفهان تشکیل شد. نشاط که از سوی آقامحمد خان قاجار به عنوان کلانتر اصفهان منصوب شده بود، کوشش کرد تا انجمنی را که در دوره کریم خان زند به وسیله جد او، میرزا عبدالوهاب موسوی، کلانتر اصفهان تشکیل شده بود، بار دیگر احیاء کند<sup>۴۳</sup>. از این رو، انجمنی شبیه انجمن مشتاق ایجاد کرد که برخلاف انجمن اول از حمایت حکومتی برخوردار بود. از این رو توانست تعداد بیشتری از شاعران پیرو نهضت بازگشت را در اطراف خود گرد آورد. اهدافی که در این انجمن دنبال می‌شد «استقبال» از شعر شاعران سبک عراقی و سرودن اشعار «طرحی»<sup>۴۴</sup> بود. انجمن نشاط چون تجربه انجمن مشتاق را پشت سر داشت، توانست در زمینه اکتفای شعر شاعران متقدم کوشش‌های مؤثرتری انجام دهد. نشاط در سال ۱۲۱۸ق به دعوت فتحعلی شاه قاجار به تهران احضار شد و وظیفه مکاتبات دربار را برعهده گرفت. به این ترتیب دومین انجمن اصفهان و در واقع سومین انجمن (با احتساب انجمن میرزا عبدالوهاب موسوی) رو به پراکندگی گذاشت<sup>۴۵</sup>.

سومین انجمن دوره بازگشت که با حمایت فتحعلی شاه در دربار تشکیل شد، «انجمن خاقان» بود. فتحعلی شاه خود ذوق شاعری داشت و «خاقان» تخلص می‌کرد: «حضرتش

با کار ملک‌داری غالباً به عشق‌بازی اشتغال داشته از اشعار فصاحت شعارش این معنی آشکار است»<sup>۴۶</sup>. صبای کاشانی (۱۱۸۰-۱۲۳۸ق) که ملک‌الشعراى دربار بود، بر انجمن ریاست داشت. پس از فوت صبا فرزندش عندلیب کاشانی ملک‌الشعراى دربار گشت<sup>۴۷</sup>. قالب شعری غالب در این انجمن قالب قصیده بود که صبای کاشانی، سروش اصفهانی، عندلیب کاشانی و دیگران به شیوه دوران سلطان محمود غزنوی، قصایدی در ستایش خاقان در این انجمن انشاد می‌کردند. علاوه بر شاعران، شاهزادگان شاعر نیز در این انجمن حضور می‌یافتند و اشعاری در ستایش پدر یا جد و یا عموی تاجدار خود فتحعلی شاه قاجار می‌خواندند. مجموعه این اشعار را فاضل خان گروسی (۱۱۹۸-۱۲۵۳ق) در تذکره/انجمن خاقان گرد آورده است<sup>۴۸</sup>.

انجمن دیگری که در دوره بازگشت در دربار تشکیل می‌شد و دخالت چندانی در گسترش جریان بازگشت نداشت، انجمن ناصری بود که در دربار ناصرالدین شاه تشکیل می‌شد و بیشتر جنبه طنز و تفریح بر آن حکمفرما بود: «در این بین‌ها ادیب‌الملک را دیدیم، هیچ متوقع نبودیم که اینجا ادیب‌الملک را ببینیم. قدری چرند و پرند با او حرف زدیم»<sup>۴۹</sup>. ادیب‌الملک معروف به ادیب مراغه‌ای رئیس انجمن ناصری بود. او که «با ناصرالدین شاه در یک روز متولد شده بود و در دربار تقرب و محرمیت داشت به دستور شاه انجمنی از شاعران بزرگ ترتیب داد. سرایندگان معروف، کسانی چون یغمای جندقی، قآنی، مشتری خراسانی، مایل افشار، سیحون و جیحون یزدی صبح پنج‌شنبه هر هفته در سرای وی جمع می‌آمدند، پس از صرف نهار به دربار می‌رفتند و تازه‌ترین و بهترین اشعار خود را می‌خواندند»<sup>۵۰</sup>. میرزا ابراهیم خان مدایح‌نگار مجموعه اشعار شاعران این انجمن را در «تذکره انجمن ناصری» گردآورده است<sup>۵۱</sup>.

### ادوار شعر دوره بازگشت

شعر دوره قاجار را به دو دوره قبل از مشروطه و بعد از مشروطه و به عبارت دیگر «داخل دربار» و «خارج از دربار» تقسیم کرده‌اند<sup>۵۲</sup>. اما برای شعر قبل از مشروطه نیز دو دوره کاملاً مجزا قائل شده‌اند: دوره فترت و دوره شوکت یا کمال. دوره فترت زمانه حکومت نادر، کریم خان زند و آقامحمد خان قاجار، یعنی از نیمه دوم قرن ۱۲ق تا

اوایل قرن ۱۳ق را دربرمی‌گیرد. در دوره اول که وابسته به دو انجمن مشتاق و نشاط در اصفهان به شمار می‌رود شاعران همچون: مشتاق اصفهانی (وفات: ۱۱۷۱ق)، نشاط اصفهانی (وفات: ۱۲۴۴ق)، شعله اصفهانی (وفات: ۱۱۶۰ق)، عاشق اصفهانی (وفات: ۱۱۸۸ق)، طبیب اصفهانی (وفات: ۱۱۷۱ق)، صهبای قمی (وفات: ۱۱۹۱ق)، آذر بیگدلی (وفات: ۱۱۹۵ق)، هاتف اصفهانی (وفات: ۱۱۹۸ق)، صباحی بیدگلی (وفات: ۱۲۰۷ق)، رفیق اصفهانی (وفات: ۱۲۲۶ق)، عبدالمجید شکسته‌نویس (وفات: ۱۱۸۵ق)، سحاب اصفهانی (وفات: ۱۲۲۲ق) و مجمر زواره‌ای (وفات: ۱۲۲۵ق) به تتبع در اشعار شاعران سبک عراقی مشغول بودند.<sup>۵۳</sup> غزل، قصیده و مثنوی از قالب‌های رایج شعری این دوره است. زبان شعر این دوره هنوز تحت تأثیر مکتب وقوع بود، اما شاعران می‌کوشیدند تا خود را به زبان شعر غزل‌سرایان سبک عراقی نزدیک کنند: «اشعار این دوره جز معدودی که به شیوه متقدمین نزدیک‌تر است آنقدرها لطف و گیرایی ندارد زیرا گویندگان این عصر در هر حال از تأثیر ادبی سبک زمان [خود] برکنار نبودند و هنوز فکرشان به قدر کافی برای تتبع سبک متقدمین ورزیده و آماده نبود. از این رو آثار و علائم انحطاط ادبی که در اواخر عهد صفویه به سرحد کمال رسیده بود از خلال تقلید ناقصی که از شیوه گذشتگان کرده‌اند به خوبی هویدا است و از طرفی شعرشان از مزایای خوب سبک هندی و مشخصات ممتاز سبک خراسانی هر دو بی‌بهره است»<sup>۵۴</sup>.

دوره دوم که می‌توان از آن به دوره شوکت و کمال شعر بازگشت یاد کرد از اواخر نیمه اول قرن ۱۳ تا اوایل سده ۱۴ق و به تعبیر دیگر از دوران سلطنت فتحعلی شاه تا آغاز مشروطه ادامه دارد. در این دوره، هم شاعران دوره اول و هم شاعران دیگری که از تربیت‌شدگان شاعران دوره اول به شمار می‌روند، می‌کوشند تا علاوه بر تتبع در اشعار شاعران سبک عراقی، خود را به شیوه شاعران سبک خراسانی نزدیک کنند. شاعران برجسته این دوره که برخی از آنها در دوره اول نیز حضور داشتند، عبارتند از: صبای کاشانی (وفات: ۱۲۳۸ق)، قآنی شیرازی (وفات: ۱۲۷۰ق)، سروش اصفهانی (وفات: ۱۲۸۵ق)، رضاقلی خان هدایت (وفات: ۱۲۸۸ق)، شیبانی کاشانی (وفات: ۱۳۰۸ق)، محمود خان ملک‌الشعرا (وفات: ۱۳۱۱ق)، وصال شیرازی (وفات: ۱۲۶۲ق)، فروغی بسطامی (وفات: ۱۲۷۴ق)، یغمای جندقی (وفات: ۱۲۷۶ق)، داوری شیرازی (وفات:

۱۲۸۳ق) و عندلیب کاشانی. این شاعران که اغلب به انجمن خاقان وابسته بودند، در عرصه قصیده و غزل موفقیت‌هایی به دست آوردند، به نحوی که قالب قصیده بعد از قرن‌ها در این دوره احیاء شد<sup>۵۵</sup>، و بار دیگر دربار پادشاهان، مشوق شاعران در سرودن قصاید مدحیه گشت. زبان شعر شاعران این دوره نسبت به دوره اول به کمال نزدیک شده است به نحوی که برخی از ناقدان شعر عصر قاجار منکر ارتباط دوره اول و دوم شده‌اند: «این درخت برومند که در عهد فتحعلی شاه غرق شکوفه می‌شود و در زمان ناصرالدین شاه میوه‌های شاداب و شیرین و رسیده خود را به اطراف می‌ریزد با آن شاخه ضعیف و بی‌جان که وجودش از عدم چندان متمایز نیست آنقدرها ارتباطی ندارد»<sup>۵۶</sup>.

### بازگشت شعر به دربار

با تأسیس دولت قاجار و استقرار پایتخت در تهران، گمان می‌رفت که آرامش دوران کریم خان زند در تهران ادامه یابد، اما جنگ‌های پراکنده آقامحمد خان با مخالفان خود از یک طرف و عدم استقرار دائمی او در تهران، چنین گمانی را محقق نساخت همچنین آقامحمد خان با اینکه روایت کرده‌اند که «شب‌ها در کنار بسترش شاهنامه می‌خواندند»<sup>۵۷</sup> علاقه‌ای به شعر و شاعران نداشت. معروف است که شاعری در این باره گفته است:

نه طبع تو را که مدح عالیت کنم      نه فهم تو را که حرف حالیت کنم  
نه ریش تو را که ریشخندت سازم      نه ... تو را که ... مالیت کنم<sup>۵۸</sup>

اما با جلوس فتحعلی شاه در تهران و آرامش نسبی‌ای که پس از تثبیت حکومت قاجار در عهد او پدید آمد، عده‌ای از شاعرانی که در شیراز و اصفهان گرد آمده بودند خود را به تهران رساندند و به دربار پیوستند. یکی از آنها فتحعلی خان صبای کاشانی بود که از صباحی بیدگلی (از پیشگامان نهضت بازگشت) شیوه‌های شاعری را آموخته بود و چون به دربار پیوست، طرفداران نهضت بازگشت را در کنار خود جای داد. «فتوحات آقامحمد خان در خراسان و قفقاز و آمدن ثروت باقی مانده نادر که در دست شاهرخ کور باقی بود به تهران، آمدن کاروان‌های ثروت و بنده و برده از قفقاز به تهران، مقدماتی بود که هم فتحعلی شاه جانشین فاتح قاجار و هم شعرا و ندمای او را به احیاء یک دوره مشعشع شعری، مانند دوره سلطان محمود غزنوی، موفق ساخت»<sup>۵۹</sup>. از سوی دیگر

قطع ارتباط ایران با هندوستان به سبب قتل سفیر ایران در هند<sup>۶۰</sup> شاعران مدیحه‌سرا را متوجه دربار فتحعلی شاه قاجار ساخت و به این ترتیب شعر فارسی «از مذلت فقر و آوارگی و خطر ضلالت و بی‌خانمانی نجات یافت»<sup>۶۱</sup>. از طرف دیگر حکومت قاجار نیز چون در نظر مردم غاصب سلطنت جانشینان کریم خان زند به شمار می‌آمد برای تحکیم مبانی فرهنگی حکومت خود و همچنین تبلیغ برای کسب محبوبیت، به جلب حمایت شاعران نیاز داشت، زیرا از قدیم «دستگاه شاعرپروری کاری را می‌کرده است که سازمان‌های تبلیغاتی کشورها در عصر ما عهده‌دار آن کار است»<sup>۶۲</sup>. نکته دیگر آنکه دولت قاجاریه از چند جهت به حکومت غزنویان شباهت داشت: قاجاریان همانند غزنویان ترک بودند و «از اینکه خود را ترک بخوانند به هیچ‌وجه ابایی نداشتند»<sup>۶۳</sup>. از این جهت فتحعلی شاه لقب «خاقان» را که از آن امرای بزرگ ترک بود تخلص شعری خود کرده بود. از سوی دیگر «غزنویان وارث تخت و تاج سامانیان شدند که از هر حیث مورد توجه و احترام ایرانیان بودند. قاجاریه نیز در حکومت و سلطنت جای زندیه را که طرف محبت و علاقه عامه مردم بودند گرفتند. [پس] امرا و سلاطین قاجار درست مانند غزنویان درصدد برآمدند تا قلوب ایرانیان را با تنظیم شعائر مذهبی و توسل به دامان شعر و ادب، به خود جلب نمایند»<sup>۶۴</sup>. از این رو فتحعلی شاه با بهره‌مندی از ثروت‌هایی که آقامحمد خان گردآورده بود، دربار باشکوهی تشکیل داد و ستایش‌های شاعرانی مانند ملک‌الشعرا صبا او را بر آن داشت تا شکوه و عظمت دربار سلطان محمود و سلطان سنجر را با شاعرانی که زینت‌بخش این شکوه و عظمت بودند کامل سازد. نیاز پادشاهان قاجار به شاعران از یک طرف و نیاز شاعران به پادشاهان شاعرنواز از طرف دیگر باعث بازگشت شعر فارسی به دربار گردید به نحوی که «این دوره را از نظر ترقی شعر و شاعری کمتر از دوره غزنوی و سلجوقی نباید دانست»<sup>۶۵</sup>. تنها تفاوتی که ممدوحان قاجار با پادشاهان غزنوی و سلجوقی داشتند در این بود که فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه خود ادعای شاعری داشتند. فتحعلی شاه به سرودن غزل به سبک سعدی و حافظ می‌پرداخت و اشعار خود را زمینه «استقبال» شاعران انجمن خاقان قرار می‌داد<sup>۶۶</sup>. حتی مدهنه شاعران دربار، او را بر آن می‌داشت تا تصور کند که شاعر لایقی است به نحوی که صاحب تذکره خاقان هنگام انتخاب اشعار او، نخست شروع به تعارف و عذرخواهی می‌کند: «اگرچه شأن دیوان



الهام بیان و قدر اشعار شعری نشان [ایشان] ارفع و اجل از آن است که کس در او به نظر انتخاب بعضی، گستاخ نگردهد و یا به تعدیل یکی، تزییف دیگری کند ولی:

سوی شهر از باغ شاخی آورند  
باغ و بستان را کجا آنجا برند<sup>۶۷</sup>

ناصرالدین شاه نیز شعر می‌سرود: «چون مر حضرت شاهنشاه گیتی پناه را به حسب فطرت پاک و اعتدال ادراک، طبعی است موزون، اگر وقتی از امورات ملکی فراغتی باشد به نظم غزلی که رشک در مکنون است توجه می‌فرمایند»<sup>۶۸</sup>. البته غالب اشعار ناصرالدین شاه مطلع‌هایی بود که دیگر شاعران به‌ویژه فروغی بسطامی مجبور بودند آنرا تکمیل کنند:

ساقی بیار باده گلگون برای ما  
تا بگذرد ز چرخ برین جای پای ما<sup>۶۹</sup>

از این رو بسیاری از اشعار فروغی بسطامی در دیوان ناصرالدین شاه وارد شده است.<sup>۷۰</sup> علاقه ناصرالدین شاه به شعر، نتیجه‌ای مثبت نیز به همراه داشت زیرا باعث شد تا نسخه‌های خطی دیوان‌های شاعران در دربار او فراهم گردد و به این ترتیب هسته اولیه کتابخانه سلطنتی در زمان او ایجاد شود.<sup>۷۱</sup>

علاوه بر پادشاهان، شاهزادگان قاجار نیز شعر می‌سرودند، اما به جای آنکه ممدوح واقع شوند غالباً خود در زمره مدیحه‌سرایان دربار قرار می‌گرفتند: «وقتی فتحعلی شاه خود در دوره ولیعهدی‌اش قصاید و مدایح درباره عمش آقامحمد خان می‌پرداخت و سخنان تملق‌آمیز در حق او می‌گفت مایه تعجب نخواهد بود که اولاد او هم مجبور شوند در مدح پدر شعرهای اغراق‌آمیز بسرایند و فی‌المثل آنچه در سفینه‌المسعود و تذکره مجمع‌الفصحا و نظایر آنها از اشعار اولاد خاقان نقل است غالباً متضمن مدایح خود او باشد و در دوره ناصری هم فرزندان و فرزندزادگان خاقان برای تحصیل مقام یا تأمین معاش در جرگه مدیحه‌سرایان رسمی درآیند»<sup>۷۲</sup>.

در کنار شاهان و شاهزادگان، وزیران و کارگزاران حکومت قاجار نیز به شاعری اشتغال داشتند. قائم‌مقام فراهانی شاعری لایق بود حتی حاجی میرزا آقاسی با تخلص «فخری» اشعار عارفانه می‌سرود<sup>۷۳</sup>. اما امیرکبیر و عباس میرزا نایب‌السلطنه هر دو مرد کار و کارزار بودند و رغبتی به شعر، به‌ویژه شعر مدحی، نشان نمی‌دادند. حتی امیرکبیر حقوق درباری قآنی را کاهش داد و سرانجام آنرا قطع کرد و چون با اعتراض قآنی مواجه

شد دستور داد تا او را به فلک بستند.<sup>۷۴</sup> اما چون اعتضادالسلطنه وساطت کرد تنها به این شرط با برقراری حقوق او موافقت کرد که به جای مدیحه‌سرایی، با استفاده از زبان دانی خود کتابی درباره کاشت سیب‌زمینی از فرانسه به فارسی ترجمه کند.<sup>۷۵</sup>

شاعرانی که در دربار حضور داشتند همانند کارگزاران دولت از پادشاهان قاجار به افتخار دریافت «لقب» نایل می‌شدند. در رأس آنها ملک‌الشعرا بود که در روزگار فتحعلی شاه، فتحعلی خان صبا و سپس فرزندش عندلیب کاشانی در بخش پایانی سلطنت فتحعلی شاه و دوره سلطنت محمد شاه این سمت را برعهده داشتند. حکومت ناصرالدین شاه محمود خان ملک‌الشعرا (نوه فتحعلی خان صبا) ملک‌الشعرای دربار را برعهده داشت.<sup>۷۶</sup> سروش اصفهانی لقب شمس‌الشعرا داشت و سحاب اصفهانی و مجمر زواره‌ای هر دو عنوان مجتهدالشعرای داشتند که بعداً این لقب به قآنی اعطا شد. شهاب اصفهانی تاج‌الشعرا و رضاقلی خان هدایت امیرالشعرا و شیبانی بدرالشعرا دربار بودند.<sup>۷۷</sup> اما بسیاری از شاعران به انجمن خاقان و یا انجمن ناصری رفت و آمد داشتند که از لقب درباری محروم بودند و طبعاً صله و حقوق دیوانی دیگر شاعران صاحب عنوان را دریافت نمی‌کردند. هدایت در بخش دوم مجمع‌الفصحا بیش از ۳۵۰ نفر از شاعران معاصر خود را نام برده که اغلب آنها را ملاقات کرده و دیوان اشعار آنها را برای انتخاب نمونه شعر بررسی کرده است.<sup>۷۸</sup>

در دوره قاجار نه تنها با «انبوه شاعران» مواجه هستیم، بلکه پدیده دیگری که در این دوره دیده می‌شود «انبوه‌سرایی» است. تذکره‌های عصر قاجار هنگامی که از تعداد اشعار شاعران یاد می‌کنند عبارت «در حدود سی هزار» و «بیش از سی هزار» از عبارت‌های معمول آنهاست. گویی کمتر از این تعداد را شایسته ذکر نمی‌دانسته‌اند، حتی هنگامی که از اشعار مفقود قائم‌مقام فراهانی یاد می‌کنند تعداد آنرا «متجاوز از سی هزار بیت» ذکر می‌کنند.<sup>۷۹</sup> همچنین به اندازه مرتبه شاعر بر این تعداد افزوده می‌شود، مثلاً ملک‌الشعرا صبا چون ملک‌الشعرای دربار است تعداد اشعار او از «سی هزار» معمول به «سیصد هزار» بیت می‌رسد.<sup>۸۰</sup> اما «در میان آن همه شعر یک قطعه که بتوان بر آن اسم خوب و یا شاهکار گذاشت پیدا نمی‌شود»<sup>۸۱</sup>. حتی «از میان این انبوه شعر که خواندن آنها آب از چشم خواننده در می‌آورد و جاننش را به لب می‌رساند پیدا کردن شعری که قابل نقل

باشد دشوار است»<sup>۸۲</sup>. رضاقلی خان هدایت که امیرالشعرا ناصرالدین شاه است به تصریح خود «زیاده از سی هزار بیت» قصاید و غزلیات دارد. او در شرح حال خود می‌نویسد: «از قصاید و غزلیات زیاده از سی هزار بیت مجموع است که رد و قبول آن به صاحبان سلیقه مستقیم و طبع سلیم محول است»<sup>۸۳</sup> اما «کثرت نسبی این اشعار و همچنین عنوان امیرالشعرای، هیچ‌یک، نتوانسته است از او شاعر پرمایه‌ای بسازد»<sup>۸۴</sup>.

### بازگشت، اقتفا و تتبع

شاعران دوره بازگشت، مخصوصاً پیشگامان آنها، برای گریز از آنچه «ابتدال شیوه هندی» نامیده می‌شود به جای حرکت به جلو، به گذشته بازگشتند. به قول هدایت: «در اواخر دولت الواریه (= زندیه) چند تن را سلیقه بر احیاء شیوه متقدمین قرار گرفت و از بی‌مزگی‌های طرز متأخرین و طریقه مبتذله ایشان آگاه آمدند، به غایت جوشیدند و کوشیدند و کسوت جد و جهد پوشیدند و مردم را از طرز نکوهیده متأخرین منع کردند و به سیاحت نیکوی متقدمین مایل آوردند و به مشقت، مشق آن شیوه‌ها در پیش گرفتند»<sup>۸۵</sup>. این مشق کردن بر اساس سرمشق قدما را اصطلاحاً «اقتفا» یا «تبع» می‌نامیدند:

بود طریقه ما اقتفای استادان      به یاوگی نرسد طعنه بر هدات طریق<sup>۸۶</sup>  
 برخی این حرکت به گذشته را «کاری هوشمندانه» و «ضرورتی قابل درک» دانسته‌اند<sup>۸۷</sup>.  
 هر چند درباره «هوشمندانه» بودن کوشش شاعران بازگشت جای بحث است، «ضرورت» این عمل از آنجا ناشی می‌شد که آنها چون سرمشق‌های موفق‌تری در برابر خود داشتند «اشعار ادوار گذشته را شبیه‌سازی و به اصطلاح خود تتبع یا اقتفا می‌کردند»<sup>۸۸</sup>. مثلاً فتحعلی خان صبا در قصیده پیرو انوری بود، اما در حماسه‌سرایی از فردوسی تبعیت می‌کرد؛ و قانی در قصیده از فرخی و خاقانی سرمشق می‌گرفت، اما مسمط به شیوه منوچهری می‌سرود. همچنین قصاید سروش اصفهانی تقلید استادانه‌ای از قصاید انوری، امیر معزی و فرخی سیستانی است. او «در قصایدی که به اقتفای فرخی گفته است با قدرت بی‌نظیری، مو به مو تمام نکات و خصوصیات آن شاعر را تقلید کرده و کار را به جایی رسانده که خواننده به شبهه می‌افتد که آیا واقعاً این اشعار که در دیوان اوست از

اوست یا فرخی؟<sup>۸۹</sup>. شیبانی کاشانی «در تقلید از گذشتگان به قدری خوب از عهده برآمده که گویی از همه تحولات و تطورات لفظی و معنوی برکنار بوده و در عهد همان استادان که مورد تقلید او بوده‌اند، می‌زیسته است. حتی در غزل‌سرایی نیز چشم از تکامل طبیعی غزل پوشیده و به سبک استادان قرن پنجم غزل سروده است. چندان که هدایت با همه تبحر و توغلی که در اشعار معاصران و گذشتگان داشته دچار اشتباه شده و در تذکره خود غزلی از آن او را به نام اختیارالدین شیبانی (شاعر معاصر سلطان سنجر) ثبت کرده است»<sup>۹۰</sup>. این نوع تقلید هنرمندانه به قول برخی «تازه نیست بلکه خواب فراموش شده هفتصد ساله را گویی به یاد آورده است»<sup>۹۱</sup>. اما برخی دیگر این یادآوری را به سود شعر فارسی دانسته‌اند: «آنهایی که ... طرز بیان و روش قدما را احیاء و پیروی کرده‌اند ... خدمت ارزنده‌ای به ادب فارسی انجام داده‌اند بدین معنی که طرز سخن‌گویی صحیح و فصیح و شاهکارهای قدما را که در دوره صفوی، خصوصاً اواخر آن تقریباً فراموش شده بود، به یاد دارندگان قریحه‌های مستعد انداخته و آنان را به بیان مقصود در قالب‌های مختلف توانا ساخته‌اند»<sup>۹۲</sup>. البته این گونه تقلیدها ظاهراً نباید جذابیتی برای خواننده آشنا به نسخه اصل شعرهای دوره بازگشت داشته باشد، اما اگر جذابیت و لذتی برای خواننده حاصل شود «پایه لذت بردن از شعر بر نوعی دیگر از شگفتی نهاده شده است و آن شگفتی ناشی از تقلید است ... شگفتی از اینکه آنان تا چه مایه موفق به تقلید زبان شاعران کلاسیک و موسیقی شعر کلاسیک شده‌اند»<sup>۹۳</sup>. مثلاً «در برخورد با شعر قآنی شیرازی ... نخستین احساس که به خواننده دست می‌دهد شگفتی و شیفتگی در برابر موسیقی کلام و طنطنه الفاظ اوست»<sup>۹۴</sup>. همچنین درباره ملک الشعرا صبا گفته‌اند: «صبا با این همه آثاری که از خود به یادگار گذاشته ... ثابت کرده است که بیش از آنکه بزرگ باشد برومند است و بیش از آنکه عالی‌مقام و عظیم باشد شگفت‌انگیز است»<sup>۹۵</sup>.

به هر حال، این شگفتی، شاعران فرودست را به ستایش‌های مبالغه‌آمیز در مورد شاعران فرادست و قدرتمند دربار برمی‌انگیخت<sup>۹۶</sup>. به نحوی که غالب شاعران عصر فتحعلی شاه، ملک الشعرا صبا را به سبب سرودن *شهنشاه‌نامه* از فردوسی بالاتر می‌دانستند، آن هم به این دلایل: سلطان محمود فردوسی را از هر گونه مشغله‌ای برکنار داشته بود در حالی که «صبا» در التزام رکاب بود، فردوسی در باغ خاص مقیم بود و هر چه طلب می‌کرد در

اختیار او بود و محبوبان چشم‌نواز از جمله ایاز (ایاس) ندیم او بودند اما «صبا» مجبور بود مرارت ذهاب و ایاب را تحمل کند. فردوسی شاهنامه را در سی سال به نظم کشید و صبا در سه سال:

که سی سال این پهلوانی سخن  
بیاراست فردوسی انباز من  
به گفتن من از فرّ شه خواستم  
به سالی سه آن مایه آراستم<sup>۹۷</sup>

فردوسی در سی سال ۴۸ هزار بیت سرود و صبا در سه سال ۴۰ هزار بیت: «حضرت محمودی به گاه نظم کتاب شاهنامه، جناب حکیم [فردوسی] را منفی الشواغل، مکفی الحوایج، فارغ‌الخواطر در باغ خاصش مقیم فرمود و فیها ما تشتهی الانفس و تلذذ الاعین که ایاسش ندیم [بود] با این جهد در تحصیل فراغ و ترطیب دماغ و جلب ملایم و دفع منافق ... در سی سال چهل و هشت هزار بیت گفت و این استاد قادر (= صبا) با التزام رکاب و حرارت آفتاب و زیارت احباب و مرارت ذهاب و ایاب به دعوی خود و تصدیق معاصرین در سه سال چهل هزار بیت»<sup>۹۸</sup>! البته فاضل خان گروسی ذکر نکرده است که صبا در برابر این تعداد شعر «چهل هزار مثقال طلا» (هر بیت معادل یک مثقال طلا) از فتحعلی شاه دریافت کرد<sup>۹۹</sup>، اما شصت هزار دینار فردوسی چون «به شهر طابران رسید ... جنازه فردوسی به دروازه رزان بیرون می‌بردند»<sup>۱۰۰</sup>.

این ستایش‌ها به همراه «عنوان ملک‌الشعرایی و غرور صحبت با خاقان»<sup>۱۰۱</sup> حتی خود ملک‌الشعرا صبا را به این توهم دچار ساخته بود که از فردوسی طوسی و نظامی گنجوی بسی برتر است:

چون من در سپاس شه راستان  
سزد گر روانشان بود در فسوس  
اگرچه ز هر در بسی برده رنج  
ولی سر به سر بیهده رنجشان  
برآریم از راستی داستان  
چه استاد گنجه چه دانای طوس  
ز پرمایه گوهر پراکنده گنج  
نه جز بهره اژدها گنجشان<sup>۱۰۲</sup>

البته این خود بزرگ‌بینی منحصر به صبا نیست، بلکه شاعران بزرگ آن دوره که از اشعار فرخی و عنصری و انوری و خاقانی به عنوان سرمشق استفاده می‌کردند ناگهان خود را به سبب مدهنّه معاصران بالاتر از استادان خویش می‌یابند؛ مثلاً قآنی خود را از خاقانی و انوری و عنصری برتر می‌داند و «اینکه سال‌ها بعد عنوان حسان‌العجم را

بر لقب مجتهدالشعرایی که به او داده بودند ترجیح داد علاقه او را به رقابت با شاعر بزرگ شروان نشان می‌دهد»<sup>۱۰۳</sup>:

سزد که فخر کنم بر امام خاقانی      به یمن تربیت ای خدیو عرش جناب  
به چند باب مرا برتری مسلم از اوست      به شرط آنکه ز انصاف دم زنند احباب<sup>۱۰۴</sup>  
یا در این شعر که خود را از انوری و عنصری برتر می‌بیند:

چون نیوشد نظم من در زیر خاک      آفرین گوید روان انوری  
ور ببیند عنصری اشعار من      دفتر دانش بشوید عنصری<sup>۱۰۵</sup>

سروش اصفهانی نیز که آرزو داشته تا شعرش به پایه شعر انوری برسد ناگهان خود را استاد انوری می‌داند:

بودی اگر انوری کنون بنوشتی      بر سر هر بیت من که «قال الاستاد»<sup>۱۰۶</sup>  
رضاقلی خان هدایت نیز نه تنها خود بلکه همه شاعران بازگشت را از قدما برتر می‌بیند: «زهی شهبازان تیز بال که در اندک سال با سیمرغان بی‌همال، مثال آمدند و خهی طوطیان فصیح که بلبلان ملیح باستان از ایشان دستان و داستان آموز شدند. سخن سنجان این عهد چنان دلیرانه به جد و جهد، بارگی در مضمار شاعری رانده‌اند که گردان سابقه از بیم یکبارگی دل بر دو نیم مانده»<sup>۱۰۷</sup>.

### بازگشت به سبک خراسانی

پیشگامان شعر بازگشت هیچ‌کدام خراسانی نبودند و از طرف دیگر در رویگردانی از سبک هندی و مکتب وقوع، به سبک عراقی شعر می‌سرودند: مشتاق اصفهانی به شیوه سعدی و حافظ غزل می‌سرود و آذر بیگدلی قصاید ظهیر فاریابی (وفات: ۵۹۸ق) را سرمشق خود قرار می‌داد<sup>۱۰۸</sup>. اما با ورود شعر به دربار فتحعلی شاه و احساس قیاسی که به شاعران «انجمن خاقان» دست داد تا فتحعلی شاه را همچون سلطان محمود و یا سلطان سنجر بستایند، خود به خود قالب قصیده، آن هم قصیده به سبک خراسانی قالب عمومی شعر در این دوره گشت: «جمعی فضلا و فصحا در این طبقه به هم رسیدند و طریقه قدما را برگزیدند و به آن سبک و سیاق بر یکدیگر سباق جستند»<sup>۱۰۹</sup>. از این رو نهضت بازگشت را به دو جریان عمده تقسیم کرده‌اند: «۱. قصیده‌سرایی به سبک شاعران

کهن خراسانی و عهد سلجوقی... ، ۲. غزل سرایی به سبک عراقی»<sup>۱۱۰</sup>.

### ۱. قصیده سرایی

اگر برای قالب غزل می توان مخاطب عام در نظر گرفت، مخاطب قصیده همواره ممدوحی است که شعر در ستایش یا رثای او سروده می شود. از این رو، از آغاز قرن ۷ ق که دربارهای ایرانی رو به فروپاشی نهاد، قصیده نیز جایگاه همیشگی خود، دربار، را از دست داد. این جریان که از اوایل قرن ۷ تا اوایل قرن ۱۳ ق (جلوس فتحعلی شاه در ۱۲۱۲ ق) ادامه داشت دوره «فترت قصیده سرایی» نامیده می شود<sup>۱۱۱</sup>. اما با گسترش جریان بازگشت و رونق گرفتن دربار قاجاریان بار دیگر قصیده مخاطب اصلی خود را یافت. شاعرانی که در انجمن خاقان و انجمن ناصری گردآمده بودند، در بازگشت به شیوه قصیده سرایی قدما دو روش را در پیش گرفتند: نخست قصیده سرایی به شیوه شاعران عصر غزنوی که سروش اصفهانی، محمود خان ملک الشعرا، فتح الله خان شیبانی و چند شاعر دیگر از طرفداران آن هستند. دو دیگر قصیده سرایی به شیوه شاعران دوره سلجوقی که آذر بیگدلی، هاتف اصفهانی، قآنی، فتحعلی خان صبا و چند نفر دیگر کوشش می کردند تا به شیوه خاقانی و انوری قصاید مصنوع بساریند<sup>۱۱۲</sup>: «بعضی به طرز خاقانی شیروانی و عبدالواسع جبلی قصاید مصنوعه رنگین مسجع مقفا سرودند و برخی به سیاق فرخی و منوچهری شاهراه عذوبت و شیرین مقالی پیمودند»<sup>۱۱۳</sup>.

یکی از شاعران پیرو شیوه دوم ملک الشعرا فتحعلی خان صبا (۱۱۸۰-۱۲۳۸ ق) بود که او را «یکی از ائمه زبان فارسی»<sup>۱۱۴</sup> به شمار آورده اند. او در آغاز ستایشگر لطفعلی خان زند، رقیب آقامحمد خان قاجار، بود. اما پس از پیروزی آقامحمد خان مدتی متواری شد، و زمانی که او به قتل رسید و فتحعلی شاه در تهران تاج گذاری کرد به تهران آمد و قصیده معروف خود<sup>۱۱۵</sup> را به این مناسبت بر شاه خواند:

دو آفتاب کزان تازه شد زمین و زمان یکی به کاخ حمل، یکی به گاه کیان<sup>۱۱۶</sup>  
 دیری نگذشت که به عنوان ملک الشعرا دربار برگزیده شد و انجمن خاقان به ریاست او در دربار تشکیل گردید. شیوه قصیده سرایی او پیروی از شیوه انوری و خاقانی و تا اندازه ای عنصری است<sup>۱۱۷</sup>. اما با «ابداعات و تصرفاتی»<sup>۱۱۸</sup> که در شیوه آنها کرده «تشخیص

این نکته که قصاید وی بیشتر به قصاید کدامیک از آنها شبیه است کار مشکلی است زیرا از مجموعه اشعار او صدای مجموعی از گویندگان پیشین به گوش می‌رسد درحالی که لحن و آهنگ آنها چندان اختلاط یافته که مشخص کردن صدای یکی از میان آواز دیگران تقریباً ممتنع است»<sup>۱۱۹</sup>. هدایت این روش را علامت قدرت و کمال سخنوری او دانسته است: «قلیلی [از متبعین] شیوه همه آنها (= قدما) را تتبع نموده و به هر زبانی بیانی فرمودند ... پیداست که مردم ذوفنون را بر ذی فن برتری است و داد طرزهای مختلفه دادن علامت قدرت و کمال سخنوری»<sup>۱۲۰</sup>. شیوه صبا به سبب ابداع و تازگی‌ای که در آن وجود داشت و یا به سبب آنکه شاعران فرودست به شاعران فرادست توجه ویژه‌ای داشتند مورد تقلید قآنی، لسان‌الملک سپهر و ادیب‌الممالک فراهانی قرار گرفت، اما آنها «اشتباهاتی را که در تتبع قدما برای او پیش آمده بود اصلاح کردند»<sup>۱۲۱</sup>.

صبا غیر از قصیده‌سرایی، به حماسه‌سرایی نیز پرداخته است که در جای خود به آن اشاره خواهد شد، اما «حقیقت این است که اشعار صبا در قصاید متوسط است و در میان آن همه شعر، یک قطعه که بتوان بر آن اسم «خوب» و یا «شاهکار» گذاشت پیدا نمی‌شود. از این رو کسانی که عظمت و بزرگی شاعری را به تعداد شاهکارها و منظومه‌های بی‌مثل و مانند او می‌دانند از این گوینده با تمام زحماتی که متحمل شده خرسند نخواهند شد»<sup>۱۲۲</sup>.

دومین قصیده‌سرای بزرگ دوره بازگشت و به تعبیری «برجسته‌ترین شاعر ایرانی در قرن ۱۹م/۱۳ق»<sup>۱۲۳</sup> قآنی شیرازی (۱۲۲۲-۱۲۷۰ق) است. با اینکه قآنی شاعری بزرگ بود، اما آرزوی ملک‌الشعرا شدن او هیچ‌گاه برآورده نشد. او آرزو داشت که به جای عندلیب کاشانی (فرزند صبا) مقام ملک‌الشعرایی دربار محمد شاه قاجار را از آن خود کند، اما آن همه ستایش که برای حاجی میرزا آقاسی سروده بود راه به جایی نبرد و تنها مفتخر به عنوان «حسان‌العجم» گردید. پس به این عنوان قناعت کرد و تا پایان عمر از لقب «مجتهدالشعرا» که قبلاً به او عطا شده بود یاد نمی‌کرد<sup>۱۲۴</sup>. قآنی نخستین شاعر ایران بود که به زبان فرانسه آشنا شد<sup>۱۲۵</sup>، اما ظاهراً در راه شاعری خود از این آشنایی بهره‌ای نبرد. او را می‌توان نخستین شاعر فرمالیست زبان فارسی به شمار آورد، زیرا بی‌اعتنایی او به مضمون و تسلط حیرت‌آور او بر کلمات زبان شعر، از او شاعر ماهوی ساخته بود که «در انتخاب الفاظ فاخر و آوردن تشبیهات خیال‌انگیز و تعبیرات خوش



آهنگ و پرجوش و خروش ... خواننده را مسحور همان ظاهر الفاظ می‌کرد»<sup>۱۲۶</sup>. غنای زبان او و قدرتی که در حسن تلفیق کلمات با یکدیگر داشت و از همنشینی آنها ترکیباتی بدیع می‌ساخت، از او شاعری کم‌نظیر ساخته بود<sup>۱۲۷</sup>. قصیده‌ای که در منقبت امیرالمؤمنین علی (ع) در ۳۳۹ بیت سروده، نشانه قدرت او در عرضه شاعرانه سلسله تداعی‌های ذهن او درباره یک موضوع واحد است<sup>۱۲۸</sup>. اگر این سخن شبلی نعمانی را ناشی از مبالغه برخاسته از فارسی‌زبان نبودن او ندانیم «نیرو و پاکی و روانی که در کلام قآنی وجود دارد نظیر آن حتی در کلام قدما هم یافت نمی‌شود»<sup>۱۲۹</sup>. او نخستین شاعر زبان فارسی است که در مناظره میان پیر و نوجوان لکنت‌دار، توانسته است طرز تلفظ کلمات را در شعر خود ماهرانه بازسازی کند:

پیر کی لال سحرگاه به طفلی الکن

می‌شنیدم که بدین نوع همی راند سخن

کای ز زلفت صصصبحم شششام تاریک

وی ز حیرت چهرت شششام صصصبح روشن ...<sup>۱۳۰</sup>

تغزل‌های قصاید او با تصویرهای زیبایی که می‌آفریند زنده و شورانگیز است، به نحوی که خواننده آنرا بدیع و ابتکاری می‌پندارد و «توهم ابتکار و اصالت را در خاطر القا می‌کند»<sup>۱۳۱</sup>. تشبیهات و استعاره‌های او «به یک پرده نقاشی آب و رنگ درخشان و پرتلاؤ می‌ماند که نظر بیننده را بی‌اختیار مفتون و خیره می‌سازد»<sup>۱۳۲</sup>.

در کنار تغزل‌های زیبای قصاید قآنی باید از مسمط‌هایی یاد کرد که به اقتضای منوچهری دامغانی سروده است، اما مضامین آن تازگی ندارد و تکرار مضمون در نظر او و شاعران هم‌عصر او روشی عادی است. این خطایی است بزرگ که شعرای پیش از او و معاصر او همه مرتکب شده‌اند یعنی همه اشعار آنها یکنواخت و یک شکل است و تنوع فکر در آنها بسیار به ندرت دیده می‌شود<sup>۱۳۳</sup>. باید افزود که نه تنها «تنوع فکر» بلکه اصالت احساس، عواطف و هیجانات بشری نیز در آنها کمتر دیده می‌شود. تنها موردی که در شعر قآنی از احساس واقعی او نشانه‌ای در آن است، اشعاری است که در وصف کامجویی‌ها و عیش‌ورزی‌های خود سروده است<sup>۱۳۴</sup>.

ستایشگران قآنی گفته‌اند که او «پس از تتبع در سبک استادان، خود در حقیقت

موجد سبک نوینی شده که به واسطه طرز اندیشه و تفکرات خاص او از سبک‌های دیگران امتیاز دارد»<sup>۱۳۵</sup>. البته شعر قآنی «تقلید صرف از اسلوب قدما نیست، در حقیقت احیاء دید و بیان قدماست»<sup>۱۳۶</sup>. کوشش قآنی در به‌کار گرفتن «اوزان دوری و دارای قافیه میانی، استفاده از توازن صوتی، به‌کارگیری تشبیه و استعاره شاعران کلاسیک در حد اشباع، شیفتگی و اشتیاق به توصیف طبیعت، جسارت گاه به گاه در به‌کار گرفتن واژه‌ها برخلاف قواعد دستوری زبان ادبی، همه این موارد به این تصور که قآنی مبتکر یک سبک است کمک کرده است»<sup>۱۳۷</sup>. از این‌رو، شیوه خاص قآنی که تأثیر سعدی در تمام اجزاء آن پیداست، در زمان خود و بعد از آن طرفدارانی در سراسر ایران پیدا کرد<sup>۱۳۸</sup> و حتی برخی دیوان اشعار او را «ثالث دیوان سعدی و حافظ» به شمار آوردند<sup>۱۳۹</sup>. قآنی عمری کوتاه داشت زیرا در ۴۷ سالگی بعد از ابتلا به جنون درگذشت (۱۲۷۰ق). او سراسر عمر خویش را به خوشباشی و عیش‌ورزی گذراند و تا توانست از خود و یا صورت آبله‌گون خود که از آن در رنج بود انتقام گرفت. آنچه درباره فرصت‌طلبی‌های او در سرودن مدیحه گفته‌اند با خوشباشی و انتقام‌گیری او از کسان و روزگار بی‌ارتباط نیست. قآنی «آخرین جلوه یک رؤیای درخشان، وسوسه‌انگیز و تا حدی شیطانی بود که یک‌چند با جلوه نقش‌های بدیع خویش دنیای از یاد رفته شعر کلاسیک فارسی<sup>۱۴۰</sup> را در دوران قاجار در عالم پندار جان داد»<sup>۱۴۱</sup>.

سروش اصفهانی (۱۲۲۸-۱۲۸۵ق) از پیروان شیوه اول قصیده‌سرایی در دوره بازگشت به شمار می‌رود. شیوه‌ای که شاعران آن، اشعار فرخی، امیر معزی، عنصری و دیگر شعرای عصر غزنوی را سرمشق خود قرار می‌دادند. شیوه شاعری سروش تتبع اشعار فرخی و اندکی هم امیر معزی و عنصری است و چنان در اقتفای فرخی مهارت به خرج داده که به زحمت می‌توان زبان شعر او را از زبان شعر فرخی تشخیص داد<sup>۱۴۲</sup>. سروش در انتخاب کلمات شاعرانه و ترکیبات هنرمندانه دقت کافی داشته و «مقدار کثیری از واژه‌های فارسی را که استعمال آنها به علت منحصر شدن به غزل، متروک شده بود دوباره به جریان انداخته»<sup>۱۴۳</sup> و به این سبب قصاید او همه درجه اول و منتخب است<sup>۱۴۴</sup>. قصایدی که یادآور قصاید درجه اول سبک خراسانی است<sup>۱۴۵</sup>، و به این سبب سروش را «فرخی قرن سیزدهم» نامیده‌اند<sup>۱۴۶</sup>. اما عیب بزرگی که متوجه شاعران دوره بازگشت بود، سروش

نیز از آن برکنار نیست و آن تکرار مضمون و تهی بودن از احساسات عالی بشری است به نحوی که جنبه ابداع و ابتکار را در شعر او کم‌رنگ ساخته است.<sup>۱۴۷</sup> شاید به این سبب باشد که آخوندزاده در رساله «قرتیکا»ی خود که از نخستین نشانه‌های نقد ادبی به مفهوم امروزی آن در ایران به شمار می‌آید درباره شعر سروش اصفهانی می‌گوید: «نه حسن مضمون دارد نه حسن الفاظ، مضمونی که طرفگی و تازگی نداشته باشد اصلاً نشاط‌افزا و فرح‌انگیز نمی‌تواند باشد بلکه خیلی مکروه و مردود است»<sup>۱۴۸</sup>. همچنین نویسنده روشن‌بین دیگر آن روزگار، زین‌العابدین مراغه‌ای، از مضامین مکرر شعر او اظهار ملال می‌کند: «امروز بازار مار زلف و سنبل کاکل کساد است ... به جای خال لب از زغال معدنی باید سخن گفت. از قامت چون سرو و شمشاد سخن کوتاه کن. از درختان گردو و کاج جنگل مازندران حدیث ران. از دامن سیمین‌بران دست بکش و بر سینه معادن نقره و آهن بیاویز!»<sup>۱۴۹</sup>.

شیبانی کاشانی (۱۲۴۱-۱۳۰۸ق) از قصیده‌سرایان مشهور این دوره است که در پیروی از سبک فرخی و عنصری و امیر معزی از خود شایستگی بسیاری نشان داده است، اما در انتخاب واژگان و ساختار قصیده ابتکار و ابداعی نکرده است. به نحوی که «تقریباً هیچ کدام از غزل‌ها و قصاید و قطعات او نیست که مسبوق به شعری از گذشتگان نباشد و اگر هم چنین شعری به ندرت در دیوانش پیدا شود غالباً خوش‌آهنگ و خوش اسلوب نیست. او مثل شاگردی است که حتماً باید به دنبال سرمشق تمرین کند و الا نوشته‌هایش خراب و کج و معجوج خواهد شد»<sup>۱۵۰</sup>. اما رانده شدن شیبانی از دربار باعث شد که تحولی در شعر او پدیدار گردد. او که به اتهام ارتباط با انگلستان در قضیه جنگ هرات متهم شده بود در سال ۱۲۶۴ق از دربار خارج شد و بنای اعتراض را گذاشت. در این زمینه شعرش به حبسیه‌های مسعود سعد نزدیک شد. اما چون صدای اعتراضش به جایی نرسید به عرفان پناه برد و تا پایان عمر از این مرهم برای آلام خود استفاده کرد. مدایح او غالباً کوتاه است و به نظر می‌رسد شاعر عمداً بخش تغزل قصاید را باقی گذاشته و قسمت مدح ممدوح را به اعتراض حذف کرده است. شعر معترضان شیبانی از طرفی نخستین گام برای خروج شعر از دربار به شمار می‌رود و از طرف دیگر او را باید پیشگام شعر دوره مشروطه به شمار آورد.<sup>۱۵۱</sup>

شیبانی شاید نخستین شاعر دوره قاجار باشد که شهامت به خرج داد و نه تنها از ناصرالدین شاه به عنوان «شیر پیر» یاد کرد، بلکه فروپاشی دولت قاجار را نیز پیش بینی کرد:

بیشه‌ای نغز همی بینم و هر گوشه او

شیرها خفته و روباهان در کر و فرند

شیرکی پیر بجنباند گهگاه دمی

لیک از این جنبش او هیچ حسابی نبرند

سخت زودا که در این بیشه به هر جا مرغی است

این شغالان ببرند و بدرند و بخورند<sup>۱۵۲</sup>

آخرین ملک الشعرای دوره قاجار محمود خان صبا (۱۲۲۸-۱۳۱۱ق) فرزند عندلیب کاشانی و نواده فتحعلی خان صباست. او که ملک الشعرای دربار ناصرالدین شاه بود. علاوه بر شاعری در نقاشی و مجسمه‌سازی و خوشنویسی نیز مهارت داشت و برخلاف جد خود پیرو شیوه اول قصیده‌سرایی یعنی تتبع در شعر شاعران عصر غزنوی به شمار می‌آمد<sup>۱۵۳</sup>. با این همه در برخی از قصاید خود سبک خراسانی و عراقی را به هم آمیخت<sup>۱۵۴</sup> و علاوه بر آنکه در شیوه سهل و ممتنع از فرخی سیستانی پیروی می‌کرد شیوه قصیده‌سرایی سعدی را نیز مد نظر داشت و در قصاید خود، به شیوه سعدی علاوه بر مدح به نصیحت ممدوح نیز می‌پرداخت. او «برای گریز از مداحی هنر دیگری که به کار می‌برد این بود که «حال» را رها می‌کرد و از «آینده» ممدوح سخن می‌گفت<sup>۱۵۵</sup>. تا مبالغه‌های او طبیعی جلوه کند. محمود خان ملک الشعرا «در میان شعرای مدیحه‌سرا در لطف سخن و زیبایی سبک و انتخاب کلمات نرم و هموار و پیوستن عبارات و ترکیبات شیرین و انتخاب مضامین بدیع ممتاز است»<sup>۱۵۶</sup>. او با بهره‌ای که از هنر نقاشی داشت در تصویرگری تغزل‌های قصاید خود مهارت هنرمندانه‌ای به کار می‌بست، علاوه بر آن ابتکاری که در این زمینه داشت باعث شده بود تا جای تغزل‌ها را از صدر قصیده به ذیل آن منتقل کند. او از این کار دو هدف داشت: نخست «آنکه شانه از زیر بار مداحی و مداهنه، یعنی آنچه نمی‌خواهد بگوید، خالی کند و دوم آنکه حسن ختامی به قصاید خود ببخشد»<sup>۱۵۷</sup>. به این جهت قصاید او با قصاید سروش و یا شیبانی تفاوت دارد، اما

گرایشی که به عرفان داشت باعث شد تا برخی از اشعار او به اشعار شیبانی نزدیک شود.

### زبان شعر قصیده‌سرایان

در قصاید قصیده‌سرایان بزرگ این دوره ابتکار و نوآوری دیده نمی‌شود. آنچه زبان شعر قآنی را از دیگران متمایز می‌کرد، غنای واژگان آن بود و نه ابداع و ابتکار در واژه‌ها یا ترکیبات. قآنی برای نشان دادن تسلط خود بر واژگان زبان «بیش از هر شاعر دیگر لغات مهجور و نامأنوس عربی و فارسی در اشعار خویش به کار برده است»<sup>۱۵۸</sup>. بنابراین «در شعر این دوره نه تنها مفردات تازه‌ای دیده نمی‌شود ... بلکه اگر در حوزه واژگان بخواهیم شعر این دوره را تحلیل و داوری کنیم تقریباً حتی نسبت به عصر صفویه هم عقب افتاده است ... چون شعر عصر صفوی به مراتب، چه از لحاظ واژگان و چه از لحاظ ترکیبات، غنی‌تر و سرشارتر است»<sup>۱۵۹</sup>. از نظر نوع زبان می‌توان گفت که شعر دوره قاجار «در دو عرصه واژگان و نحو زبان تکرار کلیشه‌دار زبان سعدی است ... و با زبان زنده و رایج مردم تفاوت دارد. هیچ ضرب‌المثل تازه و نوساخته یا نمادی نو به شعر شاعران این دوره راه نیافته است»<sup>۱۶۰</sup>. این کهنگی زبان البته طبیعی است زیرا «اگر ما از شاعری که تفکر در بسته قرون وسطایی دارد و چهره او از لحاظ عوامل اجتماعی و تاریخی، تکرار چهره‌های فرسوده قرون و اعصار گذشته است، توقع داشته باشیم که این انسان زبان نوینی داشته باشد توقع ما بیهوده است»<sup>۱۶۱</sup>. به تعبیر دیگر وقتی که زبان شاعر تکراری باشد جهان بینی او هم تکراری است<sup>۱۶۲</sup>. از این رو شاعران قصیده‌سرای دوره قاجار که در دربار حضور دارند از این نظر، مشمول اصولی می‌شوند که گولپینارلی در مورد «شاعران دیوانی» برشمرده است: «اینان که حتی روزگار خود را نمی‌بینند، اینان که حتی به اندیشیدن درباره مردم تنزل نمی‌کنند، اینان که حقایق را نمی‌بینند و اگر هم ببینند چشمشان را می‌بندند، اینان که زبان واحدی به کار می‌برند، از لذتی واحد سرشار می‌شوند و با صور خیال واحد سخن می‌سرایند. این شاعران، این شاعران دیوانی ... شاعران دیوانی الهام‌های خود را نه از طبیعت و عالم درونی و بیرونی بلکه از دیوان‌های همدیگر می‌گیرند، در زبان این شاعران، بهار، همه بهارها و حتی بهار همه شاعران یکسان است. آیا دیگر از اینان انتظار دارید که جدا از همدیگر باشند؟ دیدگاه‌های جداگانه‌ای داشته باشند؟

احساس‌های جداگانه‌ای پیروند و در هر زمینه‌ای فرقه‌هایی داشته باشند تا یکی را از دیگری تشخیص دهیم؟»<sup>۱۶۳</sup>.

### تغییر نام ممدوح

یکی از ویژگی‌های قصاید این دوره تغییر دادن نام ممدوح به اقتضای جریان زمانه است.<sup>۱۶۴</sup> چنان‌که ملک‌الشعرا صبا قصایدی را که در مدح لطفعلی خان زند سروده بود، بعدها با تغییر نام «لطفعلی» به «فتحعلی» به فتحعلی شاه قاجار تقدیم کرد.<sup>۱۶۵</sup> ظاهراً این شیوه در میان دیگر شاعران قصیده‌سرا نیز رواج داشته است: «غالب شعرای درباری از این کار ناچار بودند زیرا هر کس از آنها توقع مدیحه داشت، شاعر هم نمی‌توانست که برای هر شاهزاده و وزیر و از آنها گذشته هر مشاور و مشیری قصیده غرا بسازد، پس شاعر گاهی مجبور می‌شد که قصاید عمومی بسازد یعنی طرح قصیده را طوری بیفکند و جامه به‌گونه‌ای ببرد که به هر اندامی بخورد»<sup>۱۶۶</sup>. گویا این روش در قدیم نیز مرسوم بوده<sup>۱۶۷</sup> و انوری با تشبیهی که به کار برده برای این کار جوازی براساس عرف و شرع صادر کرده است:

دخترانی که فکر بکر منند      هر یکی را به شوهری دادم  
چون که کابین نداد و عنین بود      پس گرفتم به دیگری دادم<sup>۱۶۸</sup>

در کنار تغییر نام ممدوح باید از تغییر «مدح» به «قدح» یاد کرد. به این نحو که شاعر به سبب تغییرات سیاسی و معزول شدن ممدوح ناگهان به نکوهش او می‌پردازد، مثلاً قآنی «بعد از سال‌ها ستایش از حاجی میرزا آقاسی در هنگام تهنیت وزارت میرزا تقی خان امیرنظام (امیرکبیر) در قرائت یک بهاریه عشوه‌آمیز و پرتنطنه خویش که در حضور امیر خواند به این بیت رسید:

به جای ظالمی شقی نشسته عادل «تقی»

که مؤمنان متقی کنند افتخارها

امیرکبیر که احساس کرد الزام سجع نام وی (تقی) حاجی معزول را در زبان بی‌مسئولیت شاعر «ظالم شقی» کرده است چنان در تاب شد که نتوانست باقی قصیده را گوش فرا دارد.<sup>۱۶۹</sup> اما برخی از این روش دفاع کرده و گفته‌اند: «این‌گونه نکوهش‌ها

یا مدح‌ها از برای شعرای درباری که به عادت درباریان خو گرفته و در عداد آنان درآمده بودند در حقیقت اجباری بود و اگر برخلاف این رویه رفتار می‌کردند بیم جان داشتند»<sup>۱۷۰</sup>.

### نوآوری‌ها

با وجود آنکه قصاید دوره بازگشت از نظر مضمون، تکرار مضامین قصاید سبک خراسانی است، چون در شناخت سبک شعر یک دوره و یا یک شاعر با عامل «بسامد» سر و کار داریم<sup>۱۷۱</sup>؛ باید گفت که هرچند تکرار مضمون با بسامد بالا در قصاید این دوره دیده می‌شود، بسامد تازگی و ابتکار و نو بودن مضمون نیز در برخی قصاید شاعران بازگشت دیده می‌شود. یکی از این تازگی‌ها را می‌توان به ذکر وقایع تاریخی در ضمن قصیده اختصاص داد. اشارات تاریخی در شعر سروش اصفهانی و بیشتر از او در شعر قائم‌مقام فراهانی دیده می‌شود<sup>۱۷۲</sup>. در شعر قآنی نیز اشاراتی به وقایع تاریخی دیده می‌شود از جمله قصیده‌ای که با مطلع:

سخن گزافه چه رانی ز خسروان کهن

یکی ز شوکت شاه جهان‌سرای سخن<sup>۱۷۳</sup>

سروده و در آن به لشکرکشی محمد شاه به هرات اشاره کرده است. و یا قصیده

دیگری با مطلع:

دوش بگشودم زبان تا درد دل گویم به یار

گفت عشاق زبون را با زبان‌دانی چه کار؟<sup>۱۷۴</sup>

که در ستایش حاجی میرزا آقاسی سروده و در آن به هرج و مرج و آشوب شیراز اشاره کرده است<sup>۱۷۵</sup>. علاوه بر اینها اشارات صریح‌تری به فتوحات عباس میرزا در خراسان در شعر میرزا صادق وقایع‌نگار (وفات: ۱۲۵۰ق) دیده می‌شود<sup>۱۷۶</sup>. همچنین طرب اصفهانی «در واقعه قحط و مجاعة تاریخی سنه ۱۲۸۸ق که از شرح و تفصیلش موی بر اندام آدمی راست می‌شود و کار از اکل میتة و مردار گذشته، اطفال شیرخوار خود را می‌خوردند ... اشعاری که مربوط به همان سال قحط و مجاعة سال ۱۲۸۸ق ساخته و در دیوانش طبع کرده‌اند نموداری از اوضاع آن ایام و پریشانی و شوریدگی احوال خود شاعر است»<sup>۱۷۷</sup>.

مضمون تازه دیگری که در قصاید این دوره نسبت به قرن ۵ و ۶ دیده می‌شود ستایش بزرگان دین از جمله امامان شیعه است<sup>۱۷۸</sup>. هر چند سرودن قصیده در ستایش بزرگان دینی در دوره صفویه گسترش پیدا کرد، چون قصاید دوره بازگشت از نظر زبان و مضمون به دوره غزنوی و سلجوقی بازگشته‌اند طرح مضامینی که حاوی عقاید شیعه و یا ستایش پیشوایان این مذهب باشد نسبت به آن دوره کاملاً تازگی دارد.

اشاره به ابزاری که در دوران قدیم معمول نبوده و در این روزگار دیده می‌شود از جمله تازگی‌هایی است که در قصاید شاعران دیده می‌شود، مثلاً ملک‌الشعرا صبا در توصیف تفنگ و لغز عینک<sup>۱۷۹</sup> اشعاری بدیع سروده است. وصال شیرازی نیز لغزی درباره «قلیان» سروده است و «اشعار تازه و کم‌سابقه وصال تعریف‌هایی از توپ و قلیان و امثال آنهاست که به این دلیل نمی‌توان شاعری را مبتکر نامید»<sup>۱۸۰</sup>. اما ابتکار مضمون، امتیاز شعر او به شمار می‌رود.

در زمینه اصول فنی شعر نیز برخی تازگی‌ها را می‌توان در شعر شاعران این دوره شاهد بود، مثلاً قآنی در وزن برخی از اشعار خود «از آهنگ‌ها و ریتم‌های تند و ضربی استفاده کرده، وزن‌هایی که معمولاً در اشعار قبل از او کمتر مورد استفاده بوده است»<sup>۱۸۱</sup>. وصال شیرازی نیز کوشش کرده تا بحرهای عروضی تازه‌ای را که در آن روزگار معمول نبوده در شعر خود به کار گیرد<sup>۱۸۲</sup>. محمود خان ملک‌الشعرا نیز بهاریه و خزانیه تغزل‌های قصاید خود را به جای آنکه مثل دیگر قصیده‌سرایان در آغاز قصیده بیاورد، آنها را برای حسن ختام و پرهیز از دعای تأیید در پایان قصیده آورده است<sup>۱۸۳</sup>. اما چنان که گذشت بسامد این تازگی‌ها اندک است و جای دروغ است که شاعران این روزگار در اقتفا و تتبع خود از برخی کوشش‌های شاعران قرن ۶ در نوآوری تبعیت نکردند، زیرا «شعر مدحی در عصر غزنوی با قصاید فرخی و عنصری به کمال رسیده بود و شاعران عصر سلجوقی ناچار می‌کوشیدند در وصف ممدوح و برتر شناساندن او از اسلاف وی مضمون‌هایی بیافرینند که شاعران پیشین نگفته باشند. همه این عوامل و اسباب موجب گردیده که در نیمه اول قرن ۶ تحولی عمیق در مدیحه‌سرایی به وجود آید و زمینه برای سرودن اشعاری چون اشعار انوری و ابوالفرج رونی آماده گردد»<sup>۱۸۴</sup>.



## ۲. مثنوی سرایی

هرچند اوج بازگشت به سبک خراسانی در قصیده‌سرایی نهضت بازگشت دیده می‌شود، سرودن مثنوی به شیوه شاعران حماسه‌سرای سبک خراسانی، شاخه دیگری از اقتفا و تتبع در اشعار قدماست. طولانی‌ترین مثنوی‌ای که در زمینه حماسه تاریخی در این دوره سروده شده مثنوی «شهنشاه‌نامه» ملک‌الشعرا صباست که به اقتفای شاهنامه فردوسی به شرح جنگ‌های عباس میرزا نایب‌السلطنه فتحعلی شاه با روس‌ها پرداخته است. برخی شیفتگان شعر صبا گفته‌اند که «شهنشاه‌نامه... از شعرهای فردوسی فاصله ندارد و بسیاری از ابیات آن لطافت و انسجام شعرهای نخبه شاهنامه فردوسی را دارد و گاهی هم بر شاهنامه غلبه می‌کند»<sup>۱۸۵</sup>. و یا «اشعار وی با آثار متقدمین همسنگ و گاهی منشأ اشتباه است»<sup>۱۸۶</sup>. اما «کلام وی عظمت و سادگی گفتار استاد طوس را ندارد و به شیوه اسدی طوسی بیشتر شباهت دارد تا کلام فردوسی»<sup>۱۸۷</sup>، و به دشواری می‌توان «در آن بیت‌هایی یافت که در استحکام و زیبایی کلام، سنجش با سست‌ترین ابیات مقلدان شاهنامه را که در سده‌های ۵ و ۶ق سروده شده تاب آورد»<sup>۱۸۸</sup>. بنابراین در واقع صبا «از قرن ۷ق به بعد تنها کسی است که توانسته است نسبت به دیگران از فردوسی خوب پیروی کند»<sup>۱۸۹</sup>. اما شهنشاه‌نامه او «چیزی جز یک مدیحه سربسته دربار فتحعلی شاه و فرزندش عباس میرزا نیست و در واقع قصیده جای خود را به یک ستایش‌نامه مفصل مثنوی داده است»<sup>۱۹۰</sup>. علاوه بر شهنشاه‌نامه، مقدمه‌ای که داوری شیرازی (۱۲۳۸-۱۲۸۳ق) برای شاهنامه خوشنویسی شده به خط خود سروده، از جمله اقتفاهایی است که در این دوره نسبت به شاهنامه فردوسی انجام گرفته است. طبع آزمایی داوری با وجود حجم اندک آن، ظاهراً از نظر ارزش شعری ارزشی کمتر از کوشش ملک‌الشعرا صبا ندارد<sup>۱۹۱</sup>.

از حماسه‌های تاریخی دیگر این دوره می‌توان از منظومه علیمردان‌نامه از شهاب ترشیزی (وفات: ۱۲۱۵ق) که درباره جنگ‌های علیمردان خان زند با ذوالفقار خان است یاد کرد<sup>۱۹۲</sup>. با اینکه مثنوی نامه باستان معروف به سالارنامه سروده میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد ادیب کرمانی در شرح تاریخ ایران است، آنرا می‌توان در زمره حماسه‌های تاریخی این عهد محسوب داشت<sup>۱۹۳</sup>.

در کنار حماسه‌های تاریخی پیروان سبک خراسانی، باید از حماسه‌های دینی آنها نیز یاد کرد. اگر حماسه‌های تاریخی برای پادشاه و شاهزادگان و درباریان خوشایند بود حماسه دینی مطابق ذوق عامه مردم بود و حاکمان روزگار برای جلب قلوب عامه و همچنین موجه جلوه دادن حاکمیت خود از این نوع حماسه‌ها حمایت می‌کردند.<sup>۱۹۴</sup>

مفصل‌ترین منظومه حماسه دینی این دوره مثنوی خداوندنامه از ملک‌الشعرا صباست که در شرح احوال پیامبر و حضرت علی (ع) و جنگ‌های آن حضرت سروده است. «در این منظومه نیز صبا کوشیده است از استاد طوس پیروی کند و به همین سبب بسیاری از اصطلاحات شاهنامه را به عاریت گرفته و در منظومه خود راه داده است اما با همه استادی خود... به هیچ روی بر اثر فردوسی گام نتوانسته است زد»<sup>۱۹۵</sup>. سروش اصفهانی نیز منظومه اردیبهشت‌نامه را به اقتفای خداوندنامه صبا سرود و قصد داشت در آن به شرح احوال پیامبر و امامان شیعه پردازد. اما منظومه وی ناتمام ماند، و فقط بخشی از زندگانی پیامبر را به نظم کشید.<sup>۱۹۶</sup> علاوه بر او راجی کرمانی نیز در منظومه حمله راجی احوال پیامبر و سرگذشت حضرت علی (ع) و جنگ‌های وی را منظوم ساخته است.<sup>۱۹۷</sup> عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (وفات: ۱۲۴۳ق) منظومه مختارنامه را درباره غزوات مختار ثقفی سروده است.<sup>۱۹۸</sup> همه سراینندگان مزبور کوشش کرده‌اند تا زبان و بیان فردوسی را در شاهنامه مورد تتبع قرار دهند، اما هم به علت موضوع و هم به علت تحولی که در زبان شعر به وجود آمده بوده از این کار بازمانده‌اند.

### ۳. قالب‌های شعری دیگر

غیر از قصیده و مثنوی، سرودن مسمط به شیوه مسمط‌های منوچهری دامغانی بین پیروان سبک خراسانی در این دوره رواج داشت، که بهترین آنها از آن قآنی شیرازی است.<sup>۱۹۹</sup> بعد از قآنی باید از داوری شیرازی (وفات: ۱۲۸۳ق)، فرزند وصال شیرازی، یاد کرد که به رقابت با قآنی مسمط‌های زیبایی به اقتفای منوچهری سروده است.<sup>۲۰۰</sup> آنچه در این مسمط‌ها نمود دارد توصیف طبیعت است، که این دسته از شاعران پیرو سبک خراسانی به نحو دیگری در تغزل و تشبیب قصاید خود از آن استفاده کرده‌اند.

استفاده از قالب ترکیب‌بند و ترجیع‌بند نزد شاعران قصیده‌سرای این دوره معمول

است. اما چون معروف‌ترین ترکیب‌بند و ترجیع‌بند به‌وسیله شاعران متمایل به سبک عراقی سروده شده در بخش بعد به آن اشاره می‌شود.

در دیوان‌های شاعران بازگشت تعدادی رباعی نیز دیده می‌شود، که ظاهراً شاعرانی که به قالب‌های طولانی مثل قصیده و مثنوی عادت داشته‌اند در سرودن رباعی بیشتر به جامع بودن دیوان خود از جهت اشتمال بر تمام قوالب شعر فارسی نظر داشته‌اند؛ چندان که در انتخاب قافیه نیز به حضور همه حروف الفبا در جایگاه حرف «روی» عنایت خاص داشتند تا از این طریق نقص متوجه دیوان شعر آنها نباشد. مضامینی که در این رباعیات به چشم می‌خورد اغلب تحت تأثیر اندیشه‌های خیام مبنی بر اغتنام فرصت و استفاده از وقت خوش است، اما در میان آنها رباعیاتی در هزل و هجو نیز دیده می‌شود.<sup>۲۰۱</sup>

### بازگشت به سبک عراقی

همان‌گونه که پیشتر گذشت نهضت بازگشت را به دو جریان عمده می‌توان تقسیم کرد: ۱. بازگشت به سبک خراسانی که بیشترین نمود آن در عرصه قصیده‌سرایی دیده می‌شود. ۲. بازگشت به سبک عراقی که بیشتر در زمینه غزل‌سرایی ظاهر شده است. همچنین گفته شد که پیشگامان نهضت بازگشت از یک طرف از اهالی عراق عجم (اصفهان و کاشان و شیراز) بودند و از طرف دیگر خود به سبک عراقی شعر می‌سرودند.<sup>۲۰۲</sup> اما پیوستن شاعران به دربار که در مرحله دوم نهضت بازگشت صورت گرفت آنها را به سبک خراسانی که با سنت‌های شعر درباری هماهنگی داشت، رهنمون گشت. مرحوم همایی برای سبک عراقی قائل به سه شاخه شده است: ۱. سبک عراقی قدیم که در قرن ۶ق در مقابل سبک خراسانی ظهور کرد. ۲. سبک عراقی متوسط که آنرا سبک هندی گویند ولی در واقع سبک اصفهانی است.<sup>۲۰۳</sup> ۳. سبک عراقی جدید که «آمیخته‌ای است از سبک عراقی قدیم و متوسط (هندی)، به این معنی که عنصر غالبش طرز گفته‌های خلاق‌المعانی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی است به انضمام چاشنی سبک هندی کلیم و صائب با همه مشخصات و ممیزات لفظی و معنوی آن»<sup>۲۰۴</sup>. این سبک «همان است که در دوره بازگشت ادبی نیمه دوم قرن ۱۲ق به توسط گویندگان عضو انجمن مشتاق

اصفهانی و پیروان و دست‌پروردگان او با جلوه‌ای تازه نمودار گردید و اثرش به قرن سیزده و چهارده رسید»<sup>۲۰۵</sup>. غزل‌های عاشق اصفهانی (وفات: ۱۱۸۸ق) را متأثر از این سبک دانسته‌اند<sup>۲۰۶</sup>. او «در شاعری خاصه غزل‌سرایی قاعده‌ای نو نهاده و طریقی تازه پیش گرفته که در آن سیاق، مسلم آفاق شده» است<sup>۲۰۷</sup>.

### غزل‌سرایی

در دوره صفویه و رواج سبک هندی و مکتب وقوع، قالب غزل بر تمام قوالب شعری غلبه داشت و در دوره اول بازگشت نیز این برتری خود را حفظ کرد. اما با احیاء قصیده در دوره دوم بازگشت، قالب غزل «در کنار آن زندگانی شبح‌واری یافت»<sup>۲۰۸</sup>. با این همه اگر غزل‌سرایان دوره قاجار را «با غزل‌سرایان اعصار ماقبل بسنجیم نه تنها از دیگران باز نمی‌مانند بلکه یک نوع لطف و زیبایی و مضمون‌آفرینی در غزل‌های آنان است که گاهی مزه غزلیات حافظ و سعدی را می‌چشاند»<sup>۲۰۹</sup>. از این رو، غزل‌های دوره بازگشت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: غزل‌های سعدی‌وار یا عاشقانه و غزل‌های حافظ‌وار یا عارفانه<sup>۲۱۰</sup>.

غزل‌سرایان این دوره یا مستقلاً به یکی از این دو شاعر توجه دارند (مثل پیروی قائنی، وصال شیرازی، و مجمر زواره‌ای از سعدی) و یا اینکه به هنگام سرودن غزل عاشقانه به سعدی و به هنگام سرودن غزل عارفانه به حافظ روی می‌آورند (مثل مشتاق اصفهانی، فروغی بسطامی و نشاط اصفهانی). اما سرودن غزل به شیوه غزل‌های مولوی در این دوره معمول نبوده است<sup>۲۱۱</sup>. به نظر می‌رسد مخالفت علما و فقها دوره قاجار با تصوف که با گذشته شدن مشتاق علیشاه به سال ۱۲۰۶ق و قتل معصوم علیشاه در سال ۱۲۱۲ق به اوج رسید<sup>۲۱۲</sup>، و به‌ویژه کوشش‌های آقا محمدعلی بهبهانی (وفات: ۱۲۱۶ق) که در رساله خیراتیه او منعکس است<sup>۲۱۳</sup> یکی از دلایل عمده عدم توجه به غزل‌های مولوی در این عصر برای اقتفا و تتبع بوده است. کما اینکه فروغی بسطامی به سبب غزل‌های عارفانه‌اش «مورد سوءظن و انتقاد مسلمانان متعصب قرار گرفت»<sup>۲۱۴</sup>. نشاط اصفهانی نیز (وفات: ۱۲۴۴ق) متهم به کفر و بددینی شد و «عوام و خواص سنان لسان طعن بر وی کشیدند»<sup>۲۱۵</sup>. با این همه در دوره ناصرالدین شاه که حمله علما به صوفیه

کاهش یافته و بیشتر متوجه بابیه شده بود شاعرانی چون شبیانی کاشانی و قره‌العین، غزل‌هایی به اقتفای غزل‌های مولوی سرودند.<sup>۲۱۶</sup>

پیروی غزل‌سرایان دوره‌ بازگشت از حافظ و سعدی دوگونه بوده است: یا این شاعران از ویژگی‌های زبان و صور خیال غزل‌های سعدی و حافظ در سرودن اشعار خود یاری می‌گرفتند یا علاوه بر استفاده از زبان و صور خیال، غزل‌های این دو را اصطلاحاً «استقبال» کرده یا «جواب» می‌گفتند<sup>۲۱۷</sup>، که در این صورت از وزن و قافیه و ردیف غزل‌های سعدی و حافظ نیز عیناً استفاده می‌کردند.<sup>۲۱۸</sup> هر دو روش، آنها را به تکرار مضمون دچار کرده است، به‌نحوی که «غزل این روزگار در حقیقت غزل سعدی و حافظ است که تخلص سراینده آنها فروغی بسطامی، نشاط اصفهانی و یغمای جندقی شده اما بدون زیبایی و طراوت شعر سعدی و حافظ»<sup>۲۱۹</sup>.

با اینکه بیشترین درون‌مایه غزل در این دوره به موضوعات عاشقانه اختصاص یافته است و طبعاً در این زمینه هر شاعری می‌تواند دارای تجربه‌های شخصی باشد، همچون مجمر زواره‌ای (وفات: ۱۲۲۵ق) که گفته‌اند «پیوسته شیفته سودای پری‌رویی و سودازده مهر مشکین مویی بود که شأن نزول و وجه ورود غالب از غزلیات و رباعیات آن عزیز را»<sup>۲۲۰</sup> صاحب تذکره انجمن خاقان «از خود او استماع نموده است»<sup>۲۲۱</sup>، اما «معشوق این شعرا معشوقی است کلی، و کلیت به حدی است که معشوق شعر غنایی این دوره همان معشوق شعر غنایی دوره سعدی است»<sup>۲۲۲</sup>. همچنین «در عشقی که غزل متضمن آن است کوچک‌ترین جلوه‌ای از شخصیت شاعر دیده نمی‌شود. جستجوی تجربه شخصی شاعر در شعر این دوره حتی در حد سبک مکتب وقوع نیز امری بی‌حاصل است»<sup>۲۲۳</sup>. شاعر غزل‌سرای این دوره «در عرصه مضمون و نوع احساس و عواطف از همان عشقی سخن می‌گوید که شعر سعدی و حافظ آنرا القا می‌کرد»<sup>۲۲۴</sup>. با این همه، می‌توان گفت که با بسامد اندک، برخی نوآوری‌ها در غزل‌سرایي تعدادی از شاعران نهضت بازگشت دیده می‌شود، از جمله ابتکارهای هاتف اصفهانی در فراقیه‌هایی که سروده و «عمق احساس او را نسبت به دوستی و دوستی‌ها نشان می‌دهد»<sup>۲۲۵</sup>. همچنین استقبال‌هایی که از غزل‌های خواجوی کرمانی کرده، غزل‌های او را نسبت به معاصرانش متفاوت ساخته است. غزل‌های فروغی بسطامی نیز به سبب آنکه از تقلید صرف خارج شده و از اندیشه

عرفانی و احساس واقعی شاعر نیز کسب شور و سوز و گداز کرده تازگی و جذابیت بیشتری یافته است.<sup>۲۲۶</sup>

در میان غزل سرایان این دوره، از آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی گرفته تا وصال شیرازی و مجمر زواره‌ای، دو غزل سرا بیشتر از همه شهرت پیدا کرده‌اند: نشاط اصفهانی و فروغی بسطامی. هر دو شاعر به شیوه غزل سرایی حافظ و سعدی توجه داشته‌اند یکی در آغاز دوره قاجار و دیگری در پایان آن.<sup>۲۲۷</sup>

نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۴۴ق) از پیشگامان نهضت بازگشت است که در زمان کلانتر بودن او انجمن سوم اصفهان به همت او تشکیل شد. با اینکه شهرت نشاط اصفهانی بیشتر به سبب نثر آراسته منشآت اوست، اما در عرصه شعر نیز از شهرت کافی برخوردار است. او در قصیده سرایی پیرو شیوه امیر معزی و ادیب صابر و کمال الدین اسماعیل بود.<sup>۲۲۸</sup> اما چون «غالباً با اهل طریقت و سلوک معاشرت داشت»<sup>۲۲۹</sup> بیشتر به غزل سرایی می پرداخت. گفته‌اند که «غزل را مانند حافظ می گوید»<sup>۲۳۰</sup> اما واقعیت آن است که بسیاری از غزل‌های او با مطلعی زیبا شروع می شود و بقیه ابیات غالباً جذابیت بیت اول را ندارند.<sup>۲۳۱</sup> به نظر می رسد نشاط اصفهانی در این زمینه هنوز تحت تأثیر غزل سرایی مکتب وقوع و سبک هندی قرار داشته که شاعران آن به «تک بیت» توجهی ویژه داشتند.<sup>۲۳۲</sup> ظاهراً به همین سبب بوده که هدایت به جای ذکر غزل‌های او تنها تک بیت‌هایی از آنها را ضمن برگزیده اشعار نشاط در دو تذکره خود آورده است.<sup>۲۳۳</sup> به هر حال، نشاط «آنجا که از ذوق و نشاط سخن رانده رایحه جان بخش غزل‌های سعدی از آثارش استشمام می شود و آنجا که از عشق و عرفان گفتگو به میان آورده کلامش نشأه روح پرور کلام حافظ را یافته است»<sup>۲۳۴</sup>.

فروغی بسطامی (۱۲۰۰-۱۲۷۴ق) مشهورترین غزل سرای این دوره است که غزل‌هایی با زمینه عرفانی سروده است. بر اساس روایت‌هایی که از زندگانی فروغی در دست است او «پس از مراجعت از عتبات به کلی مستغرق در آثار و احوال عارفان و اولیاء خدا گردید و ناگهان در اثر مطالعه حالات و اشعار همشهری خود عارف بزرگ بایزید بسطامی دچار تغییر حالی شد و از مردم دوری جسته به طلب واصلان حقیقت برآمد و به آشفته‌گی مشهور گردید»<sup>۲۳۵</sup>. ماجرای آشفته‌گی احوال فروغی و حالات و

سخنان او را به گوش ناصرالدین شاه رساندند و افزودند که «فروغی دعوی انالالحق دارد. به احضارش فرمان داد. پس از آستان بوسی بر زبان مبارک راند که: گویند فرعون آسا دم از دعوی «انا ربکم الاعلی» می زنی، فاش دعوی خدایی می کنی! در حال، زمین بوسه داد و جبهه بر خاک نهاد و معروض داشت که این سخن افترای محض و محض افتراست. من از کجا و دعوی خدایی از کجا؟ زیرا که هفتاد سال دویدم حال به «سایه خدا» رسیدم! به لطف این بدیبه و حسن این مطایبه از حضرت شهریار زمان و زمین مورد احسان و تحسین و سزاوار صله و آفرین گردید»<sup>۲۳۶</sup>. اما ظاهراً حضرت ظل الله شیفته او شد و به روایتی فروغی به ناصرالدین شاه شیفتگی پیدا کرد و در هر حال «گاهی که شاه چند بیت شعر می گفت آنرا به فروغی می داد و فروغی اشعار شاه را تکمیل کرده غزلی تمام می ساخت و به شاه تقدیم می کرد»<sup>۲۳۷</sup>.

هرچند فروغی شیوه غزل سرایی سعدی و حافظ را تتبع می کرد، «این تقلید با چنان مهارتی همراه است که گویی شاعر شیوه خاصی از خود اختراع کرده است»<sup>۲۳۸</sup>. شیوه‌ای که «از حیث احساسات عاشقانه، بافت موزون کلمات و جمله‌ها و حسن ترکیب درخور توجه است»<sup>۲۳۹</sup>. اما آنچه به شعر فروغی امتیاز می بخشد و آنرا در میان اشعار معاصرانش کم نظیر جلوه می دهد سوز و گداز و وجد و حالی است که در غزل‌های او نهفته است و چون «از دل سوخته و سر سودازده او حکایت دارد در اعماق روح خواننده تأثیر می بخشد»<sup>۲۴۰</sup>.

### مثنوی سرایی

شاعران غزل سرای این دوره علاوه بر غزل به سرودن مثنوی‌های عاشقانه و یا تعلیمی نیز علاقه نشان داده‌اند. وصال شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۲ق) علاوه بر مثنوی بزم وصال منظومه شیرین و فرهاد وحشی بافقی را که ناتمام مانده بود، «به قدری خوب و استادانه به پایان رساند که هر منتقد دقیق در تشخیص و بیان تفاوت آغاز و انجام داستان دچار اشکال می شود»<sup>۲۴۱</sup>. آذر بیگدلی (۱۱۳۴-۱۹۵ق) نیز منظومه یوسف و زلیخا را به اقتضای یوسف و زلیخای عبدالرحمان جامی سرود که «در بعضی موارد از تأثیر سبک هندی خالی به نظر نمی آید»<sup>۲۴۲</sup>. او همچنین منظومه گنجینه را به اقتضای بوستان

سعدی سروده است. ملک الشعرا صبا نیز مثنوی گلشن صبا را به اقتفای بوستان سعدی سروده و ظاهراً «خوب از عهده برآمده است»<sup>۲۴۳</sup>. میرزا محمد نصیر اصفهانی (وفات: ۱۹۱۱ق) مثنوی پیرو جوان<sup>۲۴۴</sup> و حسین شیرازی (قزوینی) (وفات: ۱۲۴۹ق) مثنوی‌های وامق و عذرا، مهر و ماه، الهی‌نامه و شترنامه را به رشته نظم کشید که «قطع نظر از مطالب عالی‌ه نهایت فصاحت و بلاغت را داشت»<sup>۲۴۵</sup>. میرزا حسن اصفهانی معروف به صفی‌علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق) مثنوی بحرالحقایق را به شیوه گلشن راز شیخ محمود شبستری و مثنوی تفسیر صفی را در تفسیر قرآن کریم و منظومه زبده‌الاسرار را در مصیبت ائمه دین سروده است<sup>۲۴۶</sup>. نور علیشاه اصفهانی (وفات: ۱۲۱۲ق) نیز مثنوی خطبة‌البیان را در تفسیر قرآن کریم و مثنوی جنات‌الوصال را در مباحث عرفانی سروده است<sup>۲۴۷</sup>. ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) نیز دو مثنوی طاق‌دیس و لسان‌الغیب را در مباحث عرفانی سروده است<sup>۲۴۸</sup>.

مثنوی‌های جلا‌یرنامه قائم‌مقام فراهانی و خلاصه‌الافتضاح یغمای جندقی با اینکه به زبانی نزدیک به زبان مردم کوچه و بازار سروده شده‌اند، اما از نظر ارزش‌های اجتماعی، پیش‌درآمد شعر دوره مشروطه به شمار می‌آیند<sup>۲۴۹</sup>. به هر حال، در دوره بازگشت که قالب شعری رایج آن بیشتر قصیده و کمتر غزل است طبعاً مثنوی‌سرایی آن هم به گونه‌ای که در سبک عراقی رواج داشته، جایگاه چندانی نداشته است.

### قالب‌های شعری دیگر

گروه شاعرانی که به سبک عراقی گرایش داشتند بیشترین توجه آنها به قالب غزل بود و طبعاً به قالب‌های شعری دیگر کمتر توجه می‌کردند. باین‌همه، شاعرانی که به مرثیه‌سرایی می‌پرداختند از قالب‌های ترکیب‌بند و ترجیع‌بند استفاده می‌کردند. در این دوره ترکیب‌بندهای مشهوری از صباحی بیدگلی، وصال شیرازی، سروش اصفهانی و جیحون یزدی در رثای بزرگان دین که به اقتفای دوازده‌بند محتشم کاشانی (وفات: ۹۹۶ق) سروده‌اند در دست است. ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی با مطلع:

ای فدای تو هم دل و هم جان      وی نثار رخت هم این و هم آن

از ترجیع‌بندهای معروف این دوره است که هاتف در آن «با لطف و ظرافت ماهرانه‌ای



گزارش سلوک روحانی خود را از دیر مغان تا کلیسا و از کوی باده‌فروش تا اقلیم عشق مطرح می‌کند»<sup>۲۵۰</sup>. همچنین مسمط‌هایی که جیحون یزدی (وفات: ۱۳۰۱ق) در زمینهٔ مرثیه سروده در دورهٔ خود از شهرت بسیاری برخوردار بوده است<sup>۲۵۱</sup>. استفادهٔ یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق) از قالب مستزاد برای سرودن نوحه‌های مذهبی تحولی است که در کاربرد قوالب شعری در این دوره دیده می‌شود<sup>۲۵۲</sup>. همچنین سرودن تعدادی رباعی برای آنکه دیوان هر شاعری از جهت جامعیت قوالب شعری نقصی نداشته باشد در این دوره نیز رواج نسبی داشت اما در میان شاعران این دوره شاعری که مشهور به رباعی‌سرایی باشد دیده نمی‌شود<sup>۲۵۳</sup>.

### خروج شعر از دربار (شعر اعتراض)

گرایش برخی از شاعران دورهٔ قاجار به غزل که مضمونی عاشقانه داشت و نیز گرایش برخی دیگر به اندیشه‌های عرفانی به نوعی میان آنها و دربار فاصله‌ای انداخت. اما اغلب غزل‌سرایان این دوره قصیده‌سرا هم بودند و طبعاً پیوند خود را با دربار کاملاً نگسسته بودند. از طرف دیگر یگانه غزل‌سرای عارف این دوره یعنی فروغی بسطامی نه تنها وابسته به دربار ناصرالدین شاه بود، بلکه به روایتی به او عشق می‌ورزید<sup>۲۵۴</sup>، و اگر این روایت هم درست نباشد بسیاری از غزل‌های ناصرالدین شاه را که فقط چند بیتی از آنرا سروده بوده تکمیل می‌کرد و به نام شاه به پایان می‌برد<sup>۲۵۵</sup>. بنابراین نخستین گام برای خروج شعر از دربار باید از جایی دیگر برداشته می‌شد: قائم‌مقام فراهانی (۱۱۹۳-۱۲۵۱ق) در مرکز کشاکش قدرت قرار گرفته بود و به جای قصاید سراسر مدح شاعران دیگر، گلایه‌های خود را به نظم می‌کشید:

دلا تا کی شکست از دست هر پیمان‌شکن بینی

برآی از سینه کاینها جمله زین بیت‌ال‌حزن بینی

برو بیرون از این خانه، بپر از خویش و بیگانه

کزین دیوان دیوانه گزند جان و تن بینی

پرت بشکسته بالت بسته حالت خسته پس آنگه

هوس داری که در کنج قفس طرف چمن بینی

بیا بگشا زبان و هر چه خواهی گو کزین اخوان  
 نبینی مهر تا مهر خموشی بر دهن بینی  
 به هر جا باشی و صد بد ببینی ز این بتر نبود  
 که اینجا خاتم جم را به دست اهرمن بینی  
 نهال خدمت و کالای قدمت را در این کشور  
 پشیمانی ثمر یابی پریشانی ثمن بینی  
 من این سرمایه را آوردم اینجا و خطا کردم

تو باری پند و عبرت گیر چون بر حال من بینی<sup>۲۵۶</sup>

این نخستین گلایه‌هایی بود که از درون دربار برمی‌خاست و به این ترتیب «نخستین نشانه تحول در شعر فارسی در قلمرو معنی و مضمون و هدف شعر آغاز شد و این قائم‌مقام بود که شعر را به صریح‌ترین طرز ممکن به صحنه مسائل اجتماعی کشید»<sup>۲۵۷</sup>.  
 گلایه‌های قائم‌مقام البته تبدیل به فریاد نشد، زیرا او را در دهلیز ساختمان باغ نگارستان خفه کردند<sup>۲۵۸</sup>. اما یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق) نخست به عنوان اعتراض، تخلص خود را از «مجنون» به «یغما» برگرداند<sup>۲۵۹</sup> و سپس گلایه‌های خود را به اعتراض‌های آمیخته به دشنام تبدیل کرد. البته «نباید فراموش کرد که این نفرت و اکراه و این بدگویی و فحاشی، ناشی از فساد و آلودگی محیطی است که شاعر در آن زندگی می‌کرده است ... هیچ شاعر هجوسرایی تا روزگار یغما معایب و مفاصد زمان خود را مانند او بی‌رحمانه فاش نکرده است»<sup>۲۶۰</sup>. از این رو می‌توان او را «پیشاهنگ گویندگان طنزهای سیاسی» دوره مشروطه به شمار آورد<sup>۲۶۱</sup>. شکایت‌های داوری شیرازی (فرزند وصال) (۱۲۳۸-۱۲۸۳ق) نیز هرچند به وسعت اعتراض‌های یغما نبود<sup>۲۶۲</sup>، اما در روزگاری که مدیحه‌سرایی همه را به ستایش حاکمان دعوت می‌کرد، همین اندازه گلایه را نیز می‌توان ارزشمند به شمار آورد:

شاه غضب کرد اهل فضل و ادب را	کرد وزیر وظیفه میرغضب را
میرغضب کار او بریدن و قطع است	دست و سر و پای دزد فتنه طلب را
دزدتر از این «وظیفه دزد» شنیدی	آنکه از این دزد جامه برد و سلب را
آن پسر بی‌پدر که مادر شومش	با همه یکسان نمود نسبت اب را

بالله کارش همه خیانت و دزدی است      عزت القاب بین و ذل نسب را  
 ای عجب آن مرد با درایت کافی      کز همه ره زین زیاده داشت حسب را  
 بخت ضعیفان چراش خانه نشین کرد      بخت کند آری این فنون عجب را<sup>۲۶۳</sup>

اما آخرین ندای اعتراضی که قبل از مشروطه در این دوره به گوش رسید شعر اعتراض آمیز شیبانی کاشانی بود. او همچون قائم مقام و در مرتبه‌ای پایین‌تر، کارگزار دربار بود و اعتراض او، دعوتی بود برای خروج شعر از دربار. گفته‌اند که در اعتراض‌های او «تأثیر مستقیم ارتباط با اروپا به چشم می‌خورد»<sup>۲۶۴</sup>. اما باید دانست که گلایه‌های اعتراض آمیز او که گاهی با نومییدی نیز توأم است و «در حد خود فریاد جامعه است در برابر بیدادگری‌های حکومت روز»<sup>۲۶۵</sup> بیشتر یادآور لحن مسعود سعد سلمان است تا متأثر از ارتباط با اروپا<sup>۲۶۶</sup>. شیبانی کوشید تا در شعر خود ممدوحان را «در منتهای پستی و حقارت و بی‌خبری و مستی — همان‌طور که بوده‌اند — نقاشی کند»<sup>۲۶۷</sup>. حتی گاهی نیز آنان را نصیحت می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد «هشدار چنان تلخ که تا آن زمان در قصیده شنیده نشده بود»<sup>۲۶۸</sup>.

تا بنگری چگونه ز بیداد اهل جور      جان‌های خلق خسته و دل‌ها شده غمی  
 تو حاکم جهانی و باید ادات کرد      در کار مردمان جهان شرط حاکمی<sup>۲۶۹</sup>  
 و چون هشدارها مؤثر واقع نمی‌شود به یقین می‌رسد که پادشاه مرداری است که اطرافیان مانند کرکس در اطراف او قرار گرفته‌اند:

کرکسی بود میر ما زین پیش      گردش از چاکران بسی مردار  
 وین زمان راست همچو مرداری است      گرد او کرکسان آدم‌خوار<sup>۲۷۰</sup>  
 این نوع نگرش و مهم‌تر از آن بیان منظوم این نوع نگرش در آن زمان، که اوج قدرت ناصرالدین شاه به شمار می‌آمد، بسیار شگفت‌انگیز است. در واقع «این فریاد نفی و انکار در چنان محیط تاریک و وحشتناک در رسایی و بی‌پروایی کم از آهنگ اعتراضی نیست که در دوره بیداری و آزادی مثلاً از حلقوم ملک‌الشعرا بهار برآمده است»<sup>۲۷۱</sup>. و به همین دلیل قائم مقام فراهانی و فتح‌الله خان شیبانی را «طلایه‌داران شعر مشروطیت»<sup>۲۷۲</sup> به شمار آورده‌اند.

به هر حال، با خروج شیبانی از دربار شعر فارسی نیز از دربار خارج شد و بار دیگر

به میان مردم راه یافت و تبدیل به ابزاری شد که در عصر مشروطه علیه ممدوحان سابق به کار گرفته شد. البته زمانه نیز دیگر اقتضای چنین شعری را نداشت، زیرا در روزگاری که «نعمه آزادی و آهنگ ترقی و تجدد در آن طنین تازه افکنده بود دیگر برای چاپلوسی‌ها و گزافه‌گویی‌های امثال معزی و انوری و خاقانی جایی نبود»<sup>۲۷۳</sup>. به هر حال، خروج شعر از دربار و تبدیل شدن آن به شعر اعتراض، زمینه را برای هماوایی شاعران با مردم در نهضت مشروطه فراهم ساخت. به تعبیر دیگر شاعران مشروطه، شاعران شجاع شعر اعتراض به شمار می‌زوند.

شیوه دیگر اعتراض را در شعر هزل و هجو می‌توان شاهد بود، یعنی حرکت شاعر به سمت رفتار و زبان عادی مردم که چون از «جد» ناامید می‌شوند به «هزل» روی می‌آورند. نکته دیگر استفاده از روش دیگر مردم عادی برای بیان ناخرسندی و نفرت است و آن به کار گرفتن واژگان مطرود است، واژگانی که فقط در دشنام‌ها ظاهر می‌شود و غالباً نقطه اتکای آن بر مسائل جنسی است. شهاب ترشیزی (۱۱۶۷-۱۲۱۵ق) شاعری است که «در هجوهای خود به مراتب با حفاظ‌تر از سوزنی پیش رفته است نه آنکه اهاجی او از زندگی و تندی خالی باشد بلکه در این شیوه از احدی دست کم ندارد ولی موارد هجای وی اشخاصی معین و انگشت شمارند»<sup>۲۷۴</sup>. اما قآنی «در هزل که با طبیعت او و با محیط زندگی و ذوق معاشران او سازگاری دارد قدرت طبع قابل ملاحظه‌ای دارد، قدرتی که مخرب، ضد اخلاق و خلاف حیثیت انسانی است»<sup>۲۷۵</sup>. در واقع او در این زمینه، محیط آلوده‌ای را که در آن می‌زیسته است به صورت کلمات مطرود به تصویر کشیده است. زشت‌ترین تصویرها و رکیک‌ترین واژه‌ها، ابزار هزل‌پردازی اوست و چون در عالم واقع نیز به اخلاقیات اهمیت چندانی نمی‌داده است این بخش از اشعار او «چنان لحن ننگین و شرم‌آوری دارند که هنر شعری او را تا حد ابتذال پایین می‌آورند»<sup>۲۷۶</sup>.

اگر در هزلیات قآنی جنبه‌ای از مطایبه برای خوشایند برخی ممدوحان فارغ از اخلاقیات او بود، در هزلیات یغمای جندقی بیشتر هدف شاعر سرزنش حکومتگران ستمگر و توصیف محیط آکنده از فساد است که در آن می‌زیست. بنابراین نوعی طنز منتقدانه در اشعار هزل و هجو او دیده می‌شود که به تعبیری می‌توان «او را واپسین طنزپرداز بزرگ در تاریخ شعر کلاسیک فارسی به شمار آورد»<sup>۲۷۷</sup>. در هزلیات یغما نیز

واژگان مطرود به وفور دیده می‌شود، اما چون از طرفی این «الفاظ رکیک و دشنام‌های زشت احوال اجتماعی عصر او را نشان می‌دهد»<sup>۲۷۸</sup>، و از طرف دیگر «در روزگاری که همه شاعران هنر خود را در توصیف دلبر خیالی یا حامیان بی‌تشخص و فرتوتی به کار می‌برند که گویی به عهد غزنویان و سلجوقیان تعلق دارند حتی این مایه انحراف از هنجارها درخور ستایش است»<sup>۲۷۹</sup>. در میان آثار هزل‌آمیز یغمای جندقی از اشعار موصوف به «سرداریه» تا منظومه خلاصه‌الافتضاح البته تفاوت و فراز و فرود از نظر به کار گرفتن واژگان مطرود و یا توصیف‌های مستهجن دیده می‌شود، اما مثنوی خلاصه‌الافتضاح او در واقع خلاصه و عصاره همه زشتی‌هایی است که در یک شعر هزل‌آمیز می‌توان شاهد آن بود. این مثنوی چون ماجرای واقعی که برای یغما اتفاق افتاده است، روایت می‌کند، توصیف روشنی از محیط ناهنجار آن روزگار نیز به شمار تواند آمد<sup>۲۸۰</sup>. نوآوری یغما در هزل و هجو، علاوه بر نزدیک شدن به زبان عامه مردم، استفاده از قالب تازه ابداع شده «تصنیف» برای هزل‌سرایی بود که در بخش شعرهای عامیانه به آن اشاره خواهد شد.

شاعر دیگری که در این دوره جان خود را بر سر هجوسرایی گذاشت تراز یزدی (وفات: ۱۲۶۲ق) بود. تراز از شاعران دربار محمد شاه قاجار بود، اما چون از رفتارهای حاج میرزا آقاسی به تنگ آمد او را هجو کرد. مأموران میرزا او را به فلک بستند، پس سرود:

اول خدای هجو تو کرد و دوم تراز      گیرم مرا زدی تو، خدا را چه می‌کنی؟  
بار دیگر مأموران حاجی میرزا آقاسی او را شکنجه کردند و سرانجام بر اثر عوارض ناشی از آن در ۳۷ سالگی درگذشت<sup>۲۸۱</sup>.

### شعر در میان مردم

در دوره صفویه شاعران سبک هندی با خروج شعر از دربار سلاطین صفوی، به میان مردم رفتند، از زبان آنها بهره بردند و به این ترتیب بر غنای واژگان زبان شعر خود افزودند. در دوره بازگشت، شعر بار دیگر به دربار بازگشت و شاعران درباری حتی در خانه‌هایی که مجاور دربار شاهان قاجار بود اقامت گزیدند و به این ترتیب هم از نظر

زندگی و هم از نظر زبان از مردم دور شدند. با خروج شعر از دربار قاجار، بار دیگر ماجرای زمان سلاطین صفوی تکرار شد: شاعران به میان مردم بازگشتند و این بار از زبان مردم و علیه حاکمیت دربار سخن گفتند. اشعار دوره مشروطیت اغلب بیانگر این سیر تاریخی شعر فارسی در ارتباط با جامعه به شمار می‌رود.

از میان شاعران این دوره یغمای جندقی برای سرودن اشعار هزل‌آمیز خود به زبان عوام روی آورد<sup>۲۸۲</sup>. استفاده یغما از زبان عوام برای هجویه‌هایی که علیه حکام روزگار خود می‌سرود مفهوم دیگری را نیز دربرداشت و آن بیانگر سروده شدن هجویه‌ها از زبان شاعر و درواقع به نمایندگی از سوی عامه مردم بود. قائم‌مقام نیز با اینکه در این زمان صدراعظم ایران به شمار می‌رفت در مثنوی جلایرنامه که از زبان خادم خود «جلایر» سخن می‌گفت به جایگاه قبلی‌اش که در میان مردم بود، بازگشت. او لحن گفتگوها و برخی از واژه‌های غیرشعری را که به زبان عوام تعلق داشت چنان استادانه به کار گرفت که زبان روایت این مثنوی را به گفتگوی معمولی نزدیک ساخت. در پایان دوره قاجار، ایرج میرزا از این روش قائم‌مقام متأثر شد و مثنوی عارف‌نامه خود را به قرینه جلایرنامه سرود<sup>۲۸۳</sup>. قآنی نیز با آنکه به سبک خراسانی قصیده می‌سراید اما «از آوردن الفاظ گفتار عامه در شعر خودداری نمی‌کند و گاه در این زمینه افراط می‌ورزد»<sup>۲۸۴</sup>.

در کنار شاعران رسمی که به دربار تعلق داشتند، شاعران اندکی نیز در تهران و سایر ولایات بودند که همانند دوره صفویه، به گروه پیشه‌وران تعلق داشتند و شعر خود را برای مردم و یا خوشایند دل خود می‌سرودند. این شاعران طبعاً نامشان در تذکره‌های این دوره، که بیشتر به شاعران خواص و شاهزادگان و کارگزاران ادیب تعلق داشت، ثبت نشده است، اما دیوان شعر آنها میان مردم دست به دست گشته تا به روزگار ما رسیده است. یکی از این دسته شاعران که در قم و سپس تهران به نانوایی می‌پرداخت و ظاهراً سواد خواندن و نوشتن نیز نداشت شاطر عباس صبوحی قمی (۱۲۷۵-۱۳۱۵ق) بود، که در دوره ناصرالدین شاه می‌زیست و دو سالی بعد از او زنده بود. اندیشه‌هایی که در دیوان این شاعر دیده می‌شود اغلب گرد مضامین عاشقانه در گردش است اما با لحنی کاملاً عامیانه:

سرد شد گرمی بازار تو، احوالت چطور است؟  
 تلخ شد لعل شکر بار تو، احوالت چطور است؟  
 زنگ زد در ترکش تیز نگاهت تیر غمزه  
 زه زد ابروی کماندار تو، احوالت چطور است؟  
 این زمانت می فروشد مفت و زینجا می گریزد  
 آن که بود از جان خریدار تو، احوالت چطور است؟<sup>۲۸۵</sup>  
 شعر عوام غالباً به صورت شفاهی و غیرمکتوب در میان عامه مردم رواج پیدا می کرد. یکی از شیوه‌های رواج آن، تصنیف‌هایی بود که به مناسبت‌های مختلف اجتماعی به بازگو کردن درد دل‌های مردم می پرداخت. بنابراین پس طبعاً بر سر زبان‌ها می افتاد و عامه مردم آنرا می پسندیدند.<sup>۲۸۶</sup> در واقع «هنگامی که شعر پارسی از دربار سلاطین قدم بیرون نهاد و به دست مردم کوچه و بازار افتاد شکل تصنیف را برای خود انتخاب کرد»<sup>۲۸۷</sup>. از دوره قاجاریه قدیمی‌ترین تصنیفی که اسنادی از آن باقی مانده است زمینه‌ای تاریخی دارد. این تصنیف به آخرین روزهای بی‌پناهی لطفعلی خان زند در برابر لشکر آقامحمد خان قاجار اشاره دارد:

بالای بالان اندران	قشون آمد ما ز ندران
باز هم صدای نی میاد	آوار پی در پی میاد
جنگی کردیم نیمه تمام	لطفی می ره شهر کرمان
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد <sup>۲۸۸</sup>

تصنیف دیگری که در شیراز درباره صاحب دیوان رواج داشته و ادوارد براون آنرا خود شنیده است باز هم زمینه‌ای تاریخی و اجتماعی دارد:

دلگشا را ساخت زیر سرسره	دلگشا را ساخت با چوب و فلک
حیف دلگشا	حیف دلگشا <sup>۲۸۹</sup>

ظاهراً در دوره قاجار «به سبب مشکلات فراوان اجتماعی و آگاهی بیشتر مردم نسبت به گذشته و نبود شاعران و هنرمندانی که شعرشان بازتاب روح زمانه باشد توسل مردم به شعر عوام بیش از پیش شد»<sup>۲۹۰</sup>. گاهی نیز پادشاهان طاقت شنیدن این گونه تصنیف‌ها را نداشتند از جمله تصنیفی که در زمان ورود مظفرالدین شاه از تبریز به تهران در میان

عوام رواج پیدا کرد، شاه را به خشم آورد. از این رو دستور داد تا راوی تصنیف یعنی حاجیه قدمشاد را احضار کردند. پس به او دستور داد آن تصنیف را بخواند و خواند:

برگ چغندر اومده      آبجی مظفر اومده  
چادر و چاقچورش کنین      از شهر بیرونش کنین

شاه خشمگین دستور داد تا همانند اسب بر پای او نعل کوبیدند، سپس او را وادار کرد تا در اطراف کاخ آنقدر بدود تا جان بدهد.<sup>۲۹۱</sup>

برخی گفته‌اند که تصنیف‌ها برخلاف اشعار ادبی زائیده طبع هنرمندان و استادان بزرگ نبود و در آنها احساس بر فکر غلبه داشت.<sup>۲۹۲</sup> اما به نظر می‌رسد که در همه موارد چنین نبوده است، زیرا در مواردی شاعران بزرگ شعر خود را بدون ذکر نام در میان مردم می‌پراکندند. کما اینکه گفته‌اند سراینده برخی از تصنیف‌های هجوآمیز آن روزگار یغمای جندقی بوده است.<sup>۲۹۳</sup>

#### شعر مذهبی (منقبت، مرثیه، نوحه)

سرودن شعر در منقبت بزرگان دین و یا رثای شهدای کربلا هر چند قبل از صفویه نیز نمونه‌هایی داشت، اما در زمان استقرار حکومت صفویه گسترش یافت.<sup>۲۹۴</sup> در آن زمان شاه تهماسب از پذیرفتن قصیده‌ای که محتشم کاشانی (وفات: ۹۹۶ق) در ستایش او و دختر قدرتمندش پریخان خانم سروده بود، خودداری کرد و گفت: «من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند، قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بگویند. صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن، از ما توقع نمایند».<sup>۲۹۵</sup> پس محتشم کاشانی و دیگر شاعران آن روزگار که به هند مهاجرت نکردند به سرودن اشعار دینی به‌ویژه مناقب پیامبر و اهل بیت وی روی آوردند.

با آنکه پادشاهان قاجار از نظر علاقه و سلیقه با پادشاهان صفوی تفاوت داشتند، اما از سر عقیده و ارادت و یا برای جلب قلوب عامه مردم به‌ویژه روحانیان به موضوعات دینی علاقه نشان می‌دادند. آقامحمد خان قاجار در عین حال که چون دیگر پادشاهان شراب می‌نوشید<sup>۲۹۶</sup>، نماز و نوافل و نماز شب به‌جا می‌آورد و ادعیه و اذکار و زیارت عاشورا می‌خواند.<sup>۲۹۷</sup> فتحعلی شاه قاجار برای جلب حمایت علما به تعمیر و ایجاد مساجد



پرداخت و «مردم قم را از پرداخت مالیات معاف کرد و مدرسه فیضیه را در کنار حرم بنا نمود»<sup>۲۹۸</sup>. و به این سبب بود که «میرزای قمی با آنکه در چارچوب اندیشه و تئوری، حکومت فتحعلی شاه را به رسمیت نشناخت اما در عمل سخت با وی همکاری می کرد»<sup>۲۹۹</sup>. محمد شاه قاجار چون به تشویق حاجی میرزا آقاسی به درویشان نعمت‌اللہی پیوسته بود، طبعاً در این زمینه کوششی نداشت؛ اما ناصرالدین شاه با ایجاد «تکیه دولت»<sup>۳۰۰</sup> در تهران بر تشریفات عزاداری دهه محرم افزود هرچند که برای او «تجمل و تفریح نمایش مذهبی بیش از جنبه عزاداری و سوگواری آن بود»<sup>۳۰۱</sup>. او در این باره در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشته است: «در تکیه دولت هم به رسم همه ساله تعزیه درآوردند، تکیه را هم خیلی خوب و از هر سال بهتر بسته‌اند، الحمدلله از هر جهت خوش گذشت! کنیزهای اندرون، بچه و بزرگ، دسته شده بودند و نوحه می خواندند، خیلی تماشا داشت، روزها وقتی که تعزیه تمام می شود من می روم توی نارنجستان می نشینم و آنها را سان می بینم»<sup>۳۰۲</sup>!

به هر حال، کمتر شاعری را در این دوره می توان سراغ داشت که شعری در ستایش پیامبر اسلام و امامان شیعه نسروده باشد. برخی از آنها از روی اخلاص و ارادت و برای «زکوة طبع و قریحه»<sup>۳۰۳</sup> این گونه شعرها را می سرودند و برخی دیگر برای برکنار ماندن از اتهام «بی قیدی مذهبی» و «سرشکستگی» حاصل از آن<sup>۳۰۴</sup>. حتی «فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه هم به تقلید از احساسات عامه در نظم مرثی طبع آزمایی کردند»<sup>۳۰۵</sup>. به گونه‌ای که ادوارد براون از این دوگانگی در سخن و عمل اظهار حیرت می کند: «عجیب است که شاعران هزل گویی چون یغما و قآنی<sup>۳۰۶</sup> چنان که در اشعارشان دیده می شود دارای چنین اعتقادات راسخ به مذهب باشند و اظهار همدردی با شهدای کیش خود کنند»<sup>۳۰۷</sup>.

اشعار مذهبی این دوره را می توان به سه دسته تقسیم کرد: منقبت، مرثیه و نوحه. اشعار منقبت که در ستایش پیامبر و یا امامان سروده می شد، بیشتر به جشن‌هایی اختصاص داشت که شاعران برای عرض تبریک شاعرانه به مناسبت بعثت پیامبر و یا ولادت پیامبر و یا یکی از امامان به حضور پادشاه بار می یافتند و گونه‌ای رقابت نیز در هنرنمایی آنها دیده می شد. قالب این گونه شعرها بیشتر به صورت قصیده و شمار اندکی

نیز در قالب ترکیب‌بند بود.

در کنار منقبت‌هایی که به مناسبت اعیاد مذهبی در دربار پادشاهان قاجار خوانده می‌شد، باید از منقبت‌هایی که در همین مراسم در تالار تشریفات آستان قدس در مشهد خوانده می‌شد یاد کرد. این اشعار که به «قصاید سلام» معروف بود در اعیاد مذهبی در مناقب پیامبر یا امامی که جشن و مجلس سلام به آن اختصاص داشت، خوانده می‌شد، و شاعر در پایان قصیده به مدح پادشاه عصر و نیز ستایش نایب‌التولیه که «متولی باشی» نام داشت می‌پرداخت. بزرگ‌ترین شاعر آستانه به عنوان «ملک‌الشعرا آستانه» ملقب بود، و برای او از دربار درخواست لقب می‌کردند. در دوره ناصرالدین شاه ملک‌الشعرا صبوری (۱۲۵۹-۱۳۲۲ق) (پدر ملک‌الشعرا بهار) سمت ملک‌الشعرا آستانه را برعهده داشت.<sup>۳۰۸</sup> به همین سبب مورد نصیحت شاعر و روحانی روشن‌اندیش حاج میرزا حبیب خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ق) قرار گرفته بود: «از اینکه می‌بینم که تو در حضور والی خراسان یا تولیت آستان قدس بر پای خاسته و در ستایش آنان قصیده‌ای انشاد می‌کنی و آنها که به هیچ‌وجه از شعر و ادب اطلاعی ندارند به قصیده تو گوش نمی‌دهند و با دیگران مشغول صحبت می‌شوند بسیار ناراحت می‌شوم و میل ندارم که تو را با این وضع ببینم»<sup>۳۰۹</sup>.

بیشترین تعداد اشعار مذهبی دوره قاجار به مرثیه‌هایی اختصاص دارد که در رثای بزرگان دین به‌ویژه شهدای کربلا سروده شده و غالب شاعران این دوره در مرثیه‌سرایی‌های خود به دوازده‌بند معروف محتشم کاشانی (وفات: ۹۹۶ق) نظر داشته‌اند. برخی نیز تعداد بندهای ترکیب‌بند خود را از این مقدار فراتر برده‌اند مثلاً صفایی فرزند یغمای جندقی ۱۲۸ بند مرثیه به مناسبت عدد ۱۲۸ که معادل ابجدی کلمه «حسین» است، سرود.<sup>۳۱۰</sup> وصال شیرازی از مرثیه‌سرایان معروف این دوره است که ترکیب‌بندها و ترجیع‌بندهای او در مرثیه امامان شیعه در روزگار خودش شهرت داشته است.<sup>۳۱۱</sup> صباحی بیدگلی از پیشگامان نهضت بازگشت ترکیب‌بند مشهوری در تتبع از دوازده‌بند محتشم کاشانی دارد.<sup>۳۱۲</sup> محمود خان ملک‌الشعرا چهارده‌بند خود را به تناسب با چهارده معصوم در همین زمینه سروده است.<sup>۳۱۳</sup> جیحون یزدی (وفات: ۱۳۰۱ق) علاوه بر قالب ترکیب‌بند و ترجیع‌بند از قالب مسمط برای مرثیه‌سرایی استفاده کرده و «تصور می‌رود

در این زمینه از متوسطین شاعران، گوی سبقت را از همگان ربوده باشد»<sup>۳۱۴</sup>. صفی‌علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق) علاوه بر قالب‌های شعری مزبور، قالب مثنوی را برای مرثیه برگزیده و مثنوی زبده/الاسرار خود را در مصیبت بزرگان دین سروده<sup>۳۱۵</sup> و در آن اسرار شهادت امام حسین(ع) را با سیر و سلوک عرفانی تطبیق داده است<sup>۳۱۶</sup>. قآنی نیز در این زمینه طبع‌آزمایی کرده و همان‌گونه که گذشت باعث حیرت ادوارد براون شده اما شعر او «با وجود مبالغات شاعرانه که افراط در آن شیوه عادی اوست حتی به اندازه شاعران معاصر خویش، وصال و یغما، موفق به نظر نمی‌آید»<sup>۳۱۷</sup>. ظاهراً علاوه بر شاعران معروف، افراد دیگری نیز از روی اخلاص و یا کسب شهرت به سرودن این‌گونه اشعار می‌پرداختند. ناصرالدین شاه به یکی از این شاعران اشاره می‌کند: «آمد روی تخت و با کمال خنکی قصیده‌ای که خود ساخته بود بنا کرد به خواندن، ولی چقدر خنک! طوری که همه یخ کردیم! هرچه هم به او می‌گفتند که نخوان، با دستش جلو مداح را می‌گرفت و می‌خواندا خلاصه مجلس را خنک کرد»<sup>۳۱۸</sup>. شاید به این سبب بوده است که امیرکبیر، سرورش اصفهانی را به سرودن اشعاری در این زمینه تشویق کرد، زیرا «می‌خواست این‌گونه مرثیه‌ساخته و بی‌خلل را جانشین اشعار سخیف عامیانه‌ای که در آن ایام در این موارد متداول بود سازد و در عین حال شاعران را به کاری که در هر صورت به نوعی به حال عامه فایده‌ای رساند و منحصر به تملق و دروغ در حق ممدوحان نالایق عصر نیست منصرف و مشغول بدارد»<sup>۳۱۹</sup>.

یغمای جندقی مرثیه‌سرای دیگری است که با استفاده از قالب مستزاد، تحولی در مرثیه‌سرایی دوره قاجار به وجود آورد و با نزدیک کردن مرثیه به تصنیف‌های ضربی، نوحه سینه‌زنی را تکامل بخشید<sup>۳۲۰</sup>. شیوه او در مرثیه‌سرایی مورد تقلید شاعران دیگر به‌ویژه در دوره مشروطه قرار گرفت و آنها اشعار انقلابی خود را در این قالب که زمینه‌ای آهنگین و شورانگیز داشت سرودند<sup>۳۲۱</sup>.

اشعاری که برای شبیه‌خوانی و یا دیالوگ‌های تعزیه به کار می‌رفت هرچند در ابتدا به‌وسیله شاعران متوسط سروده می‌شد، اما با رونق گرفتن تعزیه در «تکیه دولت» و کوششی که ناصرالدین شاه برای جنبه نمایشی این موضوع داشت، این اشعار به وسیله شاعران بلندمرتبه‌تر نیز سروده شد.

شاعران دیگری نیز در دوره ناصرالدین شاه و بعد از آن زندگی می کردند که خارج از دربار، اندیشه‌های مذهبی خاص خود را در قالب شعر فارسی عرضه می کردند. اسماعیل هنر جندقی، فرزند یغمای جندقی، به طریقه شیخیه گرویده بود و میرزا نعیم سده‌ای (اصفهانی) (۱۲۷۲-۱۳۳۴ق) با ارادتی که به سید علی محمد باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶ق) داشت معتقدات خود را با مضامین تازه در شعر بیان می کرد.<sup>۳۲۲</sup> شعر قره‌العین (۱۲۳۳-۱۲۶۸ق) متأثر از سبک کتاب بیان<sup>۳۲۳</sup> باب و پر از عبارات و اصطلاحات دینی و درعین حال متأثر از اشعار مولوی و جامی بود.<sup>۳۲۴</sup>

### شعر عرفانی

با اینکه در دوره صفویه، صوفیان از تخته پوست درویشی برخاستند و بر تخت پادشاهی ایران نشستند، اما اختلاف‌هایی که بر سر تصاحب قدرت میان آنها پدید آمد به سرعت آنها را پراکنده ساخت؛ چنان که «وقتی دور پادشاهی به شاه عباس رسید دیگر از قدرت تصوف و قزلباشان صوفی اشعار چندان چیزی باقی نمانده بود»<sup>۳۲۵</sup>. ضعف صوفیان، دشمنی علما و فقها را با آنان تشدید کرد به نحوی که در همان زمان کتاب‌ها در مخالفت با آنها نوشته شد و در برخی موارد فرمان واجب‌القتل و مهدورالدم بودن آنها صادر گردید. این خصومت در دوران کریم خان زند نیز ادامه یافت، و مجتهدی به نام «آقا محمدعلی بهبهانی» (وفات: ۱۲۱۶ق) «آنقدر عرفا و دراویش را بکشت که ملقب به صوفی کش گردید»<sup>۳۲۶</sup>. در دوره قاجاریه صوفیان کوشش می کردند تا در برابر خصومت علما «از مهربانی و دوستی شاه و مقام‌های بلند پایه دولتی برخوردار باشند»<sup>۳۲۷</sup>. با این همه در آغاز دوره فتحعلی شاه آقا محمدعلی بهبهانی که قدرت زیادی یافته بود علاوه بر نوشتن رساله خیر/تیه در رد صوفیه، کوشید تا با جلب موافقت دیگر علما، جبهه خصومت علیه صوفیان را گسترده‌تر کند. بر اثر تحریکات او مشتاق علیشاه در کرمان به دست مردم با سنگ و چوب به قتل رسید (۱۲۰۶ق) و معصوم علیشاه دکنی نیز به سال ۱۲۱۲ق در کرمانشاه کشته شد و جماعتی از صوفیان به خارج از ایران مهاجرت کردند.<sup>۳۲۸</sup> در دوره محمد شاه قاجار (حکومت: ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق) با صدارت حاجی میرزا آقاسی که به عرفان گرایش داشت و همچنین علاقه شاه به طریقت دراویش نعمت‌اللّهی، این

خصوصیت‌ها کاهش یافت. در دوره ناصرالدین شاه (حکومت: ۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) با گسترش هواداران سید علی محمد باب توجه علما به مبارزه با باب و بابیه معطوف شد و طرفداران تصوف و عرفان اندکی آسودند. اما دیری نگذشت که در عصر مشروطه، روشنفکران به نوعی دیگر به مبارزه با تصوف برخاستند و آنرا عامل انحطاط کشور دانستند.<sup>۳۲۹</sup>

در چنین فضایی برخی از شاعران مکتب بازگشت که به سبک عراقی تمایل پیدا کرده بودند و علاقه داشتند که به تتبع در اشعار عرفانی شاعران این سبک پردازند به اشعار سعدی و حافظ روی آوردند و از اقتفای اشعار مولوی ظاهراً به دلیل خصومت علما اجتناب کردند.

نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۴۴ق)، از پیشگامان نهضت بازگشت، با اینکه در ابتدا از جانب آقامحمد خان قاجار، کلانتر اصفهان بود و سپس اداره دیوان رسائل دربار فتحعلی شاه را برعهده داشت و حتی در مأموریتی فرماندهی کل قوا را برای سرکوب مخالفان شاه برعهده گرفت. اما «بالآخره از علوم ظاهریه خاطر شریفش خسته و دل معارف منزل به تحصیل کمالات معنوی بسته، روزگاری طالب صحبت اهل معارف و حقایق بوده، وجود محمود را به معاشرت و مصاحبت جمعی از اکابر این طایفه مزین فرمود»<sup>۳۳۰</sup>. به این سبب «طرز رفتارش در چشم خلایق که در دام علایق بسته و از قید طبایع نرسته مستبعد آمد. هر کسی ظنی در حق او برد و امری نسبت بدو داد که نه به عالم او دخلی داشت و نه به عادت او ربطی»<sup>۳۳۱</sup>. نشاط غزل‌هایی به اقتفای حافظ می‌سرود که معروف‌ترین آنها غزلی است با مطلع:

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد<sup>۳۳۲</sup>

فروغی بسطامی (۱۲۰۰-۱۲۷۴ق) نیز با احیاء اندیشه عرفانی در غزل‌های عاشقانه خود، در آن روزگار اوج مدیحه‌سرایی که نگاه شاعران به جای آسمان متوجه خاک بود. نگاهی آسمانی دارد و طبعاً «غزلیاتش هم لطف و حالی دارد که در کلام متأخران کم‌نظیر است»<sup>۳۳۳</sup>. فروغی پس از بازگشت از زیارت عتبات به مطالعه در آثار و احوال عارفان پرداخت و با این تغییر حال از مردم دوری گزید و به میرزا امین شیرازی که از بزرگان عرفا بود، دست ارادت داد. از آن زمان غزل‌های دلکش او با اندیشه‌های عرفانی

عجین شد و سوز و گدازی خاص یافت<sup>۳۳۴</sup>. با وجود آنکه برخی از اشعار فروغی بسطامی حاصل تجربه شخصی و عواطف ویژه خود اوست، اما از نظر مضمون نسبت به اشعار عارفانه سبک عراقی تازگی چندانی ندارد، و به نظر می‌رسد «رقت احساسات، شور عواطف عاشقانه و معانی لطیف عارفانه همراه با فصاحت و نرمی و خوش‌آهنگی کلام و لطف ترکیب الفاظ با یکدیگر در شعر فروغی، وی را به عنوان یکی از غزل‌سرایان توانای قرن سیزدهم بلندآوازه کرده است»<sup>۳۳۵</sup>.

هاتف اصفهانی (وفات: ۱۹۸۱ق) از پیشگامان نهضت بازگشت با اینکه طیب بود و برکنار از عوالم سیر و سلوک عارفانه، اما به سبب ترجیع‌بند عرفانی‌اش در عرصه شعر عرفانی این دوره شهرت بسزایی دارد. این ترجیع‌بند او را به عنوان «آخرین نماینده عرفان مکتبی و طریقه ابن عربی جلوه‌گر می‌سازد»<sup>۳۳۶</sup>. اما جنبه غنایی این ترجیع‌بند باعث شده که «زبان و بیان شاعر از اصطلاحات عرفان درسی که در آن روزگار رایج بود گران‌بار نگردد»<sup>۳۳۷</sup>. به نحوی که برخی آنرا «تنها شاهکار شعر عرفانی در قرن دوازدهم» به شمار آورده‌اند<sup>۳۳۸</sup>.

با اینکه درباره وصال شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۲ق) گفته‌اند که «یک روز که برحسب معمول به خانقاه رفته بود معلوم نشد در خانقاه چه دید و از پیر طریقت چه شنید که وی را به حال وجد و سماع درآورد»<sup>۳۳۹</sup>. اما آثار این وجد و حال و وارستگی ناشی از آن در اشعار او که وقف مدیحه شده دیده نمی‌شود<sup>۳۴۰</sup>. باین‌همه اشعاری که وصال به اقتضای حافظ سروده از چاشنی اندیشه‌های عرفانی برکنار نیست.

صفی‌علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق) که علاوه بر سلوک عرفانی رهبری شاخه‌ای از سلسله نعمت‌اللهی را برعهده داشت، با بهره‌مندی از ذوق شاعرانه خود آثاری عرفانی را در زمینه شعر فارسی پدید آورد. منظومه زبده‌الاسرار او که بر وزن مثنوی مولوی سروده شده مشتمل است بر تقریر اسرار شهادت حسینی و تطبیق آن با سیر و سلوک عرفانی. همچنین او مثنوی بحرالحقایق را به شیوه گلشن راز شبستری سرود و در آن به شرح اصطلاحات صوفیه پرداخت. در تفسیر صفی نیز که منظومه‌ای در تفسیر قرآن کریم است، کوشش کرده تا تنزیل و تأویل و شریعت و طریقت را به هم بیامیزد. دیوانی نیز با نام دیوان صفی دارد که غزل‌های قلندرانه آن یادآور غزل‌های سنایی و حافظ است<sup>۳۴۱</sup>.

نور علیشاه (وفات: ۱۲۱۲ق) شاعر صوفی دیگر این دوره است که دیوان اشعارش مدت‌ها پنهانی دست به دست می‌گشت، زیرا به قول تذکره‌نویس هم‌دوره وی «دیوان اشعارش به نظر نرسیده و اگر کسی داشته باشد از بیم تهمت تصوف پنهان دارد»<sup>۳۴۲</sup>. ذوق هنری و قدرت شاعری نور علیشاه را می‌توان در غزلیات او شاهد بود، که آنرا در دو مجموعه دیوان تدوین کرده است: *دیوان نور* و *دیوان نورعلی نور*؛ همچنین مثنوی‌های *خطبة‌البیان* را در تفسیر قرآن و *جنات‌الوصال* را در مباحث عرفانی سروده است. نور علیشاه از معدود شاعران این دوره است که به اقتفای مولوی غزل‌هایی پرشور سروده است، اما برخی از اشعار او آمیخته به اصطلاحات و مفاهیم عرفانی است و روش شاعری شمس مغربی و شاه نعمت‌الله ولی را در ذهن خواننده تداعی می‌کند<sup>۳۴۳</sup>.

با اینکه در شعر شاعران بزرگ نهضت بازگشت مثل *ملک‌الشعرا صبا* و *یا قآنی مضامین عارفانه* «در حکم عدم صرف است»<sup>۳۴۴</sup>، اما شاعران دیگر این دوره به تناسب حالات روحی خود از مضامین عرفانی در شعر خود استفاده کرده‌اند: محمود خان *ملک‌الشعرا* (۱۲۲۸-۱۳۱۱ق) که دست ارادت به «لری وارسته و ژولیده و آشفته و از معارف ظاهری بی‌بهره» داده بود<sup>۳۴۵</sup>، در اشعار غیرمدحی خود از اندیشه‌های عرفانی سخن می‌گفت. داوری شیرازی (۱۲۳۸-۱۲۸۳ق) نیز غزل‌های خود را با اندیشه‌های بلند عرفانی کمال می‌بخشید<sup>۳۴۶</sup>. همای شیرازی در *حلقه‌ اهل فقر* درآمد بود و علاوه بر تدریس فلسفه و عرفان، اشعار عارفانه می‌سرود<sup>۳۴۷</sup>. شیبانی کاشانی (۱۲۴۱-۱۳۰۸ق) از معدود شاعرانی بود که چند غزل به اقتفای غزل‌های معروف مولوی سروده بود<sup>۳۴۸</sup>. رضاقلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) در برخی از مثنوی‌های خود تمایل خویش به اندیشه‌های عرفانی را آشکار ساخته است، مثنوی‌هایی مانند *هدایت‌نامه*، *گلستان ارم*، *انیس‌العاشقین* و *بحرالحقایق* که گزیده‌ای از آنها را در انتهای *تذکره‌ ریاض‌العارفین* آورده است<sup>۳۴۹</sup>. حکیم صفای اصفهانی (۱۲۶۹-۱۳۲۲ق) هم از شوریدگی‌های عارفانه بهره داشت و هم در غزل‌هایی که محصول شب‌زنده‌داری‌هایش بود، از تجربه‌های درویشانه خود که رنگ قلندرانه داشت سخن می‌گفت<sup>۳۵۰</sup>.

علاوه بر شاعران رسمی در میان حکما و فقهای این دوره نیز کسانی بوده‌اند که با وجود فضای مخالفت با تصوف در حوزه‌های علمیه<sup>۳۵۱</sup>، به عرفان تمایل داشته‌اند. یکی

از آنها حاج ملا هادی سبزواری (وفات: ۱۲۸۹ق) است که دیوان او موسوم به دیوان اسرار مشتمل بر غزلیات لطیف و عمیق عرفانی است.<sup>۳۵۲</sup> همچنین مجتهد معروف ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) در مثنوی‌های طاق‌دیس و لسان‌الغیب بعضی اقوال مولانا جلال‌الدین را بیان می‌کند آن هم «با طرز بیانی که لحن فقیهانه‌اش آنرا از آنچه نزد صوفیه متداول است ممتاز می‌دارد»<sup>۳۵۳</sup>. حاج میرزا حبیب خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ق) از مجتهدان بزرگ خراسان با وجود اشتغال به زعامت دینی و تدریس علوم شرعی به عرفان نیز گرایش داشت و اشعاری که از او باقی مانده حاصل تجربه‌های عرفانی او در ایام اعتزال است. او نیز از معدود شاعران این دوره است که برخی از غزل‌های خود را به اقتضای غزل‌های مولوی سروده است و شورانگیزی غزلیات او خواننده را به یاد غزلیات شمس می‌اندازد «زیرا روح سرکش و حیران و شیدایی و شیفتگی و غوغایی که در برخی غزلیات او می‌جوشد از همان دست و مایه‌ای است که در غزلیات شمس در اوج ممکن جلوه‌گری کرده است»<sup>۳۵۴</sup>.

علاوه بر شاعران مزبور از تعدادی دیگر از شاعرانی که صاحب دیوان و یا منظومه‌های عارفانه هستند می‌توان نام برد: جلوۀ اصفهانی (۱۲۳۸-۱۳۱۴ق)، حسین شیرازی (قزوینی) (وفات: ۱۲۴۹ق) صاحب منظومه‌های الهی‌نامه و مهر و ماه، و صحبت لاری (وفات: ۱۲۵۱ق).

رضاقلی خان هدایت در بخش «فردوس» تذکرۀ ریاض‌العارفین شرح احوال و نمونه اشعار هفتاد نفر از عارفان و صوفیان معاصر خود را که صاحب اندیشه‌های عارفانه بوده و شعر می‌سروده‌اند، ذکر کرده است.<sup>۳۵۵</sup> اما در مجموع «شعر صوفیانه این دوره با آنکه از نظر کمیت قابل ملاحظه به نظر می‌رسد از حیث کیفیت با آنچه در ادوار قبل از صفوی به وجود آمد قابل مقایسه نیست»<sup>۳۵۶</sup>.

### شعر زنان

شعر زنان در ادوار گذشته به صورت جداگانه مورد توجه صاحبان تذکره نبوده است، کما اینکه دولت‌شاه سمرقندی هنگامی که از مهستی گنجوی (شاعر و محبوبه سلطان سنجر) یاد می‌کند جایگاه جداگانه‌ای برای او قائل نمی‌شود.<sup>۳۵۷</sup> اما در دوره بازگشت



دو تذکره جداگانه در احوال زنان شاعر تدوین شده است: تذکره نقل مجلس از محمود میرزا قاجار (۱۲۴۱-۱۲۷۱ق) فرزند فتحعلی شاه که در آن شرح حال ۳۰ زن شاعر را آورده است. تذکره دوم از آن اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ق) وزیر مطبوعات ناصرالدین شاه است با نام *خیرات حسان*<sup>۳۵۸</sup> که شرح حال ۵۲ نفر شاعر زن پارسی گو را ضمن شرح حال دیگر زنان شاعر آورده است.<sup>۳۵۹</sup>

یکی از ویژگی‌های شعر زنان در این دوره تعداد زنان شاعر است، زیرا حداقل نام ۹۰ نفر از آنها در تذکرها ثبت شده است.<sup>۳۶۰</sup> این تعداد نشانگر آن است که فشارهای اجتماعی مانع از ظاهر شدن هنر شاعری آنها نبوده است. اما باید دانست که از میان شاعران مزبور ۳۲ نفر همسر و یا دختر پادشاه و یا جزء وابستگان دربار بوده‌اند<sup>۳۶۱</sup>، بنابراین با توجه به موقعیت خاص اجتماعی که این دسته از زنان شاعر داشته‌اند، ظاهراً منعی برای ابراز شاعری آنها وجود نداشته است. گرایش فتحعلی شاه قاجار به شعر سرودن از یک طرف و از طرف دیگر تعداد زیاد همسران و دختران و عروسان او در افزایش تعداد زنان شاعر در این دوره بی‌تأثیر نبوده است، زیرا آنان در شاعری خود هم در جستجوی نوعی کسب فضل و برتری و هم نوعی سرگرمی بودند<sup>۳۶۲</sup>. علاوه بر زنان شاعر درباری می‌توان تعداد دیگری از این‌گونه شاعران را در طبقات پایین‌تر از دربار، در میان همسران و دختران نایب‌الحکومه‌ها و خوانین محلی نیز سراغ گرفت.

مضمون اشعار شاعران زن در این دوره با مضامین دیگر شاعران تفاوتی ندارد و اغلب بیان عشق و توصیف طبیعت و در مواردی نیز مدح بزرگان دین و یا اندیشه‌های عرفانی است.<sup>۳۶۳</sup> زبان شعر آنان نیز با شاعران مرد تفاوت چندانی ندارد و می‌توان گفت که اگر مردان شاعر در این دوره به تتبع اشعار قدما روی آورده‌اند، زنان شاعر نیز به تتبع اشعار مردان شاعر روزگار خود پرداخته‌اند.

تعدادی از زنان شاعر نیز خارج از دربار به سر می‌برند و به خانواده شاعران و اهل فضل تعلق دارند. مشهورترین آنها رشحه دختر هاتف اصفهانی است که علاوه بر پدر، شوهر و فرزند و برادرش نیز شاعر بوده‌اند.<sup>۳۶۴</sup> اشعار رشحه با اینکه تعداد کمی از آن در تذکرها و یا ذیل *دیوان* هاتف ثبت شده همانند اشعار هاتف لطیف و بهره‌مند از تناسب و حسن ترکیب است، به نحوی که محمود میرزا قاجار شعر او را از مهستی گنجوی

نیز برتر می‌داند: «به اعتقاد من طبعش از عفتی و لاله خاتون و مهری و مهستی که مهتر و بهتر شعرای نسوان می‌باشند و در این طایفه داد سخن داده‌اند، بهتر است»<sup>۳۶۵</sup>.

مخصوصاً در غزل‌هایی از این دست:

جفا و جور تو عمری بدین امید کشیدم

که بینم از تو وفایی، گذشت عمر و ندیدم

سزای آنکه تو را برگزیدم از همه عالم

ملامت همه عالم ببین چگونه شنیدم

اگرچه سست بود عهد نیکوان همه اما

به سست عهدیت ای مه نه دیدم و نه شنیدم

دل‌مشکستی و عهد تو سنگدل‌نشکستم

ز من بریدی و مهر از تو بی‌وفا نبریدم

کنون ز ریزش ابر عطاش رشحه چه حاصل

چنین که برق غمش سوخت کشتزار امیدم<sup>۳۶۶</sup>

اما مشهورترین شاعر زن این دوره که اندیشه‌هایی متفاوت با دیگر زنان شاعر داشته قره‌العین (۱۲۳۳-۱۲۶۸ق) متخلص به طاهره است. او که در خانواده‌ای اهل علم پرورش یافته بود، ابتدا به شیخیه گروید و سید رشتی در نامه‌های خود او را قره‌العین نامید. او در خانه سید رشتی در کربلا از پس پرده به تدریس طلاب می‌پرداخت<sup>۳۶۷</sup>. سپس به عقاید باب‌گرایش یافت و در زمره نخستین یاران باب که آنها را حروف «حی» می‌نامید، درآمد. قره‌العین ضمن تبلیغ برای اندیشه‌های باب، در سخنرانی‌ای که در دشت «بدشت» (در شرق شاهرود) داشت ناگهان با صورت باز در برابر مردم قرار گرفت. جمعی از مردمان صورت خود را پوشاندند و جمعی دیگر محو تماشای رخسار او شدند<sup>۳۶۸</sup>. سرانجام به دنبال تیراندازی چند نفر از هواداران باب به ناصرالدین شاه در ۲۸ شوال ۱۲۶۸، او را دستگیر و زندانی کردند و عاقبت در ذیقعدة همان سال وی را به قتل رساندند. آثار نظم و نثر قره‌العین به سبب زندگانی پریشان او غالباً از بین رفته است. چند شعری که از او نقل شده بیانی عارفانه دارد. مشهورترین آنها غزلی است که آهنگی تصنیف‌گونه دارد و «نوع نگاه عارفانه طاهره را نسبت به آرزوهای اجتماعی و انسانی»<sup>۳۶۹</sup>

نشان می‌دهد:

گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره، رو به رو  
شرح دهم غم تو را، نکته به نکته، مو به مو  
در دل خویش طاهره گشت و نجست جز تو را  
صفحه به صفحه لا به لا، پرده به پرده، تو به تو<sup>۳۷۰</sup>

از شاعران زن این دوره که دیوانی از آنها به چاپ رسیده است یکی مستوره کردستانی (۱۲۲۰-۱۲۶۴ق) است که دیوان او در سال ۱۳۰۴ش چاپ شده<sup>۳۷۱</sup> و دیگر گوهر، دختر موسی قاجار، است که دیوان او شامل شش هزار بیت در سال ۱۳۱۹ش به چاپ رسیده است<sup>۳۷۲</sup>.

### ارزش‌ها و ضدارزش‌ها در شعر بازگشت

پیشگامان نهضت با نگاه مثبت به این جریان می‌نگریستند و در گسترش آن می‌کوشیدند، اما کسانی هم بودند که با طعن و تعریض به این شیوه نگاه می‌کردند و نه تنها «مشتاق و یارانش را کج‌روش و ناخوش‌اندیشه می‌نامیدند»<sup>۳۷۳</sup>، بلکه شاعران سبک خراسانی را نیز نکوهش می‌کردند:

زبان طعنه‌گشایند بر بزرگانی

که شعرشان به دو شعری بود به رتبه شقیق

نهد به شاعر دیرینه تهمت هذیان

دهد به گفته پیشینه نسبت تلفیق<sup>۳۷۴</sup>

در دوره مشروطه نیز آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ق) از روشنفکرانی بود که شیوه شاعری سروش اصفهانی را نکوهش می‌کرد<sup>۳۷۵</sup>: «اما در روزگار ما برخی با نگاه «در زمانی» و مثبت به آن نگریسته و خود را به جای شاعران بازگشت قرار داده و از ارزش‌های بازگشت سخن گفته‌اند. گروهی نیز با نگاه «فرازمایی» و دستی از دور بر آتش داشتن، این جریان را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده‌اند. بررسی نظرگاه‌های هر دو گروه می‌تواند راه داوری عادلانه را برای منتقد امروزی هموار سازد تا به ارزش‌ها و ضدارزش‌های شعر دوره بازگشت پی ببرد.

## ارزش‌ها

۱. شعر فارسی در سبک هندی به انحطاط دچار شده بود، و نهضت بازگشت از ادامه این انحطاط جلوگیری کرد. به این ترتیب «سخن فارسی از مذلت انحطاط و خطر زوال» و «بن بست سبک هندی و پیچیدگی‌های آن» رهایی یافت.

۲. نهضت بازگشت زبان فارسی را که در سبک هندی با ترکیبات عجیب همراه شده و از اسلوب ساده قدما دور شده بود، احیاء کرد و آنرا به زبان ساده و فصیح قدما نزدیک ساخت.<sup>۳۷۶</sup> از طرف دیگر شعر فارسی در سبک هندی با لغات عامیانه آمیخته شده و زبان شعر به سستی گراییده بود. بازگشت به شیوه قدما زبان شعر را از این سستی نیز نجات داد.<sup>۳۷۷</sup> از جمله دلایلی که برای اثبات این نظر ابراز شده این است که «اگر نهضت بازگشت در عهد زندیه در ایران به وجود نمی‌آمد شاعران معاصر ایران مانند شاعران افغانی روزگار ما هنوز در سبک بیدل و امثال او درجا می‌زدند».<sup>۳۷۸</sup> این دلیل ظاهراً موجه می‌نماید، زیرا در زمانی که نهضت بازگشت در ایران گسترش می‌یافت دیگر سرزمین‌های قلمرو شعر دری از جمله افغانستان و تاجیکستان و تا حدودی هندوستان «همچنان بر سنت ادبی پیشین خویش که از درون تجربه‌های شاعران قرن ۹ و ۱۰ و ۱۱ ق رشد کرده بود، باقی ماندند و همان چیزی که امروز به نام سبک هندی می‌خوانیم به خصوص جناح تندرو آن (بیدل‌گرایی) را ادامه دادند».<sup>۳۷۹</sup> با وجود آنکه در آغاز نهضت بازگشت رابطه ایران و هند قطع شده بود «مع‌ذک در آنجا هم خود به خود انقلابی پدید آمد یعنی ذوق شاعری که از یک مدت درازی از دولت ناصر علی و غیره خراب شده و به حال انحطاط بوده است اصلاح و درست شد. میرزا غالب دهلوی انقلابی در شعر پدید آورده»<sup>۳۸۰</sup> آنرا از یکنواختی ملال‌انگیز محیط ادبی مدیحه‌سرایان درباری بیرون می‌آورد و نفخه حیات تازه‌ای بدان می‌بخشد.<sup>۳۸۱</sup>

۳. دوره نهضت بازگشت «یکی از ادوار مهم و درخشان ادبیات فارسی اعم از نثر و نظم به شمار می‌رود»<sup>۳۸۲</sup>. زیرا در این دوره برخلاف ادوار قبل یک کوشش دسته‌جمعی برای تغییر بنیادی در سبک شعر فارسی به وسیله شاعران نواحی مختلف ایران صورت گرفت. در دوره‌های قبل این‌گونه اتحاد و همفکری میان شاعران دیده نشده بود.<sup>۳۸۳</sup>

۴. شاعران بازگشت «در تقلید از استادان قدیم تا آنجا مهارت و استادی به خرج داده‌اند که غالباً قصایدشان جز نام ممدوح تفاوت و امتیازی با قصاید پیشینیان ندارد»<sup>۳۸۴</sup>. حتی می‌توان گفت که اشعار آنان بر اشعار «استادان قدیم برتری دارد بدین معنی که گویندگان این عصر که وارث ادبیات گذشته و ناظر کلیه تحولات و تطورات ادبی بوده‌اند طبعاً متوجه پاره‌ای نقایص گشته و به تکمیل آن موفق شده‌اند»<sup>۳۸۵</sup>. از این رو با احیاء شیوه شاعران سبک خراسانی در دوره بازگشت «گویی دوره سبک خراسانی دو برابر شده است و امثال فرخی عمری درازتر یافته‌اند و یا دیوان همزاد انوری نیز به دست آمده است»<sup>۳۸۶</sup>.

۵. برخلاف دوره سبک هندی که شاعران علاوه بر سستی زبان، غالباً سواد و معلومات کافی نداشتند، در این دوره شاعرانی می‌زیستند که به زبان عربی نیز شعر می‌سرودند؛ چندان که از صبای کاشانی و نشاط اصفهانی اشعاری به زبان‌های فارسی و عربی و ترکی باقی مانده است<sup>۳۸۷</sup>. هاتف اصفهانی (وفات: ۱۹۸۱ق)، میرزا نصیر اصفهانی (وفات: ۱۹۱۱ق) و وقار شیرازی (وفات: ۱۲۹۸ق) به عربی نیز شعر می‌سرودند<sup>۳۸۸</sup>، و داوری شیرازی (وفات: ۱۲۸۳ق) اشعاری به صورت ملمع می‌سرود<sup>۳۸۹</sup>. برخی از شاعران این دوره با زبان‌های اروپایی آشنایی داشتند و گفته‌اند که فرصت شیرازی (وفات: ۱۳۳۹ق) با انگلیسی آشنایی داشته است و قآنی شیرازی نه تنها فرانسه می‌دانست بلکه به آن تکلم می‌کرد: «این یک لهجه را نیز با آن سه زبان دیگر (= عربی و فارسی و ترکی) نسبتشان را در ترجمه و مکاتبه و تکلم و مخاطبه اربعه متناسب کرد و به طوری تسلط یافت که هنگام تکلم... کسی واقف از آن نمی‌گشت که گوینده پارسی است یا پارسی!»<sup>۳۹۰</sup>.

۶. دقت شاعران دوره بازگشت در اشعار پیشینیان از یک طرف ذوق سبک‌شناسی را در آنها تقویت کرد به نحوی که می‌توان گفت «شاعران دوره بازگشت در حقیقت نخستین سبک‌شناسان ایران هستند»<sup>۳۹۱</sup> یا نخستین کسانی هستند که بدون اینکه خود بدانند به مطالعات سبک‌شناسی اشتغال ورزیده‌اند»<sup>۳۹۲</sup>. از طرف دیگر دقت در زبان شعر پیشینیان باعث «رواج نقد ذوقی و فنی» در این دوره گشت<sup>۳۹۳</sup>؛ مخصوصاً که در مجالس پادشاهان و شاهزادگان قاجار که غالباً خود ادعای شاعری داشتند مباحث

نقد شعر قدما و یا چگونگی تتبع و اقتفای شیوه شاعری آنها مطرح می‌شد، و همین‌ها «از اسباب رواج نقادی در مجالس آنها محسوب می‌شود»<sup>۳۹۴</sup>. تدوین کتاب *براهین العجم به وسیله لسان الملک سپهر* (وفات: ۲۹۷ق) که به قرینه کتاب *المعجم* شمس قیس رازی صورت گرفته، نشانه‌ای از توجه ادیبان این دوره به نقد فنی شعر به شمار می‌رود<sup>۳۹۵</sup>.

۷. شاعران دوره بازگشت در همه موارد نسخه ثانی شاعران سبک خراسانی نیستند، و شعر آنان نیز تکرار صرف مضامین قدما نیست، زیرا شاعران این دوره در برخی از اشعار خود به حوادث زمانه اشاراتی دارند و یا عقاید دینی مطرح شده در شعر آنان با عقاید دوره غزنوی و سلجوقی تفاوت بسیار دارد<sup>۳۹۶</sup>. و نهایت آنکه شاعران این دوره در عین حال که از شیوه شاعری قدما تقلید می‌کردند «هوای تازه‌ای را در فضای شعر وارد کردند»<sup>۳۹۷</sup>.

۸. همان‌گونه که در غرب دوره رنسانس، بازگشت به آرمان‌ها و صورت‌های هنری یونان و روم قدیم برای تجرید حیات علم و ادب بود، در ایران نیز این بازگشت به عهد غزنوی و سلجوقی برای استفاده از عناصر مثبت هنر شاعری رایج در آن روزگاران ضرورت داشت<sup>۳۹۸</sup>. به عبارت دیگر «ادبیات فارسی به مروری همه‌جانبه در میراث ادبی خود احتیاج داشت ... یک «دوره کردن» جدی از این دست لازم بود: تکیه بر خوب‌ها و رد و تضعیف بدها»<sup>۳۹۹</sup>. همچنین مکتب بازگشت را می‌توان قرنیۀ مکتب کلاسیسیسم در غرب به شمار آورد. مخصوصاً که در شعر دوره بازگشت و صف طبیعت که گونه‌ای تقلید از طبیعت است به همراه سادگی و روشنی و فخامت زبان که از اصول مکتب کلاسیسیسم است، دیده می‌شود<sup>۴۰۰</sup>.

۹. نهضت بازگشت علاوه بر امتیازاتی که برای آن برشمرده شد، از امتیاز بزرگ‌تری بهره‌مند است و آن اشباع کردن اذهان از مدایح تکراری و مضامین کهن و استفاده از قوالب شعری کهن است. همه اینها که در بدو امر منفی می‌نماید عاملی مؤثر بود تا در دوره مشروطه، اغلب شاعران متوجه مضامین و مسائل زندگی واقعی شوند و از طرف دیگر چون از تمام ظرفیت‌های قوالب شعر کلاسیک استفاده شده بود زمینه برای تحولی عمده که در پایان این دوره به دست نیما صورت گرفت، فراهم گشت.

## ضد ارزش‌ها

۱. این دوره را باید دوره رجعت یا ارتجاع ادبی به‌شمار آورد، زیرا شاعران بازگشت «به جای آنکه سخن تازه و راه و رسم بدیعی از خویش به‌وجود آورند به راه و رسم شاعران قرن‌های قبل رجوع کردند»<sup>۴۰۱</sup>. بنابراین، شعر فارسی به‌جای حرکت به جلو، صدها سال به عقب برگشت<sup>۴۰۲</sup>، و نه تنها از تحول طبیعی خود دور شد بلکه شاعران نیز در تالاب راكد تقلید غرقه شدند<sup>۴۰۳</sup>.

۲. این دوره، دوره تقلید و «عصر مدیحه‌های مکرر» است، و شاعران از فرط عجز چون «استعداد و مایه آفرینش و خلق یک شیوه تازه در ادب را نداشتند ناگزیر تقلید از قدما را نوعی ابداع و نهضت پنداشتند»<sup>۴۰۴</sup>. این پندار درواقع به علت فقر فرهنگی حاکم بر جامعه ادبی بود، زیرا شاعران این دوره «تنها راه حلی که به نظرشان می‌رسید و از دستشان برمی‌آمد تتبع سبک‌های کهن بود که در دوره‌های خاص فرهنگی و اجتماعی رواج یافته و تمام شده بود»<sup>۴۰۵</sup>. بنابراین آنها هرگز درصدد ایجاد اسلوب جدیدی برنیامدند. این گرایش به تقلید نه تنها در دوره خود زیان به بار آورد، بلکه این اندیشه را در جامعه ادبی قوت بخشید که هرچه زیبا و ستودنی است مربوط به قدماست؛ از این رو «مقاومت در برابر هر حرکت جدید ادبی را در ذهن فضلا ریشه‌دار کرد»<sup>۴۰۶</sup>.

۳. چون شاعران بازگشت همواره در اندیشه تقلید بودند «در سراسر شعر این دوره یک لحظه از لحظه‌های تجربی یک شاعر را نمی‌بینید که خودش برای نخستین بار حاضر شده باشد از پوسته قوانین حاکم بر میراث فکری‌اش بیرون بیاید و برای یک لحظه جهان را با چشم دیگری و دید دیگری ببیند»<sup>۴۰۷</sup>. حتی شاعران این دوره باورها و عقاید شاعران قرن ۵ و ۶ را که بعداً منسوخ شده در اشعار خود تکرار می‌کردند<sup>۴۰۸</sup>. احساسات شاعران این دوره نیز عاریتی بود و هیجانات درونی و عواطف شخصی آنها را بازگو نمی‌کرد<sup>۴۰۹</sup>. به این سبب اشعار این دوره «اصالت، پویایی و گیرایی آثار ادب دوران کلاسیک» را نداشت<sup>۴۱۰</sup>. درواقع شاعران دوره بازگشت «در حقیقت کاریکاتور شعرای قرن ۵ و ۶ بودند»<sup>۴۱۱</sup>.

۴. حتی در عرصه غزل که با عواطف شخصی شاعر سروکار دارد، احساس واقعی شاعر دیده نمی‌شود. زیرا شاعر دوره بازگشت «در حالت‌های مختلف ادای شاعر مورد

تقلید را درمی آورد، مثلاً در وقت غزل گفتن حالت سعدی را به خود می گیرد و در وقت رباعی ساختن قیافه خیام را دارد»<sup>۴۱۲</sup>. از این رو با وجود کوشش های شاعران این دوره نه تنها «نوابغ و مشاهیری یافت نشدند که چیزی بر آنچه که استادانی چون سعدی و حافظ ساخته و پرداخته بودند بیفزایند»، بلکه با تمام کوششی که در این زمینه به کار بستند «حتی از آوردن آثار آنان نیز عاجز ماندند»<sup>۴۱۳</sup>. ظاهراً همین احساس عجز بود که قآنی را وا داشت تا دفتر غزل های خود را به آتش بیفکند: «شواهد بسیار در دست است که شاعر در سرودن آنان به غزلیات شیخ اجل سعدی نظر داشته و ظاهراً چون غزل های خود را از لحاظ شیوایی و زیبایی همپایه نغمه های آسمانی مرغ سخنگوی شیراز نمی دیده، دفتر غزل های خویش را به آتش افکنده است»<sup>۴۱۴</sup>.

۵. در زمینه تخیل شاعرانه و تصاویر شعری حاصل از آن، هیچ نوع تازگی ای دیده نمی شود، و «تصاویر شعری این دوره مطلقاً همان است که در دیوان فرخی و منوچهری در زمینه طبیعت می توان یافت»<sup>۴۱۵</sup>. در حالی که تخیل قدما «مربوط به تأثیرات محیط اجتماعی و سیاسی خود آنهاست و کمتر قابل انطباق با اوضاع اجتماعی و سیاسی ادوار دیگر است»<sup>۴۱۶</sup>. برخی از این شاعران که با زبان های خارجی آشنایی یافته بودند (قآنی و فرصت شیرازی) هیچ کدام کوشش نکردند از سرچشمه شعر و ادب فرنگی اقتباس کنند و تصاویر شعری خود را تازگی ببخشند<sup>۴۱۷</sup>. به هر حال، شاعران این دوره «تنها مسأله زبان را در نظر داشتند و از مضامین و صور خیال ناآگاه (غافل) بودند»<sup>۴۱۸</sup>.

۶. با اینکه شاعران بازگشت غالباً در دربار حضور داشتند، و از نزدیک شاهد جریان های سیاسی و حوادث مهم جامعه خود بودند، اما کمتر اثری از این حوادث، آن هم در این دوره پر آشوب در شعر آنان می بینیم<sup>۴۱۹</sup>. در واقع شاعر این دوره در یک فضای بی خبری شعر می سراید. گویی جهانی که در اطراف اوست متعلق به او نیست و یا «دربار ایران سرزمین دورافتاده و جدامانده ای است که از آنچه در دنیای خارج می گذرد به کلی غافل است»<sup>۴۲۰</sup>. از این رو می توان با گولپینارلی هم صدا شد و گفت که: «از دیدگاه شاعر ادبیات دیوانی، محور دنیا فقط خود اوست. اگر گفته شود که از میان این شاعران هیچ کس محیط خود، نابسامانی موجود در نظام، نیازهای اجتماع و زندگانی عمومی را ندیده، حتی به وقایع محلی ولو از دیدگاه شخصی اهمیتی قائل نشده، سخنی به جاست»<sup>۴۲۱</sup>.



شاعران دوره بازگشت نه تنها از پیرامون خود غافل بودند، بلکه مدایح اغراق آمیز آنها باعث شد که پادشاهان قاجار نیز از اطراف خود غافل شوند و درحالی که در برابر لشکر روسیه شکست خورده بودند تصور کنند که سلطان محمود یا سلطان سنجر روزگار خود هستند.

۷. شعر این دوره آنقدر در گزافه پردازی و هرزگی غرقه شده بود که کسانی که مناعت طبع داشتند، ترجیح می دادند اوقات خود را به تدریس، کتابت و خوشنویسی یا صنعتی از صنایع رایج مصروف دارند<sup>۴۲۲</sup>. شاعران نیز اغلب از پیشه خود ناراضی بودند: سحاب اصفهانی (وفات: ۱۲۲۲ق)، پسر هاتف، «چنان شعر و شاعری را پست و مبتذل می یافت که از رقابتها و برتری جویی های اقران در احراز شهرت و تفوق در آن باره، به تعجب می افتاد»<sup>۴۲۳</sup>.

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر

در حیرتم که بر سر هیچ این جدال چیست

یک تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ

ای ابلهان بی هنر این قیل و قال چیست

از بهر مصرعی دو که مضمون دیگری است

چندین خیال جاه و تمنای مال چیست<sup>۴۲۴</sup>

وصال شیرازی نیز از اینکه دیوان او انباشته از مدح بزرگان است اما در کیسه و انبان او درهم و دیناری نیست، گله مند است. ظاهراً «فقر و پریشانی که حاصل انقلابات عصر بود حتی مدعیان قدرت را دچار خست و دنائت کرده بود و این معنی برای شاعران بازاری، شعر را مایه ادبار و نحوست می ساخت»<sup>۴۲۵</sup>.

کس نیست که گوید به من ای بیهوده گفتار

ای زشت به گفتار و به کردار و به رفتار

گشتی ادب آموز و بدین گونه سیه روز

گشتی سخن آرا و بدین گونه شدی خوار

دیوان تو انباشته از مدح بزرگان

در کیسه نه درهم بودت هیچ نه دینار<sup>۴۲۶</sup>

داوری شیرازی، فرزند وصال، که از رنج روزگار عمری کوتاه داشت و ظاهراً از بیماری دق درگذشت، بر شعر و اولین شاعر پارسی گو (بهرام گور) لعنت می فرستد:

ای تفو بر شعر باد و بر فنون شاعری

و آنکه این فن در میان آورد از افسونگری

مرده ریگی سخت ناخوش ماند از بهرام گور

ای که ماند بر سر گورش رسوم شاعری

باد نفرین بر روان اوستادی کاین فنون

بافت بر هم از پی آرایش خنیاگری<sup>۴۲۷</sup>

شیبانی کاشانی نیز «به پیشه شاعری خود به ظاهر چون آزارنده ترین کار ناسزا می گوید زیرا بر آن است که چون جانوران گنگ بودن بهتر است زیرا بزرگان و قدرتمندان به شعر چندان ارجی نمی نهند»<sup>۴۲۸</sup>.

در این نوع شکایت ها نیز نوعی تقلید دیده می شود، زیرا «بسیاری از شعرای این عصر که خود را از گویندگان عصر غزنوی و سلجوقی کمتر نمی دانستند و در همه چیز از آنها تقلید می کردند چون افسانه های تذکره نویسان را در باب ثروت و نعمت قدما خوانده بودند و باور کرده بودند، به هر اندک بی التفاتی که از ممدوحان می دیدند لب به شکایت می گشودند و از شعر و شاعری توبه می کردند»<sup>۴۲۹</sup>.

۸. جریان بازگشت را نمی توان مکتب نامید «زیرا به هیچ وجه چیزی نو عرضه نکرد... و در ترازنامه آن، موازنه با یک قلم سود در برابر هزار قلم زیان برقرار می شود. تنها سود... شاعران بازگشت مسأله زبان است». قله های شعر این دوره به گونه ای هستند که «شخص مطلع به راحتی می تواند از اینها صرف نظر کند و اینها را از تاریخ تکامل شعر فارسی کنار بگذارد»<sup>۴۳۰</sup>. بنابراین اگر «شعر فارسی دوره قاجار و زندیه از تاریخ ادبیات فارسی زدوده می شد چیزی از دست نرفته بود زیرا نسخه اصلی آن در دیوان های سعدی، منوچهری، عنصری و امیر معزی باقی بود»<sup>۴۳۱</sup>.

به هر حال، در مجموع می توان گفت که «در زمره شاعران این عصر هم مبتکرانی صاحب سبک خاص چون قآنی و ایرج می توان یافت و هم استادانی عالی مقام چون محمود خان صبا و نشاط و سروش و امثال آنان»<sup>۴۳۲</sup>. همچنین نباید فراموش کرد که

«شاعران عصر قاجاری در صدد نبوده‌اند که مکتبی خاص ایجاد کنند بلکه همت آنان بر این مقصود بوده که ادبیات ایران را از بن‌بست سبک هندی و پیچیدگی‌های آن رهایی بخشند و حقاََ به این خدمت عظیم توفیق یافته‌اند»<sup>۴۳۳</sup>. کوشش برای متوقف ساختن سیر انحطاط شعر دوره صفوی را می‌توان اولین هدف نهضت بازگشت در نظر گرفت که با توفیق تحقق یافت<sup>۴۳۴</sup>، اما «جریان تحقق مقصد یا نتیجه دوم که زمینه‌سازی برای تجدید حیات ادبی بود چون به زمان طولانی احتیاج داشت نه تنها در عهد زندیه بلکه در دوره قاجاریه (به ویژه قرن ۱۳ق) نیز ادامه یافت و روی هم‌رفته می‌توان گفت که نخستین دوره مهم نتیجه‌بخش نهضت از قرن ۱۴ق و خصوصاً از عهد مشروطیت به بعد آغاز گشت»<sup>۴۳۵</sup>.

## ب - نثر

تحولی که در دوره قاجار در شعر فارسی ایجاد شد به همان سرعت و وسعت به نثر فارسی راه نیافت. یکی از دلایلی که باعث کندی آهنگ تحول در نثر گردید توجه ویژه اهل ذوق به شعر بود، که سنتی هزار ساله «نظم» را «پادشاه» و «نثر» را «رعیت» می‌پنداشت: «سخنی که در نثر نگویند تو اندر نظم مگوی که نثر چون رعیت است و نظم چون پادشاه، و آن چیز که رعیت را نشاید پادشاه را هم نشاید»<sup>۴۳۶</sup>. با این همه، در میان شاعران و نویسندگان گذشته صاحب کتاب سفینه تبریز (نیمه اول قرن ۸ق) شاید از معدود کسانی باشد که با استناد به منثور بودن قرآن کریم و احادیث نبوی معتقد است که «شرف و حرمت کلام منثور راست»<sup>۴۳۷</sup>. اما غالب نویسندگان گذشته، به خصوص آنها که در مراکز قدرت و دربار حضور داشتند با احساس کهنتری نثر در برابر نظم، کوشش می‌کردند تا بر این «رعیت» مظلوم لباس شاهانه بپوشانند. از این رو در نثر منشیانه (دیوانی) فارسی، انبوه صنایع ادبی در حکم لباس شاهانه‌ای است که بر اندام نثر سنگینی می‌کند. نامه‌های دیوانی که در دو مجموعه عتبه‌الکتابه و التوسل الی‌الترسل (هر دو از قرن ۶ق) قرار گرفته‌اند و «در زمان خود سرمشق بلاغت دیوانی عصر محسوب می‌شده‌اند نمایشگاه ملال‌انگیزی از تمام صنعت‌بازی‌ها و سجع‌پردازی‌های آمیخته به اطناب و تطویل و تکلف به نظر می‌آیند»<sup>۴۳۸</sup>. کوشش نویسندگان این نامه‌های دیوانی تنها مصروف آن شده تا «به

کمک سجع و موازنه و جناس و مراعات نظیر، حداقل معنی را در حداکثر عبارت بگنجانند و بسا که غرض و فایده منظور از انشاء نامه هم در این ضمن فوت و لوٹ می‌شد»<sup>۴۳۹</sup>.

اوج این گونه نثر دیوانی را می‌توان در کتاب *دره نادره* و نامه‌های دیوانی میرزا مهدی خان استرآبادی (۱۱۰۰-۱۱۸۰ق) منشی نادر شاه شاهد بود. نثر پیچیده و متکلفانه‌ای که نه تنها «تقلید محض از موارد دشخوار و ناهنجار نثر جوینی و وصاف است بلکه در تمام تاریخ وصاف، شاید چهار پنج مورد بتوان به دست آورد که به این دشخواری و تعسف و تکلف نثری آورده باشد»<sup>۴۴۰</sup>. نمونه دیگر این نوع نثر منشیانه را می‌توان در کتاب *تاریخ گیتی‌گشا* از میرزا محمدصادق نامی (وفات: ۱۲۰۴ق) مورخ عصر کریم خان زند دید که «بسیار سست و متکلفانه است»<sup>۴۴۱</sup>. اما از اواخر دوره زندیه به سبب آرامش سی ساله عصر کریم خان که اهل فضل و ذوق را به مطالعه کتاب‌های خارج شده از دربار شاهان صفوی راغب ساخته بود، به تدریج «اصلاحات جزئی و نسبی در سبک نگارش به وجود آمد و نثرنویسی فارسی، اگر چه به تدریج و تانی، به سادگی و روانی و پختگی گرایید و تصنع و تکلف تا حدی کمتر شد»<sup>۴۴۲</sup>. انتشار کتاب‌های کتابخانه دربار اصفهان از یک طرف و پراکنده شدن کتاب‌هایی که نادر شاه از هندوستان به ایران آورده بود از طرف دیگر در پرورش ذوق شاعران و نویسندگان دوره زندیه و اوایل دوره قاجاریه بی‌تأثیر نبود، زیرا ناگهان «در قرن دوازدهم و سیزدهم شیوه نویسندگی و شاعری تغییر کرده و نثرها رفیع و سنجیده و عالی و شعرهای پخته و خوش سبک از کار بیرون می‌آید که هر چند قدری ساده است [اما] طبیعی تر و لطیف تر می‌نماید»<sup>۴۴۳</sup>. البته تغییرات مزبور در شعر فارسی آشکارتر و در نثر چندان محسوس نبود، زیرا تا قبل از دوره مشروطه شیوه غالب در نثر، ادامه شیوه منشیانه عصر صفوی بود و منشیان درباری حاضر نبودند «تمایل به تفنن در عبارت و آراستن سخنان به مفردات و ترکیبات عربی»<sup>۴۴۴</sup> را یک باره رها سازند. این نوع نثر که بیشتر در نامه‌های دیوانی و کتاب‌های تاریخ و تذکره به کار گرفته می‌شود همچنان از سنت نثر منشیانه پیروی می‌کند و موضوعاتی چون مدح و ستایش، وصف طبیعت و حسن و عشق که می‌توانست به تلطیف نثر کمک کند همچنان بر عهده شعر گذاشته شده است<sup>۴۴۵</sup>. در واقع می‌توان گفت که در دوره پادشاهان قاجار «کلام منظوم همچنان غلبه دارد و نثرنویسی در درجه دوم اهمیت است»<sup>۴۴۶</sup>.

به هر حال، هر چند بازگشت به شیوه گذشتگان بیشتر در کلام منظوم اتفاق افتاد، نثر فارسی نیز از این تحول کاملاً بر کنار نماند؛ زیرا در نثر منشیانه «چون آثار عهد سامانی و دوره اول غزنوی برای انطباق بر زبان عهد قاجاری مناسب نبود»<sup>۴۴۷</sup>. نویسندگان کوشش کردند تا از روش نویسندگان قرون ۶ و ۷ و ۸ ق پیروی کنند. البته نثر منشیانه این دوره مثل هر دوره دیگر «غالباً از نوع سلطانیات است یا مربوط به مجالس عالی اشرافی و سلطانی است و به هر حال به هیچ وجه معرف طرز نثر نویسی زنده و واقعی این دوره نیست»<sup>۴۴۸</sup>. نثری که بعد از عصر ناصری بیشتر در روزنامه‌ها و رساله‌های انتقادی روشنفکران دیده می‌شود<sup>۴۴۹</sup> و تدریجاً به نثر زنده و پویای عصر مشروطه که عناصر آن بر گرفته از زبان گفتگوی مردم است نزدیک می‌گردد.

نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۲۴ق) که دبیری دیوان رسایل فتحعلی شاه را بر عهده داشت، همچنان از شیوه نثر منشیان قرن ۸ ق، همچون وصاف شیرازی (۶۶۳-۷۲۴ق)، پیروی می‌کرد و به سبب ذوق شاعرانه‌ای که داشت شیوه گلستان سعدی را نیز با آن آمیخته بود<sup>۴۵۰</sup>؛ اما همچنان هوادار نثر فنی بود به نحوی که به روایت مجمع‌الفصحاه از کتاب‌هایی که به شیوه تاریخ وصاف نوشته شده بود حمایت می‌کرد: «طرب اصفهانی در سنه ۱۲۲۵ق به تهران وارد شد و کتابی که به سوق (= سیاق) وصاف نگاشته بود به نظر معتمدالدوله [نشاط] رسانید و پسند افتاد»<sup>۴۵۱</sup>. نامه‌هایی که حاصل تراوش قلم معتمدالدوله نشاط و دیگر منشیان دربار فتحعلی شاه بود بدون توجه به مخاطب آن، همچنان بر اساس نامه‌های عصر سلجوقی، به انواع صنایع ادبی آراسته بود و این شیوه هنگامی حالت غم‌انگیز به خود می‌گرفت که «حتی در نامه‌هایی که به سلاطین اروپا نوشته می‌شد این روش کاملاً رایج بود»<sup>۴۵۲</sup>.

### تحول در نثر دیوانی

چون نثر دیوانی (منشیانه) وابسته به دربار و مراکز قدرت بود، هر نوع تحولی در شیوه نگارش آن باید از همان مراکز قدرت شروع می‌شد. اغلب پادشاهان و فرمانروایان طبعاً متوجه آراستگی‌های نثر منشیان درباری نبودند و در واقع منشیان مراکز قدرت، به هنرنمایی در برابر همدیگر می‌پرداختند و هر یک کوشش می‌کرد تا نثر خود را نسبت

به دیگری مزین تر و مصنوع تر سازد تا «عرض مخدوم را در مقامات ترسل از مواضع نازل و مراسم کامل محفوظ دارد»<sup>۴۵۳</sup>. اما گاهی برخی از پادشاهان از این زینت‌ها و صنعت‌ها اظهار بیزاری می‌کردند کما اینکه گفته‌اند آقامحمد خان قاجار «هنگامی که منشی‌هایش لب به تملق می‌گشودند فریاد می‌زد: بدبخت»<sup>۴۵۴</sup>! و در نگارش نامه‌های دیوانی نیز «از نگارش‌های متکلف و منشیانه و فتح‌نامه‌های اغراق‌آمیز بیزاری می‌جست»<sup>۴۵۵</sup>. اما فتحعلی شاه قاجار با توجه به ذوق شاعرانه‌ای که داشت این‌گونه نثرهای منشیانه را زینت زبان قدرت خود می‌دانست و نشاط اصفهانی و دیگر دبیران دربار را از این‌گونه نامه‌های متکلف باز نمی‌داشت<sup>۴۵۶</sup>. ناصرالدین شاه قاجار نخستین پادشاهی است که آثار منثور خود را که یا خود نوشته و یا بر منشیان املا کرده است، با نثری نزدیک به زبان گفتگو به نگارش درآورده است. اما «منشی حضور» که مأمور تنظیم «روزنامه سفر کربلا» بود چنین نثری را شایسته چنان پادشاهی ندانسته و در مقدمه آن با نثری منشیانه «از سادگی بیان شاه به این عبارات عذر خواسته است: آنها که بر مراتب کمالات علمیه و کلمات جامعه و نشر فیض و بسط فضل و عوارض خاطر همایونی واقفند سادگی عبارت «روزنامه» را که از زواید پیراسته و فقط به ذکر حالات حسنه و حرکت و سکون اردو حصر شده، بر حسن ایجاز کلام و تقریب ادراکات عوام محمول دارند»<sup>۴۵۷</sup>. به نظر می‌رسد شیوه امیرکبیر در ساده‌نویسی مکاتبات دیوانی<sup>۴۵۸</sup> و سفرهای سه‌گانه ناصرالدین شاه به اروپا و همچنین آشنایی او با نحوه نگارش روزنامه‌های اروپایی که اعتمادالسلطنه هر روز آنها را ترجمه‌وار برای شاه می‌خواند در این نوع ساده‌نویسی بی‌تأثیر نبوده است<sup>۴۵۹</sup>.

اما آنچه از این ساده‌نویسی شاهانه عاید نثر فارسی گشت فرو ریختن مرزهای دشوارنویسی در نظر برخی از منشیان فاضل‌مآب دربار بود که در محدوده تبعیت بی‌چون و چرا از پادشاه، هر نوع حرکت و عمل او را مستحسن می‌دانستند.

با استقرار حکومت قاجار در تهران و توسعه تشکیلات دیوانی و درباری، عده‌ای از اهل فضل از سراسر ایران در تهران (به عنوان پایتخت) و تبریز (به عنوان دارالحکومه نایب‌السلطنه‌ها) گردآمدند و به کارهای دیوانی پرداختند و به این ترتیب طبقه منشیان و مستوفیان یا کارگزاران حکومت در دربار شاهان قاجار شکل گرفت. «این طبقه که با حقوق و وظایف دیوانی، زندگانی متوسط و نسبتاً آسوده‌ای می‌گذراندند مجال داشتند

که به معارف و معنویات بپردازند»<sup>۴۶۰</sup>. یکی از افراد این طبقه میرزا عیسی فراهانی (وفات: ۱۲۳۷ق) از منشیان عصر فتحعلی شاه بود که در تبریز سمت قائم‌مقام وزارت عباس میرزا نایب‌السلطنه را برعهده داشت و به این سبب به «قائم‌مقام» شهرت یافته بود. میرزا عیسی از منشیان ساده‌نویس عصر فتحعلی شاه بود. اما نامه‌های او در مجموعه‌ای گردآوری نشده و تنها «رساله جهادیه» او به صورت ضمیمه‌ای از منشآت قائم‌مقام به چاپ رسیده است.<sup>۴۶۱</sup>

دربار فتحعلی شاه به سبب حضور انبوه شاعرانی که در سبک‌های کهن شعر فارسی تتبع می‌کردند طبعاً فضای مناسبی برای گرایش میرزا عیسی قائم‌مقام به ساده‌نویسی نبود. اما در زمان میرزا ابوالقاسم به تدریج فضای مناسب‌تری برای این‌گونه تحول مهیا می‌گردید زیرا از یک طرف ارتباط با اروپا بیشتر شده بود و از طرف دیگر تنوع و کثرت کارهای دیوانی و مکاتباتی که لازمه این‌گونه کارها بود، دیگر فرصتی برای تکلف‌های رایج در نثر منشیانه باقی نمی‌گذاشت.<sup>۴۶۲</sup> قائم‌مقام خود شاعر بود و در شعر نیز به شیوه سهل و ممتنع سعدی تمایل داشت. مثنوی جلایرنامه او نمونه‌ای از این گرایش او تواند بود، اما «میرزا صالح شیرازی نقل می‌کند که یک بار قائم‌مقام نسبت به شوق و علاقه‌ای که طلاب به شعرنویسی و شعرخوانی داشته‌اند اظهار نفرت کرده است و این فقره از اسباب عمده‌ای بوده است که میرزا را به ترک کار شاعری واداشته و به جستجوی صنعت‌آموزی» راغب ساخته است.<sup>۴۶۳</sup> اتفاقاً میرزا صالح شیرازی نیز از گروه کسانی است که برای صنعت‌آموزی در زمان عباس میرزا به اروپا اعزام شد و در بازگشت، خاطرات سفر خود را به صورت سفرنامه‌ای که ظاهراً از نخستین سفرنامه‌های کارگزاران حکومت قاجار است به رشته تحریر درآورد.<sup>۴۶۴</sup> سبک نثر میرزا صالح در این سفرنامه بسیار ساده و به زبان گفتگو نزدیک است به گونه‌ای که برخی احتمال داده‌اند که «اساس آنها را یادداشت‌های روزانه‌ای تشکیل می‌داده که خیلی تند و بی‌دقت نوشته می‌شده و بعد باعجله از روی آنها بازنویسی به عمل می‌آمده است»<sup>۴۶۵</sup>. به هر حال، دلیل دیگری که برای زمینه مناسب گرایش قائم‌مقام به ساده‌نویسی در این دوره می‌توان ذکر کرد انتشار سفرنامه میرزا صالح در دستگاه حکومت قاجار بود، زیرا «سبک ساده، روان و بی‌تکلف میرزا صالح به‌طور کلی با نظریات و شیوه ادبی قائم‌مقام مطابقت می‌کند»<sup>۴۶۶</sup>. از این رو

«باید پذیرفت که قائم‌مقام که خود در اعزام میرزا صالح به اروپا در سال ۱۲۳۰ ق شخصاً دخالت کرده بود ... سفرنامه میرزا صالح را می‌شناخته است زیرا پس از مراجعت میرزا صالح هر دو در دستگاه ولیعهد در تبریز عهده‌دار مشاغل مهمی بودند»<sup>۴۶۷</sup>.

به هر حال، همه این عوامل به همراه قدرت نویسندگی کم‌نظیر قائم‌مقام<sup>۴۶۸</sup> دست به دست هم داد تا کوششی را به کمال برساند که نشاط اصفهانی در منشآت خود برای نزدیکی به شیوه گلستان سعدی<sup>۴۶۹</sup> آغاز کرده بود و به دنبال او عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (۱۱۷۶-۱۲۴۳ ق) می‌کوشید تا با پیوند شیوه گلستان و تاریخ و صاف، شیوه پیشینیان را دنبال کند<sup>۴۷۰</sup>. البته در دوره فتحعلی شاه به موازات تتبع شاعران در سبک عراقی، تقلیدهایی از گلستان سعدی صورت می‌گرفت که در این زمینه می‌توان از سنبلستان محمود میرزا قاجار (۱۲۱۴-۱۲۷۱ ق) و حجله خیال عبدالباقی موسوی اصفهانی (نیمه اول قرن ۱۳ ق) یاد کرد<sup>۴۷۱</sup>. اما کوشش قائم‌مقام چون از درون دربار صورت می‌گرفت مؤثر واقع شد و نثر دیوانی را «از عبارت‌پردازی و سجع‌سازی ملال‌انگیزی که سالیان دراز مظهر فصاحت و اعجاز شمرده می‌شد رهایی بخشید»<sup>۴۷۲</sup>. به نحوی که منشیان دربار به سبب مقام عالی وی «از سبک و شیوه او پیروی کردند و مراسلات متعدد او مدت‌ها سرمشق حسن عبارت بود»<sup>۴۷۳</sup>. شیوه قائم‌مقام در نامه‌های دیوانی تلفیقی از شیوه گلستان سعدی و نثر نصرالله منشی در کلیله و دمنه بود، اما بر خلاف دیگر منشیان، از به‌کار گرفتن لغات و تعبیرات محاوره‌ای ابایی نداشت<sup>۴۷۴</sup> و به این ترتیب بین گذشته و حال پلی برقرار کرده بود که در آن در عین استفاده «از سجع‌های زیبایی که خاص سعدی و گلستان است، از عبارات متکلف و متصنع و مضامین پیچیده و تشبیهات بارد و نابجا» خبری نبود<sup>۴۷۵</sup>.

سادگی نوشته‌های قائم‌مقام با آنچه در دوره ناصرالدین شاه و عصر مشروطه در نثر فارسی رایج گشت تفاوت دارد و «در مقایسه با نوشته‌های دوره مشروطه، کهنه، معضل و مبهم می‌نماید»<sup>۴۷۶</sup>. اما باید دانست که «در محیط عصر بازگشت ادبی رهایی از تمام قیود انشاء قدما نه ممکن بود و نه سلیقهٔ ابناء عصر هنوز آنرا تحمل می‌کرد»<sup>۴۷۷</sup>. با این همه، نامه‌های او «نسبت به رسم و عادات آن زمان جامع‌تر و فشرده‌تر و خاصه در مواردی که میل ندارد مطلبی را صریح بنویسد موجز و کوتاه و با مقام و مقال مناسب است»<sup>۴۷۸</sup>.



در مجموع می‌توان گفت که «شاید پس از گلستان سعدی، هیچ نثری به دلپذیری و جذابیت نثر قائم‌مقام نداشته باشیم»<sup>۴۷۹</sup>.

مقام والای قائم‌مقام و همچنین ضرورت گسترش ارتباط با غرب، دیگر کارگزاران حکومت قاجار را نیز به شیوه گلستان‌واره‌های قائم‌مقام متمایل ساخت. یکی از این کارگزاران امیر کبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه، بود. او به سبب آنکه به کوشش و عمل، بیشتر از حرف و سخن دل‌بستگی داشت از مبالغه‌های شاعرانه بیزار بود و چنان که در بخش اول (شعر دوره بازگشت) گذشت، دستور داد تا قآنی را به سبب مداهنه‌سرایی به فلک بستند<sup>۴۸۰</sup>. امیر کبیر در مکاتبات دیوانی علاوه بر صدور دستور حذف عناوین و القاب طولانی<sup>۴۸۱</sup> به تاسی از قائم‌مقام، از نثر مصنوع منشیانه پرهیز داشت و کوشش می‌کرد تا نوشته‌های خود را هر چه ساده‌تر و صریح‌تر بنویسد<sup>۴۸۲</sup>. اما برخی از منشیان دستگاه حکومت او که میان شیوه قائم‌مقام و ساده‌نویسی امیر کبیر سرگردان بودند و هنوز شیوه جدیدی برای خود برنگزیده بودند باعث شدند تا «مراسلات و فرامین درباری یکباره سست و کم‌مایه و مغلوط شود»<sup>۴۸۳</sup>.

امیر کبیر علاوه بر نامه‌های دیوانی، در روزنامه وقایع/تفاهیه نیز «مقاله‌هایی درباره سیاست می‌نوشت»<sup>۴۸۴</sup>. و در مجموع می‌توان گفت که «قلم او از قید تکلف و کلمات مغلق به کلی عاری بود و در مکاتبات رسمی هم همین رویه را تعقیب می‌کرد»<sup>۴۸۵</sup>. هر چند دوران صدارت امیر کبیر چندان نپایید، «نفوذ سبک صریح و بی‌پیرایه او، مانند بسیاری از اندیشه‌های مهم و طرح‌های تحقق نیافته‌اش تا سال‌ها پس از مرگ نابهنگامش برجا ماند»<sup>۴۸۶</sup>. به نحوی که می‌توان نثر ساده عصر ناصری را، علاوه بر عوامل متعدد دیگری که در ایجاد آن دخیل بوده است، متأثر از شیوه ساده و صریح نامه‌ها و مقاله‌های امیر کبیر دانست.

تأثیر قائم‌مقام فراهانی در نثر دیوانی، باعث پدید آمدن دو شیوه در نثر منشیانه شد، به نحوی که در میان نثرنویسان «یا تقلید قائم‌مقام در کار بود و یا به نثر قبل از مغول و بیهقی و جرفادقانی و لااقل میرخواند و دیگر مورخان نظر داشتند»<sup>۴۸۷</sup>. اما در مجموع غلبه با منشیانی بود که شیوه فصیح قائم‌مقام را پسندیده بودند و خود نیز به این شیوه قلم می‌زدند.

عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (۱۱۷۶-۱۲۴۳ق) که از منشیان هم‌دوره قائم‌مقام به شمار می‌رود سبکی «بین شیوه جوینی و وصاف و گلستان سعدی» پدید آورد و کتاب *حدایق الجنان* او به تعبیر بهار «یکی از شاهکارهای قرن ۱۲ق است»<sup>۴۸۸</sup>. او از فاضل‌ترین و فصیح‌ترین نویسندگان دربار فتحعلی شاه قاجار به شمار می‌رود. قائم‌مقام در منشآت خود فضایل او را می‌ستاید و با احترام از او یاد می‌کند. در عمل نیز ارادت قائم‌مقام به فاضل خان به اندازه‌ای بود که «گاهی نامه‌های ادبای عرب و فارس را که برای وی می‌رسید و به علت کثرت مشغله مجال تحریر پاسخ نداشت به وسیله قاصد نزد فاضل خان می‌فرستاد و نوشتن جواب را از او در خواست می‌کرد»<sup>۴۸۹</sup>. میرزا تقی صاحب‌دیوان (وفات: ۱۲۵۶ق) از جمله منشیان هم‌دوره قائم‌مقام است که قائم‌مقام در منشآت خود «از او به احترام نام می‌برد و در نویسندگی به استادیش می‌ستاید»<sup>۴۹۰</sup>.

میرزا صادق وقایع‌نگار (وفات: ۱۲۵۰ق) دیگر منشی هم‌دوره قائم‌مقام است که نگارش نامه‌های دیوانی دربار فتحعلی شاه را بر عهده داشت و قائم‌مقام از سر انصاف انشاء او را ستایش می‌کند و در نامه‌ای خطاب به او می‌نویسد: «بدایع افکار سرکار به جایی است که دست هیچ آفریده‌ای به آنجا نرسیده است»<sup>۴۹۱</sup>. تأثیر نثر قائم‌مقام را در نثر منشیان پس از او بهتر می‌توان شاهد بود کسانی همچون اعتضادالسلطنه (۱۲۳۸-۱۲۹۸ق) صاحب *اکسیرالتواریخ* و بدایع‌نگار (وفات: ۱۲۹۹ق) که علاوه بر منشیگری دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه، صاحب دو کتاب *عقد اللالی* و *عبرة للناظرین* است و به قول بهار «سبک بدایع‌نگار ... طعم و لذت نثر نظام‌الملک و جرفادقانی و استادان عهد سلجوقی را به خواننده می‌چشاند»<sup>۴۹۲</sup>. مجدالملک سینکی (۱۲۲۴-۱۲۹۸ق) صاحب *کشف الغرائب* یا *رساله مجدیة* و نادر میرزا (۱۲۴۲-۱۳۰۳ق) صاحب کتاب معروف *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز* از دیگر نثرنویسان دیوانی این دوره به شمار می‌روند. در این میان فرهاد میرزا (۱۲۳۳-۱۳۰۵ق) صاحب منشآت و *هدایة السبیل* (سفرنامه حج) به سبب ارتباطی که با دارالفنون داشت می‌توان او را «حلقه ارتباط نویسندگان درباری و ناشران رسمی فرهنگ نوین در ایران دانست»<sup>۴۹۳</sup>. اما امیر نظام گروسی (۱۲۳۶-۱۳۱۷ق) از منشیان یگانه دربار ناصرالدین شاه به شمار می‌رود که در منشآت خود شیوه قائم‌مقام را به کار گرفت و حتی بیش از او به ساده‌نویسی

پرداخت<sup>۴۹۴</sup>. بنابراین «در تحول نثر دیوانی نقشی که امیر نظام در اواخر عهد قاجاری دارد یادآور نقشی است که قائم مقام در اوایل آن عهد داشته است»<sup>۴۹۵</sup>. در واقع میراث فکری قائم مقام از یک طرف و اقامت هفت ساله او در پاریس و آشنایی با زبان فرانسه از طرف دیگر، باعث این تحول آفرینی در نثر دیوانی شده است<sup>۴۹۶</sup>. او در پندنامه یحیویه خطاب به فرزندش یحیی می نویسد: «در ایجاز و اختصار کلام بکوش که از اطناب و تطویل، شنونده را ملال خیزد و تو نیز به خیره سرایی و هرزه درایی مشهور گردی. از ادای الفاظ مغلقه و عبارات غیر مانوسه کناره جوی که سخره مردم نشوی ... اگر از علوم بهره نیابی زنهار به محض تقلید به ادای الفاظ و امثال عربیه مبادرت مکن»<sup>۴۹۷</sup>.

استمرار شیوه ساده نویسی امیر نظام گروسی را در نوشته های امین الدوله (۱۲۵۹-۱۳۲۲ق) فرزند مجدالملک سینکی و منشی حضور ناصرالدین شاه می توان شاهد بود. شیوه ای که «در اصل همان شیوه قائم مقام و مجدالملک است که با قدری تتبع و مطالعه نثر فرانسه کامل تر شده است»<sup>۴۹۸</sup>. آنچه در نوشته های مدایح نگار تفرشی (۱۲۸۰-۱۳۲۵ق) منشی عصر ناصری و صاحب کتاب *ملستان* و نیز تاریخ نگار آن دوره یعنی میرزا جعفر حقایق نگار (قرن ۱۳ق) صاحب کتاب *حقایق الاخبار* دیده می شود، هر چند تمایل به شیوه کهن در آن مشهود است، تأثیر نثر قائم مقام بر آن غلبه دارد<sup>۴۹۹</sup>. به هر حال، در مجموع می توان گفت که «اگر شعر فارسی بر اثر نهضت بازگشت از لحاظ طرز بیان احیاء شد، نثر فارسی در پرتو نهضت مذکور به مرتبه و مرحله خلاقیتی رسید که به آن شکل در آثار قدما نظیر ندارد»<sup>۵۰۰</sup>. در واقع «اگر نهضت بازگشت و تأثیر مستقیم و غیرمستقیم آن بر نثر فارسی نبود لاقلاً در نیمه اول دوره قاجار و شاید مدتی بعد از آن نیز زبان فارسی دچار سبک نثر صفوی می بود»<sup>۵۰۱</sup>. سبکی که به قول بهار رو به فساد و سستی گذاشته بود<sup>۵۰۲</sup>، یا به تعبیر همایی به «تعقید و تطویل» گراییده بود<sup>۵۰۳</sup>.

### تحول در نثر غیر دیوانی

در دوره قاجار اغلب اهل فضل از جمله شاعران و نویسندگان و منشیان به نوعی

به دربار مرتبط و وابسته بودند؛ از این رو تحولی که به وسیله قائم مقام فراهانی و دیگر منشیان در نثر دیوانی به وجود آمد خود به خود بر نثر غیر دیوانی نیز اثر گذاشت. هر چند ممکن است نامه‌های قائم مقام «به نظر اشخاصی که با سبک مطمئن دوران قبل آشنا نیستند چندان ساده نیاید»<sup>۵۰۴</sup> اما نشانه پیشرفتی عظیم است در ادبیات، زیرا نثر فارسی را از عبارت پردازی و سجع بافی ملال‌انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز شمرده می‌شد رهایی بخشید»<sup>۵۰۵</sup>.

تحولی که در ساده‌نویسی و نوشتن مطلب به زبان گفتگو در اوایل عصر ناصری به چشم می‌خورد آغاز جریان ساده‌نویسی در نثر به شمار نمی‌رود. در اوایل سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰ق) دو فارسی زبان از سرزمین هند به اروپا سفر کردند: میرزا ابوطالب (۱۱۶۶-۱۲۲۰ق) که در سال ۱۲۱۳ق به انگلستان رفت و اعتصام‌الدین که در فاصله سال‌های ۱۸۰۰م تا ۱۸۲۰م از سوی «شاه عالم» به دربار جرج سوم، پادشاه انگلستان، اعزام شد. حاصل سفر این دو فارسی زبان، یکی کتاب *شگرف‌نامه* اعتصام‌الدین<sup>۵۰۶</sup> و دیگری *مسیر طالبی فی بلاد افرنجی* است<sup>۵۰۷</sup>. سادگی نثر هر دو سفرنامه بعدها بر سفرنامه‌های ناصرالدین شاه اثر گذاشت و این تأثیر به نوبه خود در نثر طبقات دیگر جامعه نیز مؤثر واقع شد<sup>۵۰۸</sup>.

علاوه بر تأثیر شاهان و کارگزاران حکومت قاجار، از قبیل قائم مقام و امیر کبیر، عامل دیگری که از نظر تقدم تاریخی باید به آن توجه کرد اعزام محصل به خارج در زمان عباس میرزا بود. ابتدا هفت نفر در سال ۱۸۱۱م به انگلستان اعزام شدند و بار دیگر ۵ نفر از جمله میرزا صالح شیرازی در سال ۱۸۱۵م به لندن رفتند و سپس در سال ۱۸۱۹م چهار نفر دیگر به پاریس و مسکو فرستاده شدند<sup>۵۰۹</sup>. هدف از اعزام محصل به خارج تحقق آرزوی عباس میرزا برای مجهز شدن به نیروی نظامی و تکنیکی نوین بود، اما رهاورد فرهنگی این موضوع بیشتر از تحقق یافتن سایر اهداف آن بود، زیرا آشنایی دانشجویان با دنیای غرب از یک طرف سرآغاز اندیشه اخذ تمدن جدید به شمار می‌رود و از طرف دیگر «مهارت‌های زبانی این دانشجویان، انگیزه‌ای برای ترجمه بیشتر آثار اروپایی فراهم کرد»<sup>۵۱۰</sup> و هر دو رهاورد بر تحول نثر فارسی در دوره قاجار اثر گذاشت. اعزام محصل به خارج در زمان عباس میرزا، مقدمه‌ای بود تا اندیشه ایجاد آموزشگاهی

نوین را در ذهن او پیروراند. عباس میرزا «درصدد تأسیس دارالفنون بر آمد اما به عملی کردن منظور خود توفیق نیافت»<sup>۵۱۱</sup>. و در سال ۱۲۴۹ق درگذشت. از این رو امیرکبیر که در زمان عباس میرزا به همراه گروهی برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف، سفیر روسیه در ایران، در شوال ۱۲۴۴ به روسیه رفته بود با دیدن آموزشکده‌های نوین آنجا به این اندیشه دست یافت که به جای اعزام محصل به خارج، باید معلمان خارجی را برای آموزش محصلان به ایران آورد، زیرا او «به‌درستی دریافته بود که دانشجویان اعزامی به اروپا در واقع به هنگام بازگشت به ایران، حاملان فرهنگ و افکار سیاسی اروپا هستند»<sup>۵۱۲</sup>. پس به هنگام صدارت خود، در سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۶ق) این تصمیم را با موافقت پادشاه قاجار همراه ساخت و به این ترتیب در سال ۱۲۶۶ق نخستین سنگ بنای دارالفنون در قسمت شمال شرقی ارگ سلطنتی نهاده شد<sup>۵۱۳</sup>. اما معلمان خارجی دارالفنون زمانی وارد ایران شدند (جمعه ۲۷ محرم ۱۲۶۸) که دو روز از عزل امیرکبیر می‌گذشت و دو هفته پس از افتتاح دارالفنون (۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸) امیرکبیر را به قتل رساندند (۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸). با این‌همه کارگزاران دست‌پرورده امیرکبیر یعنی اعتضادالسلطنه (۱۲۳۸-۱۲۹۸ق) و رضاقلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) که اولی ریاست دارالفنون و دومی نظامت آنرا بر عهده داشت، کوشیدند تا اهداف امیرکبیر را محقق سازند<sup>۵۱۴</sup>. اما دولت انگلستان که در انتخاب معلمان خارجی بی‌سهم مانده بود به همراه عوامل داخلی خود، از جمله میرزا آقاخان نوری صدراعظم می‌کوشید تا بدبینی ناصرالدین شاه را نسبت به این آموزشکده نوین برانگیزد<sup>۵۱۵</sup>. با این‌همه، نیازهای نوین مملکت به آموزش‌های نظامی و فنی از یک طرف و سفرهای شاه به فرنگ و آشنایی او با جلوه‌های تمدن غرب، تحقق آرزوی دشمنان امیرکبیر را برای تعطیل ساختن دارالفنون به تأخیر انداخت.

یکی از نیازهای درسی دانشجویانی که در دارالفنون تعلیم می‌دیدند کتاب‌های متناسب با موضوع درس آنها بود. البته در زمان عباس میرزا محصلان اعزامی که به ایران بازگشته بودند تعدادی رساله نظامی و در کنار آن کتاب‌های تاریخ و جغرافی را که مکمل علوم نظامی به شمار می‌رفت به فارسی ترجمه کرده بودند<sup>۵۱۶</sup>. از این رو بر اساس نیاز دارالفنون در این دوره نیز تعدادی از کتاب‌های علمی به فارسی ترجمه

شد<sup>۵۱۷</sup>. یکی از کسانی که هم ترجمه بخشی از این کتاب‌ها را بر عهده داشت و هم به عنوان مترجم مدرسان دارالفنون در کلاس‌ها حضور می‌یافت میرزا ملکم خان بود<sup>۵۱۸</sup>. او «چون با عبارت‌پردازی‌ها و مغلط‌نویسی‌های دولتی کمتر آشنا بود برای نقل متون اصلی به فارسی ناگزیر در اختیار کلمات و انسجام عبارات و سلاست بیان زیاد دقت می‌کرد و بدین قرار شیوه نگارشی به وجود آورده که در عین سادگی و روانی، از فصاحت و بلاغت و حسن انشاء بی‌بهره نیست»<sup>۵۱۹</sup>. ترجمه کتاب‌های درسی برای دارالفنون که از یک طرف متکی به ساده‌نویسی فرنگی و از طرف دیگر ملزم به رعایت فهم و موقعیت محصلان بود باعث گسترش «نثر فارسی ساده و روان و بی‌پیرایه و طبیعی»<sup>۵۲۰</sup> در این دوره گردید و زمینه مناسبی را برای ترجمه کتاب‌های دیگر نیز فراهم ساخت. کتاب‌هایی که «از اسباب عمده گرایش به ساده‌نویسی در نثر فارسی محسوب است»<sup>۵۲۱</sup>. هرچند برخی این عامل را در ساده‌نویسی عصر قاجار مهم نمی‌دانند و معتقدند که «سال‌ها پیش از ترجمه کتب اروپایی به فارسی، نثر فارسی هم با تأثیرپذیری از تغییر وضع شعر و هم بر اثر ظهور قائم‌مقام و بعضی از معاصران و پیروانش به سادگی گراییده بود»<sup>۵۲۲</sup>. علاوه بر ترجمه‌هایی که بر اساس نیاز دارالفنون صورت می‌گرفت کتاب‌هایی نیز برای برنامه درسی این آموزشگاه نوین تألیف می‌شد. اما از آنجا که بر اساس سنت مدارس قدیم غالب متون درسی به زبان عربی بود، این نخستین بار بود که زبان فارسی برای تألیف کتاب‌های درسی به کار گرفته می‌شد و به تدریج از اهمیت زبان عربی به عنوان زبان رایج علمی می‌کاست<sup>۵۲۳</sup>. تألیفات مدرسان دارالفنون که «نخستین متن‌های درسی را به زبان پارسی نگاشتند»<sup>۵۲۴</sup>. به همراه «جزوه‌های استادان فرنگی در میان شاگردان به تجدید سبک نثر و ساده‌نویسی مدد می‌داد و قرائت کتب اروپایی نیز این راه را باز می‌نمود»<sup>۵۲۵</sup>. ضرورت تألیف کتاب‌های درسی که از دارالفنون شروع شده بود طبقه‌ای از فضای وابسته به دربار را نیز دربرگرفت و به سبب آرامش نسبی عصر ناصری و تشویق‌هایی که از سوی دربار صورت می‌گرفت تعداد زیادی کتاب در این دوره تألیف یافت که اغلب آنها به وسیله اعتمادالسلطنه یا تحت نظارت او تألیف یافته بود<sup>۵۲۶</sup>.

ترجمه و تألیف کتاب در دارالفنون، ضرورت چاپ آنها را ایجاب می‌کرد. هرچند در زمان فتحعلی شاه، میرزا صالح شیرازی به هنگام بازگشت به ایران در سال ۱۲۳۵ق

دستگاه چاپ و لوازم آنرا با خود به ایران آورده بود<sup>۵۲۷</sup>، دارالفنون دارای دستگاه چاپ سنگی ویژه‌ای بود که کتاب‌های درسی مدرسان را چاپ می‌کرد<sup>۵۲۸</sup>. علاوه بر آن، ناصرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا (۱۲۹۰ق) دستور خرید لوازم یک چاپخانه کامل را داد و آنرا با خود به ایران آورد. اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ق) ریاست چاپخانه دولتی (دارالطباعة) را بر عهده داشت و در گسترش چاپ کتاب‌ها می‌کوشید. حتی به تشویق او و موافقت ناصرالدین شاه «مردمان هند هم رو به نشر و ترویج و طبع و انتشار کتب فارسی آورده، شاید بیش از آنچه در ایران چاپ شده، در هندوستان (خاصه بمبئی) به طبع رسیده است»<sup>۵۲۹</sup>.

میرزا صالح شیرازی که در فرنگ به امور چاپ آشنا شده بود اولین روزنامه را در زمان سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق) در ایران انتشار داد. این روزنامه که عنوان خاصی نداشت و از آن به عنوان *کاغذ اخبار* یاد شده است نخست به صورت «طلیعه» (پیش شماره) در رمضان ۱۲۵۲ منتشر شد و سپس از ۲۵ محرم ۱۲۵۳ به صورت مرتب منتشر گردید. انتشار این روزنامه دوامی پیدا نکرد زیرا حاجی میرزا آقاسی صدراعظم با این قبیل نوگرایی‌ها سر موافقت نداشت<sup>۵۳۰</sup>. اما در دوره امیرکبیر از ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ روزنامه‌ای با عنوان *روزنامه اخبار دارالخلافة طهران* منتشر شد که از شماره دوم نام *وقایع اتفاقیه* به خود گرفت و انتشار آن ده سال استمرار یافت<sup>۵۳۱</sup>، و از سال ۱۲۷۷ق به نام *روزنامه دولت علیه ایران* منتشر گردید. در آغاز انتشار روزنامه برای اطرافیان پادشاه و درباریان بود<sup>۵۳۲</sup> و کسانی که برای آن مطلب می‌نوشتند نیز از جمله درباریان بودند مثلاً امیرکبیر مطالبی درباره سیاست در *روزنامه وقایع اتفاقیه* می‌نوشت<sup>۵۳۳</sup>. علاقه ناصرالدین شاه به انتشار اخبار شاهانه به جایی رسید که در سال ۱۲۸۳ق دستور داد تا در سفرهایی که به اطراف ایران می‌رفت چاپخانه‌ای کوچک به همراه کاروان اطرافیان او حمل شود تا در بین راه اخبار مربوط به مسافرت‌های او در نشریه‌های یک ورقی منتشر گردد<sup>۵۳۴</sup>.

انتشار روزنامه‌ها که در آغاز اختصاص به دربار داشت کم‌کم به سطوح دیگر جامعه گسترش یافت و نویسندگان آن برای حفظ ارتباط با خوانندگانی که همه آنها طبعاً از اهل فضل نبودند کوشش کردند تا به ساده‌نویسی روی آورند، برخی نیز مانند میرزا

ملکم خان که از نویسندگان اروپایی تأثیر پذیرفته بودند، ساده‌نویسی را بر نثر منشیانه ترجیح می‌دادند. از جمله شیوه مقاله‌نویسی میرزا ملکم خان که مبتنی بر سؤال و جواب بود طرفدارانی در میان ارباب مطبوعات پیدا کرد<sup>۵۳۵</sup>. علاوه بر آن، ترجمه‌هایی که از مطبوعات ترکی و فرنگی در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید به جریان ساده‌نویسی در روزنامه‌ها کمک می‌کرد، به نحوی که اغلب نویسندگان نثر منشیانه «تدریجاً خود را از پیروی شیوه‌های رایج در نثر عهد بازگشت که از حوصله فهم و ذوق عامه خارج بود کنار کشیدند»<sup>۵۳۶</sup>.

نویسندگان روزنامه‌ها در این دوره نه تنها خود به ساده‌نویسی روی آوردند بلکه در مقالات انتقادی که در برخی جراید منتشر می‌ساختند نسبت به سبک متکلف نثر منشیانه اظهار نفرت می‌کردند. میرزا ملکم که خود از پیشروان ساده‌نویسی در مطبوعات است<sup>۵۳۷</sup> در رساله فرقه کج‌بینان درباره نثر منشیانه نوشته است: «تعقید الفاظ و کثرت سجع چه محاسنی دارد که این قدر در تحصیل آن جهد و مفاخرت می‌نمایید؟ هر کودکی که در لغت اندکی تتبع داشته باشد می‌تواند کلام را چنان مغلق و مبهم بگوید که هیچ ذهنی بر تفهم آن قادر نباشد و لکن فصاحت کلام و رای اغلاق الفاظ است و حسن انشاء در صفای خیالات و در سهولت فهم مطلب است و نه در ازدیاد تعسر عبارات. هر مزخرف که مؤلفین شما گفته‌اند سرمشق خود قرار می‌دهید و بی‌آنکه زشت و زیبای منشآت ایشان را معین نمایید مردم را به پیروی آنها مجبور می‌سازید»<sup>۵۳۸</sup>.

میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ق) از دیگر نویسندگان این دوره است که منشی نادر شاه، میرزا مهدی خان استرآبادی، صاحب دره نادره را باعث تکلف در نثر منشیانه می‌داند و با دشنام رکیکی می‌نویسد: «میرزا مهدی خان ... افتخار می‌نماید که من دره نادری را چنان مشکل و مغلق نوشته‌ام که هیچ فاضل و عالمی با ده کتاب لغت از عهده قرائت یک ورقش بر نمی‌آید. این مخرب ملت تاریخ فتوحات نادری را که مایه و اسباب افتخار و مشوق ملت بوده آنقدر مبهم و مغلق نوشته که معلوم نیست تاریخ و به زبان فارسی است یا اینکه منتر (= ورد) مار و عقرب و به زبان هندی است»<sup>۵۳۹</sup>! و «نام آنرا تاریخ احوال عمومی یک ملت نمی‌توان گذاشت»<sup>۵۴۰</sup>. آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ق) نویسنده دیگری است که حمله خود را متوجه کتاب *روضه‌الصفای ناصری* اثر رضاقلی



خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) می‌کند<sup>۵۴۱</sup>. او در رساله/یراد این شیوه تاریخ‌نویسی را غیرقابل فهم می‌داند: «شخصی که تاریخ دولتی را مترسلانه می‌نویسد بگوزحمت بیجا نکشد، هیچ کس نخواهد خواند»<sup>۵۴۲</sup>! و به سرزنش رضاقلی خان هدایت می‌پردازد: «به عقیده من تو در اکثر مقام‌ها تاریخ خود را مترسلانه نوشته‌ای... برادر، آخر من که دیوان شعر نمی‌خوانم، تو را [به] خدا دست از من بردار و با شعر خود حواسم را پریشان مکن»<sup>۵۴۳</sup>.

البته در مورد آخوندزاده، طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای که «بیشترین نقش را در تحول نثر فارسی به سوی سادگی و امروزی شدن داشتند باید توجه داشت که هیچ کدام به اصطلاح «فاضل» نبودند و تحصیلات رسمی در زبان فارسی و عربی نداشتند. زبان مادری آنها ترکی بود، در جوانی از ایران خارج شده بودند، روسی می‌دانستند و شاید مجموع این شرایط باعث شد که به ساده‌نویسی روی آورند و خواسته و ناخواسته خدمتی بزرگ به نثر فارسی انجام دهند»<sup>۵۴۴</sup>. انتقادهای نویسندگان روشنفکر از نثر متکلف منشیان سرانجام به جایی می‌رسد که نویسنده‌ای مانند میرزا آقاخان کرمانی به این اعتقاد دست می‌یابد که «زبان تازیان، گذشته از اینکه زبان ایرانیان را مشکل و مبهم کرده، به کلی مضمحل و نابود نموده و از میان برده است به قسمی که شما در دو سطر فارسی پنج کلمه از اصل زبان فارسی نمی‌توانید پیدا نمایید و اغلب الفاظ و کلمات به عربی استعمال می‌شود»<sup>۵۴۵</sup>. به این ترتیب در کنار جریان گرایش به ساده‌نویسی، جریان دیگری در این دوره شکل می‌گیرد که از آن می‌توان به عنوان گرایش به سره‌نویسی یا نوشتن به فارسی خالص یاد کرد<sup>۵۴۶</sup>. این جریان هرچند راه افراط پیموده به جریان ساده‌نویسی کمک فراوانی کرد. از این رو به تفصیل بیشتر از آن یاد خواهیم کرد.

از عوامل دیگری که در تحول نثر غیر دیوانی دوره قاجار بی‌تأثیر نبوده است می‌توان از دایر شدن خط تلگراف یاد کرد. نخستین خط تلگراف در سال ۱۲۶۷ق (سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه) به کوشش امیرکبیر و به یاری دولت‌های انگلستان و روسیه در تهران دایر شد. اولین خط آزمایشی تلگراف رابطه میان قصر گلستان و باغ لاله‌زار را برقرار ساخت و طی دو سه سال تهران به وسیله شبکه تلگراف به رشت، تبریز، اصفهان، همدان، شیراز و مشهد ارتباط یافت<sup>۵۴۷</sup>. در برابر اطناب‌های نثر منشیانه، پیام‌های تلگرافی نیاز به ایجاز داشت، از این رو، اهل دربار که منشیان قاجار از جمله آنها بودند دیگر کاملاً

به این اندیشه دست یافته بودند که زبان نثر منشیانه آنها با ابرازهای جدید ارتباطی هماهنگ نیست و طبعاً به تدریج به ساده‌نویسی متمایل می‌شدند. البته تأثیر این عامل بیشتر در نثر دوره مشروطه ظاهر می‌شود که از حوزه بحث این نوشته بیرون است. به هر حال، تحولی که در نثر غیر دیوانی این دوره به وجود آمد از یک طرف باعث گرایش نثر فارسی به ساده‌نویسی شد و از طرف دیگر در این دوره با کتاب‌های متعددی که در زمینه‌های مختلف نوشته شد شاهد غلبه نثر بر شعر از جهت کمیت و تا اندازه‌ای کیفیت هستیم به نحوی که «شعر تدریجاً اهمیت خود را جز در آن حد که می‌توانست با افکار و خیالات عامه موافق باشد و آنرا تأیید و تهییج کند از دست داد»<sup>۵۴۸</sup>. نکته مهم‌تر آنکه تحولی که در شعر و نثر دوره بازگشت به وجود آمد دقیقاً ضد یکدیگر بود زیرا شعر که در سبک هندی به زبان مردم نزدیک شده بود در این دوره از زبان مردم دور شد و خود را به زبان شعر قرن ۵ و ۶ نزدیک ساخت و در عوض نثر که در دوره نادر شاه و اوایل قاجاریه از زبان مردم دور بود روز به روز به زبان مردم نزدیک گردید به نحوی که در نثر اواخر دوره مشروطه شاهد تبدیل زبان گفتار به زبان نوشتار هستیم.

### انواع نثر دوره پیش از مشروطه

در دوره قاجاریه، به خصوص در اواخر این دوره که از حوزه بحث این نوشته بیرون است، نثر فارسی در شاخه‌های مختلف به کار گرفته می‌شود. در واقع می‌توان گفت که شعر فارسی با بازگشت به گذشته، به تجربه تمام شکوهمندی‌های خود پرداخت و اندک اندک جای خود را به نثر بخشید. از این رو نثر فارسی که در حالت رسمی و دیوانی خود بیشتر در نامه‌های دیوانی و تاریخ‌نگاری مورد استفاده قرار می‌گرفت در شاخه‌های دیگری همچون سفرنامه، خاطره، مقاله و سرانجام داستان نیز به کار گرفته شد که در اینجا اجمالاً به آنها اشاره می‌شود:

### نامه‌های دیوانی

طولانی بودن دوره حکومت ۱۵۰ ساله قاجار از یک طرف و تعدد دوایر دولتی از طرف دیگر بر تعداد منشیان این عصر افزوده است. همچنین دایر شدن دارالسلطنه تبریز که

جایگاه حکومت نایب‌السلطنه‌های قاجار بود باعث تجمع تعداد دیگری از منشیان عهد قاجار در آن شهر گردید. در میان منشیان این عصر بی‌تردید قائم‌مقام فراهانی نویسنده‌ای است که نه تنها با گرایش به نثر سعدی، نثر فارسی را حیاتی دوباره بخشید بلکه «شاید پس از گلستان سعدی هیچ نثری به دلپذیری و جذابیت نثر قائم‌مقام نداشته باشیم»<sup>۵۴۹</sup>.

چنان‌که پیشتر گذشت قائم‌مقام «در عین اثرپذیری از طرز نگارش گلستان سعدی، سبکی فصیح و ساده و شیوا و حتی طبیعی‌تر و آمیخته با لغات محاوره به‌وجود آورد»<sup>۵۵۰</sup>.

به‌نحوی که علاوه بر اصطلاحات تازه، از امکانات زبان محاوره نیز در نثر خود استفاده کرد و بر خلاف منشیان عصر قاجار که نزدیک شدن به زبان عامه را باعث رکاکت نثر می‌دانستند و «برای گریز از ذکر یک لغت صاف و صریح به چندین لغت عربی و کنایه و استفاده ادبی متوسل می‌شدند... قائم‌مقام هرچه می‌خواست می‌نوشت و آنرا طوری می‌آراست که به نظر مقبول می‌آمد»<sup>۵۵۱</sup>. قائم‌مقام در آغاز نویسندگی از شیوه رایج نثر دیوانی که تلفیقی از شیوه جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف بود متأثر بود و رساله شمایل خاقان او نشانه‌ای از این تأثیر است<sup>۵۵۲</sup>. اما برخلاف آنچه برخی تصور کرده‌اند که او «یکباره از این نوع نگارش دست باز داشته و قدم در راه دیگری نهاد»<sup>۵۵۳</sup>، باید دانست که هنر بزرگ قائم‌مقام در بلاغت اوست که سخن خود را به مقتضای دانایی مخاطب خود می‌آراید و «در هر مقامی مقالی خاص دارد. گاهی بسیار ساده می‌نویسد، گاهی بسیار پخته و عالمانه و گاهی به در لودگی و شوخی می‌زند و گاهی که به نوبه عالیه یا شاهزاده خانم نامه‌ای می‌نویسد طوری زنانه صحبت می‌کند که دست نظامی گنجوی را در خسرو و شیرین از پشت می‌بندد»<sup>۵۵۴</sup>.

هرچند قائم‌مقام در آغاز کار جزء منشیان دربار فتحعلی شاه بود، در دوران صدر اعظمی خود بیشتر به اداره امور مملکت توجه داشت و در این دوران «نثرش هرچند، غالب، سرسری است و به عجله کار می‌راند و قلم می‌زده است باز مایه وافر از ذوق و حسن سلیقه در اوست»<sup>۵۵۵</sup>. علاوه بر مشغله‌های دیوانی که گاهی باعث تعجیل در نوشته‌های قائم‌مقام می‌گردید. به این نکته نیز باید توجه داشت که در عصر بازگشت که همه توجه شاعران و نویسندگان به گذشته درخشان شعر و نثر فارسی معطوف گردیده بود و منشیان هم‌عصر قائم‌مقام می‌کوشیدند تا نثر دیوانی را به شیوه جهانگشای جوینی

و *راحة الصدور* راوندی برگردانند، قائم مقام نمی توانست نثر منشآت خود را «از حد سبک بالنسبه متعادل و روان گلستان سعدی ساده تر کند»<sup>۵۵۶</sup>. «زیرا در محیط عصر بازگشت ادبی، رهایی از تمام قیود انشاء قدما نه ممکن بود و نه سلیقهٔ ابناء عصر هنوز آنرا تحمل می کرد»<sup>۵۵۷</sup>. بنابراین او می کوشید تا با تلفیق شیوهٔ گلستان و کلیله و دمنه و افزودن لغات و تعبیرات زبان محاوره، شیوهٔ تازه‌ای را در نثرنویسی به کار گیرد «که نثر فارسی را هم با حیات هر روزینه مربوط می داشت و هم با سنت‌های قدیم اتصال می داد و در عین حال چیزی از طراوت شعر را هم بدان می بخشید»<sup>۵۵۸</sup>.

به هر حال، قائم مقام «معمار نثر جدید فارسی» به شمار می رود<sup>۵۵۹</sup> و منشآت او در دوران قاجار سرمشق کمال نثرنویسی برای دیگر منشیان عصر بود<sup>۵۶۰</sup>. حتی محمد شاه قاجار نیز متوجه قدرت تأثیر نثر صدراعظم خود شده بود زیرا هنگامی که او را محبوس کردند دستور داد: «نخست قلم و قرطاس را از دست او بگیرد و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم»<sup>۵۶۱</sup>.

با اینکه زیباترین نامه‌های عصر قاجار به وسیلهٔ قائم مقام فراهانی نوشته شده است، منشیان دیگر عصر قاجار نیز در حفظ زیبایی زبان فارسی در نامه‌های خود کوشیده‌اند که از جملهٔ آنها نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۴۴ق) است که ذکر هنر شاعری او پیشتر گذشت. نشاط منشی عصر فتحعلی شاه قاجار بود و نامه‌های او که در کتاب گنجینهٔ نشاط گردآمده است، سال‌ها سرمشق منشیان دوران قاجار بود. نشاط اصفهانی برخلاف قائم مقام فراهانی، که در نثرنویسی شیوه‌ای میانهٔ کلیله و دمنه و گلستان سعدی در پیش گرفته بود، می کوشید تا میان سبک تاریخ و صاف و گلستان سعدی سبک ویژه‌ای به کار گیرد که از دشواری‌ها و عربی‌مآبی‌های ملال‌آور تاریخ و صاف بر کنار باشد و در عین حال فخامت نثر دیوانی را نیز حفظ کند. از این رو نشاط را می توان «آخرین حافظ مکتب قدیم»<sup>۵۶۲</sup> در نثر دیوانی دورهٔ قاجار به شمار آورد. فاضل خان گروسی (۱۱۹۸-۱۲۵۴ق) از منشیان دوران سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار است که از فضل و فصاحت او با ستایش یاد کرده‌اند<sup>۵۶۳</sup>. قائم مقام نیز او را کسی می داند که «قدرش مجهول است و مثلش معدوم»<sup>۵۶۴</sup>. فاضل خان در نامه‌های دیوانی خود شیوه‌ای میانهٔ

سبک تاریخ وصاف و گلستان سعدی به کار می‌گرفت<sup>۵۶۵</sup> و نوشته‌های فارسی و عربی او مورد ستایش قائم‌مقام بود، به نحوی که «قائم‌مقام گاهی نامه‌های ادبای عرب و فارس را که برای وی می‌رسید و به علت کثرت مشغله مجال تحریر پاسخ نداشت به وسیله قاصد نزد فاضل خان می‌فرستاد و نوشتن جواب را از او درخواست می‌کرد»<sup>۵۶۶</sup>. فاضل خان هنگامی که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به همراه هیأتی به روسیه می‌رفت در راه قفقاز با الکساندر پوشکین شاعر معروف روس دیدار کرد و پوشکین در سفرنامه خود با ستایش از او یاد کرده است<sup>۵۶۷</sup>.

امیر نظام گروسی (۱۲۳۶-۱۳۱۷ق) از منشیان دوره ناصرالدین شاه است که زبان فرانسه را به خوبی می‌دانست و در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا ملتزم رکاب او بود<sup>۵۶۸</sup>. او از معدود منشیان عصر قاجار است که «۶۴ سال به پاکی و درستکاری و کفایت، مصدر خدمات عمده بود و در طی دوره طولانی خدمت خود از بیان حقیقت باکی نداشت و حتی شاه و ولیعهد هم از او حساب می‌بردند»<sup>۵۶۹</sup>. منشآت امیر نظام به تناسب اینکه به چه کسی نوشته شده و شامل چه موضوعی باشد ساده یا مصنوع است، اما «می‌توان سبک آنرا بینابین مایل به ساده دانست»<sup>۵۷۰</sup>. امیر نظام در نامه‌های خود از شیوه قائم‌مقام پیروی می‌کرد و گاهی «بیش از او به ساده‌نویسی می‌گرایید»<sup>۵۷۱</sup>. از این رو نقش او در تحول نثر دیوانی در اواخر عهد قاجار، یادآور نقش قائم‌مقام در اوایل دوره قاجار است<sup>۵۷۲</sup>، و در مجموع می‌توان گفت که امیر نظام در نامه‌های دیوانی «جزالت و سلاست نثر را به سر حد سهل و ممتنع می‌رساند»<sup>۵۷۳</sup>. عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (۱۱۷۶-۱۲۴۳ق) از منشیان پادشاهان اولیه قاجار یعنی آقامحمد خان و فتحعلی شاه است که در ترسل شیوه‌ای میانه سبک جهانگشای جوینی، تاریخ وصاف و گلستان سعدی به کار می‌بست<sup>۵۷۴</sup> و دلبستگی او به شیوه نامه‌نگاری دوران قبل کاملاً مشهود است. شهرت دنبلی بیشتر به سبک سرگذشت نامه‌ای است که با نام حدایق الجنان نوشته است.

میرزا تقی صاحب‌دیوان (وفات: ۱۲۵۶ق) از منشیان تراز اول حکومت فتحعلی شاه است که قائم‌مقام در منشآت خود از او به نیکی یاد کرده است<sup>۵۷۵</sup>. صاحب‌دیوان از نویسندگانی است که «در بازگشت نثر فارسی به شیوه ساده نویسندگان متقدم سهم بسزایی دارد»<sup>۵۷۶</sup>. میرزا عیسی قائم‌مقام، پدر قائم‌مقام فراهانی (وفات: ۱۲۳۷ق)، میرزا

صادق وقایع نگار (وفات: ۱۲۵۰ق) و میرزا رضی منشی الممالک (وفات: ۱۲۲۲ق) نیز از دیگر منشیان عصر قاجارند که دوران حکومت فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار را با نثر زیبای خود زینت بخشیده‌اند. مجدالملک سینکی (۱۲۲۴-۱۲۹۸ق) و پسر او امین الدوله (۱۲۵۹-۱۳۲۲ق)، همچنین میرزا جعفر حقایق نگار (قرن ۱۳ق)، مدایح نگار تفرشی (۱۲۸۰-۱۳۲۵ق)، بدایع نگار (وفات: ۱۲۹۹ق)، ریاض همدانی (وفات: ۱۲۶۸ق) و فرهاد میرزا (۱۲۳۳-۱۳۰۵ق) صاحب کتاب *زنبیل و منشآت* از منشیان عصر ناصرالدین شاه به شمار می‌روند که هریک در دربار یا دوایر دولتی وابسته به حکومت قاجار در نگارش نامه‌های دیوانی کوشش داشتند و نثر آنها نسبت به دیگران امتیاز و برجستگی دارد.

از میان منشیان مزبور، امیر نظام گروسی، امین الدوله و فرهاد میرزا با زبان فرانسه آشنایی داشته و حتی به آن صحبت می‌کردند. بنابراین آنها بیش از دیگر منشیان عهد قاجار متوجه تفاوت نامه‌های دیوانی کشورهای دیگر با نامه‌های دیوانی قاجار شده بودند و کوشش‌های آنها در جهت پیروی از قائم مقام فراهانی را باید از این دیدگاه مورد توجه قرار داد؛ و گرنه بسیاری از دبیران و منشیان این عهد «نه تنها در نامه‌ها و نوشته‌های خصوصی بلکه در مکاتبه با پادشاهان کشورها به عبارت پردازی و سجع‌سازی سرگرم و دلخوش‌اند»<sup>۵۷۷</sup>.

از میان منشیان عصر قاجار یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق) از معدود نویسندگان است که راهی دیگر پیمود. او که توانسته بود حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم محمد شاه، را که ضمناً مراد و مرشد روحانی شاه محسوب می‌شد، مرید خود سازد در نامه‌های دیوانی خود از به کار گرفتن کلمات عربی بیزاری می‌جست<sup>۵۷۸</sup>. برخی علت این امر را عدم تسلط او بر زبان عربی دانسته‌اند<sup>۵۷۹</sup>. عده‌ای دیگر این شیوه او را نوعی «تفنن» به شمار آورده‌اند<sup>۵۸۰</sup>. اما یغما در همه نامه‌های خود از سره‌نویسی استفاده نمی‌کرد، بلکه او نامه‌های خود را به دو دسته نامه‌های «بسیط» یا پارسی نگار و نامه‌های مرکب (پارسی آمیخته به عربی) تقسیم می‌کرد<sup>۵۸۱</sup>. وی در نامه‌های بسیط صرفاً از واژه‌های فارسی خالص (سره) استفاده می‌کرد و برای جایگزین ساختن واژه‌های عربی رایج گاهی به اجبار لغات فراموش شده فارسی و یا واژه‌های دساتیری را به کار می‌برد که خود نیازمند

توضیح بودند. یغما در نامه‌های مرکب از زبان ادبی معمول در نامه‌های دیوانی استفاده کرده و «داعیه‌ او بر تصفیهٔ زبان محدود به این است که در بعضی موارد حتی المقدور کمتر از لغات تازی استفاده کرده است»<sup>۵۸۲</sup>. برخی از شرق‌شناسان یغما را پیشرو سره‌نویسانی به‌شمار آورده‌اند که با انگیزهٔ ناسیونالیسم می‌کوشیدند تا زبان فارسی را از واژه‌های تازی تصفیه کنند<sup>۵۸۳</sup>. به‌رحال، کوشش یغما جدا از کوشش‌های قائم‌مقام و دیگر منشیان ساده‌نویس عصر قاجار به‌شمار نمی‌آید، زیرا همهٔ آنها می‌کوشیدند تا نامه‌های دیوانی را از دشواری‌های حاصل از همنشینی با واژه‌ها و عبارت‌های عربی که وصاف شیرازی و پیروان او دلبستگی بسیار به آن داشتند، دور سازند.

### گلستان‌واره‌ها و تتبع در گلستان

با اینکه در اوایل دورهٔ قاجار نثر دیوانی منشیان دربار بیشتر به تاریخ وصاف و شیوهٔ نثر آن توجه داشت، اما اندکی بعد همهٔ توجه نویسندگان و منشیان به گلستان سعدی معطوف گردید، و معتمدالدوله نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۴۴ق) دبیر دیوان رسایل فتحعلی شاه قاجار از نخستین نویسندگانی است که در برخی از منشآت خود شیوهٔ نثر سعدی را سرمشق خود قرار داد و گنجینهٔ منشآت نشاط نشانه‌هایی از این تأثیرپذیری را در خود دارد<sup>۵۸۴</sup>. اما کسی که به احیاء شیوهٔ گلستان سعدی در این دوره پرداخت قائم‌مقام فراهانی (۱۱۹۳-۱۲۵۱ق) صدراعظم محمد شاه قاجار است. او با اینکه کتاب مستقلی به شیوهٔ گلستان سعدی ننوشته است، نثری که در منشآت خود به‌کار گرفت باعث توجه اغلب منشیان دربار به شیوهٔ نثر گلستان سعدی شد<sup>۵۸۵</sup>. و اندک اندک آنها را از دلبستگی به شیوه‌های نثرنویسی وصاف‌الحضرة شیرازی و میرزا مهدی خان استرآبادی بازداشت.

علاوه بر تأثیر گلستان سعدی در نثر دیوانی دورهٔ قاجار، عده‌ای از نویسندگان این دوره در صدد تتبع در گلستان سعدی برآمدند و نظیره‌هایی به قرینهٔ آن نوشتند. همان‌گونه که پیشتر گذشت. دورهٔ بازگشت دورهٔ تتبع در شعر شاعران سبک‌های خراسانی و عراقی است. پس نویسندگان این دوره نیز کوشیدند تا این تتبع را در حوزهٔ نثر فارسی نیز به‌کار گیرند. یکی از معروف‌ترین نظیره‌پردازان گلستان در این دوره

کتاب *پریشان قآنی شیرازی* (۱۲۲۳-۱۲۷۰ق) است که هرچند از زیبایی‌های ادبی گلستان بهره‌مند نیست، چون شاعری همچون قآنی آنرا به نگارش در آورده تشابهی اندک با خلاقیت شاعری و نویسندگی سعدی می‌تواند داشته باشد.<sup>۵۸۶</sup> از شاعران دیگری که در عرصه نثرنویسی به تقلید از *گلستان سعدی* پرداخته‌اند می‌توان از وصال شیرازی (۱۱۹۲-۱۲۶۲ق) صاحب کتاب *صبح وصال*<sup>۵۸۷</sup> و پسر او وقار شیرازی (وفات: ۱۲۹۸ق) مؤلف کتاب *انجمن دانش*<sup>۵۸۸</sup> یاد کرد. رضاعلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) نیز در کتاب *ریاض‌المحبین*<sup>۵۸۹</sup> کوشیده است تا به تتبع در *گلستان سعدی* بپردازد. مجمر زواره‌ای (۱۱۹۰-۱۲۲۵ق) نیز قطعات منشوری به شیوه *گلستان سعدی* نوشته است.<sup>۵۹۰</sup> علاوه بر اینها می‌توان از کتاب‌های *سنبلستان* از محمود میرزا قاجار (۱۲۱۴-۱۲۷۱ق)، *حجله خیال* از عبدالباقی موسوی اصفهانی (قرن ۱۳ق)، *حکایات* از صاحب علی آبادی (وفات: ۱۲۵۶ق) و *گنج شایگان* از ریاض همدانی (وفات: ۱۲۶۸ق) یاد کرد.<sup>۵۹۱</sup> حتی نور علی‌شاه اصفهانی (وفات: ۱۲۱۲ق) از صوفیان این روزگار در کتاب *عرفانی جامع‌الاسرارالنوریه شیوه گلستان سعدی* را سرمشق خود قرار داده است.<sup>۵۹۲</sup>

کتاب‌های *گلستان* از عبدالوهاب شوریده (قرن ۱۳ق)، *شکرستان* از علی محمد منشی (حکیم) (قرن ۱۳ق) و *نمکدان* از جیحون یزدی (وفات: ۱۳۰۲ق) از کتاب‌های دیگری است که در این دوره به تتبع از *گلستان سعدی* نوشته شده است.<sup>۵۹۳</sup> جریان تتبع و تقلید از *گلستان سعدی* در اوایل قرن ۱۴ق و دوره ناصرالدین شاه نیز کاهش نیافت، بلکه کتاب‌های *خارستان*، *بهارستان* و *جان جهان* هر سه از علی‌اکبر فراهانی (وفات: ۱۳۲۹ق) *گلستان* و *ملستان* هر دو از مدایح‌نگار تفرشی (۱۲۸۰-۱۳۲۵ق) همچنین کتاب‌های *گلستان* از محمدشریف (حشمت) *خرابات فقیر* از فقیر اصطهباناتی (قرن ۱۴ق) و *خارستان* از ادیب کرمانی (وفات: ۱۳۴۸ق) همه در این دوره نگارش یافته‌اند.<sup>۵۹۴</sup>

برخی از روشنفکران دوره قاجار نیز از تتبع در *گلستان* برکنار نبوده‌اند. میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ق) کتاب *رضوان* خود را به تقلید از *گلستان سعدی* نوشته است.<sup>۵۹۵</sup> و در کتاب *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* از زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۲۵۰-۱۳۲۸ق) با اینکه نویسنده از نثر مسجع آمیخته به شعر استفاده نکرده است، ساختار مقامه‌نویسی *گلستان سعدی* دیده می‌شود زیرا «این رمان مجموعه‌ای از مقامه‌هاست



که در ساختاری کلی و زاینده کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند»<sup>۵۹۶</sup>. ظاهراً همین تأثیرات باعث شده تا سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ق) به خشم آید و بنویسد: «عجب دارم از اینکه مردم چندان به نوشته‌های سعدی و امثال او گرویده‌اند. شماها چنان می‌انگارید که سعدی هم چیز نوشته است؟ مگر گلستان یا نوشته‌های دیگر او چیزی است؟ ما باید چیزها بنویسیم و خیلی بهتر از او بنویسیم تا مردم بدانند که چیزنویسی کدام است؟»<sup>۵۹۷</sup>.

با اینکه در شیوه نگارش فارسی سره کمتر امکان تقلید از گلستان سعدی وجود دارد، اما در سال ۱۳۰۰ق میرزا رضا خان افشار بکشلو در کتاب پرور نگارش کوشید تا با فارسی سره به تتبع در گلستان سعدی بپردازد. کوشش او ظاهراً با توفیق همراه نبود زیرا این تتبع، بهار را به خشم آورده است: «مضحک‌تر از همه آن است که مردی از پیروان این گروه نادان (= سرهنویسان) در قرن ۱۳ق، گلستان سعدی را به پارسی سره مانند سیم ناسره، سکه فارسی بر سر زده است و به گمان خود کار تازه و سره‌ای از وی سر زده و به ادبیات خدمتی کرده است»<sup>۵۹۸</sup>.

علاوه بر کوشش‌هایی که در ایران در راه تتبع گلستان سعدی دیده می‌شود، در هند نیز برخی از نویسندگان فارسی‌زبان آن دیار به نظیره‌گویی از گلستان پرداختند و کتاب‌هایی مانند شکرستان از منت دهلوی<sup>۵۹۹</sup>، نخلستان از منشی لچمی<sup>۶۰۰</sup> و تضمین گلستان از غالب دهلوی<sup>۶۰۱</sup> حاصل این کوشش‌هاست. همه اینها متکی به کتاب‌های چاپ شده و یا نسخه‌های خطی فهرست شده است، زیرا بسیاری از این نظیره‌گویی‌ها ممکن است هنوز به مرحله فهرست‌نگاری نرسیده باشد و طبعاً اطلاعات پژوهشگران در این زمینه کامل نخواهد بود. چنان‌که گذشت تتبع در گلستان سعدی در سراسر دوره قاجار دیده می‌شود، اما این تتبع‌ها از ارزش یکسانی برخوردار نیستند زیرا علاوه بر زمینه‌هایی که نظیره‌گویی‌های مزبور در آن زمینه نگارش یافته‌اند، مؤلفان این قبیل کتاب‌ها با اینکه سرمشق یکسانی در اختیار داشته‌اند، چون از خلاقیت یکسانی برخوردار نبوده‌اند آثار آنها دارای ارزش‌های متفاوت است. به هر حال، آنچه در نثر گلستان‌واره‌ها اهمیت دارد توجه به زیبایی‌های گلستان سعدی در این دوره است که خود به خود زمینه را برای پیوستن نثر دشوار دوره نادر شاه به نثر بینابین قائم‌مقام و پیروان او

فراهم می‌ساخت.

### کتاب‌های تاریخی

کتاب‌های تاریخی در کنار نامه‌های دیوانی همواره در دربارها نگارش می‌یافتند و بسیاری از منشیان دربار گاهی به سفارش پادشاهان در نقش تاریخ‌نگار نیز ظاهر می‌شدند. در دوره قاجار نیز تعداد زیادی از منشیان به نگارش کتاب‌های تاریخی پرداختند. این کتاب‌ها طبعاً از روش علمی تاریخ‌نگاری برکنار بودند و در تواریخی که مربوط به دوران گذشته می‌گشت کتاب‌های پیشینیان مأخذ تاریخ‌نگاران بعدی قرار می‌گرفت و اطلاعات آن کتاب‌ها بدون بررسی صحت و سقم آن، با تغییر عبارات در کتاب‌های عصر قاجار راه می‌یافت. آنچه مربوط به روزگار مؤلف بود نیز با ملاحظات بسیار و ضمن حفظ جانب قهرمانان وقایع و حتی بازماندگان آنها نوشته می‌شد و البته همه اطلاعات مورخ متکی به مسموعات او بود. مقایسه نحوه روایت یک حادثه در چند کتاب مشابه دوره قاجار، اختلاف این مسموعات و بی‌اعتباری آنها را روشن می‌سازد. برخی موارد نیز با تحریف وقایع مواجه هستیم، کما اینکه مورخ بزرگ عصر قاجار، لسان‌الملک سپهر (۱۲۱۶-۱۲۹۷ق) مرگ امیرکبیر را ناشی از ورم پا ذکر می‌کند و رضاقلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) در *روضه‌الصفای ناصری* آنرا ناشی از «دق» (اندوه بسیار) می‌نگارد! و اگر تاریخ‌نگاری همچون میرزا جعفر حقایق‌نگار در *حقایق‌الخبار* به دفاع از امیرکبیر پردازد به دستور ناصرالدین شاه کتاب او جمع و ضبط می‌گردد.<sup>۶۰۲</sup>

در کتاب‌های تاریخی این دوره وقایع‌نگاری بر تاریخ‌نگاری مبتنی بر تحلیل وقایع و حوادث غلبه دارد و از منشیان این روزگار بیش از این نمی‌توان انتظار داشت. همچنین وابستگی این دسته از تاریخ‌نگاران به دربار باعث شده تا قهرمانان کتاب‌های آنها همواره امیران و پادشاهان باشند و طبعاً نقش عامه مردم در نوشته‌های آنها بسیار کم‌رنگ است و به قول براون برخی از این کتاب‌ها «گزارش‌های ملال‌آوری از خون‌ریزی‌ها، تعدی‌ها و غارت‌های بیهوده است»<sup>۶۰۳</sup>. بزرگ‌ترین کتاب تاریخی دوره قاجار کتاب *ناسخ‌التواریخ* اثر لسان‌الملک سپهر (۱۲۱۶-۱۲۹۷ق) است. سپهر از منشیان روزگار محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار بود و به سفارش محمد شاه نگارش تاریخ خود را آغاز کرد.

ناسخ‌التواریخ تاریخ عمومی عالم از هبوط حضرت آدم تا روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه را دربرمی‌گیرد و به سبب این وسعت، نگارش آن در نیمه دوم پادشاهی ناصرالدین شاه پایان یافت. بخشی از ناسخ‌التواریخ را که به دوره قاجار می‌پردازد تاریخ قاجاریه یا تاریخ ناصری نامیده‌اند که سه جلد از مجلدات نه‌گانه ناسخ‌التواریخ را شامل می‌شود و «چون مؤلف آنرا از روی اسناد و نوشته‌هایی که از آغاز پادشاهی قاجاریه در دربار گردآمده بوده پدید آورده است از سودمندترین جلدهای ناسخ‌التواریخ و حتی جامع‌ترین تاریخ‌های دوره قاجار است»<sup>۶۰۴</sup>.

روضه‌الصفای ناصری، کتاب تاریخ بزرگی است که رضاقلی خان هدایت آنرا در سه جلد برای تکمیل روضه‌الصفای میرخواند (۸۳۸-۹۰۳ق) نگاشته است. روضه‌الصفای میرخواند هفت مجلد است که شش مجلد آنرا خود او و مجلد هفتم را نواده‌اش خواندمیر (۸۸۰-۹۴۲ق) نوشته است. هدایت حوادث دوران صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه را در جلدهای هشتم تا دهم کتاب بیان کرده و جلد دهم را به تاریخ قاجاریه اختصاص داده است و وقایع سلطنت این سلسله را تا اوایل عهد ناصری (سال ۱۲۷۴ق) به رشته تحریر کشیده است.<sup>۶۰۵</sup>

تاریخ منتظم ناصری، تاریخ عمومی عالم است که بین سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ق تألیف شده و به حوادث عالم از آغاز هجرت تا سال ۱۳۰۰ق می‌پردازد. مؤلف کتاب محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات (= چاپ و نشر) ناصرالدین شاه است. در این کتاب آنچه مربوط به دوران گذشته است غالباً از کتاب‌های تاریخی گذشتگان أخذ شده و مطالبی که مربوط به دوران قاجاریه است خالی از مبالغه و ستایش نیست. غیر از کتاب‌های مزبور و همچنین اجمل‌التواریخ اثر رضاقلی خان هدایت که خلاصه تاریخ ایران است تعدادی کتاب تاریخی در وصف سلسله قاجار و یا تعدادی از پادشاهان این سلسله نگارش یافته که آثار سفارش در آنها آشکار است از جمله: مآثر سلطانیه (مآثر خاقانی) از عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (۱۱۷۶-۱۲۴۳ق) در ذکر سلطنت فتحعلی شاه قاجار، حدیق‌الجنان از همو درباره پادشاهی کریم خان زند، زینه‌التواریخ از میرزا رضی منشی‌الممالک (وفات: ۱۲۲۲ق) در ذکر تاریخ قاجاریه، تاریخ جهان‌آرا از وقایع نگار (وفات: ۱۲۵۰ق) درباره پادشاهان قاجار، عقد‌اللئی از بدایع‌نگار (وفات:

۱۲۹۹ق) در ذکر تاریخ قاجاریه، تاریخ نو یا تاریخ جهانگیری از جهانگیر میرزا (وفات: ۱۲۶۹ق) دربارهٔ حوادث سلطنت فتحعلی شاه قاجار که در واقع ذیلی است بر کتاب *مآثر سلطانیه*، *افضل التواریخ* از افضل‌الملک دربارهٔ پادشاهی مظفرالدین شاه، *المآثر والآثار* از اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ق) دربارهٔ روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، *اکسیرالتواریخ* از اعتضادالسلطنه (۱۲۳۸-۱۲۹۸ق) دربارهٔ پادشاهان قاجار و *حقایق الاخبار* از میرزا جعفر حقایق‌نگار در ذکر پادشاهان قاجاریه.

از آنجا که بخشی از سلطنت قاجار در تبریز جریان داشت توجه به تاریخ دارالسلطنه تبریز، نادر میرزا (۱۲۴۲-۱۳۰۳ق) را بر آن داشت تا کتاب *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز* را در عصر ناصرالدین شاه بنویسد و آنرا در سال ۱۳۰۲ق به پایان رساند.<sup>۶۰۶</sup> این کتاب فتح بابی برای پرداختن نویسندگان به تواریخ محلی بود زیرا همزمان با آن اعتمادالسلطنه در کتاب *مطلع الشمس* به تاریخ و جغرافیای خراسان، به‌ویژه شهر مشهد، پرداخت و ضمن آن شرح احوال «رجال مهمی که از آنجا برخاسته‌اند و نیز اشعار شعرای خراسان» را به تفصیل بیان کرد.<sup>۶۰۷</sup> همچنین میرزا حسن فسایی در کتاب *فارس‌نامه* ناصری خود به تاریخ و جغرافیا و رجال و مزارات و کیفیت مملکت فارس پرداخت.<sup>۶۰۸</sup> علاوه بر کتاب‌های تاریخ ایران، عده‌ای از نویسندگانی که با زبان فرانسه آشنا شده بودند به ترجمهٔ تاریخ سرزمین‌های دیگر پرداختند. امیرکبیر برای آنکه به صورت غیرمستقیم ناصرالدین شاه را با وضعیت دنیای جدید آشنا سازد دستور داد تا تاریخ مفصل فرانسه تا زمان ناپلئون را برای او ترجمه کردند.<sup>۶۰۹</sup> همچنین تألیفات تاریخی ولتر از قبیل *تاریخ پترکبیر*، *شارل دوازدهم* و *اسکندر مقدونی* از فرانسه به فارسی ترجمه شد.<sup>۶۱۰</sup> ضمن کتاب‌هایی که برای تدریس در دارالفنون ترجمه می‌شد علاوه بر متون درسی مورد نیاز دانشجویان، تعدادی کتاب در زمینهٔ تاریخ و جغرافیای اروپا به زبان فارسی ترجمه گردید و به این ترتیب چشم‌انداز دیگری از دنیای ناشناختهٔ اروپا در برابر ایرانیان گشوده شد.<sup>۶۱۱</sup>

همچنان که پیشتر گذشت نثر دیوانی دورهٔ قاجار در گرایش به سبک *تاریخ و صاف* و *گلستان* سعدی در نوسان بود. از آنجا که تاریخ‌نگاران عصر قاجار از سنت نثرنویسی تاریخ‌نویسان قبل از خود متأثر بودند، بیشتر شیوهٔ دشوارنویسی و صاف شیرازی برای

آنها جاذبه‌ای خاص داشت به نحوی که عبدالرزاق بیگ دنبلی (۱۱۷۶-۱۲۴۳ق) به تقلید از عنوان کتاب *تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار و صاف*، نام کتاب خود را از *حدایق الجنان* به *تجربة الاحرار و تسلیة الابرار* تغییر داد.<sup>۶۱۲</sup> یا *طرب اصفهانی* (نائینی) کتابی به سبک *تاریخ و صاف* نگاشت و در سال ۱۲۲۵ق آنرا به نظر معتمدالدوله نشاط رسانید و مورد پسند واقع شد.<sup>۶۱۳</sup> اما تاریخ‌نگارانی که از شیوه میرخواند در *روضه الصفا* و خواندمیر در *تاریخ حبیب‌السیر* متأثر بودند و از ساده‌نویسی‌های عصر قائم‌مقام فراهانی نیز بی‌تأثیر نبودند در نوشته‌های خود می‌کوشیدند از دشوار‌گویی‌های *تاریخ و صاف* دوری گزینند. لسان‌الملک سپهر، رضاقلی خان هدایت و اعتمادالسلطنه از این دسته از نویسندگان کتاب‌های تاریخی به شمار می‌روند.<sup>۶۱۴</sup> در مقابل این دسته از نویسندگان که هنوز در جاذبه‌های *تاریخ و صاف* خود را سرگرم می‌داشتند معدودی از تاریخ‌نگاران راه دیگری در پیش گرفتند و آن نوشتن به فارسی خالص (سره) بود. جلال‌الدین میرزا (۱۲۴۶-۱۲۸۹ق) پسر فتحعلی شاه از جمله آنهاست که *تاریخ ایران* را از کیومرث تا مرگ نادر شاه در سه جلد به فارسی سره نوشت و بر آن نام *نامه خسروان* گذاشت.<sup>۶۱۵</sup> همچنین وقار شیرازی (وفات: ۱۲۹۸ق) *تاریخ پادشاهان پیش از اسلام* را در کتاب *روز مه خسروان* پارسی به فارسی سره نگاشته و در مقدمه آورده است: «نگارنده این نامه و گزارنده این هنگامه وقار همی گوید که روزگاری درازم این اندیشه در سر بود و این آرمان در دل که آزمون را نامه‌ای شگفت به زبان پهلوی بر نگارم که اندر آن نامه نغز از گفتار تازی هیچ نشان نبود و هیچ‌گونه سخن نرود. در خود چنان دیدم که این نامه پهلوی را روزمه خسروان پارسی سازم».<sup>۶۱۶</sup> حتی در کتاب *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز* نیز تمایل نویسنده به فارسی سره مشهود است و «با اینکه همه آن به فارسی سره نیست اما وفور واژگان فارسی نشان از گرایش او به نثر سره دارد».<sup>۶۱۷</sup> کسانی که در تاریخ‌نگاری‌های خود از واژگان فارسی خالص استفاده می‌کردند به نوعی نیز دلبستگی خود را به ایران باستان نشان می‌دادند و «همین توجه سبب شد که روح ملیت در ایران نیرو گرفت و حتی در ادبیات وارد شد».<sup>۶۱۸</sup> به نحوی که اعتمادالسلطنه نیز از این فضا بر کنار نماند و کتاب *دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان* را در ذکر پادشاهان اشکانی در سه جلد نوشت.<sup>۶۱۹</sup> اما او هیچ‌گاه در اندیشه بیرون راندن کلمات تازی از زبان فارسی نبود.

با آنکه منشیان و تاریخ‌نگاران عصر قاجار به علت وابستگی به دربار همواره از امیران و پادشاهان ولی‌نعمت خود با مدارا و ملاحظه و غالباً ستایش‌آمیز سخن گفته‌اند اما در میان آنها صداهای اعتراضی را می‌توان سراغ گرفت که یکی از آنها مربوط به قائم‌مقام فراهانی بود که قبلاً ذکر آن گذشت. صدای دیگری که به نقد وزارت مستوفی‌الممالک پرداخته صدای مجدالملک سینکی (۱۲۲۴-۱۲۹۸ق) از منشیان فاضل آن روزگار است که در رسالهٔ *مجدیه یا کشف‌الغریب* با «اشارات مرموز و لطیف و بسیار زیبا» ضمن بیان مفساد وزارت مستوفی‌الممالک به مفسد دیگر کارگزاران سلطنت قاجار نیز اشاره کرده و چون امکان انتشار آشکار آن وجود نداشته آنرا مخفیانه در اختیار اعیان کشور گذاشته است.<sup>۶۲۰</sup> رسالهٔ *مجدیه* پیش از انتشار نظرگاه‌های انتقادی روشنفکران آن روزگار از قبیل میرزا ملکم خان، آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی، نخستین نقدی است که پس از قائم‌مقام فراهانی از درون حاکمیت حکومت قاجار نسبت به مفساد حکومت صورت می‌گیرد و از نظر تاریخی ارزش و اهمیت خاصی دارد.

اگر منشیان دوران قاجار و به‌ویژه تاریخ‌نگاران آن عصر با شیفتگی به کتاب‌های تاریخ *وصاف* (اوایل قرن ۸ق) از *وصاف شیرازی* و *درهٔ نادره* (قرن ۱۲ق) از میرزا مهدی خان استرآبادی می‌نگریستند، اما روشنفکران عصر قاجار این دسته از تاریخ‌نگاران را «مخرب ملت» می‌دانستند.<sup>۶۲۱</sup> ایراد این منتقدان نه تنها متوجه امثال میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادرشاه است بلکه کتاب‌های تاریخی عصر خود را نیز مورد سرزنش قرار می‌دهند: «تمام کتب ایشان پر است از اغراقات بی‌فایده و مبالغات بی‌مزه و تملقات بیجا و اظهار فضیلت‌های بی‌معنی که ابداً نتیجهٔ تاریخی بر آنها مترتب نیست و اگر بالغرض کسی خواسته وقایع را به‌طور ساده بنگارد به‌کلی از محاکمات و دلایل خالی است و نام آنرا تاریخ احوال عمومی یک ملت نمی‌توان گذاشت»<sup>۶۲۲</sup>.

روشنفکر دیگر این دوره در رسالهٔ *ایراد* که در سال ۱۲۷۹ق نوشته است. ایرادهای چندی بر کتاب *روضه‌الصفای ناصری* اثر رضاقلی خان هدایت وارد کرده است. او در نقد کتاب مزبور «در حقیقت شیوهٔ تاریخ‌نگاری عصر را انتقاد می‌کند و ضمن اعتراض بر عبارت‌پردازی‌ها و سجع‌سازی‌های رضاقلی خان هدایت، نشان می‌دهد که در آن کتاب نویسنده چگونه حقایق و وقایع را فدای اسجاع و الفاظ کرده است»<sup>۶۲۳</sup>. رسالهٔ *ایراد*

آخوندزاده نه تنها از نظر نقد تاریخ‌نگاری در عصر قاجاریه دارای اهمیت است بلکه «از مقاله‌هایی است که در تاریخ نقد ادبی جدید در ایران جایگاه خود را دارد».<sup>۶۲۴</sup>

اگر در تواریخ دوره قاجار مردم حضوری کم‌رنگ دارند و واقعیت‌های اجتماعی در آنها راهی ندارد، اما نویسندگانی از روزگار فتحعلی شاه که نام رستم‌الحکما بر خود نهاده در کتاب *رستم‌التواریخ* کوشیده است تا به شیوه داستان‌پردازانه، واقعیت بی‌پناهی مردم را بازگو کند. هرچند روایت‌های او از روزگار شاه سلطان حسین صفوی شروع می‌شود و به دوره فتحعلی شاه ختم می‌گردد.<sup>۶۲۵</sup> آنچه در این کتاب با زبان نزدیک به طنز بیان گردیده، روایتی از واقعیت‌هایی است که هیچ‌گاه در تاریخ‌های رسمی نشانی از آنها نیست و شاید به سبب همین امر بوده که ۵۴ سال (از سال ۱۱۹۹ تا ۱۲۴۷ق) این کتاب در پرده خفا بوده و «مسوده‌های وقایع و حوادث آن به گوشه‌ای افتاده».<sup>۶۲۶</sup> آنچه در این کتاب اهمیت دارد تفاوت زبانی نویسندگانی با سایر تاریخ‌نگاران عصر قاجار است، زیرا مؤلف در کتاب خود بسیار به زبان محاوره نزدیک شده و این موضوع نشان‌دهنده آن است که در آن روزگار همه منشیان به نثر دیوانی مطالب خود را نمی‌نوشتند. در جایی از قول کریم خان زند نوشته است: «اگر شما ما را لر ساده‌دل بی‌وقوفی پنداشته‌اید اشتباهی عظیم کرده‌اید. ما سرما و گرما بسیار خورده‌ایم و با چرسی و بنگی و تریاکی و ملا و لوطی و درویش و قلندر و صوفی و دهری رفاقت نموده‌ایم و با اهل هر ملت و مذهب نشستیم و برخاستیم نموده‌ایم و همه کتاب‌های آسمانی و غیر آسمانی و قصص و تواریخ و احادیث را خوانده‌اند و ما شنیده‌ایم و از همه جا و همه چیز آگاه و با خبر هستیم. اگرچه درس نخوانده‌ایم اما از آنها که درس خوانده‌اند و ... بیشتر می‌دانیم و بهتر چیز می‌فهمیم».<sup>۶۲۷</sup> اگر این سخنان با آنچه از قول کریم خان زند در کتاب *تاریخ گیتی‌گشای میرزا صادق نامی* (وفات: ۱۲۰۴ق) مورخ متکلف عصر او، آمده است مقایسه شود تفاوت زبان این دو کتاب آشکارتر خواهد شد.<sup>۶۲۸</sup>

### کتاب‌های تذکره و دانشنامه

همان‌گونه که در بخش شعر دوره قاجار گذشت تعداد شاعرانی که در دربار فتحعلی شاه قاجار گرد آمده بودند و در گروه ستایشگران رسمی او قرار می‌گرفتند بسیار بیشتر

از دوره صفویه و زندیه بود. بنابراین نگارش تذکرها که از دوره تیموری رواج پیدا کرده بود در این دوره به اوج رسید<sup>۶۲۹</sup>، و مخصوصاً در دوره فتحعلی شاه منشیان و مورخان دربار به جمع‌آوری شرح حال شاعران گذشته و معاصر خود پرداختند<sup>۶۳۰</sup>. اگر از مجموع ۱۵۰ تذکره‌ای که در قرن ۱۳ ق تألیف شده و نام آنها در «تاریخ تذکره‌های فارسی» آمده است<sup>۶۳۱</sup> سهم تذکره‌های تألیف یافته در هندوستان را جدا سازیم، نزدیک به ۸۰ تذکره به وسیله نویسندگان وابسته به دربار قاجار فراهم آمده است. تعداد دیگر تذکره‌هایی است که در هند و پاکستان تألیف یافته زیرا «نویسندگان فارسی زبان هند و پاکستان در دو زمینه بر ادیبان ایران برتری یافته اند: یکی در امر تدوین فرهنگ‌نامه و قواعد زبان فارسی و دیگری در ثبت احوال و اخبار شاعران فارسی زبان»<sup>۶۳۲</sup>. هرچند بسیاری از تذکره‌های تألیف شده در هندوستان به صورت آراسته و منقح به چاپ نرسیده است، تعداد آنها نشانگر گسترش زبان و ادب فارسی در آن سرزمین تواند بود<sup>۶۳۳</sup>.

از میان نزدیک به ۸۰ تذکره‌ای که به قلم نویسندگان منتسب به دربار قاجار تألیف گردیده است، مشهورترین آنها تذکره مجمع‌الفصحا اثر رضاقلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ ق) است که در سال ۱۲۸۴ ق تألیف آن به پایان رسیده و شرح احوال و نمونه اشعار ۸۶۷ شاعر قدیم و جدید را دربردارد<sup>۶۳۴</sup>. این تذکره که تذکره‌ای عمومی است و از رودکی تا روزگار مؤلف را دربرمی‌گیرد با شرح حال و نمونه شعر ناصرالدین شاه قاجار شروع می‌شود و بر اساس سنت رایج تذکره‌نگاران به شرح حال و نمونه اشعار مؤلف خاتمه می‌پذیرد. تذکره مجمع‌الفصحا از اشتباهات رایج تذکره‌ها برکنار نمانده است<sup>۶۳۵</sup> و حتی نسبت به فتح‌الله خان شیبانی شاعر همعصر مؤلف نیز دچار لغزش شده است<sup>۶۳۶</sup>.

رضاقلی خان هدایت در تذکره دیگر خود ریاض‌العارفین که در سال ۱۲۶۰ ق تألیف یافته شرح حال و نمونه اشعار ۳۵۴ شاعر عارف را گردآورده است. این تذکره که نسبت به تذکره سابق، تذکره‌ای موضوعی به شمار می‌رود هر چند ۲۵ سال قبل از مجمع‌الفصحا تألیف یافته است، اطلاعات آن غالباً همان‌هاست که در مجمع‌الفصحا نیز آمده است و مؤلف کوشیده تا در نقل اشعار از ذوق عارفانه خود استفاده کند.

علاوه بر دو کتاب مزبور، هدایت در روضة‌الصفای ناصری به ذکر احوال اعیان دولت



و شعرا و علمای روزگار خود پرداخته و این بخش «حاوی نکاتی است راجع به زندگانی آنها که در مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین به نظر نمی‌رسد»<sup>۶۳۷</sup>.

غیر از دو تذکره مزبور، تذکره‌های بیان‌المحمود از محمود میرزا قاجار (تألیف در ۱۲۴۰ق)، تذکره دلگشا از نواب شیرازی (بسمل) (تألیف در ۱۲۴۰ق)، حدیقه‌الشعرا از دیوان بیگی (تألیف در ۱۲۹۶ق)، مصطبه خراب از هلاکوی قاجار (تألیف در ۱۲۵۶ق)، تجربه‌الاحرار و تسلیة‌الابرار از عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (تألیف در ۱۲۲۸ق) تذکره‌های عصری محسوب می‌شوند که به بیان شرح احوال و نمونه اشعار شاعران معاصر خود پرداخته‌اند.

هفت تذکره نیز به شرح احوال و ذکر اشعار فتحعلی شاه قاجار متخلص به خاقان و شاعران عهد سلطنت او اختصاص دارد: انجمن خاقان از فاضل خان گروسی (تألیف در ۱۲۳۴ق)، تذکره‌السلطین (بزم خاقان) از سیف‌الدوله قاجار (تألیف در ۱۲۴۵ق)، تذکره محمد شاهی از بهمن میرزا قاجار (تألیف در ۱۲۴۷ق)، زینة‌المدیح از وقایع نگار مروزی (هما) (تألیف در ۱۲۱۸ق)، گلشن محمود از محمود میرزا قاجار (تألیف در ۱۲۳۶ق)، مصطبه خراب از هلاکوی قاجار (تألیف در ۱۲۵۶ق) و نگارستان دارا از عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (تألیف ۱۲۴۱ق).

با آنکه طول دوره سلطنت ناصرالدین شاه بسیار بیشتر از فتحعلی شاه قاجار بود و او علاقه خاصی به شاعران ابراز می‌داشت و از طرف دیگر تألیف تذکره‌ها را تشویق می‌کرد<sup>۶۳۸</sup>، اما تذکره‌هایی که به او و شاعران ستایشگر او اختصاص یافته است کمتر به نظر می‌رسد، زیرا غیر از مجمع‌الفصحا، تنها تذکره‌های انجمن ناصری (تألیف در اوایل قرن ۱۴ق) و تذکره مجدییه (تألیف در ۱۳۰۳ق) هر دو از مدایح‌نگار تفرشی (۱۲۸۰-۱۳۲۵ق) به شعر ناصرالدین شاه و شاعران روزگار او توجه نشان داده‌اند.

تعدادی از تذکره‌ها نیز به شاعران ستایشگر وزرای عصر قاجار اختصاص یافته‌اند، از جمله گنج‌شایگان از دیباچه‌نگار اصفهانی (میرزا طاهر شعری) (تألیف در ۱۲۷۲ق) که به شرح حال و نمونه اشعار شاعرانی پرداخته که در ستایش میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین شاه، شعر سروده‌اند<sup>۶۳۹</sup>. همچنین تذکره مدیح/مینیه از باقی اصفهانی (تألیف در ۱۲۲۲ق) که شرح حال و گزیده اشعار ستایشگران امین‌الدوله را

در خود جای داده است.<sup>۶۴۰</sup> تذکره مدایح معتمدییه از مذهب اصفهانی (تألیف در ۱۲۵۹ق) نیز به شرح احوال و گزیده اشعار شاعرانی پرداخته که در مدح معتمدالدوله گرجی، حاکم اصفهان، شعر سروده‌اند.<sup>۶۴۱</sup>

چنان که در بخش شعر ذکر شد یکی از تحولاتی که در شعر عصر قاجار به وقوع پیوست توجه به شعر زنان شاعر بود. در نگارش تذکره‌های این دوره نیز این تحول به چشم می‌خورد که اینک تذکره خیرات حسان از اعتمادالسلطنه (تألیف در ۱۳۰۴ق) و انتحال آن در تذکره الخواتین از ملک‌الکتاب شیرازی (چاپ در ۱۳۰۶ق) و انتحال دیگر آن با نام منتخب تذکره الخواتین از هلال‌الدین اسماعیل خویی (انتشار در ۱۳۱۲ق) و همچنین تذکره نقل مجلس از محمود میرزا قاجار (تألیف در ۱۲۴۱ق) به شرح احوال و نمونه اشعار زنان شاعر اختصاص یافته است.<sup>۶۴۲</sup> همچنین در تذکره گلشن محمود از محمود میرزا قاجار (تألیف در ۱۲۳۶ق) علاوه بر پسران فتحعلی شاه به دختران شاعر وی نیز پرداخته شده است، و دیوان بیگی نیز در انتهای تذکره حدیقه الشعراء (تألیف در ۱۲۹۶ق) خود شرح حال و نمونه شعر ۷۴ شاعر زن را ذکر کرده است.

در کنار تذکره‌های مستقل می‌توان از کتاب‌های تاریخ و جغرافیای دوره قاجار یاد کرد که بخشی از مطالب خود را به ذکر شاعران دوره و یا محل مورد نظر اختصاص داده‌اند، از جمله آنهاست: *اکسیرالتواریخ* از اعتضادالسلطنه (تألیف در ۱۲۵۸ق) که ضمن پرداختن به وقایع زمان پادشاهان قاجار به شرح احوال شاعران و دانشمندان روزگار آنها نیز اشاره کرده است. همچنین در کتاب‌های *المآثر والآثار* (تألیف در ۱۳۰۱ق) از اعتمادالسلطنه، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز* از نادر میرزا قاجار (تألیف در ۱۳۰۲ق) و *فارس‌نامه ناصری* از میرزا حسن فسایی (تألیف در ۱۳۱۱ق) ضمن مطالب اصلی، به شاعران و دانشمندان نواحی مزبور اشاره کرده‌اند.<sup>۶۴۳</sup>

در دوره قاجار علاوه بر اینکه کار تذکره‌نگاری رونق و رواجی داشت، تألیف فرهنگ‌نامه‌های دائرةالمعارف گونه نیز به تشویق پادشاهان و یا شاهزادگان عصر شروع گردید. مشهورترین دانشنامه این روزگار *نامه دانشوران* است که در سال ۱۲۹۴ق به فرمان ناصرالدین شاه هیأتی زیر نظر اعتضادالسلطنه (۱۲۳۸-۱۲۹۸ق) مأموریت یافتند تا به تألیف آن بپردازند و «شرح احوال و صفات و آثار رجال بزرگ و نامی اسلام، از

سیاستمداران و دانشمندان و شعرا و نویسندگان و حکما و متألهین و متصوفه»<sup>۶۴۴</sup> را در آن بیاورند. جلد اول *نامه دانشوران* در سال ۱۲۹۶ق منتشر گشت، اما به سبب درگذشت اعتضادالسلطنه در سال ۱۲۹۸ق، میان انتشار جلد اول و دوم آن ۱۶ سال فاصله ایجاد شد و نظارت بر مطالب جلدهای بعدی به اعتمادالسلطنه واگذار شد. با وجود این، بیش از هفت جلد از این کتاب انتشار نیافت و «کتاب مزبور یکی از منابع مهم تحقیق درباره معاریف عالم اسلام است»<sup>۶۴۵</sup>.

حاجی زین‌العابدین شیروانی (۱۱۹۴-۱۲۵۳ق) از درویش نعمت‌اللّهی نیز چند کتاب دارد که به دانشنامه‌های آن روزگار شبیه است، یکی از آنها *ریاض‌السیاحه* (تألیف در ۱۲۳۷ق) است که موضوع اصلی آن تاریخ و جغرافیاست. اما علاوه بر «ذکر بلاد و سلسله‌های سلاطین» به بیان شرح احوال «شعرا و عرفا و فضلا و حکما و سلاسل اهل عرفان»<sup>۶۴۶</sup> نیز پرداخته و بنای آنرا بر یک «جلد» و چهار «روضه» و یک «بهار» نهاده است. کتاب دیگر او *بستان‌السیاحه* نام دارد که دارای چهار «باب» و یک «گلشن» است و هر باب آن «فرهنگ‌نامه‌ای است به ترتیب حروف تهجی در تاریخ و جغرافی و هندسه و نجوم و تذکره اولیاء و عرفا و تعرفه حال شعرا و ادبا و فقه و اصول و لغت و آیات و اخبار و رمل و اکسیر و تعبیر خواب»<sup>۶۴۷</sup> و آنرا به محمد شاه قاجار اهدا کرده است. کتاب دیگر او *حدایق‌السیاحه* نام دارد که رهاورد سفرهای او به نواحی مختلف است.<sup>۶۴۸</sup> کتاب دیگری که به صورت دانشنامه‌ای از عقاید و سلسله‌های صوفیان در آمده کتاب *طرائق‌الحقایق* از معصوم علی‌شاه نایب‌الصدر شیرازی (۱۲۷۰-۱۳۴۴ق) است. نایب‌الصدر در جلد اول کتاب به بیان مقاصد صوفیان و تعریف صوفی و تصوف و نظرات موافقان و مخالفان صوفیان پرداخته است، به گونه‌ای که جلد اول کتاب را «به صورت دائرة‌المعارفی در باب مقاصد صوفیان در آورده و حرفی را ناگفته و عقده‌ای را ناگشاده و نکته‌ای را شرح ناکرده و طرفی را ناپسته نگذاشته است»<sup>۶۴۹</sup>. مؤلف *طرائق‌الحقایق* در جلدهای دوم و سوم کتاب خود به استقصا در باب سلسله‌های گوناگون تصوف شیعه و سنی پرداخته و اصول اعتقادات پیروان هر سلسله را مشروحاً بیان کرده و در جلد دوم به شرح احوال متقدمان و متوسطان این طایفه و در جلد سوم به معاصران و پیروان سلسله نعمت‌اللّهی پرداخته است.<sup>۶۵۰</sup>

کتاب‌های دیگری از قبیل گنج دانش از محمدتقی خان حکیم (تألیف در ۱۳۰۵ق) و ریاض‌الجنه (تألیف در ۱۲۱۶ق) و بحر العلوم (تألیف در ۱۲۰۹ق) هر دو از میرزا حسن زنوزی، نیز کتاب‌هایی هستند که در گروه فرهنگ‌نامه‌های دانشنامه‌ای قرار می‌گیرند.<sup>۶۵۱</sup>

تذکره‌های دوره قاجار، به‌ویژه آنها که به شرح احوال معاصران توجه نشان داده‌اند، از آن جهت که اطلاعات دست اول از زندگانی شاعران و نویسندگان روزگار خود به دست می‌دهند دارای ارزش و اهمیت خاص هستند، هرچند تعدادی از آنها «در تحسین و تمجید از آشنایان و دوستان و عدم اعتنا به شأن دیگران مبالغتی تمام کردند»<sup>۶۵۲</sup>.

اطلاعاتی که درباره گذشتگان در تذکره‌های این دوره وجود دارد غالباً نقل بدون مآخذی است از آنچه در تذکره‌های پیشین آمده است. حتی رضاقلی خان هدایت در تذکره بزرگ مجمع‌الفصحا بسیاری از احوال و حتی اشعار گذشتگان را عیناً از تذکره بزرگ عرفات‌العاشقین (تألیف در ۱۰۲۴ق) آورده و البته اشاره‌ای به آن نکرده است.<sup>۶۵۳</sup> این گونه روش‌ها حتی به انتقال تذکره‌ها می‌انجامد، کما اینکه تذکره‌های منتخب تذکره‌النخواتین از هلال‌الدین اسماعیل خوبی و تذکره‌النخواتین از ملک‌الکتاب شیرازی انتقالی است که از تذکره خیرات حسان اعتمادالسلطنه صورت گرفته است.<sup>۶۵۴</sup> یا نگارستان دارا از عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی که انتقالی از تذکره انجمن خاقان فاضل خان گروسی و تذکره انجمن خاقان خود انتقالی از تذکره انجمن آرای احمد بیک گرجی است.<sup>۶۵۵</sup>

هرچند اطلاعات و برخی از نظرگاه‌های انتقادی ذکر شده در این تذکره‌ها بعدها در کتاب‌های تاریخ ادبیات راه یافت، باید توجه داشت که نویسندگان تذکره‌های این دوره غالباً به ارتباط‌های دوستانه خود توجه دارند و حتی رضاقلی خان هدایت در تذکره مجمع‌الفصحا به این دوستی‌ها اشاره می‌کند. بنابراین ایرادی که بر شیوه تذکره‌نویسی این دوره وارد است «کثرت مجامله و تملق و غرض و حسد است که به طور بارزی جلوه دارد و از قدر و بهای آراء و احکام انتقادی نویسندگان این تذکره‌ها بسیار می‌کاهد»<sup>۶۵۶</sup>. این ارتباط‌های دوستانه حتی در انتخاب‌هایی که از اشعار معاصران صورت می‌گیرد مؤثر واقع می‌شود، زیرا آنها که در جایگاه «حب» قرار دارند اشعار بیشتری از آنها در تذکره آورده می‌شود و شاعرانی که در معرض «بغض» قرار گرفته‌اند یا جایی در تذکره ندارند و یا اگر از فرط شهرت، صاحب تذکره مجبور باشد تا نمونه‌ای

از اشعار آنها ذکر کند علاوه بر اینکه در ذکر حداقل ابیات می‌کوشد، اشعاری از آن شاعر را ذکر می‌کند که بیانگر مرتبه عالی او نباشد!

نویسندگان تذکره‌های این دوره نه تنها از نظر اخذ اطلاعات به تذکره‌های پیش از خود توجه دارند، بلکه از نظر تقسیم‌بندی‌های تذکره‌های خود نیز غالباً به تذکره *آتشکده* لطفعلی آذر بیگدلی (تألیف در ۱۹۳۱ق) به عنوان سرمشق می‌نگرند. مثلاً چون آذر بیگدلی به تناسب نام *آتشکده*، آنرا به چند «مجمره» و «پرتو» تقسیم کرده است، مؤلف تذکره *زینة/مدایح*، تذکره خود را به یک «آرایش» و دو «پیرایه» و یک «زیور» تقسیم کرده است. یا مؤلف *تذکره نقل مجلس* تذکره خود را به چهار «مجلس» و مؤلف *نگارستان دارا*، تذکره خود را به پنج نگارخانه تقسیم کرده است. این تقسیم‌بندی‌ها که غالباً به تناسب نام تذکره صورت می‌گیرد در دیگر تذکره‌های این دوره نیز دیده می‌شود.

علاوه بر تذکره‌هایی که به صورت جدی تذکره *آتشکده* آذر را سرمشق خود قرار داده‌اند، مذهب اصفهانی صاحب *مدایح معتمدی*، به طنز تذکره *یخچالیه* را که نام آن *نقیضه آتشکده* است در سال ۱۲۵۶ق تألیف کرده<sup>۶۵۷</sup> و در واقع از روش تذکره‌نویسان روزگار خود انتقادی غیرمستقیم به عمل آورده است؛ به گونه‌ای که کتاب او «در واقع نقیضه همه تذکره‌هاست ولی چون *آتشکده* آذر بسیار مشهور و زمان تألیفش هم به او نزدیک بوده، چنین مشهور است که بیشتر به آن کتاب توجه داشته و این حالت نقیضی هم از نام کتاب آغاز شده است»<sup>۶۵۸</sup>.

غیر از تذکره‌های تألیف شده در هندوستان که نثر آنها تابع نثر رایج در آن دیار بوده است؛ نثر تذکره‌ها بخشی از نثر رایج در کتاب‌های تاریخی این دوره به شمار می‌رود؛ همچنان که نثر کتاب‌های تاریخی نیز از نثر دیوانی جدا نبوده است. بنابراین چون در غالب موارد صاحبان تذکره‌ها در گروه منشیان دربار قرار داشته‌اند، نثری که از خامه آنها تراویده است بی‌تأثیر از نثر دیوانی نبوده است و حتی زبان پر از مدح و مدهائنه آنها را می‌توان از این نظر گاه ارزیابی کرد، اما اگر از تکلف‌های میرزا طاهر شعری (دیباچه نگار) (وفات: ۱۲۷۵ق) در تذکره *گنج شایگان*<sup>۶۵۹</sup> و نثر نسبتاً متکلف *طرائق الحقایق* بگذریم، باید نثر معتدل برخی از تذکره‌ها را در گروه نثر پیروان قائم‌مقام فراهانی قرار

دهیم به‌ویژه که نثر کتاب‌های *تجربة الاحرار و تسلیة الابرار و انجمن خاقان* با قرار گرفتن در شیوه بین *وصاف و گلستان* از شاهکارهای نثر این دوره به‌شمار رفته است.<sup>۶۶۰</sup> در نثر برخی از تذکره‌ها از نثر سره (فارسی خالص) نیز می‌توان سراغ گرفت، از جمله دیوان‌بیگی *مقدمه تذکره حدیقه الشعرا*ی خود را به فارسی سره نوشت اما چون بسیاری از واژه‌های جعلی دساتیری را فارسی خالص پنداشته بود به ناچار در حاشیه کتاب به توضیح آنها پرداخت و در بقیه کتاب از این شیوه چشم‌پوشی کرد.<sup>۶۶۱</sup>

### سفرنامه‌ها و خاطرات

هرچند نوشتن سفرنامه در زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد، سفرنامه‌های دوران قاجار که غالباً چشم‌اندازی دیگر را در برابر خوانندگان خود می‌گشایند و آنها را با دنیای غرب آشنا می‌سازند، ارزشی متفاوت دارند. این سفرنامه‌ها غالباً از ساختاری دو بخشی تشکیل شده‌اند که نویسنده در بخش اول به شرح خاطرات سفر خود و در بخش دوم مطالب جغرافیایی و مردم‌شناسی می‌پردازد.<sup>۶۶۲</sup>

سفرنامه‌هایی که از جهت قدمت در سرآغاز سفرنامه‌های این دوره قرار می‌گیرند از آن ایرانیان فارسی‌زبان سرزمین هندوستان است. یکی از آنها *شگرف‌نامه* *اعتصام‌الدین* نام دارد که نویسنده آن از هند به لندن رفته و سفرنامه او حاصل مشاهدات نویسنده در مدت دو سال و نیم اقامت در انگلستان است و «در واقع حاکی است از اولین برخورد دنیای فارسی‌زبان‌ها با جهان اروپا».<sup>۶۶۳</sup> سفرنامه دیگر *مسیر طالبی فی بلاد افرنجی* نام دارد که نویسنده آن *میرزا ابوطالب خان* از ایرانیان ساکن هندوستان است که سال‌های ۱۲۱۳ تا ۱۲۱۸ ق (۱۷۹۹ تا ۱۸۰۳ م) را در اروپا گذرانده و از مشاهدات خود یادداشت‌هایی فراهم آورده و پس از مراجعت به هندوستان «چون مدتی شغلی نداشته، آن یادداشت‌ها را منظم ساخته و سرگذشت مسافرت خود را سرانجام به سال ۱۲۱۹ ق به صورت کتابی در آورده است»<sup>۶۶۴</sup>، تا عجایب سرزمین‌های دیگر برای مشرق‌زمین‌نشین‌ها معلوم گردد: «به خاطر فاطر رسیده که وقایع سفر فرنگ را ضبط کنم و هر چیز مفید آن ملک را تحقیق و تدقیق نموده داخل آن نمایم تا عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات امم مختلفه آن ممالک که به گوش اهل مشرق نرسیده برایشان متکشف شود و به

فحوای «لکل جدید لذة» موجب ذوق سامعین و سبب حرکت طالبین گردد و عامه خلایق تربیت اولاد و طریق زیستن ایشان در منزل و آداب تمدن و ریاست آن ملک و صنایع و بدایع آنها... که اثر نیک آن در آن جماعت ظاهر و هویداست، مطلع شده تتبع نمایند و فواید آن به روزگار خود بردارند»<sup>۶۶۵</sup>.

در میان ایرانیان سفر کرده، نخستین سفرنامه‌ای که از دوره قاجار در دست است سفرنامه میرزا صالح شیرازی است که به پایمردی قائم‌مقام فراهانی در سال ۱۲۳۰ ق (۱۸۱۵ م) به انگلستان عزیمت کرد. سفرنامه او گزارش مشاهدات چند ساله او در اروپاست که پس از مراجعت به تبریز در سال ۱۸۱۹ م آنرا با استفاده از یادداشت‌هایی که در اقامت چهار ساله خود در انگلستان تهیه کرده بود، به صورت دفتر خاطرات روزانه و به شکلی نامنظم نوشت<sup>۶۶۶</sup>. آنچه از این سفرنامه برمی آید دلبستگی و حتی شیفتگی میرزا صالح نسبت به نوآوری‌ها و نوسازی‌های جهان غرب است که در سفرنامه خود از آنها «به شیوه‌ای گسترده سخن به میان آورده و درباره بسیاری از آنها گرایش‌هایی هواخواهانه از خود نشان داده است».

پس از سفرنامه میرزا صالح شیرازی سفرنامه دیگری که از این دوره باقی مانده است سفرنامه خسرو میرزا است که به قلم میرزا مصطفی افشار از همراهان صاحب قلم او نوشته شده است. حاصل این سفر که در سال‌های ۱۲۴۴ ق و ۱۲۴۵ ق اتفاق افتاد کسب تجربیاتی بود که میرزا مصطفی آنها را به قلم آورد و در زمینه آموزش نیز آنچه درباره دانشگاه سن پترزبورگ گفته بود باعث ایجاد نخستین مدرسه ایرانی به سبک اروپایی یعنی دارالفنون گردید<sup>۶۶۷</sup>.

مشهورترین سفرنامه‌های این دوره سفرنامه‌های ناصرالدین شاه قاجار است که ظاهراً به سبب مقام عالی نویسنده آن شهرتی بیشتر از دیگر سفرنامه‌ها به دست آورده است. سفر ناصرالدین شاه به عتبات که در سال ۱۲۸۷ ق صورت گرفت و همچنین اولین سفر او به اروپا در سال ۱۲۹۰ ق موضوع سفرنامه‌های کربلا و فرنگستان است. ظاهراً ناصرالدین شاه به نگارش این سفرنامه‌ها علاقه خاصی داشت، زیرا در مواقعی که خود حوصله نوشتن نداشت نگارش سفرنامه‌ها را «منشی حضور» بر عهده می‌گرفت که لحن تقریرگونه شاه از خلال عبارت‌های آنها پیداست<sup>۶۶۸</sup>. آنچه به عنوان روزنامه سفر خراسان و همچنین

روزنامه سفر مازنداران به سفارش ناصرالدین شاه نوشته شده، نوع دیگری از سفرنامه است که به خاطرات روزنامه تبدیل شده است.<sup>۶۶۹</sup>

علاوه بر پادشاه، شاهزادگان فاضل قاجار نیز به این گونه تألیف توجه نشان می‌دادند که از جمله می‌توان از کتاب *هدایة السبیل* سفرنامه حج حاجی فرهاد میرزای قاجار (۱۲۳۳-۱۳۰۵ق) یاد کرد.<sup>۶۷۰</sup> علاوه بر آن، سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی که حاصل سفر او به سال ۱۳۰۲ق به مکه است و سفرنامه امین‌الدوله (۱۲۵۹-۱۳۲۲ق) به نام *سفرنامه بیت‌الله* که گزارش سفر او در سال ۱۳۲۲ق به آنجاست در ردیف سفرنامه‌های زیارتی این دوره قرار می‌گیرند.<sup>۶۷۱</sup>

در میان سفرنامه‌های دوره قاجار ظاهراً کتاب *بستان‌السیاحه* زین‌العابدین شیروانی (۱۱۹۴-۱۲۵۳ق)، که در سال ۱۲۴۷ق نگارش آن اتمام یافته نسبت به سفرنامه‌های دیگر متفاوت است؛ زیرا او حاصل دیده‌ها و شنیده‌های خود را در باب‌های چندگانه این سفرنامه بر اساس حروف تهجی قرار داد و آنرا به صورت فرهنگ‌نامه‌ای *دائرةالمعارف* گونه در آورد.<sup>۶۷۲</sup>

سفرنامه‌ای که از حاجی پیرزاده باقی مانده و شرح سفر او به اروپا و عثمانی است از سفرنامه‌های ممتازی است که از این دوره در دست است. نویسنده سفرنامه با اینکه نویسنده توانایی نبوده اما کوشیده است تا با دقت، تصاویر زنده‌ای از شهرها و کشورهای اروپا و آسیا را در اختیار خواننده قرار دهد.<sup>۶۷۳</sup>

سفرنامه‌هایی که نویسندگان آنها با مقاصد سیاسی به سفر رفته‌اند عنوان سفارت‌نامه به خود گرفته‌اند که از جمله آنها می‌توان از *حیرت‌نامه سفر* از حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی و *سفارت‌نامه خوارزم* از رضاقلی خان هدایت یاد کرد.<sup>۶۷۴</sup> همچنین سفرنامه خسرو میرزا که قبلاً از آن یاد شد به نوع دیگری در گروه سفارت‌نامه‌های دوره قاجار قرار می‌گیرد.<sup>۶۷۵</sup>

شهرت سفرنامه‌ها و همچنین علاقه مردم به مطالب آنها، باعث گردید که طالبوف (۱۲۵۰-۱۳۲۸ق) موضوع داستان کتاب *مسالک‌المحسنین* خود را سفرنامه‌ای خیالی قرار دهد و «خاطرات سفر را با نثری ساده و شیرین به قلم آورد و مناظر و مشاهدات و حالات اشخاص و حوادث را به صورتی زنده و محسوس مجسم کند»<sup>۶۷۶</sup>؛ هرچند



بسیاری از مشهوداتی که ذکر آنها در این کتاب آمده جنبه واقعی دارند. چون قهرمان داستان مسافری خیالی است این کتاب طبعاً از حوزه سفرنامه‌ها خارج می‌گردد. داستان دیگری که سفری خیالی را موضوع خود قرار داده *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* از زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۲۵۵-۱۳۲۸ق) است. این داستان طولانی که بیشتر هدفی اجتماعی را دنبال می‌کند قهرمان داستان خود را از شهرهای ایران عبور می‌دهد و ضمن عبور، مشاهدات واقعی خود را در این سفرنامه خیالی بیان می‌کند. *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* هرچند «دائرةالمعارف جامع اوضاع ایران در اواخر قرن ۱۳ق»<sup>۶۷۷</sup> است، همچون داستان *مسالك المحسنين* در حوزه داستان‌های دوره قاجار قرار می‌گیرد که بعدها از آن بحث خواهد شد.

در کنار سفرنامه‌های دوره قاجار می‌توان از خاطرات‌نویسی در این دوره یاد کرد که نوعی «حسب‌حال» به شمار می‌آید.<sup>۶۷۸</sup> با اینکه بعد از دوره مشروطه، نوشتن خاطرات رواج می‌یابد، آنچه ناصرالدین شاه به عنوان یادداشت‌های روزانه، خود را موظف به نوشتن آن می‌دانسته است نوع تازه‌ای از خاطره‌نویسی است که چون هر روزه نوشته می‌شده کمتر متکی به حافظه بوده و در درستی آنها و همچنین نزدیک بودن مطالب آن به واقعیت کمتر می‌توان تردید روا داشت. خاطره‌نگاری‌های روزانه ناصرالدین شاه که با عنوان *یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه* انتشار یافته است هر چند تنها سه سال (سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ق) از سلطنت پنجاه ساله او را دربرمی‌گیرد، شناخت نوع نگرش این پادشاه طویل‌السلطنه از خلال همین سال‌ها نیز امکان‌پذیر تواند بود.<sup>۶۷۹</sup>

شخص دیگری که در همین دوره به نوشتن یادداشت‌های روزانه پرداخت اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ق) وزیر انطباعات ناصرالدین شاه است. او یادداشت‌های خود را به دلایل سیاسی به صورت محرمانه می‌نوشت، به گونه‌ای که فقط همسرش از این موضوع مطلع بود. اما بر اساس اشاره اعتمادالسلطنه به نظر می‌رسد که ناصرالدین شاه نیز از این موضوع بی‌خبر نبوده است: «فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن! به این پادشاه مگر الهام شده است که من تاریخ می‌نویسم و الا از کجا خبر دارد؟»<sup>۶۸۰</sup> یادداشت‌های روزانه اعتمادالسلطنه از سال ۱۲۹۲ق آغاز می‌شود و تا سال ۱۳۱۳ق که سال درگذشت اوست، ادامه می‌یابد. اما در این دوره ۲۱ ساله، حدود ۵ سال (یعنی

از محرم ۱۲۹۳ تا ربیع‌الثانی ۱۲۹۸) یادداشت‌های روزانه او دیده نمی‌شود و معلوم نیست که آنها را عمداً از بین برده و یا در این مدت نوشتن آنها را متوقف ساخته بوده است.<sup>۶۸۱</sup> نویسنده و کاتب یادداشت‌ها غالباً خود اوست، اما در برخی موارد کتابت آنها را به همسرش واگذار می‌کرده است.<sup>۶۸۲</sup> ارزش یادداشت‌های اعتمادالسلطنه در آن است که غالباً گزارش دست اولی از حوادث و وقایع پشت پرده بخشی از دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه را برای خواننده بازگو می‌کند.

در کنار خاطرات روزانه اعتمادالسلطنه می‌توان از شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، سرگذشت مسعودی از ظل‌السلطان (مسعود میرزا)، *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، شرح زندگانی من از عبدالله مستوفی و *خاطرات حاج سیاح محلاتی* یاد کرد که هر کدام ضمن بیان خاطرات خود به دفاع از خود نیز پرداخته‌اند. اصولاً «غالب کسانی که از دوران قاجار خاطرات نوشته‌اند عنان قلم را رها کرده‌اند و نتوانسته‌اند که خود را از امیال شخصی و اغراض نفسانی بر کنار نگاه دارند»<sup>۶۸۳</sup>. بنابراین انتقادهای عباس میرزا ملک‌آرا و ظل‌السلطان را می‌توان از این منظر نگریست و با مقایسه مطالب آنها با یکدیگر به میزان درستی و نادرستی آنها و خودستایی‌های برخاسته از آن پی برد.<sup>۶۸۴</sup>

جذابیت خاطره‌نگاری باعث شد تا نوشتن خاطرات روزانه در یک کتاب داستان‌گونه این دوره یعنی *کتاب احمد از طالبوف* (۱۲۵۰-۱۳۲۸ق) به کار گرفته شود. استفاده از این شیوه علاوه بر آنکه میزان محبوبیت این گونه خاطره‌نگاری‌ها را در آن دوره معلوم می‌دارد، نشان‌دهنده استفاده نویسندگان دوره مورد بحث از شیوه‌های متفاوت بیان داستان نیز تواند بود.

نثری که در سفرنامه‌های این دوره دیده می‌شود بسیار به زبان محاوره نزدیک است و این در حالی است که نویسنده برخی از این سفرنامه‌ها خود از نثرنویسان دیوانی است. هرچند بعضی معتقدند که «ساده‌نویسی روح عصر بود که کم‌کم در همه جهان در حال انتشار بود»<sup>۶۸۵</sup>. اما به نظر می‌رسد شتابی که در کار نگارش سفرنامه‌ها وجود داشته و همچنین مبتنی بودن آنها بر یادداشت‌های سردستی روزانه باعث این درجه از سادگی در آنها شده باشد.<sup>۶۸۶</sup> آنچه از تقریرات ناصرالدین شاه در سفرنامه‌های او به کربلا و خراسان دیده می‌شود، تبدیل زبان گفتگو به زبان نوشتار است، به نحوی که «منشی

حضور» ناصرالدین شاه که این تقریرات شاهانه را می‌نگاشته است متوجه تفاوت زبان آن با نثر رایج دیوانی شده است.<sup>۶۸۷</sup>

این نثر ساده در یادداشت‌های روزانه کسانی که خاطرات روزانه می‌نوشته‌اند بیشتر آشکار است، زیرا به نظر می‌رسد که نویسندگان یادداشت‌های روزانه تصور روشنی از مخاطب نوشته‌های خود نداشته و حتی ممکن است این‌گونه یادداشت‌ها را برای شخص خود می‌نوشته است. کما اینکه اعتمادالسلطنه یادداشت‌های خود را «روزنامه شخصی خود» می‌نامد.<sup>۶۸۸</sup> علاوه بر آن، وابسته بودن این یادداشت‌ها به زمان نیز در سادگی نثر آنها بی‌تأثیر نبوده است؛ مثلاً برخی از نوشته‌های ناصرالدین شاه در یادداشت‌های روزانه او کاملاً به صورت گزارش لحظه به لحظه مشاهدات اوست: «... از یک مادر بوده‌اند، این «از یک مادر بوده‌اند» را سنه ۱۳۰۴ ق دو ساعت کمتر به غروب مانده در یورت لب رودخانه شهرستانک توی چادر می‌نویسم. امین اقدس جواهراتی را که آورده بود برمی‌دارد ببرد، فخرالدوله نشسته است، انیس‌الدوله و شمس‌الدوله نشسته‌اند. عایشه، شیرزای کوچک، چیدری، بلقیس و ... توی چادر هستند»<sup>۶۸۹</sup>. یا «الآن فرمودیم ایوب خان می‌آید، حالا هم توی حیاط نشسته‌ایم»<sup>۶۹۰</sup>. به نظر می‌رسد یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه در خاطره‌نگاری‌های دیگر نویسندگان دوره قاجار مؤثر بوده است.<sup>۶۹۱</sup> زیرا تصور «کلام‌الملوک: ملوک‌الکلام» هنوز به اندازه کافی در ذهن آنها قوت داشته است. اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹-۱۳۱۳ ق) وزیر انطباعات (= چاپ و نشر) ناصرالدین شاه از جمله کسانی است که هر شب پس از اینکه از حضور شاه به خانه می‌آید به نوشتن وقایع آن روز می‌پردازد. خستگی روزانه و تعجیلی که در این کار وجود دارد او را نیز به سمت سادگی نثر سوق می‌دهد. آن‌گونه سادگی که به نظر می‌رسد تبدیل گفتگو به کتابت باشد: «شاه از ملاقات امین‌الملک متغیر بودند، تغیرات خود را سر من خالی می‌فرمایند ... خلاصه، ما هم تشر خوردیم. در روزنامه شخصی خود می‌نویسم: مثل من به ناصرالدین شاه احدی خدمت نکرده و نخواهد کرد. به قدری که من مواظب کارهای او هستم هیچ کس نیست و دلیل گرسنگی و پریشانی من هم همین است چنانچه پدر بیچاره من<sup>۶۹۲</sup> همین‌طور با صداقت خدمت کرده عاقبت بعد از ۶۰ سال خدمت به جد و پدرش، خودش باز بی‌کفن مرد و بهتر از خیانت است، خلاصه خیلی کسل بودم، هم

خسته و هم دلتنگ»<sup>۶۹۳</sup>.

به هر حال، همان گونه که پیشتر گذشت در کنار کوشش‌های قائم‌مقام فراهانی، یکی از عواملی که باعث تحول در نثر فارسی این دوران گردید نثر ساده سفرنامه‌ها بود. حتی برخی معتقدند که سادگی نثر قائم‌مقام نیز به سبب سادگی نثر سفرنامه میرزا صالح شیرازی بوده است: «هرچند به هیچ وجه نباید از این مطلب چنین برداشت کرد که قائم‌مقام از لحاظ ادبی از شیوه نگارش سفرنامه میرزا صالح ... پیروی کرده است ولی از سوی دیگر هم نباید اثر میرزا صالح را از نظر نوگرایی ادبی، هم‌ردیف ابداعات ارزشمند قائم‌مقام در زمینه نثر فارسی قرار ندهیم»<sup>۶۹۴</sup>.

### داستان و نمایشنامه

تأثیری که نثر ناصرالدین شاه قاجار در نثر سفرنامه‌ها و یادداشت‌های روزانه و حتی نامه‌های دیوانی عصر قاجار برجای گذاشت، در داستان‌نویسی این دوره نیز قابل بررسی است. داستان «امیر ارسلان نامدار» از داستان‌های عامیانه‌ای است که نقال باشی پادشاه یعنی نقیب‌الممالک هر شب به صورت سلسله‌وار برای پادشاه روایت می‌کرد تا مقدمه‌ای برای خواب‌های طلایی او باشد. اما علاوه بر پادشاه و نوازندگان، شخص دیگری نیز به این داستان گوش می‌سپرد و او فخرالدوله دختر ناصرالدین شاه بود که در ادب و شعر و خوشنویسی دستی داشت و چون داستان امیر ارسلان را جذاب یافته بود نقل‌های نقیب‌الممالک را به سرعت می‌نوشت. چون ناصرالدین شاه از این موضوع آگاهی یافت سفارش کرد تا هر زمان که فخرالدوله حضور ندارد داستان دیگری روایت کنند تا سلسله روایت امیر ارسلان برای دخترش ناقص نماند، و هنگامی که حضور داشت دستور می‌داد تا روایت را متنوع‌تر کنند و به نوعی بر جذابیت داستان بیفزایند<sup>۶۹۵</sup>.

داستان امیر ارسلان نامدار هرچند حاصل نقل و روایت‌های نقیب‌الممالک است، هنر داستان‌پردازی فخرالدوله نیز در جذابیت آن بی‌تأثیر نبوده است. وقایع داستان امیر ارسلان نامدار در روم و فرنگ می‌گذرد. بنابراین در آن روزگار که ستایش‌های نویسندگان از فرنگ آغاز شده بود و ناصرالدین شاه نیز از نزدیک آنجا را دیده بود، موضوع داستان با فضای عمومی دوره نگارش خود هماهنگی بسیار داشته است. نکته دیگری که درباره

این داستان نباید از نظر دور داشت جنسیت نویسنده آن است، زیرا داستان مزبور از نخستین داستان‌هایی است که به قلم زنی نویسنده به نگارش در آمده است و نشان از تحولات فرهنگی جامعه ایران در آن روزگار دارد.<sup>۶۹۶</sup> فخرالدوله در تبدیل این داستان شفاهی به داستانی مکتوب، از نثری ساده و شیرین بهره گرفته است، به نحوی که روانی و سادگی آن به زبان محاوره نزدیک است و در عین حال از توصیف‌های ادیبانه و استواری کلام بی بهره نیست.<sup>۶۹۷</sup>

از نقیب‌الممالک دو داستان دیگر نیز در دست است یکی *ملک جمشید طلسم آصف و حمام بلور* که در سال ۱۲۹۲ق آنرا به پایان رساند و در سال ۱۳۲۷ش در ایران چاپ شده است، و دیگری داستان *زرین ملک*.<sup>۶۹۸</sup> این سه داستان نشان می‌دهد که نقیب‌الممالک نیز در هنر نقالی خود از مهارت کافی بهره‌مند بوده است.

همزمان با داستان امیر ارسلان نامدار، داستان دیگری که از شیوه سفرنامه‌نویسی آن روزگار تأثیر پذیرفته بود، نگارش یافت و آن کتاب *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* از زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۲۵۵-۱۳۲۸ق) است. داستان مزبور در فاصله سال‌های ۱۲۷۱ تا ۱۲۸۸ق نگارش یافت و در آغاز نام نویسنده را بر خود نداشت.<sup>۶۹۹</sup> ظاهراً هدفی که نویسنده از نوشتن این داستان دنبال می‌کرد از یک طرف باعث شده بود تا نام خود را در پرده نگاه دارد و از طرف دیگر شیوه سفرنامه را برای روایت داستان خود برگزیند تا بتواند وضعیت نواحی مختلف ایران را در برابر چشم خواننده قرار دهد و انتقاد خود را از اوضاع روزگار مستند سازد. برخی، تأثیر کتاب *حاجی بابای اصفهانی* را در استفاده او از شیوه سفرنامه‌ها بی تأثیر ندانسته‌اند.<sup>۷۰۰</sup> *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* «در واقع دائرةالمعارف اوضاع ایران در اواخر قرن ۱۳ق است که با قلمی تند و بی پروا و بی گذشت تحریر شده است»<sup>۷۰۱</sup>. زین‌العابدین مراغه‌ای در عین حال که از روش سفرنامه‌نویسی برای روایت داستان خود استفاده کرده، تحت تأثیر داستان‌های پرماجرایی «پیکارسک» بوده است.<sup>۷۰۲</sup> به نظر می‌رسد از رمان نفوس مرده از گوگول، نویسنده بزرگ روس، نیز تأثیر پذیرفته باشد.<sup>۷۰۳</sup> این داستان که «نخستین رمان اصیل اجتماعی از نوع اروپایی»<sup>۷۰۴</sup> نامیده شده است، از نظر شیوه ساده و روان نثرنویسی و استفاده از گفتگوی مردم برای نقل گفتگوی قهرمانان خود، کتابی ممتاز به شمار می‌رود.<sup>۷۰۵</sup>

نویسنده دیگری که در این دوران، دایره داستان نویسی فارسی را گسترش بخشید طالبوف تبریزی (۱۲۵۰-۱۳۲۸ق) است. داستان *مسالک المحسنین* او نوعی سفرنامه تخیلی است که به تقلید از کتاب *آخرین روز حکیم* از سر همفری دیوی (دانشمند شیمی دان انگلیسی) نوشته شده و گزارشی از یک سفر علمی به قله کوه دماوند است.<sup>۷۰۶</sup> نویسنده ضمن این گزارش، از وضعیت مردم ایران انتقاد می کند و ظاهراً همین انتقادهای ناصرالدین شاه قاجار را به خشم آورد و به تحریک او برخی از علما خواندن کتاب *مسالک المحسنین* را تحریم کردند.<sup>۷۰۷</sup>

داستان دیگر طالبوف، کتاب *احمد* نام دارد که به صورت یادداشت های روزانه نوشته شده و گفتگوی پدری است با فرزند تخیلی خود درباره موضوع های مختلف علمی که با انشائی ساده و شیرین نوشته شده است.<sup>۷۰۸</sup> کتاب *احمد* اقتباسی است از کتاب *چرا* به این جهت؟ که در مدارس فرانسه خوانده می شد و به وسیله یکی از مدرسان دارالفنون به فارسی برگردانده شده بود.<sup>۷۰۹</sup> از طرف دیگر *لحن دانشمندان* پدر در کتاب *احمد* خواننده را به یاد کتاب *امیل* از ژان ژاک روسو می اندازد و به نظر می رسد طالبوف کتاب مزبور را نیز مد نظر داشته است.<sup>۷۱۰</sup> مخصوصاً که در کتاب خود اشاره کرده که از لوس بیار (تحریف شده ژان ژاک روسو) و کتاب *امیل* او تأثیر پذیرفته است: «لوس بیار مؤلف فرانسوی [است] مطالب دیباچه این کتابچه را احمد از زبان امیل او نقل می کند و مرهون طرح کتاب اوست. باید قدمی فراتر گذارد. حالت احمد مشرقی و امیل مغربی را تطبیق نماید و فرق دهد»<sup>۷۱۱</sup>.

کتاب *احمد* با اینکه داستانی از نوع داستان های علمی تخیلی با هدف آموزشی است، در سرآغاز داستان نویسی فارسی می توان از آن به عنوان یک رمان «پیشتاز» یاد کرد.<sup>۷۱۲</sup> سنجش دو داستان *سیاحت نامه ابراهیم بیک* و کتاب *احمد* خواننده را به این نتیجه می رساند که «بین این دو اثر فقط اختلاف درجه وجود دارد نه تفاوت طبیعت، و از بسیاری جنبه ها این دو اثر در یک سطح قرار دارند»<sup>۷۱۳</sup>.

در دوره سلطنت ناصرالدین شاه برخی از نویسندگان برای در امان ماندن از تعقیب و آزار حکومت به بازآفرینی وقایع تاریخی گذشته می پردازند و کم کم بنای رمان تاریخی در این دوره گذاشته می شود. یکی از این داستان ها *ستارگان فریب خورده* یا *حکایت*

یوسف شاه سراج است که در سال ۱۲۳۷ق به قلم فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ق) نوشته شد، و موضوع آن از یک واقعه تاریخی یعنی به پادشاهی رسیدن یوسف سراج (زین‌ساز) در زمان شاه عباس اقتباس شده است اما هدف اصلی نویسنده «بیان ظلم و استبداد شاه و نادانی و چاپلوسی وزرا و رجال و حاشیه‌نشینان دیگر است»<sup>۷۱۴</sup>.

داستان دیگری که چند سال بعد از حکایت یوسف شاه سراج نوشته شد، داستان شمس و طغرا از محمدباقر میرزا خسروی (۱۲۲۶-۱۳۳۸ق) از نوادگان فتحعلی شاه قاجار است که نوشتن آن در سال ۱۳۲۷ق به اتمام رسیده است. موضوع داستان مزبور از وقایع دوره پراشوب فرمانروایی مغول بر ایران انتخاب شده و ضمن آن نویسنده انتقادهایی را که از اوضاع زمانه خود داشته بیان کرده است<sup>۷۱۵</sup>. خسروی برای نگارش داستان خود از شیوه داستان‌های پرماجرایی الکساندر دوما که در آن روزگار به فارسی ترجمه شده بود، استفاده کرده است<sup>۷۱۶</sup>. اما داستان او «صرف‌نظر از اسلوب بالنسبه متکلف آن بر سایر آثار مشابه خویش از جهات بسیار رجحان دارد»<sup>۷۱۷</sup>، و همین امر باعث گردید که شیوه او بر نویسندگان دیگر آن روزگار تأثیرگذار باشد<sup>۷۱۸</sup>.

داستان دیگری که از این دوران در دست است و از شیوه سفرنامه‌نویسی استفاده کرده گفتار خوش یارقلی از شیخ محمد محلاتی هروی است که برخلاف سیاحت‌نامه ابراهیم بیک و مسالک‌المحسنین، گفتگوهای طولانی قهرمانان، آنرا از صورت یک کتاب داستان خارج کرده است<sup>۷۱۹</sup>. اما چون در سرآغاز داستان‌نویسی فارسی قرار گرفته، نمی‌توان از ذکر آن چشم پوشید.

علاوه بر داستان‌هایی که نویسندگان ایرانی می‌نوشتند، در این دوره کم‌کم ترجمه داستان‌های خارجی رواج می‌یافت که در میان آنها داستان‌های الکساندر دوما (۱۸۰۲-۱۸۷۰م) بیشترین هواخواه را داشت<sup>۷۲۰</sup>. در میان کتاب‌های داستانی ترجمه شده، دو کتاب حاجی بابای اصفهانی ترجمه میرزا حبیب اصفهانی و هزار و یک شب ترجمه عبداللطیف طسوجی هم از نظر خیل خوانندگانی که به خود اختصاص دارد و هم از نظر تأثیری که بر نثر نویسندگان بعد از خود گذاشت از ارزش و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در بخش ترجمه از آنها سخن گفته خواهد شد.

نمایش‌های سنتی ایران با تعزیه پیوند خورده است که جنبه عقیدتی و مردمی آن

باعث استمرار این نوع نمایش در زمان‌های مختلف شده بود.<sup>۷۲۱</sup> در دوره ناصرالدین شاه با تجهیز «تکیه دولت» و حضور پادشاه برای تماشای تعزیه، بر رونق این نمایش مذهبی افزوده شد.<sup>۷۲۲</sup> در کنار این نوع نمایش که سالانه برگزار می‌شد می‌توان از نمایش‌های روحوضی یاد کرد که به مناسبت‌های شادمانه در خانه‌ها برگزار می‌گردید و بازیگران آنها بیشتر دلک‌ها تشکیل می‌دادند. این نوع نمایش را بی‌شبهت به آنچه در سیرک‌های اروپا اجرا می‌شد ندانسته‌اند.<sup>۷۲۳</sup>

اما نمایش به مفهوم امروزی آن در سال ۱۳۰۳ ق با ترجمه نمایشنامه‌های مولیر آغاز شد که در سالن آمفی تئاتر دارالفنون به صورت خصوصی برای ناصرالدین شاه و درباریان اجرا می‌شد.<sup>۷۲۴</sup> ترجمه‌کنندگان نمایشنامه‌ها معمولاً در انتظار اجرای آنها نمی‌ماندند و به این سبب تعداد نمایشنامه‌های ترجمه شده بیشتر از نمایشنامه‌های اجرا شده در آن روزگار است. نکته‌ای که در این نمایش‌ها جلب توجه می‌کند آن است که مترجمان مزبور به حکم ذوق و سلیقه شخصی به این نمایش‌ها آب و رنگ ایرانی داده و نه تنها لباس‌ها و آرایش صحنه‌ها، بلکه اسامی قهرمانان را نیز ایرانی ساخته‌اند.<sup>۷۲۵</sup> ظاهراً نخستین نمایشنامه‌ای که به فارسی ترجمه شده است گزارش مردم‌گریز از مولیر است که در سال ۱۲۸۶ ق به قلم میرزا حبیب اصفهانی به فارسی ترجمه شد.<sup>۷۲۶</sup>

علاوه بر نمایشنامه‌های نمایشنامه‌نویسان اروپایی، تعدادی از نمایشنامه‌های فتحعلی آخوندزاده نیز به وسیله میرزا جعفر قراچه‌داغی از زبان آذربایجانی به فارسی ترجمه شد و به سبب طنز انتقادی و فکر ترقی که در آن نهفته بود، مورد توجه قرار گرفت.<sup>۷۲۷</sup> نمایشنامه‌های شش‌گانه آخوندزاده که در فاصله سال‌های ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۲ ق نوشته شد، بعدها با عنوان تمثیلات به چاپ رسید.<sup>۷۲۸</sup> و سرمشق دیگر نویسندگان قرار گرفت. زیرا آنها برای نخستین بار با کاربرد زبان محاوره در مکالمات قهرمانان نمایش آشنا می‌شدند و به این واقعیت دست می‌یافتند که می‌توانند با همان زبانی که صحبت می‌کنند مطلبی را بنویسند.<sup>۷۲۹</sup> یکی از کسانی که قرار بود نمایشنامه‌های آخوندزاده را به فارسی ترجمه کند میرزا آقا تبریزی بود، اما او بعدها از این کار انصراف داد و خود به نوشتن نمایشنامه‌هایی پرداخت که تاریخ نگارش آنها را سال ۱۲۸۷ ق دانسته‌اند.<sup>۷۳۰</sup> در نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی از قبیل سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان، طریقه



حکومت زمان خان بروجردی، و حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا، قواعد فنی تئاتر غرب از قبیل وحدت زمان و مکان رعایت نشده است. به نظر می‌رسد میرزا آقا تبریزی «بیشتر به کاربرد اجتماعی - سیاسی نمایش اندیشیده و به همین علت کم‌وبیش خود را از حوزه محدودیت‌های تماشاخانه رها کرده، قصه و نمایش را درهم آمیخته تا بتواند برش‌های عملی و نافذتری از وقایع برای خوانندگان ایرانی که تا آن تاریخ با تماشاخانه بیگانه بوده‌اند ترسیم کند»<sup>۷۳۱</sup>.

گسترش ترجمه نمایشنامه‌ها باعث شد که در سال ۱۳۲۶ق به همت میرزا رضا خان طباطبایی نائینی روزنامه‌ای به نام تیاتر که دو هفته یک بار منتشر می‌گردید، تأسیس شود و برخی از نمایشنامه‌های کوتاه ترجمه شده در آن به چاپ برسد<sup>۷۳۲</sup>.

نثر فارسی در داستان‌های آغازین دوره قاجار، تجربه بزرگی را پشت سر گذاشت، زیرا در آن زمان که هنوز نثر دیوانی در مرزهای پیروی از گلستان سعدی با تردید گام برمی‌داشت نویسندگان نثر داستانی «جرئت به خرج دادند و از انشاء سنتی و مصنوع قدیم دست کشیدند و به زبان ساده محاوره‌ای روی آوردند»<sup>۷۳۳</sup>. زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۲۵۵-۱۳۲۸ق) یکی از نویسندگان این دوره خود متوجه این موضوع بود و ضمن بر شمردن فواید کتابش می‌نوشت: «فواید دیگرش: سرمشق اختصار و ساده‌نویسی مطالب با زبانی [است] که مقبول خاص و عام [باشد] که با سواد و بی‌سواد بتوانند عبارات او را تمیز بدهند و در مطالعه‌اش ماحصل کلام را فهم نمایند ... اگرچه این ساده‌نویسی در سبک ایرانیان تازگی دارد ولی مقتضای زمان ما ساده‌نویسی است»<sup>۷۳۴</sup>.

طالبوف تبریزی نیز در کتاب‌های *مسالك المحسنين* و *کتاب احمد* (سفینه طالبی) خود کوشید تا توصیف‌های داستانی خود را با نثری ساده همراه سازد و در گفتگوی قهرمانان نیز از نحوه گفتگوی مردم معمولی تبعیت کند. او با اینکه اعتراف می‌کرد که به سبب اقامت در خارج از مرزهای ایران بر زبان فارسی مسلط نیست، در عرصه ساده‌نویسی خود را «مهندس انشاء جدید» می‌دانست: «عربی را هیچ بلد نیستم، فارسی را معلوم است چنان می‌دانم که عرب فرانسه را، با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت، بعضی آثار محقر به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده، بنده را مهندس انشاء جدید بدانند»<sup>۷۳۵</sup>. در واقع نیز به سبب نثری که طالبوف در کتاب

مسالك المحسنين به کار گرفته است می توان او را از بنیان گذاران نثر ساده جدید فارسی به شمار آورد<sup>۷۳۶</sup>.

نثر فارسی در داستان های ترجمه شده نیز حرکت به سمت سادگی را از دست نداد. هر چند برخی از مترجمان آن روزگار، همچون محمدحسین فروغی، می کوشیدند تا در ترجمه های خود از نثر دیوانی استفاده کنند، اغلب مترجمان که با سادگی زبان داستان در زبان اصلی داستان های خارجی آشنا بودند بیش از دیگران خود را با جریان سادگی نثر فارسی همراه می ساختند. نثر فارسی در نمایشنامه های آن دوره نیز کاملاً خود را به زبان گفتگو نزدیک کرد. هر چند در این مورد نویسندگان نمایشنامه ها می کوشیدند تا از لحن طبقات تحصیل کرده برای گفتگوی قهرمانان خود استفاده کنند، در برخی موارد که قهرمانان نمایشنامه ها از طبقات پایین جامعه بودند خود را ناگزیر می دیدند که از لحن معمول آنها تبعیت کنند و همه اینها نثر فارسی را که در حوزه نثر دیوانی از زبان مردم فاصله گرفته بود، روز به روز به زبان مردم نزدیک و نزدیک تر می ساخت.

### ترجمه ها

سابقه ترجمه های دوره قاجار به دوره فتحعلی شاه قاجار می رسد و ظاهراً اولین کتابی که از فرانسه یا روسی به فارسی ترجمه شده است کتاب تاریخ و وقایع ناپلئون است که میرزا صالح شیرازی آنرا در ضمن سفرنامه خود آورده است. به نظر می رسد در سال های ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۴ق که میرزا صالح در انگلستان به آموختن علوم روز اشتغال داشت، آنرا ترجمه کرده و یا دوستانش به سفارش او ترجمه کرده باشند<sup>۷۳۷</sup>. عباس میرزا بزرگ ترین مشوق ترجمه کتاب های تاریخی در این عهد بود، چنان که به سفارش او میرزا رضا مهندس به ترجمه کتاب های شارل دوازدهم، پتر کبیر و اسکندر مقدونی از زبان انگلیسی پرداخت. اما ترجمه کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری رم با مخالفت دربار فتحعلی شاه مواجه شد و ترجمه بخش دوم آن متوقف ماند<sup>۷۳۸</sup>. همچنین دانشجویانی که به همت عباس میرزا برای آموختن دانش های نظامی به خارج اعزام شده بودند، تعدادی از کتاب های نظامی و همچنین کتاب هایی در تاریخ و جغرافیا را

به فارسی ترجمه کردند<sup>۷۳۹</sup>. امیرکبیر نیز علاقه خاصی به ترجمه مخصوصاً ترجمه آثار تاریخی داشت و به سفارش او تاریخ مفصل فرانسه برای مطالعه ناصرالدین شاه ترجمه شد<sup>۷۴۰</sup>. او حتی قآنی شیرازی را مجبور ساخت تا برای دریافت مستمری از دربار به ترجمه کتابی درباره کاشت سیبزمینی پردازد<sup>۷۴۱</sup>.

بزرگ‌ترین توجه به ترجمه آثار فرنگی به زبان فارسی از زمان تأسیس دارالفنون شروع گردید، زیرا نیاز دانشجویان این مدرسه از یک طرف و زبان‌دانی برخی از مدرسان مدرسه از طرف دیگر، زمینه ترجمه آثار فرنگی را فراهم ساخت و به همت امیرکبیر چاپخانه مخصوصی در دارالفنون نصب گردید که کار چاپ این کتاب‌ها را برعهده داشت<sup>۷۴۲</sup>. کتاب‌هایی که به وسیله دارالفنون منتشر می‌گردید علاوه بر زمینه‌های درسی، زمینه‌های دیگر را نیز دربرمی‌گرفت، کما اینکه کتاب تلماک اثر فنلون در زمره انتشارات این مدرسه منتشر گردید<sup>۷۴۳</sup>. حتی اندیشه‌های داروین در کتابی با نام اشتباه/فکنانه جانورنامه در سال ۱۲۸۷ ق به وسیله میرزا تقی خان انصاری که علاوه بر طبابت، معلم دارالفنون نیز بود، منتشر گردید<sup>۷۴۴</sup>. ظاهراً همین امر اعتمادالسلطنه را بر آن داشت تا چاپچی مدرسه را که جزوهای را بدون اجازه او به طبع رسانده بود، به چوب و فلک ببندد<sup>۷۴۵</sup>.

با رونق گرفتن ترجمه در عصر ناصرالدین شاه، دارالترجمه دولتی به ریاست اعتضادالسلطنه وزیر علوم و معاونت محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) تشکیل گردید و ترجمه تعدادی از کتاب‌های تاریخی و همچنین داستان و نمایشنامه را در برنامه کار خود قرار داد. اما آثار سودمندی که به وسیله مترجمان این دوره به زبان فارسی ترجمه می‌گردید چون با مزاج سیاسی زمانه چندان سازگار نبود همواره به مرحله چاپ و انتشار نمی‌رسید<sup>۷۴۶</sup>، زیرا از میان ۹۰ متن دست‌نویس ترجمه شده که از آن روزگار باقی مانده است تنها ۲۰ متن به مرحله چاپ رسیده است. ظاهراً دلیل اصلی این موضوع اعمال سانسور به وسیله اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات باید باشد<sup>۷۴۷</sup>. اعتمادالسلطنه که خود در ترجمه دستی داشت و روزنامه‌های فرانسه را برای ناصرالدین شاه می‌خواند حتی نسبت به مترجمان پرکار آن دوره مثل محمدطاهر میرزا (۱۲۵۰-۱۳۱۶ ق) که داستان‌های زیادی را به فارسی ترجمه کرده بود رشک می‌برد و در خاطرات روزانه خود

می‌نوشت که این شاهزاده به اندازه شاگرد من نمی‌فهمد!<sup>۷۴۸</sup>

مترجمان این دوره در انتخاب کتاب برای ترجمه، معیار خاصی در اختیار نداشتند و بیشتر از خواست قدرتمندان دربار پیروی می‌کردند.<sup>۷۴۹</sup> زیرا در کنار کتاب‌های تاریخی و رمان‌های علمی و همچنین شاهکارهای خوب ادبیات کلاسیک، آثار نازل خارجی را نیز به زبان فارسی ترجمه می‌کردند و «عجب‌تر آنکه برای کتاب‌های جنایی بازاری و مبتذل، دیباچه‌ها و مقدماتی می‌نوشتند و در این مقدمات از لزوم نشر دانش و کسب فرهنگ و هنر گفتگو به میان می‌آوردند و از الطاف و عنایات ذات مقدس شاهانه که معطوف چنین منظوره‌های بلند و ارجمند است ستایش‌ها می‌کردند»<sup>۷۵۰</sup>.

ترجمه مشهوری که در این دوران صورت گرفت ترجمه کتاب حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه بود. موریه که در سال‌های سلطنت فتحعلی شاه قاجار شش سال را به عنوان منشی سفارت انگلیس در ایران خدمت کرده بود در کتاب خود به انتقاد از آداب و رسوم ایرانیان پرداخته بود.<sup>۷۵۱</sup> کتاب مزبور در سال ۱۳۰۳ ق به‌وسیله میرزا حبیب اصفهانی (وفات: ۱۳۱۵ ق) به فارسی ترجمه شد اما مآخذ مترجم، اصل انگلیسی کتاب نبود بلکه او ترجمه فرانسوی کتاب را مآخذ ترجمه خود قرار داده بود.<sup>۷۵۲</sup> باین‌همه ترجمه فارسی میرزا حبیب اصفهانی با هیچ‌کدام از متن‌های انگلستان و فرانسه کتاب مطابقت ندارد زیرا مترجم به ترجمه‌ای آزاد از این کتاب پرداخته و به بهترین نحوی آنرا در زبان فارسی بازآفرینی کرده است. کلمات محاوره‌ای و ضرب‌المثل‌ها و آیات و احادیثی که در این کتاب دیده می‌شود همه از خامه میرزا حبیب تراویده است و نثر او «گاهی در سلاست و انسجام و لطافت و پختگی، مقلد گلستان و گاه در مجسم ساختن داستان‌ها و تحریک نفوس و ایجاد هیجان در خواننده نظیر نثرهای فرنگستان است، هم ساده است و هم فنی»<sup>۷۵۳</sup>. میرزا حبیب اصفهانی علاوه بر کتاب حاجی بابای اصفهانی، کتاب *ژیل بلاس اثر الن رونه لساژ* (۱۶۶۸-۱۷۴۷) را نیز به فارسی برگردانده است که البته تفاوت فاحشی میان نثر فارسی این ترجمه با ترجمه حاجی بابای اصفهانی دیده می‌شود.<sup>۷۵۴</sup> برخی معتقدند که شیوه سفرنامه‌ای داستان *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* و همچنین *لحن طنزآمیز آن تحت تأثیر ترجمه کتاب حاجی بابای اصفهانی* پدید آمده است.<sup>۷۵۵</sup>

هرچند ترجمه از زبان‌های اروپایی در زبان فارسی سابقه‌ای طولانی نداشت اما ترجمه از زبان عربی سابقه‌ای طولانی‌تر داشت، یکی از ترجمه‌های مشهوری که در اواخر دوره محمد شاه (سال ۱۲۵۹ق) انجام پذیرفت ترجمه *الف لیلة وليلة* از عربی بود که عبدالطیف طسوجی تبریزی به سفارش شاگرد خود شاهزاده بهمن میرزا (فرزند عباس میرزا) آنرا با نام *هزار و یک شب* به فارسی ترجمه کرد و در سال ۱۲۶۱ق در تبریز به چاپ رساند. غیر از نثر ساده و روان طسوجی، اشعار عربی این کتاب که به وسیله سروش اصفهانی به شعر فارسی برگردانده شده بود بر جذابیت این کتاب افزود.<sup>۷۵۶</sup>

علاوه بر کتاب *هزار و یک شب*، ترجمه کتاب‌های دیگر از عربی نیز در این دوره به چشم می‌خورد که از جمله آنها می‌توان از آثار داستانی جرجی زیدان (۱۲۷۸-۱۳۳۷ق) نام برد.<sup>۷۵۷</sup> علاوه بر آن، برخی از مترجمان آثار اروپایی، به سبب تسلطی که بر زبان عربی داشتند، ترجیح می‌دادند که این داستان‌ها را بر اساس ترجمه عربی آنها به زبان فارسی ترجمه کنند، مثلاً رمان‌های *سرگذشت هانری چهارم* و *دختر فرعون* از آثار الکساندر دوما (۱۸۰۲-۱۸۷۰م) بر اساس متن عربی به فارسی ترجمه شده‌اند.<sup>۷۵۸</sup> همچنین میرزا حبیب اصفهانی، مترجم کتاب *حاجی بابای اصفهانی*، کتاب *غرائب عوائد ملل* از رفاعه بک مصری را ترجمه کرد و آنرا در سال ۱۳۰۳ق در استانبول به چاپ رساند.<sup>۷۵۹</sup> همچنین ترجمه‌ای که از نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر به وسیله میرزا ابراهیم بدایع‌نگار (وفات ۱۲۹۹ق) صورت گرفت، هرچند یادآور نثر نویسندگان عهد سلجوقی است، از نثرهای زیبا و فاخر این دوره به شمار می‌رود.<sup>۷۶۰</sup> فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۲۳۳-۱۳۰۵ق) نیز از مترجمان دیگری است که کتاب *حساب شیخ بهایی* را از زبان عربی به فارسی برگرداند.<sup>۷۶۱</sup>

ترجمه نمایشنامه به زبان فارسی به وسعت ترجمه داستان نبوده است، اما در این دوره نمایشنامه‌هایی به زبان فارسی برگردانده شد که قدیمی‌ترین آنها *ظاهر آگزارش* مردم‌گریز از مولیر است که میرزا حبیب اصفهانی آنرا در سال ۱۲۸۶ق به فارسی برگرداند.<sup>۷۶۲</sup> ناصرالدین شاه قبل از سفر سوم خود به اروپا (۱۳۰۷ق) به دارالترجمه همایونی دستور داد تا برخی از داستان‌ها و نمایشنامه‌ها را به فارسی ترجمه کنند و

بعد از سفر آنها را بر او عرضه دارند<sup>۷۶۳</sup>. بعضی از نمایشنامه‌های ترجمه شده در آمفی تئاتر دارالفنون برای خانواده سلطنتی به نمایش در آمد که بیشتر شامل آثار ترجمه شده مولیر بود<sup>۷۶۴</sup>. ترجمه نمایشنامه‌های آخوندزاده، که از زبان آذربایجانی صورت گرفت، موضوع آنها برگرفته از مسائل مردم ایران بود، برای خوانندگان فارسی‌زبان جاذبه‌ای دیگر داشت. در مجموع «ترجمه در نهضت ادبی نوین ایران نقش سازنده‌ای داشت و ترجمه‌های نخستین از نمایشنامه‌ها کمک کرد تا تعصبات علیه کاربرد واژه‌های محاوره‌ای در آثار مکتوب از میان برخیزد»<sup>۷۶۵</sup>.

نثر ترجمه‌ها با توجه به گستردگی‌ای که نسبت به نثر داستان‌ها داشت توانست به جریان سادگی نثر در این دوره کمک نماید. مترجم‌های این آثار که با سادگی بیان در زبان‌های مبدأ آشنا شده بودند کم‌کم از نثر دیوانی فاصله گرفتند و خود را به نثر محاوره‌ای نزدیک ساختند. آنها حتی می‌کوشیدند که در ترجمه داستان‌ها علاوه بر تغییر اسامی خارجی به اسامی ایرانی، از لغات محاوره‌ای، ضرب‌المثل‌های فارسی و حتی اشعار و آیات و احادیث نیز استفاده کنند؛ به نحوی که کتاب‌های ترجمه شده آنها کاملاً رنگ ایرانی به خود می‌گرفت<sup>۷۶۶</sup>. آثار ترجمه شده علاوه بر آنکه به جریان ساده‌نویسی در این دوره کمک کرد، توانست فارسی‌زبان‌ها را با انواع ادبی تازه مثل داستان و نمایشنامه آشنا سازد<sup>۷۶۷</sup>.

در عرصه ترجمه می‌توان محمدحسین فروغی (ذکاءالملک اول) و میرزا ملکم خان را دو قطب مخالف در نثر ترجمه‌ها به شمار آورد، زیرا فروغی می‌کوشید تا در ترجمه‌های خود شیوه سنتی نثر فارسی را که به نثر دیوانی نزدیک بود حفظ کند و در مقابل او میرزا ملکم خان که بخشی از عمر خود را در خارج از ایران گذرانده بود در ترجمه‌های خود «شیوه نگارشی به وجود آورده که در عین سادگی و روانی از فصاحت و بلاغت و حسن انشاء بی‌بهره نیست»<sup>۷۶۸</sup>.

ترجمه‌ها بر نثر فارسی تأثیر بسیار گذاشت، چنان‌که «اگر این ترجمه‌ها نبود شاید انشاء ادبی امروز که به زبان محاوره عامه نزدیک و در همان حال از زیبایی نثر ادبی اروپا برخوردار است هرگز به وجود نمی‌آمد»<sup>۷۶۹</sup>. اما برخی معتقدند «قول کسانی که سبک نثر ساده معاصر فارسی را صرفاً متخذ از نثر فرنگی می‌دانند قابل قبول نیست

زیرا سال‌ها پیش از ترجمه کتب اروپایی به فارسی، نثر فارسی هم با تأثیرپذیری از تغییر وضع شعر و هم بر اثر ظهور قائم‌مقام و بعضی از معاصران و پیروانش به سادگی گراییده بود و شاید لااقل حق این باشد که گفته شود این دو عامل داخلی و خارجی برای بهبود وضع نثر دست به هم دادند»<sup>۷۷۰</sup>.

به هر حال، با اینکه تأثیر ترجمه‌ها بر نثر فارسی قابل انکار نیست، تأثیر ترجمه بر شعر فارسی بسیار اندک بود؛ زیرا در این دوره اصولاً شعری به زبان فارسی ترجمه نشد، و ترجمه ابیات پراکنده کتاب هزار و یک شب نیز مقصود از ترجمه شعر را برآورده نمی‌سازد.

### روزنامه‌ها

راه تازه‌ای که نثر فارسی پیمود استفاده از آن در گزارش‌ها، اخبار و مقالات روزنامه‌ها بود. نخستین روزنامه زبان فارسی به همت میرزا صالح شیرازی که فنون چاپ را در انگلستان آموخته بود، ایجاد گردید. میرزا صالح شیرازی طلیعه (= پیش شماره) روزنامه خود را با عنوان *اعلان‌نامه* در دهه آخر رمضان ۱۲۵۲ انتشار داد و سه ماه بعد از آن، نخستین شماره روزنامه از ۲۵ محرم ۱۲۵۳ منتشر شد<sup>۷۷۱</sup>. این روزنامه در آغاز عنوان مشخصی نداشت و بیشتر به عنوان *کاغذ/خبر نامیده* می‌شد. مدت انتشار این روزنامه مشخص نیست، زیرا چندی بعد انتشار آن متوقف گردید و حاجی میرزا آقاسی، میرزا صالح شیرازی را مأمور وصول برات‌های دولتی قرار داد<sup>۷۷۲</sup>. در زمان صدارت امیرکبیر اولین شماره روزنامه منظم ایران ابتدا با عنوان *روزنامه اخبار دارالخلافه طهران* و سپس با عنوان *وقایع/تفاهیه* از پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ انتشار یافت و انتشار منظم آن تا ۱۰ سال ادامه یافت<sup>۷۷۳</sup>. گفته‌اند که در آغاز انتشار روزنامه *وقایع/تفاهیه*، امیرکبیر مقاله‌هایی درباره سیاست در این روزنامه می‌نوشته است<sup>۷۷۴</sup>. انتشار روزنامه‌ها در دوره ناصرالدین شاه گسترش یافت به نحوی که تا سال ۱۲۸۵ ق بیش از ۸۰ نشریه به صورت منظم در ایران به چاپ می‌رسید<sup>۷۷۵</sup>. نشریات مزبور همگی دولتی بود و نشریاتی که در شهرستان‌ها منتشر می‌شد تحت نظر حکام هر شهر بود. و اداره دارالطباعة دولتی مسئولیت تنظیم مطالب و اعلان‌های روزنامه‌های دولتی را برعهده داشت<sup>۷۷۶</sup>.

علاقه ناصرالدین شاه به انتشار روزنامه حتی باعث شده بود که دستور دهد در مسافرت‌ها چاپخانه کوچکی حمل شود و در بین راه اخبار مربوط به مسافرت او به صورت خبرنامه منتشر شود. نشریه *مرآت‌السفر و مشکوة‌الحضر* که در سال ۱۲۸۸ق در راه سفر به مازندران به سرپرستی اعتمادالسلطنه منتشر شد حاصل همین علاقه ناصرالدین شاه به لوازم تمدن جدید است.<sup>۷۷۷</sup>

گسترش انتشار روزنامه‌ها باعث شد که برخی از مطالب آنها از نظارت دارالطباعة دولتی خارج شود. پس اعتمادالسلطنه برای این موضوع تدبیری اندیشید: «بنده نگارنده... معروض نمود که در دولت‌های اروپیه سد راه این عیب را از ممالک خویش دایره تفتیش ایجاد کرده‌اند و اسم آن سانسور است و چون شرطی از شرایط و شئون آن براندم بر خاطر مبارک بسی پسندیده آمد و فرمان رفت تا هم در تحت نظر این خانه‌زاد در حدود ایران سانسور ایجاد شود و از آن وقت باز، راه این عیب بسته است و رشته این تجارت گسسته»<sup>۷۷۸</sup>. اما میرزا ملکم خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶ق) یکی از کسانی بود که تدبیر اعتمادالسلطنه در مورد او مؤثر واقع نشد. میرزا ملکم خان پس از آنکه در سال ۱۳۰۶ق مغضوب ناصرالدین شاه گردید در رجب ۱۳۰۷ با شعار «اتفاق، عدالت، ترقی» در لندن دست به انتشار *روزنامه قانون زد*<sup>۷۷۹</sup>. روزنامه‌ای که برخلاف روزنامه‌های دیگر، نه تنها وابسته به دربار نبود بلکه مقالات و نوشته‌های خود را علیه دربار به نگارش درمی‌آورد و از فساد دربار و وزیران ناصرالدین شاه سخن می‌گفت و کم‌کم از ملاحظه و مدارا در گذشت و با لحنی سخت اعتراض‌آمیز از دربار ناصرالدین شاه سخن گفت<sup>۷۸۰</sup>. همزمان با گسترش انتشار روزنامه‌ها در ایران، در سرزمین‌های همسایه که ایرانیان در آن ساکن بودند روزنامه‌هایی منتشر شد، که بعدها در گسترش اندیشه ایجاد مشروطیت و قانون‌گرایی مؤثر واقع شد. *روزنامه حبل‌المتین کلکته و اختر استانبول* از این‌گونه نشریات به شمار می‌رود<sup>۷۸۱</sup>.

روزنامه‌های ایران که از الگوهای فرانسوی خود تقلید می‌کردند در تنظیم مقالات نیز شیوه آنها را به کار می‌بستند و برخی از مقالات خود را به صورت مسلسل در چند شماره به چاپ می‌رساندند<sup>۷۸۲</sup>. همچنین در برخی روزنامه‌ها ترجمه رمان‌های خارجی به صورت پاورقی و مسلسل چاپ می‌شد. به این ترتیب روزنامه‌ها علاوه بر اخبار و



مقالات، در گسترش نوع‌های جدید ادبی در میان خوانندگان خود می‌کوشیدند. نخستین روزنامه‌ها که با نظارت دربار منتشر شدند از نثر دیوانی برخوردار بودند، نثری که البته با طبیعت روزنامه‌ها هماهنگ نبود اما کم‌کم بر اثر شتابی که در کار انتشار روزنامه‌ها به وجود آمد و همچنین به تأسی از روزنامه‌های فرانسوی، نثر این روزنامه‌ها به سادگی گرایید. یکی از کسانی که در این سادگی نثر مؤثر بود میرزا ملکم خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶ق) بود. او که سال‌ها در خارج از ایران به سر برده بود، هیچ‌گاه نتوانست با نثر دیوانی دربار قاجار خود را هماهنگ سازد؛ بنابراین به سبب آشنایی با کتاب‌ها و روزنامه‌های انگلیسی و فرانسوی، نثری نزدیک به زبان گفتگو می‌نوشت و حتی می‌کوشید از شیوه خاصی که مبتنی بر مناظره و سؤال و جواب بود استفاده کند.<sup>۷۸۳</sup>

از سوی دیگر توجه روزنامه‌ها به جلب مخاطب بیشتر نیز از عواملی بود که در گرایش آنها به ساده‌نویسی بی‌تأثیر نبود، زیرا روزنامه‌ها کم‌کم در میان عامه مردم خوانندگانی پیدا کرده بودند و برای هماهنگ ساختن خود با میزان فهم و ذوق عامه، ناگزیر از گرایش به ساده‌نویسی بودند: «اگر تو بدین سیاق روزنامه بنویسی عدد خوانندگان تو به مرور زمان به ده هزار بلکه زیاده خواهد رسید، هم خودت به منافع وافر نایل خواهی شد و هم به ملت فواید کثیره خواهی رساند»<sup>۷۸۴</sup>.

گرایش به سادگی در دوره مشروطیت به اوج خود رسید و حتی روزنامه‌ای به نام نامه پارسی که تمام کلمات آن به زبان فارسی خالص (فارسی سره) بود در سال ۱۳۳۴ق انتشار یافت.<sup>۷۸۵</sup> هرچند این روزنامه خود را از واژه‌های عربی مرسوم در نثر دیوانی برکنار داشته بود، واژه‌های فارسی سره آن از نظر دشواری دست‌کمی از واژه‌های عربی نداشت، از این رو صاحب روزنامه خود را ناگزیر دیده بود تا این واژه‌ها را در پایین صفحات روزنامه خود توضیح دهد!

### اندیشه‌نامه‌های نقدآمیز

نثر فارسی علاوه بر گام نهادن در شیوه‌های جدید، همچون داستان و نمایشنامه و مقالات روزنامه‌ها، در شیوه‌های سنتی نیز وظیفه القای معانی را بر عهده گرفت. یکی

از این زمینه‌ها آثار و رساله‌هایی بود که صوفیان این عهد در راه ترویج افکار خود می‌نوشتند. آثاری که از نور علی‌شاه اصفهانی (وفات: ۱۲۱۲ق) باقی مانده مثل کتاب *معارف‌العوارف* و رساله‌های دیگر او، همچنین رساله *مرآت‌الحق* از مجذوب علی‌شاه (وفات: ۱۳۲۴ق) و یا آثار صفی علی‌شاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق) در این حوزه قرار می‌گیرند. صوفیان عصر قاجاریه در نگارش رساله‌های خود طبعاً از سنت نثرنویسی صوفیه تبعیت می‌کردند، نثری که در عین سادگی از زیبایی‌های ادبی نیز برخوردار بود، اما فضای عمومی نثرنویسی دوره قاجاریه صوفیان را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. بنابراین نوعی نثر منشیانه در آثار آنان، حتی در کتاب *طرائق‌الحقایق* معصوم علی‌شاه شیرازی دیده می‌شود.<sup>۷۸۶</sup> علاوه بر صوفیان، در آثار حکیم این دوره یعنی حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) نیز می‌توان این شیوه نثرنویسی را شاهد بود.

کسانی که در این دوره به عرضه اندیشه‌های خلاف مذهب رایج پرداختند نیز در کنار استفاده از زبان عربی، برخی از آثار خود را به فارسی نگاشتند که از جمله آنها می‌توان از شیخ احمد احسایی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ق)، سید علی محمد باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶ق) و بهاء‌الله (وفات: ۱۳۰۹ق) و حتی شیخ احمد روحی کرمانی (۱۲۷۲-۱۳۱۴ق) یاد کرد.<sup>۷۸۷</sup> اما از آنجا که این گروه آثار خود را در برابر آثار علمای مذهبی به نگارش در می‌آوردند، می‌کوشیدند تا نوشته‌های آنها از جهت سطح نثرنویسی کمتر از آثار علمای دینی نباشد، بنابراین نثری شبیه به نثر حوزوی را می‌توان در آثار فارسی آنها شاهد بود. نکته دیگری که در مورد نثر کتاب‌های این دسته از نویسندگان می‌توان در نظر داشت آن است که غالب این افراد از تحصیلات حوزوی برخوردار بودند؛ بنابراین شیوه نثرنویسی آنها نیز بی‌تأثیر از نوع تحصیلات آنها نمی‌توانست باشد.<sup>۷۸۸</sup> اما نثر آنها طبعاً با هم یکسان نیست و برخی شیوه‌های خاص در نثر آنان دیده می‌شود، مثلاً آنچه بهاء‌الله در پاسخ به پرسش‌های زردشتیان در کتاب *الواح* خود نوشته به فارسی خالص (سره) است<sup>۷۸۹</sup> که در این مورد می‌توان مخاطب پاسخ‌ها را در انتخاب این شیوه خاص از سوی نویسنده دخیل دانست.

علمای مذهبی که در دوره صفویه گسترش مذهب شیعه و دفاع از آن در برابر تسنن را عهده‌دار بودند در این زمان ابتدا کوشش خود را صرف مبارزه با صوفیان کردند و

علاوه بر صدور فتوای قتل برخی از صوفیان مثل معصوم علیشاه دکنی و مشتاق علیشاه و جمعی دیگر، به نوشتن رساله‌هایی در رد صوفیه پرداختند<sup>۷۹۰</sup>، که معروف‌ترین آنها رساله خیر/تیه از آقا محمدعلی بهبهانی است که در سال ۱۲۱۱ق تألیف شده است. مؤلف رساله خیر/تیه درباره انگیزه تألیف خود نوشته است: «چون محافظت حصن حصین شریعت و سد ثغور شبهات اهل بدعت و ضلالت بر علمای اعلام و مجتهدین ذوی‌العز والاحترام که حصون اسلام و به مضمون انی جعلته علیکم حاکماً فارضوا به حکما نایب مناب امام، و به مصداق علما امتی کانبیاء بنی‌اسراییل وارثان علم سیدالانام‌اند، لازم و متحتم بود، در این اوقات که لوای کفر و الحاد افراخته، در هر بلدی بی‌دینی و در هر سرزمین بی‌کیش بدآیینی ... چون غولان راهزن سر راه بر مرد و زن گرفته، شبهات باطله را به صورت حق جلوه داده، گرگ‌وار در اغناق دین اسلام افتاده، جمعی کثیر را از جاده استقامت شریعت بیرون می‌برند لهذا قاصر جانی ... مشهور به بهبهانی به جهت رد شبهات واهیه و ترویج طریقه انیقه ناجیه به تألیف رساله خیر/تیه که از جمله خیراتیّه جاریه است پرداخت»<sup>۷۹۱</sup>.

رساله دیگری که در این دوره در رد صوفیه نوشته شد، مطاعن‌الصوفیه از محمد رفیع تبریزی است که به سال ۱۲۲۱ق تألیف شده است<sup>۷۹۲</sup>. علمای مذهبی دوره قاجار هنوز از طعن و طرد صوفیان فراغت نیافته بودند که با ظهور باب مواجه شدند. بنابراین حملات آنها علیه صوفیان کاهش یافت و به رویارویی با پیروان باب پرداختند و علاوه بر ستیزه‌های خونین که رخ داد، رساله‌هایی نیز در رد آنها نگاشته شد، از جمله رساله احقاق‌الحق از آقا محمدتقی همدانی که حدود سال ۱۳۲۶ق نگارش یافت؛ همچنین رساله ازهاق‌الباطل از حاج محمدکریم خان کرمانی و نیز رساله‌هایی با عنوان رد‌الباب و قطع‌الباب و شد‌الباب و تخریب‌الباب از حاج میرزا ابوالقاسم زنجانی<sup>۷۹۳</sup>.

آثار دیگری که از علمای مذهبی از جمله ملا احمد نراقی، شیخ مرتضی انصاری و علامه بحرالعلوم باقی مانده است از نظر نثر در یک زمینه اشتراک دارند و آن فراوانی لغات و ترکیبات عربی و تبعیت از نحو عربی است به گونه‌ای که می‌توان تصور کرد علمای مزبور در ابتدا به عربی می‌اندیشیدند و سپس مطالب خود را به فارسی تحریر می‌کردند<sup>۷۹۴</sup>. در مجموع می‌توان گفت که این نثر «هم از نظر محتوا و هم از نظر شکل دنباله زبان

علامه مجلسی و علمای دوره صفویه است»<sup>۷۹۵</sup>.

در زمانی که علمای دینی بیشترین همت خود را صرف مبارزه با پیروان باب می کردند، سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ق) که در اندیشه اتحاد اسلام بود و حکومت‌های منطقه از جمله قاجاریه را مانع تحقق یافتن این آرزوی خود می دانست به مبارزه علیه ناصرالدین شاه پرداخت. سید جمال‌الدین بیشتر به عربی سخنرانی می کرد و مطلب می نوشت، اما برخی خطابه‌ها و همچنین رساله نیچریه او به زبان فارسی است که از نظر نثرنویسی تعریف چندانی ندارد.<sup>۷۹۶</sup> این در حالی است که او نویسندگی خود را برتر از سعدی می دانست: «ما باید چیزها بنویسیم و خیلی بهتر از او بنویسیم تا مردم بدانند که چیزنویسی کدام است»<sup>۷۹۷</sup>.

همزمان با سید جمال‌الدین اسدآبادی چند روشن‌اندیش دیگر نیز در رساله‌های انتقادی خود، به بیان اندیشه‌هایی پرداختند که سرانجام باعث دگرگونی در حکومت قاجاریه شد. یکی از آنها میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ق) بود که فارغ از دعوای صوفیان و بابیان در رساله جنگ هفتاد و دو ملت درباره نزدیکی ادیان سخن می گفت و در آیین سکندری می کوشید تا تاریخ ایران پیش از اسلام را با نگرشی تازه به رشته تحریر در آورد<sup>۷۹۸</sup>، و به ناصرالدین شاه قاجار بفهماند که ایران تحت سلطه او در گذشته دور دارای چه عظمتی بوده است. میرزا آقاخان در آغاز نویسندگی تحت تأثیر شیوه قائم‌مقام فراهانی به نوشتن کتاب رضوان به تقلید از گلستان سعدی پرداخت، اما با روی آوردن به بیان اندیشه‌های نقدآمیز اجتماعی خود، آن شیوه را رها کرد و به ساده‌نویسی تمایل یافت. او با اینکه در کتاب‌های آیین سکندری و نامه باستان به تاریخ ایران پیش از اسلام توجه نشان داده بود، اما برخلاف برخی از روشنفکران همعصر خود هیچ‌گاه به سره‌نویسی پرداخت<sup>۷۹۹</sup>.

با اینکه شهرت میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ق) بیشتر به سبب نمایشنامه‌هایی است که با عنوان تمثیلات انتشار یافته است، اندیشه‌های انتقادی او در مقاله‌ها و رساله‌هایی انتشار یافته که بیانگر نگرش متفاوت او به موضوعات ادبی است، از جمله در مقاله «قرتیکا» (Criticism) به قصیده سروش اصفهانی که در روزنامه ملت سنیه ایران درج شده بوده ایرادهای انتقادی می گیرد و سرانجام قصیده‌سرایی روزگار

خود را مورد نکوهش قرار می‌دهد<sup>۸۰۰</sup>. آخوندزاده در رساله *بیراد* شیوه نگارش رضاقلی خان هدایت را در کتاب *روضه‌الصفای ناصری* سرزنش می‌کند و با این سرزنش به نوعی همه صاحبان نثر دیوانی را نیز مؤاخذه می‌کند<sup>۸۰۱</sup>. هرچند بعدها عواطف دلسوزانه بر او غلبه می‌کند و در پی پوزش‌خواهی از او برمی‌آید: «من پدر بزرگوارم لله‌باشی را از خود رنجانیده‌ام و خودم به تقصیر خود اقرار می‌کنم و خود را فرزند عاق او می‌شمارم. چه کنم تیر از کمان گذشته است حالا به آشتی و عذرخواهی خیال را به تفحص وسیله‌ای به جولان می‌آورم اما وسیله‌ای پیدا نمی‌توانم کرد»<sup>۸۰۲</sup>. وی سرانجام در رساله *ملای رومی و تصنیف او* ایرادهایی بر اصول اعتقادی مولوی وارد می‌سازد که چون از موضع انکار عرفان به داوری پرداخته است، ایرادهای او چندان موجه نیست<sup>۸۰۳</sup>. به هر حال، هرچند آخوندزاده در نثرنویسی به زبان آذربایجانی از مهارت بسیاری برخوردار بود، نثر فارسی او به شیوایی نثر میرزا آقاخان کرمانی نیست. در نثر او علاوه بر لغزش‌های املائی و انشائی، لغات عربی فراوان که متأثر از نثر منشیانه است دیده می‌شود و حتی لغات انگلیسی یا فرانسوی را با تلفظ اصلی آنها در نثر خود وارد ساخته است، باین‌همه سادگی نثر او قابل انکار نیست و «تعبیرهای تازه دارد که نشانه ذهن آفریننده اوست»<sup>۸۰۴</sup>.

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله (۱۲۴۹-۱۳۲۶ق)، که بیشترین اندیشه‌های خود را در قالب مقالات انتقادی در روزنامه *قانون* منتشر می‌ساخت، رساله‌های متعددی دارد که بر اندیشه دیگر روشنفکران آن دوره تأثیر گذاشت و زمینه‌های انقلاب مشروطیت را فراهم ساخت<sup>۸۰۵</sup>. یکی از این رساله‌ها *رساله کتابچه غیبی یا رساله تنظیمات* است که در فاصله سال‌های ۱۲۷۵-۱۲۷۶ق نوشته شد و در آن درباره قانون و حکومت قانون سخن گفت<sup>۸۰۶</sup>. ملکم در نوشته‌های خود از نثر منشیانه دوری کرد و سادگی را برگزید. از این رو در *رساله فرقه کج‌بینان* از یاه‌سرایانی که جزء *فرقه کج‌بینان* هستند یاد می‌کند و ضمن تعریض به ادیبان روزگار خود می‌نویسد: «اغلاق کلام را اعلی درجه فضل قرار داده‌اند، مطلب هرچند نامفهوم‌تر بود بیشتر در نظر ایشان جلوه می‌کرد، وقتی می‌خواستند محسنات مصنف را تعریف نمایند می‌گفتند: خانه خراب، این قدر فصیح است که هیچ‌کس تألیف او را نمی‌فهمد»<sup>۸۰۷</sup>.

رساله *براهین‌العجم فی قوانین‌المعجم* از لسان‌الملک سپهر (۱۲۱۶-۱۲۹۷ق)، که

در سال ۱۲۵۱ق در علم قافیه تألیف شده است، از معدود رساله‌هایی است که در این دوره به نقد فنی شعر توجه نشان داده و در آن بر اساس بخش علم القافیة کتاب المعجم شمس قیس رازی به بحث درباره قافیه و عیوب آن پرداخته است.<sup>۸۰۸</sup> با اینکه سپهر مورخی است که با کتاب *ناسخ‌التواریخ* شناخته می‌شود، رساله او در میان رساله‌های انتقادی عصر قاجار جایگاه خاصی دارد.

به‌هرحال، نثر فارسی در رساله‌های انتقادی دوره قاجار، چه رساله‌های دینی و عقیدتی و چه رساله‌هایی که اندیشه‌های سیاسی جدید را برای جامعه ایران به ارمغان آورد، نثری است که میان نثر دیوانی و نثر ساده، و نویسندگان این عهد، به جز برخی از نویسندگان نثر حوزوی<sup>۸۰۹</sup>، به تناسب اندیشه خود و همچنین توجهی که به مخاطبان آثار خود دارند، خواه ناخواه بیشترین گرایش را به نثر ساده از خود نشان می‌دهند.

### جدال عربی و فارسی

همان‌گونه که پیشتر گذشت در دوره قاجار، علاوه بر گرایشی که نویسندگان نثر دیوانی به لغات و ترکیبات عربی داشتند، برخی از نویسندگان که زبان عربی را «زبان علم» می‌دانستند آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند، کما اینکه تذکره *روضات‌الجنت* از میرزا محمدباقر خوانساری (۱۲۲۶-۱۳۱۳ق) که در شرح حال علما و فضلا و شعرای قدیم و جدید است تماماً به زبان عربی تألیف شده است. علاوه بر آن، کتاب‌هایی که به قلم عالمان دینی نوشته شده و از نثر حوزوی متأثر است «به‌جز روابط و افعال، باقی کلمات عربی است و شکل جمله‌ها نه عربی است نه فارسی»<sup>۸۱۰</sup>. علاقه‌ای که عالمان دینی به لغات و ترکیبات عربی داشتند به علت نفوذ آنها در طبقات متوسط و پایین جامعه، در نویسندگان دیگر نیز مؤثر واقع شد<sup>۸۱۱</sup>. اما در میان آنها کسانی پیدا شدند که اندک‌اندک به سادگی گراییدند و حتی فارسی خالص را بر عربی ترجیح دادند<sup>۸۱۲</sup>. یکی از این دسته از نویسندگان یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق) است که کوشید تا نامه‌های دیوانی خود را به فارسی سره بنویسد. برخی انگیزه او را از این کار نوعی تفنن به شمار آورده‌اند<sup>۸۱۳</sup>، و برخی دیگر لجاجت او با رضاقلی خان هدایت را عامل اتخاذ این شیوه دانسته‌اند<sup>۸۱۴</sup> و عده‌ای دیگر عامل اصلی را کم‌سوادی او به‌شمار آورده‌اند<sup>۸۱۵</sup>. اما

در هر صورت، یغما در دوره قاجار پیشرو کاروانی گشت که پرهیز از زبان عربی را سرلوحه نثرنویسی خود قرار داده بودند.

مشهورترین نویسنده‌ای که از این شیوه یغمای جندقی متأثر گردید شاهزاده جلال‌الدین میرزای قاجار (۱۲۴۶-۱۲۸۹ق) پسر فتحعلی شاه بود که تاریخ ایران از کیومرث تا مرگ نادر شاه و انقراض دودمان او را با نام *نامه خسروان* در سه جلد نوشت و در سال ۱۲۸۵ق آنرا به چاپ رساند. او درباره شیوه نگارش خود گفته است: «چون بنده به این اندیشه افتادم که زبان نیاکان ما که چون دیگر دانش‌ها مان به تاراج رفته و اکنون جز نامی از او نمانده، به زبانی بگویم و به روش چیز نویسی فرنگیان که اکنون دانایان روی زمین اند نامه‌ای بنگارم که شاید مردمان زاد و بوم را سودی بخشد، سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس ... ندیدم. به نوشتن این نامه پرداختم و *نامه خسروان* نامش گذاشتم»<sup>۸۱۶</sup>. جلال‌الدین میرزا برای پرهیز از واژه‌های عربی، ناگزیر شد تا از واژه‌های جعلی کتاب *دساتیر آسمانی* از تألیفات فرقه آذرکیوان استفاده کند. لغاتی که در نظر بهار «مشکوک» آمده است<sup>۸۱۷</sup>. اما چون به عنوان جایگزین واژه‌های عربی در آن دوره به کار می‌رفته، کم‌کم بین نویسندگان دیگر و حتی شاعران قبل از مشروطه رواج یافت<sup>۸۱۸</sup>.

شیوه جلال‌الدین میرزا بر نویسندگان دیگر از جمله آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ق) اثر گذاشت، زیرا استفاده از واژه‌های دساتیری را از تأثیرات جلال‌الدین میرزا بر آخوندزاده دانسته‌اند<sup>۸۱۹</sup>. هر چند آخوندزاده هیچ‌گاه نکوشید تا به فارسی سره مطالب خود را بنویسد، تغییر الفبای فارسی را آرزومند بود و در نامه‌ای خطاب به جلال‌الدین میرزا درباره کتاب *نامه خسروان* او نوشت: «به غیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم، خصوصاً... از این بابت شایسته تحسین است که شما کلمات عربیه را از میان زبان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. کاش دیگران متابعت شما را کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبان‌های دنیاست از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. شما زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد می‌فرمایید. من نیز در این تلاش هستم که ملت خودمان را از دستخط عرب‌ها نجات دهم»<sup>۸۲۰</sup>.

احمد وقار شیرازی (وفات: ۱۲۹۸ق) از نویسندگان دیگر این دوره است که هم از نظر پرهیز از واژه‌های عربی و هم از نظر انتخاب موضوع کاملاً تحت تأثیر جلال‌الدین

میرزای قاجار بوده است. او کتاب تاریخ پادشاهان ایران را با نام *روزمه خسروان پارسی* در سال ۱۲۸۱ق به اتمام رساند و در آغاز آن نوشت: «نگارنده این نامه و گزارنده این هنگامه وقار همی گوید که روزگاری درازم این اندیشه در سر بود و این آرمان در دل که آزمون را، نامه‌ای شگفت به زبان پهلوی برنگارم که اندر آن نامه نغز از گفتار تازی هیچ نشان نبود و هیچ گونه سخن نرود. درخور چنان دیدم که این نامه پهلوی را *روزمه خسروان پارسی* سازم»<sup>۸۲۱</sup>.

با وجود آنکه سره‌گرایی جلال‌الدین میرزا در *نامه خسروان* بر تعدادی از نویسندگان همعصر او تأثیر داشت، برخی از نویسندگان شیوه او را نپسندیدند و مخصوصاً استفاده از لغات دساتیری را مایه سرزنش وی قرار دادند. یکی از این نویسندگان میرزا آقا خان کرمانی است که خود در نوشتن تاریخ ایران باستان با نام *آیین سکندری* کوشش داشته است و حتی از مخالفان زبان عربی به شمار می‌رود: «هرگاه به دقت ملاحظه فرمایید خرابی‌هایی که از زبان عرب بر پارسیان وارد شده از تمام ستم‌ها و ظلم‌های تازیان سخت‌تر و بیشتر است زیرا که اساس تمدن و ترقی هر ملت روی پروگره [ترقی] علم است و ترقی علم موقوف بر تمثیل زبان [است] و زبان تازیان گذشته از اینکه زبان ایرانیان را مشکل و مبهم کرده و به کلی مضمحل و نابود نموده و از میان برده است به قسمی که شما در دو سطر فارسی، پنج کلمه از اصل زبان فارسی نمی‌توانید پیدا نمایید و اغلب الفاظ و کلمات به عربی استعمال می‌شود»<sup>۸۲۲</sup>. اما مخالفت میرزا آقاخان با زبان عربی، باعث موافقت او با سره‌گرایان نشده بود: «شروع کردند به اختراع مجهولات ... و ساختن زبان بی‌مزه مهجوری به نام اینکه زبان ساده نیاکان ماست و حال آنکه هیچ‌گاه فارسی‌زبانی بدان سخن نگفته و ننوشته و قابل فهمانیدن معانی و علوم نیست»<sup>۸۲۳</sup>.

طالبوف تبریزی (۱۲۵۰-۱۳۲۸ق) نیز در *داستان مسالک‌المحسنین* خود، جلال‌الدین میرزا را یکی از قهرمانان داستان خود قرار داده و او را کسی می‌داند که در راه «فارسی تمیز» (خالص) از فرط تعصب به ورطه گمراهی افتاده است: «شاهزاده عشق غریب به انشاء و تألیف فارسی تمیز دارد. در این فقره از آرزو گذشته به محروسه افراط عصبیت داخل شده و در آن ورطه گمراه گشته». سپس از قول او نقل می‌کند:



«باز سخن از نثر بی‌غش به میان آمد ... گوش دادم تا رسید به‌جایی که گفت: ملت، اول باید زبان خود را بداند و از آرایش السنه غیر پاک بکند و تا درجه خودکشی در این مجاهده ثابت قدم باشد. این خود‌جهادی است که چون حفظ وطن و مذهب و حیثیت و استقلال واجب عینی است». آنگاه با اندیشه‌های جلال‌الدین میرزا مخالفت می‌کند: «نه تنها بنده بی‌سواد [بلکه] همه علمای دنیا منکر قول شما هستند. ملتی که هنوز از هزار نفر [آن] یک نفر سواد ندارد، در میان آنها مسأله تصفیة زبان چه معنی دارد؟»<sup>۸۲۴</sup>. آرزوهای جلال‌الدین میرزا برای تصفیة زبان فارسی سرانجام باعث متهم شدن او به داشتن تمایلات زردشتی گردید درحالی‌که «کسانی چون یغمای جندقی که در این شیوه از باب تفنن هنرآزمایی کردند از این بابت مورد طعن و سرزنش واقع نشدند»<sup>۸۲۵</sup>.

علاوه بر نویسندگان مزبور، یکی از اهل دیوان یعنی میرزا رضا خان افشار بکشلو کتاب *پروزرنگارش* را در سال ۱۳۰۰ق به پایان رساند. میرزا رضا خان که نایب سفارت ایران در استانبول بود، واژه‌های دساتیری را در این کتاب به کار گرفت و چون مفهوم آنها را برای خوانندگان دشوار یافت، در حاشیة کتاب خود به توضیح آنها پرداخت<sup>۸۲۶</sup>. ظاهراً همین کتاب است که بهار درباره آن نوشته است: «مضحک‌تر از همه، آن است که مردی از پیروان این گروه نادان (= سرهنویسان) در قرن ۱۳ق، *گلستان سعدی* را به پارسی سره مانند سیم ناسره، سکه فارسی بر سره زده است و به گمان خود کار تازه و سرهای از وی سر زده و به ادبیات خدمتی کرده است»<sup>۸۲۷</sup>.

همچنین در *تذکره الخطاطین* از میرزای سنگلاخ (وفات: ۱۲۹۴ق) گرایش به سرهنویسی به‌ویژه استفاده از واژه‌های دساتیری دیده می‌شود: «سنگلاخ آنچه کلوخ از دساتیر به‌دست آورده در آنجا پرتاب کرده آنچنان که از بکشلوی قزوینی واپس نمانده است»<sup>۸۲۸</sup>.

در کتاب *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز* از نادر میرزای قاجار (۱۲۴۲-۱۳۰۲ق) نیز، با اینکه همه آن به فارسی سره نیست، وفور واژگان فارسی در آن نشان از گرایش نویسنده به نثر سره دارد<sup>۸۲۹</sup>؛ البته نادر میرزا در کتاب *خوراکهای ایرانی* خود به جبران این موضوع، همه کتاب را به فارسی سره نگاشته است<sup>۸۳۰</sup>. گرایش به نثر سره حتی در

کتاب‌های عقیدتی این دوره نیز دیده می‌شود، کما اینکه بخش‌هایی از کتاب *الوواح* بهاء‌الله که در پاسخ به پرسش‌های زردشتیان نوشته شده به فارسی خالص است.<sup>۸۳۱</sup> با آنکه شور و غوغای مشروطیت مجالی برای این قبیل انگیزه‌ها باقی نمی‌گذاشت، ده سال پس از امضای فرمان مشروطیت، میرزا ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای که بازرس وزارت معارف بود در ماه رجب سال ۱۳۳۴ (۱۲۹۴ش) «روزنامه‌ای تأسیس کرد که تمام عبارات آن پارسی و موسوم به *نامه پارسی* بود که کلمات مشکله و اصطلاحات پارسی را در ذیل روزنامه میان قوسین که پرانتز باشد ملمع (= عربی و فارسی) تفسیر و تعبیر می‌کرد که خوانندگان زود درک کنند»<sup>۸۳۲</sup>.

یکی از انگیزه‌های قوی که این دسته از نویسندگان را در دوره قاجار نسبت به فارسی سره متمایل کرده است، تمایلات ناسیونالیستی است که کم‌کم در آسیا شکل می‌گرفت. یکی از جلوه‌های انحرافی این تمایلات، بیزاری نسبت به مظاهر تمدن و فرهنگ‌های غالب بود<sup>۸۳۳</sup>، که روشنفکران ایرانی را به اندیشه طرد کلمات عربی از زبان فارسی برانگیخت و این تصور را در آنها قوت بخشید که با تصفیه زبان فارسی بسیاری از مشکلات اخلاقی و فرهنگی ایرانیان نیز برطرف خواهد شد.<sup>۸۳۴</sup> جلال‌الدین میرزای قاجار و میرزا آقاخان کرمانی از کسانی هستند که با تأثیرپذیری از این تصور، به نکوهش زبان عربی روی آوردند، اما یکی از آنها کوشید در عمل به فارسی خالص بنویسد تا «شاید مردمان زاد و بوم را سودی بخشد»<sup>۸۳۵</sup>. و دیگری، کوشش‌های سرهنویسان را «اختراع مجهولات» دانست<sup>۸۳۶</sup> و به همان اظهار بیزاری بسنده کرد.<sup>۸۳۷</sup> زیرا دریافته بود که تعصبات ملی و قومی هیچ‌گاه نمی‌تواند زبانی مانند زبان فارسی را زندگی تازه ببخشد.<sup>۸۳۸</sup>

تأسیس دارالفنون و توجه به زبان فارسی به عنوان زبان علمی آن مدرسه نوین را می‌توان از علل دیگر رواج زبان فارسی در این دوره دانست. زیرا قبلاً زبان عربی به عنوان «زبان علم» به شمار می‌آمد و با تأسیس دارالفنون جابه‌جایی تازه‌ای در تلقی از زبان علم به وجود آمده بود.<sup>۸۳۹</sup> دانش‌های نوین که به زبان فارسی به دانشجویان دارالفنون آموخته می‌شد، نشانگر نوعی «تجدد» هم بود. یکی از دلایلی که برای توجه نویسندگان این دوره به فارسی سره بیان می‌شود تجددگرایی آنهاست که در سال‌های

بعد با انقلاب مشروطه به رویارویی «تمدن» و «تدین» می‌انجامد.<sup>۸۴۰</sup> و زبان عربی به سبب ارتباط نزدیکی که با «تدین» دارد در نظر برخی از نویسندگان به عنوان عامل بازدارندهٔ تجدد مرتبط با تمدن به شمار می‌آید و این در حالی است که جدال‌های عقیدتی میان هواداران مذهب رایج و صاحبان اندیشه‌های تازهٔ مذهبی به این موضوع دامن زده بود.

البته در کنار همهٔ این عوامل نمی‌توان از عامل مهم تفنن در نظر نویسندگان سرهنویس غافل ماند<sup>۸۴۱</sup> زیرا برخی از کسانی که به فارسی خالص روی آوردند نه علاقه‌های ملی و میهنی افراطی داشتند و نه گرایش چندانی به تجدد و تمدن جدید، بلکه آنچه آنها را به این شیوهٔ تازه متمایل می‌ساخت نوعی «تفاوت» در نثرنویسی و تفنن در شیوه‌های نثر بود؛ مثلاً دیوان‌بیگی مؤلف تذکرهٔ *حدیقه‌الشعراء* فقط مقدمهٔ تذکرهٔ خود را به فارسی سره نگاشت در حالی که بقیهٔ تذکرهٔ او به نثر رایج در آن روزگار نوشته شده است.<sup>۸۴۲</sup>

### نثر فارسی دورهٔ قاجار: ارزش‌ها و ضدارزش‌ها

نثر فارسی دورهٔ قاجار اگر در کفهٔ سنجش ارزش‌ها و ضدارزش‌ها قرار گیرد، دارای امتیازاتی است که در نظر داور منصف کفهٔ ارزش‌های آنرا سنگین‌تر می‌سازد، اما در عین حال از پاره‌ای نقص‌ها و کاستی‌ها برکنار نیست. نگاهی اجمالی به این دو بخش، پایان بخش بررسی نثر دورهٔ قاجار خواهد بود: نثر فارسی در دورهٔ قاجار به تحولی دست یافت که هیچ‌گاه چنین تحولی را به خود ندیده بود، زیرا نثری که در کتاب *درة نادره* اثر میرزا مهدی خان استرآبادی (۱۱۰۰-۱۱۸۰ق) منشی نادر شاه به کار گرفته شده بود و آکنده از مغلق‌نویسی بود به تدریج به نثر میانه یا بینابین قائم‌مقام فراهانی (۱۱۹۳-۱۲۵۱ق) تغییر یافت و نثر دیوانی این دوره را کاملاً متحول ساخت. اما تأثیر کوشش‌های قائم‌مقام فراهانی به نثر دیوانی منحصر نماند و در سطوح دیگر نثر این دوره نیز تحولی تدریجی به وجود آورد و کم‌کم زمینه‌های ساده‌نویسی دورهٔ مشروطیت را فراهم ساخت و نثر فارسی را در راهی دیگر انداخت که نثر فصیح دورهٔ بعد حاصل این تحول و دگرگونی است.

موضوع دیگری که باعث امتیاز نثر این دوره است به کار گرفتن آن در زمینه‌های متنوعی است که پیشتر نثر فارسی در این زمینه‌ها آزموده نشده بود و یا کمتر به کار گرفته شده بود. زیرا نثر این دوره علاوه بر نامه‌های دیوانی (منشآت) و کتاب‌های تاریخی، در عرصه‌های داستان‌نویسی، خاطره‌نگاری، نمایشنامه‌نویسی، سفرنامه‌نویسی، روزنامه‌نگاری، کتاب‌های آموزشی و نقد ادبی به کار گرفته شد و مخصوصاً در عرصه داستان و نمایشنامه به ترجمه‌های ارزشمندی از ساده‌نویسی و نزدیک شدن به زبان گفتگو دست یافت. این کوشش در زمینه روزنامه‌نگاری نیز با توفیق همراه بود، زیرا نویسندگان روزنامه‌ها برای نزدیک کردن نوشته‌های خود به سطح فهم عامه مردم، چاره‌ای جز ساده‌نویسی نداشتند. علاوه بر آن، برخی از مقالات روزنامه‌ها جنبه استدلالی داشت و آنچه قبلاً در ردیه‌نویسی بر عقاید صوفیان و بعدها در عقاید بابیان آزموده شده بود در مقالات استدلالی روزنامه‌ها به کار گرفته شد. همچنین استفاده از زبان فارسی در کتاب‌های آموزشی و کلاس‌های درس دارالفنون از تحولاتی مثبت است که نثر فارسی در دوره قاجار به خود دید.

استفاده از نثر فارسی در نگارش دانشنامه‌نامه دانشوران که اغلب نویسندگان آن نوشتن به زبان عربی را عالمانه‌تر می‌دانستند، تجربه دیگری بود که در کنار کتاب‌ها و کلاس‌های دارالفنون، زبان فارسی را به‌عنوان زبان علم در اذهان دانشمندان آن روزگار قوت بخشید.

نثر فارسی در عرصه ترجمه نیز به تجربه‌های موفق دست یافت، زیرا رمان‌ها و نمایشنامه‌هایی که در این دوره از زبان‌های مختلف به فارسی ترجمه شد از یک طرف فارسی‌زبان‌ها را با نوع تازه‌ای از انواع ادبی آشنا ساخت و از طرف دیگر میزان سادگی متون ادبی را به مترجمان ایرانی آموخت. در عرصه روزنامه‌نگاری نیز ترجمه مقالات و اخبار، تجربه تازه‌ای بود که نثر فارسی به آن دست می‌یافت.

استفاده از نثر فارسی در کتاب‌هایی که به تقلید از گلستان سعدی نگارش می‌یافتند و همچنین به کار گرفتن بخشی از آن در نثر سره، دو تجربه متناقض بود که از یک طرف نثر فارسی را در درجه آراستگی ادبی قرار می‌داد و از طرف دیگر با تصور تصفیه زبان، آنرا از زیبایی‌های ادبی دور می‌کرد؛ و با وجود آنکه از میزان لغات عربی در آن

کاسته می‌شد، اما به همان اندازه استفاده از واژه‌های دساتیری بر دشواری آن می‌افزود. کارگزاران حکومت قاجار، از پادشاه گرفته تا صدراعظم، با علاقمندی به نثر ساده، باعث تحول تدریجی نثر فارسی شدند، سفرنامه‌های ناصرالدین شاه، نامه‌های امیرکبیر و منشآت قائم‌مقام با توجه به گرایشی که معمولاً کارگزاران حکومتی به استفاده از زبان قدرت — که آراستگی از لوازم آن بود — داشتند، از عوامل متحول کننده نثر فارسی در این دوره به شمار می‌رود.

در کنار این موفقیت‌ها و تجربه‌های مثبت که در دوره قاجار نصیب نثر فارسی شد نمی‌توان از عوامل کاهنده آن یاد نکرد:

نخستین ایرادی که بر نثر این دوره وارد است و بیشتر در نثر دیوانی و کتاب‌های تاریخ و کمتر در تذکره‌ها دیده می‌شود، وابستگی آن به نثر مغلق دوره قبل است. با وجود کوشش‌های قائم‌مقام در راه اصلاح نثر دیوانی، هنوز منشیان دربار قاجار به نثر آراسته نزدیک به شیوه تاریخ و صاف دل‌بستگی داشتند و به کلی از آن نوع نثرنویسی خود را جدا نکرده بودند و به این علت است که در نثر دیوانی این دوره هنوز انبوه واژه‌های عربی در کنار ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌های آن زبان دیده می‌شود.

کتاب‌های عالمان دینی با وجود آنکه تمایلی به سادگی در آنها دیده می‌شود، نه تنها هنوز سرشار از واژگان عربی است بلکه نحو زبان نیز به صورت ترجمه‌های تحت‌اللفظی عربی در آمده و از فصاحت لازم دور شده است. علاوه بر آن، برخی از علمای دینی به سیاق سابق، زبان فارسی را رها کرده و آثار خود را به زبان عربی نگاشته‌اند.

اگر دغدغه بزرگ ساده‌نویسان این دوره پرهیز از واژگان دشوار عربی به شمار آید، باید به معضل دیگری اشاره کرد و آن ورود لغات روسی، فرانسوی و انگلیسی به زبان فارسی است که نخست در هیأت اصطلاحات لازم برای علوم و فنون اجازه ورود یافت و بعدها به همراه خیل ترجمه‌ها جایی در زبان فارسی آن دوره برای خود گشود. ترجمه‌های این دوره نیز به خصوص در عرصه ترجمه رمان غالباً فصاحت لازم را نداشت. ظاهراً سفارش ترجمه کتاب‌ها از طرف دارالترجمه همایونی و شتابی که در این راه به وجود می‌آمد یکی از علت‌های این عدم فصاحت می‌تواند به شمار آید.

در کنار همه اینها می‌توان از سرهنویسانی یاد کرد که با آرزوی تصفیة زبان فارسی از لغات عربی، به میدان نثرنویسی آمدند. اما کوشش آنها باعث شد تا انبوهی از لغات جعلی دساتیری وارد نثر و سپس شعر این دوره شود، لغاتی که همچون لغات نادر عربی نیاز به توضیح داشتند و هیچ‌گاه نتوانستند در ذهن عامه مردم جایگزین شوند. نثر فارسی در خارج از سرزمین‌های زادگاه خود راهی دیگر می‌پیمود و وضعیت نثر کتاب‌های نوشته شده در هندوستان که تعداد بیشتری از نوشته‌ها را نسبت به سرزمین‌های دیگر به خود اختصاص می‌دهد، هیچ‌گاه به اندازه نثر فارسی نوشته شده در ایران دلپذیر نبود. ظاهراً نویسندگان خارج از ایران از تحولات ایجاد شده در نثر فارسی بی‌خبر مانده بودند و یا دل‌بستگی آنها به شیوه کهن بیشتر از شیوه جدید بوده است و این موضوع می‌تواند به علت آموزش‌های کلاسیک آنها در زمینه ادب کهن فارسی باشد.

البته این نکته‌ها هیچ‌گاه از ارزش‌های نثر این دوره نمی‌کاهد، زیرا همان‌گونه که گذشت نثر فارسی در دوره قاجار به تجربه‌های تازه‌ای دست یافت که هیچ‌گاه آن تجربه‌ها را نیازموده بود. یکی از نکاتی که در ارزیابی شعر و نثر این دوره می‌توان در نظر داشت غلبه نثر بر شعر است که در طول تاریخ ادبیات فارسی هیچ‌گاه این جابه‌جایی معکوس صورت نگرفته بود و به این سبب ادبیات این دوره را می‌توان دوره آفرینش‌های نثر فارسی به شمار آورد. از سوی دیگر هر چند در شعر دوره بازگشت، زبان شعر با زبان مردم فاصله زیادی گرفت، اما در نثر این دوره — بر عکس دوره‌های پیش — زبان نثر به زبان مردم نزدیک و نزدیک‌تر شد تا جایی که بعد از دوره مشروطه نثر فارسی صورت مکتوب زبان عامه را به خود گرفت. نکته مهم‌تر آنکه همه این تحولات در دوره‌ای صورت گرفت که زبان رایج دربار قاجار چه در تهران و چه در تبریز، زبان آذربایجانی بود و پادشاهان قاجار به زبان فارسی به عنوان زبان نوشتار و نه گفتار می‌نگریستند.

به هر حال، همه این عوامل باعث گردید تا نثر فارسی با وسعتی که یافته بود به دریای پهناور نثر مشروطه ملحق شد و نثر دوره مشروطه نیز زمینه‌های ایجاد نثر درخشان دوره معاصر را فراهم سازد.

## پی‌نوشت

۱. بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۱۶
۲. محیط طباطبایی، ۲۵۲
۳. دایرةالمعارف فارسی، ۲/۱۸۲۸
۴. همانجا
۵. صباحی بیدگلی، ۸۷
۶. صفا، گنجینه سخن، ۱/۱۶؛ ملک‌الشعرا بهار پایان این دوره را پایان حکومت ناصرالدین شاه (سال ۱۳۱۳ق) در نظر گرفته است: «آغاز این قرن را از مرگ نادر شاه و انقلاب سال ۱۱۶۰ق گرفته و به مرگ ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ق) می‌رسانم یا به عبارت مؤدب‌تر از جلوس کریم خان زند شروع کرده و به جلوس مظفرالدین شاه قاجار ختم می‌کنم که مجموع آن ۱۵۳ سال خواهد شد و بقیه قسمت را از ۱۳۱۳ق به بعد در شمار عصر مشروطه قرار می‌دهیم زیرا مقدمات مشروطه و بحران ادبی آخر قرن از آن تاریخ شروع شده است» (بهار، بهار و ...، ۴۸/۱)
۷. شفیعی کدکنی، «ادیب نیشابوری در ...»، ۹
۸. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۳۷-۳۰۵
۹. شمس لنگرودی، ۲۱۳
۱۰. شفیعی کدکنی، شاعر آینه‌ها، ۴۰
۱۱. نک: زرین‌کوب، سیری در ...، ۱۵۱
۱۲. بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۱۸؛ صفا، تاریخ ادبیات ...، ۱۰۷۸/۵
۱۳. صفا، تاریخ ادبیات، ۵۴۹/۵-۵۵۰
۱۴. همان، ۵/۵۵۱
۱۵. نصرآبادی، ۱/۴۶۴
۱۶. همو، ۱/۵۵۳
۱۷. همو، ۲/۶۶۹
۱۸. «از سبک معمول عهد خود که دنباله سبک دوره صفوی بود یکباره روی برگردانده به تتبع طرز و شیوه استادان مسلم پنج و شش قرن پرداختند» (اقبال آشتیانی، ۹)
۱۹. همانجا؛ نیز: شمس لنگرودی ۴۳-۴۴
۲۰. همو، ۴۸
۲۱. بهار نوشته است: «در سنه ۱۳۱۰ش نویسنده در این باب فصلی مشبع در انجمن ادبی سخنرانی کرد که سه ماه طول کشید و ماحصل آنرا در زیر نام «بازگشت ادبی» مجله/رمغان سال ۱۳۱۰-۱۳۱۱ش منتشر نمود و مؤلفان تاریخ ادبی، خلاصه آنرا بدون ذکر نام حقیر در کتب خود، شکسته بسته، درج نمودند» (سبک‌شناسی، ۳/۳۱۶)، مقاله مزبور در مجموعه مقالات بهار با عنوان بهار و ادب فارسی (۴۳/۱-۶۸) تجدید چاپ شده است
۲۲. رضاقلی خان هدایت در این باره نوشته است: «طرز فصیحی متقدمین از هر طرزی اکل و از هر شیوه‌ای اجمل است و اما چون مدت‌ها گذشته و از تصاریف ایام، دواوین و تصانیف آنان متروک و مفقود گشته، در جستن و دیدن کتب آنان کسی نکوشیده بلکه بیشتر از آن نامه‌ها چشم پوشیده ... و از بسیاری آنها خبری ندارد و خود نام آنرا نشنیده‌اند و شعر ایشان را ندیده‌اند ... و همگنانی که به‌زعم خود تذکره شعرا نوشته‌اند ... به تمامی دیوان متقدمین را ندیده‌اند یا از آنچه دیده‌اند همین مایه اشعار برگزیده‌اند» (مجمع‌الفصحا، ۱/ «پنجاه و نه»)

۲۳. بهار، بهار و، ۴۹/۱-۵۰
۲۴. دادبه، ۱۵۵-۱۶۲؛ نیز: مؤتمن، ۱۷۹
۲۵. آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۵/۱؛ نیز: دایرةالمعارف فارسی ۱۸۲۸/۲؛ مؤتمن، ۳۹۴-۳۹۵
۲۶. رعدی آذرخشی، ۹۴
۲۷. همو، ۹۳؛ قس: همایی، مقدمه بر دیوان طرب، ۱۱۵؛ نیز: اقبال آشتیانی، ۹
۲۸. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۲۰؛ سید حسینی، ۹۸/۱-۱۰۴؛ داد، ۳۸۶
۲۹. محیط طباطبایی، ۲۵۱؛ حمیدی شیرازی، ۱۵
۳۰. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از...، ۵۹؛ زرین کوب، سیری در، ۱۵۲؛ نقد ادبی، ۶۱۹/۲، ۶۲۷؛ عبادیان، ۳۹
۳۱. حمیدی شیرازی، ۱۳-۱۴
۳۲. آذر بیگدلی، آتشکده، نیمه دوم، ۶۳۸؛ قس: مفتون دنبلی، به نقل از بهار، بهار و، ۵۴/۱
۳۳. فاضل گروسی، ۶۰۶-۶۰۷؛ قس: رستم‌الحکما، ۴۰۸-۴۰۹
۳۴. اقبال آشتیانی، ۱۰؛ آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۳/۱؛ همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۱۵؛ سادات ناصری، ۴۲۷؛ زرین کوب، با کاروان حله، ۳۱۷؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۸/۲
۳۵. شمس لنگرودی، ۴۷؛ زرین کوب، سیری در، ۱۵۲
۳۶. حمیدی شیرازی، ۱۳
۳۷. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۲۰
۳۸. شمس لنگرودی، ۷۳
۳۹. صفایی، ۲-۳
۴۰. همایی، مقدمه بر دیوان طرب، ۱۱۵؛ آذر بیگدلی، آتشکده، نیمه دوم ۶۳۸؛ سادات ناصری، ۴۲۷؛ زرین کوب، با کاروان حله، ۳۱۷
۴۱. بهار، بهار و، ۵۵/۱؛ همایی، مقدمه بر دیوان طرب، ۱۱۶؛ زرین کوب، سیری در، ۱۵۲؛ صورتگر، ۲۰۷-۲۱۳
۴۲. بهار، بهار و، ۵۵/۱
۴۳. زرین کوب، با کاروان حله، ۵۴
۴۴. طرح: شعری است که در انجمن‌های شعر و ادب از استادان گوینده تعیین کنند تا شعرای انجمن غزل خود را بر همان وزن و قافیت بسازند. نک: همایی، فنون بلاغت ...، ۴۰۷
۴۵. نک: آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۴/۱؛ صفایی، ۱۷، ۱۹؛ شمس لنگرودی، ۸۷-۸۸
۴۶. هدایت، مجمع‌الفصحا، ۹۲/۱
۴۷. همان، ۱۰۷۹/۵
۴۸. آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۵/۱؛ محیط طباطبایی، ۲۵۱؛ شمس لنگرودی، ۱۱۴
۴۹. ناصرالدین شاه، ۲۲۰
۵۰. یغمایی، ۴۰۰
۵۱. نک: مدایح‌نگار تفرشی
۵۲. حمیدی شیرازی، ۱۵
۵۳. سادات ناصری، ۴۲۸-۴۲۹؛ صفا، گنجینه سخن، ۱۲۷/۱؛ آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۳/۱؛ دادبه، ۱۵۶؛ زرین کوب، با کاروان حله، ۳۱۹؛ شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۳۷؛ میرباقری فرد، ۶۸۴؛ ابراهیمی، ۲۳-۲۴
۵۴. مؤتمن، ۱۷۹
۵۵. زرین کوب، سیری در، ۱۵۴؛ شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۱۰؛ سادات ناصری، ۴۲۹؛ دادبه، ۱۵۹
۵۶. حمیدی شیرازی، ۱۳
۵۷. «آقامحمد خان»، ۴۸۰
۵۸. بهار، بهار و، ۴۹/۱
۵۹. همانجا؛ قس: صفایی، ۲-۳؛ تجربه‌کار، ۳۴
۶۰. شمیم، ۷۲
۶۱. حمیدی شیرازی، ۱۵؛ محیط طباطبایی، ۲۵۱
۶۲. شهیدی، «تطور مدیحه‌سرایی ...»، ۲۶۹؛ زرین کوب، نقد ادبی، ۲۶۷/۱؛ با کاروان حله، ۳۴۳؛ مؤتمن، ۱۸۰؛ عبادیان، ۳۹
۶۳. زرین کوب، نقد ادبی، ۶۱۹/۲
۶۴. مؤتمن، ۱۸۰
۶۵. همایی، تاریخ ادبیات ...، ۲۸۸؛ نک: شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۵۹؛ آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۵/۱؛ صفایی، ۳؛ حمیدی شیرازی، ۱۳-۱۴
۶۶. صفایی، ۳-۴
۶۷. فاضل گروسی، ۳۹
۶۸. هدایت، مجمع‌الفصحا، ۱۱/۱-۱۲
۶۹. مدایح‌نگار تفرشی، ۳۱



۷۰. تجربه کار، ۹۷؛ نیز: آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۶/۱؛  
 زرین کوب، *نقد ادبی*، ۲۶۸/۱، ۶۲۸، سیری در، ۱۵۹،  
*نقد ادبی*، ۶۲۸/۲
۷۱. تجربه کار، ۲۶
۷۲. زرین کوب، سیری در، ۱۵۹، *نقد ادبی*، ۶۲۸/۲
۷۳. برای نمونه اشعار او نک: هدایت، *ریاض العارفین*، ۴۶۰؛  
 معصوم علیشاه، ۳۰/۳
۷۴. آدمیت، *امیرکبیر...*، ۱۷۲؛ صفایی، ۷۶
۷۵. محبوب، «هشت»؛ زرین کوب، سیری در، ۱۶۰-۱۷۴؛  
 یوسفی، *چشمه روشن*، ۳۲۵؛ شمس لنگرودی، ۲۲۹
۷۶. «عنوان ملک الشعرائی خاندان قاجار از عهد خاقان  
 (فتحعلی شاه) تا اواخر عهد ناصری در بین اخلاف صبا  
 میراث ماند و باین همه در بین شاعران این عهد ظاهراً  
 جز در دوره ملک الشعرائی عندلیب هیچ کس معارض  
 آنها نشد» (زرین کوب، سیری در، ۱۶۸)
۷۷. همان، ۱۷۲-۱۷۹؛ فروزانفر، ۴۹۶؛ میرباقری فرد، ۶۸۶
۷۸. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱۸۲/۴، ۱۷۸۴/۶؛ مؤتمن، ۱۸۱؛  
 سادات ناصری، ۴۲۹؛ براون، ۲۶۵/۴
۷۹. حمیدی شیرازی، ۴۳؛ قس: شمس لنگرودی، ۱۷۵
۸۰. همایی، *محرم اسرار*، ۱۹۲
۸۱. حمیدی شیرازی، ۲۲. البته باید توجه داشت که  
 انبوه سرایی در دوره صفویه یکی از معیارهای اثبات  
 قدرت شاعری بوده است. نک: فتوحی، *نقد خیال*، ۲۷۵
۸۲. حمیدی شیرازی، ۳۰
۸۳. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱۷۹۱/۶
۸۴. زرین کوب، سیری در، ۱۸۰
۸۵. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱/ «پنجاه و هفت»
۸۶. صباحی بیدگلی، ۸۷
۸۷. رعدی آذرخشی، ۱۰۳
۸۸. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۶/۱
۸۹. حمیدی شیرازی، ۲۳۲
۹۰. مؤتمن، ۱۹۳
۹۱. شبلی نعمانی، ۱۵۸/۳
۹۲. رعدی آذرخشی، ۱۰۰
۹۳. شفیع کدکنی، *ادبیات فارسی از*، ۶۰
۹۴. یوسفی، *چشمه روشن*، ۳۲۴
۹۵. حمیدی شیرازی، ۳۰
۹۶. «به علت مناصب دیوانی، تحسین بسیار در هر شعر از  
 شعرای زمان شنید. به زعم فقیر اگر خوف منصب نبود  
 از هیچ کس تحسین نمی شنود» (آذریبگدلی، *آتشکده*،  
 ۱۲۱/۳)
۹۷. همایی، *محرم اسرار*، ۲۰۷
۹۸. فاضل گروسی، ۱۵۰
۹۹. صفایی، ۱۲
۱۰۰. نظامی عروضی، ۵۱
۱۰۱. زرین کوب، *با کاروان حله*، ۳۳۵
۱۰۲. حمیدی شیرازی، ۲۷
۱۰۳. زرین کوب، *با کاروان حله*، ۳۳۵
۱۰۴. قآنی، ۶۶
۱۰۵. همو، ۷۶۲
۱۰۶. صفایی، ۹۵
۱۰۷. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱/ «پنجاه و هشت»
۱۰۸. بهار، بهار و، ۵۴/۱؛ شمیسا، *سبک شناسی شعر*، ۳۱۶
۱۰۹. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱/ «پنجاه و هشت»
۱۱۰. شمیسا، *سبک شناسی شعر*، ۳۰۶
۱۱۱. همایی، *مقدمه بر دیوان طرب*، ۱۱۴
۱۱۲. بهار، بهار و، ۵۳/۱-۵۴؛ همایی، *محرم اسرار*، ۲۰۴؛  
 شمیسا، *سبک شناسی شعر*، ۳۱۹؛ دادبه، ۱۵۹
۱۱۳. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱/ «پنجاه و هشت»
۱۱۴. بهار، بهار و، ۵۸/۱
۱۱۵. ابراهیم صفایی گفته است که این «قصیده غرأ» را در  
 جشن جلوس شاه خوانده است:  
 بنال ای تخت اسکندر بناز ای مسند دارا  
 که شد اسکندر دیگر به دارایی سریر آرا
- صفایی، ۸؛ ریپکا، ۵۸۷/۱
۱۱۶. همایی، *محرم اسرار*، ۱۹۳-۱۹۵
۱۱۷. همان، ۲۰۴؛ تجربه کار، ۱۷۶
۱۱۸. مؤتمن، ۸۸
۱۱۹. حمیدی شیرازی، ۲۱؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۲/۱
۱۲۰. هدایت، *مجمع الفصحا*، ۱/ «پنجاه و هشت»
۱۲۱. زرین کوب، *نقد ادبی*، ۲۶۷/۱
۱۲۲. حمیدی شیرازی، ۲۲

۱۲۳. براون، ۲۸۵/۴
۱۲۴. محجوب، «نه»؛ زرین کوب، با کاروان حله، ۳۳۵
۱۲۵. دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۹/۲
۱۲۶. زرین کوب، سیری در، ۱۷۴-۱۷۵
۱۲۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۹۸/۱؛ یوسفی، چشمه روشن، ۳۲۴
۱۲۸. قآنی، ۲۶۹
۱۲۹. شبلی نعمانی، ۲۵/۵
۱۳۰. قآنی، ۹۷۱
۱۳۱. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۴۱؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۹۷/۱؛ یوسفی، چشمه روشن، ۳۲۴
۱۳۲. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۴۱
۱۳۳. حمیدی شیرازی، ۱۱۴-۱۱۵؛ بهار، بهار و، ۶۱/۱؛ زرین کوب، با کاروان حله، ۳۳۹
۱۳۴. همان، ۳۳۲-۳۴۰؛ حمیدی شیرازی، ۱۱۳؛ قآنی، ۴۲۴-۴۰۲
۱۳۵. صفایی، ۸۲
۱۳۶. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۳۹
۱۳۷. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۳-۶۴؛ بهار، بهار و، ۶۰/۱
۱۳۸. «سبکی بین بین به وسیله نشر دیوان قآنی در عراق و خراسان به وجود آمده بود و شعرای خراسان همه به شیوه قآنی شعر می گفتند» (بهار، سبک شناسی، ۱/ «بیست و پنج»؛ نیز: شفیع کدکنی، «ادیب نیشابوری در»، ۹
۱۳۹. صفایی، ۸۲
۱۴۰. «شاعری او شاعری تازه نیست بلکه خواب فراموش شده هفتصد ساله را گویی به یاد آورده است» (شبلی نعمانی، ۱۵۸)
۱۴۱. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۴۳
۱۴۲. شمیسا، سبک شناسی شعر، ۳۱۱
۱۴۳. رعدی آذرخشی، ۱۰۰
۱۴۴. حمیدی شیرازی، ۲۳۱-۲۳۲
۱۴۵. صفایی، ۱۰۰
۱۴۶. حمیدی شیرازی، ۲۳۳
۱۴۷. همو، ۲۳۵-۲۳۶
۱۴۸. آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی ...، ۲۵۳؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۲۴۰/۱؛ پارسی نژاد، ۶۷
۱۴۹. نک: زرین العابدین مراغه ای
۱۵۰. حمیدی شیرازی، ۲۶۴
۱۵۱. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۵-۶۶؛ رعدی آذرخشی، ۱۰۲؛ حمیدی شیرازی، ۲۶۱
۱۵۲. شانظری، ۶۳
۱۵۳. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۲۸/۱
۱۵۴. صفایی، ۱۰۸
۱۵۵. حمیدی شیرازی، ۲۸۷
۱۵۶. همو، ۱۲۶
۱۵۷. همو، ۲۸۶
۱۵۸. محجوب، «پنجاه و یک»
۱۵۹. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۸-۲۹
۱۶۰. همو، ادبیات فارسی از، ۶۱
۱۶۱. همو، ادوار شعر فارسی، ۲۸
۱۶۲. همان، ۲۷
۱۶۳. گولپیناری، ۲۳، ۵۶، ۸۶
۱۶۴. سادات ناصری، ۴۳۰
۱۶۵. همایی، محرم اسرار، ۱۹۲
۱۶۶. همان، ۲۰۳
۱۶۷. فردوسی «محمود را هجا کرد در دیباجه، بیتی صد، و بر شهریار خواند و گفت: من این کتاب را از نام محمود با نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار و آثار جدآن توست» نک: نظامی عروضی، ۴۹
۱۶۸. همایی، محرم اسرار، ۲۰۳
۱۶۹. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۳۰؛ قآنی، ۴۷؛ براون، ۲۸۷/۴
۱۷۰. همایی، تاریخ ادبیات، ۳۲۱
۱۷۱. شفیع کدکنی، شاعر آینه ها، ۴۰
۱۷۲. آراین پور، از صبا تا نیما، ۸۷/۱؛ حمیدی شیرازی، ۴۵؛ شمس لنگرودی، ۱۷۵
۱۷۳. قآنی، ۶۰۱
۱۷۴. همان، ۳۷۸
۱۷۵. محجوب، «پنجاه و دو»
۱۷۶. آراین پور، از صبا تا نیما، ۷۶/۱

۱۷۷. همایی، مقدمه بر دیوان طرب، ۱۶-۱۷
۱۷۸. مؤتمن، ۱۸۲
۱۷۹. همایی، محرم/اسرار، ۲۰۲
۱۸۰. حمیدی شیرازی، ۹۷
۱۸۱. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۹-۳۰
۱۸۲. حمیدی شیرازی، ۹۶
۱۸۳. همان، ۲۸۶؛ صفایی، ۱۰۸
۱۸۴. شهیدی، «تطور مدیحه‌سرایی»، ۲۸۹
۱۸۵. صفایی، ۱۴
۱۸۶. همایی، تاریخ ادبیات، ۳۱۰
۱۸۷. زرین کوب، سیری در، ۱۶۷-۱۶۸
۱۸۸. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۳
۱۸۹. صفا، حماسه‌سرایی ...، ۳۷۱
۱۹۰. آرین پور، از صبا تا نیما، ۲۴/۱؛ شمس لنگرودی، ۱۲۹؛ ناطق، ۱۵۱-۱۵۷
۱۹۱. حمیدی شیرازی، ۱۷۵
۱۹۲. صفا، حماسه‌سرایی، ۳۷۴
۱۹۳. همان، ۳۷۵؛ آرین پور، از صبا تا نیما، ۳۹۱/۱؛ پارسی‌نژاد، ۱۲۶
۱۹۴. زرین کوب، نقد ادبی، ۶۳۲/۲-۶۳۳
۱۹۵. صفا، حماسه‌سرایی، ۳۸۶؛ همایی، محرم/اسرار، ۱۹۴
۱۹۶. صفا، همان، ۳۸۷
۱۹۷. همان، ۳۸۳-۳۸۹
۱۹۸. آرین پور، از صبا تا نیما، ۵۱/۱
۱۹۹. براون، ۱۷۱/۴
۲۰۰. حمیدی شیرازی، ۱۷۵؛ تجربه‌کار، ۲۰۵؛ براون، ۲۶۶/۴-۲۷۹
۲۰۱. مثلاً نک: قآنی، ۹۸۷-۹۸۸
۲۰۲. «چون بساط چمن نظم از خیالات خام شوکت صائب و وحید و مایشابهم از استعارات بارده و تمثیلات خنک لگدکوب شد و یکبارگی از طراوت و رونق افتاد، مشتاق به تماشای گلزار نظم آمده و طومار سخن‌سرایی آن جمع را چون غنچه به هم پیچیده و بساط نظم که خود در آن صاحب سلیقه بود و آن روشن ضمیری و نظیری است، بگسترانید». نک: بهار، بهار و، ۵۴/۱
۲۰۳. سبک هندی دارای دو شاخه ایرانی و هندی است که
- نماینده شاخه هندی، بیدل دهلوی و نماینده شاخه ایرانی، صائب تبریزی (اصفهانی) است از این رو شاخه ایرانی آنرا می‌توان سبک اصفهانی نامید. به نقل از: تقریرات محمدرضا شفیع کدکنی در کلاس سبک‌شناسی دانشکده الهیات دانشگاه تهران، بهار ۱۳۶۳ ش
۲۰۴. همایی، مقدمه دیوان طرب، ۱۱۳-۱۱۶
۲۰۵. همان، ۱۱۳
۲۰۶. دادبه، ۱۵۹
۲۰۷. فاضل گروسی، ۵۷۲
۲۰۸. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۵۹؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۸/۲-۱۸۲۷؛ صبور، ۴۷۴-۴۷۵
۲۰۹. تجربه‌کار، ۱۹۰
۲۱۰. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۰؛ شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۱۹؛ دادبه، ۱۵۹
۲۱۱. مؤتمن، ۳۹۹
۲۱۲. زرین کوب، دنباله جستجو ...، ۳۲۱
۲۱۳. براون، ۳۶۶/۴؛ خاتمی، تاریخ ادبیات ...، ۱۰۴
۲۱۴. براون، ۲۹۱/۴
۲۱۵. هدایت، ریاض العارفین، ۵۳۰
۲۱۶. در مورد شیبانی نک: شانظری، ۱۴۳؛ در مورد قره‌العین، نک: دیوان‌بیگی، ۲۱۵۷/۳؛ فشاهی، ۱۳۳
۲۱۷. «استقبال‌های زیبا و فراوان وی (وصال شیرازی) از غزلیات سعدی، همه به دقت و اصابت نظر ممتازند» نک: آرین پور، از صبا تا نیما، ۴۱/۱
۲۱۸. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۱
۲۱۹. همان، ۶۰
۲۲۰. فاضل گروسی، ۲۹۸
۲۲۱. همانجا
۲۲۲. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۳
۲۲۳. همو، ادبیات فارسی از، ۶۱
۲۲۴. همانجا؛ صبور، ۴۷۶
۲۲۵. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۲۲
۲۲۶. یوسفی، چشمه روشن، ۳۳۴
۲۲۷. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۴؛ همایی، تاریخ ادبیات، ۳۱۴؛ آرین پور، از صبا تا نیما، ۴۰/۱-۴۱، ۸۴

۲۵۷. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۵؛ نک: رعدی  
آذرخشی، ۱۰۱
۲۵۸. شمیم، ۱۲۹
۲۵۹. یغمایی، ۳۹۰
۲۶۰. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۱۶/۱؛ رعدی آذرخشی،  
۱۰۱
۲۶۱. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۱۷/۱
۲۶۲. حمیدی شیرازی، ۱۷۷
۲۶۳. همو، ۱۸۴-۱۸۶
۲۶۴. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۴۰/۱؛ آجودانی، ۶۹
۲۶۵. دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۸/۲
۲۶۶. زرین کوب، سیری در، ۱۷۸
۲۶۷. حمیدی شیرازی، ۲۶۰
۲۶۸. ریپکا، ۲۶۰/۱
۲۶۹. شانظری، ۶۱
۲۷۰. همو، ۶۲
۲۷۱. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۴۲/۱
۲۷۲. شفیع کدکنی، «ادیب نیشابوری در»، ۱
۲۷۳. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۴۳
۲۷۴. بهار، بهار و، ۱۹۰/۱؛ تجربه کار، ۲۰۰
۲۷۵. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۴۳
۲۷۶. آریز پور، از صبا تا نیما، ۹۹/۱؛ مؤتمن ۱۹۲
۲۷۷. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۴
۲۷۸. زرین کوب، سیری در، ۱۷۷
۲۷۹. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۴
۲۸۰. نک: براون، ۲۹۲/۴؛ شمس لنگرودی، ۱۹۳-۱۹۶
۲۸۱. برقعی قمی، ۲۴۰۸/۴
۲۸۲. شمس لنگرودی، ۱۹۴
۲۸۳. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۵-۶۶
۲۸۴. یوسفی، چشمه روشن، ۳۲۹
۲۸۵. همان، ۲۵۸
۲۸۶. زرین کوب، نقد ادبی، ۶۲۶/۲
۲۸۷. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۵۳/۲
۲۸۸. همان، ۱۵۳/۴-۱۵۴
۲۸۹. براون، ۲۰۲/۴
۲۹۰. شمس لنگرودی، ۲۶۶؛ درباره اشعار عامیانه این دوره
- ۹۸: صفایی، ۲۳؛ مؤتمن، ۳۹۹
۲۲۸. بهار، بهار و، ۵۶/۱
۲۲۹. آریز پور، از صبا تا نیما، ۲۳۰/۱
۲۳۰. بهار، بهار و، ۵۵/۱
۲۳۱. شمس لنگرودی، ۹۱
۲۳۲. شمیسا، سبک شناسی شعر، ۲۹۹
۲۳۳. نک: هدایت، مجمع الفصحا، ۱۵۵۳/۶، ریاض العارفین،  
۵۴۰-۵۲۳
۲۳۴. صفایی، ۲۳
۲۳۵. همو، ۸۷؛ آریز پور، از صبا تا نیما، ۸۳/۱؛ یوسفی،  
چشمه روشن، ۳۳۶
۲۳۶. حمیدی شیرازی، ۷-۸؛ براون، ۲۹۱/۴
۲۳۷. صفایی، ۸۸؛ قس: آریز پور، از صبا تا نیما، ۸۳؛  
شمیسا، سبک شناسی شعر، ۹۷
۲۳۸. زرین کوب، سیری در، ۱۷۷
۲۳۹. یوسفی، چشمه روشن، ۳۳۸
۲۴۰. صفایی، ۸۹
۲۴۱. آریز پور، از صبا تا نیما، ۴۱/۱
۲۴۲. زرین کوب، سیری در، ۱۵۳
۲۴۳. همایی، محرم اسرار، ۱۹۱
۲۴۴. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۱۶
۲۴۵. هدایت، ریاض العارفین، ۴۱۴؛ معصوم علیشاه، ۳۵۲/۳
۲۴۶. شمیسا، سبک شناسی شعر، ۱۳۲، ۲۱۴؛ زرین کوب،  
دنباله جستجو، ۳۴۳
۲۴۷. هدایت، مجمع الفصحا، ۱۵۱۶/۶؛ زرین کوب، دنباله  
جستجو، ۳۴۳
۲۴۸. همان، ۳۱۴
۲۴۹. براون، ۲۹۴/۴؛ شمس لنگرودی، ۱۷۵
۲۵۰. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۲۵
۲۵۱. تجربه کار، ۲۰۸، ۲۱۴
۲۵۲. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۱۷/۱؛ شمیسا، سبک شناسی  
شعر، ۲۱۴
۲۵۳. همان، ۱۹۶
۲۵۴. تجربه کار، ۹۷
۲۵۵. صفایی، ۸۸
۲۵۶. همو، ۵۴

- نک: یوسفی، دیداری با...، ۳۸۱/۲
۲۹۱. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۵۸/۲
۲۹۲. همان، ۱۵۳/۲
۲۹۳. شمس لنگرودی، ۱۹۶
۲۹۴. *دایرةالمعارف فارسی*، ۱۸۲۷/۲
۲۹۵. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۷۹۴-۷۹۳/۵
۲۹۶. «آقامحمد خان قاجار»، ۴۸۰
۲۹۷. همانجا
۲۹۸. خاتمی، *تاریخ ادبیات*، ۵۵
۲۹۹. حائری، ۳۲۸
۳۰۰. «هنگامی که ناصرالدین شاه برای نخستین بار به فرنگ رفت و تئاترهای اروپا را دید پس از مراجعت به ایران (سال ۱۲۹۰ق) تکیه دولت را برای این منظور با توجه به سبک معماری «آلبرت هال» لندن بنا نهاد. اما چون علما با نمایش و تأثر مخالفت کردند تماشاخانه تبدیل به تکیه و محل تعزیه خوانی گردید» نک: آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۳۲۳/۱؛ ملک پور، ۲۳۷/۱
۳۰۱. شمیم، ۴۲۹
۳۰۲. ناصرالدین شاه، ۵۱۲-۲۳۵
۳۰۳. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۶۲۲/۵
۳۰۴. تجربه کار، ۴۴
۳۰۵. زرین کوب، *نقد ادبی*، ۶۳۲/۲-۶۳۳
۳۰۶. براون در جایی دیگر درباره قآنی نوشته است: «یک مرثیه دیگر (غیر از محتشم) در مرگ امام حسین ساخته شده است که به خاطر اصالت صوری و ویژگی غیرمذهبی گوینده اش نمی توانم از ذکر آن خودداری کنم. این شاعر (قآنی) یکی از بزرگ ترین و سست اخلاق ترین شاعران ایران جدید است (ص ۱۸۲)
۳۰۷. همان، ۲۹۷/۴
۳۰۸. گلشن آزادی، ۳۴۶-۳۴۷
۳۰۹. حبیب اللهی، ۱۳۷-۱۴۱
۳۱۰. تجربه کار، ۲۱۴
۳۱۱. همو، ۲۱۴؛ قس: شمس لنگرودی، ۱۸۳
۳۱۲. میرباقری فرد، ۶۸۴
۳۱۳. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۲۸/۱
۳۱۴. تجربه کار، ۲۰۸
۳۱۵. همو، ۲۱۴
۳۱۶. زرین کوب، *دنباله جستجو*، ۳۴۳
۳۱۷. همو، *با کاروان حله*، ۳۴۳؛ براون، ۱۸۳/۴
۳۱۸. ناصرالدین شاه، ۵۱۳
۳۱۹. زرین کوب، *سیری در*، ۱۷۵-۱۷۶ (در کتاب *امیرکبیر و ایران*، سرودن این اشعار به میرزا نصرالله شهاب اصفهانی (وفات: ۱۲۹۱ق) نسبت داده شده است: «هنگامی که امیر درصدد منع روضه و تعزیه برآمد و توفیق نیافت ناچار بر آن شد که لااقل از وضع ناهنجار آن بکاهد. این بود که به «شهاب اصفهانی» دستور داد مداح و مراثی نغز و دلکشی بسراید تا به جای اشعار سخیفی که از عهد صفویه زبانزد روضه خوانها بود معمول و متداول گردد» (آدمیت، *امیرکبیر ...*، ۱۷۲)
۳۲۰. براون، ۲۹۵/۴؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۱۷/۱؛ رپیکا، ۵۹۰/۱
۳۲۱. نک: شمس لنگرودی، ۱۹۹
۳۲۲. تجربه کار، ۴۵؛ براون، ۱۹۵/۴؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۶/۲
۳۲۳. سید علی محمد باب (۱۲۳۶-۱۲۶۶ق) «در کتاب بیان خود که به فارسی است تاریخ دعوت خود را ۵ جمادی الاول ۱۲۶۰ یعنی درست هزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم یا امام مهدی معین می کند و مدعی است که برای آن امام به منزله «باب» است ... بعدها باب به اصطلاح پیروانش «بالا تر رفت» و مدعی شد که «نقطه اعلی» یا «نقطه بیان» است و سرانجام مدعی شد که خودش قائم آل محمد است، بعد گفت مؤسس شریعت جدیدی است و سرانجام مدعی شد که خود خداست در نقش انسان» نک: براون، ۱۵۶/۴-۱۵۷؛ نیز نک: دهخدا، ۳۷۷۷/۳ ذیل باب
۳۲۴. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۳۷/۱
۳۲۵. صفا، *تاریخ ادبیات*، ۲۰۲/۵
۳۲۶. براون، ۳۱۹/۴؛ زرین کوب، *دنباله جستجو*، ۳۳۷
۳۲۷. حائری، ۴۱۰
۳۲۸. زرین کوب، *دنباله جستجو*، ۳۱۷، ۳۲۱
۳۲۹. همان، ۳۴۹؛ پارسی نژاد، ۶۹
۳۳۰. هدایت، *ریاض العارفین*، ۵۲۹

## تاریخ جامع ایران

- کتاب مزبور، چیزهایی بر آن افزوده است. این کتاب را میرزا محمد ملک‌الکتاب کتابفروش شیرازی به تذکرة الخواتین تغییر نام داده و آنرا به نام خود در بمبئی به چاپ سنگی رسانیده است (نک: گلچین معانی، ۲۲۳/۱، ۶۱۱). از آنجاکه بسیاری از آثار اعتمادالسلطنه محصول کوشش دیگران بوده است به نظر می‌رسد بعد از درگذشت اعتمادالسلطنه، صاحب اصلی کتاب شجاعت به خرج داده و کتاب را به نام خود منتشر کرده است
۳۵۹. گلچین معانی، ۲۲۳/۱، ۶۱۱
۳۶۰. حجازی، ۱۵؛ مثلاً شرح حال و نمونه اشعار ۷۴ شاعر زن در انتهای تذکره حدیقة الشعرا آمده است، نک: دیوان بیگی، ۲۲۰۹-۲۱۳۴/۳
۳۶۱. حتی مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه و بانوی سیاست باز دربار، او نیز شعر می‌سروده است نک: کراچی، ۳۷
۳۶۲. حجازی، ۱۶
۳۶۳. کراچی، ۴۰؛ حجازی، ۱۴
۳۶۴. اقبال آشتیانی، ۲۰
۳۶۵. محمود میرزا قاجار، ۴۲
۳۶۶. هاتف اصفهانی، ۱۹۲-۱۹۳
۳۶۷. آربین پور، از صبا تا نیما، ۱۳۱/۱
۳۶۸. فشاهی، ۱۴۶
۳۶۹. عابدی، ۱۷
۳۷۰. کراچی، ۴۳
۳۷۱. همو، ۴۲
۳۷۲. همو، ۳۸
۳۷۳. سادات ناصری، ۴۲۷
۳۷۴. صباحی بیگدلی، ۸۶
۳۷۵. پارسی‌نژاد، ۷۶
۳۷۶. تجربه کار، ۵۶-۵۷؛ مؤتمن، ۳۹۶؛ صفایی، ۲
۳۷۷. رعدی آذرخشی، ۱۰۳-۱۰۴؛ مؤتمن، ۳۹۶؛ صفایی، ۶، ۲
۳۷۸. دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۸/۲
۳۷۹. رعدی آذرخشی، ۱۰۸
۳۸۰. شفیع کدکنی، شاعر آینه‌ها، ۹۵؛ سادات ناصری، ۴۲۸؛ رعدی آذرخشی، ۱۰۸
۳۳۱. آربین پور، از صبا تا نیما، ۳۰/۱
۳۳۲. بهار، بهار و، ۵۵/۱
۳۳۳. زرین کوب، سیری در، ۱۷۷
۳۳۴. صفایی، ۸۷
۳۳۵. یوسفی، چشمه روشن، ۳۳۴؛ آربین پور، از صبا تا نیما، ۸۴/۱؛ اقبال آشتیانی، ۲۳
۳۳۶. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۱۵
۳۳۷. یوسفی، چشمه روشن، ۳۲۳
۳۳۸. براون، ۲۰۲/۴
۳۳۹. صفایی، ۳۵؛ قس: معصوم علیشاه، ۳۶۵/۳
۳۴۰. حمیدی شیرازی، ۹۴
۳۴۱. نک: زرین کوب، دنباله جستجو، ۳۴۳؛ تجربه کار، ۱۳۳-۲۱۴
۳۴۲. نواب شیرازی، ۶۸۸
۳۴۳. زرین کوب، دنباله جستجو، ۳۳۱-۳۳۲؛ هدایت، مجمع‌الفصحا، ۱۵۱۶/۱۶
۳۴۴. همایی، محرم اسرار، ۲۰۶
۳۴۵. تجربه کار، ۱۲۷
۳۴۶. حمیدی شیرازی، ۱۷۴؛ معصوم علیشاه، ۳۷۶/۳
۳۴۷. خاتمی، تاریخ ادبیات، ۳۷۴
۳۴۸. شانظری، ۱۴۳
۳۴۹. هدایت، ریاض العارفین، ۶۰۲؛ زرین کوب، سیری در، ۱۸۰
۳۵۰. آربین پور، از صبا تا نیما، ۱۳/۲؛ خوانساری، «ح»
۳۵۱. صاحب طرائق الحقایق در کتاب خود شرح حال کسانی را که در رد صفویه رساله نوشته‌اند، آورده است، نک: معصوم علیشاه، ۱۷۴/۱-۲۲۰
۳۵۲. زرین کوب، سیری در، ۱۶۱، قس: نقد ادبی، ۶۲۶/۲
۳۵۳. همو، دنباله جستجو، ۳۱۴
۳۵۴. صبور، ۴۷۴؛ زرین کوب، دنباله جستجو، ۳۱۵؛ سیری در، ۱۶۱؛ یوسفی، چشمه روشن، ۳۴۱
۳۵۵. هدایت، ریاض العارفین، ۴۰۲-۶۲۶
۳۵۶. زرین کوب، سیری در، ۱۶۳
۳۵۷. دولت‌شاه سمرقندی، ۶۵-۶۶
۳۵۸. خیرات حسان بر اساس کتاب مشاهیرالنساء محمد ذهبی افندی نوشته شده و اعتمادالسلطنه ضمن ترجمه

۳۸۱. شبلی نعمانی، ۲۸/۵  
 ۳۸۲. زرین کوب، سیری در، ۱۸۳  
 ۳۸۳. همان، ۳۹۶؛ تجربه کار، ۶۰؛ عبادیان، ۳۵  
 ۳۸۴. مؤتمن، ۱۸۳  
 ۳۸۵. همو، ۱۸۴؛ صفایی، ۶  
 ۳۸۶. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۳۲  
 ۳۸۷. براون، ۲۷۴؛ میرباقری فرد، ۶۸۵  
 ۳۸۸. زرین کوب، سیری در، ۱۵۱، ۱۷۰، با کاروان حله، ۳۱۶  
 ۳۸۹. حمیدی شیرازی، ۱۷۴  
 ۳۹۰. محجوب، «هشت»  
 ۳۹۱. حتی تدریس اصول تتبع در سبک خراسانی در اواسط دوره ناصرالدین شاه انجام می‌گرفته است: «تتبع در شعر قدیم به‌وسیله سروش و شبیانی و محمود خان و خانواده «صبا» به حد کمال رسید و ندیم‌باشی (برادر محمود خان ملک‌الشعرا) که «خجسته» تخلص می‌کرد که در خراسان مجاورت گزید و در اواسط دوره ناصرالدین شاه و اوایل قرن ۱۴ق محفلی ادبی از هواداران «سبک ترکستانی» (آن روز به سبک خراسانی این نام را داده بودند). در شهر مشهد به وجود آمد. قبل از آن هم عملاً سبکی بین بین به‌وسیله نشر دیوان قائنی در عراق و خراسان به وجود آمده بود و شعرای خراسان همه به شیوه قائنی شعر می‌گفتند ولی اساتید، بعد آن سبک را انتقاد کرده سبک حقیقی خراسانی را با نکات دقیق و لطافت‌هایی که در اوست، ترویج کرده بودند و این بحث و انتقاد به وسیله ندیم‌باشی در مشهد تدریس شد». بهار، سبک‌شناسی، ۱/ «بیست و پنج»  
 ۳۹۲. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۲۰  
 ۳۹۳. زرین کوب، نقد/ ادبی، ۲۶۳/۱  
 ۳۹۴. همان، ۲۶۸/۱، سیری در، ۱۶۰  
 ۳۹۵. همانجا  
 ۳۹۶. مؤتمن، ۱۸۲  
 ۳۹۷. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۲۳  
 ۳۹۸. صفایی، ۲-۳، رعدی آذرخشی، ۱۰۲  
 ۳۹۹. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۱۹-۳۲۰  
 ۴۰۰. همان، ۳۲۰  
 ۴۰۱. دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۸/۲؛ مؤتمن، ۳۹۶  
 ۴۰۲. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۵۷  
 ۴۰۳. سادات ناصری، ۴۳۰؛ محیط طباطبایی، ۲۵۲؛ مؤتمن، ۳۹۴  
 ۴۰۴. دایرةالمعارف فارسی، ۱۸۲۸/۲؛ شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۰  
 ۴۰۵. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۳۰۷  
 ۴۰۶. همان، ۳۲۲  
 ۴۰۷. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۲  
 ۴۰۸. شمس لنگرودی، ۵۰  
 ۴۰۹. همو، ۴۹، ۱۶۸  
 ۴۱۰. عبادیان، ۳۹  
 ۴۱۱. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۰  
 ۴۱۲. شمس لنگرودی، ۴۸  
 ۴۱۳. صبور، ۴۷۶  
 ۴۱۴. محجوب، «پنجاه و هفت»  
 ۴۱۵. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۱  
 ۴۱۶. مؤتمن، ۳۹۶  
 ۴۱۷. محیط طباطبایی، ۲۵۲  
 ۴۱۸. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۵۷  
 ۴۱۹. ریپکا، ۵۷۵/۱؛ قس: مؤتمن، ۳۹۷  
 ۴۲۰. آرین پور، از صبا تا نیما، ۱۹/۱  
 ۴۲۱. گولپینارلی، ۴۲  
 ۴۲۲. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۳۳  
 ۴۲۳. همان، ۳۳۲؛ قس: براون، ۲۷۰/۴  
 ۴۲۴. آرین پور، از صبا تا نیما، ۳۶/۱؛ قس: براون، ۲۷۰/۴-۲۷۱  
 ۴۲۵. زرین کوب، با کاروان حله، ۳۲۱  
 ۴۲۶. آرین پور، از صبا تا نیما، ۴۱/۱  
 ۴۲۷. حمیدی شیرازی، ۲۰۵  
 ۴۲۸. ریپکا، ۶۱۰/۱  
 ۴۲۹. زرین کوب، نقد/ ادبی، ۶۲۸/۱  
 ۴۳۰. شفیع کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۰؛ حمیدی شیرازی، ۱۱  
 ۴۳۱. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۰  
 ۴۳۲. تجربه کار، ۵۶

## تاریخ جامع ایران

۴۳۳. همو، ۵۷
۴۳۴. رعدی آذرخشی، ۹۹
۴۳۵. همان، ۱۰۰
۴۳۶. عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۹۰
۴۳۷. تبریزی، ۵۹۳
۴۳۸. زرین کوب، نقش بر آب، سراسر اثر
۴۳۹. همان، ۵۶۲
۴۴۰. بهار، سبک‌شناسی، ۳۱۰/۳
۴۴۱. همان، ۳۱۰/۳
۴۴۲. آراین پور، از صبا تا نیما، ۵۰/۱؛ بهار، سبک‌شناسی، ۳۱۸/۳
۴۴۳. همان، ۳۱۷/۳
۴۴۴. شهیدی، «زبان و ادبیات عرب و ...»، ۱۲۰
۴۴۵. آراین پور، از صبا تا نیما، ۵۰/۱
۴۴۶. همان، ۲۶/۱
۴۴۷. صفا، گنجینه سخن، ۱۶/۱
۴۴۸. زرین کوب، نه شرقی...، ۲۸۳؛ آجودانی، ۱۴۷
۴۴۹. زرین کوب، سیری در، ۱۸۳
۴۵۰. بهار، سبک‌شناسی، ۳۴۸/۳
۴۵۱. هدایت، مجمع‌الفصحا، ۱۰۲۸/۵
۴۵۲. نفیسی، شاهکارهای ...، ۲۱
۴۵۳. نظامی عروضی، ۱۲
۴۵۴. کامشاد، ۲۸
۴۵۵. «آقامحمد خان قاجار»، ۴۸۰
۴۵۶. زرین کوب، نه شرقی ...، ۲۸۴
۴۵۷. خانلری، ۲۸۴/۳
۴۵۸. همو، ۲۸۲/۳
۴۵۹. ریپکا، ۵۷۲/۱
۴۶۰. خانلری، ۲۷۸/۳؛ قس: ایوری، ۱۲۵
۴۶۱. بهار، سبک‌شناسی، ۳۳۳/۳
۴۶۲. خانلری، ۲۸۲/۳؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۶۱/۱
۴۶۳. زرین کوب، نه شرقی، ۲۸۶
۴۶۴. بهار، سبک‌شناسی، ۳۴۰/۳
۴۶۵. فراگتر، ۲۶
۴۶۶. همو، ۲۷
۴۶۷. همو، ۲۶-۲۷
۴۶۸. لسان‌الملک سپهر در ناسخ‌التواریخ نوشته است:
- «شاهنشاه غازی فرمودند: نخست قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم» (شمیم، ۱۲۹)
۴۶۹. بهار، سبک‌شناسی، ۳۴۸/۳
۴۷۰. همان، ۳۲۰/۳
۴۷۱. منزوی، شم، ۴، ۴۶۶-۴۶۷
۴۷۲. براون، ۲۷۷/۴
۴۷۳. آراین پور، از صبا تا نیما، ۶۱/۱؛ بهار، سبک‌شناسی، ۳۴۸/۳
۴۷۴. زرین کوب، نقش بر آب، ۵۸۴
۴۷۵. آراین پور، از صبا تا نیما، ۶۵/۱
۴۷۶. آجودانی، ۱۴۷
۴۷۷. زرین کوب، نقش بر آب، ۵۹۶
۴۷۸. آراین پور، از صبا تا نیما، ۶۶/۱
۴۷۹. شفیع کدکنی، ادبیات فارسی از، ۶۷
۴۸۰. آدمیت، امیرکبیر، ۱۷۱
۴۸۱. همان، ۱۶۹
۴۸۲. خانلری، ۲۸۲/۳؛ قس: ایوری، ۱۲۵
۴۸۳. بهار، سبک‌شناسی، ۳۷۱/۳
۴۸۴. ریپکا، ۵۹۷/۱؛ آدمیت، امیرکبیر، ۱۶۹
۴۸۵. همانجا
۴۸۶. کامشاد، ۳۴
۴۸۷. بهار، سبک‌شناسی، ۳۷۱/۳؛ نیز: ۳۶۴/۲
۴۸۸. همان، ۳۱۹/۳
۴۸۹. صفایی، ۵۹؛ قس: آراین پور، از صبا تا نیما، ۵۶/۱
۴۹۰. همان، ۵۹/۱
۴۹۱. همان، ۷۶/۱
۴۹۲. بهار، سبک‌شناسی، ۳۶۴/۳
۴۹۳. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۵۸/۱
۴۹۴. همان، ۱۶۵/۱
۴۹۵. زرین کوب، نقش بر آب، ۵۹۶
۴۹۶. آجودانی، ۶۸
۴۹۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۶۸/۱



۴۹۸. بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۸۵  
 ۴۹۹. صفایی، ۶؛ نیز: آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ۴۶/۱؛ بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۶۵  
 ۵۰۰. رعدی آذرخشی، ۱۰۶  
 ۵۰۱. همانجا  
 ۵۰۲. بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۱۰  
 ۵۰۳. زرین‌کوب، *نه شرقی*، ۲۸۲  
 ۵۰۴. اگر نثر قائل‌مقام را اعتدال میان دشوارنویسی و ساده‌نویسی در نظر آوریم «به سبک بینابین نوشتن هم در واقع ساده‌نویسی است منتهی بدان سبب که ساده‌نویسی همانند دشوارنویسی دارای مراتب و درجات مختلف است، برخی از نوشته‌ها در قیاس با نوشته‌هایی که دشواری بیشتری دارند آسان و روان می‌نمایند و در سنجش با نوشته‌های ساده‌تر و روان‌تر، دشوار به نظر می‌رسند و از آنها به بینابین (میانه دشوار و ساده) تعبیر می‌شود» (دادبه، ۱۵۹)  
 ۵۰۵. براون، ۴/۲۷۷؛ نیز: آجودانی، ۱۴۷  
 ۵۰۶. زرین‌کوب، *نه شرقی*، ۲۸۵  
 ۵۰۷. یوسفی، *دیداری با*، ۴۳/۲، *نامه اهل ...*، ۱۰۹  
 ۵۰۸. ایوری، ۱۲۵  
 ۵۰۹. رینگر، ۴۲-۴۷  
 ۵۱۰. همو، ۴۸؛ قس: آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ۲۲۷/۱  
 ۵۱۱. همان، ۲۵۲/۱  
 ۵۱۲. رینگر، ۲۷۶  
 ۵۱۳. آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۴۶  
 ۵۱۴. ریپکا، ۶۰۰/۱  
 ۵۱۵. رینگر، ۱۱۰؛ آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۵۰؛ آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ۲۵۸/۱  
 ۵۱۶. رینگر، ۴۸  
 ۵۱۷. در مورد فهرست کتاب‌هایی که برای دارالفنون ترجمه شده نک: آجودانی، ۵۷  
 ۵۱۸. آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ۲۵۷/۱  
 ۵۱۹. همان، ۳۲۰/۱  
 ۵۲۰. نفیسی، *شاهکارهای نثر*، ۲۵؛ ریپکا، ۶۰۳/۱  
 ۵۲۱. زرین‌کوب، *نقش بر آب*، ۵۹۹؛ بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۴۷
۵۲۲. رعدی آذرخشی، ۱۰۶  
 ۵۲۳. صفا، *گنجینه سخن*، ۱۸/۱؛ قس: ریپکا، ۶۰۲/۱  
 ۵۲۴. همان، ۶۰۰/۱  
 ۵۲۵. بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۴۷  
 ۵۲۶. آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ۲۵۹/۱؛ ریپکا، ۶۰۲/۱  
 ۵۲۷. میرزا صالح نوشته است: «بنده را یقین شد که رفتن ما به ایران جزم است، با خود اندیشه نمودم که به جز تحصیل اگر توانم چیزی از این ولایت به ایران برم که به کار دولت علیه آید شاید خوب باشد، و مدت‌ها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه در سر من افتاده بود» (رینگر، ۴۹)  
 ۵۲۸. خانلری، ۳/۲۹۲؛ آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ۲۵۹؛ آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۶۷؛ ریپکا، ۶۰۲/۱  
 ۵۲۹. بهار، *بهار و*، ۵۲/۱؛ *بزرگ چمنی*، ۱۱۷  
 ۵۳۰. خانلری، ۳/۲۸۵؛ آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۶۰؛ رینگر، ۵۲  
 ۵۳۱. آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۶۰؛ خانلری، ۳/۲۸۵  
 ۵۳۲. ریپکا، ۱/۵۷۶  
 ۵۳۳. همان، ۱/۵۹۷  
 ۵۳۴. خاتمی، *پژوهشی در ...*، ۹۲  
 ۵۳۵. بهار، سبک‌شناسی، ۳/۳۷۴؛ *پارسی نژاد*، ۱۵۹؛ *کامشاد*، ۳۵؛ آجودانی، ۶۱  
 ۵۳۶. زرین‌کوب، *نقش بر آب*، ۵۹۶  
 ۵۳۷. همو، *نه شرقی*، ۲۸۴  
 ۵۳۸. *پارسی نژاد*، ۱۷۰  
 ۵۳۹. همو، ۱۳۵  
 ۵۴۰. همو، ۱۲۹  
 ۵۴۱. زرین‌کوب، *نقد ادبی*، ۲/۶۳۴-۶۳۷  
 ۵۴۲. *پارسی نژاد*، ۸۱  
 ۵۴۳. همانجا  
 ۵۴۴. شمیسا، سبک‌شناسی نثر، ۲۴۵  
 ۵۴۵. *پارسی نژاد*، ۱۴۵  
 ۵۴۶. *رضازاده شفق*، ۳۸۱  
 ۵۴۷. شمیم، ۱۹۶-۲۹۶  
 ۵۴۸. زرین‌کوب، *سیری در*، ۱۸۳  
 ۵۴۹. شفیعی کدکنی، *ادبیات فارسی از*، ۶۷  
 ۵۵۰. رعدی آذرخشی، ۱۰۵

۵۷۹. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۱۴/۱؛ ریپکا، ۵۹۱/۱
۵۸۰. زرین کوب، نقش بر آب، ۶۱۱؛ شمیسا، سبک‌شناسی  
نثر، ۲۴۲
۵۸۱. براون، ۲۹۳/۱؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۱۴/۱
۵۸۲. همان، ۱۱۴/۱
۵۸۳. ریپکا، ۵۹۱/۱
۵۸۴. بهار، سبک‌شناسی، ۳۳۲/۳
۵۸۵. مسکوب، ۸۷
۵۸۶. زرین کوب، سیری در، ۱۷۴؛ آراین پور، از صبا تا نیما،  
۱۰۱/۱
۵۸۷. همان، ۴۰/۱
۵۸۸. منزوی، شم ۵، ۵۵۴
۵۸۹. همان، ۵۵۵
۵۹۰. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۸/۱
۵۹۱. منزوی، شم ۴، ۴۶۷-۴۶۹
۵۹۲. همان، ۴۶۶
۵۹۳. منزوی، شم ۵، ۵۵۲-۵۵۶
۵۹۴. همو، شم ۷، ۷۲۷-۷۳۰، شم ۸، ۸۶۷-۸۶۸
۵۹۵. آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان، ۵۰؛ پارسی‌نژاد،  
۱۲۱
۵۹۶. بالایی، پیدایش رمان فارسی، ۳۳۲
۵۹۷. اسدآبادی، ۹۳-۹۴
۵۹۸. بهار، سبک‌شناسی، ۲۹۲/۳؛ پورداد، ۶۴؛ آراین پور، از  
نیما تا روزگار ما، ۱۶
۵۹۹. منزوی، شم ۴، ۴۶۵
۶۰۰. همو، شم ۷، ۷۲۷
۶۰۱. همو، شم ۵، ۵۵۴
۶۰۲. بهار، سبک‌شناسی، ۳۶۵/۳
۶۰۳. براون، ۳۹۰/۱
۶۰۴. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۹۱/۱
۶۰۵. همان، ۱۹۱/۱؛ بهار، سبک‌شناسی، ۲۰۵/۳، ۳۶۹
۶۰۶. همان، ۳۹۶/۳؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۷۷/۱؛ گلچین  
معانی، ۵۵۷/۲
۶۰۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۲۶۷/۱؛ براون، ۳۹۸
۶۰۸. بهار، سبک‌شناسی، ۳۶۵/۳؛ گلچین معانی، ۶۸۴/۲
۶۰۹. آدمیت، امیرکبیر، ۳۸۰
۵۵۱. بهار، سبک‌شناسی، ۳۵۰/۳، نیز: ۳۶۰/۳
۵۵۲. خاتمی، پژوهشی در، ۳۱
۵۵۳. همانجا
۵۵۴. بهار، سبک‌شناسی، ۳۵۹/۳
۵۵۵. همان، ۳۴۹/۳
۵۵۶. زرین کوب، نقش بر آب، ۵۹۵
۵۵۷. همان، ۵۹۶
۵۵۸. همو، ۵۸۴
۵۵۹. همو، سیری در، ۱۷۹
۵۶۰. همانجا
۵۶۱. شمیم، ۱۲۹
۵۶۲. بهار، سبک‌شناسی، ۳۴۸/۳، نیز: ۳۳۲/۳
۵۶۳. صفایی، ۵۹؛ قس: آراین پور، از صبا تا نیما، ۵۶/۱
۵۶۴. همان، ۵۶/۱
۵۶۵. بهار، سبک‌شناسی، ۳۳۲/۳
۵۶۶. صفایی، ۵۹
۵۶۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۵۵/۱؛ فاضل گروسی، ۱۲
۵۶۸. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۶۶/۱-۱۶۷
۵۶۹. همان، ۱۶۷/۱
۵۷۰. شمیسا، سبک‌شناسی نثر، ۲۴۴
۵۷۱. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۶۵/۱؛ تجربه‌کار، ۴۰؛  
آجودانی، ۶۸
۵۷۲. زرین کوب، نقش بر آب، ۵۹۶
۵۷۳. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۶۷/۱
۵۷۴. بهار، سبک‌شناسی، ۳۱۹/۳. زرین کوب در جایی شیوه  
او را احیاء طریقه انشاد زیدری (صاحب نفثة‌المصدر)  
و بیهقی دانسته است (نقش بر آب، ۵۸۴) و در جایی  
دیگر طرفداری از شیوه جهانگشای جوینی و  
راحة‌الصدر راوندی. (همان، ۵۹۵)
۵۷۵. آراین پور، از صبا تا نیما، ۵۹/۱؛ صفایی، ۳۰
۵۷۶. همانجا
۵۷۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۴۶/۱
۵۷۸. «از پیشروان این طرز فکر «حسینقلی آقا» نام، از  
صاحب‌منصبان نظام که اروپا هم دیده بود بنا بر مشهور  
نسبت به زبان و کیش و قوم عرب نفرت شدید نشان  
می‌داد» (زرین کوب، نقش بر آب، ۶۱۱)

۶۱۰. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۶۰/۱
۶۱۱. رینگر، ۴۸
۶۱۲. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۲۰/۳؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۵۱/۱
۶۱۳. هدایت، *مجمع‌الفصحا*، ۱۰۲۸/۵
۶۱۴. *دایرةالمعارف فارسی*، ۱۸۲۸/۲؛ بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۶۹، ۳۶۷/۳
۶۱۵. همان، ۲۹۲/۳، ۳۳۳
۶۱۶. وقار شیرازی، ۵-۶
۶۱۷. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۹۶/۳
۶۱۸. نفیسی، *شاهکارهای نثر*، ۲۷
۶۱۹. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۶۷/۱
۶۲۰. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۶۶/۳؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۵۰/۱؛ آجودانی، ۶۱
۶۲۱. پارسی‌نژاد، ۱۳۵
۶۲۲. همو، ۱۲۹
۶۲۳. زرین کوب، *نقد ادبی*، ۶۳۴/۲، ۶۳۷؛ علاوه بر آخوندزاده، فرهنگ شیرازی (وفات: ۱۳۰۹ق) پسر وصال شیرازی در رساله‌ای با عنوان «ذخرالسفاهه» از این شیوه متصنع انتقاد کرده است. نک: (همان، ۶۳۴/۲)
۶۲۴. پارسی‌نژاد، ۷۴
۶۲۵. فراگنر، ۱۷
۶۲۶. رستم‌الحکما، ۵۱
۶۲۷. همو، ۳۲۳
۶۲۸. درباره زبان رستم‌التواریخ نک: میلانی، ۱۱۲-۱۱۳
۶۲۹. *دایرةالمعارف فارسی*، ۱۸۲۸/۲
۶۳۰. نفیسی، «تذکره نویسی در ...»، ۱۹
۶۳۱. گلچین معانی، ۸۸۶/۲-۸۸۹
۶۳۲. نقوی، ۱۵
۶۳۳. نفیسی، همان، ۱۸
۶۳۴. در مدخل «تذکره نویسی» *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* (۷۱۸/۱۴) تعداد شاعران تذکره *مجمع‌الفصحا* ۸۰۷ تن ذکر شده است
۶۳۵. گلچین معانی، ۱۴۸/۲
۶۳۶. زرین کوب، *نه شرقی*، ۲۸۱-۲۸۲
۶۳۷. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۹۴/۱
۶۳۸. شمیم، ۴۱۲/۱
۶۳۹. گلچین معانی، ۷۳/۲؛ بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۳۳/۳
۶۴۰. گلچین معانی، ۱۸۳/۲
۶۴۱. همو، ۱۸۵/۲
۶۴۲. همو، ۳۹۲/۱، ۶۰۹، ۳۲۱/۲، ۳۹۲
۶۴۳. همو، ۷۵۶/۲
۶۴۴. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۹۶/۱
۶۴۵. همان، ۲۰۰/۱
۶۴۶. گلچین معانی، ۶۴۵/۲
۶۴۷. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۹۵/۱؛ براون، ۳۹۴؛ بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۹۵/۳
۶۴۸. گلچین معانی، ۶۴۶/۲؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۹۶/۱
۶۴۹. گلچین معانی، ۶۷۶/۲
۶۵۰. همان، ۶۷۷/۲؛ خاتمی، *پژوهشی در*، ۷۴؛ خاتمی مزبور در کتاب دیگر خود (*تاریخ ادبیات دوره بازگشت*، ۸۵)؛ شرح حال معصوم علیشاه دکنی را با معصوم علیشاه شیرازی مؤلف *طریق‌الحقایق مخلوط کرده* و او را مقتول به سال ۱۲۱۲ق در نظر آورده است
۶۵۱. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۹۵/۱؛ گلچین معانی، ۶۴۳/۲؛ بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۹۵/۳
۶۵۲. زرین کوب، *نقد ادبی*، ۲۷۰/۱
۶۵۳. گلچین معانی، ۱۴۷/۲
۶۵۴. همو، ۲۲۳/۱
۶۵۵. همو، ۴۶/۱؛ مسعودی، ۷۱۸
۶۵۶. زرین کوب، *نقد ادبی*، ۲۷۰/۱؛ فتوحی، «تذکره نویسی»، ۳۰۲/۲
۶۵۷. گلچین معانی، ۴۱۷/۲
۶۵۸. اخوان ثالث، ۱۴۲؛ موسوی گرمارودی، ۱۴۳
۶۵۹. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۳۳/۳؛ نیز: ۳۷۰/۳
۶۶۰. همان، ۳۲۰/۳
۶۶۱. دیوان بیگی، ۱-۱۶؛ آجودانی، ۶۶
۶۶۲. فراگنر، ۷۰
۶۶۳. زرین کوب، *نه شرقی*، ۲۸۴-۲۸۵
۶۶۴. یوسفی، *نامه اهل*، ۱۱۳، *دیداری با*، ۴۰/۲
۶۶۵. همان، ۵۲/۲

## تاریخ جامع ایران

۶۹۹. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۰۶/۱؛ نیز: براون، ۴۰۷/۴؛  
 رینگر، ۲۴۹؛ آدمیت، ایدئولوژی نهضت...، ۸۵-۱۰۰؛  
 بالایی، پیدایش رمان فارسی، ۳۱۰-۳۴۳  
 ۷۰۰. ریپکا، ۶۴۴/۲  
 ۷۰۱. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۰۹/۱  
 ۷۰۲. بالایی، پیدایش رمان فارسی، ۳۳۲  
 ۷۰۳. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۱۰/۱  
 ۷۰۴. همانجا  
 ۷۰۵. یوسفی، دیداری با، ۱۴۴/۲-۱۴۵؛ براون، ۴۱۰/۴؛  
 پارسی نژاد، ۱۹۹  
 ۷۰۶. آراین پور، از صبا تا نیما، ۲۹۵/۱؛ یوسفی، دیداری با،  
 ۸۵/۲؛ خانلری، ۲۸۴/۳  
 ۷۰۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۲۸۹/۱  
 ۷۰۸. همان، ۲۹۳/۱  
 ۷۰۹. بالایی، پیدایش رمان فارسی، ۲۸۹  
 ۷۱۰. همان، ۲۹۵؛ رینگر، ۲۵۰  
 ۷۱۱. طالبوف، ۴۴  
 ۷۱۲. بالایی، پیدایش رمان فارسی، ۳۰۹  
 ۷۱۳. همان، ۳۰۰  
 ۷۱۴. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۴۶/۱  
 ۷۱۵. همان، ۲۴۱/۲؛ شمیا، سبک‌شناسی نثر، ۲۴۷  
 ۷۱۶. آراین پور، از صبا تا نیما، ۲۴۹/۲  
 ۷۱۷. زرین کوب، نه شرقی، ۳۰۹  
 ۷۱۸. آراین پور، از صبا تا نیما، ۲۴۹/۲  
 ۷۱۹. خانلری، ۳۰۲/۳  
 ۷۲۰. غلام، ۱۱۰  
 ۷۲۱. براون، ۱۸۶  
 ۷۲۲. ملک پور، ۲۳۷/۱؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۲۲/۱  
 ۷۲۳. ملک پور، ۲۷۲/۱؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۲۵/۱  
 ۷۲۴. ملک پور، ۳۰۷/۱  
 ۷۲۵. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۴۱/۱  
 ۷۲۶. ملک پور، ۳۱۷/۱  
 ۷۲۷. زرین کوب، نقش برآب، ۵۷۹؛ آراین پور، از صبا تا نیما،  
 ۳۴۲/۱  
 ۷۲۸. آخوندزاده، ۱۳۵۶  
 ۷۲۹. ایوری، ۱۲۷؛ بهبودی، ۳۲
۶۶۶. فراگنر، ۲۴-۲۵؛ حائری، ۳۱۳؛ رینگر، ۵۱  
 ۶۶۷. همان، ۷۹؛ خانلری، ۲۸۳/۳؛ فراگنر، ۴۰  
 ۶۶۸. فاروقی، ۲۰۰؛ براون، ۳۹۴/۴؛ فراگنر، ۳۴  
 ۶۶۹. فاروقی، ۲۲۸-۲۲۹  
 ۶۷۰. آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۵۷/۱  
 ۶۷۱. فراگنر، ۳۰، ۳۳  
 ۶۷۲. براون، ۳۹۵/۴؛ آراین پور، از صبا تا نیما، ۱۹۵/۱؛  
 خانلری، ۲۸۳/۳؛ فراگنر، ۲۹  
 ۶۷۳. فاروقی، ۲۰۸؛ فراگنر، ۶۷  
 ۶۷۴. همو، ۳۶  
 ۶۷۵. همو، ۴۱  
 ۶۷۶. یوسفی، دیداری با، ۱۰۴/۲  
 ۶۷۷. آراین پور، از صبا تا نیما، ۳۰۹/۱  
 ۶۷۸. یوسفی، دیداری با، ۳۶۲/۲  
 ۶۷۹. ناصرالدین شاه، جاهای مختلف؛ میلانی، ۱۳۲  
 ۶۸۰. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ۱۱۹  
 ۶۸۱. فراگنر، ۱۰۴  
 ۶۸۲. افشار، «هشت»  
 ۶۸۳. همو، «هفت»  
 ۶۸۴. همانجا  
 ۶۸۵. شمیسا، سبک‌شناسی نثر، ۲۴۲  
 ۶۸۶. خانلری، ۲۸۳/۳؛ فراگنر، ۲۶، ۷۰؛ علوی، ۶۱  
 ۶۸۷. خانلری، ۲۸۴/۳  
 ۶۸۸. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ۷۵  
 ۶۸۹. ناصرالدین شاه، ۵۴۸  
 ۶۹۰. همو، ۳۰۰  
 ۶۹۱. ریپکا، ۵۷۲/۱، ۵۹۵  
 ۶۹۲. منظور، صاحب‌الدوله است که امیرکبیر را در حمام  
 فین کاشان به قتل رساند  
 ۶۹۳. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ۷۵  
 ۶۹۴. فراگنر، ۲۷، ۷۱  
 ۶۹۵. یوسفی، دیداری با، ۶/۲؛ زرین کوب، نقش برآب،  
 ۵۴۶؛ بالایی، پیدایش رمان فارسی، ۲۳۸  
 ۶۹۶. همانجا  
 ۶۹۷. یوسفی، دیداری با، ۲۷/۲  
 ۶۹۸. همان، ۹/۲

۷۳۰. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۳۵۹/۱
۷۳۱. ملک پور، ۱۹۲/۱؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۳۶۰/۱
۷۳۲. براون، ۴۰۶/۴؛ ملک پور، ۲۴۹/۲
۷۳۳. یوسفی، *دیداری با*، ۱۴۴/۲
۷۳۴. زین العابدین مراغه‌ای، ۲۹/۳، ۱۹۹
۷۳۵. طالبوف، نامه به اعتصام‌الملک نک: آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۹۹/۱
۷۳۶. زرین کوب، *نه شرقی، نه غربی*، ۲۸۸
۷۳۷. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۴۷/۳
۷۳۸. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۴۲-۴۳
۷۳۹. رینگر، ۴۸
۷۴۰. آدمیت، *امیرکبیر*، ۳۸۰
۷۴۱. محبوب، «هشت»؛ زرین کوب، *سیری در*، ۱۶۰، ۱۷۴
۷۴۲. خانلری، ۲۹۲؛ در مورد فهرست کتاب‌هایی که برای دارالفنون ترجمه شده است نک: آجودانی، ۵۷
۷۴۳. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۴۷
۷۴۴. آجودانی، ۶۰
۷۴۵. آدمیت، *ایدئولوژی نهضت*، ۵۴
۷۴۶. همان، ۵۲
۷۴۷. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۵۸
۷۴۸. بالایی، *سرچشمه‌های ...*، ۳۲؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۵۶/۱
۷۴۹. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۸۵؛ بالایی، *سرچشمه‌های*، ۳۰
۷۵۰. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۶۰/۱؛ بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۸۷
۷۵۱. مینوی، ۲۸۳
۷۵۲. همو، ۳۱۰؛ بالایی، *سرچشمه‌های*، ۴۱
۷۵۳. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۶۶/۳؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۴۰۰/۱؛ خانلری، ۲۹۶/۳
۷۵۴. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۴۰۲/۱
۷۵۵. ریپکا، ۶۴۴/۲
۷۵۶. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۶۹/۳؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۱۸۳/۱
۷۵۷. غلام، ۹۶
۷۵۸. همو، ۹۵
۷۵۹. آدمیت، *ایدئولوژی نهضت*، ۸۳
۷۶۰. بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۶۴/۳
۷۶۱. ریپکا، ۳۱۷/۱
۷۶۲. ملک پور، ۳۱۷/۱
۷۶۳. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۸۵
۷۶۴. ملک پور، ۳۱۷/۱؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۳۴۱/۱
۷۶۵. ایوری، ۱۲۷
۷۶۶. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۹۲، ۹۹؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۳۴۱/۱؛ ترجمه کتاب مقدس (انجیل و تورات) را که ظاهراً به وسیله فاضل گروسی (۱۱۹۸-۱۲۵۴ق) صورت گرفته است باید در زمره ترجمه‌های استثنایی این دوره به شمار آورد که تأثیر آراستگی‌های نثر منشیانه در آن دیده می‌شود
۷۶۷. زرین کوب، *نقش بر آب*، ۵۹۹؛ نفیسی، *شاهکارهای نثر*، ۲۵
۷۶۸. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۳۲۰/۱؛ خانلری، ۲۹۸/۳
۷۶۹. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۶۰/۱
۷۷۰. رعدی آذرخشی ۱۰۵-۱۰۶
۷۷۱. خانلری، ۲۸۵/۳؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۳۵/۱
۷۷۲. آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۶۰؛ رینگر، ۵۲؛ صدر هاشمی، ۲/۱
۷۷۳. آدمیت، *امیرکبیر*، ۱۶۰؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۳۷/۱
۷۷۴. ریپکا، ۵۹۷/۱
۷۷۵. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۲۱
۷۷۶. صدر هاشمی، ۲/۱؛ آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۴۶/۱
۷۷۷. خاتمی، *پژوهشی در*، ۹۲؛ کویچکوا، ۱۷
۷۷۸. آراین پور، *از صبا تا نیما*، ۲۵۰/۱
۷۷۹. الگار، ۲۰۰
۷۸۰. نورایی، ۲۰۵؛ پارسی‌نژاد، ۱۵۷/۳
۷۸۱. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۲۵-۲۶؛ خانلری، ۲۸۶/۳
۷۸۲. بالایی، *پیدایش رمان فارسی*، ۳۴
۷۸۳. کامشاد، ۳۵؛ پارسی‌نژاد، ۱۶۷؛ بهار، *سبک‌شناسی*، ۳۷۴/۳
۷۸۴. نامه آخوندزاده به مدیر روزنامه ملت سینۀ ایران، (آدمیت، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی*، ۲۵۸؛ زرین کوب،

- نقش بر آب، ۵۹۶-۵۹۷؛ بالایی، پیدایش رمان فارسی، (۲۲)
۷۸۵. عبرت نائینی، ۲۸۹
۷۸۶. معصوم علیشاه، ۱۰/۱
۷۸۷. براون، ۳۶۸/۴؛ خاتمی، تاریخ ادبیات، ۱۳۶-۱۳۹
۷۸۸. براون، ۳۶۹/۴
۷۸۹. همانجا
۷۹۰. همان، ۳۶۶؛ زرین کوب، دنباله جستجو، ۳۲۱
۷۹۱. خاتمی، تاریخ ادبیات، ۱۰۴
۷۹۲. براون، ۳۶۶/۴
۷۹۳. همو، ۳۶۹/۴
۷۹۴. بهار، سبک‌شناسی، ۳۸۶/۳؛ مسکوب، ۱۳۶
۷۹۵. مسکوب، ۱۳۵
۷۹۶. آریز پور، از صبا تا نیما، ۳۸۴/۱
۷۹۷. اسدآبادی، ۹۳-۹۴
۷۹۸. آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان، ۵۵
۷۹۹. همان، ۲۳۲-۲۳۵
۸۰۰. پارسی‌نژاد، ۶۴
۸۰۱. همان، ۸۰-۸۱
۸۰۲. آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی، ۲۴۴
۸۰۳. پارسی‌نژاد، ۸۵
۸۰۴. آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی، ۲۴۶
۸۰۵. درباره رساله‌های او نک: آریز پور، از صبا تا نیما، ۳۱۹/۱
۸۰۶. آجودانی، ۶۱
۸۰۷. فرقه کج‌بینان (پارسی‌نژاد، ۱۶۷)
۸۰۸. پارسی‌نژاد، ۴۴
۸۰۹. آریز پور، از صبا تا نیما، ۲۰۳/۱
۸۱۰. بهار، سبک‌شناسی، ۳۸۶/۳
۸۱۱. شهیدی، «زبان و ادبیات عرب و ...»، ۱۲۱
۸۱۲. شمیسا، نقد ادبی، ۲۲۵
۸۱۳. همو، سبک‌شناسی نثر، ۲۴۲
۸۱۴. ریپکا، ۵۹۱/۱
۸۱۵. آریز پور، از صبا تا نیما، ۱۱۴/۱
۸۱۶. نامه جلال‌الدین میرزا به آخوندزاده (آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی، ۱۱۱)
۸۱۷. بهار، سبک‌شناسی، ۲۹۲/۳؛ پورداد، ۵۱
۸۱۸. شفیعی کدکنی، ادوار شعر فارسی، ۲۹-۳۰. بهار، سبک‌شناسی، ۲۹۱/۳
۸۱۹. آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی، ۲۴۵-۲۴۶؛ آجودانی، ۶۵
۸۲۰. نامه آخوندزاده نک: پارسی‌نژاد، ۲۱۵-۲۱۶
۸۲۱. وقار شیرازی، ۵-۶
۸۲۲. پارسی‌نژاد، ۱۴۵
۸۲۳. همو، ۱۴۶
۸۲۴. همو، ۲۱۶-۲۱۷
۸۲۵. زرین کوب، نقش بر آب، ۶۱۱
۸۲۶. پورداد، ۶۵؛ آریز پور، از نیما تا روزگار ما، ۱۶؛ پارسی‌نژاد، ۲۱۴
۸۲۷. بهار، سبک‌شناسی، ۲۹۲/۳
۸۲۸. پورداد، ۶۵
۸۲۹. بهار، سبک‌شناسی، ۳۹۶/۳
۸۳۰. گلچین معانی، ۵۵۷/۲
۸۳۱. براون، ۳۶۹/۴
۸۳۲. عبرت نائینی، ۲۸۹؛ آریز پور، از نیما تا روزگار ما، ۱۷، که آنرا مجله نامه پارسی دانسته و انتشار شماره اول آنرا در ۱۷ شعبان ۱۳۳۴ دانسته است. ظاهراً انتشار دو هفته یک بار آن باعث تصور مجله بودن این روزنامه از سوی یحیی آریز پور شده است. نک: صدر هاشمی، ۴۸/۲ که آنرا روزنامه دانسته است
۸۳۳. پارسی‌نژاد، ۲۱۵
۸۳۴. نفیسی، شاهکارهای نثر، ۲۹؛ ریپکا، ۵۹۱/۱
۸۳۵. آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی، ۱۱۱
۸۳۶. پارسی‌نژاد، ۱۴۶
۸۳۷. همو، ۱۴۴-۱۴۵
۸۳۸. مسکوب، ۱۴۱
۸۳۹. صفا، گنجینه سخن، ۱۸
۸۴۰. زرین کوب، نه شرقی، ۲۸۷؛ آجودانی، ۶۶
۸۴۱. شمیسا، سبک‌شناسی شعر، ۲۴۲؛ شهیدی، «زبان و ادبیات عرب»، ۱۲۰
۸۴۲. دیوان بیگی، ۱/۱-۱۶ که معنی برخی از لغات سره را در صفحات ۳ و ۴ آورده است

### کتابشناسی:

- آجودانی، ماشاءالله، *یا مرگ یا تجدد*، تهران، ۱۳۸۲ش.
- آخوندزاده، فتحعلی، *تمثیلات*، ترجمه محمدجعفر قراچه‌داغی، تهران، ۱۳۵۶ش.
- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۳۴ش.
- همو، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران، ۱۳۵۷ش.
- همو، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران، ۱۳۴۹ش.
- همو، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران، ۱۳۵۵ش.
- آذر بیگدلی، لطفعلی، *آتشکده*، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۴۲ش.
- همو، همان، *نیمه دوم*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۷۸ش.
- آذرنگ، عبدالحسین، «بازگشت ادبی»، *دانشنامه جهان اسلام*، به کوشش مصطفی میرسلیم، تهران، ۱۳۷۵ش، ج ۱.
- آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران، ۱۳۷۵ش.
- همو، *از نیما تا روزگار ما*، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ابراهیمی، مختار، «تحقیقی در شعر بازگشت ادبی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان*، کرمان، ۱۳۸۳ش، شم ۱۵.
- آخوان ثالث، مهدی، *نقیضه و نقیضه‌سازان*، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ادیب نیشابوری، عبدالجواد، *دیوان*، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران، ۱۳۷۷ش.
- اسدآبادی، لطف‌الله، *شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی*، برلین، ۱۳۰۴ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، *تاریخ منتظم ناصری*، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- همو، *روزنامه خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۷ش.

- افشار، ایرج، مقدمه بر روزنامه خاطرات (نک: هم، اعتمادالسلطنه).  
 «آقامحمد خان قاجار»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۷ش، ج ۱.
- اقبال آشتیانی، عباس، مقدمه بر دیوان هاتف اصفهانی، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، ۱۳۴۹ش.
- الگار، حامد، میرزا ملکم خان، ترجمه جهانگیر (مرتضی) عظیمی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ایوری، پیتر، «تحولاتی در نثر نوین فارسی»، ادبیات نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۳ش.
- بالایی، ک.، پیدایش رمان فارسی، ترجمه مهوش قویمی و نسرین خطاط، تهران، ۱۳۷۷ش.
- همو و م. کویپرس، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، ۱۳۶۶ش.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- برقی قمی، محمدباقر، سخنوران نامی معاصر ایران، قم، ۱۳۷۳ش.
- بزرگ چمنی، ویدا، «منشی نولکشور و فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، نامه انجمن، تهران، ۱۳۸۶ش، شم ۲۶.
- بهار، محمدتقی، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۷۱ش.
- همو، سبک‌شناسی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- بهبودی، هدایت‌الله، درباره ادبیات نوین ایران، تهران، ۱۳۷۵ش.
- بیگدلو، رضا، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۰ش.
- پارسی‌نژاد، ایرج، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- پورداد، ابراهیم، «دساتیر» مقدمه بر لغت‌نامه دهخدا، تهران، ۱۳۷۷ش.
- تبریزی، محمد، سفینه تبریز، تهران، ۱۳۸۱ش.
- تجربه‌کار، نصرت، سبک شعر در عصر قاجاریه، تهران، ۱۳۵۰ش.
- تربیت، محمدعلی، مقالات، به کوشش ح. صدیق، تهران، ۱۳۵۵ش.
- حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، تهران، ۱۳۸۰ش.
- حبیب‌اللهی، ابوالقاسم، «حاج میرزا حبیب مجتهد خراسانی»، یغما، تهران، ۱۳۴۵ش، س ۱۹، شم ۳.



- حجازی، بنفشه، تذکره اندرونی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- حمیدی شیرازی، مهدی، شعر در عصر قاجار، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- خاتمی، احمد، پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- همو، تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- خانلری، پرویز، هفتاد سخن، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله، تذکره خاوری، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- خوانساری، احمد، مقدمه بر دیوان صفای اصفهانی (نک: هم، صفای اصفهانی).
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- دادبه، اصغر، «بازگشت ادبی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۱ ش، ج ۱۱.
- دائرةالمعارف فارسی، به کوشش غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰۰ م.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، به کوشش علی‌اکبر دهخدا و دیگران، تهران، ۱۳۲۵-۱۳۵۷ ش.
- دیوان بیگی، احمد، حدیقه الشعراء، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- رستم‌الحکما، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- رضازاده شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- رعدی آذرخشی، غلامعلی، «درباره سبک‌های شعر فارسی و نهضت بازگشت»، نامواره دکتر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۴ ش، ج ۱.
- ریپکا، یان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- رینگر، مونیکا، آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- همو، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- همو، سیری در شعر فارسی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- همو، نقد ادبی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- همو، نقش بر آب، تهران، ۱۳۶۸ ش.

- همو، نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک، قاهره، ۱۳۲۵ ق.
- سادات ناصری، حسن، «بازگشت ادبی»، یغما، تهران، ۱۳۴۳ ش، س ۱۷، شم ۹.
- سیدحسینی، رضا، مکتب‌های ادبی، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- شانظری، علیرضا، تحقیق در احوال و آثار و افکار شیانی، پایان‌نامه دکتری دانشگاه یزد، زمستان ۱۳۸۴ ش.
- شبل‌نعمانی، شعرالعجم، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- همو، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- همو، «ادیب نیشابوری در حاشیه شعر مشروطیت» دیوان ادیب نیشابوری، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- همو، شاعر آینه‌ها، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- شمس لنگرودی، محمدتقی، مکتب بازگشت، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی شعر، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- همو، سبک‌شناسی نثر، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- همو، نقد ادبی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- شهیدی، جعفر، «تطور مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی تا قرن ششم»، نامه مینویی، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- همو، «زبان و ادبیات عرب و اهمیت آن از لحاظ زبان و ادبیات فارسی»، یادنامه دکتر معین، به کوشش مظفر بختیار، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- صباحی بیدگلی، دیوان، به کوشش پرتو بیضایی و عباس کی‌منش، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- صبور، داریوش، آفاق غزل فارسی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان، ۱۳۶۳ ش.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۶ ش.

- همو، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، ۱۳۶۳ش.
- همو، گنج سخن، تهران، ۱۳۵۷ش.
- همو، گنجینه سخن، تهران، ۱۳۵۳ش.
- صفای اصفهانی، دیوان، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۳۷ش.
- صفایی، ابراهیم، نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، تهران، بی تا.
- صورتگر، لطفعلی، منظومه‌های غنایی ایران، تهران، ۱۳۴۸ش.
- طالبوف تبریزی، عبدالرحیم، سفینه طالبی یا کتاب احمد، به کوشش باقر مؤمنی، تهران، ۱۳۵۶ش.
- طرب نائینی، دیوان، با مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۴۲ش.
- عابدی، کامیار، به‌رغم پنجره‌های بسته (شعر معاصر زنان)، تهران، ۱۳۸۰ش.
- عبادیان، محمود، «گرایش‌های ادب فارسی در عصر قاجار»، مجله زبان و ادب دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۸ش، س دوم، شم ۷ و ۸.
- عبرت نائینی، محمدعلی، نامه فرهنگیان، تهران، ۱۳۷۷ش.
- علوی، بزرگ، تاریخ و تحول ادبیات جدید ایران، ترجمه امیرحسین شالچی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- عنصرالمعالی کیکاووس، قابوس‌نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۲ش.
- غلام، محمد، رمان تاریخی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- فاروقی، فؤاد، سیری در سفرنامه‌ها، تهران، ۱۳۶۱ش.
- فاضل گروسی، انجمن خاقان، به کوشش توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، ۱۳۷۶ش.
- فتوحی، محمود، «تذکره نویسی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به کوشش اسماعیل سعادت، تهران، ۱۳۸۶ش.
- همو، نقد خیال، تهران، ۱۳۷۹ش.
- فراگنر، ب.، خاطرات نویسی ایرانیان، ترجمه مجید جلیوند رضایی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، مقاله‌ها، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، ۱۳۸۲ش.
- فشاهی، محمدرضا، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال، تهران، ۱۳۵۶ش.
- قآنی شیرازی، حبیب‌الله، کلیات دیوان، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۳۶ش.
- کامشاد، حسن، پایه‌گذاران نشر جدید فارسی، تهران، ۱۳۸۴ش.
- کراچی، روح‌انگیز، اندیشه‌نگاران زن در شعر مشروطه، تهران، ۱۳۷۴ش.

کوبیچک‌کوا، ورا، «نگرش بر ادبیات نوین ایران»، ادبیات نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۳ش.

گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، ۱۳۶۳ش.

گلشن آزادی، علی‌اکبر، صد سال شعر خراسان، به کوشش احمد کمالپور، مشهد، ۱۳۷۳ش.

گولپینارلی، عبدالباقی، در بیان ادبیات دیوانی، ترجمه توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، ۱۳۷۴ش.

محبوب، محمدجعفر، مقدمه بر دیوان قآنی (نک: هم، قآنی).

محمود میرزا قاجار، تذکره نقل مجلس، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران، ۱۳۸۴ش.

محیط طباطبایی، محمد، «بازگشت سبک هندی به ایران»، صائب و سبک هندی، به کوشش

محمدرسول دریاگشت، تهران، ۱۳۷۱ش.

مدایح‌نگار تفرشی، میرزا ابراهیم خان، تذکره انجمن ناصری، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ش.

مزدایور، کتابون، گناه ویس، تهران، ۱۳۸۲ش.

مسعودی، عبدالله، «تذکره نویسی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی،

تهران، ۱۳۸۵ش، ج ۱۴.

مسکوب، شاهرخ، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران، ۱۳۸۵ش.

معصوم علیشاه، محمدمعصوم، طریق‌الحقایق، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۹-

۱۳۴۵ش.

معیرالممالک، دوستعلی، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، ۱۳۶۱ش.

مفتون دنبلی، عبدالرزاق، تجربه‌الابرار، به کوشش حسن قاضی طباطبایی، تبریز، ۱۳۴۹ش.

ملک‌پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، تهران، ۱۳۶۳ش.

منزوی، احمد، «اتباع در گلستان سعدی»، وحید، تهران، ۱۳۵۲ش، دوره ۱۱، شم ۲-۸.

مؤتمن، زین‌العابدین، تحول شعر فارسی، تهران، ۱۳۷۱ش.

موسوی گرمارودی، علی، دگرخند، تهران، ۱۳۸۰ش.

میرباقری فرد، علی‌اصغر، «بازگشت ادبی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به کوشش اسماعیل سعادت،

تهران، ۱۳۸۴ش، ج ۱.

میلانی، عباس، تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران، ۱۳۸۱ش.

مینوی، مجتبی، پانزده گفتار، تهران، ۱۳۶۷ش.

- ناصرالدین شاه، *یادداشت‌های روزانه*، به کوشش پرویز بدیعی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ناطق، هما، *از ماست که بر ماست*، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- نصرآبادی، تذکره، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- نظامی عروضی، احمد، *چهارمقاله*، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۰۹ م.
- نفیسی، سعید، «تذکره‌نویسی در ادبیات فارسی»، *سخنوران نامی معاصر ایران*، به کوشش محمدباقر برقعی قمی، قم، ۱۳۷۳ ش، ج ۱.
- همو، *شاهکارهای نثر فارسی معاصر*، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- نقوی، علیرضا، *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- نواب شیرازی، علی‌اکبر، *تذکره دلگشا*، به کوشش منصور رستگار فسایی، شیراز، ۱۳۷۱ ش.
- نورایی، فرشته، *تحقیق در افکار میرزا ملکم خان نظام‌الدوله*، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- واتسن، رابرت گرانت، *تاریخ ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- وقار شیرازی، احمد، *روز مه خسروان پارسی*، به کوشش محمدعلی صادقیان، شیراز، ۱۳۵۷ ش.
- هاتف اصفهانی، دیوان، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- هدایت، رضاقلی، *ریاض‌العارفین*، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- همو، *مجمع‌الفصحا*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- همایی، جلال‌الدین، *تاریخ ادبیات ایران*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- همو، *فنون بلاغت و فصاحت ادبی*، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- همو، *محرم اسرار*، (مجموعه مقالات)، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- همو، *مقدمه بر دیوان طرب*، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- یغمایی، اقبال، «میرزا ابوالحسن یغما، شاعری بزرگ و آزاداندیش»، *یادگارنامه حبیب یغمایی*، به کوشش غلامحسین یوسفی و دیگران، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- یوسفی، غلامحسین، *چشمه روشن*، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- همو، *دیداری با اهل قلم*، مشهد، ۱۳۵۷ ش.
- همو، *نامه اهل خراسان*، تهران، ۱۳۴۷ ش.



## ادبیات فارسی از آغاز مشروطه (۱۲۸۵ش) تا پایان

### حکومت رضا شاه (۱۳۲۰ش)

محمد راغب

#### درآمد

با وجود صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ق/۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م، باید سال‌های پیش از آنرا دوره اصلی شیوع اندیشه تحول در ادبیات فارسی دانست. به همین دلیل دوران ناصری و مظفری، بستر شکل‌گیری نخستین‌های ادبی در ایران معاصر فرض می‌شود. این گونه‌های آغازین، از ابتدای مشروطه (۱۲۸۵ش) تا پایان حکومت رضا خان (۱۳۲۰ش)، به تدریج ریشه می‌گیرد و استحکام می‌یابد تا با گذر از سال‌های ۱۳۲۰ش شکوفایی انواع مختلف ادبی را شاهد باشیم. البته مورد اندکی نظیر بوف کور از دایره شمول این معنی خارج است، چرا که با وجود طی مدت نزدیک به یک قرن، همچنان این اثر — که اولین رمان مدرن فارسی به شمار می‌رود<sup>۱</sup> — در زمره بهترین آثار نگاشته شده فارسی در زمینه داستان است.

ارزش ویژه آثار ادبی در این سال‌ها، بیشتر از جهت مطالعه سیر تحولی شکل‌های ادبی ساده‌آغازین به سوی انواع پیچیده‌تر دوره‌های بعدی است. این دوران عصر انتقال است، و شکل‌های تازه ادبی اندک‌اندک جای شکل‌های کهن ادبی را می‌گرفت.

با وجود شکل‌گیری پایه‌های اولیه شعر نو در این سال‌ها، برای نخستین بار در طول تاریخ ادبیات فارسی، نثر ارزشی همتای نظم و چه‌بسا بیشتر از آن می‌یابد. برای نخستین بار، اندیشه ترجیح ادبیات منظوم بر منثور در صحنه فرهنگی ایران، رونق گذشته خود را از دست می‌دهد. شمار بسیار نویسندگان نمایشنامه‌ها و رمان‌های تاریخی و اجتماعی بر تعداد شاعران فزونی دارد، و بسیاری از ادبا، محققان و استادان معروف ایرانی به تألیف داستان و نمایشنامه می‌پردازند. شاید بتوان در کنار رویدادهای عظیم سیاسی - اجتماعی، ظهور و گسترش دو جریان تازه روزنامه‌نویسی و ترجمه را از عوامل اصلی این تحول تلقی کرد. اولین روزنامه‌ها و ترجمه‌ها در دوره پیش به وجود آمدند، اما با پیشرفت‌های صنعتی و گسترش آزادی‌های فردی - در کنار کاستی‌ها و مشکلات - در عصر مشروطه و دوره رضا شاه، زمینه‌های شکوفایی این دو جریان فراهم شد و بر کیفیت و کمیت نشریات و به تبع آن، صنعت تألیف و ترجمه کتاب افزوده شد.

سال‌های پرآشوب پس از صدور فرمان مشروطیت، با همه کاستی‌ها و رخداد‌های سیاسی تأثیرگذار که باعث می‌شد فعالیت‌های فرهنگی ریشه‌ای و مداومی شکل نگیرد، از دیدگاه آزادی‌های مطبوعاتی بی‌نظیر بود. پارلمان ایران برای آزادی مطبوعات ارزش بسیاری قائل بود و با وجود کرنش‌هایی که گاه در مقابل فشارهای روحانیان و سایر گروه‌های سنتی مخالف آزادی بیان انجام می‌داد<sup>۲</sup>، فضای باز سیاسی را برای ارتقای فعالیت‌های روشنگرانه نشریات گسترش می‌داد. علاوه بر آن، شماره انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تهران و سایر نقاط ایران افزایش می‌یافت، چندان‌که حتی در نیمه دوم سال ۱۳۲۴ ق به ۱۴۰ یا بیشتر رسید<sup>۳</sup>. بدین ترتیب، شرایط اجتماعی - فرهنگی موجود، در تغییر نگرش ایرانیان نسبت به مسائل روز و به تبع آن، ادبیات عصر جدید، بسیار مؤثر واقع شد. همگام با این تحولات، به تدریج ترجمه و تألیف داستان و نمایشنامه به همراه نگارش مقالات تحقیقی و پژوهشی، جایگاه خود را در صفحات میانی نشریات آن روزگار یافت.



برخلاف سال‌های پایانی سلسله قاجاریه که نظام حکومتی از انسجام و پیوستگی لازم برای نهادسازی در همه زمینه‌ها از جمله حیطه‌های فرهنگی ناتوان بود، در عصر رضا شاه، در سایه اقتدار دولت مرکزی، مؤسسات و نهادهای فرهنگی شکل گرفت که در توسعه و رشد فرهنگ و ادبیات در این سال‌ها تأثیر بسزایی گذاشت. در این عصر آموزش و پرورش به سبک غربی رواج بیشتری یافت و دانشگاه تأسیس شد. صنعت نشر و کتاب توسعه یافت، و چاپخانه‌های بسیاری در تهران و شهرستان‌ها به چاپ کتاب پرداختند و مجامع<sup>۴</sup> و مجلات ادبی گوناگونی شروع به فعالیت کردند. از حدود سال ۱۳۰۳ش زمزمه‌هایی برای وضع لغات تازه آغاز شد. در سال ۱۳۱۳ش اندیشه‌های تندتر اصلاح زبان و لغت کل ایران را دربرگرفت و سرانجام در سال ۱۳۱۴ش فرهنگستان ایران به همت و سرپرستی ذکاءالملک فروغی تأسیس شد که فعالیت آن تا سال ۱۳۲۰ش ادامه یافت.<sup>۵</sup> همزمان با این حرکت‌ها که با رشد و تعالی فرهنگ و ادبیات یاری می‌رساند، سازمان پرورش افکار نیز در ۱۳۱۷ش تأسیس شد تا به کمک تیغ سانسور، فضای فرهنگی را به مذاق حکومت جهت‌دهی و سازگار کند. اما با وجود پریشانی دوران مشروطه و اختناق رضاخانی، در کنار آزادی‌ها و پیشرفت‌های فرهنگی آن سال‌ها، جریان ادبیات راه خود را در میان توده‌ها و نسل جدید خوانندگان باز کرد.

آشکار است که تحولات نوین ادبیات ایران تلفیقی از جریان‌های وام گرفته شده از ادبیات غرب و رویکردهای متکی بر سنت‌های شرقی را سرمایه کار خویش قرار داده است. در نتیجه با توجه به آنچه گفته شد - پیش از آنکه بحث انواع ادبی را پیگیری کنیم - ضروری است فارغ از مسائل سیاسی و اجتماعی دخیل در تحولات ادبی، مهم‌ترین عوامل مؤثر در پیدایش و رواج شکل‌های تازه را به‌طور عام در ذیل دو عنوان مطبوعات و ترجمه با تفصیلی بیشتر بررسی کنیم، و سپس گونه‌های اصلی نثر فارسی را مورد مطالعه قرار دهیم.

## مطبوعات

به‌طور کلی در پیدایش ادبیات معاصر ایران، مطبوعات نقش چشمگیری داشت. حیات پرافت‌وخیز نشریات پس از انقلاب مشروطیت، تأثیری مستقیم بر جریان‌های ادبی این

روزگار و تحولات مرتبط با آنها گذاشت. برای آشنایی بیشتر با نقش دولت و مجلس در آزادی مطبوعات، در ابتدا گزارش تاریخی مختصری ارائه خواهد شد.

در دوران مجلس شورای ملی اول (۱۲۸۵-۱۲۸۷ش)، آزادی مطبوعات و تعداد جراید فزونی گرفت و حدود ۱۵۰ جنگ و جریده فارسی در ایران منتشر شد.<sup>۶</sup> روزنامه مجلس، نخستین روزنامه پس از تشکیل مجلس با موضوع اخبار و وقایع مجلس شورای ملی، را میرزا سید محمدصادق طباطبایی (فرزند میرزا سید محمد طباطبایی، از روحانیان معروف مشروطه) در ۸ شوال ۱۳۲۴ منتشر کرد. به دنبال آن، انتشار جراید در تهران و شهرستان‌ها شدت یافت.<sup>۷</sup>

پس از به توپ بستن مجلس، همه جراید، به جز روزنامه دولتی *ایران* و ورقی به اسم *اقیانوس*، تعطیل شدند،<sup>۸</sup> اما در همین دوران، انتشار دو روزنامه به نام‌های *نالۀ ملت* (میرزا آقاخان) و *نجمن* (غنی‌زاده سلماسی) در تبریز آغاز شد.<sup>۹</sup> پس از خلع محمد علی شاه دوباره جریان روزنامه‌نگاری به حرکت و رشد خود ادامه داد.<sup>۱۰</sup>

ناصرالملک در دوم محرم ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس شورای ملی را از بهارستان بیرون و مجلس را منحل کرد. آنگاه با تعطیلی جراید آزاد، دوباره خزان مطبوعات آغاز شد و تا بازگشایی مجلس سوم (۱۳۳۳ق) ادامه یافت. در این دوران تنها برخی روزنامه‌های حکومتی نظیر *آفتاب* (ادیب‌الممالک فراهانی و حبیب‌الله آموزگار / ۱۳۳۰ق) منتشر می‌شد.<sup>۱۱</sup>

در دوره مجلس سوم (۱۲۹۴-۱۲۹۷ش)، آزادی مطبوعات گسترش یافت. اما چندین بار نیز نشریات به صورت جمعی یا انفرادی توقیف شد؛ برای نمونه در دوره مستوفی‌الممالک در جمادی‌الاول ۱۳۳۶ همه مطبوعات سیاسی به استثنای روزنامه *ایران* (سید حسن اردبیلی و بعدها میرزا محمد خان ملک‌زاده) توقیف شد.<sup>۱۲</sup>

سید ضیاءالدین طباطبایی در اولین روز پس از کودتا در چهارم اسفند ۱۲۹۹ برخی از روزنامه‌های مهم تهران را نظیر *گلشن*، *حلاج* و *ستاره ایران* تعطیل کرد. تنها روزنامه *ایران* با تمجید از دولت به راه خویش ادامه داد. اما با سقوط دولت سید ضیاء و تشکیل کابینه قوام‌السلطنه علاوه بر آزادی مطبوعات توقیفی، روزنامه‌های جدیدی نیز منتشر شد و روی هم‌رفته فضای مطبوعات، آزادی بیشتری یافت. با نخست‌وزیری رضا خان

سردار سپه (۱۳۲۴ق)، تصویب‌نامه‌ای صادر شد که شکایت از طریق مطبوعات را ممنوع کرد. بدین ترتیب قدرت مطبوعات تا پایان دوران پادشاهی رضا خان به شدت کاهش یافت.<sup>۱۳</sup> رضا خان تنها جراید مدافع دولت را خوش می‌داشت. او در ابتدای سلطنت چندان رفتار خشونت‌آمیز و تندی نداشت، اما به مرور دشمنی‌اش با مطبوعات شدت گرفت تا اینکه در سال ۱۳۱۰ش تنها تعداد محدودی روزنامه منتشر شد. در دوران سلطنت رضا خان، شهربانی بر کار مطبوعات نظارت می‌کرد، و از سال ۱۳۱۶ش با کشف شبکه کمونیستی در تهران، سخت‌گیری شدیدتری بر جراید اعمال شد.<sup>۱۴</sup>

به‌طور کلی در فاصله فرمان مشروطیت تا آغاز سلطنت رضا خان، مطبوعات با وجود توسعه چشمگیر تحت تأثیر رشد انجمن‌ها و مراکز اندیشه و اثرپذیری از غرب، دوام چندان نداشت. در این دوران میان نشریه و روزنامه به لحاظ شکلی تفاوت چندان نبود.<sup>۱۵</sup> سایه سیاست و سانسور در عهد رضا خان روند پویایی روزنامه‌نویسی را متوقف کرد، اما رشد نشریات و مجلات غیرسیاسی و ادبی را که یکی از پدیده‌های نوظهور پس از انقلاب مشروطیت بود به همراه داشت.

نقش جراید در رشد گونه‌های ادبی نوظهور، غیرقابل کتمان است: نشریاتی همچون *نسیم شمال*، *تیتر* و *صوراسرافیل* به ترتیب با تکیه بر شعر، تئاتر، نثر و نظم مطبوعات را همچون حلقه‌های زنجیری به نظام ادبیات متصل می‌کرد.<sup>۱۶</sup> رمان‌های آغازین فارسی در ابتدا به دلیل فقدان ناشران حرفه‌ای و کندی رشد صنعت چاپ، به یاری مطبوعات و گاه در آنها چاپ می‌شد. انتشار آثاری همچون *چرند و پرنده خدا* (*صوراسرافیل*، ۱۲۸۶ش) و نیز اولین داستان کوتاه فارسی *جمال‌زاده* (*کاوه*، ۱۳۰۰ش)، نمونه‌های دیگری از پیوند پویای میان ادبیات و مطبوعات است.

در سال‌های ابتدایی مشروطه، به جهت توجه فراوان به اخبار و مقالات انتقادی از میزان پاورقی‌نویسی داستانی در مطبوعات کاسته می‌شود و به معدودی از جراید نظیر *روزنامه‌های رهنما* (۱۲۸۶ش / *شوالیه دو مزون روژ الکساندر دوما*) و *مظفری* (*سفینه غواصه ژول ورن*) منحصر می‌شود. البته استثنای دیگری نظیر *چرند و پرنده خدا* در *صوراسرافیل* و *نمایشنامه‌های سیاسی انتقادی روزنامه تیتر* میرزا رضای نائینی طباطبایی نیز وجود دارند.<sup>۱۷</sup> اما روزنامه‌های دهه ۱۲۹۰ش رغبت بیشتری برای چاپ

رمان از خود نشان دادند. مهر فرزندی (آدولف دانری/حبیب‌الله عین‌الممالک)، مسخره درباری (ترجمه اعلم‌الدوله) و تربوله (میشل زواگو) در عصر جدید (۱۲۹۳ش)؛ نتردام دوپاری (ویکتور هوگو)، کاپیتان شقایق و یهودی سرگردان در دوره دوم/ایران (از ۱۲۹۵ش به بعد)؛ پلیس سری آمریکا (ترجمه میرزا اسحاق کرمانی) و نتیجه سوء‌اخلاق (تألیف غلامحسین کاشف) در صدای ایران (۱۲۹۵ش)؛ ملیون‌های مارسوئن (ترجمه علی صادقی) و زنگرول وکیل (ترجمه عباس انتظامی) در میهن اصفهان (۱۲۹۸ش)؛ رمان‌های عباس خلیلی در روزنامه/اقدام؛ مسافرت به ماه (ژول ورن / لطفعلی صورتگر) در خاور شیراز؛ سانحه علیمراد (نوشته میرزا محمد رضا عبرت) و یادگارهای یک دیوانه (تولستوی / مصطفی فاتح) در حقیقت اصفهان.

پیدایش مجلات ادبی به سبک اروپایی در دهه ۱۲۹۰ش تأثیر بسیاری بر نظام ادبی گذاشت و عمده انجمن‌های ادبی حول همین مجلات به وجود آمد. اولین مجله معتبر ادبی، بهار نام داشت. یکی از مهم‌ترین ارزش‌هایی که با نشر مجله بهار برای نخستین بار در فضای ادبی شکل گرفت توجه به رویکرد ادبی در ترجمه آثار اروپایی بود. مجلات تا حدود سال‌های پایانی قرن ۱۳ق عمدتاً به چاپ آثار ترجمه شده می‌پرداختند، و نمونه‌های داستانی تألیفی اندکی در آنها به چاپ می‌رسید. اما با گذشت زمان به تدریج آثار داستان‌نویسان ایرانی جایگاه خود را در مجلات یافت و از ۱۳۰۰ش به بعد علاوه بر ترجمه آثار داستانی فرنگی به فارسی و نشر آنها در جراید، چاپ نمایشنامه‌ها و رمان‌های فارسی در مطبوعات رونق گرفت. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

رمان: ده نفر قزلباش حسین مسرور (ارمغان، ۱۳۰۷ش)، شهرناز عباس خلیلی (ستاره شرق، ۱۳۰۱ش)، تهران مخوف مشفق کاظمی (ستاره ایران، ۱۳۰۱ش)، سیاحت‌نامه دکتر ژاک آمریکایی عبدالحسین آیتی (ستاره ایران، ۱۳۰۳-۱۳۰۴ش)، انسان و اسرار شب عباس خلیلی (اقدام، ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ش)، جن در حمام سنگلج و فاطمه بدبخت و خانم هندی لطف‌الله ترقی (ترقی، ۱۳۰۸ش)، گلنار عنایت‌الله شکیباپور (نامه پیام، ۱۳۱۳ش)، عشق در صحرا عطاءالله شهاب‌پور (ایران باستان، ۱۳۱۱ش)، قیام نادر شاه (قانون، ۱۳۰۰ش)، بانوان و ازگون بخت حسینعلی گلشن (اخگر)، دلیران تنگستانی

رکن‌زاده آدمیت (کوشش، ۱۳۱۰ش)، پهلوان زند ش. پرتو (ایران، ۱۳۱۲ش)، سلیمه و برای وطن گریگور یقیکیان (ایران کبیر، ۱۳۰۹ش)، حسنک وزیر و آیدین نیما، آشیانه عقاب زین‌العابدین مؤتمن و من هم گریه کرده‌ام جهانگیر جلیلی (شفق سرخ، ۱۳۰۵-۱۳۱۳ش). نمایشنامه: غیاث خشت مال و گل آقا و گل‌تاج میرزا عیسی سروش (ناهد، ۱۳۰۰-۱۳۰۶ش)، پیرمرد بلهوس (سحاب، ۱۳۰۷ش)<sup>۱۸</sup>.

تعداد مجلات ادبی تاریخی در فاصله ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ش بالغ بر ۶۰ عنوان می‌شد، اما با وجود تأثیرگذاری بر فضای ادبی ایران، به دلیل بی‌مخاطبی، فقدان آزادی، گرانی هزینه‌های چاپ و قلت مقالات مفید، دوران انتشار آنها عمدتاً کوتاه بود. افزایش سخت‌گیری‌های سیاسی بر مطبوعات در دوره پادشاهی رضا خان موجب شد مطبوعات بیش از پیش از زمینه‌های سیاسی فاصله بگیرند و به حوزه‌های ادبی و تاریخی نزدیک شوند، برای نمونه شاهنامه فردوسی تصحیح سعید نفیسی در روزنامه ترقی (۱۳۰۸ش) و ترجمه تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون در روزنامه عرفان (۱۳۰۶ش)<sup>۱۹</sup>.

به دلیل کیفیت‌های متفاوت انواع مختلف ادبی، چاپ رمان‌های دنباله‌دار در روزنامه‌ها و داستان‌های کوتاه در مجلات ادبی رونق بیشتری داشت. روند سریالی انتشار رمان در روزنامه‌ها، به تکوین عادت رمان‌خوانی در ایران کمک‌های شایانی کرد و سبب تیراژ بالای بسیاری از جراید شد. به همراه انتشار مجلات تأثیرگذاری در حوزه داستان نظیر افسانه و گل‌های رنگارنگ، ناشران بزرگی همچون کلاله خاور، افشاری و بریانی شبستری دست به انتشار جزوات مسلسل داستان‌های پاورقی زدند که باعث افزایش توجه مخاطبان به این گونه ادبی نوپا شد. البته بعدها در عهد محمدرضا شاه، به دلیل نشر منظم مجلات هفتگی، از رونق چاپ جزوات پاورقی کاسته شد<sup>۲۰</sup>.

در زیر به برخی نشریات تأثیرگذار در حوزه تحقیق و پژوهش ادبی و ادبیات داستانی و نمایشی اشاره می‌شود.

### صوراسرافیل

از سال ۱۳۲۵ق به صاحب امتیازی میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان شیرازی به صورت هفتگی انتشار یافت. در دوره اول صوراسرافیل روی هم ۳۲ شماره

تا سه روز قبل از بمباران مجلس منتشر شد. به دلیل نگرش تند انتقادی، در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۶ ق ۵ بار توقیف شد. برای نمونه در شماره چهارم مقاله‌ای در آن چاپ شد که علت اصلی انحطاط ملل اسلامی را روحانیان می‌دانست، که در نتیجه دو ماه توقیف شد. دوره دوم، پس از قتل فجیع میرزا جهانگیر خان، در سال ۱۳۲۷ ق توسط دهخدا و با حمایت مالی معاضدالسلطنه در ایوردن سوئیس انجام شد که تنها سه شماره دوام یافت.

اهمیت ویژه این نشریه در چاپ سلسله مقالات چزند و پزند دهخداست. طنز چزند و پزند در دوره ایوردن از شدت و خشونت بیشتری برخوردار بود. *صوراسرافیل* در مقالات جدی، پیرو میرزا ملکم خان و در مقالات فکاهی، پیرو مجله ترکی *ملا نصرالدین* بود.<sup>۲۱</sup>

### تیاتر

از سال ۱۳۲۶ ق تا بمباران مجلس (احتمالاً)، در تهران به صاحب امتیازی میرزا رضا خان طباطبایی نائینی (۱۲۹۰-۱۳۵۰ ق) با درج مطالب انتقادی درباره اوضاع سیاسی اجتماعی به صورت تئاتر در ۱۲ شماره انتشار یافت. با وجود دشمنی‌های بسیار با نمایش، او به پیروی از آثار میرزا آقاخان تبریزی، *نمایشنامه شیخ علی خان میرزای حاکم ملایر* و *تویسرکان و عروسی با دختر شاه پریان* را در ۱۱ شماره چاپ کرد. تلاش اصلی او مصروف این امر شد که نمایش مکتوب، حلال است، اما اجرای آن حرام.

این اثر که در ۵ پرده نوشته شده است به علت عدم رعایت اصول نمایشنامه‌نویسی، در ۷ پرده پایان می‌یابد. متن برای خواندن نوشته شده نه اجرا، در نتیجه به توضیح صحنه و مسائل نمایشی کمتر پرداخته است. علاوه بر این، نمایشنامه، بدون رعایت وحدت‌های نمایشی نوشته شده است. نظام روایت، خطی است و پرده‌ها کوتاه‌اند. اما نویسندگان از گونه‌های زبانی متنوعی برای هر شخصیت استفاده کرده است.<sup>۲۲</sup>

### بهار

این نشریه را میرزا یوسف اعتصام‌الملک (۱۸۷۴-۱۹۳۷ م)، یکی از پرکارترین و بهترین مترجمان عصر قاجار، در دو دوره یک ساله در ۱۲۸۹ و ۱۲۹۹ ش چاپ کرد. قریب به

اتفاق ترجمه‌ها و مقالات به قلم شخص اعتصام‌الملک است و اهمیت اصلی آن در ترجمه — به‌ویژه از فرانسه به فارسی — است.

محتویات این نشریه تأثیرگذار علاوه به ترجمه بخش‌هایی از آثار ویکتور هوگو، الکساندر دوما، پونسون دو تری، ژول ورن، فلاماریون، والتر اسکات، تولستوی، لئوپاردی، شکسپیر، ولتر و روسو شامل مباحثی چون مسائل تاریخی به‌خصوص در پایان قرن ۱۸م، ناپلئون، لویی کبیر، پتر کبیر، رقابت‌های روس و انگلیس، نقش زنان، بیداری شرق، حق اعتصاب، آموزش و پرورش کودکان، تاریخ مطبوعات و شعر است.<sup>۲۳</sup>

### نوبهار

بنیان‌گذار آن، محمدتقی بهار بود و در چند نوبت در مشهد و تهران انتشار یافت. نوبهار در مشهد انتشار آن در سال ۱۳۲۸ق آغاز شد. روزنامه با شکایت روس‌ها توقیف شد، اما از ذیحجه ۱۳۲۹ به‌عنوان تازه‌بهار به انتشار ادامه داد و در محرم ۱۳۳۰ به دستور وزیر خارجه در نتیجه غوغای اولتیماتوم تعطیل شد. دوره دوم نوبهار در سال ۱۳۳۲ق دوباره منتشر شد، اما باز هم با فشارهای روسیه و انگلیس بعد از نه ماه توقیف شد. فارغ از مقالات آن، روزنامه‌ای محلی به حساب می‌آمد که اخبار خراسان و آستان قدس رضوی را پوشش می‌داد.

نوبهار در تهران، با نمایندگی بهار در مجلس شورای ملی، روزنامه در سال ۱۳۳۳ق به تهران منتقل شد و تا بهار ۱۳۳۶ق چندین بار توقیف شد. پس از یک دوره فترت چهارساله از محرم ۱۳۴۱ مجدداً منتشر شد که در این دوره جدید — برخلاف مشی سیاسی تند پیشین — بر مندرجات ادبی اجتماعی و نیز وجهه ادبی آن افزوده شد. شاگرد اثر پل بورژ با ترجمه رشید یاسمی، یکی از پاورقی‌های معروف آن است.<sup>۲۴</sup>

### دانشکده

این نشریه را جمعیت انجمن دانشکده<sup>۲۵</sup>، زیر نظر ملک‌الشعراى بهار و تحت تأثیر اعتصام‌الملک از اردیبهشت ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ش در دوازده شماره انتشار دادند. دانشکده

بعد از بهار، دومین مجله ادبی در زبان فارسی است. از مقالات مهم آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «تاریخ ادبی» اثر عباس اقبال آشتیانی درباره ادبیات قبل و بعد از اسلام که در ۶ بخش و چندین شماره به چاپ رسید؛ «انقلاب ادبی» نوشته رشید یاسمی که به انقلاب ادبی در فرانسه می‌پردازد. رمان سلطنت الکساندر دوما هم از شماره اول به صورت ضمیمه در آن چاپ می‌شد. افرادی نظیر عباس اقبال آشتیانی، علی اصغر حکمت و حیدرعلی کمالی مقالاتی در آن می‌نوشتند.<sup>۲۶</sup>

### کاوه

در برلین به سردبیری سید حسن تقی‌زاده در ۲ دوره منتشر شد. دوره قدیم کاوه (۱۳۳۴-۱۳۳۷ق) با رویکردی سیاسی، طرفدار آلمان و متحدینش و منتقد جدی سیاست‌های انگلیس و فرانسه: «کاوه و کاویانی درفش» اثر اسکارمان (۱۹۱۶م)؛ متنی درباره جشن نوروز اثر و. گایگر (۱۹۱۶م)؛ شرح حال ادیب‌الممالک (شم ۲۰، ۱۳۳۵ق/۱۹۱۷م)؛ درباره رضا عباسی اثر ایگن میتوخ (شم ۲۳، ۱۹۱۷م)؛ درباره تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلین و مکتوبی در مورد املاهی فارسی از قزوینی (شم ۳۴، ۱۳۳۷ق/۱۹۱۹م)؛ در باب قدیم‌ترین شعر فارسی پس از حمله اعراب (شم ۳۵، ۱۳۳۷ق/۱۹۱۹م).

دوره جدید کاوه (۱۳۳۸-۱۳۴۰ق) با رویکردی ادبی: شرح حال فردوسی (شم ۱)؛ چندین مقاله از تقی‌زاده در معرفی شعرای کهن (شم ۱ و ۴ و ۸، ۱۹۲۰م)؛ مقاله‌ای از کریستن‌سن درباره وجود شعر پهلوی (شم ۴ و ۵)؛ «منابع فارسی صحیح و فارسی خان‌والده» (شم ۱۲)؛ «روابط ایران و روس در زمان آق‌قویونلو و سلسله صفویه تا اول سلطنت آقامحمد خان قاجار» توسط جمال‌زاده (هر ماه به شکل ضمیمه)<sup>۲۷</sup>.

### ارمغان

این مجله را وحید دستگردی در تهران از سال ۱۳۳۸ق/۱۲۹۸ش به مدت ۲۲ سال متوالی چاپ کرد. عمدتاً سالی ۱۰ شماره داشت و شماره‌های ۱۱ و ۱۲، به صورت کتابی



نفیس در اختیار مشترکان قرار می‌گرفت: دیوان ابوالفرج رونی به تصحیح چایکین (سال ششم)؛ دیوان باباطاهر (سال هفتم)؛ مثنوی جام‌جم اوحدی (سال هشتم)؛ جلد یک رهاورد وحید درباره جنگ جهانی اول و مسافرت‌های او به خطه بختیاری (سال نهم)؛ دیوان کامل قائم‌مقام فراهانی (سال دهم)؛ بختیارنامه (سال دوازدهم)؛ تحفه سامی سام میرزا صفوی (سال شانزدهم)؛ تذکره نصرآبادی (سال هفدهم).

ضمن چاپ گزارش‌های انجمن ادبی حکیم نظامی، عده کثیری از ادبای ایران همچون علی‌اکبر دهخدا، غلامرضا رشید یاسمی، علی‌اصغر حکمت، حبیب یغمایی، محمدتقی بینش، محمدتقی بهار، سعید نفیسی، پژمان بختیاری، محمدحسین شهریار، جلال‌الدین همایی، امیری فیروزکوهی، احمد گلچین معانی و رهی معیری با/رمغان همکاری داشتند.<sup>۲۸</sup>

### افسانه

مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه تألیفی و ترجمه‌هایی از نویسندگان مختلف که به سردبیری روزبه (نام مستعار) و به همت صاحب انتشارات کلاله خاور، محمد رضانی، در چندین دوره منتشر شد.

دوره اول (۱۳۰۶-۱۳۰۷ش): با ترجمه‌هایی از کونان دوپل، ولتر، تولستوی، گی دو موپاسان، جیمس ولز و آثاری از موسی نثری، پویان، مستعان و فرامرزی.

دوره دوم (۱۳۰۹ش): به یاری مترجمانی چون نفیسی، خانلری (طوفان شکسپیر و دختر سلطان پوشکین)، فرزاد، بزرگ علوی («شبی در پاییز» ماکسیم گورکی) و محمود هدایت.

دوره سوم (۱۳۱۱ش): با آثاری از بزرگ علوی («باد سام»)، صادق هدایت (چهار داستان و سه ترجمه)، محمد مسعود («قاتل کیست؟»)، پژمان بختیاری (ترجمه «گره سیاه» ادگار آلن پو) و ترجمه‌های دیگری از آثار موپاسان، ویکتور هوگو، آلفونس دوده و چخوف.

دوره چهارم (۱۳۲۳ش): با آثاری از رسام ارزنگی، عبدالحمید نیرنوری، شرف‌الدین قهرمانی، نیما یوشیج («مرقد آقا») و علی‌اصغر گرمسیری.<sup>۲۹</sup>

## ترجمه

ترجمه با ساده‌سازی نثر و آشنا کردن ایرانیان با گونه‌های جدید روایی، تأثیر شگرفی بر ادبیات ایران گذاشت.<sup>۳۰</sup> با رشد فزاینده چاپ و پخش رمان ناشران<sup>۳۱</sup> و مترجمان حرفه‌ای شدند و کار ترجمه را همچون پیشه‌ای تجارتي در پیش گرفتند. بدین ترتیب دایره خوانندگان رمان ترجمه گسترش عام یافت و فضا برای ظهور رمان تألیفی فارسی مهیا شد.

در دوران مشروطه، عمده آثار به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی، قبل از جنگ جهانی اول (۱۲۹۳ش) به چاپ رسیده است. در این دوران، ترجمه متون تاریخی و علمی — که پیش از این رونق فراوانی داشت — کاهش یافت و بر ترجمه رمان افزوده شد. اکثریت آثار از زبان فرانسه ترجمه شد، و مجلاتی نظیر *نوبهار* و *دانشکده* بیشترین سهم را در شکوفایی این زمینه برعهده داشت. به مرور چاپ سربی، جای سنگی را گرفت و بدین ترتیب تحولی در تیراژ کتاب رخ داد. علاوه بر آن به مدد چاپ سربی، قطع کتاب کوچک‌تر شد و قطع سلطانی رواج یافت. ترجمه آثار ماجراجویانه الکساندر دوما و کتاب‌های ژول ورن مشتاقان زیادی داشت و علاوه بر خاطرات دوبری و خاطرات سنت هلن لاس کاز، آثاری از برناردن دو سن پیر (*پل و ویرژینی*)، اوژن سو (*اسرار شب*)، ویکتور هوگو (*بینوایان*)، آبه پرو (*مانون لسکو*)، پیرلتی، پنسون دمو ترای (*سلسله ماجراهای رکامبل*) و پل دوکک چاپ شد؛ اما از توجه به نویسندگانی چون ولتر کاسته شد، که البته بعدها دوباره مورد توجه قرار گرفت. روی هم‌رفته، ماجراجویی و رمانتیسیم، فضای غالب آثار را تشکیل می‌داد.

از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ش، چاپ کتاب، چهار برابر دوره پیش شد و تا حدودی تحت تأثیر نقد ادبی، چاپ مجدد رونق گرفت. با وجود اینکه عمده نظر مترجمان به آثار فرانسوی بود، نویسندگان روس نیز مورد توجه قرار گرفت. علاوه بر تعدادی از نویسندگان دوران پیش نویسندگانی چون لامارتین، موریس لوبلان، میشل زواگو و در سطحی پایین‌تر آلبرتو مورابیا و آنا تول فرانس مورد توجه قرار گرفت. ترجمه حکایت‌های فلسفی ولتر هم رونق یافت. در حالی که در دوره‌های پیشین آثار تاریخی او مد نظر بود. ملی‌گرایی، نگاه شکاکانه به غرب و ضعف ایدئولوژی سبب شد همچنان رمان‌های ماجراجویان با

وجه غالب احساسی و کمی نگاه اجتماعی در صدر آثار ترجمه شده قرار گیرد.<sup>۳۲</sup> در زیر، برخی آثار ترجمه شده از فرانسه در این دوره آمده است: میشل زواگو (ستراد/موس، حسن ناصر، ۱۳۰۴ش؛ پارد/یانها، حسن ناصر؛ کاپیتان، علی اصغر ناصر، ۱۳۰۴ش؛ پسر پارد/یان، حبیب‌الله عین‌الملک)، شاتوبریان (آتالا، عباس بنی‌صدر، ۱۳۱۰ش؛ رنه، شجاع‌الدین شفا، ۱۳۱۶ش)، لامارتین (نعمه‌های عاشقانه، شجاع‌الدین شفا، ۱۳۱۶ش)، ویکتور هوگو (تیره‌بختان، یوسف اعتصام‌الملک، ۱۳۰۳ش؛ بینوایان، حسینقلی مستعان، ۱۳۱۰ش)، آلفونس دوده (پسرک، عطاءالله شهاب‌پور، ۱۳۱۹ش)، ولتر (صادق، رضا شهباشانی، ۱۳۱۵ش)، آناتول فرانس (تائیس، ۱۳۰۸ش و عصیان فرشتگان، ۱۳۰۹ش همگی ترجمه قاسم غنی)، گی دو موپاسان (ترجمه چند داستان از او، ابوتراب شایگان و احمد شهیدی، ۱۳۱۷ش).

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ شمسی بسیاری از رمان‌های جرجی زیدان را مترجمانی همچون علی اصغر حکمت، مجتبی مینوی و عبدالحمید اشراق خاوری به فارسی ترجمه کردند. علاوه بر آن، آثار دیگری از ادبیات عرب نظیر کتاب‌های نیکولا حداد، طه حسین و جبران خلیل جبران ترجمه شد.

از ۱۲۹۰ش به تدریج ترجمه‌هایی از آثار نویسندگان روس صورت گرفت، و ایرانیان تا پایان عهد رضا خانی با تولستوی (رستاخیز ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۱۳۱۲ش؛ سرگذشت حاجی مراد ترجمه عبدالله بهرامی، ۱۳۱۰ش و...)، پوشکین (دوبروسکی ترجمه گریگور یقیکیان، ۱۳۰۷ش و...)، چخوف و ماکسیم گورکی آشنا شدند.

نویسندگان انگلیسی‌زبان نیز به مرور در ایران معرفی شدند، ادگار آلن پو، جک لندن، هربرت جرج ولز، رابرت لویس استیونسون، والتر اسکات، دانیل دوفو، جاناتان سويفت، چارلز دیکنز، رویارد کیپلینگ، هریت بیچراستو (کلبه عمو تم، ترجمه حسین کیهانی، ۱۳۱۵ش) و ویلیام شکسپیر (جولیوس قیصر و شرح حال شکسپیر، ترجمه محمد خان بهادر، ۱۳۰۵ش؛ شاهکارهای شکسپیر<sup>۳۳</sup>: هاملت، رومئو ژولیت، ماکبث، به ترجمه سلطان حمید امیر سلیمانی، ۱۳۰۷ش؛ تاجر ونیزی به ترجمه احمد بهمنیار، ۱۳۰۷ش).

همچنین ترجمه ادبیات آلمانی در سطحی پایین‌تر مورد توجه قرار گرفت. ورتر گوته

ترجمه نصرالله فلسفی (۱۳۰۶ش)، در غرب خبری نیست ایش ماریا مارک  
 ترجمه هادی سیاح سپانلو (۱۳۰۹ش)، ژاندراک شیر، ترجمه بزرگ علوی  
 (۱۳۰۹ش)، ماری استوارت شیر، ترجمه عبدالحسین میکده (۱۳۱۱ش)، فاوست  
 گوته ترجمه عباس بنی صدر (۱۳۰۷ش)، چند نامه به شاعری جوان راینر ماریا ریلکه،  
 ترجمه پرویز خانلری (۱۳۲۰ش) و نیز برخی از آثار کلاسیک ادبیات جهان نظیر: هومر  
 و ایلید به قلم محمود عرفان (۱۳۰۳ش)، ایرانیان آشیل به قلم علی اصغر شمیم  
 (۱۳۰۸ش).

با توجه به برخی عناوین کتب، مترجم چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد که  
 بسیاری از منتقدان و پژوهشگران بزرگ این دوران همچون پرویز خانلری، علی دشتی،  
 سعید نفیسی، سید حسن تقی‌زاده، نیما یوشیج و صادق هدایت از کیفیت نازل  
 عمده آثار ترجمه شده شکایت کنند و خواهان ترجمه شاهکارها و آثار ارزشمندتری  
 باشند.<sup>۳۴</sup>

در پایان این بخش باید از ترجمه چند کتاب تاریخی نام برد که در جریان مشروطه  
 از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود: بوسه عذرا، اثر جرج رینولدز به قلم صدرالمعالی در عهد  
 ناصرالدین شاه ترجمه شد، اما به این دلیل که در کتاب، مبارزات سلطنت‌طلبان و  
 جمهوری خواهان در چک و اسلواکی شرح داده شده بود اجازه چاپ نگرفت تا اینکه در  
 سال ۱۳۲۶ق منتشر شد؛ شورش در روسیه، که سید عبدالحسین کرمانی از عربی به  
 فارسی ترجمه کرد و به صورت جزوه در سال ۱۳۲۶ق منتشر شد، اما در عهد استبداد  
 صغیر توقیف شده و دوباره در سال ۱۳۲۷ق به شکل کتاب منتشر شد؛ دوره تاریخ انقلاب  
 کبیر فرانسه: در سه بخش (جلد) توسط الکساندر دوما و آدولف تیر نوشته شده و  
 ظاهراً به قلم یوسف مرتضوی تبریزی، به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۳۱ق چاپ کرده  
 است؛ تاریخ اقصای شرق یا محاربه روس و ژاپن: از زبان‌های ترکی و فرانسه توسط  
 میرزا باقر خان تبریزی مترجم ترجمه شد و در سال ۱۳۲۵ق به شکل مصور در مجله‌ای  
 انتشار یافت تا اینکه در سال‌های اول حکومت احمد شاه به صورت کتاب چاپ شد. کتاب  
 شامل فصولی از سفرنامه روس و ژاپن فؤاد ثنایی بیک و جنگ روس و ژاپن هانری  
 گاللی است.<sup>۳۵</sup>

## نثر داستانی

## داستان کوتاه

داستان کوتاه فارسی که نخستین جرقه‌های آن در دوره مورد بحث ما آغاز می‌شود از یک سو با داستان‌های کوتاه ترجمه شده غربی پیوند و از سوی دیگر با سنت‌های دامنه‌دار انواع حکایت‌های کوتاه فارسی خویشاوندی دارد. اگر بر همین مبنا، رمان فارسی را نیز دنباله قصه‌های بلندی همچون سمک عیار بدانیم می‌توانیم چنین استدلال کنیم که توسعه تاریخی اشکال پیشینی هر کدام از این دو نوع ادبی، در غنای شکل‌های تازه تأثیری انکارناپذیر داشته است؛ همان‌طور که سابقه طولانی‌تر و گسترده‌تر حکایت‌های کوتاه باعث پیشرفت شکلی آنها شده است، پیشینه کوتاه‌تر و محدودتر داستان‌های بلند سبب شده است که در آغاز شکل‌گیری، داستان‌های کوتاه به لحاظ ساختی، کیفیت بالاتری نسبت به رمان‌ها داشته باشد.

به‌هرروی با وجود برتری کیفی داستان کوتاه نسبت به رمان<sup>۳۶</sup>، تعداد داستان‌های کوتاه ترجمه شده یا نوشته شده تا سال ۱۳۰۰ش کمتر از رمان‌ها بود<sup>۳۷</sup>. اما به مرور با انتشار مجلات مؤثری در حوزه داستان کوتاه نظیر *افسانه* و *گل‌های رنگارنگ* و چاپ مجموعه‌های داستان کوتاهی چون *مجموعه ایران* شامل سه داستان «شب بدمستی» (هجوم اسکندر) پرتو، «دیو... دیو» (تاخت و تاز اعراب) بزرگ علوی و «سایه مغول» (بربریت مغولان) صادق هدایت، داستان کوتاه اندک‌اندک خود را به عنوان گونه‌ای مهم و مستقل، تثبیت کرد. گروه ربه<sup>۳۸</sup> را، که دو تن از بزرگ‌ترین داستان‌نویسان ایرانی صادق هدایت و بزرگ علوی را در خود جای داده است، باید به مجموعه این عوامل اضافه کرد.

تذکر این نکته ضروری است که با وجود پیشرفت‌های داستان کوتاه و پیشگامی نویسندگانی بزرگ چون علی‌اکبر دهخدا، جمال‌زاده، هدایت و بزرگ علوی، نام‌گذاری اصطلاح «داستان کوتاه» و پذیرش آن به عنوان نوع ادبی مستقل در سال‌های پس از ۱۳۲۰ش اتفاق افتاد<sup>۳۹</sup>.

تقریباً همزمان با دهخدا و اندکی پس از آن، دو نفر دیگر به نگارش حکایت‌های کوتاهی با ته‌مایه طنز پرداختند: میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما که در کتابی با

عنوان صحبت سنگ و سبو (۱۳۲۷ق)، داستانی کوتاه با عنوان «حکایت آقای تریاک کش و نوکر آقاکش» دارد<sup>۴۰</sup> و افصح المتکلمین (علی عمو) که ۴۸ قطعه کوتاه طنزآمیز در فواصل سال های ۱۲۸۸-۱۲۸۹ش در روزنامه خیر الکلام (رشت، ۱۲۸۶ش) منتشر کرد<sup>۴۱</sup>.

همچنین باید در کنار راه گشایی های جمال زاده، به نمونه های پراکنده زیر اشاره کرد: حسن مقدم (۱۲۷۴-۱۳۰۴ش): «هندوانه» (۱۲۹۵ش) و بعدتر: «نرگس»، «شاهزاده خانم تاجی»، «زن حاجی آقا» و «حکایت»؛ کریم کشاورز (۱۲۷۹-۱۳۶۵ش): «خواب» (مجله فرهنگ، رشت، ۱۲۹۸ش) و «آدم ها و ماجراهای کوچه نو» (۱۳۱۲ش)<sup>۴۲</sup> و نیز ده داستان کوتاه درباره مسائل و حقوق زنان در مجله عالم نسوان منسوب به ابراهیم خواجه نوری (دلشاد خانم چنگیزی) که به همت مدرسه انات آمریکایی تهران در سال های ۱۲۹۹-۱۳۰۱ش چاپ شد<sup>۴۳</sup>.

به طور کلی، در کنار شعر و رمان، قطعه ادبی نویسی به شکل پدیده ای شایع، در همه نشریات و مجلات امکان حضور یافت. این قطعه ها که عمدتاً ساختار روایی ندارد، به همراه ترجمه منثور اشعار فرنگی، زمینه را برای ظهور و پذیرش داستان کوتاه فراهم می کند. برخی از رمان ها نیز در واقع مجموعه داستان های کوتاه بود که به رشته یک رمان کشیده شد، نظیر *خاطرات جلیلی*، *بانوان واژگون بخت گلشن* و *فرنگیس نفیسی*. علاوه بر این، بسیاری از رمان ها مانند آثار مشفق کاظمی با الحاق داستان های کوتاه به بدنه داستان، شگرد سنتی داستان در داستان را احیاء می کند. پس از چاپ یکی بود و یکی نبود جمال زاده باید به مجموعه داستان های کوتاه زیر - که بیشتر به حکایت، مقاله و قطعه ادبی شبیه است - اشاره کرد: محمد حجازی، *آیین* (۱۳۱۲ش، ج ۱، ۱۳۲۱ش، ج ۲)، *اندیشه* (۱۳۱۹ش)، *ساغر* (۱۳۳۶ش)، *نسیم* (۱۳۳۹ش) و *آهنگ* (۱۳۳۹ش)؛ علی شیرازپور پرتو (ش. پرتو)، *درگرو پول* (۱۳۱۰ش)، و *کو عشق من* (۱۳۱۳ش)؛ محمد جناب زاده، *اوراق پراکنده* (پیش از ۱۳۱۶ش)؛ ابوالقاسم پاینده، *در گوشه دارالمجانین* (۱۳۱۱ش)؛ سعید نفیسی، *ستارگان سیاه* (۱۳۱۶ش)<sup>۴۴</sup>.

درباره برجسته ترین نویسندگان داستان کوتاه در ادامه مطالبی آمده است.

## علی اکبر دهخدا (۱۲۵۶-۱۳۳۴ش)

دهخدا در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۶ق با انتشار چرند و پزند در صورت اسرافیل به شهرت رسید. او پس از خلع محمدعلی شاه، از تهران و کرمان نماینده مجلس شد و به نگارش در روزنامه‌های مجلس، آفتاب، شورا، ایران کنونی، پیکار پرداخت. در زمان جنگ جهانی اول، به چهارمحل و بختیاری گریخت و کار لغت‌نامه و امثال و حکم را آغاز کرد. امثال و حکم در سال ۱۳۲۸ش به دستور اعتمادالدوله چاپ شد، اما لغت‌نامه چند ماه پس از بزرگداشت صد سالگی او در سال ۱۳۵۸ش منتشر شد. دهخدا در سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۲۰ش رئیس مدرسه علوم سیاسی شد. او در این سال‌ها بیشتر به کارهای علمی اشتغال داشت با ظهور مصدق، به پشتیبانی او برخاست. اما پس از کودتا به همین دلیل مغضوب شد.

دهخدا/چرند و پزند را با امضاهای دخو، خرمگس، اسیرالجوال، برهنه خوشحال و نخود هر آش نگاشت. همه این مقالات، روایی نیستند بلکه تنها برخی از آنها را می‌توان داستان یا داستان‌گونه قلمداد کرد. چرند و پزند، پلی میان صورت‌های روایی نو و کهنه است و آغازگر راهی که با پیگیری جمال‌زاده و دیگران، پایه‌های داستان کوتاه را در ایران بنیاد گذارد. نثر او سرشار از اصطلاحات روزمره، کلمات عامیانه و حتی واژگان فرنگی است و بدین ترتیب مرز میان زبان رسمی و زبان مردمی را درهم می‌شکند. علاوه بر آن، گونه‌های زبانی که شخصیت‌های داستان‌هایش استفاده می‌کنند نسبتاً تنوع زبانی قابل توجهی دارد.

دهخدا هم از نظر مضمون و هم از نظر سبک به شدت تحت تأثیر نوشته‌های محمد قلی‌زاده در روزنامه ملا نصرالدین<sup>۴۵</sup> بود. شباهت‌های انکارناپذیر مطالب ملا نصرالدین و چرند و پزند را می‌توان به صورت زیر فهرست کرد: بیان موضوعات سیاسی به صورت غیرمستقیم با کمک تمثیل، فولکلور، محاورات روزمره، قصه و لطیفه؛ کاربرد مقدمه کوتاه طنزآمیز در ابتدای داستان که عمدتاً نزدیک با موضوع ندارد؛ مکالمه راوی با بدش، مجلس یا شورایی که مسائل متنوع روزانه در آن مطرح می‌شود (گونه‌ای از همان تکنیک بدل‌سازی برای نمایش مواضع مخالف)؛ استفاده از نامه‌های رسیده به دفتر روزنامه؛ استعمال ابزار و ادات بلاغی برای افزایش تأثیر طنز.

علاوه بر دیوان اشعار (۱۳۶۲ش)، آثار دیگری چون ترجمه روح القوانین منتسکیو، ترجمه عظمت و انحطاط رومیان اثر منتسکیو و فرهنگ فرانسه - فارسی از او برجای مانده است.<sup>۴۶</sup>

### سید محمدعلی جمالزاده (۱۲۷۰-۱۳۷۶ش)

پدرش سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی از معروف‌ترین خطیبان عصر مشروطه بود که به دست محمدعلی شاه کشته شد. جمالزاده تحصیلاتش را در لبنان و سوئیس پی گرفت تا در زمان اشغال ایران در ۱۹۱۵م به دعوت سید حسن تقی‌زاده برای مبارزه با استبداد قاجار و سلطه روس و انگلیس به برلین رفت. سپس برای انجام مأموریتی محرمانه به کرمانشاه سفر کرد و پس از بازگشت با مجله کاوه همکاری کرد. در شماره اول دوره جدید کاوه در ۱۲۹۹ش داستان «فارسی شکر است» را چاپ کرد. به دنبال آن در سال ۱۳۰۰ش یکی بود و یکی نبود را منتشر کرد.

او از اولین افرادی است که برخلاف سایرین، کتابش را به زبان محاوره نوشته است و داستان‌هایش سرشار از ضرب‌المثل‌ها، کنایات و ترکیبات مورد استعمال عامیانه است. او در این کار به‌ویژه استفاده از گویش‌های تهرانی و اصفهانی افراط می‌کند. توجه جمالزاده به سبک بیش از محتواست، و سبک انشاء او همان روش زین‌العابدین مراغه‌ای و دهخدا را دنبال می‌کند. انشاء او تکامل یافته و از اغلاط لفظی و معنوی و استعمال لغات ترکی پاک است. اما نثرش - با وجود بافت زبانی ساده‌ای که دارد - بیش از آنکه داستانی باشد به لحاظ استفاده از جمله‌های دراز و به هم پیوسته، انشاءپردازی و موارد بعضاً محتوایی دیگر واعظانه و حتی گاهی به سبک مقالات روزنامه‌ها و مجلات است.

از نظر بسیاری از منتقدان، داستان‌های یکی بود و یکی نبود بیشتر به حکایت شبیه است تا داستان کوتاه و باید صادق هدایت را نویسنده اولین داستان‌های کوتاه فارسی به معنای واقعی دانست. این داستان‌های کوتاه که در حقیقت داستان‌های لطیفه‌وار قلمداد می‌شود دارای ساختاری دسیسه‌ای همراه با پایانی نامنتظر است که با قصه‌های سنتی نظیر مقامات<sup>۴۷</sup> و حکایات اخلاقی خویشاوندی دارد. اما در هر صورت داستان‌های «دوستی خاله خرسه»، «بیله دیگ بیله چغندر» و مخصوصاً «درد دل ملا قربانعلی» از



این مجموعه به ساخت داستان کوتاه غربی نزدیک‌تر است و با سه داستان دیگر از منظر انسجام ساختاری، یکسانی راوی و نویسنده، نوعی بودن شخصیت‌ها و ایستایی آنها و سطحی بودن توصیف شخصیت‌ها متفاوت است.

داستان‌های جمال‌زاده، به‌جای آنکه به روایات شخصیت‌های داستانی و تحول آنها توجه داشته باشد، بیشتر بر پیرنگ و اعمال و شخصیت‌ها متمرکز است. قصه‌ها پیرنگی محکم دارد و عمدتاً از زاویه دید اول شخص روایت شده است که گاه به دانای کل تبدیل می‌شود. در زمینه شخصیت‌پردازی نیز جمال‌زاده کاریکاتورهای داستانی دهخدا را به صورت تیپ‌های داستانی عرضه می‌کند. سبک نگارش و زبان او تأثیری بنیادین بر رویکرد قصه‌نویسان بعدی گذاشت، اما لحن شوخ و سنگ او و شکل پیرنگ و ساختار آثارش کمتر مورد توجه پسینیان واقع شد.

آثار بعدی جمال‌زاده ارزش خود را در چنبره پرگویی، گفتارهای حکیمانه و اظهارنظرهای فلسفی و عرفانی از دست داد و هیچ‌گاه به اندازه یکی بود یکی نبود مورد توجه قرار نگرفت. افراط در استفاده از کنایات و ترکیبات عامه که در یکی بود و یکی نبود به اندازه و متعادل استفاده شده بود یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف آثار بعدی او به شمار می‌رود. این داستان‌ها که بیشتر جنبه فکاهی و خاطره‌ای دارد عمدتاً مضامین تکراری یکی بود و یکی نبود را همراه با محافظه‌کاری و انتقاداتی که حدت و تیزی آن گرفته شده بود عرضه می‌کند.

آثار: سرگذشت عمو حسینعلی (۱۳۲۱ش) که در سال ۱۳۳۷ش با افزوده‌هایی در دو جلد با عنوان شاهکار تجدید چاپ شد، دارالمجانین (۱۳۲۱ش)، سر و ته یک کرباس (۱۳۲۳ش)، قلتشن دیوان (۱۳۲۵ش)، صحرای محشر (۱۳۲۶ش)، هزار بیشه (۱۳۲۶ش)، راه‌آب‌نامه (۱۳۲۶ش)، معصومه شیرازی (۱۳۳۳ش)، نمک‌گندیده (۱۳۳۴ش)، تلخ و شیرین (۱۳۳۴ش)، کهنه و نو (۱۳۳۸ش)، غیر از خدا هیچ کس نبود (۱۳۴۰ش)، هفت کشور (۱۳۴۰ش)، صندوقچه اسرار (۱۳۴۲ش)، آسمان‌ریسمان (۱۳۴۳ش)، قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریشدار (۱۳۵۲ش) و قصه ما به‌سر رسید (۱۳۵۷ش).

ترجمه‌هایی نیز از او به یادگار مانده است: قهوه‌خانه سورات برناردن دو سن پیر،

حسیس مولیر، دشمن مردم هنریک ایبسن، سرگذشت بشر هندریک ویلم وان لون و سه اثر ویلهلم تل، دون کارلوس و کودک اسپانیایی از شیلر<sup>۴۸</sup>.

### صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ش)

صادق هدایت در خاندان معروف رضاقلی خان هدایت، صاحب مجمع الفصحا، که نسب خود را به کمال خجندی می‌رساند به دنیا آمد، خاندانی که عمده افراد آن وزیر، وکیل و فرمانده نظامی بودند. او پس از انتشار رباعیات حکیم عمر خیام (۱۳۰۳ش) و انسان و حیوان (۱۳۰۳ش) در سال ۱۳۰۵ش برای ادامه تحصیل به بلژیک و سال بعد به پاریس رفت، اما موفقیت چندانی کسب نکرد و به کار داستان‌نویسی پرداخت. در بازگشت (۱۳۰۹ش) به چاپ آثارش همت گماشت و با گروه ربهه همکاری کرد. علاوه بر نگارش داستان‌های کوتاه ارزشمند، ملی‌گرایی زمانه در روحیه او نیز تأثیر گذاشت و به خلق نمایشنامه‌های پروین دختر ساسانی (۱۳۰۹ش) و مازیار (۱۳۱۲ش) با همکاری مجتبی مینوی که دیباچه‌ای بر آن نوشت، پرداخت. پس از مدتی بنا به دلایلی اجازه انتشار سایر آثارش را در ایران نیافت، در نتیجه به سال ۱۳۱۵ش به دعوت ش. پرتو به هند سفر کرد و بوف کور را در نسخ معدودی برای دوستانش منتشر کرد. در هند زیر نظر بهرام گور انکلساریا پهلوی آموخت و گجسته ابالیش (۱۳۱۸ش)، شهرستانهای ایران (۱۳۲۱ش)، کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۲۲ش)، یادگار جاماسپ (۱۳۲۲ش)، زند و هومن یسن (۱۳۲۳ش)، گزارش گمان‌شکن (۱۳۲۳ش) را به فارسی ترجمه کرد. هدایت علاوه بر همکاری با مجله موسیقی و شرکت در هیأت تحریریه سخن، برای نشریاتی همچون مهر، ایران لیگ و پیام نو مقالاتی نوشت.

اما آنچه هدایت را در ادبیات فارسی یگانه می‌سازد بوف کور و مجموعه داستان‌های کوتاهی چون زنده به گور (۱۳۰۹ش)، سه قطره خون (۱۳۱۱ش) و سایه روشن (۱۳۱۲ش) است. او باسگ و لگرد (۱۳۲۱ش) به اوج رسید. پس از آن، ارزش اجتماعی سیاسی داستان‌هایش بر وجهه ادبی آنها غلبه کرد. بوف کور - که شاید داستان‌های زنده به گور و سه قطره خون به نوعی تمرین و مشقی برای آفرینش آن محسوب می‌شود - ستایش ادیبان و منتقدان غربی نظیر روز لسکو (مترجم بوف کور به فرانسه)،

پاستور والرادی (عضو آکادمی فرانسه)، ژیلبر لازار، آندره رونسو، آندره برتون (رهبر سوررئالیست‌های فرانسه)، فیلیپ سوپو، ر. لالو و ریلمون دسنی را برانگیخت. بوف کور، اثری استثنایی است که به لحاظ بحث تاریخ انواع ادبی و ساخت رمان، نمی‌توان شکل‌های پیش و پس از آنرا به سادگی معین کرد. داستان بلندی که فارغ از تحولات نوعی (genre) دوران خویش نوشته شده است و تا سال‌ها بعد اثری که بتوان آنرا دنباله بلافصل آن دانست آفریده نمی‌شود. به همین جهت حضور چنین رمانی در این بخش از تاریخ ادبیات ایران، بسیار غیرمنتظره است. اما داستان‌های کوتاه او از همان ابتدا در اثر توجه نویسندگانی چون بزرگ علوی و صادق چوبک، در پایه‌ریزی ساخت داستان کوتاه فارسی مشارکت عمیقی دارد.

هرچند هدایت هم داستان‌هایی خیالی - وهمی و هم علمی - تخیلی دارد و آثارش گونه‌های متنوعی از ناتورالیسم و رئالیسم تا سوررئالیسم را دربرمی‌گیرد، رویکرد اصلی او واقع‌گرایی است. او همچون نویسندگان دوران خود تنها حادثه‌پردازی نمی‌کند، بلکه برخلاف آنها به ساخت موقعیت و فضای اثر نیز توجه ویژه‌ای دارد. شخصیت‌های ابداعی او برخلاف جمال‌زاده، نوعی (تیپیک) نیستند، بلکه دارای فردیت‌های درونی خاصی هستند. او برخلاف معاصرانش از توصیفات زاید و قطعه‌نویسی بی‌محتوای ادبی می‌پرهیزد. علاوه بر این، برای هر نوعی خاص از داستان، زبان ویژه‌ای می‌آفریند. نثر او نیز همچون جمال‌زاده، ساده و بی‌پیرایه و همراه با کنایات و تعبیرات عامیانه است، اما با این تفاوت که در استعمال آنها زیاده‌روی نمی‌کند و نوشتاری طبیعی و فاقد خصایص نثر مقاله‌ای دارد.

زبان طنزآمیز و گزنده هدایت در عمده آثار او حضوری بارز دارد، اما در نمونه‌هایی نظیر *وغ وغ ساهاب* (۱۳۱۳ش)، *علویه خانم* (۱۳۲۲ش) و *ولنگاری* (۱۳۲۳ش) و *توپ مرواری* (تألیف ۱۳۲۹ش) به قطعات هزلی - هجایی و به قول خودش غزیه‌های (قضیه) معروفی تبدیل می‌شود.

هدایت، نخستین نویسنده‌ای بود که به اهمیت فرهنگ عامه پی برد و آثار ارزشمندی در این زمینه نگاشت. مجموعه ترانه‌های *عامیانه اوسانه* (۱۳۱۰ش) و *نیرنگستان* (۱۳۱۲ش) درباره سنت‌ها و خرافات حتی آثاری مثل *وغ وغ ساهاب* (۱۳۱۳ش) که

با همکاری مسعود فرزاد نوشته شد جنبه دیگری از تأثیر ادبیات عامیانه را بر او نشان می‌دهد. او در سال ۱۳۱۸ش که با مجله موسیقی همکاری می‌کرد از طریق رادیو از عامه مردم درخواست کرد آنچه را از فرهنگ عامه در اختیار دارند برای پخش در رادیو به او بسپارند. بدین ترتیب به یاری رادیو و چاپ مقالات و داستان‌های عامیانه‌ای از هدایت در مجلات سخن و موسیقی، این شاخه از دانش مردم‌شناسی در ایران گسترش یافت. موزه مردم‌شناسی به کمک هدایت، نمونه‌های ملی فراوانی جمع‌آوری کرد و افرادی چون صبحی مهتدی و حتی دهخدا از نتایج تحقیقات او بهره گرفتند.

با وجود اینکه هدایت به مطالعه آثار بزرگ ادبیات جهان معروف بود و زندگی آثار او را با نویسندگان بسیاری همچون ژرار دو نروال، سارتر، ینسن، کنوت هامسون و دیگران مقایسه کرده‌اند، بیش از همه به تأثیرپذیری او از فرانتس کافکا اشاره شده است. ترجمه دو داستان مسخ (مجله سخن، ۱۳۲۲ش) و گراکوس شکارچی (مجله سخن، ۱۳۲۵ش) که با ترجمه چند داستان دیگر کافکا توسط حسن قائمیان، در ۱۳۲۹ش چاپ شده است تأییدی برای این مدعاست.<sup>۴۹</sup>

### بزرگ علوی (۱۲۸۲-۱۳۷۵ش)

او که تحصیلاتش را در آلمان انجام داده بود در ایران به گروه ربه پیوست. علاوه بر آن به همکاری با گروه مارکسیستی تقی ارانی پرداخت و در نتیجه سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۲۰ش را در زمره ۵۳ نفر در زندان گذراند و پس از آزادی، از بنیان‌گذاران حزب توده ایران شد. علوی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به آلمان فرار کرد و به تدریس در دانشگاه هومبولت پرداخت.

آثار بزرگ علوی را در پنج دوره تقسیم‌بندی می‌کنند:

۱. ایران دوستی به شیوه کلاسیک (۱۳۱۰ش): «دیو!... دیو!» در مجموعه انیران (۱۳۱۰ش).
۲. داستان‌های روان‌شناختی با تسلط هدایت بر او (۱۳۱۱-۱۳۱۳ش): چمدان (۱۳۱۳ش).
۳. در جستجوی راهی تازه با گرایش اجتماعی (۱۳۱۷-۱۳۲۱ش): ورق پاره‌های

زند/ن (۱۳۲۰ش).

۴. رمانتیسیم انقلابی (۱۳۲۶-۱۳۳۱ش): نامه‌ها (۱۳۳۱ش) و چشمه‌هایش (۱۳۳۱ش).

۵. غربت: الف - (۱۳۳۲-۱۳۵۷ش): مجموعه داستان‌های دیوا... دیوا و میرزا (۱۳۵۷ش)؛ ب - از رمانتیسیم انقلابی تا اسلامی (۱۳۵۷ش به بعد): رمان‌های سالاری‌ها (تألیف ۱۳۵۴ش/چاپ ۱۳۵۷ش) و موریانه (۱۳۶۸ش).

او علاوه بر پنجاه و سه نفر (۱۳۲۱ش)، سفرنامه‌ازبک‌ها (۱۳۲۷ش)، روایت (۱۳۷۷ش)، فرهنگ فارسی آلمانی با کمک هاینریش یونگر (۱۹۶۵م)، ترجمه‌هایی نیز دارد. از روسی: باغ آلبالوی چخوف و دوازده ماه مارشاک؛ از انگلیسی، کسب و کار میسیز وارن برنارد شاو و مستنطق، ج. ب. پریستلی؛ از آلمانی: دوشیزه اورلئان شیر و حماسه ملی ایران تئودور نولدکه.

بزرگ علوی، داستان‌های اولیه‌اش را تحت تأثیر هدایت نوشت. آنگاه با تلفیق بینش بدبینانه با فردگرایی رمانتیک به سوی بینشی سوسیالیستی حرکت کرد و به خوش‌بینی در آثار پایانی‌اش منتهی شد. چمدان نشانگر تأثیرپذیری او از فروید و روان‌کاوی در جوانی است. شخصیت‌های چمدان، سودا زده‌اند و در فضایی مبالغه‌آمیز و رمانتیک حرکت می‌کنند و داستان‌ها خط روایی مشخصی ندارد. بهترین دوره نویسنده‌گی علوی را دوره چهارم دانسته‌اند با آثاری چون نامه‌ها و چشمه‌هایش. میرزا به شیوه‌ای کهنه و فرسوده سازمان یافته است و داستان‌ها عمدتاً سرگذشت گونه روایت و نقل می‌شود. حتی زبان این دوره او نیز به پاکیزگی و روانی روزگار پیشین نیست. آثار سال‌های غربت بزرگ علوی، چندان مقبول واقع نشد و ارزش و تنوع شکل‌های دوره‌های پیشین را نداشت. مهارت او در توصیف جزئیات و چهره‌پردازی به همراه دقت بی‌نظیرش، ویژگی متمایز آثار اوست، اما ذهنیت و زبان شخصیت‌های مختلف علوی، تفاوت چندانی ندارد. او همچون جمال‌زاده و هدایت به دنبال استفاده از زبان و اصطلاحات محاوره نبود و توجه او بیشتر به پیرنگ داستان معطوف بود تا زبان آن. داستان‌های اولیه او که آنها را در هیچ‌یک از مجموعه‌های خود نیاورده است به شدت احساساتی بود. اما داستان‌های بعدی او سرشار از برخورد‌های روان‌شناسانه است، که برخلاف حجازی و نفیسی در سطح

نمی‌ماند و برای تعمیق نگاهش، سراغ بازنمایی تناقضات روانی شخصیت‌ها می‌رود. روایت عمده داستان‌های او برعهده‌راوی اول شخص است و اکثر شخصیت‌های آثارش از میان دانش‌آموختگان مرفه طبقه متوسط تهران گزینش شده‌اند. برخلاف بسیاری از نویسندگان ایرانی، به مسائل غنایی نیز توجه دارد و انواع گوناگونی از زنان را در آثارش تصویر می‌کند؛ زنان که تا حدی از دیدگاهی فرویدی به آنها می‌نگرد در آثار او پرشور و زنده توصیف شده‌اند و در تقدیس و تقبیح آنها افراط نمی‌شود.<sup>۵۰</sup>

## رمان

چنان‌که پیشتر گفتیم باید در فضای ادبی ایران، خلق بوف کور را استثنایی دانست که به هیچ‌وجه در تقسیم‌بندی‌های زمانه خود نمی‌گنجد. فارغ از آن، رمان فارسی از ابتدای ظهور تا پیش از ۱۳۲۰ش دو جریان عمده تاریخی و اجتماعی دارد. اولین رمان‌های تاریخی را در فاصله سال‌های ۱۲۸۴ تا ۱۳۰۰ش و کمی بعد از آن، نویسندگانی چون محمدباقر میرزا خسروی، شیخ ابراهیم زنجانی، شیخ موسی نثری، عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی و میرزا حسن خان بدیع نصرت‌الوزاره نوشته‌اند، و بدین ترتیب رمان تاریخی برای اولین بار در ادبیات فارسی ظهور یافت. از حدود سال‌های ۱۳۰۴ش و کمی پیش از آن تا ۱۳۲۰ش را باید دوره رشد و شکوفایی رمان تاریخی به شمار آورد. سال‌های پس از ۱۳۲۰ش را باید عصر رکود نسبی رمان تاریخی یا تغییر مسیر آن به سوی انواع تازه رمان دانست.<sup>۵۱</sup>

رمان تاریخی سال‌های ۱۲۸۴ تا ۱۳۰۰ش نتیجه غیرمستقیم تزلزل سیاسی و آشفتگی‌های اجتماعی دورانی بود که از مضامین سیاسی - اجتماعی عصر مشروطه مانند استقلال، ملی‌گرایی و امنیت‌طلبی سرشار بود.<sup>۵۲</sup> رمان تاریخی که غرض اولیه‌اش، آموزش تاریخ بود در واقع دارویی برای پر کردن خلأهای شخصیتی ملتی شکست خورده بود تا با افتخار به گذشته درخشان خویش، غصه‌هایش را به فراموشی بسپارد. سرخوردگی از مشروطه با ملی‌گرایی که در عهد رضا خانی از سوی دولت و ملت - حداقل در ابتدا - تبلیغ می‌شد پیوند خورد و رمان تاریخی را به اوج شکوفایی خود رساند. چنان‌که پیشتر اشاره شد به‌طور کلی نمی‌توان نقش بنیادین انتشار مطبوعات و کتب، علی‌الخصوص

پاورقی‌های روزنامه‌ای، را به همراه ترجمه آثار تاریخی ماجراجویانه نویسندگانی چون الکساندر دوما در ایجاد سنت رمان تاریخی نادیده انگاشت.

رمان اجتماعی حدود ۱۵ سال پس از رمان تاریخی به وجود آمد. تهران مخوف مشفق کاظمی در سال ۱۳۰۱ش به صورت پاورقی روزنامه ستاره/یران و در سال ۱۳۰۳ش به شکل کتاب انتشار یافت.<sup>۵۳</sup> این اثر، به عنوان الگویی برای آفرینش رمان‌های اجتماعی مورد استقبال وسیع قرار گرفت. به طوری که آثار بعدی عمدتاً تقلیدهای موفق یا ناموفقی از این رمان بود. زنان و مسائل آنان، به ویژه در گستره شهر، مهم‌ترین و مرکزی‌ترین مضمون رمان‌های اجتماعی این دوران است.

خصوصیات کلی رمان‌های تاریخی و اجتماعی را که رمان‌های مدرن دوره‌های بعد را نوید می‌دهد، می‌توان چنین خلاصه کرد: شخصیت‌پردازی‌ها عمدتاً مطلق‌گرا و تک‌بعدی و نظام روایت خطی است. راویان، حضوری کسالت‌بار در داستان دارند که توصیفات فراوان صحنه‌ها، گفتگوهای طولانی اشخاص و افاضات بی‌ربط نویسنده آنرا تشدید می‌کند بدبینی همراه با رمانتیسیم و ناسیونالیسم غلبه آشکاری دارد. ضدیت با زندگی شهری و طرفداری روستا و سادگی آن برجسته شده است. تأثیر رمان‌های ماجراجویانه و تاریخی فرنگی و داستان‌های عامیانه بلند فارسی در اکثر آنها مشهود است. نویسندگان با استقبالی که از کتاب می‌شود به فکر نگارش جلد دوم آن می‌افتند که کمتر با استقبال مواجه می‌شود و ارزش هنری کمتری دارد. آثار بعدی این رمان‌نویسان نیز در سطحی پایین‌تر، مورد اقبال عمومی منتقدان و مخاطبان واقع می‌شود.

از نسل اول رمان‌نویسان تاریخی، درباره شیخ ابراهیم زنجانی کمتر سخن گفته شده است؛ شهریار هوشمند (۱۲۹۱ش) رمانی کلیددار است که به جای پرداختن به شخصیت‌های ایران کهن، افراد زمانه خود را دست‌مایه داستان قرار می‌دهد. نویسنده به دلیل مسائل سیاسی، وانمود می‌کند که رمانش ترجمه‌ای است از اثری نامعلوم که نام نویسنده‌اش به علت افتادگی صفحه آغازین، مجهول است. نثر شهریار هوشمند، غیرداستانی است و اطناب در گفتگوها و توضیحات، استعمال واژگان عربی و استفاده غیرضروری از صنایع ادبی آنرا خراب کرده است. شخصیت‌ها زبانی یکسان دارند و به استثنای چند تن، عمدتاً تک‌بعدی هستند. روایت، خطی است و فاقد فضا سازی،

صحنه‌پردازی و خلق لحظات داستانی<sup>۵۴</sup>.

از نسل دوم که عصر شکوفایی رمان تاریخی است باید مؤتمن و آرین‌پور را نیز — جز آنان که مفصل‌تر در ادامه آمده‌اند — در نظر داشت: عباس آرین‌پور کاشانی (۱۲۸۵-۱۳۶۳ش) کتابی با عنوان *عروس مدی* (۱۳۰۸ش) دارد که برپایه مستندات تاریخی با نثری ساده و رمانتیک و استعمال اندک واژگان عربی نوشته شده است. در این داستان، با وجود روایت دانای کل، برخی شخصیت‌ها، قسمت‌هایی از داستان را نقل می‌کنند<sup>۵۵</sup>. زین‌العابدین مؤتمن (۱۲۹۳-۱۳۶۸ش) *آشیانه عقاب* را که نمونه کاملی از داستان پاورقی عامه‌پسند است در سال ۱۳۱۳ش در *روزنامه شفق سرخ* و بعدتر در سال ۱۳۱۸ش به صورت کتاب منتشر کرد. فضای کم‌رنگ تاریخی، داستان را برای ارائه طرحی رمانتیک و پردسیسه به همراه داستان‌های فرعی بی‌ربط مهیا می‌کند. با وجود فضل‌فروشی‌های نامربوط، نویسنده در شخصیت‌پردازی نسبتاً موفق عمل کرده است و حتی خلق و خوی اشخاص فردی نیز به خوبی ترسیم شده است<sup>۵۶</sup>. «مؤتمن برای اولین بار در تاریخ نوول تاریخی فارسی راضی به توصیف دربار و درباریان نشد... بلکه آنها را در چارچوب کل ساخت جامعه قرار داد»<sup>۵۷</sup>.

دیگر نویسندگان مطرح رمان تاریخی عبارتند از: یحیی قریب، یعقوب بن لیث (۱۳۱۴ش)؛ علی شیرازی پرتو (۱۲۸۶-۱۳۷۱ش)، *پهلوان زند* (۱۳۱۲ش)؛ فخرالدین شادمان (۱۲۸۶-۱۳۴۶ش)، *در راه هند* (۱۳۱۲ش در مجله مهر، چاپ ۱۳۱۴ش)؛ نصرت‌الله شادلو، *مداخلات عزم و عشق در کامیابی‌های عجیب نادر شاه افشار* (۱۳۰۹ش) و *عشق پاک* (۱۳۰۶ش)؛ حبیب یغمایی (۱۲۸۰-۱۳۶۳ش)، *دخمه ارغون* (۱۳۱۲ش)؛ حسنقلی میرزا سالور (۱۲۴۷-۱۳۱۱ش)، *جفت پاک* (۱۳۱۱ش)؛ علی محمد آزاد همدانی (۱۲۶۰-۱۳۲۴ش)، *عشق و ادب یا سرگذشت حکیم ابوالقاسم فردوسی* (۱۳۱۳ش در *روزنامه شفق سرخ*)؛ محمدعلی خلیلی، *بانوی نیل* (۱۳۱۷ش) و *بانوی زندانی یا شراره‌های عشق میهن* (۱۳۱۸ش)؛ محمدعلی صفاری، *خان گیلان* (۱۳۱۰ش)؛ مهدی مافی، *دوشیزه/ایروان* (۱۳۲۰ش)؛ حسین مسرور، *محمد/افغان در راه اصفهان* (۱۳۰۰ش در *نو بهار*) و *ده نفر قزلباش* (۱۳۰۷ش، فصل‌هایی از آن در *ارمغان*)؛ نیما یوشیج، *حسنک وزیر* (۱۳۰۵ش، در *شفق سرخ*)؛ صادق هدایت، *سایه مغول* (۱۳۱۰ش، در



مجموعه انیران<sup>۵۸</sup>.

علاوه بر نویسندگان معروف رمان اجتماعی که در ادامه مفصل تر درباره آنان بحث شده است باید از دولت آبادی و شریف تهرانی نام برد.

یحیی دولت آبادی (۱۲۳۸-۱۳۱۸ش) در نگارش *شهرناز* (۱۳۰۵ش/تألیف ۱۲۹۵ش) از رمان های احساساتی ترک تأثیر پذیرفته است. داستان، مبتنی بر حادثه پردازی نیست، بلکه عمدتاً در حول و حوش شخصیت محوری می چرخد. شخصیت پردازی و لحن افراد ضعیف است. زبانی رمانتیک و گاه همراه با شعر اما سالم و دقیق دارد. حاشیه پردازی ها و ارائه مطالب بی ربط اخلاقی - فلسفی به همراه تصنعی بودن صحنه ها و ساختگی بودن شخصیت ها، منطق داستان را تضعیف می کند. اما توصیف های دقیق دولت آبادی، ارزش مردم شناختی اثر را بالا می برد. ضمن اینکه این فضاها ارزش نشانه شناختی می یابند و گاه وضعیت روانی شخصیت ها را بازنمایی می کنند.<sup>۵۹</sup>

*علی اصغر شریف تهرانی* (متولد: ۱۲۸۰ش) از اعضای انجمن ادبی دانشکده، در *خونبهای ایران* یا *عشق و شکیبایی* (۱۳۰۵-۱۳۰۶ش/۱۹۲۶م) از آثار اروپایی تأثیر نگرفته است، هرچند برخی از واژه های او فرنگی است. او فرهنگ غربی را سبب خرابی و مذهب شیعه را عامل وحدت جامعه ایرانی می داند و به طرفداری از رضا شاه، سیاه نمایی را مخالف وطن پرستی می داند. در نتیجه، توصیف زندگانی فواحش را که در آن زمان بسیار متداول بود، برای جوانان خطرناک می داند. شریف با تأخیرهایی که در داستان ایجاد می کند اسباب تعلیق قصه را فراهم می آورد و شخصیت های منفی را ابزاری برای پررنگ کردن دسیسه های عاشقانه قرار می دهد. او در نامه ها و گفتگوهای افراد مختلف، نثری یکسان و بدون تغییر استفاده می کند. *مکتب عشق* (۱۳۰۷ش)، *همایون* (۱۳۰۵ش)، *نازبخت* (۱۳۱۲ش)، *نوشکفته ها* (۱۳۳۵ش) از دیگر آثار اوست.<sup>۶۰</sup>

رنگ اقلیمی در رمان های اجتماعی ربیع انصاری (*جنایات بشر* یا *آدم فروشان* قرن بیستم، ۱۳۰۸ش؛ *سیزده نوروز*، ۱۳۱۱ش) و احمدعلی خداداده، *روز سیاه کارگر*، ۱۳۰۵ش؛ *روز سیاه رعیت*، ۱۳۰۶ش) غلبه دارد؛ احمدعلی خداداده (*خدادادگر*) تیموری، مهم ترین نویسنده اقلیمی این دوران است. او از زبان ساده عامیانه استفاده می کند و از درج جملات قصار بزرگان در متن می پرهیزد. گاهی اغلاط املائی و نحوی

در نشرش دیده می‌شود.<sup>۶۱</sup>

نام سایر نویسندگان رمان اجتماعی در زیر آمده است: میرزا حسینعلی خان گلشن، بانوان وازگون بخت (۱۳۰۹ش)؛ میرزا محمد خان جودی، وصلت اجباری (۱۳۰۵ش)؛ حسینقلی مستعان (۱۲۸۳-۱۳۶۱ش)؛ نوری (۱۳۱۸ش)، ناز (۱۳۱۹ش)؛ سید فخرالدین شادمان (۱۲۸۵-۱۳۴۶ش)؛ کتاب بی‌نام (۱۳۰۷ش)؛ محمد قاضی (۱۲۹۲-۱۳۷۶ش)، داستان زارا یا عشق چوپان (۱۳۱۹ش)؛ سید محمدباقر حجازی، منادی حقیقت یا عاشق گویا در کسوت درویش قربان (۱۳۱۸ش)<sup>۶۲</sup>.

مشهورترین چهره‌های رمان‌نویس در دوره مورد بررسی، معرفی می‌شوند.

#### الف - رمان‌های تاریخی

##### محمدباقر خسروی (۱۲۶۶-۱۳۳۸ق)

میرزا محمدباقر خسروی کرمانشاهی از نوادگان فتحعلی شاه بود که انجمن ولایتی کرمانشاه را بنیاد گذاشت. او شاعری بود که تألیفات و ترجمه‌هایی در زمینه‌های عروض و تذکره دارد. دیبای خسروی (شرح احوال ادیبان عرب قبل و بعد از اسلام)، تشریح العلل (عروض)، رمانی در شرح حال حسینقلی خان جهانسوز شاه قاجار، اقبال‌نامه (در شرح احوال خاندان غفاری)، دیوان اشعار و ترجمه الهیئة والاسلام سید محمدعلی شهرستانی (تطبیق آیات و احادیث با هیأت جدید).

اما مهم‌ترین اثر او شمس و طغرا (۱۳۲۷-۱۳۲۸ق) است، سه‌گانه‌ای با عناوین شمس و طغرا، ماری ونیسی و طغرل و همای با درون‌مایه عشق که وقایع، در زمان حکومت ابش خاتون، آخرین اتابک سلغری، اتفاق می‌افتد. کتاب، در دو راهی ادبیات قدیم و جدید ایران قرار گرفته است، از یک سو تحت تأثیر آثار جرجی زیدان و رمان‌های فرانسوی به‌ویژه نوشته‌های الکساندر دوماست و از سوی دیگر به افسانه‌های ایرانی چون امیر ارسلان و داستان‌های نظامی شباهت دارد. افزون بر آن، دقت تاریخی و تلاش نویسنده برای انجام پژوهش‌های تاریخی، اثر او را به داستان‌های والتر اسکات شبیه می‌کند. توجه به تاریخ، برخاسته از روحیه ایران‌دوستی نویسندگان پس از مشروطه است، اما ناسیونالیسم خسروی، رنگ اسلامی دارد و با ملی‌گرایی دوره بعد که به ایران باستان

پناه می‌برد تا حدودی متفاوت است.

روایت داستان خطی است و بیشتر به صورت گزارش حوادث پشت سر هم ارائه می‌شود، نویسنده عمدتاً به ذکر وقایع اصلی می‌پردازد و رویدادهای فرعی نقشی در کتاب ندارد. خسروی در واقع می‌خواهد داستانی عاشقانه بگوید که تاریخ در حاشیه آن روایت می‌شود. شخصیت‌ها ایستاست و از زاویه دانای کل نامحدودی که به ذهن شخصیت‌ها نفوذ می‌کند، استفاده شده است.

زبان داستان ساده و معمولی و فاقد تصویر است. نویسنده بی‌هیچ توجهی از لغات عربی و فرنگی استفاده می‌کند، به طوری که مطالعه اثر را صرفاً به طیف باسواد ایرانی منحصر می‌کند. از این رو نسبت به نثر دوره‌های بعد پرتکلف است و همراه با نقل قول‌ها و اشعار فراوان که به پرگویی و اطناب می‌انجامد.<sup>۶۳</sup>

#### شیخ موسی نثری کبودرآهنگی (۱۲۶۱-۱۳۳۲ش)

موسی نثری، که به علت به نثر درآوردن مثنوی، عنوان نثری را برای خود برگزیده بود، مدیریت مدرسه نصرت همدان و بعدها ریاست معارف همدان، کرمانشاه، کردستان و قزوین را برعهده داشت. در همدان، مجله‌ای به نام *الوند* منتشر کرد و مقالاتی در *روزنامه اتحاد و الفت* نوشت که از شماره سوم تحت عنوان *روزنامه آزاد ملی* به مدیریت او اداره شد. او علاوه بر *عشق و سلطنت*، *افسانه طی زمان* را به رشته تحریر درآورد که اثری علمی - تخیلی و فانتزی در بیان قانون بقای ماده و انرژی بود.

*عشق و سلطنت* سه‌گانه‌ای است با عناوین *عشق و سلطنت*، *فتوحات کوروش کبیر* (همدان، ۱۳۳۷ق)، *ستاره لیدی* (کرمانشاه، ۱۳۴۳ق) و *سرگذشت شاهزاده خانم بابلی* (کرمانشاه، ۱۳۵۰ق) که نقش تقلید از آثار فرنگی در آن پررنگ است. داستان، در میانه اثری آموزشی برای کودکان یا رمانی برای بزرگسالان، سرگردان است و برپایه اطلاعات و استنادات تاریخی کسالت‌بار از هرودت و اوستا نگاشته شده است. نویسنده نیز در نقش راوی دانای کل با توصیف صحنه‌های طولانی و گفتگوهای بسیار در داستان حضوری ملالت‌بار دارد و مکنونات شخصیت‌ها و کنش‌های آنان را نقل می‌کند. علاوه بر این، نقش تصادف در رمان از استحکام پیرنگ آن می‌کاهد.

گفتگوهای اشخاص داستان کم است و همهٔ افراد با زبانی واحد و بدون تمایز سخن می‌گویند. شخصیت‌پردازی ضعیف است و گاهی نویسنده برخی از شخصیت‌ها را به فراموشی می‌سپارد. شخصیت‌ها دچار تحول نمی‌شوند و به صورت تک‌بعدی، خوب یا بد جلوه می‌کنند.

سبک نگارش اثر، عادی و نزدیک به نثر روزنامه‌نگاری است. نویسنده علاوه بر غلط‌های دستوری، دایرهٔ واژگانی محدودی نیز دارد. گاهی نثری تلاش می‌کند از عناصر زبانی سبک خراسانی و عراقی استفاده کند که چندان موفق نیست. عمده اسامی خاص ایرانی در داستان، با تلفظ فرانسه ضبط شده است، نه فارسی باستان.<sup>۶۴</sup>

#### میرزا حسن خان بدیع نصرت‌الوزاره (۱۲۵۱-۱۳۱۶ش)

او شاعری انقلابی بود که علاوه بر ۲ رمان *داستان باستان* یا *سرگذشت کوروش کبیر* (تهران، ۱۳۲۹ش) و *سرگذشت شمس‌الدین و قمر* (بوشهر، ۱۳۲۶ق)، کتاب‌هایی در زمینه‌های دستور و تاریخ و ترجمه‌ای از فرانسه به نام *دانش مثنوی پاریس* دارد. بدیع در *داستان باستان*، قالب ویژه‌ای ایجاد می‌کند و تا حدودی از زیر نفوذ رمان فرانسوی خارج می‌شود. میان اثر او و موسی نثری، شباهت کمی دیده می‌شود. بدیع همچون نثری از تاریخ هرودت بهره می‌گیرد، اما آنرا با روایات پهلوانی *شاهنامه* تلفیق می‌کند و به داستان‌های عامیانهٔ فارسی نزدیک می‌شود. راوی داستان گاه چون راوی *شاهنامه* و گاه چون مورخی دانا، داستان و تاریخ را درهم می‌آمیزد. حوادث داستانی در متن کم‌اند و گره‌افکنی و گره‌گشایی چندان بی‌چشم نمی‌خورد. حوادث تاریخی کمتر از وقایع عاشقانه تشریح و توصیف شده است، اما رویدادها با جزئیات و همراه با قصص فرعی گزارش می‌شود. برخی اوقات نویسنده نیز در داستان حضور می‌یابد و با مخاطب سخن می‌گوید. شخصیت‌سازی از طرق مکالمه، کنش‌های شخصیت‌ها و حتی به صورت مستقیم انجام می‌شود. زبان اثر ساده است، اما با واژگان بیگانهٔ عربی و ترکی، آمیخته است، یکی از مهم‌ترین نکات مورد توجه بدیع که گامی در جهت پیشرفت رمان فارسی محسوب می‌شود، تناسبی است که میان گفتگوهای اشخاص با جایگاه اجتماعی‌شان ایجاد شده است.<sup>۶۵</sup>

## عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی (۱۲۷۴-۱۳۵۲ش)

صنعتی‌زاده در هر دو گونه رمان این سال‌های آثار برجسته‌ای دارد. رمان اجتماعی، مجمع دیوانگان (۱۳۰۳ش) و رمان تاریخی، دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک<sup>۶۶</sup> (تألیف ۱۳۲۹ق، چاپ نیمه اول بمبئی، ۱۲۹۹ش نیمه دوم تهران، ۱۳۰۴ش)، داستان مانی نقاش (۱۳۰۵ش)، سلحشور (۱۳۱۲ش)، سیاه‌پوشان یا داستان ابومسلم (۱۳۲۴ش)، نادر فاتح دهلی (۱۳۳۵ش).

او در مجمع دیوانگان (۱۳۰۳ش) ظاهراً یکی از نخستین نمونه‌های مدینه فاضله یا اتوپای ادبیات فارسی را تصویر می‌کند؛ وقایع در تیمارستانی می‌گذرد که دیوانگان طی اتفاقاتی به وسیله هیپنوتیزم به آینده و کشور خود سفر می‌کنند.

داستان تاریخی دام‌گستران که از کنت مونت کریستو اثر الکساندر دوما تأثیر پذیرفته است، با وجود اشتباهات تاریخی، شخصیت‌پردازی خوبی دارد؛ شخصیت‌های پویای آن در سیر داستان دچار تحولاتی می‌شوند که با جریان منطقی حوادث متناسب است. در سیاه‌پوشان، منطق و علیت حاکم بر حوادث، موجب استحکام پیرنگ می‌شود. اما به‌طور کلی زبان صنعتی‌زاده به علت وجود تعابیر سست، استعمال زبان کهن و حذف‌های بی‌مورد لطمه دیده است. زبان او، مصنوع و رمانتیک است و کاربرد فراوان واژگان غربی و خشکی بی‌حد گفتار شخصیت‌ها از دیگر نقایص عمده آثار اوست.

صنعتی‌زاده برخلاف یحیی آریان‌پور، کمتر داستان اصلی را با روایت‌های فرعی می‌آمیزد و همواره در پی ایجاد علاقه در خواننده برای پیگیری داستان است. از تحریف وقایع داستانی نمی‌هراسد و پاورقی‌های تاریخی که عمدتاً منابع را بازگو می‌کنند در آثارش بسیار کمتر به چشم می‌خورد. راوی، دانای کلی است که به تفسیر حوادث می‌پردازد. نویسنده نیز در میانه داستان، گاه خواننده را مورد خطاب قرار می‌دهد.<sup>۶۷</sup>

## علی‌اصغر رحیم‌زاده صفوی (۱۲۷۳-۱۳۳۸ش)

رحیم‌زاده روزنامه‌آسیای وسطی را در سال ۱۳۰۱ش در تهران تأسیس کرد و از داستان ژوزف بالسامو اثر الکساندر دوما را — که خود ترجمه کرده بود — به عنوان پاورقی آن چاپ نمود. او از گروه مدیران جرایدی بود که پس از قتل عشقی (۱۳۰۳ش)،

به علت عدم تأمین جانی در مجلس تحصن کردند.

شهربانو (تألیف ۱۳۰۰ش/چاپ ۱۳۱۰ش)، اثر معروف او، دربارهٔ حوادث سال‌های آخر سلسلهٔ ساسانی و حملهٔ اعراب است و از ابتدای احوال آرمیدخت تا واقعهٔ کربلا را شامل می‌شود. هدف اصلی نویسنده که تا حدودی از جرجی زیدان تأثیر گرفته است، تاریخ‌نگاری است و برای این کار از منابع متعددی استفاده کرده است. در نتیجه شخصیت‌ها بیشتر تاریخی‌اند تا داستانی. به‌طور کلی داستان، فاقد شخصیت اصلی است که حوادث در اطراف او شکل بگیرد.

فردیت اشخاص باعث می‌شود تا متناسب با مقام اجتماعی‌شان به سخن آیند. استفاده از پارسی سره در گفتگوهای افراد ایرانی داستان، از دیگر مزایای اثر است. اما تحول شخصیت‌ها چندان متناسب با انگیزش‌ها و کنش‌هایشان صورت نمی‌پذیرد و اندکی از انسجام اثر می‌کاهد. پایان بدبینانه داستان برخلاف *دام‌گستران* صنعتی‌زاده — که همین دوره از تاریخ را روایت می‌کند — جذابیت بیشتری به داستان می‌دهد.<sup>۶۸</sup>

#### حیدرعلی کمالی (۱۲۵۰-۱۳۱۵ش)

کمالی که شاعری مشروطه‌خواه بود، مجلهٔ *پیکار* را در سال ۱۳۲۹ق منتشر کرد که به زودی توقیف شد. او دو بار نیز به نمایندگی مجلس برگزیده شد، اما شغل چاپ‌فروشی را به غوغای سیاست ترجیح می‌داد و حجره‌اش، مجمع نویسندگان و شاعران بود. دو رمان کوچک *مظالم ترکان خاتون* (۱۳۰۶ش در مجلهٔ *آینده*، چاپ ۱۳۰۷ش) و *لازیکا* (۱۳۱۰ش) از او برجای مانده است.

نثر *مظالم ترکان خاتون* مصنوع و سرشار از صنایع ادبی است، اما کمالی در *لازیکا* که داستانی عاشقانه و در قالبی سفرنامه‌وار ارائه می‌شود از فارسی سره استفاده کرده است. وجود برخی رخدادهای اتفاقی، ساختار *لازیکا* را تا حدی آسیب رسانده است. شخصیت‌ها مستقیماً از طریق عبارات توصیفی معرفی شده‌اند و با پیشرفت داستان، بر اطلاعات مخاطب از اشخاص افزوده می‌شود.

او تعادلی میان تاریخ و روایت ایجاد کرده است که بر جذابیت داستان می‌افزاید. به خاطر حجم اندک، آثارش به داستان بلند شباهت بیشتری دارد؛ این ایجاز بی‌حد از

یک سو به ساختار آسیب رسانده و مانع شخصیت‌پردازی شده است و از سوی دیگر باعث شده مخاطبان اسیر ملالت رمان‌های تاریخی طولانی نشوند. علاوه بر این به لطف اختصار، گفتگوها مفید و ضروری است، و از روده‌درازی‌های معمول خبری نیست.<sup>۶۹</sup>

### حسین رکن‌زاده آدمیت (۱۲۷۸-۱۳۵۲ش)

آدمیت با تأثیرپذیری از جرجی زیدان به رمان‌نویسی روی آورد و *دلیران تنگستانی* (۱۳۱۰ش) را ابتدا در سال ۱۳۱۰ش در روزنامه کوشش چاپ کرد.

*دلیران تنگستانی* بیشتر به یک اثر مستند شبیه است و از جهت توجه به مسائل تاریخی، رابطه نزدیکی با آثار نویسندگانی چون موسی نثری دارد. اساساً جنبه تاریخی اثر بر وجهه داستانی آن می‌چربد. در این رمان، دسیسه‌چندانی دیده نمی‌شود و حوادث به صورت تصنعی و خوشه‌وار ارائه شده است. با وجود ستایش‌های جمال‌زاده و نفیسی از این داستان، ارزش اصلی کتاب که ستاینده‌گان را برانگیخته بیشتر به مضمون و درون‌مایه مرتبط است. وحدت در برابر بیگانگان، مضمون اصلی کتاب است که در زمانه رضا خان به شدت بر آن تأکید می‌شد.

رکن‌زاده کمی بعدتر جلد دومی با عنوان *فارس و جنگ بین‌الملل* (۱۳۱۲ش) منتشر کرد که قیام گروهی از وطن‌پرستان شیراز را که نافرجام می‌ماند به تصویر می‌کشد. داستان به صورت مجموعه نامه‌ها، مقاله‌ها و مطالب پراکنده‌ای است که به رشته داستانی ضعیف کشیده شده است. این اثر که به واقع دنباله کتاب پیشین نیست، ارزش کمتری دارد.

نثر رکن‌زاده ساده و روزنامه‌نگارانه است و به‌رغم تعهدش به استفاده از لغات و اصطلاحات لهجه‌های محلی جنوبی، بسیار اندک در این کار توفیق یافته است.<sup>۷۰</sup>

### رمان‌های اجتماعی

#### مرتضی مشفق کاظمی (۱۲۸۱-۱۳۵۷ش)

مشفق عضو تحریریه مجلات *ایران‌شهر* و *فرنگستان* و مدتی مدیر انجمن *ایران جوان*<sup>۷۱</sup> بود. او *تهران مخوف* (تألیف ۱۳۰۰ش) را در دو کتاب منتشر کرد. کتاب اول شامل چهار

جلد به سال ۱۳۰۱ش در روزنامه ستاره ایران و در ۱۳۰۳ش به صورت کتابی مستقل چاپ شد. کتاب دوم با نام یادگار یک شب در دو جلد که جلد اول را چاپخانه کاویانی برلین به سال ۱۳۴۲ق و جلد دوم را چند ماه بعد مطبوعه نمایندگی تجار تی اتحاد جماهیر شوروی در تهران منتشر کرد. از آثار دیگر او می توان گل پژمرده (تهران، ۱۳۰۸ش) و/شک پربها (تهران، ۱۳۰۹ش) را نام برد.

تهران مخوف که اولین رمان واقعاً واقع گرای فارسی بود، تأثیر عمیقی بر نویسندگان عصر رضا شاه گذاشت و به الگویی برای تألیف رمان های اجتماعی بدل گشت. کاظمی که از کنت مونت کریستو الکساندر دوما تأثیر پذیرفته است، بیش از رمان نویسان پیش از خود با تکنیک اروپایی رمان آشنایی داشت. اما به طور کلی داستان از پیرنگ ضعیفی برخوردار است و نویسنده گاهی با ورود بیش از حد به جزئیات، رشته حوادث را از دست می دهد. تکنیک داستان در داستان مورد استفاده اوست و داستان های کوتاه که با اتصال به یکدیگر، کلیت رمان را تشکیل می دهد از کیفیت بالاتری برخوردار است. داستان، زبان ساده ای دارد و از اغلاط دستوری و انشائی خالی نیست. با تکیه مؤلف بر اصطلاحات غربی و ترجمه تحت اللفظی آنها، سبک نگارش اثر به مقاله نویسی نزدیک می شود.<sup>۷۲</sup>

#### عباس خلیلی (۱۲۷۴-۱۳۵۰ش)

خلیلی در عراق، گروه ضدانگلیسی «جمعیت نهضت اسلامی» را ایجاد کرد. او در ایران به یاری سید ضیاءالدین طباطبایی، اداره روزنامه بلدییه را عهده دار شد و پس از شکست کودتا، روزنامه اقدام را تأسیس کرد. روزگار سیاه (۱۳۰۳ش) و اسرار شب (۱۳۰۵ش) معروف ترین داستان های اوست. آثار دیگر او عبارتند از: انتقام (۱۳۰۴ش)، انسان (۱۳۰۴ش)، پیر چاک ایرانی (۱۳۰۶ش)، باران (۱۳۰۹ش)، مجموعه داستان خیالات (۱۳۰۹ش)، داستان امروز (۱۳۱۰ش)، شارلوت (۱۳۱۰ش)، چال گاو (۱۳۱۰ش) و فجایع (۱۳۱۱ش).

روزگار سیاه شباهت زیادی به تهران مخوف دارد، اما وقایع داستانی آن، گسترش کمتری یافته است. شیوه شرقی داستان در داستان در این کتاب پی گرفته شده است.



اصراری به استفاده از کلمات اصیل فارسی ندارد و گاه لحنی منشیانه و سرشار از فنون نثری کلاسیک به کار می‌گیرد که در برخی موارد به شدت احساساتی جلوه می‌کند. /سرار شب، داستانی به شیوهٔ حسب حال و نامه است و صحنه‌هایی از آن با مادام کاملیا اثر الکساندر دوما شباهت دارد. به‌طور کلی عمدتاً آثارش طرحی ضعیف دارد و نویسنده در داستان همچون خطیبی نیک‌سرشت حضور می‌یابد.<sup>۷۳</sup>

#### محمد مسعود (م. دهاتی) (۱۲۸۰-۱۳۲۶ش)

محمد مسعود دهاتی با انتشار *تفریحات شب*، مورد توجه علی‌اکبر داور از رجال دورهٔ رضا شاه و بنیان‌گذار دادگستری نوین ایران قرار گرفت و به خرج دولت برای تحصیل در رشتهٔ روزنامه‌نگاری به بروکسل اعزام شد. پس از بازگشت، در سال ۱۳۲۱ش روزنامهٔ *مرد/امروز* را منتشر کرد که به علت انتقادات تند در سال ۱۳۲۶ش توقیف شد. مسعود فرار کرد و سرانجام در همان سال ترور شد. از او علاوه بر *گل‌هایی که در جهنم می‌روید* (۱۳۲۱ش) و *بهار عمر* (۱۳۲۴ش)، سه‌گانهٔ معروف *تفریحات شب* (۱۳۱۱ش)، *تلاش معاش* (۱۳۱۲ش) و *اشرف مخلوقات* (۱۳۱۳ش) به یادگار مانده است.

*تفریحات شب* که در ابتدا به‌صورت پاورقی روزنامهٔ *شفق سرخ* منتشر می‌شد بر اساس در غرب خبری نیست اثر ایش ماریا رمارک ترجمهٔ هادی سیاح سپانلو (۱۳۰۹ش) نگاشته شده است. به‌طور کلی دیدگاه تیرهٔ او متأثر از نویسندگانی چون اوژن سو است و در توصیف فضای سیاه اجتماع، رویکردی ناتورالیستی دارد. نشر دهاتی، ساده و روزنامه‌ای است و سرشار از انتقادات گزنده.<sup>۷۴</sup>

#### جهانگیر جلیلی (ج.ج. آسیایی) (۱۲۸۷-۱۳۱۶ش)

جلیلی، نویسندهٔ رمان‌های کوتاه *من هم گریه کرده‌ام* (۱۳۱۱ش)، *از دفتر خاطرات* (۱۳۱۴ش) و *کاروان عشق* (۱۳۱۷ش) بود که تأثیر محمد مسعود در آنها به وضوح مشاهده می‌شود. زندگی او نیز همچون مسعود پایان خوشی نداشت و عاقبت خودکشی کرد.

*من هم گریه کرده‌ام* را که در ابتدا در روزنامهٔ *شفق سرخ* چاپ شد تحت تأثیر محمد

مسعود و در اعتراض به تفریحات شب او نوشت؛ با وجودی که آشکارا از نقش روسپیان در رمان‌های اجتماعی انتقاد می‌کرد خود نیز همین‌گونه مضامین را در آثارش می‌پروراند. علاوه بر ضعف‌های رایج رمان‌های این‌چنینی، تکرار بی‌مورد و خسته‌کننده نام‌ها و نقل قول‌های خارجی بی‌ربط بر کسالت خوانندگان می‌افزود.<sup>۷۵</sup>

### محمد حجازی (مطیع‌الدوله) (۱۲۸۰-۱۳۵۲ش)

مطیع‌الدوله به عنوان نویسنده‌ای حکومتی، مشاغل دولتی بسیاری داشت. او در عهد رضا خان، رئیس بخش مطبوعات اداره سازمان پرورش افکار و سردبیر نشریه *ایران امروز*، ارگان آن سازمان بود و در عصر محمدرضا، رئیس رادیوی دولتی و اداره تبلیغات و نیز سناتور مجلس. برخی آثار او در زیر برشمرده شده‌اند:

رمان‌ها، *هما* (۱۳۰۷ش، تألیف ۱۳۰۴ش)، *پریچهر* (۱۳۰۸ش)، *زیبا* (۱۳۰۹ش، ج ۱، ۱۳۱۲ش، ج ۲، دوره سه جلدی، ۱۳۲۷ش)، *پروانه* (۱۳۳۲ش) و *سرشک* (۱۳۳۲ش).  
مجموعه قطعات و داستان‌های کوتاه، *آئینه* (ج ۱، ۱۳۱۲ش، ج ۲، ۱۳۲۱ش)، *اندیشه* (۱۳۱۹ش)، *ساغر* (۱۳۳۶ش)، *نسیم* (۱۳۳۹ش) و *آهنگ* (۱۳۳۹ش).

نمایشنامه‌ها، *حافظ*، *عروس فرنگی*، *جنگ*، *حاجی متجدد*، *مسافرت قم* و *محمود آقا* را وکیل کنید.

ترجمه‌ها که بدون رعایت امانت انجام شده است، *رؤیا* زیگموند فروید، *رشد شخصیت هلن شکتر*، *شادکامی* ر. مک آیور، *سلامت روح هری و بونارو اورستریت*، *خرد ادیان زنده جوزف گائر*، *عیش پیری* و *راز دوستی سیسرون*.

در رمان *هما*، توجه به کنش کمتر از تحلیل‌های روان‌شناختی است و این تحلیل‌ها عمدتاً به واسطه نامه‌هایی که اشخاص داستان برای هم می‌نویسند صورت می‌گیرد. در *پریچهر*، نویسنده در ابتدا با نگاهی واقع‌گرا از نوع *حاجی بابا* اثر را پیش می‌برد، اما به مرور دنیای عجایب از گونه *امیر ارسلان جایگزین* رویکرد نویسنده می‌شود.

*زیبا*، بسیار شبیه *مانون لسکو فرانسوا پروو* است. *زیبا* اثر حجازی و *روز سیاه کارگر* نوشته خداداده تیموری در میان انبوه آثاری که از سفرنامه برای گسترش طرح داستان بهره می‌گیرند، از کیفیت و ارزش بالاتری برخوردار است. حجازی در پروانه از امیل

زولا پیروی می‌کند و ترز راکن را الگوی خود قرار می‌دهد.

روی هم‌رفته، رمان‌های حجازی با دسیسه‌ای عاشقانه آغاز می‌شود، اما به‌علت عدم استحکام پیرنگ در میانه‌ی قصه بلند عامیانه و رمان فرانسوی از نوع آثار دوما و هوگو معلق می‌ماند. این رمان‌ها آغازی واقع‌گرایانه دارد، اما به مرور به دامن وقایع عجیب و غریب که پیرنگ داستان را سست می‌کند، می‌افتد.

مجموعه‌های مقاله‌گونه‌ی او بیشتر به تمثیل و حکایت نزدیک است تا داستان کوتاه؛ در پی گفتاری آغازین، داستانی به عنوان مثال می‌آید و نتیجه‌گیری پایانی، حکم قطعی صادر می‌کند. استفاده‌ی بیش از حد از تشبیهات و تعبیرات بی‌ربط به جای توصیف عینی، تک‌بعدی بودن شخصیت‌ها، حضور بی‌دلیل نویسنده در داستان و اطناب بیجا ویژگی آنهاست.

نمایشنامه‌ی محمود آقا را وکیل کنید به لحاظ موضوعی به حاجی آقای هدایت نزدیک است، اما ارزش هنری و ادبی چندانی ندارد.

نثر حجازی ساده و خوش‌الحان همراه با طنینی از واژگان لطیف غزل‌سرایانی چون سعدی و حافظ بود و برای نسل جوان جذابیت ویژه‌ای داشت. از این‌رو مردمی‌ترین نویسنده‌ی ایرانی محسوب می‌شد<sup>۷۶</sup> به گونه‌ای که حتی از سوی بهار هم مورد تشویق قرار گرفت<sup>۷۷</sup>.

### نثر نمایشی

در نظام‌نامه‌ی بلدییه که در تاریخ چهارم محرم ۱۳۲۵ تقدیم مجلس شورای ملی شد، عنوان تیاتر در ذیل مجموعه‌ای آمده بود که جزئی از دایره‌ی اختیارات بلدییه به شمار می‌رفت؛ اما با غوغای مرتجعان این کلمه را رئیس مجلس حذف کرد. فضای مجلس، همچون جو عمومی بیانگر مخالفت‌های جدی با تئاتر بود؛ با وجود این، کوشندگان تئاتر با تأسیس گروه‌های نمایشی به راه خود ادامه دادند.

انجمن اخوت ظاهراً در سال ۱۳۷۱ ق تأسیس شد، اما تا ۱۳۲۶ ق خبری از فعالیت‌های گروه نمایشی آن در دست نیست. این گروه که اولین کانون نمایشی ایران بود، برنامه‌های خود را در منزل ظهیرالدوله برگزار می‌کردند. نویسنده‌ی آثار، احتمالاً ظهیرالدوله و بعدها

حبیب‌الله شهردار (مشیر همایون) بود.

شرکت فرهنگ را در سال ۱۳۲۷ ق جمعی از فارغ‌التحصیلان مدرسه سیاسی نظیر محمدعلی فروغی، عبدالله مستوفی و سلیمان میرزا اسکندری تأسیس کردند، که محمدعلی فروغی، عبدالله مستوفی و محمود بهرامی برای آن نمایشنامه می‌نوشتند و افرادی نظیر سید علی نصر در آن بازی می‌کردند. همزمان با آن یا کمی پس از آن تئاتر ملی به همت سید عبدالکریم محقق‌الدوله تأسیس شد که در آن آثار بسیاری اجرا شد. تئاتر ملی را افراد باقی مانده از شرکت فرهنگ به همت سید عبدالکریم محقق‌الدوله در سال ۱۳۲۹ ق/۱۲۹۰ ش بنیان نهادند، که در سال ۱۳۳۵ ق با فوت مؤسس از میان رفت. این گروه، اولین گروه مستقل نمایشی در ایران بود.

سید علی نصر با ایجاد گروه کمدی ایران در سال ۱۲۹۵ ش، قدم اول را برای تأسیس گروه‌های حرفه‌ای نمایشی گذاشت این گروه، اولین گروهی بود که اجراهایی منظم داشت. چنان‌که به مرور تلاش در راه ایجاد گروه‌های پایدار در سال ۱۳۱۸ ش با افتتاح تئاتر دائمی تهران ثمر داد.<sup>۷۸</sup>

علاوه بر آنچه در بالا آمد در کنار گروه‌های ارمنی (شعبه زنان فرقه «سوسیال دموکرات هچاکیان و...»، زرتشتی («شرکت نمایش ایرانیان») و ترکی<sup>۷۹</sup> (گروهی به سرپرستی عثمان بیک بکتاش زاده و...)، گروه‌های دیگری نیز به وجود آمدند. گروه نمایش آزاد (توسط کمیته جوانان ایرانی یا هیأت جوانان آزادی خواه ایران به سرپرستی افراسیاب خان آزاد در ۱۳۳۳ ق)، شرکت نمایش عالی ارشاد (به سرپرستی مرتضی قلی فکری ارشاد)<sup>۸۰</sup>.

احتمالاً پس از انقلاب مشروطه نخستین نقدهای تئاتری را محمدامین رسول‌زاده در روزنامه‌اش *ایران نو* (۱۳۲۷ ق)، نوشت. در اواخر عهد مشروطه نیز خان‌ملک‌ساسانی چندین نقد در روزنامه‌های *رعد* و *برق* چاپ کرد.<sup>۸۱</sup> همچنین نمایشنامه‌هایی مهم ترجمه شد: *تاجگذاری و مرگ ناپلئون*، نوشته الکساندر دومای پدر و ترجمه محمدعلی حشمت‌السلطان (۱۳۳۳ ق)؛ *خدعه و عشق* نوشته شیلر و ترجمه میرزا یوسف خان اعتصام‌الملک (۱۳۲۵ ق)؛ *نامه نادری* به قلم نریمانف و به ترجمه تاج‌ماه آفاق‌الدوله؛ *ضحاک* به قلم سامی بیک و به ترجمه میرزا ابراهیم خان امیر تومان؛ *تاللو و بازرگان* و *وندیکی*

به قلم شکسپیر و ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک؛ عشق و شرافت اثر پیر کورنی و به ترجمه نقی بینش آق‌اولی؛ آثاری از مولیر و اوژن لابییش به ترجمه حسن ناصر؛ اقتباس و ترجمه میرزا کمال‌الدین و عروس بی‌جهاز از مولیر به ترجمه میرزا محمدعلی فروغی<sup>۸۲</sup>. آثار نمایشی اقتباسی - تألیفی دوره مشروطه را به لحاظ محتوایی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. نمایشنامه‌های سیاسی - اجتماعی و اخلاقی، سرگذشت یک روزنامه‌نگار، عشق در پیری و سه روز در مالیه از مرتضی‌قلی خان فکری مؤیدالممالک؛ میرزا برگزیده محروم‌الوکاله، تی‌تیش مامانی یا فقر عمومی، مقصر کیست، نوروزشکن یا قهرمان میرزا دلسوز، حاجی ریایی خان یا تارتوف شرقی و اوستاد نوروز پینه‌دوز از احمد محمودی کمال‌الوزاره؛ نام آذریان یا سربازی وطن افتخار است، احساسات جوانان ایرانی، تا به کی خود را شناسیم، دو منزل مسافرت در ایران، مالیخولیای قماربازی، گدای معقول، قضا و قدر، گل دسته و گل و بلبل از افراسیاب آزاد.

۲. سیاسی - تاریخی، حکام قدیم - حکام جدید یا لورا و شهرستانک از مرتضی‌قلی خان فکری مؤیدالممالک، کابوس استبداد یا گناهکاران از علی خان ظهیرالدوله، داستان خونین یا سرگذشت برمکیان از سید عبدالرحیم خلخالی، تئاتر شیخ علی میرزا حاکم ملایر و عروسی با دختر شاه پریان از میرزا رضا خان طباطبایی نائینی<sup>۸۳</sup>.

با آغاز دوره رضا شاه و سیطره دیکتاتوری او بر ادبیات و هنر نظارت‌های دولتی شدت گرفت؛ سانسور، نمایش‌های بومی و مذهبی را دربرگرفت و به‌طور غیررسمی اسباب ممنوعیت تعزیه را فراهم آورد<sup>۸۴</sup>. همچنین نمایش به سبک غربی، زیر سیطره نظام حاکم، به شدت تحت نظارت قرار گرفت. سانسور در زمینه نمایش سه بار در سال‌های ۱۳۰۶، ۱۳۱۱ و ۱۳۱۶ق به صورت قانونی درآمد. پس از آن با تأسیس سازمان پرورش افکار، جریان سانسور و جهت‌دهی افکار عمومی نظامی تازه یافت. به همین علت با گذر زمان به یاری سید علی نصر، رئیس بخش تئاتر سازمان، از سویه‌های سیاسی و انتقادی نمایش‌ها کاسته شد و جنبه‌های اجتماعی - اخلاقی بیشتر مورد توجه قرار گرفت<sup>۸۵</sup>. علاوه بر این، دستگاه حاکم با نفوذ در فعالان نمایش که عمده آنها مقامات دولتی بودند توانست دیدگاه‌های حکومت‌پسند را در تئاتر نمایش دهد؛ بدین ترتیب ملی‌گرایی و وحدت در

برابر دشمن خارجی که نیاز به یک دیکتاتور مقتدر را ایجاب می‌کرد تبلیغ شد. تشدید فشارها عامل اصلی بی‌مایگی و تحجر نمایش‌ها شد. نویسندگان، کارگردانان و هنرپیشگان دلسرد از زمانه، گوشه‌نشینی و انزوا گزیدند و بسیاری چون رضا کمال شهرزاد، حبیب‌الله میکده، مجتبی طباطبایی و سید رضا خان صدر خودکشی کردند.<sup>۸۶</sup> اما با وجود همه موانع، سرآغاز نمایشنامه‌نویسی جدی - نه حرفه‌ای - عصر رضا شاه است. نمایش‌های که در مراسم هزاره فردوسی<sup>۸۷</sup> (۱۳۱۳ش) اجرا شد به همراه افتتاح کلاس تئاتر شهرداری (۱۳۱۵ش)، تشکیل هنرستان هنرپیشگی (۱۳۱۸ش) و تأسیس تماشاخانه تهران (۱۳۱۹ش) نشانگر رشد و تقویت نمایش از طریق بازوهای فرهنگی نظام حاکم است. از سوی دیگر تشکیل و احیاء گروه‌های نمایشی متعدد نظیر ایران جوان (مشرف‌الدوله نفیسی، سیاسی، ذبیح بهروز و تیمورتاش، ۱۳۰۰ش)، کلوپ موزیکال (علینقی وزیری، ۱۳۰۲ش)، شرکت کمدی اخوان (با سرپرستی محمود ظهیرالدینی، یکی از اعضای کمدی ایران، ۱۳۰۳ش)، جامعه باربد (اسماعیل مه‌رتاش، ۱۳۰۵ش)، استودیو درام کرمانشاهی (میر سیف‌الدین کرمانشاهی، ۱۳۰۸ش)، تئاتر سیروس (آرداشس نازاریان، ۱۳۰۸ش)، تئاتر نکیسا (اریاب افلاطون شاهرخ، ۱۳۰۹ش)، کانون صنعتی (شهرزاد، آقابایف، فکری، اتحادیه، شمس و...، ۱۳۱۱ش) و کانون بانوان (صدیقه دولت‌آبادی، ۱۳۱۴ش) نیز بیانگر عمق تلاش اجتماعی برای تعالی تئاتر است.<sup>۸۸</sup>

بیشترین اقتباس و ترجمه‌ها از آثار شکسپیر، مولیر و لابیش انجام می‌گرفت. علاوه بر اینها آثار شیلر و گوته هم ترجمه می‌شدند، اما به هیچ‌وجه اجرا نمی‌شد. برخی از این ترجمه‌ها را چنین برشمرده‌اند: سینا و هوراس اثر پیر کورنی ترجمه کریم کشاورز؛ هملت و رومئو و ژولیت اثر شکسپیر ترجمه ابوالفتح اوژن بختیاری (۱۳۰۷ش)؛ ماری استوارت اثر شیلر ترجمه سلیمان خان میکده (۱۳۱۰ش)؛ ایفی ژنی اثر گوته ترجمه محمد سعیدی (۱۳۰۶ش)؛ درام سوگ‌آور فاست اثر گوته ترجمه عباس بنی‌صدر (۱۳۱۷ش)؛ ایرانیان اثر آشیل ترجمه علی‌اصغر شمیم همدانی (۱۳۰۸ش)؛ پرنده آبی اثر موریس مترلینگ ترجمه عبدالحسین نوشین (۱۳۱۸ش)، از برای شرف و ناموس اثر شروان‌زاده ترجمه احمد کسروی (۱۳۰۷ش)؛ کمدی‌های لابیش که هیچ‌یک چاپ

نشده‌اند: *آشپز باغ عشرت* (۱۳۱۰ش)، *دو محبوب* (۱۳۱۰ش)، *مسافرت حاجی قربان* (۱۳۱۲ش) و *یک بوسه* (۱۳۱۲ش) توسط حسن ناصر<sup>۸۹</sup>.

در زمینه نگارش مقاله درباره آموزش و مباحث نظری نمایش حسن مقدم، علینقی وزیری (در *روزنامه شفق سرخ*، ۱۳۰۴ش)، سعید نفیسی (مقاله‌ای با عنوان «تئاتر در دوره پیش از اسلام» به ضمیمه *روزنامه شفق سرخ* که نخستین پژوهش در باب تئاتر ایران است). مشفق کاظمی (در *مجله فرنگستان*، ۱۳۰۱ش)، نیما یوشیج (مقالات «ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان» در *مجله موسیقی*، ۱۳۱۹ش) و علی دشتی گام‌های مؤثری برداشتند. خان‌ملک‌ساسانی نیز به عنوان فردی که کمتر درگیر تحلیل‌های ژورنالیستی بود نقدهای تحلیلی درباره اجرا نوشت<sup>۹۰</sup>.

نمایشنامه‌های منثور دوره رضا شاه را به سه بخش کلی تقسیم کرده‌اند:

۱. تاریخی: الف - قبل از اسلام، پروین دختر ساسان نوشته صادق هدایت؛ *شاه ایران و بانوی ارمن* نوشته ذبیح بهروز؛ *جنگ مشرق و مغرب* یا *داریوش سوم و کدمانس* و *انوشیروان عادل* و *مزدک* نوشته گریگور یقیکیان. ب - بعد از اسلام، *مازیار* نوشته صادق هدایت و *مجتبی مینوی*؛ *عمرولیت و سهل* یا *عبداللّه و فاطمه عبدالرحیم همایون‌فرخ*؛ *شب فردوسی*، *در راه مهر و جیجک علی شاه ذبیح بهروز*؛ *آخرین یادگار نادر شاه سعید نفیسی*؛ *میدان دهشت گریگور یقیکیان*.

۲. اجتماعی - اخلاقی: *جعفرخان از فرنگ برگشته* و *ایرانی بازی* نوشته حسن مقدم؛ *حق با کیست؟* (مقصر کیست؟) نوشته گریگور یقیکیان؛ *شوخی اول فروردین* (تألیف ۱۳۰۷ش) نوشته حسن معاصر کرمانی؛ *کفش حضرت غلمان* (تألیف ۱۳۰۷ش) نوشته نیما یوشیج؛ *معلم کم‌آزار* (تألیف ۱۳۰۹ش) و *یعنی که مصاحبه* (۱۳۰۹ش) نوشته مسعود فرزاد؛ *تربیت نااهل* (۱۳۱۶ش) نوشته ملک‌الشعراى بهار؛ *عجب پوکری*، *قهرمان میرزا* و *یتیم سید علی نصر*، *گردش بیلاق* (۱۳۱۸ش) نوشته فضل‌الله بایگان؛ *لج و لاج‌بازی* نوشته علی اصغر گرمسیری.

۳. اسطوره‌ای: *درام یوسف و زلیخا* (۱۳۰۷ش) سلیمان حیم؛ *افسانه آفرینش* (تألیف ۱۳۰۹ش) صادق هدایت؛ *الله مصر* (با اقتباس از یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی) علی‌اصغر گرمسیری<sup>۹۱</sup>.

پیش از آنکه در باب چند نمایشنامه‌نویس معروف، مفصل‌تر سخن بگوییم باید برخی از کوشندگان نمایش در ایران را مختصراً معرفی کنیم.

علی خان دولوی قاجار ظهیرالدوله (۱۲۸۱-۱۳۴۲ش) از مریدان صفی علیشاه بود و پس از مرگ او، در سال ۱۳۱۶ق جانشین وی شد. در همان سال انجمن اخوت را تأسیس کرد. ظهیرالدوله با کار پانتومیم نیز اشتغال داشت. *کابوس/استبداد* یا *گناهکاران* (تألیف حدود ۱۳۲۷ق یا بعد از آن)، تنها اثر باقی مانده از وی است.<sup>۹۲</sup>

سید عبدالرحیم خلخالی (متولد: ۱۲۵۱ش) سردبیر روزنامه‌های *کاوه/آهنگر*، *صور اسرافیل* و *مساوات* بود و از اولین مصححان *دیوان حافظ*. *داستان خونین* یا *سرگذشت برمکیان* (۱۳۰۴ش)، تنها نمایشنامه‌ای است که از او به یادگار مانده است.<sup>۹۳</sup>

محمود آقا ظهیرالدینی (۱۲۷۸-۱۳۱۴ش) بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و محور اصلی گروه کمدی ایران بود که بعدها گروه کمدی اخوان را تشکیل داد. او رویکردهای سنتی و مدرن را با هم درآمیخت؛ برای نمونه در نمایش *دندان‌ساز ماهر* (تألیف ۱۳۱۰ش) شخصیتی به نام الماس وجود دارد که دقیقاً همان الماس در نمایشنامه‌های روحوضی است. آثار: *ایرج خان می‌رود فرنگ* (با الهام از یکی از آثار آخوندزاده، تألیف ۱۳۰۷ش)، *من همینم که هستم* (تألیف ۱۳۰۷ش)، *عروسی پردردسر* (تألیف ۱۳۰۸ش)، *وکیل زبردست* (با اقتباس از ارباب پیر پانتلن، تألیف ۱۳۰۹ش)، *مصاحب ناجنس* یا *رفیق بد* (تألیف ۱۳۱۰ش) و *آقا صبر آمد* (تألیف ۱۳۱۰ش).<sup>۹۴</sup>

ارباب افلاطون کیخسرو شاهرخ، مؤسس جمعیت نکیسا و تماشاخانهٔ تابستانی زرتشتیان، عمده آثارش در زمینه‌های تاریخی است: *عشق و شرف* (تألیف ۱۳۰۶ش)، *کاهن مصری* (تألیف ۱۳۰۷ش)، *عروس اسرائیل* یا *یوسف و زلیخا* (تألیف ۱۳۰۷ش)، *شبان تیره* (تألیف ۱۳۱۰ش)، *یک/اشتباه* (تألیف ۱۳۱۰ش)، *بومسلم خراسانی* (با اقتباس از جرجی زیدان، تألیف ۱۳۱۰ش)، *منیژه و بیژن* (تألیف ۱۳۱۰ش)، *دزد ناموس* (تألیف ۱۳۱۲ش)، *معمای ریاضی* یا *دکتر جاهل*، *زن خوشگل* و *مکانیک ناشی* (تألیف ۱۳۱۲ش) و *مادر وطن* (تألیف ۱۳۱۲ش).<sup>۹۵</sup>

ذبیح بهروز (۱۲۶۹-۱۳۵۰ش)، مورخ، زبان‌شناس و سره‌نویس که مؤسس انجمن ایرانویچ و نشریهٔ *ایران‌کوده* بود. او علاوه بر تألیف آثار ارزشمند علمی نظیر *تقویم و تاریخ*



در ایران، نمایشنامه‌های جیجک علی شاه (برلین، ۱۳۰۱ش)، در راه مهر (تألیف بین ۱۳۱۰-۱۳۱۲ش)، شب فردوسی (تألیف ۱۳۱۱ش) و نمایشنامه - فیلمنامه خسرو و شیرین (تألیف ۱۳۰۶ش) را به رشته تحریر آورد.<sup>۹۶</sup>

### مرتضی قلی خان فکری مؤیدالممالک (ارشاد) (۱۲۴۸-۱۲۹۵ش)

مرتضی قلی خان، سه روزنامه به نام‌های صبح صادق (۱۳۲۵ق)، پلیس ایران (۱۳۲۷ق) و ارشاد (۱۳۳۱ق) تأسیس کرد که روزنامه‌های صبح صادق و پلیس ایران هر دو توقیف شدند. در روزنامه ارشاد بخشی به نمایشنامه اختصاص داده شده بود که سه نمایشنامه سرگذشت یک روزنامه‌نگار (۱۳۳۲ق)، عشق پیری (۱۳۳۳ق) و حکام قدیم - حکام جدید (۱۳۳۴ق) به صورت پاورقی در آن چاپ شدند. سیروس کبیر (تألیف احتمالاً ۱۳۳۲ق) و سه روز در مالیه (تألیف ۱۳۳۴ق) آثار دیگر او هستند. این نمایشنامه‌ها را عمدتاً شرکت نمایش عالی ارشاد - که خود او مؤسس آن بود - اجرا می‌کرد. محتوای اکثر آنها به وضع بد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیش از ۱۲۹۹ش مربوط می‌شود. به‌طور کلی می‌توان او را نمایشنامه‌نویسی سیاسی دانست.

او در آثار اولیه‌اش از حد میرزا آقاخان تبریزی فراتر نمی‌رود، چندان که حکام قدیم - حکام جدید در موضوع، دیالوگ‌ها و شخصیت‌ها شباهت فراوانی با سرگذشت اشرف خان میرزا آقاخان تبریزی دارد. اما آنچه او را به اولین نمایشنامه‌نویس ایرانی تبدیل می‌کند توجه به مسائل روزمره و اشخاص عادی و رعایت تقریبی وحدت‌های سه‌گانه نمایشی در آثار متأخرش است. روی هم‌رفته، نمایشنامه‌های فکری، فرق‌چندانی با قصه ندارد و شخصیت‌ها نمایشی نیست. زبان آثار او نیز سرشار از واژگان و اصطلاحات عربی و فرنگی است.

سرگذشت یک روزنامه‌نگار اولین اثر نمایشی ایرانی کمدی تراژدی است. شخصیت‌ها با همه ضعف‌ها به‌خوبی تصویر شده‌اند و هویت قابل قبولی را به نمایش می‌گذارند. اما جریان تند روایت، کمی به اثر لطمه می‌زند. عشق در پیری نسبت به اثر پیشین، داستان‌پردازی نمایشی ضعیف‌تری دارد و نقایصی در تقسیم‌بندی پرده‌های آن دیده می‌شود. برای اولین بار در زبان فارسی، شکل نمایش در نمایش در این اثر ارائه شده

است. ساختمان سه روز در مالیه، نشانهٔ مهارت نویسنده در به کارگیری اصول نمایش است و پرورش مناسب شخصیت‌ها، بر تأثیر نمایش بر مخاطب می‌افزاید.<sup>۹۷</sup>

### میرزا احمد خان محمودی کمال‌الوزاره (۱۲۵۳-۱۳۰۹ش)

محمودی تصدی مشاغل دولتی فراوانی را در زمینه‌های گمرک و امور مالی برعهده داشت. در سال ۱۲۹۵ش به جرم عضویت در کمیتهٔ مجازات چند ماهی محبوس شد. در سال ۱۳۰۲ش نیز به جرم اجرا و نگارش میرزا برگزیده محروم‌الوکاله در مشهد به تهران تبعید شد. او در تأسیس کمدی ایران که سید علی نصر پایه‌گذار آن بود نقشی مهم داشت. آثار نمایشی او عبارتند از: حاجی ریایی خان یا تارتوف شرقی (۱۲۹۷ش)، نوروزشکن یا قهرمان میرزا دلسوز (۱۲۹۸ش)، استاد نوروز پینه‌دوز (۱۲۹۸ش)، نمایشنامه‌های مقصر کیست (۱۳۰۲ش)، میرزا برگزیده محروم‌الوکاله (۱۳۰۲ش)، تی تیش مامانی یا فقر عمومی (اقتباسی از نمایشنامهٔ عزیز حاجی بگف) (۱۳۰۶ش) و طبیب اجباری (۱۳۰۶ش).

عنوان کمدی فارسی حاجی ریایی خان یا تارتوف شرقی، گویای ترجمه و اقتباس از مولیر است، اما این دو اثر از لحاظ موضوع، ساخت و شخصیت‌پردازی از یکدیگر متمایز است و تنها در خصلت دورویی و زهدنمایی شخصیت اصلی شباهت‌هایی دارد. کمال‌الوزاره - که خود در سال ۱۳۳۶ق، سال قحطی، رئیس انبار گندم تهران شده بود - در این نمایش از دولتمردان انتقاد می‌کند. او در توصیف حاجی ریایی خان، نمونهٔ واقعی شخصیت محتشم‌السلطنه را در ذهن داشته است. در زبان و ساخت حاجی ریایی خان، معایب فنی بسیاری دیده می‌شود: کنش‌ها از طریق توصیف انجام گرفته است و شخصیت‌ها به تیپ‌های پریده‌رنگی تبدیل شده‌اند. شخصیت‌پردازی عمدتاً از طریق گفتار آدم‌ها انجام می‌شود و گفتار شخصیت‌ها تا حدودی با یکدیگر تمایز دارد. نمایش سرشار از سخنان تکراری است و با مونولوگی آغاز می‌شود که به ارائهٔ مستقیم اطلاعات می‌پردازد. او از زبان شکسته استفاده نکرده است، اما استعمال کلمات و اصطلاحات روزمره آنرا به گفتار عامیانه نزدیک می‌کند. صحنه‌سازی‌ها به اصول فنی تئاتر اروپایی نزدیک است و به راحتی می‌توان نمایشنامه را روی صحنه اجرا کرد.

کمدی اجتماعی انتقادی/استاد نوروز پینه‌دوز از نظر تکنیک و موضوع، غنی‌تر از اثر پیشین است. اثری کاملاً ایرانی است با تیپ‌ها و شخصیت‌های اصیل و طبیعی که آب و رنگ خارجی ندارد. این نمایشنامه ناتورالیستی یکی از فنی‌ترین نمایشنامه‌های مشروطه به شمار می‌آید. محمودی در زمینه‌های شخصیت‌پردازی، کشمکش نمایشی، وحدت درونی، پیچیدگی ساختی در کنار سادگی موضوع، زنده بودن کنش‌ها و زبان بسیار موفق بوده است. اما تعدد پرده‌ها و مجالس، آنرا خسته کننده می‌کند و به وحدت درونی اثر اندکی لطمه می‌زند. وحدت کردار، گفتار و اندیشه‌های شخصیت‌ها نیز گاهی نقض می‌شود. یادآوری دو نکته مهم درباره زبان اثر ضروری است: اول اینکه شخصیت‌ها بسته به طبقه و پایگاه اجتماعی خود سخن می‌گویند. دوم اینکه نمایشنامه به زبان عامیانه نگاشته شده است. از این جهت می‌توان محمودی را در کنار دهخدا از گشاینندگان راهی دانست که بعدها جمال‌زاده و هدایت آنرا پیگیری کردند.<sup>۹۸</sup>

### افراسیاب آزاد

او گروه «نمایش آزاد» را در سال ۱۳۳۳ق تأسیس کرد. بعدها در سال ۱۳۰۳ش نامه آزاد را منتشر کرد که با موفقیت چندانی همراه نبود. آزاد از پیشروان نمایشنامه اخلاقی به شمار می‌رود که پیش از سید علی نصر به نگارش چنین آثاری می‌پردازد. این نمایشنامه‌ها ارزش هنری بالایی ندارد و صرفاً از جهت پیشرو بودن ارزشمند است. تعداد آثار اخلاقی او، حدود سی تا چهل نمایشنامه است که موضوع عمده آنها از عناوینشان هویدا است: نامه آذریان یا سربازی وطن افتخار است (۱۲۹۲ش)، احساسات جوانان ایرانی (اجرا، ۱۳۳۳ق در تئاتر ملی)، قضا و قدر (تألیف ۱۳۰۶ش)، گل و بلبل (تألیف ۱۳۱۰ش)، گدای معقول (تألیف ۱۳۱۰ش)، دسته گل (تألیف ۱۳۱۰ش)، دیوانگان عاقل، عاقلان دیوانه‌نما، هر که زور ندارد کتک می‌خورد، تا به کی خود را شناسیم، مضرات الکل و تریاک، دو منزل مسافرت در ایران، دزد را به لباس نمی‌توان شناخت، مالیخولیای قماربازی و عروس کوچولو.

در احساسات جوانان ایرانی کوتاهی فوق‌العاده پرده‌ها، عدم جذابیت در مکالمات، شخصیت‌پردازی مبهم و کاریکاتوروار و فقدان رخدادی نمایشی، نقصان اصول و فنون

نمایشنامه‌نویسی را به خوبی نشان می‌دهند.<sup>۹۹</sup>

### رضا کمال شهرزاد (۱۲۷۷-۱۳۱۶ش)

رضا کمال که به سبب علاقه‌اش به هزار و یک شب، عنوان شهرزاد را برای خود برگزیده بود، عمدتاً به کار تألیف نمایشنامه اشتغال داشت و کمتر به کار بازی و کارگردانی پرداخت. از این رو حرفه‌ای‌ترین نمایشنامه‌نویس ایرانی عهد رضا شاه محسوب می‌شود. او در سال ۱۲۹۸ش با همکاری سید مجتبی طباطبایی و سعید نفیسی گروه نمایشی تشکیل داد و تا سال ۱۳۱۱ش که سانسور شدت یافت به نگارش ادامه داد، اما پس از آن تا زمان خودکشی (۱۳۱۶ش) اثری به رشته تحریر در نیاورد. مشهورترین اثر او شب هزار و یکم است که در سال ۱۳۰۹ش به همت انجمن متفقه نسوان و کارگردانی آرتو بریان در سالن زرتشتیان اجرا شد. آثار او را در سه گروه می‌توان برشمرد:

ترجمه: *سالمه* (۱۳۰۱ش) اسکار وایلد، *ساعر و لب آلفرد دو موسه*، *هرنانی* و *ویکتور هوگو*، *در سایه حرم یا شب در سرای امیر* (تألیف ۱۳۱۱ش، ترجمه اقتباس گونه اثری از لوسین برنارد).

اقتباس: *عباسه خواهر امیر* (تألیف ۱۳۰۸ش، اقتباس از شب دویست و سی و ششم هزار و یک شب با عنوان *نعمت و نعیم*)، *عروس ساسانیان یا خسرو و شیرین* (تألیف ۱۳۱۰ش، اقتباس از *خسرو و شیرین نظامی و منابع دیگر*)، *اپرت اصلی و کرم* (۱۳۰۷ش/اقتباس از اثر حاجی بگف قفقازی به همین نام)، *حرم خلیفه هارون الرشید* یا *عزیز و عزیزه* (تألیف ۱۳۱۱ش، اقتباس اثری از ویکتور هوگو).

تألیف: *اپرت پریچهر و پریزاد* (تألیف ۱۳۰۰ش)، *مجسمه مرمر* (۱۳۰۸ش)، *شب هزار و یکم* (۱۳۰۹ش).

*اپرت پریچهر و پریزاد* تحت تأثیر *اپرت آرشین مال آلان* به نگارش درآمد. اما با وجود همسرایی‌ها نمی‌توان آنرا دقیقاً یک اپرت دانست و بیشتر به ملودرامی شاعرانه می‌ماند. زبان و شخصیت‌پردازی *عباسه خواهر امیر* از *پریچهر و پریزاد* بهتر است، اما طرح نمایشی آن ضعیف‌تر است و افت و خیز نمایشی کمتری دارد. در *عروس ساسانیان* یا *خسرو و شیرین* شهرزاد به شخصیت‌پردازی‌های شکسپیر و ساختار آثار کورنی و راسین توجه

دارد. حرم خلیفه، فضایی شرقی و طرحی هزار و یک شبی دارد و در ضمن پیچیدگی، ورود و خروج بسیار اشخاص به نمایش لطمه وارد کرده است. رضا کمال نویسنده‌ای رمانتیک قلمداد می‌شود و با توجه به مضمون آثارش گاهی زنان، نقش شخصیت محوری داستان را برعهده می‌گیرند. او زبانی پاکیزه و زیبا دارد و از آن به‌عنوان عنصری مهم در ادبیات نمایشی استفاده می‌کند<sup>۱۰۱</sup>.

### گریگور یقیکیان (۱۲۵۹-۱۳۲۹ش)

او در ارمنستان به دنیا آمد. پس از سفرهایی به استانبول، باکو، ونیز و آمریکا از سال ۱۲۸۹ش ساکن رشت و انزلی شد. روزنامه‌های *ایران کبیر* (۱۳۰۷ش) را در رشت و *ایران کنونی* (۱۳۱۳ش) را در تهران تأسیس کرد. برخی آثار او به ارمنی نگارش یافته است، اما خودش یا دیگران به فارسی ترجمه کرده‌اند. همچنین ترجمه‌ای از *دوبروسکی* (رشت، ۱۳۰۷ش) اثر پوشکین کرده است که ارزش بالایی ندارد. آثار او را که در زمینه داستان‌نویسی نیز فعالیت‌هایی داشت می‌توان چنین برشمرد:

نمایشنامه‌های تاریخی: *انوشیروان عادل و مزدک* (رشت به ضمیمه روزنامه *ایران کبیر*، ۱۳۰۹ش)، *جنگ مشرق و مغرب یا داریوش سوم* (کدمانس) (۱۳۰۴ش)، *دختر قشنگ قلعه محصور* (تألیف ۱۳۱۰ش) و *شاپورثانی ذوالاکتاف و ژولین* (تألیف ۱۳۱۱ش).  
 درام‌های خانوادگی: *فاجعه یا راه خونی* (تألیف ۱۲۹۰ش)، *بیابان* (تألیف ۱۳۱۵)، *آن زن* (احتمالاً در فاصله سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ش)، *زن* (تألیف ۱۳۱۰ش) و *میدان دهشت* (تألیف، ۱۳۱۰ش).

*کمدی‌ها: لباس زن* (رشت، ۱۳۱۰ش) و *دزدان*.

*داستان‌ها: سلیمه* (۱۳۰۹ش)، *برای وطن* (۱۳۰۸ش) (از نخستین نمونه‌های ادبیات مهاجرت)، *شب عید* (۱۳۰۸ش)، *شوهر سوم* (۱۳۰۸ش)، *رقص در قایق*، *معلمه یونانی*، *آیدا* (روزنامه *سعادت بشر*)، *دختر گیلان* (در روزنامه *هور تهران*، ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ش).  
 عمده هنر او در درام و نمایشنامه تاریخی است. در کمدی به شدت وابسته به آثار فرنگی به ویژه مولیر و کمدی دل آрте است و مهارت ویژه افرادی نظیر حسن مقدم و محمود آقا ظهیرالدینی را در این زمینه‌ها ندارد. توجه یقیکیان به حقوق زنان قابل

توجه است.

نثر فارسی او ارزش چندانی ندارد، اما اصول رمان نویسی را بیش از معاصرانش به کار می برد. داستان هایش به علت اینکه حوادث در خارج از ایران روی می دهد فضای ایرانی ندارد. طرح داستان از طریق گفتگو و فضا سازی صحنه ها، بر کیفیت نمایشی رمان می افزاید. اما اشخاص در حین کنش ها معرفی نمی شود، بلکه در ذیل جملات گزارشی شناسانده می شوند. گفتگوهای اشخاص مختلف، یکدست و فاقد تنوع هستند<sup>۱۰۲</sup>.

### سید علی خان نصر (۱۲۷۳-۱۲۹۵ش)

نصر علاوه بر مشاغل دولتی فراوان، در تأسیس تئاتر ملی با محقق الدوله همکاری کرد و شرکت کمدی ایران را در سال ۱۲۹۵ش تأسیس کرد، که اولین گروه منظم تئاتری بود و برای نخستین بار آثاری به سبک اروپایی اجرا کرد. در سال ۱۳۱۸ش هنرستان هنرپیشگی را تأسیس و در سال ۱۳۱۹ش تماشاخانه تهران را افتتاح کرد. فعالیت های بسیار نصر او را به یکی از مهم ترین بنیان گذاران تئاتر جدید ایران تبدیل می کند، اما از منظری دیگر سرپرستی نصر در کمیسیون نمایش سازمان پرورش افکار (۱۳۱۸ش)، در دولتی شدن تئاتر و سلطه سانسور بر آن نقش ویژه ای داشت.

آثار بسیاری را او نوشته است: فردوسی (تألیف ۱۳۰۰ش)، یک بخش از زندگی، سی و هفت شاهی جناب میرزا، هفت سین عید، حاجی حکیم باشی، چوب دو سر طلا، ننه صمد، نتیجه اثرات تریاک، راه آهن نصف شب، سه عروسی در یک شب، جناب خان، استر و مردخای، گلنار و نوروز، سیروس، اشتباه لپی، نتیجه تعدد زوجات، حاج قمار خان، نتایج بی علمی نسوان، عروسی آحسین آقا، تا اینجوریم همینیم، زن باوفا، خسرو خان اوقاتش تلخ است.

نصر در مقام کارگردان و نویسنده از مروجان تئاتر اخلاقی به شمار می رود و تحت تأثیر تجربیاتی که از کمدی فرانسه دارد کار می کند. آثارش، طرحی ساده و موضوعاتی اخلاقی با شخصیت های تثبیت شده دارد. هر کدام از اشخاص نمایش در آثار او، به زبانی مخصوص به خود سخن می گویند. عجب پوکری از بهترین آثار اوست که تأثیر هارولد پینتر در آن دیده می شود. نصر در نمایشنامه دکتر زیرک از آثار مولیر اقتباس کرده

است، اما شخصیت پردازی نوکر به مبارک در نمایشنامه‌های سنتی نزدیک است.<sup>۱۰۳</sup>

### حسن مقدم (۱۲۷۷-۱۳۰۴ش)

مقدم با چندین نام مستعار و مهم‌تر از همه علی نوروز به زبان‌های فارسی و فرانسه می‌نوشت. با رومن رولان، هانری ماسه، ماسینیون و آندره ژید دوستی داشت. در سال ۱۳۳۹ق در استانبول سردبیر بخش فرانسه مجله ادبی پارس لاهوتی کرمانشاهی شد و در تأسیس انجمن ایران در سال ۱۳۰۱ش نقش داشت. علاوه بر چند داستان کوتاه، کمدی‌های اجتماعی انتقادی *جعفرخان از فرنگ آمده* (۱۳۰۱ش) و *ایرانی بازی* (در مجله *فرنگستان*، ۱۳۰۳ش) را به رشته تحریر درآورد. *جعفرخان از فرنگ آمده* در گراند هتل به وسیله حسن مقدم و مادام وارنوتریان اجرا شد و تأثیری بسیار مهم در زمان خود داشت. او از نخستین افرادی است که نمایش ایرانی را با توجه به فنون غربی به خوبی تألیف و اجرا کرده است. آثار نمایشی او از حیث صحنه‌بندی و مضمون هنوز هم تازگی دارد. ساختمان *جعفرخان از فرنگ آمده* محکم و شخصیت‌ها به خوبی ساخته شده است، اما گاهی گفته‌های برخی اشخاص با موقعیت آنان تناسب ندارد. *ایرانی بازی* اثری کامل نیست و تنها چهار موقعیت کمیک را در قالب یک طرح ارائه کرده است.<sup>۱۰۴</sup>

### میرسیف‌الدین کرمانشاهی (وفات: ۱۳۱۲ش)

کرمانشاهی، اصول فنی تئاتر را در تفلیس، باکو و مسکو آموخت. در تهران به جامعه باربد وارد شد و با کارگردانی دوباره چند نمایش، بر سر زبان‌ها افتاد. سپس به استخدام تئاتر نکیسا که در دست ارباب افلاطون بود درآمد. سرانجام استودیو درام کرمانشاهی را با نمایش *یوسف و زلیخا* افتتاح کرد. او پیوسته از حسد و کینه رقیبان و دشمنان در رنج و عذاب بود تا اینکه با خودکشی به زندگی خویش پایان داد.

میرسیف‌الدین، نخستین کارگردان تحصیل کرده ایرانی بود و تلاش کرد اصول مربوط به صحنه پردازی و انضباط را اجرایی کند. او برای اولین بار در ایران درباره استانیسلاوسکی و روش کارگردانی‌اش سخن گفت. تسلط کمی به زبان فارسی داشت، اما در صحنه پردازی دارای تخصصی ویژه بود و ابتکارات بسیاری از جمله صحنه گردان را در نمایش‌هایش

به کار گرفت. آثار او در زیر فهرست شده‌اند:

ترجمه و اقتباس: ملوس جعفر جباری (ترجمه ۱۳۱۰ش)، کلبه عموتم بچراستو (ترجمه ۱۳۱۰ش)، آرشین مال آلان عزیز حاجی بگف (ترجمه ۱۳۱۰ش)، اصلی و کرم عزیز حاجی بگف (ترجمه ۱۳۱۱ش) و مشدی عباد عزیز حاجی بگف (ترجمه ۱۳۱۱ش).  
تألیف: اپرت حسن صورت یا حسن سیرت (۱۳۱۰ش)، سم زندگانی (۱۳۱۱ش)،  
اپرت پول یا وجدان (۱۳۱۱ش) و حيله و حقیقت (۱۳۱۱ش)<sup>۱۰۵</sup>.

### نثر علمی

نثر فارسی با وجود جدایی از سنت‌های کهن ادبی پیشین، از میانه عهد قاجار تا پیش از دوره رضا شاه بیشتر برای مقاصد ادبی و سیاسی به کار می‌رفت، اما باز هم در برابر شعر ارزش کمتری داشت. ظهور قالب‌های جدید نثر همچون داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه باعث فزونی ارزش نثر شد و به دنبال آن با ایجاد نیازهای تازه در عهد رضا شاه، نثر علمی به وجود آمد. پژوهشگران و دانشمندان برای بیان مسائل علمی و دانش‌های روزگار مجبور به استفاده از زبانی ساده و پویا شدند و زبان متکلف و عربی زده دوره‌های پیشین، کارآیی خود را از دست داد، و نویسندگانی چون فروغی، تقی‌زاده و دیگران با استفاده از زبان ساده و بی‌تکلف، نثر علمی را حیاتی تازه بخشیدند<sup>۱۰۶</sup>.

بسیاری از آثار تألیفی این دوران، با وجود گذر سال‌ها هنوز هم از دسته معتبرترین کتاب‌های رشته خود قلمداد می‌شود. سیر حکمت در اروپا، تاریخ مشروطه ایران از آن جمله‌اند. علاوه بر آن در آن دوره عمده پژوهشگران بزرگ ایران در حوزه علوم انسانی با پیشرفت‌ها و نوآوری‌های علمی دنیا در رشته خود آشنایی داشتند و آنچه به پارسی تألیف یا ترجمه می‌کردند با لبه دانش در اروپای آن روزگار فاصله چندانی نداشت. این توجه به تحولات زمانه تا جایی پیش رفت که بسیاری از این پیشگامان نظیر سعید نفیسی و دیگران در برخی قالب‌های تازه ادبی نظیر داستان و نمایش دست به آفرینش و تألیف زدند.

در کنار گسترش انجمن‌های ادبی و گروه‌های سیاسی، توسعه سواد عمومی، تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها، افزایش ناشران و چاپ کتب و مجلات نباید نقش ناسیونالیسم



تبلیغی رضا شاه را در شکوفایی شاخه‌های علمی نوین نادیده انگاشت. حتی سانسور — که ضربه‌های جبران‌ناپذیری به جریان ادبیات و پویایی شکل‌های تازه وارد کرد — مجرای برای سوق روشنفکران به انجام تحقیقات و پژوهش‌های علمی ایجاد کرد. به‌طور کلی در زمان رضا شاه، همگام با مدرن‌سازی ایران و ورود علوم غربی، انفجار علمی عمیقی رخ داد و علوم مختلف به‌ویژه شاخه‌های علوم انسانی از بند جهل و خرافات قرن‌ها آزاد شد.

همان‌طور که اشاره شد در دوره مشروطه به دلیل تحولات زمانه، نشر فارسی در جراید و مطبوعات محصور ماند و تنها می‌توان از چند نمونه تاریخ‌نویسی نظیر *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز* (تبریز، ۱۳۲۶ق) حاج محمدباقر قدکچی و *یجویه و تاریخ بیداری ایرانیان* ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۲۸۰-۱۳۳۷ق) نام برد. *تاریخ بیداری*، تاریخی مدون نیست، بلکه مجموعه‌ای از اسناد و مدارک تاریخی مربوط به مشروطه است که نویسنده موفق به اتمام آن نشده است. این اثر هرچند از نظر نشر و ادبیات ارزش ویژه‌ای ندارد، زبانی ساده و قابل فهم دارد.<sup>۱۰۷</sup>

اما در دوره رضا شاه کتب علمی بسیاری در زمینه‌های آموزشی - تربیتی، تاریخی - جغرافیایی تحقیقات ادبی ترجمه و تألیف شد. محمد قزوینی در زمینه کشف و تصحیح اسناد و تحقیق در مبانی تاریخ ایران کوشش‌های بسیار کرد. حسن پیرنیا مشیرالدوله در زمینه تاریخ قبل از اسلام تا اوایل ساسانی، *ایران باستانی و داستان‌های قدیم ایران* را بر اساس روش‌های علمی اروپاییان نگاشت. در زمان وزارت معارف اعتمادالدوله قراگزلو بحث تألیف کتب درسی مطرح شد؛ پیرنیا علاوه بر دو کتاب فوق و خلاصه‌ای از آنها، تاریخ ایران را از ابتدا تا اوایل دوره اشکانی به صورت مفصل و در دو جلد نگاشت. تقی‌زاده جزوه مختصری با عنوان *از پرویز تا چنگیز* در ۱۳۰۹-۱۳۱۰ش نوشت و اقبال آشتیانی جلد اول کتابش را به نام *تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت* در سال ۱۳۱۲ش چاپ کرد.<sup>۱۰۸</sup>

نصرالله فلسفی (*تاریخ ایران از حمله عرب تا حمله مغول*، *زندگانی شاه عباس اول* و...)، محیط طباطبایی، عباس اقبال آشتیانی (*تاریخ مغول*، *خاندان نوبختی*) در زمینه ایران پس از اسلام تحقیقات ارزشمندی انجام دادند. درباره تاریخ مشروطه و بعد از

آن احمد کسروی (تاریخ پانصد ساله خوزستان، تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان)، حسن حلاج (تاریخ نهضت ایران)، عبدالله امیرطهماسبی (شاهنشاهی پهلوی) و حبیب‌الله نوبخت (تاریخ شاهنشاهی پهلوی) آثاری دارند که مورد مراجعه محققان است. علاوه بر آن نصرالله فلسفی (تاریخ اروپا و تمدن قدیم)، عبدالله مستوفی (انقلاب فرانسه)، عبدالحسین شیبانی، عبدالحسین هژیر (تاریخ ملل شرق و یونان و قرون وسطی)، محمدتقی فخر داعی (تاریخ تمدن اسلام) و عباس خلیلی (پرتو اسلام) در زمینه تاریخ جهان، ترجمه‌هایی به چاپ رساندند.

سایر مؤلفان و مترجمان کتب تاریخی عبارتند از: غلامرضا رشید یاسمی، تاریخ قرن هجدهم (ترجمه)، چنگیز (ترجمه)، نادر (ترجمه) و آثار ایران (ترجمه)؛ غلامحسین زیرک‌زاده، تاریخ رم (ترجمه)؛ محمد سعیدی، جنگ‌های ایران و روم (ترجمه)؛ صادق رضازاده شفق، تاریخ مختصر ایران (ترجمه)؛ محمدعلی فروغی، تاریخ ایران، تاریخ ملل شرق، رم (ترجمه) و تاریخ ساسانیان (ترجمه)<sup>۱۰۹</sup>.

سالنامه‌نویسی نیز که از دوران اعتمادالسلطنه رایج شد در این دوران شایع بود، سالنامه پارس (امیر جاهد، ۱۳۰۵ش)، گاهنامه (سید جلال‌الدین تهرانی، ۱۳۱۱ش) و نیز در مشهد، دانش، شرق ایران، خراسان<sup>۱۱۰</sup>.

همچنین باید از برخی گونه‌های دیگر نظیر سفارت‌نامه، سفرنامه و خاطرات یاد کرد که مایه‌های داستانی به‌وفور در آنها دیده می‌شود: خاطرات تاج‌السلطنه<sup>۱۱۱</sup> (آغاز تألیف ۱۲۹۲ش)، یادبودهای سفارت استانبول (آغاز تألیف ۱۹۳۰م) احمد خان ملک‌ساسانی، خاطرات حاج سیاح (تألیف بعد از ۱۹۰۹م)، ایران دیروز میرزا رضاخان ارفع‌الدوله (وفات: ۱۳۱۶ش)، حیات یحیی (تألیف نخستین سال‌های دهه ۱۹۲۸-۱۹۳۸م) یحیی دولت‌آبادی، سیاحت شرق (آغاز تألیف ۱۳۰۷ش) سید محمدحسن آقا نجفی<sup>۱۱۲</sup>، ایام محبس (شفق سرخ، ۱۳۰۰ش و مستقل، ۱۳۰۳ش) علی دشتی<sup>۱۱۳</sup>. تأثیر این گونه‌های ادبی - تاریخی بر جریان داستان‌نویسی ایران انکارناپذیر است، و آثاری چون مسالک‌المحسنین طالبوف و سیاحت‌نامه ابراهیم بیک گونه‌های پیشرفته‌ای از این انواع است که پیش از انقلاب مشروطیت نوشته شده بود.

در زمینه تاریخ ادبیات، تصحیح و تحشیه متون قدیم و مسائل ادبی، پژوهشگران

برجسته‌ای به انجام تحقیقات مشغول شدند، بدیع‌الزمان فروزانفر (سخن و سخنوران، شرح حال مولوی)، محمدعلی تربیت (دانشمندان آذربایجان)، غلامرضا رشیدیاسمی (ادبیات معاصر، سلمان و ابدال، شرح حال سلمان، ابن‌یمین، وحشی، بابا طاهر)، جلال‌الدین سنا (تاریخ ادبیات ایران، ترجمه)، صادق رضازاده شفق (تاریخ ادبیات ایران)، عبدالعظیم قریب (گلستان، تاریخ برامکه) عباس اقبال آشتیانی (بوستان، حدایق السحر، تجارب السلف، قطعات منتخبیه)، سعید نفیسی (قابوس‌نامه، احوال رودکی)، مجتبی مینوی (ویس و رامین)، حسین شجره (شخصیت مولوی)، محمدتقی بهار (تاریخ سیستان)، محمد قزوینی (چهارمقاله، بیست مقاله، لب‌الباب، تذکره‌الاولیاء، المعجم، جهانگشای جوینی)، احمد بهمنیار (التوسل الی التوسل)، عبدالرحیم خلخالی (سیاست‌نامه، دیوان حافظ)، علی‌اکبر دهخدا (امثال و حکم)، محمدتقی مدرس رضوی (المعجم معاییر اشعارالعجم)، محمد ضیاء هشترودی (منتخبات آثار معاصرین)<sup>۱۱۴</sup>.

غلامرضا رشیدیاسمی، احمد کسروی، محمدتقی بهار و از همه مهم‌تر ابراهیم پورداود تحقیقاتی در حوزه زبان‌های ایران باستان انجام دادند<sup>۱۱۵</sup>. در شاخه فرهنگ و کتب لغت نیز آثاری را ذبیح بهروز (فرهنگ کوچک)، رضا تربیت (لغت آلمانی به فارسی)، سلیمان حییم (فرهنگ انگلیسی - فارسی)، محمد داعی‌الاسلام (فرهنگ نظام) و سعید نفیسی (فرهنگ فرانسه به فارسی) تألیف کردند<sup>۱۱۶</sup>.

در رشته فولکلور و مسائل مربوط به آن - که با تشدید ملی‌گرایی در عصر رضا شاه شاهد رشد ویژه‌ای بود تا حدی که در سال ۱۳۱۶ش فروغی توانست فرهنگستان را به تأسیس موزه مردم‌شناسی مجاب کند - باید از افراد زیر نام برد: علی‌اکبر دهخدا، احمد کسروی، صادق هدایت، امیرقلی امینی (هزار و یک سخن ۱۲۹۹ش) و داستان‌های امثال (تألیف ۱۳۱۷ش)، احمد اخگر (امثال منظوم، ۱۳۱۸-۱۳۱۹ش)، حسین کوهی کرمانی (چهارده افسانه، ۱۳۱۴ش)، فضل‌الله صبحی مهتدی (قصه‌گوی صدای تهران از آغاز تأسیس در سال ۱۳۱۹ش)<sup>۱۱۷</sup>.

کتب تربیتی و آموزشی بسیاری در این دوره نوشته شد که در زیر فهرستی از نویسندگان و مترجمان آنها ارائه می‌شود: حبیب‌الله آموزگار (عالم ارواح، ترجمه و اصلاحات اجتماعی)، حسن اسفندیاری (اخلاق محتشمی)، حسام‌زاده بازارگاد

(پیش‌آهنگی ایران)، علی دشتی (اعتماد به نفس، ترجمه)، محمود رسول نخشی (تربیت اطفال)، غلامرضا رشیدیاسمی (قانون اخلاق و اندرزهای اپیکتتوس، ترجمه)، محمد سعیدی (اخلاق)، عیسی صدیق (اصول علم تربیت و تاریخ تعلیم و تربیت)، حسین کاظم‌زاده (راه نو و رهبر نژاد نو)، محمدصادق نشأت (روح ملی ایران، رهنمای تربیت جوانان و دستور کامیابی، ترجمه)، حبیب‌الله نوبخت (علم طبایع و قانون فکر)<sup>۱۱۸</sup>.  
در پایان به معرفی چند تن از معروف‌ترین محققان و دانشمندان عصر مشروطه و پهلوی اول می‌پردازیم<sup>۱۱۹</sup>.

### میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا (۱۲۵۲-۱۳۱۴ش)

او و پدرش، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی، هر دو از رجال سیاسی عهد قاجار بودند که مناصبی مهم برعهده داشتند. پدر و پسر با یاری یکدیگر، مظفرالدین شاه را به تأسیس مدرسه سیاسی برانگیختند و پس از تأسیس در ۱۳۱۷ق، پسر که پیشتر لقب مشیرالملکی یافته بود به ریاست آن گماشته شد. او به همراه برادرش، مؤتمن‌الملک، در تدوین قانون اساسی و تنظیم نظام‌نامه داخلی مجلس نقشی بزرگ بازی کرد.  
در دهه پایانی عمر - خواسته یا ناخواسته - از سیاست کناره گرفت و به تحقیق و پژوهش مشغول شد. حقوق بین‌المللی (۱۳۱۹ق)، ایران باستانی (۱۳۰۶ش)، داستان‌های ایران قدیم (۱۳۰۷ش)، تاریخ ایران قدیم یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان (۱۳۰۸ش) و تاریخ ایران باستان (۱۳۱۱ش، ج ۱، ۱۳۱۳ش، ج ۲، ۱۳۱۷ش، ج ۳)<sup>۱۲۰</sup>.

### محمدعلی فروغی، ذکاءالملک دوم (۱۲۵۶-۱۳۲۱ش)

محمدعلی با مرگ پدر، میرزا محمدحسین فروغی اصفهانی ذکاءالملک - که از نویسندگان و شاعران عصر ناصری و از زمره اولین کسانی بود که ایرانیان را با ادبیات فرانسه آشنا کرد - در سال ۱۳۲۵ق به ریاست مدرسه علوم سیاسی رسید. او علاوه بر نمایندگی مجلس شورای ملی، اولین و آخرین نخست‌وزیر رضا شاه بود. او در سال ۱۳۱۴ش فرهنگستان ایران را تأسیس کرد و تا پایان عمر، ریاست آنرا برعهده داشت.

آثار: ترجمه تاریخ ملل قدیمه مشرق سنیوبوس (۱۳۱۸ق)، تاریخ مختصر ایران (۱۳۲۳ق)، حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول (۱۳۲۵-۱۳۲۶ق)، کلیات سعدی با مشاوره حبیب یغمایی (۱۳۱۶-۱۳۲۰ش)، رباعیات حکیم خیام نیشابوری با همکاری قاسم غنی (۱۳۲۱ش)، سیر حکمت در اروپا (۱۳۱۰-۱۳۲۰ش)<sup>۱۲۱</sup>.

### سید حسن تقی‌زاده (۱۲۵۷-۱۳۴۸ش)

او به همراه چند تن دیگر در سال ۱۳۱۶ق مدرسه و کتابخانه‌ای به نام تربیت در تبریز دایر کرد که مدرسه به دلیل غوغای متعصبان تعطیل شد. به مدت یک سال در ۱۳۲۰ق به همراه میرزا محمدعلی خان تربیت، میرزا یوسف خان اعتصام‌الملک و میرزا سید حسین خان مجله‌ای علمی ادبی به نام گنجینه فنون منتشر کرد. در سال ۱۳۳۴ق نشریه کاه را در برلین بنیان نهاد. علاوه بر آن در نشریاتی چون آینده، تقدم، تعلیم و تربیت، ارمغان، یغما، مهر، اطلاعات ماهانه، سخن و مجله دانشکده تبریز مقالاتی به رشته تحریر درآورد. از سال ۱۳۱۵ش به مدت شش سال در مدرسه مطالعات شرقی لندن، زبان و ادبیات فارسی تدریس کرد. او بارها از طرف مردم تهران و تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و بعدها به عضویت و ریاست مجلس سنا انتخاب شد. آثار: مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصل‌های تمدن (۱۳۰۷ش)، از پرویز تا چنگیز (۱۳۰۹ش)، گاه‌شماری در ایران قدیم (۱۳۱۶ش)، تصحیح تحفة الملوک (۱۳۱۷ش)، مانی و دین او (۱۳۳۵ش)، خطابه مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران (۱۳۳۸ش)، بیست مقاله تقی‌زاده (۱۳۴۰ش)<sup>۱۲۲</sup>.

### ابراهیم پورداود (۱۲۶۴-۱۳۴۷ش)

در جوانی روزنامه‌ای به نام رستخیز در کرمانشاه و بغداد منتشر کرد. در سال ۱۳۱۱ش به دعوت رابیندرانات تاگور یکسال در دانشگاه ویسوبهاری در شانتی نیکیتان، فرهنگ ایران را تدریس کرد و اشعاری از تاگور را به فارسی برگرداند. در ایران نیز استاد دانشگاه تهران - در زمینه‌های فرهنگ ایران باستان، زبان اوستا و تاریخ حقوق ایران باستان - و از اعضای پیوسته فرهنگستان ایران شد و در سال ۱۳۲۴ش انجمن

ایران‌شناسی را در تهران تأسیس کرد. از دیگر افتخارات او می‌توان موارد زیر را نام برد: عضویت شورای فرهنگی سلطنتی (۱۳۱۴ش)، اخذ دکترای افتخاری از دانشگاه دهلی (۱۳۴۲ش)، عضویت آکادمی جهانی هنر و دانش (۱۳۴۴ش) به عنوان اولین ایرانی، پذیرش جایزه تاگور از دولت هند (۱۳۴۵ش)، دریافت نشان علمی و عنوان شوالیه دوسن سیلوستر از واتیکان (۱۳۴۶ش).

آثار: *ایران‌شاه* (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هند) (۱۳۴۴ش)، *گاتها* (۱۳۰۵ش)، *سوشیانس* (۱۳۰۶ش)، *بخش نخست یشتهها* (۱۳۰۷ش)، *بخش دوم یشتهها* (۱۳۱۰ش)، *خرده اوستا* (۱۳۱۰ش)، *فرهنگ ایران باستان* (۱۳۲۷ش، ج ۱) ۱۲۳.

### سید احمد کسروی تبریزی (۱۲۶۹-۱۳۲۴ش)

کسروی تا سال ۱۳۰۸ش که از خدمت در عدلیه کنار گذاشته شد با وجود روحیه منتقدانه و آزادی‌خواهانه سیاسی، عمده وقتش را صرف تحقیق در زمینه‌های زبان‌شناسی و تاریخ کرد. اما از سال ۱۳۱۲ش علاوه بر پژوهش‌های تخصصی، با چاپ کتاب *آیین* به بیان دیدگاه‌های اصلاح‌گرایانه‌اش پرداخت و طرفدارانی یافت. انتشار ماهنامه *پیمان* (۱۳۱۲-۱۳۲۱ش) روزنامه و مجله *پرچم* (۱۳۲۰-۱۳۲۲ش) این جریان را تداوم بخشید. کسروی با شاعران مداحی چون انوری به شدت مخالف بود، اما افرادی نظیر فردوسی را می‌ستود. او پایه‌گذار جشنی در یکم دی ماه به نام کتاب‌سوزان بود که کتاب‌های ناسالم از دیدگاه او در آن سوزانده می‌شد. کسروی را سرانجام فدائیان اسلام ترور کردند.

کسروی — به‌رغم انکارش — در زمینه‌های مسائل اسلامی (شیعه‌گری، بهایی‌گری و تصوف) و نقد شعر و شاعری تحت نفوذ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی بود. او نخستین فردی بود که درباره زبان باستانی آذربایجان مطالعه کرد. کسروی با زبان‌های عربی، انگلیسی، اسپرانتو، پهلوی، ارمنی کهن (گراپار)، ارمنی نو (آشپاخار) به‌خوبی آشنایی داشت. او عضو انجمن آسیایی همایونی، انجمن جغرافیای آسیایی، آکادمی آمریکا و چند انجمن علمی دیگر بود.

آثار: *آذری یا زبان باستان آذربایگان* (۱۳۰۴ش)، *تاریخ پانصد ساله خوزستان*

(۱۳۱۳ش)، تاریخ هجده ساله آذربایجان (۱۳۱۳-۱۳۲۰ش)، تاریخ مشروطه ایران (۱۳۱۹-۱۳۲۳ش)، حافظ چه می گوید (۱۳۲۲ش)، در پیرامون رمان (۱۳۲۲)، کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۰۶ش)، شیخ صفی و تبارش (۱۳۲۱ش)<sup>۱۲۴</sup>.

### سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش)

پدر نفیسی، میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء، مؤلف فرهنگ فرنودسار بود. نفیسی پس از تحصیل در سوئیس و فرانسه و بازگشت به ایران، در سال ۱۲۹۷ش با مجله دانشکده همکاری کرد و در سال ۱۳۰۱ش سردبیری مجله ادبی پرتو را پذیرفت که پس از انتشار سه شماره آنرا رها کرد. برای مجله شرق به صاحب امتیازی محمد رضانی نیز مقالاتی نوشت. او که از اعضای پیوسته فرهنگستان ایران بود در مدارس و دانشگاه‌های متعددی در داخل و خارج کشور تدریس کرد. آثار او فارغ از بحث ترجمه، شعر و تصحیح متون، در سه حیطه کلی می‌توان مختصراً بررسی کرد.

الف - داستان: مجموعه داستان‌های ستارگان سیاه (۱۳۱۷ش) و ماه نخشب (چاپ کامل<sup>۱۲۵</sup>، ۱۳۳۴ش) و رمان‌های فرنگیس (۱۳۱۰ش)، نیمه راه بهشت (۱۳۳۲ش) و آتشیهای نهفته. ماه نخشب، مجموعه چهارده شبه‌داستان کوتاه درباره شخصیت‌های مهم تاریخی ایران است که با وجود اقبال خوانندگان، ارزش ادبی چندانی ندارد. فرنگیس، مجموعه‌ای است از داستان‌واره‌های کوتاه در ۶۱ مکتوب که طرح داستانی مشخصی ندارد، اما نویسنده به سبکی پرطمطراق و رمانتیک، فوران احساساتش را ارائه می‌دهد. فرنگیس به هلوئیز ژان ژاک روسو و رنج‌های ورتر گوته شباهت‌هایی دارد.

ب - نمایش: آخرین یادگار نادر شاه (۱۳۰۵ش) و امشب می‌رویم بالماسکه (تألیف ۱۳۱۰ش). نفیسی از بنیان‌گذاران گروه نمایشی ایران جوان بود و از اولین منتقدان نمایش به شمار می‌رود.

ج - پژوهش: احوال و اشعار رودکی (۱۳۱۹-۱۳۰۹ش)، تاریخ نظم و نثر ایران در زبان فارسی (۱۳۳۴ش)، جستجو در احوال و اشعار فریدالدین عطار (۱۳۲۰ش)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (۱۳۴۴-۱۳۳۵ش)، تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (۱۳۴۲ش)، مسیحیت در ایران (۱۳۴۳ش)، تاریخ

معاصر ایران (۱۳۴۵ش)، سرچشمهٔ تصوف (۱۳۴۵ش)<sup>۱۲۶</sup>.

### علی دشتی (۱۲۷۵-۱۳۶۰ش)

او مبارزات سیاسی خود را از سال ۱۲۹۹ش تحت نظر مدرس آغاز کرد و دورهٔ کوتاه کودتای سید ضیاء را در زندان گذراند که حاصل آن، کتاب *ایام محبس* (۱۳۰۱ش) شد. سپس روزنامهٔ *شفق سرخ* (۱۳۰۰-۱۳۰۹ش) را بنیان گذارد. در ابتدا مقالاتی علیه سردار سپه نوشت، اما با گذر زمان از موافقان رضا شاه شد. در سال ۱۳۱۴ش برای چندمین بار به زندان افتاد و در نتیجه حمایت‌هایی که از رضا شاه کرده بود ابراز ندامت کرد. دشتی مشاغلی مهم نظیر نمایندگی مجلس شورای ملی و سنا را بر عهده داشت. او صاحب آثار تحقیقی ارزشمندی چون *نقش حافظ* (۱۳۳۶ش)، *سیری در دیوان شمس* (۱۳۳۷ش)، *قلمرو سعدی* (۱۳۳۸ش) است، اما مجموعه داستان‌های کوتاهی نیز دارد، *فتنه* (۱۳۲۳ش)، *جادو* (۱۳۳۱ش) و *هندو* (در *مجلهٔ مهر ایران*، ۱۳۲۱ش). نویسندگان مورد علاقهٔ دشتی آناتول فرانس، ویکتور هوگو و رومن رولان بودند و تأثیر آنها کم‌وبیش بر آثار او مشهود است. داستان‌های کوتاه او، زمینه‌ای ساده دارد و حوادث داستان در تحریک خواننده نقش چندانی بازی نمی‌کند. شخصیت زن، محور اصلی عمدهٔ این آثار است<sup>۱۲۷</sup>.

### عباس اقبال آشتیانی (۱۲۷۶-۱۳۳۴ش)

اقبال آشتیانی اولین مقالاتش را دربارهٔ تاریخ ادبیات فارسی برای *مجلهٔ دانشکده* نوشت. در انتشار *مجلهٔ فروغ تربیت* با محمدعلی و ابوالحسن فروغی، غلامحسین رهنما و عبدالعظیم قریب همکاری داشت و از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ش *مجلهٔ یادگار* را منتشر کرد. او با تأسیس دانشگاه و فرهنگستان به عضویت هر دو درآمد. آثار او را می‌توان در سه شاخه تحقیق، ترجمه و تصحیح ملاحظه کرد:

الف - تحقیق: *قابوس و شمگیر زیاری* (۱۳۴۲ش)، شرح *حال عبدالله بن مقفع* (۱۳۰۶ش)، *خاندان نوبختی* (۱۳۱۱ش)، *تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت*، *جلد اول از حملهٔ چنگیز تا تشکیل دولت تیموری* (۱۳۱۲ش)، *کلیات علم*



## جغرافیا (۱۳۱۲ش).

ب - ترجمه: یادداشت‌های ژنرال تره‌زل فرستاده ناپلئون به هند (۱۳۰۸ش)، مأموریت ژنرال گاردان در ایران (۱۳۱۰ش)، طبقات سلاطین اسلام استانلی لین پول (۱۳۱۲ش).  
 ج - تصحیح: حدایق السحر فی دقایق الشعر (۱۳۰۹ش)، بیان‌الادیان (۱۳۱۲ش)، تبصرة العوام فی معرفة مقامات الانام (۱۳۱۳ش)، تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، دیوان امیر معزی (۱۳۱۹ش)، لغت فرس (۱۳۱۹ش)، انیس العشاق (۱۳۲۵ش)، عتبه‌الکتبه با همکاری محمد قزوینی (۱۳۲۹ش)<sup>۱۲۸</sup>.

## مجتبی مینوی (۱۲۸۲-۱۳۵۵ش)

مینوی از اعضای گروه ربه بود و در نگارش بخش‌های تاریخی مازیار با صادق هدایت همکاری کرد. پس از ترجمه شاهنشاهی ساسانیان آرتور کریستین سن که توقیف شد در لندن اقامت گزید و برای ده سال در بخش‌های فرهنگی رادیو بی‌بی‌سی، فعالیت کرد. در سال ۱۳۵۰ش با افتتاح بنیاد علمی و فرهنگی شاهنامه فردوسی، به ریاست آن برگزیده شد. او علاوه بر استادی دانشگاه‌های تهران، آکسفورد، لندن، پرینستون، یوتا و پرتلند در کشورهای ترکیه، انگلیس و فرانسه رایزن فرهنگی سفارتخانه‌های ایران بود و با عکس‌برداری و تهیه میکروفیلم بسیاری از نسخ خطی در کتابخانه‌های مهم جهان، خدماتی مهم به مرکز اسناد و نسخ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران کرد.  
 تصحیح متونی چون دیوان ناصر خسرو (۱۳۰۷ش)، جلد یک شاهنامه با مشارکت عباس اقبال آشتیانی (۱۳۱۳ش)، ویس و رامین (۱۳۱۴ش)، نوروزنامه (۱۳۱۲ش)، کلیله و دمنه (۱۳۴۳ش)، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی (۱۳۴۴ش)، رستم و سهراب (۱۳۵۲ش) گوشه‌ای از خدمات او به ادبیات فارسی است.<sup>۱۲۹</sup>

## محمد قزوینی (۱۲۹۴ق-۱۳۱۶ش)

قزوینی با ترجمه کتب و مقالات عربی به فارسی و چاپ آنها در روزنامه تربیت روزگار می‌گذرانید. سپس به دعوت برادرش به لندن رفت. در لندن در پاسخ به درخواست ادوارد براون و امنای اوقاف گیب، مأمور تصحیح کتاب جهانگشای جوینی شد که حدود

ربع قرن (۱۲۹۱-۱۳۱۶ش) به طول انجامید. برای انجام این مهم، سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۳ق را پیوسته در پاریس گذراند. در سال ۱۳۳۳ق به خواهش تقی‌زاده به برلین رفت. پس از آن به دعوت محمدعلی فروغی به پاریس برگشت و ضمن عکس‌برداری از برخی نسخ نفیس فارسی، تصحیح را ادامه داد.

قزوینی مظهر آمیختگی گسترده‌گی شرقی با روحیه انتقادی غربی بود. او بنیان‌گذار روش نوین پژوهش در تحقیق و تصحیح انتقادی متون بود. امروزه بسیاری از افراد قزوینی را مظهر ادبیات سنتی قلمداد می‌کنند، اما در واقع راه جدیدی در تحقیقات ادبی فارسی گشود و نسبت به نوآوری‌های زمانه خود نیز علاقه نشان می‌داد. مهم‌ترین تصحیحات او عبارتند از: *لباب‌الالباب* (۱۹۰۶م)، *المعجم فی معاییر اشعارالعجم* (۱۳۲۷ق)، *چهار مقاله* (۱۳۲۷ق)، *مرزبان‌نامه* (۱۳۲۷ق)، *جهانگشای جوینی* (۱۹۱۲-۱۹۳۷م)، *دیوان خواجه حافظ شیرازی* با مشارکت قاسم غنی (۱۳۲۰ش)<sup>۱۳۰</sup>.

## پی نوشت

۱. میرعابدینی، صد سال...، ۱۰۷
۲. نک: پاولویچ، ۴۰، ۵۴
۳. آراین پور، ۴/۲
۴. به عنوان نمونه می توان از برخی انجمن های ادبی معروف در عهد مشروطه و رضا خان نام برد: انجمن بی نام (حسن وثوق الدوله، ۱۲۹۰-۱۲۹۳ش)، انجمن دانشکده (محمدتقی بهار، ۱۲۹۴ش)، انجمن ادبی ایران (وحیددستگردی، ۱۲۹۹ش)، انجمن حکیم نظامی (وحیددستگردی، ۱۳۱۱ش) و... (نک: آراین پور، ۴۲۹/۲-۴۳۱)
۵. محمدتقی بهار، محمود حسابی، علی اصغر حکمت، علی اکبر دهخدا، غلامرضا رشیدیاسمی، صادق رضازاده شفق، عیسی صدیق، بدیع الزمان فروزانفر، ابوالحسن فروغی، محمدعلی فروغی، عبدالعظیم قریب، سعید نفیسی و حسن وثوق الدوله از معروف ترین اعضای آن بودند (نک: آراین پور، ۱۸/۳-۲۰)
۶. تقی زاده، ۳۹
۷. برای مثال می توان نمونه های زیر را نام برد: *تئاتر، صوراسرافیل، ندای وطن* (مجددالاسلام گرمائی، ۱۳۲۴ق)، *مساوات* (سید محمدرضا مساوات، ۱۳۲۵ق)، *حبل المتین تهران* (سید حسن کاشانی برادر کوچک تر مؤیدالسلام، صاحب امتیاز *حبل المتین کلکته*، ۱۳۲۵ق)، *صبح صادق* (مرتضی قلی خان مؤیدالممالک، ۱۳۲۵ق)، *انجمن تبریز* (در ابتدا با عناوین *روزنامه ملی* و *جریده ملی*، ۱۳۲۴ق)، *عدالت تبریز* (پیش از مشروطه با نام *الحدید*، میرزا سید حسین خان، ۱۳۲۴ق)، *آذربایجان*
- (تبریز، حاج میرزا آقا بلوری، ۱۳۲۵ق)، *مجاهد* (تبریز، سید محمد شبستری معروف به ابوالضیاء، ۱۳۲۵ق)، *حشرات الارض* (تبریز، حاج میرزا آقا بلوری، ۱۳۲۶ق)، *نسیم شمال* (رشت، سید اشرف الدین حسینی، ۱۳۲۵ق)، *فریاد* (اورمیه، میرزا حبیب الله آقازاده، ۱۳۲۵ق) و... (نک: آراین پور، ۲۱/۲-۲۴؛ تربیت، ۱۳۸/۲، ۴۸۸-۴۸۹، ۱۱۴/۳، ۱۱۶، ۳۴۶-۳۴۷، صدرهاشمی، صفحات متعدد؛ کسروی، ۲۸۲-۲۹۲، ۵۹۲-۵۹۴)
۸. *محیط طباطبایی این دو روزنامه را اقیانوس و ندای وطن* می داند، نک: *محیط طباطبایی*، ۱۱۹
۹. آراین پور، ۱۰۷/۲
۱۰. علاوه بر چاپ دوباره برخی روزنامه های پیشین همچون *حبل المتین* و *صوراسرافیل* در سال ۱۳۲۷ق که به ترتیب هریک پس از شش و سه شماره تعطیل شدند می توان موارد زیر را برشمرد: *بهار، شرق* (سید ضیاءالدین طباطبایی، ۱۳۲۷ق)، *برق* (سید ضیاءالدین طباطبایی، ۱۳۲۸ق)، *ایران نو* (سید محمد شبستری مشهور به ابوالضیاء، ۱۳۲۷ق)، *پلیس ایران* (مرتضی قلی خان قاجار مؤیدالممالک، ۱۳۲۷ق)، *استقلال ایران* (به ترتیب زمانی، حسین خان کحال، محمد خان مهندس همایون و ابوالحسن خان تبریزی، ۱۳۲۸ق)، *دانش* (همسر میرزا حسین خان کحال زاده، ۱۳۲۸ق)، *چننه پابرهنه* (میرزا محمود خان افشار دواساز، ۱۳۲۹ق)، *بهلول* (به ترتیب زمانی، شیخ علی عراقی، اسدالله خان پارسی و شیخ حسن، ۱۳۲۹ق)، *شفق* (تبریز، رضازاده شفق، سپس میرزا محمود

## تاریخ جامع ایران

محمد خان ملک‌زاده، ۱۳۳۸ق)، مهر منیر (مشهد، محمداسماعیل منیر مازندرانی، ۱۳۳۹ق)، راه نجات (اصفهان، ابراهیم راه‌نجات، ۱۳۳۳ق)، /خگر (اصفهان، میرزا فتح‌الله وزیرزاده، ۱۳۳۹ق) و... (نک: آری‌ن‌پور، ۲۲۳/۲-۲۲۵، ۵۷/۳؛ صدرهاشمی، صفحات متعدد)

۱۳. در فاصله کودتای سید ضیاء تا پایان عهد رضا خان روزنامه‌های زیر قابل ذکرند:

ناهدید (میرزا ابراهیم خان ناهید، ۱۳۰۰-۱۳۰۶ش)؛ اتحاد (سید کاظم خان سرکشیک‌زاده، ۱۳۰۰ش)؛ قرن بیستم (میرزاده عشقی، ۱۳۰۰ش)؛ طوفان (مؤسس فرخی یزدی و مدیر مسئول موسوی‌زاده، ۱۳۳۰ش)؛ اقدام (عباس خلیلی، ۱۲۹۹ش)؛ قانون (میر سید اسدالله رسا، ۱۳۰۰ش)؛ خلق (میرزا مهدی علوی‌زاده، ۱۳۰۰ش)؛ ایران آزاد (سید ابراهیم ضیاء‌الواعظین، ۱۳۰۰ش)؛ سیاست (مدیر مسئول عباسی اسکندری و سردبیر میرزا باقرخان، ۱۳۰۰)؛ شفق سرخ (علی دشتی، ۱۳۰۰ش)؛ نجات ایران (زین‌العابدین فروزش، ۱۳۰۱ش)؛ کار (ابوالفضل لسانی، ۱۳۰۱ش)؛ کوشش (شکرالله صفوی، ۱۳۰۱ش)؛ تجدد (شیخ‌العراقین‌زاده، ۱۳۰۲ش)؛ نسیم صبا (حسین کوهی کرمانی، ۱۳۰۲ش)؛ حصار عدل (مؤسس حسن‌زاده و سردبیر ابوالقاسم ذوقی، ۱۳۰۱ش)؛ تجدد ایران (میرزا سید محمد طباطبایی، ۱۳۰۶ش)؛ آینده ایران (عادل خلعتبری، ۱۳۰۷ش)؛ اوقات (مترجم السلطنه شیخ بهایی، ۱۳۰۹ش)؛ ستاره جهان (ابوالقاسم اعتصام‌زاده، ۱۳۰۷ش) و... (نک: آری‌ن‌پور، ۵۸/۳-۶۳؛ صدرهاشمی، صفحات متعدد)

۱۴. آری‌ن‌پور، ۵۷/۳-۶۳؛ صدرهاشمی، ۲۷/۱-۳۰

۱۵. بالایی، پیدایش رمان... جاهای مختلف، «ویژگی‌های حیات ادبی...»، ۴۷-۴۸

۱۶. بالایی، پیدایش رمان، ۲۲

۱۷. میرعابدینی، سیر تحول ادبیات...، ۷۷

۱۸. صدرهاشمی، صفحات متعدد؛ میرعابدینی، همان، ۱۰۸

۱۹. میرعابدینی، همان، ۸۲-۸۳، ۸۷، ۱۰۶-۱۰۹

غنی‌زاده سلماسی، ۱۳۲۸ق)، خراسان (مشهد، سید حسین اردبیل، ۱۳۲۷ق)، تازه بهار (مشهد، ملک‌الشعراى بهار، ۱۳۲۹ق)، صدای رشت (رشت، علی احمدزاده، ۱۳۲۹ش)، زاینده‌رود (اصفهان، مؤتمن‌السلام خوانساری، ۱۳۲۷ق) و... (نک: آری‌ن‌پور، ۱۰۷/۲-۱۱۴؛ تربیت، ۱۴۵/۲، ۴۷۱-۴۷۲؛ صدرهاشمی، صفحات متعدد)

۱۱. آری‌ن‌پور، ۱۹۹، ۱۹۵/۲، ۲۲۳

۱۲. عمده مطبوعات منتشر شده در ایران به فاصله سال‌های ۱۳۳۳ق تا ۱۳۳۹ق (کودتای سید ضیاء‌الدین طباطبایی) از قرار زیر می‌باشد:

نوبهار، شوری (سید یحیی ناصرالاسلام رشتی، ۱۳۳۲ق)، رعد (سید ضیاء‌الدین طباطبایی، ۱۳۳۳ق)، عصر جدید (عبدالحمید خان متین‌السلطنه، ۱۳۳۳ق)، ستاره ایران (میرزا حسین خان صبا کمال‌السلطان، ۱۳۳۳ق)، بامداد روشن (میرزا محمدعلی خان خراسانی، ۱۳۳۳ق)، عصر انقلاب (میرزا آقاخان همدانی، ۱۳۳۳ق)، عهد انقلاب (میرزا آقاخان همدانی، ۱۳۳۳ق)، دوره دوم ایران (سید حسین اردبیلی و بعدها میرزا محمد خان ملک‌زاده، ۱۳۳۵ق)، وطن (میرزا هاشم محیط، ۱۳۳۵ق)، زبان آزاد (معاون‌السلطنه، ۱۳۳۵ق)، کوکب ایران (رکن‌الاسلام خلخالی، ۱۳۳۵ق)، حیات جاوید (سید میرزا آقا فلسفی اصفهانی، ۱۳۳۷ق)، رهنما (شیخ‌العراقین‌زاده، ۱۳۳۷ق)، صدای تهران (سید محمد تدین، ۱۳۳۸ق)، حلاج (حسن حلاج، ۱۳۳۸ق)، تمدن (میرزا رضا خان مدبر‌الممالک، ۱۳۳۸ق)، تجدد (تبریز، ابوالقاسم فیوضات، تقی رفعت و شیخ محمد خیابانی، ۱۳۳۵ق)، جنگل (رشت، حسین کسمایی، ۱۳۳۵ق)، گیلان (رشت، سعید آصفی، ۱۳۳۸ق)، گلستان (شیراز، سید محمدتقی گلستان، ۱۳۳۶ق)، بهارستان (شیراز، نوبخت، ۱۳۳۷ق)، عصر آزادی (شیراز، میرزا جواد خان آزادی مدیرزاده، ۱۳۳۹ق)، چمن (مشهد، شمس‌المعالی دادستان، ۱۳۳۳ق)، بهار (مشهد، شیخ احمد بهار، ۱۳۳۵ق)، تازه‌بهار (مشهد، میرزا

۲۰. همان، ۱۲۰-۱۲۳
۲۱. نک: بالایی، «علی اکبر دهخدا و...»، ۶۸-۶۹؛ تربیت، ۴۹۸-۵۹۲؛ صدرهاشمی، ۱۳۶/۳
۲۲. نک: آزند، تجلد/دبی...، ۳۹۷-۴۰۱؛ تربیت، ۳۰۳/۲-۳۰۴؛ صدرهاشمی، ۱۴۷/۲-۱۴۹؛ مرتضاییان آبکنار، ۶۸-۶۹؛ ملک پور، ۲۵۰/۲-۲۵۲
۲۳. نک: بالایی، «ویژگیهای حیات ادبی»، ۴۸-۴۹؛ صدرهاشمی، ۲۶/۲-۲۹؛ فشاهی، شم ۱۰۰، ۵۵
۲۴. نک: آرن پور، ۲۲۸/۲-۲۲۹؛ بالایی، پیدایش/رمان، ۳۳؛ «ویژگیهای حیات ادبی ایران»، ۴۹؛ صدرهاشمی، ۳۱۱/۴-۳۱۶
۲۵. انجمن دانشکده یا «جرگه دانشوری» در سال ۱۳۳۵ق تأسیس شد (رشیدپاسمی، ۱۱۹)
۲۶. نک: آرن پور، ۲۲۵/۲؛ بالایی، همان، ۴۹؛ صدرهاشمی، ۲۷۰/۲-۲۷۲
۲۷. نک: آرن پور، ۲۳۱/۲-۲۳۳؛ بالایی، پیدایش/رمان، ۲۹؛ بالایی، «ویژگیهای حیات ادبی»، ۴۹-۵۰؛ براون، ۴۲۱-۴۲۲؛ صدرهاشمی، ۱۲۵/۴-۱۳۱؛ علوی، ۲۷۲؛ میرعابدینی، سیر تحول/ادبیات، ۸۴
۲۸. آرن پور، ۲۲۷/۲-۲۲۸؛ بالایی، پیدایش/رمان، ۳۳؛ «ویژگیهای حیات ادبی»، ۴۹؛ رشیدپاسمی، ۱۱۹؛ صدرهاشمی، ۱۲۱/۱-۱۳۶
۲۹. نک: امیرفریار، ۶۱-۶۲؛ میرعابدینی، «سیر تاریخی...»، ۲۶۲؛ سیر تحول/ادبیات، ۱۲۰-۱۲۱؛ نشریات معتبر و ارزشمند این دوران، صرفاً به نمونه‌های مذکور منحصر نمی‌شود و می‌توان موارد زیر را در نظر گرفت:
- گل زرد (میرزا یحیی خان ریحان با همکاری سید عبدالحسین حسابی و ابوالقاسم ذره، ۱۳۳۶-۱۳۴۱ق)؛ فرهنگ (تقی رائق انتشارات جمعیت فرهنگ رشت، ۱۲۹۸ش که پس از تعطیلی دوباره در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۷ش منتشر شد)؛ آزادیستان (تبریز، تقی رفعت، ۱۲۹۹ش)؛ پارس (با مدیریت و صاحب امتیازی ابوالقاسم لاهوتی و مدیر مسئولی جلال انسی به فارسی و فرانسه)؛ سردبیری بخش فرانسه با علی نوروز، ۱۳۳۹ق)؛ ایرانشهر (برلین، حسین کاظم‌زاده، ۱۳۴۰-
- ۱۳۴۵ق)؛ وفا (توسط نظام وفا و به مدیریت عبدالحسین میکده، ۱۳۰۲-۱۳۰۴ق)؛ فرنگستان (برلین، ۱۳۴۲-۱۳۴۳ق)؛ تعلیم و تربیت (میرزا علی اصغر خان حکمت انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۰۴-۱۳۰۶ش پس از طی دوران عطلت از ۱۳۱۳ش توسط نصرالله فلسفی اداره شد. نام آن از سال ۱۳۱۷ش به آموزش و پرورش تغییر یافت. از نهمین سال نشر محیط طباطبایی، صورتگر، حبیب یغمایی، اقبال یغمایی و عباسی شوقی به ترتیب مدیریت مجله را برعهده گرفتند)؛ آینده (محمود افشار، ۱۳۰۴-۱۳۰۶ش)؛ تقدم (احمد و عبدالرحمان فرامرزی، ۱۳۰۶-۱۳۰۸ش)؛ طوفان هفتگی (فرخی یزدی، ۱۳۰۶ش)؛ آرمون (شیراز پور پرتو، ۱۳۰۹-۱۳۱۰ش)؛ شرق (با صاحب امتیازی محمد رضانی و مدیریت سعید نفیسی، ۱۳۰۹-۱۳۱۰ش پیش از آن نیز دوباره در ۱۳۰۳ و ۱۳۰۵ق منتشر و تعطیل شده بود)؛ مهر (مجید موقر، ۱۳۱۲-۱۳۱۷ش)؛ پیمان (احمد کسروی، ۱۳۱۲-۱۳۲۱ش)؛ گلهای رنگارنگ (میرزا علی اکبر خان مشیر سلیمی، ۱۳۱۲ش پس از چند شماره تعطیل شد و دوباره در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ش منتشر شد)؛ دنیا (تقی ارانی، ۱۳۱۲-۱۳۱۴ش)؛ مهرگان (مجید موقر، ۱۳۱۴ش)؛ ایران/امروز (سید محمد حجازی مطیع‌الدوله سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۷-۱۳۲۰ش)؛ موسیقی (سرگرد مین‌باشیان انتشارات اداره موسیقی کشور، ۱۳۱۸-۱۳۲۰ش بعدها از ۱۳۲۸ش به صورت غیرمنظم) و... (نک: آرن پور، ۲۲۶/۲-۲۳۵ و ۶۳/۳-۷۳؛ رشیدپاسمی، ۱۱۹-۱۲۱؛ صدرهاشمی، صفحات متعدد؛ میرعابدینی، سیر تحول/ادبیات، ۱۱۳-۱۲۳)
۳۰. میرعابدینی، همان، ۱۳۸، ۲۶۱
۳۱. به‌طور کلی ناشران دوره قاجار، نقش چندانی در صنعت ترجمه نداشتند اما در عهد پهلوی اول، بسیاری از کتابفروشی‌ها تبدیل به ناشران بزرگی شدند و بازار چاپ پاورقی ترجمه رونق گرفت (نک: امامی، ۴۷-۴۸)

## تاریخ جامع ایران

۳۲. بالایی، *پیدایش رمان*، ۶۵-۶۷، ۷۲-۷۳
۳۳. به طور کلی می‌توان دوره ناصری را عصر مولیر و دوره مشروطه را عصر شکسپیر نامید، (ملک‌پور، ۲۵۶/۲)
۳۴. میرعابدینی، *سیر تحول ادبیات*، ۱۲۹-۱۳۷
۳۵. فشاهی، شم. ۹۹، ۲۳-۲۵
۳۶. کوبچک‌کوا، ۵۰
۳۷. میثمی، ۲۱
۳۸. گروه ربه در برابر ادبای سبعة (سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، نصرالله فلسفی، غلامرضا رشید یاسمی، محمد سعیدی، عبدالحسین میکده و محمدتقی بهار) توسط صادق هدایت، بزرگ علوی، مسعود فرزاد و مجتبی مینوی تشکیل شد و بعدها پرویز خانلری، عبدالحسین نوشین و... نیز بدان پیوستند. (نک: آریز پور، ۳۳۷/۳-۳۳۹؛ میرعابدینی، *صد سال*، ۱۱۹/۱؛ هنر، صفحات متعدد)
۳۹. میرعابدینی، *سیر تحول ادبیات*، ۳۱۳-۳۱۶
۴۰. همان، ۳۱۱
۴۱. مرتضایان آبکنار، ۸۴
۴۲. میرعابدینی، *صد سال*، ۸۳، ۸۸
۴۳. نک: مرتضایان آبکنار، ۱۴۸-۱۵۸
۴۴. میرعابدینی، *سیر تحول ادبیات*، ۳۲۱-۳۲۵
۴۵. نشریه سیاسی - انتقادی ترکی ملا نصرالدین در تفلیس به مدیریت میرزا خلیل محمد قلی‌زاده نخجوانی در سال ۱۳۲۴ق انتشار یافت. مهم‌ترین اثر قلی‌زاده، *کمدی مرده‌ها*، بارها به فارسی ترجمه شده است. میرزا علی‌اکبر طاهرزاده، صابر، شاعر بزرگ ملی آذربایجان و صاحب *هوپ‌هوپ‌نامه*، نیز آثار فکاهی خود را در آن چاپ می‌کرد. توجه ویژه به حوادث سیاسی ایران، دوستی با بسیاری از مشروطه‌خواهان معروف و علاقمندی مخاطبان انبوه، ملا نصرالدین را به یکی از تأثیرگذارترین نشریات این دوران تبدیل کرد (آریز پور، ۴-۶۰؛ آژند، *تجدد ادبی*، ۳۵۴-۳۵۵)
۴۶. نک: آریز پور، ۴۰/۲-۵۷، ۷۸-۹۳، ۱۲۹-۱۳۷؛ افشار، ۹۴-۹۳؛ بالایی، «علی‌اکبر دهخدا و»، ۷۰-۷۵؛ تربیت، ۱۴۲/۲-۱۴۳؛ مرتضایان آبکنار، ۷۳؛ نفیسی، ۳۳/۱-۳۴
۴۷. علاوه بر آن نشر جمال‌زاده با وجود سادگی، شباهت‌هایی
- به زبان دشوار مقامه‌ها دارد (کویبیرس، ۲۵۸)
۴۸. نک: آریز پور، ۲۷۸/۲-۲۸۱، ۲۷۳/۳-۳۰۱؛ بالایی، *پیدایش رمان*، ۴۳۳-۴۴۰؛ پدرسن، ۱۰، ۱۳؛ کامشاد، ۱۳۷-۱۶۵؛ کویبیرس، ۱۳۳-۱۳۷ و ۲۵۷-۲۵۸؛ گلشیری، «جمالزاده و داستان‌نویسی جدید»، ۲۶۹-۲۷۲؛ مرتضایان آبکنار، ۱۶۴-۱۶۵؛ میرصادقی، *ادبیات داستانی*، ۵۹۴-۶۰۲، «داستان کوتاه...»، ۹۳-۹۴؛ میرعابدینی، *صد سال*، ۸۳-۸۴، ۱۶۳-۱۷۴؛ نفیسی، ۷/۳-۸؛ یوسفی، ۲۳۷/۲-۲۸۰
۴۹. نک: آریز پور، ۳۳۳/۳-۴۲۹؛ الول ساتن، ۱۵۷-۱۵۸؛ کامشاد، ۲۱۱-۲۱۳ و ۲۰۱-۲۸۹؛ گلشیری، «صادق هدایت و...»، ۲۸۰/۱-۲۸۴؛ ملک‌پور، ۳-۲۰۰-۲۱۰؛ میرصادقی، *ادبیات داستانی*، ۶۰۴-۶۱۳، «داستان کوتاه»، ۹۴؛ میرعابدینی، *سیر تحول ادبیات*، ۳۳۵-۳۳۷؛ میرعابدینی، *صد سال*، ۹۱/۱-۱۱۹، ۲۱۰/۱-۲۱۸؛ نفیسی، ۱/۴-۳
۵۰. نک: کامشاد، ۱۶۶-۱۸۳؛ کوبچک‌کوا، ۹۱؛ گلشیری، «از هرچه رفته علوی داستان‌نویس است»، ۵۰۱-۵۲۴؛ میرصادقی، *ادبیات داستانی*، ۶۱۳-۶۲۰، «داستان کوتاه»، ۹۵؛ میرعابدینی، *سیر تحول ادبیات*، ۳۲۵-۳۲۷
۵۱. غلام، ۸۷؛ میرعابدینی، *سیر تحول ادبیات*، ۱۶۷، ۱۹۰
۵۲. غلام، ۱۶
۵۳. شاید پیش از همه باید به پیشگامی *داستان شگفت‌انگیز و سرگذشت تیمان* (کلکته، ۱۳۲۴ق) میرزا اسماعیل خان تبریزی (أصف‌الوزاره) اشاره کرد که با توجه به سال چاپ آن بدعتی محسوب می‌شود. آثار دیگر او عبارت‌اند از: *محاکمات عدلیه و پلیس* (بادکوبه، ۱۳۲۵ق)، *دانش منش طبایع و اخلاق بشر* (قاهره، ۱۳۲۸ق)، *پرورش نوباوگان* (استانبول، ۱۳۲۹ق)، *گل‌های پژمرده* (استانبول، ۱۳۴۵ق)، *ترجمه رمان سرگذشت خونین قاتول مندرس*. (مرتضایان آبکنار، ۵۷-۵۹)
۵۴. مرتضایان آبکنار، ۹۹-۱۰۵؛ میرعابدینی، همان، ۱۷۷-۱۸۱
۵۵. میرعابدینی، همان، ۱۹۱
۵۶. غلام، ۱۹۲-۱۹۵؛ میرعابدینی، همان، ۲۰۳-۲۰۴

۵۷. کویچکوا، ۶۶ ۱۹۷-۱۹۸
۵۸. نک: غلام، ۱۷۰-۱۹۵؛ میرعابدینی، همان، ۱۹۵-۲۰۴
۵۹. آرین پور، ۲۷۳/۲، ۲۷۲-۲۷۴؛ آژند، *تجدد/دبی*، ۴۶۲؛  
میرعابدینی، همان، ۲۱۸-۲۱۶
۶۰. کویچکوا، ۶۴؛ میرعابدینی، همان، ۲۱۳-۲۱۶
۶۱. کامشاد، ۹۷؛ میرعابدینی، همان، ۲۴۰-۲۴۲
۶۲. نک: میرعابدینی، همان، ۲۱۲-۲۴۲
۶۳. نک: آرین پور، ۲۴۰-۲۵۲؛ آژند، *تجدد/دبی*، ۴۵۳؛  
بالایی، *پیدایش/رمان*، ۳۶۱-۳۵۲؛ علوی، ۱۹۲؛ غلام،  
۲۱۵-۲۵۷؛ کامشاد، ۷۴-۷۶؛ مرتضاییان آبکنار، ۹۰-  
۹۸؛ میثمی، ۲۱؛ میرعابدینی، همان، ۱۷۶-۱۷۷، صد  
سال، ۳۲-۳۴؛ یوسفی، ۱۸۵/۲-۲۳۳
۶۴. نک: آرین پور، ۲۵۲-۲۵۴؛ بالایی، همان، ۳۶۲-۳۷۱؛  
براون، ۴۰۸؛ علوی، ۱۹۴؛ غلام، ۲۶۱-۳۱۰؛ کامشاد،  
۷۷-۷۸؛ مرتضاییان آبکنار، ۱۱۷-۱۲۶
۶۵. نک: آرین پور، ۲۵۴/۲-۲۵۵؛ علوی، ۱۹۴؛ غلام، ۳۱۳-  
۳۴۲؛ کامشاد، ۷۸؛ کویچکوا، ۶۴؛ مرتضاییان آبکنار،  
۱۳۶-۱۴۱
۶۶. فریدون آدمیت، *دام‌گستران* را متعلق به میرزا آقاخان  
کرمانی می‌داند (آدمیت، ۶۸-۶۹) بالایی نیز با این  
استدلال که *دام‌گستران* درباره حملات اعراب و انقراض  
ساسانیان است اما در دوره‌ای چاپ شده که ملی‌گرایی  
بیش از هر چیزی در ایران ترویج می‌شده بر مطلب  
آدمیت صحه می‌گذارد (بالایی، *پیدایش/رمان*، ۳۸۱)
۶۷. نک: آرین پور، ۲۵۵/۲-۲۵۸، ۲۷۴-۲۷۷، ۲۲۴/۳-۲۲۷،  
بالایی، همان، ۳۷۲-۳۸۲؛ براون، ۴۰۹؛ غلام، ۱۷۱،  
۲۰۰، ۳۴۵-۳۹۲؛ کامشاد، ۸۲-۸۴؛ مرتضاییان آبکنار،  
۱۴۳-۱۴۸؛ میرعابدینی ۱۳۸۷، ۱۸۵-۱۹۰؛ نیکیتین،  
۱۸۹-۱۹۰
۶۸. نک: آرین پور، ۲۳۵/۳-۲۳۶؛ کویچکوا، ۶۵؛  
میرعابدینی، همان، ۱۹۲
۶۹. نک: آرین پور، ۲۲۸/۳-۲۲۹؛ بالایی، *پیدایش/رمان*،  
۳۸۲-۳۸۸؛ غلام، ۱۷۳، ۳۹۵-۴۱۳؛ میرعابدینی، *سیر  
تحول ادبیات*، ۱۹۴
۷۰. نک: آرین پور، ۲۳۰/۳-۲۳۲؛ بالایی، همان، ۳۸۸-۳۹۴؛  
علوی، ۲۴۸؛ کویچکوا، ۸۲؛ میرعابدینی، همان،
۷۱. انجمن ایران جوان توسط گروهی تحصیل‌کردگان اروپا  
به سال ۱۳۰۱ش برای ترویج نوگرایی و افکار مترقی در  
تهران تشکیل شد و بسیاری از روشنفکران و نویسندگان  
معروف به عضویت آن درآمدند نک: میرعابدینی، همان،  
۵۶
۷۲. نک: آرین پور، ۲۵۸/۲-۲۶۴؛ بالایی، همان، ۳۹۴-۴۰۴؛  
کامشاد، ۹۴-۹۶؛ میرعابدینی، همان، ۲۰۷-۲۱۰
۷۳. نک: آرین پور، ۲۶۴/۲-۲۷۱؛ میرعابدینی، همان، ۲۱۱-  
۲۱۲
۷۴. نک: آرین پور، ۳۰۲/۳-۳۱۲؛ کامشاد، ۱۰۳-۱۰۶؛  
میرعابدینی، همان، ۲۳۴-۲۳۶
۷۵. نک: آرین پور، ۳۱۳/۳-۳۱۷؛ کامشاد، ۱۰۱-۱۰۲؛  
میرعابدینی، همان، ۲۳۶-۲۴۰
۷۶. «اگر بخواهیم جریان قصه‌نویسی ایران را از نظر تاریخی  
پی بگیریم باید از دو نفر نویسنده معروف نام ببریم،  
علی دشتی و محمد حجازی در کنار جمال‌زاده،  
هدایت و علوی... جمال‌زاده که پیش‌تاز بود از نظر  
کاربرد اصول و تکنیک موفق‌تر از حجازی و دشتی و  
نزدیک‌تر به حوزه قصه‌نویسی بود ولی تأثیر حجازی و  
دشتی از طریق آثارشان در مردم بیشتر از تأثیر  
نوشته‌های جمال‌زاده بود یعنی به دلیل اقبال عمومی  
از نوشته‌های آنها نک: شفیعی کدکنی، ۳۶۰
۷۷. نک: آرین پور، ۲۴۳-۲۵۷؛ بالایی، همان، ۴۰۴-۴۲۸؛  
کامشاد، ۱۱۳-۱۲۸؛ گلشیری، «محمد حجازی...»،  
۲۷۳-۲۷۹؛ میرعابدینی، همان، ۲۲۴-۲۲۵؛ یآوری، ۶۳
۷۸. آرین پور، ۲۹۱/۲-۲۹۲، ۴۳۳/۳-۴۳۴؛ آژند،  
*نمایشنامه‌نویسی...*، ۴۹-۵۱؛ رشیدیاسمی، ۱۲۷-۱۲۸؛  
ملک پور، ۳۱/۳-۴۰
۷۹. نقش آذربایجان در ایجاد و شکل‌گیری تئاتر ایران،  
غیرقابل انکار است. پس از جنگ جهانی اول گروه‌های  
نمایشی روسی و قفقازی اجراهای زیادی به زبان‌های  
ترکی و روسی در ایران انجام دادند (جنتی عطایی،  
۶۶). و *نمایشنامه‌هایی چون افسانه عشق، اصلی و کرم،  
کمر بند سحرآمیز، مشهدی عباد* و... بارها به فارسی یا  
ترکی اجرا شدند. (آژند، *تجدد/دبی...*، ۳۵۶) اجرا،

## تاریخ جامع ایران

ساسانیان، تألیف ۱۳۰۰ش)، محمد کلانتری (آخرین یادگار ساسان، تألیف ۱۳۰۰ش)، علی اکبر جم‌خو (نبل خودخواه و فقیرزاده ساعی تألیف ۱۳۰۰ش)، ابراهیم ناهید (حلیمه، غیث خشتمال و میرزا فکور خان، مهدی نامدار (بدکاری کردیم، تألیف ۱۳۰۰ش؛ گردن‌بند زاله، تألیف ۱۳۱۹ش؛ موفق تألیف ۱۳۲۰ش)، محمود غروی (بده‌آل عشق با تقلید از اثر عشقی تألیف ۱۳۰۰ش)، رضا احتشامی افشار (بدبختی و نتیجه خیانت زن، تألیف ۱۳۰۲ش)، نصرت‌الله رنگر (اندرز باعث سعادت است، تألیف ۱۳۰۰ش)، محمد افشار (تسخیرجانین، تألیف ۱۳۰۰ش)، احمد مؤید (البارسلان، تألیف ۱۳۰۰ش؛ کیف‌خائن، تألیف ۱۳۱۱ش؛ تنبیه اخلاقی، تألیف ۱۳۱۲ش)، دبیر موثق (قیام‌الملک، تألیف ۱۳۰۲ش)، احمد بهارمست (بازار مکاره ایران، تألیف ۱۳۰۶ش)، مجید رضوانی (سه ترسو، تألیف ۱۳۰۷ش؛ سه آرتیست، تألیف ۱۳۰۷ش)، محسن علوی (قلب خونین، تألیف ۱۳۰۹ش؛ مرگ یزدگرد، تألیف ۱۳۰۹ش)، عنایت‌الله شیبانی (بینوا مستخدم‌اداره، تألیف ۱۳۰۹ش)، سید علی آذری (فیلهای گوناگون، تألیف ۱۳۰۹ش؛ کمیک مرموز، تألیف ۱۳۱۱ش؛ فردوسی در دربار سلطان محمود غزنوی، تألیف ۱۳۱۲ش)، آرین پور کاشانی (گوماتای غاصب، تألیف ۱۳۱۱ش)، حسینقلی مستعان (فرشته یا عشق یعنی چه، تألیف ۱۳۱۲ش)، عبدالرحیم همایون فرخ (عمرولیث سهل یا عبدالله و فاطمه، تألیف ۱۳۱۴ش)، رکن‌الدین همایون فرخ (گلچهره، تألیف ۱۳۱۶ش)، عباس مؤسس (یوسف و زلیخا، تألیف ۱۳۱۶ش)، ذکاءالملک فروغی (عروس بی‌جهاز با اقتباس از مولیر، تألیف ۱۳۱۷ش)، مسعود فرزاد (مصاحبه، تألیف ۱۳۱۸ش) و... (ملک‌پور، ۲۳۰/۳-۲۴۵)

۹۷. نک: جنتی عطایی، ۱۱۶-۱۱۷؛ خلج، ۴۹-۵۴؛ مرتضاییان آبکنار، ۱۱۱-۱۱۵؛ ملک‌پور، ۱۵۵/۲-۱۸۲

۹۸. نک: آرین پور، ۲۹۵/۲-۲۹۷؛ جنتی عطایی، ۸۱؛ خلج، ۳۹-۴۴؛ مرتضاییان آبکنار، ۱۲۷-۱۳۵؛ ملک‌پور، ۱۸۳/۲-۲۰۳

۹۹. آژند، تجدد/دبی، ۳۸۲-۳۸۳، ۴۰۱-۴۰۲؛ ملک‌پور،

اقتباس و ترجمه آثار میرزا جلیل محمد قلی‌زاده، فتحعلی خان آخوندزاده، عزیز حاجی بگف و... بسیار تأثیرگذار بودند

۸۰. نک: ملک‌پور، ۴۷/۲-۵۳؛ علاوه بر این، گروه‌های نمایشی دیگری در تبریز، رشت، مشهد، اصفهان و... فعالیت می‌کردند نک: ملک‌پور، ۵۸/۲-۷۲

۸۱. ملک‌پور، ۲۶۴/۲، ۲۶۶

۸۲. همو، ۲۷۰/۲، ۲۷۳

۸۳. آژند، همان، ۳۷۴-۳۸۹

۸۴. جالب اینکه تعزیه و تقلید از جانب روشنفکران نیز به بهانه ارتجاع رانده می‌شد. به‌طور کلی پس از ناصرالدین شاه، روند رو به رشد تعزیه به تدریج کند شد، اما مجالس عزاداری ماه محرم به مجامع تبلیغاتی نهضت‌های اصلاح‌طلب علیه حکومت تبدیل شد، نک: کالمار، ۵۰

۸۵. ملک‌پور، ۲۲۶/۲، ۲۵/۳

۸۶. آژند، نمایشنامه‌نویسی، ۱۰۶-۱۰۷

۸۷. سه گروه بر اساس شاهنامه در مراسم هزاره فردوسی (۱۳۱۳ش) نمایش‌هایی بازی کردند: الف - زال و رودابه، رستم و قباد و رستم و تهمینه: گروه نوشین با همکاری مجتبی مینوی و ذکاءالملک فروغی ب - رستم و سهراب: گروه معز دیوان فکری ج - شب فردوسی: گروه ذبیح بهروز (ملک‌پور، ۳۶/۳-۳۷)

۸۸. نک: آرین پور، ۲۹۲/۲-۲۹۳، ۴۳۵/۳-۴۴۱؛ جنتی عطایی، ۶۸؛ ملک‌پور، ۳۷/۳-۴۲

۸۹. ملک‌پور، ۲۴۵/۳-۲۴۷

۹۰. جنتی عطایی، ۷۳؛ ملک‌پور، ۲۵۱/۳-۲۵۴، ۲۶۰-۲۶۱

۹۱. آژند، همان، ۱۲۹-۱۷۵

۹۲. آژند، تجدد/دبی، ۳۹۵-۳۹۶؛ ملک‌پور، ۷۵/۲-۷۷، ۲۰۶-۲۱۳

۹۳. آژند، همان، ۳۹۶-۳۹۷

۹۴. نک: آرین پور، ۲۹۲/۲-۲۹۳؛ ملک‌پور، ۱۸۹/۳-۱۹۳

۹۵. ملک‌پور، ۱۶۷/۳-۱۸۴

۹۶. نک: آژند، نمایشنامه‌نویسی، ۱۸۷-۱۸۸؛ افشار، ۱۲۸-۱۲۹؛ خلج، ۸۷-۹۱؛ ملک‌پور، ۲۱۰/۳-۲۱۹؛ و نیز افراد زیر: رحیم نامور (طوفان و غروب یا آخرین روز



- ۲۳۱-۲۲۵/۲  
۱۱۳. نک: فراگنر، ۵۵-۵۶، ۶۲-۶۶، ۷۷-۸۲، ۹۱-۹۲، ۹۵-  
۹۷، ۱۰۵-۱۰۹  
۱۱۴. رشیدیاسمی، ۱۱۲-۱۱۶  
۱۱۵. آرین پور، ۷۸/۳  
۱۱۶. رشیدیاسمی، ۱۱۵-۱۱۶  
۱۱۷. نک: آرین پور، ۴۴۵/۳-۴۶۹  
۱۱۸. رشیدیاسمی، ۱۱۵-۱۱۶  
۱۱۹. بزرگانی همچون بهار، دهخدا و... به صورت پراکنده  
در سایر بخش‌های این مختصر معرفی شده‌اند در  
نتیجه از فهرست حذف شده‌اند  
۱۲۰. نک: آرین پور، ۷۹/۳-۸۴؛ افشار، ۵۰-۵۱؛ پیرنیا، ۱۵۲-  
۱۵۴  
۱۲۱. نک: آرین پور، ۱۰۳/۳-۱۰۶؛ افشار، ۶۷-۶۸؛ زرین کوب،  
۶۵۴-۶۵۰/۲  
۱۲۲. نک: آرین پور، ۱۱۲/۳-۱۲۰؛ آذرنگ، ۴۱۱-۴۱۵؛  
افشار، ۷۵-۷۶  
۱۲۳. نک: آرین پور، ۱۵۰/۳-۱۵۲؛ افشار، ۱۰۱-۱۰۳؛ راشد  
محصل، ۱۳۸-۱۴۰؛ علوی، ۲۷۹-۲۸۰  
۱۲۴. نک: آدمیت، ۲۱۱؛ آرین پور، ۹۰/۳-۱۰۲؛ افشار، ۱۲۰-  
۱۲۲؛ پارسی نژاد، روشنفکران...، ۲۳۱-۲۷۱؛ دهقانی،  
۱۷۳-۲۰۲؛ فراگنر، ۹۳-۹۵  
۱۲۵. اول بار یکی از داستان‌ها در جشن هزاره فردوسی  
(۱۳۱۲ش) ارائه شد و سایر داستان‌ها در طول سال‌های  
بعد نوشته شده‌اند، نک: آرین پور، ۲۶۴/۳  
۱۲۶. نک: آرین پور، ۲۵۸/۳-۲۷۲؛ افشار، ۱۶۹-۱۷۱؛  
ملک پور، ۱۶۰/۳-۱۶۷؛ میرعابدینی، سیر تحول ادبیات،  
۲۲۶-۲۲۷  
۱۲۷. نک: آرین پور، ۳۱۸-۳۳۲؛ پارسی نژاد، علی دشتی...،  
۱۳-۱۷؛ دهقانی، ۲۱۶-۲۴۴؛ کامشاد، ۱۰۷-۱۱۳؛  
میرعابدینی، صد سال، ۱۵۵-۱۵۶  
۱۲۸. نک: آرین پور، ۸۵/۳-۸۹؛ آل داوود، ۴۸۴-۴۸۶؛ علوی،  
۲۷۵-۲۷۷؛ افشار، ۱۵۷-۱۵۹  
۱۲۹. نک: آرین پور، ۱۷۹/۳-۲۱۸؛ افشار، ۲۱۵-۲۱۶  
۱۳۰. نک: آجودانی، ۲۷۴-۲۷۵؛ آرین پور، ۱۰۸/۳-۱۱۱؛  
افشار، ۵۷-۵۹؛ زرین کوب، ۶۴۷/۲-۶۴۹؛ علوی، ۲۷۵
۱۰۰. اپرت یا کمندی موزیکال «اپرای کوچک و سبکی است  
که در آن از آهنگ‌های عامیانه و کمیک استفاده  
می‌شود». اما در ایران «نوعی نمایش غنایی یا آهنگی  
بود که گاهی درام موزیکال یا تابلو موزیکال هم خوانده  
می‌شد»، نک: ملک پور، ۵۳/۳-۵۴ در واقع اپرت، تلفیقی  
است از شعر، موسیقی و نمایش  
۱۰۱. نک: آرین پور، ۳۱۱/۲-۳۱۳، ۴۳۶/۳-۴۳۷؛ آزند،  
نمایشنامه‌نویسی، ۱۸۹-۱۹۰؛ خلج، ۱۲۱-۱۲۵؛  
ملک پور، ۱۰۱/۳-۱۱۵  
۱۰۲. نک: آزند، همان، ۱۹۱-۱۹۲؛ خلج، ۹۵-۱۰۰؛ ملک پور،  
۱۱۵/۳-۱۵۵؛ میرعابدینی، سیر تحول ادبیات، ۲۱۸-  
۲۲۲  
۱۰۳. نک: آرین پور، ۴۴۰/۳-۴۴۱؛ جنتی عطایی، ۲۳۱-۲۳۳؛  
خلج، ۱۱۳-۱۱۷؛ ملک پور، ۴۴/۳-۴۵، ۱۵۵/۳-۱۶۰  
۱۰۴. نک: آرین پور، ۳۰۲/۲-۳۱۱؛ آزند، همان، ۱۸۸؛ خلج،  
۷۵-۸۳؛ ملک پور، ۱۸۴/۳-۱۸۹؛ میرعابدینی، همان،  
۹۵-۹۸؛ میرعابدینی، صد سال، ۸۲/۱-۸۳  
۱۰۵. نک: آرین پور، ۴۳۷/۳-۴۴۰؛ ملک پور، ۱۹۳/۳-۲۰۰  
۱۰۶. نک: افشار، ۴۴-۴۵؛ ایوری، ۱۳۲  
۱۰۷. آرین پور، ۱۱۸-۱۱۹  
۱۰۸. آرین پور، ۷۷/۳-۷۸  
۱۰۹. رشیدیاسمی، ۱۱۲-۱۱۳  
۱۱۰. افشار، ۴۵-۴۶؛ رشیدیاسمی، ۱۲۱  
۱۱۱. تاج‌السلطنه (متولد: ۱۲۶۱ش)، دختر ناصرالدین شاه،  
از سال ۱۲۹۲ش با نگارش خاطرات به انتقاد از قاجارها  
می‌پردازد. اثر در قالب خاطرات نوشته شده است اما با  
مسافرت شخصیت اصلی، به سفرنامه نزدیک می‌شود.  
کتاب با تأثیرپذیری از رمان‌های ایرانی و غربی، به  
رمان تاریخی شباهت می‌یابد. برخی نظیر ایرج افشار و  
سیروس سعدوندیان معتقدند تاج‌السلطنه، نگارنده  
خاطرات نیست، نک: مرتضاییان آبکنار، ۱۰۶-۱۰۹؛  
میرعابدینی، سیر تحول ادبیات، ۶۶-۶۷.  
۱۱۲. از آقاجنقی (۱۲۹۵-۱۳۶۳ق) اثر دیگری با عنوان  
سیاحت‌نامه غرب موجود است که به زندگی پس از  
مرگ می‌پردازد، نک: فراگنر، ۹۵-۹۷

## کتابشناسی:

- آجودانی، ماشاءالله، یا مرگ یا تجدد، تهران، ۱۳۸۵ش.
- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۵۷ش.
- آذرنگ، عبدالحسین، «تقی‌زاده، سید حسن»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲.
- آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۸۷ش.
- آزند، یعقوب، تجدد ادبی در دوره مشروطه، تهران، ۱۳۸۵ش.
- همو، نمایشنامه‌نویسی در ایران، تهران، ۱۳۷۳ش.
- آل داوود، علی، «اقبال آشتیانی، عباس»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۴ش، ج ۱.
- افشار، ایرج، نثر فارسی معاصر، تهران، ۱۳۳۰ش.
- الول ساتن، ل. پ.، «تأثیر قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه در ادبیات نوین ایران»، ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آزند، تهران، ۱۳۶۳ش.
- امامی، کریم، «نقش ناشران در افت و خیز ترجمه ادبی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران، به کوشش علی خزاعی‌فر، مشهد، ۱۳۸۰ش.
- امیرفریاری، فرخ، «کارنامه ۱۵۰ ساله ما در ترجمه و نشر داستان‌های خارجی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران، به کوشش علی خزاعی‌فر، مشهد، ۱۳۸۰ش.
- ایوری، پیتر، «تحولاتی در نثر نوین فارسی»، ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آزند، تهران، ۱۳۶۳ش.
- بالایی، کریستف، پیدایش رمان فارسی، ترجمه مهوش قویمی و نسرین خیاط، تهران، ۱۳۷۷ش.
- همو، «علی‌اکبر دهخدا و چرند و پرند»، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، ۱۳۷۸ش.
- همو، «ویژگیهای حیات ادبی ایران در دوران قاجاریان»، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه

- احمد کریمی حکاک، تهران، ۱۳۷۸ش.
- براون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- پارسی نژاد، ایرج، *روشنفکران ایرانی و نقد ادبی*، تهران، ۱۳۸۰ش.
- همو، علی دشتی و نقد ادبی، تهران، ۱۳۸۷ش.
- پاولویچ، م. پ.، «در راه مشروطیت»، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ترجمه م. هوشیار، تهران، ۱۳۲۹ش.
- پدرسن، کلاوس، *جهان بینی در ایران پیش از انقلاب*، ترجمه احمد سمیعی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- پیرنیا، علی، «پیرنیا»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲.
- تربیت، محمدعلی، *ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی*، در تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطه، ترجمه محمد عباسی ج ۱ و ۲، رضا صالح زاده، ج ۳، تهران، ۱۳۴۱ش.
- تقی زاده، حسن، *تاریخ مجلس شورای ملی ایران*، به کوشش عزیزالله عزیززاده، تهران، ۱۳۷۹ش.
- جنتی عطایی، ابوالقاسم، *بنیاد نمایش در ایران*، تهران، ۱۳۵۶ش.
- خلج، منصور، *نمایشنامه نویسان ایران*، تهران، ۱۳۸۱ش.
- دهقانی، محمد، *پیشگامان نقد ادبی در ایران*، تهران، ۱۳۸۰ش.
- راشد محصل، محمد تقی، «پورداد، ابراهیم»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲.
- رشید یاسمی، غلامرضا، *ادبیات معاصر*، تهران، ۱۳۵۲ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، *نقد ادبی*، تهران، ۱۳۶۱ش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «از انقلاب تا انقلاب، ادبیات ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی»، *ادبیات نوین ایران*، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۳ش.
- صدرهاشمی، محمد، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، اصفهان، ۱۳۶۳ش.
- علوی، بزرگ، *تاریخ و تحول ادبیات جدید ایران*، ترجمه امیرحسین شالچی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- غلام، محمد، *رمان تاریخی*، تهران، ۱۳۸۱ش.
- فراگنر، ب.، *خاطرات نویسی ایرانیان*، ترجمه مجید جلیوند رضایی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- فشاهی، محمدرضا، «نهضت ترجمه در عهد قاجاریه»، *نگین*، تهران، ۱۳۵۲ش، شم ۹۹ و ۱۰۰.
- کالمار، ژان، «بانیان تعزیه خوانی»، *درباره تعزیه و تئاتر در ایران*، ترجمه جلال ستاری، به کوشش لاله تقیان، تهران، ۱۳۷۴ش.

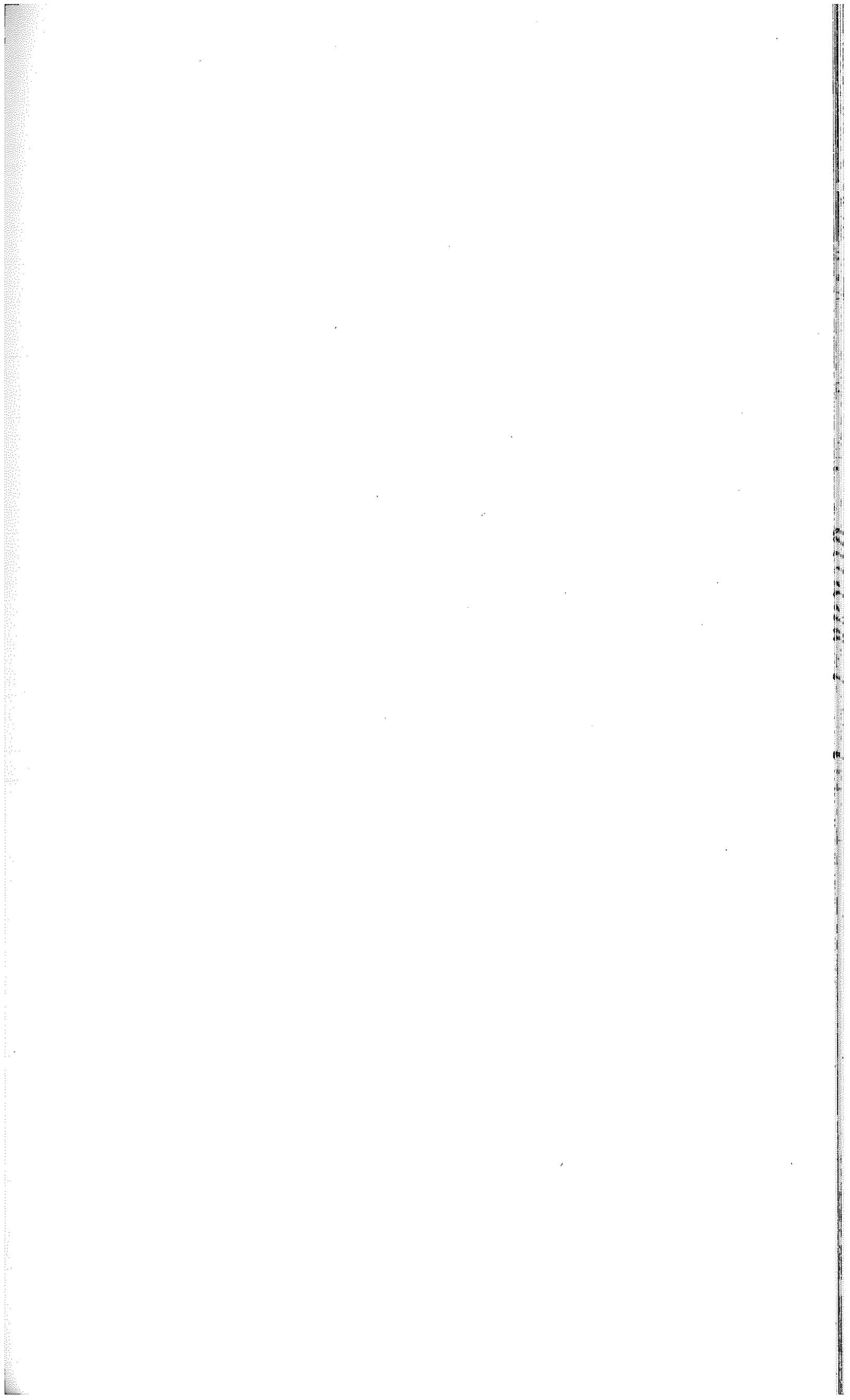
- کامشاد، حسن، پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- کوبیچک‌کوا، ورا، «نگرشی بر ادبیات نوین ایران»، ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- کویپرس، میشل، «یکی بود یکی نبود و سایر داستان‌های دوران جوانی سید محمدعلی جمال‌زاده»، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- گلشیری، هوشنگ، «از هر چه رفته علوی داستان‌نویس است»، باغ در باغ، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱.
- همو، «جمالزاده و داستان‌نویسی جدید»، باغ در باغ، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱.
- همو، «صادق هدایت و تحلیلی از داش آکل»، باغ در باغ، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱.
- همو، «محمد حجازی (مطیع‌الدوله)»، باغ در باغ، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱.
- محیط طباطبایی، میر سید احمد، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- مرتضایان آبکنار، حسن، معرفی و بررسی آثار داستانی و نمایشی از ۱۲۵۰ تا ۱۳۰۰ شمسی، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- ملک‌پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- میثمی، جولی اسکات، «دوران ترجمه و اقتباس ادبی در ایران (۱۲۲۹-۱۲۹۳)»، نشر دانش، ترجمه مجید ملکان، تهران، ۱۳۷۲ ش، س ۱۳، شم ۳.
- میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- همو، «داستان کوتاه»، ادبیات داستانی در ایران زمین، ترجمه پیمان متین، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- میرعابدینی، حسن، «سیر تاریخی ترجمه داستان و تأثیر آن بر ادبیات ملی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران، به کوشش علی خزاعی‌فر، مشهد، ۱۳۸۰ ش.
- همو، سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- همو، صد سال داستان‌نویسی در ایران، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- نفیسی، سعید، شاهکارهای نثر فارسی معاصر، تهران، ۱۳۳۰ ش.
- نیکیتین، باسیل، «رمان تاریخی در ادبیات فارسی کنونی»، ترجمه احمد سمیعی، نامه فرهنگستان، تهران، ۱۳۸۵ ش، شم ۳۰.
- هنر، علی محمد، «گروه ادبی ربه چگونه شکل گرفت؟»، یاد بزرگ علوی، به کوشش علی دهباشی،

تهران، ۱۳۸۴ش.

یاوری، حواری، «داستان بلند (رمان)»، ادبیات داستانی در ایران زمین، ترجمهٔ پیمان متین، تهران،

۱۳۸۲ش.

یوسفی، غلامحسین، دیداری با اهل قلم، تهران، ۱۳۷۶ش.



## زبان‌های ایرانی در منطقه هندوکش شرقی

عزیز میربابایف

هندوکش شرقی قسمتی از بلندترین منطقه کوهستان است که در نقطه اتصال پامیر و هیمالیا در قلمرو چهار کشور تاجیکستان، افغانستان، چین و پاکستان قرار دارد. در اوستا این منطقه را جزئی از ایرانویچ و قسمت علیای رودخانه مقدس وه‌دائیتی و نواحی همجوار آن دانسته‌اند<sup>۱</sup>، و گاهان قسمت مرکزی آنرا خاک اصلی آریایی و مکان سکونت پیروان اهورامزدا گزارش کرده است. از این‌رو، بنابر اوستا زبان آریایی و گویش‌های مختلف آن زبان مادری مردم این سرزمین بوده است؛ اما اطلاعی دقیق‌تر درباره وضع زبان‌ها در این منطقه در عهد باستان در منابع کتبی به نظر نمی‌رسد. بعضی از دانشمندان برآنند که قبل از کوچ اقوام آریایی‌نژاد، در این منطقه اقوام بومی‌ای به‌سر می‌بردند که زبان‌شان هنوز مشخص نشده است، و به نظر برخی از زبان‌شناسان، قسمتی از این زبان‌ها امروزه از بین رفته است و برخی دیگر هنوز رواج دارند؛ مثلاً زبان‌های بوریشکی و کهاور را می‌توان داخل این گروه زبان‌ها کرد<sup>۲</sup>.

موضوع تعیین گویش‌های قبایل آریایی ساکن این سرزمین جریان علیای رودخانه

وه‌دائیتی در زمان اوستا نیز هنوز درست مشخص نیست؛ زیرا تنها دربارهٔ چهارگوش ایرانی که در دوران باستان از شرق تا به غرب قلمرو ایرانویچ مستعمل بود، یعنی زبان‌های اوستایی، فارسی باستان، سکایی و مادی اطلاعاتی در دست است.<sup>۳</sup> اطلاع مشخص‌تر دربارهٔ زبان‌های ایرانی باستان متعلق به دوران بعد از اوستا است. که در این دوران زبان ایرانی آغازین از بین رفت و مرز گویشی در بین زبان‌های ایرانی شرقی و غربی تعیین شد.

از آنجا که قسمتی از منطقهٔ هندوکش شرقی در قلمرو تاریخی ایران شرقی جایگیر است، بنابراین به تاریخ گسترش و ترویج زبان‌های ایرانی شرقی دوران باستان توجه خواهیم کرد. به‌طوری که معلوم است در هزارهٔ اول قبل از میلاد در مناطق شرقی ایران تاریخی قبایل سکایی به‌سر می‌بردند که بعد به سوی غرب تا سواحل دریای سیاه هجرت کردند. این قبایل در منابع فاسی باستان sakā و در سنسکریت sakāh و در منابع یونانی Σκυθία «اسکیت» یا Σαυρομαται «سرمت‌ها» و در منابع چینی sək (sə, say) یاد شده‌اند.<sup>۴</sup> صرف نظر از اینکه دربارهٔ قبایل سکایی عقاید مختلف وجود دارد، اما در منابع فارسی باستان نام چهار قوم سکایی بدین ترتیب ذکر شده است:<sup>۵</sup>

sakā haumavargā, sakā tigraxaudā, sakā tyaiy paradraya, sakā tyaiy para sugda, sakā tyaiy para sugdam.

هرودت نیز ذکر کرده که قبیله‌ای سکایی با نام Ἀμόργυτοι وجود داشته است.<sup>۶</sup> اما تا زمان ما تنها از دو گویش سکایی ختنی و تمشقی آثار کتبی باقی مانده است که صاحبان آنها شاید در قرون ۷ تا ۱۰م در ترکستان شرقی به‌سر برده‌اند. هرولد بیلی بر اساس نوشتهٔ کاشغری می‌گوید که در قرن ۱۱م در نواحی کاشغر زبانی به نام knčk (کنچگ) هنوز مستعمل بوده که کلمات باقی ماندهٔ آن نمایانگر شباهت این زبان به گویش سکایی ختنی است.<sup>۷</sup> قبایل سکایی، در سرزمینی از حوزهٔ رودخانهٔ تاریم تا مرز باکتريا (بلخ) به‌سر می‌بردند و از اوایل قرن دوم قبل از میلاد به سوی باکتريا و درنگینانه و آراخوزیا و بعداً به شمال غربی هندوستان کوچیدند.<sup>۸</sup>

بعضی از زبان‌شناسان گفته‌اند که شاید زبان‌های معاصر پامیری که از زبان‌های بومی منطقهٔ زبانی هندوکش شرقی محسوب می‌شوند، ادامهٔ تاریخی گویش‌های مختلف سکایی



باشند. تحقیق قیاسی زبان سکایی ختنی و زبان و خانی معاصر که از گروه زبان‌های پامیری است، حاکی از شباهت تاریخی این دو زبان است و نشان می‌دهد که آنها از سرچشمه‌های نزدیک به هم پیدا شده‌اند.<sup>۹</sup>

زبان‌های پامیری که «زبان‌های گروه پامیری» نیز نامیده می‌شوند، از زبان‌های بومی منطقه هندوکش شرقی بوده، شامل زبان‌ها و گویش‌های گروه شغنی و روشانی (گویش‌های شغنی و بجوی، روشانی و خوفی، برتنگی و رشروی و زبان سریکلی)، یزغلامی، و خانی (وخی)، اشکاشمی، سنگلیچی و زیباکی می‌باشد. بعضی از دانشمندان زبان منجانی یا منجی و گویش یدغه را نیز منسوب به گروه زبان‌های پامیری دانسته‌اند.<sup>۱۰</sup> اما این نظر از طرف برخی از زبان‌شناسان مورد انتقاد قرار گرفته است.<sup>۱۱</sup> زبان‌های پامیری در قلمرو تاجیکستان، افغانستان، چین و پاکستان رواج دارند. با اینکه تمام زبان‌های پامیری منسوب به گروه زبان‌های ایرانی جنوب شرقی می‌باشند اما سطح قرابت آنها مختلف است<sup>۱۲</sup>؛ مثلاً نمایندگان زبان و گویش‌های گروه شغنی و روشانی می‌توانند سخنان هم دیگر را بفهمند اما صاحبان این گویش‌ها سخن و خانیان و اشکاشمی‌ها را نمی‌توانند درک نمایند؛ زیرا ویژگی آوایی و واژگانی و دستوری این دو زبان با گویش‌های گروه شغنی و روشانی متفاوت می‌باشد. همچنین برای تمام زبان‌های پامیری نمی‌توان زبان مبدأ واحد را برقرار کرد که وضع وحدت تاریخی این زبان‌ها را منعکس سازد.<sup>۱۳</sup> زبان‌های و خانی و اشکاشمی از لحاظ بعضی از ویژگی‌های آوایی و دستوری خود به زبان‌های پشتو و منجی بیشتر نزدیک‌اند. بنابراین برخی از محققان زبان‌های پامیری را به گروه زبان‌های پامیری شمالی (زبان‌های گروه شغنی و روشانی، یزغلامی) و پامیری جنوبی (و خانی، اشکاشمی، سنگلیچی و زیباکی) تقسیم کرده‌اند.<sup>۱۴</sup> در زبان‌های پامیری پس از تجزیه گویش‌های زبان عمومی ایرانی شرقی در یک منطقه در شرایط مشابه اقتصادی و اجتماعی و صوتی این زبان‌ها در کنار قرابت ژنتیکی، به تدریج شباهتی به وجود آمد که به عنوان همگرایی در چهارچوب «اتحاد زبانی» صورت گرفته بود.<sup>۱۵</sup> به طوری که دادخدا یف ذکر کرده، بر اثر رواج این زبان‌ها در شرایط «اتحاد زبانی» در کنار مشترکات تاریخی، در ساختار این زبان‌ها خصوصیات عمومی جدید پیدا شده و اکنون اصطلاح «زبان‌های پامیری» نه تنها رواج این زبان‌ها را در یک منطقه مشترک بلکه مشترکات

بعدی زبانی را نیز منعکس ساخته که در کنار قرابت ژنتیک این زبان‌ها وجود دارد. باید ذکر نمود که در منطقه پامیر و هندوکش زبان‌های زیادی مستعمل است که از لحاظ پیدایش و ساختار آوایی و دستوری خود مختلف می‌باشند اما همزیستی این زبان‌ها در محلات مختلف پامیر و هندوکش که زروبین آنرا «کلاف زبان‌ها» نامیده<sup>۱۶</sup>، باعث مناسبات پیچیده در بین آنها و توسعه تأثیر متقابل زبان‌های مذکور شده که بر اثر آنها در تمام بخش‌های ساختار زبان‌های مذکور ویژگی‌های مشترک پیدا شده است. اما باید ذکر کرد که مناسبات این زبان‌های ایرانی شرقی با سایر زبان‌های همسایه منطقه هندوکش شرقی همسان نیست و بنابراین با توجه به عوامل زبانی و غیرزبانی، این منطقه را می‌توان به چند حوزه زبانی تقسیم کرد<sup>۱۷</sup>.

حوزه زبانی کوهستان بدخشان (یا به طوری که گریونبرگ ذکر کرده، حوزه بدخشان شرقی)<sup>۱۸</sup> اساساً شامل قلمرو رواج زبان‌های پامیری می‌باشد. یکی از عوامل اصلی که باعث پیدایش مشترکات غیرژنتیک در بین زبان‌های این حوزه شده، ترویج دو زبانی در بین مردمان آن است. زبان فارسی در بین سکنه کثیرالقوم این حوزه به عنوان زبان دین و ادب شفاهی و کتابی رواج داشته و حتی یک گویش خاص فارسی در بین نمایندگان اقوام مختلف که زبان‌های گوناگون دارند، به عنوان زبان میانجی مستعمل شد که زبان‌شناسان آنرا «فارسی بین پامیری» نامیده‌اند<sup>۱۹</sup>. تا از آنجا که بدخشان در نقشه روابط میان شرق و غرب، آسیای مرکزی و هند و چین جایگاهی ویژه داشته، زبان فارسی در این منطقه نیز از دوران قدیم در این منطقه تأثیر داشته است. در منابع چینی مربوط به نخستین قرون میلادی ذکر شده که «باخا» (وخان)، «شی تسی نی» (شغنان) و «باداچوئن» (بدخشان) دولت‌هایی مستقل بوده‌اند و از طریق این دولت‌های شاهراهی بزرگ، شرق و غرب از روم تا چین به هم می‌پیوست. در غرب بدخشان<sup>۲۰</sup>، سرزمین دولت بزرگ ساسانیان که در آن دوران از مقتدرترین دولت‌ها در قاره آسیا محسوب می‌شد، دامن گسترده بود که زبان رسمی دولت و دین و آیین و علم و ادب آن زبان فارسی میانه بود. روابط اقتصادی و سیاسی دولت‌های ماوراء پامیر با امپراتوری ساسانیان که مردم آن هم‌نژاد و هم‌فرهنگ آنها بودند، در نفوذ زبان فارسی میانه و گسترش آیین زردستی در بدخشان تأثیر مهم داشت. بارتولد و بهادر اسکندر اف ذکر

کرده‌اند که با آغاز حرکت در راه بزرگ ابریشم، روند ورود ادیان مسیحی، زردشتی و مانوی از این سرزمین به چین آغاز یافت<sup>۲۱</sup>. شاید آیین زردشتی و مانوی که کتاب‌هایشان به زبان فارسی میانه نیز تألیف شده بودند (هرچند که متون دینی زردشتی در اصل به زبان اوستایی و سپس به زبان‌های سغدی و سکایی نیز نوشته شده‌اند)، از سبب‌های اصلی گسترش زبان فارسی در این حوزه بوده باشند. چنان‌که از نوشته *حدودالعالم* برمی‌آید، پس از گسترش اسلام نیز آیین زردشتی در کنار دین اسلام در این منطقه پیروان زیادی داشت<sup>۲۲</sup>. در اوایل ترویج اسلام سکنهٔ و خان و شغنان و روشن و سایر ولایات ساحل علیای رودخانهٔ پنج تا حدی با زبان فارسی آشنا بودند و شاید عرب‌ها هنگام ترویج اسلام در بین این مردم، چنان‌که در بخارا بود، از «موالی»های فارسی‌زبان استفاده کرده باشند.

در عهد سامانیان دولت‌های کوچک بدخشان تا حدی استقلال سیاسی خود را حفظ کردند و به‌طوری‌که باباجان غفور در کتاب *تاجیکان* ذکر نموده، بدخشان در روابط تجارتي در بین هند، بخارا، فارس و خیوه به عنوان شاهرهی بزرگ نقشی مهم بازی کرده است و در آن دوران زبان فارسی در بین اقوام کثیراللسان ساکن مسیر این شاهراه به عنوان زبان میانجی<sup>(۱)</sup> مستعمل بود. آشنایی مردم و خان، اشکاشم، شغنان، روشن و نواحی اطراف آنها با زبان فارسی تا حدی بوده که ناصر خسرو قبادیانی در قرن ۶ق توانست مردم این ولایات را از طریق زبان فاسی به مذهب اسماعیلیه تشویق کند. چنان‌که از روایات و اشعار عامیانه — که هنوز هم در بین مردم ماورای پامیر رواج دارند — معلوم است، مردم این سرزمین با ناصر خسرو به فارسی تکلم می‌کردند و امروز عبارت «فارسی شکر است» را به وی منسوب می‌دانند.

مذهب اسماعیلیه که زبان آثار آن فارسی بود، به شکل و ترویج ادب فارسی در این حوزه کمک کرد و شعرای بومی این سرزمین مانند ملا شاه بدخشی، قبولی بدخشی، ضیای شغنی، نظمی شغنی، خنجری و خانی، جعفر، شاه عبدالله، قدرت شغنی، عیسی شغنی، مبارک و خانی، میرزا عباد، ملا دولت‌شاه شغنی، ملا شمشیر و خانی، شاه فطور

(1). Lingua Franca

محبت شاهزاده و دیگران اشعاری به فارسی گفته‌اند. اشعار عامیانه این اقوام نیز تاکنون هم به زبان‌های بومی و هم به زبان فارسی رواج دارد.<sup>۲۳</sup>

نقش گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی نیز در تغییر نقشه زبان‌های این حوزه بسیار مهم است تا جایی که این گویش‌ها علت اصلی از بین رفتن زبان «ونجی قدیم» شدند که حدوداً ۱۰۰ الی ۱۵۰ سال قبل در وادی «ونج» بدخشان تاجیکستان رواج داشته و چندی از لغات آنرا زروبین گردآوری و منتشر ساخته است.<sup>۲۴</sup> شاید در وادی «درواز» نیز یک زبان ایرانی شرقی شبیه زبان ونجی قدیم قرظی ایرانی شرقی در گفتار کنونی مردم، بوده است. زبان دروازی قدیم قبل از زبان ونجی قدیم از بین رفته و اکنون مردم این وادی به گویش جنوب شرقی تاجیکی تکلم می‌کنند.<sup>۲۵</sup> زبان تاجیکی اکنون موضع زبان‌های پامیری را در تمام بخش‌های زندگی و حتی در زندگی خانوادگی تنگ می‌کند.<sup>۲۶</sup> تحت تأثیر زبان تاجیکی در زبان‌های پامیری لغات و اصطلاحات دینی و مردم‌شناسی و اجتماعی و سیاسی تشکیل می‌یابد. زبان تاجیکی همچنین به عنوان زبان میانجی در روابط این زبان‌ها با زبان‌های دیگر خدمت می‌کند و بسیار واژه‌ها و اصطلاحات عربی و ترکی به‌وسیله زبان تاجیکی وارد زبان‌های پامیری شده‌اند.

تأثیر زبان روسی از دیگر عوامل رشد زبان‌های پامیری است، زیرا از اواخر قرن ۱۹م به بعد حوزه زبانی کوهستان بدخشان قسمتی از قلمرو روسیه و سپس اتحاد شوروی بود. این عامل باعث ورود واژه‌های روسی و به‌وسیله زبان روسی و واژه‌های اروپایی به زبان‌های پامیری شد.

تأثیر متقابل زبان‌های پامیری و سایر زبان‌های همسایه بر همدیگر، عامل سوم تحول اوضاع زبانی این حوزه زبانی به شمار می‌آید. باید گفت که اکثر سکنه کوهستان بدخشان صاحب زبان‌های گروه شغنی و روشانی هستند و این زبان‌ها در قسمت مرکزی بدخشان رواج دارند و بنابراین تأثیر این زبان‌ها بر سایر زبان‌های پامیری بیشتر است. زبان روشانی با زبان یزغلامی، شغنانی با اشکاشمی و زبان وخی با اشکاشمی همسایه است که چنین همزیستی این زبان‌ها بدون تردید در ساختار لغوی آنها تأثیر گذاشته است. غیر از این، زبان‌های پامیری با زبان قرقیزی مردم مرغاب نیز همسایه هستند و وجود واژه‌های قرظی قرقیزی در این زبان‌ها شاهد روابط در بین زبان‌های پامیری

و قرقیزی است.

۲. حوزه زبانی بدخشان شرقی افغانستان، در این حوزه زبان‌های دری، و خانی، زیباکی و سنگلیچی، منجانی (منجی)، زبان‌های گروه شغنی و روشانی رواج دارند. همچنین در وادی نورستان و نواحی همجوار آن در افغانستان، گروه زبان‌های نورستانی (کتی، اشکونی، پراسونی)، پشایی، گور و سایر گویش‌های دردی - که جزو گروه زبان‌های دردی - نورستانی می‌باشند - و همچنین چند گویش زبان پشتو (افغانی) مستعمل است.<sup>۲۷</sup> زبان فارسی دری در این حوزه زبان اصلی بوده، در رشد سایر زبان‌های این حوزه حوزه تأثیری بیشتر دارد. به طوری که از تعداد لغات قرضی زبان‌های پامیری این حوزه معلوم می‌شود. بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات اجتماعی و سیاسی از زبان دری وارد این زبان‌ها شده‌اند. زبان دری سبب از بین رفتن بعضی از زبان‌های ایرانی شرقی این منطقه شده است. از جمله در وادی «سرغلام» قبلاً زبانی مستعمل بوده که امروز کاملاً از بین رفته و اکنون از این زبان اطلاعی در دست نیست. به نظر برخی محققان حدود چهل تا پنجاه سال قبل در وادی زیباک، در شمال شرقی ولایت بدخشان افغانستان، زبان زیباکی مستعمل بوده که آنرا می‌توان گویشی شبیه زبان‌های اشکاشمی و سنگلیچی نامید. مرگنشتیرنه مواد این زبان را گردآورده و در سال ۱۹۳۸م مواد و دستور آنرا منتشر ساخته است.<sup>۲۸</sup> اما اکنون در این وادی نیز به جای زبان زیباکی، زبان دری رایج است. زبان دری برای زبان‌های ایرانی شرقی بدخشان افغانستان به عنوان زبان میانجی خدمت کرده است. در بین واژه‌ها و اصطلاحات قرضی، کلماتی مثل *wuluswol*, *carandoy*, *jirga* نیز به نظر می‌رسد که از زبان پشتو از طریق زبان دری یا مستقیماً وارد این زبان‌ها شده‌اند. نقش زبان دری در تحول اصطلاحات فنی و اجتماعی و سیاسی زبان‌های تاجیکی و روسی در بدخشان تاجیکستان و زبان‌های دری و پشتو در بدخشان افغانستان به زبان‌های دو ساحل رودخانه پنج به حدی بوده که در بین گویش‌های زبان‌های پامیری دو ساحل رودخانه پنج تفاوت‌هایی در نظام واژگانی به وجود آمده است.<sup>۲۹</sup>

۳. حوزه زبانی ترکستان شرقی (سین کیانگ)، در این حوزه دو زبان پامیری و خانی و سریکلی و همچنین زبان‌های اویغوری و چینی مستعمل است. در مناطق هم‌مرز آن

اقوام تبتی و دنگن‌ها به سر می‌برند. زبان اویغوری از زبان‌های اصلی این حوزهٔ زبانی محسوب می‌شود؛ زیرا برای اقوام مختلف این سرزمین به عنوان زبان تحصیل، زبان ارتباط در بین اقوام مختلف و زبان علم و ادب و فرهنگ خدمت می‌کند. تعداد واژه‌های قرضی اویغوری در زبان‌های و خانی و سریکلی این سرزمین حاکی از تأثیر زیاد زبان اویغوری بر این زبان‌هاست.<sup>۳۰</sup> زبان‌های گروه فارسی در این حوزهٔ زبانی تأثیر زیاد ندارند، تنها تعدادی از و خانیان و سریکلی‌ها که خود را تاجیک می‌نامند (اکثراً سالمندان و اشخاصی که سواد فارسی دارند)، زبان تاجیکی را می‌دانند. باید ذکر نمود که در بعضی از دهات «سین کیانگ» قومی به سر می‌برد که خود را «اینو»<sup>(۱)</sup> می‌نامند. نمایندگان این قوم به یکی از گویش‌های فارسی تکلم می‌کنند که به گویش‌های دری شمال افغانستان شباهت دارد؛ این مردم خود را تاجیک نمی‌خوانند. تاکنون این گویش و این مردم از نظر محققان دور مانده‌اند.

۴. حوزهٔ زبانی پاکستان شمالی، اوضاع رشد زبان‌ها در این منطقهٔ کوهستانی خیلی پیچیده بوده که زروبین آنرا «کلاف زبان‌ها» نامیده است.<sup>۳۱</sup> در این مکان زبان‌های مربوط به خانواده‌های مختلف زبانی رواج دارند و به‌طوری که مرگشتیرنه ذکر کرده، زبان‌های کوهستان قسمت شمال غربی هند شبیه سلسله‌ای هستند که دانستن یکی از آنها جهت درک زبان دیگر کمک می‌کند.<sup>۳۲</sup> در این موضع اقوامی به سر می‌برند که از نظر نژادی مختلف هستند. زبان روابط این اقوام اساساً زبان اردو بوده و در تحول نظام واژگانی سایر زبان‌های این منطقه نقشی قابل ملاحظه بازی کرده است.<sup>۳۳</sup> از زبان‌های ایرانی در این منطقه زبان و خانی رواج دارد. اکثر سکنهٔ این مکان را اقوامی کوچک تشکیل می‌دهند که زبانشان متعلق به گروه زبان‌های دردی - نورستانی است: زبان‌های اشکون، کلاشه، پشایی مربوط به گروه زبان‌های نورستانی یا کافری بوده و زبان‌های کهاور (بورشکی یا بروشسکی)، شینه، کوهستانی و کشمیری شامل گروه زبان‌های دردی می‌باشد. تا زمان انتشار تحقیقات مرگشتیرنه دربارهٔ مربوط بودن این زبان‌ها به گروه‌های زبان‌های ایرانی یا هندی نظراتی مختلف وجود داشت<sup>۳۴</sup>؛ مرگشتیرنه

(1). Aynu

ذکر نموده که آنها طبق ویژگی‌های زبانی خود به گروه زبان‌های هندی بیشتر نزدیک‌اند؛ اما زبان‌های ایرانی بر آنها زیاد تأثیر کرده‌اند.

وخانیان از اقوام ایرانی شرقی هستند. در چترار، وادی ایشکومن، گلگیت و سواحل بالای رودخانه هنره و به‌ویژه وادی شینگشال به‌سر می‌برند و اصلاً از نسل مردمی‌اند که از وادی و خان به این مناطق کوچیده بودند<sup>۳۵</sup>. و خانیان این مناطق خود را تاجیک می‌نامند، اما تعداد کمی از آنها زبان فارسی تاجیکی را می‌دانند. در گویش و خانی این مناطق تأثیر زبان تاجیکی کمتر است اما تأثیر زبان‌های همسایه آن، به‌ویژه زبان بروشسکی یا چتراری و کیوی، در نظام واژگانی و حتی آواشناسی و دستور این گویش بیشتر به نظر می‌رسد. بعضی از محققان تأثیر زبان‌های قدیمی دردی را در تحول تاریخی زبان‌های ایرانی شرقی و به‌ویژه زبان و خانی، ذکر کرده، پیدایش صامت‌های مغزی<sup>(۱)</sup> را در این زبان‌ها به این عامل وابسته می‌کنند<sup>۳۶</sup>.

بوریشکی‌ها در مناطق هنره و نغار، در همسایگی با و خانیان، به‌سر می‌برند<sup>۳۷</sup> و اقوام دیگر این قوم را ایشکونی، ورشیکی، هنراوت و کنجتی نیز می‌نامند. تعدادی از بوریشکی‌ها به زبان شینوری تکلم می‌کنند اما خود را بوریشکی می‌نامند. قوم بوریشک شاید از نسل اقوام قدیمی باشد که قبل از ورود اقوام هندوایرانی در این منطقه ساکن بودند<sup>۳۸</sup> و به‌طوری که بکستر<sup>۳۸</sup> اطلاع داده، نقش زبان و خانی در تحول ساختار لغات زبان‌های مذکور خیلی مؤثر بوده است<sup>۳۹</sup>. در قسمت جنوب مکان سکونت و خانیان، در چترار قوم گوجر ساکن شده است و زبان این قوم به زبان راجستانی که در هندوستان مرکزی رواج دارد، نزدیک است. این زبان نیز تا حدی بر ذخایر واژگانی زبان و خانی تأثیر کرده است. در گویش و خانی پاکستان تأثیر زبان اردو را نیز می‌توان مشاهده کرد که این زبان نیز تا حدی به ذخایر واژگانی زبان و خانی تأثیر کرده است. در گویش و خانی پاکستان تأثیر زبان اردو را نیز می‌توان مشاهده کرد که این زبان رسمی دولت پاکستان محسوب می‌شود. به‌طوری که معلوم شد، محیط زبانی در این حوزه زبانی خیلی پیچیده بوده و باعث شده که در تمام بخش‌های نظام گویش و خانی این حوزه ویژگی‌هایی را

(1). Cerebral

پدید آورده که به وسیله آنها این گویش از سایر گویش‌های وختی متفاوت باشد.<sup>۴۰</sup> چنین است اوضاع کلی زبان‌ها در منطقه زبانی هندوکش شرقی و می‌توان گفت که روابط در بین زبان‌های رایج در هر حوزه آن به‌طور مختلف صورت گرفته است. وابسته به ارتباط زبان‌های داخل این حوزه‌ها و تأثیر متقابل آنها که در طول چندین قرن صورت گرفته، می‌توان هر کدام از این حوزه‌ها را به عنوان مکان مستقل اتحاد زبان‌ها دانست.



## پی نوشت

۱. مارکوارت، ۵۱
۲۲. حدود العالم، ۱۶
۲۳. حبیباف، ۲۲، ۲۳
۲۹. میربابایف، ۶۳-۶۴
۳۰. نک: کتا ارچند، تصویر زبان های...
2. Zarubin, 275ff; Livštis, 131
3. *Osnovy...*, 12-14
4. *ibid*, 12
5. Litvinskiy, 158-159
6. *ibid*
7. Baily, 131
8. see: Litvinsky, 161
9. Edelman, *Sravnitel'naya grammatika...*, 6
10. Sokolova, 232
11. Steblin-Kamenskiy, *Očerki po...*, 9
12. *id*, *Etimologičeskij...*, 7
13. Edelman, *ibid*
14. *ibid*, 5
15. Dodychudoev, 24
16. Zarubin, 314
17. Gryunberg, *Etnolingvističeskaya...*, 276-283
18. Gryunberg, *Yazyki Vostočnogo...*, 28
20. Rozenfeld, *Tadjikie govory...*, 112
21. Bičurin, *Sobranie...*
21. Iskandarov, 32
24. Rozenfeld, *Vandjskiye...*
25. *id*, *Darvazskiye govory...*, 196ff
26. Monogarova, *Sovrenenniye...*, 32
27. Gryunberg, *Yazyki Vostočnogo*, 8-9
28. see: Edelman, *Sravnitel'na ya grammatika*, 5
31. Zarubin, 275ff
32. Morgenstierne, «Grammar of the...», 114;  
Stebliin-Kamenskiy, *Etimologičeskij*, 9
33. *Sociolinguistic survei...*, 70-71
34. Morgenstierne, *Reportona...*
35. *Sociolinguistic survei...*, II/59-60
36. Edelman, *Osnovnye...*, 65-66
37. see: Lorimer, *The Burushaski Language*
38. Zarubin, 275ff
39. *Sociolinguistic Survei*
40. Lorimer, *The Wakhi Language*

## کتابشناسی:

- حبیباف، امیربیک، *تاریخ ادبیات تاجیک در بدخشان*، دوشنبه، ۱۹۷۱ م.  
حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۲ ش.  
کثا ارچند، *تصویر زبان های تاجیکی استان «سینتزیان» (به زبان چینی)*، پکن، ۱۹۸۳ م.  
مار کوارت، یوزف، *وهرود و ارنگ*، ترجمه داوود منشی زاده، تهران، ۱۳۷۸ ش.  
میربابایف، عزیز، «تحول تاریخی زبان های ایرانی در منطقه هندوکش شرقی»، *نامه پژوهشگاه*، تهران، ۱۳۸۱ ش، شم ۲.

Bailey, H. W., *Languages of the Saka*, Leiden/Koln, 1958.

Bičurin, N., *Sobranie Svedeniy o narodakh, Obitavšlikh v Sredney Azii v drevneyšie vremena*, Moscow, 1950.

Dodychudoev, R. Ch., *Pamirskie Yazyki*, Moscow, 1970.

Edelman, J. I., *Osnovnye voprosy lingvističeskoy geografii*, Moscow, 1968.

id, *Sravnitel'naya grammatika vostočnoiranskich yazykov*, Moscow, 1968.

Gryunberg, A. L. and I. M. Steblin-Kamenskiy, *Etnolingvističeskaya Vostočnogo Gindukuša*, Leningrad, 1974.

id, *Yazyki Vostočnogo Gindukuša*, Moscow, 1980.

Iskandarov, B. I., *Istoriya Pamira*, Khoro, 1995.

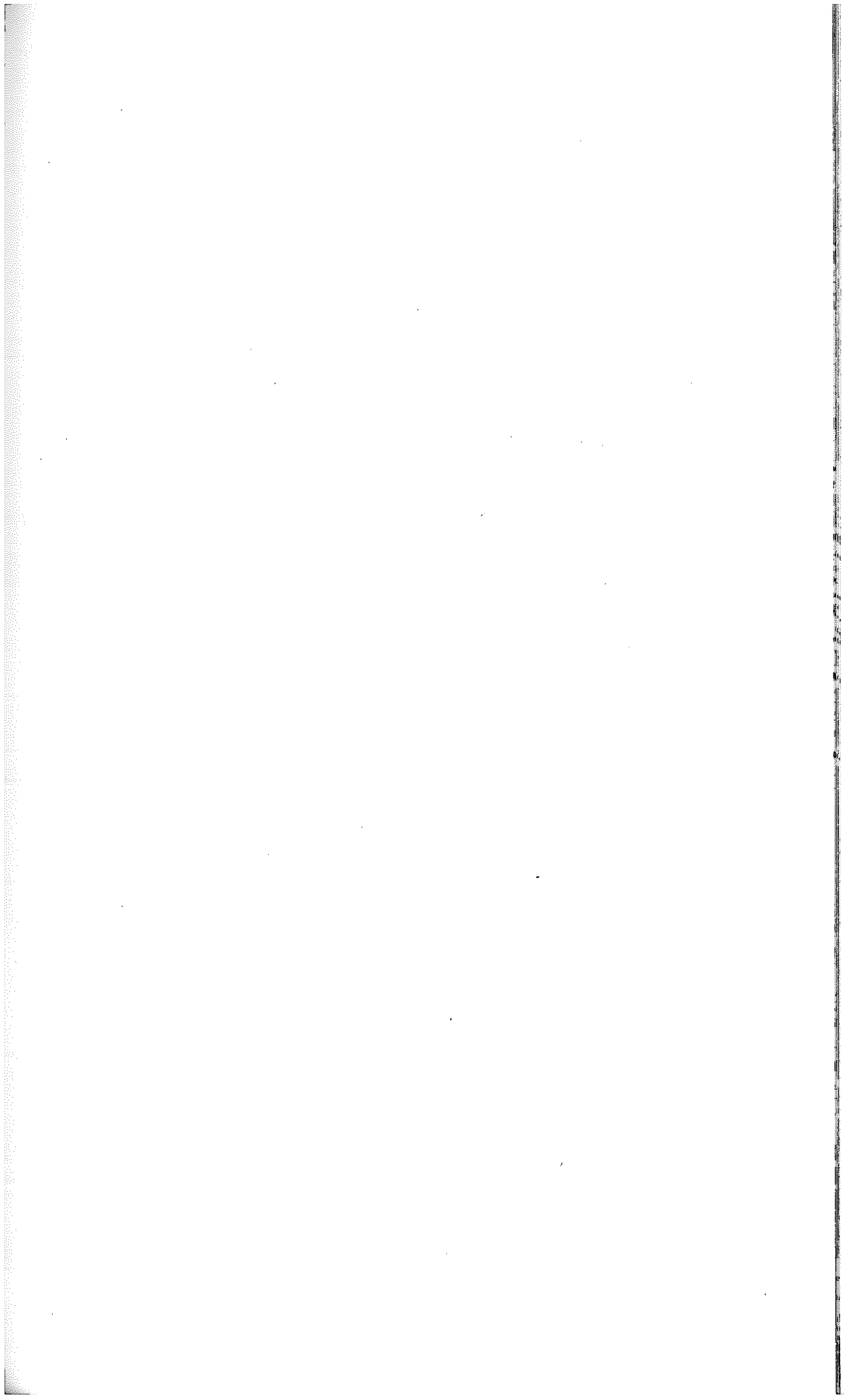
Livinskiy, B. A., *Drevnye Kočevniki «Kryša Mira»*, Moscow, 1972.

Livštis, V. A., *Iranskie yazyki narodov sredney Azii*, Moscow, 1981.

Lorimer, D. L. R., *The Burushaski Language*, Oslo, 1938.

id, *The Wakhi Language*, London, 1958.

- Monogarova, L. F., *Sovrenenniye etničeskie potsessy na Zapadnom Pamire*, Moscow, 1965.
- Morgenstierne, G. and et al., «Grammar of the Shina (Sinā) language», *Acta Orientalia*, Copenhagen, 1924, vol. IV.
- id, *Report on a Linguistic Mission to Afghanistan*, oslo, 1926.
- Osnovy Iranskogo yazykoznaniya, Dreveiranskiye yazyki*, Moscow, 1979.
- Rozenfeld, A. Z., *Darvazskiye govory Tadjikskogo yazyka*, Moscow, 1956.
- id, *Tadjikskie govory Sovetskogo Badakhšana i ikh mesto sredi drugikh yazykov na pamite*, Leningrad, 1963.
- id, *Vandjskiye govory Tadjikskogo yazyka*, Leningrad, 1964.
- Sociolinguistic Survei of Nortern Pakistan*, Islamabad, 1992.
- Sokolova, V. S., *Genetičeskiye otnošeníya Mundjanskogo yazyka I šugnano-yagulyamskov yazykovoy gruppy*, Leningrad, 1973.
- Steblyn-Kamenskiy, I. M., *Etimologičeskiy slovar vakhanskogo yazyka*, St. Peterzburg, 1999.
- id, *Očerki po istorii Leksiki Pamirskikh yazykov*, Moscow, 1982.
- Zarubin, I. I., *Veršikskoe narečie Kandjutskogo yazyka*, Leningrad, 1927.



## نگاهی به مفهوم و کارکرد طنز در ادب فارسی

حسین شبیان

یکی از شروط لازم برای بحث در مورد طنز، به صورت عام، یا به صورتی مشخص و در موردی خاص، تدقیق در معنای آن است. این مفهوم به کدام گونه یا ژانر ادبی اشاره دارد؟ تفاوت طنز با شکل‌های دیگر شوخی چیست و چه تفاوتی با دیگر شکل‌های نقد اجتماعی، اخلاقی و سیاسی دارد؟ ضرورت چنین دقتی هنگامی که در مورد ادبیات فارسی سخن می‌گوییم؛ بیش از پیش حس می‌شود. زیرا مفاهیم علوم انسانی در زبان فارسی اصولاً دقیق نیست و افزون بر آن، مفهوم طنز به عنوان معادل مفاهیم مدرن ادبی و برای بیان غیرمستقیم نقدهای معطوف به نظام‌های سیاسی و اجتماعی قدرت، در یکصد تا یکصد و پنجاه سال اخیر ابداع شده است.

در مقاله زیر می‌کوشیم ابهام موجود را در دستگاه مفهومی ادبیات و تاریخ ادبیات فارسی در مورد واژه و نیز پدیده طنز بیان کنیم. چنین تلاشی بدون ارائه یک تعریف روشن و کاربردی از طنز و تشریح کارکردهای مختلف آنکه بسیاری اوقات، چنان که به آن اشاره خواهیم کرد، با خود طنز یکی انگاشته می‌شود، ناممکن خواهد بود. بدین ترتیب

امکان موضع‌گیری در مورد بحث‌هایی که اخیراً در ایران از لحاظ نظری در مورد طنز صورت گرفته است، و اغتشاش مفهومی غالب در مورد این مفهوم را به نمایش می‌گذارد، هم فراهم می‌شود. بر این مبنا در انتها تلاش خواهیم کرد تا راهبردی برای برون رفت از مشکلاتی که ابهام در تعریف طنز ایجاد کرده است ارائه دهیم.

در اینجا لازم است دوباره تأکید شود که مفهوم طنز تنها کمی بیش از صد سال است که برای نامیدن یک گونه ادبی استفاده می‌شود و ویژگی اساسی آن ارائه یک قالب مزاح‌آلود به ادبیات برای انتقاد غیرمستقیم از قدرت است. این ویژگی باعث شده است که طنز در ادبیات فارسی اغلب با دو ژانر ادبی هجو و هزل اشتباه گرفته شود.<sup>۱</sup>

### خنده، شوخ‌طبعی و طنز

طنز نوعی خاص از مزاح و شوخ‌طبعی است که به واسطه آن نابسامانی‌های اجتماعی، سیاسی یا اخلاقی، چه در سطح شخصی چه در سطح عام، مورد انتقاد قرار می‌گیرد، اما غیرمستقیم و در نتیجه بدون اینکه مسئولیتی را متوجه ناقد کند. بنابراین تعریف طنز خواه‌ناخواه مبتنی است بر تعریف شوخ‌طبعی و مزاح به‌عنوان یک پدیده ادبی.

### خنده

در بحث‌های نظری در مورد طنز، مفاهیم شوخ‌طبعی، مزاح و خنده در غالب موارد مترادف یکدیگر به کار می‌رود. آنچه افلاطون، توماس هابس، امانوئل کانت، هانری برگسون و میخائیل باختین در مورد پدیده خنده، ویژگی‌های و دلایل بروز آن بیان کرده‌اند، بیشتر با نظرات ارسطو و فروید در مورد کارکرد شوخ‌طبعی و مزاح قیاس می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup> اغتشاش در تعریف مفاهیم ذکر شده جای تعجب ندارد. چون افلاطون و بیشتر متفکران ذکر شده هم در دستگاه مفهومی خود تفاوت روشنی میان خنده و شوخ‌طبعی قائل نشده‌اند. اما نمی‌توان انکار کرد که از لحاظ عملی و هم تجربی، شوخی، مزاح و شوخ‌طبعی تنها زمینه بروز خنده را فراهم می‌کند و خندیدن در شرایط شوخی و مزاح ضروری نیست. بسیار پیش می‌آید که خنده به دلایل دیگری به جز شوخی

و شوخ‌طبعی بروز کند، اما هرگاه مزاح وجود داشته باشد، امکان بالقوه بروز خنده هم وجود دارد.<sup>۳</sup>

دقت در چنین تفاوتی می‌تواند امکان‌بازشناسی روندهای تاریخی را که با شوخ‌طبعی و خنده پیوند خورده است، فراهم سازد. به‌عنوان مثال، امکان مشاهده تحول زاویه دید غالب در کلیسای کاتولیک در طی سده‌های میانه، نسبت به خنده از یک سو و شوخ‌طبعی از سوی دیگر، فراهم می‌شود. دشمنی کور کلیسا با خنده در سده‌های ۹ و ۱۰م، که بر نظریه‌های افلاطون در مورد غیراخلاقی بودن خنده استوار بود، در گذر به قرون ۱۲ و ۱۳م جای خود را به منظر نسبتاً زمینی‌تری داد که بر مبنای آن، با اتکا به نظرات ارسطو، شوخ‌طبعی و حتی لبخند (ولی نه خنده) برای استراحت و تجدید قوا تا اندازه‌ای مجاز بود و حتی مثبت ارزیابی می‌شد.<sup>۴</sup>

از سوی دیگر همین تفاوت گذری میان خنده و شوخ‌طبعی می‌تواند به تدقیق معیارهای تجربی برای بازشناسی شوخ‌طبعی در متون ادبی یاری رساند. نکته این است که خنده یک معیار تجربی بلامنازع برای تشخیص شوخ‌طبعی در رفتار روزمره یا در متون ادبی نیست. خنده می‌تواند ناشی از واکنش نسبت به موقعیت‌های مزاح‌آلود باشد، اما خنده‌هایی هم هست که فقط واکنش نسبت به محرک‌های فیزیکی است. در این میان تنها نوع اول خنده است که بر یک نوع تأمل ذهنی بر موقعیت مزاح‌آلود در متون ادبی یا در زندگی روزمره استوار است و از لحاظ علمی اهمیت دارد.<sup>۵</sup>

### شوخ‌طبعی

خنده یا لبخندی که به‌واسطه شوخ‌طبعی برانگیخته می‌شود، فرض بر قیاس و سنجش، و در نتیجه فهم و تعبیر چارچوب‌ها و روابطی مشخص در یک متن یا در بطن یک موقعیت دارد. بدین ترتیب می‌توان مدعی شد که بخشی از شوخ‌طبعی نزد شنونده یا خواننده‌ای وجود دارد که حکایت یا متن خاصی را مزاح‌آلود ارزیابی می‌کند. البته حامل موقعیت مزاح‌آلودی که با شوخی بروز می‌کند، راوی یا نویسنده حکایت هم است که نکته‌ای مزاح‌آلود را در حکایت خود جای می‌دهد.

بنابراین، شوخی و شوخ‌طبعی یک پدیده اجتماعی است که با کنش و واکنش متقابل

با دیگران تحقق پیدا می‌کند. خنده‌ای که از شوخی برانگیخته می‌شود بخشی از یک هماهنگی، یک نوع بازی دوجانبه و همکاری متقابل میان راوی و شنونده به‌واسطهٔ جملات و معانی است.<sup>۶</sup>

شوخ‌طبعی — و در نتیجه، کنش و واکنش متقابل با دیگران در عمل شوخی — معمولاً بر سه گونه است: یا حاکی از تحقیر است، یا بیان سرپیچی از تمکین به قدرت است، و یا آزادی‌بخش است. شوخی می‌تواند بیان توهین و تمسخری باشد که ضعف و ناتوانی، نزد صاحبان قدرت برمی‌انگیزد؛ یا نشانهٔ مقاومت در مقابل قدرت و نشانهٔ مبارزه‌جویی با تکبر و نخوت باشد؛ یا به‌عنوان چاشنی تخلیهٔ فشارهای عصبی و فیزیکی عمل کند.<sup>۷</sup>

در هماهنگی با گروه‌بندی فوق، نظریه‌هایی که به تأثیر خاص شوخی بر موقعیتی که راوی، نویسنده، خواننده و شنونده درگیر آند، می‌پردازد، هم بر سه گونه است: تئوری‌های ناهمخوانی، تئوری‌های تکبر و تئوری‌های آزادگر.<sup>۸</sup> گروه آخر تئوری‌های نام برده شده بر بحث‌های روان‌شناختی استوار است و به محدودیت‌هایی اشاره دارد که از سوی ممنوعیت‌های اخلاقی و تابوها به رفتار انسانی تحمیل می‌شود. تئوری‌های آزادگر به موقعیت‌های مزاح‌آلودی می‌پردازد که فضای تخلیهٔ فشارهای عصبی و فیزیکی را فراهم می‌آورد، که ناشی از پرهیزهای آزادانه و آگاهانه، یا ممنوعیت‌های تحمیل شده از سوی قدرت، سنت یا خانواده است.<sup>۹</sup> تئوری‌های تکبر بر بحث افلاطون در مورد غیراخلاقی بودن مزاح و شوخی بنا شده است و بر این عقیده استوار است که خنده اصولاً با بی‌کفایتی، بدقوارگی، زشتی و ضعف‌های اخلاقی بروز می‌کند و حاکی از تمسخر است.<sup>۱۰</sup>

در تئوری‌های ناهمخوانی، موقعیت مزاح‌آلود هنگامی بروز می‌کند که ما در یک متن یا حکایت متوجه شویم که میان نتیجه‌ای که انتظار آن می‌رود، و نتیجه‌ای که متن یا حکایت عملاً به آن ختم می‌شود، ناهمخوانی وجود دارد. شوخ‌طبعی به این معناست که دو حکایت کاملاً نامتجانس را آنچنان در یک متن منسجم به هم پیوند دهیم که دو حکایت یکدیگر را در انتهای حکایت در ذهن خواننده یا شنونده قطع کند، به شکلی که او متوجه شود که چیزی در متن، آن‌گونه که باید باشد نیست.<sup>۱۱</sup> حامل اصلی موقعیت



مزاح‌آلود همین ناسازگاری و ناهمخوانی میان معناهای حکایت‌های جا داده شده در متن است. این بدان معناست که شوخ‌طبعی رمزی دارد که نزد خواننده متن، هنگام تعبیر، کشف و گشوده می‌شود. کافی نیست که نکته را درک کنیم، بلکه باید متن را بر مبنای هریک از حکایت‌های درگیر تعبیر کنیم تا بفهمیم که ناهمخوانی با کدام منطق در تناقض است، و این تناقض چگونه در متن پنهان شده است.<sup>۱۲</sup>

نظریه‌هایی که به ناهمخوانی به‌عنوان محور اصلی شوخی و شوخ‌طبعی می‌پردازد، دو امتیاز دارد: یک امتیاز نظری و یک امتیاز عملی. از لحاظ نظری این تئوری‌ها در چنان سطحی از انتزاع قرار دارد که عملاً شامل نظریه‌های آزادگر و تکبر هم می‌شود، و توضیحات ارائه شده از سوی آنان در مورد کارکرد شوخی را در سطح بالاتری از تجرید توضیح می‌دهد. از این دیدگاه، نظریه‌های تکبر، ناهمخوانی‌هایی را برجسته می‌کند که بار منفی دارد و باعث ایجاد نگرشی متفرعن و تحقیرآمیز نزد کسی که شوخی را درک می‌کند و می‌خندد، می‌شود.<sup>۱۳</sup> از سوی دیگر، تمرکز نظریه‌های آزادگر بر چهارچوب‌های شناختی استوار است که «من» در آنها به صورت متنی عمل می‌کند که در آن بطن، حکایتی که از سوی «من برتر» با تکیه بر «وجدان اخلاقی» در مورد جهان و وقایع پیرامون روایت می‌شود، با حکایت روایت شده از سوی «نهاد» انسانی که بر نیازها و غرایز ذاتی استوار است برخورد می‌کند. تناقض و ناهمخوانی ایجاد شده به این ترتیب می‌تواند باعث بروز موقعیتی مزاح‌آلود شود.<sup>۱۴</sup>

امتیاز عملی استفاده از نظریه‌های ناهمخوانی این است که معیارهای تجربی معینی برای تشخیص موقعیت مزاح‌آلود ارائه می‌دهد. در هر صورتی می‌توان حدس زد که همه چیز مطابق انتظار نیست و جایی ناهمخوانی و تناقض وجود دارد. چنین حدسی می‌تواند آغاز ثبت تجربه برآمده از موقعیت مزاح‌آلود باشد، اما کافی نیست و برای ادامه شناسایی، راهکارهای دقیق‌تری لازم است. از دیدگاه شناخت‌شناسانه، تجربه شوخی ترکیبی است از دریافت شوخی، کشف رمز آن و در نهایت تعبیر آن. این ترکیب در یک بطن منسجم یا مجموعه منسجمی از بطن‌ها تحقق می‌یابد که همیشه از لحاظ زمانی و مکانی محدود است و بدون آنها نمی‌توان گفت که نتیجه برخورد حکایت‌ها کجا و چرا مطابق انتظار نیست.

## طنز

طنز نوع خاصی از شوخ طبعی است و مانند انواع دیگر شوخ طبعی بر ناهمخوانی و تناقض میان حکایت‌ها استوار است. اما طنز یک تفاوت اساسی با دیگر انواع شوخ طبعی دارد. طنز مجموعه‌ای از هنجارها و معیارهای اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است و قربانی خود را، بدون هیچ‌گونه ملاحظه و رعایتی، از لحاظ اجتماعی، سیاسی و اخلاقی مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما این کار را به شیوه‌ای غیرمستقیم و در حقیقت غیرصادقانه انجام می‌دهد. این به آن معنی است که طنزنویس خود را در موقعیتی قرار نمی‌دهد که برای طرح انتقادی خود و دفاع از معیارها و هنجارهایی که به آنان معتقد است مجبور به رودررویی و تحمل دردسر شود.

طنز حامل تناقضی ذاتی است<sup>۱۵</sup>. طنز مانند جنگی است که به شیوه‌ای ماهرانه فرماندهی می‌شود، یا یک عقب‌نشینی است در قالب پیشروی، یا یک نوع پیروی از مقررات به شکل سرپیچی از اجرای آنان است<sup>۱۶</sup>! طنز از معیارهای روزمره و مرسوم برای تصویر تاریخ و زندگی روزمره تخطی نمی‌کند. به این ترتیب، طنز انعکاس، تعدی و خشونت می‌شود که به شکلی مشروع و موجه در زندگی روزمره و در تاریخ جریان دارد، چرا که درست مانند تاریخ‌نگاری وقایع را بر محور خطی زمان به دنبال هم قرار می‌دهد و پرخاش و تهاجم را غیرقابل اجتناب و بر حق جلوه می‌دهد. اما در عین حال، طنز بیان انتقادی جدی از همین سیر بطیء تعدی و خشونت می‌شود، چون از آنها سلب محمل می‌کند<sup>۱۷</sup>. در طنز متن تاریخ با تمامی سهمناکی و خشونت پنهان شده در آن، به مجموعه‌ای از ناهمخوانی‌ها و تناقض‌های عیان تبدیل می‌شود و انتقاد و شوخ طبعی با هم درمی‌آمیزد.

طنز به حوزه ادبیات تعلق دارد، اما با ماهیت تناقض محور خود به نظر نمی‌رسد بتوان آنرا فرم یا ژانر ادبی خاصی تلقی کرد، بلکه تنها یک عرصه‌ای ادبی است که می‌تواند هر ژانر و فرمی را در تسلط خود بگیرد و از طریق آن ادای مقصود کند<sup>۱۸</sup>. طنز تابع قواعد آن فرم یا ژانر ادبی می‌شود که آنرا تحت تسلط خود می‌گیرد، اما از آن استفاده مخصوص می‌کند و معنایی غیرمعمول را از آن طریق بیان می‌دارد. استفاده از طنز آسان است، چون کاملاً واضح است که چه کسانی یا چه شرایطی را مورد حمله

قرار می‌دهد؛ اما متحقق ساختن مقصودش مشکل است، زیرا طنز برای پیشبرد انتقاد هیچ استراتژی خاصی ندارد و با زرنگی خود را پشت همان کسی که مورد حمله قرار می‌دهد مخفی می‌کند و از استراتژی او تقلید می‌کند.<sup>۱۹</sup>

پیش می‌آید که طنز براساس شگردهایی که از آن طریق دیگر فرم‌ها و ژانرها را تحت اختیار خود می‌گیرد تعریف شود.<sup>۲۰</sup> بنابراین فنون طنزنویسی پنج قسم است.<sup>۲۱</sup> نخستین شگرد، کوچک کردن قربانی طنز است، بدین معنی که نویسنده، شخصی را که می‌خواهد مورد انتقاد قرار دهد از تمام ظواهر فریبنده عاری می‌سازد و او را از هر لحاظ کوچک می‌کند. به‌عنوان مثال:

طبیعت ز میمون دمی کم نمود      سپس ناسزا نامش آدم نمود<sup>۲۲</sup>

دومین شگرد طنز، بزرگ کردن مبالغه‌آمیز شخص مورد انتقاد است، که در مقابل شیوه نخست قرار دارد. مثلاً:

«دی واعظکی آمد در مسجد جامع      چون برف همه سفید از پا تا سر  
کای قوم سر خار بیابان که کند تیز      وان بعره بز را که کند گرد به معبر؟»<sup>۲۳</sup>

شگرد سوم، بزرگ کردن مطالبی غیرجدی است، بدین ترتیب که گفتار و رفتار شخصی که در معرض انتقاد است مورد تقلید قرار می‌گیرد و معایب و نقاط ضعف او به صورت مبالغه‌آمیز هجو می‌شود. مثلاً این سه بیت در مورد محمدعلی شاه قاجار را که نظیره‌ای است طنزآمیز بر یک حکایت منظوم سعدی در گلستان بنگرید:<sup>۲۴</sup>

«سفارتخانه را منزل گزیدی      چرا تن داده بر ملت نزدیدی؟  
بگفت احوال ما برف جهان است      گهی چون یخ، گهی آب روان است  
گهی بر تخت جباری نشینیم      گهی در غربت اندر جا گزینیم»<sup>۲۵</sup>

چهارمین شگرد طنزنویسی، طعنه یا کنایه طنزآمیز است، که در آن بازی با کلمات و ظرافت لفظی مهم است و به‌طور کلی از کلمات به ترتیبی استفاده می‌شود که مقصود درست عکس چیزی است که بر زبان آمده است. مثلاً بیت زیر که منسوب به حافظ است:

شیخم به طنز گفت حرام است می نخور

گفتم به چشم گوش به هر خر نمی‌کنم<sup>۲۶</sup>

نقل قول مستقیم شگرد دیگر طنزنویسی است. این شیوه از این طریق به نقادی قدرت می‌پردازد که کلمات و جمله‌های قدرتمندان را، که عامه آنرا پرمغز و پرمعنی فرض می‌کنند، به سخره می‌گیرد. این کار معمولاً با گلچین کردن مضحک‌ترین سخنان شخص مورد انتقاد صورت می‌گیرد. بهترین مثالی که در این باره می‌توان ذکر کرد پاره‌ای از طنزهای دهخدا است در روزنامه صوراسرافیل، از جمله: «ای ادبای ایران! الان یک سال و نیم است که شما به چرند و پرند می‌خندید، یعنی چه! حالا این دستخط ملوکانه را بخوانید و ببینید من هرگز در تمام عمر به این چرندی و پرنندی نوشته‌ام یا شما در عمرتان خوانده‌اید؟ و آن وقت شما هم مثل دخو باور کنید که کلام‌الملوک ملوک‌الکلام راست است و حرف پادشاه، پادشاه حرف‌هاست. والسلام»<sup>۲۷</sup>.

البته تعریف طنز براساس فنون آن اصولاً نمی‌تواند راه‌گشا باشد. چنین تعریفی در حقیقت نوعی وصف است و مثل هر وصفی، به مواردی که به آنها ارجاع دارد محدود می‌شود و از آن طریق تنها می‌توان شکل‌های مشاهده شده و تصدیق شده طنز را، که ضرورتاً به زمینه‌های شخصی تعلق دارد، بازشناخت. در نتیجه، تشخیص انواع و شکل‌هایی از طنز و طنزنویسی که در چهارچوب‌های غیرمعمول ادبی عمل می‌کند یا به‌طور کلی در تناقض با شیوه‌های معمول بیان ادبی قرار دارد، بسیار مشکل خواهد بود. محور مرکزی طنز، غیرمتعارف و غیرمنتظره بودن آن است. این مشکل، به‌خصوص در استفاده از مفهوم نوین طنز، که برآمده از ادبیات اروپایی است، برای بررسی ادبیات شرقی به وضوح بروز خواهد کرد. اگر تعریف طنز محدود به شکل‌هایی شود که تاکنون در ادبیات اروپایی داشته است، گونه‌های غیرمعمول طنز، مثلاً در ادبیات فارسی، غیرقابل دریافت و فهم خواهد بود. اما ویژگی اصلی طنز و مبنای تعریف عام آن، همان‌گونه که بالاتر ذکر کردم، دقیقاً استفاده از انواع ژانرها، فرم‌ها و شکل‌های بیان ادبی برای طرح انتقادات اخلاقی، سیاسی و اجتماعی به شکل‌های غیرقابل پیش‌بینی است.

بنابراین، معقول‌ترین شکل استفاده از طنز، شکلی است که راه را بر شکل‌های غیرمتداول و ناشناخته انتقاد غیرمستقیم به واسطه شوخ طبعی نمی‌بندد، ولی در عین حال شیوه‌های شناخته شده طنز و طنزنویسی را مد نظر دارد. معیار تشخیص طنز از دیگر شکل‌های انتقاد مطایبه‌آمیز ارزش‌هایی است که طنز از منظر آنها افراد، شرایط یا

وقایع خاصی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

چنین رویکردی تنها با حرکت از معیارهای تجربی و بی‌طرف تشخیص طنز ممکن است، که در این باره می‌توان از شوخ‌طبعی و معیارهای تجربی بازشناسی آن آغاز کرد. هر جا که بین دو حکایت در یک متن منسجم ناهمخوانی و تناقض وجود دارد، امکان حضور طنز هم هست. با چنین فرضی، شناخت چهارچوب ادبی، فکری و تاریخی نگارش متن و ارتباط آن با دیگر متون — به عبارت دیگر فراهم آوردن پیش‌زمینه‌های تعبیر متن — امکان ارزیابی معقول را از شوخی مندرج در آن فراهم می‌سازد. قدم بعدی تجرید معیارهای اخلاقی، سیاسی و اجتماعی خواهد بود که شوخی به آنان اشاره می‌کند.<sup>۲۸</sup>

### مفهوم طنز در نقد ادبی معاصر ایران

سبب تأکید بر تفاوت خنده و شوخ‌طبعی از یک سو و شوخ‌طبعی و طنز از سوی دیگر آن است که این تفاوت‌ها در بحث‌هایی که میان نویسندگان ایرانی در مورد شوخ‌طبعی و فکاهه و طنز در گرفته است، روشن نیست و همان‌گونه که بالاتر ذکر شد، به نظر می‌آید اغتشاشی مفهومی در این زمینه در زبان فارسی وجود دارد. کلمه طنز معمولاً به‌عنوان معادل کلمه لاتین ساتیر به کار می‌رود، که دارای معنایی است مطابق با آنچه در بالا ذکر شد. ولی در زبان فارسی مفهوم و مصداق طنز به‌عنوان معادل کلمه ساتیر متغیر است و گاهی حتی با مفهوم طعنه یا ایرونی که یکی از شگردهای طنز است<sup>۲۹</sup>، یا تعریف شوخ‌طبعی به‌طور کلی<sup>۳۰</sup> یکی انگاشته می‌شود<sup>۳۱</sup>. این ابهام باعث شده که کلمه طنز در زبان فارسی به‌ندرت به تنهایی به کار رود. طنز معمولاً همراه با کلمات دیگری نظیر شوخ‌طبعی یا مطایبه مورد استفاده قرار می‌گیرد<sup>۳۲</sup>، ولی این اطلاق تنها بر خصلت شوخ‌طبعانه طنز تأکید می‌کند، و در نتیجه، معیارهایی که طنز از آنها نشان می‌گیرد یا جنبه‌های انتقادی آن در ابهام پنهان می‌ماند.

یکی از نکته‌هایی که به ابهام در تعریف طنز دامن زده است، ناروشن بودن ارتباط آن با ژانرها و فرم‌های شوخ‌طبعانه سنتی در ادبیات فارسی و عربی مانند هجو و هزل است. بخشی از کوشش‌های محققان در ارائه تعریف دقیق‌تری از طنز در بحث‌های نظری

در ادبیات فارسی، از طریق تمرکز روی شکل‌های خاصی از هجو و هزل صورت گرفته است که این امر به دلیل تفاوت ذاتی، تاریخ و اهداف این دو گونه سنتی با طنز، که ریشه در تحول مدرن در اروپا دارد، به ابهام در تعریف و مفهوم طنز شدت بخشیده است. مشکل، فقط این نیست که برگرداندن مفهوم ساتیر به زبان‌های غیراروپایی مانند فارسی دشوار می‌نماید، بلکه مفاهیم برآمده از ادبیات فارسی و عربی هم، مانند هجو و هزل، معادلی دقیق در زبان‌های اروپایی ندارد.

### هجو، هزل و طنز

هجو به شیوه بیانی خاص در ادبیات منظوم اشاره دارد که با مبالغه در رذایل و نقایص اخلاقی یا جسمانی اشخاص آنها را به باد استهزاء می‌گیرد و در این امر گاه از استفاده از ناسزا و از کلمات زشت هم ابایی ندارد.<sup>۳۳</sup> هزل در مقابل جد قرار دارد و به گفتارها و نوشته‌هایی اطلاق می‌شود که هم نخراشیده و مبالغه‌آمیز و حتی دروغ است و هم گاه پر از اشارات رکیک و مستهجن.<sup>۳۴</sup> این گونه ناسزاگویی‌ها و استفاده از مفاهیم رکیک در این دو گونه سنتی ادبیات فارسی و عربی بر آن است تا تابوهای اخلاقی را به سخره و شوخی گیرد. بنابراین، شوخ‌طبعی محور اصلی هزل پردازی و هجوسرایی است و عجیب نیست که تلاش‌های صورت گرفته در ادبیات فارسی برای ایجاد محملی بومی برای طنز که اصولاً مفهومی برآمده از تحول ادبی اروپاست، حول محور شوخ‌طبعی متمرکز شده باشد. ترکیباتی مانند طنز و شوخ‌طبعی یا طنز و مطایبه که به وضوح بر شوخی و خنده در طنز تأکید دارد عملاً می‌کوشد از زاویه هجو و هزل به طنز درنگرد.

به این ترتیب، به طیف وسیع تعاریف طنز، از شوخ‌طبعی به‌طور عام تا انواع شگردهای طنزنویسی، باید هجو و هزل را هم افزود. کوشش‌هایی که برای تثبیت طنز به‌عنوان نوع خاصی از هجو یا هزل صورت گرفته است کم نیست. از یک سو می‌گویند طنز نوع خاصی از هزل است که تحت شرایط خاصی سمت و سوی اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند.<sup>۳۵</sup> نمونه بارز چنین هزلی را، بنا به این استدلال، نزد عبید زاکانی می‌توان دید<sup>۳۶</sup>، به‌خصوص در رساله‌های اخلاق‌الاشراف، دلگشا، صد پند و ده فصل<sup>۳۷</sup>. در مقابل، عده‌ای می‌گویند که هزل به سبب اشارات رکیکی که به مسائل جنسی دارد زیاده از

حد در فرم ادبی خود دقیق است و انعطاف لازم را برای تبدیل به طنز ندارد.<sup>۳۸</sup> از سوی دیگر بعضی برآنند که طنز در حقیقت نوعی هجو است که موفق به شکستن مرزهای فردی تهاجم کلامی هجوآمیز شده و به معضلات اجتماعی، اخلاقی و سیاسی معطوف گشته است.<sup>۳۹</sup> در تأیید چنین ادعایی گفته شده است که برخی از شگردهای طنز را که بالاتر ذکر شد - به عنوان مثال، کوچک کردن یا بزرگ کردن مبالغه‌آمیز و طعنه و کنایه طنزآمیز - در هجویه‌های شعرای بزرگ هم می‌توان بازشناخت.<sup>۴۰</sup> چنان که بسیاری شاعران کلاسیک زبان فارسی راه خود به سوی طنزنویسی را با هجوگویی به منظور تفریح و انبساط خاطر صاحبان قدرت آغاز کردند، اما به‌زودی از سلاطین جبار و دربار ایشان فاصله گرفتند. چنان که سنایی بعد از پشت کردن به دربار سلطان سنجر سلجوقی، به انتقاد طنزآمیز از نابرابری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی پرداخت.<sup>۴۱</sup>

ابهام در معنی و مصداق طنز اینجا به پایان نمی‌رسد. سردرگمی مفهومی در حوزه طنز و شوخ‌طبعی خود را در تعیین معادل لاتین برای هجو و به‌خصوص هزل هم نشان می‌دهد. از یک سو در مورد معادل مفهوم هجو بین صاحب‌نظران حوزه طنز و شوخ‌طبعی تقریباً توافق وجود دارد و آنرا به زبان‌های غربی اکثراً «لمپون» یا «دیاتریب» می‌خوانند، که تقریباً معادل «هجو» است قدمت آن به ادبیات روم کهن می‌رسد.<sup>۴۲</sup> با وجود این، در زبان فارسی حتی هجو به جای ساتیر (یعنی همان کلمه‌ای که در صد سال اخیر به طنز ترجمه شده است) هم به کار می‌رود.<sup>۴۳</sup> از سوی دیگر در مورد معادل لاتین برای مفهوم هزل هیچ توافقی وجود ندارد. علت این است که این نوع از لحاظ تاریخی تنها در ادبیات فارسی و عربی به‌طور مستقل وجود داشته است و یافتن معادل برای آن ممکن نیست با وجود این، هزل گاه به کلمه فاسیتیا که دارای مفهومی مبهم است و اکثراً به حاضر جوابی فی‌البداهه و طعنه‌آمیز اطلاق می‌شود ترجمه شده است، که اصولاً با معنای فارسی و عربی آن توافقی ندارد.<sup>۴۴</sup>

مسئله مهم آن است که مفهوم طنز در ادب فارسی، پیش از دوران جدید، به‌رغم حضور آن در ادبیات و حتی زندگی مردم، در بیان تحولات ادبی مورد توجه قرار نگرفته است. بحث‌هایی هم که در دوران معاصر در این باره پدید آمده است. به پیروی از مباحث مربوط به طنز در ادبیات غربی، ظهور یافته و در حد بعضی مباحث نظری باقی

مانده و تحقیقی تطبیقی و متن‌شناسانه برای شناخت چارچوب آنچه می‌توان طنز در ادب فارسی نامید، به عمل نیامده است. به عبارت دیگر هنوز راهی برای تشخیص و تمایز طنز از دیگر گونه‌های شوخ‌طبعی ادبی در تاریخ ادبیات فارسی شناخته نشده است. ابهام در مفهوم و کارکرد طنز در ادب فارسی می‌تواند معمول دو علت باشد. نخست آنکه ادبیات شوخ‌طبعانه در زبان فارسی، دارای تاریخ و تحولی متمایز از دنیای عرب است که مفهوم طنز در آنجا شکل یافته است. البته این ابهام در زبان مثلاً عربی و ترکی نیز هست، گرچه در این زبان‌ها تعبیر و کلماتی چون فکاهه، تهکم، هجا و غیره تا حدی به عنوان معادل کلمه ساتیر یا طنز به کار می‌رود<sup>۴۵</sup>. دیگر آنکه مفاهیم و تعبیر و اصطلاحات رایج در ادبیات اروپا را نمی‌توان دقیقاً در زبان فارسی به کار برد و با آن تطبیق داد. گذشته از تفاوت‌های اساسی علوم بلاغی و گونه‌ای ادبی هر زبان دیگر، از لحاظ تحولات اجتماعی و نیاز به نوعی زبان و بیان هم، مفهوم غربی طنز که نتیجه تحولات عمیق در ادبیات پیشامدرن آن است، نمی‌تواند عیناً همان مصادیق را در زبان فارسی داشته باشد. از همین روست که طنز در زبان فارسی مفهوم مبهم یافته که نه ظرافت و قابلیت انتقادی عصر جدید را به ذهن متبادر می‌کند و نه زندگی و حتی بی‌پروایی هجو و هزل سنتی را.



## پی‌نوشت

مزاح‌آلودی است که با کشف حکایت‌های ناهمخوان یا متناقض در یک متن منسجم بروز می‌کند؛

Krichtafovich, 1-7

12. Ferm, *Abboten*, 41-43

13. *ibid*, 48

14. Krichtafovich, 16

۱۵. ریشه لغوی معادل اروپایی کلمه طنز (ساتیر) یادآور

ویژگی متناقض آن است. از یک سو ادعا شده است که

کلمه ساتیر ریشه یونانی دارد و از کلمه ساتیروی

مشتق می‌شود؛ و از سوی دیگر به کلمه لاتین ساتورا

اشاره می‌شود. ساتیروی در اساطیر یونانی به موجودی

نیمی دیوروی و دیوصفت و نیمی دیگر خداگونه اشاره

دارد که در رفتار خود خصایل آزادمنشانه و پرخاشگرانه

را جمع می‌آورد. این به‌عنوان استعاره‌ای از ویژگی‌های

دوگانه طنز شمرده شده است. به همین ترتیب کلمه

لاتین ساتورا هم به معانی متناقضی اشاره دارد. ساتورا

نام طعامی بوده است با ظاهری نفرت‌انگیز اما طبخ

شده از نوبر میوه‌های تابستانی که برای خدایان فراهم

آورده می‌شده است! نک:

Van Rooy, 1

16. Seidel, 23

17. *id*, 18-19

18. Connery, 4-6

حسن جواد، مؤلف کتاب *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*

تأکید می‌کند که طنز در ادبیات اروپا در دوران

کهن تا سقوط امپراتوری روم یک گونه ادبی بوده

۱. این نکته در سال‌های اخیر در کتاب *طنز فاخر سعدی*

(تهران، ۱۳۸۲ش) از سوی ایرج پزشک‌زاد مورد اشاره

قرار گرفته است که به نظر این نگارنده موجب ابهام

بیشتر در مورد مفاهیم طنز، شوخی، شوخ‌طبعی، هزل

و هجو شده و ناروشنی تعریف این مفاهیم را، چنان‌که

جلوتر به آن اشاره بیشتری خواهم داشت پیش از

پیش به نمایش گذاشته است

2. Krichtafovich, 1-11

3. Ferm, *Abboten...*, 22-28; Bermmer, «introduction ...», 2

4. Ferm, *Det visa leendet och det narraktiga ...*

5. Krichtafovich, 12

6. Ferm, *Abboten*, 36

7. Krichtafovich, 1516

۸. گروه دیگری از نظریه‌های شوخ‌طبعی هم به شوخ‌طبعی

بزرگوارانه می‌پردازد، یعنی نوعی شوخی که پیامی جز

حسن نیت و همبستگی ندارد. از این دیدگاه شوخی

یعنی خوشحالی از موقعیت دیگران و بخشش ضعف‌های

آنان، نک:

Ferm, *Abboten*, 49-50

9. Krichtafovich, 16

10. Ferm, *Abboten*, 46-49; Krichtafovich, 14

۱۱. کسی که برای بار نخست به ناهمخوانی به‌عنوان محور

اصلی بروز موقعیت مزاح‌آلود اشاره کرد، ارسطو است.

کانت، شوپنهاور و سپس برگسون هم به این معنی

اشاره کرده‌اند. در تمامی این اشارات تأکید بر موقعیت

۲۸. جوادی، ۱۱
۲۹. مثلاً نک: حلبی، سراسر مقاله؛ هومن، ۴۰۵
۳۰. مثلاً نک: همو، ۴۰۴
۳۱. پزشک‌زاد، ۳۵-۳۸
۳۲. مصاحبه با آقای شادرویی‌منش، دانشگاه تربیت معلم، ۱۴ تیر ۱۳۸۹
۳۳. جوادی، ۱۲-۱۴
۳۴. همو، ۱۳
۳۵. پزشک‌زاد، ۴۲-۴۵؛ موسوی لر، ۵۰۵ به بعد؛ شریفی، ۹۳-۹۰
۳۶. پزشک‌زاد، ۴۲-۴۵؛ شریفی، ۹۰-۹۳، صاحب‌اختیاری، سراسر مقاله
۳۷. محبوب، ۴۳-۵۵ (شمارگان رومی)
۳۸. جوادی، ۱۴
- به نظر می‌آید که این برداشت جوادی مورد تأیید بسیاری از منقدانی باشد که در بحثی که طی ده سال گذشته در مورد شوخ‌طبعی و طنز در نشریه‌های ادبی جریان داشته است، شرکت داشته‌اند. در اکثر مقالات اصولاً اشاره‌ای به هزل به عنوان مبنای تعریف طنز نمی‌شود و نقطه حرکت به جای آن در هجو قرار دارد (منصوری، ۷۷ به بعد)
۳۹. جوادی، ۱۱؛ صلاحی، سراسر مقاله؛ موسوی لر، ۵۰۵-۵۰۷
۴۰. همانجاها
۴۱. مجابی، سراسر مقاله
۴۲. اصلانی، ۲۴۷-۲۵۱؛ جوادی، ۱۳
۴۳. حلبی، سراسر مقاله
۴۴. اصلانی، ۲۵۴-۲۵۷؛ حلبی، همانجا
۴۵. جوادی، ۱۱
- که قالب‌های ادبی ویژه و قافیه‌پردازی‌های خاص خود داشته است. ولی به نظر نمی‌آید که جوادی تفاوتی واضح میان طنز از یک سو و تهاجم لفظی و هجوگویی از سوی دیگر قائل باشد. بدین ترتیب ایده‌آل‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی که در طنز و انتقاد طنزآمیز پنهان شده‌اند از نظر دور می‌ماند
19. Seidel, 10-19
۲۰. لازم به ذکر است که یکی از کوشش‌های مهم در ادبیات فارسی از سوی حسین بهزادی اندوهجردی در کتاب *طنز و طنزپردازی در ایران* صورت گرفته است. بهزادی اندوهجردی با دقت به شکل‌های مختلف بیان شوخی در ادبیات فارسی اشاره می‌کند و آنها را دسته‌بندی می‌کند
۲۱. جوادی، ۱۷-۴۷
۲۲. عشقی، ۳۹۵
۲۳. قآنی، ۳۲۲-۳۲۳
۲۴. سعدی، ۲۴۶:
- یکی پرسید از آن گم کرده فرزند  
کای روشن‌گهر پیر خردمند  
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی  
چرا در چاه کنعانش ندیدی؟  
بگفت احوال ما برق جهان است  
دمی پیدا و دیگر دم نهان است  
گهی بر طارم اعلی نشینم  
گهی بر پشت پای خود نبینم  
اگر درویش در حالی بماندی  
سر و دست از دو علم بر فشاندی
۲۵. صابر، ۲۴۲
۲۶. جوادی، ۳۹
۲۷. دهخدا، ۱۲۹

### کتابشناسی:

آشوری، داریوش، «علوم انسانی و مسئله ترجمه آن در ایران»، گفتگوی داریوش آشوری با «رادیو زمانه»، دوشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۹.

اصلانی، محمدرضا، فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، تهران، ۱۳۸۵ ش.

پزشک‌زاد، ایرج، طنز فاخر سعدی، تهران، ۱۳۸۲ ش.

جوادی، حسن، تاریخ طنز در ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۸۴ ش.

حلبی، علی‌اصغر، «بحثی در طنز و شوخ‌طبعی»، روزنامه اطلاعات، ۱۰ و ۱۵ آرمرداد ۱۳۸۰ ش.

دهخدا، علی‌اکبر، چرند و پرند، تهران، ۱۳۴۳ ش.

سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، تهران، ۱۳۸۷ ش.

شریفی، غلامحسین، «هجو، طنز و هزل»، مجله کیهان فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ ش، شم ۱۶۲.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، «طنز حافظ»، این‌کیمیای هستی: مجموعه مقاله‌ها و یادداشت‌های

استاد دکتر شفیعی کدکنی درباره حافظ، تبریز، ۱۳۸۵ ش.

صابر، علی‌اکبر، هوپ هوپ‌نامه، باکو، ۱۳۴۴ ش.

صاحب‌اختیاری، بهروز، «هزل بگذار و جد از آن بردار!»، فصلنامه کرمان، کرمان، ۱۳۷۷ ش، شم ۲۹-

۳۰

صلاحی، عمران، «طنز تکامل یافته هجو است»، روزنامه ابرار، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ ش.

طباطبایی، جواد، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، تهران،

۱۳۸۴ ش.

همو، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط، تهران، ۱۳۸۰ ش.

عشقی، محمدرضا، کلیات مصور عشقی، به کوشش علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران، ۱۳۵۷ ش.

قآنی، میرزا حبیب، دیوان، به کوشش محمدجواد محبوب، تهران، ۱۳۳۶ ش.

مجابی، جواد، «زبان طنز زبان نقد است»، روزنامه ایران، ۳۰ شهریور ۱۳۸۳ ش.  
 محبوب، محمدجعفر، «بررسی آثار عبید زاکانی»، کلیات عبید زاکانی، نیویورک، ۱۹۹۹ م.  
 منصور، مهرزاد، «طنز در انتقال پیام»، فصلنامه سنجش و پژوهش، تهران، ۱۳۷۷ ش، شم ۱۳ و ۱۴.  
 موسوی لر، اشرف، «قابلیت‌های طنز در انتقال پیام»، فصلنامه سنجش و پژوهش، تهران، ۱۳۷۷ ش،  
 شم ۱۳ و ۱۴.

هومن، جمشید، «نقش اجتماعی هنر طنز»، فصلنامه سنجش و پژوهش، تهران، ۱۳۷۷ ش، شم ۱۳ و  
 ۱۴.

Bermmer, J. and H. Roodenburg, «Introduction humor and history», *A Cultural History of humor: From Antiquity to the Present day*, Oxford, 1977.

Connery, B. and K. Combe, «Theorizing satire: A retrospective and introduction», *Theorizing Satire: Essay in Literary Criticism*, New York, 1995.

Ferm, O., *Abboten, bonden och bölasset: Skeratt och bumaor under medeltiden*, Stockholm, 2002.

id, *Det visa leendet och det narraktiga gapskrattet: Skrattet och den medeltida kyrkan*, Stockholm, 2008.

Krichtafovich, I., *Humor Theory: Formula of Lougber*, Colorado, 2006.

Seidel, M., *Satiric Inheritance: Rebelais to stern*, Princeton, 1979.

Van Rooy, C. A., *Studies in Classical and Sarire and Related Literary History*, Leiden, 1965.

# کلیاتی درباره ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند تا

قرن ۱۳ق/۱۹م

محمد شرف عالم

مردم ایران و شبه‌قاره هند دو سرزمین بزرگ آسیا، همیشه به میراث فرهنگی کهن و با شکوه خود بالیده‌اند. روابط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی میان آنها به سال‌های بسیار دور بازمی‌گردد. مطابق آخرین کشفیات و پژوهش‌های باستان‌شناسان و مورخان، روابط میان این دو به چهارده قرن پیش از میلاد بازمی‌گردد. رابطه فرهنگی ایران و هند به سبب قومیت و فرهنگ مشترک از غنی‌ترین روابط در جهان است، زیرا هر دو از یک منبع فرهنگی و قومی تغذیه می‌شوند. روابط عمیق میان پیروان / اوستا (کتاب مقدس زرتشتیان، یعنی ایرانیان)، و ود/ها (کتاب مقدس آریاییان یعنی هندیان) در خلال دوره میانی مستحکم‌تر شد: آن هنگام که زبان فارسی در حکومت و جامعه هند ریشه دوانید، و در یک دوره زبان رسمی دربارهای حکومتی شد. فرهیختگان هند این زبان شیرین را فراگرفتند و با جان و دل برای بیان اندیشه و احساسشان به آن

وفادار ماندند.

### ظهیر محمود غزنوی و محمد غوری در خاک هند

محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) در سال ۴۱۷ق/۱۰۲۶م پنجاب را ضمیمه قلمرو خویش کرد، و زبان فارسی همراه سپاهیان او وارد هند شد. متعاقب پشتیبانی محمود و دیگر سلاطین غزنوی (۴۲۱-۵۲۸ق/۱۰۳۰-۱۱۳۶م) از علم و دانش و هنر، و بخشندگی آنها نسبت به علما و فضلا و شاعران، لاهور مرکز علم و دانش شد. یان مارک، بر اساس تاریخ فرشته، می‌نویسد: «غزنه به دیده هندیان ساکن در آنجا، ظاهراً شهری هندی بود، در حالی که لاهور چندان مرکز قدرت فرهنگی غزنویان، به غزنه کوچک معروف شده بود»<sup>۱</sup>.

ادبیات هندو - فارسی منبع اصلی و واقعی «فرهنگ مختلط هندی» و تمدن باشکوه آن است. نخستین شاعر فارسی‌زبان، ابوعبدالله روزبه بن عبدالله نکتی لاهوری، در هند زاده شد. شاعر دیگر فارسی‌زبان، مسعود سعد سلمان جرجانی (متولد: حدود ۴۳۸ تا ۴۴۶ق/۱۰۴۶ تا ۱۰۵۴م در لاهور، وفات: حدود ۵۱۵ق/۱۱۲۱-۱۱۲۲م) نیز در هند زاده شد. سعد سلمان وقتی در زندان بود، اشعار زیبایی با نام حبسیات سرود و در آن رنج و عذاب خویش را از زندگی در زندان بیان کرد. این حبسیات یعنی اشعاری که شاعر در دوره زندان و درباره شرایط زندگی آنجا می‌سراید، در زبان فارسی اولین نمونه در نوع خود است، و این اصطلاح پس از سعد سلمان در ادبیات فارسی وارد شد. ابوالفرج رونی که مدیحه‌سرای سلطان ابراهیم غزنوی (۱۰۵۹-۱۰۹۹م) و پسرش مسعود سوم (۱۰۹۹-۱۱۱۵م) بود، نخستین شاعر ایرانی - هندی است که سبک روان و بی‌پیرایه بعدها سرمشق کسانی چون انوری شد<sup>۲</sup>.

عالم و عارف مشهور، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری، (جلاب و هجویر از روستاهای غزنین) در غزنه زاده شد، اما در لاهور زیست و همانجا درگذشت. کشف المحجوب او که از اقدم رساله‌ها در ادبیات عرفانی هندو - فارسی است، شرح استادانه‌ای از اصول تصوف است<sup>۳</sup>.

دیگر عالم و مؤلف بزرگ این دوره محمد بن منصور مشهور به مبارکشاه یا فخر

مدبر است. دو کتاب او به نام‌های *بحرالانساب* و *آداب‌الحرب والشجاعه* مشهورند. *بحرالانساب* برای سلطان قطب‌الدین ایبک، و *آداب‌الحرب* برای سلطان شمس‌الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۳ ق/ ۱۲۱۰-۱۲۳۶م) نوشته شده است.<sup>۴</sup>

حسن نظامی نیشابوری در دهلی و به درخواست قطب‌الدین ایبک کتاب *تاج‌المآثر* را که حوادث تاریخ سال‌های میان ۵۸۷-۶۱۲ ق را دربرمی‌گرفت، تصنیف کرد. این کتاب نخستین وقایع‌نامه حکومت قطب‌الدین ایبک و شمس‌الدین التتمش است. هرچند سبک آراسته، مسجع و متکلف آن دوره‌ای که نثر ساده رواج داشت، مورد قبول نبود، اما صحت آن در گزارش حوادث مناقشه‌ناپذیر است.<sup>۵</sup>

در پی سقوط غزنه، شهرهای مولتان و دهلی جای لاهور را در فعالیت‌های ادبی و علمی گرفتند. در مولتان ناصرالدین شاه قباچه (وفات: ۶۲۵ ق/ ۱۲۲۷م، حکومت: ۶۰۷-۶۲۵ ق/ ۱۲۱۰-۱۲۲۷م) بر سند حکم می‌راند. در حالی که قطب‌الدین ایبک (۶۰۲-۶۰۷ ق/ ۱۲۰۶-۱۲۱۰م) یکی از فرماندهان شهاب‌الدین غوری، خود را سلطان دهلی می‌خواند. عالمان و شاعران و صوفیان از خراسان بزرگ به هند مهاجرت می‌کردند. حضرت خواجه معین‌الدین چشتی در سال ۵۵۶ ق/ ۱۱۶۱م از ایران به هند آمد. او سخنان (ملفوظات) استاد و مرشد معنوی‌اش، خواجه عثمان هرونی (وفات: ۶۱۷ ق/ ۱۲۲۰م) را در دو جلد تألیف کرد و *آنرا انیس‌الارواح و دلیل‌العارفین* نامید.

عین‌الملک وزیر اعظم سلطان قباچه خود شاعری خوش‌ذوق و بزرگ‌ترین حامی و پشتیبان هنر و ادب بود. نورالدین سدیدالدین محمد عوفی تذکره شاعران به نام *لباب‌الالباب* (۶۱۸ ق/ ۱۲۲۱-۲م) را زیر حمایت او تدوین کرد. این کتاب که از نخستین تذکره‌های شاعران است، منبع اصلی بیشتر تذکره‌نگاران بعدی بود. کسانی همچون سید علی بن محمود حسینی در تذکره *بزم‌آورد* (۱۰۰۰ ق/ ۱۵۹۱م)، امین احمد رازی در تذکره *هفت اقلیم* (۱۰۰۲ ق/ ۱۵۹۳م)، تقی‌الدین اوحدی اصفهانی در تذکره *عرفات‌العاشقین* (۱۰۲۲ ق/ ۱۶۱۳م)، و حسن بن لطف‌الله رازی در تذکره *میخانه* (۱۰۴۰ ق/ ۱۶۳۰م)، میر غلامعلی بگرام (وفات: ۱۲۰۰ ق/ ۱۷۸۵م) در *خزانه عامره*، واله داغستانی (وفات: ۱۱۷۰ ق/ ۱۷۵۶م) در *ریاض‌الشعراء* (۱۱۶۰-۱۱۶۱ ق) از این اثر عوفی بسیار بهره برده‌اند.

عوفی به نوشتن اثری بزرگ به نام *جوامع الحکایات و لوامع الروایات* هم توفیق یافت. جدای از ارزش ادبی آن، مطالب اجتماعی، تاریخی و سیاسی این کتاب بسیار مهم است. کتاب به چهار بخش تقسیم شده است که هر بخش ۲۵ فصل دارد. به نظر ذبیح‌الله صفا این کتاب یکی از رساله‌های موثق و معتبر در ادبیات فارسی است. عوفی همچنین قصاید بسیار درباره سلطان التتمش و وزیر او در کتابی با عنوان *کتاب مدایح السلطان* گردآورده است.<sup>۶</sup>

### دربار سلاطین دهلی

دربار دهلی در عصر سلاطین مملوک مرکز اصلی ادبیات فارسی بود. بیشتر این سلاطین که در قرن ۷ق/۱۳م با قدرت و قوت بر بخشی بزرگ از هند فرمان راندند علاقه بسیار به ادبیات فارسی به‌ویژه شعر نشان می‌دادند. در دوره حکومت التتمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۱-۱۲۳۶م) گروهی از عالمان و شاعران ایران و فارسی‌سرای از آسیای مرکزی به هند سرازیر شدند، ناصری و سراج‌الدین از خراسان و روحانی از سمرقند مشهورترین آنها بودند. در میان شاعران فارسی که در هند زاده شدند، تاج‌الدین رضا (وفات: بعد از ۶۶۴ق/۱۲۶۵-۱۲۶۶م) مدایح آهنگین و رباعی‌های فصیح او و واجد خصایص برجسته ادبی و خاصه خلوص اندیشه و سادگی سبک است.

طی قرن ۷ق/۱۳م شعر مدحی فارسی در جامه سبک هندی رو به گسترش نهاد. شهاب‌الدین ماهمیرا بدائونی نخستین کسی است که موضوعات معنوی و عرفانی را در شعر مدحی وارد کرده است. همچنین او مبدع و مبتکر سبک متکلف‌تر و جدیدتری از قصیده‌سرایی است.<sup>۷</sup> فخرالملوک عمیدالدین (فضل‌الله) لویکی نامبردار به عمید دیلمی (وفات: حدود ۶۸۳ق/۱۲۸۴م)، مدیحه‌سرای مورد توجه سلطان ناصرالدین محمود شاه اول (۶۴۴-۶۶۴ق/۱۲۴۶-۱۲۶۶م) و غیاث‌الدین بلبان (۶۶۴-۶۸۶ق/۱۲۶۶-۱۲۸۷م)، و نخستین شاعر هندی است که مناظرات را در غزل وارد کرد و سرمشق اسدی طوسی در مناظره شب و روز و مناظره شمشیر و قلم شد. او از سبک مدیحه‌سرایان دوره غزنوی تقلید می‌کرد.<sup>۸</sup>

ابوعمر منهاج‌الدین عثمان بن محمد سراج‌الدین جوزجانی نامبردار به منهاج‌سراج،



کتابی موسوم *طبقات ناصری* (۶۵۸ق/۱۲۵۹م) در تاریخ اسلام نوشت و آنرا به ناصرالدین محمود شاه بن التتمش تقدیم کرد. این رساله مهم‌ترین وقایع‌نامه نوشته شده در آن دوران است و اطلاعات منحصر به فرد درباره حاکمان غوری، چنگیز و اخلافش به دست می‌دهد.

در دوره حکومت علاءالدین محمد شاه اول خلجی (۶۹۵-۷۱۵ق/۱۲۹۶-۱۳۱۶م) ادبیات فارسی یکی از درخشان‌ترین دوره‌ها را سپری می‌کرد به روزگار او در دهلی گروهی از عالمان و ادیبان بی‌نظیر و عالی‌رتبه گرد آمدند. طوری که می‌توان گفت مانند آن در حکومت تیموریان یا مغولان بزرگ هند هم دیده نشد. نخستین و مهم‌ترین عامل در شکوفایی ادبیات فارسی در این دوره امیر خسرو دهلوی (متولد: ۶۵۱ق/۱۲۵۳م در پتیلی، وفات: ۷۲۵ق/۱۳۲۵م در دهلی) است که به روزگار حکومت چند سلطان در دربار دهلی به فعالیت ادبی مشغول بود. غزل‌های او را به سبب سادگی و انسجام درونی و خوش‌آهنگی، سرشاری از احساسات، از محبوب‌ترین اشعار نزد صوفیان دانسته‌اند و گفته‌اند دقت اندیشه و باریک‌بینی از اشعار امیر دیده می‌شود که شاعران ایرانی هم‌عصر او، جز جامی و نظیری، فاقد آن خصوصیات‌اند.<sup>۹</sup> امیر خسرو افزون بر پنج دیوان قصاید و غزلیات، پنج مثنوی نیز سروده است که همه واجد درون‌مایه‌های خمسه نظامی‌اند. او همچنین چندین داستان کوتاه منظوم هم سروده است. آثار منشور امیر خسرو همچون *خزاین الفتوح*، *افضل الفوائد* و *اعجاز خسروی* به سبب حسن بیان و اندیشه درخور ستایش‌اند.

اعجاز خسروی اثری مشهور درباره سبک‌شناسی و هنر نامه‌نگاری است.<sup>۱۰</sup> او به عنوان معمار اصلی سنت ادبی هندو-فارسی به شمار می‌آید. جامع‌الاطراف بودن امیر خسرو و دانستن زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و هندی او را قادر ساخته است تا آثار گوناگون از شعر، موسیقی، نثر و ترانه‌های محلی و غیره پدید آورد.

نجم‌الدین حسن علاء سجزی دهلوی معروف به عطا سجزی (متولد: ۶۵۱ق/۱۲۵۳م در دهلی؛ وفات: ۷۲۹ق/۱۳۲۸م در دولت‌آباد) دوست نزدیک امیر خسرو دهلوی و مرید نظام‌الدین اولیاء بود.<sup>۱۱</sup> او ملفوظات مراد خویش را که از سال ۷۰۷ق تا ۷۱۹ق به زبان آورده بود گردآورد و آنرا *فوائد/الفؤاد* نامید. او از جمله بزرگ‌ترین استادان غزل به شمار

می آید شور احساسی و خوش آهنگی غزل هایش در سبک و محتوی، متأثر از سعدی است. به سبب همین شباهت، معاصرانش او را سعدی هند می خواندند. ویژگی خاص غزل های حسن سجزی بیان مفهومی واحد در سراسر یک منظومه است. مشخصه سبک او سادگی و زبان طبیعی شعر اوست که بر نظم (سجع) آهنگین و متعادل تأکید می کند. اثر عاشقانه اش، عشق نامه یا حکایت عشق ناگوری، اقتباس از قصه ای عامیانه از راجستانی<sup>۱۲</sup> درباره دو عاشق هندی است<sup>۱۳</sup>. همچنین در این دوره سبک عراقی در جنوب ایران رواج یافت. امیر خسرو و حسن علاء سجزی پیشگامان برجسته و سرشناس این سبک شعری در هند به شمار می روند.

بدرالدین چاچی معروف به بدر چاچی (وفات: ۷۴۷ ق/ ۱۳۴۶ م) برجسته ترین شاعر دربار سلطان محمد شاه دوم تغلقی (۷۲۵-۷۵۲ ق/ ۱۳۲۵-۱۵۱ م)، پسر سلطان غیاث الدین اول است. سبک نثر او دشوار و متکلف و فهم اشعارش بسیار سخت بود. چه اشعار او مشحون از اصطلاحات نجومی، تلمیحات طالع بینی و موازنه های پیچیده است. شاهنامه مفصل او که در حدود ۲۰ هزار بیت را دربردارد، منبعی ارزشمند از اطلاعات تاریخی است<sup>۱۴</sup>.

در قرن ۱۴ ق در دوره حکومت سلطان محمد تغلق و جانشینان او آثار فراوانی در زمینه ادبیات عرفانی به فارسی تألیف شد. سه مجموعه نامه (مکتوبات)، ۱۰ مجموعه گفتار (ملفوظات) و ۱۵ رساله دیگر درباره اصول عرفانی حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الدین یحیی منری (۶۶۱-۷۸۲ ق/ ۱۲۶۲-۱۳۸۰ در بهار شریف) درخور توجه است. طوطی نامه ضیاء الدین نخشی بدائونی (وفات: ۷۵۱ ق/ ۱۳۵۰ م در بدائون) نیز از ارزش عرفانی والایی برخوردار است. این کتاب که در سال ۷۳۰ ق/ ۱۳۳۰ م نوشته شده است، مجموعه ای از ۵۲ داستان اخلاقی است. یک کتاب سنسکریت مشتمل بر ۷۰ داستان با نام شوکسپتتی نگاشته چینتمنی بهاته پیش از این به فارسی ترجمه شده بود. نخشی ترجمه فارسی آنرا به زبانی روان برگرداند. او همچنین داستانی عاشقانه به نام گلریز با نثری مسجع نوشت. سه مجموعه از گفتارهای عارفانه سید جلال الدین مختوم جهانیان جهان گشت نیز از همو درخور توجه است<sup>۱۵</sup>.

در دربار فیروز شاه سوم تغلقی (۷۵۲-۷۹۰ ق/ ۱۳۵۱-۱۳۸۸ م) مدیحه سرایی به نام

مطهر قره دهلوی (وفات: ۷۹۰ ق ۱۳۸۸م) می‌زیست. دیوان او در حدود ۱۶ هزار بیت است. قصایدش با سادگی، روش بیان خود انگیخته و بی‌پیرایه و اوزان آهنگین، تقابل آشکار با سبک مصنوع و متکلف و تفرعن آزاردهنده بدر چاچی دارد.<sup>۱۶</sup>

یک اثر سنسکریت درباره نجوم نوشته ورامهوره<sup>۱۷</sup> هم به درخواست فیروز سوم تغلقی و به قلم عبدالعزیز بن شمس بن بهایی نوری دهلوی به فارسی زیر نام ترجمه همراهی بازگردانده شد.

ضیاءالدین برنی (وفات: ۷۵۸ق/۱۳۵۷م)، نویسنده تاریخ فیروزشاهی به فارسی ساده، نخستین اندیشمند سیاسی و بزرگ‌ترین تاریخ‌نگار هند است. شمس سراج عقیف که او نیز تاریخ فیروزشاهی را نوشت، دیگر تاریخ‌نگار مهم این دوره است.

در دوره حکومت سلطان علاءالدین خلجی، فخر قواس نخستین فرهنگ لغت فارسی را در هند تدوین کرد<sup>۱۸</sup> ملا احمد حسن دبیر تاج نیز داستانی عاشقانه درباره عشق شاه کشورگیر و شاهزاده خانم ملک‌آرا در قالب مثنوی سرود و آنرا *بساتین‌الانس* نامید. در نیمه نخست قرن ۸ق/۱۴م پادشاهی بهمنیان در دکن مستقل شد. ملک‌الشعرا دربار، شیخ آذری اسفراینی وقایع‌نامه‌ای به نظم در تاریخ بهمنیان نوشت و آنرا *بهمن‌نامه* نامید. این کتاب بعدها به دست نظیری و دیگران کامل شد. همچنین یوسف بن احمد ابن‌عثمان نمونه‌های عالی از نثر فارسی بر جای گذاشت، و منصور بن محمد طبیب چندین رساله کوتاه در زمینه پزشکی تصنیف کرد. در جنوب هند شاعران برجسته‌ای همچون فیروزشاه بهمنی، یوسف عادلشاه و ملا حیدر اصفهانی خود را وقف زبان و ادبیات فارسی کردند.

سلطان زین‌العابدین (۸۲۳-۸۷۵ق/۱۴۲۰-۱۴۷۰م)، از بزرگ‌ترین پادشاهان کشمیر و معروف به *بُدشاه* (شاه بزرگ) حامی هنر و ادبیات بود. او دیوان (اداره، انجمن) ترجمه تأسیس کرد و تعدادی از آثار سنسکریت در آنجا به فارسی یا از فارسی به سنسکریت ترجمه شد. *مهابهارته*، *دساوتره* و *راجترنگی* به فارسی ترجمه شدند. در حالی که شریوره ترجمه سنسکریت یوسف و *زلیخای جامی* را آغاز کرد و در ۱۵۰۵م آنرا با نام *کتهاکه اوتکا* به انجام رسانید. به خواست سلطان زین‌العابدین، ملا احمد *کتهاسرت ساگره* را به فارسی ترجمه کرد و آنرا *بحر‌الآثمار* نامید که تاکنون نشانی از آن به دست نیامده

است. بعدها به درخواست اکبر شاه تیموری، مصطفی خالق داد عباسی نسخه عربی بحر الأثمار را به فارسی ساده بازنویسی کرد و آنرا دریای اثمار نامید. همچنین عبدالقادر بدائونی به خواست اکبر آنرا اصلاح و تکمیل کرد.

میر سید علی شاه همدانی (وفات: ۷۸۶ق/۱۳۸۵م در کشمیر) استاد برجسته عربی و فارسی بود و چندین اثر به نظم و نثر از او بر جای مانده است. در خلال دوره بعد، شاعر بزرگ سلیم تهرانی (وفات: ۱۰۵۷ق/۱۶۴۷م در کشمیر) به سبب مثنوی‌هایش، قضا و قدر و کشمیر شهرت دارد.<sup>۱۹</sup>

### دربار سکندر لودی

در دوره حکومت سکندر لودی (۸۹۴-۹۳۳ق/۱۴۸۸-۱۵۱۸م) ادیبان و عالمان از جاهای مختلف به دربار دهلی می‌آمدند و اقامت می‌کردند. سکندر لودی خود شاعر بود و با تخلص گلرخ شعر می‌سرود. او نویسنده‌ای بی‌تکلف بود، و دستاوردهای ادبی او کم‌ارزش‌تر از دلاوری‌هایش در میدان نبرد نبود. سکندر لودی دیوانی مشتمل بر حدود هشت هزار بیت از خود بر جای گذاشته است. مهم‌ترین شاعر دستگاه او مولانا جلال خان جمالی (وفات: ۹۲۴ق/۱۵۳۵م در گجرات) است که شاگرد مولانا جامی بود و دیوانش بیشتر شامل اشعار عرفانی است. او زندگینامه‌ای از اولیاء در کتابی تحت عنوان سیرالعارفین (تذکره اولیاء هند) که با معین‌الدین چشتی آغاز می‌شود، گردآورده است. در سده ۹ق/۱۵م تعدادی فرهنگ لغت فارسی تدوین شد. در ۸۲۲ق/۱۴۱۹م بدرالدین محمد دهلوی فرهنگ لغتی در دو بخش تدوین کرده و آنرا *درةالفضلا* نامید. در خلال سال‌های ۸۲۲-۸۳۷ق فرهنگ *زبان گویا* تدوین شد.<sup>۲۰</sup> در ۸۴۱ق/۱۴۴۸م ابراهیم قوام‌الدین فروقی فرهنگ *ابراهیم* را با حمایت حاکم بنگال باربک شاه، گرد آورد. این کتاب را به سبب بزرگداشت نخستین عارف بهار (بیهار)، مخدوم‌الملک شیخ شرف‌الدین احمد، *شرف‌نامه* نیز می‌نامند. فرهنگ‌نویسی در خلال حکومت لودیان در اواخر قرن ۹ق/اوایل قرن ۱۶م نیز ادامه یافت. محمود بن ضیاء‌الدین محمد فرهنگ سکندری را به نام سکندر لودی تألیف کرد که ۲۲ فصل داشت و آنرا *فتوح السعاده* نیز می‌خوانند. در خلال حکومت ابراهیم لودی فرهنگ لغت دیگری به نام *مؤیدالفضلاء* به

دست شیخ محمد نوشته شد. این کتاب سه بخش دارد که براساس ریشه‌های زبان‌های عربی، فارسی و ترکی از هم شده‌اند.

### امپراتوری مغول: عصر طلایی ادبیات هندی - فارسی

دوره سلطنت باشکوه مغولان بزرگ، ادبیات فارسی، نظماً و نثراً در قالب آثار ادبی، تاریخی، علمی و هنری سخت گسترش یافت. بنیان‌گذار سلسله تیموری هند، ظهیرالدین محمد بابر (۱۴۸۱-۱۵۳۰م، حکومت: ۹۳۲-۹۳۷ق/۱۵۲۶-۱۵۳۰م) خود شاعری برجسته بود و به فارسی شعرهای خوب می‌سرود. بخش اعظم اشعار فارسی او مضمونی عرفانی دارد. بیشتر اندیشه‌های بابر در قالب رباعیات و غزلیات از حافظ و شاعر معاصرش جامی متأثر است. او زندگینامه خود را با نام *توزک بابری* به زبان ترکی جغتایی، نوشت. شاعر و عالم سرشناس فارسی، وفایی (وفات: ۹۴۰ق/۱۵۳۳م در اکبرآباد) *توزک بابری* را به فارسی ترجمه کرد.<sup>۲۱</sup>

ناصرالدین همایون شاه، پسر بابر (۹۱۳-۹۶۳ق/۱۵۰۷-۱۵۵۶م) هم شاعری برجسته بود، و هم در زمینه نجوم دانشی گسترده داشت. غزلیات او که یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه خدابخش در پتنه نگهداری می‌شود مشتمل بر ۲۱۱ بیت است در این دیوان زندگی و احساسات پادشاه کاملاً انعکاس یافته است. همایون همچون پدرش حامی هنر و دانش بود و به زبان فارسی بیشتر از ترکی عنایت و توجه داشت.

پسر دیگر بابر، شاهزاده میرزا کامران، نیز شاعر بود. دیوان او شامل اشعار فارسی و ترکی است. درون‌مایه اصلی اشعار وی عرفان، و غزل‌هایش لبریز از موسیقی و آهنگ عاشقانه است در این دوره به سبب حمایت و علاقه بابریان شاعران و عالمان از بخش‌های مختلف ایران و آسیای مرکزی به هند می‌آمدند. چه صفویان در ایران بر خلاف امپراتوران قدرتمند مغول و دیگر حاکمان هند، به‌ویژه سلاطین دکن، چندان نسبت به شعرای دربار سخاوت نداشتند. در نتیجه رقابت فرمانروایان هند، مدیحه‌سرایان صلات بی‌حد و حساب می‌گرفتند.

مهاجرت گسترده نویسندگان و شاعران ایرانی و فارسی‌گوی به هند روند شکوفایی ادبیات فارسی - هندی و ارتقای سطح ادبی را تسریع کرد. بعد از بازگشت همایون از ایران

به هند، ورود جریان فرهنگی فارسی شتاب بیشتر یافت. در همان هنگام، خان خانان بایرام خان (وفات: ۱۵۵۹م) به دربار دهلی آمد. او دوست صدیق همایون، معلم اکبر و مؤلف دیوان بسیار برجسته‌ای به فارسی و ترکی بود. مولانا نادری (وفات: ۹۶۶ق) و قاسم گاهی از شاعران مهم دوره همایون بودند.

گلبدن بیگم (متولد: ۱۵۲۳م در کابل، وفات: ۱۶۰۳م در آگره)، دختر بابر شاه، نویسندگی و شاعری را از پدر به ارث برده بود. او مورخی برجسته نیز بود. گلبدن بیگم به خواست اکبر شاه، وقایع حکومت برادرش همایون را در کتابی تحت عنوان همایون‌نامه گردآورد. این کتاب نخستین رساله تاریخی است که شاهزاده‌ای در دوره مغولان بزرگ (تیموریان هند) گردآورده است. این کتاب که به فارسی ساده نوشته شده، اطلاعاتی کامل درباره محیط فرهنگی و سیاسی آن عصر، به ضمیمه تصویر روشنی از مراسم اجتماعی و سنت‌های آن قلمرو به دست می‌دهد.<sup>۲۲</sup>

غیاث‌الدین محمد معروف به خواند میرهراتی (وفات: ۹۴۲ق در دهلی) دانشمندی سرشناس، نویسنده و شاعر نیز بود. پیش از آنکه در سال ۹۳۳ق به آگره بیاید، کتاب‌های *مآثرالملوک* و *دستورالوزراء* را نوشته بود و جلد هفتم *روضه‌الصفاء*، اثر ناتمام پدر بزرگ مادری‌اش، را کامل کرده بود. او کتاب *قانون همایونی* را که مشتمل بر کشفیات و نوآوری‌های شاه بود، به دستور او تألیف کرد.<sup>۲۳</sup>

در همین دوره شاعر، عالم و طبیب مولانا یوسف بن محمد هروی رساله‌های متعدد در پزشکی نوشت، و قصیده‌ای بلند درباره بهداشت و سلامت سرود. او همچنین کتابی به نام *بدیع‌الانشاء* در فن انشاء (ترسل) تصنیف کرد. یکی از ندیمان همایون به نام بایزید بیات هم کتابی در احوال همایون و اکبر به نام *تذکره* در ۹۹۹ق تألیف کرد. همچنین جوهر، کتاب *تذکره‌الواقعات* را نوشت؛ و مولانا محمد بن علی *جواهرالعلوم همایون* را گردآورد و محمد بن اشرف حسینی *جواهرنامه همایونی* را تدوین کرد.<sup>۲۴</sup>

## دربار اکبر

حکومت جلال‌الدین اکبر (۹۴۹-۱۰۱۴ق/۱۵۴۲-۱۶۰۵م) با شکوه‌ترین فصل در تاریخ زبان و ادبیات فارسی در هند است. یان مارک در این باره می‌نویسد: «دربار اکبر

کبیر، امپراتور باهوش و روشنفکر، به مراتب بهتر از ایران در دوره صفویان بود»<sup>۲۵</sup>. افزون بر دیگر اسباب، بی‌گمان این شکوفایی مدیون فرمان وزیر اکبر تترمل در ۹۹۰ق/ ۱۵۸۲م بود که زبان فارسی را زبان رسمی حکومت در کل امپراتوری کرد.

سرشناس‌ترین نمایندگان شعر سبک هندی در زمان اکبر کسانی همچون محمد عرفی شیرازی (۹۶۳-۹۹۹ق/۱۵۵۶-۱۵۹۱م)، نظیری نیشابوری (وفات: ۱۰۲۱ق/ ۱۶۱۳م) و ظهوری خجندی (مقتول: ۱۰۲۴ق/۱۶۱۵م) بودند. یان ریپکا درباره عرفی می‌گوید: «شیوه مطنطن عرفی، زبان بدیع و سبک تعالی یافته قصایدش هند و ترکیه را واله و شیدا ساخت». او همچنین می‌افزاید: «عرفی اشعار خود را هم با یک مشخصه سبک‌شناختی جدید و هم با استعارات و مضامین تازه می‌آراید»<sup>۲۶</sup>. عرفی در فخریه به اوج ستایش از خود می‌رسد. اندیشه تند و تیز و رویکرد جسورانه او بر شعر سنتی موجود در آن هنگام ضربه سختی زد.

محمدحسین نظیری نیشابوری به وزیر اکبر، عبدالرحیم خان خانان، در آگره پیوست. جهانگیر با شناخت کیفیت حقیقی قصیده‌های نظیری، اقطاع حاصلخیزی به وی بخشید. نظیری در غزل پیرو حافظ بود. در حالی که همیشه در سراسر شعر خط مشخص و منفردی از اندیشه را دنبال می‌کرد.

افزون بر اینها بسیاری از دیگر شاعران صوفی مشرب از ایران به هند آمدند. در این میان، مشهورترین آنها غزالی مشهدی (۹۳۶-۹۸۰ق/۱۵۳۱-۱۵۷۲م) است که برای مدتی کوتاه ملک‌الشعراى اکبر و پیرو دین‌الاهی اکبر شد. او به واسطه مثنوی نقش بدیع به اوج شهرت رسید. قاسم کاهی، مالک قمی بخارایی، رافع خراسانی و حسین ثنایی (وفات: ۹۹۶ق/۱۵۸۸م) و برخی دیگر نیز از صوفیان بودند.

نجم‌الدین محمد ابوالقاسم کاهی (متولد: حدود ۸۶۸ق/۱۴۶۴-۱۴۶۳م، وفات: ۹۸۸ق/ ۱۵۸۰م آگره) پرشورترین و متعصب‌ترین مبلغ دین‌الاهی اکبر بود. کلمات قصار و گاه‌نگاری‌هایش، او را در دربار اکبر و در میان بسیاری از شاعران برجسته مشهور کرد. کاهی در مقام شاعر، موسیقی‌دان و انسان خوش‌سخن و مجلس‌آرا ویژگی‌های بسیار برجسته‌ای داشت. در نتیجه آزاداندیشی و تسامحش در دین و نیز تبعیت از اکبر او را ملحد می‌دانستند. در شعرش نوعی زیرکی و شوخ‌طبعی بود که آنرا فوق‌العاده نو و

دلپذیر می‌کرد.<sup>۲۷</sup>

عبدالرحیم خان خانان (۹۵۶-۱۰۶۳ق-۱۵۵۸-۱۶۲۷م) از برجسته‌ترین حامیان علم و ادب و هنر در دوره اکبر شاه، که در نبرد با سلطان مظفر گجراتی سپهسالاری داشت، از مردان بسیار فرهیخته و فرهنگ‌دوست بود. دستگاه او همچون دربار اکبر و جهانگیر مرکز تجمع علما و شاعران به شمار می‌رفت.

او بر زبان‌های سنسکریت، ترکی جغتایی و فارسی تسلط کامل داشت و با تخلص رحیم اشعار فارسی می‌سرود. به خواست اکبر خاطرات بابر را از ترکی جغتایی به فارسی درآورد و نام *واقعات بابری* بر آن نهاد. با توجه به همزیستی صلح‌آمیز پیروان دو دین هندو و اسلام، ترجمه‌های آثار سنسکریت به فارسی اهمیت خاصی دارند. اکبر و جانشینانش سخت این کار را تشویق می‌کردند. چنان‌که در دوره اکبر مهم‌ترین آثار سنسکریت به فارسی ترجمه شد. در این میان برجسته‌ترین آنها *رزم‌نامه* یعنی ترجمه فارسی *مهابهاراتا* است، که در ۹۹۰ق/۱۵۸۲م به دست گروهی از عالمان دربار اکبر همچون نقیب خان، عبدالقادر بدائونی، ملا شری و ملا محمد سلطان تهناسری با همکاری عالمان زبان سنسکریت همچون دوی برهمن و دیگران ترجمه شد. در میان ترجمه‌های فارسی *مهابهاراتا* در دوره‌های بعد، ترجمه حاجی ربیع انجب مهم است. در ۹۹۵ق/۱۵۸۷م ابوالفضل مقدمه‌ای مهم بر *رزم‌نامه* نوشت.

افزون بر این می‌توان به *رامایانا*، *تاریخ کریشناجی* (بعد از بهگود پُرانه)، و همچنین *یوگه واشیشته* اشاره کرد که همه با همکاری ادیبان و دانشمندان به فارسی ترجمه شد. علمای متعدد در زمان‌های مختلف *رامایانا* را ترجمه کردند. مهم‌ترین مترجمان عبارتند از: مسیحی پانی‌پتی، چندرمن بیدل، امرسینگهه، مکهن لعل ظفر و آنندخان خوش. از چهار ودای دین هندو، *یجورودا* در ۹۸۳ق/۱۵۷۵م تحت عنوان *اتهربن* ترجمه شد. یک رساله به زبان سنسکریت که درباره نجوم بود نیز به قلم مکمل خان گجراتی ترجمه شد و *تاجیکه* (نیلکنتهی) نام گرفت.<sup>۲۸</sup>

عبدالقادر بدائونی *سینهاسند و اترنشکا* را به فارسی ترجمه کرد. در همین دوره مصطفی خالقداد عباسی *پنچک هیانه*، و ملا شری هرینوش را ترجمه کردند. مولانا شاه محمد شهبادی چاپی فارسی از *راجترنگی* (تاریخ کشمیر) بیرون داد؛ حیات



جان باقی‌گلبی یک داستان محلی بسیار مهم و مردم‌پسند پنجابی را با نام هیر و رنجها ترجمه کرد. اثر سنسکریت بهاسکرا چاریه (قرن ۶ق/۱۲م)، لیلوتی (درباره حساب و هندسه) و ویجگنت (درباره جبر) به فارسی ترجمه شد که اولی را فیضی ترجمه کرد.<sup>۲۹</sup> اکبر پس از مرگ غزالی مشهدی، ابوالفیض فیضی (وفات: ۱۵۹۵م) را ملک‌الشعرا دربار خویش کرد. او داستان پادشاه نل و شاهزاده دمینتی را، که گلچینی از مه‌بهارات بود، در ۱۰۰۳ق/۱۵۹۴م تحت عنوان *نل و دمن* در قالب مثنوی به فارسی برگرداند. فیضی، به خواست اکبر، پنج مثنوی هم به پیروی از *خمسه نظامی* سرود. او طرفدار نظریه عقلانی در زندگی بود، و عقلانیت و کنجکاوی اندیشمندان یونان باستان در اشعار او بازتاب دارد.

ابوالفضل علامی (۹۵۸-۱۰۱۳ق/۱۵۵۱-۱۶۰۶م) به سبب تاریخ‌نگاری‌اش با دو کتاب *اکبرنامه* (۱۵۹۷-۱۵۹۶م) و *آیین اکبری*، شهرت بسیار دارد. دیگر آثار منشور او زیر عناوین *عیار دانش و رقعات* از نمونه‌های ممتاز نثر زیبای فارسی در هند به‌شمار می‌روند. مجموعه مکتوبات او به نام *مکاتیب علامی* را برادرزاده‌اش پس از کشته شدن او در ۱۰۱۵ق/۱۶۰۶م، تدوین کرد. پیش از این نمونه سبک‌شناختی از مکتوبات، خواجه عمادالدین محمود گاوآن ملقب به صدرجهان (۸۱۳-۸۸۶ق/۱۴۱۰-۱۴۸۱م) مجموعه با ارزشی از مکتوبات تحت عنوان *ریاض‌الانشاء* و یک کتاب درباره هنر و اصول فن انشاء با عنوان *مناظرالانشاء* تدوین کرده بود. ابوالفضل علامی دو کتاب *بهاگوت گیته* و کتاب مقدس<sup>۳۰</sup> را به فارسی ترجمه کرد. بدائونی هم از ادبا و نویسندگان و مترجمان زبردست و دانشمند بود. غیر از ترجمه‌های فارسی *سینه‌اسندوت‌ترین شیکا* (سینه‌اسند بتیسی) که در دوره اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ‌زیب به ترتیب به دست چتوربهوج گئست، بهری مل کشریه، هرکرن دس و ... ترجمه شده بود، بدائونی هم آنرا با عنوان *خردافزا* به فارسی ترجمه کرد.

*منتخب‌التواریخ بدائونی؛ تاریخ‌الفی* از مولانا احمد تتوی که تألیف آن در ۹۹۳ق/۱۵۸۵م آغاز شد، اما در ۹۹۶ق/۱۵۸۸م به دست آصف خان کامل شد؛ *تاریخ حقی* از عبدالحق بن سیف الدین دهلوی؛ *زبدة‌التواریخ* از نورالحق بن عبدالحق؛ *مآثر رحیمی* از محمد عبدالباقی نهایندی؛ *طبقات اکبری* از خواجه نظام‌الدین احمد. همچنین

روضه‌السلطین، هفت اقلیم، تاریخ همایون‌شاهی، و برخی از دیگر آثار این دوره، منابع معتبر تاریخی دوره اکبر شاه به شمار می‌روند.

در این دوره دربارهای عادلشاه در بیجاپور، قطب‌شاه در گلکنده، و والاجهس در مدرس نیز در حوزه علم و هنر فعال بودند و با یکدیگر در حمایت و ارتقای ادبیات فارسی رقابت می‌کردند. ابراهیم عادلشاه دوم (۹۸۱-۱۰۳۵ ق/۱۵۸۰-۱۶۲۶ م) خود شاعری توانا و نیز حامی علم و دانش و موسیقی بود. نورالدین محمد طاهر ظهوری (وفات: ۱۰۲۴ ق/۱۶۱۵ م) در دربار بیجاپور به سر می‌برد. او از شهر کوچک خجند در منطقه ترشیز خراسان در سال ۹۸۸ ق/۱۵۹۶ م به هند مهاجرت کرد و شاعر دربار شاه برهان نظام در احمدنگر شد و در ۱۰۰۴ ق/۱۵۹۶ م به بیجاپور رفت. نثر او مغلق و پرطمطراق بود و در هند مورد تحسین قرار گرفت و به خواست سلطان ابراهیم عادلشاه کتاب سه نثر را نوشت<sup>۳۱</sup>. با ارزش‌ترین بخش این کتاب، رساله نخست با نام نورس است که مملو از تشبیه و استعارات موسیقایی است، و در واقع مقدمه‌ای است بر کتاب نغمه‌ها که همان عنوان را دارد و به دست سلطان ابراهیم به زبان دکنی نوشته شده است. دومین رساله، گلزار/ابراهیمی، مدح سلطان است. سومین رساله، خوان خلیل، اهمیت تاریخی دارد و درباره هنرمندان دربار و قابلیت‌هایشان سخن می‌گوید. برجسته‌ترین مثنوی او، ساقی‌نامه نیز قابل ذکر است. با این همه گفته‌اند «ظهوری مردی با اندیشه‌های بزرگ نیست، بلکه تنها موضوعات سنتی را به بالاترین درجه کمال صوری آراسته است»<sup>۳۲</sup>.

در این دوره وقایع‌نامه با ارزش دیگری با نام گلشن/ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته (۱۰۱۸ ق/۱۶۱۰ م) نوشته محمدقاسم هندوشاه پدید آمد که نویسنده آنرا به حامی خود، نصیرالدین ابراهیم عادلشاه، حاکم بیجاپور، تقدیم کرده است.

### دربار جهانگیر و عصر او

در خلال دوره طلایی نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ق/۱۶۰۵-۱۶۲۷ م) و شاهجهان فعالیت‌های ادبی با جدیت قابل توجهی ادامه یافت. از وجوه متمایز این دوره دل‌بستگی بزرگ جهانگیر به عناصر ادبی بومی بود. او با تألیف توزک جهانگیری اثری قابل توجه را به حوزه تراجم احوال و تاریخ‌نگاری شبه‌قاره افزود. در این دوره موضوعات

هندی بیشتر و بیشتر در شعر فارسی نفوذ کرد. نوعی خوبشانی (وفات: ۱۰۱۹ق/۱۶۱۰م) شعر حماسی کوچک، اما تأثیرگذاری با نام *سوز و گداز* درباره مرگ تراژیک بانویی هندی سرود که بر طبق رسم هندی، آن بانو اجازه داد در مراسم سوزاندن شوهر مرحومش سوزانده شود. او شاعری برجسته و درخشان بود.<sup>۳۳</sup>

در همان دوره عبدالشکور بزمی قنوجی (۱۰۰۱-۱۰۷۳ق/۱۵۹۳-۱۶۶۳م) مثنوی رتیدمه را از روی داستانی محلی درباره شاهزاده خانم پدماوتی و پادشاه رتنسه، بر اساس نسخه هندی آن نگارش محمد جیسی، سرود. عبدالقدوس گنگوهی و حمید کلنوری داستان هندی *چنرایه* را به فارسی نوشت. همچنین محمد کاظم حسینی نسخه ای فارسی از داستان هندی *کامرب و کاملتا* پدید آورد.

از جمله میانه‌روترین نمایندگان سبک هندی در دربار جهانگیر، علاوه بر ملا شیدا، حیاتی گیلانی، شکیبی اصفهانی، می‌توان طالب آملی (وفات: ۱۰۳۶ق/۱۶۲۶-۱۶۲۷م در احمدآباد) را برشمرد که در سال ۱۰۲۸ق/۹-۱۶۱۸م ملک‌الشعرا دربار بود. حدود ۲۸ هزار بیت از او برجا مانده که شامل قصیده، غزل، ترکیب‌بند و وقایع‌نامه حماسی *جهانگیرنامه* است.<sup>۳۴</sup> این اشعار سرشار از موازنه‌های غیرمعمول و استعاره‌های ظریف و کاملاً متفاوت از مهارت‌های پررنگ و لعاب نسل‌های بعدی است. از دیگر کتاب‌های مهم تاریخی *اقبال‌نامه جهانگیری* (۳جلد) از محمد شریف معتمد خان؛ و *مآثر جهانگیری* از خواجه کامگار حسینی است. جمال‌الدین حسین انجو بن فخرالدین حسن شیرازی (وفات: ۱۰۳۰ق/۱۶۲۱م) فرهنگ لغتی در ۱۰۱۷ق/۱۶۰۸م با عنوان *فرهنگ جهانگیری* تقدیم کرد.

شاعر، نویسنده و تذکره‌نگار پرکار دیگر که در دربار جهانگیر رشد کرد، تقی اوحدی (متولد: ۹۷۳ق/۶-۱۵۶۵م در اصفهان، وفات: حدود ۱۰۴۰ق/۱۶۳۰-۱۶۳۱م) بود. معروف‌ترین اثر او *عرفات‌العاشقین*، و *نصرت‌العارفین* است. مثنوی طولانی هم سروده و همچنین یک فرهنگ لغت با نام *سرمه سلیمانی* و چندین اثر منثور دیگر تصنیف کرده است.<sup>۳۵</sup> بیشترین شهرت او به سبب تذکره *عرفات‌العاشقین* است که در آن زندگینامه ۳۶۱۸۶ شاعر فارسی را گردآورده است. او منتخبی از این تذکره پدید آورد و آنرا *کعبه عرفان* نامید. ملا عبدالرحیم سوری بهاری فرهنگ لغتی به فارسی تدوین کرد و آنرا

کشف اللغات والاصطلاحات نامید که دربارهٔ زبان سمبلیک و نمادگرایی صوفیان بود. شواهد نشان می‌دهد که این اثر بعد از ۱۶۱۹م تدوین یافته است.

در میان عالمان و صوفیان برجستهٔ دورهٔ حکومت جهانگیر، مخصوصاً احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی (متولد: ۹۷۱ق) درخور ذکر است که رساله‌های عرفانی و مجموعهٔ نامه‌هایش (مکتوبات) اهمیت دارند. همچنین تذکرهٔ اخبار/الاخبار شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متولد: ۹۵۸ق/۱۵۵۱م) اثری ارزشمند در نثر فارسی است.

### دربار شاهجهان

در دورهٔ حکومت شهاب‌الدین شاهجهان اول (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق/۱۶۲۸-۱۶۵۷م) میرزا محمدعلی صائب تبریزی اصفهانی (۱۰۱۰-۱۰۸۷ق/۱۶۰۲-۱۶۷۷م) به‌رغم اقامت کوتاه ۶ ساله در هند، توانست شهرت بسیار به دست آورد. سبک هندی با صائب به عالی‌ترین حد خود رسید. صائب از شاعران تراز اول عصر شاه عباس دوم و مورد حمایت او و ملک‌الشعراى دربار او بود.

یک شاعر برجستهٔ دیگر در دربار شاهجهان، ابوطالب کلیم همدانی (وفات: ۲/۱۰۶۱-۱۶۵۱م) است. او ملک‌الشعراى دربار شاهجهان بود و وقایع‌نامه‌ای رمانتیک به نام شاهجهان‌نامه به سبک شاهنامه سروده است که در آن به مدح تیمور و تیموریان تا شاهجهان پرداخته است. شعر او نشانه‌ای است از شکوفایی سبک هندی.

یک مثنوی مشابه به آن نیز به نام پادشاه‌نامه به‌دست مدیحه‌سرای دربار، میر محمدیحیی کاشانی (وفات: ۱۰۶۴ق/۱۶۵۳-۱۶۵۴م) تدوین شد. دو پادشاه‌نامهٔ دیگر هم از محمدامین رازی و عبدالحمید لاهوری در دست است که ارزش تاریخی نیز دارند. دیگر شاعر دورهٔ شاهجهان، حاج محمد جان قدسی (متولد: در حدود ۹۹۱ق/۱۵۸۳م در مشهد، وفات: ۱۰۵۶ق/۱۶۴۶م در کشمیر) به محض ورود به دربار در ۱۰۴۱ق/۱۶۳۲م لقب خان گرفت. همهٔ اشعار او به علاوهٔ وقایع‌نامه‌اش، ظفرنامهٔ شاهجهانی، و نیز یک مثنوی در ستایش کشمیر محفوظ مانده است.<sup>۳۶</sup> برتری قدسی در ناهمانندی قصاید او با قصیده‌های دیگر شاعران دربار آشکار می‌شود. چه او قصد داشت تا اندیشه‌های جدید را در نظامی فراگیر از دورن‌مایه‌ها رواج دهد. قصاید او در مدح پیامبر(ص) و امامان(ع)

نشان از ایمان خالص و شوق وافر به صلح جهانی دارد. به مناسبت مراسم رونمایی از تخت طاووس در ۱۰۴۴ق، قدسی تخت را در یک قطعه زیبا ستوده است. البته ابوطالب کلیم، سلطان شادمان و دیگر شعرا نیز به سبک خویش تخت را وصف کرده‌اند. در میان شاهزاده‌های سرشناس و مشهور، جهان‌آرا بیگم (دختر شاهجهان و ممتاز محل) شاعر و نثرنویسی برجسته بود. او *مونس‌الارواح* را در ۱۰۴۹ق در ۲۶ سالگی تألیف کرد. این کتاب مشتمل بر زندگینامه معین‌الدین چشتی و دیگر صوفیان این فرقه است. او زندگینامه خود را به نام *سهیبا* نوشت که در آن زندگینامه معلم معنوی خود، ملا شاه بدخشی، را نیز گنجانده است.<sup>۳۷</sup>

نویسنده دیگری که به سبب خودداری از نگارش به سبک مغلق هندی مستثنا بود، منشی شخصی شاهزاده داراشکوه، چندربهان برهمن لاهوری (متولد: ۹۸۲ق/۱۵۶۴-۱۵۶۵م، وفات: ۱۰۷۳ق/۱۶۶۲-۱۶۶۳م در ورنسی) بزرگ‌ترین نویسنده هندو در ادبیات هندو - فارسی است. از دیوان او ۱۵۴۳ بیت باقی مانده است. تأثیر عمیق تصوف در غزلیات و رباعیاتش مشهود است؛ اما اهمیت برهمن در نثر اوست مهم‌ترین آنها چهار چمن است که به حکومت شاهجهان و هند معاصر او می‌پردازد. همچنین بخشی از آن درباره سبک و نحو فارسی است. کتاب دیگر او، *گلدسته*، تصویری زنده از شکوه و عظمت دربار ارائه می‌دهد. منشآت برهمن گزارشی از زندگی روزانه دربار است که یک تاریخ فرهنگی ارزشمند به شمار می‌رود.<sup>۳۸</sup>

داراشکوه پسر ارشد شاهجهان همچون جدش اکبر شاه بر آن بود تا هندوئیسم و اسلام را در یک اصل توحیدی و انتزاعی وحدت بخشد. به توجه با این هدف، آثار منثور او همچون *سفینه‌الاولیاء* (۱۰۴۹ق)، *سکینه‌الاولیاء* (۱۰۵۲ق) *رساله حق‌نما*، *حسنات‌العارفین*، *طریقه‌الحقیقه*، و غیره قابل ذکرند. مهم‌ترین کتاب او *مجمع‌البحرین* (۱۰۶۳ق)، مطالعه تطبیقی دو دین است که در آن قصد دارد بخش‌های مختلف تلاقی و نزدیکی این دو دین را بیان کند. بدین منظور او ۵۰ فصل از *اوپانیشاد* را از سنسکریت به فارسی ساده ترجمه کرد و آنرا *سراکبر* یا *سراکبر* (۱۰۶۷ق) نامید. درون‌مایه اصلی همه اشعار دیوان او *اکسیر‌اعظم*، تصوف است و اشتیاق وافرش به سلطنت. یگه *واشسته* نیز در ۱۰۶۳ق تحت سرپرستی او از سنسکریت به فارسی ترجمه شد.

شاعری یهودی به نام سعید سرمد اهل کاشان (وفات: ۱۰۷۱ق/۱۶۶۱-۱۶۶۲م در آگره) که از آزاداندیشان بود و مسلمان شد و در دوره شاهجهان به هند آمد، در نتیجه برخی رخدادهای عرفانی از یک تاجر ثروتمند به مردی فقیر و تقریباً برهنه تبدیل شد. رباعیات سرمد کاشانی کوشش او را در پدید آوردن رابطه‌ای میان اسلام و هندوئیسم نشان می‌دهد.

بعضی محققان به درستی دوره شاهجهان را عصر تبلور عناصر بومی در ادبیات فارسی - هندو دانسته‌اند. «در این دوره ادبیات فارسی - هندی حقیقتاً هندی شد و روح آن سرزمین را جذب کرد. این امر با جذب واژه‌های هندی توسط نویسندگان ایرانی نمایان گردید و بر زیبایی و غنای زبان فارسی افزود»<sup>۳۹</sup>.

عبیدی از میان آثار فارسی نگاشته شده در هند که در بردارنده داستان‌های بومیان است، فهرستی از ۲۹ اثر تهیه کرده است. او می‌افزاید که «۱۲ تحریر از پدماوته، ۹ تحریر از سنهاسنه بتیسی، ۲۲ تحریر از هیرورنجها، ۷ تحریر از کامرپ و کاملته، ۱۵ تحریر از سسی و پنو، ۳ تحریر از منهر و مدھمالتی، ۲ تحریر از میرزا و سهیبان، و ۳ تحریر از سُهنه ومهوال در ادبیات هندو - فارسی<sup>۴۰</sup> پدید آمده است». ذکر این نکته بی‌مناسبت نیست که میر محمدتقی باقرحسینی «خیال» احمدآبادی گجراتی داستانی عاشقانه به نام بوستان خیال در ۱۵ جلد در سال ۱۱۸۳ق/۱۷۵۹م گردآورد. چنین داستان‌های بزرگی در هند بسیار نوشته شده است.

در این دوره دو فرهنگ لغت مهم نیز تدوین شد: برهان قاطع از محمدحسین برهان ابن خلف تبریزی در ۱۰۶۲ق/۱۶۵۲م؛ و فرهنگ رشیدی به قلم عبدالرشید بن عبدالغفار الحسینی در ۱۰۶۴ق/۱۶۵۴م.

### دوره اورنگ‌زیب

محمی‌الدین عالمگیر اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق/۱۶۵۸-۱۷۰۷م) نیز تمایلات ادبی داشت. مجموعه نامه‌هایش با نام رقعات عالمگیری به لحاظ سبک، شاهکاری در نثر فارسی - هند است. این مجموعه همچنین منبع معتبر و موثقی برای حوادث تاریخی آن دوره است.

میر عسکر عاقل خان رازی (وفات: ۱۰۷۱ق/۱۶۹۵-۱۶م) کتاب تاریخی با نام *ظفرنامه* عالمگیری تألیف کرده است و همچنین دو داستان هندی را فارسی گردانیده است. داستان *رتسن و پدماوت* و داستان *منهر و مدهمالتی*. مترجم دیگری، به نام روشن ضمیر کتابی به نام *پارجاتکا* درباره موسیقی و رقص هندی را به فارسی ترجمه کرد. نصیرالله سیف خان نیز کتاب *راگدرپن* درباره موسیقی هند را فارسی گردانید. داستان‌های *مدهونل* و *گمگندلا*، *مینا و منهر*، و *مدهورم گجراتی* به نظم درآمد. محمد اکرم غنیمت، مثنوی نیرنگ عشق را سرود؛ و تسکین نیز در ۱۱۵۰ق/۱۷۳۳م یک داستان محلی پنجابی به نام *میرزا و سهیبان*، با عنوان *شمع محفل* به فارسی نگاشت.

در همین دوره محمد افضل سرخوش (متولد: ۱۰۵۰ق در کشمیر، وفات: ۱۱۲۷ق) تذکره‌الشعرا با نام *کلمات الشعراء* تألیف کرد.

در زمینه طنز و بذله‌گویی نعمت خان علی و جعفر زتلی شهرت به دست آوردند. نعمت خان با جدیت تمام اشعاری سرود و قطعات نثری نوشت که از لحاظ طنز نیز موفق بود. دیوان، مثنوی، منثورات، وقایع و رقعات او نمونه‌های زیبا و تفکربرانگیز از ادبیات طنزآلود است.

دختر اورنگ‌زیب، شاهزاده زیب‌النساء (متولد: ۱۰۴۸ق/۱۶۳۸-۹م، وفات: ۱۱۱۴ق/۳-۱۷۰۲م) با تخلص مخفی، همچون جدش اکبر، کوشید تا میان دو دین هندوئیسم و اسلام وحدت بخشد. دیوان او که شامل برخی گرایش‌های صوفیانه است، یک حالت خاص هندی دارد که اندیشه‌های هندوئیسم، اسلام و اصول زرتشتی را درهم آمیخته است.<sup>۴۱</sup>

در این دوره سبک مصنوع هندی در غزل‌های غنی کشمیری (وفات: ۱۶۶۱م) و ناصر علی سرهندی (وفات: ۱۶۹۷م) به اوج ارتقای فرمی خود رسید؛ و فقط میرزا بیدل (متولد: ۱۰۴۵ق/۱۶۴۴م در عظیم‌آباد، وفات: ۱۱۳۳ق/۱۷۲۰م در دهلی) توانست بر آن فائق آید. او آخرین فرد برجسته سبک هندی است. کلیات او در مشتمل بر ۱۴۷٬۰۰۰ بیت در ۱۶ جلد، همراه اثر منشور او به نام *چهار عنصر* چاپ شده است (بمبئی ۱۲۹۹ق/۱۸۸۱-۱۸۸۲م).<sup>۴۲</sup> اشعار او مشحون از استعارات و تشبیهات پیچیده و غامض است. هرچند زبان اشعار بیدل ساده است اما زبان آثار منشور او بسیار دشوار است.

مشرّب صوفیانه بیدل در زبان رازآلودش نهفته است. او کوشش بسیار داشت تا برای بیان تجربیات عرفانی خود واژه‌های جدید در ساختارهای عجیب به کار برد. بی پروایی وی در بیان مطلب سخت مورد انتقاد بود و ابعاد جهان‌بینی او که با آیین بودایی و آموزه‌های ودایی هم‌پوشی داشت، بسیار فربه‌تر از دیگر شاعران صوفی در هند به نظر می‌رسد.

زوال و انحطاط امپراتوری مغولان در قرن ۱۲ق/۱۸م آشکار شد. آخرین شاعر فارسی ایرانی‌الصل که به دربار هند آمد، شیخ محمدعلی حزین (متولد: ۱۰۳ق/۱۶۹۲م در اصفهان، وفات: ۱۷۸ق/۷-۱۷۶۶م در ونسی) بود. چهار دیوان او یقیناً نتایج خارق‌العاده فکر شاعرانه او را نشان می‌دهد. بسیاری از آثار منشورش، دو نوشته تاریخی کوچک، یک تذکره از ادیبان معاصر، و رساله‌های او درباره آسیب‌شناسی و جانورشناسی درخور است. در همین دوره شاعر و عالم ممتاز، سراج‌الدین علی خان آرزو اکبرآبادی (متولد: ۱۶۸۸م) فرهنگ لغت *سراج‌اللغه* و نیز تذکره‌ای از شعرای فارسی تدوین کرد. غلامعلی آزاد بلگرامی نیز تذکره *مآثرالکرام* و *سرو آزاد* را تألیف کرد.

برخی از مهم‌ترین وقایع‌نامه‌های نوشته شده در این دوره عبارت‌اند از: *عالمگیرنامه* از منشی محمد کاظم؛ *مآثر عالمگیری* از محمد ساقی مستعد خان؛ *لب‌التواریخ* از رای بندرابان؛ و *خلاصه‌التواریخ* از سوجان رای. کتابی نیز در باب بلاغت و عروض زبان سنسکریت به نام *تحفة‌الهند* به دست میرزا خان بن فخرالدین نگاشته شده است چنان‌که ابوسعید حسینی رضوی نیز کتابی تحت عنوان *نظام‌انجم* در باب هیأت و نجوم هندی تألیف کرد.

سنت باشکوه و عمیقاً ریشه‌دار ادبی در هند موجب شد که برخی آثار بزرگ فارسی در دوره حکومت اورنگ‌زیب به وجود آید، هرچند همه این آثار از حمایت امپراتوری برخوردار نبودند. در خلال این دوره ادبیات فارسی در ایالات مختلف امپراتوری گسترش یافت. در دربار قطب‌شاه در گلکنده، ادیبی فاضل به نام لکشمی نرین شفیق از اورنگ‌آباد (متولد: ۱۵۸ق/۱۷۴۵م) می‌زیست، که شاعری خوش‌استعداد بود، اما به سبب آثار منشورش شهرت یافت. تذکره نخستین او *گل‌رعنا*، زندگی شاعران هندی را شرح می‌دهد، در حالی که دیگر تذکره وی به نام *شام‌غریبان*، به شاعران فارسی‌الصل مقیم در هند



می‌پردازد. نظام‌الدین خان فائق (وفات: ۱۶۵/ق/۱۷۵۱م) مثنوی *مرآت‌الحسن* را تدوین کرد که وصف جزء به جزء محبوب را دقیقاً مطابق مدل ادبیات هندی دربرمی‌گرفت. بزرگ‌ترین فرهنگ لغت فارسی، عربی و ترکی در این زمان در جنوب هند به دست منشی محمد پادشاه با عنوان فرهنگ آندراج به نام حامی او، مهاراجه آندراج از ویجی نگر، تألیف شد. دیگر ادیب و دانشمند دربار ایالتی جهاندار شاه، له له اودی بهن مشهور به تکچند بهار (وفات: ۱۸۹/ق/۱۷۷۵م) است که فرهنگ لغات فارسی و کتاب‌های تعریفات و اصطلاحاتی را با عناوین *بهار عجم*، *جواهر الحروف* و *نوادر المصا* در تدوین کرد.<sup>۴۳</sup> در دربار ولجه در مدرس (چنای کنونی) راجه مکهنل خرد (وفات: ۱۱۷۷/ق/۱۷۶۳-۱۷۶۴م) در علوم ریاضی و نجوم بسیار ممتاز بود و کتاب‌های گاه‌نگاری بسیار عالی تألیف کرد.

شهرهای نادیا و بُردون بنگال ادبیات فارسی در دربار حاکمان مسلمان آن ایالت گسترش یافت. بعدها مرشدآباد مرکز مهم فرهنگ اسلامی و فعالیت‌های ادبی فارسی شد. پس از ۱۱۷۰/ق/۱۷۵۷م در آن هنگام که کمپانی هند شرقی قدرت را در بنگال به دست گرفت، کلکته مرکز فرهنگی شد. نساخ اهل کلکته دیوانی با ارزش از خود برجای گذاشت. راجه رم مهن ری (۱۱۵۷-۱۲۴۸/ق/۱۷۴۴-۱۸۳۲م)، مصلح مشهور دینی و اجتماعی و بنیان‌گذار برهمو سمج، در پتته کتابی تحت عنوان *تحفة الموحدين* نگاشت.

### انحطاط فارسی در هند و دوزبانه‌گرایی

متعاقب افزایش مداوم طرح‌های توسعه طلبانه استعمار بریتانیا، مقارن با شکل‌گیری و ظهور حکومت‌های محلی، ادبیات فارسی به آرامی در هند رو به افول نهاد. انگلیسی‌ها برای محکم کردن سلطه خود بر کشور، زبان انگلیسی را به جای زبان فارسی ترویج می‌کردند. بنابراین زبان و ادب فارسی در هند دچار رکود شد. شاعران فارسی‌اینها به دو زبان فارسی و اردو می‌نوشتند.

میرزا اسدالله خان غالب (متولد: ۱۱۹۲/ق/۱۷۹۷م در آگره، وفات: ۱۲۸۵/ق/۱۸۶۹م در دهلی)، مهم‌ترین شاعر دو زبانی قرن ۱۳/ق/۱۹م بود که به قول خود او اشعار پخته و سنجیده‌اش به فارسی بود. غالب در آغاز پیرو میرزا بیدل بود و هرگز این ترجیح را

نسبت به سبک غامض این شاعر از دست نداد. افزون بر دیوان شعر فارسی، منشآت او نیز بر جای مانده است. در واقع شعر غالب آمیزه‌ای از معانی و شیوه‌هایی است که با نوزایی ادبیات فارسی در عصر مغولان متقدم گسترش یافته بود. انانیت بیش از حد عرفی، سبک غنایی و آهنگین نظیری، فرهنگ عقلانی و دانش فیضی، عمق تفکر بیدل، جملگی بیانی شیوا و رسا در اشعار غالب یافتند.

جنبش تجدید حیات اسلامی در خلال دوره انقلابی نیمه اول قرن ۲۰م، واپسین شاعر بزرگ تاریخ ادب فارسی را در هند به ظهور رساند. این شاعر و متفکر بزرگ محمد اقبال (متولد: ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م در سیالکوت، وفات: ۱۳۵۷ق/۱۹۳۸م) است که همچون غالب به اردو می‌نوشت اما مهم‌ترین آثارش به فارسی است. او احساس می‌کرد که حیات و بقای اسلام تحت تأثیر فلسفه یونان به تحلیل رفته است. موقعیت اوضاع اجتماعی ایجاب می‌کرد که مسلمانان بیدار شوند. او با رد فلسفه یونان به آموزه اصلی قرآن بازگشت و این امر را در مثنوی فلسفی خود موسوم به *اسرار خودی* بیان کرد. نظریه خویش را درباره شخصیت فردی و مراحل رشد معنوی، با کنار گذاشتن اصول صوفیانه، شرح و بسط داد. او در دیگر مثنوی خود موسوم به *رموز بیخودی*، رابطه میان انسان و جامعه را بررسی کرد؛ و با الهام از گوته مجموعه‌ای از رباعیات و غزلیات را در کتاب *پیام مشرق* آورد، و در آن به تبیین لزوم بازگشت به عرفان یا شناخت حقیقت پرداخت، زیرا به دیده او عشق به خدا تنها راه کشف کامل حقیقت است. این معانی در مجموعه غزل‌های غنایی او به نام *زبور عجم* شرح و بسط یافته است. *جاویدنامه* مهم‌ترین اثر اقبال است که در آن درباره پرسش‌های مختلف عرفانی و فلسفی با جلال‌الدین رومی به بحث نشسته است. دیگر آثار منظوم او، *ارمغان حجاز*، مثنوی پس چه باید کرد و *مسافر* نیز از اهمیتی برخوردارند. اقبال به‌طور کلی در اشعار خود از تاریخ، فلسفه و دین بسیار استفاده می‌کرد و از این رو درک اشعار او مستلزم اطلاع کافی از تمدن و فرهنگ اسلامی است، اقبال یکی از مهم‌ترین شاعران فارسی سرای در شبه‌قاره هند و از شخصیت‌های برجسته قرن ۱۴ق/۲۰م به شمار می‌آید. او با فلسفه‌ای پویا و بی‌پروا و با صدایی رسا و آزاد الهام‌بخش میلیون‌ها تن در دنیای اسلام شد.

بعد از استقلال هند در ۱۹۴۷م دانشمندان فارسی‌زبان هند، پاکستان و بنگلادش

خود را وقف پژوهش کردند و آثار تحقیقی معیاری را انجام دادند. از آن میان نذیر احمد، عبیدی و سید حسن در خور ذکرند. نذیر احمد در حدود ۵۵ کتاب فارسی از جمله چند فرهنگ لغت و بیش از ۵۰۰ مقاله درباره زبان و ادبیات فارسی نوشته است. عبیدی در حدود ۲۰ کتاب و بیش از ۲۰۰ مقاله پژوهشی نگاشته است. علاوه بر آنها شبلی نعمانی، محمد شفیع، محمود شیرانی، ظهورالدین احمد، آفتاب اصغر، سید محمد اکرام، محمد ولی‌الحق انصاری، عطاکریم برکه و چند تن دیگر خدمات بزرگی به فارسی در شبه‌قاره هند کرده‌اند.

آشکار است که ادبیات فارسی در خاک هند عمیقاً ریشه دوانده است. جامعه هند اعم از مسلمان و هندو، در طول تاریخ ادبی خود از عصر اسلامی تمام جنبه‌های ادبی و هنر ایرانی و فارسی را به خوبی جذب کرد و پرورش داد چنان که گفته‌اند یافتن سرزمین و جامعه‌ای در جهان چون هند که تا این حد در پرورش زبانی غیربومی یعنی زبان و ادب فارسی مؤثر بوده باشد، دشوار است. در واقع هندیان در ترویج و رشد ادبیات فارسی به غایت مؤثر بوده‌اند.<sup>۴۴</sup>

اینکه اندیشمندان شبه‌قاره هند در دو حوزه ادبی فرهنگ‌نگاری و تذکره‌نویسی از هم‌تایان ایرانی خود پیشی گرفته بودند، کماکان پذیرفتنی است. نخستین تذکره به زبان فارسی در این منطقه تدوین شد. به عبارتی دیگر بیش از ۱۱۰ تذکره در شبه‌قاره نوشته شده، در حالی که تنها ۱۰۸ تذکره در ایران تدوین شده است. به علاوه بیش از ۱۲ نسخه از این تذکرها به زبان اردو است همچنین ۲۱۷ تذکره دو زبانه در شرح حال شاعران و صوفیان و علما و خوشنویسان به زبان فارسی در شبه‌قاره پدید آمده است. ادبیات هندو - فارسی نشان مشخصی از فرهنگ بومی هند را بر پیشانی دارد.

## پی نوشت

۲۳. صباح‌الدین، بزم تیموریه، جاهای مختلف  
۲۴. همانجا
25. Rypka, 725  
26. id, 714ff  
27. ibid
۲۸. صباح‌الدین، بزم تیموریه، ۱۷۴/۳  
۲۹. همان، ۱۸۱/۳-۱۸۲
30. Rypka, 714ff  
31. ibid  
32. see: Rypka, 725
۳۳. نک: نوعی خوبشانی، سوز و گداز  
۳۴. نک: طالب آملی، کلیات اشعار  
۳۵. نقوی، ۱۵۳، ۱۵۶؛ نک: آل داوود، ۴۱۴-۴۱۵  
۳۶. آرزو، جاهای مختلف  
۳۷. همانجا  
۳۸. نک: عامر، دانش پژوه، سراسر مقاله
39. Ishaque, 93  
40. see: Rypka, 302, 519, 730; Abidi, *India's rich valuable*  
41. ibid  
42. IKram  
43. Diwakar, 751  
44. Rypka, 733
1. Rypka, 714  
2. Iqbal Husain, 16-50
۳. صباح‌الدین، بزم صوفیه، ۱۰-۱۲  
۴. نعیم‌الدین، ۱۶۶  
۵. صباح‌الدین، بزم مملوکیه، جاهای مختلف  
۶. صفا، ۶۴-۶۵
7. Rypka, 716
۸. عمید لویکی، دیوان
9. Rypka, 258  
10. id, 717
۱۱. صباح‌الدین، بزم صوفیه، ۲۶۶ به بعد
12. Rypka, ibid  
13. ibid  
14. Browne, III/110  
15. Rypka, 719  
16. see: Brown, Rypka  
17. Abidi, *India's rich and valuable ...*
۱۸. نک: قواس، سراسر کتاب  
۱۹. ریاض، فارسی ادب...  
۲۰. نک: بدرالدین بن ابراهیم، سراسر کتاب  
۲۱. صباح‌الدین، بزم تیموریه، ۱۵/۱، ۲۳۷
22. Humayunnameh, Urdu translation, New Delhi, 1981

## کتابشناسی:

- آرزو، سراج‌الدین، د/دسخن، به کوشش محمد اکرام، راولپندی، ۱۳۵۲ش/۱۹۷۴م.
- آل داوود، علی، «اوحدی بلیانی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۱۰.
- بدرالدین بن ابراهیم، فرهنگ زفان‌گویا، به کوشش نذیراحمد، پتنه، ۱۹۹۰م.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، «دبیری و نویسندگی»، هنر و مردم، تهران، ۱۳۴۹ش، دوره ۹ و ۱۰.
- ریاض، محمد و صدیق شبلی، فارسی ادب کی مختصر تاریخ، لاهور، ۱۹۸۷م.
- صباح‌الدین، سید عبدالرحمان، بزم تیموریه، اعظم‌گده، ۱۹۷۳م.
- همو، بزم صوفیه، اعظم‌گده، ۱۹۴۹م.
- همو، بزم مملوکیه، اعظم‌گده، ۱۹۵۴م.
- صفا، ذبیح‌الله، نثر فارسی از آغاز تا عهد نظام‌الملک طوسی، تهران، ۱۳۴۷ش.
- طالب آملی، کلیات اشعار، به کوشش شهاب محمدطاهری، تهران، ۱۳۹۱ش.
- عامر، خان محمد، «تعامل زبان و ادبیات فارسی با فرهنگ هندوان»، مجله کیهان فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ش، شم ۲۱۶.
- عمید لویکی، فضل‌الله، دیوان، به کوشش نذیر احمد، لاهور، ۱۹۸۵م.
- قواس، فخرالدین مبارکشاه، فرهنگ، به کوشش نذیر احمد، تهران، ۱۳۵۳ش.
- نعیم‌الدین، هندوستان مین فارسی ادب دهلی سلطنت سی قبل، دهلی، ۱۹۸۵م.
- نقوی، علیرضا، تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۳ش.
- نوعی خوبشانی، محمدرضا، سوز و گداز، به کوشش امیرحسین عابدی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- Abidi, S. A. H., *India's rich Valuable contribution to Persian Literature*, Patna, 1982.
- Brown, E., *Literary History of Persia*, London, 1919.

Diwakar, R. R., *Bihar Through the Ages*, Bombay, 1959.

*Humayunnameh*, Urdu translation, New Delhi, 1981.

Iqbal Husain, *The early Persian Poets of India*, Patna, 1980.

Ikram, S. M., *Muslim Civilization in India*, New York, 1964.

Ishaque, M., *Four Eminent poetesses of Iran*, Calcutta, 1950.

Rykpa, J., *History of Persian Literature*, Dordrecht, 1968.

## تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های محلی هند

عبدالقادر جعفری

زبان، ابزار بیان افکار و اندیشه‌های اقوام است. بالطبع، وقتی دو قوم با هم پیوند نزدیک دارند، زبان‌های آنها نیز شباهت‌هایی شگرف در واژگان، دستور زبان، نحو و اوزان شعری دارد. به نظر مک‌دانل<sup>(۱)</sup>، قرابت کهن‌ترین شکل زبان اوستایی با گویش وداها، به لحاظ نحوی، واژگانی، طرز بیان، وزن و سبک کلی شعری چنان [عظیم] است، که به صرف به‌کارگیری قواعد آواشناختی، کل بندهای اوستا را می‌توان، کلمه به کلمه، به زبان ودایی ترجمه کرد، به نحوی که، بندهای ترجمه شده، چه به لحاظ شکل و چه از نظر حال و هوای (لحن) شعری صحیح خواهند بود<sup>۱</sup>.

اشاره‌هایی در ادبیات هندی باستان هست که ثابت می‌کند ایرانیان پیوند و ارتباطی نزدیک با هندی‌ها داشته‌اند. ایرانی‌ها در هند به کار گماشته می‌شدند و در مسائل فرهنگی، دین، سیاست، انواع هنرها نقشی مهم در هند ایفا می‌کردند. به بیان دیگر،

---

(1). Macdonell

ایرانیان باستان، در وجوه گوناگون زندگی هندیان باستان نظیر مذهب، سیاست، هنر سهمی شایان داشته‌اند. از هزاران سال قبل، مبادلات فرهنگی سازنده و پایداری میان هند و ایران برقرار بوده است. تماس میان هندی‌ها و ایرانی‌ها، که در دوره ساسانیان آغاز شده بود، دیگر بار، به دست غزنویان، غوریان، خلجیان، تغلقیان، مغولان و دیگر سلسله‌های ترک تبار یا مغول تبار از سر گرفته شد؛ سلسله‌هایی که قبل از ورود به هند، به غایت در فرهنگ ایرانی مستغرق شده بودند. بیشتر آنها زبان و آداب و رسوم ایرانیان را پذیرفته و تشریفات درباری و نظام دیوانی و اداری خود را بر الگوی ایرانی بنیاد کرده بودند. از این روی، این حکمرانان به لحاظ نسب و تبار ترک یا مغول، ولی به لحاظ فرهنگی ایرانی بودند.<sup>۲</sup>

امروزه به یقین می‌دانیم دریانوردان و تجار عرب به کروماندال و مالابار رفت و آمد می‌کرده‌اند و نیز با زبان‌های سنسکریت، تامیلی، مالایایی و برخی زبان‌های هندی دیگر پیوندی مشترک داشته‌اند. اما تأثیر آنها صرفاً بر کروماندال و مالابار منحصر بوده است؛ حال آنکه تأثیر، ایرانیان در چهار ایالت دکن یعنی بیجاپور، گلکنده، بدار، برار و احمدنگر که بعد از فروپاشی سلطنت بهمنیان<sup>۳</sup> اعلام استقلال کردند، گسترده بود.

مسلم است که پیش از ورود مسلمانان به هند، مهاجرنشین‌هایی ایرانی در سرزمین هند وجود داشته است. دقیق‌تر بگوییم، در کشمیر، پنجاب، گجرات و حتی در بهار (بیهار)، نشانه‌ها از مهاجرت و سکونت ایرانی‌های در هند پیدا شده است. همچنان که این مهاجران در مردم بومی منحل می‌شدند، شمار زیادی از کلمات فارسی باستان وارد زبان‌های هندی، نظیر پنجابی، کشمیری، گجراتی و اودهی می‌شد.<sup>۴</sup> در واقع، مرحله نخست تماس مسلمانان با هند، مقارن با اواخر قرن ۱۷م، که تجار عرب به سواحل شرقی و غربی شبه‌قاره هند پا نهادند، آغاز شد.<sup>۵</sup> بعدها، در اوایل قرن ۸م، عرب‌ها سند و مولتان را فتح کردند و همانجا اقامت گزیدند، چندان که دامنه نفوذ ایشان تا به کاتیاور و گجرات نیز رسید.

سرازیر شدن واژه‌های فارسی به زبان‌های متعدد هند، عمدتاً در نسخه ورود حکمرانان مسلمانان، به شمال شبه‌قاره بود، که زبان فارسی را زبان دیوانی و فرهنگی آنجا گردانیدند. نفوذ فارسی در شمال در امور حکومتی و فرهنگی نمایان شد؛ و در جنوب بر کسب و



کار و تجارت و دین؛ و طبیعتاً همهٔ واژگانی که به این حوزه‌ها مربوط می‌شدند، اندک‌اندک راه خود را به درون زبان‌های بومی سراسر کشور هند گشود.

در طی حکومت مسلمانان در هند زبان فارسی، به دو شیوهٔ متفاوت، روند تلفیق و ترکیب زبان‌های محلی از سر گذراند. نخست پیوند واژه‌های فارسی تبار به زبان‌های محلی و دیگر حمایت مستقیم از زبان‌های اصیل اولیه. این پدیدهٔ زبانی که پیامد مراودات اجتماعی، فکری و فرهنگی میان مسلمانان و سکنهٔ بومی بود، تأثیر نیرومندی بر جای نهاد و واژگان فارسی بی‌شماری را وارد زبان‌های منطقه، نظیر سندی و پنجابی، کشمیری، هندو، اردو، مراتھی، آسامی، بنگالی، گجراتی و تامیلی کرد.<sup>۶</sup> باید اذعان کرد که ارتباط میان مردم بومی در طول دوره‌های متمادی، هم بر زبان‌های هند تأثیر نهاده است. این تأثیر در درجهٔ نخست بر زبان گفتار و آنگاه بر زبان نوشتار بوده است. این روند با مستحکم شدن جایگاه حکمرانان مسلمان در هند به اوج رسید. مسلمانان دین، سیاست، حکومت، تشکیلات، قوانین و ساختار اجتماعی نوینی آورده بودند، که یکسره مبتنی بر نمونه‌های ایرانی این وجوه بود. از این رو، تأثیر زبان و فرهنگ آنان در تمام شئون زندگی و ضروریات روزمره متجلی شد.<sup>۷</sup> اصطلاحات مرتبط به عقاید، امور دیوانی و قضایی و نظامی، نام‌های البسه و اغذیه، میوه‌ها و زیورآلات، به اجزاء لاینفک زبان‌های هندی بدل شدند، هر چند بر حسب تربیت هر منطقه، تغییرات و تعدیلات مختصر آوایی پیدا کردند.

چنانچه پیش از این گفتیم، در طول دوران نفوذ مسلمانان در هند، از قرن ۷م بدین سوی، همهٔ زبان‌ها بر حسب ماهیت ارتباط خود با ایرانیان مسلمان واژگان، تعابیر، عبارات و اصطلاحات فارسی را به تدریج جذب کردند. همچنین استیلای مغولان بر سراسر قسمت اعظم هند، از زمان اکبر شاه، نیز به این انتقال واژگان کمک کرد. شواهد تاریخی موثقی وجود دارد که نشان می‌دهد کلمات فارسی به میزان گسترده‌ای، در اکثر مناطق به جز مهاراشترا و بنگال، که در آنجا هم فارسی تحصیل و خوانده می‌شد زبان رسمی بوده است؛ اما بیشتر کلمات فارسی، از طریق شمال و از رهگذر زبان هندی یا اردو، به دیگر زبان‌های هندی منتقل شده‌اند. لذا به یقین می‌توان گفت که تأثیر فارسی بر حسب نقاط جغرافیایی و نیز مسیر رویدادهای سیاسی در کشور هند متغیر بوده است. با این همه تأثیری پایدار بر زبان‌های محلی و بومی نهاد تأثیری چنان عمیق که مادام که این زبان‌ها،

به‌عنوان زبانِ تکلم یا کتابت، وجود دارند، گواهان بارزی بر وجود واژگان، تعبیرات و ترکیبات فارسی خواهند بود. بررسی واژه‌های فارسی‌الاصل وام گرفته از منظری تطبیقی و تاریخی نه تنها ما را قادر می‌کند که تحول تاریخی واژه‌های بومی و وام‌واژه‌ها را دریابیم، بلکه همچنین تأثیر فرهنگ اسلامی را بر فرهنگ بومی، در دوره‌های مختلف آشکار می‌کند و بی‌گمان می‌توان می‌گفت که حمایت گورکانیان یا تیموریان از زبان و ادبیات فارسی در هند نشانهٔ تحول فکری، روشن‌اندیشی، تهذیب فرهنگی و عقلانیت است. بدین ترتیب تمام زبان‌های بومی هند، بر حسب ظرفیت و توان جذب، لغات و عبارات و صنایع زبان فارسی را در خود پذیرفتند.<sup>۱</sup>

### زبان آسامی<sup>(۱)</sup>

حاکمان آهوی آسام، از ارتباط با گورکانیان، به‌ویژه در ارتقای سپاه و دیوانسالاریشان سود بسیار بردند. از این‌رو اصطلاحات دیوانی و لشکری گورکانیان به بخشی از زبان آسامی بدل شد. در طول قرن ۱۷م و از آن پس، فارسی تأثیری قاطع بر زبان آسامی گذاشت و شمار بسیاری کتاب در موضوعات گوناگون تحریر شد که در آنها از واژگان فارسی به‌وفور استفاده شده بود که از لحاظ زبان‌شناسی بسیار چشمگیر است. لغات و اصطلاحات فارسی با تغییراتی اندک تلفظ‌ها و عادات زبانی آسامی می‌طلبید، وام گرفته شد. ترجمه‌های تحت‌اللفظی فارسی نیز در آسامی یافت می‌شود. بعضی از اصطلاحات آسامی نیز هستند که در واقع ترجمهٔ معنایی اصطلاحات فارسی‌اند نه تحت‌اللفظی.

### زبان بنگالی

تأثیر زبان فارسی بر زبان بنگالی نزدیک به ششصد سال دوام داشت آغاز این تأثیر به قرن ۷/۱۳م باز می‌گردد. قبل از گورکانیان، تأثیر فارسی بر بنگالی اندک بود، ولی از قرن ۹/۱۵م بدین‌سو، شاهان مسلمان بنگال، نفوذ و رخنهٔ کلمات فارسی به بنگالی را شتاب بخشیدند. بزرگان یا سرکردگان بنگال بسیاری از رسوم شاهان گورگانی را

(۱). مردم آسام، آهوی یا آهوم خوانده می‌شوند، زبان آهوی از شاخهٔ زبان‌های تایی است.

پذیرفتند. این امر سبب افزوده شدن مجموعه لغات و مصطلحات فارسی مرتبط به امور قضایی و دیوانی و لشکری را به واژه‌های زبان بنگالی را توضیح می‌دهد.<sup>(۱)</sup> از آنجا که زبان فارسی به سرعت در بنگال به زبان اداری و فرهنگی تبدیل شد، هندوهای آنجا نیز روی به آموختن زبان فارسی آوردند. تا قبل از قرن ۱۱ق/۱۷م، زبان فارسی هنوز تأثیری غالب بر زبان بنگالی داشت و به بیان دیگر، در تمام این سال‌ها، بومیان یا ساکنان بومی بنگال با اقتباس واژگان فارسی به منظور بیان منویات اجتماعی و فکری و مقاصد مذهبی، گنجینه لغات فارسی قابل ملاحظه‌ای وارد زبان بومی خود کردند. تأثیر کلی فارسی گفتاری بنگالی هم بسیار حائز اهمیت است؛ چنان که به استناد نظر جی. ام. داس<sup>(۱)</sup>، نویسنده فرهنگ لغت بنگالی - فارسی بالغ بر دو هزار و پانصد کلمه فارسی وارد گنجینه لغات بنگالی شده است. طبق نظر سونیتی کومار چاترجی<sup>(۲)</sup>، زبان بنگالی قرن ۱۲ق/۱۸م با فارسی سخت درآمیخته بوده است.<sup>(۱)</sup> اما اندک زمانی پس از انحطاط گورکانیان و استقرار قاطع حاکمیت بریتانیا، پیشرفت فارسی، که ثمره تشریک مساعی و اتحاد هندیان و مسلمانان بود، لطمه سختی خورد. زبان بنگالی که زمانی محور اصلی مطالعات مربوط به زبان فارسی بود و جاهت خود را به عنوان زبان اصلی این مطالعات در سال ۱۸۳۶م از دست داد.

## زبان گجراتی

ایالت گجرات همواره روابط تجارتی مستمر و پررونقی با خلیج فارس داشت و از ایام کهن شماری از لغات فارسی باستان به زبان گجراتی رخنه کرد. بعدها پارسیانی که در گجرات اقامت می‌گزیدند، در میان جمعیت بومی جذب شدند و مجموعه‌ای از واژگان خود را به زبان گجراتی وارد کردند. به دوران متأخرتر اقوام بومی نظیر نگرها<sup>(۳)</sup> کایاستها<sup>(۴)</sup>، کهاتریاها<sup>(۵)</sup>، با مطالعه، غور و کسب تبحر در زبان فارسی، در افزایش نفوذ زبان فارسی و تقویت آن کوشیدند و تعداد زیادی لغت فارسی در نوشته‌های خود به کار بردند، که سپس به بخشی ضروری از زبان‌های این اقوام برای بیان مقصود، و نیز القای مفاهیم

(1). J. M. Das

(2). Suniti Kumar Chatterji

(3). Nagars

(4). Kayasthas

(5). Khatriyas

فلسفی و ادبی بدل شد. کوتاه سخن اینکه زبان گجراتی آمیزه‌ای از لغات بومی و لغات دخیل، خاصه، لغات فارسی است. گجرات قریب پر پنج قرن تحت استیلای مسلمانان بوده است، و همین استیلا مهم‌ترین اسباب نفوذ زبان فارسی در گجراتی را توضیح می‌دهند.

## زبان هندی

وقتی شبه‌قاره هند به دست گورکانیان (تیموریان) افتاد، انبوه نویسندگان و شاعران این سرزمین به زبان‌های بومی خود می‌نوشتند و می‌سرودند. اما دوران سلطنت اکبر شاه برای زبان هندی دوره نوزایی بود. در طول این دوره ورود لغات فارسی به زبان هندی جریان پیوسته یافت که راه را برای استفاده نامحدود از زبان فارسی هموار کرد تعداد کثیری لغات به تقلید از فارسی در زبان هندی وضع شد. شماری لغات در زبان هندی به کار می‌روند که پیشوند و پسوند فارسی دارند. لغات از فارسی وام گرفته شده و صیغه جمع آنها بر حسب قواعد صرفی هندی ساخته می‌شود. برای صفت‌های متعددی که در فارسی برای هر دو جنس به کار می‌رود، در هندی صیغه مؤنث ساخته‌اند. علاوه بر این، زبان هندی شمار زیادی قید، حرف اضافه، حرف ربط و حرف ندا از فارسی وام گرفته است. باید گفت مجموعاً چندین هزار کلمه فارسی در زبان هندی جایگاهی همیشگی و مستحکم یافته است.<sup>۱۱</sup>

تارا چند، نویسنده کتاب *تأثیر اسلام بر فرهنگ هندی*<sup>(۱)</sup>. بر این نظر است که استفاده از قافیه در شعر هندی، بی‌تردید، متأثر از آشنایی فزاینده ادیبان هندی با زبان و صنایع شعری فارسی است. بنابر آنچه در یک فرهنگ لغت هندی، موسوم به *هندی سبده سگر*<sup>(۲)</sup>، تقریباً تمام کلمات فارسی که در اردو به کار می‌رود، در هندی نیز وجود دارد. بنابراین، تا آنجا که به موضوع وام‌واژگان مربوط می‌شود، زبان هندی و اردو در این زمینه تفاوت بسیار اندکی دارند<sup>۱۲</sup>. تأثیر فارسی بر هندی مبتنی بر جریان طبیعی، نه قهری، بوده است و این تأثیر به تدریج افزایش می‌یافته، هر چندگاه روند آن کند بوده است. تأثیر فارسی گذشته از ادبیات، بر تمام رشته‌های علوم، تعلیم و تربیت، امور حکومتی و دیوانی

(1). *The Influence of Islam of Indian Culture*

(2). *Hindi Sabd Sagar*

و مکاتبات اداری و غیراداری کاملاً مشهود است. به روزگاری دراز تاریخ‌نگاران، فیلسوفان، شاعران، فرهنگ‌نویسان و پیشوایان دینی بزرگی میان هندوان و مسلمانان هند برآمدند که به طیب خاطر و چیره‌دستانه به فارسی می‌نوشتند<sup>۱۳</sup>. در یک کلام، در طول بیش از دو قرن، از اکبر شاه بدین‌سو، هند دروازهٔ زبان فارسی را به روی جهان باز کرد و ادبیات فارسی را به لحاظ کمی و هم به لحاظ ویژگی‌های کیفی غنا بخشید.

### زبان کناره‌ای<sup>(۱)</sup>

تا قرن ۱۰ق/۱۶م، کناره‌ای تقریباً از آمیختگی با زبان فارسی برکنار مانده بود. در طول دورهٔ قدرت گرفتن حیدرعلی و تیپوسلطان، واژگان فارسی به مقدار زیادی وارد زبان کناره‌ای شد. گزارش‌های رسمی تأثیر زبان فارسی را بر این زبان به خوبی نشان می‌دهند.

### زبان کشمیری

زبان کشمیری در آغاز بسیار متأثر از سنسکریت بود، اما با ورود مسلمانان به تدریج از زبان فارسی، که زبان فرمانروایان و شاهان و دربار بود، متأثر شد. سلطان زین‌العابدین در کشمیر مرکزی برای ترجمهٔ آثار فارسی به راه انداخت<sup>۱۴</sup> که در نتیجهٔ آن بسیاری از کلمات فارسی راه به زبان کشمیری گشودند. تأثیر فارسی بر زبان کشمیری بسیار بارز و چیره‌گرانه بود چنان‌که باید گفت زبان کشمیری مهر زبان فارسی را بر پیشانی دارد.

### زبان مالیالم<sup>(۲)</sup>

در طول سده‌های اخیر تأثیر فارسی بر مالیالم مشهود و محسوس بوده است. اما این تأثیر به معدودی کلمات و اصطلاحات سیاسی، تجارتي و لشکری فارسی محدود مانده است. بعضی اصطلاحات فارسی‌الاصل نیز در این زبان وجود دارد. مسلمانان با طیب خاطر

(1). Kannarese      (2). Maylama

واژگان فارسی را بدون مانع و رادعی به کار می گرفتند، هرچند پیش از آن و حتی قبل از ورود مسلمانان به هند، زبان عربی هم به زبان مالیالم رسوخ کرده بود.

### زبان مراتی<sup>(۱)</sup>

قاعده کلی بر این است که زبان طبقه حاکم بر زبان رعایا تأثیر می نهاد و زبان مراتی هم از این قاعده مستثنا نیست. این پدیده زبانی، که پیامد مستقیم و بلافصل ارتباط میان حاکمان مسلمان و مردم مهاراشترا بوده همانا تأثیر و چیرگی زبان فارسی بر زبان مراتی است. در منطقه مراتی زبان، از اوایل قرن ۸ ق/ ۱۴ م به این سوی زبان فارسی، زبان اداری و حکومت بود<sup>۱۵</sup>. شایان ذکر است که دکن، حتی قبل از حکمرانی مسلمانان هم از تأثیر فارسی برکنار نمانده بود. تبدیل خط دوناگری<sup>(۲)</sup> به خط مودی<sup>(۳)</sup> در زبان مراتی، که به دست هندری پانت<sup>(۴)</sup> (پاندیری) صورت گرفت، پیشرفتی چشمگیر و مهم بود، که به نوعی از خط شکسته فارسی الهام می گرفت. فرمانروایی مسلمانان در دکن، از ربع اول قرن ۸ ق/ ۱۴ م زبان مراتی را از جایگاه مسلطش پایین آورد و به سیطره زبانی اش پایان داد، به طوری که در طول بیش از سه قرن و نیم به حاشیه رانده شد. اصطلاحات سیاسی، حکومتی و حقوقی فارسی الاصل رواج گسترده ای یافت و به تدریج راه خود را به زبان مراتی گشود. سرکردگان و رؤسای مراتهه شیوه های تشکیلات و سازمان دهی نظامی - لشکری مسلمانان را اقتباس کردند و همین موجب رواج گسترده اصطلاحات لشکری فارسی در زبان مراتی شد. به نظر می رسد انبوه مکاتبات رسمی، گزارش های حکومتی و اسناد تاریخی، که در طول این دوره به زبان مراتی نوشته شده است، ترجمه یا جرح و تعدیل گزارش ها و مکاتباتی اصلاً فارسی بوده است تا آنجا که هشتاد درصد از کلمات این اسناد و گزارش ها فارسی تبار است<sup>۱۶</sup>. گزارش ها و اسناد نوشته شده به زبان مراتی، که توسط کهاره<sup>(۵)</sup>، راج واد<sup>(۶)</sup>، واد<sup>(۷)</sup> و دیگران گردآوری و ویرایش شده است، به وضوح نمایانگر آن است که بکهاره های<sup>(۸)</sup> مراتی (فرمان ها) جملگی آکنده از

(1). Marathi (2). Devenagari (3). Modi (4). Hendri Pant (5). Khare (6). Rahwade

(7). Wad (8). Bakhars

عبارات و الفاظ و تعبیرات فارسی اند. گذشته از اصطلاحات فارسی مربوط به هنرهای زیبا (نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی و معماری و غیره)، کلمات فارسی مربوط به تشریفات درباری و امور اداری بدون مانع و رادع وارد زبان مراتی شد و برای همیشه در آن ماندگار گردید. بررسی دقیق نشان می‌دهد که تأثیر فارسی بر مراتی اساسی و دیرپای بوده است. حتی شیواجی<sup>(۱)</sup> کل نظام دیوانی - حکومتی خود را بر الگوی امپراتوری گورکانی بنا کرد<sup>۱۷</sup>. مختصر اینکه، بنا به نظر تارا چند<sup>(۲)</sup>، ۳۰ درصد از کل لغات مراتی در قرن ۱۲ق/۱۸م فارسی بوده است<sup>۱۸</sup>.

### زبان اوریه<sup>(۳)</sup>

زبان هند و آریایی ساکنان اریسا یا اورا در شرق هند را اوریه می‌نامند. زبان اوریه‌ای از نیمه دوم قرن ۷ق/۱۳م تا به نیمه نخست قرن ۱۳ق/۱۹م به تدریج شماری از کلمات فارسی را جذب و در خود ادغام کرد. تأثیر زبانی چشمگیر و گسترده این جذب و هضم در کتیبه‌ها، متون ادبی و محاورات روزمره آشکار است. لازم به ذکر است این تأثیر به لغات و واژگان عاریتی محدود نمی‌شود، بلکه دستور زبان فارسی نیز بر آن زبان تأثیر داشته است. لغات فارسی به میزان گسترده‌ای در اسناد اوریه‌ای یافت می‌شود.

### زبان پنجابی

با استقرار سلطنت قطب‌الدین ایبک در دهلی، به سال ۶۰۳ق/۱۲۰۶م، پنجاب به سرعت زیر نفوذ زبان فارسی قرار گرفت و این نفوذ تا قرن ۹ق/۱۵م همچنان بر زبان و فرهنگ پنجابی غلبه داشت. واژه‌های فارسی، که طبق قاعده پنجابی شده است، به وفور در این زبان یافت می‌شود و اسلوب قافیه‌پردازی فارسی نیز در شعر پنجابی نفوذ کرده است<sup>۱۹</sup>. حتی در آثار و نوشته‌های گورو ناناک<sup>(۴)</sup> (۱۴۶۹-۱۵۳۸م) تأثیر فارسی بر واژگان و سبک نوشتار به وضوح پیداست. به علاوه، در طول حکومت مهاراجه رانجیت سینگ<sup>(۵)</sup>، فارسی همچنان زبان مسلط دربار بوده است<sup>۲۰</sup>. به دستور او مکاتبات

(1). Shivaji (2). Tara Chand (3). Oriya (4). Guru Nanak (5). Ranjit Singh

رسمی به فارسی نوشته می‌شد. حتی بر روی سکه جاساسینگ<sup>(۱)</sup> یک دو بیتی فارسی منقوش است. کتاب مقدس گوروگرانت<sup>(۲)</sup> صاحب نیز از تأثیر کلمات فارسی بر کنار نمانده است.

### زبان سنڊی

در نتیجهٔ مراودات مداوم میان اعراب و بومیان سنڊ، از قرن ۲ق/۸م به این سوی، زبان و خط عربی راه به منطقهٔ سنڊ گشود و بر زبان سنڊی تأثیر نهاد. دیری نگذشت که عربی جای خود را به زبان فارسی داد. یادآوری این نکته جالب توجه است که مردم سنڊ از آغاز قرن ۲ق/۸م در معرض تأثیر زبان فارسی بوده‌اند. از این روی، سنڊی بی‌هیچ مانعی واژگان فارسی پرشماری را وام گرفته است.

### زبان تامیل

طی فرمانروایی مسلمانان، زبان تامیل از زبان‌های دراویدی مردم تامیل در جنوب هند و سریلانکا از زبان و ادب، مخصوصاً ادبیات صوفیانهٔ ایرانی مسلمان تأثیر پذیرفت و صوفیان و عارفان مسلمان منطقهٔ تامیل آثاری به این زبان تألیف کردند. دو ویژگی مهم این آثار مضامین اسلامی و دیگر کاربرد مکرر کلمات فارسی است. کاربرد این کلمات برای بیان عقاید و آراء اسلامی امری ناگزیر بوده است. بیش از هزار و پانصد کلمهٔ فارسی در زبان تامیل یافت می‌شود.<sup>۲۱</sup>

### زبان تلوگو<sup>(۳)</sup>

ورنگل<sup>(۴)</sup>، پایتخت کهن تالیگانا<sup>(۵)</sup>، در سال ۱۳۳۲م، و قلمرو شاهی ویجایانگر<sup>(۶)</sup> در سال ۱۵۵۶م به دست مسلمانان افتاد. در طی نفوذ مسلمانان، بسیاری از کلمات فارسی‌الاصل راه به زبان تلوگو، از زبان‌های دراویدی جنوب شرقی هند، گشود. در دربار

(1). Jassa Singh (2). Guru Grauth (3). Telugu (4). Warangal (5). Talingana  
(6). Vijayanagar



قطب‌شاهیان در گلکنده<sup>(۱)</sup> (شهری در نزدیکی حیدرآباد کنونی) زبان فارسی مورد توجه و حمایت ویژه بود.

## زبان اردو

فارسی بر تمام وجوه زبانی و معنایی زبان اردو تأثیر نهاده است؛ تا آنجا که باید گفت زبانی جدید به سرزمین هند بخشیده است؛ و آن زبان اردو است که به لحاظ ظرایف، پالودگی، قدرت، قابلیت سازگاری و امکانات تطوری خود، در چشم‌اندازی عمومی، جایگاهی متین و شامخ دارد. اردوی غنا یافته از واژگان فارسی در طول زمان به زبانی ادبی تبدیل شده که نه تنها به لحاظ ریخت و صورت و مفهوم و معنی فارسی است، بلکه به لحاظ حسی، از حیث لحن، صنایع بدیع نیز فارسی است. مختصر اینکه فارسی به قلب زبان اردو نفوذ کرده است. تأثیر آن بر اردو تا به آنجاست که نمی‌توان بدون شناخت کافی از زبان فارسی، بر اردو مسلط شد، طبق گفته مؤلف کتاب فرهنگ آصفیه شمار کل کلمات اردو پنجاه هزار کلمه است و واژگان وام گرفته فارسی آن بر ۶۰۴۱ کلمه بالغ می‌شود.<sup>۲۲</sup>

بنابراین پس از بررسی و مطالعه در زبان‌های متفاوت هندی به این نتیجه رسیدیم که کلمات فارسی، عبارات، حالات اسمی و صنایع ادبی فارسی، تقریباً در تمام زبان‌های مهم و رایج هندی، به تناسب قابلیت و قدرت انطباق، پذیرفته و بومی شده است. پاندیت جواهر لعل نهرو در اثر برجسته‌اش به نام کشف هند، گفته است که در میان اقوام و مللی که با هند در تماس بوده‌اند، هیچ‌کدام به قدر ایرانیان چنین تأثیر پایداری بر فرهنگ و تمدن ما نگذاشته‌اند.

کسانی که درباره جنبه‌های زبان‌شناختی و فقه‌اللغه زبان‌های هند تحقیق کرده‌اند، نیک آگاه‌اند که زبان فارسی به عمق این زبان‌ها نفوذ کرده و بدون احاطه کافی بر فارسی، تسلط بر آنها ممتنع است، تا آنجا که می‌توان مدعی شد که کسی که فارسی نمی‌داند نمی‌تواند بر آن زبان‌ها تسلط و احاطه کامل یابد.

(1). Golconda

## پی نوشت

12. Ahmad, 147
13. Bahri, 10
14. Hasan, 89
15. Devare, 356
16. ibid
17. Hussain, 80
18. Chand, 140
19. Mohan Singh, 20
20. id, 68
21. *Bulletin of the...*, 154
22. Dehlavi, IV/194
1. Chapekar, 5
2. Devare, 7
3. Abdul Muid Khan, *The Arabian...*
4. Taraporewala, 236
5. Uwise, 10
6. Deleat, 236
7. Hriyanna, 87ff
8. Taraporewala, 235
9. Chatterji, I/206
10. ibid
11. Vajpeyi, 27

## کتابشناسی:

- Abdul Muid Khan, M., *The Arabia Poets of Golkonda*, Bombay, 1954-1955.
- Ahmad, Z. A., *National Language for India*, Oxford, 1964.
- Bahri, H., *Persian Influence on Hindi*, Allahabad, 1960.
- Bulletin of the Daccan College Rescerch Institue*, Deccan, 1976.
- Chand, T., *Influence of Islam on Indian Culture*, Allahabad, 2006.
- Chapekar, N. M., *Ancient India and Iran*, Delhi, 1932.
- Chatterji, S. K., *The Origin and Development of Bangali Language*, Calutta, 1926.
- Dehlavi, S. A., *Farhang-e Asfia*, Michigan, 1974.
- DeLeat, J., «De Imperio Mogin Mogolis», *Journal of India History*, Madras, 1929, vol. VII (1-3).
- Devare, T. N., *A Short History of Persian Literature*, Michigan, 2006.
- Hasan, M., *Kashmir Under the Sultans*, Delhi, 1959.
- Hiriyanna, M., *Outlines of Indian Philosophy*, Delhi, 1993.
- Hussain, S. A., *National Culture of India*, London, 1987.
- Mohan Singh, M. A., *A History of Punjabi Literature*, Amritsar, 1956.
- Taraporewala, I. J., *Elements of the Science of Language*, Calcutta, 1978.
- Uwise, M. M., *Muslim Contribtion to Tamil Literature*, Madras, 1990.
- Vajpeyi, A., *Persian Influence on Hindi*, Calcutta, 1935.



# زبان فارسی در ماوراءالنهر از آغاز صفویه تا

## پایان دوره قاجار

عبدالمنان نصیرالدین أف

سرزمین ماوراءالنهر از دیرباز از مراکز بزرگ زبان و ادب پارسی بوده است در دوره‌های طولانی از ظهور صفویان تا سقوط قاجار تغییرات عظیم سیاسی و فرهنگی را پشت سر گذاشت. در نتیجه اختلافات دولت صفوی و شیبانی مخصوصاً بر اثر نزاع‌های مذهبی به تدریج روابط ادبی و فرهنگی ماوراءالنهر با ایران آن دوره و کشورهای دیگر دستخوش تحول شد. در این مدت آسیای مرکزی را صحرانشینان شیبانی و اشترخانی و منغیت، که از قبایل مغول و ترک‌نژاد بودند تحت تصرف داشتند.

اما برخلاف نظر دولت‌های ملوک‌الطوایف، زبان و ادب فارسی در این منطقه استوار و پایدار ماند. شاهد این دعوی، آثار بسیار زیاد به زبان فارسی است که در این منطقه تصنیف و تألیف شده است. مانند ادوار پیش، دبیری و امور اداری هم به زبان فارسی ماوراءالنهری صورت می‌گرفت. زبان قبایل ترکی نتوانست به فارسی این سرزمین تأثیر

اساسی گذارد. بالعکس گنجینه واژگانی و قالب‌های پخته و ریخته زبان فارسی به زبان اقوام ترک‌زبان تأثیر زیاد گذاشت. از آنجا که زبان فارسی ماوراءالنهر نزدیک به چهارصد سال در چارچوب جغرافیایی داخلی بازماند و با حوزه‌های دیگر زبان فارسی کمتر ارتباط داشت. قالب‌های قدیم نحوی و ویژگی‌های دیگر دستوری در این منطقه بیشتر حفظ شده است. از لحاظ واژگانی نیز بر این نکته می‌توان تأکید کرد که زبان فارسی این سرزمین کلمات و ترکیبات زبان‌های دیگر را اخذ نکرده است؛ به استثنای دوره حکومت شوروی که سیاست اجباری نزدیک کردن خلق‌ها و زبان‌ها به راه انداخته شد؛ و تغییراتی بارز در زبان فارسی ماوراءالنهر در هشتاد سال اخیر پدید آمد. لازم به تذکر است که در اوایل این دوره هشتاد ساله در نتیجه تأسیس جمهوری تاجیکستان (سال ۱۹۲۴م) فارسی ماوراءالنهر به زبان تاجیکی یعنی زبان مردم بومی این کشور موسوم گردید. بنابر جدایی‌اندازی‌های زمان صفوی و شیبانی ادبیات فارسی این منطقه نیز بعضی ویژگی‌ها کسب کرده است. باید در نظر داشت که در این شرایط ویژه ادبیات فارسی ماوراءالنهر یا آسیای مرکزی به عنوان ادبیات تاجیک شناخته شده است. اصطلاح «ادبیات تاجیک» بار اول در کتاب معروف استاد صدرالدین عینی موسوم به *نمونه ادبیات تاجیک* (مسکو، ۱۹۲۶م) به کار گرفته شده است. چنان که علاقمندان، در این بخش و در منابع دیگر ملاحظه خواهند کرد هر جا در عناوین کتاب‌ها و یا مقالات اصطلاح زبان تاجیک یا ادبیات تاجیک به چشم می‌خورد منظور زبان فارسی یا ادبیات فارسی ماوراءالنهری خواهد بود. یعنی مسأله دیرین پرنیان و حریر و ابریشم در کار است که یک مطلب با چند نام افاده یافته است.

### زبان و ادبیات فارسی در عهد شیبانیان (قرن ۱۰ق)

سمرقند و بخارا مرکز مهم ادبی و تاشکند و خجند و فرغانه از حوزه‌های خرد ادبی محسوب می‌شوند. نفوذ و اعتبار دایره ادبی سمرقند بیشتر بود. سمرقند عنعنه‌های ادبی زمان تیموریان را بیشتر حفظ کرد. مطربی مؤلف *تذکره الشعرا* از قریب به ۶۰ تن شاعر سمرقندی نام برده است.<sup>۱</sup>

اما تعداد شعرای سمرقندی خیلی بیشتر از آن است که مطربی از آنها یاد کرده است.

اما از همین گزارش مؤلف تذکرة الشعرا نیز معلوم می‌شود که در عهد مذکور، سمرقند به عنوان مرکز بانفوذ زبان و ادب فارسی شناخته می‌شد. بنابر آنکه امرای سمرقند از ادبا و فضایی شهر سرپرستی نکرده‌اند و دست کرم و احسان ایشان بسته بوده است، اهل ادب بیشتر در مدارس، دکان‌های اهل هنر یا در منازل شخصی جمع می‌آمدند. کناره‌گیری امرای شیبانی از اهل ادب به مضمون و محتوای ادبیات نیز مؤثر آمد. در آثار سخنوران این عهد تدریجاً از بین رفتن قصاید مدحی و احتراز از مدیحه‌سرایی و توصیف حاکمان وقت به چشم می‌خورد. جالب توجه است که دایرة ادبی سمرقند به شعرای محلی محدود نیست. تعدادی از شعرای شهر و مناطق دیگر از قبیل فتح‌الله هراتی و نوری نیشابوری و مؤید میهنه‌ای و محسنی شروانی هم مدتی در سمرقند به سر برده نقشی مهم در حیات ادبی شهر داشته‌اند.

مهم‌ترین آثاری که در دایرة ادبی سمرقند و احوال شاعران به میدان آمد، ریاض الشعراى صادقى سمرقندى، تذکرة الشعراى مطربى سمرقندى، ناز و نیاز ذوقى میانکالی، درر البحر قضایى ضامنى، فواید هاشمى دوانى سمرقندى است که در همه آنها مهم‌ترین مسائل ادبی و ذوقی و سخن‌سنجی در دایرة ادبی سمرقند منعکس شده است.

بخارا به حیث پایتخت دولت شیبانی مرکز اساسی علم و ادب نیز محسوب می‌شد. مخصوصاً در زمان حکمرانی عبیدالله خان شیبانی و بعدها عبدالله خان شیبانی وضع علم و ادب نسبتاً رو به بهبودی آورد. عبیدالله خان به اهل ادب توجه داشت و به گفته نقیب‌الاشراف بخارایی «علوم عقلی و نقلی مصروف و معطوف ساخته ... معانی بلند را در عبارات دل‌پسند ادا می‌کرد»<sup>۲</sup>. و خود به تخلص عبیدی به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت. بنا به اخبار منابع آن زمان بیشتر از ۲۰۰ نفر از شعرا و ادبا در حوزه ادبی بخارا بودند که عبدالرحمان مشفق، زین‌الدین محمود واصفی، خواجه حسن نثاری، نخلی بخارایی، قاسم ارسلان از مشاهیر ایشانند. بعضی از شعرا که زاده مناطق دیگر بوده‌اند در بخارا روزگار به سر برده‌اند و برای رواج علم و ادبیات تأثیرگذار بوده‌اند که منصور تبریزی، بدرالدین کشمیری، روزبه خان اصفهانی، مفلسی تاشکندی، خرگاهی حصاری، یوسفی بلخی، ترابی کابلی، فاضلی اندیجانی، خواجه حسن مروی، میری خجندی از جمله آنها هستند.

در این دوره آوازه ادب پروری و شاعرانوازی پادشاهان کورگانی هند سخنوران آسیای میانه را نیز به سوی شبه‌قاره هند کشیده است. بنابر اخبار منابع علمی و ادبی نزدیک به شصت نفر سخنور ماوراءالنهری به هند رفتند و تعداد زیادی از آنها در آن دیار زندگی دائمی اختیار کردند.<sup>۳</sup> فاضل اندیجانی، خواجه حسن مروی، قاسم کاهی، قاسم ارسلان، طرزی سمرقندی، عارفی بخارایی، قدری نسفی، مطربی سمرقندی از آنهایند.

### انواع ادبی

مثنوی، قصیده، غزل، قطعه و رباعی از مهم‌ترین انواع نظم فارسی در این دوره بوده است از جمله مثنویات معروف می‌توان نام کلیله و دمنه غواصی، بهرام و ناهید جیرانی، بلقیس و سلیمان نظام‌الدین نظام، ناز و نیاز ذوقی میانکالی، شهنشاه‌نامه شادی و عبدالله‌نامه بدرالدین کشمیری را یادآور شد.

غزل در ادبیات عهد شیبانی از استقبال بیشتر برخوردار بود. مؤلف تذکره مذکور الاحباب نمونه غزلیات ۹۰ نفر از شاعران این حوزه را ذکر کرده است. مطربی سمرقندی نیز در تذکره الشعرا از غزلیات ۲۰۵ نفر شاعر عهد خود اسناد جالبی فراهم کرده است.<sup>۴</sup> مشفق بخارایی، نخلی، حضوری سمرقندی، رشکی سمرقندی، گرمی اوراتیگی، حسن کوبی، کاهی میانکالی، عاشقی، عارفی سمرقندی، خواجه واله‌ای از جمله غزل‌سرایان نامور این عهداند. شعرای نام برده تحت تأثیر غزلیات سعدی، حافظ، امیر خسرو دهلوی، کمال خجندی و عبدالرحمان جامی قرار داشته‌اند و البته پیروی از امیر خسروی دهلوی و کمال خجندی بیشتر به چشم می‌رسد.

بازار قصیده‌سرایی در این دوره از رواج ماند. ضعف وضع اقتصادی منطقه و توجه ناچیز امرا و سلاطین به اهل قلم باعث شد این نوع شعر دچار بحران و آسیب گردد. تنها در دایره ادبی بخارا قصیده‌سرایی از موقع و نفوذ نسبتاً بهتری برخوردار بود. به مقصد برقرار داشتن عنعنه‌های ادبیات درباری، عبدالله خان و عبیدالله خان در پایتخت خود، ادیبان مداح را از جمله خواجه هاشمی، صدر افضل، میرشادی، مجلسی افسری گرد خود جمع آوردند. نمونه‌های خوب قصاید این عصر سروده مشفق بخارایی، امینی سمرقندی، ناظمی سمرقندی و مرادی سمرقندی است.



رباعی‌سرایی و رواج این نوع شعر ویژگی دیگر ادبیات حوزه ماوراءالنهر است. در رباعیات این دوره، موضوعات شکایت و اعتراضی و مذمت نفوذ داشت. بیشتر شعرای رباعی‌سرا اهل هنر و از طبقه کاسبان بودند. اشکی سمرقندی، گلخنی، قاسم ارسلان، وحیدی اخسیکتی، عزیزی، عبوری مرغانی، ناظمی میانکالی از جمله آنها هستند. از ویژگی‌های ادبیات عهد شیبانی رواج معماگویی و معمانویسی است. معما معمولاً در قالب قطعه یا فرد به قلم می‌آمد به‌وسیله آن نیروی ذهن و تفکر سنجیده می‌شد. نثاری بخارایی و مطربی سمرقندی در تذکره‌های خود از احوال و روزگار بیشتر از ۱۲۰ شاعر معماگوی خبر داده‌اند.

آثار منشور فارسی نیز از مقام و منزلت شایسته و ارجمند برخوردار بود. به‌خصوص *بدایع‌الوقایع* تألیف زین‌الدین محمود واصفی، *رشحات‌الحیات و لطایف‌الطوائف* تألیف مولانا فخرالدین علی صفی، *انیس‌العشاق* تألیف نصاری، *گل‌افشان* تألیف شیدا، *تنبیه‌السلطین* تألیف خواجه احمد کاسانی از جمله کتاب‌های دل‌پسند زمان شیبانیان است که در رواج فنی نثر فارسی تأثیر عمیق داشته‌اند.

کتب مهم تاریخی امثال *شیبانی‌نامه* نوشته کمال‌الدین بنایی، *تاریخ حبیب‌السیر* تألیف خواندمیر، *مهمان‌نامه بخارا* تألیف روزبهان خنجی اصفهانی، *ظفرنامه* تألیف مقیمی سمرقندی، *فتوحات شاهی* نوشته امیر صدرالدین، *شرف‌نامه شاهی* تألیف حافظ تنیش از وسعت تاریخ‌نویسی در حوزه ماوراءالنهر گواهی می‌دهد.

روابط گسترده سخنوران ماوراءالنهر با محافل ادبی شبه‌قاره هند باعث گردید که در سبک و اسلوب نگارش آثار ادبی نیز تغییرات چشمگیر به عمل آید. این عوامل باعث شد که تدریجاً در حوزه ادبی آسیای میانه نیز سبک هندی تأثیرات عمیق خود را جاری نماید. مطلب مهم آن است که در عهد شیبانی چندین تذکره ادبی، کتب یادداشتی، تاریخ‌نامه و رسایل فنی تألیف شده است. این آثار مأخذ اصلی آموزش ویژگی‌های زبان و ادب فارسی در این حوزه ادبی محسوب می‌شوند.

۱. *تذکره‌الشعرا* نوشته مطربی سمرقندی. از منابع مهم زبان و ادب فارسی ماوراءالنهری محسوب می‌شود. تذکره شامل مقدمه و دو فصل است. فصل اول در بیان احوال سلاطین و حکمای است که اشتغال به شعر داشته‌اند. مؤلف در این فصل از

احوال و آثار ۱۶ تن از پادشاهان و امرا که طبع شعر داشته‌اند اطلاعات ضروری فراهم کرده است. فصل دوم به ذکر احوال و اشعار ۳۱۷ تن از شعرای معاصر نویسنده اختصاص دارد. این تذکره حائز اهمیت خاص است. زیرا مؤلف بیشترین شعرای عهد خویش را ملاقات کرده است و اسناد فراهم کرده او دست اول است. تذکره مطربی به اهتمام اصغر جان‌فدا در تهران به طبع رسیده است (۱۳۷۷ش).

۲. مذکر/الاحباب تألیف خواجه حسن انصاری بخارایی. تألیف این تذکره که به سال ۹۷۴ق/۱۵۶۶م به انجام رسیده است، شامل مقدمه، خلاصه و ۴ باب است. باب اول بر چهار فصل است. باب‌های دیگر تذکره نیز مشتمل بر چهار فصل بوده است. مؤلف که در صحبت و ملازمت بیشتر سخنوران زمان خود قرار داشته است. اسنادی قابل اعتماد از احوال و آثار ایشان آورده است. در مجموع خواجه حسن انصاری در خصوص احوال و روزگار و آثار و اشعار ۲۹۲ تن سخنوران همعصر خویش اطلاعاتی مفید جمع‌آوری کرده است. این کتاب نیز به اهتمام نجیب مایل هروی در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۷۷ش).

۳. بدایع‌الوقایع تألیف زین‌الدین محمود واصفی. کتاب یادداشت‌های مؤلف است که در آن مهم‌ترین وقایع نیمه اول قرن ۱۰ق ثبت شده است. واصفی که از جمله سخنوران نامور این قرن است بسیاری از ویژگی‌های محافل ادبی و احوال و اشعار شعرای معاصر خود را به قلم آورده است. بدایع‌الوقایع به خصوص در باب تحقیق ویژگی‌های سبک و اسلوب سخنوران قرن ۱۰ق، گرایشات ذوقی اهل ادب مقام و جایگاه نقد و سخن‌سنجی در این عهد سرچشمه بسیار مهم محسوب می‌شود. این اثر یک بار به کوشش الکساندر بالدیرف در مسکو (۱۹۶۱م) و سپس به اهتمام عبدالمنان نصیرالدین‌اف در تهران منتشر شده است (۱۹۷۱م).

۴. بابرنامه، یا واقعات بابری. تألیف ظهیرالدین محمد بابر میرزا که آخرین امیر خاندان تیموری ماوراءالنهر بود و سال ۹۱۰ق بعد از شکست یافتن از لشکر شیبانی مدتی در اندیجان و فرغانه به سر برد و بعداً به کابل و هند عزیمت کرد. در آنجا دولت تیموریان هند را بر سریر قدرت آورد. بابرنامه به ذات خود کتاب یادداشت‌های این مؤلف است که سال ۹۳۶ق به زبان ترکی جغتایی تألیف شده به سال ۹۹۴ق ترجمه فارسی آن

صورت گرفته است. مؤلف در این کتاب از لوحه‌های گوناگون زندگی اهل ادب اطلاعات جالب فراهم کرده است. علاوه بر این به اشعار برخی از آنها به حیث نمونه یا برای تصدیق فکر خویشان استناد کرده است. در این کتاب مطالبی مهم از احوال و آثار بنایی، هلالی، آصفی، حسینی معمایی، محمد صالح، محمد بدخشانی و شعرای دیگر مندرج است. تعداد سخنورانی که درباره آنها در این کتاب اطلاعات گوناگون ذکر یافته است از چهل نفر بیشتر است.<sup>۵</sup>

۵. تاریخ حبیب‌السیر تألیف غیاث‌الدین بن هم‌الدین حسین خواندمیر. مؤلف که از تاریخ‌نگاران معروف این عهد است، در بیان واقعه تاریخی به مسائل ادبی و علمی فرهنگی عهد خود توجه کرده است. این ویژگی باعث گردیده که تاریخ حبیب‌السیر به منزله سرچشمه قابل توجه ادب‌پژوهی دانسته شود. خواندمیر در موارد گوناگون از احوال و آثار ۱۴۵ نفر از سخنوران قرون ۹-۱۰ ق اطلاعاتی جالب به قلم آورده است. از این تعداد ۱۱۸ نفر ادیبانی‌اند که در قرن ۱۰ ق روزگار به سر برده‌اند. این نکته قابل توجه و دارای ارزش ویژه است که اطلاعات مهم که در این کتاب مندرج است از هیچ منابع دیگری به دست نمی‌آید. از این لحاظ این کتاب در تکمیل اسناد ذکر شده در *مجالس‌النفایس*، *مذکر الاحباب* و *تذکره‌الشعرا*ی مطربی خیلی مهم و مفید است.<sup>۶</sup>

دو تن از چهره‌های مشهور ادب فارسی در عهد شیبانیان عبارتند از:

۱. زین‌الدین محمود واصفی (۸۹۰-۹۶۶ ق/۱۴۸۵-۱۵۵۹ م) در هرات به دنیا آمد و همانجا کسب علم و دانش کرد. بر اثر جدال و خون‌ریزی‌های بین شیبانیان و صفویان ترک وطن کرد و مدتی در مشهد عمر به سر برد. بعداً به سمرقند و بخارا سفر کرد و در حوزه‌های علمی و ادبی آن شهرها از استقبال اهل فضل و دانش برخوردار گردید. او همچنین در محافل علمی و ادبی فرغانه، نمگان، اخسیکت، شهر سبز و سبران نیز شرکت داشته است. اما بیشتر عمر در تاشکند به سر برده است. واصفی به حیث ادیب و معلم، در دربار خان تاشکند برای تربیت فرزندان این خاندان مأموریت داشت. اثر ادبی ارزشمندی که از او به میراث مانده است کتاب *بدایع‌الوقایع*، است که بهترین و جامع‌ترین سرچشمه زبان و ادب فارسی ماوراءالنهر در این دوره محسوب می‌شود. واصفی در مدتی بیشتر از چهل سال در کار تألیف این اثر منثور فصیح فارسی ماوراءالنهری

بوده است و تعداد زیادی از کلمات و تعبیرات، امثال و حکم، اشعار فارسی و عربی، طنز و لطیفه‌های شایع این قرن را در آن وارد کرده است. مؤلف که با طبقات گوناگون مردم از اهل کسب و هنر تا سلاطین شیبانی ارتباط و همنشینی داشت از زبان هریک آنها حکایت‌های دل‌پسند و داستان‌های واقعی نقل کرده است. در چنین موارد تعدادی از گویش‌های فارسی زمان خود را نیز قید و ضبط کرده است. علاوه بر آن درباره دانشمندان، سخنوران، عرفا و شیوخ، اهل هنر و بازار، سپاهیان و امرا نیز روایت و حکایتی واقعی آورده است که در همه موارد خود او شاهد آن واقعه بود. بنابراین کتاب واصفی سرچشمه گرانبهای زبان و ادبیات و تاریخ خراسان و ماوراءالنهر در آخر عهد تیموری و پنجاه سال اول حکومت صفویان و شیبانیان محسوب می‌شود. واصفی که به حیث شاعر و معمایی و واعظ در محافل ادیبان و دانشمندان و امرا و سلاطین حضور داشت، دیده‌ها و شنیده‌های خویش را از آن مجالس در کتاب خویش نقل کرده است. این فضیلت باعث گردید که وقایع مهم ادبی آن عهد به‌طور زنده، در کتاب او منعکس شود. بدایع‌الوقایع از لحاظ مضمون و محتوا بر این قرار است:

۱. ثبت وقایع تاریخی که در اواخر قرن ۹ق و نیمه اول قرن ۱۰ق به وقوع پیوسته است.

۲. حکایت و داستان از احوال و روزگار و سخنان اشخاص تاریخی.

۳. نقل لطایف و حکایات شایع در افواه مردم (فولکلور)، امثال و حکم و اشعار شاعران. واصفی از روزگار فردوسی، ابن سینا، عبدالواسع جبلی، سلطان محمود، الغ بیک میرزا، عبدالرحمان جامی، امیر علیشیر نوایی و دانشمندان و شعرای دیگر حکایت دلچسب آورده است. بیشتر این حکایات تا زمان واصفی در بین مردم انتشار داشته و نخستین تحریر آنها به قلم واصفی صورت گرفته است. بدایع‌الوقایع به حیث سفینه اشعار نفیس فارسی نیز از محبوبیت عمومی برخوردار است. مؤلف در موارد موافق از اشعار کمال‌الدین اصفهانی، عبدالواسع جبلی، سعدی، حافظ، امیر خسرو دهلوی، سلمان ساوجی، کمال خجندی، عبدالرحمان جامی، امیر علیشیر نوایی، انسی شیرازی و بسیاری دیگر از معاصران خود شعرهای مطبوع ضبط کرده است. از اشعار خود مؤلف نیز بیشتر از ۱۶۰۰ بیت از جمله ۲۹ قصیده، ۶۸ غزل، تعدادی از قطعه و رباعی و مفردات در این کتاب

مندرج است. این مقدار قابل ملاحظه اشعار شعرا که غالباً در محافل اهل ادب خوانده می‌شده‌اند برای نقد و تحلیل گرایش‌های ادیبان آن عهد و دریافت ذوق و سلیقه ایشان مفید و ارزشمند است. دربارهٔ مقام و منزلت شاعری واصفی، دانشمند معروف تاجیک استاد صدرالدین عینی چنین نوشته است: «واصفی قصیده‌نویس زبردست است که بسیار قصیده‌های استادان را با موفقیت جواب گفته است. این چنین در غزل هم مقام بلند دارد. او چیستان (لغز) را که در آن زمان شهرت داشت خیلی استادانه می‌گوید».<sup>۷</sup>

دانشمند روسی الکساندر بالدیرف که در ظرف سالیان زیاد احوال و آثار واصفی را آموخته و متن انتقادی *بدایع‌الوقایع* را در مسکو (۱۹۶۱م) و تهران (۱۹۷۱م) به طبع رسانده است در کتاب ارزشمند خود موسوم به *زین‌الدین محمود واصفی*<sup>۸</sup> همراه با اهمیت ادبی و تاریخی آن کتاب، آنرا به لحاظ سرچشمهٔ مهم زبان فارسی قرن ۱۰ق تأکید کرده است. در این موارد اندیشه‌های او جالب است که چنین آورده است: «واقعاً در آثار واصفی چه در نثر و چه در نظم او کاربرد واژگانی به چشم می‌خورد که خاص زبان گفتاری عصر قرن ۱۶م است و تا آن زمان در هیچ‌یک از کتاب‌ها ضبط نشده است. بالدیرف واژه‌های زیرین را از جملهٔ آنها دانسته است: عگه (زاغ)، گوشه‌گاه (پرده)، قنار (کیسه بزرگ، جوال)، پگاه (اول روز)، بکری (گوژپشت)، غلتاندن (از پا درآوردن)، نعر (خیلی خوب)، خنکی‌ها (سرما، سرمای سخت)، کلان (بزرگ)، وامثال اینها<sup>۹</sup>. دربارهٔ ویژگی‌های ادبیات فارسی ماوراءالنهر در عهد شییبانیان کتاب ارزشمندی به عنوان *ادبیات تاجیک* در عصر ۱۶م در دوشنبه به طبع رسیده است (۱۹۸۵م). مؤلف کتاب عثمان کریم‌اف بر تألیفات خود ضمیمهٔ سودمندی مشتمل بر فهرست نام ۹۱۶ تن سخنوران این عهد وارد کرده است که خود بهترین معرفی مقام زبان و ادب فارسی در عهد شییبانیان خواهد بود.

۲. عبدالرحمان مشفق بخارایی (۹۳۱-۹۹۶ق/۱۵۲۵-۱۵۸۸م) ملک‌الشعرا دربار شییبانی و از جمله شاعران تراز اول این عهد بود؛ و امثال شعرا دیگر ماوراءالنهر در دل آرزوی سفر هند می‌پرورد. قصیده‌ای هم برای اکبر، پادشاه کورگانی هند، به مطلع زیرین نظم کرد:

سواد هند را رد کرد از محبت گلشن خضرا محمد اکبر غازی جلال‌الدین و الدنیا<sup>۱۰</sup>  
 او در غزلیات خویش اشارات صریح دارد که عشق آن دیار در دلش شعله‌ور است:

به هندوستان سفر کن مشفقی، گر آرزو داری

سهی سروان گجراتی، سیه چشمان بنگاله<sup>۱۱</sup>

اما مسافرت او به هند یک سال بیشتر طول نکشید. از دیوان اشعارش پیداست که آرزوی دیرین آن بار نیاورد:

کردم سفر هند و پشیمان شدم آنجا      گردید بدل روز سیاهم به شب تار  
دیدم که اگر باز نیایم به ولایت      خون جگرم می خورد آن هند جگرخوار<sup>۱۲</sup>  
مشفقی بخارایی صاحب غزلیات، قصیده و مطایبات است. همچنین مثنوی های گلزار  
رام، ساقی نامه و جهان نما را به نظم آورده است.<sup>۱۳</sup>

او مدتی در دربار سلطان سعید، حاکم سمرقند خدمت به جا آورد و دیوان اول غزلیات  
خود را به او اهدا کرد، اما از تنگی معیشت رها نشد. مشفقی نوشته است:  
در سمرقند امتحان کردم که یابم خانه ای

بهتر از بیت تخلص خانه ای پیدا نشد<sup>۱۴</sup>

مشفقی در اواخر عمر پس از بازگشت از هند در دربار عبدالله خان شیبانی مقام  
ملک الشعرائی یافت و مدتی با فراغت زیست. اما پیری و ضعف فرا رسیده بود:

امتحان کردند بس پیر و جوان      هیچ کار فلک به سامان نیست  
کام بخشد دمی که کام نهاد      نان به وقتی دهد که دندان نیست<sup>۱۵</sup>  
مشفقی در قصیده سرایی از سبک ظهیر فاریابی و سلمان ساوجی و در غزل سرایی  
از حسن دهلوی و کمال خجندی پیروی کرده است. چنان که خود می گوید:  
نظم تو مشفقی به کمال حسن رسید

تا گفته ای که پیرو پیر خجندی ام<sup>۱۶</sup>

## زبان و ادب فارسی در عهد اشترخانیان (قرن ۱۱ق و نیمه اول قرن ۱۲ق)

در اوایل قرن ۱۱ق پایه های دولت شیبانی ضعیف شد. مدتی نگذشت که حکومت  
شیبانی از هم ریخت و فتور رفت. خان های اشترخانی تحت سروری جان بیک سلطان  
بر ماوراءالنهر تسلط یافتند. در بعضی منابع این سلاله را با نام جانی ها نیز ذکر کرده اند.<sup>۱۷</sup>

اشترخانیان هم مانند شیبانیان صحرانشین و دور از تمدن و فرهنگ کشورداری بودند. دانشمند معروف تاجیکی عبدالغنی میرزایف در این باره نوشته است که زمان اشترخانیان «یکی از دوره‌های وزنین ماوراءالنهر است که مملکت چه در ساحة حیات سیاسی، اقتصادی، خواجگی و چه در حیات مدنی بیش از پیش عقب می‌ماند»<sup>۱۸</sup>. شهرهای بزرگ این منطقه سمرقند، تاشکند، نسف، دستخوش قبایل کوچنده گردید و بر اثر یغما و تاراج، ساکنان این شهرها در حال اسفبار روزگار به سر می‌بردند. ادب فارسی در ماوراءالنهر آینه تمام نمای آن حوادث است. سخنوران ماوراءالنهر وقایع فاجعه‌بار زمان خویش را در همین آینه منعکس کرده‌اند. شاعر نامور سیدای نسفی گفته است:

فلک به قامت پیر خمیده می‌ماند      جهان به دیهه تاراج دیده می‌ماند  
ز بس که اهل جهان خون یکدیگر خورند      سر سپهر به نار مکیده می‌ماند<sup>۱۹</sup>  
همین شاعر در غزل دیگر آورده است:

لبریز شد ز جوش گدا کوچه‌های شهر      چندان که بر نسیم تلاش گذر نماند<sup>۲۰</sup>

با وجود آن همه آسیب و صدمات ایام و ترک تازی یغماگران، مردم بومی این سرزمین فرهنگ ایرانی و اسلامی و زبان مادری فارسی خویش را نگاه داشتند. در همین ایام برگزند نیز چراغ زبان و ادبیات فارسی روشن و افروخته بود. همین چراغ منیر بود که ملت این خطه عظیم را از ظلمات فراموشی نجات داد. قلب‌های ایشان را از افسردگی حفظ کرد. صدری سعدی‌اف محقق شناخته ادبیات این عهد چنین گفته است: «این شرایط دشوار استعداد ادبی و ملکه ایجاد خلق تاجیک را از رونق مانانده نتوانسته بود. در این دور علم و ادب تاجیک همچنان انکشاف و تکامل یافت»<sup>۲۱</sup>.

یادآور شدن کافی است که تنها در تذکره مذکر/اصحاب ملیحای سمرقندی که در اواخر قرن ۱۱ق تنظیم یافته است از احوال و آثار ۱۳۵ تن از شعرای ماوراءالنهر اطلاعات جالب تذکر یافته است. همچنین در منابع و مآخذ دیگر باز نام تعداد قابل ملاحظه از ادیبان این دوره ثبت شده است که ایشان سهمی مهم در وسعت و رواج ادب پارسی ماوراءالنهر گذاشته‌اند در این دور نیز بخارا و سمرقند مقام خود را به صفت مراکز اساسی زبان و ادبیات فارسی نگاه داشتند. در بخارا که پایتخت دولت اشترخانی بود چندین محافل ادبی عمل می‌کرد. محافل درباری با حضور شاعران مقرب دولت از قبیل جلال

کتابداری، دستور نسفی، رضا بخارایی، خواجه سمیع سادات، نسیم محرم، لامعی نسفی، قاصدی بخارایی، تابعی هراتی، نعمت سمرقندی و نعیمی بخارایی برپا بود. در این محافل شعرای دیگر نیز، اگرچه از ندیمان سلاطین اشترخانی نبودند، شرکت می‌ورزیدند. لطف‌الله شاکر، عبدالرحمان منعم، حاجی بهرام، ناصر بلخی، نویر بخارایی از جمله آنها بودند. از بس که این سخنوران در محدوده ذوق و خواسته‌های امرا قلم‌کشی می‌کردند، در مقاومت با شاعران و سخن‌سنان بیرون از دربار چیره‌دستی نداشتند. برخلاف گروه اول، شعرای بیرون از دربار از استقبال گرم مردم برخوردار بودند. آثار آنها چه از لحاظ هنر شاعری چه از دیدگاه موضوع و محتوا جالب است. بیشترین ادیبان بیرون از دربار مدرسان، میرزایان صاحبان کسب و هنرهای گوناگون بودند. چنان‌که سیدای نسفی پیشه‌بافندگی داشت. ملیحای سمرقندی آهنگر بود و شوکت بخارایی صراف می‌کرد. فطرت زردوز سمرقندی از زردوزی کسب معاش می‌کرد. همچنین غفور سمرقندی شغل عطاری، منظور سمرقندی موزه‌دوزی، داغی میانکالی رنگ‌ریزی داشتند و روزی خویش از همین کسب و هنر حاصل می‌کردند. برخی از شعرای دور هم از طبقه کشاورزان بیرون آمده‌اند. از تنگی روزگار بعضی سخنوران در کوچه و بازار قصیده‌خوانی می‌کردند و از آن معاش ناچیزی به دست می‌آوردند. آنها با سبک و شیوه خاص خود در آن محافل *قصص الانبیاء، شاهنامه، ابومسلم‌نامه، حمزه‌نامه* و چندین قصه‌های دیگر را نقل می‌کردند. چنانچه زاهد افگار در میدان ریگستان سمرقند حلقه ویژه قصه‌خوانی داشت. محمدجان مستعد در بخارا از جمله بهترین راویان قصص قرآن و جنگ‌نامه‌ها به حساب می‌رفت. محمدامین مخمور و وارث بخارایی نیز محفل قصه‌خوانی دایر می‌کردند. اشتغال داشتن به قصه و داستان‌های قهرمانی و مذهبی به تألیفات ادبی ایشان نیز نقش مؤثر گذاشته است. چنان‌که وارث بخارایی مؤلف کتاب *بحرالتواریخ* و چندین اثر دیگر است. *بحرالتواریخ* شاهنامه منشور است که بر مبنای داستان‌های شاهنامه فردوسی به قلم آمده است و به عنوان شاهنامه وارث اشتهار دارد. گروهی از شعرا جامعه تجرید بر کرده و زندگی قلندروار پیش گرفته بودند. چنان‌که آورده‌اند که نادم حساری از هند به سمرقند برگشته در چهارسوی شهر تلقین می‌کرد که «هر که ۲ دینار بدهد دود نار نبیند»<sup>۲۲</sup>. و با این، دارایان را به سخاوت و بخشش تلقین می‌کرد تا که ایشان از حال مفلسان غفلت نکنند.



شاعرانی چون رونق، نیاز باقی تاراج، بدیع عرفان، نشئه سمرقندی، یحیی سلطنت، بقای تماشا، خاکسار حصاری، کرام بخارایی، سمندر ترمذی نیز از جمله قلندرها بودند. بیشتر اینها پیروان طریقت نقشبندیه‌اند که از جمله بانفوذترین جریان‌های عرفانی در ماوراءالنهر و شبه‌قاره هند و مناطقی از ترکیه و کشورهای دیگر محسوب می‌شوند. لباس قلندری به بر کردن برخی از شعرا به عزم جهانگردی و قلندری پیش گرفتن ایشان نوعی از اعتراض این اشخاص به خودسری خودکامگان حاکمان وقت و زمانه ناسازگار بوده است.

در دروه اشترخانیان هم مفلسی و تنگدستی اهل قلم و آوازه جود و سخاوت سلاطین تیموری هند باعث گردید که تعداد زیادی از سخنوران ماوراءالنهر آهنگ سفر هند کنند. بنا به اخبار تذکره مذکرا لاصحاب در همین دوره ۲۷ نفر شاعر و ادیب ماوراءالنهری عزیمت هند کردند و بیشتر ایشان هم در آن کشور سکونت دائمی اختیار کردند. در آثار آنهايي که در وطن باقی ماندند موضوعات شکایت یأس و ناامیدی، اعتراض به دور و زمان و چرخ گردان درون‌مایه اصلی اشعار ایشان را به خود اختصاص داده است. این سخنوران در لباس رمز و تمثیل احوال فاجعه‌بار این سرزمین را وصف کرده‌اند.

خانه زنبور شد دولت‌سرای اهل جاه از کجا ما تلخ‌کامان را لبی شیرین شود  
(سیدا)

گر لگد کوب حوادث شد هنرور عیب‌نیست چون بود در شهر کوران زیر پا آینه‌ها  
(خلیل بخارایی)

چون نقش پا فتاده به خاکند اهل فضل در چشم روزگار بصیرت نمانده است  
(کرام بخارایی)

خورشید سر بریده غم‌زده‌ای است در کوی فلک بریده پر تافته‌اند  
(افگار)

### انواع نظم و نثر فارسی در زمان اشترخانیان

در نظم این عهد غزل مقام اساسی داشت. سخنوران قالب غزل را درخور حال و بهترین بیانگر احوال و افکار دریافته‌اند. لذا بیشتر شاعران عهد اختیار طبع به دست

غزل داده‌اند. غزل‌سرایی این دوره که متأثر از سبک هندی است ویژگی‌های خود را دارد. غزل سبک هندی و در پیروی از آن، غزل در حوزه ادبی ماوراءالنهر، غالباً با استقلال نسبی بیت، افزایش شماره ابیات، تکرار کلمات در قافیه امتیاز می‌کند. چنان که در دیوان بعضی از شعرا امثال سیدای نسفی، کرامی بخارایی، غزل‌هایی به چشم می‌خورد که تعداد ابیات آنها از ۲۰-۲۵ بیت متجاوز است. غزل در شعر سبک هندی میدان را برای قصیده تنگ آورده و در مقداری موارد افزایش شماره بیت در این نوع شعر بر اثر نفوذ و مقام غزل صورت گرفته است. در عهد اشترخانیان چندین مثنوی عشقی و عرفانی سروده شد. داستان‌های لیلی و مجنون و خسرو و شیرین از لطف‌الله شاکر، یوسف و زلیخا از جوهره میانکالی، لیلی و مجنون از ملحم بخارایی از جمله آنها هستند. اگر این داستان‌ها در موضوعات دیرینه ادبیات فارسی گفته شده‌اند. تعدادی از مثنوی‌های دیگر از دست تصنیف برآمده‌اند که به ذات خود نو بودند. از همین زمره‌اند داستان گازر پسر یاطالب و مطلوب از فترت زردوز سمرقندی، یوسف‌الملوک و بدیع‌الجمال از یگانه نسفی، سرو و قمری سروده عبدالرحمان منعم و امثال اینها. سیدای نسفی یک سلسله مثنوی‌های دلچسب در اوصاف اهل هنر به نظم درآورده است. لطف‌الله شاکر اخلاق جلالی را به سلک نظم کشیده، و حاجی سمیع سادات در جواب تحفة‌العراقین خاقانی، مثنوی چهار فصل، و نوبر بخارایی مثنوی انیس‌العشاق را نظم کردند.

مسمط از جمله انواع رواج یافته شعر فارسی این عهد در آسیای مرکزی بوده است. خاصه مسمط مخمس از استقبال گرم علاقمندان برخوردار می‌گردید. بهترین نمونه‌های آنرا شاعران نامور این دوره سیدا و شیبانی گفته‌اند. از بررسی این نوع شعر معلوم می‌شود که شعرای زمان بیشتر به آثار صائب تبریزی، کلیم کاشانی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، طالب آملی علاقه داشته‌اند. بیشتر مخمس‌ها بر پایه غزلیات شعرای نامبرده نظم شده‌اند. نظم قطعات تاریخی و معماگونه هم رواج و رونق داشت. بعضی از قطعات تاریخی به طریق معما گفته شده است. شناختن و شکافتن معما را از جمله فضایل اهل علم و دانش و سخنوری محسوب می‌کرده‌اند. در این نوع شعر ملا تورسون فرایضی سمرقندی، امیر شریف منصفی سمرقندی، سید شریف راقم، مولانا عابدی ممتاز شهرت بسیار کسب کرده‌اند. ملا تورسون در شناخت رمز و کنایات بر کتاب معروف فتاحی

نیشابوری به نام *شبهستان خیال*، شرحی مفصل تألیف کرد. همچنین رساله معمای این مؤلف در محافل علمی و ادبی مورد پسند آمده بود.

*شبهستان خیال* فتاحی نیشابوری در رواج نثرنویسی فارسی در حوزه ماوراءالنهر تأثیر ویژه داشت. ملا تورسون فرایضی کتابی با نام *شمع شبهستان* و حاجی بهرام صدور اثری موسوم به *شرح شبهستان* تألیف کرده‌اند. همچنین آثار نثری *خواجه سمیع سادات*، *امیرحسین مفروق*، *سمندر خواجه نسفی* از جمله آثار برجسته نثر فارسی در عهد اشترخانیان به شمار می‌رود. *اورنگ حکمت*، *رنگ و بو و دستورالملوک* که تألیفات مؤلفان نامبرده است کتاب‌های بسیار به عمل آمد. سخنوران ماوراءالنهر در دو رویه یا شیوه نگارش قلم‌فرسایی کرده‌اند. رویه اول منسوب به سخنورانی است که از سبک قدما پیروی و استقبال می‌کرده‌اند. به این گروه *ملیحای سمرقندی*، *مولی بخارایی*، *خواجه سمیع سادات*، *تورسون فرایضی* و *شعرا* دیگر منسوب‌اند. بیشتر شعرای بزرگسال از سبک متقدمان پیروی کرده‌اند. رویه دوم به شعرای نوپرداز این دوره متعلق است. *ملیحای سمرقندی* شعرشناس نامور آن عهد نوجویان را با اصطلاح «*شعرای طرز*» یاد کرده اشعار آنها را نیز «*شعر طرز*» نامیده است. از جمله او درباره محمدامین سرفراز چنین آورده است: «*خاطرش به مخترعات تازه مایل است ... و تلاش شعری طرز دارد*»<sup>۲۳</sup>. منظور *ملیحا* از «*شعر طرز*» همان سبک جدید به اصطلاح هندی است که شعرای ماوراءالنهر امثال شوکت بخارایی، محمدامین سرفراز، نسیم محرم، افسر، ارشد، الفت، نزاکت، نعیماء، فطرت زردوز و یگانه نسفی در این شیوه موفق و کامیاب بوده‌اند. باعث تذکر است که ادبیات فارسی ماوراءالنهر در عهد اشترخانیان در منابع خطی آن عصر خوب منعکس نشده است.

بهترین منابع، دواوین اشعار و آثار منثور خود نویسندگان است. در نسبت دوره شیبانیان تعداد تذکرها، کتب تاریخی و مناقب نیز در این عهد کمتر است. یگانه تذکره الشعرای تا روزگار ما رسیده *مذکر الاصحاب* است که سال ۱۱۰۴ ق/۱۶۹۲ م به قلم شاعر و منقد سمرقندی، محمدبدیع *ملیحا*، تألیف شده است. باعث تأسف است که تذکره *ملیحا* تا امروز به طبع نرسیده است. نسخه‌های خطی این تذکره در مراکز علمی تاجیکستان و ازبکستان نگهداری می‌شود<sup>۲۴</sup>. *مذکر الاصحاب* مهم‌ترین سرچشمه زبان

و ادب فارسی در عهد اشترخانیان بوده، مؤلف آن از احوال و آثار ۱۶۵ نفر سخنوران این دوره اطلاعات مهم جمع‌آوری و درج کرده است. همچنین در ضمن بیان حال این تعداد ادبا از بعضی جزئیات اشعار و روزگار ۳۷ تن از شعرای معاصر نیز اخبار کوتاه آورده است. جالب توجه آن است که ملیحا در بین سال‌های ۱۰۸۸-۱۰۹۰ ق مسافرت به ایران داشت و از احوال و آثار ۵۶ تن از شاعران شهرهای ایران اسناد جالب درج کرده است. ملیحا در اصفهان مهمان میرزا محمدطاهر نصرآبادی مؤلف تذکره نصرآبادی بوده است. میرزا محمدطاهر از اطلاعات منظور کرده ملیحا در تذکره خود استفاده کرده است. همچنین ملیحای سمرقندی با کمک نصرآبادی با تعدادی از شعرای اصفهان مصاحب شده است. از فضایل عمده این تذکره آن است که ملیحای سمرقندی قریب به همه شعرای مندرج در این کتاب شخصاً و اخورده است و آن شاعران اخبار ترجمه حالی و اشعار خود را، به اختیار مؤلف تذکره گذاشته‌اند.

دیگر از منابع مهم ادبیات این حوزه تذکره نصرآبادی است. چنان که ذکر شد میرزا محمدطاهر نصرآبادی یک مقدار اطلاعات خود را از ملیحای سمرقندی به دست آورده است. از بررسی تذکره نصرآبادی معلوم می‌شود که مؤلف آن به شعرای ماوراءالنهر توجه ویژه داشته است. یعنی وی با چندین نفر دانندگان ادبیات ماوراءالنهر رابطه برقرار کرده با کمک ایشان درباره شعرای بخارا، بلخ، سمرقند، نسف، میانکال و شهرهای دیگر اطلاعاتی مختصر اما دارای ارزش خوب علمی درج کرده است. نام بسیاری از شعرای ذکر کرده میرزا محمدطاهر در تذکره ملیحا به چشم نمی‌رسد. به خصوص شعرای بخارا که ملیحای سمرقندی به آنها کمتر اعتبار مبذول کرده است، در تذکره نصرآبادی بیشتر راه یافته‌اند. میرزا محمدطاهر نصرآبادی در باب چهارم تذکره خود فرق دوم را «در ذکر شعرای ماوراءالنهر خصوصاً بخارا و بلخ و غیره» نام‌گذاری کرده و از احوال و آثار ۵۵ تن از سخنوران این سرزمین گفتگو کرده است.<sup>۲۵</sup>

تذکره میرزا محمدطاهر نصرآبادی و ملیحای سمرقندی یکدیگر را تکمیل می‌کنند زیرا در تذکره ملیحا نیز از ۵۶ شاعر ایرانی یادداشت‌هایی هست که تنها نام ۹ نفر آنها در کتاب نصرآبادی به نظر می‌رسد.

تاریخ مقیم‌خانی تألیف محمدیوسف منشی نیز در تحقیق تاریخ، ادبیات و فرهنگ

زمان اشترخانیان از منابع مهم است. مؤلف که از جمله منشیان دولت اشترخانی بود اخبار پرقیمتی از آن عهد در این کتاب آورده، تألیف آنرا به سال ۱۱۱۶ ق انجام داده است. این کتاب را دانشمند روسی ا. ا. سمنوف<sup>(۱)</sup> در تاشکند به طبع رسانده است (۱۹۵۶ م). چاپ جدیدی از آن با عنوان تذکره مقیم‌خانی به اهتمام صرافان در تهران منتشر شده است (۱۳۸۰ ش).

### چهره‌های معروف ادب فارسی در عهد اشترخانیان

بر مبنای اخبار و اسناد منابع تذکر یافته معلوم می‌شود که در زمان حکومت اشترخانیان بیشتر از ۳۰۰ تن سخنوران و دانشمندان روزگار چراغ زبان و ادب فارسی را در این سرزمین افروخته‌اند از آن میان میر عابد سیدای نسفی، فطرت زردوز سمرقندی، ملحم بخارایی، ملیحای سمرقندی، شیدای خجندی، کرام بخارایی از شهرت و نفوذ بیشتر برخوردارند. آثار این سخنوران در زمان روزگار ایشان و در قرون بعد نیز مورد پسند و استقبال شعرای حوزه ادبی فرارود بوده است. تعداد قابل ملاحظه نسخ خطی آثار آنها از شهرت و اعتبار مؤلف خود خبر می‌دهد.

#### ۱. میرعابد سیدای نسفی

آثار این شاعر بیشتر و بهتر از هر ادیب این دوره توجه اهل تحقیق را به خود جلب کرده است. ملیحای سمرقندی در تذکره‌اش در خصوص سیدا چنین نوشته است: «مطالعی نیست که در مقطعش نام او پیوسته نباشد، غزلی نیست که او مخمس نبسته باشد. غزل‌های غرایش سخنوران را سند است و مخمس‌های رعنائش گل سر سبد است. شهر آشوبش شورها در بازارها انداخته رباعی‌اش ارکان ابیات را پرداخته، قصیده‌اش لنگردار، مثنوی‌اش صاحب اسرار مقطعاتش پند، مستزاد او دل‌پسند، موشحاتش معما، لغزش رمز و ایماء... این مذکورات را بسیار خوب و معنی‌دار گفته»<sup>۲۶</sup>.

خیالات لطیف و معانی دلچسب و مضامین بدیع، اشعار او را رواج و حسن استقبال

(1). A. A. Samanof

بخشید و نام او بیرون از مرزهای ماوراءالنهر شناخته شد:

ز بزم شعر نبود بهره‌ای افسرده‌طبعان را

بود کلک سخن پرداز چون شمع مزار اینجا

به ملک اصفهان و هند می خوانند اشعارم

ز ترکستانم و هرگز ندارم اعتبار اینجا<sup>۲۷</sup>

سیدا از شاعران پراثر است. کلیات آثارش نزدیک به ۹ هزار بیت شعر دارد که بیشتر آن غزلیات و مخمسات است. همچنین به قلم او داستان تمثیلی بهاریات بیشتر از بیست مثنوی، قطعه و رباعی و اشعار دیگر تعلق دارد. نیز شهر آشوب شاعر که به توصیف اهل هنر بزشیده شده، در آن سیدا به طریق لطف و ایهام سخن می گوید، نام او را بر زبان‌ها جاری کرده است.

آثار سیدا از منابع ارزشمند زبان فارسی ماوراءالنهر محسوب می شود. شاعر که خود از طبقه اهل هنر بیرون آمده و با مردم عادی دوستی و ارتباط تنگاتنگ داشت، در اشعار خویش امثال و حکم، کلمات و تعبیرات مخصوص این حوزه را زیاد به کار برده است. از جمله در شهر آشوب خویش که با لطف و طنز درباره نمایندگان ۲۱۲ نوع حرفه و کسب شعر گفته است، این گونه تعبیرات بیشتر به کار رفته است. آن ویژگی در مسائل زیرین بیشتر مشخص می شود.

### الف - ترکیب‌های اسمی و فعلی

از ویژگی‌های زبان فارسی عمومی است ولی در فارسی ماوراءالنهر کاربرد بیشتر دارد. سیدا با اصول حذف اضافات دو - سه کلمه بعضاً چهار کلمه را به قالب ترکیب اسمی یا فتحی انداخته، اختراعات عجیب کرده است. در غزل زیرین این خصوصیات واژه‌سازی سیدا به طور برجسته نمایان است:

کبابم کرده بی پروا خرامی چشم می‌نوشی

قلندر مشربی یک شهر عاشق خانه بردوشی

مرصع آستین، گل در گریبان نازک اندامی

منقش جامه‌ای، زرین کمر بندی، کله پوشی

سیه بی سرمه مزگانی، لب بی باده رنگینی  
 نگاه خاموش گویایی، زبان گویای خاموشی  
 مسافرپروری آرام جانی صاحب ادراکی  
 سفر ناکرده مردم دیده‌ای سوداگر هوشی  
 نگاهی وصل پیغامی به لب ایمای دشنامی  
 گهی گرم آشنا چشمی، گهی عاشق فراموشی  
 چمن مشاطه بند قبا، سنبل هواداری  
 گل رعنا کف پایی قد کاکل ربادوشی  
 به خود مغرور جلادی، نظر بی دام صیادی  
 به ناحق تیغ زن دستی، نصیحت ناشنو گوشی  
 چو فکر سیداشوخی چو طوطی نرم گفتاری

زبان فواره شهدی، دهان سرچشمه نوشی<sup>۲۸</sup>  
 در این غزل ترکیب‌های اسمی مرصع آستین، زرین کمر بند، وصل پیغام، گرم آشنا  
 چشم، تیغ زن دست که نادر افتاده‌اند از جمله مخترعات زبان شاعرانند. ترکیب‌های دیگر  
 نیز در این غزل از ذهن خلاق و آفریننده شاعر گواهی می‌دهد. بیشتر موارد پسوند «یی»  
 یگانی و «ی» نکره کارساز آمده است. زیرا حضور همین پسوند خواننده را وادار می‌سازد  
 چهار واژه را یک جا در یک ترکیب بخواند و بشناسد تا معنی شعر مفهوم گردد.  
 ترکیب‌های «نصیحت ناشنو گوش» «گرم آشنا چشم» از جمله آنهایند. این ویژگی در  
 اشعار دیگر سیدا نیز به نظر می‌رسد چنانچه:

ز من دل برده رنگین جلوه‌ای شمشاد بالایی

خرامی دام طاووسی فریب آغوش اعضایی<sup>۲۹</sup>

شب چو یاد عارض آن شعله قامت می‌کنم

خانه را روشن تر از صبح قیامت می‌کنم<sup>۳۰</sup>

بیشتر ترکیب‌های اسمی و فعلی که در دیوان سیدا و شعرای معاصر او به کار رفته  
 است در فرهنگ‌های جامع فارسی از قبیل لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ معین و فرهنگ  
 بزرگ سخن دیده نمی‌شود. شاید از لحاظ آن باشد که در این فرهنگ‌ها متون ادبی

ماوراءالنهر کم استفاده شده‌اند و مؤلفان کمتر از فارسی این منطقه خوانده و برگه‌نویسی کرده‌اند.

### ب - کاربرد واژه‌های گفتاری، خلقی

قدقد پریدن - به معنی به اضطراب آمدن، دگرگون شدن حال از شادی یا ترس:  
می‌پرد قمری ز شادی قدقد از بالای سر

قامت او گر به سوی باغ مایل می‌شود<sup>۳۱</sup>

لکه - به معنای یک نوع گشت حیوان سواری یا بارکش:  
امروز به زیر پایم اسبی که بود

چون فیل بود لکه، چو فرزین کجرو<sup>۳۲</sup>

کس میاب کس مخر - به معنی بی‌رونق، نرخ شکسته، از بازار افتاده:  
در دکان دارم متاع کس میاب کس مخر

روزگاری شد، خجالت دارم از کالای خویش<sup>۳۳</sup>

سر دادن - به معنی رها کردن، در اختیار گذاشتن:  
سمند جلوه را سر داده‌ای و من ز دنبالت

به این بی‌دست و پا گر هم عنان گردی چه خواهد شد<sup>۳۴</sup>

بعضی از این کلمه و تعبیرها به جای ردیف شعر آمده، ویژگی‌های زبانی اشعار شاعر  
را جلوه‌گر ساخته‌اند:

لب‌گشایی به تکلم ز کلامت گ‌ردم

مژده وصل‌رسانی ز پیامت گ‌ردم

دهان از بردن نام تو شده کان شکر

این چه نام شکرین است ز نامت گ‌ردم<sup>۳۵</sup>

### ج - امثال و حکم فارسی خاص ماوراءالنهر

در اشعار سیدا به هم‌صفتان او مقداری از امثال و حکم و کنایات و تعبیرات مردم این  
منطقه به منزله شعر فارسی فرارود استفاده شده است. نمونه‌های ذیل از جمله آنهایند.



دکان خواب کردن - به معنای بستن در، تعطیل کردن، از کار باز ایستادن.

ریخت همچون سرمه از چشم طراز و سنگ را

ماند در زیر سر و گفتا دکانم خواب کرد<sup>۳۶</sup>

توقم عوض شدن - به معنای تغییر پذیرفتن ظاهر چیزی:

شوخ توقم دور من هرگز مرا یاور نشد

پشت و روشد کار و بارش توقمش دیگر نشد<sup>۳۷</sup>

بی‌ریسمان بستن - به معنای کسی را بیهوده منتظر داشتن، معطل کردن:

دارباز امرد چو مه جایش بود در آسمان

عاشقان را بسته است آن نازنین بی‌ریسمان<sup>۳۸</sup>

دارباز هم در این بیت به معنای ریسمان باز است. گذشته از این تنها آشنایی با نام

گویی کسب و پیشه‌ها در شهر آشوب سیدا از گنجینه ارزشمند زبان فارسی آسیای میانه

گواهی می‌دهد. اینجا برای نمونه بعضی آنها را ذکر می‌کنیم: چرچین فروش، پایکی،

کله‌پز، طاقی دوز، نمدمال، خراسبان، گلخن تاب، غوزه چین، ملتیق چی، دوک تراش،

پاده چی، شالی کار، گوشتین گیر، اشتک بار، ماش کار، جواری کار، بوهله بر، کلوته فروش،

شیرپز، پیک چی، تربز فروش، نقاره چی، چلپک پز، زواله تاب، الک باف، چیت گر، هر کار،

زردک فروش، کیمخت گر، سمبوسه پز، قیماق پز، قبضه بند، تسمه باز، کرباس جلاب،

لچک دوز، حلیم ساز، کچکول پز، اتوکش، تمبان، غلاف دوز، کنب تاب، بادبرک ساز،

یورمه دوز، خمیر گیر، لته فروش، پتک فروش، غربال باف، جلو دار، کلندگر، توقم دوز، علاف،

چلپک فروش و غیره<sup>۳۹</sup>. بسیاری از این کلمه‌ها از جمله مصطلحات مربوط به بازار و اهل

هنر آن است که از زمان‌های قدیم در این منطقه جاری بود. همچنین جای بحث نیست

که انواع اسم صرف نظر از آنکه اسم شهر و روستا است یا اسم کسب و هنر عمری دراز

دارد. پاره‌ای از این کلمات مأخوذ از زبان سغدی‌اند که صدها سال در زبان‌ها جاری بود.

## ۲. فطرت زردوز سمرقندی

ملیحای سمرقندی در وصف شاعر چنین آورده است: «زردوزی است که نقش و نگار

کارش را صفای نوروزی است. از هنرمندی صورت دیوار را جان در بدن می‌دارد و نقش

مُقیش و کمخا را سهل می‌نگارد. زیادتی آن دستش به کار و دلش به یار و زبانش در گفتار. در این ضمن به فکر و ذکر شعر مشغول است»<sup>۴۰</sup>. فطرت از شعرای آوازه‌دار ماوراءالنهر است که در شعر از صائب، کمال، غنی کشمیری، ناصرعلی، ناظم هروی و شوکت بخارایی پیروی می‌کرد حیف که دیوان اشعارش از بین رفته است و از او بیشتر از چهل غزل در اختیار نداریم. اما داستان گازر پسر یا طالب و مطلوب که داستان مهم اوست از هنر بلند سخن‌آفرین مؤلفش گواهی می‌دهد. از فصول اول داستان در سیاق شعرای سبک هندی شعر گفتن شاعر نمایان است:

فضای سینه‌ام چون گنج قارون	لبالب از جواهرهای مضمون
طبیعت از خطا گردیده تائب	به فکر راست مایل همچو صائب
به آیین کلیم صاحب اعجاز	زبان می‌گفت در طور سخن باز
غنی گردیده طبع از گنج معنی	به اموال سخن گشته تسلی
به نظم شوخ من دل داده ناظم	ز حسن معنی‌ام دل را به قاسم
چنان از شور فکرم رفته از جا	که شوکت کرد از وی عیش پیرا <sup>۴۱</sup>

طالب و مطلوب مثنوی عشقی عرفانی است که در آن داستان عشق گازر پسر عاشق بیان شده است و بر اساس گوی و چوگان عارفی هروی و شاه و درویش بدرالدین هلالی به نظم آمده است. این داستان از لحاظ زبان افاده و شبکه تصویر حائز اهمیت است.

### ۳. ملحم بخارایی<sup>۴۲</sup>

محمدامین بخارایی در کتاب عبیدالله‌نامه در ردیف پنج نفر شاعران نامور عهد اشترخانیان از ملحم بخارایی نیز یادآور شده است. اهل هنر بود، خرگه تراشی می‌کرد و در ابتدای حال هرگاهی تخلص می‌کرد و زندگی درویشانه داشت:

اگر میرم، نخواهم خواست، ملحم ز کس چیزی

از استغنا دل من پشت بر سد رمق دارد<sup>۴۳</sup>

میراث ادبی او دیوان اشعار و داستان لیلی و مجنون است. نسخه سال ۱۳۳۳ق کتابت شده دیوان او، که به روزگار شاعر نزدیک است، در انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان به شماره ۱۳۰/۱ محفوظ است. داستان لیلی و مجنون او ناتمام

مانده است. این داستان را دیرتر در زمان ابوالفضل خان اشترخانی شاعری به نام مذهب بخارایی به انجام رساند.

از دیوان اشعار و داستان لیلی و مجنون معلوم می‌شود که با قناعت و شکستگی روزگار به سر می‌برده است. در آثار او با هم آمدن شیوه نگارش قدما و طرز جدید هندی به مشاهده می‌رسد. درون مایه اشعار او راستایش انسان وارسته و عاشق و متواضع تشکیل داده است:

محبت خانه‌زاد سینه ماست	خموشی همدم دیرینه ماست
فلک دور دل بی‌کینه ماست	گل خورشید داغ سینه ماست <sup>۴۴</sup>

#### ۴. سمندر خواجه نسفی

نثرنویس نامور و منشی صاحب‌قلم عصر بود. مدتی سفر بحر و بر کرده، گرم و سرد روزگار دید. در پیروی نثر گلستان سعدی کتاب مطبوعی موسوم به نام دستورالملوک نوشت که از بهترین نمونه‌های نثر فارسی ماوراءالنهر در این مقطع زمانی محسوب می‌شود.

دستورالملوک از بیست و دو باب ترکیب یافته است و بعضی همانم ابواب گلستان، و بعضی تازه است. نثر سمندر خواجه در شناسایی و آموزش زبان فارسی ماوراءالنهر در عهد اشترخانیان سرچشمه گرانبها و دارای اهمیت ویژه است. مؤلف، زبان و ادبیات فارسی دور و زبان گفتاری مردم را با هم آورده است. نثر مقفی و مسجع او آهنگ و روانی و فصاحت را در این اثر افزوده است. چنانچه سروده است:

«عزیز من، گل این جهان رفیق خراست و قرن خمار، گنجش به رنج پیوسته و عیشش به غم بر بسته».

«عزیز من، زبان صلح‌آمیز با یک نقطه، صد عقده مشکل را حل نماید و سخن شورانگیز به یک اشارت بی‌محل گردن گوینده را بسته گرداند»<sup>۴۵</sup>. دستورالملوک در دوشنبه به چاپ رسیده است (۱۹۹۰م).

اندر این کتاب حکایات دلچسبی از روزگار اکبر پادشاه در هند، پادشاهان آسیای میانه مانند امامقلی خان، سبخانقلی خان، عبدالعزیز خان، انوشه خان (حاکم خوارزم)

همچنین صائب تبریزی و خصوصاً واعظ کاشفی فراهم آمده است. به خصوص باب بیست و یکم که به واقعات زمان مؤلف اختصاص دارد، جالب است. در همین بخش کتاب مصطلحات ویژه زبان فارسی ماوراءالنهر بیشتر به چشم می‌رسد. چنانچه در این مثال ملاحظه می‌شود: «بر سبیل التماس نوشتم که پیر دهقان پورانی آب دیده و سوز سینه را شفیع آورده که ارزن در بساط ندارم. چون سر جواری گردن کج کرده با دل شکسته و با عزم درست مانند پنج شاخه دست به آسمان گشاده، چون غربال چشم بر زمین دوخته با دل سوخته دانه دانه اشک حسرت می‌بارد»<sup>۴۶</sup>.

### ۵. شیدای خجندی

شیدای خجندی شاعر نامور غزل سراسر است که بیشتر از شیوه سخن حافظ پیروی می‌کرد. چنان که خود می‌فرماید:

تا حافظ شیراز به کامم نمک ریخت

شیدایی از آن لذت گفتار بلند است

گشودم همچو گل دیوان حافظ در چمن شیدا

ز شوقش بلبلان کردند خود را پاره بسمل‌ها

او از پیروان طریقت و مکتب عرفان نقشبندیه است. نسخه‌های خطی دیوانش در حوزه ادبی فرارود اشتهار بسیار داشته است. دیوان او مشتمل بر قصیده و غزل، مسمط، قطعه و رباعی است که بیشتر از ۵ هزار بیت اشعار او را دربر گرفته است. به سبب مسافرت‌های بسیار که به تمام شهرهای منطقه داشته در اشعارش وضع آن روزگار و درد و نیازهای جامعه بسیار روشن و مؤثر به قلم آمده است. ظاهر به ملامت، قلبی به سلامت داشت. از این سبب با نام شیدایی دیوانه بیشتر معروف است. شاعر نیز خویشتن را بارها در آثارش عاشق دیوانه خوانده است:

در وصف مجلس رندان و صبحی زدگان      عاشق مست تو دیوانه شیدا باشد

کشور بدنامی بازار من است      عاشق شیدا الهی دیوانه‌ام<sup>۴۷</sup>

بدخشان از زمان‌های قدیم با دانشمندان و سخنوران فارسی خود معروف بوده است.

مردم این سرزمین به زبان‌های شغنایی، اشکاشمی، خانی و سرکالی که از عالیة زبان‌های

ایرانی می‌باشند گفتگو می‌کنند. اما فارسی دری زبان عمومی آنهاست. زبان و ادبیات فارسی بدخشان با همت و محبت ساکنان این خطه باستانی از رواج و گسترش برخوردار است. بدخشان در این عهد گاه در اطاعت امیران بلخ و گاه زیر فرمانروایی امیر حصار قرار داشت. تعدادی از شعرای بدخشانی اختیار سفر کرده به دایره‌های ادبی هند، بلخ و بخارا پیوسته‌اند. از جمله فقیرالله سیف خان، زائر بدخشانی، ضیاءالدین حسینی بدخشانی، متخلص به واله در عهد اورنگ‌زیب شهرت بسیار در هند کسب کرده‌اند.<sup>۴۸</sup>

در کتب تذکره و بیاض‌های خطی همچنین احوال و آثار ملاشاهی بدخشی، جمیله بدخشانی، قبول بدخشی، ناصح بدخشی، محمدهاشم محترم، مولانا بزومی، محمدصدیق هدایت، ابونصیر نصیرا، نظمی بدخشانی، محمدطاهر حسینی، محمد بیک فارغ، میرزا جان سامی، میر بقای بدخشی، ربیع بدخشانی، حسینی بدخشانی، حضرت بدخشی، همتی بدخشی، میرالهی و شاه ضیاء ضیائی مندرج است که احوال و آثار آنها در کتاب گنج بدخشان جمع‌آوری شده است.<sup>۴۹</sup>

برخی از شعرای نام برده صاحب دواوین اشعاراند. این آثار نمایانگر مقام ارجمند زبان و ادب فارسی در بلند کوه‌های بدخشان به قلم تاجیکان بام جهان است. از جمله ملاشاهی بدخشی داستان یوسف و زلیخا را به نظم آورده است. مولانا بزومی نیز در تتبع عبدالرحمان جامی قصه یوسف و زلیخا را به سلک نظم کشیده است. محمدصدیق هدایت مؤلف مثنوی‌های شیشه‌گر معانی و خسرو و شیرین است. شاه ضیاء ضیائی منظومه‌های معروفی به نام سلام‌نامه و دهقان‌نامه دارد. نظمی بدخشی/خلاق محسنی تألیف واعظی کاشفی را به نظم درآورده است.

## زبان و ادب فارسی در عهد امیران و خان‌های منغیت و خوارزم و

### فرغانه

در اواسط قرن ۱۲ ق بر اثر جنگ و نزاع‌های قبایل صحرانشین و ترک‌نژاد، خاندان اشترخانیان از صحنه سیاسی این منطقه بیرون افکنده و فروپاشیده گردید. جای آن در بخارا رحیم‌بی منغیت به سر قدرت آمد. اما منغیت‌ها نتوانستند قدرت سیاسی را

در قبضه خود نگه دارند. در نتیجه ماوراءالنهر به سه حکومت کوچک و ضعیف یعنی امارت بخارا، خان نشین خوارزم و خان نشین فرغانه تقسیم شد. همچنین اندرون منطقه، هم چند شهر و ولایت جداگانه دعوی استقلال داشتند. وضع اسف‌انگیز ماوراءالنهر و خرابی اقتصادی و از هم پاشیدن نظام سیاسی و قدرت حربی باعث گردید که اندکی دیرتر روسیه تزاری به آسانی و مخارج اندک، ماوراءالنهر را تحت تصرف خود درآورد، اما تا انقلاب بلشویکی هیچ دگرگونی جدی در دولرداری منطقه به عمل نیامد. امارت بخارا و خان نشین‌های خوارزم و فرغانه زیر طاعت روسیه تزاری باقی ماندند. زبان و ادب فارسی در آسیای میانه به مشکلات بسیار مواجه شد. قبایل حاکم ترک‌زبان به ترویج زبان خود سعی می‌کردند. در شهرهای بزرگ ماوراءالنهر تعداد ترک‌زبان‌ها می‌افزود. همچنین زبان حکومت قدرتمند تزارها یعنی زبان روسی نیز برای خود جایگه خاص می‌خواست. اما به‌رغم این همه مشکلات زبان فارسی ماوراءالنهر مقام اساسی خود را حفظ کرد. بیشتر اسناد رسمی و مراسلات به زبان فارسی صورت می‌گرفت و مصطلحات دیوانی فارسی رایج بود. در این دوره تعداد زیاد اسناد، کتب و رسایل به زبان فارسی نوشته شد. همچنین وجود دایره‌های ادبی و ادامه یافتن روابط فرهنگی با کشورهای دیگر فارسی‌زبان، داشتن جایگاه ویژه زبان و ادب فارسی در ماوراءالنهر را تصدیق می‌کند. در این مورد دانشمند تاجیک ناصر جان معصومی چنین ابراز نظر کرده است: «در عصرهای ۱۸ و ۱۹م در زمان سلطنت منغیت‌ها زبان تاجیکی (فارسی) ... زل (مقام) عموم جمعیتی و اهمیت ادبی و دولتی خود را پُره نگاه داشته توانست»<sup>۵</sup>. قابل ذکر است که فارسی زبان تعلیم کلی مدارس آسیای میانه بود و کتاب‌های درسی معمولاً به زبان عربی و فارسی نوشته می‌شد. برخی کتاب‌های ترک‌زبان از قبیل *دیوان نوایی* و *دیوان فضولی* چه در بین جامعه فارسی‌زبان چه ترک‌زبان اعتبار داشت و در مدارس خوانده می‌شد. از زمان تیموریان تا عهد منغیت‌ها گسترش ادبیات ترک به لهجه اقوام ترکی ماوراءالنهر دیده می‌شود. زبان این اقوام را تا انقلاب بلشویکی با اصطلاح «ترکی» می‌شناختند. بعد از انقلاب بلشویکی و تأسیس جمهوری‌های آسیای میانه، در آن سرزمین‌ها زبان‌های ازبکی، ترکمانی، قرغیزی و قزاقی عرض هستی کردند که اصل و ریشه آنها ترکی و مغولی است. زبان فارسی ماوراءالنهر نیز بعد از همین انقلاب به

زبان تاجیکی موسوم گردید. در این سرزمین از اواسط دوره تیموریان نوشته شدن کتب و رسایل به زبان تاجیکی و جغتایی به نظر می‌رسد. بعد از گذشت سیصد سال دیگر در عهد منغیت این زبان نفوذ بیشتر پیدا کرد. اکثر شعرای عهد منغیت به دو زبان فارسی و ترکی شعر گفته‌اند. باعث تذکر است که آثار نوشته شده به زبان فارسی هم از لحاظ تعداد هم از لحاظ صفت و گرایشات هنری از مقام شامخ و شایسته برخوردار بودند. گذشته از این در آثار ادبی نوشته شده به زبان‌های ترکی ماوراءالنهری زبان و ادب فارسی نقش مؤثر داشته است. مصطلحات شعر همان تعبیرات متداول فارسی بود که در لباس ترکی گفته می‌شد. در صور خیال و شبکه تصویر همچنین نقش بارز ادب فارسی محسوس است. زمینه‌های اصلی این ویژگی در آن ثابت است که همه سخنوران ترکی زبان تربیت یافته در مکتب شعر و ادب فارسی بودند و الگوی ادبی ایشان شعر و ادب فارسی بود<sup>۵۱</sup>:

همدم آه و هم‌نفس افغان بلالغ بندبند

روح محزون، جان حزین، خاطر غمین صحبت گزند

هم‌رم غم، موسم درد و رفیقم دور عنا

محرم محنت، شفیقم مرگ، هم‌دردم قضا

این شعر از محمد نیاز نشاطی است که در خوارزم به دنیا آمده، مدتی در بخارا نیز روزگار به‌سر برده است. مثنوی حسن و دل به نظم آورده است. فکر می‌کنم شعری که آورده شد، برای هر فارسی‌زبان مفهوم است. در این شعر تنها ادات و پسوندهای - لغ - ام - دور، ترکی‌اند. دیگر کلی واژگان اساسی از شعر فارسی‌اند.

تعداد این‌گونه اشعار در دواوین شعرای ترک‌زبان خیلی بسیار است. درون مایه ادبیات ترک‌زبان آسیای میانه بر مبنای مضامین شعری فارسی و طرز شیوه سخن‌گستری شعرای فارسی زبان عرض هستی کرده است. بهتر آن است بگوییم که موضوعات متداول و اصول بسیار شعر فارسی در کسوت ترکی زندگی دوباره آغاز کرد.

زبان فارسی ماوراءالنهر از زمان اقوام ترک‌زبان و سپس روس‌ها یک مقدار واژگان بیگانه اخذ کرده است که در متون فارسی زمان منغیت‌ها دیده می‌شود. نمونه آن کلمه‌های «قشون»، «یورش»، «آورده»، «بیگم»، «خانم»، «بیک»<sup>۵۲</sup> و امثال اینها که اصلاً

ترکی‌اند، و واژه‌های birja, diplom, qazeta, parokhod, maqazin, numur, povhta, kamponiya, kaloska, vaqan, vokzal, belat, artel, stansiya, plan, shosse, teate و غیره که از طریق زبان روسی به فارسی ماوراءالنهر راه یافته است. تعداد این چنین واژه‌ها بسیار نیست.

ساخت سیاسی و وضع اجتماعی به وضع زبان و ادب فارسی نیز تأثیر وارد کرد. در دوره‌های دولت‌های کوچک ملوک‌الطوایفی، حوزه‌های نو ادبی به وجود آمدند. امارت بخارا مرکز ویژه ادب خود را داشت. همچنین خان‌نشین‌های خوارزم و فرغانه محافل و مراکز ادبی عمل می‌کردند.

### حوزه ادبی بخارا

صرف‌نظر از انحطاط و پراکندگی سیاسی بخارا از حیث مرکز اساسی زبان و ادب فارسی مقام خود را حفظ کرد. پیداست که وضع نامساعد زمان امکان رشد ادب و فرهنگ را محدود می‌کرد و اهل قلم از تنگی معیشت اذیت می‌کشیدند. با وجود این، آثار ادبی و علمی این عهد گواه است که سنت‌های دیرین زبان و ادب فارسی ادامه یافتند. گذشته از این نه تنها در بخارا بلکه در شهرها و ولایات تابع آن نیز محافل و حوزه‌های ادبی فعالیت داشتند. محافل ادبی حصار، سمرقند، بدخشان، اسروشنه از جمله آنها بودند. از روی اطلاع اهل تحقیق، در حوزه ادبی بخارا بیشتر از بیست و پنج شاعر صاحب دیوان روزگار به سر برده‌اند.<sup>۵۳</sup>

جنیدالله حاذق، میرزا صادق منشی، میرزا اعطای بخارایی، شوقی کته قورغانی، محزونی سمرقندی، رحمت‌الله مضطر، قانعی نسفی از مشاهیر شعرای حوزه ادبی بخارا بودند. سخنوران حصار، اسروشنه، بدخشان و ختلان به عنوان دایره‌های ادبی بخارای شرقی شناخته شده‌اند.<sup>۵۴</sup>

از شعرای بدخشان در این دوره غیائی بدخشی، میرزا سنگ محمد بدخشانی، نظمی بدخشانی، دردی بدخشی، خنجری بدخشی، ثابت بدخشانی، محتشم علی حشمت، محمدعلی کامل، ملا قلندر، رحمت بدخشی، انور بدخشانی، میر احمد اظهر، جعفری بدخشانی، نورالدین مخفی، ملا عیسای موزون، ملا ارباب محزون، سید جعفر هلالی،



ذوقی بدخشانی، مخلصی بدخشانی، خدایار بیک مسلم و چندین شاعر دیگر شناخته شده‌اند که در حفظ و پایداری زبان و ادبیات فارسی خدمت کرده‌اند.<sup>۵۵</sup>

در این دوره تعدادی شاعران دارای طبع و قریحه خوب از حصار برخاسته‌اند و در زادگاه خود و بخارا و سمرقند نام و شهرت یافتند. میرزا عالم جان حسرت، محمد رجب پری حساری، بابارثی حساری، جذبی حساری، مضمیر حساری، امام‌الدین بنده حساری، حاجی مرادی رازی، دبیر حساری، بسمل حساری از جمله آنهایند.<sup>۵۶</sup>

ادبیات فارسی در قلمرو امارت بخارا دو مکتب اساسی داشت. یکی مکتب هندی که علاقمندان آن از شعرای این سبک بیشتر اشعار بیدل دهلوی را پسندیده تضمین و تتبع شعری او را مسلک ایجاد می‌کردند؛ دیگر مکتب شعری متقدمان به خصوص سعدی و حافظ و جامی و کمال خجندی. تضمین و تتبع اشعار معاصران نیز از جمله ویژگی‌های ادبیات این حوزه و می‌توان گفت، کل ادبیات فارسی ماوراءالنهر در این دوره محسوب می‌شده است. پیداست که این عمل شعرا بازار مقلدانه را گرم می‌کرد و شعر اصلی را از رواج باز می‌داشت.

ظاهراً راز و علت اساسی به میدان ادب فارسی وارد نشدن شعرای عالی‌مشرّب و صاحب مکتب، در جدایی ماوراءالنهر از حوزه‌های دیگر زبان و ادب فارسی و ترویج تقلید و محدود ساختن اهداف سخنوران نهفته است. دریغ که بسیاری از شعرای ماوراءالنهر طبع سلیم خود را در گرداب تقلید گرفتار کرده‌اند. امکان دارد در این باب سندهای بسیار و قاطع بیاوریم. اما از حوصله این معرفی اجمالی ادبیات فارسی در منطقه بیرون است. لذا به آوردن تنها یک مثال اکتفا می‌کنیم. خان خوقند، امیر عمر خان متخلص به امیری، غزلی به این مطلع گفته است:

به ذوق آنکه رسانم به زلف یار انگشت

چو شانه می‌دهد از دست من هزار انگشت<sup>۵۷</sup>

به این غزل، جواب گفته پانزده شاعر را مؤلف مجموعه اشعار ذکر کرده است<sup>۵۸</sup> که غزلیات مشتاق شهر سبزی، جواد هراتی، سلطان خواجه ادا، حاذق گلخنی، ناله، مشرف، وزیر، هاتف، مایوس، خجالت، مجرم، محوی، بهجت و فضلی از جمله آنهایند. برای نمونه مطلع غزلیات پنج شاعر را از آن میان می‌آوریم:

تورا که دست رسا باشد و به کار انگشت

منه به خانه خان هیچ گه دو بار انگشت

(گلخنی)

مزن به رنگ حنا ز سمن زار انگشت

بکن ز خون دلم چون مژه نگار انگشت

(بهجت)

اشاره کرد به آن لعل آبدار انگشت

که سرخ گشت چو یاقوت خوش عیار انگشت

(محوئی)

شبی ز شوق رساندم به زلف یار انگشت

چونافه گشت ز هر عقده مشک بار انگشت

(هاتفی)

زنی چو شانه به آن زلف تابدار انگشت

ز چاک چاکی دل خویشتن برابر انگشت<sup>۵۹</sup>

(وزیر)

صاحبان طبع سلیم را نیاز به توضیح سستی‌های این نوع اشعار نیست و مطلع غزلیات آن ده نفر دیگر هم که از آوردن در اینجا اجتناب کردیم در همین سطح و همین پایه است.

### حوزه ادبی خوارزم

شهر خیوه تختگاه خان نشین خوارزم، مرکز حوزه ادبی خوارزم هم محسوب می‌شد. به سبب افزایش تعداد ترک‌زبان‌ها در خوارزم و احتیاج آنها به دانستن مضمون و محتوای شاهکارهای ادبیات فارسی در این سرزمین، نهضت عجیب ترجمه آثار ادبی و تاریخی از فارسی به ترکی به عرصه ظهور آمد. ادیبان معروف چون موسی خوارزمی و محمدرضا آگهی الهام‌بخش این نهضت بودند. در حوزه ادبی خوارزم به کوتاه زمانی گلستان، بهارستان، طوطی‌نامه، هفت پیکر، یوسف و زلیخا و بعضی داستان‌های شاهنامه به زبان

ترکی ترجمه شد، همچنین با سعی و ابتکار ادیبان و مورخان خوارزمی ترجمه کتاب‌های مهم تاریخی امثال *روضه‌الصفاء* و *تاریخ حبیب‌السیر* انجام یافت. کتاب یادداشت‌های واصفی موسوم به *بدایع‌الوقایع*، *داستان سلمان و ابسال جامی*، *داستان شاه و درویش بدرالدین هلالی* نیز از جمله ترجمه‌های انجام یافته در حوزه ادبی خوارزم است. موسی خوارزمی و محمدرضا آگهی شاعران ذولسانین یعنی به دو زبان فارسی و ترکی خوارزم به شمار می‌روند که تعداد اشعار ترکی آنها از اشعار فارسی‌شان بیشتر است، اما به شعر ترکی این هر دو نیز اصطلاحات و مضامین شعر کلاسیک فارسی زیاد تأثیر گذاشته است.

### حوزه ادبی فرغانه

شعرای این منطقه بیشتر در شهر خوقند که خان فرغانه آنجا استقرار داشت جمع آمده بودند. در زمان حکومت امیر عمر خان و همسر او نادره، محافل ادبی این حوزه شهرت و آوازه زیاد کسب کرد. عمر خان به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت و در هر دو زبان دیوان اشعار داشت. همسر او نادره نیز که در اشعار فارسی مکنونه تخلص می‌کرد، از سخن‌سرایان صاحب‌نام این عهد محسوب می‌شود. این بانوی سخنور در ترویج ادب فارسی نقشی مهم دارد. شعر ترکی را نیز نیکو می‌سروده است. بسیاری از شعرای صاحب‌طبع خجند، اخسیکت، فرغانه، نمنگان، اندیجان، اسروشنه و شهر ولایت دیگر در حوزه ادبی خوقند شرکت داشتند. فضلی نمنگانی که از مقربان خان خوقند بود در مقدمه تذکره خود نام ۷۵ شاعر را ذکر کرده است<sup>۶۰</sup> که با این دربار ارتباط داشتند. فضلی در تذکره منظوم خویش درباره آنها چنین گفته است:

از آن شاعران فرزانه‌اند	هواخواه سلطان فرغانه‌اند
همه روز و شب بر در شهریار	ثناخوان و فرمان‌بردار و جان‌نثار
به هر قافیه شاه گوید غزل	ردیفش به اهل سخن شد مثل
به هر وصف کلکش کند زمزمه	شدندش در آن بحر پارو همه <sup>۶۱</sup>

شاعران این حوزه ادبی نیز به سبب تقلید کاری ایشان و پایبندی به موضوعات محدود محلی در قلمرو زبان و ادب فارسی مقام بلند کسب نکرده‌اند. خدمات آنها بیشتر در

حفظ سنت‌های ادبیات فارسی و موضوعات متداول شعر غنایی مشخص می‌شود.

### انواع ادبی

نوع مقبول و مطبوع و رواج یافته شعر فارسی در عهد مذکور غزل بوده است. در دواوین اشعار همه شاعران غزل بیشتر از انواع دیگر شعر دیده می‌شود. مشاهیر غزل سرایان حوزه‌های ادبی ماوراءالنهر کسانی چون میرزا صادق منشی، جنیدالله حاذق، نازل خجندی، میرزا عالم جان حسرت، شوخی خجندی، رحمت‌الله مضطر و میرزا ادای بخارایی‌اند. رباعی در آثار ادبی ناصح ختلائی، نازل خجندی، شوقی کته قورغانی، میرزا صادق جاننداری مقام و منزلت بیشتر داشته است؛ چنان‌که در دیوان اشعار نازل خجندی بیشتر از ۲۷ رباعی مندرج است.<sup>۶۲</sup> در این دوره به سبب مشکلات اجتماعی تعداد قطعه‌های شکوایی و پند و اخلاق به درجات افزوده و در آثار ناصح، صادق، فنا، حاذق، شوقی، خمولی، نازل و شعرای دیگر بخش مهم دیوان اشعار ایشان را بر خود اختصاص داده است. قصیده‌سرایی با بحران سنگین و شدید مواجه گردید. از رواج بازماندن قصیده نشانگر ضعف و سکوت ادبیات درباری است. تعداد ناچیزی از قصاید که در اوصاف امرا گفته شد از نگاه هنر سخنوری مقام بلند نمی‌داشت. شاعران عهد در پیروی از موضوعات دیرینه قصه‌های معروف را از قبیل یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون به سلک نظم کشیده‌اند. از جمله جنیدالله حاذق قصه یوسف و زلیخا را به نظم درآورد. صلاح بخارایی نیز داستانی در این موضوع منظوم کرده است. محمدنبی احقر قصه لیلی و مجنون را به سلک نظم درآورد. گذشته از آن میرزا صادق منشی، ناصح ختلائی و مسیحای باسینی در موضوعات جدید، مثنوی‌های خوب تألیف کرده‌اند. دخمه شاهان از میرزا صادق منشی، مجلس‌افروز سروده ناصح ختلائی، رعنا و زیبا از مسیحای باسینی از جمله آنهایند. ناصح ختلائی همچنین دو مثنوی دیگر به نام حیرت‌انگیز و حدیقه‌الرسول نظم کرده است.

### سرچشمه‌های ادبی و تاریخی

بعد از تذکره مذکر الاصحاب ملیحا (تألیف ۱۶۹۲م) به مدت ۱۳۰ سال تذکره‌نویسی فارسی در آسیای میانه وجود نداشت. وضع نابسامان زبان در این سنت دیرین ادبی

نیز نقش خود را گذاشته بود. بعد از سکوت ۱۰۰ ساله، به سال ۱۸۲۲م فضلی نمنگانی تذکره شعرای معاصر خویش را به نام *مجموعه الشعرا* تألیف کرد. جالب آن است که مؤلف آنرا در وزن *شاهنامه* یعنی متقارب مثنی محذوف و مقسوم به تحریر درآورد. فضلی نمنگانی در مقدمه تذکره که مشتمل بر سیصد بیت است مقصد خویش را از تنظیم این تذکره بیان کرده است:

کنم وصف دانشوران زمان	در این نامه نامی دلستان
نویسم در این صفحه معتبر	ز اوصاف ارباب فضل و هنر
که تا ماند از نام ایشان نشان	یکایک بگویم در این داستان
که هستند در مجلس شه مدام	گروه بزرگان عالی مقام
که هر یک بود زبده روزگار <sup>۶۳</sup>	به فضل و هنر جمله کاملی یار

تذکره فضلی به همراه اشعاری که از سخنوران عهد خویش آورده است، بیشتر از ۹ هزار بیت است. بیشتر اشعار شعرای فرغانه به طفیلی این تذکره محفوظ مانده است. در برابر از رواج ماندن تذکره نویسی، تاریخ‌نگاری فارسی آسیای میانه نفوذ و اعتبار بیشتر کسب کرد. *منتخب‌التواریخ* تألیف حاجی محمد حکیم خان مهم‌ترین کتاب تاریخی ماوراءالنهر در عهد منغیتیان و خانات فرغانه محسوب می‌شود. مؤلف مدتی میرنمگان و تورقورغان بوده است. اما بر اثر اختلافات از وظیفه خود کنار گرفته، اختیار سفر کرد. حاجی محمد حکیم خان مدتی در ایران، مصر، سوریه، عربستان، ترکیه، قفقاز، روسیه و چین به سر برده و در ایران با فتحعلی شاه و در روسیه با الکساندر اول ملاقات داشته است. *منتخب‌التواریخ* به قلم فصیح و آسان فهم ماوراءالنهری تألیف شده است. مؤلف مقصد خود را از تألیف این کتاب چنین بیان کرده است: «فقیر در اینجا دولت و نسبت دو خاندان را بیان می‌کنم که بعد از اشترخانی به اینها رسید. اول منغیت که در بخارا سلطنت می‌کند. دوم منگ (minq) در خوقند الحال سلطنت می‌کند و دولت یوز و کینگس و دیگر را در زمین این دو دولت بر سبیل اجمال خواهم بیان کردن»<sup>۶۴</sup>. مصنف *منتخب‌التواریخ* از روزگار و اشعار سخنوران آسیای میانه اسناد مهم فراهم آورده است.

همچنین کتاب و رسایل تاریخی دیگر امثال *محضرالمصنفین* تألیف محمدامین

نسفی، تحفه خانی نوشته محمد وفای کرمینگی حائز اهمیت‌اند. در این دوره محمدشریف نقی کتاب تاج‌التواریخ، محمد یعقوب تاریخ‌نامه گلشن‌الملوک را تألیف کردند. فتح‌نامه خانی نوشته عبدالخالق منشی، و فتوحات امیر شاه مراد تصنیف میرزا صادق از جمله تواریخ منظوم این عهد محسوب می‌شوند.

### شاعران نامور عهد منغیت و آثار مهم آنها

در این دوره شاعران دارای ذوق و سلیقه عالی که در پایه و مقام سیدا، بیدل و شوکت بخارایی باشند اصلاً به میدان نیامدند. اما جنیدالله حاذق، میرزا صادق منشی، نازل خجندی، حسرت حصاری، ناصح ختلانی، نادره خوقندی و شوکت خجندی از شهرت و استقبال بیشتر برخوردار شده‌اند. جنیدالله حاذق صاحب قصه یوسف و زلیخا و دیوان اشعار و رساله‌های تحقیق‌القواعد و واقعات اسلامی است. رساله اول در شرح و بیان مسائل طب نگاشته شده است. حاذق اولین شاعری است که در مراکز ادبی بخارا، خوارزم و فرغانه شهرت کسب کرده است. ولی بیشتر عمرش در بخارا سپری شده است. قصه یوسف و زلیخا را در فرغانه ختم کرد و به سفارش خان خوارزم ترجمه تاریخ روضة‌الصفاء را، که بعد در گذشت موسی خوارزمی به تأخیر افتاده بود، به انجام رساند.<sup>۶۵</sup> تعداد کثیری از معاصران و شعرای بعدی تتبع اشعار او کرده‌اند.

میرزا صادق منشی، از پیروان سبک قدما بود. بیشتر از اشعار حسن دهلوی و کمال خجندی پیروی کرده است. خود می‌فرماید:

خسرو ملک سخن آمده صادق چو کمال

هرچه گوید همه بر وجه حسن می‌گوید<sup>۶۶</sup>

مهم‌ترین تألیفات او مثنوی دخمه شاهان است. میرزا صادق راه و شیوه مؤثری در این داستان پیش گرفته است. شاعر در مزارستان بخارا به زیارت دخمه شاهان می‌آید. چهار بخش اساسی داستان به دخمه‌های سبحانقلی خان، عبیدالله خان، عبدالفیض خان و عبدالؤمن خان اختصاص دارد. میرزا صادق با نیت به عدالت دعوت کردن امرای دوره پشیمانی و ندامت و حسرت و دریغ خان‌های مفقود را به قلم آورده است. همچنین مثنوی‌های قضا و قدر، رفع تومن آهوگیر و خیرآباد، عاشق شدن درویش به دختری

هم به قلم اوست.

نازل خجندی، شاعر صاحب دیوان است. از قدما به اشعار حافظ و از شعرای هندی به بیدل دهلوی ارادت دارد که از دیوان او ظاهر می‌شود. در بخشی از اشعارش «طرازی» تخلص کرده است. او به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت و اشعارش وضع آن روزگار را روشن افاده کرده است:

امتیازی بود از نادان و دانا حالیا

این تفاوت در میان گم شد نشان پیدا نشد

از چه می‌خواهد مروت ز اهل دولت این زمان

رفته عنقا در پس غار آشیان پیدا نشد

میرزا عالم خان حسرت هم از شاعران پرآوازه بوده است و چندین شعر به لهجه محلی دارد. از اشعار دیگر او نیز پیداست که در شعر دست قوی داشته است. مخمس‌های دلچسبی به اقتفای عبدالرحمان جامی، بدرالدین هلالی، کلیم کاشانی، بیدل دهلوی و شعرای دیگر نظم کرده است. اشعار حسرت حصاری و بعضی شعرای دیگر معاصر او از قبیل محمدشریف گلخنی و نازل خجندی برای آموزش ویژگی‌های لهجه‌های زبان فارسی ماوراءالنهر بسیار مهم است.

در رونق و انتشار شعر فارسی ماوراءالنهر خدمت بانوان شاعر نیز ارزشمند است. نسوان از قرن ۳ق یعنی از زمان رابعی بلخی مقام ویژه در گسترش زبان و ادب فارسی ماوراءالنهر داشتند. در قرون ۱۲ و ۱۳ق نیز بانوان شاعر در ماوراءالنهر روزگار به‌سر برده‌اند که مکنونه، اویسی، محزونه، زیبای خجندی، عنبراتون از جمله آنهایند. مکنونه از مشاهیر سخنور این عهد بوده و در اشعار فارسی مکنونه و در شعر ترکی‌اش نادره تخلص می‌کرده است. دیوان فارسی او شامل ۳۵۰ غزل و انواع دیگر شعر است. اشعارش دل‌پسند و معنی‌پرور است از جمله:

به محرومی گلگشت و به اوضاع گران جانی

سراسر چون پر طاووس دارم چشم حیرانی

صفای طینتم آینه‌دار چشم ناامیدی است

تواند خواند راز من کسی از خط پیشانی

ز خون دیده بر خان بضاعت ماحضر دارم  
 گر آید چون پری در شیشه دل غم به میهمانی  
 به هنگام کتابت ناله خیزد از هر انگشتم  
 کند در هجر الفت پنجه‌های من نیستانی  
 توان افتد کمند فکرتم برگردن معنی  
 در آن محفل که همچون شمع می‌سازم گل‌افشانی  
 به جز آشفته‌گی مکنونه دیگر بر نمی‌دارد  
 ولی دارم هوس پرورده زلف پریشانی<sup>۶۷</sup>

### زبان و ادب فارسی ماوراءالنهر در زمان استقرار روسیه تزاری

در نیمه دوم قرن ۱۳ق/۱۹م ارتش روسیه تزاری نیروهای حربی امیر بخارا را از هم شکسته این سرزمین را تحت اطاعت خود درآورد. محاربه زیر بلاق که از نواحی تابعه سمرقند است با شکست کامل امیر بخارا انجام یافت. بر اثر تحولات عظیم سیاسی، در فرهنگ و ادب کشور ویژگی‌های نظرس عرفی هستی کردند. نهضت نیرومند ادبی با عنوان نهضت معارف پروری یا تجددگرایی به میان آمد. این نهضت را ادیب فارسی زبان بخارایی احمد دانش بنیاد گذاشت. احمد دانش که از جمله خادمان امیر بخارا بود یک جایه با هیأت دولت امیر سال‌های ۱۸۵۷م، ۱۸۶۹م و ۱۸۷۳م به روسیه سفر کرد. به هنگام سفر و بازدید و صحبت‌های متعدد با اشخاص گوناگون، قیاس و تطبیق اصول‌های کشورداری امارت بخارا و امپراتوری روسیه احمد دانش را وادار کرد که اندیشه‌های خویش را رساله‌ای مخصوص بنویسد و راه و اصول اصلاحات سیاسی را مطرح سازد. این اثر او رساله در نظم تمدن و تعاون عنوان دارد. بعد از این باز دو کتاب مهم احمد دانش به میدان آمد که *نوادرالوقایع* و *رساله تاریخی* نام دارد.

*نوادرالوقایع* در اندیشه و افکار ادیبان ماوراءالنهر تکان عظیم وارد کرد. تعداد زیاد سخنوران از اندیشه و افکار احمد دانش استقبال و پیروی به عمل آوردند. سخنوران این دوره را به دو گروه اساسی نسبت داده‌اند. به گروه اول احمد دانش و پیروان او شامل می‌شوند که آنها را ادبای معارف پرور یا تجددگرا نامیده‌اند. گروه دیگر سخنوران منسوب



به دربار و مقربان امیران منغیت بودند. تعدادی از سخنوران به هیچ‌یک از آن دو گروه شامل نیستند. اهل هنر و بازاری که پیشه اصلی ایشان شاعری نبود. بنا به پژوهش انجام داده ادب‌شناس تاجیک، رسول هادی‌زاده، در این دوره ۳۹۵ تن سخنوران روزگار به‌سر برده‌اند.<sup>۶۸</sup> از میان آنها احمد دانش، واضح بخارایی، شمس‌الدین شاهین، عبدالقادر خواجه سودا و تمکین بخارایی پیشروان عرصه ادبیات فارسی ماوراءالنهرند.

### انواع ادبی

در آثار بیشتر شاعران، غزل مقام اساسی دارد. نمونه‌های بهترین غزل را شاهین، سودا، سلطان خواجه ادا، حیرت و طغرل به میدان آورده‌اند. سخنوران غزل‌سرا از بیدل دهلوی پیروی می‌کردند. از آثار ادبی اهل قلم پیداست که علاقمندان سبک قدما نیز کم نبوده‌اند. از ویژگی‌های عمده غزل‌سرایی با هم آمدن طرز سخن قدما و شیوه هندی محسوب می‌شود، چنان‌که از تضمین و تتبع شعرا و از تخمیسات ایشان این ویژگی بیشتر به نظر می‌رسد. از جمله شمس‌الدین شاهین به اشعار حافظ، کمال خجندی، جامی و از شعرای هندی به آثار بیدل پیروی کرده است.<sup>۶۹</sup> این ویژگی در آثار محمد صدیق حیرت<sup>۷۰</sup>، نقیب خان طغرل<sup>۷۱</sup> و شاعران دیگر نیز به نظر می‌رسد.

انواع دیگر شعر فارسی به اندازه غزل رواج نداشتند. اما از نظر سخنوران بر کنار هم نمانده‌اند. در دواوین شعرا تعدادی قصاید، قطعه، ترجیع‌بند، مسمط، رباعی وارد شده‌اند که از توجه اهل ادب به آنها گواهی می‌دهد. برای اولین بار در ادبیات فارسی ماوراءالنهر نثرنویسی بر نظم و شعر برتری پیدا کرد. تحولات عظیم اجتماعی اقتضا می‌کرد که اهل سخن راه و شیوه جالب و مؤثر جستجو و دریافت نمایند. سخنوران ماوراءالنهر نوشتن کتب سفر و یادداشت‌های راه را افاده‌گر نیازهای خود دریافتند. سفرنامه و یادداشت‌نویسی امکان فراهم آورد که اهل قلم با زبانی دلچسب و غالباً موافق و مفهوم برای کلیه علاقمندان از واقعات سفر و دیده و شنیده‌های خویشتن حکایت کنند. معلوم است که در این آثار امکانات خوب اظهار اندیشه فراهم می‌آید. در این‌گونه آثار امکان بود برخی از ظرایف از زبان اشخاص مختلف بیان گردد.

نمونه خوب آثار نثر یادداشتی و سفرنامه کتاب *نوادرالوقایع* تألیف احمد دانش

(فصل‌های ویژه این موضوع)، سفرنامه واضح بخارایی موسوم به *سوانح‌المسالک* و *فراسخ‌الممالک*، *سفرنامه تحف اهل بخارا* نوشته میرزا سراج حکیم محسوب می‌شوند. از معارف پروران و تجددگرایان تاجیک عبدالرئوف فطرت در پیروی از آثار مذکور قصه بیانات سیاح هند و مناظره را تعریف کرد. *سیاحت‌نامه فرغانه* از جمله سفرنامه‌های منظوم است که به قلم محمدصدیق حیرت نوشته شده است. دیگر از شعرای روشن‌فکر، صدیق خواجه عجزی، در مثنویات خویش واقعات سفرنامه را به تحریر درآورده است. مثنوی در شعر این دوره نفوذ چشمگیر ندارد. مثنوی *تحفه دوستان* به قلم شمس‌الدین شاهین زیر تأثیر اثر معروف سعدی، *بوستان* نگاشته شده است. این مؤلف داستان *لیلی* و *مجنون* را نیز به سلک نظم آورده است. شاعرانی مانند صدیق خواجه عجزی و امیر خجندی در موضوعات مهم عهد خویش چند مثنوی تألیف کرده‌اند. عجزی مثنوی‌های *انجمن ارواح* و *مرآت عبرت* و اسیری مثنوی *تمثال* را به مقصد ترغیب عقاید معارف‌پروری و تجددگرایی به قلم آورده‌اند.

### منابع ادبی

سال ۱۸۷۱م واضح بخارایی تذکره‌ای با عنوان *تحفة الاحباب* نوشت که سخنوران دیگر این عهد را به تحریک آورد. چندین نفر از ادب‌پژوهان در استقبال *تذکره ملیح*، *تذکره الشعرا*هایی تألیف کردند که نعمت‌الله محترم، صدیق خواجه حشمت، عبدالله خواجه عبدی، افضل مخدوم، پیرمستی، خواجه عبدالعظیم شرعی، و صدرضیاء از جمله آنهایند. در سرزمین ماوراءالنهر هیچ زمانی دیگر تذکره‌نویسی این چنین رواج نداشت که این دوره دارد. فضایل مهم این تذکره‌ها در آن ظاهر می‌شود که بیشتر مؤلفان اسناد کتاب خود را از خود اهل سخن یا نزدیکان ایشان به دست آورده‌اند. این تذکره‌ها ویژه سخنوران ماوراءالنهر است به ندرت اسمی از شعرای حوزه‌های دیگر ادب فارسی تذکر یافته است. این قسم هم آن سخنوران‌اند که اختیار سفر این سرزمین کرده با مؤلفان این تذکره‌ها آشنایی پیدا نموده‌اند.

۱. *تحفة الاحباب*. این تذکره واضح بخارایی از روزگار و آثار ۱۵۵ تن از سخنوران قرون ۱۲ و ۱۳ق اطلاعات مهم دارد. *تحفة الاحباب* نه تنها برای علاقمندان حوزه ادبی

ماوراءالنهر، می‌توان گفت برای کل زبان و ادب فارسی مهم و ارزشمند است. از آن سبب که واضح در ظرف هشت سال زحمت بسیار را تحمل کرد و از میان سخنوران تعدادی را برگزید و اشعار ایشان را نقد کرد و بهترین ایشان را به این کتاب وارد آورد. همه تذکره‌نویسان دیگر که در فوق اسم ایشان تذکر یافت، تحت تأثیر *تحفة الاحباب* کتاب نوشته‌اند. دانشمند تاجیک تورسون بی نعمت‌زاده معین کرده است که واضح در این اثر ۱۶۰ مصرع اشعار ضبط نموده که از آن ۴۱ مصرع به زبان عربی و ۲۰ مصرع به زبان ترکی می‌باشند. باقی همه به زبان فارسی‌اند.<sup>۷۲</sup> *تحفة الاحباب* سال ۱۳۳۲ق (۱۹۱۴م) در تاشکند و سال ۱۹۷۷م در دوشنبه به کوشش اصغر جان‌فدا به طبع رسیده است.

۲. *تذکره الشعرا* تألیف صدیق خان حشمت. حشمت فرزند مظفر خان امیر بخارا بود. تذکره او مشتمل بر دو قسم و ذکر احوال و اشعار ۱۷۳ شاعر است. حشمت با ادیبان نامور رابطه تنگاتنگ داشت و با کمک ایشان اطلاعات مهم جمع و ثبت کرده است. بنابر اخبار رسول هادی‌زاده، او تذکره ناتمام دیگری نیز دارد.<sup>۷۳</sup>

۳. *تذکره الشعرا* تألیف حاجی نعمت‌الله محترم. مؤلف از مقربان امیر بخارا عبدالاحد بود و در آغاز نازک تخلص می‌کرد. در تذکره از احوال و آثار ۳۰۰ تن از سخنوران و فضایی فارسی‌زبان اطلاعات ارزشمند فراهم آورده است. بعد از درگذشت نعمت‌الله محترم تذکره‌نویس دیگر این عهد، شریف خان مخدوم صدرضیاء متن تذکره را تحلیل و تکمیل کرده است. *تذکره الشعرا* محترم در سال ۱۹۷۵م به اهتمام اصغر جان‌فدا به زیور طبع آراسته شده است.

۴. *افضل التذکر فی ذکر الشعرا والاشعار* تألیف افضل مخدوم بخارایی است. او سعی کرده است درباره احوال و اشعار آنهایی گفتگو کند که از تذکره واضح بخارایی بیرون مانده‌اند یا بعد از نوشته شدن تذکره واضح مدتی دیگر زیسته و تألیفاتی انجام داده‌اند. تذکره افضل مخدوم شامل احوال و اشعار ۱۳۵ تن از سخنوران قرن ۱۳ق است. این تذکره سال ۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م به اهتمام سلیم بیک اناق به طبع رسیده است.

۵. *تذکره الشعرا* متأخرین نگاشته عبدالله خواجه عبدی مشتمل بر ذکر اشعار و مختصری از احوال ۸ تن از شعرا و فضایی آخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ق است و به

ترتیب الفبایی تصنیف شده است. این کتاب در سال ۱۹۸۳م به کوشش اصغر جان‌فدا به طبع رسیده است.

۶. تذکرة الشعراء، تألیف حاجی عبدالعظیم شرعی. از فضلالی جهان‌گشته بخارا بود. با تخلص سامی شعر می‌گفت. تذکرة او به انجام نرسیده است. نسخه خطی آن در گنجینه نسخ خطی انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان به شماره ۱۱۱/۳۳۹۶ محفوظ است.

۷. تذکرة الشعراء، نوشته شریف خان مخدوم صدرضیاء به نظم. نخستین تذکرة از این عهد است که به کوشش محمدجان شکوری بخارایی فرزند صدرضیاء در تهران به طبع رسیده است. تذکرة الشعراء بعد از مجموعه الشعراء تصنیف فضلی نمنگانی دومین تذکرة منظوم در وزن شاهنامه است. صدرضیاء در نسخه اصلی تذکرة در خصوص فضل و چگونگی شعر ۴۵ تن از اهل سخن ماوراءالنهر اظهار نظر کرده است. اصلاً تعداد سخنوران به درجات بیشتر از این مقدار بوده است، اما مؤلف اهم شعرای روزگار خود را برگزیده است. صدرضیاء در آثار دیگرش درباره ۹۶ شاعر زمان خویش اطلاعات داده است که آن همه در چاپ تهران (۱۳۸۰ش) به صفت ضمیمه منظور علاقمندان شعر فارسی آسیای میانه قرار گرفته است.<sup>۷۴</sup> اخبار این منابع اهل تحقیق را به آن نتیجه خواهد آورد که با وجود وضع نامساعد و اختلافات زیاد اجتماعی و مشکلات و گرانی روزگار مراکز مهم ادبی ثابت و برقرار ماندند. گذشته از این تعداد سخنوران تجدیدگرا با آثار ابدی ارزشمند در پیشروی زبان و ادب فارسی خدمات شایسته تحسین انجام دادند. شمس‌الدین شاهین که از زبده شعرای قرن ۱۳ق است در بیان احوال زمانه چنین گفته است:

زین سان که خواهش دهر جز شور و شر نباشد

بدتر در این زمانه عیب از هنر نباشد

سود متاع دانش غیر از ضرر نباشد

آدم کسی نخواند آنرا که خر نباشد

جایی روم که گردون بالای سر نباشد

اما چی می‌توان کرد جایی دگر نباشد<sup>۷۵</sup>

شمس‌الدین شاهین با عمر کوتاه سی و پنج ساله خود مقام شامخ در ادبیات این عهد دارد. اثر منظوم او موسوم به *بدایع‌الصنایع* از جمله مهم‌ترین تألیفات تجددگرایان و روشنفکران این قرن است. دیوان اشعار و مثنویات ارزشمند او به نام *تحفه دوستان و لیلی و مجنون حجت مقام و منزلت بلند شاعر در ادبیات فارسی ماوراءالنهر محسوب می‌شود.*

دیگر از مشاهیر سخنوران قرن ۱۳ق واضح بخارایی است که چندین اثر، از جمله: *سفرنامه سوانح‌المسالک فی فراسخ‌الممالک، تذکره تحفه‌الاحباب فی تذکره‌الاصحاب، رساله کان لذت و خان نعمت، قصه منشور عقایدالنساء و غزلیات، قصاید و انواع دیگر شعر دارد.*

رحمت‌الله واضح مرد فاضل و جهان‌گشته بود. آثارش با سبک، پخته و متین نوشته شده است. احوال و آثار واضح به‌طور گسترده و مفصل در کتاب *تورسون‌بی نعمت‌زاده* بررسی و نقد شده است. واضح بخارایی در بیان فضایل خویشتن در قصیده افتخاریه چنین فرموده است:

گفتم: اول آنکه هستم حافظ قرآن حق

می‌کنم تفسیر لفظ و معنی آن سرسری

از حدیث سرور عالم به قدر سه هزار

سال‌ها شد کرده آنرا سینۀ من دفتری

فضل دوم آنکه باشد قرب سال بیست و هفت

کرده‌ام ختم جمیع درس‌ها را یک سری

در لغات فارسی و ترکی و لفظ عرب

بردم از میدان معنی گوی سبق و برتری

شعر گفتن نیز در این سه زبان در این زمان

شاعری را نیست جز من جرئت نطق‌آوری

تا چه بد کردم که با این دستگاه علم و فضل

خون دل آمد نصیبم جای راحت‌پروری<sup>۷۶</sup>

همین‌گونه مضامین و مطالب شکوی در آثار عبدالقادر خواجه سودا، محمد صدیق

حیرت، تاش خواجه امیری، نقیب خان طغرل احراری و سایر شعرای این دوره مقام اساسی دارد. به نتیجه این مقال مختصر آنکه در فاصله چهارصد سال از اوایل قرن ۱۰ تا انتهای قرن ۱۲ ق زبان و ادبیات فارسی در ماوراءالنهر سنت‌های دیرین خود را حفظ کرد، پایدار و استوار باقی ماند. بر مبنای سرچشمه‌هایی که ذکر مختصر آنها صورت گرفت، در این مدت نه چندان طولانی بیشتر از دو هزار سخنور فارسی زبان در مهم‌ترین مراکز ادبی ماوراءالنهر زندگی به سر برده‌اند که نقش قلم آنها یادگار بی‌گزند در جریده روزگار خواهد بود. با اطمینان کامل می‌توان گفت که در سرزمین ماوراءالنهر همراه با دو رود بزرگ و پرآب سیحون و جیحون همواره رود شعر و ادب فارسی از رودکی تا کمال خجندی و از بیدل تا صدرالدین عینی از زمین دل‌ها جاری شده است. میراث خطی محفوظ مانده از نخبگان علم و ادب این سرزمین حجت قاطع بر پایداری و بقای زبان و ادب فارسی در خطه ماوراءالنهر است.

## پی نوشت

۱. مطربی، ۲۴-۲۹
۲. نقیب‌الاشراف بخارایی، ۱۸
۳. Hadizade, 35
۴. id, 36
۵. Karimov, *Adabiyat...*, 53
۶. id, 40-42
۷. Ayni, 19
۸. Boldirev, *Zaunaddin Vosifi*, Stalinabad, 1957
۹. Boldirev, 301-303
۱۰. مشفق، ۶۵
۱۱. همو، ۱۳۸
۱۲. همو، ۵۹
۱۳. Ahrori, 85-86
۱۴. id, 71
۱۵. id, 122
۱۷. Gafurov, 561
۱۸. Mirzoev, *Sayda ...*, 8
۱۹. سیدای نسفی، ۲۸۶-۲۹۰
۲۰. همو، ۲۹۴
۲۱. sa'diyof, 14
۲۲. id, 40
۲۳. ملیحای سمرقندی، ۱۰۰
۲۴. فهرست نسخ خطی ...، ۱۱۷/۱
۲۵. نصرآبادی، ۴۳۲-۴۴۴
۲۶. Mirzoev, *Sayda*, 77-78
۲۷. سیدای نسفی، ۱۹۸
۲۸. همو، ۴۰۸
۲۹. همو، ۴۰۹
۳۰. همو، ۳۴۳
۳۱. همو، ۲۷۷
۳۲. همو، ۱۵۴
۳۳. همو، ۳۲۴
۳۴. همو، ۲۶۲
۳۵. همو، ۳۳۶
۳۶. همو، ۴۳۷
۳۷. همو، ۴۵۶
۳۸. همو، ۴۵۹
۳۹. همو، ۴۳۴-۴۶۶
۴۰. ملیحای سمرقندی، ۱۴۲
۴۱. زردوز سمرقندی، ۳۱
۴۲. عبدالغنی میرزایف دربارهٔ احوال و آثار شاعر کتابی موسوم به «ملحم بخارایی» تألیف و سال ۱۹۴۸ م در دوشنبه نشر کرده است
۴۳. ملحم بخارایی، ۶۲
۴۴. همو، ۲۸
۴۵. Samondarkhoja, 108
۴۶. id, 78
۴۷. شیدای خجندی، دیوان
۴۸. Abibov, *Ganji Badakhshon*, 94-96
۴۹. ibid, 98ff
۵۰. Ma'sumi, 100
۵۱. Abibov, *Az tarihi...*, 191

65. Amirgulov, *Gunaydullohi...*, Dushanbe, 1967
66. Karimov, *Mirzo sodiqi ...*, 74
67. Adabiyoti tojik ... , 225
68. Hadizade, 279-293
69. Shohin, 334-345
70. Hayrat, *Ash'ori muntakhab* ۵۷. فضلی نمنگانی، ۱۹۷
71. Tuqral, *Muntakhabi ash'or*, 243-254 ۵۸. همو، ۲۰۰-۲۰۶
72. Ne'matzoda, 80 ۵۹. همو، ۲۰۰-۲۰۳
73. Hadizade, 33-34 ۶۰. همو، ۴-۱۱
۷۴. تذکره اشعار، ۲۳۹-۳۵۲ ۶۱. همو، ۴
75. Shohin, 336
76. Ne'matzoda, 198-199
62. Karimov, *Nozili Khujandi*, 21 ۶۳. فضلی نمنگانی، ۴
۶۴. محمدحکیم خان، ۱۵۱-۱۶



## کتابشناسی:

- «ادب فارسی در آسیای میانه»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۱.
- راقم سمرقندی، میرسید شریف، *تاریخ راقم*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۸۰ش.
- زردوز سمرقندی، فطرت، *طالب و مطلوب*، تاشکند، ۱۹۱۷م.
- سیدای نسفی، *کلیات آثار*، به کوشش جابلقا دادعلی شاف، دوشنبه، ۱۹۸۰م.
- شیدای خجندی، *دیوان اشعار*، نسخه خطی انستیتو علوم جمهوری تاجیکستان، شم ۱۳۴۱.
- عبدی، عبدالخواجه، *تذکره الشعرا*، به کوشش اصغر جان فدا، دوشنبه، ۱۹۸۳م.
- عینی، صدرالدین، *نمونه ادبیات تاجیک*، مسکو، ۱۹۲۶م.
- فضلی نمنگانی، *مجموعه الشعرا*، تاشکند، ۱۳۲۰ش.
- فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی علوم جمهوری تاجیکستان*، به کوشش علی موجانی و امیر یزدان علی مردان، تهران، ۱۳۷۷ش.
- محمدحکیم خان، *منتخب التواریخ*، به کوشش محمدعاصمی و احرار مختارزاده، دوشنبه، ۱۹۸۲م.
- محمدیوسف منشی، *تذکره مقیم خانی*، به کوشش فرشته صرافان، تهران، ۱۳۸۰ش.
- مخدوم پیر مستی، *افضل، افضل التذکار*، به کوشش سلیم بیک اناق، تاشکند، ۱۳۳۷م.
- مخدوم صدرضیاء، *شریف جان، تذکار اشعار*، به کوشش محمد جان شکوری بخارایی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- مشفق بخارایی، *کلیات*، نسخه خطی انستیتوی آثار خطی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان، شم ۴۴۵ و ۲۳۹.
- مطربی سمرقندی، *تذکره الشعرا*، به کوشش اصغر جان فدا، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ملحم بخارایی، *دیوان اشعار*، نسخه خطی انستیتو شرق شناسی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، شم ۱۳۰/۱.

ملیحای سمرقندی، محمدبدیع، مذکرالاصحاب، نسخه خطی انستیتو شرق شناسی آکادمی علوم  
جمهوری ازبکستان، شم ۵۸/۱.

نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۶۱ش.

نعمت‌الله محترم، تذکره الشعرا، به کوشش اصغر جان‌فدا، دوشنبه، ۱۹۷۵م.

نقیب‌الاشراف، سعید، مذکرالاحباب، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۷ش.

واصفی، محمود، بدایع‌الوقایع، به اهتمام الکساندر بالذیرف، مسکو، ۱۹۶۱م.

واضح بخارایی، تحفة الاحباب فی تذکره‌الاصحاب، به کوشش اصغر جان‌فدا، دوشنبه، ۱۹۷۷م.

Abibov, A., *Ganji Badkhshon*, Dushanbeh, 1974.

id, *Az tarihi Adabiëti Tojik dar Badahşon*, Dushanbe, 1971.

*Adabiyot Tojik dar nimai duvvani asri XVIII va avvali asri XIX*, Dushanbe, 1989.

Ahrori, Z., *Mushfiqi*, Dushanbe, 1987.

Amirgulov, S., *Gunaydullohi Hozig va dostoni u Unsof va Zolaykho*, Dushanbe, 1967.

Ayni, S., *Kulliyot*, Dushanbe, 1977.

Boldirev, A. N., *Zaynaddin Vosifi*, Stalinabad, 1957.

Gafurov, B. G., *Tadzhiki*, Moscow, 1972.

Hayrat, *Ash'ori muntakhab*, Dushanbe, 1964.

Hadizade, R. and et al., *Adabiyat-e tajik dar nime-ye dovom-e asr-e XIX*, Dushanbe, 1968.

Karimov, U., *Mirza Sodigi Manshi*, Dushanbe, 1972.

id, *Nozili khujandi*, Dushanbe, 1978.

Karimov, U., *Adabiyati Tojik dar asri XVI*, Dushanbe, 1985.

Ma'sumi, N., *Asarhoi muntakhab*, Dushanbe, 1980.

*Mirosi Adabii shoironi Hisor, ta'lifi Amirbek Abibov*, Dushanbe, 1974.

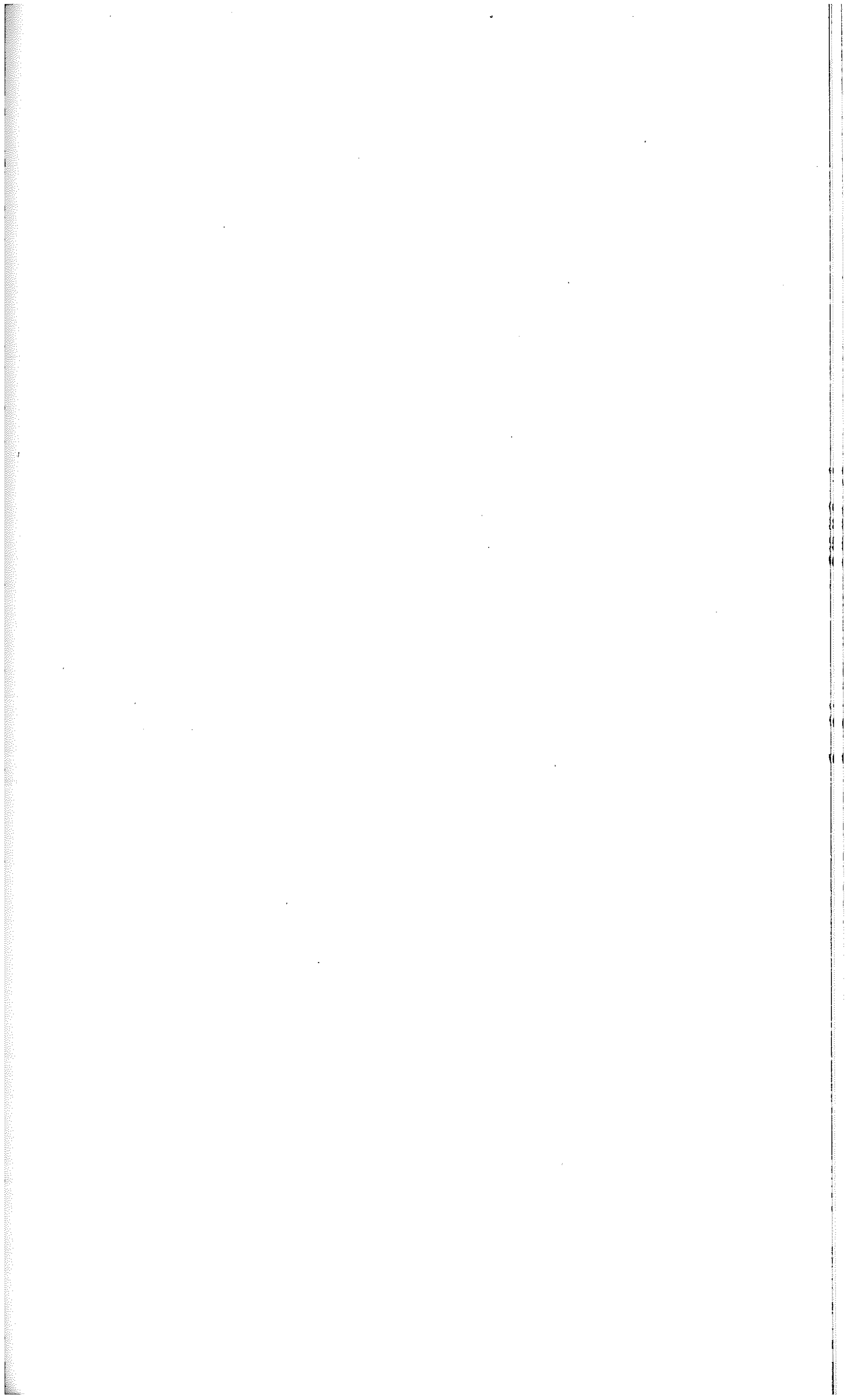
Mirzoev, A., *Mulhami Bukhoroi*, Stalinobod, 1948.

id, *Sayda va magomi u dar ta'rihi Adabiyoti Tojik*, stalinobod, 1947.

*Mukimkhanskaya istoriya, Perevod s tadjikskogo, premechaniya I ukazateli*, ed. A. A.

Semyonova, Tashkent, 1956.

- Ne'matzoda, T., *Voze*, Dushanbe, 1967.
- Sa'diyof, S., *Adabiyat-e Tajik dar asr-e XVII*, Dushanbe, 1987.
- Samandarkhoja Nasafi, *Dastur-ul-muluk*, Dushanbe, 1990.
- Shohin, *Ash'ori muntakhab*, Stalinbod, 1960.
- Tugral, *Muntakhabi ash'or*, Dushanbe, 1964.
- Vohid, A., *Uzbek Adabiyati ta'rikhi*, Tashkent, 1967.



## تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر و افغانستان

میرزا ملا احمد - اصغر دادبه

تذکره‌نویسی در خراسان بزرگ - که ماوراءالنهر نیز بخشی از آن به‌شمار می‌آید - دارای تاریخی کهن، به کهنسالی تاریخ فرهنگ و ادب فارسی است و با سیر و تحول ادبیات فارسی، پیوندی ناگسستنی دارد. بنابراین، همان‌سان که سیر ادبیات در ماوراءالنهر و خراسان، بخشی از سیر ادبیات فارسی محسوب می‌شود<sup>۱</sup>، تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر و خراسان نیز بخشی از جریان تذکره‌نویسی در ایران، اعم از ایران جغرافیایی و ایران فرهنگی، به‌شمار می‌آید و چونان بحث از ادبیات در ماوراءالنهر به‌طور عام، و ادبیات در تاجیکستان به‌طور خاص، باید آنرا به‌طور کلی به دو عصر یگانگی و جدایی تقسیم کرد<sup>۲</sup>.

### عصر یگانگی

این عصر، از منظر تاریخ و تاریخ‌نویسی از آغاز تاریخ ایران شروع می‌شود و تا جدایی رسمی ماوراءالنهر در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۳ق/۱۹م از ایران، استمرار می‌یابد. از منظر تاریخ ادبی، آغاز این عصر، پس از دو قرن سکوت<sup>۳</sup> سدهٔ ۳ق/۹م است که با روی کار آمدن

حکومت‌های ملی، به‌ویژه حکومت ملی و ایران‌گرای سامانیان (حکومت: ۲۶۱-۳۸۹ق/ ۸۷۵-۹۹۹م)، به مرکزیت بخارا، در ماوراءالنهر و تولد و رشد و رواج زبان و ادب فارسی دری در این دیار، تاریخ شعر و ادب فارسی و سپس جنبش تذکره‌نویسی از سده ۷ق/ ۱۳م آغاز می‌شود. تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر را در این عصر می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

### دوره اول (از سده ۷ تا سده ۹ق)

در این دوره پیشگامان تذکره‌نویسی دیار ماوراءالنهر ظهور می‌کنند. نویسنده کهن‌ترین کتابی که می‌توان آنرا تذکره در معنای امروزی آن به‌شمار آورد، یعنی عوفی اهل بخارا است. وی کتاب خود موسوم به *لباب‌الالباب* را در ۱۸ق/ ۱۲۲۱م در هند نوشته است.<sup>۴</sup> همچنین دولت‌شاه، نویسنده نخستین کتابی که نام تذکره بر خود دارد، یعنی *تذکره‌الشعرا* (تألیف سده ۹ق/ ۱۵م در هرات)<sup>۵</sup> نیز اهل سمرقند است. چنان‌که مؤلف کتاب معروف *چهارمقاله* (تألیف حدود ۵۵۰ق/ ۱۱۵۵م)، یعنی نظامی عروضی نیز اهل همین شهر است. *چهارمقاله* را می‌توان در شمار آثاری محسوب داشت که زمینه‌ساز تذکره‌نویسی به‌شمار می‌آیند.<sup>۶</sup> چنین است که خردمندان ماوراءالنهر، به‌ویژه فرهیختگان دو شهر تاریخی و فرهنگی سمرقند و بخارا، همان‌سان که در شعر و ادب فارسی، در ایران جغرافیایی و سپس در گستره ایران فرهنگی، پیشرو بوده‌اند، در تذکره‌نویسی به زبان فارسی نیز فضل تقدم داشته‌اند.

### دوره دوم (از سده ۱۰ تا سده ۱۳ق)

در این دوره شاهد تألیف تذکره‌هایی از سوی ادبای ماوراءالنهر در این سرزمین هستیم. مهم‌ترین تذکره‌ای که در سده‌های ۱۰ و ۱۱ق/ ۱۶ و ۱۷م نوشته شد، تذکره مذکور *احباب از سید بهاء‌الدین خواجه حسن نثاری بخارایی* (۹۲۲ق-۱۰۰۶ق/ ۱۵۱۶-۱۵۹۷م) است. وی در بخارا به دنیا آمد و همانجا تحصیل علم کرد. از او، افزون بر کتاب یاد شده، آثاری چون *رساله چهار گلزار*؛ *مجموعه لطایف*، موسوم به *حسن و حسین*؛ *بهاریات* (۱۸ ترکیب‌بند)؛ اثری تاریخی موسوم به *نفحات‌القدس*؛ *مجموعه حکایات* به

نام *انيس/العشاق* برجای مانده است.<sup>۷</sup>

تذکره مذکر/الاحباب که در ۹۷۴ق/۱۵۶۶م تألیف شده، ذکر احوال و آثار ادیبان معاصر مؤلف را در بر می گیرد. این تذکره مشتمل بر یک مقدمه، ۴ باب و یک خاتمه است. در مقدمه، از احوال سلاطین شیبانی، یعنی محمد شیبانی، عبیدالله خان و عبداللطیف خان و نیز از سلاطین جغتایی، یعنی بابر، همایون و کامران سخن رفته، و نمونه‌هایی از آثار ادبی آنان نقل شده است: باب اول در معرفی شاعرانی است که پیش از مؤلف می زیسته‌اند و مؤلف آنان را ندیده است؛ باب دوم در معرفی شاعران و ادیبانی است که هنگام تألیف تذکره زنده نبوده‌اند، اما مؤلف، خود آنان را دیده است؛ باب سوم در ذکر شاعران و ادیبانی است که مؤلف آنان را ملاقات کرده بوده است و هنگام تألیف تذکره حیات داشته‌اند؛ باب چهارم در ذکر شاعران و ادیبانی است که هنگام تألیف تذکره زنده بوده‌اند، اما مؤلف به دیدار آنان نایل نیامده است.<sup>۸</sup> خاتمه به معرفی خویشاوندان مؤلف که در حیات ادبی روزگار خود نقشی داشته‌اند، اختصاص یافته است.

در مذکر/الاحباب ۲۶۲ تن شاعر و ادیب معرفی شده‌اند که ۱۴ تن از آنان صاحب دیوان بوده‌اند. در پرتو تألیف این تذکره نام و آثار بسیاری از شاعران این دوره تا روزگار ما باقی مانده است. این کتاب منبعی مهم برای تحقیق در ادبیات فارسی، در سده‌های ۱۰ و ۱۱ق در ماوراءالنهر به شمار می آید.

پس از مذکر/الاحباب، تذکره/الشعراى مطربى سمرقندى (۹۶۶-۱۰۳۹ق/۱۵۵۹-۱۶۳۰م) شاعر، دانشمند و موسیقی دان، و شاگرد خواجه حسن نثاری مأخذی ارجمند در معرفی شاعران دیار ماوراءالنهر محسوب می شود. مطربی تذکره خود را پس از ۱۰۱۳ق/۱۶۰۴م تألیف نموده، و آنرا به حاکم ماوراءالنهر، ولی محمد بهادر خان اهدا کرده است.<sup>۹</sup> تذکره مطربی ادامه منطقی تذکره نثاری است و در آن از احوال و آثار معاصران مؤلف سخن رفته است. مطربی در ذکر نام شاعران به ترتیب حروف «ابجد» استفاده کرده است.

تذکره مطربی از یک مقدمه و دو فصل تشکیل شده است. در فصل اول که به ۳ «اسم» تقسیم می شود، از ۱۶ تن از «خواقین و سلاطین» یاد شده، و در فصل دوم شرح حال و نمونه آثار ۳۱۷ شاعر معاصر مؤلف جای داده شده است. این فصل براساس حروف

ابجد، به ۳ نقطه منقسم شده است: در نقطه اول از ۱۱۴ تن شاعر بخارایی و سمرقندی سخن می‌رود که مؤلف، خود آنها را ملاقات کرده، و اشعارشان را از خود آنها گرفته است. در نقطه‌های دوم و سوم از شاعرانی سخن در میان می‌آید که در خراسان، عراق و هندوستان زندگی می‌کرده‌اند. از این‌رو، تذکره مطربی برای تحقیق در زمینه روابط ادبی ماوراءالنهر، خراسان، عراق و هندوستان نیز بسیار سودمند است.<sup>۱۰</sup> همچنین این کتاب بدان سبب که در آن ۷۰ تن شاعر که در شهرهای مختلف ماوراءالنهر به حرفه‌های گوناگون مشغول بوده، و معرفی شده‌اند، مأخذی درخور توجه در شناخت و معرفی شهرها، حرفه‌ها و احیاناً پاره‌ای اصطلاحات مربوط به آنها نیز هست.<sup>۱۱</sup>

*تحفة السرور* حافظ درویش علی چنگی هرچند رساله‌ای در علم موسیقی است، ولی بدان سبب که از ۹۶ تن شاعر و اهل موسیقی اطلاعاتی به دست می‌دهد، گونه‌ای تذکره نیز به شمار می‌آید.<sup>۱۲</sup> درویش در نواختن چنگ مهارت داشته، و شعر هم می‌سروده است. او در ۹۸۰ ق/۱۵۷۲ م شروع به تألیف رساله کرده و پس از اتمام، آنرا به عبدالله خان شیبانی (۹۶۵-۱۰۰۷ ق) اهدا نموده است. گفتنی است که مأخذ اساسی رساله او کلیات نجم‌الدین کوکبی بوده است.<sup>۱۳</sup> از این رساله ۴ نسخه خطی باقی مانده است. بار اول دانشمند تاجیک عبدالرئوف فطرت به معرفی این رساله پرداخت و سپس خاورشناس روس ا. ا. سمنوف در ۱۹۴۶ م تلخیص رساله را به زبان روسی ترجمه کرد و به چاپ رساند.<sup>۱۴</sup>

*تحفة السرور* شامل ۱۲ باب یا ۱۲ مقام است. در ۴ باب اول از دانش موسیقی، گفتار پیامبران درباره آن، تاریخ پیدایش و اهمیت مقام‌های موسیقی سخن رفته، و در ۸ باب دیگر شرح احوال و آثار ۹۶ تن شاعر، نوازنده و نیز اشخاصی که با موسیقی ارتباط دارند، مورد بحث قرار گرفته است. در این میان، باب نهم به معرفی شعرا و فضایی اختصاص یافته است که در فن موسیقی مصنفات بسیار دارند. چنین است که رساله *تحفة السرور* دارای ارزش ادبی درخور توجهی نیز هست و مأخذی مهم برای تحقیق در ادبیات سده ۱۰ ق/۱۶ م ماوراءالنهر به شمار می‌آید.

سده ۱۲ ق/۱۸ م با تألیف مذکور *الاصحاب*، تألیف ملیح‌ای سمرقندی (زنده در ۱۱۱۲ ق/۱۷۰۰ م) — که تذکره بالارزش و مهم دیگری است — مشخص می‌شود. این تذکره در



فاصله سال‌های ۱۱۰۰-۱۱۰۱ق/۱۶۸۹-۱۶۹۰م<sup>۱۵</sup> یا در فاصله سال‌های ۱۰۹۳-۱۱۰۳ق/۱۶۸۲-۱۶۹۲م<sup>۱۶</sup> تألیف شده است. اندیشه تألیف این اثر به ۱۰۸۰ق/۱۶۶۹م بازمی‌گردد. ملیحا در همین سال با هدف جمع‌آوری مواد و مطالب لازم برای تألیف این تذکره به سفرهایی می‌پردازد و با شاعران معاصر خود در سمرقند، بخارا، سرخس، مشهد، سبزوار، بسطام، نیشابور، کاشان، سمنان، قم و اصفهان دیدار می‌کند و ضمن کسب اطلاع از احوال ایشان نمونه اشعار آنان را به دست می‌آورد. میرزایف که آغاز تألیف مذکر الاصحاب را ۱۰۹۳ق/۱۶۸۲م، و پایان آنرا ۱۱۰۳ق/۱۶۹۲م می‌داند، معتقد است که نویسنده تا ۱۱۱۱ق/۱۶۹۹م به تکمیل اثر خود مشغول بوده است.<sup>۱۷</sup>

مذکر الاصحاب مشتمل بر دو بخش و یک تکمله، و ترتیب و تنظیم آن براساس حروف اجد است. در بخش نخست، از ۱۶۶ تن شاعر سخن می‌رود که ۱۳۵ تن از آنان در سمرقند و بخارا می‌زیسته‌اند.<sup>۱۸</sup> بخش دوم به معرفی ۳۷ تن شاعر و ذکر نمونه آثار آنان اختصاص دارد. در این تذکره از ۵۶ تن شاعر دیگر نیز سخن می‌رود که در شهرهای مختلف، غیر از سمرقند و بخارا می‌زیسته‌اند و در تذکره نصرآبادی که در همان دوران، در شهر اصفهان تألیف شده است، تنها از ۶ تن آنان سخن در میان می‌آید<sup>۱۹</sup>، یعنی ملیحا به معرفی ۵۰ تن شاعر می‌پردازد که در تذکره نصرآبادی معرفی نشده‌اند. اطلاعاتی که ملیحا در مذکر الاصحاب به دست می‌دهد، ارزش علمی ویژه‌ای دارد، زیرا خود مستقیماً این اطلاعات را از شاعران معرفی شده به دست آورده است. ذکر خصلت‌های شخصی شاعران، معرفی حرفه و پیشه آنان نیز از جمله اطلاعاتی ارزشمند است که خواننده مذکر الاصحاب به دست می‌آورد.

نظر انتقادی ملیحا در باب آثار شاعران معرفی شده در تذکره و مضامین اشعار و سبک سراینده‌گان بخش ارزشمند و کم‌مانند تذکره را تشکیل می‌دهد. نقدهای مؤلف از اشعار شاعران، به‌ویژه آثار برجسته شاعران سبک موسوم به هندی درخور توجه خاص است و از سخن‌سنجی و باریک‌بینی و ژرف‌نگری ناقد حکایت‌ها باز می‌گوید.<sup>۲۰</sup> اندیشه‌های ژرف و منتقدانه ملیحا همچنان در شناخت شعر و اعمال روش‌های نقد ادبی بسیار سودمند است. مذکر الاصحاب، اگرچه نخستین بار از سوی سمنوف، ضمن شناساندن نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی شهر بخارا معرفی شد، اما افتخار کشف و بررسی

این اثر ارجمند از آن دانشمند تاجیک، عبدالغنی میرزایف است که بیش از ۳۰ سال به تحقیق درباره آن مشغول بود. میرزایف در ۱۳۱۹ش/۱۹۴۰م طی مقاله‌ای با عنوان «مهم‌ترین سرچشمه ادبیات عصر ۱۷م» در مجله شرق سرخ، ملیحای سمرقندی و تذکره او را به خوانندگان معرفی کرد.<sup>۲۱</sup>

مذکر الاصحاب اوج تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر به‌شمار می‌آید. پس از آن، در سده ۱۲ق/۱۸م دیگر تذکره‌ای پدید نیامد، جز *مظهر المصنفین*، تألیف محمد بن نورمحمد نسفی، نوشته شده در ۱۱۷۱ق/۱۷۵۸م که اثری است تاریخی و همانند برخی از آثار تاریخی به تذکره نیز شبیه است و در آن گروهی از ادیبان تاجیک و ازبک شهرهای نَسَف، بخارا و سمرقند معرفی شده‌اند؛ از جمله آنان می‌توان از اعجاز، محمد منشی، افضل منشی، محمد موسی، صفایی، کاردگر، قاسم کمانگر و شوقی تیرگر نام برد.<sup>۲۲</sup>

در آغاز سده ۱۳ق/۱۹م تنها یک تذکره در ماوراءالنهر تألیف شد و آن تذکره‌ای است با نام *مجموعه شاعران* که به‌وسیله یکی از شاعران دربار امیر خوقند، عمرخان، موسوم به فضلی نمنگانی، در ۱۲۳۷ق/۱۸۲۲م به نظم درآمد. در این تذکره شرح حال و نمونه آثار ۷۵ تن شاعر که در دوره حکمرانی امیر عمرخان زندگی می‌کرده‌اند، آمده است.<sup>۲۳</sup> مجموعه در قالب مثنوی سروده شده، و مشتمل بر ۱۳۰۲ مصراع است. بیشتر اشعار منقول در این تذکره، اشعاری است که به پیروی از اشعار امیر عمرخان سروده شده است. این تذکره خواننده را با احوال و نمونه آثار شاعران آن دوران، مثل ادا، ناله، گلخنی، خجالت، رمزی، افسوس، مشرف، مطرب، کاشف، محزون، حاذق و دیگران آشنا می‌سازد. تذکره *مجموعه شاعران*، از روی تحریر مختصر آن، در ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م به سعی سلیم بیک در تاشکند چاپ سنگی شده است.

### عصر جدایی

این عصر از نیمه دوم سده ۱۳ق/۱۹م با تصرف ماوراءالنهر از سوی روسیه آغاز می‌شود و تا روزگار ما ادامه می‌یابد. این جدایی، بر طبق معاهده‌ای که در محرم ۱۲۹۹/دسامبر ۱۸۸۱ میان نمایندگان ایران و روسیه در تهران به امضا رسید، رسمیت یافت.<sup>۲۴</sup> و چنین است که باید از این پس از استمرار شعر و ادب فارسی به‌طور عام، و تذکره‌نویسی

به‌طور خاص، در ماوراءالنهر جدا شده از ایران جغرافیایی و پیوسته به ایران فرهنگی سخن گفت. بر این اساس می‌توان ادامه تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر را، از نیمه دوم سده ۱۳ق/۱۹م تا روزگار معاصر به دو دوره تقسیم کرد:

### دوره اول (از نیمه دوم سده ۱۳ق تا روزگار معاصر)

در آغاز این دوره، یعنی نیمه دوم سده ۱۳ق تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر، همگام با رشد ادبیات رواجی تازه یافت. این دوره را می‌توان دوره پربار تذکره‌نگاری نامید، زیرا در زمانی نه‌چندان دراز، چندین تذکره تألیف شد.

سنت تذکره‌نویسی را در این دوره پیش از همه ادیب معروف، رحمت‌الله واضح بخاری احیاء کرد. تذکره او *تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب* مرحله تازه‌ای در تذکره‌نویسی به‌شمار می‌آید. واضح تألیف تذکره خود را در ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م به انجام رساند و آنرا به حاکم زمان خود، امیر مظفر بخشید. این تذکره زود شهرت پیدا کرد و اکنون بیش از ۱۵ نسخه خطی آن در کتابخانه‌های پترزبورگ، تاشکند و دوشنبه نگهداری می‌شود.<sup>۲۵</sup>

تذکره از مقدمه، ۲۶ باب و خاتمه تشکیل شده است و شرح احوال و نمونه آثار ۱۴۵ شاعر سده ۱۳ق را دربرمی‌گیرد. در این تذکره اساساً از شاعرانی سخن رفته است که در امارت بخارا، به‌خصوص در شهر و نواحی اطراف بخارا، سمرقند، اسروشنه، قرغان‌تپه، خجند، حصار و راش ت زندگی می‌کرده‌اند. همچنین شاعران سرزمین‌های دیگر که با حوزه ادبی بخارا پیوندی داشته‌اند، معرفی شده‌اند؛ از آن جمله‌اند شاعرانی چون غوغا و قآنی شیرازی که آثارشان در ماوراءالنهر مشهور بوده است و همچنین شاعران فارسی‌زبان هند از قبیل مولانا شاه احمد نیاز و شاه نیاز کشمیری که مدتی در ماوراءالنهر زندگی کرده‌اند. واضح شرح حال شاعران را به اختصار ذکر می‌کند و گاه، نسبت به اشعار آنان نظر انتقادی ابراز می‌دارد. تذکره واضح با زبان مصنوع و پرتکلف نوشته شده است، و در آن تعقید بیانی هم به نظر می‌رسد.<sup>۲۶</sup> این اثر منبعی موثق در ادبیات سده ۱۳ق ماوراءالنهر به‌شمار می‌رود و تذکره‌نویسان بعدی تذکره‌های خود را در پیروی از آن نوشته‌اند. یکی از این تذکره‌نویسان میرصدیق حشمت است که در پیروی از واضح دو کتاب به نام *تذکره الشعرا* نوشته است. تذکره اول شامل دو مجلد است و در مجلد اول

شرح حال ۸۵ شاعر و در مجلد دوم شرح روزگار ۸۸ شاعر جای داده شده است. حشمت در معرفی شاعران بیشتر به اطلاعات تذکره واضح تکیه کرده، و در تذکره خود معرفی شاعرانی را که پس از واضح پا به عرصه ادبیات گذاشته‌اند، بر شاعران پیشین افزوده است. تذکره حشمت ناتمام است و در بعضی موارد تنها نام شاعران ذکر شده، اما اطلاعات مربوط به آنان و نیز نمونه اشعارشان ثبت نشده است.<sup>۲۷</sup>

حشمت تألیف تذکره دوم را از ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م آغاز کرد. این تذکره در تکمیل تذکره‌های واضح و افضل نوشته شد.<sup>۲۸</sup> غیر از این دو تذکره، حشمت تذکره دیگری موسوم به *تذکره السلاطین* تألیف کرد، و در آن، شرح حال شاهان و امیران خراسان و ماوراءالنهر را تا آخر سده ۱۳ق جای داد. تألیف این تذکره ۲۲ سال طول کشید (۱۳۱۰-۱۳۳۲ق/۱۸۹۲-۱۹۱۴م). در این تذکره حادثه‌های گوناگون تاریخی و شرح حال خود حشمت نیز نقل شده است. از تذکره‌های سه‌گانه حشمت می‌توان اطلاعات بسیاری به دست آورد و در تحقیق در زمینه ادبیات این دوره از آنها سود جست.

شریف جان مخدوم صدرضیاء در تکامل و رشد تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر در اواخر سده ۱۳ق/۱۹م سهم و تأثیر بسیار داشت. مشهورترین تذکره صدرضیاء *تذکار الاشعار* است که در قالب مثنوی به نظم آمده است. تألیف این تذکره از ۱۳۲۴ق آغاز شد و در ۱۳۲۸ق به پایان رسید. *تذکار الاشعار* در سال‌های انقلاب بخارا از میان رفت و صدرضیاء براساس یادداشت‌های بازمانده خود، صورتی مختصر از آنرا دوباره فراهم آورد. اصل این تذکره، ظاهراً مشتمل بر معرفی ۲۰۰ شاعر بوده، و صورت خلاصه آن به  $\frac{1}{5}$  کاسته شده، و تنها از ۴۰ شاعر سخن در میان آمده است. این تذکره به کوشش و با مقدمه مفصل محمدجان شکوری در ۱۳۸۱ش در تهران به طبع رسید. از صدرضیاء چند رساله و کتاب همانند تذکره بر جای مانده است. از جمله می‌توان از دو اثر نام برد: نخست، *فضای متأخرین و شعرای معاصرین*، که گزیده‌ای است از تذکره واضح، همراه با اطلاعات تازه.<sup>۲۹</sup> در این کتاب ۱۲ تن شاعر و نویسنده از سده ۱۳ق و آغاز سده ۱۴ق/۲۰م معرفی شده‌اند؛ دوم، *تذکره الجمقا*، که اثری است طنزآمیز و در آن صاحب‌منصبان بی‌هنر و شاعران مداح نقد شده‌اند. آثار صدرضیاء به زبان ساده نوشته شده، و برای تحقیق در زمینه ادبیات سده ۱۳ق در ماوراءالنهر، منابعی ارزشمند به‌شمار می‌آیند.

تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر، در سده ۱۳ق با تلاش حاجی عبدالعظیم شرعی که از جمله ادیبان و مدرسان در شهر بخارا بود، استمرار یافت. وی تذکره‌ای با عنوان *تذکره‌الفضلا* تألیف کرد که تنها چند جزء آن باقی مانده است. ارزش این تذکره در آن است که از ادیبان پیشرو زمان، اطلاعاتی مفصل و سودمند به دست می‌دهد.<sup>۳۰</sup>

در سده ۱۴ق/۲۰م سنت تذکره‌نویسی در ماوراءالنهر ادامه یافت. افضل مخدوم پیر مستی با سفارش امیر عبدالاحد به تألیف *تذکره‌افضل‌التذکار فی ذکرالشعراء والاشعار* پرداخت و در ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م آنرا به پایان رساند. این تذکره در ۱۳۳۶ق/۱۹۱۸م به کوشش سلیم بیک در شهر تاشکند چاپ سنگی شده است. در این تذکره از شرح احوال و نمونه آثار ۱۳۵ تن از شاعران سده ۱۳ق سخن به میان می‌آید. از ویژگی‌های *تذکره‌افضل‌التذکار* توجه نویسنده آن به خصایل شخصی شاعرانی است که در این کتاب معرفی شده‌اند. گذشته از این، *تذکره‌الشعراء متأخران*، تألیف عبدالله خواجه عبدی نیز اثری است که به آغاز همین قرن تعلق دارد. این تذکره، تألیفی است که با شتاب انجام گرفته است و تنها در مدت ۳ ماه ۱۰۸ تن شاعر، از معاصران مؤلف، معرفی شده‌اند. باین‌همه، می‌توان در آن پاره‌ای نکات تازه یافت و در تحقیق از آنها سود جست.<sup>۳۱</sup> حاجی رحمت‌الله محترم نیز *تذکره‌الشعراء* خود را به سفارش امیر عبدالاحد، در آغاز همین قرن، و در ۱۳۲۲ق آغاز کرد و در آن، شرح احوال و نمونه آثار ۱۲۵ تن شاعر را به ترتیب حروف الفبا به دست داد. در برخی از نسخه‌های این تذکره ۱۷۵ تن شاعر معرفی شده است. نسخه اصلی و کامل این اثر، مشتمل بر شرح احوال و نمونه آثار ۳۰۰ تن شاعر است.<sup>۳۲</sup>

### دوره دوم (روزگار معاصر)

سنت تذکره‌نویسی فارسی با محدود شدن در تاجیکستان ادامه می‌یابد. نمونه ادبیات *تاجیک صدرالدین عینی* نمونه برجسته‌ای از تذکره‌نویسی معاصر محسوب می‌شود. این اثر در سال‌هایی که سرنوشت ملت تاجیک پس از انقلاب اکتبر تعیین می‌گردید، تألیف شده است. عینی برای تأیید هویت ملی مردم تاجیک و تاریخ و فرهنگ این ملت برضد آنان که وجود ملت تاجیک را انکار می‌نمودند، این تذکره را تدوین کرد. عینی شرح

حال شاعرانی را که در طول هزار سال در ماوراءالنهر به زبان فارسی شعر سروده‌اند، در کتاب خود جای داد. این کتاب در ۱۳۰۵ ش/۱۹۲۶م با مقدمه ابوالقاسم لاهوتی در شهر مسکو با حروف فارسی به طبع رسید. نمونه ادبیات تاجیک شامل ۳ بخش است: در بخش اول، ۱۰ تن شاعر از رودکی تا سیدای نسفی معرفی شده‌اند. در بخش دوم شرح حال و نمونه آثار ۱۳۲ تن شاعر که در میان سال‌های ۱۷۸۵-۱۹۲۴م، زندگی می‌کرده‌اند، ذکر شده است. بخش سوم کتاب به معرفی ۱۱ تن شاعر که پس از انقلاب اکتبر و تحت تأثیر این انقلاب شعر سروده‌اند، اختصاص یافته است. کتاب صدرالدین عینی علاوه بر آنکه برای معرفی ادبیات فارسی سودمند است، در خودشناسی و خودآگاهی مردم تاجیک و تأیید هویت ملی این قوم نقشی بزرگ ایفا کرده است.

در ۱۹۴۰م تذکره نمونه‌های ادبیات تاجیک به حروف لاتینی که آن وقت در تاجیکستان معمول بود، به طبع رسید. این تذکره به کوشش ادیبان تاجیک و روس، یعنی میرزا تورسون‌زاده، براگینسکی، عبدالسلام دهاتی، جلال اکرامی و ساتم الوغ‌زاده منتشر شده است و شرح حال ۲۰ تن شاعر معروف را از قرن ۴ تا ۱۴ق دربرمی‌گیرد. در سال‌های بعد در تاجیکستان تدوین تذکره‌های موضوعی رواج پیدا کرد. نویسندگان و روزنامه‌نگار تاجیک، تاجی عثمان در ۱۹۵۷م با عنوان «بیست و سه ادیب» تذکره‌ای تدوین کرد که شرح مختصر احوال و نمونه آثار زنان سخنور را دربرمی‌گرفت. این کتاب به زبان روسی هم ترجمه و چاپ شد.

ادبیات‌شناس امیر بیک حبیباف سال‌های طولانی به جمع‌آوری آثار شعرای محلی پرداخت و چند تذکره تألیف کرد که از جمله آنها این تذکره‌هاست: گنج بدخشان در احوال و آثار شاعران بدخشان؛ گنج پریشان در احوال و آثار شاعران راشت، درواز و ختلان؛ گنج زرافشان در احوال و آثار شعرای وادی زرافشان؛ از گنجینه ادبی حصار در احوال و آثار شعرای وادی حصار. در کتاب‌های یاد شده آثار شاعرانی جمع‌آوری شده است که چندان شناخته نیستند. انتشار دو اثر که باید هر دو را تذکره خواند، در سال‌های اخیر در ایران گویای استمرار سنت تذکره‌نویسی در تاجیکستان تا روزگار حاضر است: نخست انتشار یاد یار مهربان، در شرح حال و نمونه آثار شاعران ماوراءالنهر در سده‌های ۱۰ تا ۱۳ق، به کوشش و با پیشگفتار میرزا ملا احمد و مقدمه ایرج افشار (تهران،

۱۳۸۰ش) که جلد دوم آن نیز مشتمل بر شرح احوال و نمونه اشعار شعرای معاصر تاجیک زیر چاپ است. دیگر انتشار تذکره خوبان پارسی‌گوی شامل شرح احوال و نمونه آثار ۲۱ بانوی سخنور معاصر تاجیک، با پیشگفتار ناشر، محمد عزیزی و مقدمه میرزا ملا احمد. به هرروی، سنت تذکره‌نویسی فارسی در ماوراءالنهر، گرچه محدود به تاجیکستان شده است و در دیگر جاهای این سرزمین چونان گذشته استمرار ندارد، اما می‌توان گفت یکی از تلاش‌های فرهنگی ارجمندی است که همچنان در تاجیکستان، همانند ایران کنونی و افغانستان جریان دارد.

حکایت تذکره‌نویسی در افغانستان، چونان ماجرای تذکره‌نویسی و به‌طور کلی ماجرای زبان و ادبیات فارسی در ماوراءالنهر است، زیرا این سرزمین نیز همانند ماوراءالنهر تا نیمه دوم سده ۱۳ق که بر طبق معاهده ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م پاریس از ایران جدا شد<sup>۳۳</sup>، بخشی از خراسان بزرگ و جزئی از سرزمین ایران جغرافیایی به‌شمار می‌آمد، چنان‌که اکنون نیز بخشی از ایران فرهنگی است. بنابراین، تاریخ زبان و ادب فارسی به‌طور عام، و تاریخ تذکره‌نویسی به‌طور خاص در این سرزمین نیز به دو دوره یگانگی و جدایی تقسیم می‌شود و از آنجا که فرهنگ، به‌رغم ماجراهای سیاسی به حیات خود ادامه می‌دهد و غروب و افول آن زمان می‌طلبد، حرکت فرهنگی در زمینه تذکره‌نویسی در افغانستان نیز در سده‌های ۱۳ و ۱۴ق که بخشی از حرکت کلی فرهنگی ایران محسوب می‌شد، شکوه و رونق یافت و تذکره‌هایی در این سرزمین تألیف شد که از جمله آنها ست: *تحفة الاحباب فی تذکره‌الاصحاب*، تألیف رحمت‌الله واضح بخاری در ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م؛ *تذکره افضل‌التذکار فی ذکر الشعراء والاشعار*، تألیف افضل مخدوم پیرمستی بخاری در ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م؛ *بهار بدخشان*، تألیف عبدالکریم حسینی در ۱۳۰۲ش؛ *پرده‌نشینان سخنگوی*، تألیف ماگه رحمانی افغانی در ۱۳۲۹-۱۳۳۰ش؛ و *بهار افغانی* تألیف ابوالقاسم عبدالحکیم رستاقی چاپ شده در ۱۳۵۰ش<sup>۳۴</sup>.

## پی نوشت

۱۸. Sa'diyof, 21
۱۹. Mirzayof, 3
۲۰. id, 15-18
۲۱. Sa'diyof, 89
۲۲. Salimof, 463-464
۲۳. id, 462
۲۴. نک: شمیم، ۲۵۰؛ پیرنیا، ۸۳۵
۲۵. Hadizade, *Ma'khaz-ha...*, 29-42, *Adabiyat-e...*, 23
۲۶. ibid, 31-33
۲۷. ibid, 34
۲۸. ibid, 35
۲۹. ibid, 47
۳۰. ibid, 49
۳۱. ibid, 53-55
۳۲. ibid, 57
۳۳. نک: شمیم، ۲۳۴-۲۳۵
۳۴. نک: گلچین معانی، ۳۴/۱، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۴۹-۱۵۱
۱. نک: عینی، ۳؛ مسلمانیان، ۹۵
۲. دادبه، ۲۶۸-۲۷۲
۳. نک: زرین کوب، ۱۶۴-۱۸۱
۴. نک: گلچین معانی، ۷۷/۲-۷۸؛ قزوینی، «یب - ید»؛ نقوی، ۱۵
۵. گلچین معانی، ۲۶۴/۱-۲۶۵
۶. نک: جلالی نائینی، ۱۴۸؛ گلچین معانی، ۵۸۷/۲-۵۸۸
۷. Karimof, 79; Nazirof, 30
۸. Karimof, ibid
۹. Moqimof, 151; Karimof, 87
۱۰. Mirzayof, 40
۱۱. Karimof, 103
۱۲. id, 107
۱۳. id, 108
۱۴. Samanof, Resale-ya...
۱۵. Sa'diyof, 84
۱۶. Mirzayof, 3
۱۷. id, 2



## کتابشناسی:

پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ ایران*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات خیام.

جلالی نائینی، «تذکره نویسی، تاریخ و نقد»، *جشن نامه استاد ذبیح الله صفا*، تهران، ۱۳۷۷ ش.

دادبه، اصغر، «تاجیکستان، ادبیات تاجیکستان»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم

موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۵ ش، ج ۱۴.

زرین کوب، عبدالحسین، *دو قرن سکوت*، تهران، ۱۳۳۶ ش.

شمیم، علی اصغر، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، ۱۳۷۰ ش.

عینی، صدرالدین، *نمونه ادبیات تاجیک*، سمرقند، ۱۹۲۵ م.

قزوینی، محمد، *مقدمه بر لباب الالباب عوفی*، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰۶ م.

گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره های فارسی*، تهران، ۱۳۵۰ ش.

مسلمانیان قبادیانی، رحیم، *زبان و ادب فارسی در فرارود*، تهران، ۱۳۷۶ ش.

نقوی، علیرضا، *تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران، ۱۳۴۳ ش.

Hadizade, R. and et al., *Adabiyat-e Tajik dar nime-ye dovom-e asr-e XIX*, Dushanbe, 1968.

id, *Ma'khaz-ha bara-ye amukhtan-e adabiyate Tajik dar nime-ye avval-e asr-e XIX*, Stalinabad, 1956.

Karimof, O., *Adabiyat-e Tajik dar asr-e XIV*, Dushanbe, 1985.

Mirzayof, A., «Maliha hamchun she'r-fahm va sokhan-sanj-e asr-e XVII», *Sharq-e sorkh*, 1948, vol. II.

Moqimof, W. K H., «Chand sokhan-e ayed be yek tazkere», *Seda-ye sharq*, 1961, vol. IX.

Nazirof, O., «Nesari va tazkere-ye u Mozakker-ol-'ahbab», *Maktab-e soviety*, 1971, vol. X.

Sa'diyof, S., *Adabiyat-e Tajik dar asr-e XVII*, Dushanbe, 1985.

Salimof, Y., *Yadgar-e Omr*, Khojend, 2003.

Samanof, A. A., *Resale-ye musiqi-ye Darwish Ali*, Tashkent, 1946.

## زبان و ادبیات فارسی تاجیکی در دوران معاصر

روشن رحمانی

معلوم است که ماوراءالنهر مسکن کهن بعضی اقوام ایرانی بوده که به فارسی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند. اگرچه در طول بیشتر از هزار سال، پس از برهم خوردن دولت سامانیان، قدرت‌های گوناگون در این منطقه سروری می‌کردند، ولی زبان و ادبیات فارسی تاجیک را، تا از بین رفتن دولت منغیتی امارت بخارا (۱۹۲۰م)، به‌طور رسمی فارسی می‌نامیدند. در آخر قرن ۱۹ و اول قرن ۲۰م به‌خصوص پس از به قدرت آمدن بلشویک‌ها زبان و ادبیات فارسی تاجیکی تدریجاً به تغییرات دچار شد که آنرا در زبان و هم در ادبیات این منطقه می‌توان مشاهده کرد. با وجود تغییرات گوناگون، زبان و ادبیات معیار تاجیکی همانا با ریشه‌های اصلی خود یعنی با زبان فارسی ایران و افغانستان مشترکات زیاد داشته و توسط ادبیات کلاسیک و شعر معاصر در پیوند است. اگرچه این تغییرات از ۲-۳ قرن گذشته شروع شده، ولی وقایع قرن ۱۹م و ده ساله اول قرن ۲۰م بر آن تأثیر بیشتر رساند. اول گروه پان‌تزکیست‌هایی که در آن سال‌ها در این منطقه فعالیت داشتند با قوم تاجیک و زبان فارسی مخالفت می‌کردند. بعداً پژوهندگانی پیدا شدند که

می‌خواستند زبان ادبی فارسی تاجیکی را از اصالت خود دور کنند. خوشبختانه در آن سال‌ها استاد صدرالدین عینی و پیروان ایشان بودند که بر ضد چنین وقایع و اشخاص مبارزه می‌کردند.<sup>۱</sup>

سال ۱۹۲۴م جمهوری خودمختار تاجیکستان در هیأت ازبکستان و سال ۱۹۲۹م جمهوری تاجیکستان شوروی در هیأت اتحاد شوروی تشکیل گردید. مرکزهای اصلی تاجیکی به مانند بخارا، سمرقند، ترمذ، و مانند آن در هیأت جمهوری ازبکستان باقی ماند که این نیز یکی از صدمه‌های سخت به آینده زبان تاجیکی در این منطقه بود. در زمان شوروی و تا امروز این زبان در تمام قلمرو تاجیکستان در بیشتر مناطق ازبکستان و در برخی نقاط قرقیزستان و در یک گوشه‌ای از قزاقستان هم در میان مردم و هم در مدرسه و دانشگاه‌ها رایج است. متأسفانه در ده سال اخیر قرن ۲۰م و اول‌های قرن ۲۱م فعالیت زبان تاجیکی در کشور ازبکستان تنگ شده است و مدرسه‌ها (مکتب‌ها) و دانشگاه‌هایی که به این زبان فعال بوده‌اند از بین می‌روند.

تا به قدرت رسیدن حکومت شوروی برخی نشریه‌ها به زبان فارسی تاجیکی موجود بود اما چاپخانه و دیگر دستگاه‌های چاپ رسمی وجود نداشت. از آغاز حکومت شوروی نشر کتاب، روزنامه و مجله به این زبان زیاد گردید. در سال ۱۹۲۴م اولین چاپخانه در شهر دوشنبه ساخته شد و نشریات دولت تاجیکستان (حالا «عرفان») به کار شروع نمود. همین‌طور تعداد روزنامه‌ها و مجله‌ها زیاد شده به زبان تاجیکی رادیو، و سال‌های بعد تلویزیون نیز پیدا شد.<sup>۲</sup>

روند سیاسی جامعه به زبان و ادبیات فارسی تاجیک نیز با سرعت تأثیر رساند که در نتیجه الفبای عربی - فارسی تاجیکی در سال ۱۹۲۹م به لاتینی و بعداً در سال ۱۹۴۰م از لاتینی به سیریلی (روسی) برگردانده شد.

در این سال‌ها راجع به برگرداندن یک خط به خط دیگر مقاله‌های زیادی نشر شد که اکثر آنها به سفارش حکومت آن زمان بود. ده‌ها مقاله کلی زیر نام‌های «الفبای لاتینی» (۱۹۲۷م)، «الفبای ما از همه مشکل‌ها خلاص شود» (۱۹۳۰م) و «الفبای نو تاجیکی» (۱۹۲۹م) تألیف شد که جهت‌های خوب الفبای نو را تأکید می‌کردند. ادیبان نیز در این تبلیغات همراه شدند. در مقاله‌های «مسألة الفبای تازه» (۱۹۲۶م) از علی‌اف، «مسألة

لاتینی کردن الفبا» (۱۹۲۷م) از امین زاده، «قاعده‌های املا» (۱۹۲۹م) از سوخریوف، «به راه ماندن الفبای نو در تاجیکستان» (۱۹۲۹م) نوشته منظم، «انقلاب مدنی و الفبای نو» (۱۹۲۹م) از عمرزاده و دیگران جهت‌های مثبت الفبای لاتینی را بیان می‌کردند و تلاش می‌نمودند که ماهیت اصلی آنرا نشان دهند. حتی مقاله‌هایی تألیف شدند که نسبت به الفبای عربی - فارسی، مثلاً در نوشته عابد عصمتی زیر عنوان «آتش به ریشه الفبای عرب» (۱۹۳۰م) به نظر تحقیر می‌نگریستند.

همچنین در مجله رهبرد/نش، که سال‌های بیستم قرن ۲۰م در آن بیشتر آثار ادبی چاپ می‌شد، زیر عنوان «در گرد الفبای نو تاجیکی» بحثی آغاز می‌شود که این بحث دو - سه سال ادامه پیدا می‌کند و در آن عینی (۱۹۲۸م)، لاهوتی (۱۹۲۸م)، فطرت (۱۹۲۸م) و دیگر پیشگامان فرهنگ تاجیک با نظارت خویش شرکت ورزیدند. پس از چند سال همین تبلیغات برای جاری نمودن الفبای روسی سیریلی نیز شروع گردید. در سرمقاله‌های روزنامه‌ها، مجله‌ها تبلیغاتی درباره بسیار مهم بودن الفبای نو به چاپ می‌رسید. در این تبلیغات، محققان شناخته شده همراه شدند. مقاله‌های «درباره الفبای نوزبان تاجیکی» (۱۹۳۹م) از عبدالله زاده، «بعض فکرها عائد به الفبای نو تاجیکی» (۱۹۳۹م) از علی اف، «درباره الفبای نو تاجیکی» (۱۹۴۰م) از میرزا زاده و دیگران درباره همین مسأله است.

به همین منوال «قانون درباره گذراندن خط لاتینی تاجیکی به الفبای نو تاجیکی در اساس گرافیک روسی» در تاریخ ۲۷ می سال ۱۹۴۰ در روزنامه تاجیکستان سرخ به چاپ رسید و الفبای روسی در نوشتار تاجیکی حکم قانونی خود را پیدا کرد. سروران زبان و ادبیات آن دوره تاجیک به مانند عینی و لاهوتی به این بحث‌ها به‌طور جدی وارد نگردیدند. آنها اصلاً آثار خود را به همان الفبای عربی - فارسی تاجیکی می‌نوشتند. در آن سال‌ها در استفاده الفبا بی‌سروسامانی به‌وجود آمد. یکی از نسل‌ها نوشته‌های خود را به الفبای عربی می‌نوشتند، نسل دیگر به الفبای لاتینی و نسل سیم به الفبای روسی. به همین طریق پس از گذشتن سال‌ها این الفبا تا به امروز یک جزء زندگی مردم تاجیک گردیده است.

راجع به خصوصیات خاص این الفبا مقاله‌ها، دستورها و کتاب‌های زیادی از سال‌های

۱۹۴۰م تا به امروز از جانب متخصصان زبان تاجیکی انتشار یافتند که یادآور شدن همه آنها را در این مقاله کوتاه از امکان بیرون است. فقط یادآور می‌شویم که در این آثار مسأله «تاریخ زبان‌شناسی تاجیکی»، «آموزش زبان تاجیکی تا دوره انقلاب و پس از آن»، «حیات فرهنگی»، «خط و املا»، «تاریخ خط تاجیکی و املا»، «اصلاحات املا»، «روش تعلیم زبان تاجیکی»، «لغت‌نامه‌ها»، «پژوهش لهجه‌های تاجیکی» و مانند این مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>۳</sup>

در زمان شوروی زبان فارسی تاجیکی و لهجه‌های آن، که در مناطق زیاد ماوراءالنهر رایج بود به‌طور گسترده مورد بررسی علمی قرار گرفت. پژوهندگانی مانند عینی، باگالیووف، ستیلن - کمینسکی، معصومی، نیازمحمداف، شکورف، تاجیوف، قاسموف، رستم‌اف، لیوشیس، رسترگویوف، ساکالوف، کمال‌الدین‌اف، دادخدایف، کرمشایف، خراموف، سیم‌الدین‌اف و دیگران راجع به جهت‌های نظری این زبان در این منطقه در اثرهای خود سخن رانده‌اند. آنها جهت‌های صوتیات، واژه، عبارت، جمله، ساختار، وظایف، خصوصیات، لهجه و دیگر نقطه‌های زبان فارسی تاجیکی را از نگاه گفتاری و نوشتاری مورد تحلیل قرار داده‌اند.

اخیراً پژوهنده‌ای آلمانی به نام لوتس ژهک<sup>(۱)</sup> تمام مواد دهه اول قرن ۲۰م را تحقیق و تحلیل کرده و نشان داده است که از سال ۱۹۰۰م تا ۱۹۵۶م در دهه اول زمان شوروی زبان فارسی تاجیکی ماوراءالنهر به چه تغییراتی دچار شده است. او آنرا با مثال‌ها و دلیل‌های علمی بررسی نموده و راجع به سنت‌های زبان فارسی ماوراءالنهر و اندیشه‌های جدید آن و سرنوشت این زبان در زمان شوروی به تفصیل سخن رانده است همچنین او اکثر آثار چاپ شده درباره زبان ادبی فارسی تاجیکی و لهجه‌های آنرا در این سال‌ها تحلیل کرده است و چگونگی روند به‌وجود آمدن اصطلاح «فارسی» به «تاجیکی» را مورد تحقیق قرار داده است.<sup>۴</sup>

در چند دهه اخیر استاد محمدجان شکورف (شکوری بخارایی) آثار بسیاری تألیف نموده و کامیابی‌ها و نقصان‌های زبان را در جامعه به‌طور مفصل به کلک تحلیل گرفته

(1). Luts Rzehak

است. او تأکید کرده است که در طول تاریخ بیشتر از هزار سال مشترکات زبان ادبی معیاری تا به امروز در کشورهای هم‌زبان تاجیکستان، ایران و افغانستان ادامه دارد. راجع به سرنوشت آینده آن نیز ابراز نظر نموده و یادآور شده است که زبان فارسی تاجیکی از حلقه پیوند کشورهای فارسی‌زبان نباید کنده شود.<sup>۵</sup>

اصلاً کشوری به نام تاجیکستان تا سال ۱۹۲۴م در ماوراءالنهر وجود نداشت. تاجیکستان معاصر تا زمان استقرار حکومت شوروی در حدود امارت بخارا بود که زبان رسمی آنرا فارسی می‌نامیدند. سیاست چنین شد که به جای زبان رسمی فارسی، تاجیکی رایج گردید. پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و تغییرات سال ۱۹۲۰م در کشور بخارا به زبان فارسی تاجیکی ماوراءالنهر ادبیاتی به وجود آمد که اصلاً اندیشه و افکار و روحیه حکومت آن زمان را انعکاس می‌نمود.

در زمان شوروی در کشور تاجیکستان ادبیاتی شکل گرفت که در کنار ادبیات مردمان دیگر شوروی عرض وجود کرد. باید یادآور شد که این ادبیات بی‌چون و چرا به ریشه‌های اصلی خود یعنی ادبیات شفاهی کلاسیک پیوند دارد و ادامه ادبیات فارسی قرون گذشته منطقه ماوراءالنهر است.

از آغاز قرن ۲۰م میان ادبیات تاجیک و ادبیات روسیه و اروپا در نتیجه سفرهای فرهنگیان و ترجمه آثار ادیبان معروف آن کشورها تدریجاً رابطه‌ای برقرار شد. از سال‌های بیست قرن ۲۰م ادبیاتی در زبان فارسی تاجیکی به وجود آمد که حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن زمان را انعکاس می‌داد و زیر تأثیر ایدئولوژی کمونیستی قرار داشت.

در مقابل در منطقه ماوراءالنهر با پدید آمدن انقلاب بلشویکی تبلیغ و توصیف مفکوره‌ای نو شروع گردید و تمام زندگی را فرا گرفت. یکی از شعرهایی که در روحیه انقلابی تألیف گردیده است زیر عنوان «مارش حریت» یا «سرود آزادی» در سال ۱۹۱۸م در هوای «مرسیلیزه»-ی فرانسوی‌ها به وجود آمده که به قلم صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴م) منسوب است.<sup>۶</sup>

دستگاه دولتی چنان سیاستی را پیش گرفت که گویا تمام واسطه‌های اقتصادی، اجتماعی، هنری و ادبی همه در اختیار مردم قرار گرفته‌اند. از این رو در ادبیات سال‌های اول انقلاب بلشویکی روحیه آزادی، دعوت به حیات نو و شکوفایی ساختمان جامعه‌ای

مردمی، برابری و برادری و امثال آن، جایگاهی خاص پیدا کرد. در نخستین اشعار این دوره شاعرانی مانند عینی، سعیدرضا علی‌زاده (۱۸۸۷-۱۹۳۸م)، عبدالواحد منظم (۱۸۷۷-۱۹۳۴م)، ابوسعیدزاده حمدی (۱۸۷۵-۱۹۴۶م) و دیگران احساساتی نسبت به انقلاب افاده گردیده است. علی‌زاده مؤلف نخستین الفبای تاجیکی زمان شوروی و صاحب کتاب (سال ۱۹۲۰م) و کتاب *صرف و نحو تاجیکی* (سال ۱۹۲۶م) است. در مطبوعات سال‌های بیست با امضاهای مستعار بیشتر، چزندگوی، زنبور، مرتد و امثال آن حکایت‌های طنزی نیز نوشته است. او یکی از مترجمان اثرهای روسی به زبان تاجیکی هم بود. حمدی مؤلف اشعار انقلابی، اجتماعی، عشقی و شعرهای کودکان بود. او از زبان روسی به تاجیکی نیز ترجمه کرده است. داستان منظم او *کریم‌بی در خانه خدا* و سروده‌های دیگرش اساساً تبلیغی هستند.

در سال ۱۹۱۹م در سمرقند روزنامه‌ای زیر عنوان *شعله انقلاب* آغاز به کار کرد که مضمون اصلی آن تبلیغات افکار کمونیستی بود. در آن روزگار برای ادیبان تاجیک این نشریه یک مرکز ادبی به حساب می‌رفت. آنها نوشته‌های خود را در هر موضوع که وابسته به روحیه زمان بود در آن چاپ می‌کردند. برای ادبیات آن دوره تاجیک این روزنامه نقشی مهم داشت، که در سال ۱۹۲۱م فعالیت این روزنامه قطع شد.

در این دوره یکی از انواع ادبی روزنامه‌نگاری زیر عنوان «پبلیسیستک»<sup>(۱)</sup> یا روزنامه‌نگاری اجتماعی - سیاسی رواج یافت، که واقعیت‌های موجوده را به‌طور بدیع منعکس می‌کرد. مقاله‌های زیاد پبلیسیستی در قالب بدیعی تألیف شد که در آنها روح زمان انقلابی منعکس گردیده است.

شعرهایی که در آن سال‌ها سروده می‌شدند آهنگ تبلیغاتی داشت در انواع ادبی کلاسیک مانند غزل، قصیده، قطعه، مستزاد، مسدس و امثال آن طبق تقاضای زمان پردازهای تازه دیده می‌شد.

در سال ۱۹۲۲م ابوالقاسم لاهوتی (۱۸۸۷-۱۹۵۷م) از ایران به اتحاد شوروی، و در سال ۱۹۲۴م به تاجیکستان آمد که گامی مثبت برای بالا رفتن نظم فارسی تاجیک در

(1). Publisistic



آن عصر بود. او یکی از استادان و مشاوران شاعران و نویسندگان تاجیک در آن زمان بود.

همان سال‌ها پان‌ترکیست‌ها نیز سخت مبارزه می‌کردند که به تشکیل جمهوری تاجیکستان در هیأت شوروی خلل رسانند. آنها می‌خواستند ثابت کنند که در ماوراءالنهر زبان و ادبیات فارسی وجود نداشته و قدمتی ندارد. این باعث گردید تا صدرالدین عینی کتاب *نمونه ادبیات تاجیک* خود را در سال ۱۹۲۶م به چاپ رساند. نشر این اثر ارزشمند جواب جدی بود به آن شخصانی که موجودیت ملت تاجیک و زبان فارسی را در این منطقه رد می‌کردند.

در آن زمان برخی از ادیبان به مانند ظفرخان جوهری (۱۸۶۰-۱۹۴۵م)، نائل شیرزاده (۱۸۹۵-۱۹۳۵م)، بحرالدین عزیزی (۱۸۹۴-۱۹۴۴م) و دیگران خود را از تألیف آثار ادبی دور نگه می‌داشتند. اما با مرور زمان دوباره به نوشتن اثر ادبی و نشر آثار خود رو آوردند. جوهری تا انقلاب در پیروی بیدل غزل می‌سرود که بعداً راجع به زندگی در دوره شوروی اثرها آفرید. داستان‌های او مانند *ظفر* (۱۹۳۵م)، *آفتاب خان* (۱۹۲۴م)، *محمدجان* (۱۹۴۴م) از جمله آنهاست. جوهری انواع دیگر ادبی به مانند غزل، مثنوی، قصیده، مرثیه، مخمس، رباعی، مستزاد، قطعه، پندنامه و چیستان هم نیز تصنیف کرده است. نائل شیرزاده نیز در آغاز ایجاد خود تکیه بر اشعار شاعران کلاسیک کرده شعرهای عاشقانه می‌سرود و پس از مدتی با تقاضای زمان در موضوع‌های تنقید دین و خرافات و توصیف پدیده‌های حیات نو شعر می‌گفت. عزیزی زیر عنوان *ضرب‌دار* (۱۹۳۲م)، *غلبه* (۱۹۳۲م)، *حسن یک‌دسته* (۱۹۳۶م)، *قربانی* (۱۹۳۷م) و مانند آن، و هم درباره مسأله‌های مهم تاریخ ادبیات، نقد ادبی، الفبا و املا نیز مقاله‌های زیادی انتشار کرده است.

ادبیاتی با اصطلاح «رئالیسم سوسیالیستی» نیز وارد ادبیات فارسی تاجیکی شد. در نظم آن سال‌ها موضوع ساختمان جامعه‌ای تازه‌بنیاد در مرحله اول مورد توجه قرار گرفت که در آن باید احساسات، کوشش، شجاعت و دیگر جهت‌های فعالیت زحمت‌کشان تاجیک، همچنین بهبودی جامعه سوسیالیستی به‌رغم جامعه سرمایه‌داری انعکاس می‌یافت. چنین اندیشه‌هایی را در شعرهای *انقلاب سرخ*، *فردا از لاهوتی*، *شکوفه عرفان* یا *خودآزادی زنان شرق*، *دو هجوم*، *به جمعیت هلال احمر از پیرو سلیمانی* و شعرهای

محمدجان رحیمی مانند دوشنبه و امثال آن می‌توان دید.

در نظم سال دهه دوم قرن ۲۰م همانا شکل‌های شعری رباعی، غزل، مثنوی، قطعه، مستزاد، ترجیع‌بند، مربع، مخمس، مسدس، مثنی و مانند این رواج یافت که هم، در آثار لاهوتی و دیگران شکل‌های نو شعری را نیز می‌توان دید.

طوری که معلوم است در ادبیات کلاسیک نظم نسبت به نثر بیشتر رواج داشت. پس از انقلاب بلشویکی به‌خصوص در همان دهه نثر نیز در ادبیات تاجیک در قالب اروپایی شکل گرفت. می‌توان گفت آدینه عینی یکی از نخستین اثرهای منثور ادبیات شوروی تاجیک به حساب می‌رود. این اثر اول زیر عنوان سرگذشت یک تاجیک کم بغل (نادار) (از خاطره‌های استبداد) در روزنامه آواز تاجیک (چندین شماره از ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۴ تا ۵ می سال ۱۹۲۵) به‌طور مختصر به چاپ رسید و سپس در شکل کتاب بارها زیر این عنوان و بعد با نام آدینه چاپ شد.

در سال‌های بیست قرن ۲۰م حکایت‌های جلال اکرامی (مانند شبی در ریگستان بخارا، شیرین، یتیمه، یک حوض پر خون)؛ عینی (چون احمد دیوبند)؛ پیرو سلیمانی (گل اندام)؛ عزیزی (بزکشی، چل هجره)؛ دهاتی (داغ فرزند، روسیاه، همیده‌ای سیاه‌بخت) و مانند اینها تألیف شد که در آنها موضوع‌های خرافات، مبارزه طبقاتی، ساختمان زندگی نو، اصطلاحات زمین، مکتب نو، آزادی زنان و دیگر پدیده‌های حیات مردم در روحیه تبلیغ جامعه کمونیستی بیان گردیده بود.

نخستین رمان تاجیکی زیر عنوان «داخنده» (۱۹۳۰م) به قلم عینی به‌وجود آمد. موضوع اصلی این رمان مبارزه زحمت‌کشان تاجیک در برابر نظام ستمگر امارت بخارا بود و در آن وقایع زمان پیش از جنگ جهانی اول تا سال‌های ۱۹۲۹م به‌طور بدیع انعکاس یافته است. عینی موضوع اثر را اساساً از محیط روزگار تلخ تاجیکستان جنوبی انتخاب کرده است.

صدرالدین سعید مرادزاده عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴م) بزرگ‌ترین ادیب معاصر تاجیک است و در همه بخش‌های زبان و ادبیات تاجیک اثرها نوشته است. او پژوهنده، شاعر، نویسنده و لغت‌شناس بوده و درباره مباحث گوناگون زبان‌شناسی و ادبیات‌شناسی، اعم از کلاسیک و معاصر، تألیفات زیادی دارد. تا انقلاب شوروی آثار منظم و کتاب‌های درسی

او مانند: *تهذیب‌الصبیان* (۱۹۰۹م) و *ترتیل‌القرآن* (۱۹۰۹م) به نشر رسید که در مدرسه‌ها از روی آن درس داده می‌شد. او در آثاری که پس از انقلاب پدید آورد امارت بخارا را با تمام جزئیاتش مورد سرزنش و نقد قرار داد. در داستان‌های *جلادان بخارا* (۱۹۲۰م)، *آدینه* (۱۹۲۴م)؛ و رمان‌های *دخنه* (۱۹۳۰م)، *غلامان* (۱۹۳۴م) حیات مردم را همه جانبه انعکاس داده است.

در سال‌های دهه ۲۰م بعد از آن، یکی از انواع ادبی یعنی هجو و طنز نیز موقعیت پیدا کرد که از جانب نویسندگانی چون عینی، سعیدرضا علی‌زاده، بحرالدین عزیززی، منیرخان مؤمن‌زاده، عبدالله سهیلی و دیگران با امضای مستعار در روزنامه و مجله‌های آن زمان به نشر می‌رسید.

ناگفته نماند که در این ادوار ادیبان تاجیک کوشش نمودند که اثرهای ادیبان روس مانند تورگینوف، پوشکین، لرمانتوف، کرلوف، چخوف، تولستوی، گورکی و همچنین از ادبیات کشورهای اروپا و امریکا نیز اثرهای مارک تواین، وینیچ هوگو، ژول ورن، جک لندن و دیگران را به تاجیکی ترجمه کنند.

در گذشته اثرهای نمایشی بیشتر در میان مردم از جانب مسخره‌بازان و شیرین کاران اجرا می‌شد. تیاتر کسبی تاجیکی وجود نداشت. در سال‌های اول قرن بیست در شهرهای سمرقند، تاشکند، خجند زیر تأثیر تیاتر سیار روس‌ها، تاتارها و ترک‌های آذربایجان گروه‌هایی پیدا شدند که اثرهای نمایشی را در بازارها و جای‌های سیر آدم اجرا می‌کردند. مثلاً در سال ۱۹۱۴م نمایشنامه محمد خواجه بهبودی (۱۸۷۵-۱۹۱۹م) زیر عنوان پدرکش در سمرقند پیشکش تماشاگران گردید.

پس از انقلاب بلشویکی نوشتن نمایشنامه نیز در ادبیات تاجیک معمول گشت. سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶م نمایشنامه فطرت زیر عنوان *شورش* / *واسع چاپ* شد. که در اساس واقعه تاریخی شورش واسع بر ضد حاکمان دور مورد نظر بود، تألیف گردید.

در سال ۱۹۲۹م تیاتر کسبی تاجیکی (حالا به نام لاهوتی) در شهر دوشنبه تشکیل شد و تا سال ۱۹۳۰م آثار نویسندگانی چون صمدی (*ایشان فریبگر، حیات نو*)؛ علی‌زاده (*نوروز و گلچهره*) و یوسف بیک‌اف (*ظالمان واپسین*) نمایش داده شدند.

سال‌های دهه ۲۰م در مکتب‌ها، تالارها، رسته و بازارها نمایشنامه‌های تألیف

شده پیشکش تماشاگران شد که به انکشاف آینده ادبیات یاری رساند. سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۳۰م در تاریخ ادبیات شوروی تاجیک دوره‌ای مهم به حساب می‌رود که آنرا می‌توان تولد ادبیات زمان نو نام برد. اساس گزاران این ادبیات استادان کلام بدیع، عینی و لاهوتی شناخته شدند. در آن زمان توجه ادیبان را بیشتر تبلیغ و تشویق دولت تازه بنیاد شوروی به خود جلب کرده بود که از جانب سروران آن نیز تحت نظر قرار داشت. در آن سال‌ها و سال‌های بعد برای رشد و گسترش ادبیات مجله‌های رهبر دانش (۱۹۲۷-۱۹۳۲م)، برای ادبیات سوسیالیستی (۱۹۳۲-۱۹۳۷م)، (از ۱۹۳۸م شرق سرخ و حالا صدای شرق) و روزنامه‌های آواز تاجیک (۱۹۲۴-۱۹۳۰م)، عید تاجیک (از ۱۹۲۵-۱۹۲۸م بیداری تاجیک، از ۱۹۲۸م تاجیکستان سرخ، از ۱۹۵۵م تاجیکستان سویی، و حالا جمهوریت) و امثال این منتشر می‌شد. در همین نشریه‌ها آثار ادیبان چاپ می‌شد و در دسترس خوانندگان قرار می‌گرفت.

یکی از شاعران مشهور سال‌های دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ قرن ۲۰م پیرو سلیمانی (۱۸۹۹-۱۹۳۳م) است. او از سن ۱۵ سالگی غزل می‌گفت. تمام سروده‌های سلیمانی تصویر زمان خود و پستی و بلندی‌های زندگی است، مثلاً در شعرهای او مانند «به تخت نشین»، «مژده باد، زنده باد هشتم مرت»، «به فلاکت زدگان زلزله ایران» همین معانی دیده می‌شود. کتاب‌های او: مجموعه شعرها (۱۹۳۴م)، به ضربدار (۱۹۳۶م)، منتخبات (۱۹۵۴م)، دیوان (۱۹۷۱م)، قلم عمر جاویدان من است (۱۹۸۹م) و چند دیگر در زمان زندگی شاعر و پس از وفات او بارها چاپ شده است.

پژوهنده معروف تاجیک در این دوره یعنی رجبی، در اثرهای خود به ادبیات این دوره با نظر انتقاد نگریسته و یادآور می‌شود که «ادبیات زیاده از ۷۰ سال ما در زیر فشار سیاست می‌تپد. ادبیات ما تحت نظر اربابان حزب بوده در بسیار موارد در مجموع چاکر حزب بوده است»<sup>۷</sup>.

بلی در آن سال‌های دهه ۲۰-۳۰ سده ۲۰م وضعیت خیلی پیچیده بود. حزب بر ضد دین مبارزه شدید داشت. شخص پرستی نیز به اوج رسیده بود. از یک جانب فرهنگیان جان خود را در خطر می‌دیدند و ناچار اثر خود را به ستایش و پیشرفت‌های دولت سوسیالیستی می‌بخشیدند. از جانب دیگر برای آینده درخشان جامعه مردم‌سالاری کار

می کردند. حزب کمونیست همیشه روند ادبی را از نظر دور نمی داشت و در جلسه ها و قرارهای خود برای منفعت خویش به کار کردن در زمینه ادبیات بسیار اهمیت می داد. نویسندگان همیشه برای آموختن روزگار مردم به منطقه های گوناگون سفر می کردند که در نتیجه پس از برگشت از هر سفر اثرهای تازه ای به وجود می آمد.

در سال های قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م جریانی پیدا شده بود که زیر عنوان «جدیدیه» گسترش یافت. جدیدی ها تلاش داشتند که اندیشه های روشنگرا را تبلیغ کنند. عینی، اسیری، منظم، فطری، حمدی، بهبودی و دیگران از نمایندگان جامعه ای تازه بنیاد بودند.

یکی از ادیبان جریان جدیدیه عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۶-۱۹۳۷م) بود که آثار خود را به دو زبان تاجیکی و ازبکی تألیف نموده است. او مدتی به جریان پان ترکیستی هم وابسته بود. بخشی از آثار او پیش از انقلاب چاپ شده است: مناظره (۱۹۰۹م)، صیحه (۱۹۱۱م)، بیانات سیاح هند (۱۹۱۱-۱۹۱۲م)، رهبر نجات (۱۹۱۵م) و بخش دیگر پس از آن: شورش واسع (۱۹۲۷م)، امارت بخارا (۱۹۳۰م) و غیره. او یکی از پژوهندگان ادبیات کلاسیک نیز بود. راجع به شخصیت و فعالیت فطرت در بین پژوهندگان کشورهای گوناگون مباحثه های زیادی موجود است.

سال ۱۹۳۴م اولین انجمن نویسندگان شوروی تشکیل گردید و راه و روش ادبیات ملت های گوناگون شوروی را که باید در خدمت مردم و آرمان های اتحاد شوروی باشد نشان می داد. به خصوص گردآوری، چاپ و انتشار آثاری در زمینه فرهنگ مردم و ادبیات شفاهی در انجمن مورد بررسی قرار گرفت توجه مخصوص داده شد. در سخنرانی ها در این باره تأکید جدی به عمل آمد.

پس از انجمن پژوهندگان به سروده های شفاهی شاعران محلی که اصلاً بی سواد بودند اهمیت می دادند. از بین مردم چنین اشخاصی را پیدا می کردند و گفته های شفاهی آنها را ثبت و در روزنامه و مجله ها چاپ می کردند. در نتیجه از بین مردم نیز آثار چنین شاعران محلی مانند حکمت رضا، سعید علی زاده، بابا یونس خدای زاده، یوسف وفا و دیگران گردآوری و چاپ گردید. برخی از آنها در مکتب های محو بی سوادی تحصیل کردند و با به طور خودآموز خواندن و نوشتن را یاد گرفتند.

پس از انجمن، نویسندگان به ادبیات کلاسیک نیز بیشتر رو می‌آوردند و از تجربه آن بهره‌می‌بردند. شرایط چنین شد که در پایتخت کشور شوروی شهر مسکو، جشن‌های ادیبان کلاسیک و بهترین استعداد‌های فرهنگ مردم را (فولکلور) جشن می‌گرفتند. در سال ۱۹۳۴م جشن هزارمین سالگرد حکیم فردوسی، و سال ۱۹۴۰م نهمین سالگرد ابن‌سینا و در سال ۱۹۴۰م دهه هنر و ادبیات تاجیکستان در شهر مسکو برگزار شد. همه اینها وادار می‌نمود که فرهنگیان به آرمان‌های سازندگی این کشور صادق باشند. آنها نمی‌توانستند که نقصان‌های نظری این ساخت را مورد تنقید جدی بگیرند.

سال‌های ۳۰ سده ۲۰م دوره شاعری لاهوتی و پیرو سلیمانی بود. شاعرانی که در سال‌های دهه ۲۰ شعر می‌سرودند در سال‌های دهه ۳۰ نسبتاً استوارتر به جاده ادبیات قدم نهادند. در این دوره شاعرانی مانند حمدی، سهیلی، امین‌زاده (۱۹۰۴-۱۹۶۶م)، رحیمی (۱۹۰۱-۱۹۵۴م)، تورسون‌زاده (۱۹۱۱-۱۹۲۶م)، میرشکر (۱۹۱۲-۱۹۹۳م)، دهاتی (۱۹۱۱-۱۹۲۶م)، رحیم‌زاده (۱۹۱۰-۱۹۸۰م) و دیگران در انواع گوناگون شعر می‌سرودند. شعر در این سال‌ها به نیروی تبلیغاتی دستاوردهای سوسیالیسم تبدیل شد و وصف طبقه کارگر و دهقان سال تا سال نیرو می‌گرفت.

در سال‌های دهه ۳۰ آثار منثور نیز نسبت به ده ساله گذشته رواج یافت. عینی، دهاتی، حکیم، عزیزی، اکرامی و سپس فاتح نیازی و الغزاده با آثار خود به دل خوانندگان راه یافتند. در این سال‌ها حکایت و یک نوع بدیع روزنامه‌نگاری زیر اصطلاح «اوپرک»<sup>(۱)</sup> خیلی گسترش یافت. اوپرک ظاهراً شبیه داستان کوتاه است، ولی در آن واقعیت و حقیقت زندگی عیناً به روشی بدیع انعکاس می‌یابد.

در این سال‌ها اثرهای بزرگ به مانند رمان *غلامان*، *نمایشنامه مرگ سودخور* از عینی و رمان *شادی* از جلال اکرامی به وجود آمد. هر کدام از این اثرها در تصویر حیات مردم تاجیک موقعیتی خاص دارند.

به خصوص رمان *غلامان* (۱۹۳۵م) برای تصویر روزگار مردم وقایع زیادی را دربرمی‌گیرد. نویسنده کوشش نموده است که زندگی مردم را در پرتو تاریخ با همه

(1). Ocherk

مشکل‌هایش تصویر نماید. او وقایع بیشتر از صد سال حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم آسیای میانه را با تمام مبارزه‌ها و نزاع‌ها مورد تحلیل قرار داده است. نمایشنامه مرگ سودخور (۱۹۳۹م) صدرالدین عینی نه فقط در تاریخ ادبیات معاصر تاجیک شهرت ارزنده‌ای دارد، بلکه به چندین زبان چاپ و منتشر گردیده و در ردیف نوشته‌های بالزاک یکی از بهترین اثرها راجع به شخصان خسیس و ممسک به شمار می‌رود. عینی در این اثر منشأ اصلی پیدا شدن سودخوری را در منطقه تصویر کرد و لحظه‌های پرماجرایی استثمر و ستم بر نادان را با مهارت خاص افشاء نموده و عالم معنوی خساست آنها را خیلی جذاب به قلم آورده است. شخصیت اصلی اثر قاری (قاری اشکمبه) بیشتر توجه نویسندگان را به خود جلب نموده روزگار تیره و تاریک سودخور حریص با مهارتی خاص تحلیل شده است. مشاهده‌های دقیق کارانه نویسنده بود که خصلت‌های غیرعادی قاری اشکمبه را در مناسبت با اشخاص گوناگون پیشه آشکار می‌نماید. رفتار غیرچشمداشت قاری در برخورد با دکان‌داران، قماربازان، کوکناریان، سرایبان‌ها، صاحبان بانک و همچنین با شخصان جداگانه به مثل سرتراش، طلبه‌گان مدرسه و ترجمان دقیق کارانه آشکار گردیده که ذوق خواننده را برای مطالعه اثر بیشتر می‌سازد.

یکی از موضوع‌هایی که در سال‌های دهه سوم سده ۲۰م دقت نویسندگان را به خود جلب کرده بود جنگ‌های داخلی سال‌های دهه ۲۰ بود. حکومت شوروی بر ضد آنهاپی که «باسماچی» نامیده می‌شد مبارزه می‌کرد. در میان «باسماچیان» اشخاصی بودند که برای آزادی کشور، ملت و دین خود از زیر اسارت روس‌ها تلاش می‌کردند اما سیمای آنها در ادبیات چون شخص منفی تصویر می‌شد.

در سال‌های دهه ۳۰ رمان شادی به قلم جلال اکرامی تألیف گردید که در آن اساساً دیگرگونی‌های فکر و اندیشه‌های مردمی که به تضادهای جامعه نو دچار گردیده‌اند انعکاس یافته است.

همین‌طور در آثار منشور آن سال‌ها به‌خصوص در حکایت‌های عزیزی، حکیم کریم، دهاتی، رحیم جلیل، فاتح نیازی، الغزاده و دیگران مبارزه برضد باسماچیان، استحکام حکومت شوراهای، بازسازی پنج‌ساله سوسیالیستی انعکاس یافته است.

در این سال‌ها اثرهای درامی نیز تألیف گردیدند و در صحنه تیاتر تاجیک نمایش

داده شدند. در نمایشنامه‌های امین‌زاده نوروز و گلچهره؛ جلال اکرامی دشمن؛ غنی عبدالله و خش؛ الغزاده شادمان؛ عبدالشکور پیرمحمدزاده و نمایشنامه رستم و سهراب و غیره وقایع گوناگون جامعه انعکاس یافته است.

برای بررسی رشد ادبیات زمان شوروی تاجیک خدمات ابوالقاسم لاهوتی (۱۸۸۷-۱۹۵۷م) مهم است. زیرا لاهوتی پس از به خدمت اتحاد شوروی در آمدن مضمون نوشته‌هایش آهنگ دیگر می‌گیرد، یعنی به روحیه زمان شوروی موافق می‌شود. شعرهای او انقلاب سرخ و داستان منظم کریمل و منظومه زنده است لنین در سال‌های اول به شوروی آمدنش چاپ شده است. او در سال‌هایی که در تاجیکستان بود اشعار زیادی تألیف و چاپ نمود که بعداً در کتاب او شعرهای تاجیکستانی انتشار گردید. شعرهای سرای تمدن، دختر انقلاب، آدم آهن‌پا، خر و ترک‌تار و تاجیکستان از این مجموعه‌اند که در آن فرهنگ و روزگار آن دوره تاجیکان انعکاس یافته است. در سال‌های جنگ نمایشنامه کاوه آهنگر، مردیستان، همسفران و امثال این را نوشت. اگرچه لاهوتی از ایران دور بود ولی زندگی مردم ایران همیشه بخش مهم تألیفات او بود. مثلاً شعرهای ترانه رنجبران ایران (۱۹۲۵م)، سلام خلق تاجیک به خلق ایران (۱۹۴۲م)، ایران من (۱۹۴۳م)، به خلق زادگاهم (۱۹۴۸)، بانگ ایران کهن (۱۹۵۰) و غیره از آن جمله‌اند. کلیات آثار لاهوتی در شش جلد (۱۹۶۰-۱۹۶۳م) به زبان فارسی تاجیکی منتشر شده است.

در سال‌های دهه سوم قرن ۲۰م یکی از موضوع‌های مهم آثار ادیبان مبارزه بر ضد جنگ بود که این را از نوشته‌های لاهوتی، رحیمی، یوسفی و مانند آنها می‌توانیم دریابیم. از آغاز جنگ بر ضد آن در تمام مطبوعات تاجیک شعرها، مقاله‌ها، حکایت‌ها و دیگر انواع ادبی چاپ می‌شد.

در این سال‌ها چندین داستان منظم نیز نوشته شد. داستان‌های منظم لاهوتی و تورسون‌زاده دارای سوز‌های خاص بودند. یکی شرایط جنگ را انعکاس می‌داد و دیگری زحمت مردم را در عقبگاه نشان می‌داد.

در این سال‌ها آثار منشور مردمی به وجود آمدند که هر کدام با دیدی بدیع درباره جنگ تألیف می‌شد. خصوصاً نوشته‌های عینی مانند دیو هفت سر مثال برجسته آن است.



نیازی که خود در جنگ شرکت داشت وقایع کارزار را بی واسطه در حکایت‌های خود مانند عظیم میرگن (شکارچی) و بیرق، انعکاس داده است. باید گفت چند تن از ادیبان مستعد تاجیک چون پیرمحمدزاده و لطف‌الله بزرگ‌زاده و حکیم کریم و یوسفی در جنگ از میان رفتند.

پیرمحمدزاده (۱۹۱۲-۱۹۴۲م) بیشتر به تهیه فرهنگ لغت، ترجمه و نوشتن درام مشغول بود. درام او رستم و سهراب در اواخر سال‌های دهه ۳۰ به چاپ رسیده است. حکیم کریم (۱۹۰۵-۱۹۴۲م) بیشتر حکایت نوشته است. کتاب‌های او *سودای روزها* (۱۹۳۳م)، *حکایت‌های میده (خرد)* (۱۹۳۵م)، *عاق شده و حکایت‌های دیگر* (۱۹۳۶م) و مانند آن بهترین نوشته‌های اوست که سال‌های بعد نیز بارها چاپ شده است. آثار لطف‌الله بزرگ‌زاده (۱۹۰۹-۱۹۴۳م) اساساً راجع به ادبیات کلاسیک و زبان است. نوشته‌های او درباره لهجه، فولکلور و به خصوص زبان‌شناسی تاجیک و امثال آن ارزشمند است.

حبیب یوسفی (۱۹۱۶-۱۹۴۵م) معمولاً به سبک کلاسیک غزل و رباعی می‌گفت. اشعار او مانند: «عشق وطن» (۱۹۳۶م)، «به وطن» (۱۹۳۷م)، «مکتوب از شرق دور»، «به هر کجا روم دل دیار من گوید» (۱۹۳۸م) و امثال این هنوز جالب و جذاب است. نوشته‌های منظوم و منثور، خاطرات و ترجمه‌هایش پس از درگذشت او در کتاب‌های مجموعه شعرها (۱۹۴۹-۱۹۲۶م)، *راه ناتمام* (۱۹۷۳م)، *سطرهای اتمام* (۱۹۸۷م) به طبع رسیده است. پس از خاتمه جنگ در موضوع جنگ آثار زیاد منظوم و منثور و نمایشنامه‌ها نوشته شد که برخی از آنها بهترین نمونه تصویر آن روزگار در ادبیات تاجیک است.

در سال‌های دهه ۴۰ سده ۲۰م رمان‌هایی چون *شادی* اثر جلال اکرامی روزگار روستائیان تاجیک را به تصویر کشیده است. زندگی کلخوری دهه ۴۰ نیز در آثار همین دوره چون *رمان وفا* از فاتح نیازی؛ و *آدمان جاوید* از رحیم جلیل تصویر شده است. لطف‌الله عابد خواجه متخلص به لطفی هم اشعار و منظومه‌ای متعدد سروده است که غالباً در جامعه حکایت‌های اجتماعی است.

در دهه ۵۰ عبدالله سهیلی و محمدجان رحیمی و عبدالسلام دهاتی از نویسندگان و شاعران قابل اعتنا محسوب می‌شدند. سهیلی مخصوصاً در ادبیات کودکان و گردآوری

ادبیات شفاهی - عامیانه شهرت یافت.

در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰ نوشتن داستان‌های منظوم حماسی (ایپیک) بیشتر گردید. در این مرحله شاعران در داستان‌های منظوم خود از روند تخیلی به سمت واقع‌گرایی روی آوردند. این را از داستان‌های تورسون‌زاده حسن عرابه‌کش؛ میرشکر پنج‌نآرام، دشت‌لوند (۱۹۶۱م)؛ غفاری میرزا/سرار؛ و امثال آن دیده می‌توانیم. در این داستان‌ها زندگی عادی به‌طور حکایت ولی در قالب نظم بیان می‌گردد.

میرزا تورسون‌زاده (۱۹۱۱-۱۹۷۷م) در تاریخ ادبیات زمان شوروی تاجیک یکی از نمایان‌ترین شاعر به حساب رفته، در آثارش تمام جهت‌های حیات سوسیالیسم را وصف کرده است. فعالیت ایجادی او از سال ۱۹۲۹م شروع شده است. در سال ۱۹۳۵م یکی از اثرهای منظوم او زیر عنوان *منظره‌های خجند* و بعداً داستان‌های منظوم او *آفتاب مملکت* (۱۹۳۶م)، *خزان و بهار* (۱۹۳۷م) به چاپ می‌رسد که بنیادکاران روزگار نو را ستایش کرده است. مجموعه‌های اشعار او در سال ۱۹۳۹م زیر عنوان *شعرها* به طبع رسید که در آن وطن‌دوستی و شجاعت مردم منعکس شده است. در سال‌های جنگ شعرهای او مانند *خیر مادر عزیز*، *همشیره‌ها* (۱۹۴۱م)، *سرچشمه مردانگی*، *هرگز*، به جنگ (۱۹۲۴م)، *بهادر تاجیک* (۱۹۴۳م)، *فرزند تو می‌آید* (۱۹۴۴م) پسند خوانندگان آمده بود. داستان‌های منظوم خود *پسر وطن* (۱۹۴۲م)، *عروس از مسکو* (۱۹۴۵م) نیز به موضوع جنگ پرداخته است. داستان *غنایی و جان شیرین* سال ۱۹۶۰م در مطبوعات چاپ شده و به خوانندگان تأثرات نیک بخشید. چندی از نوشته‌های او *نمایشنامه* هستند که برخی از آنها با همکاری ادیبان دیگر نوشته شده است. مثلاً *خسرو و شیرین* (۱۹۳۶م)، *بادهاتی*، *شورش واسع* (۱۹۳۹م، با همو)، *ظاهر و زهره* (۱۹۴۴م) و *عروس* (۱۹۴۵م). اشعار ادیبان زیاد شوروی را نیز به زبان تاجیک ترجمه کرده است.

شهرت شاعران دیگر به مانند باقی رحیم‌زاده (۱۹۱۰-۱۹۸۰) که صاحب کتاب‌های اشعار *عید غلبه* (۱۹۴۶م)، *سال‌های آتشین* (۱۹۴۸م)، *چشمه* (۱۹۵۷م) و آثار میرسعید میرشکر (۱۹۱۲-۱۹۹۳م)، داستان‌های منظوم *قشلاق طلایی* (۱۹۴۲م)، *دشت لوند* و *عشق دختر کوهسار* و مانند آن. او ده‌ها اثر منشور و منظوم دیگر هم دارد. میرسعید میرشکر برای کودکان نیز شعرهای زیادی سروده است که وارد کتاب‌های درسی نیز

شده است.

در سال‌های دهه ۵۰-۶۰ سده ۲۰ امین‌جان شکوهی (۱۹۲۳-۱۹۷۹م) با آثار منظوم و منثور خود به دل خوانندگان راه یافته بود. مجموعه اشعار او مانند *وطن صلح* (۱۹۵۲م)، *صدای دل* (۱۹۵۶م) و داستان‌های *کوچه باغ عاشقان* (۱۹۶۲، ۱۹۸۴م) و *پری جزیره* در آن سال‌ها میان جوانان شهرت داشت.

سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ و بعد از آن از دو جهت پربرکت است. اول اینکه نویسندگان نسل گذشته آثار نسبتاً جدی‌تر تألیف کردند و بیشتر به تاریخ مردم و نیاکان خود رو آوردند. دوم اینکه در نظم و هم در نثر جوانانی به میدان ادبیات قدم گذاشتند که در سال‌های بعد در تاریخ ادبیات معاصر تاجیک اثرهای ارزنده آفریدند.

ساتم الغزاده (۱۹۱۱-۱۹۹۷م) در نثر بدیع و نوشتن آثار درام استاد واقعی در ادبیات معاصر تاجیک به شمار می‌رود. داستان‌های *یاران با همت* (۱۹۴۷م)، *صبح جوانی ما* (۱۹۵۴م)، *روایت سعدی* (۱۹۷۷-۱۹۸۴م)، *مردمان نوآباد* (۱۹۵۳م)، *واسع* (۱۹۶۷م)، *فردوسی* (۱۹۸۸م) و ده‌ها حکایت‌های او بیانگر روزگار بدیع مردم تاجیک می‌باشد. سال ۱۹۶۶م رمان *فردوسی* در ایران کتاب سال شناخته شد.

رحیم جلیل (۱۹۰۹-۱۹۸۹م) که از دوران جوانی به ادبیات روی آورده بود، در مجموعه‌های *حکایت‌های زمان جنگ* (۱۹۴۴م)، *عمر دوباره* (۱۹۴۹م)، *کبوتر* (۱۹۶۳م) و رمان‌های *آدمان جاویدان* (۱۹۴۹م)، *شوراب* (۱۹۵۹م) و امثال آن به تصویر حیات مردم دهات و طبقه کارگر تازه‌بنیاد تاجیک پرداخت.

فاتح نیازی (۱۹۰۴-۱۹۹۱م) یکی از آن ادیبانی بود که مشکلات زیاد زمان قبل از انقلاب و پس از آن و دوره جنگ را دیده بوده است. داستان‌های دختر همسایه (۱۹۵۵م)، *حصه‌ها از قصه‌های جنگ* (۱۹۶۲م) و رمان‌های *وفا* (در دو بخش ۱۹۴۹م و ۱۹۵۸م)، *هر بیشه گمان مبر که خالیست* (۱۹۷۴م) به موضوع جنگ بخشیده شده است.

در سال‌های دهه ۶۰ نویسندگان به نوشتن آثار تاریخی بیشتر میل پیدا می‌کنند. محمدجان شکورف (شکوری) که یکی از پژوهندگان جدی ادبیات معاصر تاجیک است و در اثرهای خود حسن و قبح نثر معاصر را مورد تحلیل گسترده قرار داده، نثر این سال‌ها

را رشد اثرهای تاریخی می‌نامد و ماهیت تاریخ را در تصویر ادبیات یادآور می‌شود: «تدقیق بدیعی حیات را از دوره بزرگ‌ترین تبدلات تاریخی شروع نمودن نثر رئالیستی ما برای انکشاف بعدینه تمام ادبیات تاجیک برای معین شدن خصوصیت‌های رئالیسم به آن اهمیت کلان داشت. اینجا ماهیت اساسی ادبیات سویتی (شوروی)، از جمله ادبیات سویتی تاجیک خیلی خوب افاده شده است. در مبارزه راه آزادی با یک بزرگی قامت راست کردن محنت‌کشان در عین شدت قوه‌های ایجادی خلق ظاهر گردیدن مهم‌ترین خصلت‌های عالی وی بیشتر از هم در بعض اثرهای ژانر تاریخی نمایان شده است. در این اثرها ما خلق را به صفت قوه اساسی زمان به صفت بنیادکار تاریخ می‌بینیم»<sup>۱</sup>.

سال‌های دهه ۶۰ از جانب پژوهنده ادبیات کلاسیک رسول هادی زاده چندین اثرها تاریخی زیر عنوان‌های *بوی جوی مولیان* (۱۹۶۵م)، *قصیده داغ‌ها* (۱۹۶۵م)، *تنبور دلکش* (۱۹۶۸م)، *احمد دانش* (۱۹۶۷م) تألیف گردید که از روزگار رودکی، و فرخی تا تنبورنواز مشهور قرن ۱۹م کرامت‌الله دلکش و معارف‌پرور بزرگ، احمد دانش، حکایت می‌کنند. سال تا سال نویسندگان بیشتر به تاریخ نیاکان رو می‌آورند. در سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ نیز اثرهای تاریخی به وجود آمده‌اند. به خصوص الغزاده بیشتر به وقایع تاریخی رو می‌آورد. *رمان او فردوسی* (۱۹۸۶م) یکی از چنین اثرها می‌باشد که در آن به‌طور بدیعی سیمای شاعر نابغه مردم ایرانی تصویر شده است.

پس از سال‌های دهه ۵۰ تقاضای مردم برای مطالعه بیشتر شد و ادیبان گوناگون مثل عبدالملک بهاری با کتاب‌های *دل بی‌قرار* (۱۹۲۶م)، *جواب عاشق* (۱۹۶۵م)، *صداقت* (۱۹۶۹م)، *نسیم تازه* (۱۹۸۷م)، برای بچه‌ها کتاب‌های *پرواز به ماه* (۱۹۶۳م)، *سیب طلایی* (۱۹۶۹م)، *روز تولد* (۱۹۸۵م)؛ داستان‌های تخیلی مانند: *عجایبات نادر* (۱۹۷۲م)، *بازگشت* (۱۹۷۳م)، *سنبله* (۱۹۷۴م)، *شاهدان شهید* (۱۹۸۴م)؛ مطیع نجم‌الدین‌اف (۱۹۲۷-۲۰۰۲م) با کتاب‌های *آدمان سربلند* (۱۹۶۵م)، *مهرزمین* (۱۹۷۴م) و *رمان‌های دریا مجرای نومی جوید* (۱۹۶۸م) و آثار یوسف اکابیراف مانند: *وقتی که آسیا بازماند* (۱۹۶۳م)، *دختری که جستجویش می‌کنم* (۱۹۶۴م) و بسیاری دیگر به مسأله‌های مختلف جامعه دخالت کرده در تصویر اندیشه‌های باطنی انسان و خصلت‌های او کوشش می‌کردند.

محمی‌الدین خواجه‌اف اساساً دربارهٔ مسأله‌های بازسازی جامعهٔ سوسیالیستی و به خصوص طبقهٔ کارگر و زحمت آنها در آبادانی تاجیکستان اثرها می‌نویسد. داستان‌های او و به خصوص رمان‌های *آب - روشنایی* (۱۹۷۳-۱۹۷۶م)، *ننگ و ناموس* (۱۹۸۲م) از جملهٔ آنهایند.

پیشرفت نثر را به خصوص در آثار فضل‌الدین محمداف، جمعه آدینه‌اف، ساربان، ستار تورسون، اورن کهزاد، کرامت‌الله میرزایف، عبدالحمید صمداف، سیف رحیم، بهمنیار و دیگران بیشتر می‌توان دید. نوشته‌های همهٔ این ادیبان در روزنامه‌ها و مجله‌ها چاپ می‌شود و از جانب منتقدان نقد می‌گردد.

در این سال‌ها نوع پیس (داستان) توجه ادیبان را زیاد جلب نمود. در این نوع ادبی اخلاق معاصران مورد تصویر قرار می‌گرفت. پیس‌های یوسف اکابیراف مانند *بلاغت* (۱۹۶۶م) و *آسمان صاف* (۱۹۶۹م) به تحلیل حیات اشخاص پایبند عناصر جامعهٔ پس‌مانده می‌پردازد. در اثرهای جمعه آدینه‌اف، *اوراق رنگین* (۱۹۶۴م)، *انشاء* در موضوع *آزاد* (۱۹۶۹م) درک اجتماعی جوانان در راه فهم زمان و تجربهٔ حیات نشان داده شده است.

انسانیت، همت، جان‌فدایی و دیگر خصلت‌های آدمیان نیک‌اراده جهت‌های اصلی قهرمانان اوچرک‌ها، حکایت‌ها، پیس‌ها و آثار دیگر فضل‌الدین محمداف (۱۹۲۸-۱۹۸۶م) است. در آثار او مانند *آدمان کهنه* (۱۹۶۲م)، *در آن دنیا* (۱۹۶۵م) حیات معاصران نویسنده با جاذبه‌ای خاص تصویر شده است. در *آدمان کهنه* زندگی پیرمردان را انعکاس نموده، و زنده‌دلی، شوخی، پاک‌وجدانی، راستی و سازندگی آنها را منعکس کرده است. در داستان *در آن دنیا* سفر ۱۷ نفر حاجیان زمان شوروی انعکاس یافته است. نویسنده ضمن تصویر رسم و آیین‌ها و حیات اجتماعی کشورهای عربی، سیمای باطنی و ظاهری حاجیان را به قلم آورده است. در مجموعهٔ حکایت‌های به نام *او ساز منور* (۱۹۶۹م) و رمان *پلته (تاق) کنجکی* (۱۹۷۴م) و داستان‌های *شاهی بیان* (۱۹۸۲م)، *ورته* (۱۹۸۳م) و مانند این دنیای باطنی و اندیشه‌های مختلف انسان باز هم جلوه‌گر می‌شود.

در این دوره اثرهایی نیز به وجود آمدند که زمان کوتاه را دربرمی‌گرفتند و توسط آن مسأله‌های بزرگ اخلاق جامعه را انعکاس می‌دادند. این مسأله‌ها در اثرهای ستار

تورسون که در سال‌های دهه ۷۰ به ادبیات قدم نهاده است، بیشتر مشاهده می‌شود. این نویسنده در اثرهای خود با اندیشه‌های گسترده درباره این مسأله مهم زندگی و هستی انسان فکر می‌راند. او در حکایت‌های خود نیز زمان واقعی را محدود می‌گیرد. گاهی چنان می‌شود که ظاهراً یک لحظه خرد حیات را مورد تحلیل قرار می‌دهد. توسط همین زمان کوتاه هر لحظه‌ای روزگار شخصیت اثر خود را و حتی هر سخن و هر قدم او را با دقت تصویر می‌نماید. این باعث می‌شود که ماهیت اصل انسان و موجودیت او در جامعه به‌طور دقیق انعکاس شود. اکثر نوشته‌های ستار تورسون مانند داستان‌های *سکوت قله‌ها* (۱۹۷۴م)، *کمان رستم* (۱۹۷۶م)، *از صبح تا شام* (۱۹۷۹م)، *برف هم می‌گذرد* (۱۹۸۳م)، *درخت هزار ساله* (۱۹۹۰م) و *رمان سه روز یک بهار* (۱۹۸۸م) شاهد این گفته‌هاست.

در اثرهای اورن کوهزاد رفتار و اندیشه‌های انسان بیشتر انعکاس یافته و احساس بلند قهرمان نیز به نظر می‌رسد. داستان‌های او مانند *پسند دره* (۱۹۷۴م)، *کین خمار* (۱۹۷۶م)، *یک روز دراز، روز بسیار دراز* (۱۹۷۷م) و *رمان هم کوه بلند و هم شهر عظیم* (۱۹۸۳م) حالت شخص را با هیجان و واقعه‌نگاری پیش نظر جلوه‌گر می‌سازد. برخی از اثرهای دیگر کوهزاد نه فقط تصویر واقعه‌نگاری است بلکه در آنها لوحه‌های گوناگون زندگی، سرنوشت آدمان و به‌خصوص خصلت شخص اهمیت زیاد پیدا نموده است. اورن کوهزاد نویسنده‌ای هنرمند و روح‌شناس است.

عبدالحمید صمد اصلاً در موضوع معاصر می‌نویسند و در نوشته‌هایش تصویر باطنی شخصیت‌های آثارش به نظر خوب جلوه‌گر می‌شود. در داستان‌های *شاخ چنار* (۱۹۸۱م)، *بعد از سر پدر* (۱۹۸۲م)، *پیاله شکسته* (۱۹۸۶م) و غیره، حیات آدمان روستا و شهر که دارای خصلت‌های مختلف می‌باشند در پرتو سنت‌های مردمی تصویر گردیده است. تحلیل واقعه و حادثه‌های گوناگون جامعه به‌خصوص مسأله اخلاق در تصویر نویسندگان سال تا سال زیاد می‌شود. در اثرهای منشور سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ ماهیت هستی انسان بیشتر انعکاس یافته است که این را ما در داستان عبدالحمید صمداف به نام *بعد از سر پدر* (۱۹۷۹م) دیده می‌توانیم. در این اثر نویسنده منشأ اصلی خصلت انسان را جستجو می‌کند. ارتباط او را با جهان بینی خاص که از نسل‌های گذشته آموخته

است تصویر نموده و حدانیت تربیت و انسان را نشان می‌دهد. در سال‌های دهه ۷۰ مسأله ارتباط انسان با طبیعت در آثار نویسندگان اهمیت بیشتر پیدا می‌کند که به معین ساختن خصلت انسان کمک می‌کند. رابطه طبیعت و انسان در داستان‌های بهرام فیروز مانند به نام تو تنها نه (۱۹۷۹م)، عبدالرفیع ربی‌آف به نام /سپ آخرین (۱۹۷۹م)، عبدالحمید صمداف /سپ بابام (۱۹۸۶م) و امثال این خیلی جذاب تصویر شده است. در این اثرها موجودیت شخص، چون هستی فرهنگی و معنوی همزمانان ما خوب جلوه‌گر شده است. همچنین اخلاق، طبیعت و جامعه که انسان در پیوند آن زندگی می‌کند، اجزاء جداناپذیر اثرهای نویسندگان گردیده است.

در سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ در جاده نظم مؤمن قناعت، لایق شیرعلی، قطب کیرام، آشور سفر، بازار صابر، مستان شیرعلی، گل نظر، حبیب‌الله فیض‌الله، گل رخسار، عسکر حکیم و دیگران قدم نهادند که هر کدام با سبک خاص خود شعر می‌گفتند و می‌گویند. آنها سنت‌های شعر گذشته را با امروز پیوند می‌دهند و درعین حال به طرز نو از منابع ادبیات جهان نیز بهره می‌برند.

به خصوص نوشته‌های مؤمن قناعت خیلی مورد توجه بود و او حالا یکی از بهترین شاعران معاصر تاجیک است. سروده‌های او در کتاب‌های *شراره* (۱۹۶۰م)، *ستاره‌های زمین* (۱۹۶۳م)، *راه‌ها و بال‌ها* (۱۹۶۴م)، *کاروان نور* (۱۹۷۰م)، *از بیستون تا کنون* (۱۹۹۲م) و داستان‌های منظوم زیر نام‌های *سروش استالینگراد* (۱۹۷۵م)، *پدر* (۱۹۷۷م)، *تاجیکستان - اسم من* (۱۹۷۷م)، *گهواره سینا* (۱۹۷۸م) به چاپ رسیده است. مؤمن قناعت سبک بیان خاص و تصویرهای دلپذیر فلسفی دارد و حیات را با رنگ‌های دلپسند سخن انعکاس می‌دهد.

لایق شیرعلی (۱۹۴۱-۲۰۰۲م) یکی از مشهورترین شاعران معاصر تاجیک بود. کتاب‌های او به نام *سرسبز* (۱۹۶۶م)، *نوش باد* (۱۹۷۱م)، *خاک وطن* (۱۹۷۵م) و تعدادی دیگر در سال‌های گوناگون چاپ شده است. در اشعار لایق، موضوع عشق به طراوت خاص جلوه‌گر می‌گردد. شاعر عشق را به روان خوانندگان تاجیک موافق و مناسب می‌سراید که در نتیجه او در میان جوانان شهرت بسیار دارد. نمونه‌های آثار لایق به زبان‌های خارجی نیز ترجمه شده است، همچنین در ایران نیز به نشر رسیده است.

گل نظر با آثار منظوم خود: رسم سربازی (۱۹۶۹م)، دسترخان (۱۹۷۲م)، نردبان (۱۹۷۵م)، پهنای (۱۹۸۱م)، لنگر (۱۹۸۴م)، چشم نگین (۱۹۸۸م)، پی دریا (۱۹۸۷م)، هر مصرعی شعر تاجیکستان من است (۱۹۹۷م) و بسیاری دیگر شهرتی خاص دارد. او مصنف سرود ملی تاجیکستان و سرود انجمن تاجیکان جهان است. شعرهایش در ایران، افغانستان و آمریکا چاپ شده است و به زبان‌های گوناگون ترجمه گردیده است. عسکر حکیم شاعر و ادبیات‌شناس نامدار تاجیک و صاحب منظومه‌های راه‌نورد (۱۹۸۳م)، روزی امید (۱۹۰۰م) و رباعیات (۱۹۹۲م)، یکی از منتقدان نازک‌بین نظم معاصر تاجیک است که در کتاب‌های شعر و زمان (۱۹۷۸م)، در قلمرو سخن (۱۹۸۲م) و هم در چند اثر روسی خود، اشعار شاعران هم‌زمان خود را مورد بررسی قرار داده است. اشعار بازار صابر بیشتر به وصف روزگار مردم و مناظر دلربای طبیعت در پیوند با عشق انسانی جلوه‌گر می‌شود. مطالعه مجموعه‌های شعر او چون پیوندم (۱۹۷۲م)، مژگان شب (۱۹۸۱م)، آتش برگ (۱۹۷۴م)، با چمیدن با چشیدن (۱۹۷۸م)، چشم سفیدار (۱۹۹۲م) خوب دیده می‌شود که شاعر به هر پدیده زندگی نظر خاص دارد.

شعر باید خواننده را به جنبش آورد به فکر او تأثیر رساند و او را به درک بیشتر ثبات زندگی رهنمون شود. در اشعار گل رخسار این را خوب دیده می‌توانیم. کتاب‌های شعر او مانند بنفشه (۱۹۷۰م)، خانه پدر (۱۹۷۳م)، شب درو (۱۹۷۵م)، افسانه کوهسار (۱۹۷۵م)، دنیای دل (۱۹۷۷م)، آتش سغد (۱۹۸۱م) و بسیاری دیگر وصف درد انسان عاشق به زندگی، به وطن، به ملت، به گذشته، به امروز و به آینده است. سروده‌های گل رخسار در ایران زیاد چاپ شده است. او در رمان زن‌های سبز بهار و کتاب‌های دیگر خود روزگار زنان و غم و شادی آنها را می‌ستاید. چند درام نیز زیر عنوان آزادی، غار اجنبه و همسایه نو نیز تألیف کرده است.

باید گفت که اثرهای منشور سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ قرن ۲۰م به گفته محمدجان شکورف «نثر اندیشه‌ها» بود که این را ما در داستان‌های این سال‌ها نیز مشاهده می‌نماییم. هم در داستان‌های حماسی و هم در داستان‌های غنایی حیات در مبارزه تضاد نیروهای نیک و بد تصویر شده است.

در سال‌های دهه ۶۰ تا ۸۰ قرن ۲۰م در شعر غنایی تاجیکی از هر نگاه تغییراتی



به وجود آمد. این تغییرات را هم در موضوع، هم در شکل و هم در استفاده انواع ادبی می توان مشاهده کرد. در این دوره آشنایی بیشتر با نظم معاصر هم‌زبانان ایرانی و افغانی بیشتر گردید. شعر شاعران ایران و افغانستان در مطبوعات تاجیک در برگردانی ادیبان زیاد به نشر می‌رسد. چند مجموعه اشعار شاعران فارسی‌سرای به الفبای سیریلی زیر عنوان *نمونه اشعار شاعران معاصر افغانستان* (۱۹۵۸م)، *امواج کارون* (نمونه اشعار شاعران ایران) (۱۹۷۳م) و آثار جداگانه ایرج میرزا، نادر نادرپور، هوشنگ ابتهاج (سایه) و دیگران چاپ شد. این انتشارات باعث آن گردید که در شعر تاجیکی نیز دیگرگونی‌هایی به وجود آید. در این دیگرگونی‌ها گاه تقلید است و گاه نوآوری.

در واقع در شکل، آهنگ و ساختار شعر فارسی تاجیکی تغییراتی به وجود آمد. ما این را می‌توانیم در آمیزش وزن‌های گوناگون شعری مشاهده کنیم. اگرچه شعر آزاد و شعر سفید نیز در میان شاعران تاجیک راه یافت، ولی سنت‌های ادبیات کلاسیک فراموش نشد. انواع ادبی مانند رباعی، غزل و مانند این همیشه از دید شاعران دور نماند. مثلاً در سروده‌های مؤمن قناعت، لایق، گل نظر، مستان شیرعلی، رحمت نظری، فرزانه خجندی و دیگران این شکل شعری مردمی را بیشتر می‌توان مشاهده کرد. به خصوص در سال‌های اخیر قرن ۲۰م به غزل رو آوردن لایق، دلیل گفته‌های بالاست.

یک جهت خیلی چشم‌رس بدیعیات آثار شاعران معاصر تاجیک آن است که آنها در سروده‌های خود رو به تاریخ می‌آورند و کوشش می‌نمایند که این یا آن پدیده پرتأثیر تاریخ را در شعر خود نشان دهند و از این طریق خواننده را با تجربه نیاکان آشنا سازند. این معنی را در شعرهای لایق شیرعلی، مؤمن قناعت، بازار صابر و گل رخسار و به خصوص در شعرهای زبان مادری، شهرآسی، بخارا، تیغ سینا و مانند این از شعرهای صابر بیشتر می‌بینیم. در این شعرها اندیشه‌هایی راجع به تاریخ مردم تاجیک وجود دارد که در دل خواننده هیجان را فراهم می‌آورد. این هیجان خواننده را وادار می‌سازد که نسبت به تاریخ نیاکانش و ملتش بی‌پروا نباشد.

در اشعار لایق تصویر تاریخ به‌طور خاص انعکاس یافته است زیرا او رابطه گذشته را با امروز روشن‌تر بیان می‌کند و شعرهای *الهام از شاهنامه* بهترین نمونه آن است. لایق با استفاده از قهرمانان *شاهنامه* بی‌زوال فردوسی چنان اندیشه‌ای را پیش می‌آورد

که انسانیت باید در صلح و در جلوگیری از جنگ زندگی کند.

در این دوره همچنین هویت ملی مقام خاصی را در خود گرفت. در شعرهای شاعران اندیشه دربارهٔ شخصیت، وطن، زبان مادری خیلی رونق پیدا نمود. مسألهٔ هویت ملی و تصویر باطنی انسان سال تا سال یکی از مسائلی بود که نه فقط نظم معاصر تاجیک بلکه نثر معاصر را نیز تحت تأثیر قرار داد.

البته در این مقالهٔ خرد سخن گفتن راجع به همهٔ شاعران امری محال است. ولی گروه شاعرانی مثل نادر شنبه‌زاده، طلا پولادی، برهان فرخ، محی‌الدین فرهت، موجوده حکیمووا، مستان شیرعلی، عبدالجبار قهاری، حیرت شنبه‌زاده، حکمت رحمت، نعیم‌جان نظیری، علی باباجان، یوسف‌جان احمدزاده، شیرین بنیاد، عثمان نظیر، شاه مظفر یادگاری، امان بیک شاه‌زاده، دارا نجات، محمدعلی عجمی، ضیاء عبدالله، نظر یزدان، جمال‌الدین کریم‌زاده، حدیثه، شریف‌زاده، لطافت، مهرنساء، محترم حاتم و ده‌ها نفر دیگر بودند و هستند که در زمان شوروی و امروز بهر دادن غذای معنوی به جامعه حصهٔ خود را داشتند و خواهند داشت. به خصوص پس از استقلال تاجیکستان در ادبیات نوین تاجیک اشعار فرزانهٔ خجندی، خیراندیش، سلیم ختلانی، سلیم زرافشانی، محمدعلی سیاوش توجه خوانندگان را به خود جلب نموده است.

به خصوص سروده‌های فرزانهٔ خجندی نه فقط در تاجیکستان بلکه بیرون از آن در کشورهای اروپا، آمریکا، ایران و افغانستان هواداران نظم را مفتون نموده است. او در آفریدن شعر با دید خاص لطیف و ظریف می‌نگرد و اشعارش روح و روان خواننده را به وجد می‌آورد. اشعار او در ایران، انگلستان، آمریکا، هلند و کشورهای دیگر نیز چاپ شده است.

سال‌های اخیر در اثرهای خدای نظر عصازاده/ادبیات فارسی و سه شاخهٔ آن (۱۹۹۱م)، ادبیات سدهٔ ۲۰م فارسی/افغانستان (۱۹۹۶م)، ادبیات ایران در سدهٔ ۲۰م (۱۹۹۷م)، ادبیات تاجیک در سدهٔ ۲۰م (۱۹۹۹م) به‌طور مشترک آموختن ادبیات معاصر کشورهای هم‌زبان مورد بررسی قرار گرفته است. طی ۱۰-۱۵ سال اخیر با ایران رابطه‌های ادبی خیلی گسترش پیدا کرده است. ده‌ها کتاب و مقاله از ادیبان تاجیک در ایران و همچنین کتاب‌ها و مقاله‌های ادیبان ایرانی در تاجیکستان به چاپ رسیده است.

## پی نوشت

5. Shukurov, *Khurasan ast...*

۱. عینی، نمونه ادبیات تاجیک، سراسر کتاب

۶. عینی، همانجا

2. *Entsiklopediyai Sovetii tajik*, VII/214ff

7. Rajabi, 198

۳. نک: برجیان، ۲۶۰-۲۶۴

8. Shukurov, *Pahluha-ye...*, 107

4. Rzehak, *Vom Persischen...*

## کتابشناسی:

- امان‌اف، رجب، رباعیات مردمی و رمزهای بدیعی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- بختی، م.، فردوسی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- برجیان، حبیب، «تاجیکستان، زبانهای تاجیکستان»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۵ش، ج ۱۴.
- بچکا، پرژی، *ادبیات فارسی در تاجیکستان*، ترجمه سعید عبانزاد هجران دوست و محمود عبادیان، تهران، ۱۳۷۲ش.
- شعر دوست، علی‌اصغر، *چشم‌انداز شعر امروز تاجیکستان*، تهران، ۱۳۷۶ش.
- شیرعلی، لایق، *گلچین اشعار*، تهران، ۱۳۷۳ش.
- صابر، بازار، *برگزیده اشعار*، تهران، ۱۳۷۳ش.
- عینی، صدرالدین، *نمونه ادبیات تاجیک*، سمرقند، ۱۹۲۵م.
- Abduladazada, R., «Dar bara-yi alifba-yi nav-i zaban-i tajiki», *Tajikistan-i Surkh*, 1930.
- id, «Mubariza bara-yi madaniyat-i nutq-i talabagan», *Maktab-i sovetii*, 1958, no.11.
- Abdulla, Gh., *Hurriyat* (Dram), Dushanbe, 1972.
- Abdumannanav, A., *Nuqta-yi nazar*, Dushanbe, 1990.
- Abdurahmanav B., *Shabha-yi Mahtabi (dastaha)*, Dushanbe, 1986.
- id, *Davlat-i Saram Madar (dastaha)*, Dushanbe, 1988.
- id, *Dunya-yi Sabz-i ishq* (roman), Dushanbe, 2002.
- id, *Adiban-i Tajikistan*, Dushanbe, 2003.
- Abidi, N., «Atash ba resha-yi alifba-yi Arab», *Tajikistan-i surkh*, 1930.
- Adina و J., *Avraq-i rangin*, Dushanbe, 1970.

- id, *Guzasht-i Ayyam*, Dushanbe, 1978.
- Afsahzad, A., *Dar Saf-i Buzurgan*, Dushanbe, 1995.
- id, *Karvan-i Sukhan*, Dushanbe, 1995.
- Afsana-yi Simurgh*, Dushanbe, 1967.
- Aftabbaran*, Dushanbe, 1988.
- Ahang-i shahr-i Ishq*, Dushanbe, 1989.
- Ahmazada, Y., *Hulbu*, Dushanbe, 1987.
- id, *Panjah Barg*, Dushanbe, 1996.
- Ahtamzad, Sh., *Ashk-i Shaqaiq*, Dushanbe, 1995.
- Amanov, R., *Lirika Khalq-i tajik*, Dushanbe, 1968.
- id, *Adabiyat-i Bachagana*, Dushanbe, 1982.
- Ansari, F., *Kitab-i vatan*, Dushanbe, 1991.
- id, *Zinaha (dramha)*, Dushanbe, 1974.
- Arkan-i Sukhan*, Dushanbe, 1885.
- Arzumanav, C. and Kh., Karimav, «Aid ba praekt-i alfavit-I nav», *Tajikistan-i Surkh*, 1940.
- Asar dar du jild*, Dushanbe, 1975-76.
- Asar-i muntakhab*, Dushanbe, 1982.
- Asazada, Kh., *Adabiyat-i Farsi va se shakha-yi an*, Dushanbe, 1991.
- id, *Adabiyat-i sada-yi XX Farsi-yi Afghanistan*, Dushanbe, 1996.
- id, *Adabiyat-e Iran dar sada-yi XX*, Dushanbe, 1997.
- id, *Adabiyat-i Tajik dar XX*, Dushanbe, 1999.
- Ashk, A., *Muhabbat (Roman)*, Dushanbe, 1981.
- Ashk-e dukhtar*, Dushanbe, 1996.
- Ashk-i shirain*, Dushanbe, 1995.
- Asp-i akhirin*, Dushanbe, 1982.
- Asp-i babam*, Dushanbe, 1987.

- Asrari, V., *Folklore, Khalqiyat, Navisanda*, Dushanbe, 1982.
- Atabaev, A., *Surud-I natamam*, Dushanbe, 1982.
- Atakhanava Kh., *Rahim jalil va ejadiyat-e u*, Dushanbe, 1967.
- id, *Tahavvol-i dastan dar nazm-i musir-i Tajik*, Dushanbe, 1983.
- Atayi, Z., *Meva-yi Sabr*, Dushanbe, 1982.
- id, *Sitara-yi Mushtari*, Dushanbe, 1998.
- Ayni, S., *Kulliyat*, Staliabad- Dushanbe, 1958-1977.
- Ayubi, S., *Shakha-yi barq*, Dushanbe, 1988.
- id, *Falakoi ragh*, Dushanbe, 1990.
- Az Barfrezi ta barfkhezi*, Dushanbe, 1986.
- Az Besutun ta kunun*, Dushanbe, 1992.
- Az Yadha*, Dushanbe, 1988.
- Aziz, A., *Hikayaha va afsanaha*, Dushanbe, 1989.
- Azizi, B., *Qurbani*, Stalinabad, 1937.
- Azurdagan va Umedvaran*, Dushanbe, 2001.
- Babayov, Y., *Sipahsalar-i nazm*, Dushanbe, 1971.
- Bahari, A., *Parvaz ba mah*, Dushanbe, 1965.
- id, *Sadaqat*, Dushanbe, 1969.
- Bakhti, M., *Ah-i sabuk*, Dushanbe, 1971.
- id, *Khuban*, Dushanbe, 1978.
- Baqazada, H., *Dar Girdi-i alifba-yi nav-i tajiki, Avaz-i tajik*, 1930.
- Baqazada, J., *Navisanda va ideal-i zaman*, Dushanbe, 1988.
- Barf ham meguzarad*, Dushanbe, 1983.
- Bobokalonova, J., *Tadzhikskaya detskaya literature*, Dushanbe, 1982.
- Braginskiy, I.S., *Problemi tvorchestva Sadriddina Ayni*, Dushanbe, 1974.
- Bukhari, A., «*Dar baraye alifba-ye nav-i Tajiki*», *Tajikistan-i Surkh*, 26 dekabr, 1929.

- Bunyad, Sh., *Bamdad*, Dushanbe, 1982.
- id, *Shah-i Tirandaz*, Dushanbe, 1991.
- id, *Gul-i Andesha*, Dushanbe, 1995.
- Chashma*, Dushanbe, 1995.
- Davranav, A., *Adabiyat va zaman*, Dushanbe, 1996.
- Dehati, A., *Kolliyat*, Dushanbe, 1964-1966.
- Dehati P., «Dar bara-yi imla, alifba, istiloh va zaban-i adabi-yi tajiki», *Avaz-i Tajik*, 1930.
- Demidchik, L.N., *Tadjikskaya dramaturgiya 40-50-x godov*, Dushanbe, 1965.
- Devar-i khurasan (roman)*, Dushanbe, 1990.
- Durdanaha*, Dushanbe, 1984.
- Entsiklopediyai Sovetii Tojik*, Dushanbe, 1970.
- Faryad-i Befaryadras*, Dushanbe, 1998.
- Firat, A., «Dar gird-i alifba-yi nav», *Rahbar-i Danish*, 1928, no. 1.
- Firdavasi (Roman)*, Dushanbe, 1988.
- Gahvara-yi Sina*, Dushanbe, 1983.
- Ghaffarav, R., *Zaban va uslub-i Rahim Jalil*, Dushanbe, 1966.
- id, *Ibara dar zaban-i Adabi-yi Tajik*, Dushanbe, 1970.
- id, *Navisanda va zaban*, Dushanbe, 1977.
- id, *Sheva-yi janub-yi Tajiki*, Dushanbe, 1979.
- Ghaib, H., *Ramz-i hayat*, Dushanbe, 1976.
- id, *Ghashm-i sahar*, Dushanbe, 1989.
- id, *Barq-i sabz-i eshq*, Dushanbe, 1995.
- Ghaib, M., *Mehrgiyah*, Dushanbe, 1985.
- id, *Shah-i Hamadan*, Dushanbe, 1995.
- id, *Didar*, Dushanbe, 1997.
- Gulmuradzada, P., *Rahha va salha*, Dushanbe, 1987.

- id, *Nakhl-i porbar*, Dushanbe, 1997.
- «Gusha-yi alifba-yi nav», *Tajikistan-i Surkh*, 1929, no. 7, 9, 11, 14, 16.
- Guzargah-i dil*, Dushanbe, 1983.
- Hadi va Shadi*, Dushanbe, 1974.
- Hadizada, R., *Tanbur-i dilkash*, Dushanbe, 1968.
- id, *Sapedadam*, Dushanbe, 1972.
- id, *Parvaz-i Shahin*, Dushanbe, 1981.
- id, *Sitaraye dar tirashab*, Dushanbe, 1983.
- id, *Na sitraha merezand*, Dushanbe, 1990.
- Haft khan-i Badakhshan*, Dushanbe, 1986.
- Hakimav, A., (Askar Hakim), *Rahnavard*, Dushanbe, 1983.
- id, *Tarazu-yi aftar*, Dushanbe, 1987.
- id, *Ruz-i umed*, Dushanbe, 1990.
- id, *Rubaiyat*, Dushanbe, 1992.
- id, *Dar qalamrav-i sukhan*, Dushanbe, 1982.
- Hakimava, M., *Surud-i sahar*, Dushanbe, 1964.
- id, *Diyar-i muhabbat*, Dushanbe, 1982.
- Hamadam, A., *Khanda-yi bakht*, Dushanbe, 1974.
- id, *Davam-i rah*, Dushanbe, 1978.
- Hamasa-yi dad*, Dushanbe, 1996.
- Hamdi, A., *Dubaytiha-yi proletari*, Stalinbad, 1934.
- id, *Karimbay dar khana-yi khuda*, Dushanbe, 1937.
- Hanif, Sh., *Payraha-e ahuguzar*, Dushanbe, 1975.
- Haqiqat-i talkh*, Dushanbe, 1990.
- Hayat va sukhan*, Stalinabad, 1955.
- Imza-yi Lenin*, Dushanbe, 1977.



- Inqilab-i Oktubr va Adabiyat-i Tajik*, Dushanbe, 1984.
- Insangarai-yi amuzish va zaban-i milli*, Dushanbe, 2002.
- Kaman-i Rustam*, Dushanbe, 1982.
- Khana-yi chashm*, Dushanbe, 1982.
- Khune sitara*, Dushanbe, 1988.
- Lenin hamesh ba mast*, Dushanbe, 1963.
- Madaram*, Dushanbe, 1989.
- Manu darya*, Dushanbe, 1991.
- Mauvjha-yi Dnepr*, Dushanbe, 1964.
- Mehrab*, Dushanbe, 1991.
- Meras-i babayi*, Dushanbe, 1992.
- Mosavi Garmarodi, A., *Az sadr ta saqa: Tazkira-yi shairan-i qarn-i bist-i Tajikistan*, Dushanbe, 2003.
- Munzim*, Dushanbe, 1991.
- Nafas-i garm*, Dushanbe, 1964.
- Kuchabagh-i ashiqan*, Dushanbe, 1984.
- Nasriddin, I., *Baha-yi umr*, Dushanbe, 1989.
- Nasrulla, K., *Navgani*, Dushanbe, 1980.
- Nazri, R., *Sitara-yi ruz*, Dushanbe, 1982.
- Niyazi, F., *Asarha-yi muntakhab*, Dushanbe, 1974-1978.
- Niyazi, Sh., «Imla-ye nav-i Tajik islah mekhahad», *Tajikistan-i saveti*, 1956.
- Nuraliev, A., *Tadzhiksko-kazakhskie kulturno-literaturnie svyazi XIX i XX v.v.*, Dushanbe, 2001.
- Nurjanav, N., *Tadzhikskiy narodniy teatr*, Moscow, 1956.
- id, *Tadzhikskiy teatr*, Moscow, 1968.
- Ocherk istorii Tadzhikskoy sovetskoy literature*, Moscow, 1961.

- Payvand-i zamanha va khalqha*, Dushanbe, 1982.
- Pindarha-yi asatiri dar adabiyat-i Tajik*, Dushanbe, 1999.
- Pirmuhammadzoda, A., «Dar araf-i zaban va alifba-i nav-i tajiki mubahisa davam mekunad», *Avaz-i Tajik*, 1930.
- Publisistika-yi Mirza Tursunzada*, Dushanbe, 1986.
- Puladi, T., *Badakhshan-i azad*, Stalinabad, 1948.
- Qahhari, A., *Surud-i bakht*, Stalinabad, 1948.
- Gul-e bahar*, Stalinabad, 1959.
- Qaidaha-yi asasi-yi arfagrafiya-yi zaban-i Tajiki*, Stalinabad, 1941.
- Qalamhay*, Dushanbe, 1998.
- Qiyam, Sh., *Sadaoyi dil*, Dushanbe, 1968.
- Qudus, J., *Mardha namegiryand*, Dushanbe, 1992.
- Rabiev, R., *Abkhez*, Dushanbe, 1978.
- Rahha va balha*, Dushanbe, 1964.
- Rah-i ravshan*, Stalinabad, 1952.
- Rahimzada, B., *Id-i ghalaba*, Stalinabad, 1946.
- Rahimzad, S., *Sitaraha-yi sar-i tanur*, Dushanbe, 1984.
- Rahmanav, Sh., *Tahavull-i vahidha-yi liriki*, Dushanbe, 1988.
- Rajab, U., *Arzuha-yi shirin*, Stalinabad, 1958.
- Rajabi, M., *Jadidya va inqilab*, Dushanbe, 1997.
- Rakhmoni, R., *Problemi ustnoy poezii i prozi v tvorchestve persoyazichnikh narodov*, Moscow, 2002.
- Raz-i dil, Dushanbe, 1982.
- Rivayat-i sugldi*, Dushanbe, 1984.
- Rubaiyat va dubayti*, Dushanbe, 1965.
- Ruh-i Bakhtar*, Dushanbe, 1989.

Rzehak, L., *Vom Persischen zum Tadschikischen*, Sprachliches Handeln und Sprachplanung in *Transoxanien Zwischen Tradition, Modern und Sowjetmacht* (1900-1956), Berlin, 2001.

Sabir Bazar, *Gul-i khar*, Dushanbe, 1978.

Sadr-e Ziya, *Navadir-i ziyaiya*, Dushanbe, 1992.

*Sadu yak barg*, Dushanbe, 1970.

Safar, A., *Khanada-yi gulha*, Dushanbe, 1973.

Safar, S., *Girdab*, Dushanbe, 1968.

Saleh, M., *Sarv-i Kashmir*, Dushanbe, 1984.

Salehav, S., *Hajv dar matbuat-i Tajiki-i salha-yi 20-30*, Dushanbe, 1969.

Salimshah, *Rah-i qullaha*, Dushanbe, 1965.

Samad, V., *Tusha-yi hadili*, Dushanbe, 1989.

*Sarnevisht-i Farsi-ye Tajiki-e Fararud dar sada-yi bist*, Dushanbe, 2003.

*Satrha-ye natamam* (asarha-yi manzum va mansur), Dushanbe, 1987.

Sattarzada, A., *Nuqta-yi payvand*, Dushanbe, 1982.

Sayfullaev, A., *Mirza Tursunzada*, Dushanbe, 1984.

*Se ruz-i yak bahar*, Dushanbe, 1988.

Shadiqulav, H., *Taranasar-yi vatan*, Dushanbe, 1973.

*Shairan-e Afghanistan*, Stalinabad, 1958.

Sharifov, Kh., *Uslob va kamal-i shukhan*, Dushanbe, 1985.

Sherali Laiq, *Mard-i rah*, Dushanbe, 1979.

Sherali, M., *Resha dar ab*, Dushanbe, 1970.

*Shukufaha-yi az khun damida*, Dushanbe, 1970.

Shukuhi, A., *Sadaye dil*, Stalinabad, 1956.

Shukurov, M., *Khurasan ast inja*, Dushanbe, 1996.

id, *Khususiyatha-i ghayavi va badei-i*, (Yaddashtha-yi ustad S.Ayni), Dushanbe, 1966.

- id, *Pahluha-ye tadqiq-e bad'i*, Dushanbe, 1966.
- Sidqi, A., *Nihal-i arzu*, Stalinabad, 1957.
- Sitaraha-yi zamin*, Dushanbe, 1963.
- Srush-i Stalingrad*, Dushanbe, 1975.
- Sukhareva, A., *Qaydaha-yi imla*, Samarqand-tashkent, 1929.
- Surud-i rah*, Dushanbe, 1983.
- Tafakkur va abraz*, Dushanbe, 1987.
- Tajikstan ra digar qismat makun*, Dushanbe, 1996.
- Tarana-yi Mahasti*, Dushanbe, 1989.
- Tar-i marjan*, Dushanbe, 1976.
- Tursun, S., *Az subh ta sham*, Dushanbe, 1979.
- Tursunzada, M., *Kulliyat*, Dushanbe, 1971-1979.
- Ulughzada, S., *Asarhaye muntakhab* (dastanha, romanha), Dushanbe, 1967-1976.
- Umarzada, H., «Inqilab-i madani va alifba-yi nav», *Tasjikistan-i Surkh*, 1929.
- Varaq-i sang*, Dushanbe, 1980.
- Yarmuhammad, R., *Shahbuz-i safed*, Dushanbe, 1990.
- Yusufi, H., *Rah-i natamam*, Dushanbe, 1973.

## نگاهی به روابط فرهنگی ایران و شبه‌قاره هند

فتح‌الله مجتبایی

### الف - ادبیات دینی هندوان به زبان پارسی، گستره و اهمیت آن

نویسندگان مسلمان و هندو انبوهی کتاب و رساله به زبان پارسی درباره تفکر دینی و آیین‌ها و اعمال هندویی به رشته تحریر درآورده‌اند، اما با همه اهمیت که این آثار برای دانشجویان ادیان تطبیقی و دوستداران پیوندهای دینی و فرهنگی میان مسلمانان و هندوان دارد آن گونه که سزاوار است از سوی محققان جدید مورد توجه قرار نگرفته است.

صدها نسخه خطی از این آثار در قفسه‌های کتابخانه‌ها در شرق و غرب برجای مانده است و تقریباً تنها از سوی فهرست‌نویسان کتابخانه‌ها مورد مراجعه و اشاره قرار می‌گیرند. کسانی که درباره هند در قرون میانه و تاریخ فرهنگی این دوره و یا درباره زندگی و کارهای شاهان و شاهزادگان مغول چیزی نوشته‌اند، تنها با اشاره به عناوین کتابخانه‌ای برخی از این آثار و بدون مراجعه مستقیم به محتوای آنها خود را راضی ساخته‌اند. برای پرهیز از داوری کلی در این مورد باید بگوییم که معدودی از پژوهشگران همچون م.

شولتس در مجله آسیایی<sup>۱</sup>، و محمدتقی بهار در کتاب سبک‌شناسی و نیز در نشریه ادواری مهر<sup>۲</sup> امتیازات و ارزش‌های سبک‌شناسی ترجمه پرسی مه‌بهاراتا و رامایانا را مورد بحث قرار داده‌اند. اما این مطالعات عمدتاً محدود به حوزه نقد ادبی است و به اهمیت دینی این آثار و بستگی و نسبت آنها با روابط میان مسلمانان و هندوان نمی‌پردازد. تنها استثنا در این مورد کارهایی است که درباره این گونه آثار داراشکوه انجام شده است که مشتمل بر تصحیح انتقادی<sup>۳</sup> و نیز ترجمه‌ها و مطالعات مختصر<sup>۴</sup> و یا پراکنده‌ای در زبان‌های اروپایی است.<sup>۵</sup>

این امر بیش از هر چیز بدین جهت است که داراشکوه صرف‌نظر از اینکه دانشمند و نویسنده‌ای برجسته و ممتاز بود، از مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی هند در عصر تیموریان شمرده می‌شود، و کوشش‌های ادبی او نیز بخشی از — و در هماهنگی کامل با — آرمان‌های سیاسی او بوده است. دیگر اینکه باید به خاطر داشته باشیم که ترجمه داراشکوه از اوپانیشادها که در ۱۸۰۱م به جهان غرب معرفی شد، به عنوان اولین اثری که، آگاهی مستقیم از تفکر هندی به دنیای غرب ارائه می‌داد و در ذهن و اندیشه فیلسوفی همچون شوپنهاور تأثیری ژرف و ماندگار بر جای نهاد، دارای اهمیت تاریخی خاصی است.<sup>۶</sup> اما به هیچ‌وجه نباید جایگاه اوپانیشادها در فلسفه هندی و نیز ارزش واقعی ترجمه داراشکوه را کم‌اهمیت قلمداد کرد. از سوی دیگر یافتن اسباب فراموشی نوشته‌های هندویی به زبان پرسی چندان مشکل نیست. هندیان امروز، برخلاف گذشته، دیگر با زبان فارسی آشنایی ندارند، و شمار اندک دانشمندان و زبان‌دانانی که به این زبان آگاهی دارند، نیز بیشتر علاقمند به شعر و تاریخ‌نگاری و جنبه‌های زبانی‌اند تا ادبیات دینی و فلسفی هندویی که به زبان پرسی نگاشته شده است. دانشجویان غربی اسلام‌شناسی هم تصور نمی‌کنند که ترجمه فارسی مثلاً بهگود گیتا در حوزه کار آنها قرار داشته باشد؛ و همین‌طور دانشجویان مطالعات هندویی نیز با وجود متون ویراسته و تصحیح شده مناسب و یا ترجمه‌هایی قابل اعتماد از رامایانا و مه‌بهاراتا، مراجعه به ترجمه فارسی این متون را سودمند نمی‌یابند.

ممکن است که حق با اینان باشد، اما نکته مهم این است که ارزش این آثار و ترجمه‌ها در چارچوب این ملاحظات قرار ندارد. این ترجمه‌ها ممکن است در مواردی نادرست<sup>۷</sup>

و یا از رعایت عدل و انصاف دربارهٔ هندوان دور شده باشند؛ اما اساساً در نشان دادن نگرش شماری از فرهیختگان مسلمان نسبت به آیین هندو صادق و وفادارند، و فهم آنان را از باورها و آرمان‌های هندویی منعکس می‌سازند. به اعتقاد من برای مطالعهٔ چگونگی ارتباط و گفتگوی میان اسلام و ادیان هندویی قرون وسطا نمی‌توان منابع معتبرتری یافت. این آثار نمونه‌های روشنی در این باره که چگونه ارزش‌های معنوی اسلام و ادیان هندو توانستند با یکدیگر تماس حاصل کنند، ارائه می‌دهند.

البته باید به خاطر داشت که تنها در دوران اخیر این ادبیات مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. حتی در طول قرون ۱۸ و ۱۹م که زبان پارسی در هند هنوز زبان علم و ادب و تاریخ بود، این آثار از سوی عالمان و دانشوران هر دو گروه مورد توجه بسیار قرار داشت. انبوه آثار ترجمه شده<sup>۱</sup>، و استنساخ بسیار از کتاب‌های دو گروه به دست کاتبان هند و مسلمان به رواج گستردهٔ این آثار هندو - پارسی در میان دانایان هندی، اعم از مسلمان و هندو، اشارت دارد.

باید گفت که این آثار همان گونه که داراشکوه، نظام‌الدین پانی‌پتی و ابوالفضل بدائونی تصدیق کرده‌اند<sup>۱</sup>، عمدتاً محصول مشارکت پاندیت‌های هندو و دانشمندان مسلمان است. آشکار است که این گونه آثار که به دست دانشمندان هندو و مسلمان به‌طور گسترده مطالعه و استنساخ می‌شد، با باورهای عقاید مردم تناسب داشت. از سوی دیگر بررسی دقیق نسخ خطی این آثار آشکار خواهد ساخت که بیشتر آنها را کاتبان هندو استنساخ کرده‌اند؛ و همان گونه که در فهرست توصیفی که در اینجا ارائه کرده‌ایم خواهید دید. بسیاری از نوشته‌های پارسی - هندویی را دانشمندان هندو نوشته، ترجمه و تلخیص کرده‌اند. اگر برگردان پارسی/وپانیشادها در هند اثری کاملاً هندویی شناخته نمی‌شد، آنکتیل دو پرون که این اثر را به لاتین ترجمه کرد، نمی‌توانست آنرا با عنوان «الهیات و فلسفهٔ هندی»<sup>(۱)</sup> به جهان عرضه کند. با توجه به این واقعیت که دانستن زبان سنسکریت در آن زمان امتیاز ویژه‌ای بوده است که فقط به گروهی اندک از پاندیت‌ها و برهمنیان اختصاص داشته است این فرض که شمار تحصیل‌کردگان هندو که آثار دینی خود را

(1). Theologica et Philosophia Indica

به زبان پارسی مطالعه می کرده‌اند کم نبوده است، کاملاً موجه است. در غیر این صورت، وجود بیست و چهار ترجمهٔ مختلف از *رامایانا*، یازده ترجمه از *بهاگوت پورانه*، هشت ترجمه از *بهگودگیتا* و شش ترجمه از *مهابهاراتا* که دانشمندان هندو و مسلمان انجام داده‌اند، و نیز نسخه‌های متعدد از این ترجمه‌ها که در کتابخانه‌های عمومی و شخصی وجود دارد، توجیهی نخواهد داشت. سید عبدالله در کتاب *ارزشمند، ادبیات فارسی مین هندون کاحصه* (دهلی، ۱۹۴۲م)<sup>۱</sup> نشان داده است که هندوان در استفاده از زبان پارسی در سطح ادبی و فرهنگی متبحر بوده‌اند و مشارکت آنها در پژوهش‌ها و تحقیقات پارسی هم به لحاظ کمی و هم از نظر کیفی قابل توجه بوده است.

این حجم از آثار علمی و ادبی نه به‌طور اتفاقی به‌وجود آمده است و نه گرایش ادبی زودگذری برای ثبت باورها و اعمال دینی هندوان به زبان پارسی بوده است؛ بلکه انگیزهٔ آن به‌وجود آوردن فضای تفاهم میان هندوان و مسلمانان در هند بوده است. پیشگامان این اندیشه مردانی بوده‌اند همچون ابوریحان بیرونی که اثر *گرانبه‌های او*، تحقیق *ماللهند*، اولین کوشش جدی برای معرفی فرهنگ هندوان به جهان اسلام بوده است؛ و سلطان زین‌العابدین کشمیری (وفات: ۱۴۷۲م) که مطالعات سنسکریت را حمایت و تشویق کرد و دایره‌ای برای ترجمهٔ آثار هندویی بنیاد نهاد؛ و نیز قاضی رکن‌الدین سمرقندی که کتاب *امریت کونده*<sup>(۱)</sup> را به پارسی و عربی ترجمه کرد. اما کسی که به اهمیت حیاتی این روابط پی برد و آنرا در یک جنبش اجتماعی و فکری جای داد و به آن سمت و صورتی استوار بخشید، اکبر شاه بود. ابوالفضل علامی در مقدمه بر ترجمهٔ فارسی *مهابهاراتا* وصفی روشن از نیت و اراده‌ای که در پس خط مشی دینی اکبر شاه وجود داشت ارائه کرده است. وی گوید:

«پادشاه روشن‌ضمیر پس از مشاهدهٔ خصومت و بدگمانی تعصب‌آلود میان هندوان و مسلمانان، و نیز از آن‌رو که متقاعد شده بود که تنها سبب این دشمنی سوءتفاهم و ناآگاهی متقابل این دو ملت نسبت به یکدیگر است، در صدد برآمد تا با ترجمهٔ آثار هندوان و قابل فهم کردن آنها برای مسلمانان، این عامل تفرقه را محو کند. او در اولین گام

(1). Amrit Kund



مهابهاراتا را به عنوان جامع‌ترین اثری که از بالاترین اعتبار نیز برخوردار است، برگزید و فرمان داد تا افرادی بی‌طرف و صاحب صلاحیت از هر دو ملت به ترجمه آن اقدام کنند»<sup>۱۱</sup>.

در واقع کسانی از نژادها و طبقات مختلف که به روابط هندوان و مسلمانان در هند علاقمند بودند، کوشیدند با تأکید بر جنبه‌های عرفانی اسلام و آیین‌های هندو، این دو را به هم نزدیک گردانند. از این میان غیر از اکبر شاه می‌توان به شاهان و شاهزادگانی چون جهانگیر و داراشکوه؛ متفکران و دانشمندانی همچون فیضی، ابوالفضل علامی و میرفندرسکی؛ و عالمان و رهبران دینی همچون کبیر، نامدو، دادو، و بابالال داس اشاره کرد. این حرکت به‌رغم مخالفت‌های رهبران سنتی، به صورت‌های مختلف لااقل تا زمان مرگ حزن‌انگیز داراشکوه در جنگ با اورنگ‌زیب به‌گونه‌ای فعال و ثمربخش ادامه یافت؛ هرچند که در ادوار بعد نیز همه نیروی خود را از دست نداد. اما اینکه، اگر داراشکوه در آن نبرد پیروز می‌شد، این حرکت به کجا می‌رسید و چه ارتباطی با آیین هندو و اسلام سنتی و سیاسی حاصل می‌کرد؟ پرسش‌های وسوسه‌انگیزی است که همواره در تاریخ هند مطرح خواهد بود.

برای آنکه سیمایی کلی از حوزه و گستره آثار فارسی درباره آیین‌های هندو و ترجمه‌های آثار هندی و هندویی ارائه دهیم، فهرست تفصیلی زیر که از منابع موجود مختلف جمع‌آوری شده است می‌تواند سودمند باشد. آثار و ترجمه‌هایی از این دست فراوانند و به دوره‌ای حدوداً سیصد ساله تعلق دارند. تا زمانی که همه کتابخانه‌های عمومی و مجموعه‌های خصوصی در هند، پاکستان، افغانستان و ایران فهرست‌نویسی نشوند، کسی نمی‌تواند گزارشی جامع از این‌گونه آثار ارائه دهد.

### ۱. رامایانا

ترجمه فارسی به قلم عبدالقادر بدائونی. در نسخه موجود نام مترجم نیامده است؛ اما بدائونی خود در *منتخب‌التواریخ*<sup>۱۲</sup> تصریح کرده اکبر شاه او را جانب‌اکبر شاه به ترجمه این اثر فرمان داده است و ترجمه آن در سال ۹۹۹ق/۱۵۹۱م به اتمام رسیده است.<sup>۱۳</sup>

رام و سیتا<sup>(۱)</sup>، به نظم پارسی توسط شیخ سعدالله پانی پتی «مسیح»، در عهد جهانگیر (چاپ سنگی لکهنو، ۱۸۹۹م)<sup>۱۴</sup>.

مثنوی رامایانا، ترجمه منظوم فارسی به قلم گهیر درداس<sup>(۲)</sup> در ۵۹۰۰ بیت. این اثر در ۱۰۳۳/ق ۱۶۲۳ م به اتمام رسیده و به جهانگیر اهدا شده است<sup>۱۵</sup>.

سمپورنه<sup>(۳)</sup> رامایانا (رامایانای کامل)، ترجمه منثور فارسی به قلم گوپال بن شری گویند<sup>(۴)</sup>، در ۱۰۹۲/ق ۱۶۸۱ م<sup>۱۶</sup>.

ترجمه منثور و ملخصی به قلم چندرمن بن شری رام<sup>(۵)</sup> «بیدل»، در ۱۰۹۷/ق ۱۶۸۶ م<sup>۱۷</sup>.

نرگستان، ترجمه فارسی در قالب نظم و نثر به قلم چندرمن نامبرده «بیدل». این اثر که در لکهنو به صورت چاپ سنگی منتشر شده است منسوب است به شاعر معروف عبدالقادر «بیدل»، اما نام چندرمن و تاریخ ترجمه در یکی از سطرهای پایانی کتاب آمده است.

امره پرکاشه<sup>(۶)</sup>، ترجمه منثور فارسی است از رامایانای که بر اساس ترجمه‌های متعدد پیشین توسط امره سینگه<sup>(۷)</sup> در ۱۱۱۷/ق سامان یافت و در مطبعه نول کشور در لکهنو چاپ سنگی شد. اخیراً اظهار دهلوی ویراسته این متن را در تهران، توسط بنیاد فرهنگ ایران، منتشر کرده است.

ترجمه منظومی از امانت رای لال پوری در ۱۷۵۵ م این اثر در طول ۲۵ سال تکمیل شده است<sup>۱۸</sup>.

راماچریته مانسه<sup>(۸)</sup> اثر تولسیداس<sup>(۹)</sup> به قلم دبیداس کایستهه<sup>(۱۰)</sup> از هندی به فارسی ترجمه شده است. تاریخ ترجمه نامعلوم است<sup>۱۹</sup>.

ترجمه منظوم دیگری اثر آننده خان<sup>(۱۱)</sup> «خوش». تاریخ این ترجمه ذکر نشده است<sup>۲۰</sup>. رام‌نامه، ترجمه‌ای منظوم به قلم میشره رام داس<sup>(۱۲)</sup> «قابل» در ۱۸۶۱ م (چاپ سنگی از انتشارات مدهو در ۱۸۸۴ م).

(1). Roma wa Sita (2). Ghirdarās (3). Sampurna (4). Gopal b. Śrī Govind (5). Candarman  
b. Śrī Rām (6). Amara-Prakāṣa (7). Amara-Singh (8). Rāmacarita-mānasa (9). Tulsidas  
(10). Debīdās Kāyastha (10). Anand Khan (11). Misra Rāmdās

نیرنگ حسن یا بهار/اجودھیا<sup>(۱)</sup>، خلاصه‌ای منظوم از رامایانا به قلم منشی جگن کشور<sup>(۲)</sup> «حسن» که در ۱۸۸۶م انجام گرفته است (چاپ سنگی انتشارات مفید عام، آگرا).

جهان ظفر، ترجمه‌ای منظوم از رام اشوه مدھے<sup>(۳)</sup> به قلم مکھن لال<sup>(۴)</sup> «ظفر»، در ۲۲۰ بیت (چاپ سنگی لکھنو ۱۸۷۲م).

خلاصه رامایانا، خلاصه‌ای منظوم از رامایانا، ترجمه بنکی لال<sup>(۵)</sup> «زار»، در ۱۴۱ بیت. (چاپ سنگی انتشارات آفتاب عالم، لکھنو ۱۸۸۴م).

ترجمه منظوم و ملخص رامایانا به قلم هری ولبھه سته<sup>(۶)</sup> (چاپ سنگی در مھابیس، بهوبال، ۱۳۲۰ق).

وظیفه فیض، ترجمه ملخص همان اثر به قلم منشی پرمشوری سھایی<sup>(۷)</sup> «مسرور» و لال چندرمال<sup>(۸)</sup> «چندر»، در ۱۵۲۳ بیت (چاپ سنگی انتشارات مفید عام، آگره، ۱۸۹۳م).

رامایانای منظوم، ترجمه‌ای خلاصه به نظم در ۱۵۹ بیت به قلم مھادو بلی دریابادی<sup>(۹)</sup>، (چاپ سنگی انتشارات تعلق دار، فیض آباد، ۱۹۱۵م).

رامایانای منظوم فارسی، به قلم منشی هری لال<sup>(۱۰)</sup> «رسوا» در ۱۸۸۱م (چاپ سنگی از انتشارات نولکشور، لکھنو).

ترجمه‌ای منظوم به قلم موھرسینگه<sup>(۱۱)</sup>. این اثر که در ۱۸۹۰م توسط گنش پرکاش<sup>(۱۲)</sup> در لاهور به چاپ رسیده است<sup>۲۱</sup>، و به موھرسینگه گوجرن والا<sup>(۱۳)</sup> نسبت داده شده است. ترجمه کامل رامایانای شری بالمیک<sup>(۱۴)</sup>، به نثر فارسی. نام مترجم و تاریخ ترجمه در متن نیامده است. (چاپ سنگی نول کشور، لکھنو، ۱۸۷۲م).

رامایانای فارسی، ترجمه منثور و خلاصه‌ای از رامایانای به قلم راج ایشوره راو بهادر<sup>(۱۵)</sup> «اصغر»<sup>(۱۶)</sup>، (چاپ انتشارات اختر، حیدرآباد، ۱۳۴۳ق).

(1). Ajudhya (2). Jagau Kashur (3). Ram ashuh Madha (4). Makhan Lāl (5). Bankī Lāl  
(6). Hari Vallabha Seth (7). Paramesvari Sahāi (8). Lāl Candarmal (9). Mahādev Balī  
Daryābādī (10). Harī Lāl (11). Mohar Singh (12). Ganeśa Parkāś (13). Gujranwāla  
(14). Śrī Bālmīk (15). Rājīsvara Rau Bhādur (16). Aṣghar

رام/اوتاره<sup>(۱)</sup>، ترجمه‌ای منظوم و ملخص رامایانا. نام مترجم و تاریخ ترجمه در متن نیامده است.<sup>۲۲</sup>

ترجمه خلاصه دیگری از رامایانای، بدون نام مترجم و تاریخ ترجمه<sup>۲۳</sup>.  
ادهیاتمه رامایانای<sup>(۲)</sup>، نسخه‌ای خلاصه به نثر فارسی<sup>۲۴</sup>.

## ۲. مهابهاراتا

مهابهاراتا یا رزم‌نامه. ترجمه‌ای منثور از مهابهاراتا مربوط به عهد اکبر شاه توسط عبدالقادر بدائونی، عبداللطیف حسینی (نقیب خان) محمد سلطان تهانیسری و مشارکت برخی عالمان و دانشمندان هندو. اکبر شاه به این اثر عنوان رزم‌نامه داد، و ابوالفضل علامی مقدمه‌ای بسیار سودمند بر آن نگاشت (۹۹۵ق)<sup>۲۵</sup>.

ابوالفضل درباره ترجمه فارسی این کتاب می‌گوید که مهابهاراتا که از جمله کتب کهن هندوستان است تحت نظارت نقیب خان، مولانا عبدالقادر بدائونی و شیخ سلطان تهانیسری از هندی به فارسی ترجمه شده است. این اثر مشتمل بر حدود یکصد هزار بیت است. شاهنشاه این تاریخ کهن را رزم‌نامه نامید<sup>۲۶</sup>. اما خود بدائونی در این باره سخن بیشتری برای گفتن دارد: «شاهنشاه مدت دو شب بخش‌هایی از مهابهاراتا را ترجمه کرد و از نقیب خان خواست تا مفهوم کلی آنها را به پارسی برگرداند. شب سوم مرا نیز با نقیب خان همراه کرد؛ و پس از سه یا چهار ماه دو فصل از هیجده فصل این خزعبلات بی‌ثمر — که برای گمراه کردن هیجده عالم کافی است — به حضور شاهنشاه تقدیم شد. اما امپراتور را از ترجمه من خوش نیامد و مرا حرام‌خور و شلغم‌خور خطاب کرد، گویی این همه سهم من از این کتاب بود. آنگاه بخش دیگری را نقیب خان و ملا شیری، و فصلی دیگر را سلطان حاجی تهانیسری به پایان بردند. سپس شیخ فیضی هم به جمع پیوست و دو فصل را یکی به نظم و دیگر به نثر نوشت. سپس حاجی با افزودن ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از بخش‌های باقی مانده دو بخش دیگر را نوشت. بدین ترتیب او روی هم‌رفته صد جزو را تمام کرد. خلاصه کنم، او چنان دقیق این کار را انجام داد که حتی فضولات

(1). Rām Avatāra (2). Adhyātma Rāmāyana

اتفاقی مگس‌ها بر روی نسخه اصلی را نیز فرو نگذاشت؛ اما بلافاصله پس از آن از دربار رفت و اکنون در بگر<sup>(۱)</sup> است. به هر صورت سایر مترجمان و شارحان نبرد میان پاندوها<sup>(۲)</sup> و کوروها<sup>(۳)</sup> را همچنان ادامه دادند... رزم‌نامه تذهیب و به کرات استنساخ شد. به اعیان و اشراف دستور داده شده بود تا آنرا استنساخ کنند و ابوالفضل مقدمه‌ای حدود دو جزو بر آن نوشت<sup>۲۷</sup>.

نویسنده دبستان المذاهب بر آخرین سطور بدائونی می‌افزاید که ابوالفضل این مقدمه را به مثابه بدیل و نظیری بر تفسیری که بر آیه‌الکرسی قرآن نوشته بود، به رشته تحریر درآورد<sup>۲۸</sup>.

بازنویسی دو پرده<sup>(۴)</sup> اول [مهابهاراتا] توسط فیضی شاعر (برادر ابوالفضل) به زبان فارسی مغلّق و متکلفانه، در ۹۹۷ق نوشته شده است<sup>۲۹</sup>.

خلاصه مهابهاراتا، ترجمه خلاصه منشور به قلم محمد بن عمادالدین سبزواری در ۱۰۱۱ق<sup>۳۰</sup>.

ترجمه خلاصه منظوم به قلم حاجی ربیع، حدود ۱۵۷ق/۱۷۴۴م<sup>۳۱</sup>.

ترجمه خلاصه منشور، ناشناس و بدون تاریخ<sup>۳۲</sup>.

گلستان جنت، ترجمه خلاصه منشور به قلم منشی ناراین داسپوری<sup>(۵)</sup> (چاپ سنگی انتشارات کوه‌نور، لاهور، ۱۸۶۸م).

### ۳. بهگودگیتا

شری بهگود<sup>(۶)</sup>، ترجمه منظوم فارسی منسوب به فیضی شاعر. این اثر در ۱۹۰۸م در الله‌آباد و جیپور<sup>(۷)</sup>، و در تاریخی نامشخص در کاونپور<sup>(۸)</sup> به چاپ رسیده است. راز مغفرت، ترجمه منشور فارسی منسوب به داراشکوه در هیجده ادھیایه<sup>(۹)</sup>. به عقیده ریو این کتاب از آثار فیضی است، اما نام مترجم یعنی داراشکوه در برگه نسخه خطی اداره هند (این‌دیا آفیس) مشخص است<sup>۳۳</sup>. نسخه‌ای از این اثر در مجموعه انجمن آسیایی

(1). Bakkar (2). Pandus (3). Kurus (4). Parva (5). Nārāyau Dāspūri (6). Śrī Bhagavat

(7). Jaipur (8). Kawnpur (9). Adhyāya

بنگال نگهداری می‌شود که عنوان *آب زندگانی* دارد.<sup>۳۴</sup> این ترجمه توسط امر ناتپه مدن<sup>(۱)</sup> با عنوان *راز مغفرت* در سال ۱۹۲۸م در دهلی انتشار یافته است و منسوب به فیضی است.

*مرآت‌الحقایق*، ترجمه‌ای منثور با شرح و تفسیر اسلامی عبدالرحمان چشتی در ۱۰۶۵ق<sup>۳۵</sup>.

ترجمه منثور دیگر، بدون تاریخ و نام مترجم. نسخه موجود در اداره هند در ۱۰۸۳ق/۱۶۲۷م استنساخ شده است، از این رو این اثر احتمالاً مربوط به قرن ۱۱ق/۱۷م است.<sup>۳۶</sup> *شری گیتا*، در قالب نثر، توسط منشی دیارام خوشدل<sup>(۲)</sup> کشمیری، در قرن ۱۱ق/۱۷م ترجمه شده است. این اثر با ترجمه‌های دیگری که ریو و اته وصف کرده‌اند تفاوت دارد.<sup>۳۷</sup> ترجمه‌ای منظوم اثر لالا حکیم چند<sup>(۳)</sup> «ندرت»<sup>۳۸</sup>.

*گیتا سوبدهنی*<sup>(۴)</sup>، ترجمه‌ای است از شرح سنسکریت سوبدهنی<sup>۳۹</sup>.

*سری بهگودگیتا*، منظوم، به قلم بخشی دیناناته<sup>(۵)</sup> (چاپ جامو، ۱۹۲۲م).

#### ۴. *نلوپاکھیانه*<sup>(۶)</sup> (نله)<sup>(۷)</sup> و دمینتی<sup>(۸)</sup>

*نل و دمن*، ترجمه‌ای است آزاد از این داستان (مندرج در کتاب *سوم مهابهاراتا*) در قالب نظم سروده فیضی و در عهد اکبر شاه در ۱۰۰۳ق/۱۵۹۴م. این اثر مکرر در ایران و هند به چاپ رسیده است. ابوالفضل در این باره می‌گوید، «داستان هندی عشق *نل و دمن* که احساس خوانندگان را برمی‌انگیزد، به کلام موزون به وسیله برادر من شیخ فیضی فیاضی در قالب مثنوی *لیلی و مجنون* ترجمه شد، و اکنون در همه جا با عنوان *نل و دمن* شهرت دارد»<sup>۴۰</sup>. بدائونی در این مورد چنین می‌نویسد: «*نل و دمن* فیضی مشتمل بر حدود ۴۲۰۰ بیت است که در سال ۱۰۰۳ق به مدت کوتاه پنج ماه تصنیف شد. این اثر همراه مقداری اشرفی به عنوان «نظر» به اکبر شاه تقدیم شد و در جمله آثاری قرار گرفت که در دربار قرائت می‌شد، و نقیب خان مأمور شد تا این اثر را برای شاهنشاه قرائت

(1). Amar Nath Madan

(2). Dyāram Khushdil

(3). Lāla Hakim Cand

(4). Subodhani

(5). Bakhshī Dīnā Nāth

(6). Nalopūkhyāna

(7). Nala

(8). Damayanti

کند». در حقیقت این مثنوی اثری است که تا سیصد سال پس از امیر خسرو دهلوی، هیچ شاعری در هندوستان مشابه آنرا تصنیف نکرده است.<sup>۴۱</sup>

هنسه جوهر، ترجمه آزاد و منظوم دیگری است به قلم جیسوک لال<sup>(۱)</sup> متخلص به «زیرک»، شاعر هندوی قرن ۱۱ق/۱۷م.<sup>۴۲</sup>

سومین ترجمه منظوم از این اثر، سروده فوزی فیضی دهلوی است. این منظومه توسط مولوی تمیزالدین ارزنی با سایر ترجمه‌ها مقابله شد و در سال ۱۸۳۱م در کلکته انتشار یافت (چاپ دوم انتشارات مرتضوی، لکهنو، ۱۸۴۷م؛ چاپ سوم انتشارات نظامی، لکهنو، ۱۸۵۳م).

#### ۵. بهاگوت پورانه<sup>(۲)</sup>

ترجمه‌ای از اسکندهه<sup>(۳)</sup> یا فصل دهم بهاگوت پورانه به نثری مغلق و متصنع منسوب به ابوالفضل علامی<sup>۴۳</sup>.

ترجمه‌ای منثور از کل اثر (در ۱۲ اسکندهه یا فصل) منسوب به فیضی شاعر<sup>۴۴</sup>. خلاصه‌ای منثور در نه فصل دربارهٔ نه اوتاره. مترجم این اثر طاهر محمد بن عمادالدین سبزواری در دوره اکبر شاه به سال ۱۰۱۱ق/۱۶۰۲م است.<sup>۴۵</sup>

ترجمه‌ای منثور به قلم راجه منوهر داس<sup>(۴)</sup>، (تدرمال)<sup>(۵)</sup>، مباشر هندو، تحت فرمانروایی اکبر شاه در ۱۰۱۱ق/۱۶۰۲م.<sup>۴۶</sup>

مهاپوران<sup>(۶)</sup>، ترجمه‌ای خلاصه به قلم چندرسین<sup>(۷)</sup>، فرزند کاشیداس<sup>(۸)</sup>، حدود ۱۰۹۶ق.<sup>۴۷</sup>

ترجمه اسکندهه دهم از بهگوت پورانه، به قلم گوپال<sup>(۹)</sup>، فرزند شری گویند<sup>(۱۰)</sup>، قرن ۱۱ق/۱۷م.<sup>۴۸</sup>

ترجمه‌ای منظوم به قلم بهوت لال امانت رای<sup>(۱۱)</sup> (چاپ سنگی در کاونپور)<sup>۴۹</sup>. ترجمه‌ای از اسکندهه دهم، ناشناس و بدون تاریخ.<sup>۵۰</sup>

(1). Jaisukh Lāl (2). Bhāgavat Purāna (3). Skandha (4). Manohardās (5). Todar Māl  
(6). Mahā Purān (7). Chandrasīn (8). Kāshīdīs (9). Gopal (10). Śrī Govind  
(11). Bhūt Lāl Amanat Ray

ترجمه منثور دیگری از تمام اثر، ناشناس و بدون تاریخ<sup>۵۱</sup>.  
 شری بهاگوت دشمه/اسکنده<sup>(۱)</sup>، ترجمه‌ای منظوم از اسکنده<sup>دهم</sup> به وسیله  
 لالا پوران ناته<sup>(۲)</sup>.

شری بهاگوت، ترجمه‌ای خلاصه از پورانه در دوازده اسکنده، ناشناس و بدون تاریخ<sup>۵۲</sup>.  
 (یادآور می‌شوم که ترجمه‌ای پارسی از اسکنده‌های نهم و دهم که در قرن ۸ ق/۱۴ م  
 صورت گرفته است، در کتابخانه مونیخ نگهداری می‌شود)<sup>۵۴</sup>.

#### ۶. ویشنو پورانه<sup>(۳)</sup>

مه‌ایشنو پورانه<sup>(۴)</sup>، به نثر، ناشناس و بدون تاریخ<sup>۵۵</sup>.  
 ویشنو پورانه، ترجمه منثور دیگری از همان پورانه، بسیار شبیه به متن پیشین، اما  
 همان نیست<sup>۵۶</sup>.

#### ۷. شیوه پورانه

شیوه پورانه منثور، ترجمه به قلم کیشن سینگه<sup>(۵)</sup> متخلص به «نشاط»، در ۱۰۹۶ ق/  
 ۱۶۸۴ م<sup>۵۷</sup>.

#### ۸. اسکنده پورانه<sup>(۶)</sup>

بحرالنجات، ترجمه‌ای از کاشی کهنده<sup>(۷)</sup> از اسکنده پورانه که به توصیف شهر بنارس  
 پرداخته و معابد و مکان‌های مقدس و نیز تاریخ افسانه‌ای آنرا وصف کرده است. ترجمه  
 این اثر را آننده خان متخلص به «خوش» در ۱۲۰۸-۱۲۰۷ ق/۱۷۹۴-۱۷۹۲ م انجام داده  
 است<sup>۵۸</sup>.

چتره ماهاتمی<sup>(۸)</sup>، ترجمه‌ای از کشته مهاتمی<sup>(۹)</sup>، بخشی از اسکنده پورانه است که  
 به توصیف برخی معابد، تیرته‌ها<sup>(۱۰)</sup> و سایر مکان‌های مقدس می‌پردازد. ترجمه این اثر

(1). Śri Bhāgavat daśama skandha (2). Lālā Purān Nāth (3). Viśnu Purāna (4). Mahā bishnu  
 Purāna (5). Kīśau Singh (6). Skandha Purāna (7). Kāśī Khanda (8). Chetra Māhātmya  
 (9). Kśetra Māhātmya (10). Tīrtha



را کرن سینگه<sup>(۱)</sup> پنجابی در ۱۲۱۸ق/۱۸۰۳م انجام داده است. این کتاب به ۱۴۵ ادهیایه تقسیم می‌شود.<sup>۵۹</sup>

### ۹. وایو پورانه<sup>(۲)</sup>

گیامهاتمی<sup>(۳)</sup>، ترجمه بخشی از وایو پورانه که به توصیف عبادتگاه مقدس گیا<sup>(۴)</sup> در بیهار<sup>(۵)</sup> و آیین‌های مرتبط با آن می‌پردازد. مترجم این اثر آینده خان «خوش» است و ترجمه اثر در ۱۲۰۶ق/۱۷۹۱م انجام گرفته است.<sup>۶۰</sup>

### ۱۰. برهمانده پورانه<sup>(۶)</sup>

رامه و گیتا، ترجمه‌ای از آرنیکه کهنده<sup>(۷)</sup>، بخشی از برهمانده پورانه؛ ناشناس و بدون تاریخ (چاپ سنگی، لکهنو، ۱۸۸۵م).

### ۱۱. برهمه و یورته پورانه<sup>(۸)</sup>

عین‌الظهور، ترجمه‌ای منشور از پورانه مذکور که عمدتاً مربوط اهمیت دینی بنارس است. این ترجمه توسط کیشن سینگه<sup>(۹)</sup> متخلص به «نشاط» در ۱۵۰ق/۱۷۳۷م انجام یافته است.<sup>۶۱</sup>

### ۱۲. هری و مشه<sup>(۱۰)</sup>

هرینس<sup>(۱۱)</sup>، ترجمه منشور و خلاصه‌ای است از هری و مشه، به قلم ظاهر محمد بن عمادالدین سبزواری، در عهد اکبر شاه در ۱۰۱۱ق/۱۶۰۲م.<sup>۶۲</sup>

ترجمه منشور و خلاصه دیگری است که با عنوان پروه نوزدهم (آچاریه پروه)<sup>(۱۲)</sup>، ضمیمه برخی از نسخه‌های خطی مه‌بهاراتا است.<sup>۶۳</sup> محتمل است این همان ترجمه‌ای باشد که بر اساس گفته ابوالفضل<sup>۶۴</sup> توسط ملا شیری<sup>(۱۳)</sup> انجام گرفته است.<sup>۶۵</sup>

(1). Karan Singh (2). Vāyu Purāna (3). Gayā māhtātmya (4). Goya (5). Bihār  
(6). Brahmānda Purāna (7). Aranyaka-khauda (8). Brahma vivarta-purāna (9). Kīśan Singh  
(10). Harivamśa (11). Harbaus (12). Ācārya-parva (13). Mulla shīrī

۱۳. اتهروه ودا<sup>(۱)</sup>

عبدالقادر بدائونی می نویسد<sup>۶۶</sup> که او در ۹۸۳ق/۱۵۷۵م و در عهد اکبر شاه شروع کرد به ترجمه اتهربن، اما این وظیفه را به اتمام نرساند. بنابه گفته ابوالفضل<sup>۶۷</sup> این اثر توسط حاجی ابراهیم سرهندی ترجمه شده است.

بدائونی می گوید که «در این سال (۹۸۳ق/۱۵۷۵م) برهمن فرهیخته‌ای به نام شیخ بهاون<sup>(۲)</sup> از دکن آمد و مسلمان شد و آن هنگامی بود که شاهنشاه دستور ترجمه اتهربن را به اینجانب صادر فرموده بود. بسیاری از احکام این کتاب مشابه قوانین اسلام است. من در ترجمه این اثر به مشکلات فراوانی برخورد کردم که شیخ بهاون نتوانست آنها را توضیح دهد. من شرایط را به شاهنشاه گزارش دادم و او شیخ فیضی و سپس حاجی ابراهیم را مأمور ترجمه این اثر کرد. شخص اخیر با آنکه مایل بود، چیزی ننوشت. در میان احکام اتهربن عبارتی وجود دارد به این مضمون که هیچ فردی به رهایی نمی‌رسد مگر آنکه عبارتی خاص را قرائت کند. در این عبارت چند بار حرف «ال» تکرار شده است و بسیار شبیه لا اله الا الله است. گذشته از این من دیدم که [در این اثر چنین آمده است که] یک فرد هندو تحت شرایط خاصی می‌تواند گوشت گاو بخورد و یا اینکه مردگان خود را به جای سوزاندن دفن کند. شیخ (بهاون) با تمسک به این عبارات در مقام احتجاج با سایر برهمنان بر آنان فائق آمد و در حقیقت همان‌ها موجب شدند که اسلام آورد»<sup>۶۸</sup>.

## ۱۴. اوپانیشادها

سراکبر، ترجمه فارسی پنجاه اوپانیشاد است که توسط داراشکوه با مشارکت پانڈیت‌های هندوی بنارس در ۱۰۶۷ق/۱۶۵۷م انجام گرفته است. این اثر در ۱۹۱۱م در جیپور به صورت چاپ سنگی و در سه جلد انتشار یافته است. همین متن در ۱۹۶۰م در تهران به وسیله تارا چند و محمدرضا جلالی نائینی تصحیح و منتشر شده است.

(1). Atharva-veda (2). Bhāwan

۱۵. یگه واسیشتهه<sup>(۱)</sup>

لگهو<sup>(۲)</sup> یگه واسیشتهه (خلاصه‌ای از تمام منظومه یگه واسیشتهه که توسط ابهیننده<sup>(۳)</sup> کشمیری در قرن ۹م ارائه شده است)<sup>۶۹</sup>. این اثر در اواخر قرن ۱۶م توسط نظام‌الدین پانی‌پتی برای سلطان سلیم (جهانگیر) در عهد ولایتعهدی او به فارسی ترجمه شد. میرفندرسکی بر این اثر حاشیه نوشته و فهرستی از واژه‌ها و اصطلاحات آنرا تهیه کرده و منتخبی از آنرا گردآورده و شعری نیز در ستایش آن سروده است.<sup>۷۰</sup>

شارق‌المعرفه، اثری منسوب به فیضی و عمدتاً مبتنی بر یگه واسیشتهه است. نویسنده برای توضیح مفاهیم و دانتایی به مناسبت شواهدی را از قرآن، سخنان انبیاء و یا اشعار صوفیان نقل کرده است. این اثر در ۱۸۸۵م در مجموعه‌ای تحت عنوان رام و گیتا به صورت چاپ سنگی منتشر شده است.

منتخب جوگ، گزیده‌ای است از ترجمه نظام‌الدین که تألیف و با قطعاتی از اشعار صوفیان مقایسه شده است. این اثر منسوب به میرفندرسکی است و با تحقیقی مفصل همراه تعلیقات، فهرست‌ها و غیره توسط نگارنده به انگلیسی ترجمه و به عنوان بخشی از پایان‌نامه دکتری به دانشگاه هاروارد ارائه شده است.

ترجمه جوگ باششت، خلاصه‌ای است از ترجمه نظام‌الدین با حذف برخی از داستان‌ها. این تلخیص در ۱۱۷۷ق/۱۷۶۴م انجام گرفته است.<sup>۷۱</sup>

بسیشتهه جوگ<sup>(۴)</sup>، ترجمه خلاصه‌ای از یگه واسیشتهه که در ۱۰۰۶ق/۱۵۹۷م و در عهد اکبر شاه انجام گرفته است. مترجم در مقدمه اظهار می‌دارد که شاه از ترجمه پیشین خرسند نبود و به او فرمان داد تا این اثر را مجدداً ترجمه کند.<sup>۷۲</sup>

جوگ بششت<sup>(۵)</sup>، ترجمه خلاصه دیگری است به وسیله فرملی<sup>(۴)</sup>. اثر بدون تاریخ است.<sup>۷۳</sup>

اطوار در حل اسرار یا تحفه مجلس، ترجمه ملخصی است از یگه واسیشتهه ساره که به وسیله صوفی شریف قطب‌جهانی<sup>۷۴</sup> برای جهانگیر شاه انجام گرفته است. این اثر به

(1). yoga-vāśīṣṭha (2). Laghu (3). Abhinanda (4). Basishtha-Jug (5). Jug-bashasht

سبک ده پرکرنة<sup>(۱)</sup> یگه واسیشتهه ساره به ده طور تقسیم شده است<sup>۷۵</sup> (یگه واسیشتهه خود از شش پرکرنه تشکیل شده است).

داستان شوکه<sup>(۲)</sup> که در اولین فصل از لگهو یگه واسیشتهه (ویراگیه پرکرنه)<sup>(۳)</sup> آمده، در دومین تعلیم دبستان المذاهب از ترجمه نظام‌الدین نقل شده است.

جوگ بشست، ترجمه دیگری از لگهو یگه واسیشتهه، که در عهد داراشکوه و در ۱۰۶۶ق/۱۶۵۶م انجام یافته است. براساس آنچه در مقدمه این اثر آمده است، داراشکوه در رویایی وسیشتهه و رامه را مشاهده کرده بود و وسیشتهه به رامه گفته بود که او و دارا با یکدیگر برادرند، زیرا هر دو در پی حقیقت‌اند. آنگاه رامه دارا را در آغوش گرفته و او را در شیرینی‌ای که وسیشتهه به او داده بود سهیم ساخته بود. پس از این رؤیا داراشکوه تصمیم به ترجمه مجدد یگه واسیشتهه می‌گیرد؛ زیرا به اعتقاد او ترجمه پیشیناز آشکار ساختن همه ظرایف معنایی که در اثر اصلی وجود نزد ناتوان بوده است<sup>۷۶</sup>. شماری از اشعار هندی و پارسی شاعر هندو، ولی رام (منشی داراشکوه)، به متن این ترجمه افزوده شده است. تارا چند و امیرحسین عابدی که این متن را تصحیح کرده‌اند بر این عقیده‌اند که همو مترجم این اثر است.

#### ۱۶. شنکره بهاشیه<sup>(۴)</sup>

حدایق‌المعرفه، ترجمه‌ای است از شرح شنکر آچاریه بر برهمه سوتره‌ها<sup>۷۷</sup>، توسط لکشمی ناراینه<sup>(۵)</sup>.

#### ۱۷. آتمه ویلاسه<sup>(۶)</sup>

نازک خیالات، ترجمه اثر فلسفی آتمه ویلاسه منسوب به شنکر آچاریه، به قلم چندره بهان<sup>(۷)</sup> «برهمن» (منشی داراشکوه). این اثر در انتشارات آینده در لاهور به چاپ رسیده است، بدون تاریخ.

(1). Prakarana (2). Śuka (3). Vairāgya Prakarana (4). Śankava-bhāṣya (5). Lakṣmi Nāvāyana (6). Atma-Vilāsa (7). Candra-bhān

۱۸. امریته کونده<sup>(۱)</sup>

بحر الحیات، ترجمه‌ای از اثر مذکور توسط محمد غوث گوالیاری مربی معنوی همایون شاه. این اثر در انتشارات رضوی دهلی در ۱۳۱۱ق چاپ سنگی شده است.<sup>۷۸</sup> این کتاب که در زمینه عرفان هندویی است پیشتر در قرن ۷/ق ۱۳م توسط قاضی رکن‌الدین سمرقندی با عنوان حوض الحیات به فارسی و عربی ترجمه شده بوده است.<sup>۷۹</sup>

۱۹. پر بدهه چندردیه<sup>(۲)</sup>

گلزار حال، ترجمه‌ای است از نمایشنامه فلسفی مشهور کریشنه میشره<sup>(۳)</sup>. توسط ولی رام، منشی داراشکوه در ۱۰۷۳ق/۱۶۶۳م این اثر در ۱۲۹۴ق در لکهنو چاپ سنگی شده است، و اخیراً تارا چند و امیرحسین عابدی این متن را در کلکته منتشر کرده‌اند.

۲۰. ورجه ماهاتمیه<sup>(۴)</sup>

مخزن‌العرفان یا برج ماهاتمیه، ترجمه به قلم روپ ناراین بن هری رام<sup>(۵)</sup> در ۱۱۲۹ق.<sup>۸۰</sup>

۲۱. امر چریته<sup>(۶)</sup>

مخزن‌العرفان، ترجمه‌ای است از اثری در عرفان هندویی، به قلم رام پرساد<sup>(۷)</sup> از اهالی اوده<sup>(۸)</sup> در ۱۲۳۰ق.<sup>۸۱</sup>

۲۲. بهوپال شاستره<sup>(۹)</sup>

بهوپال شاستره، توصیه‌هایی است به شاهان و فرمانروایان برای رفتار درست و اجرای عدالت و حسن سیاست بر اساس سنت‌های هندویی. نسخه خطی منحصر به فرد این اثر، قدیمی و احتمالاً متعلق به قرن ۱۰/ق ۱۶م است.<sup>۸۲</sup>

(1). Amrita Kunda (2). Prabodha caundrodeya (3). Kriśna Miśra (4). Vraja Māhātmya  
(5). Harirām (6). Amar-Carita (7). Rām Parsad (8). Oudh (9). Bhūpāl-śāstra

۲۳. جنانه ساره<sup>(۱)</sup>

رافع‌الخلاف، ترجمه‌ای است از جنانه ساره اثر گویندر آچاریه<sup>(۲)</sup> درباره فلسفه ودانته توسط منشی داراشکوه، سیتارام<sup>(۳)</sup> لکهنوی. دانشمند هندو گویندر آچاریه بسیار مورد توجه و احترام شاهجهان و داراشکوه قرار داشت<sup>۸۳</sup>.

۲۴. میتا کشره<sup>(۴)</sup>

ترجمه میت چره<sup>(۵)</sup>، ترجمه‌ای است از اثری سنسکریت درباره شریعت و اخلاق هندویی. تاریخ ترجمه و نام مترجم در نسخه‌های خطی موجود مشخص نیست، اما باید مربوط به قبل از ۱۱۴۲ق / ۱۷۲۹م، که نسخه موجود در انجمن آسیایی بنگال در آن تاریخ نسخه‌برداری شده است، باشد<sup>۸۴</sup>.

۲۵. جنانه مالا<sup>(۶)</sup>

گیان مالا، گفتگوی کریشنه که به فارسی ترجمه شده است. ناشناس و بدون تاریخ<sup>۸۵</sup>.

۲۶. پورانہ رتہہ پرکاشہ شاسترہ<sup>(۷)</sup>

اثری است درباره گاهشماری و جهان‌شناسی هندو و سایر مباحث مرتبط. این کتاب در سال ۱۷۸۴م توسط پاندیت رادها کانتہ برای وارن هستینگز فرماندار کل به زبان سنسکریت نوشته شده و در ۱۷۸۶م در دوره همین فرماندار به قلم زورآور سینگه<sup>(۸)</sup> به فارسی ترجمه شده است<sup>۸۶</sup>.

۲۷. کرمة کهنده<sup>(۹)</sup>

اثری جایی به زبان پرکریت، منسوب به نمی چاندر آچاریه<sup>(۱۰)</sup>، توسط دلارام منسارام<sup>(۱۱)</sup> در ۱۲۱۱ق به همراه یادداشت‌های توضیحی به فارسی ترجمه شده است<sup>۸۷</sup>.

(1). Jñāna-sāra (2). Kavīndrācārya (3). Sītārām (4). Mitākśara (5). Mitchara  
 (6). Jñāna-mālā... (7). Purāna ratha prakāśa-śāstra (8). Zurāvar Singh (9). Karma-Khanda  
 (10). Nemiçandraçārya (11). Dilārām Mansāram

**۲۸. پنجاست گای<sup>(۱)</sup>**

اثری جاینی به زبان پرکریت، در ۱۲۱۱ق/۱۷۹۶م، دلارام منسارام بر آن به فارسی شرح نوشته است.<sup>۸۸</sup>

**۲۹. تحقیق‌التناسخ**

اثری است به زبان پارسی درباره عقیده هندوان درباره تناسخ<sup>۸۹</sup>، توسط آنده راو<sup>(۲)</sup>.

**۳۰. رساله‌ای درباره قوانین هندو**

اثری است بدون عنوان که توسط زین‌الدین رسایی از سنسکریت که توسط پاندیت‌های هندو برای وارن هستینگز نوشته شده، ترجمه شده است نسخه پارسی توسط ان. بی. هالدهد<sup>(۳)</sup> به انگلیسی ترجمه و در ۱۷۷۶م در لندن منتشر شده است.<sup>۹۰</sup>

**۳۱. هفت تماشا**

گزارشی است درباره فرقه‌ها، عقاید و سنت‌های هندو، توسط محمد حسن «قتیل» که در حدود ۱۲۳۰ق از آیین هندویی به اسلام گروید<sup>۹۱</sup>.

**۳۲. خیالات شیدا**

درباره جهان‌شناسی هندویی بر اساس وداها<sup>۹۲</sup>، توسط امره ناتپه<sup>(۴)</sup>.

**۳۳. مرآت مخلوقات**

در زمینه جهان‌شناسی و مردم‌شناسی هندو و موضوعات مرتبط که به شکل گفتگوهای میان مهادهو<sup>(۵)</sup> و پاروتی<sup>(۶)</sup> توسط عبدالرحمان چشتی نوشته شده است. متن

(1). Pancāsāt-gāi (2). Ananda Raw (3). N. B. Haldhed (4). Amara Nāth (5). Mahādeva  
(6). Pārvati

اصلی سنسکریت این اثر شناسایی نشده است. احتمالاً این اثر مربوط به قبل از ۱۰۹۴ق/ ۱۶۸۲م سال وفات عبدالرحمان چشتی است.<sup>۹۳</sup>

### ۳۴. تحفة الهند

اثری دائرةالمعارفی است در حوزه علم و هنر هندی به قلم میرزا فخرالدین محمد که برای شاهزاده معزالدین جهاندار پسر امپراتور عالمگیر نوشته شده است.<sup>۹۴</sup>

### ۳۵. محیط معرفت

اثری درباره یگه، سانکھییه و دیگر موضوعات مرتبط، نوشته مهارج چرنداس سوکھے دوجی<sup>(۱)</sup>، که به قلم شاگرد او رای ستیل داس<sup>(۲)</sup> در ۱۶۷ق به پارسی ترجمه شده است. این اثر در ۱۸۶۰م در انتشارات محمدی چاپ سنگی شده است.

### ۳۶. حجة الهند

اثری است در شکل گفتگوی میان یک طوطی و یک درنا که از منظر اسلامی درباره بت پرستی هندوان بحث می کنند. این اثر برای رای کرن<sup>(۳)</sup>، حاکم گجرات نوشته شده است. ناشناس و بدون تاریخ.<sup>۹۵</sup>

### ۳۷. ریاض المذاهب

گزارشی است از فرقه ها و طبقات هندو به قلم متھو راناته<sup>(۴)</sup> در ۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۲م که برای جان گلین<sup>(۵)</sup> مأمور اداره ثبت بنارس نوشته شده است.<sup>۹۶</sup>

### ۳۸. تنبیه الغافلین

درباره فرقه ها و اعمال دینی هندوان، نوشته سداسوکه<sup>(۶)</sup> «نیاز»<sup>۹۷</sup>.

(1). Srī Mahārāj Carandās Sukhadevajī (2). Rāy Stil Dās (3). Rāy Karan (4). Mathurānāth  
(5). Jhon Golyn (6). Sadāsukh



## ۳۹. مقالات هنود

اثری درباره عقاید هندویی که در ۱۲۲۷ق نوشته شده است.<sup>۹۸</sup>

## ۴۰. رساله مذاهب هنود

درباره اندیشه‌های دینی هندوان به قلم تیک‌چند<sup>(۱)</sup>، فرزند همت‌چند<sup>(۲)</sup>، که در ۱۳۸۱ق نوشته شده است.<sup>۹۹</sup>

## ۴۱. رساله نانک شاه

گزارشی است از دین سیکه و توسعه آن، از بده سینگه<sup>(۳)</sup> در ۱۷۹۱ق.<sup>۱۰۰</sup>  
ابوالفضل علامی در مقدمه بر آیین اکبری گزارشی ارزشمند از عقاید دینی، آموزه‌های فلسفی و نهادهای اجتماعی هندوان و علوم هندی ارائه می‌دهد.  
فصل دوم (تعلیم دوم) دبستان المذاهب، مربوط است به فرقه‌های دینی و مکاتب فلسفی هند.

داراشکوه در مجمع‌البحرین خود آموزه‌ها و اندیشه‌های مکتب فلسفی ودانته را با اندیشه‌های صوفیانه مقایسه می‌کند.

مفتی علی‌الدین لاهوری در فصل‌های متعددی از اثر خود عبرت‌نامه جشن‌ها، مراسم و آیین‌های دینی هندوان در پنجاب را توصیف می‌کند.<sup>۱۰۱</sup>

گزارش فوق — که به هیچ‌وجه تام و تمام نیست — محدود به آثاری است که مستقیماً مربوط به دین، فلسفه و عرفان هندویی است. نوشته‌های فارسی و ترجمه‌های مرتبط به علوم هندی (پزشکی، ریاضی و نجوم) موسیقی، تاریخ، داستان، و حکایات اخلاقی خارج از حوزه این جستار، ترجمه‌های پارسی ادبیات هندو و نوشته‌های پارسی مربوط به اندیشه و اعمال هندوان را نباید صرفاً به عنوان بخش‌هایی از تاریخ روابط گذشته هندویی — اسلامی — ایرانی پنداشت. این آثار دارای اهمیتی حیاتی و نشانگر وضعیت انسانی موجود است که بخشی از تاریخ عصر ما را تشکیل می‌دهد. این نوشته‌ها در

(1). Tikchand (2). Himmatchand (3). Bodh Singh

حقیقت نقطه تلاقی دو جهان بینی متفاوت و دو حوزه زبانی و فکری متمایزی است که هر کدام می‌کوشد تا دیگری را بشناسد، بفهمد و تبیین کند؛ و در اینجاست که گفتگوی میان اسلام و آیین هندویی حقیقتاً رخ می‌دهد.

این نوشته‌ها، بازتاب‌های روشن و آشکاری است از این معنی که چگونه دو دین بزرگ، با سنت‌ها و زمینه‌های متفاوت، و با توان‌ها و استعدادهای همسان برای پایداری و ماندگاری، و در همان حال با سرمایه‌هایی از ارزش‌های معنوی و انسانی، گرد آمدند و بدون کنار نهادن هویت خویش، دست در دست هم دادند و تمدن دوره میانه هند را همه غنا و دستاوردهایش بنا کردند.

### ب - عرفان هندویی - ایرانی - اسلامی، زمینه‌ای مشترک برای تفاهم

تصوف به مثابه راه و روش اخلاقی و معنوی زندگی و به عنوان جریانی از تفکر با جاذبه‌هایی عمومی و جهانی، در هند زمینه‌ای مساعد و استثنایی برای رشد و گسترش یافت. ذهن هندی از کهن‌ترین دوران تاریخ خویش، تمایلی شدید به عرفان داشته است و تقریباً همه آراء و عقاید عرفانی که در سایر ادیان و مکاتب فلسفی رشد و گسترش یافتند، روشن‌ترین بیان و بروز خود را در ادبیات ودایی و اوپانیشادی هند باستان می‌یابند. ریشه‌های ودایی و اوپانیشادی اولین روشن‌بینان و مردمان بصیری بودند که وحدتی را که شالوده همه گوناگونی‌های اشکال و نمودها را شکل می‌دهد، درک کردند. در واقع، شاید اولین بار در ریگ ود/ این معنی بیان شد که:

«حقیقت یکی است، شاعران نام‌های گوناگون بدان می‌نهند / همچون اگنی، یمه و ماتریشون»<sup>۱۰۲</sup>. و در چاندوگیا/ اوپانیشاد به وضوح تمام آمده است که:

«تفاوت‌ها همه برخاسته از کلمات‌اند، از نام‌گذاری‌ها»<sup>(۱) ۱۰۳</sup>.

این دیدگاه عام و جهانی‌گرا، که همیشه در تفکر هندی برجسته و قابل مشاهده بوده و در سنت‌های دینی و عرفانی هند قرون میانه به‌طور کامل گسترش یافته است، یکی از جنبه‌های بنیادین تصوف نیز هست، و خود را در خلال دوران طولانی گسترش آن

(1). Vācārambhanam

نشان داده است. نظر به اینکه گروهی بزرگ از افراد هر دو جامعهٔ مسلمان و هندو، در روح انسان‌گرایی آن مشارکت داشتند، تصوف به صورت نیرویی واسطه میان دو گروه عمل کرد و راه را برای فهم متقابل میان آنان هموار ساخت.

در واقع، نقاط اشتراک بسیار میان اندیشه‌های عرفانی مسلمان و هندوان وجود دارد. نه تنها در حوزه برتر تأملات فلسفی، بلکه در سطوح عرفی و عبادی نیز اینان دارای عقاید و تمایلات مشابه بسیارند. وحدت‌گرایی پان‌تئیستی ادوایتیه ودانته و وحدت وجود صوفیان بیان‌های مختلف یک دیدگاه‌اند، و همین مبنای تصور و برداشت آنان از الوهیت، انسان، و جهان است.

از نظر هر دو، وجود الهی که تنها اساس و شالودهٔ همهٔ موجودات است، خود را به صورت جهان متجلی ساخته است، و کثرات چیزی جز وجوه گوناگون ظهورات او نیستند. تجلی و خود آشکارسازی وجود غایی، که در متون ودایی با تعبیری چون ویورته<sup>(۱)</sup>، پرتی بهاسه<sup>(۲)</sup>، پرتی بیمبه<sup>(۳)</sup> از آن یاد شده است، الفاظ مشابه تصور صوفیان از تجلی، ظهور، عکس و نمود است. محوری‌ترین اندیشهٔ ادوایتیه ودانته، یعنی وحدت بنیادین همهٔ موجودات که در عباراتی چون: «هرچه هست همان برهمن است»<sup>(۴)</sup>، «ای عزیز، این همگی برهمن است»<sup>(۵)</sup>، «در اینجا هیچ چندگانگی نیست»<sup>(۶)</sup>، بیان شده است، همان است که مبنای فلسفهٔ توحید وجودی ابن عربی و پیروان اوست، که در آموزهٔ «همه اوست» صوفیان بعدی رواج یافته است.<sup>۱۰۴</sup>

ظهور تجلیات الهی در صور پدیداری که در اوپانیشادها در تعبیری همچون «آتمن (یا روح) همهٔ موجودات»<sup>(۷)</sup>، «ضابط درونی»<sup>(۸)</sup> و در عباراتی همچون «هرآنچه هست برهمن جان اوست»<sup>(۹)</sup>، به آن اشاره شده است، در تصور صوفیان از خدا به عنوان جان جهان نیز مفروض گرفته شده و در سخنانی همچون «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله فیه» بیان شده است. پان‌تئیست‌های صوفی، همچون پیروان ادوایتیه ودانته، «روح متعال» را با روح انسانی یکی دانسته و همان گونه که اینان عبارات مهاواکیه<sup>(۱۰)</sup> [سخنان عظیم‌القدر

(1). Vīvarta (2). Pratibhāsa (3). Pratibimba (4). Sarvam hyetad Brahma (5). Sarvam khalvidam Brahma (6). neha nānāsti kincana (7). Sarvabhūtātma (8). antaryāmin (9). etadātmyam idam sarvam (10). mahāvākya

اوپانیشادی [یعنی «تت توام اسی»<sup>(۱)</sup> (آن تویی)، «ایم آتمه برهمه»<sup>(۲)</sup> (این آتمن برهمن است) و «اهم برهماسمی»<sup>(۳)</sup> (برهمن منم) را تکرار می‌کنند، آنان نیز «انالحق» و «لیس فی جبتی الالله» می‌گویند.

در نظر هر دو گروه، یک وجود مطلق خود را به صورت‌های مختلف آشکار می‌سازد و ظهورات گوناگون به خود می‌گیرد: «ایندرمایابهیه پورو روپم‌ای اته»<sup>(۴)</sup> (این‌درا مایای خود صورت‌های گوناگون به خود می‌گیرد)<sup>(۵)</sup>، و یا همان‌گونه که صوفی می‌گوید: هر دم به لباس دگران یار برآمد.

در هر دو مورد، جنانه یا معرفت، تنها وضعیت است که در آن می‌توان به حقیقت مطلق رسید. این حالت را نه از طریق استنتاج عقلی می‌توان کسب کرد، و نه به‌وسیله مطالعه متون مقدس و یا انجام وظایف و تکالیف دینی می‌توان به آن دسترسی یافت<sup>(۶)</sup>. بلکه این امر نتیجه سلوک راه عرفان (مارگه یا طریقت) و تغییر و تحول خود در طی مراتب متوالی (بهومیکا<sup>(۷)</sup> ها یا مقامات) است، که به اشراق (سه ویکلیپه سمادهی<sup>(۸)</sup> و ساکشات کاره<sup>(۹)</sup>)، و یا کشف و شهود) و نهایتاً به رهایی فرجامین (نیرویکلیپه سمادهی<sup>(۸)</sup> و موکتی<sup>(۹)</sup>) و «یا فناء فی‌الله و بقاءالله» می‌انجامد. درست همان‌گونه که پیروان ادوایتیه ودانته، بر این باورند که خودشناسی (آتمه جنانه)<sup>(۱۰)</sup> ملازم با درک خود متعال (برهمه ویدیا)<sup>(۱۱)</sup> است، بر همین‌سان نیز مطابق نظر عارفان مسلمان معرفت به وجود متعال از معرفت فرد به خودش ناشی می‌شود: من عرف نفسه فقد عرف ربه.

و باز همان‌گونه که راه «برهمه ویدیا» (شناخت برهمن) به برهمن منتهی می‌شود (در حقیقت هر آن کس که آن برهمن متعال را شناخت خود برهمن می‌شود<sup>(۱۰)</sup>، به همین‌سان نیز طریق سلوک صوفی که غالباً فقر نامیده می‌شود به وصول به ذات الهی منجر می‌شود، چنان‌که گفته‌اند: الفقر اذا تم فهو الله.

به همین طریق و به عنوان نمونه‌هایی از شباهت میان مکتب ودانته و تصوف، به آسانی می‌توان اندیشه نیرگونه برهمن<sup>(۱۲)</sup> ودانته را با ذات مطلق تصوف، جیو آتمن<sup>(۱۳)</sup>

(1). tattvám asi (2). ayam ūtma Brahma (3). aham Brahmūsmi (4). indro mūyūblihpuru-rupam-iyate (5). bhumikā (6). savikalpa-samādhī (7). sāksātkāra (8). nirvikalpa-samādhī (9). mukti (10). atma-Jnāna (11). Brahma Visya (12). nirguna Brahma (13). jivātman

را با مفهوم روح؛ جیون موکته<sup>(۱)</sup> را با اندیشه مندرج در این سخن مشهور «موتوا قبل ان تموتوا»؛ ویکته<sup>(۲)</sup> و اویکته<sup>(۳)</sup> را با ظاهر و باطن؛ نیرو پادهیکه<sup>(۴)</sup> و سپادهیکه<sup>(۵)</sup> را با مطلق و مقید؛ ست<sup>(۶)</sup> و ست یم<sup>(۷)</sup> را با حق و حقیقت؛ پراویدیا<sup>(۸)</sup> و اپراویدی<sup>(۹)</sup> را با علم ظاهر و علم باطن؛ سادهکه<sup>(۱۰)</sup> و سیدهه<sup>(۱۱)</sup> را با سالک و واصل؛ سمنیاسه<sup>(۱۲)</sup> را با ترک و تجرید؛ و ویراگیه<sup>(۱۳)</sup>، شمه<sup>(۱۴)</sup>، دمه<sup>(۱۵)</sup>، اوپرتی<sup>(۱۶)</sup>، تی تیکشه<sup>(۱۷)</sup>، شردها<sup>(۱۸)</sup> و موموکشوتا<sup>(۱۹)</sup> را به ترتیب با اخلاص، بصیرت، حفظ خاطر، ضبط حواس، مجاهده، صبر و رضا، ایمان و یقین، و ارادت؛ دهیانه<sup>(۲۰)</sup> و دهارنه<sup>(۲۱)</sup>، را با ذکر و مراقبه؛ پرتی<sup>(۲۲)</sup> را با تسلیم و توکل مقایسه کرد. در مواردی شباهت و همسانی، تنها در اندیشه و نظر نیست، بلکه در زبان و بیان نیز هست: اهم بره‌ماسمی<sup>(۲۳)</sup> و اناالحق؛ سروم ایدم برهمه<sup>(۲۴)</sup> و همه اوست؛ ات انید آرتم<sup>(۲۵)</sup> و کل ماسوی الله باطل؛ ستیه سیه ستیم<sup>(۲۶)</sup> و حقیقه الحقایق؛ جیوتی شام جیوتیه<sup>(۲۷)</sup> و نورالانوار؛ تت ستیم<sup>(۲۸)</sup> و هوالحق، و بسیاری موارد دیگر که به نظر می‌آید ترجمه‌هایی دقیق از عبارات اوپانیشادی، به اصطلاحات صوفیان است.

تشابه و میان جنبه‌های عرفان ایرانی - اسلامی و آیین هندو، محدود به حوزه‌های عالی تفکرات الهیاتی و حکمی نیست، در سطح عموم و عوام نیز مشترکات فراوان میان تصوف و عرفان بهکتی که در سده‌های میانه در هند گسترش یافت، وجود دارد. هر دوی آنها وحدت نوع بشر را موعظه می‌کنند و به تساوی افراد بشر در برابر لطف و عنایت الهی باور دارند، پرستش بت و تندیس و تمایزات طبقاتی و تبعیض‌های فرقه‌ای و اجتماعی را منع می‌کنند و بر محبت و پرستش عاشقانه خداوند در برابر آیین‌گرایی صوری و زهد و پارسایی ظاهری، تأکید می‌ورزند.

اولیاء و مشایخ صوفیه به دلیل همین شباهت‌ها و به موجب نگرش باز و انسانی خود

(1). Jivanmukta (2). vyakta (3). avyakta (4). nirupādhika (5). Sopādhika (6). sat  
 (7). satyam (8). Prāvidyā (9). aprā-vidya (10). sādha (11). siddha  
 (12). samnyāsa (13). vairāgya (14). śama (15). dama (16). uparati (17). titikṣā  
 (18). śraddha (19). mumukṣutā (20). dhyāna (21). dhāraṇa (22). prapatti  
 (23). aham Brahmāsmi (24). sarvam idam Brahman (25). ato'nyadārtam (26). satyasya  
 satyam (27). Jyotiśām Jyotih (28). tatsatyam

در برابر دیدگاه به اصطلاح «سنتی» علما نسهمی مهم در ایجاد فضای اعتماد متقابل و تفاهم میان دو جامعه هندو و مسلمان داشتند. آنها در میان توده مردم حرکت و زندگی می کردند و پیام محبت و برادری عام و فراگیر خود را موعظه می کردند. بسیاری از آنها توانستند ارتباطی صمیمانه با توده مردم هندو ایجاد کنند و بر مبنای ارزش های معنوی تعالیم خود آنان را به اسلام بخوانند.

آتیندراناته بوسه<sup>(۱)</sup> در مقاله خود در کتاب میراث فرهنگی هند<sup>(۲)</sup> ۱۱۴ به توصیف مراودات اجتماعی در میان توده مردم هند و سهم صوفیان در نزدیک ساختن دو گروه مسلمان و هندو پرداخته و می نویسد:

«سپس اسلام به دروازه های غربی هند رسید، و صوفیان با الهام از اندیشه مساوات اسلامی به صورت مشعل داران فلسفه رهایی توده مردم وارد شدند ... روح آنان آزاد از اندیشه های موهوم و جزمیت و تعصب های بود که موجب رخوت و رکود و جمود در مکاتب سنتی هندویی و اسلامی شده بود. خواسته ها و کشش های جدید مردمی، در برابر سترونی و بی حاصلی نظام های سنتی، شور و اشتیاق معنوی تازه ای به راه انداخت و نیروی خلاقه عظیمی برانگیخت که مدتی مدید خفته بود. فلسفه ای جدید بر اساس ارزش های انسانی رو به رشد نهاد، که متکی بر الوهیت نهفته در روح بشر، فراگیری محبت و نیروی سومین ترجمه منظوم از این اثر، سروده فوزی فیضی دهلوی است. این منظومه پویای عواطف و احساسات بود و آن نیروی معنوی قدرتمندی را که تا آن زمان به واسطه حصارها و موانع اجتماعی در میان توده های میلیونی خاموش آن سرزمین محبوس مانده بود برانگیخت. سند و بنگال آخرین مهد این فلسفه تلفیقی مردمی بود. در سند، دروازه ای که اسلام و تصوف را به هند وارد کرد، یک مرشد هندو و یا گوروی مسلمان به هیچ وجه چیزی عجیب یا غیرعادی نبود. سروده های شاعران صوفی، بیدل، بیکس، روهل، قطب و شاه عبداللطیف تا همین اواخر به وسیله سندیان همه جوامع ترنم می شد. تا همین اواخر پیش از آنکه تعصبات دینی ویرانی ها به بار آورد، هندوان و مسلمانان در مقبره های همین قدیسان جمع می شدند و همخوانی و شب زنده داری می کردند».

(1). Atindranath Bose (2). The Cultural Heritage of India

رانده<sup>(۱)</sup> نیز در کتابش، ظهور و قدرت مرآته‌های<sup>(۲)</sup> ۱۱۵، در این باره می‌نویسد:  
 «پرستندگان دتاتریه<sup>(۳)</sup> و یا تجسم تثلیث هندو، غالباً خدای خود را در کسوت فقیر محمد می‌آراستند. همین تأثیر با نفوذ بیشتر در ذهن و اندیشه عوام در مهاراشتره<sup>(۴)</sup> وجود داشت. در آنجا وعاظ اعم از برهمن و غیربرهمن مردم را به یکی انگاری رامه و رحیم می‌خواندند و به آزادی از قیود شعایر و آیین‌های ظاهری و تمایزات طبقاتی، اتحاد و دوستی همه افراد انسانی و ایمان به خدا دعوت می‌کردند».

اندیشه‌های عرفانی مسلمانان و طریقه زندگی صوفیان، در ذهن و ذائقه هندی چنان جذاب و شیرین آمد که حتی برهمنان از نفوذ تأثیر آن بر کنار نماندند. سونیتی کمار چترجی<sup>(۵)</sup> می‌نویسد که «از یکی از زندگینامه‌های قرن شانزدهم، چایتانیه<sup>(۶)</sup> (چایتانیه منگله، تصنیف جی آنده) می‌آموزیم که در قرون پانزدهم - شانزدهم، برهمنان به روش‌های بدعت‌آمیز همچون ریش گذاشتن به جای تراشیدن کامل سر و ریش، گام برداشتن با یک چوب یا عصای بزرگ، خواندن به پارسی و قرائت مثنوی، تمایل پیدا کرده بودند، و نویسندۀ زندگینامه از قرار معلوم موافق این امر نبوده و آنها را از شرور دورۀ کالی و یا عصر آهن خوانده است»<sup>۱۱۶</sup>.

صوفیان غالباً از این جسارت برخوردار بودند که از رفتارهای ناعادلانه حاکمان انتقاد کنند و آنها را به رفتار درست و عادلانه با زیردستان خویش بخوانند. میان عبداللّه اجودهانی آشکارا کوشش‌های اسکندر لودی (۱۱۴۸-۱۵۱۷م) در تخریب معابد و مکان‌های مقدس هندو را محکوم کرد<sup>۱۱۷</sup>.

وقتی سلطان محمد تغلقی تصمیم گرفت به خویش لقب «عادل» دهد، شیخ شهاب‌الدین حقگو از تأیید این لقب برای او امتناع کرد و گفت «کسی را که غیر عادل است نمی‌توان عادل خواند»<sup>۱۱۸</sup>. صوفی مشهور، نظام‌الدین اولیاء از مصاحبت شاهان پرهیز داشت و از پذیرفتن علاء‌الدین شاه که برای دیدن او به خانقاهش آمده بود، امتناع کرد<sup>۱۱۹</sup>. همچنین شاه عبدالرحیم از سلسله نقشبندی بر اساس همان مبنای پرهیز از مصاحبت

(1). Ranade

(2). *The Rise of the Maratha Power*

(3). Dattatraya

(4). Mahārāshtra

(5). Sunti kumār chatterji

(6). Chaitanya

و همنشینی شاهان، زمین اهدایی اورنگ‌زیب را نپذیرفت و از رفتن به دربار او امتناع ورزید. پیشنهاد و درخواست اورنگ‌زیب از شیخ عبداللطیف و شیخ برهان برای بهره‌مند ساختن این دو عارف از مراحم شاهانه نیز بی‌نتیجه ماند. شیخ کلیم‌الله دهلوی و شاگردش شیخ نظام‌الدین اورنگ‌آبادی مردانی با کمالات اخلاقی و معنوی و دیدگاهی وسیع و بلندنظر بودند و در خانقاه خود مسلمانان و هندوان را جذب می‌کردند. شیخ کلیم‌الله در نامه به شیخ نظام‌الدین، به این شاگرد خود توصیه می‌کند که در ارتباط با همه جماعات، اصل «صلح کل» را رعایت کند و مسلمانان و هندوان را در همه امور زندگی اجتماعی یکسان ببیند و درب خانقاه را برای همه افراد از هر ملت و طایفه‌ای که مایل به مشارکت و همراهی با صوفیان‌اند، بگشاید.<sup>۱۲۰</sup>

خانقاه‌های صوفیان پناهگاه مسلمانان و هم‌هندوانی بود که خواستار یاری مشایخ و جلب پشتیبانی آنان بودند. وقتی کومبه دو<sup>(۱)</sup> و بهرام خان مازندرانی در شورش علیه محمد شاه بهمنی شکست خوردند، به خانقاه شیخ زین‌الدین داوود گریختند و از او پناهندگی خواستند. شیخ به ایشان توصیه کرد که خود را در قلعه‌ای که هنوز در اختیار داشتند محصور نکنند و مخفیانه به گجرات بروند. او به آنان پناه داد تا زمانی که همسران و فرزندان‌شان به آنان ملحق شدند و سپس دست‌های خود را بر شانه‌های آن دو گذارد و مشمول لطف و مرحمت خود گردانید و برای سلامتشان دعا کرد.<sup>۱۲۱</sup>

برخی از صوفیان با اندیشه‌های عرفانی و تفکرات دینی هندویی آشنا بودند. امیر خسرو آیین‌ها و مناسک هندویی را ستایش می‌کند و شناخت خوب و منصفانه‌ای از عقاید و باورهای آنان از خود نشان می‌دهد. نقل است<sup>۱۲۲</sup> که محمد گیسودراز در مسائل و موضوعات هندویی مهارت داشته و زبان سنسکریت خوانده بوده است. محمد غوث گوالیاری ارتباط‌های نزدیک با قدیسان و یوگی‌های هندو داشت و سنسکریت می‌دانست و فلسفه هندویی را مطالعه کرده بود. ترجمه فارسی او از اثری فلسفی به نام، /مریته کونده هنوز هم اثری قابل استفاده برای دانشجویان فلسفه یگه است. میر ابوالقاسم فندرسکی فیلسوف و عارف مشهور ایرانی مجذوب هند بود، ویگه /اسیشتهه را مطالعه

(1). Kumbhadev



و بر آن حاشیه نوشت و فهرستی از اصطلاحات آن نیز تنظیم کرد. داراشکوه که خود به سلسله صوفیان قادریه تعلق داشت، قدیسین هندو را سخت محترم می‌داشت و شماری از آثار فلسفی مهم آنان از جمله پنجاه/وپانیشاد را به فارسی ترجمه کرد. رساله‌ای نیز درباره فلسفه ودانته به سنسکریت نوشت و آثار متعددی نیز درباره ودانته و تصوف به فارسی نگاشت. محمد افضل سرخوش شاعر صوفی قرن ۱۷م در یکی از سفرهای خود با سادهوپی هندو ملاقات کرد و درگیر مباحثه با وی شد. اظهار نظر سادهو درباره وحدت اسلام و آیین هندو چنان تأثیر ژرفی بر ذهن و ضمیر این شاعر صوفی بر جای گذارد که از اندیشه ادامه سفر منصرف شد و بیست و پنج روز در آشرمه سادهو توقف کرد.<sup>۱۲۳</sup>

صوفی دیگر قرن ۱۷م، حسین عنبر خان به زبان مراتهی تفسیری بر بهگود گیتا نوشت با عنوان عنبر حسینی<sup>۱۲۴</sup>، و نویسنده صوفی مراتهی معاصرش، شیخ محمد، رساله‌ای درباره فلسفه یگه نوشت با عنوان یگه سنگرامه<sup>(۱)</sup><sup>۱۲۵</sup>. سید سلطان، شاعر و نویسنده مسلمان اهل چیتاگنگ<sup>(۲)</sup> (قرن ۱۷م) در کتاب رسول‌ویجیه<sup>(۳)</sup> خدایان و اوتاره‌های هندو را در جمله اولیاء و انبیای مسلمان قرار می‌دهد. شاگردش محمد خان نیز در زبان سنسکریت و اندیشه‌های دینی هندویی استاد بود و در اثرش موسوم به کایوه یوگه سمباد<sup>(۴)</sup> چالشی خیالی میان کالی یوگه<sup>(۵)</sup> و ستیه یوگه<sup>(۶)</sup> هندوان را به تصویر می‌کشد.<sup>۱۲۶</sup>

میرزا بیدل، عارف و شاعر اواخر قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م عمیقاً دلبسته اندیشه‌های فلسفی هندی بود و نقل است که *مه‌بهاراتا* را در حفظ داشت.

این روحیه آزادمنشی حتی تا زمان‌های اخیر نیز احساس می‌شود. در واقع مصداق این امر خواجه حسن نظامی از اعقاب نظام‌الدین اولیاء مشهور و سجاده‌نشین درگاه اوست که در کتابش با عنوان *هندوستان کی دو پیغمبر راما اور کریشنا سلام‌الله علیهم* (دو پیامبر هندوستان راما و کریشنه) اظهار می‌کند که راما و کریشنا و بودا پیامبرانی بودند که برای هدایت مردمان هند انتخاب شدند. او نیز همچون مظهر جان جانان (۱۶۹۹-۱۷۸۱م) و سایر متفکران آزادمنش دوره‌های قبل، استدلال خود را بر آیاتی

(1). yoga Sangrāma

(2). Chittagong

(3). Rasulvijaya

(4). Kāvya-yuga-Sambad

(5). kali-yuga

(6). satya-yuga

قرآنی چون «و لکلّ قوم هاد» و «و ان من امة الاّ خلا فیها نذیر» مبتنی می‌سازد. صوفیان به دلیل بیزاری از ظاهرگرایی جزم‌اندیشانه، و فارغ بودن از سخت‌گیری‌های متعصبانه و پیروی از سادگی و فقر خودخواسته، و نیز آرمان‌های اخلاقی و انسانیشان، توانستند به آسانی در میان توده مردم حرکت و موعظه کنند و شمار زیادی از هندوان و مسلمانان را به تعالیم خود جذب نمایند و بر اندیشه‌ها، روش‌ها و نگرش‌های اجتماعی آنان تأثیر گذارند. از این رو به موایدت گسترش اسلام در هند، تصوف به نقش خود به عنوان واسطه‌ای مهم در پیوند مشفقانه و همدلانه میان دو جامعه ادامه داد و سیمای جذاب‌تر اسلام، ارزش‌های متعالی آن، اصول تساوی عام و برادری انسانی و نظرگاه پویا و واقع‌گرای آنرا بر انظار هندوان عرضه کرد. جنبه‌های عاطفی و احساسی شعر صوفیان، با تأکیدی که بر عشق خداوند و ادراک قلبی او از طریق عشق و محبت دارد، برای احساسات و عواطف دینی مردم کشش و جاذبه‌ای خاص دارد و آنگاه که این اشعار همراه موسیقی در حلقات صوفیه ترنم شود، تأثیر آن دو چندان می‌شود. وقتی شاعران صوفی سند، پنجاب، بنگال و مناطق دیگر شروع به سرایش اشعار عرفانی و عاشقانه به زبان محلی خود کردند، موج تازه‌ای از همدلی و وحدت روحی میان دو گروه به وجود آمد. تعداد زیادی از مردم از هر فرقه و طبقه در اطراف اینان گردمی‌آمدند، ترنم و آوازشان را می‌شنیدند، از تعالیم اخلاقیشان بهره‌مند می‌شدند و در فضای معنوی این اجتماعات مشارکت می‌جستند.

فراوانی مراکز تعالیم صوفیان، حتی در دوران پیش از مغول را می‌توان از اشاره قلقشندی در کتاب *صبح‌العشی* دریافت که می‌نویسد دو هزار زاویه صوفیان در دهلی و اطراف آن وجود دارد<sup>۱۲۷</sup>. اولیاء و مشایخ صوفیه، به‌طور کلی مورد توجه و احترام فراوان مردم غیرمسلمان بودند و هندوان غالباً با آنان با احساسی عمیق از اخلاص و تکریم برخورد می‌کردند. سید سلطان احمد، که بیشتر با عنوان سکھی سرور<sup>(۱)</sup> (قرن ۱۲ق) شناخته می‌شود، در میان پیروان خود شمار زیادی مرید هندو داشت، که در میان آنان به عنوان لکھی داتا<sup>(۲)</sup> شهرت یافته بود. همین‌طور نیز، صوفی مشهور فرقه سهروردیه

(1). Sakhi Sarvar

(2). Lakhi Dātā

لال شهباز قلندر، از سوی هندوان علاقمند و مشتاق عنوان مردمی راجه بهراتری<sup>(۱)</sup> (برادر راجه) گرفته بود. مگرپیر<sup>(۲)</sup> و خواجه خضر دو تن دیگر از اولیاء صوفیه گروهی پیرو هندو داشتند. که مگرپیر را با نام هندوی لال جس راج<sup>(۳)</sup>، و خواجه خضر را با نام زنده‌پیر می‌خواندند<sup>(۴)</sup>. به این اسامی می‌توان تعداد زیاد دیگران را نیز افزود، که از میان آنان کریم سندی و نوه‌اش شاه لطیف و شاه عنایت شایسته توجه ویژه‌اند<sup>(۵)</sup>. به نوشته کشتیمی مهن سن<sup>(۶)</sup> «وقتی گروهی بزرگ از هندوان سند تحت فشار و ستم شاهان کلهره<sup>(۷)</sup>، برای حفظ دین و زندگی خود، متواری شدند و در حال گریز به سر می‌بردند، این عنایت شاه بود که بسیاری از این خانواده‌های متواری را در زاویه خودش پناه داد»<sup>(۸)</sup>. بابافرید هم از دیگر اولیاء صوفیه بود که به عنوان مرشدی معنوی و بزرگ مورد اقبال و احترام قرار داشت. این واقعیت که سرودهای عاشقانه و شورانگیز او به زبان پنجابی در مجموعه آدی‌گرانته دین سیکه قرار داده شده، شاهدهی است بر شأن و احترامی که غیر مسلمانان برای او قائل بوده‌اند. این مطلب را برخی شواهد دیگر نیز تأیید می‌کند. مگل رنه<sup>(۹)</sup> که فرزندی نداشت از شیخ برهان خواست تا برای او دعا کند و با دعای شیخ صاحب فرزند پسری شد که به نام شیخ، او را شیخ‌جی نام نهاد. گفته می‌شود که این شیخ‌جی، رئیس قبیله شیخاوتی<sup>(۷)</sup> بوده است<sup>(۸)</sup>. شیواجی<sup>(۸)</sup>، یکی از حماسی‌ترین شخصیت‌های قرون وسطای هند نیز وجودش را مرهون دعای یکی از اولیاء صوفیه بود، و باز نقل است که پدربزرگ او ملجی<sup>(۹)</sup>، پسری نداشت و به شاه شریف متوسل شد و در نتیجه دعای او دو پسر یافت، یکی شریف‌جی و دیگری شاه‌جی. شیواجی فرزند شاه‌جی بود. این نمونه‌ها که به هیچ‌وجه اندک نیست، نشانگر این است که پیوند میان دو جامعه هندو و مسلمان نزدیک و صمیمانه بوده است. پیوندهای برادری و همدردی که در این دوره در میان توده مردم گسترش یافت، نتایجی ارزشمند به بار آورد.

در میان محققان غربی و نیز همکاران هندی آنان، درباره مسأله تأثیر و یا عدم تأثیر اسلام بر شکل‌گیری جنبش‌های دینی و توسعه و تکامل مکاتب فلسفی هند قرون وسطا،

(1). Rāja Bharātri (2). Maggarpīr (3). Līl Jas Rīj (4). Kshitimohansen (5). Kalhora Kings (6). Mokal Rana (7). Shaykhivati (8). Shivāji (9). Malohi

مباحث داغ و پرشوری وجود دارد. در اینجا نیازی به طرح مجدد همه این مباحث نیست، زیرا مطالب و نوشته‌های فراوان در هر دو سوی این مسأله وجود دارد. پرواضح است که نمی‌توان تصور کرد که پیدایش و حضور چندصد ساله اسلام در هند و گسترش آن تا دورترین نقاط این کشور، روحیه تبلیغی و رشد فزاینده پیروان آن، نهادهای اجتماعی و دستاوردهای سیاسی و نیز غنای فرهنگی آن، هیچ تأثیری بر ذهن متفکران و رهبران دینی هندو، نداشته است. ذهن و روح هندی اثبات کرده است که حساس‌تر از آن است که بتواند در برابر دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی که مبلغان مسلمان ترویج و تبلیغ می‌کردند، متحجر و انعطاف‌ناپذیر بماند. این مردم نه می‌توانستند در قبال این چالش جدید سکوت کنند، و نه می‌توانستند نسبت به تغییر کیش گسترده طبقات پایین هندو به دین تازه بی‌تفاوت بمانند. بدون تردید آنان از این وضعیت نگران بودند و ظاهراً می‌کوشیدند تا با آن مواجه شوند، اما نه به شیوه خام و خشن نوشتن دفاعیه و ردیه، بلکه به روش ساده بی‌تأثیرسازی تبلیغات رقیب با تنسیق تازه اعتقادات دینی کهن و جرح و تعدیل موضوعات اساسی آن، و نشان دادن شباهت‌های این دو از درون کسانی که به مخالفت با تأثیر اندیشه‌های اسلامی بر جنبش‌های دینی هند قرون وسطا استدلال می‌کنند، نوعاً دیدگاهشان بر این اساس مبتنی است که همه عناصر سازنده این جنبش‌ها از پیش در متون مقدس کهن هندوان موجود بوده است. این استدلال جواب مسأله نیست. هند سرزمین غنی و مستعد برای پیدایی و رویش اندیشه‌هاست و به سختی می‌توان مفهومی دینی و یا عرفانی را پیدا کرد که در ادبیات عظیم و گسترده این سرزمین به صورتی بیان نشده باشد. اما آنچه در این خصوص واقعاً جای پرسش دارد، آموزه‌های مجزا و منفرد نیست، بلکه تألیف آنها در شکلی تازه است. به عبارت دیگر مقصود، اندیشه‌ها در زمینه و سیاق اصلی آنها نیست، بلکه کاربست آنها در شرایط و وضعیت جدید است. عناصری که جنبش‌های دینی هند قرون وسطا را شکل می‌دهد فی‌نفسه آن قدر مهم نیست که روح نهفته در پس آن نیروهای اجتماعی و تاریخی که آنها را برمی‌انگیزد، و عقاید و نگرش‌هایی که به آنها صورت و جهت می‌دهد اهمیت دارند.

گسترش اسلام در هند، چشمان توده مردم هندو را به واقعیاتی گشود که پیشتر

هیچ‌گاه آنها را به این وضوح ندیده بودند. احتیاج در مخالفت با بت‌پرستی و پرستش خدایان متعدد و عقیده به برابری همه افراد نوع بشر در برابر لطف و رحمت الهی و اینکه هیچ‌کس نباید از عشق و پرستش خداوند محروم بماند، برای توده مردم طبقات پایین و یا خارج از طبقات هندو باید بسیار جذاب بوده باشد.

این امر برای جامعه هندو چالشی جدی به وجود آورده بود، و گروهی از مصلحان و رهبران دینی هندو که با راماننده (قرن ۱۴م) آغاز می‌شود درگیر سعی و کوشش برای رفع این خطر بوده‌اند. اینان همان‌گونه که بیشتر بیان کردیم، باید اصول و عقاید دینی را به گونه‌ای باز تعریف و تعدیل می‌کردند تا بتوانند نیازهای اجتماعی و روحی توده مردم را ارضاء و در همان حال نیز جاذبه تبلیغات مسلمانان را جبران و خنثی کنند. احتمالاً سرآغازهای این حرکت‌ها را باید در اصطلاحات رامانوجه (قرن ۱۱ق) مشاهده کرد. کسی که تعالیم و فعالیت‌های وی منبع اصلی الهام برای راماننده و پیروانش بود. برخلاف باورداشت برخی پژوهشگران، مشکل بتوان پذیرفت که ادوایته ودانتة<sup>(۱)</sup> شنکره<sup>(۲)</sup> متأثر از آموزه توحید اسلامی بوده است. اما پیشرفت دیدگاه فلسفی از وحدت‌گرایی مطلق شنکر آچاریه به وحدت‌گرایی مقید و یا ویشیستادوایته<sup>(۳)</sup> رامانوجه<sup>(۴)</sup>، و ثنویت در وحدت، یا دویتادوایته<sup>(۵)</sup> نیمبارکه<sup>(۶)</sup>، و سرانجام ثنویت خالص و یا دوایته<sup>(۷)</sup> مدهوآچاریه<sup>(۸)</sup> (قرن ۱۳م) مبتنی بر جدا دانستن خالق از مخلوق، نشانگر فرایند تحولی است که به نظر می‌آید در جهت مواضع کلامی اسلام سنتی حرکت کرده است. تغییر تأکید از جنانه<sup>(۹)</sup> (معرفت) به بکهتی<sup>(۱۰)</sup> (اخلاص و عبادت عاشقانه) در ادراک خداوند از زمان رامانوجه، و پذیرش غیربرهمنان و حتی مردمان طبقات پایین به جمع مؤمنان نیز به همین جهت گیری اشارت دارد. اما جنبش بکهتی جدید شکل نهایی خود را با راماننده و پیروان او همچون کبیر و بعدها نانک، دادو<sup>(۱۱)</sup>، رجب<sup>(۱۲)</sup> و دیگران یافت و همان‌گونه که موجودمدار<sup>(۱۳)</sup> می‌گوید: «شاخص‌ترین جنبه تحول دینی آن دوره» شد<sup>۱۳۲</sup>. تبلیغات و موعظه‌های صوفیان از یک سو، و رشد و گسترش جنبش‌های بکهتی جدید از دیگر سو، توده‌های هندی را

(1). advaita-vedūta (2). Śankara (3). viśiṣṭadvaita (4). Rāmānuja (5). dvaitādvaita  
 (6). Nimbārka (7). dvaita (8). Madhvāchārya (9). Jnāna (10). Bhakti (11). Dādu  
 (12). Rajjab (13). Majumdar

به هم نزدیک کرد و فضایی را به وجود آورد که این دو توانستند با هم زندگی و همکاری نمایند. نتیجه گیری این بخش را می توان با سخنی از کشیتی مهن در مقاله اش در جلد چهارم از کتاب *میراث فرهنگی هند* به پایان برد:

«آیین هندو و اسلام که هر دو کاملاً به متون مقدس خود ملتزمند، هیچ نقطه تماسی با یکدیگر نداشتند. آنها همچون دو کرانه یک رود بودند که به واسطه رودخانه ای که در میانشان جریان داشت همیشه از یکدیگر جدا افتاده بودند. چه کسی می بایست تا پل ارتباطی میان آن دو را به وجود آورد؟ هندوان سنتی، همچون مسلمانان سنتی، برای به انجام رساندن چنین وظیفه ای مناسب نبودند، و این امر به نفوس آزاد و دوستدار انسانیت از هر دو گروه، بهکته های هندو و صوفیان مسلمان واگذار شد، تا زندگی خود را وقف ساختن چنین پلی نمایند»<sup>۱۳۳</sup>.

## ج - جلوه هایی از روابط فرهنگی هندوان و ایرانیان عصر اسلامی

### ۱. چگونگی تاریخ نگاری قرون وسطای هند و دامنه آن

بررسی چگونگی رابطه هندوان و ایرانیان مسلمان در هند یکی از مشکل ترین حوزه های پژوهشی است. نوشته های سنسکریت و هندویی دوران قرون وسطای هند عموماً از توجه به این واقعیت که در این سرزمین به وجود آمده اند غفلت ورزیده اند. شمار زیادی از آثار شبه تاریخی را که به این زبان و یا به زبان های محلی در دربار شاهان مسلمان<sup>۱۳۴</sup>، و یا راجه های هندو<sup>۱۳۵</sup>، در پادشاهی های گوناگون هند قرون وسطا نوشته شده، نمی توان به عنوان اسناد تاریخی معتبر ارزیابی کرد. این آثار به طور کلی گزارش هایی ستایش آمیز از کارها و پیروزی های شاهان و شاهزادگان حمایت کننده خود و در بیشتر موارد آشکار اغراق آمیز و فاقد انصاف و بی طرفی بوده اند.

تاریخ هایی که در این دوره به زبان پارسی نوشته شده اند، همچون بیشتر نوشته هایی از این دست در گزارش هایی مفصل از اعمال و زندگی شاهان و امیران، دسیسه های آنان علیه یکدیگر، جنگ ها و سفرها و اظهارات گاه و بیگاه آنان در حمایت از علم و هنر، خلاصه می شود. بدون تردید این آثار منابعی معتبر برای شناخت طبقات بالای جامعه هندی در قرون وسطا و رخدادهای سیاسی، نظام اداری و سازمان دهی نظامی و منازعات

دودمان‌های شاهی در این دوره، همراه اشاراتی کوتاه و گذرا به شرایط اقتصادی و دستاوردهای فرهنگی این عصر، تا آنجا که این امور به اشرافیگری حاکم ربط و پیوندی داشته‌اند، به شمار می‌روند. اما این منابع، درباره زندگی واقعی مردم، رفتارهای روزانه و تماس‌های رودرروی آنان مطالب چندانی برای ارائه ندارند. مورخان ما در اموری مثل حلقه زدن مردم یک روستا پیرامون یک شاعر قدیس، وعظ و سخنرانی یک پیر مسلمان و یا یک گوروی هندو به زبان محلی برای مردمان طبقات و کیش‌های مختلف، ظهور رهبران دینی غیر برهمن و حتی خارج از طبقات و یا پیدایش شماری از زبان‌ها و ادبیاتی که در میان مردمان این کشور به ابزار رایج تماس و گفتگو بدل شده بود، هیچ مطلب جالب و قابل توجهی ندارند. این نویسندگان به تغییراتی که در شیوه زندگی مردم، خوراک و پوشاک، معماری و اندیشه و اعتقادات آنان در حال رخ دادن بود، توجه نداشتند. وظیفه این مورخان درباری به‌طور عام ستایش کارهای حامیانشان و معرفی جنگ‌ها و سفرهای آنان به‌عنوان جهاد در راه خدا بود، و از این رو پیش از آنکه متعهد به نگارش وقایع جاری به‌گونه‌ای که واقعاً رخ می‌داد، باشند، متعهد به خرسند ساختن خاطر قدرت‌های حاکم بودند. اعتماد کامل و بی‌چون و چرا به این آثار، آن‌گونه که برخی مورخان غربی و محلی کرده‌اند، آشکارا گمراه‌کننده است.

کوشش صادقانه‌ای که برخی مورخان غربی، در دوره حاکمیت بریتانیا، در بازسازی و بازنویسی تاریخ قرون وسطای هند انجام داده‌اند، وضعیت را دشوارتر ساخته است. در آثار این گروه، حضور اسلام در هند پیوندی تنگاتنگ با فتوحات ترکان، افغان‌ها و مغولان دارد. منازعات سیاسی و نظامی بین فرمانروایان عموماً به عنوان موضوعات دینی معرفی می‌شود و برخی از ویژگی‌های نامطلوب فرمانروای مسلمان برجستگی دروغین می‌یابد و به عنوان ظلم و ستمگری وصف می‌شود. سرمایه فرهنگی و ارزش‌های معنوی که به دنبال این فتوحات، و به دست مسلمانان مهاجر غیرنظامی حاصل شده بود، بیرون از این مباحث قرار می‌گرفت، و تأثیرات تسهیل‌کننده<sup>(۱)</sup> نهادهای اسلامی بر اوضاع اجتماعی و فکری موجود نادیده گرفته می‌شد، و کوشش و مشارکت آنان در تلفیق و

(1). Catalytic

آمیزش میراث‌های هندوان و مسلمان ناچیز تلقی می‌گردید، و این واقعیت که مساعی مشترک هندوان و مسلمانان بود که به پدیدار شدن یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های جهان انجامید، تقریباً به‌طور کامل از نظر دور می‌ماند.

این نویسندگان دانسته یا ندانسته در خدمت اهداف و علایق قدرت‌های حاکم زمان بودند و به سیاست‌های آنها در تقسیم ملت به دو گروه ظاهراً ناسازگار کمک می‌کردند. نتیجه و دستاورد کارهای آنان نیز قابل توجه بود، و تأثیر دیدگاه‌هاشان از طریق متون درسی، مباحث علمی دانشگاهی و شرح تفسیرهای چشمگیر، بر ذهن و اندیشه نسل‌های متوالی چنان ژرف و عمیق بوده است که حتی امروز نیز بسیاری از مورخان محلی و بومی نتوانسته‌اند خود را از آثار بد و مخرب آن رها سازند.

برای فهم ماهیت روابط هندوان و مسلمانان در هند باید به فراسوی خطوط و مرزبندی‌هایی رفت که این نویسندگان ترسیم کرده‌اند. در آثار تاریخی برجای مانده و نوشته‌های ادبی و عرفانی دوره قرون وسطا، شواهدی وجود دارد که اگر مورد توجه قرار گیرد، از محیط اجتماعی این دوران و آرمان‌ها و نگرش‌ها و چگونگی زندگی مردم، تصویری متفاوت ارائه خواهد کرد.

## ۲. ترکیب عناصر ایرانی و هندی در معماری و هنرهای هند.

معماری و نقاشی و موسیقی هند قرون وسطا، آمیزه‌ای ظریف و استادانه از عناصر اسلامی - ایرانی و روش‌ها و سنت‌های بومی هندویی بوده‌اند. در این آفرینش‌های هنری، دو فضای متفاوت از زندگی، خلق و خو و تجربه، به هم می‌رسند و در یک وحدت درونی و هماهنگ که در عین حال در تنوع صور و جزئیات، غنی و باشکوه است، درهم می‌آمیزند. هنرهای قرون وسطای هند مرزهای دینی و یا اجتماعی نمی‌شناسند. عناصر هندویی و اسلامی با نظم و ترتیبی یکسان و بدون تفاوت به هم می‌پیوندند تا یک مسجد یا معبد، یک امام‌باره یا گورودواره<sup>(۱)</sup>، دربار یک سلطان و یا قصر یک راجه را به وجود آورند. اشکال و صور یکسان نقاشی مینیاتور برای ترسیم و تصویر کردن صحنه‌هایی از رخداد‌های

(1). gurudvara



عاشقانه رامه و سیتا، رادها و کریشنه، شیوا و پاروتی و یا لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، یوسف و زلیخا به خدمت گرفته می‌شوند. آهنگ‌ها و نواهایی یکسان با آوازها و نغمه‌سرایی‌هایی همراه می‌شود که غم‌ها و شادی‌های آوازخوان هندو و یا شاعر فارسی‌گوی را ترنم می‌کنند. وصف ح. ک. شیروانی از یک تابلو نقاشی مربوط به دوره اکبر شاه نشان می‌دهد که چگونه مرزها و موانع اجتماعی توانست در هنر هندی قرون وسطا محو شود:

«با شروع حکومت اکبر، نقاشی، چهره‌نگاری و صحنه‌آرایی اولیاء و مقدسان هندو و مسلمان با توجه به ویژگی‌های آنها آغاز شد. نقاشی‌های فراوان در این زمینه وجود دارد، که یکی از قابل توجه‌ترین آنها تصویری تلفیقی است. بخش بالاتر به یک مجلس موسیقی اختصاص دارد (سماع، یا آنچه امروز در هند قوالی نامیده می‌شود) که در آنجا مردم محو شنیدن موسیقی با لحنی دینی هستند و شروع به حرکاتی غیرمتعارف و حتی رقص کرده‌اند. بخش بالا که تصویر اصلی را تشکیل می‌دهد، پر از مسلمانان ریش‌دار قباپوش است که برخی از آنان گویا از خود بی‌خود شده‌اند. گروه پایین‌تر در صحنه پایینی شامل چهره‌هایی مشخص — افراد واقعی — مربوط به هفت نفر از مقدسین از جمله رای داس، نامدو، کبیر، لال سوامی و سایر شاگردان راماننده قدیس مشهور ویشنوی اند»<sup>۱۳۶</sup>.

شیروانی درباره شیوه معماری مقبره همایون نیز به نکاتی اشاره می‌کند که مؤید مطلب فوق است:

«برای اولین بار در مقبره همایون شاهد نقش‌آفرینی کامل دو شیوه معماری هندو و ایرانی در کنار هم و در یک ترکیب و همزیستی خوشایند هستیم که در جهت جذب و تحلیل هر دو شیوه به‌طور کامل گام برمی‌دارد، و این از شاخصه‌های معماری مغول است»<sup>۱۳۷</sup>.

### ۳. همگرایی عناصر هندویی و اسلامی در ادبیات پارسی

همین حال و هوا و وضعیت را می‌توان در نظم و نثر پارسی که توسط شمار زیادی از شاعران و نویسندگان هندو و مسلمان در هند به‌وجود آمده است مشاهده کرد. اثر ممتاز سید عبداللّه، *ادبیات فارسی مین هندون کاحصه*، علاوه بر اشاره به اهمیت مشارکت

هندوان در پژوهش‌های پارسی، نشانگر این امر نیز هست که در این حوزه تمامی موانع اجتماعی به واسطه همدلی و اشتراک عمیق ذهنی و عاطفی و علایق باطنی، رنگ باخته است. آثاری همچون سفینه خوشگو اثر بندر بن داس<sup>۱۳۸</sup> و سفینه هندی اثر بهگون داس<sup>۱۳۹</sup>، و گل رعنا اثر لکشمی ناراینه<sup>۱۴۰</sup> نیز مؤید این واقعیت است. این آثار تصویری روشن از دوستی و برادری موجود میان شاعران، نویسندگان و روشنفکران این دوره ارائه می‌دهد.

چه بسیار شاعران و نویسندگان هندو که در آثار خود آزادانه از آیات قرآنی، روایات نبوی و یا کلیات صوفیه استفاده می‌کردند. این مطلب را حتی می‌توان در ترجمه‌های آنان از متون مقدس هندویی نیز مشاهده کرد. ترجمه پارسی مکهن لال<sup>(۱)</sup> از کتاب رامه /شوه مدهه<sup>(۲)</sup> با این ابیات آغاز می‌شود:

که رامش بود نام و رامش جهان	به نام خداوند کون و مکان
هویدا شود معنی نام رام	چو ساری است ذاتش به عالم تمام
فروزنده مشعل ماه و مهر	فرازنده گنبد نه سپهر
نماینده نور ذات از صفات	نگارنده صفحه کائنات
نموده است پیدا به یک کاف و نون	جهان شهود از ازل تاکنون
نه در خلوت او خلل راه یافت	ز وحدت‌سرا چون به کثرت شتافت
و بهوت لال امانت <sup>(۳)</sup> در ترجمه منظوم خود از بهاگوت پورانه کریشنه کودک را با بیانی کاملاً اسلامی توصیف می‌کند:	

نمایان شد چو خورشید جهان تاب	ز بطن «دیوکی» آن در نایاب
رسیده نورش از مه تا به ماهی	نمایان از رخس فر الهی
به فرقش تاج زر، نور علی نور	جبین او تجلی پرور طور

استفاده از مفاهیم صوفیانه در زمینه‌های فوق همچون حلول ذات الهی در جهان، درخشش ذات از طریق صفات و اصطلاحاتی همچون شهود، ازل، وحدت، کثرت و اشاره به برخی تعبیر قرآنی چون کن فیکون، نور علی نور، به‌ویژه مهم و قابل توجه‌اند.

(1). Makhan Lāl (2). Rāma-aśvamedha (3). Bhūt Lāl Amūnat

منوهر توسنی<sup>(۱)</sup> شاعر هندوی زمان اکبر شاه، که خود را میرزا محمد می‌نامیده، مدیحه‌ای در ستایش امام علی سروده است؛ راجه رام نارین<sup>(۲)</sup> (با تخلص موزون) شاعر هندوی قرن ۱۸م منظومه‌ای درباره‌ی شهادت امام حسین(ع) در کربلا گفته است<sup>۱۴۱</sup>؛ سوامی بهوپت بیراگی<sup>(۳)</sup> (بی‌غم) دیگر شاعر قرن ۱۸م، که عمیقاً متأثر از مثنوی مولوی بود، مثنوی عرفانی بلندی سروده است که در آن به سبک و صورتی ظریف و استادانه آموزه‌های ودانته و تصوف را با هم درآمیخته است<sup>۱۴۲</sup>. سیتل داس<sup>(۴)</sup> (مختار)<sup>۱۴۳</sup>، بهگون داس<sup>(۵)</sup> (هندی)<sup>۱۴۴</sup> و لالا حکیم چند<sup>(۶)</sup> (ندرت)<sup>۱۴۵</sup>، در اشعار خود به ستایش پیامبر و امامان شیعه پرداخته‌اند و به همین سان نویسندگان و پژوهشگرانی مسلمان همچون فیضی، ابوالفضل، نظام‌الدین پانی‌پتی، ابوالقاسم میرفندرسکی و محمد داراشکوه خود را در خدمت ترجمه آثار سنسکریت، نوشتن درباره‌ی مراسم و باورهای هندوان، بیان مفاهیم دینی و فلسفی هند در قالب اصطلاحات اسلامی قرار داده بودند. اینان می‌کوشیدند تا نشان دهند که آرمان‌ها و ارزش‌های معنوی اسلام و آیین هندو ناسازگار نیستند.

در میان متفکران و روشنفکران مسلمان این دوره، مردانی چون ابوالفضل، میر فندرسکی، داراشکوه و میرزا مظهر جان جانان به الهی بودن وداها باور داشتند. افراد متعدد دیگر همچون عبدالرحیم خان خانان (۱۵۳۳-۱۶۲۵)<sup>۱۴۶</sup> و عادلشاه دوم دکنی<sup>۱۴۷</sup> هم در ستایش خدایان هندو مطلب نوشته‌اند. امیر خسرو دهلوی، شاعر معروف قرن ۱۴م، هیچ‌گاه از تحسین و تمجید هندوان به سبب عشق و اخلاص و وفاداری آنان خسته نمی‌شود، و از همه آنچه در رسوم و عقاید آنان خوب و ارزشمند است تقدیر و ستایش می‌کند. نوعی خبوشانی شاعر هندی قرون ۱۶ و ۱۷م یکی از مسلمانان آزاداندیشی بود که توانست به صراحت برهمنان را به سبب معرفتشان نسبت به حقیقت ستایش کند: نوعی، من و دربوزه بتخانه که دلدار انوار حقیقت به دل برهمنان ریخت در طول دوره شکوفایی فرهنگ هندو-اسلامی-ایرانی، وضعیت آرمانی و کمال مطلوب حیات اجتماعی به نوعی بود که در آن تبعیض‌ها و تمایزات طبقاتی و دینی وجود

(1). Manohar Tawsanī

(2). Rām Nārāyan

(3). Swami Bhupat Birāgi

(4). Sital Dās

(5). Bhagwan Dās

(6). Lālā Hakim chand

نداشته باشد و محبت عام و همگانی سرشت الهی روح انسان و وحدت همه حقایق دینی تصدیق و تأیید شود و اصل اساسی آن احترام، شناخت و محبت متقابل باشد. ظهور و بروز این آرمان رانه تنها در تعالیم کبیر، نانک، دادو، نامدو، توکارام و انبوه پیروان آنان بلکه همچنین در ادبیات پارسی هندویی قرون وسطا می توان مشاهده کرد. همان طور که کبیر و دادو می توانستند در قرآن و وداها یک حقیقت را ببینند و به وحدت ذاتی راما و رحیم باور داشته باشند، ابوالفضل نیز عبارات زیر را نوشت و آنرا بر سر در معبدی شیوایی در کشمیر که در عهد اکبر شاه مرمت و بازسازی شده بود، نصب کرد:

«الهی به هر خانه که می نگرم جوپای تو اند و به هر زبان که می شنوم گویای تو.  
کفر و اسلام در رخت پویان      وحده لا شریک له گویان  
اگر مسجد است به یاد تو نعره قدوس می زنند و اگر کلیساست به شوق تو ناقوس  
می جنبانند.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه      خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه  
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد      یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه  
اگر خاصان تو را به کفر و اسلام کاری هست، این هر دو را در پرده اسلام تو باری  
نه... .

این خانه به نیت ائتلاف قلوب موحدان هندوستان، خصوصاً معبودپرستان کشمیر تعمیر یافته».

همین صدا از بسیاری دیگر از شاعران پارسی گوی هندو و مسلمان شنیده می شد. میرزا منوهر توسنی شاعر هندوی دوره اکبر می گوید:

بتخانه و کعبه هر دو نزد عار است      ما را به یگانگی ایزد کار است  
چندر بهان برهن<sup>(۱)</sup>، دیگر شاعر هندو و منشی مخصوص داراشکوه، در یکی از اشعار خود می گوید:

هر جا که خانه ای وجود دارد صاحبخانه یکی است، چه آن خانه مسجد باشد چه  
معبد و میخانه:

(1). Chandar-bhān Brahman

بانی مسجد و بتخانه و میخانه یکی است

خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکی است

سرمد شاعر صوفی اهل دل (وفات: ۱۶۶۱م) که یکی از مربیان داراشکوه بود، در رباعی‌های خود از وحدت همه ادیان سخن می‌گوید:

عاشق و عشق و بت و بتگر و عیار یکی است

دیر و بتخانه و مسجد، همه جا یار یکی است

گر در آیی به چمن وحدت و یکرنگی بین

غور کن عاشق و معشوق و گل و خار یکی است

غنی کشمیری در تضمینی زیبا به ریسمان مقدس هندوان و عشق مخلصانه آنان

اشاره می‌کند:

هندویی دیدم که مست از عشق بود      گفتمش زین جستجویت چیست سود؟

در جوابم گفت آن ز ناردار      نیست در دستم عنان اختیار

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست      می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست

و شاه ناظر علی، شاعر هندی قرن ۱۸م از وحدت کعبه و دیر سخن می‌گوید:

مسجد و دیر سنگ یک شررند      آخرای احوال این چه کج نظری است

در طول دوره میانه، انسان آرمانی، همچون نظم اجتماعی آرمانی، کسی بود که

بتواند به فراسوی حصارها و محدودیت‌های طبقاتی و اجتماعی برود و همه انسان‌ها را

چونان یک کل واحد ببیند. میرزا منوهر توسنی می‌گوید: همان‌گونه که دو چشم با آنکه

از هم جدایند، اما دیدشان یکی و بدون تمایز است، انسان باید بیاموزد که همه را یکی

ببیند، بدون تفاوت و تبعیض:

یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز      که هر دو چشم جدا و جدا نمی‌نگرند

و عرفی دیگر شاعر معاصر اکبر شاه در یکی از اشعار خود همین توصیه را مطرح

می‌کند و می‌گوید که انسان باید به‌گونه‌ای با دیگران رفتار کند که پس از مرگش

مسلمانان بدن او را با آب زمزم بشویند و هندوان مطابق آیین خود بدن او را بسوزانند:

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند

این بیت کاملاً یادآور داستانی است که دربارهٔ جسد کبیر گفته می‌شود. نقل می‌کنند که پس از وفات کبیر در این باره که با پیکر او چه باید کرد، میان پیروانش اختلاف افتاد. هندوان می‌گفتند که جسد را باید سوزاند، درحالی که مسلمانان خواستار دفن او بودند، اما چون پوششی را که به گمان آنها جسد در میانش بود کنار زدند، به جای پیکر کبیر خرمنی گل مشاهده کردند. هر دو گروه، گل‌ها را میان خود تقسیم کردند. هندوان سهم خود را به بنارس بردند و در آنجا سوزاندند و نیمهٔ دیگر برای دفن به مگهر برده شد<sup>۱۴۸</sup>.

این داستان بیانی زیبا از اشتیاق عمیقی است که در قلب تودهٔ مردم هند به وحدت و نیت درک درست یکدیگر وجود داشت و تصویری است روشن از انسان آرمانی، انسانی که در او همهٔ تفاوت‌ها و تمایزات بدون از دست دادن هویت خود، به وحدت و هماهنگی می‌رسد.

#### ۴. آمیختن واژگان پارسی در زبان‌های هندی

گسترش زبان‌های بومی هند در محیط هندو-اسلامی با هزاران واژه، عبارت و تعبیرات پارسی که در آنها وارد شده است، از دیگر مطالبی است که نیازمند توجه است. در همهٔ زبان‌های محلی بخش‌های شمالی هند همچون هندی، پنجابی، کشمیری، سندی، مراتھی و بنگالی با تفاوت در میزان اختلاط، شمار زیادی واژگان و عبارات پارسی وجود دارد، و این امر نه تنها در حوزه‌های شعر و ادبیات بلکه در ضرب‌المثل‌های عامیانه و گفتار روزمره تودهٔ مردم نیز قابل مشاهده است. تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو که در سراسر نیمهٔ شمالی و بخش بزرگی از نواحی مرکزی شبه‌قاره متداول و قابل فهم بوده و به آسانی گسترش یافته است، چنان مشهود است که نیازی به توضیح آن نیست. این آمیختگی فرهنگی گسترده حاکی از حرکت و جریان قابل توجه عناصر فرهنگی از سوی به سوی دیگر است؛ زیرا وقتی که یک زبان واژگان و عبارتی را از زبانی دیگر به درون ساختار و نظام خود راه می‌دهد، فقط شماری صوت و هجا را نمی‌گیرد، بلکه شبکه‌ای از اندیشه‌ها و مفاهیم را نیز که در آنها مستتر است دریافت می‌کند. به علاوه این امر نمایندهٔ این معنی است که فرایند امتزاج فرهنگی نه تنها در سطوح عالی جامعه بلکه

در مراودت اجتماعی نزدیک مردم عادی هم به صورتی ژرف‌تر رخ داده است.

### ۵. برخی شواهد تاریخی

چنان‌که پیشتر یادآور شدیم، بیشتر آنچه که به عنوان شواهدی از چگونگی مواجهه و تعامل میان هندوان و مسلمانان از متون تاریخی خود ارائه کرده‌ایم، در واقع چیزی جز منازعات حاکمان و افراد متنفذ بر سر منافع مادی و علایق دنیوی نبوده است. سلاطین و راجه‌ها برای توجیه زیاده‌روی‌ها و اعمال ناشایست خود و جلب حمایت و پشتیبانی توده مردم، مایل بودند تا به رفتارهای سیاسی خود رنگ و صبغه‌ای دینی دهند. چنان‌که وقایع‌نگاران درباری هم به آسانی جنگ‌ها و منازعات حامیان خود را جهاد می‌خواندند، و رقبای آنان را به بدترین شکلی معرفی می‌کردند. همین نگرش را گاه می‌توان در گزارش‌هایی که از زندگی و اعمال شخصیت‌های دینی و مقدسان دو جامعه توسط پیروان متعصب آنها ارائه شده است مشاهده کرد. برای مثال، نویسندگان دو زندگینامه مهم چایتانیه<sup>(۱)</sup> به نام چایتانیه چریتامریته<sup>(۲)</sup> و چایتانیه بهاگوته<sup>(۳)</sup>، بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر، به خلق صحنه‌های نزاع و اتهام‌زنی میان آنها و قاضیان و ملایانی خیالی پرداخته‌اند که دشمن هندوان و مخالف حرکت‌های پیروان قدیسین معرفی شده‌اند. صحنه‌های درگیری معمولاً به اوج خود می‌رسد و مخالفت‌ها با قدرت‌های معجزه‌آسای قدیسین و یا شمار فراوان پیروان آنان خنثی می‌شود. اما حتی در این‌گونه نوشته‌های فرقه‌ای هم علائم و اشاراتی وجود دارد که نشان‌دهنده روابط نزدیک و احترام متقابل میان توده مردم از هر دو جامعه است. در ماجرای چایتانیه و قاضی نادیا، معلوم می‌گردد که پدر بزرگ چایتانیه، عموی قاضی (در معنای رایج در روستاهای هند) بوده است، و تنها یک نسل جلوتر روابط میان اعضای این دو خانواده چنان نزدیک و صمیمی بوده است که همچون خویشاوند با هم رفتار می‌کرده‌اند<sup>۱۴۹</sup>. کتاب دینی دیگر به زبان بنگالی و البته عمومی‌تر، رای منگله است که به ستایش دکشینه رای (از ایزدان بومی) و دو وابسته او، کالورای و قدیس مسلمان به نام بلاخان قاضی، می‌پردازد. «واقعۀ جالب دعوی

(1). Caitanya

(2). Caitanya-Caritāmrita

(3). Caitanya Bhāgavata

میان دکشینه رای و قاضی است، که سرانجام با دخالت شخصی یک ایزد که با پیکری نیمه کیشنه و نیمه پیغمبر (روحانی مسلمان) در صحنه ظاهر می‌شود، به پایان می‌رسد»<sup>۱۵۰</sup>. این آمیختگی ایزد هندو با پیامبر مسلمانان در ذهن توده مردم، حاکی از پیوندها و روابط آزاد و به دور از تعصب افراد عوام در هر دو جامعه است.

صرف نظر از پیدایش فرقه‌های مهم مثل آیین سیکه و کبیر پانتهه، ظهور آیین‌های مردمی همچون پنج پیر و ستیه پیر در بنگال و گروه‌هایی همچون برهمن‌های حسینی در راجستان<sup>۱۵۱</sup>، لینگایت‌های متأخر و پرستندگان دتاتریه<sup>(۱)</sup> در دکن و مهاراشتره<sup>(۲)</sup> ۱۵۲، و فرقه‌هایی که به وسیله پران ناتیه<sup>(۳)</sup> ۱۵۳، امام شاه (پیران - پنتهی<sup>(۴)</sup> ها) و شادالله<sup>۱۵۴</sup> و بسیاری دیگر بنیاد نهاده شده است، مطلب فوق را تأیید می‌کند. در پیوند با این مطلب یادآوری این نکته مهم است که بر اساس برخی افسانه‌ها، کبیر خودش از پدر و مادری هندو متولد شد و در آغاز کودکی در خانواده‌ای مسلمان پذیرفته و بزرگ شد.

آن گونه که از گفته‌های تذکره‌نویسان متعدد برمی‌آید، در همه بخش‌های شمال هند اساتید پارسی‌زبان و پارسی‌سرایبی بوده‌اند که شمار زیادی شاگرد و طلبه از اقوام و گروه‌های مختلف در اطرافشان گردآمده بودند و تعالیم و آموزش‌های خود را با همان دقت و محبت که به شاگردان مسلمان خود تعلیم می‌دادند، به هندوان نیز می‌آموختند. همین نگرش در میان استادان و شاگردان موسیقی، نقاشی، خوشنویسی و دیگر هنرها و فنون هم رواج داشت. واقعیات پیش گفته، این امر را روشن می‌سازد که نه تنها در زندگی روزمره عوام مردم، بلکه همچنین در میان مردمان فرهیخته، مناسبات و روابط میان فرقه‌ای، همدلانه بوده است.

به همین سان نیز از تاریخ و وقایع‌نگاری‌های دربارهای پادشاهان این دوره می‌توان شواهدی را بر تأیید این واقعیت یافت که آنچه را که ما به عنوان گزارش‌ها و روایاتی از تعاملات و مواجهه میان مسلمانان و هندوان در طول این دوران می‌یابیم، در آن آثار تصویری ناقص و وارونه است که جنبه‌های روشن و درخشان آن نادیده گرفته شده است. از مورخان و سیاحان قدیمی‌تر همچون مسعودی، اصطخری، ابن حوقل و نویسنده چچ‌نامه

(1). Dattatreya (2). Mahārāshtra (3). Pirān-nāth (4). Pirān-Panthīs



نیز می‌آموزیم که آغاز آشنایی مسلمانان و هندوان همراه با احترام، همدلی و همکاری بوده است.

اولین جوامع تجار مسلمان که در سواحل غربی شبه‌قاره سکونت گزیدند، از جانب مردمان بومی بسیار مورد احترام قرار می‌گرفتند و از آزادی کامل برای انجام اعمال دینی خود و حتی تبلیغ آن برخوردار بودند. حتی اگر داستان راجه چرامن پرومال<sup>(۱)</sup> پادشاه مالابار<sup>(۲)</sup> (۷۴۲-۸۲۶م) و اسلام آوردن او و سفرش به مکه<sup>۱۵۵</sup> مبتنی بر روایاتی افسانه‌ای بوده [و واقعیت تاریخی نداشته] باشد، باز از ارزشی نمادین برخوردار است و حاکی از گسترش اسلام در سرزمین هند و نگرش مردم این سرزمین نسبت به آن در دوران اولیه است.

مسلمانان در نواحی جنوب غربی، زندگی اجتماعی فعال و پویایی را با خود به این نواحی آوردند و مشارکت آنان به عنوان بازرگان و ملاح بسیار مورد تقدیر و توجه مردم بومی بود<sup>۱۵۶</sup>. در سند، درست پس از فتوحات اعراب، و به‌رغم منازعات متعدد میان فرمانروایان، روابط میان هندوان و مسلمانان صلح‌آمیز و دوستانه بود، و برخلاف آنچه ما در متون درسی مدارس می‌خوانیم همکاری‌های اجتماعی و اداری خوبی میان دو جامعه وجود داشته است. سسگر<sup>(۳)</sup> وزیر هندوی راجه داهر<sup>(۴)</sup>، توسط محمد بن قاسم به وزیری منصوب شد؛ و گکشه<sup>(۵)</sup> عموزاده همین راجه<sup>۱۵۷</sup>، که سمت مشاور ارشد محمد را داشت، محترم‌ترین و نافذترین فرد در دولت اسلامی سند بود. به‌جز این دو نفر، بسیار شخصیت‌های دیگر نیز بودند که در سپاه و یا نظام اداری مناصب عالی داشتند. نکته قابل توجه این است که هیچ‌کدام از اینها مجبور به تغییر دین خود نشدند. به همین سان، در حکومت‌های هندوی جنوب هند با جامعه مسلمانان با احترام برخورد می‌شد، و مسلمانان از هر فرصت و امکانی برای کار و توسعه تجارت در مناطق محل سکونت خود برخوردار بودند. مسعودی مورخ مشهور که در نیمه اول قرن ۱۰م از پادشاهی راشتره‌کوته<sup>(۶)</sup> دیدن کرده است می‌نویسد: «از میان همه پادشاهان سند و هند هیچ‌کدام

(1). Rāja Cherāman

(2). Malabar

(3). Sisakar

(4). Rāja Dāhar

(5). Kakśa

(6). Rāshtrakuta

به اندازه بلهرا<sup>(۱)</sup> (ولابهه رای)<sup>(۲)</sup> مسلمانان را مورد عزت و احترام قرار نمی‌دهد، در مملکت او اسلام تکریم و حمایت می‌شود»<sup>۱۵۸</sup>. این گواهی را سایر مورخان مسلمان نیز تأیید می‌کنند و همان گونه که ابن حوقل و اصطخری می‌نویسند در راشتره کوتاه مسلمانان بسیاری بودند که جایگاه و مناصب مهم داشتند و در هر شهری برای برگزاری مراسم دینی آنان مساجد متعدد بنا شده بود<sup>۱۵۹</sup>. بلاذری، دیگر مورخ قرن ۱۰ م می‌نویسد که چون رؤسا و بزرگان محلی هندوی سندان، در سند بر فرمانروای مسلمان شهر شوریدند و او را از قدرت ساقط کردند، به توده مسلمان صدمه‌ای وارد نیاوردند و مساجد آنان را خراب نکردند و جامعه مسلمانان را در انجام اعمال دینی روزانه خود آزاد گذاشتند<sup>۱۶۰</sup>. در ادوار بعد نیز وضعیت کم‌وبیش به همین صورت بود. در عهد سلطنت غزنویان، افغان‌ها، پادشاهان مسلمان دکن و حاکمان تیموری (مغول)، تا آنجا که به توده مردم مربوط می‌شود، ارتباط میان دو جامعه بر اساس همکاری متقابل و داد و ستد بود. نزاع میان شاهان و فرمانروایان و تهاجم‌ها و تجاوزهای آنان تماماً با اغراض شخصی و از سر جاه‌طلبی و فزون‌خواهی بود، و هیچ ویژگی دینی و یا فرقه‌ای حقیقی نداشت. برخورد سلطان محمود با راجه‌های هندو، خشن‌تر از لشکرکشی‌های او علیه حکومت‌های مسلمان خوارزم، ری و سند نبود. در طول قرون وسطا، نزاع میان راجه‌های هندو به فراوانی کشاکش‌های میان سلاطین مسلمان بود. در بسیاری موارد، فرماندهان هندو سربازان یک پادشاه مسلمان را فرماندهی می‌کردند، و به همین‌سان بسیار فرماندهان مسلمان هم بودند که در سپاه یک راجه هندو می‌جنگیدند. گاه یک پادشاه هندو از یک فرمانروای مسلمان یاری می‌طلبید؛ و گاه یک سلطان مسلمان یک راجه هندو را به مدد می‌خواند. این موارد آن قدر فراوانند که نیازی به ذکر نمونه نیست.

از اظهار نظرهای مکرر و اشارات غیرمستقیم مورخان قرون وسطا برمی‌آید که حکومت مسلمانان در هند همیشه همراه با ستم و تبعیض‌های دینی نبوده است. محمد ابن تغلق (۱۳۲۵ - ۱۳۵۱ م) به دلیل برخورد احترام‌آمیز و نیک‌خواهانه با هندوان و نیز به سبب ارتباط شخصی با یوگی‌ها و پاندیت‌ها از سوی مورخان مسلمان به سختی مورد

(1). Balharā (2). Vālābharāy

انتقاد واقع شده است<sup>۱۶۱</sup>. سلطان زین‌العابدین کشمیری (۱۴۲۰-۱۴۷۰م) از حامیان بزرگ مطالعات سنسکریت بود و شماری از کتاب‌های هندویی را به زبان‌های فارسی و کشمیری ترجمه کرده بود. توجه او به احساسات شهروندان هندو به حدی بود که در طول حکومت خود رسم ذبح گاو را موقوف کرد، و خودش نیز از خوردن گوشت گاو پرهیز می‌کرد. سلطان حسین بنگالی (۱۴۹۳-۱۵۱۹م) و پسرش نصرت از ادبیات ویشنویی بنگالی حمایت می‌کردند، و در عهد آنان و با تشویق ایشان *رامایانا* و *مهابهاراتا* به زبان بنگالی ترجمه شد. دو برهمن بنگالی، روپه<sup>(۱)</sup> و سناتنه<sup>(۲)</sup> که به شری چایتانیه پیوسته بودند و از چهره‌های تأثیر گذار جنبش ویشنویی بنگال به شمار می‌آمدند، از مقامات مهم دربار سلطان حسین بودند. روپه منشی مخصوص (دبیر خاص) شاه و سناتنه وزیر او بود. میزان محبوبیت سلطان حسین به نزد هندوان، و احترامی را که برای او قائل بودند می‌توان از ستایش نامه‌هایی که شاعران هندوی بنگالی برای او سروده‌اند فهمید. یکی از آنان او را پادشاه آرمانی همچون آرجونه می‌انگارد و دیگری او را تجسد کریشنه در عصر کالی می‌خواند<sup>۱۶۲</sup>.

سلاطین سوری شیر شاه، اسلام شاه و عادلشاه حقوق و امکانات برابر و مشابهی برای شهروندان هندو و مسلمان خود قرار دادند. در عهد حکومت ایشان حضور عنصر هندو در امور حکومتی چشمگیر بود. هیمو<sup>(۳)</sup> یکی از حماسی‌ترین شخصیت‌های هند در قرون وسطا به‌وسیله شیر شاه شهنه و داروغه دهلی شد، و اسلام شاه او را وزیر خود ساخت. در عهد حکومت عادلشاه، هیمو نخست وزیر مقتدر و فرمانده کل سپاهیان بود. تُدرمل<sup>(۴)</sup> وزیر مالیه بعدی اکبر شاه، شخصیت هندوی دیگری بود که خدمات دولتی خود را در حکومت شاهان سوری آغاز کرد. یک جنبه مهم سیاست اسلام شاه، که راه را برای ارتقای مقامات هندو در امور حکومتی هموار کرد، کوشش موفق او در رهاسازی امور حکومتی از نفوذ علما بود<sup>۱۶۳</sup>. در عهد حکومت اسلام شاه، هندوان مهم‌ترین مناصب حکومتی را اشغال کرده بودند، و این امر موجب رنجش مقامات مسلمان شده بود. بدائونی می‌نویسد که روزی محمد فرمولی<sup>(۵)</sup>، یکی از اشراف‌زادگان زمان اسلام شاه، نزد شاه آمد و عرضه

(1). Rupa (2). Sanātana (3). Hemu (4). Todar Mall (5). Farmulī

داشت که در خواب دیده است که سه کیسه از آسمان فرو افتاده است. یکی از آن سه که پر از سکه‌های طلا بود، به دست مقامات هندو افتاد؛ کیسه دیگر را فرماندهان مسلمان سپاه دریافت کردند که پر از خاک بود، و کیسه سوم که پر از کاغذ بود به خزانه دولت افتاد<sup>۱۶۴</sup>.

روابط هندوان و مسلمانان در دکن، از شمال هم آزادانه‌تر بود. بر اساس داستانی، علاءالدین حسن (۱۳۴۷-۱۳۵۸م)، بنیان‌گذار پادشاهی بهمنی، غلام یک منجم هندو به نام گنگو بهمن<sup>(۱)</sup> بود، که چون تحت تأثیر صداقت و درستی حسن قرار گرفته بود او را به پادشاه معرفی کرد و بخت بلند او را پیش‌بینی نمود. پس از آنکه حسن به عنوان پادشاه دکن تاج‌گذاری کرد، عهدی را که با گنگو بهمن بسته بود به یاد آورد. او را به دربار خود فرا خواند و مسئولیت امور مالی را به وی واگذار، و به تقلید از نام مخدوم پیشین، خود را حسن گنگو بهمنی نام نهاد<sup>۱۶۵</sup>. با آنکه این داستان افسانه‌ای بیش نیست، اما نشانگر یک حقیقت است: افسران و صاحب‌منصبان هندو در دوره حاکمیت بهمنیان به فرماندهی ارتش، مسئولیت خزانه و مناصب عالی حکومتی منصوب می‌شدند. شماری از حاکمان مسلمان دکن، از پدر و مادرانی بودند که از آیین هندو به اسلام تغییر کیش داده، و یا همسرانی هندو اختیار کرده بودند، و در نتیجه شاهان مسلمان و شاهزادگان و اشراف‌زادگان فراوانی بودند که مادران و یا ریشه‌ای هندو داشتند.

شهاب‌الدین احمد اول (۳۶-۱۴۲۲م) مورد احترام و علاقه هر دو جامعه مسلمان و هندو بود، و هنوز هم آیین‌های گرامیداشت و یاد و خاطره او (عُرس)<sup>(۲)</sup> به‌وسیله لینگایت‌های منطقه گلبرگه برگزار می‌شود. در طول این مراسم هر روز جنگم<sup>(۳)</sup> یا رهبر دینی لینگایت‌ها در کسوت یک درویش مسلمان، همراه گروهی از نوازندگان به مقبره او وارد می‌شود و دسته‌های گل نثار می‌کند. هندوان و مسلمانان، هر دو در این مراسم شرکت می‌جویند<sup>۱۶۶</sup>. شهاب‌الدین احمد از شاگردان صوفی مشهور محمد گیسودراز، بود و پس از صوفی بزرگ کرمان، خود را ولی می‌خواند. نویسنده گوروچریتره<sup>(۴)</sup>، پسر و خلیفه شهاب‌الدین، یعنی علاءالدین احمد دوم را راجه‌ای هوادار برهمنان و فردی مهربان

(1). Gangu Bahman (2). 'Urs (3). Jangam (4). Gura-Carita

نسبت به پیروان، بدون توجه به تمایزات طبقاتی و فرقه‌ای، وصف می‌کند<sup>۱۶۷</sup>. او در موضوعات دینی و فلسفی مباحثاتی با پاندیت‌های هندو داشت، و نری سینهنه سرسوتی<sup>(۱)</sup> قدیس هندو، در بیماری آخرش او را دلداری می‌داد<sup>۱۶۸</sup>. او در بیدر<sup>(۲)</sup> بیمارستانی بنا کرد که در آنجا پزشکان مسلمان و هندو، از بیماران از هر قوم و مذهبی مراقبت می‌کردند<sup>۱۶۹</sup>. او نیز همچون محمد تغلقی و اکبر شاه، به دلیل نظر مساعدش نسبت به برهمنان مورد انتقاد علما قرار داشت. به همین‌سان نیز عادلشاهیان بیجاپور (۱۴۹۰-۱۶۳۷) و نظام‌شاهیان احمدنگر (۱۴۹۰-۱۶۳۷) نسبت به توده غیرمسلمان نظری آزاداندیشانه و فارغ از تعصب داشتند. صدها نفر از مقامات هندو در دربار آنان حضور داشتند، و انبوه سربازان هندو در سپاه آنان خدمت می‌کردند.

موقعیت و جایگاه پادشاهان نظام‌شاهی با یاری و پشتیبانی مراتهی‌ها استوار شد، و مردانی همچون ویتھوجی<sup>(۳)</sup>، برادرش ملجی (پدربزرگ شیواجی معروف) و فرزندان و بستگان آنها در پادشاهی نظام‌شاهی دارای مناصبی مهم و حساس بودند. نظام‌شاهیان از فرهنگ هندو پشتیبانی می‌کردند و به رسوم و قوانین آن حرمت می‌نهادند. حقوقدان‌های مشهوری همچون دلپتی‌رای<sup>(۴)</sup> و ساهاجی پرتاپه‌رای<sup>(۵)</sup> از شخصیت‌های عالی‌رتبه دربار سلاطین نظام‌شاهی بودند.

علی عادلشاه اول (۱۵۵۸-۱۵۸۰م) که دوست داشت او را عادلشاه صوفی بخوانند دانشمندی فرهیخته بود. او مباحثاتی فلسفی با پاندیت‌های هندو داشت و وامن<sup>(۶)</sup> دانشمند و سنسکریت‌نویس، مورد علاقه و رئیس کتابخانه بزرگ او بود<sup>۱۷۰</sup>. ابراهیم عادلشاه دوم (۱۵۸۰-۱۶۲۷م) خود را ابله بلی<sup>(۷)</sup> (یاری‌دهنده ضعیفان) می‌خواند. بخشش‌های او به مستمندان، عالمان و نهادهای دینی، آزادمنشانه و فارغ از تفاوت‌های دینی و اجتماعی انجام می‌شد؛ و هندوان دکن از باب محبت و قدردانی به او عنوان جگد گورو<sup>(۸)</sup> (جهان‌آموزگار) دادند. او همچون پدربزرگش، ابراهیم اول بر هندوان اعتماد می‌کرد و انتو پندیت<sup>(۹)</sup> و لاکهو پندیت<sup>(۱۰)</sup> مشاوران او بودند. عادلشاه دوم استاد موسیقی

(1). Nṛisīṅha Sarasvati (2). Bidar (3). Vithoji (4). Dalapati Rāy (5). Sāhājī Pratapa Rāy  
(6). Vāman (7). abala-balī (8). Jagad-guru (9). Antu Pandit (10). Lākhū Pandit

هندی بود؛ و در سروده‌هایش که در نورس‌نامه جمع شده است، به خدایان هندو، سرسوتی و گنه‌پتی<sup>(۱)</sup> همچون بزرگان اسلام و صوفی محمد گیسودراز توسل می‌جست. ابراهیم قطب‌شاه فرمانروای گلکنده<sup>(۲)</sup> حامی زبان و ادبیات تلگو<sup>(۳)</sup> بود و شاعر مشهور تلگو، گنگادهاره کوی<sup>(۴)</sup>، همراه عده‌ای دیگر، زینت‌بخش دربار او به شمار می‌رفت. رفتار قطب‌شاه با مردم گلکنده سبب شد تا عنوان مردمی ملک‌یبه‌ارام<sup>(۵)</sup> را کسب کند که نام او را با نام رامه پیوند می‌زد. ابوالحسن، آخرین پادشاه قطب‌شاهیان (۱۶۷۲-۱۷۰۰م) تمامی امور حکومت را به دست مادنا<sup>(۶)</sup> نخست وزیر خود سپرد، و اکما<sup>(۷)</sup> برادر مادنا را نیز سپهسالار خود کرد. این دو برادر و شماری از بستگان آنان که مناصب مهم را در اختیار داشتند، صداقت و وفاداری خود را نسبت به پادشاهان قطب‌شاهی به اثبات رساندند.

راجه‌های هندوی ویجیه‌نگر<sup>(۷)</sup> نیز با آنکه مدام با حکومت‌های مسلمان همسایه خود در حال جنگ و نزاع بودند، اما به‌طور کلی نگرشی آزادمنشانه نسبت به شهروندان مسلمان خود داشتند. اینان افسران و شخصیت‌های مسلمان را در دربار و سپاه خود به کار می‌گرفتند و فعالیت‌های تجارتی آنان را تشویق می‌کردند و به آنان اجازه ساختن مساجد و برگزاری آیین‌های دینی خود را می‌دادند.

شیواجی هم در اوج قدرت خود همین سیاست را برگزید، و به اولیاء مسلمان و مکان‌های مقدس آنان حرمت می‌نهاد. کوشش‌های حماسی او برای دفاع از سرزمین‌های مراتهی در برابر هجوم نیروهای تیموری، صرفاً امری سیاسی بود نه مذهبی. اندکی پس از تاج‌گذاری او در ژوئن ۱۶۷۴، هنگامی که برای امضای عهدنامه‌ای با سلطان قطب‌شاهی به حیدرآباد رفت، دعای خیر عارف مسلمان بابایاقوت و قدیس هندو مونی باوا<sup>(۸)</sup> را خواستار شد<sup>(۹)</sup>. او با این عمل نمادین خود می‌خواست نشان دهد که برای ارزش‌های دینی هر دو گروه احترام یکسان قایل است.

اگر به شمال هند بازگردیم، به یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین امپراتوری‌های جهان

(1). Ganapati (2). Golkanda (3). Telgu (4). Gangādhāra Kavi (5). Mādannā

(6). Akkamā (7). Vijayanagar (8). Mauni Bāwā

یعنی حکومت امپراتوران تیموری (مغول) برمی‌خوریم. آزادمنشی اکبر شاه، عشق او به عدالت و عواطف بشردوستانه او و توجه فراوانش به فرهنگ هندو، آموزه مشهور صلح کل او و کوشش کم‌مانندش برای ایجاد فضای دوستی و تفاهم دینی در میان اقوام و ملت‌های گوناگون قلمرو خود، کاملاً مشهود است و نیازی به توضیح آن در اینجا نیست. اما یادآوری این نکته مهم است که اکبر در بیشتر روش‌ها و اصلاحات اجتماعی خود آغازگر نبود. او در اموری چون توجه خاص به دوستی و رعایت حقوق مساوی میان و مسلمانان، الغای جزیه و برگزاری مباحث آزاد با حکمای هندو، ادامه‌دهنده راهی بود که پیش از او محمد تغلقی و علاءالدین حسن بهمنی در آن گام نهاده بودند. ازدواج او با راجپوتان<sup>(۱)</sup> و ادار ساختن فرزندش، یعنی جهانگیر شاه بعدی، به زناشویی با یک خانواده هندو<sup>۱۷۳</sup>، تبعیت از سنتی بود که در میان پادشاهان مسلمان دکن و کشمیر رواج بسیار داشت. او در رهاسازی امور حکومتی از نفوذ و تأثیر علما در مسیر علاءالدین خلجی و اسلام شاه سوری گام می‌نهاد<sup>۱۷۴</sup>، و در اعتماد به هندوان و واگذاری مسئولیت‌های مهم اجتماعی و نظامی به افسران و مقامات هندو، از روش و سیاستی تبعیت می‌کرد که نه تنها شاهان سوری و دودمان‌های پادشاهی مسلمان دکن، بلکه فرمانروایان مسلمان سابق بر آنها در هند، همچون محمد بن قاسم<sup>۱۷۵</sup> و سلطان محمود غزنوی<sup>۱۷۶</sup>، به آن عمل کرده بودند. اکبر برای مفهوم ساختن متون دینی هندویی برای دانایان مسلمان در گستره‌ای بسیار وسیع‌تر، همان کاری را انجام داد که پیش از او سلطان زین‌العابدین کشمیری، و سلطان حسین بنگالی برای تحقق آن کوشیده بودند. او در حفظ و رعایت حیات حیوانی، پیشگیری از رسم ستی<sup>(۲)</sup> و حرمت نهادن به معابد و نهادهای هندو، دنباله‌رو پیشگامانی همچون محمد بن تغلق، زین‌العابدین کشمیری، ابراهیم عادلشاه و شیر شاه سوری بود. بزرگی اکبر شاه در این واقعیت نهفته است که او چکیده همه ویژگی‌های خوبی بود که ممکن است به‌طور ناقص در پیشینیان او یافت شود.

به جز تجربیات اکبر شاه از دینی جدید (دین الهی) که خود مبدع آن بود ولی از دروازه‌های دربار شاهی بیرون نرفت، بیشتر اصلاحات و دستاوردهای مهم او، ترکیب

(1). Rajput (2). Sati

و تکمیلی از همه کارهای خوبی که در طول قرون گذشته به دست فرمانروایان گوناگون جنوب و شمال هند انجام شده بود جلوه گر است حتی کوشش او در ایجاد دینی فراگیر و جهان شمول برای ایجاد وحدت عقیدتی در قلمرو پادشاهی خود، پیشتر در جنبش‌هایی که به وسیله مردانی چون کبیر و نانک بنیان نهاده شده بود، سابقه داشت.

خطوط کلی روش سیاسی و اجتماعی اکبر شاه هرچند با شدت و جسارت کمتر توسط جانشینان او جهانگیر و شاهجهان پی گرفته شد، و حتی پس از عهد اورنگ‌زیب و قسوت‌های تعصب‌آلود او، به وسیله جانشینان او کم‌وبیش ادامه یافت.

نقشه اکبر، برای متمرکز ساختن همه پادشاهی‌های محلی هند در یک مجموعه سیاسی و اجتماعی واحد، و کوشش او برای متحد ساختن همه گروه‌ها و جوامع در ملتی یگانه، تا حد زیادی در دوره خود او محقق شد، و جانشینانش هر کدام به روش خود، و در عین رویارویی با مخالفت‌های گوناگون کوشیدند تا وحدتی سیاسی-اجتماعی در شبه‌قاره هند ایجاد کنند. همین آرمان بود که پس از حدود دو قرن سلطه بیگانگان به وسیله آزادی‌خواهان هندو و مسلمان، جانی تازه یافت و وحدت و انسجام ملت را تضمین کرد.

### ۶. نتیجه‌گیری

اما آنچه گفته شد در عین حال نباید موجب سوء تعبیر شود. مقصود از آن مطالب اثبات اندک بودن منازعات و دشمنی‌های فرقه‌ای میان هندوان و مسلمانان نیست. بدون شک در طول قرن‌های طولانی در روابط میان این دو جامعه، حوادث ناگوار و منازعات بسیار و خون‌ریزی‌ها و ویرانی‌ها رخ داده است؛ به‌ویژه آنگاه که انگیزه‌های ناشی از تعصب و خشک مغزی، مقاصد سیاسی و نیات شخصی در کار بوده است. اما این امر پدیده‌ای شایع، و به حدی طبیعی است که می‌توان موارد متعدد از آنرا در جوامع روزگار معاصر هم نشان داد. برای نمونه در خود هند، روابط میان هندوان با بوداییان و جایی‌ها همیشه محبت‌آمیز و مشفقانه و همراه با بردباری نبوده است. در نوشته‌ها و نمایشنامه‌های پیش از دوره میانه، ذکر رخداد‌های فراوانی شده است که به روشنی وصف‌کننده تحقیر



و توهینی است که پیروان این مذاهب را می‌آزرده است. حتی مشاهده یک بهیکشوی<sup>(۱)</sup> بودایی و یارहत<sup>(۲)</sup> جاینی، از دیدگاه برهمنان از بدیمن‌ترین و منحوس‌ترین امور شمرده می‌شد<sup>۱۷۷</sup>. در کتاب جاینی کلیکاچاریه - کتها<sup>(۳)</sup>، نقل شده است که جاینی‌هایی که از سوی حاکمان محلی مورد ظلم و ستم واقع می‌شدند، از سکه شاه<sup>(۴)</sup> (شاه سکایی) که او را منجی خود می‌دانستند، یاری خواستند. جالب است که به‌طور گذرا اشاره کنیم که در نسخه‌ای از این اثر که از قرن ۱۴م برجای مانده است، تصویری وجود دارد که سکه‌ها را به‌صورت مسلمانانی که جامه ایرانیان را بر تن دارند نشان می‌دهد، «با سیمایی غریب، دستار بر سر، باریش‌هایی نوک‌تیز و ردایی بلند؛ درحالی که سهی<sup>(۵)</sup> (شاه تاجی بر سر دارد»<sup>۱۷۸</sup>.

در دهه‌های اول قرن ۸م در سند چنان شرایطی تلخ و ناگوار بر روابط میان هندوان و بوداییان حاکم بود که چون اعراب به این منطقه هجوم آوردند، بوداییان از آنان استقبال کردند، و برای جنگ با داهر پادشاه محلی، که آنان را مورد آزار و ستم قرار داده بود، به سپاه اعراب پیوستند.

در بنگال نیز هنگامی که در قرن ۱۴م بوداییان ست دهرمی<sup>(۶)</sup> به‌وسیله خاندان‌های برهمن جیپور و مالدۀ تعقیب و قتل عام می‌شدند، شرایط به همین سان بود. براساس شونیه پورانه<sup>(۷)</sup>، متن مقدس این فرقه، همه خدایانی که به شکل پیامبران و شخصیت‌های دینی مسلمانان به زمین آمدند، قدرت ستمگرانه برهمنان را درهم کوبیدند و بوداییان ست دهرمی را از ستم آنان نجات بخشیدند<sup>۱۷۹</sup>. چنین مواردی از نزاع و آزار میان دو جامعه‌ای که با هم زندگی می‌کنند و یا حتی میان دو گروه از یک جامعه، در همه جوامع شایع است و به‌طور قطع، هند نیز نمی‌توانسته است از این امر مستثنا باشد. اما وقتی عمومیت چنین پدیده‌ای را پذیرفتیم، باید به انکار هر نظر و عقیده‌ای بپردازیم که تمایل به غلو و اغراق‌گویی در مورد هند قرون میانه دارد. هر کس تصور کند که هند در طول این دوره صحنه نزاع میان هندوان و مسلمانان بوده است، در اشتباه است. مواجهه

(1). Bhikṣu (2). Arhat (3). Kalikācārya-kathā (4). Saka Shah (5). Sahi (6). Sat-dharmī (7). Śuuya-purāna

خصمانه، مخرب و انحطاط‌آور است و به گسست و فروپاشی می‌انجامد، در حالی که هند در دورهٔ میانهٔ تاریخ خود به چنان انسجام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نایل شد، که پیش از آن هرگز به آن نرسیده بود.

درست نیست که روابط میان هندوان و مسلمانان در هند را «همزیستی مسالمت‌آمیز» بنامیم، هیچ همزیستی مسالمت‌آمیزی نمی‌تواند چنین ماندگار، ثمربخش و سودمند باشد. فرهنگ غنی و متنوع و تمدن بزرگ هند میانه، نبرد افتخارآمیز برای آزادی و دستاوردهای بزرگ ملت هند در چند دههٔ اخیر، همهٔ محصول همکاری‌های هماهنگ، صادقانه و سازمان‌یافتهٔ هندوان و مسلمانان شبه‌قاره بوده است.

تاریخ گذشتهٔ دور اسلام در هند، هرچه بوده باشد، امروز اسلام، بخشی جدایی‌ناپذیر از حیات اجتماعی و فرهنگی شبه‌قاره است. اسلام در طی قرون متمادی با محیط هندی سازگار و بلکه بومی شده و خصوصیات ویژه‌ای کسب کرده است. میراث اسلامی هند، به همان اندازه هندی است، که هر چیز دیگری که در این سرزمین باستانی هندی است. قطعاً نامعقول و شاید شیطنت‌آمیز باشد که بگوییم امیر خسرو و غالب کمتر از کلیداس<sup>(۱)</sup> و تاگور<sup>(۲)</sup> هندی اهمیت دارند؛ و یا تاج‌محل کمتر از آجانتا<sup>(۳)</sup> میراث ملی به‌شمار می‌رود؛ و یا انگیزهٔ ناشی از عشق به سرزمین مادری در مولانا ابوالکلام آزاد و ذاکر حسین کمتر از گاندی و نهرو بوده است.

(1). Kalidās      (2). Tagore      (3). Ajanta

## پی‌نوشت

۱. Shultz, 110
۲. بهار، ۲۶۲/۳-۲۶۵
3. see: Huart, 284
- این اثر تصحیح انتقادی و ترجمه فرانسه مکالمه بابالال و داراشکوه است که منشی داراشکوه چندربهان برهمن آنرا به نگارش درآورده است؛ تصحیح محمدرضا جلالی نائینی از مجمع‌البحرین در *منتخبات آثار*، تهران، ۱۳۳۵ش؛ تصحیح و ترجمه انگلیسی م. محفوظ‌الحق از مجمع‌البحرین، کلکته، ۱۹۲۹م؛ تصحیح تارا چند و جلالی نائینی از سر اکبر (ترجمه فارسی داراشکوه از *اوپانیشاده‌ها*)، تهران، ۱۹۶۱م، تصحیح تارا چند و امیرحسین عابدی از جوگ باشست (ترجمه فارسی لگهو یوگه و اسیشتهه *Laghu-yoga-vāsisṭha* که به دستور داراشکوه انجام شده است)، علیگره، ۱۹۶۸م
۴. ترجمه لاتین آنکتیل دوپرون از سر اکبر استراسبورگ؛ ترجمه آلمانی میشل فرانتس از ترجمه لاتین آنکتیل دوپرون از سر اکبر، درسدن، ۱۸۸۲م نک: پی‌نوشت شم ۳
5. «Persian Translations of Yoga-vāsisṭha», *Proceedings of All-India Oriental Conference*, 16th session, Univ. of Luchnow, 1951, Vol. II: «Dārā Shikōh and the Upaniṣads», *Islamic Culture*, 1943; Roma Chaudhuri, *A Critical Study of Dārā Shikōh's Samundra-sangama*, 2 Vols., Calcutta, 1954; Erhard Cöbel-Gross, *Silt-I akbar, Die*
- persische Upanishadenüberstzing des Mogulprinzen Dārā Shikōh*, Marburg, 1962
- این اثر دربردارنده ترجمه‌ای آلمانی از ترجمه داراشکوه از پرشنه *اوپانیشاد* است
۶. در مورد دیدگاه شوپنهاور درباره *اوپانیشاده‌ها* نک: مقدمه ترجمه ماکس مولر از *اوپانیشاده‌ها* در S. B. E., Vol. I. pp. LX, LXI, LXII
۷. نک: مقدمه تارا چند به کتاب جوگ بشست، علیگره، ۱۹۶۸م
۸. نک: فهرستی که در صفحات بعد آمده است
۹. داراشکوه در مقدمه سر اکبر و نظام‌الدین پانی‌پتی در مقدمه بر ترجمه‌اش از لگهو یوگه و اسیشتهه (جوگ باشست) اسامی پاندیت‌هایی را که با آنها در ترجمه آثار سنسکریت همکاری می‌کرده‌اند، ذکر کرده است. در آغاز کتاب چهارم آیین اکبری، ابوالفضل اعتراف می‌کند که به دلیل ناآشنایی با زبان سنسکریت در نوشتن درباره فرق هندو و عقاید دینی و اندیشه‌های فلسفی از همکاری پاندیت‌ها بهره جسته است. بدائونی (*منتخب‌التواریخ*، جلد ۲، کلکته، ۱۸۶۵م، صص ۲۱۲-۲۱۸) نیز اظهار می‌دارد که در ترجمه آثار سنسکریت از پاندیت‌های هندو به عنوان شارح استفاده می‌شده است، همین نک:
- The Mughul Empire ..., VII/627
- و همان‌طور که از اشاره میرفندرسکی نیز برمی‌آید، در این موارد پاندیت‌های هندو متن را قرائت کرده به‌طور شفاهی به زبان پارسی و یا هندی برای

33. Rieu, I/59; Ethe, *ibid*, no. 1949
34. Ivanow, 1707
35. Rieu, III/1034
36. Ethe, *ibid*, no. 1950
37. 'Abbasi, no. 23
38. Erthe, *ibid*, no. 1996; 'Abdullah, 225
39. Erthe, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Bodleian*, no. 1322
40. Abulfazl 'Allami, I/36
41. Blochmann, I/34
42. Rieu, II/728
43. Rieu, II/720
44. 'Abbasi, no. 25, 26
45. Ethe, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the India office*, no. 1955
46. Grierson, 35
47. 'Abbasi, no. 29
48. Ivanow, 682, 683
49. Ethe, *ibid*, no. 1954
50. Ethe, *ibid*, no. 1925; Rieu, I/60
51. 'Abbasi, no. 24
52. Bashr Husain, II/268
53. Ethe, *ibid*, no. 1954
54. Aumer, 140
55. Ethe. *ibid*, no. 1956; 'Abbasi, no. 401-405
56. Ethe, *ibid*, no. 1975
57. *ibid*, no. 1958; Pertch, 1028
58. Ethe, *ibid*, no. 1959
59. *ibid*, no. 1960
60. *ibid*, no. 1962
61. *ibid*, no. 1961
62. *ibid*, no. 1955
63. *ibid*, no. 1955; Pertch, 1026
64. Abulfazl 'Allami, I/34
65. Rieu, II/230
- دانشمندان مسلمان توضیح می‌دادند و آنها این توضیحات شفاهی را به زبان خود مکتوب می‌ساختند
10. Adabiyat-I Farsi men Hendu on kahissa
11. Bikramjit Hasrat, 189
۱۲. بدائونی، منتخب‌التواریخ
13. Ethe *Catalogue of the Persian Manuscripts in the India Office*, 1963; Rieu, I/55; Browne, 93; 'Abbasi, no. 30
- بر اساس گفته ابوالفضل این اثر به وسیله نقیب خان، شیخ سلطان تهناسیری و عبدالقادر بدائونی، ترجمه شده است
14. Ethe, *Catalogue of the Persian Manuscripts In the Bodleian...*, 1315; *Catalogue of the Persian Manuscripts in the India*, no. 1967; Rieu, III/1078; 'Abbasi, no. 31
15. Ethe, *ibid*, no. 1965; Rieu, I/56
16. Ivanow, 682-683
17. Ethe, *ibid*, no. 1964; Rieu, I/56
18. 'Abdullah, 173
19. Rieu, I/56
20. 'Abdullah, 181
21. *ibid*
22. Ethe, *Catalogue of the Persian Manuscripts Bodleian*, no. 2700
23. *id*, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the India Office*, no. 1970
24. Aumer., 140
25. Ethe, *ibid*, no. 1928-1944; Rieu, I/57; Brown, 97; 'Abbasi, np. 32-36; Ivanow, 1695-1696
26. Abulfazl 'Allami, I/34
27. Blochmann, introd. *Ain I Akbari*
28. See: Blochmann, I/77
29. Ethe, *ibid*, no. 1945-1946
30. Ethe, *ibid*, no. 1955; Rieu, III/1043
31. Rieu, II/711
32. Ethe, *ibid*, no. 1948

89. 'Abdullah, 216
90. Rieu, I/62-63
91. id, I/64
92. 'Abdullah, 220
93. Ashraful-Hukk, ibid
94. Rieu, I/62; Ethe, ibid, no. 2011-2012
۹۵. لباب‌المعرفة العلمية في مكتبة العلماء الاسلامية (بخش شرق‌شناسی کتابخانه اسلامیة کالج پیشاور)، آگره، ۱۹۱۴م، شماره ۱۹۰۹
96. Rieu. I/64
97. Gorekar, 141
۹۸. فهرست کتب عربی - فارسی ...، ۴، ۸، ۶۰
۹۹. همان، ۳، ۱۹۸
100. Gorekar, 144
101. Ibrat nama, ed. Muhammad Baqir, Panjabi Adabi Academy, Lahore, 1977
102. ekam sad vipra bahudha vandanti agnim yamam matarisavanam āhuh
103. *Chhandogya Upanishad*, 6:4
۱۰۴. چنان‌که جامی می‌گوید:
- همسایه و همنشین و هم‌ره همه اوست  
در دلق گدا و اطلس شه همه اوست  
در انجمن فرق و نهانخانه جمع  
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست  
غیر یک ذات در دو عالم کو  
لیس فی‌الکائنات الا هو
105. *Bṛhadāraṇyaka Upanishad*, 2:5:19
106. *Mundūkya Upanishad*, 3:2:3
- که گوید «این آتمن را نه با برهان و استدلال می‌توان دریافت، نه با اندیشه و تعقل، نه با دانش بسیار»  
قس:
- دفتر صوفی سواد و حرف نیست  
جز دل اسپید همچون برف نیست  
پای استدلالیان چوبین بود  
پای چوبین سخت بی‌تمکین بود  
بشو دفتر اگر هم‌درس مایی
67. Abufazl 'Allami, ibid
68. Blochmann, I/34
69. cf. Dasgupta, II/232; Atreya, 28; Raghvan, 127-128
- نویسنده اخیر تاریخ این خلاصه را پس از نیمه اول قرن ۱۳ق قرار می‌دهد
۷۰. فهرست کتب کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی، ۳۳۹-۴۰۰/۴
- درباره این کتاب نک: مقدمه نویسنده بر منتخب جوک  
بشست میرفندرسکی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۷۶ش
71. Rieu, I/61; Ethe, ibid, no. 1971
72. Rieu, I/61
73. 'Abbasi, no. 22
۷۴. نویسنده *دستان‌المذاهب* (ص ۱۴۳) می‌نویسد که خلاصه‌ای از یگه و اسیشتهه اثر یک برهمن کشمیری، به‌وسیله ملا محمد صوفی به فارسی ترجمه شده. این نکته ممکن است اشاره به اثر فوق داشته باشد، و «محمد» ممکن است نام دوم صوفی شریف بوده باشد، که امر غیرموسومی نیست
75. Rieu, III/1034; Pertch, no. 4
۷۶. چاپ سنگی در کاونپور ۱۸۸۳م؛ تصحیح انتقادی به همراه تعلیق و مقدمه توسط تارا چند و امیرحسین عابدی، علیگره، ۱۹۶۸م
77. 'Abdullah, 215
78. Ethe, ibid, no. 202
79. Yusuf Husain, «Haud Al-Hayat...», 291ff
80. Rieu, I/62b
81. id, I/67
82. Ashraful-Hukk, *A descriptive...*
83. *The Journal of the Gongonatha...*, III/7-12
84. Ivanow, 1710
85. id, 1714
86. Rieu. I/63; Browne, 94; Ivanow, 1712
87. Rieu, ibid
88. ibid

## تاریخ جامع ایران

جنه راجه Jonāraja و ترتیه راجه ترنگینی  
 اثر شریوره (راجه ترنگینی  
 اثر کلنه Kalhana تاریخ کشمیر است تا ۱۴۸۱ق؛  
 سلطان زین العابدین کشمیری این اثر را ابتدا به  
 وسیلهٔ جنه راجه و پس از وفات او به وسیلهٔ  
 شریوره که این تاریخ را تا ۱۴۸۶ق ادامه داد،  
 تکمیل کرد)؛ راجولی پتاکا *Rājāvalī-Patākā*، اثر  
 پرایبته Prāyabhata و شاگرد او سوکه Suka  
 که تاریخ کشمیر را تا زمان فتح آن به دست اکبر  
 به اتمام رساند؛ راجه وینده *Rāhavinoda* اثر  
 ادویه راجه Udayarāja شاعر دربار سلطان محمد  
 بگره گجراتی (۱۴۵۸-۱۵۱۱ق) در هفت جلد که  
 گزارشی از زندگی و کارهای سلطان را ارائه می دهد؛  
 سرودشه ورتانت *Sarvadeśavrittant* اثر مهش  
 تهاکور Maheṣh Thakūr، و اکبر شاهی شرینگر  
 درین *Akbar Shāh Śringar Darpan* اثر پدمه  
 سوندر Padma Sunder که مربوط به دوران  
 حکومت اکبر شاه است؛ آسف ویلاسه *Āsaf Vilāsa*  
 و جگدادهرن *Jagadādharan* اثر جگن ناتپه  
 Jagannāth شاعر دربار جهانگیر و شاهجهان؛  
 جگدویجه چندس *Jagadvijaya candas* اثر  
 کوندر آچاریه *Kavīndrācārya* که در ستایش  
 دلاوری های جهانگیر است؛ جهانگیر چندریکا  
*Jahāngīr candrika* اثر کشو داس Keśav Dās؛  
 اردهکتها *Ardhakathā*، زندگینامهٔ خود را نوشت،  
 بنارسی داس Banārsi Dās شاعر و نویسندهٔ جاین،  
 که در دورهٔ حکومت اکبر جهانگیر، و شاهجهان  
 در اوج اعتبار بود

۱۳۵. از آن جمله می توان به این آثار اشاره کرد:

مدهوراویجیه *Madhurā-vijaya* اثر گنگادوی

Gangādevi همسر کومار کمپنه Kumār

Kampana پادشاه ویجیه نگر Vijayangar (که

به ستایش پیروزی های همسرش در جنگ با

سلطان مسلمان متهوره Mathura پرداخته است)؛

اچھیوته - رایابھیودی *Achyuta-rāyābhyudaya*

اثر راجه ساتپه Rājasātha که مربوط به حوادث

که علم عشق در دفتر نباشد

107. *Mundūkya Upanishad*, 3:2:9

108. *Brhadāranyaka Upanishad*, 1:4:10

109. *Chhandogya Upanishad*, 3:14:1

110. *Brhadāranyaka Upanishad*, 3:4:2

111. *ibid*, 2:1:20

112. *ibid*, 4:4:66

113. *Chhandogya Upanishad*, 6:13:3

114. III/460-462

115. Ranande, 23

116. Chatterji, I/96

117. «Delhi Sultanate», 147

۱۱۸. حقی دهلوی، ۱۳۱

۱۱۹. همو، ۸۷

120. Sherwani, *History of Medieval Daccan*,  
 II/195

۱۲۱. فرشته، ۲۹۴/۱

۱۲۲. نک: خوشگو، سفینهٔ خوشگو

۱۲۳. خوشگو، ۷۳

124. Sherwani, *History of Medieval Daccan*,  
 II/66

125. Yoga Sangrama

126. See: *The Mughul Empire*, 562

127. See: Spice, 20

128. See: «The Struggle for Empire», 467, 473

129. See: Kshitimohan Sen, *Medieval Mysticism  
 of India*, 28-29

130. Kshitimohan Sen, «Medieval Mystics of  
 North India», 389

131. Chand, 249

132. «The Delhi Sultanate», 547

133. Kshitimohan Sen, «Medieval Mystics of  
 North India», 378

۱۳۴. از میان چنین آثاری به این عنوان ها می توان اشاره  
 کرد:

دوبتیسه راجه ترنگینی *Dvītiyarājatrangini* اثر

149. See: «The Delhi Sultanate», 635-636
150. The Mughl Empire, VII/560
151. See: Kshitimohan Sen, *Medieval Mysticism of India*, 15-16
152. Sherwani, *History of Medieval Daccan*, I/212; Ranade, 23
153. Kshitimohan Sen, *ibid*, 158-159; Chand, *Influence of Islam on Indian Culture*, 198
154. Kshitimohan Sen, *ibid*, 16
155. cf. Chand, 33-35
156. *ibid*, 35
۱۵۸. قس: *چچ‌نامه*، جلد اول
۱۵۹. مسعودی، ۱۳۵/۱
159. See: Chand, *ibid*, 45
160. See: Majudar, *The Age of Imperial Kanauj*, 126
161. See: Husain, 175
162. See: «The Delhi Sultanate», 220, 635
163. See: Yusuf Husain, «Indo- Muslim Polity», 206
۱۶۴. نک: بدائونی، ۳۸/۲
۱۶۵. نک: فرشته، ۲۷۸، ۲۷۳/۱
166. Sherwani, *History of Medieval Daccan*, I/166
167. Sherwani, *ibid*, I/209
168. *ibid*
169. *ibid*
170. Sherwani, *ibid*, I/396
171. *ibid*, II/ 161
172. *ibid*, I/573
۱۷۳. یادآور می‌شویم که جهانگیر و پسرش شاهجهان هر دو از مادرانی متعلق به خاندان‌های هندو متولد شدند. مادر جهانگیر دختر رایا بیهارى مال (Rāyā Bihārī Māl) بود، و شاهجهان از جگت گوسایینی (Jagat Gosāyini) دختر اودی سینگها (Oday Singh) زاده شد
174. See: Yusuf Husain, «Indo- Muslim Polity», دوره آچیوته رای می‌باشد؛ گنگاداسه - پرتاپه - ویلاسه Gangādāsa-Pratāpa-Vilāsa اثر گنگاداره Gangādhāra که در قالب نمایشنامه به شرح نبردهای گنگاداسه پرتاپه دوه، راجه چمپک‌پور Champakpur با محمد شاه گجراتی پرداخته است؛ امرکاویه و مشاولی *Amarkāvya* Ranchod Bhat اثر رنجهد بهت *Vamsāvalī*
136. Sherwani, *Cultural Trends in...*, 59
137. *ibid.*, 27
۱۳۸. به کوشش محمد عطا الرحمان عطا کاکویی، پتنه، ۱۹۵۹م
۱۳۹. به کوشش محمد عطا الرحمان عطا کاکویی، پتنه، ۱۹۵۸م
۱۴۰. تذکره گل رعنا چاپ شده در انجمن ترقی اردو
۱۴۱. سید عبدالله این ابیات را نقل کرده است: محروم ماند از تو لب تشنه حسین ای آب خاک شو که تو را آبرو نماند
142. See: ‘Abdullāh, 290-321
۱۴۳. ابیات زیر که شاعر خود را در آن دوستدار و دلبسته حسن و حسین معرفی می‌کند در سفینه هندی اثر بهگون داس، ۱۹۴-۱۹۳ هندی نقل شده است
- یا شاه نجف به خاک پای حسنین باشد دل و جان ما فدای حسنین از جور فلک سخت به جان آمده ایم ما را بنسوز از برای حسنین
۱۴۴. بهگون داس، ۵۰-۲۴۴
۱۴۵. نک: خوشگو، ۳۵۴
146. See: *The Mughul Empire*, VII/567
- ستیه ورت شاستری در سخنرانی خود در یادبود دکترک. ناتپه با عنوان «سهم و مشارکت مسلمانان در زبان سنسکریت» (منتشر توسط مؤسسه هندشناسی، دهلی، ۱۹۷۷م)، ارجاعاتی مختصر اما روشنگر به تألیفات سنسکریت خان خانان دارد
147. See: Sherwani, *History of Medieval Daccan*, I/398
148. See: «The Delhi Sultanate», 563

و دیگران به اسامی تعدادی از امراء هندو، از جمله سندی (Sondi) تیلک (Tilak) و هجرام (Hajrām) که در نبرد غزنویان با شاهان مسلمان و هندو فرماندهی ارتش آنان را برعهده داشتند، اشاره کرده‌اند

177. The Dasa- Kumara- Carita, 75

178. Sherwani, ibid, I/43

179. Chand, 215 ff

133-134, 206

۱۷۵. محمد بن قاسم، سیکر وزیر رای دار را به نخست‌وزیری خود تعیین کرد، و ککشه عموزاده داهر مشاور محمد در همه امور مهم حکومتی شد نک:

چچ‌نامه، ۱۷۶/۱-۲۰۳

۱۷۶. محمود و مسعود غزنوی رؤسا و بزرگان هندو را به عنوان امرا و فرماندهان سپاه خود به کار گرفتند. بیهقی



## کتابشناسی:

- ابن اثیر، علی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- ابوالفضل علامی، *آیین اکبری*، لکهنو، ۱۸۹۲م.
- ادبیات فارسی مین هندون کاحصه، به کوشش سید عبداللہ، دہلی، ۱۹۴۲م.
- بدائونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، کلکتہ، ۱۸۶۵م.
- بہار، محمدتقی، *سبک شناسی*، تہران، ۱۳۵۵ش.
- بہگون داس، *سفینہ ہندی*، به کوشش محمد عطا الرحمان عطا کاکوی، پتنہ، ۱۹۵۸م.
- بیرونی، ابوریحان، *الآثار الباقیہ*، به کوشش زاخائو، لایپزیگ، ۱۸۷۶-۱۸۷۸م.
- ہمو، *تحقیق مالہند*، به کوشش نظام الدین، حیدرآباد، ۱۹۵۸م.
- ہمو، *رسائل البیرونی*، حیدرآباد، ۱۹۴۸م.
- بیہقی، علی، *تممہ صوان الحکمہ*، لاہور، بی تا.
- تفصیل فہرست مخطوطات فارسی کتابخانہ عمومی پنجاب، به کوشش م. ا. عباسی، لاہور، ۱۹۶۳م.
- جوگ باسنت، به کوشش تارا چند و امیرحسین عابدی، علیگرہ، ۱۹۶۸م.
- چچ نامہ (فتح نامہ سند)، ترجمہ علی بن حامد کوفی، به کوشش عمر پوتہ، دہلی، ۱۹۳۹م.
- حقی دہلوی، عبدالحق، *اخبار الاخیار*، به کوشش محمد عبدالاحد، دہلی، ۱۳۳۲ق.
- خوشگو، بندر بن داس، *سفینہ خوشگو*، به کوشش محمد عطا الرحمان عطا کاکوی، پتنہ، ۱۹۵۹م.
- غنی، قاسم، *بحثی در تصوف*، تہران، ۱۳۴۰ش.
- فرشتہ، محمد قاسم، *تاریخ کانپور*، ۱۳۰۱ق.
- فہرست کتب عربی - فارسی و اردو مخزنہ کتب خانہ آصفیہ، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ق.
- فہرست کتب کتابخانہ مبارکہ آستان قدس رضوی، به کوشش عبدالعلی اوکتایی، مشهد، ۱۳۰۵-

- کیخسرو اسفندیار، دبستان المذاهب، کانپور، ۱۹۰۴م.
- مجمع البحرین، منتخبات آثار داراشکوه، به کوشش محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۳۵ش.
- مسعودی، علی، مروج الذهب، به کوشش شارل پلا، بیروت، ۱۹۷۹م.
- نظام الملک طوسی، سیاست نامه، پاریس، ۱۸۹۱م.
- هندوستان عربوں کی نظر میں، به کوشش مسعود علی صاحب ندوی، اعظم گده، ۱۹۶۰-۱۹۶۲م.
- 'Abbasi, M. A., Tafsili Fihrist-I makhtutat-I Farsiya Panjab public, Lahore, 1963.
- 'Abdullah, S., Adabiyat-I Farsimen Hindu 'on ka hissah, Delhi, 1922.
- Abulfazl 'Allami, *Ani I Akbari*, ed. and tr. H. Blochmann, Calcutta, 1878.
- Ahmad, A., *Studies in Islamic Culture in the Indian Environ-ment*, London, 1964.
- Ashrafull-Hukk, M. and et al., *A descriptive Catalogue of the Arabic and Persian aunscripsts...*, Edinburg, 1925.
- Atreya, *The Philosophy of the Yoga-Vasishta*, Madras, 1936.
- Aumer, J., *Die Persischen Handschriften der K. Hof-und Staats-bibliothek in Muenden ...*, Munich, 1866.
- Bashr Husain, M., *Fihrist-I makhtutat-I sherani*, Lahore, 1969.
- Blochmann, H. intro d. *Ain I Akbari*, Calcutta, 1878.
- Browne, E. G., *Catalouge of the Persian Manuscripts in the University of Cambridge*, Cambridge, 1896.
- Chand, T., *Influence of Islam on Indian Culture*, Allahabad, 1963.
- Chandra Sen, D., *History of Bengali Language and Literature*, Delhi, 1954.
- Chatterji, S. K., «al-Bīrūnī and Sanskrit», *al-Bīrūnī Commemoration Volume*, Iran Society, Calcutta, 1951.
- id, *Selected Papers*, New Delhi, 1972.
- The Cultural Heritage of India*, New Delhi, 2003.
- «The Delhi Sultanate», *The History and Culture of the Indian People*, 1977, vol. VI.
- Dasgupta, S., *A History of Indian Philosophy*, Cambridge, 1922.

- Ethe, H., *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Bodleian Library*, London, 1889.
- id, *Catalogue of the Persian Manuscripts in The Library of the India Office*, 1903-1937.
- Gorekar, N. S., *Indo-Iranian Relations*, Bombay, 1970.
- Grierson, G. A., *The Modern Vernacular Literature of Hindustan*, Calcutta, 1889.
- Hasrat, B., «Dārā Shikūh, Life and Works», *Islamic Culture*, 1943, vol. XVII.
- Huart, C. and L. Massignon, «Enter le prince imperial Dārā Shikōh et l'ascète Hindu Bābā Lāl Dāss», *Journal Asiatique*, 2012, CCIX, no. 2.
- Husain, M., *Life and Times of Muhammad bin Tughlaq*, London, 1938.
- Ivanow, W., *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1924.
- Jahn, K., «Kamalashri-Rashīd al-Dīn's Life and Teachings of the Buddha», *Central Asiatic Journal*, 1956, vol. II.
- id, «On the Mythology and Religion of the Indians in the Medieval Muslim Tradition», *Mélanges Henri Massé*, Tehran, 1963.
- Jairāzbhoy, R. A., *Foreign Influence in Ancient India*, Bombay, 1963.
- The Journal of the Ganganatha Jha Research Institute*, Allahabad, 1944.
- Kshitimohansen, *Medieval Mysticism of India*, New Delhi, 1974.
- id, «Medieval Mystics of North India», *The Cultural Heritage of India*, New Delhi, 2003, vol. IV.
- Majumdar, R. C., «The Age of Imperial Kanauj», *The History and Culture of the Indian People*, Delhi, 1977, vol. IV.
- The Mughul Empire (History and Culture of India People)*, Bombay, 1974.
- Pertch, W., *Verzeichniss der Persischen Handschriften der Koniglichen Bibliothek zu Berlin*, Berlin, 1888.
- Raghvan, «Date of the Yoga-Vasishtha», *Journal of Oriental Research*, Madras, 1939, vol. XIII (2).

Rāmānuja, *Vedārthasamgraha*, tr. S. S. Raghavachar, Mysore, 1956.

Rānāde, *The Rise of the Maratha Power*, Delhi, 1974.

Razavī, S. H. H., «A Unique Unknown Book of al-Bīrūnī», *Islamic Culture*, Hyderabad, 1963, vol. XXXVII-XXXVIII.

Rehatsek, E., «Early Muslim Account of the Hindu Religion», *Journal of the Royal Asiatic Society*, Bombay, 1878, vol. XIV.

Rieu, C., *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London, 1879-95.

Sherwani, H. K., *Cultural Trends in Medieval India*, Bombay, 1968.

id., *History of Medieval Dacca*, Bombay, 1974.

Shultz, M., «Aperçu d'un Memoire sur la traduction du Mahābhārata, Faite l'ordre de l'empereur Akbar», *Journal Asiatique*, 1825, vol. VII.

Spies, O., *An Arab Account of India in 14<sup>th</sup> Century*, Delhi, 1936.

«The Struggle for Empire», *The History and Culture of the Indian People*, Delhi, 1977, vol. V.

Tagore, R., *One Hundred Poems of Kabīr*, Delhi, 1972.

Yusuf Husain, «Ḥauḍ Al-Hayat La version arabe de l'Amrat-Kund», *Journal Asiatique*, 1928, vol. CCXIII.

id., «Indo-Muslim Polity», *Advanced Study in the History of Medieval India*, Delhi, 1971.

Wach, J., *The Comparative Study of Religion*, New York, 1963.

## سیری در فرهنگ‌نویسی فارسی

مرتضی رزم‌آرا

فرهنگ‌نویسی که گاه فرهنگ‌نگاری، معجم‌نگاری و لغت‌نامه‌نویسی نیز بر آن اطلاق شده است، بی‌آنکه دلیل تعدد این اطلاقات به‌درستی روشن شده باشد، اکنون روشی علمی است که با تکیه بر دستاوردهای زبان‌شناسی برای تهیه و تدوین فرهنگ لغت (به مفهوم عام) به کار بسته می‌شود. فرهنگ لغت خود کتابی است که واژگان زبان را همراه با معنای آنها (فرهنگ‌های یک‌زبانه) یا معادل آنها (دو یا چندزبانه) معمولاً به صورت الفبایی در انواع مختلف، بسته به هدف فرهنگ‌نویسی عرضه می‌کند و در کنار آنها اطلاعات مورد نیاز واژگان را به‌طور روشمند در اختیار کاربران و استفاده‌کنندگان قرار می‌دهد.<sup>۱</sup> این مسائل موجب شده است تا در برخی از کشورها به‌ویژه آن دسته از کشورهایی که در زبان‌شناسی پیشرفت بسیار داشته‌اند، موضوع فرهنگ‌نویسی را جدی گیرند و حتی مراکزی به منظور تربیت فرهنگ‌نویس متخصص برپا کنند تا به چهار پرسش اصلی در این راستا پاسخ کافی و وافی دهند؛ این پرسش‌ها عبارت‌اند از: ۱. چه کسی فرهنگ تهیه می‌کند؟ ۲. چه نوع فرهنگی تهیه می‌کند؟ ۳. چگونه تهیه می‌کند؟

۴. برای چه کسی فرهنگ می‌نگارد؟<sup>۲</sup> هرچند فرهنگ‌نویسی اینک یکی از شاخه‌های کاربردی وابسته به زبان‌شناسی است که پیشرفت آن به پیشرفت زبان‌شناسی وابسته است<sup>۳</sup> اما در گذشته در قلمرو ادبیات که به آن «ادب» و «علوم ادبی» اطلاق می‌گردید و مشخصاً در «علم لغت» دنبال می‌شد. به همین مناسبت، در این بررسی تاریخی نشان خواهیم داد که فرهنگ‌نویسی فارسی تا پیش از آنکه با تکیه بر زبان‌شناسی جدید دنبال شود، چگونه بوده است و چرا در نهایت از نظر علمی در قلمرو زبان‌شناسی دنبال می‌شود و بالأخره اینکه در قلمرو جدید چه پرتوی نو بر آن افکنده شده است. البته از نظر دور نداریم که فرهنگ‌نویسان گذشته با زبان‌شناسی روزگار خود بیگانه نبودند و اطلاق لفظ «لغوی» بر آنان بر همین نکته دلالت دارد. بی‌مناسبت نیست اگر از نظر کمی، بیشتر به فرهنگ‌نویسی فارسی در قلمرو علوم ادبی پرداخته شود، گو اینکه نارسایی‌های علوم ادبی از نظر زبان‌شناسی ادبیات و صاحب‌نظران این حوزه از علوم انسانی به اثبات رسیده است و روش این دسته از علوم سنتی، اینک غیرعلمی و نافی بنیان استدلالی قلمداد شده است.<sup>۴</sup>

### فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران پیش از اسلام

موقعیت جغرافیایی ایران به گونه‌ای بوده است که جهان پیرامون آنرا تمدن‌های بزرگ احاطه کرده بودند. برخی از این تمدن‌ها از سنت زبان‌شناسی بسیار نیرومندی برخوردار بوده‌اند و بر تاریخ علم زبان‌شناسی تأثیر گذارده‌اند.<sup>۵</sup> به‌طور کلی باید گفت که وجود تماس و رابطه با هندوستان و چین در شرق و با سومر، اکد و بابل و میان‌رودان (بین‌النهرین) در غرب؛ و نیز سنگ‌نوشته‌های دوزبانه و چندزبانه همچون کتیبه بیستون ما را نسبت به وجود فرهنگ لغت‌هایی متناسب با آن زبان‌ها که در چند هزار سال پیش (مشخصاً ۲۵۰۰ سال پیش) مورد استفاده دربار و طبقه اشراف بوده است، متقاعد می‌کند. این سنت با رونق فرهنگ یونانی — که خود تا حدودی متأثر از تمدن شرقی بود — و برآمدن اشکانیان ادامه یافت و در روزگار ساسانیان رونق گرفت. متون بازمانده از آن روزگار، مانند کلیله و دمنه گواه این مطلب است.<sup>۶</sup> به‌هرحال، تا آنجا که به ایران پیش از اسلام مربوط می‌شود، اطلاعاتی از دو فرهنگ لغت به ما رسیده است که می‌توان آنها را

قدیمی‌ترین فرهنگ‌های لغت ایرانیان دانست: فرهنگ اوئیم<sup>(۱)</sup> و فرهنگ مناختای یا پهلویک<sup>۷</sup>. طبق قراینی، هر دو کتاب در دوره ساسانی، یا شاید در عصری نزدیک به دوره ساسانی تألیف شده‌اند.<sup>۸</sup>

### فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران پس از اسلام

با رسیدن اسلام به ایران و افزایش تماس ایرانیان با اعراب و اشاعه فرهنگ اسلامی، ضرورت تدوین فرهنگ لغت بیشتر احساس شد و اندک‌اندک به صورت یک سنت پابرجا و استوار درآمد که نگاهی به *الفهرست ابن‌الندیم* (وفات: حدود ۳۹۰ق) اشاعه زودرس و دامنه وسیع آنرا نشان می‌دهد. طبق بررسی سده‌ای، می‌توان سده ۵ق را شروع این کار تلقی کرد، چه صاحب‌نظران آغاز فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه (فارسی - فارسی) و دوزبانه (عربی - فارسی) را در این سده جستجو می‌کنند.<sup>۹</sup> اما پیش از آن تحولاتی در فرهنگ‌نویسی عربی صورت گرفته بود که ایرانیان در آن نقش بارزی داشتند. همچنین فرهنگ‌نویسی عربی تا مدت‌ها کم‌وبیش الگوی فرهنگ‌نویسان فارسی بود. افزون بر این، درک فرهنگ‌نویسی به تعریف علم و علوم ادبی، که فرهنگ‌نویسی (علم لغت) از آن سر برآورد، نزد دانشمندان آن روزگار بستگی دارد. از این‌رو، لازم است در اینجا به فعالیت‌هایی در این زمینه به پیش از سده ۵ق اشاره شود.

مسلمانان اطلاعات و معلومات بشری را مجموعاً به دو دسته علوم منقول و علوم معقول تقسیم می‌کنند. علوم منقول را نیز به نوبه خود به دو دسته علوم ادبی و علوم شرعی تقسیم کردند و اولی را مقدمه دومی دانسته‌اند. علوم ادبی نزد آنان به علمی گفته می‌شد که ناظر بر کیفیت بیان معانی به صورت‌های مختلف آن از قبیل کتابت، خطابت، انشاء و شعر بود. این علوم خود به علوم دیگری تقسیم می‌شدند که فرهنگ‌نویسی از جمله آنها به‌شمار می‌آمد.<sup>۱۰</sup> گسترش و تحول علوم ادبی در گرو تماس با زبان‌ها و ادبیات‌های دیگر است، چندان‌که ادبیات عرب به‌ویژه در دوره عباسیان به اعتبار تأثیر مستقیم ادبیات فارسی و تأثیر غیرمستقیم ادبیات هندی و یونانی از طریق

(1). Oim

ادبیات فارسی متحول گشت<sup>۱۱</sup>.

### فرهنگ‌نویسی عربی

هسته اولیه فرهنگ‌نویسی عربی را باید در تاریخ تفسیر قرآن جست، به‌ویژه روش تفسیری ابن عباس که به‌صورت پرسش و پاسخ در توضیح واژگان قرآنی و با استناد به شواهد شعری است. بحث و تحقیق درباره این حوزه از زبان‌شناسی عربی در واقع با تحقیق پیرامون معنای واژگان ناآشنای قرآن، نه کل واژگان قرآن، آغاز شد. از این‌رو، نخستین واژه‌نامه‌های عربی تحت عنوان «غریب‌القرآن» نام‌گذاری شده است. رفته‌رفته، فرهنگ‌نویسان کوشیدند پیکره زبانی را برای تدارک فرهنگ لغت گسترش بخشند. برای این منظور، ماده و اصل واژگان را از زبان صحرائشینان گردآوری کردند. به دنبال چنین رهیافتی، نام‌های متعدد جانوران، پرندگان، اعضای بدن و غیره در قالب واژه‌نامه‌های موضوعی و خاص گاه دوزبانه برای عربی‌آموزان تدوین شد. به این ترتیب، پیکره زبانی برای تدارک فرهنگ لغت عربی در محدوده واژگان قرآن نماند. به دنبال این تحول‌آفرینی از نظر کمی و تعداد واژگان، بعدها تحول‌آفرینی در روش و از نظر کیفی نیز صورت گرفت. نمونه‌های بارز آنرا می‌توان در فرهنگ‌های العین (قرن ۲ق)، الغریب‌المصنّف (قرن ۳ق)، دیوان‌الادب فی بیان لغة العرب (قرن ۴ق)، تهذیب‌اللغة (قرن ۴ق) و تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة (قرن ۴ق)، تهذیب‌اللغة (قرن ۴ق) و تاج‌اللغة و صحاح‌العربیة (قرن ۴ق) معروف به صحاح جوهری دید. در العین، نظریه‌ای به کار بسته شده است که برپایه آن می‌توان پیکره زبانی عربی را بر حسب مخارج صوتی و روش جابه‌جایی که به‌نحوی ترتیب الفبایی است، تهیه و تدوین کرد. این نظریه، چه از خلیل بن احمد فراهیدی (وفات: ۱۷۵ق) یا از شاگردش، لیث بن مظفر (وفات: ۱۹۰ق) باشد، نشان از تأثیرپذیری مستقیم یا غیرمستقیم زبان‌شناسی هندی دارد، زیرا ترتیب کلمات براساس مخارج صوتی آنها از ویژگی‌های زبان سنسکریت است. در الغریب‌المصنّف، واژه‌ها مانند فقه‌اللغة ثعالبی و المخصّص ابن‌سیده اندلسی به صورت موضوعی تنظیم شده‌اند. تنظیم واژگان در تهذیب‌اللغة مانند العین بر حسب مخارج صوتی و با روش جابه‌جایی است. دیوان‌الادب و نیز صحاح جوهری به ترتیب حروف الفبا، با توجه به آخرین حرف



اصلی واژه‌ها یا نخستین حرف آنها مرتب شده‌اند.<sup>۱۲</sup> آنچه اجمالاً اشاره شد نمونه‌ها و مصادیقی از تحولات و دستاوردهای فرهنگ‌نویسان عرب و ایرانی در حوزه فرهنگ‌نویسی عربی تا پیش از سده ۱۰ ه‍.ق بود. به نظر می‌رسد که این تحولات، در مقایسه با آنچه که بعدها در فرهنگ‌نویسی فارسی روی داد، سریع بوده است. فرهنگ‌نویسی فارسی تا قرن‌ها به تقلید از الگوی عربی انجام می‌گرفت. شاید به آن سبب که فرهنگ‌نویسی عربی تأثیر بسیار و اغلب مستقیم از نهضت ترجمه پذیرفت، حال آنکه تأثیرپذیری‌های فرهنگ‌نویسی فارسی غیرمستقیم بوده است.

### شعر و ادبیات فارسی نوین و زبان آن

ادبیات فارسی نوین با شعر آغاز شد، اما در مقایسه با ادبیات‌های دیگر، شعر نزد ایرانیان جایگاه والاتری یافته و همواره بر صدر نشانده شده است. همچنین قرن‌ها فرهنگ‌نویسی فارسی در خدمت شعر و شاعران بوده است. از این رو، شگفت نیست که نخستین فرهنگ‌نویسان فارسی، و حتی تا سده‌های بعد، اخلاف آنان، از شاعران بوده‌اند. زبان این ادبیات، یک گونهٔ زبانی<sup>(۱)</sup> در حوزهٔ زبان فارسی است که به «فارسی دری» شهرت یافته است. ادامهٔ حیات آن و نیز وسعت یافتن ادبیات آن سرانجام موجب شد به عنوان یک زبان معیار<sup>(۲)</sup> برای ایرانیان درآید و تا روزگار ما همچنان به عنوان زبان معیار باقی بماند. هرچه جغرافیای این زبان بیشتر گسترش می‌یافت به همان نسبت، نیاز به فرهنگ‌نویسی فارسی بیشتر احساس می‌شد. زیرا سخنگویان دیگر با پذیرفتن زبان دری به عنوان زبان ادبی می‌خواستند از چند و چون واژگان آن آگاهی یابند و در شعر و نثر خود آنرا به کار برند.

### نضج ادبیات فارسی و مرجع‌نگاری

پیدایش مجموعه‌های علمی در ایران با نضج ادبیات فارسی همزمان بوده است. تنوع این نوع از نوشته‌ها بازتاب معانی مختلفی است که لفظ «علم» در طی زمان به خود گرفته

(1). Linguistic Variety

(2). Standard Language

است. پدیدآورندگان این گونه آثار، پیش از هر چیز می‌کوشیدند تا مجموعه شناخت‌های خود را درباره موضوعی خاص به مخاطب منتقل کنند. در قلمرو فرهنگ سنتی ایران، ادبیاتی غنی بر پایه هنر، علم و ادب که هر سه نزد ایرانیان آن روزگار، علم اطلاق می‌شد، نضج گرفته است. برخی از دایرةالمعارف‌های فارسی گاه هر سه شاخه را شامل می‌شود. اهمیت این گونه کتاب‌های مرجع از کاربرد اولیه این نوع متون فراتر می‌رود. از سوی دیگر، آنها علایق ژرف عصر خویش را منعکس می‌سازند. در سده‌های نخستین پس از اسلام، دستاوردهای اندیشه ایرانی در حوزه علم به وسیله زبان بیان می‌شد، اما از زمانی که زبان فارسی به عنوان زبان فرهنگ شناخته شد، تقریباً اواخر سده ۳ق، ایرانیان توانستند از طریق ترجمه کتاب‌های عربی به زبان فارسی، آن دستاوردها را که «علم عربی» نامیده شده‌اند، به قلمرو فرهنگ فارسی برگردانند. باین همه، چه در ایران و چه در جهان اسلام، زبان عربی همچنان به عنوان زبان اصلی علمی باقی ماند و موضوعات مهم علمی همچنان به زبان عربی طرح و شرح شد. به دنبال نهضت ترجمه در بغداد، ضرورت طبقه‌بندی علوم جدید احساس شد. به حکم این ضرورت، انواع مختلف کتاب‌های مرجع پدید آمد. در قرن ۴ق، هنگامی که ضرورت مرجع‌نگاری فارسی احساس شد، الگوی مرجع‌نگاری عربی به کار بسته شد. در واقع، ابتکار عمل نزد مرجع‌نگاران فارسی بسیار اندک بود؛ زیرا هدف اصلی آنان در تدوین این کتاب‌ها تلخیص متون عربی و تبدیل آن به آثاری در سطح عامه و گاه کتاب‌های سرگرم‌کننده برای کسانی بود که عربی نمی‌دانستند.<sup>۱۳</sup>

#### ابوعبدالله خوارزمی، مرجع‌نگار دوره سامانیان

مرجع‌نگاری خوارزمی اساساً دایرةالمعارفی است. می‌توان اثرش، *مفاتیح‌العلوم*، را که در اواخر قرن ۴ق نوشته شده است یک فرهنگ دایرةالمعارفی خواند. طرح ساختاری آن دایرةالمعارفی و نمونه بارز طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام است، اما محتوای آن یادآور فرهنگ‌نویسی عربی مشخصاً مراجع مورد استفاده منشیان درباری است.<sup>۱۴</sup> هدف وی از نگاشتن این فرهنگ، طبق آنچه که در مقدمه عنوان شده است، تعریف اصطلاحات رشته‌های مورد نیاز است. وی در تهیه و تدوین این فرهنگ از روش فرهنگ‌نویسی خلیل ابن‌احمد تأثیر پذیرفته و اثرش را به زبان عربی نگاشته است.<sup>۱۵</sup> این امر نشان می‌دهد

که عربی و فرهنگ‌نویسی عربی نزد مرجع‌نگاران ایرانی چه جایگاهی داشته است.

### اسدی طوسی، شاعر فرهنگ‌نویس

بسیار منطقی است که در اینجا به جایگاه فرهنگ‌نویسی اسدی طوسی در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی اشاره کنیم، و این نه به اعتبار فضل تقدم اوست، چه پیش از وی فرهنگ‌هایی نوشته شده است، گو اینکه تنها اطلاعاتی از آنها به طرق مختلف به ما رسیده است<sup>۱۶</sup>، هرچند دبیرسیاقی به نقل از الفهرست، کتاب لغت ابو عیسی بن علی بن عیسی بن داوود الجراح را قدیمی‌ترین کتاب لغت معرفی می‌کند و *ایرانیکا* فرهنگ قطران را نخستین فرهنگ فارسی می‌داند؛ بلکه اثر وی، بلکه دقیقاً به این علت که اثرش، لغت فرس/اسدی، نخستین فرهنگ فارسی موجود است که از گزند حوادث در امان مانده است. باین‌همه، صورت اصلی و اولیه آن امروزه در دست نیست و نسخه‌هایی که به این نام باقی مانده‌اند چنان گوناگون و متفاوت‌اند که باید آنها را نمونه‌هایی از تحریرهای مختلف این کتاب دانست<sup>۱۷</sup>.

لغت فرس اسدی، بالغ بر ۲۲۷۸ لغت دارد، بدون نسخه بدل‌ها و لغات حواشی آن؛ و چندین باب به ترتیب الف - ب - ت، براساس حرف آخر کلمات. ضمناً حروف هشت‌گانه عربی در تشکیل باب‌ها لحاظ نشده است. در این فرهنگ تنها به اسم و فعل پرداخته شده، و فعل‌ها به صورت ریشه ذکر شده‌اند. این فرهنگ یک‌زبانۀ فارسی در قرن ۵ق (حدوداً ۴۶۸ق) بنا به خواهش یک شاعر، حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلم‌سپار النجمی در مقام فرزند مؤلف، توسط یک شاعر به نام اسدی طوسی نوشته شد<sup>۱۸</sup>. این امر از یک سو رسالت شعر و شاعری و نقش آنرا در تاریخ ایران نشان می‌دهد، و از سوی دیگر بیانگر نوع فرهنگ لغت یعنی واژه‌نامه موضوعی یا خاص است. زیرا مقصود مؤلف از گردآوری واژه‌ها این بوده که تنها شماره‌ای از واژه‌هایی که در نظم و نثر پارسی آن روزگار به کار رفته و از سوی دیگر نزد پارسی‌سرایان آذری‌زبان معروف نبوده، در مجموعه‌ای جمع کند تا شاعران آن سرزمین را در فهم سخن دری و سرودن شعر به آن زبان به کار آید<sup>۱۹</sup>. برای این منظور مدخل‌ها یا مترادف‌ها تعریف شده‌اند یا مؤلف به توضیح و شرح آنها همت گماشته است. همچنین برخی اسامی جغرافیایی در این

کتاب به چشم می خورد. افزون بر این در مقدمه کتاب لفظ «لغت نامه» به معنای کتاب لغت به کار رفته که گویا نخستین بار به آن معنا به کار رفته است.<sup>۲۰</sup> نظر به اینکه لغت فرس منبع بسیار خوبی از واژه‌های دری و زبان مردم خراسان است و افزون بر آن دارای شواهد شعری فراوان از کتاب‌هایی است که اینک در دست نیست، این کتاب می تواند مجموعه ارزشمندی در تاریخ زبان فارسی به شمار آید. افزون بر این، در وصف جایگاه آن باید گفت که اساس و مبنای کار و مورداستفاده تقریباً همه فرهنگ‌نویسان بعدی قرار گرفته است.<sup>۲۱</sup>

اینکه چرا اسدی طوسی به فکر تهیه و تدوین یک واژه‌نامه فارسی افتاد، دلیل این امر را شاید بتوان در سیر زندگی او جست؛ هرچند زندگانی او و حتی زمان حیات وی، به رغم آوازه بلندش در هاله‌ای از ابهام است و هنوز دوره‌هایی از حیات او بر ما پوشیده است.<sup>۲۲</sup> این امر مانع از آن شده است که بتوان با قاطعیت از تأثیرپذیری‌های وی سخن گفت. به همین دلیل، به درستی دانسته نیست که اسدی در تألیف لغت فرس از لغت‌نامه قطران بهره برده است یا نه، و اگر بهره برده، میزان آن چه اندازه بوده است.<sup>۲۳</sup> قرنی که اسدی در آن می‌زیست برای ایرانیان آن روز قرن آرامی نبود. دوره بلوغ او در شاعری مصادف با آشوب‌های خراسان و غلبه سلجوقیان بر آن دیار و برافتادن حکومت غزنویان از آن ناحیه بود. در چنین دوره‌ای اشخاص به سرنوشت‌های گوناگون دچار می‌شدند. سرنوشت اسدی طوسی در این برهه از زمان چنین رقم خورد که ناگزیر خراسان را ترک کند و به غرب ایران روی آورد و در آذربایجان اقامت گزیند. اقامت در غرب ایران نزد وی تجربه یک جامعه زبانی متفاوت بود، زیرا واژه‌هایی در نظم و نثر پارسی آن روز در خراسان به کار می‌رفت که نزد پارسی‌سرایان آذری زبان معروف و متداول نبود. به همین منظور وی اندیشه تدوین یک واژه‌نامه موضوعی را جامعه عمل پوشاند. اساساً چنین می‌نماید نخستین کتاب‌هایی که در زبان فارسی نوشته شده‌اند برای ضبط معانی کلمات خاصی بوده که شاعران در آثار خود به کار برده‌اند، و از آنجا که زبان شعر ایران از زمان سامانیان به بعد زبان فارسی دری بود، این کتاب‌ها نقش فرهنگ مشکلات زبان دری را ایفا کرده‌اند و برای مردم سرزمینی بوده‌اند که فارسی دری نمی‌دانستند.<sup>۲۴</sup>

### فرهنگ‌نویسی فارسی در قرن ۶ق

قرن ۶ق به اعتبار تدوین *اساس البلاغة* قرن تأثیرگذار بر فرهنگ‌نویسی عربی بود، اما برای فرهنگ‌نویسی فارسی چنین نبود. به دنبال غلبه سلجوقیان در قرن ۵ق، هرچند مرحله نوینی در فرهنگ و ادب ایران پس از اسلام پدید آمد که از نظر ادبی، دوره گسترش فارسی دری است، چنان که البارسلان بر آسیای صغیر غلبه یافت و آنجا را ضمیمه قلمرو خود کرد و قرن‌ها بعد آن سرزمین مأمنی برای شاعران و نویسندگان ایرانی گردید، اما این مرحله نوین بر فرهنگ‌نویسی فارسی تأثیر چشمگیری نداشت. زیرا پس از اسدی طوسی تا مدت‌های مدید رویکرد تقلیدی بر فرهنگ‌نویسی فارسی حاکم بود. به اعتبار جایگاه زبان فارسی در آسیای صغیر می‌توان گفت که فارسی و فرهنگ‌نویسی فارسی در آسیای صغیر همان جایگاه برتری را یافت که عربی و فرهنگ‌نویسی عربی نزد ایرانیان در نخستین سده‌های اسلامی یافته بود<sup>۲۵</sup>. روش کار در علوم ادبی قرن ۶ق به‌طور کلی همان است که در اوایل قرن ۵ق معمول شده بود. تا آنجا که به فرهنگ‌نویسی مربوط می‌شود، روش متداول در قرن ۴ و ۵ق نزد فرهنگ‌نویسان، تنظیم واژگان بنابر قواعد اشتقاق بود. در این زمان، تدوین لغات بنابر دو روش معمول میان ادیبان مسلمان متداول بود: یکی روش مبتنی بر تنظیم الفاظ طبق حروف تهجی و ذکر معانی آنها و دیگر روشی بر پایه تنظیم الفاظ از لحاظ معانی آنها، مانند روشی که زمخشری در مقدمه *الادب*، و مطرزی در *المغرب* به کار بستند. هر دو اثر در فرهنگ‌نویسی این دوره با اهمیت‌اند: مقدمه *الادب* از باب اشتمال بر واژگان کهن فارسی با اهمیت است و دومی به اعتبار اشتمال بر واژگان فقهی و به عنوان یک واژه‌نامه موضوعی شناخته می‌شود. این نیز گفتنی است که برخی از فرهنگ‌نویسان به شرح و تفسیر کلمات به زبان فارسی پرداخته‌اند. این دسته از کتاب‌ها حاوی بسیاری از کلمات فارسی‌اند که بعدها منسوخ شده‌اند<sup>۲۶</sup>، اما در بررسی تاریخ زبان فارسی می‌توانند منابع با اهمیتی تلقی گردند.

### فرهنگ‌نویسی فارسی در قرن ۷ق

رونق فرهنگ‌نویسی تقریباً از این پس تا سده‌های بعد تقریباً تا روزگار ما در خارج از ایران شخصاً در شبه‌قاره و آنگاه در امپراتوری عثمانی دنبال شد، گو اینکه شبه‌قاره

چه به لحاظ کمی، چه کیفی و چه زمانی بر آن برتری دارد. تماس میان ایران و هندوستان دارای سنت دیرینه‌ای است. در واقع و تا سده گذشته که زبان فارسی در میان مسلمانان، و حتی هندوان آن ناحیه زبان علم و دین و فرهنگ بود، ادامه داشت. گسترش اسلام در شبه‌قاره، حیاتی نو در میان مردمان این سرزمین‌ها پدید آورد زیرا آیین جدید فارغ از هراس و تعصب، گروندگان را به کسب علم و بهره‌گیری از تجربه‌ها و اندوخته‌های فرهنگی پیشینیان ترغیب و تشویق می‌کرد و مسلمانان به ترجمه آن همت گماشتند. در آغاز به زبان عربی، بعدها به زبان فارسی نیز ترجمه‌هایی صورت گرفت و حتی هند پایگاه زبان و ادبیات فارسی شد. واقعیت این است که مسلمانان دست کم در دو زمینه، یکی ادبیات اخلاقی و عرفانی و دیگری مسائل زبان‌شناسی بیش از هر ملت دیگری به هندوان مدیون بوده‌اند.<sup>۲۷</sup> سه قرن پیش از روی کار آمدن دولت‌های مسلمان در هند، شهر لاهور، معروف به «غزنه کوچک» در زمان غزنویان، اندکی پس از سال ۳۹۱ قمری مرکز آموزش مسلمانان شد.<sup>۲۸</sup> رویداد بسیار مهم فرهنگی در سده بعد در همین جا این بود که نخستین اثر عرفانی یعنی *کشف‌المحجوب* هجویری (وفات: حدود ۴۶۴ ق)، از منابع مهم عرفان اسلامی، در اینجا شکل گرفت.<sup>۲۹</sup> از سده ۷ ق که دولت‌های مسلمان در هند روی کار آمدند، افزون بر کارهای سیاسی و مذهبی به ادبیات و هنر نیز توجه شایانی شد. عنایت به ادبیات به حدی بود که می‌توان گفت هندیان پروانه‌وار گرد شمع ادب گشتند و در هر انجمنی آنرا برافروختند.

بر اثر این توجه و علاقمندی بود که فرهنگ‌نویسی نیز همچون تاریخ و تذکره‌نویسی بر راه ترقی و کمال گام نهاد، و امروزه به جرئت می‌توان گفت که سهم شبه‌قاره در رونق ادبیات فارسی دست کم از نظر کمی در طول دوره‌ای که فارسی زبان رسمی آن سرزمین بود، بیش از ایران است.<sup>۳۰</sup> دامنه گسترده فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره در واقع به علت نیاز به زبان فارسی در آن دوره بود. از این جهت می‌توان فرهنگ‌نویسی فارسی در هند را با نقش ایرانیان در فرهنگ‌نویسی عربی مقایسه کرد، گو اینکه جلال‌الدین همایی علت اصلی توجه شبه‌قاره به زبان و ادب فارسی را عشق و علاقه ذاتی آنان می‌داند.<sup>۳۱</sup> به اعتقاد محمد مقدم، هندوستان برای ایران همان پایگاهی را داشت که آمریکا برای انگلستان پیدا کرد<sup>۳۲</sup> و به اعتقاد سعید نفیسی، مهم‌ترین زمینه تحقیق

درباره ادبیات فارسی بحث درباره فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان است.<sup>۳۳</sup> ویژگی بارز علوم ادبی در سده ۷ق و حتی ۸ق شرح و تحشیه است، نه نوآوری و ابتکار عمل. البته، تنها در علوم ادبی چنین نبود، بلکه سرنوشت تلخیص آثار پیشینیان و شرح و تحشیه برای علوم دیگر نیز در این زمان رقم خورده بود. مع‌الوصف، ابتکار عمل در جنبه‌های آموزشی اندک نبود. فرهنگ‌نویسی نیز از رهگذر آن بی‌نصیب نماند. در این باره می‌توان به کهن‌ترین فرهنگ شعری، *نصاب‌الصبيان* اشاره کرد.

### نخستین واژه‌نامه منظوم و ارزش تعلیمی آن

کهن‌ترین فرهنگ شعری موجود که ارزش تعلیمی آن بیش از سایر جنبه‌هایش جلب توجه می‌کند، به همت ابونصر فراهی (وفات: ۶۴۰ق) شاعر، تهیه و تدوین شد. وی توانسته است واژه‌های علوم گوناگون ادبی، تاریخی، طبیعی و... متداول دوران خود را در آن شرح و معنا کند.<sup>۳۴</sup> از تاریخ دقیق تولد و زندگی او اطلاعی در دست نیست، تنها می‌دانیم که وی در اوایل حمله مغول و در زمان آخرین ملوک سیستان می‌زیسته است. گویند که نابینا زاده شده بود. با وجود این، در ادبیات فارسی و عربی خصوصاً در هنر شاعری مقامی بلند یافت و گویا با زبان‌های هندی و ترکی نیز آشنایی داشته است.<sup>۳۵</sup> همین جایگاه او در شعر و شاعری از یک سو و فضای علمی و ادبی زمانه‌اش از سوی دیگر موجب شده است که شعر برای بار دیگر رسالت دیگری را به دوش گیرد تا *نصاب‌الصبيان* در قرن ۷ق پدید آید. همان‌طور که از نام آن پیداست، حد نصاب برای کودکان می‌باشد. این نام‌گذاری کنایه از آن است که اگر کسی مجموع ادبیات (۲۰۰ بیت) آنرا از بر کند، غنی شمرده می‌شود.

این نخستین بار بود که در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی، واژه‌نامه منظوم مشخصاً عربی به فارسی تدوین شد.<sup>۳۶</sup> این فرهنگ دوزبانه به اعتبار ارزش تعلیمی آن در روزگار گذشته و جایگاه آن در آموزش زبان عربی به نوآموزان، شهرت و رواج تام داشته است. امروزه اهمیت آن به سبب اشتغال آن بر شمار قابل توجهی از کلمات اصیل فارسی و معادل‌های آنها به زبان عربی است. از این جهت، برای تاریخ زبان فارسی و تدوین فرهنگ تاریخی شاید منبعی با اهمیت تلقی شود. کاربرد بسیار و رواج فراوان آن در گذشته موجب شد

که به تدریج از صورت اولیه خود فاصله گیرد و قطعاتی در تغزل و نیز در تعیین اوزان بندها در آغاز بخش‌های مختلف آورده شود، چنان که در نسخه‌ها و چاپ‌های جدید این اثر، شمار ابیات آن به بیش از ۵۰۰ و گاه ۶۰۰ بیت می‌رسد.<sup>۳۷</sup> از *نصاب‌الصبيان* نسخه‌های مختلف در دست است و شرح‌های متعدد بر آن نگاشته شده است.<sup>۳۸</sup> رواج فراوان آن به اعتبار کاربردش در دوره‌های مختلف نظام آموزشی در کشورهای اسلامی موجب شده است تاکنون بالغ بر ۳۰ منظومه در تقلید از آن به زبان‌های دیگر ساخته شود.<sup>۳۹</sup> به این ترتیب، واژه‌نامه منظوم ابونصر فراهی الگوی تدوین و تنظیم فرهنگ‌های شعری شد که از آن میان می‌توان به فرهنگ *صراح‌اللغة* اشاره کرد.

پیشتر اشاره شد که علوم ادبی در قرن ۷ و ۸ق سرنوشتی همچون سایر علوم داشت، یعنی تلخیص آثار پیشینیان و شرح و حواشی‌نگاری بر آنها و ترتیب دادن اختصاراتی برای متعلمان. *صراح‌اللغة* را می‌توان نمونه بارز آن به شمار آورد. به عقیده علینقی منزوی، از آنجا که در سده ۷ق نفوذ مذهبی زبان عربی جای نفوذ سیاسی آنرا گرفت، نیاز به یک لغت‌نامه بزرگ در ایران احساس شد؛ اما تألیف چنین اثری به علت اوضاع سیاسی و اجتماعی ناشی از یورش‌های مغول امکان نداشت. بهترین راه ترجمه یک لغت‌نامه عربی تشخیص داده شد، و از آنجا که در زمینه مورد بحث کتابی بهتر از *صاح جوهری* در آن روزگار یافت نشد، از این رو جمال‌الدین قرشی، در *ماوراءالنهر* به ترجمه آن همت گماشت و آنرا *صراح‌اللغة* نامید.<sup>۴۰</sup> قرشی در مقام مترجم ضمن ترجمه، دخل و تصرفی نیز در *صاح* انجام داد. برای هر کلمه عربی یک معادل فارسی اختیار کرد؛ وزن کلمه و باب آنرا، مفرد و جمع بودن، مصدر بودن و جز آنرا با نشانه و شماره‌ای که در بالا یا پهلوی کلمه نهاده است نشان داد؛ در ترتیب واژه‌ها روش *صاح جوهری* را به کار بست و اثرش را *الصراح من‌الصاح* خواند؛ دیباچه‌ای به عربی نگاشت.<sup>۴۱</sup> این کتاب در حدود چهل هزار بیت نوشته دارد و مشتمل بر «ذیل صراح» است که بارتولد اهمیت آنرا از لحاظ تاریخی نه لغوی، می‌داند.<sup>۴۲</sup> این کتاب در واقع تأثیر فرهنگ‌نویسی عربی بر فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۷ق را ثابت می‌کند. افزون بر فرهنگ‌های منظوم و نیز فرهنگ‌های ترجمه شده، برخی نیز اسم‌ها و فعل‌ها را درهم آمیخته و کتاب ساختند. این امر در واقع، واکنش در برابر کسانی بود که در سده ۶ق مصدرها را جمع کرده و در قالب واژه‌نامه تدوین



کرده بودند.<sup>۴۳</sup>

### سده ۸ق و فرهنگ‌نویسی فارسی

علینقی منزوی درباره سده ۸ق عنوان می‌کند که شاید انقراض تسلط تازیان و پیدایش هرج و مرج مغولان سبب شد که بیش از یک قرن فرهنگی کامل و مهم نگاشته نشود<sup>۴۴</sup>، اما به نظر می‌رسد که رویدادهایی مهم، چه در فرهنگ‌نویسی عربی چه فرهنگ‌نویسی فارسی، تحت تأثیر فرهنگ‌نویسی سده ۴ و ۵ق روی داده است. در فرهنگ‌نویسی عربی، فرهنگ *لسان‌العرب* را ابن منظور (وفات: ۷۱۱ق) تونسی تبار و مقیم مصر نوشت که در ترتیب واژه‌ها از فرهنگ معروف *صاحح جوهری* تأثیر پذیرفته بود<sup>۴۵</sup>. فرهنگ *مختار الصحاح* به قلم زین‌الدین رازی (وفات: ۷۶۸ق) از ادبای قرن ۸ق، چنان‌که از عنوان آن پیداست تلخیص و برگزیده‌ای از *صاحح اللغة جوهری* فارابی است. در واقع هم نشان از ویژگی بارز علم و ادب قرن ۸ق را دارد هم نشان از تأثیر فرهنگ‌نویسی سده ۴ و ۵ق.

### صاحح الفرس

تأثیر فرهنگ‌نویسی سده‌های یاد شده بر فرهنگ‌نویسی فارسی سده ۸ق نیز مشهود است. محمد هندوشاه، منشی یا ندیم غیاث‌الدین بن رشیدالدین فضل‌الله، صاحب *جامع التواریخ*، در ۷۲۸ق، فرهنگ *صاحح الفرس* را تهیه و تدوین کرد. لفظ «صاحح» نزد پژوهشگر تاریخ فرهنگ‌نویسی، یادآور «الصاحح» در فرهنگ‌نویسی عربی، و لفظ «فرس» تداعی‌کننده لغت فرس اسدی طوسی است. حاجی خلیفه در *کشف‌الظنون*<sup>۴۶</sup> *صاحح الفرس* را *صاحح‌العجم* نوشته است؛ شاید به همین دلیل ذبیح‌الله صفا در اثر ماندگار *تاریخ ادبیات ایران* همچنان *صاحح‌العجم* را به کار برده است<sup>۴۷</sup>. افزون بر این، حاجی خلیفه به اشتباه این فرهنگ را به پدر مؤلف یعنی هندوشاه، صاحب *تجارب‌السلف* نسبت داده است<sup>۴۸</sup>. البته برخی نسبت اشتباه به حاجی خلیفه را ناروا دانسته‌اند<sup>۴۹</sup>. از نظر پیکره زبانی، اغلب واژگان این فرهنگ یک زبانه فارسی، در واقع همان لغت فرس اسدی طوسی است، به اضافه واژگانی که شاعران پس از اسدی طوسی مانند انوری، امیر معزی، مسعود سعد، حکیم سوزنی، حکیم اوحدی، نظامی و دیگران در دیوان خود به کار برده‌اند. همچنین

شعرهایی که از اسدی طوسی ضمن استشهاد نقل شده، از شعر شاعران یاد شده نیز استفاده کرده است، به طوری که تعداد واژگان آن ۲۳۰۰ واژه است.<sup>۵۰</sup> از نظر روش‌شناسی، ترتیب حرف آخر واژه به عنوان باب و حرف اول آن به عنوان فصل تلقی می‌گردد، مثلاً حرف اول باب اول «آذر فزا»، و لفظ آخر باب اول «یلدا» است. در مقدمه نیز قید شده است که فرهنگ حاضر ۲۵ باب و ۴۳۱ فصل دارد.

نکته تحسین‌برانگیز کار مؤلف، که متأسفانه آگاهی چندانی از او در دست نیست، در این است که مقدمه عالمانه بر کتاب نگاشته است که از رهگذر آن می‌توان شرح حال مختصری از او به دست آورد. درباره فرهنگ‌های ماقبل اشاراتی دارد، افزون بر آن، درباره کار خود نیز در دیباچه مطالبی را عنوان کرده است که از رهگذر آن می‌توان هم به میزان تأثیرپذیری او از دیگران پی برد، هم با روش کار و هدف او از تهیه و تدوین کتاب آشنا شد. چنان که در دیباچه تصریح شده است «... صحاح اللغة مشتمل است بر تصحیح لغات طوایف عرب این کتاب مشتمل است بر تصحیح لغات طوایف فرس ...».

نخستین بار، داعی الاسلام نسخه‌ای را از صحاح/الفرس با نوشته‌ای در سال ۱۳۱۲ش در مجلد پنجم اثرش شناسانید.<sup>۵۱</sup> پس از وی صاحب‌نظرانی از میان ادیبان چون دهخدا در حاشیه صفحات اول نسخه صحاح/الفرس متعلق به کتابخانه‌اش و عباس اقبال آشتیانی در نشریاتی چون یغما (۱۳۲۹ش) و بعداً دانش (۱۳۳۲-۱۳۳۴ش) از زاویه‌های مختلف آنرا بررسی کرده‌اند. اما تصحیح انتقادی از این کتاب نخستین بار به همت عبدالعلی طاعتی صورت گرفت که در مجموعه متون فارسی زیر نظر احسان یارشاطر منتشر شد. البته طاعتی پیشتر آراء خود را در این باره در نشریه‌هایی همچون مجله یادگار طرح کرده بود.<sup>۵۲</sup> و نام اصلی فرهنگ هندوشاه یعنی صحاح/الفرس برای نخستین بار به همت او و عباس اقبال آشتیانی عنوان شد.<sup>۵۳</sup> به نظر طاعتی، صحاح/الفرس چه به لحاظ مندرجات و وحدت و جامعیت کتاب، چه از حیث حوادث دوران پدید آورنده، و چه از لحاظ قدمت تألیف و تعیین اینکه زبان‌شناسی در حوزه‌های علمی تا سده ۸ق چه سیری داشته است، حائز اهمیت است. همچنین حاصل تجارب بزرگان ادب فارسی و نیز آینه‌ای از زندگانی ایرانیان و اندیشه ایرانی تا سده ۸ق است که مؤلف با استفاده از فرهنگ‌نویسی طرحی نو در انداخته است.<sup>۵۴</sup> تا آنجا که به سده ۸ق ارتباط پیدا می‌کند، واژه‌نامه‌های دیگری

نیز نگاشته شده‌اند که پدیدآورندگان به نام دیگران نام‌گذاری کرده‌اند در میان آنها می‌توان به معیار جمالی اشاره کرد.

### معیار جمالی

پیشتر عنوان شد پژوهشگری که به دیده تاریخی اندیشیدن، نه به دیده حُب و بغض به تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی می‌نگرد، گاه در شگفت می‌ماند و پرسش‌انگیز می‌داند که چرا رویکرد تقلیدی در کارهای علمی و ادبی پسندیده شده بود. معیار جمالی نمونه‌ای از این رویکرد است و صاحب فرهنگ نظام، آنرا «کتاب لغت مهمل» خوانده است.<sup>۵۵</sup> کمتر از دو دهه (۱۶ سال) پس از تدوین صحاح‌الفرس در ۷۴۴-۷۴۵ ق کتابی در ایران نوشته شد که بخشی از آن به واژه‌نامه فارسی تعلق داشت. عنوان کامل کتاب، معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی بود که به معیار جمالی شهرت یافت. معیار جمالی در واقع عنوان بخش چهارم و پایانی کتاب است. مؤلف آن شمس‌الدین محمد فخری اصفهانی است که کتابش را به نام جمال‌الدین امیر شیخ ابواسحاق بن امیر محمود انجو پادشاه فارس نوشته بود. شمس فخری معاصر حافظ شیرازی است. معیار جمالی از این جهت که در آغاز به عنوان واژه‌نامه‌ای جداگانه نبوده، بلکه واژه‌نامه‌ای در میان کتاب‌ها به صورت فصل یا باب آمده است، یادآور فرخ‌نامه جمالی است که فصل سوم از مقالات دهم آن واژه‌نامه فارسی متعلق به قرن ۶ ق (۵۸۰ ق) است. این واژه‌نامه اینک به صورت دست‌نویس به شماره ۴۹۵۱ در کتابخانه ملی ملک موجود است.

معیار جمالی تا آنجا که به ادبیات فارسی مربوط می‌شود، کتابی است در علوم ادبی و به زبان فارسی؛ و تا آنجا که به فرهنگ‌نویسی فارسی ارتباط می‌یابد، واژه‌نامه‌ای است یک‌زبانه و موضوعی که پیکره زبانی و نیز روش تدوین آن تقلید از سنت متداول فرهنگ‌نویسی فارسی است. عنوان می‌شود که موضوع این بخش از کتاب معیار جمالی، علم لغت فرس است. این مطلب نشان از آن دارد که لفظ «لغت فرس» به معنای فرهنگ‌نویسی به کار می‌رفت. طبق یک سنت کهن و متداول نزد فرهنگ‌نویسان، پس از تعریف واژگان از شاهد مثال‌های شعری بهره می‌گیرد، با این تفاوت که شاهد مثال‌ها حتی‌المقدور از سروده‌های مؤلف باشد. دلیل این امر در جایی تصریح نشده است. شاید

به اعتبار ارزش تعلیمی و آموزشی بوده است، بدین معنا که مؤلف در استفاده از اشعار خود، بار آموزشی بیشتری را در نظر داشته است. زیرا استفاده از شعر برای آموزش در گذشته بسیار متداول بوده است.

نکته تأسف‌بار در کار شمس فخری این است که به نام هیچ‌یک از فرهنگ‌ها و فرهنگ‌نویسان پیش از خود اشاره نکرده است. آفتی که اغلب دامن‌گیر فرهنگ‌نویسان بوده و حتی در روزگار ما گاه در دام آن گرفتار آمده‌اند. آنچه از دیباچه او مستفاد می‌شود، ضرورت ارائه شاهد مثال شعری در فرهنگ‌نویسی است که به اعتقاد وی جلب اعتماد است، چنان که پیش از او نیز متداول بوده، اما به نظر او «... از آن استشهادات صحیح و منکسر آن معلوم نمی‌شود به واسطه آنکه به مجرد یک بیت که به استشهاد لغتی ایراد کنند کیفیت حروف و کمیت حرکات ثلاثه در آن محقق نمی‌شود اما اگر ابیات متکرر و قوافی متعدد شود التباس و اختلاف در حروف و حرکات مرتفع شود ...»<sup>۵۶</sup>. وی چنین نظری را با توجه به دیدی که نسبت به زبان عربی و فارسی دارد، عنوان می‌کند: به عقیده او زبان عربی دارای معیار و مقیاس است اما زبان فارسی، که لفظ «لغت فرس» را به جای آن به کار می‌برد، فاقد میزان و مصدر است که در صحت و سقم آن به آن تشبث کنند<sup>۵۷</sup>. در ادامه، مخاطبان فرهنگ خود را شاعران فاضل دانسته است<sup>۵۸</sup>.

در کنار این مطالب چنان که ادیب و زبان‌شناس فقید، صادق کیا عنوان می‌کند برخی از صورت‌ها و معناهای نادرست واژه‌ها در لغت فرس اسدی طوسی نیست، اما در معیار جمالی به چشم می‌خورد و از رهگذر آن بیشتر آنها به فرهنگ‌هایی که پس از معیار جمالی نگاشته شده‌اند، از جمله برهان قاطع راه یافته است. گویا این غلط‌ها یا ناشی از بدنویسی و ناخوانا بودن دست‌نویس‌های لغت فرس اسدی طوسی و سایر فرهنگ‌هایی بوده که شمس فخری در دست داشته است، یا از به کار نرفتن پاره‌ای واژه‌ها در زبان گفتاری فارسی‌زبانان آن روزگار، یا کاربرد برخی واژه‌ها محدود به منطقه خاصی بوده، یا از دقت نکردن مؤلف معیار جمالی. با این وصف، معیار جمالی یکی از منابع واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌های مطرح و معروف فارسی در سده‌های ۸ق و بعد مانند فرهنگ جهانگیری، مجمع‌الفرس سروری، برهان قاطع و فرهنگ رشیدی است<sup>۵۹</sup>.

نخستین بار ایران‌شناس روس، کارل زالمان در سال ۱۸۸۵م در شهر قازان از روی

یک دست‌نویس و به کمک فرهنگ جهانگیری و برخی فرهنگ‌های دیگر<sup>۶۰</sup> بخش چهارم معیار جمالی را ویرایش کرد. در ویرایش او از معیار جمالی و مؤلف آن سخنی گفته نشده است.<sup>۶۱</sup> در ۱۳۳۷ش، صادق کیا، استاد زبان پهلوی در دانشگاه تهران ویرایش دیگری از آن به عمل آورد که در مقایسه با ویرایش زالمان امتیازهای بیشتری داشت. سعید نفیسی، احمد تفضلی و محمد مقدم وی را در این کار یاری رساندند.<sup>۶۲</sup> به نظر می‌رسد که اینک مناسب است ویرایش دیگری از آن به عمل آید زیرا زبان‌شناسی فارسی از زمان ایشان تاکنون یافته‌های بسیاری داشته است.

### فرهنگ مجموعه الفرس

مجموعه الفرس، واژه‌نامه‌ای یک‌زبانه و موضوعی است که پیکره زبانی و نیز روش تدوین آن به‌طور کلی، تقلید از سنت متداول فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۸ق است. مؤلف آن ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی، معروف به صفی کحال است که از هویت وی اطلاع دقیق در دست نیست. سعید نفیسی وی را از فرهنگ‌نویسان خاک عثمانی در سده ۹ق می‌داند<sup>۶۳</sup>، اما عزیزالله جوینی در مقام مصحح فرهنگ مورد بحث، با ذکر دلایلی آنرا نمی‌پذیرد.<sup>۶۴</sup> مؤلف انگیزه خود از تألیف آنرا نیاز فرزندش عنوان می‌کند که بتواند لغات مشکلی که در اشعار شعرای قدیم ایران است، معنا کند و دریابد. وی با تتبع و استقراء آن مقدار واژگانی که در اوایل شاهنامه‌ها بوده و نیز تمام کلماتی که در لغت فرس اسدی طوسی وجود داشته، جمع کرده و آنها را به ترتیب حروف اول و آخر منظم و مبوب ساخته است. همچنین علت نام‌گذاری اثر تصریح شده است.<sup>۶۵</sup> مصحح که در تصحیح آن خود را مدیون پرویز خانلری می‌داند، دلایل چندی را در ارزش این کتاب برمی‌شمارد. از جمله عنوان می‌کند که کتاب حاضر از فرهنگ‌های نسبتاً قدیمی و خالی از لغات دساتیری است و می‌تواند ما را به اصل نسخه اسدی طوسی گاهی نزدیک‌تر سازد.<sup>۶۶</sup>

### فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره

سده ۸ق به اعتبار گسترش جغرافیای فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره حائز اهمیت است. نخستین کتابی که در زمینه فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره سراغ داریم،

فرهنگ *قواس* (تدوین سال‌های ۶۹۵-۷۱۵ هـ) است. مؤلف آن مولانا محمد فخرالدین مبارکشاه غزنوی معروف به کمانگر یا قواس<sup>۶۷</sup> است. برخی نام وی را به صورت‌های دیگر به کار برده‌اند. علی‌اصغر حکمت در *نامه فرهنگستان*<sup>۶۸</sup> او را مبارکشاه غزنوی معروف به فخر قواس؛ سعید نفیسی او را در *مقدمه برهان قاطع*<sup>۶۹</sup> فخری غواص؛ و *دانشنامه ادب فارسی* او را «قواس غزنوی» معرفی کرده است.<sup>۷۰</sup> نذیر احمد در *تصحیح انتقادی اثر مورد بحث*، لقب او را فخرالدین می‌داند.<sup>۷۱</sup> باری، قواس در مقام شاعر دربار دهلی به تدوین فرهنگ مزبور همت گماشت. تا آنجا که به فرهنگ‌نویسی فارسی ارتباط می‌یابد، می‌توان اثرش را ادامه سنت فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران دانست. بنا به گزارش شهریار نقوی نسخه خطی آن در کتابخانه حمیدیه بهوپال تقریباً بیست هزار واژه دارد؛ از نظر ترتیب کلمات، حرف اول واژه به عنوان باب و حرف آخر آن به عنوان فصل آورده شده؛ و در تعریف واژگان، معانی مختلف کلمات اغلب به زبان ساده بیان شده است. متأسفانه کتاب بدون مقدمه، فهرست مطالب، مآخذ و منابع است. برای حروف فارسی پ، چ، ژ، گ فصل جداگانه‌ای در نظر گرفته نشده است؛ و برخلاف روش فرهنگ‌های شعری از شعر شاعران استشهدا نشده است.<sup>۷۲</sup> واقعیت این است که عدم آگاهی دقیق از سیر زندگی او و نیز دستخوش تغییر و تحول گشتن نسخه‌های فرهنگ *قواس* مانند بسیاری از نسخه‌های آثار ادبی و تاریخی، در واقع هرگونه اظهار نظر قطعی درباره او و اثرش را با دشواری مواجه ساخته است. به همین دلیل نمی‌توان از چند و چون فرهنگ‌نویس شدن او و جنبه‌های تأثیرپذیری وی آگاهی دقیق یافت. با وجود این، تصحیح انتقادی نذیر احمد بر فرهنگ *قواس* در موارد بسیاری پرتوی تازه پیش‌روی پژوهشگر فرهنگ‌نویسی فارسی می‌افکند و به اصطلاح شک‌شکنی نیز می‌نماید، چنان‌که احسان یارشاطر در دیباچه‌ای که بر آن نگاشته است، عنوان می‌کند اینک بسیاری از مشکلات متن و نقایص آن برطرف شده و ارتباط فرهنگ‌نامه قواس با فرهنگ‌های قبل و پس از آن به همت نذیر احمد روشن گشته است.<sup>۷۳</sup> نذیر احمد بر اساس نسخه منحصر به فرد این کتاب موجود در کلکته بدین کار دست یازیده است. این نسخه مشتمل بر حدود ۱۰۵۰ واژه و دارای دیباچه مؤلف با نثر فارسی سره است و در آن، هدف از نگاشتن این کتاب لغت را

رفع دشواری از متون فارسی، به‌ویژه شاهنامه فردوسی عنوان کرده است. وی فرهنگ مورد بحث را فرهنگ‌نامه‌ای خوانده که از پنج بخش فراهم آمده و هر بخش از چند گونه و هرگونه از چند بهره<sup>۷۴</sup>. گویا لفظ «فرهنگ‌نامه» به معنای کتاب لغت یا فرهنگ لغت که اینک متداول است، نخستین بار در این کتاب به کار رفته است. تا آنجا که به منابع و مآخذ مؤلف در تدوین کتاب ارتباط می‌یابد، لغت فرس اسدی طوسی یکی از منابع عمده مؤلف بوده است، گواینکه صریحاً به منابع مورد استفاده اشاره نشده است. به نظر می‌رسد که مؤلف واژگان و بیت‌های شاهنامه را مع‌الواسطه از طریق اسدی طوسی گرفته باشد زیرا اشتباهات اسدی طوسی در فرهنگ قواس نیز به چشم می‌خورد و بعدها در تدوین فرهنگ‌هایی که در شبه‌قاره به عنوان مرجع مورد استفاده قرار گرفته است، به آنها راه یافته است<sup>۷۵</sup>. مندرجات فرهنگ به اعتبار مضامین ترتیب یافته و این متأثر از مقدمه‌الادب زمخشری است که در آن مندرجات کتاب به اعتبار مطالب در پنج بهره قسمت شده است. این روش از آن جهت که همه واژه‌ها به یک نوع باشد یک جا جمع شده‌اند، به راستی سودمند است اما در مقایسه با روش الفبایی از اهمیت کمتری دارد<sup>۷۶</sup>. به‌رغم این نکته‌ها به واسطه فرهنگ قواس برخی از اشکالات تاریخی، ادبی و زبان‌شناختی که در زبان‌شناسی تاریخی زبان فارسی حائز اهمیت است رفع می‌گردد، و حتی از لحاظ زبان‌شناسی هندی نیز درخور اعتناست<sup>۷۷</sup>. افزون بر آن انبوهی از واژگان و ترکیبات تازه که در دوران مؤلف نزد فارسی‌دانان هندوستان متداول بوده، وارد فرهنگ‌نامه شده است<sup>۷۸</sup>؛ دیباچه مؤلف نیز گاه الگوی بی‌چون و چرای دیباچه‌نویسی نزد فرهنگ‌نویسان بعدی شده است<sup>۷۹</sup>؛ همچنین گاه در تفکیک دو معنای متفاوت لفظ از روش خاص یعنی از دو «بهره» استفاده کرده است که چند و چون تفکیک مقوله معنایی در فرهنگ‌نویسی علمی و جدید بنسب با اهمیت در نظر گرفته می‌شود<sup>۸۰</sup>.

قرن ۸ق از نظر گسترش جغرافیای فرهنگ‌نویسی در خارج از آسیا نیز درخور توجه است. فرهنگ سه‌زبانۀ فارسی - لاتین - رومی به عنوان قدیمی‌ترین واژه‌نامه فارسی - اروپایی (۷۰۳ق) که در اروپا نگاشته شده است، گواه این مطلب است. مؤلف آن به رسم رایج در آن روزگار، یک شاعر نامدار ایتالیا به نام تپرارکو (۶۸۳-

۷۵۳ق/۱۳۰۴-۱۳۷۴م) است. وی آنرا به کتابخانه شهر ونیز اهدا کرد و بعدها در ۱۸۲۸م در پاریس تصحیح و منتشر شد.<sup>۸۱</sup> پس از آن به یک فرهنگ لغت سه‌زبانۀ دیگر می‌رسیم که *کودکس کومانیکوس* نام دارد. این فرهنگ، فارسی - کومن - لاتینی است که در ۷۲۴ یا ۷۲۵ق نگاشته شده است. این امر هم گواه سابقه فرهنگ‌نویسی فارسی در اروپاست هم نشانه رونق زبان فارسی در اروپای آن روزگار که در واقع جنبشی در فرهنگ‌نویسی پدید آمد و در سده ۱۱ق به اوج خود رسید. فهرست نسبتاً جامع نام آنها از آن پس در کتابشناسی‌ها آمده است. در این باره، روح‌بخشان در یک مقاله محققانه، اطلاعات ارزنده همراه با کتابشناسی جالب توجهی در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد.<sup>۸۲</sup> در واقع زبان فارسی همان‌گونه که طی چند سده زبان رسمی و فرهنگی و حتی محاوره‌ای و تجارتي سرزمین‌های واقع در شرق ایران زمین بوده، به همان سان در طی چندین سده یعنی از اواسط سلجوقیان تا اواخر صفویان زبان محاوره‌ای و بازرگانی و حتی رسمی بخش عمده‌ای از کشورهای واقع در غرب و شمال غربی ایران یعنی آسیای صغیر، شرق و جنوب شرقی اروپا بوده است.<sup>۸۳</sup> گفتنی است این جنبش یاد شده پس از جنگ‌های صلیبی (از سده ۵-۷ق/۱۱-۱۳م) اتفاق افتاده است. تاریخ تدوین نخستین واژه‌نامه یاد شده نیز به پس از جنگ‌های صلیبی تعلق دارد.<sup>۸۴</sup>

### سده ۹ق و فرهنگ‌نویسی فارسی

از یک سده پیش کانون فرهنگ‌نویسی فارسی داشت تغییر می‌کرد زیرا تا آنجا که به جغرافیای فرهنگ‌نویسی فارسی ارتباط می‌یابد، تا سده ۸ق ایران و آسیای میانه کانون فرهنگ‌نویسی فارسی بود اما از این پس تا سده ۱۴ق هندوستان جانشین ایران در فرهنگ‌نویسی فارسی شد. این به آن معنا نیست که در طول این مدت، فرهنگ‌نویسی فارسی محدود به شبه‌قاره هند شد، بلکه دقیقاً به این معناست که هندوستان از سده ۸ق تا ۱۴ق کانون فرهنگ‌نویسی فارسی بوده است، به طوری که از آن به عنوان «فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره» یاد می‌شود. افزون بر آن، سده ۹ق گویا آغاز فرهنگ‌نویسی فارسی در امپراتوری عثمانی است که برخلاف شبه‌قاره،



تقریباً همه فرهنگ‌هایی که در امپراتوری عثمانی تدوین شده‌اند، دوزبانه (فارسی - ترکی) اند<sup>۸۵</sup>، البته در سده ۷ ق نخستین فرهنگ منظوم فارسی - ترکی، یعنی تحفه حصام از سوی حصام خویی تدوین شده بود و در سده‌های بعد فرهنگ‌های منظوم فارسی - ترکی فراوانی به تقلید از آن نگاشته شد<sup>۸۶</sup>. تا آنجا که به علوم ادبی در سده ۹ ق ارتباط می‌یابد، شیوه کار در واقع همان است که در سده ۸ ق بود، یعنی تلخیص و تحشیه و شرح و نیز شرح کتاب‌های درسی و گاه نظم قواعد ادبی زبان عربی به منظور آسان کردن آموزش این علوم. به‌رغم حضور نیرومند عربی در علوم ادبی، بسیار قابل تأمل است که از میزان آثار و نوشته‌های عربی کاسته می‌شود و در عوض بر تعداد کتاب‌هایی که به زبان فارسی در زمینه علوم ادبی نگاشته می‌شوند، اضافه می‌گردد. شاید بتوان دلیل آنرا در گسیختگی ارتباط ایرانیان با فرهنگ عربی دانست، چنان که ذبیح‌الله صفا بر آن انگشت گذاشته است<sup>۸۷</sup>. با وجود آن پیوند میان زبان فارسی و ترکی چه از رهگذر ترجمه چه به واسطه فرهنگ‌نویسی به راستی روزافزون بود<sup>۸۸</sup>.

فرهنگ‌نویسان سده ۹ ق از یک سو حاصل تلاش فرهنگ‌نویسان سده‌های پیشین را در اختیار دارند و از سوی دیگر وضع اجتماعی و سیاسی دگرگونی را شاهد هستند که این همه بی‌شک زمینه‌ساز جهت‌گیری‌های کار آنان شده است: عده‌ای از الگوی فرهنگ‌نویسی عربی بی‌چون و چرا پیروی کردند؛ عده‌ای به فرهنگ‌نویسی یک‌زبان فارسی روی آوردند و این عده را باید پیشوایان جنبش فرهنگ‌نویسی فارسی در سده‌های بعد قلمداد کرد<sup>۸۹</sup>؛ عده‌ای نیز به فرهنگ‌نویسی دوزبانه همت گماشتند، چنان که دهاریوال هم فرهنگ یک‌زبان نگاشت هم فرهنگ دوزبانه.

### پیروی از الگوی عربی

سید محمد بن سید حسن بن سید علی (وفات: ۸۶۶ ق) از جمله فرهنگ‌نویسان سده ۹ ق در سال ۸۵۴ ق فرهنگ/الجامع را نگاشت و به نام سلطان محمد فاتح کرد<sup>۹۰</sup>. فرهنگ الجامع در واقع تلخیص فرهنگ یک‌زبان صحاح اللغة جوهری فارابی است. شیخ مفلح الصیمری (وفات: ۹۳۳ ق) مختصرالصحاح را نگاشت که هم مشابه فرهنگ الجامع است

هم یادآور مختار الصحاح در سده ۸ق.

### فرهنگ‌نویسی فارسی یک‌زبانه

پیشتر اشاره شد که صفا عده‌ای از فرهنگ‌نویسان فارسی سده ۹ق را پیشوایان نهضت عظیم فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۰ و ۱۱ق دانسته است. وی در ادامه علت اصلی رواج کار این گروه فرهنگ‌نویسان را نیاز عمده‌ای دانسته که در قلمرو عثمانی و نیز در شبه‌قاره به آموختن زبان فارسی احساس می‌شد.<sup>۹۱</sup> اما مشخص نیست کدام یک از ایشان و چگونه زمینه‌ساز جنبش فرهنگ‌نویسی شدند. در این میان نام دو فرهنگ‌نویس را مطرح می‌کند، یکی دهاریوال — که در نوشته‌اش دهاروال قید شده است — صاحب منظومه‌/دات‌الفضلا (۸۲۲ق)، دیگری ابراهیم قوام‌الدین فاروقی، صاحب شرفنامه منیری (حدوداً ۸۷۷ق) که تلفظ منیری را به ضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث قید می‌کند، حال آنکه شهریار نقوی به فتح اول و سوم می‌خواند.<sup>۹۲</sup> از میان آن دو تنها درباره شرفنامه عنوان می‌کند که اهمیت آن در این است که برای هر لغت شاهدهی از شاعران بزرگ ذکر شده است<sup>۹۳</sup>، حال آنکه این کار مسبوق به سابقه است. مع‌الوصف، می‌توان شواهدی یافت که سخن ایشان را تأیید کند. زیرا از یک سو در *دات‌الفضلا*، به‌رغم تقلید فراوان از فرهنگ قواس و کاستی‌های آن، اسامی برخی پادشاهان و کشورها اضافه شده و پیکره زبانی فرهنگ را گسترش داده است؛ به‌طوری‌که مرجعی مهم نزد اغلب فرهنگ‌نویسان متأخر به شمار آمده است. از دیگر سو، فرهنگ‌نویسانی چون مولانا محمد بن داوود ابن محمود شادی‌آبادی در *فرهنگ مفتاح‌الفضلا* (۸۷۳ق) از مترادف‌ها و تصویرها؛ و شیخ ابراهیم فاروقی، از هم معناها و مترادف‌ها استفاده کرده‌اند. این رهیافت‌ها در فرهنگ‌نویسی جدید و علمی به کار بسته می‌شود، گو اینکه آنان در نحوه به کار بستن و میزان استفاده از این اطلاعات واژگانی به اندازه فرهنگ‌نویسان امروزی توفیق نداشته‌اند، و حتی مترادف‌های عرضه شده در آثارشان به علت دوزبانه یا چندزبانه بودن مؤلفان غالباً جنبه معادل‌یابی پیدا کرده است.<sup>۹۴</sup> قدر مسلم نزد پژوهشگر واقع‌بین که هر دو را محصول دوره پیش می‌داند، مجموعه اطلاعات نظری هر دوره متناسب با همان زمان سنجیده می‌شود.

### فرهنگ‌نویسی فارسی دوزبانه

از میان فرهنگ‌های دوزبانه سده ۹ ق می‌توان به *کنز اللغات* در شمال ایران<sup>۹۵</sup> و *اقنوم عجم* به عنوان نخستین فرهنگ فارسی - ترکی موجود<sup>۹۶</sup> و *نثارالملک* اشاره کرد. *کنز اللغات* که نشان از حضور پیوسته زبان عربی دارد، از زمان تدوین همواره مورد مراجعه طالبان علوم ادبی بوده و در تدوین آن از تجربه چند سده سنت فرهنگ‌نویسی عربی - فارسی استفاده شده است. حال آنکه در تدوین نخستین فرهنگ‌های فارسی - ترکی تقریباً بریدن راه از سنگ و صخره صورت بسته بود<sup>۹۷</sup>.

### سده ۱۰ ق و فرهنگ‌نویسی فارسی

سده ۱۰ ق بیش از سده‌های دیگر از تجربه گسترش جغرافیای فرهنگ‌نویسی برخوردار بود. از سوی دیگر روی کار آمدن صفویان فضای دیگری را برای تاریخ ایران رقم زد و فرهنگ‌نویسی فارسی نیز در آن فضا به حیات خود ادامه داد. به عنوان رویداد بی‌سابقه سرآغاز تألیف فرهنگ‌های دوزبانه فرانسه - فارسی را در عصر صفویه جستجو می‌کنند، و این به‌ویژه در پرتو پژوهش پرمایه فرانسویس ریشار روشن شده است<sup>۹۸</sup>. اما دلیل آنرا باید در تماس سیاسی ایران و غرب جستجو کرد که در زمان ایلخانان صورت گرفت و در زمان صفویان دوام و قوام یافت<sup>۹۹</sup>. در قلمرو ایران، در اثر جنگ‌های ایران و عثمانی و هرج و مرج‌های دیگر، دستگاه‌های علم و ادب به کلی از هم پاشید، و پس از استقرار دولت صفوی به دنبال تشویق دانشمندان به ترجمه به زبان فارسی، نسبت به زبان عربی نیاز کمتری احساس شد. بنابراین برای فرهنگ‌های عربی به فارسی اقدامی صورت نگرفت<sup>۱۰۰</sup>. افزون بر اینها، فرهنگ‌های یک‌زبانه فارسی در ایران و شبه‌قاره نگاشته شدند که پیش از ورود به آن مناسب است به حکم در پیش گرفتن روشی ثابت، نخست به علوم ادبی دوره‌ای اشاره کنیم که با سده ۱۰ ق آغاز می‌شود. علوم ادبی به‌ویژه در سده ۱۰ ق و بخشی از سده ۱۱ ق مانند زمان تیموریان دنبال می‌شد، زیرا اغلب تربیت‌شدگان پایان سده ۹ ق و آغاز سده ۱۰ ق در آغاز دوره مورد بحث در قید حیات بودند و تا چندگاه سرگرم همان کارهایی بودند که در مراکز علمی و ادبی زمان تیموریان در پیش داشتند؛ با این تفاوت که در زمان

صفویان جریانی پیش آمد که گرایش به ادبیات عرب را پررنگ کرد و عربی‌نویسی را رونق بخشید و آن، مهاجرت خاندان‌های متعدد از شیعیان لبنان، بحرین و عراق به ایران بود.<sup>۱۰۱</sup> پیوند میان زبان فارسی و ترکی نیز که نتیجه رویدادهای زمان بود، در این میان موجب تألیف کتاب‌هایی به‌ویژه در فرهنگ‌نویسی دوزبانه و دستور زبان فارسی شد.<sup>۱۰۲</sup> اما فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه فارسی رونق و درخشش چشمگیری داشت. در این دوره چندین لغت‌نامه مطرح که هنوز هم از کتاب‌های مرجع در فرهنگ‌نویسی تاریخی زبان فارسی به شمار می‌آیند، تدوین شدند و بیشتر آنها از آثار سده ۱۰ و ۱۱ تا میانه سده ۱۲ ق و معدودی از سده‌های بعد به شمار می‌روند.<sup>۱۰۳</sup>

سنتی که از دیرباز در فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه به‌دست پیشوایان فرهنگ‌نویسی فارسی بنیان نهاده شده بود، رفته‌رفته در شبه‌قاره داشت متحول می‌شد. دلیل این امر آن بود که به زبان گفتاری در شعر و نثر فارسی تمایل پیدا کرده بودند و به اعتبار آن، دامنه پیکره زبانی را در فرهنگ‌نویسی وسعت می‌بخشیدند. به این ترتیب نام ایزدان، امشاسپندان، روزها، ماه‌ها، جشن‌ها و بسی از این‌گونه واژه‌ها در لغت‌نامه‌ها راه یافت. نمونه بارز آنرا می‌توان در فرهنگ جهانگیری و فرهنگ‌های دیگر که مأخذ اصلی آنها همین کتاب بود، به وضوح دید. چند دهه بعد فرهنگ‌نویسانی چون محمدحسین بن خلف تبریزی، صاحب برهان قاطع و پیروان او گام‌های دیگری برداشته شد. اما تحولات نهایی در دوره بعد، به‌ویژه پس از آشنایی با یافته‌های زبان‌شناسی اروپاییان تحقق یافت. در مقدمه بیشتر این لغت‌نامه‌ها، که به تدریج لفظ «فرهنگ» از زمان فخر قواس بر آنها گذاشته شد و تا زمان ما باقی ماند، بنا به رسمی که از بلاد روم آغاز شده و در شبه‌قاره به تکامل رسیده بود<sup>۱۰۴</sup>، اشاراتی به زبان فارسی و تاریخ آن می‌کردند که در آثار ادیبان فرهنگ‌نویس روزگار ما نیز به چشم می‌خورد.<sup>۱۰۵</sup> باری، می‌توان این رویکرد را مقدمه دستورنویسی برای زبان فارسی دانست، گو اینکه دستورنویسان فارسی هیچ‌گاه مانند نخستین دستوریان صدر اسلام یا مثل زبان‌شناسان امروز خود کمر همت به میان نبستند و از رهگذر تحلیل زبان فارسی و بررسی مستقیم آن به تدوین دستور زبان مناسب برای آن همت نگماشتند، و نهایتاً در جریان پاسخگویی به ضرورت تازه زمان ما به یکی از عجیب‌ترین کج‌راه‌ها در زمینه‌های علمی و آموزشی در ایران کشانده شدند.<sup>۱۰۶</sup>

باری، از نظر روش‌شناسی، روشی که فرهنگ‌نویسان دوره مورد بحث به کار بستند الفبایی است. یعنی، عده‌ای حرف دوم واژه را باب، و حرف‌های اول را فصل و برخی حرف آخر را باب و حرف اول را فصل قرار داده‌اند. به عقیده صفا، عیب عمده این فرهنگ‌ها آن است که به علت نداشتن روش دقیق در جمع‌آوری واژگان بیشتر آنها از ارزش علمی عاری‌اند. از این رو، بارها اتفاق افتاده است که قرائت غلط واژه‌های دخیل یا فارسی موجب پیدایش لفظی جدید نزد فرهنگ‌نویسان شده است. افزون بر این، گرایش به سره‌نویسی یا آنچه را که فارسی سره می‌پنداشتند مزید بر علت شده بود: زیرا از رهگذر آن به واژه‌سازی‌های مجعول و «من درآوردی» روی آوردند، که «فرنودسار» نمونه‌ای از آن است.<sup>۱۰۷</sup>

#### تحفة السعادة

تحفة السعادة یا تحفة السعادت<sup>۱۰۸</sup> که به فرهنگ سکندری نیز شهرت دارد، یکی از فرهنگ‌های سده ۱۰ ق (۹۱۶ ق) است که در شبه‌قاره تهیه و تدوین شد. مؤلف آن مولانا محمود، فرزند شیخ ضیاءالدین محمد، شاعر همزمان سلطان سکندر لودی معروف به سکندر ثانی (۸۹۴-۹۲۳ ق) است.<sup>۱۰۹</sup> نسخه خطی این فرهنگ یک‌زبانۀ فارسی، مشتمل بر ۵۵۸ صفحه، ۲۸ باب و ۱۳۹۵۰ واژه است. در این کتاب تنها کلمات غیر معروف و ناآشنا اعراب‌گذاری شده است مطلبی درباره فرهنگ‌نویسی در این کتاب لغت به چشم نمی‌خورد، اما در آغاز کتاب قصیده‌ای است که به دنبال آن هدف از تهیه و تدوین فرهنگ حاضر را ذوق شعری خود و معاصران دانسته تا لغت‌نامه‌ای به رسم زمانه و ملخص فرهنگ‌های سابق تهیه و تدوین کند.<sup>۱۱۰</sup>

#### تحفة الاحباب

دو دهه پس از تألیف تحفة السعادة، یعنی در ۹۳۶ ق یکی از بازماندگان دوره تیموری به نام حافظ اوبه‌بی در ایران فرهنگ یک‌زبانۀ تدوین کرد که سخت متأثر از سنت متداول فرهنگ‌نویسی زمانۀ خود بود، گو اینکه نام‌گذاری کتاب نیز تا حدودی شبیه تحفة السعادة است. علی‌اشرف صادقی در مقام مصحح فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار منسوب به قطران می‌کند که تحفة الاحباب و فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار

بی تردید به یک اصل برمی گردند<sup>۱۱۱</sup>. باری، اینکه فرهنگ مورد بحث چه تحولی در فرهنگ‌نویسی فارسی پدید آورد، به راستی مسأله‌ای است که کمتر فرهنگ‌نویسی چه در آن روزگار چه حتی مدت‌ها پس از آن بر آن بوده است که به آن پاسخ گوید. به نظر می‌رسد که سنت نیرومند تقلید در امر تحقیق و پژوهش غالباً مانع از آن شده بود که کارهای ابتکاری پدید آید و فرهنگ‌نویسان را بر آن دارد که در فرهنگ‌نویسی گام‌های اساسی بردارند یا آنرا متحول کنند. از این‌رو، شگفت نیست که فرهنگ‌نویسان چه در ایران چه در خارج از آن نوعاً کاری تکراری انجام داده‌اند یا به تلخیص و شرح‌نویسی روی آورده‌اند. به‌رغم این واقعیت، این نکته نیز غیر قابل‌انکار است که در تألیف فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری در سده ۱۱ ق<sup>۱۱۲</sup>. یکی از منابع مورد استفاده به شمار آمده است.

### سده ۱۱ ق و فرهنگ‌نویسی فارسی

در سده ۱۱ ق نیز سنتی که در سده‌های گذشته در فرهنگ‌نویسی فارسی، یعنی تهیه و تدوین فرهنگ‌های شعری بنیان نهاده شده بود، ادامه یافت. اما از آنجا که موجب فارسی‌زدگی و عربی‌زدگی در سده پیش از آن وجود داشت، فرهنگ‌نویسان سده مورد بحث و حتی سده‌های بعد را چه در نوشتن به زبان فارسی علی‌الاطلاق، چه در نگاشتن کتاب‌های لغت به‌خصوص سخت تحت تأثیر قرار داد. از این‌رو، فرهنگ‌نویسان اغلب خود را سرگرم نحوه برخورد با واژگان قرضی و دخیل زبان فارسی در کتاب‌های لغت ساخته‌اند. به‌رغم این واقعیت و ویژگی بارز در سده مورد بحث، فرهنگ‌نویسی فارسی رواج تام یافت. حمیدیان، در مقام مصحح، علل عمده آنرا نخست در گسترش زبان فارسی و ادبیات آن در خارج از ایران، دوم در فاصله زمانی این عصر با آغاز رواج فارسی دری و سوم در وسعت و ازدیاد روزافزون واژگان و اصطلاحات بر اثر گذشت زمان و تحت تأثیر عوامل متعدد می‌داند<sup>۱۱۳</sup>. باری، سده ۱۱ ق را می‌توان در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی بسیار سرنوشت‌ساز دانست. زیرا بودند فرهنگ‌نویسانی که با نگاشتن فرهنگ‌هایی به راستی تحول‌آفرین شدند و در سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی گام‌های جدی برداشتند<sup>۱۱۴</sup>. از میان آثار آنان می‌توان به چند فرهنگ بسیار مطرح اشاره کرد: فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع،

فرهنگ رشیدی.

### فرهنگ جهانگیری

این کتاب فرهنگی یک‌زبانه و عمومی است با حدوداً ۷ هزار واژه، که میر جمال‌الدین حسین انجو در ۱۰۱۷ق به نام جهانگیر شاه در هندوستان تألیف کرد<sup>۱۱۵</sup>. مؤلف هدف خود را همچون بسیاری از فرهنگ‌نویسان متقدم، نقص و کمبود فرهنگ‌های موجود زمان خود می‌داند و متذکر می‌شود که فرهنگ‌های موجود نمی‌توانند گرهی از مشکل معنای واژگان قرضی و دخیل در شعر فارسی بگشایند. مقدمه گویای آشنایی عمیق مؤلف از زبان فارسی و گونه‌های زبان فارسی است که امروزه در جامعه‌شناسی زبان و زبان‌شناسی منطقه‌ای بررسی می‌شود. این مقدمه از دوازده مبحث فراهم آمده که آنرا «دوازده آیین» می‌خوانند: مبحث اول، دربارهٔ تعداد زبان فارسی و برتری آن بر دیگر زبان‌ها؛ مبحث دوم، در بیان چند و چون زبان فارسی؛ مبحث سوم، دربارهٔ تعداد حروف تهجی؛ مبحث چهارم، دربارهٔ ترتیب فرهنگ حاضر؛ مبحث پنجم، دربارهٔ خط فارسی و رابطهٔ آن با آوا؛ مبحث ششم، پیرامون آواشناسی و ساخت‌آوایی زبان فارسی، مشخصاً برخی فرایندهای واجی خصوصاً تبدیل؛ مبحث هفتم، دربارهٔ ضمیر و شناسه، هرچند فقط لفظ ضمیر به کار رفته است؛ مبحث هشتم، دربارهٔ برخی واحدهای زبانی مشخصاً تک‌واژه‌هایی که یا در متون کهن به کار رفته یا به عنوان ضمیر مشترک یا به عنوان پیشوند در روزگار او متداول بوده که به نظری صرفاً جهت حسن و زیب کلام بوده است؛ مبحث نهم، در بیان پسوندهای صفت‌ساز و اسم‌ساز و برخی از پیوندها؛ مبحث دهم، دربارهٔ تک‌واژه‌های وابسته به صورت پیشوند، میانوند و پسوند و گاه دارای نقش نحوی متفاوت؛ مبحث یازدهم، دربارهٔ صورت املایی واژگان، خط‌شناسی و ضرورت آشنایی با آنها نزد فرهنگ‌نویس؛ و مبحث پایانی دربارهٔ عقد انامل است، به‌رغم برخی لغزش‌ها مانند برتر پنداری زبان فارسی یا هر زبان دیگری که اساساً در زبان‌شناسی امروز محلی از اعراب ندارد، استناد به شعر به منظور نشان دادن کاربرد واژگان فارسی و کشاندن مطالب برخی مباحث در مباحث دیگر، مقدمهٔ کتاب نشان می‌دهد که فرهنگ‌نویس تا چه پایه به بررسی‌های زبان‌شناسانه در فرهنگ‌نویسی توجه و اهتمام داشته است. اهتمام وی

در بررسی همزمانی<sup>(۱)</sup> در کنار بررسی درزمانی<sup>(۲)</sup> زبان فارسی به راستی تحسین برانگیز و قابل تأمل است. چندان که عیفی در مقام ویراستار عنوان می‌کند که در زبان‌شناسی تحول و دگرگونی واج‌ها و واژه‌ها را شرح کرده و به اصطلاحات و گفته‌های مردم زمان خود بی‌توجه نبوده است؛ حتی به آثار همه گویندگان و نویسندگان زبان فارسی به چشم یک زبان می‌نگرد<sup>۱۱۶</sup>. ذکر مترادف و گاه معادل‌هایی به زبان‌های دیگر در اطلاعات واژگانی مدخل‌ها نیز از رویکرد زبان‌شناسانه مؤلف در فرهنگ‌نویسی حکایت دارد. می‌توان گفت که مؤلف فرهنگ جهانگیری بررسی زبان فارسی و نیز فرهنگ‌نویسی فارسی به سوی علمی کردن آن سوق داد و بخش معنایی را در کتاب لغت برجسته ساخت. هرچند در این راه سخت و ام‌دار فخر قواس بود که در طبقه‌بندی کلمات ابتکار عمل شایان توجه داشت. البته در مخاطب‌شناسی و روشی که در تدوین فرهنگ به کار بست، توفیق نیافت و افزون بر اینها جمع‌آوری واژگان فارسی سره به عنوان بخش اصلی کتاب نشان از آن دارد که مؤلف از گزند موج فارسی‌زدگی در امان نمانده است. این کتاب به عنوان لغت‌نامه‌ای عمومی، می‌بایست روشی به کار می‌بست که استفاده از آن برای همگان آسان باشد، و واژگان آسان‌یاب. چنین نگاهی به مخاطب در فرهنگ‌نویسی سنتی، حکایت از آن دارد که فرهنگ‌نویس همچنان به عنوان ارباب عمل می‌کند و مخاطب را رعیت می‌پندارد، حال آنکه در فرهنگ‌نویسی علمی و جدید، درست عکس این است.

یکی از ایرادهایی که فرهنگ‌نویسان بعدی خصوصاً رشیدی، صاحب فرهنگ رشیدی، بر فرهنگ جهانگیری گرفته‌اند تصحیفات (یعنی خطا خواندن و خطا نوشتن) و تحریفات است. رشیدی در مقدمه کتابش میزان تصحیفات و تحریفات را بسیار می‌داند و بر آن خرده می‌گیرد، اما داعی‌الاسلام که چند سده بعد، فرهنگ نظام را نگاشت در مقدمه کتابش به دفاع از فرهنگ جهانگیری عنوان می‌کند که این ایراد چندان وارد نیست، زیرا فرهنگ‌نویس دقیق و توانا از یک سو می‌بایست به زبان گفتاری و نوشتاری معاصران توجه کند، و از دیگر سو ناگزیر است نوشته‌ها و آثاری که از گذشته بدو رسیده است، به دقت بنگرد. به نظر او، مؤلف فرهنگ جهانگیری نخستین کسی است که به جای نقل

(1). Synchronic      (2). Diachronic



محض و نقال بودن در فرهنگ‌نویسی کوشید واژگان کتاب لغت را با زبان‌های زنده منطقه‌ای بسنجد و از رهگذر آن در دور کردن تصحیف‌ها و تحریف‌ها اهتمام ورزد.<sup>۱۱۷</sup> بی‌آنکه بخواهیم در اینجا به نقد و ارزیابی دیدگاه طرفداران و مخالفان فرهنگ جهانگیری بپردازیم شاید بهتر باشد چنین نتیجه بگیریم که در این کتاب آرائی وجود دارد و روش‌هایی برای بخش آوایی و معنایی واژگان در کتاب لغت، مثلاً طبقه‌بندی معنایی کلمات و نیز ضبط صورت‌های گوناگون یک لفظ به کار بسته شده که در پیشرفته‌ترین فرهنگ‌های زبان در سطح جهان متداول است و به کار می‌رود. این کامیابی و رهیافت، به‌ویژه در آن روزگار که روش تجویزی<sup>(۱)</sup> در بررسی زبان حاکم و تا دهه حاضر کم‌و بیش سیطره داشت، به راستی قابل تأمل است.

اینکه به راستی چه شد میر جمال‌الدین حسین انجوی (اینجوی) شیرازی در هندوستان توانست در فرهنگ‌نویسی تا به آن مرتبه راه برد و مشخصاً چه کسانی در تربیت علمی و زبان‌شناسانه او و درخشش وی مؤثر بودند ما به آن راه نخواهیم برد. زیرا منابع و متونی که از سیر زندگی او به مناسبت یا بی‌مناسبت آگاهی‌هایی در اختیار ما می‌نهند به این مطلب آن گونه که ما دنبال می‌کنیم، اشاره ندارند. حتی دانشمند فرهیخته رحیم عفیفی که اطلاعاتی جالب درباره مؤلف و اثرش در اختیار خواننده قرار داده است، به مطلب مورد نظر نمی‌پردازد. عموماً عنوان می‌کنند که حسین انجوی شیرازی از سادات انجوی شیراز بوده، و نیاکانش در سده ۱۰ ق به مقام شیخ‌الاسلامی و قاضی‌القضاتی رسیدند و پدر در همان سده به هند رحل اقامت افکند. به اعتبار سوابق خانوادگی، میر جمال‌الدین به دربار پیوست و به عنوان سیاستمدار و دولتمرد در زندگی سیاسی صاحب نام شد. افزون بر شخصیت سیاسی او به شخصیت علمی او نیز پرداخته‌اند که مشخصاً با پژوهش در متون فارسی به عنوان فرهنگ‌نویس معرفی می‌گردد.<sup>۱۱۸</sup> به این ترتیب، با این آگاهی اندک که از زندگی و سرگذشت مؤلف در اختیار داریم می‌توان در شخصیت سیاسی او یقین حاصل کرد، اما در چند و چون شخصیت علمی و زبان‌شناسانه وی بهتر است قدری محتاط بود، به‌ویژه آنکه ممکن است نفوذ سیاسی او تا حدودی در برجسته

(1). Prescriptive approach

شدن شخصیت علمی و ادبی اش مؤثر بوده باشد. به هر حال، چه شخصاً به تألیف فرهنگ جهانگیری دست یازیده باشد، چه به همت دیگران آنرا وجهه همت خود قرار داده باشد، بسیار شکرگزار هستیم که چنین فرهنگ در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی تهیه و تدوین شده است.

### برهان قاطع

تقریباً چهار دهه پس از فرهنگ جهانگیری، کتاب لغت یک‌زبانه و عمومی برهان قاطع تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، متخلص به برهان در ۱۰۶۲ق نوشته و به عبدالله قطب‌شاه، فرمانروا گلکنده در جنوب هند (۱۰۳۵-۱۰۸۳ق) پیشکش شد. مؤلف هدف خود را فروتنانه جمع‌آوری واژگان از فرهنگ لغت‌های موجود و مطرح روزگار خویش به طریق ایجاز و با حذف زواید یاد کرده است.<sup>۱۱۹</sup> این کتاب بیش از بیست هزار واژه، تقریباً سه برابر فرهنگ جهانگیری، دارد. در مقدمه کتاب کم‌وبیش پیروی کرده است، اما ترتیب واژگان در متن کتاب برخلاف فرهنگ جهانگیری است. این مطلب نشان از آن دارد که مؤلف نسبت به فرهنگ لغت مطرح پیش از خود واکنش عالمانه نشان داده است. زیرا الگوی مقدمه‌نویسی فرهنگ جهانگیری را به لحاظ محتوایی برگزیده، اما الگوی ترتیب واژگان در آنرا گویا به علت مخاطب‌گریزی نپسندیده است. این امر از یک‌سو، تأثیر فرهنگ جهانگیری و تعیین‌کننده بودن آنرا در سرنوشت فرهنگ‌نویسی فارسی پس از خود نشان می‌دهد، و از سوی دیگر سوق یافتن فرهنگ‌نویس به سوی مخاطب‌سالاری و مخاطب‌شناسی. در واقع، نظم دقیق الفبایی مدخل‌ها در برهان قاطع، برخورداری از حاصل تلاش فرهنگ‌نویسان پیشین و نیز درج واژگان و ترکیبات نو در زمینه‌های گوناگون موجب شد تا این فرهنگ به عنوان یک کتاب لغت عمومی از همان آغاز توجه همگان را جلب کرده و مورد استفاده بسیاری قرار گیرد. افزون بر اینها، برخلاف مؤلف فرهنگ جهانگیری، واژه‌های قرضی و دخیل در زبان فارسی را از یکدیگر جدا نکرد. بلکه یکجا فراهم آورد و در کنار هم قرار داد. این امر از نظر زبان‌شناسی بسیار درخور اعتناست، چه این ابتکار عمل از آن او باشد چه یک ابتکار عمل پسندیده‌ای را برگزیده باشد؛ هر چند بعدها و در روزگار ما محمد معین که با تصحیح برهان قاطع در واقع آنرا احیاء

نمود، در فرهنگ فارسی خود واژگان و ترکیبات دخیل را جداگانه آورد.<sup>۱۲۰</sup> به‌رغم این نکته‌ها و توفیق‌ها، انتقادهایی بر برهان قاطع کرده‌اند. در شبه‌قاره به‌طور زایدالوصفی از آن مدح یا ذم شده است.<sup>۱۲۱</sup> دبیرسیاقی در یک نقد گزنده و کوبنده، مؤلف برهان قاطع را به‌واسطه آنچه که نقل بی‌دریغ لغات دساتیری می‌خواند، «ملاً برهان» می‌نامد<sup>۱۲۲</sup> و عنوان می‌کند که او نخستین کسی است که این لغات مجعول و برساخته را در کتاب خود جمع کرده است.<sup>۱۲۳</sup> *دانشنامهٔ ادب فارسی*، تمام معایب کوچک و بزرگ برهان قاطع را برخاسته از اشتباهات فاحش مؤلف می‌داند و آنگاه به برخی از آنها اشاره می‌کند.<sup>۱۲۴</sup> به نظر می‌رسد که استفاده از برچسب «درست» یا «غلط» آن‌گونه که در بررسی تجویزی زبان دنبال می‌شد، در اینجا مشهود است. به‌رغم وجود برخی ایرادها در برهان قاطع، شاید بهتر آن است که در نقد و بررسی آن قدری محتاط باشیم و مشخصاً بررسی توصیفی را مبنای نقد و نظر قرار دهیم.

### فرهنگ رشیدی

دو سال پس از تألیف برهان قاطع، ملا عبدالرشید تتوی فرهنگ رشیدی را در شبه‌قاره نگاشت که از نظر نوع، یعنی یک‌زبانه و عمومی بودن، مشابه فرهنگ‌های مطرح آن روز بود. از نظر ترتیب کلمات، تقریباً الگوی برهان قاطع در آن به‌کار رفته بود، هرچند به آن تصریح نکرده بود. از لحاظ مقدمه‌نویسی، کم‌وبیش از الگوی فرهنگ جهانگیری پیروی شده بود، هرچند به لحاظ محتوا برخی مسائل دستور زبان فارسی را عالمانه‌تر از فرهنگ جهانگیری طرح و شرح کرده و به کمال رساند.<sup>۱۲۵</sup> همچنین یک فرایند واجی دیگر را در مقایسه با آنچه که پیشتر در فرهنگ جهانگیری عنوان شده بود، بر آن افزود و از آن به عنوان «اماله» یاد کرد.<sup>۱۲۶</sup> از حیث کمی، اندکی بیش از فرهنگ جهانگیری یعنی حدود نه هزار واژه را شامل می‌باشد. طبق مصرع دوم بیت: «گشت تاریخ وی از روی قبول / باد فرهنگ رشیدی مقبول»<sup>۱۲۷</sup> می‌توان تاریخ تألیف آنرا ۱۰۶۴ ق دانست. نام کامل مؤلف، ملا عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی تتوی است که رشیدی تتوی نیز گویند. «مدنی» نسبت نیاکان او را به مدینه، و «تتوی» نسبت او را به زادگاهش شهر تته می‌رساند. بنابراین به علت عرب‌تبار بودن و آشنایی خانواده با زبان عربی، و نیز به

اعتبار اقامت در شبه‌قاره با دو زبان عربی و فارسی نیک آشنا بود. وی نه تنها در فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه، بلکه در فرهنگ‌نویسی دوزبانه نیز *منتخب اللغة* (۱۰۴۶ق) را نگاشته بود. *رساله معربات* او نیز که دربارهٔ واژه‌های دخیل فارسی در عربی است، از فارسی‌دانی و عربی‌دانی او حکایت دارد. اما توفیق او را باید عمدتاً در فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه دانست. عبدالرشید همچون پیشینیان و رسم زمانه در مقام یک شاعر دست به تألیف کتاب لغت زد و فرهنگ رشیدی را نگاشت. اما از آنجا که نخبگان فرهنگ‌نویسی روزگار او نکته‌سنجی و رویکرد عالمانه را دنبال می‌کردند، ایشان نیز با نکته‌سنجی — نه ذوقی — میان کتاب لغت و فرهنگ (به معنای فرهنگ لغت) تفاوت قائل شد و با ذکر دلیل<sup>۱۲۸</sup>، لفظ «فرهنگ» را برگزید. هرچند دلیل او نزد صاحب‌نظران امروز پذیرفتنی نیست. رشیدی هدف از تألیف کتابش را ایرادهای وارد بر آنچه که «جامع‌ترین» فرهنگ‌های روزگار به‌ویژه فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری می‌خواند، می‌داند<sup>۱۲۹</sup>. به عقیدهٔ او چهار ایراد وارد است که در اینجا به علت نشان دادن نثر او در مواردی عیناً نقل می‌کنیم: «اول آنکه دو فرهنگ مزبور در حل لغات اطناب کرده‌اند به ایراد عبارات مکرره بی‌حاصل و اشعار متکثره لاطائل؛ دوم آنکه گاه تصحیح لفظ و توضیح اعراب و تنقیح معانی چنان که باید نکرده‌اند؛ سوم آنکه بعضی کلمات عربی و ترکی در میان فرس درج کرده‌اند و تنبیه ننموده‌اند که فرس نیست؛ چهارم آنکه بعضی لغات به تصحیفات خوانده و لغات متعدده پنداشته چند جا ذکر کرده‌اند و این امر در نسخه سروری بیش از فرهنگ جهانگیری به چشم می‌خورد»<sup>۱۳۰</sup>. در پایان عنوان می‌کند که «این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چند باب و خاتمه»<sup>۱۳۱</sup>. ظاهراً اثری از «خاتمه» پیدا نیست.

این رویکرد در نقد فرهنگ‌نویسی را باید افزون بر یافته‌ها و بررسی‌های مؤلف، در سنت نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره جست، که در واقع ادامهٔ سنت نقد ادبی نزد مسلمانان است. هرچند این نقدها بیشتر به صورت سرقت‌های ادبی، تأثیر روش و اندیشه ادیبان بر یکدیگر، بررسی جایگاه ایشان در میان معاصران، بررسی صناعات ادبی و درون‌مایهٔ آثار بوده و رایج‌ترین انواع نقد، نقد فنی، تاریخی و درون‌مایه‌ای بوده است، قدر مسلم نقد ادبی در شبه‌قاره پیش از آنکه به شکل مستقل دنبال شود، در محافل ادبی و در آثار گوناگون دیگر به شکل متن‌های انتقادی نمود یافت. این متن‌های انتقادی

تقریباً همه حوزه‌های ادبیات و هر آنچه که در علوم ادبی دنبال می‌شد از جمله فرهنگ‌نویسی را شامل می‌شد. آنچه مؤلف فرهنگ رشیدی در مقام شاعر و فرهنگ‌نویس انجام داده، نمونه‌ای از این نوع نقدهاست. بعدها مشخصاً از اواخر سده ۱۳ق نقد آنچه متون ادبی اطلاق می‌شد، به فضای رقابتی شاعران محدود نماند.<sup>۱۳۲</sup>

پیش از آنکه به نقد و ارزیابی آراء و اندیشه‌های فرهنگ‌نویسانه عبدالرشید تتوی بپردازیم، باید خاطر نشان کرد که دانشمندان صاحب صلاحیت به آن پرداخته‌اند. در این میان می‌توان به نقد داعی‌الاسلام اشاره کرد. وی در دیباچه فرهنگ خود همه خرده‌گیری‌های رشیدی از فرهنگ جهانگیری را بی‌پایه می‌داند و متذکر می‌شود که «سبب اولش که جهانگیری در بیان لغات طول داده و اشعار زیاد بی‌فایده آورده، به کلی برضد رشیدی است که به اجمال و اختصار بیان کوشیده و نتیجه این شده که تحقیق معانی الفاظ در کتاب او ناقص مانده...». به نظر او جهانگیری ملتفت این نکته بوده که اگر لفظ شاهد قافیه واقع شود، باید شعر قبل یا بعد آنرا نیز آورد تا حرکات لفظ معلوم شود، حال آنکه رشیدی به کلی غافل از این نکته بوده است. «سبب دوم رشیدی هم بیجا است، جهانگیری چنان کار نکرده... سبب سوم برضد رشیدی هم هست که او هم بسیاری از الفاظ عربی را به نام فارسی درج کرده سروری و جهانگیری و رشیدی هر سه عربی‌دان بوده‌اند اما در نقل الفاظ از فرهنگ‌ها همیشه رجوع به کتب لغت عربی نمی‌کرده‌اند... سبب چهارم تألیف رشیدی برضد خودش هم هست که او هم تصحیفات و تحریفات مرتکب شده و بعضی از آنها را مؤلف سراج گرفته». وی در ادامه در دفاع از جهانگیری عنوان می‌کند که از آغاز فرهنگ‌نویسی شعری ابوحفص سغدی تا جهانگیری هفتصد سال گذشته بود و رویه فرهنگ‌نویس‌ها نقل از هم و گرفتن الفاظ شعری از دیوان شاعران بوده، نسخه‌های کتاب اغلب به دست کاتبان جاهل نوشته می‌شد و فرهنگ‌نویسان الفاظ تصحیف شده از آن کتاب‌ها را ضبط می‌کردند، حال چگونه می‌توان توقع داشت جهانگیری همه آن تصحیف‌ها را درست کرده باشد؛ همین‌طور نباید انتظار داشت که رشیدی تصحیف‌های باقی مانده را اصلاح کرده باشد، هرچند خود یقین حاصل کرده باشد. داعی‌الاسلام ترتیب فرهنگ رشیدی را ملاحظه حرف اول و دوم و برای استعمال

بهتر از جهانگیری می‌داند، گو اینکه عنوان می‌کند به خوبی برهان قاطع نیست، و از این رو معتقد است از هر دو کتاب مشهورتر شده است. در پایان نتیجه می‌گیرد که فرهنگ رشیدی خلاصه فرهنگ جهانگیری «با بعضی از تحقیقات مخصوصه رشیدی و اضافه بعضی الفاظ» است<sup>۱۳۳</sup>. عظمت کار جهانگیری نزد داعی‌الاسلام چنان بسیار است که آنرا «اجتهادی» می‌داند. به نظر می‌رسد که به کار بردن لفظ «اجتهادی» از نظر سبک‌شناسی، نشان از شخصیت دینی و مذهبی منتقد دارد (شرح او بعداً خواهد آمد). باری، داعی‌الاسلام معتقد است فرهنگ‌نویسی در آغاز بیان الفاظ زنده یک منطقه برای اهل منطقه دیگر بوده است. ابوحفص سغدی الفاظ تورانی را برای اهل خراسان نوشت و اسدی طوسی الفاظ توران و خراسان را برای اهل آذربایجان نگاشت. اما به مرور زمان، فرهنگ‌نویسان الفاظ فرهنگ‌ها را مرده و به کلی جدا از زبان زنده تلقی کردند و فقط از همدیگر نقل می‌کردند و در واقع هیچ‌گاه آنها را با زبان زنده نمی‌سنجیدند. در نتیجه، تصحیف‌ها و تحریف‌های بسیار در آن الفاظ راه یافت. وی حتی سروری کاشانی را نیز «نقال» می‌داند. به نظر او نخستین کسی که متوجه این نکته شد که الفاظ کتاب لغت را با زبان‌های زنده منطقه‌ای بسنجد و تصحیف‌ها و تحریف‌ها را بردارد، مؤلف فرهنگ جهانگیری بود<sup>۱۳۴</sup>.

واقعیت این است که نه فرهنگ‌نویسان نه منتقدان کتاب‌های لغت به این مطلب اشاره نکرده‌اند که با چه نوع فرهنگ و کتاب لغت سر و کار داشته‌اند. به دیگر سخن، صاحبان این‌گونه آثار عنوان نمی‌کنند چه نوع فرهنگی می‌نگارند، و منتقدان این آثار نیز اشاره نمی‌کنند چه نوع کتاب لغتی را نقد می‌کنند. این امر تا حدودی مانع از درک متقابل شده است. به نظر می‌رسد رشیدی فرهنگ لغت عمومی را فرهنگ جامع پنداشته است، چنان که هدف از نگاشتن کتاب لغت خویش را ایراد بر فرهنگ‌های جامع روزگار خویش دانسته است (لفظ «فرهنگ‌های جامع» از اوست). از سوی دیگر، با نثری تقریباً عربی زده، پنداری از یک‌زبان بودن فرهنگ جهانگیری غافل است، به همین دلیل عنوان می‌کند «در حل لغات اطناب کرده‌اند» حال آنکه ویژگی بارز فرهنگ یک‌زبان در تعریف واژگان است. به‌رغم این نکته‌ها، اشاره به واژگان قرصی و دخیل زبان فارسی را در متن کتاب لغت ضروری می‌داند و تأکید دارد که فرهنگ‌نویس باید بر فارسی نبودن آنها از نظر منشأ واژگانی اشاره کند. همچنین بر نحوه ارائه اطلاعات آوایی و معنایی فرهنگ

جهانگیری ایراد گرفته است و آوردن یک لفظ را در چند مورد به علت تعدد تلفظ یا صورت‌های املائی متعدد کار ناصواب دانسته است. روشن است که این نکته از نظر فرهنگ‌نویسی علمی امروزه مقبول و متداول است. اما در نقد بخش آوایی چندان توفیقی نیافت زیرا در فرهنگ جهانگیری به معنای همزمانی و نیز در زمانی لفظ کم‌وبیش توجه شده بود و حتی می‌توان گفت اطلاعات معنایی واژگان در فرهنگ رشیدی کم‌وبیش مشابه فرهنگ جهانگیری است<sup>۱۳۵</sup>، به نظر می‌آید رشیدی بیشتر به بررسی آواشناختی توجه کرده است، اما مؤلف فرهنگ جهانگیری به جنبه معنشناختی واژگان. به این ترتیب، نمی‌توان مانند داعی‌الاسلام همه نقدهای رشیدی بر فرهنگ جهانگیری را بی‌پایه دانست.

### فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۲ق

در سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی فارسی، شبه‌قاره سده ۱۲ق همچون سده پیشین پیشتاز است، هر چند به لحاظ پربار بودن شاید نتواند کوس برابری با آن زند<sup>۱۳۶</sup>. شبه‌قاره به راستی حقی بزرگ به گردن حتی فرهنگ‌نویسی عربی نیز دارد. زیرا سید مرتضی زبیدی، صاحب *تاج‌العروس* هندی تبار بود که در جهان عرب می‌زیست. باری، زبان فارسی از سویی در این سده در شبه‌قاره با زبان اردو که مرکب از فارسی و یک زبان هندی بود در کشمکش افتاد و از سویی دیگر در ایران دو دوره متفاوت یعنی صفویه و قاجاریه را تجربه کرده بود، که این رویدادها در جهت‌گیری علوم ادبی بی‌تأثیر نبود. شاید به همین دلیل، در حالی که در طول سده مورد بحث، کتاب لغت یک‌زبانۀ فارسی در ایران نگاشته نشد، فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره به حیات خود ادامه داد، هر چند ضرورت تدوین فرهنگ لغت عربی به فارسی در ایران سده ۱۲ق به علت رواج مجدد عربی‌نویسی احساس شد، و به دنبال آن *سماء‌الاسماء* تدوین شد یا آنکه ترجمه برخی از کتاب‌های لغت مطرح مشخصاً *قاموس فیروزآبادی* در جهان ایرانی در دستور کار قرار گرفت<sup>۱۳۷</sup>. ویژگی بارز این کتاب‌ها در به کار بستن اصول فرهنگ‌نویسی نبود، بلکه آنچه مشهود است گرایش به سوی حجیم کردن و قطور کردن کتاب‌های لغت است و تا حدودی نزدیکی به سنت دایرة‌المعارف‌نویسی به چشم می‌خورد. این نیز گفتنی است که *بحارالانوار* - اگر بتوان

آنرا دایرةالمعارف به شمار آورد - در آغاز این سده فراهم شد. باری، هرچه مرز فرهنگ‌نویسی کم‌رنگ‌تر می‌گشت، تعریف آن دشوارتر می‌گشت. اینکه فرهنگ‌های لغت عموماً حاوی اطلاعاتی درباره‌ی واژگان یک یا چند زبان باشند، اما دایرةالمعارف‌ها حاوی اطلاعاتی درباره‌ی موضوعات دانش بشری، اشیاء و اشخاص باشند<sup>۱۳۸</sup> چندان با اهمیت تلقی نمی‌شد. از این رو تعیین حد فاصل و مرز دقیق میان این دو گروه کتاب‌های مرجع بسیار مشکل گشت. به دنبال آن در سده بعد، کتاب‌های لغت قطورتر و حجیم‌تر مانند فرهنگ *آنندراج* نگاشته شد و در روزگار ما از این نوع *لغت‌نامه دهخدا* تهیه و تدوین شد. باین همه، در این سده فرهنگ‌نویس تأثیرگذاری همچون سراج‌الدین علی خان آرزو ظهور کرد (به قول مشهور ۱۱۰۱-۱۶۹۱ق) درباره‌ی تاریخ دقیق تولد او اتفاق نظر وجود ندارد<sup>۱۳۹</sup>.

### سراج‌اللغات

فرهنگ یک‌زبانۀ فارسی و عمومی به ترتیب الفبایی با الهام از روش *برهان قاطع*، یعنی با رعایت حرف‌های اول، دوم و سوم، همراه با شاهد شعری خصوصاً از نظامی، مشتمل بر چهل هزار واژه فارسی، در ۱۱۴۷ق نگاشته شد. مؤلف آن، سراج‌الدین علی خان، ملقب به استعداد خان، متخلص به آرزو، معروف به خان آرزو، مانند بسیاری از فرهنگ‌نویسان در شعر و شاعری مقامی والا یافت و چندی منصب دولتی اختیار کرد، و به اعتبار آن نه غم نان داشت نه غم جا. باری، ادیب پرکار و صاحب آثار فراوان است که آثارش عموماً درباره‌ی علوم ادبی آن روزگار است<sup>۱۴۰</sup>. تا آنجا که به زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی ارتباط دارد، می‌توان به *سراج‌اللغات* که *سراج‌اللغه* نیز گویند، *چراغ هدایت*، *نوادرالالفاظ*، *زاید‌الفوائد* و مثنی‌ا اشاره کرد<sup>۱۴۱</sup>. گویا سراج‌الدین در نام‌گذاری برخی آثارش که از لفظ «سراج» به معنای «چراغ» استفاده کرد، هدف خاصی داشت که علت آنرا باید در فضای علمی و فکری آن روزگار جست. باری، وی تحت تأثیر نقدنویسی فارسی در شبه‌قاره به نقد فرهنگ‌های مطرح پیشین از جمله فرهنگ *جهانگیری*، *برهان قاطع* و فرهنگ *رشیدی* پرداخت و با الهام از آنها *سراج‌اللغات* را نگاشت، چنان که هدف از تألیف آنرا اصلاح تصحیف و تحریف فرهنگ‌های پیشین، به‌ویژه *برهان قاطع*، عنوان کرده بود<sup>۱۴۲</sup>. به‌رغم این نکته، شیمیل عنوان می‌کند که خان آرزو *برهان قاطع* را به صورت *سراج‌اللغات*



در آورد<sup>۱۴۳</sup>. شاید فرصتی که نصیب رشیدی نشد، سراج‌الدین به حکم جبر زمان از آن برخوردار گشت. برای نشان دادن تلفظ از کلمات هموزن استفاده کرد؛ به اطلاعات نحوی در متن فرهنگ تقریباً بی‌اعتنا بود؛ و برای نشان دادن تعریف و معنا از رهگذر نقد برهان قاطع سود جست. وی کلمات و اصطلاحاتی را جمع‌آوری کرد که در قدیم مورد استعمال شاعران فارسی‌سرا بود، اما در لغت‌نامه‌های مطرح ذکری از آنها به میان نیامده یا دست‌کم به غلط عنوان شده است. به همین دلیل، وی به نقد آنها پرداخت؛ از این‌رو داعی‌الاسلام *سراج‌اللغة* را کتابی می‌داند که بیشتر در علم نقد لغت است تا کتاب لغت<sup>۱۴۴</sup>. سراج‌الدین افزون بر مسائل واژه‌شناسی، به مباحث زبان‌شناسی تطبیقی مشخصاً به رابطهٔ زبان فارسی با سنسکریت نیز اشاره کرده است.

از دیگر آثار زبان‌شناسانه و فرهنگ‌نویسانه، *چراغ‌هدایت* به عنوان تکمله و جلد دوم *سراج‌اللغات* خوانده شده است. زیرا برخلاف *سراج‌اللغات*، به الفاظ و اصطلاحات شاعران متأخر عصر صفوی پرداخته و دارای مطالب بحث‌انگیز دربارهٔ کاربرد فارسی در هند است. *نوادرالفاظ* به عنوان واژه‌نامهٔ عمومی و چهارزبانه (اردو، فارسی، عربی و ترکی) از حضور او در فرهنگ‌نویسی چندزبانهٔ فارسی حکایت دارد و در واقع این کتاب، نقد فرهنگ اردو - فارسی غرایب‌اللغات است. *زاید‌الفواید* به عنوان یک واژه‌نامهٔ خاص و موضوعی به فعل‌های فارسی و اسم‌های معنا و مشتق از آنها می‌پردازد<sup>۱۴۵</sup>. *معیارالافکار* نیز در علم هجا و نحو زبان فارسی است که گویا امروزه نسخه‌ای از آن در دست نیست<sup>۱۴۶</sup> اما ریحانه خاتون آنرا رساله‌ای دربارهٔ دستور زبان می‌داند<sup>۱۴۷</sup>. از میان آثار سراج‌الدین باید به اثر ماندگار مثمر اشاره کرد، چه مؤلف در این کتاب آرائی دارد که به اعتبار آن می‌توان او را به حق از پیشگامان زبان‌شناسی فارسی به شمار آورد. ما آشنایی با آراء و اندیشه‌های زبان‌شناسانه او را مدیون ریحانه خاتون هستیم، که چاپ انتقادی آنرا وجههٔ همت خود ساخت و آنگاه پیشگفتار و مقدمه‌ای عالمانه به زبان انگلیسی بر آن نگاشت. اما پیش از پیشگفتار و مقدمه ریحانه خاتون، یادداشت و پیشگفتاری به زبان انگلیسی به قلم صدیقی نگاشته شده که این نسخه چاپی را بسیار خواندنی کرده است. صدیقی در آغاز پیشگفتارش مثمر را به عنوان یک تحلیل زبان‌شناسانه معرفی می‌کند و آنگاه به جایگاه آن در تاریخ زبان‌شناسی فارسی می‌پردازد. باری، عنوان کتاب مورد بحث نزد پژوهشگر

علاقمند به زبان‌شناسی عربی یادآور المزهَر سیوطی است در دستور زبان و زبان‌شناسی عربی. تأثیرپذیری به نام‌گذاری کتاب محدود نیست، بلکه در طرح ساختاری آن نیز از الگوی المزهَر پیروی کرده است. خان آرزو قرابت زبان فارسی با زبان سنسکریت را به طور عالمانه طرح و شرح کرد. استدلال او در این نظریه‌پردازی مبتنی بر تحلیل دقیق شماری از واژگان این دو زبان بود که با هم شباهت بسیار داشتند. این نظریه، پایه تحقیقات بیشتر درباره رابطه میان زبان‌های هندوایرانی شد.<sup>۱۴۸</sup> سراج‌الدین زمانی به این آراء زبان‌شناسانه پرداخت که زبان‌شناسی هنوز یک رشته علمی مستقل نبود. متأسفانه دیگران آراء او را به طور منسجم دنبال نکردند. بسیار قابل تأمل است که یکی دو دهه پس از او (۱۷۸۶م) در شبه‌قاره یک انگلیسی به نام سر ویلیام جونز توانست به گونه‌ای رابطه نزدیک میان زبان سنسکریت و زبان‌های یونانی، لاتین و ژرمنی را بیان کند که از یک سو زمینه دیگری در زبان‌شناسی نزد زبان‌شناسان اروپا گشود<sup>۱۴۹</sup> و از دیگر سو آغاز زبان‌شناسی تاریخی در مقام یک علم شکل گرفت.<sup>۱۵۰</sup> وی که به جونز ایرانی معروف است<sup>۱۵۱</sup> با فرهنگ‌نویسی فارسی بیگانه نبود، چنان که از نامه‌های وی پیداست تصحیح و چاپ یک فرهنگ فارسی مانند فرهنگ جهانگیری در شمار طرح‌های علمی و ادبی بزرگی بود که همواره در سر می‌پروراند.<sup>۱۵۲</sup>

یافته‌ها و بررسی‌های سراج‌الدین نشان داد که برای اطلاعات موثق به نیاکان برگشتن در واقع اتلاف وقت محض است.<sup>۱۵۳</sup> البته، او از مسائل زبانی ایران باستان کاملاً آگاه نبود. به همین دلیل، در مواردی احتمالاً از گزند خطا در امان نبوده است، گو اینکه پیش از او نیز صاحب‌نظران صاحب‌نامی چون مؤلف فرهنگ جهانگیری و نیز مؤلف برهان قاطع دچار چنین لغزش‌هایی شده بودند.<sup>۱۵۴</sup> با وجود این، از آنجا که دانشمند نواندیشی بود خود را مقید به تقلید از استادان آن فن نکرد. او واژگان کهن را در *سراج‌اللغة*، و واژگان متداول فارسی را در *چراغ هدایت* گردآورد. این ابتکار عمل و طرح نو در انداختن، نویدبخش پی بردن به تفکیک زبان‌شناسی تاریخی از زبان‌شناسی همزمانی است که سده‌های پس از او در واقع اهتمام زبان‌شناسان در اروپا بود. افزون بر این، ادامه کار سراج‌الدین می‌توانست نویدبخش برخورداری بیشتر از فرهنگ‌نویسی سنسکریت باشد که چندان مورد اعتنای فرهنگ‌نویسان فارسی نبود.<sup>۱۵۵</sup> زیرا بیشتر فرهنگ‌نویسان فارسی

در شبه‌قاره با فرهنگ‌نویسی سنسکریت و ویژگی‌های زبان‌شناسانه آن بیگانه بودند.<sup>۱۵۶</sup> از آنجا که سبک زبان فارسی به طور روزافزون درگیر عبارت‌های نادر و کلمات تازه‌ساز شده بود، تهیه و تدوین فرهنگ‌هایی در این باره در سده ۱۲ ق بسیار ضروری بود. که شماری از شاگردان و تربیت‌یافتگان خان آرزو به این امر پرداختند<sup>۱۵۷</sup>، اما بر سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی فارسی چندان تأثیرگذار نبودند. به‌رغم این واقعیت، در فرهنگ‌نویسی دوزبانه یا چندزبانه که زبان مبدأ یا مقصد آن یکی از زبان‌های اروپایی به شمار می‌رفت، چنین نبود. در این باره می‌توان به کهن‌ترین فرهنگ فارسی - انگلیسی، فرهنگ ریچارد سون، اشاره کرد.

### فرهنگ ریچارد سون

طبق نسخه عکسی از روی ویرایش ۱۸۱۰م، عنوان روی جلد کتاب کهن‌ترین فرهنگ انگلیسی به فارسی، و مؤلف آن جان ریچارد سون خوانده شده است. این کتاب به عنوان یک فرهنگ سه‌زبانه (انگلیسی - فارسی - عربی) در دانشگاه آکسفورد منتشر شد. ناشر ایرانی کتاب، چاپ این کتاب (۱۷۸۰م) را از نخستین نتایج مأموریت انگلیسی‌ها در شبه‌قاره می‌داند.<sup>۱۵۸</sup> این کتاب به منظور ابزار کمکی برای انگلیسی‌هایی نوشته شد که نیاز به برقراری ارتباط با فارسی‌زبانان در یک محدوده جغرافیایی وسیع از کاشغر و هند تا کاشان و همدان داشتند. گاه ترکیب‌هایی به چشم می‌خورد که خود ساخته‌اند اما همین ترکیب‌های خودساخته هم اینک در پاره‌ای از جهان ایرانی مانند افغانستان یا تاجیکستان متداول‌اند، مثلاً «ناگران» به جای سبک، و «عجبناک» به جای متعجب. شاید دلیل اصلی این نوع واژه‌سازی در امکانات گسترده زبان فارسی برای واژه‌سازی باشد. باری مؤلف در بهره‌برداری از این ویژگی گاه افراط کرده است. این کتاب به‌رغم سه‌زبانه بودن عمدتاً به واژگان زبان فارسی و معادل آنها در زبان انگلیسی پرداخته، و نسبت به اطلاعات آوایی و دستوری واژگان تقریباً بی‌اعتناست. نخستین بار در ۱۷۸۰م منتشر شد و سی سال بعد در ۱۸۱۰م با ویرایش چارلز ویلکنز تجدید چاپ و تحت عنوان فرهنگ ویلکنز شهرت یافت. آنگاه، فرانسیس جانسون در ۱۸۵۲م و استینگاس در ۱۸۹۲م ویرایش‌های دیگری بر آن انجام دادند که به فرهنگ جانسون و فرهنگ استینگاس

مشهور شد<sup>۱۵۹</sup>. البته استیونگاس هدف خود را نشر تازه و پیراسته‌ای از فرهنگ جانسون عنوان کرده بود<sup>۱۶۰</sup>. باری، حضور نام ریچارد سون بر پیشانی چاپ بعدی از ارزش‌های کار او خبر می‌دهد.

### فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۳ق

فرهنگ‌نویسی فارسی آنچه از سده پیش به ارث برده بود، حفظ کرد و اندکی بر آن افزود<sup>۱۶۱</sup>، هرچند سهم ایران و شبه‌قاره یکسان نبود. واقعیت این است که رویدادهای گوناگون در ایران و شبه‌قاره اندک نبود. زبان اردو در شبه‌قاره تقریباً جای زبان فارسی را در شعر گرفت، زیرا استعمار انگلیس آنرا در ۱۲۵۱ق از رسمیت انداخت. اما همچنان زبان فارسی موقعیت خود را به عنوان زبان عالی ادبیات حفظ کرد<sup>۱۶۲</sup> و دو تن از بزرگ‌ترین شاعران شبه‌قاره، میرزا اسدالله غالب که در شعر و نثر روش تازه در پیش گرفت<sup>۱۶۳</sup>، و محمد اقبال که آنه ماری شیمل او را چکیده بهترین سنت‌های اندیشه و شعر اسلامی هند می‌داند<sup>۱۶۴</sup>، از زبان فارسی برای بیان احساسات و عقاید خود سود جستند. غالب در سرودن شعر از زبان محاوره بهره گرفت، هرچند مدعی است که به زبان خالص کلاسیک چنگ زده است<sup>۱۶۵</sup>. اما در فرهنگ‌نویسی انگیزه دیگری را دنبال کرد و قاطع برهان را در مقابل برهان قاطع نگاشت که بر سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی فارسی تأثیرگذار نبود، حال آنکه استفاده از واژگان محاوره‌ای در فرهنگ‌نویسی زمان او می‌توانست نویدبخش تحول تکاملی در این عرصه باشد. در حالی که صاحب‌نظران زبان فارسی و ادبیات آن در جهان ایرانی سرگرم نقد و نقدنویسی، تذکره‌نویسی و گاه تقریظ‌نویسی بودند، هم‌قطاران‌شان در اروپا در مقام ایران‌شناس سرگرم نظریه‌پردازی بودند و پایه‌های علمی زبان‌شناسی فارسی را بنیان می‌نهادند<sup>۱۶۶</sup>.

درباره ایران نیز باید گفت که در نیمه نخست این سده، انحطاط علمی و ادبی ایران را فراگرفته بود و در نیمه دوم آن، پس از گشایش درها به سوی غرب، و رفتن برخی از ایرانیان به اروپا و بازگشت ایشان، نهضت تجدیدخواهی گسترش یافت و نیاز به آموزش زبان‌های اروپایی احساس شد. به اعتبار آن، زبان عربی که از دانش اروپایی تهی بود، اهمیت خود را برای مدتی از دست داد و در برابر زبان‌های اروپایی در ایران رنگ باخت.

از این رو، شگفت نیست در ایران سده ۱۳ق فرهنگ‌نویسی عربی - فارسی عموماً به چند جزوه کوچک و چند منظومه به تقلید نصاب و شماری شرح بر آن پدید آمد<sup>۱۶۷</sup>. باری در مقام مقایسه، شبه‌قاره به راستی پیشتاز است زیرا *غیاث‌اللغات* به عنوان فرهنگ فارسی یک‌زبانه که داعی‌الاسلام آنرا تنها فرهنگ اصیل و محققانه سده ۱۳ق می‌داند<sup>۱۶۸</sup>، و نیز *منتهی‌الارب* به عنوان فرهنگ دوزبانه عربی - فارسی که پایه و مایه فرهنگ آنندراج<sup>۱۶۹</sup> و فرهنگ نفیسی نیز بود، در شبه‌قاره نگاشته شدند<sup>۱۷۰</sup>.

### غیاث‌اللغات

فرهنگ فارسی عمومی و یک‌زبانه مشتمل بر حدود پانزده هزار عنوان لغوی و دارای نثری ساده و روان، تألیف محمد غیاث‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری در سال ۱۲۴۲ق، که هدف از نگاشتن آن خواهش دوستان مؤلف برای آموختن نظم و نثر فارسی عنوان شده است<sup>۱۷۱</sup>. ترتیب به کار رفته در متن کتاب برای نشان دادن واژگان، که عدم رعایت ترتیب کامل حروف تهجی در ضبط لغات است<sup>۱۷۲</sup>، در واقع نقض هدف تدوین عنوان شده است<sup>۱۷۳</sup> و برای یافتن لفظ مورد نظر باید کل فصل کتاب را گشت<sup>۱۷۴</sup>. طبعاً این شرایط برای استفاده از کتاب لغت چه نزد مبتدی چه نزد شخص آشنا به کتاب لغت پسندیده نیست. مؤلف پیکره زبانی فرهنگ را از متون شعری و نثر فارسی و نیز از کتاب‌های لغت گردآوری کرده است. او برای نشان دادن تلفظ از الگوی متداول یعنی قید فتح، ضم و کسر پس از مدخل بهره جسته است و گاه چند و چون تغییرات آوایی را پس از تعریف لفظ عنوان کرده، چنان‌که در ذیل لفظ «لغت» در متن کتاب به چشم می‌خورد. نسبت به اطلاعات نحوی مدخل‌ها بی‌اعتنا بوده، و در نشان دادن معنا و تعریف مدخل‌ها به قدر مقدور به ذکر مأخذ و منبع استناد کرده است. گاه در تعریف مدخل‌ها به شیوه دایرة‌المعارف‌ها عمل کرده، چنان‌که ذیل «هفت اقلیم» و «عروض» به چشم می‌خورد. به نظر چنان می‌نماید که قلمرو فرهنگ‌نویسی و چند و چون آن هنوز کاملاً تعریف و تبیین نشده بود. به‌رغم این نکته‌ها، مؤلف در گردآوری واژگان از زبان گفتاری و نوشتاری اهتمام بسیار نشان داده است که می‌توان آنرا ادامه یک سنت پسندیده در فرهنگ‌نویسی فارسی دانست که از چند سده پیش کم‌وبیش آغاز شده بود. بر این

پایه، می‌توان کتاب مورد بحث را جامع کلمات پر کاربرد دانست که امتیازی خاص به آن بخشیده است.

### انجمن آرای ناصری

بیش از چهار دهه پس از تألیف *غیاث‌اللغات* در هند، در سال ۱۲۸۸ ق در ایران فرهنگی نگاشته شد که جایگاهی برتر از *غیاث‌اللغات* در سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی فارسی نیافت. عنوان آن *انجمن‌آرا* از رضاقلی خان امیرالشعرا و لله‌باشی، متخلص به هدایت، و معروف به رضاقلی خان هدایت، در مقام ادیب پرآوازه عصر قاجار است. لفظ «ناصری» که بدان افزوده شده، به ناصرالدین شاه قاجار اشاره دارد.<sup>۱۷۵</sup> مع‌الوصف تکرار و تقلید محض از *غیاث‌اللغات* نیست، چه در ترتیب واژگان از حروف تهجی استفاده کرده، و در نشان دادن تلفظ از کلمه هموزن سود جسته است برخی محققان، فرهنگ ناصری را به عنوان یکی از چهار فرهنگ از میان بزرگ‌ترین فرهنگ‌های فارسی معرفی کرده است، بی‌آنکه به جایگاه آن در سیر تکاملی فرهنگ‌نویسی فارسی اشاره کرده باشد.<sup>۱۷۶</sup>

### فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۴ق

داعی‌الاسلام ویژگی بارز فرهنگ‌نویسی فارسی را در سده ۱۴ق احساس نیاز جدید فرهنگ‌نویسان به شامل کردن واژگان گفتاری و نوشتاری در متن کتاب لغت می‌داند و آنگاه طلایه‌دار این رهیافت را از نظر جغرافیای فرهنگ‌نویسی سرزمین هندوستان معرفی می‌کند.<sup>۱۷۷</sup> بی‌آنکه درباره فضل تقدم شبه‌قاره در رویکرد جدید تردید داشته باشیم، مهم است که علت اصلی آنرا از یک‌سو آشنایی بیشتر فرهنگ‌نویسان با زبان سنسکریت<sup>۱۷۸</sup> و از دیگر سو تحولات سیاسی بدانیم. شهریار نقوی اساساً برپایه تحولات سیاسی در شبه‌قاره، سده ۱۴ق را «دوره جدید» می‌خواند که در بررسی او از نظر تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره به عنوان «دوره سوم» قلمداد شده است.<sup>۱۷۹</sup> این تحولات زمینه آشنایی با فرهنگ‌نویسی اروپایی را فراهم کرد و از رهگذر آن، نخبگان آشنا به زبان‌های اروپایی یافته‌های خود را در فرهنگ‌نویسی کم‌وبیش به کار بستند. از حیث ترتیب کلمات، روش جدید مطابق با حرف اول کلمات را به کار بستند و به این ترتیب،

روش فرهنگ‌های شعری رفته‌رفته رنگ باخت و از رونق افتاد. به لحاظ اندازه و میزان واژگان، سنتی که از یکی دو سده پیش بنیان نهاده شده بود، در سده ۱۴ق به اوج خود رسید و فرهنگ آنندراج نگاشته شد که در حدود پنجاه هزار مدخل واژگانی داشت. این کتاب نخستین فرهنگ زبان فارسی در این حجم به شمار می‌رود که واژگان فارسی و هم واژگان دخیل از زبان‌های عربی، ترکی، هندی، یونانی و لاتین، را در خود جای داده بود.<sup>۱۸۰</sup> حتی فرهنگ‌های بزرگ‌تر مانند *آصف‌اللغات* و *ارمغان آصفی* هر یک در چندین مجلد نگاشته شدند.<sup>۱۸۱</sup> این نیز گفتنی است که نخستین بانوی فرهنگ‌نویس فارسی در سده ۱۴ق در شبه‌قاره می‌زیست.<sup>۱۸۲</sup> افزون بر اینها، کم‌وبیش از سده ۱۴ق به بعد، دوره‌ای در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی پدید آمد که می‌توان از آن — حتی اگر بسیار تصنعی باشد — به عنوان «دوره فرهنگ‌نویسی علمی» یاد کرد. منظور از فرهنگ‌نویسی علمی، نگرش علمی به زبان و واژگان زبان، توجه به ویژگی پویایی زبان، توجه به شمّ زبانی یا ذائقه زبان‌شناختی اهل زبان، کاستن نقش ارجاعی و افزودن نقش آموزشی فرهنگ زبان، مخاطب قرار دادن بخشی عظیم از سخنگویان زبان، و اجتناب از تکرار فرهنگ‌های پیشین زبان است.<sup>۱۸۳</sup> به‌رغم این واقعیت که فرهنگ‌نویسی علمی داشت شکل می‌گرفت، نوع دیگر فرهنگ‌نویسی که می‌توان از آن به عنوان «فرهنگ‌نویسی سنتی» تعبیر کرد، همچنان به حیات خود ادامه داد. علت «سنتی» خواندن آن به واسطه مشخصه‌هایی است که در این نوع به چشم می‌خورد که عبارت‌اند از: تکرار فرهنگ‌های پیشین زبان، توجه صرف به نقش ارجاعی بودن کتاب‌های لغت، در نظر گرفتن شمار اندکی از فارسی‌زبانان به عنوان مخاطبان فرهنگ زبان، نادیده انگاشتن شمّ زبانی یا به قول ظریفی «ذائقه زبان‌شناختی» اهل زبان، و عدم توجه به جنبه علمی بودن زبان.<sup>۱۸۴</sup>

روشن است که این نوع فرهنگ‌نویسی، فن است نه علم؛ باری در این عصر دو علم از علوم انسانی، یعنی کتابداری و زبان‌شناسی به پاس خدمات دانشمندان و متخصصان رشد کرد و فرهنگ‌نویسی فارسی نیز مستقیم یا غیرمستقیم از آن برخوردار شد. چنین دانشمندانی از رهگذر نوشته‌های خود آنچه را که فرهنگ‌نویسی به آن نیاز داشت، شناختند و به سهم خود به تدریج گام‌هایی برداشتند. پیش از آنکه به آن پردازیم، شایسته است به روحانی برجسته ایران که تجربه‌های خود را بیشتر در ایران اندوخت و

در شبه‌قاره به کار بست، یعنی سید محمدعلی داعی‌الاسلام (۱۲۵۴-۱۳۳۰ش) اشاره شود.<sup>۱۸۵</sup> او با اثر ماندگارش فرهنگ نظام می‌توانست انقلابی در فرهنگ‌نویسی فارسی پدید آورد، هرچند فرهنگ‌نویسی علمی را در تاریخ زبان فارسی بنیان نهاده است.

### فرهنگ نظام

در نخستین دهه از قرن حاضر شمسی، یعنی یک سال پس از انتقال قدرت در ایران از قاجاریه به پهلوی، مشخصاً در ۱۳۰۵ق فرهنگ‌نگاری در شبه‌قاره نگاشته شد که عنوان آن فرهنگ نظام بود. فرهنگ فارسی یک‌زبانه و جامع، با ترتیب حروف تهجی و با نثری روان در پنج جلد، به سرمایه‌ی نظام حیدرآباد که علت نام‌گذاری آن نیز همین است. هدف مؤلف از تدوین آن، رفع خلأ موجود در فرهنگ‌نویسی فارسی عنوان شده و کتاب حاضر را نخستین فرهنگ جامع زبان فارسی خوانده است.<sup>۱۸۶</sup> البته، برداشتی که مؤلف از لفظ «جامع» داشت، جامع تمام الفاظ زبان بود، نه آنکه به واژگان شعر فارسی محدود ماند.<sup>۱۸۷</sup> وی آراء و اندیشه‌های خود را درباره‌ی فرهنگ‌نویسی فارسی در آغاز اغلب جلد‌ها، تحت عنوان «دیباچه» طرح و شرح کرد. این آراء و اندیشه‌ها نشان از جایگاه زبان‌شناسانه او دارد، و به کار بستن آن در متن فرهنگ، نشان از جایگاه فرهنگ‌نویسی وی دارد. اجمالاً، در جلد اول بیش از همه به زبان فارسی و فرهنگ‌نویسی اشاره دارد و آنگاه به روش خود - که «سلک من در این فرهنگ» می‌خواند<sup>۱۸۸</sup> - می‌پردازد، و با ذکر علائم اختصاری به کار رفته در کتاب پایان می‌پذیرد. جلد دوم بدون دیباچه است. جلد سوم ۲۵ صفحه دیباچه دارد درباره‌ی هدف‌های سه‌گانه‌ای که به دنبال هدف اصلی از تألیف بوده، و نیز درباره‌ی ادامه‌ی مباحث دیباچه‌ی جلد اول. این هدف‌ها عبارت‌اند از: ضبط و ثبت واژگان گفتاری و نوشتاری در قالب نثر و نظم؛ داشتن معیاری برای زبان فارسی نزد ممالکی که فارسی، زبان علمی بوده اما به آن تکلم نمی‌شود مانند هندوستان؛ نشان دادن ریشه‌ی واژگان به یاری علم ریشه‌شناسی که ذیل مبحث «تشکیل زبان فارسی» عنوان شده و آنرا مهم‌ترین خدمت به یک زبان در عصر خود می‌داند.<sup>۱۸۹</sup> انجمن ادبی ایران پس از جلد دوم و سوم فرهنگ نظام، کار داعی‌الاسلام را برای زبان فارسی به کار خلیفه‌ی سوم در جمع‌آوری قرآن کریم تشبیه نمود.<sup>۱۹۰</sup> دیباچه‌ی جلد چهارم مشتمل بر ۹۷ صفحه، به



ترتیب حرف‌های ابجدی، عموماً درباره‌ی شرایط اساسی و جانبی تدوین فرهنگ جامع است. به عقیده‌ی مؤلف، فارسی‌زبان بودن، به تعبیر او «شیرزبان فارسی را خورده باشد»، استادی در زبان عربی، آشنایی با زبان اوستا و سنسکریت و نیز آشنایی با یکی از زبان‌های علمی اروپا شرایط اساسی‌اند.

افزون بر اینها، سوادنامه‌ای به فرهنگستان ایران مورخ ۱۳۱۵ش به چشم می‌خورد که بسیار خواندنی است<sup>۱۹۱</sup>. دیباچه‌ی جلد پنجم، ۵۳ صفحه است که نقد و بررسی فرهنگ‌نویسی، عموماً یک‌زبانۀ فارسی، را از آغاز تا روزگار مؤلف دربرمی‌گیرد، و تنها دیباچه‌ی دارای فهرست مطالب است. به عقیده‌ی داعی‌الاسلام، فرهنگ‌های فارسی که تا زمان تألیف فرهنگ نظام نگاشته شده‌اند، به معنای دقیق کلمه، «فرهنگ زبان» نیستند. زیرا واژگان برگرفته آنها اغلب واژگان مهجور مستعمل در متون منظوم‌اند، حال آنکه واژگان زبان محدود به متون منظوم نمی‌شود<sup>۱۹۲</sup>. وی با این بینش کوشید افزون بر واژگان فهرست شده در کتاب‌های لغت، واژگان متون منثور را نیز فهرست کند و این همه را با تأکید بسیار بر زبان گفتاری و واژگان رایج به کار بست<sup>۱۹۳</sup>. بینش او به اینها محدود نبود، بلکه به گونه‌های زبان فارسی و زمینه‌ی کاربرد کلمات نیز توجه داشت که در فرهنگ‌نویسی پیشرفته و علمی سخت مورد اعتناست. عنایت به این نکته‌هاست که او عالمانه از گونه‌ی معیار در زبان فارسی سخن راند. البته او لفظ «مقرر» را همراه با معادل انگلیسی Standard به جای لفظ «معیار» به کار برده است<sup>۱۹۴</sup>. با چنین دانش و بینش، پس از ذکر مدخل‌ها به منشأ زبانی لفظ اشاره می‌کند و آنگاه به ترتیب، اطلاعات آوایی، دستوری و معنایی آن می‌پردازد. برای نشان دادن تلفظ از خط اوستایی سود جسته، زیرا آن برخلاف خط متداول فارسی مصوت‌ها را با نشانه‌های خاصی نشان می‌دهد. برای نشان دادن اطلاعات دستوری از علائم اختصاری استفاده کرده، و در حوزه‌ی معنایی افزون بر تعریف لفظ از زمینه‌ی کاربرد آن و ارائه‌ی مثال نیز بهره گرفته است. بنابراین، از نظر ارائه‌ی اطلاعات واژگانی مورد نیاز و نحوه‌ی به کار بستن آن به راستی تحول‌آفرین بوده است. ممکن است عنوان شود چرا مؤلف در اشاره به اشتقاق کلمات مآخذ را ذکر نکرده است، چنان‌که احمد تفضلی در مقاله‌ای بر این ایراد انگشت گذاشته است<sup>۱۹۵</sup>. واقعیت این است که قلمرو فرهنگ‌نویسی علمی — نه دایرة‌المعارف‌نویسی — چنین کاری را

مجاز نمی‌شمارد. انبوهی از فرهنگ‌های جامع زبان که به زبان‌های اروپایی در سدهٔ اخیر نگاشته شده‌اند، از جمله Random House Dictionary گواه مطلب ماست. داعی‌الاسلام بر اصول فرهنگ‌نگاری برپایهٔ نیاز امروز تأکید داشت<sup>۱۹۶</sup> و از خلط مبحث‌ها و آشفتگی‌های موجود بر سر راه خط، زبان و ادبیات نیک آگاه بود. *ایرانیکا*، فرهنگ نظام را نخستین اثر ریشه‌شناختی فارسی معرفی می‌کند که تقریباً کوس برابری با کتاب‌های لغت به زبان‌های اروپایی را می‌زد و آنرا نقطهٔ عطفی در تکامل فرهنگ‌نویسی فارسی می‌داند<sup>۱۹۷</sup>.

دانشی که او در فرهنگ نظام به کار بست چنان است که با توجه به آنها می‌توان وی را بنیان‌گذار فرهنگ‌نویسی علمی در تاریخ زبان فارسی خواند. او این‌همه را وام‌دار نگرشی است که نسبت به زبان، واژگان و بالأخره فرهنگ‌نویسی پیدا کرده بود. وی برداشت خود را از زبان و واژگان در آنچه که «دیباجه» خوانده است، طرح و شرح کرد و آنگاه استادانه در متن کتاب به کار بست. نخستین بار عالمانه عنوان کرد که واژگان زبان به واژگان شعر و علی‌الاطلاق زبان نوشتاری محدود نمی‌شود<sup>۱۹۸</sup>، گو اینکه از اواخر دورهٔ صفویه و افشاریه و زندیه به بعد و به‌طور کلی از عصر اورنگ‌زیب به بعد نیاز به زبان محاوره و اصطلاحات تازه رفته‌رفته بیشتر می‌شد و به دنبال آن در کتاب‌های لغت بر اصطلاح و زبان محاوره تأکید بیشتری می‌شد تا لغت مگر آنکه معانی تازه و کنایی آن مراد باشد<sup>۱۹۹</sup>. همچنین داعی‌الاسلام کوشید تعریفی از فرهنگ خود و نوع آن، دست‌کم در حدی که زبان‌شناسی در زمانه‌اش پیشرفت کرده بود، ارائه دهد. به برکت چنین نگرشی به زبان، واژگان و فرهنگ‌نویسی، دامنهٔ پیکرهٔ زبانی فرهنگ را وسعت بخشید و از رهگذر آن، به طیفی وسیع از مخاطبان اندیشید، و این همه به راستی تا پیش از او آن‌گونه که وی عمل کرد، بی‌سابقه بود. این یافته‌ها و دستاوردها را باید هم مرهون همت، پشتکار و هوش سرشار مؤلف دانست هم تأثیر زمانه و سرزمین‌هایی که او در آن به‌سر برده بود. زیرا افق‌های تازه در زبان‌شناسی چندی پیش از او پدید آمده بود و دستاوردهای قرن دوران‌ساز سدهٔ ۱۹م که قرن غلبهٔ بررسی تاریخی در عالم زبان‌شناسی بود<sup>۲۰۰</sup>؛ و ویژگی‌های زبان‌شناسی قرن ۲۰ق را نیز در اختیار داشت<sup>۲۰۱</sup>. همچنین چند دهه پیش از او ایران‌شناسی به عنوان یک رشتهٔ علمی در اروپا پدید آمده بود<sup>۲۰۲</sup>، و داعی‌الاسلام به واسطهٔ حضور در شبه‌قاره و آشنایی با زبان انگلیسی بی‌شک با یافته‌های

ایران‌شناسان بیگانه نبود، به‌ویژه آنکه ایران و شبه‌قاره شاهد تحولات سیاسی - اجتماعی شده بودند. تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران (انقلاب مشروطه) و در شبه‌قاره (آثار حضور انگلیسی‌ها به‌رغم هدف‌های استعماری) از سوی دیگر، زمینه‌ای مناسب برای داعی‌الاسلام بود تا بخت خود را در زمینه‌های فرهنگی و ادبی بیازماید. شبه‌قاره از سنت نیرومند تحقیقات زبان‌شناسی برخوردار بود، و ایران از افکار عمومی و «احساسات ملی» که حاصل دورهٔ برخورد جامعهٔ ایرانی با غرب بود<sup>۲۰۳</sup>. در آغاز جلد اول فرهنگ نظام، دو مثنوی به‌چشم می‌خورد که یکی خطاب «به مادر وطن» است. به نظر می‌رسد که مؤلف در مقام یک روحانی تحت تأثیر احساسات ملی به سرودن این مثنوی همت گماشت. محیط تربیتی داعی‌الاسلام و آشنایی او با تحولات علمی و فرهنگی غرب به وی اجازه نمی‌داد که چشم خود را بر تمام این تحولات فروبندد و گونه‌ای اندیشه و عمل کند که گویی تحولی روی نداده است. احتمالاً او از گرایش‌ها و رهیافت‌های عام جهانی مشخصاً تطبیق‌مداری<sup>(۱)</sup> و بینش تکامل‌گرایی<sup>(۲)</sup> که با برخورد اثبات‌گرایی رایج در علوم طبیعی همراه شده بود<sup>۲۰۴</sup>، آگاه بود. اما کاری که داعی‌الاسلام انجام داد، فرهنگ‌نویسان بعدی حمایت نکردند. آنچه دنبال شد تنها بخش‌هایی بوده‌جسته و گریخته که از فرهنگ نظام اقتباس نمودند یا گاه از آن تأثیر پذیرفتند. درست به همین علت و دقیقاً به سبب این تأثیرپذیری غیرمنسجم و نظام نیافته، فرهنگ‌نویسی فارسی پس از فرهنگ نظام تا مدت‌ها بسیار کم‌فروغ بود. ما می‌کوشیم جنبه‌هایی از این تأثیرپذیری‌ها را ضمن بررسی موضوع مورد بحث تا دههٔ حاضر نشان دهیم. از آنجا که رهبری فرهنگ‌نویسی فارسی تقریباً پس از فرهنگ نظام از نظر جغرافیای فرهنگ‌نویسی بار دیگر در ایران دنبال شد، بسیار منطقی است که در این مرحله از بررسی، ایران را کانون آن بدانیم.

### دههٔ دوم و فرهنگ‌نویسی فارسی

تقریباً یک دهه پس از چاپ نخستین جلد از فرهنگ نظام، رویداد بسیار مهم فرهنگی در ایران روی داد یعنی تأسیس فرهنگستان ایران که بر سرنوشت فرهنگ‌نویسی فارسی

(1). Comparatism (2). Evolutionism

بی تأثیر نبود. تشکیل فرهنگستان در ایران، همانند کشورهای عربی و ترکیه، نخست همانا بنیاد نهادن فرهنگستان زبان به منظور پاسداری از حریم زبان فارسی و پیراستن آن از واژگان بیگانه از یک سو، و وضع واژگان نو برای پاسخ دادن به نیازهای روز از دیگر سو بوده است.<sup>۲۰۵</sup> برخی صاحب نظران اینها را دو نوع دغدغه خاطر متفاوت اما مرتبط با هم در رابطه با ایران می دانند که تأسیس فرهنگستان نتیجه تحولات برآمده از آن دو بوده است.<sup>۲۰۶</sup> هرچند اندیشه تأسیس فرهنگستان زبان چندان هم تازه نبود<sup>۲۰۷</sup> و حتی انجمن های ادبی دوره قاجار به لحاظ تأثیری که در حفظ زبان فارسی نهاده اند، سلف چنین نهادی خوانده شده اند.<sup>۲۰۸</sup> باری، تشکیل فرهنگستان در ایران به درخواست و به ریاست محمدعلی فروغی صورت گرفت.<sup>۲۰۹</sup> او در تأسیس دانشگاه تهران به عنوان یکی از نهادهای فرهنگی کشور نیز نقش داشت.<sup>۲۱۰</sup> این نهاد رسمی تاکنون سه بار با عناوین مختلف و به دلایل گوناگون و با حضور شخصیت های متفاوت تأسیس شده، و هر بار هدف هایی را دنبال کرده است.<sup>۲۱۱</sup> نخستین بار که به «فرهنگستان اول» شهرت یافت، در میان وظایف دوازده گانه بر فارسی معیار و رایج که «پارسی فصیح و مأنوس» خوانده شد، تأکید شده است که به نظر می رسد ناظر بر آراء داعی الاسلام است. فرهنگستان دوم، که در دهه چهارم تشکیل شد، در میان وظایف خود به بررسی تطبیقی و نیز زبان ها و گویش های ایرانی تأکید داشت و در دهه پنجاه حتی پژوهشگاه گونه های گفتاری تأسیس شد که گویا الهام گرفته از آراء داعی الاسلام است. فرهنگستان سوم، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در دهه شصت تأسیس شد و آنرا «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» نامیدند و تاکنون به قوت خود باقی است. هدف های عنوان شده در این فرهنگستان تا حدودی ادامه هدف های فرهنگستان قبلی بوده است. گویا به همین دلیل، تشکیل گروه یا طرح تشکیل برخی گروه ها مانند «گروه فرهنگ نویسی» در فرهنگستان سوم به چشم می خورد. نکته قابل تأمل این است که بعدها فرهنگ هایی مانند «فرهنگ نشر نو» در مرکز فرهنگ نویسی نشر نو تهیه و تدوین شد، یا آنکه «فرهنگ معاصر هزاره»، به صورت یک طرح فرهنگ نویسی در واحد پژوهش فرهنگ معاصر دنبال شد. باری، پس از تشکیل فرهنگستان، فرهنگ های بسیاری نگاشته شدند. فرهنگ حییم، فرهنگ نفیسی، لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ تاریخی زبان فارسی، فرهنگ الفبایی - قیاسی،

فرهنگ نشر نو و فرهنگ معاصر هزاره از جمله آنها به شمار می‌آیند.

### فرهنگ حییم و جایگاه آن در فرهنگ‌نویسی فارسی

این نخستین بار نبود که در تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی، کتاب لغتی نگاشته شود که زبان مبدأ یا مقصد آن زبان انگلیسی باشد، چنان‌که پیشتر در خارج از ایران فرهنگ ریچارد سون تهیه و تدوین شده بود. اما از نظر جغرافیای فرهنگ‌نویسی فارسی، این نخستین بار بود که در ایران فرهنگ فارسی-انگلیسی حییم، تحت عنوان فرهنگ جامع فارسی-انگلیسی مشتمل بر بیش از پنجاه هزار لغت، ترکیب و اصطلاح، به عنوان یک فرهنگ عمومی، بین سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۲۵ش تألیف شد و در این فاصله، فرهنگ بزرگ دو جلدی انگلیسی-فارسی حییم نیز منتشر شد. قابل تأمل است که لفظ «جامع» نزد فرهنگ‌نویسی دوزبانه نیز به کار رفت. باری، از همین مؤلف، فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی-انگلیسی در سال ۱۳۳۴ش منتشر شده است.<sup>۲۱۲</sup> فرهنگ حییم تا دهه‌ها بعد همچنان گوی سبقت از سایر کتاب‌های لغت مشابه ربود. حتی فرهنگ آریانپور که چند دهه پس از فرهنگ حییم یعنی در سال ۱۳۴۲ش به چاپ رسید، جایگاهی برتر از فرهنگ حییم کسب نکرد، گو اینکه هر دو فرهنگ کاستی‌های بسیاری داشتند.<sup>۲۱۳</sup> این‌که چرا فرهنگ حییم، امتیازهای بیشتری دارد، احتمالاً به اعتبار کار حرفه‌ای او در مقام مترجم-که آشنایی عملی و کاربردی با ترجمه پایه و مایه فرهنگ‌نویسی دوزبانه است- و تفاوت آن با آریانپور در مقام یک ادیب است. این‌که در دهه هشتاد، فرهنگ معاصر هزاره به عنوان حاصل تلاش تنی چند از زبان‌شناسان ایرانی به سلیمان حییم هدیه می‌شود و همو را «بنیان‌گذار راستین فرهنگ‌نویسی دوزبانه در ایران» خوانده‌اند<sup>۲۱۴</sup> از تأثیرگذاری‌های حییم حکایت دارد.

### فرنودسار یا فرهنگ نفیسی ناظم‌الاطباء

چند سال پس از تشکیل فرهنگستان ایران، فرهنگ یک‌زبانۀ فارسی به همت یک پزشک ایرانی نگاشته شد که بر روی جلد آن فرنودسار یا فرهنگ نفیسی تألیف مرحوم علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء) به چشم می‌خورد و امروزه به فرهنگ ناظم‌الاطباء، معروف

به فرنودسار شهرت یافته است. البته از همین مؤلف پیشتر در سال ۱۳۰۹ ش، فرهنگ دوزبانۀ فرانسه - فارسی در تهران منتشر شده بود. باری، فرهنگ یک‌زبانۀ او به عنوان فرهنگ جامع - هرچند محمدعلی فروغی در مقدمه‌ای که بر آن نگاشت آنرا جامع‌ترین فرهنگ زبان فارسی خوانده است - مشتمل بر ۱۵۸'۴۳۱ واژه در شش مجلد، به ترتیب الفبایی در ۱۳۱۷-۱۳۱۸ ش منتشر شد. متأسفانه، مقدمه‌ای به قلم مؤلف ندارد که هدف از تألیف آن عنوان شده باشد. اما در مقدمه فروغی، فرهنگ‌نویسی فارسی تکمیل زبان و ادبیات فارسی خوانده شده، و نیز بر تهیه و تدوین انواع مختلف کتاب لغت ضمن حق‌شناسی بر فرهنگ‌نویسان گذشته تأکید شده است. البته به داعی‌الاسلام اشاره نشده است. احتمالاً بی‌نیازپنداری به انواع گوناگون کتاب‌های لغت موجب شده بود فرهنگ‌نویسان به سوی فرهنگ‌هایی سوق پیدا کنند که آنرا «فرهنگ جامع» خوانده‌اند، حال آنکه تهیه و تدوین انواع کتاب لغت در فرهنگ‌نویسی جدید در واقع بر این نکته تأکید دارد که هیچ کتاب لغتی به تنهایی نمی‌تواند ما را از تمام نیازها بی‌نیاز سازد. فرنودسار در مقایسه با فرهنگ نظام تقریباً اطلاعات واژگانی آنرا حفظ کرده است، اما بدون اطلاعات ریشه‌شناختی است. به‌رغم این واقعیت، برای نشان دادن تلفظ کلمات، دست به ابتکار عمل زده است زیرا نخستین بار از حروف لاتین برای نشان دادن تلفظ کلمات فارسی استفاده کرده، و آنرا داخل پرانتز نهاده است. گویا تحول‌آفرینی فرهنگ نظام در نشان دادن تلفظ موجب شده بود تا نفیسی از آوانویسی لاتین سود جوید، زیرا او با زبان فرانسه و انگلیسی آشنا بود و نیز تجربه‌هایی در طول آموزش اندوخته بود.<sup>۲۱۵</sup> گرایش به فرهنگ جامع تدوین آنچه که فرهنگ جامع می‌انگاشتند، به نفیسی محدود نماند.

### لغت‌نامه دهخدا

فرهنگ فارسی جامع و یک‌زبانۀ به ترتیب الفبایی، مشتمل بر ۲۶'۵۷۵ صفحه به قطع رحلی، دارای دویست هزار واژه اصلی، تقریباً ششصد هزار ترکیب، نزدیک به هشتاد هزار اعلام تاریخی و جغرافیایی، چهارصد تا پانصد هزار شاهد منظوم و منثور برای نشان دادن معنای واژه‌ها و ترکیب‌ها، و دارای یک مقدمه و یک تکمله مقدمه و دویست و بیست

و دو جزوه انتشار یافت<sup>۲۱۶</sup>. مؤلف آن علی‌اکبر دهخدا از رجال سیاسی و ادبی ایران بود، و علت نام‌گذاری آن به لغت‌نامه پیروی از اسدی طوسی عنوان شده است<sup>۲۱۷</sup>. در آغاز مجلد اول (چاپ ۱۳۲۵ش) که به حرف «آ - ابوسعده» اختصاص یافته، نوشته‌ای به قلم رئیس مجلس وقت و رئیس هیأت مدیره مجلس شورای اسلامی، سید محمدصادق طباطبایی هست که تنها راه پاسداری و انتقال میراث ادب فارسی را تدوین فرهنگ جامع فارسی، دانسته که بتواند ده قرن تطور و تکامل این زبان را نشان داده و با شواهد هرچه بیشتر در اختیار همگان و عموم مردم قرار گیرد. چنان می‌نماید که تکیه اصلی لغت‌نامه دهخدا بر اطلاعات معنایی واژگان بوده، چه تلفظ گاه بدیهی انگاشته شده، و آنجا که ضروری دانسته شده از اعراب سود جسته که در گذشته مرسوم بود و بعدها ناکارآمدی آن به اثبات رسید، و فرهنگ‌نویسانی چون داعی‌الاسلام و نفیسی چاره‌ای دیگر اندیشیدند. اطلاعات دستوری واژگان نیز به ندرت به چشم می‌خورد. افزون بر اینها، نحوه ارائه اطلاعات معنایی واژگان، نه ابتکاری است نه مخاطب‌شناسانه. حتی توجیه روش شناختی آن نیز به چشم نمی‌خورد. شاید دلیل همه اینها بی‌توجهی و بی‌مهری نسبت به دستاوردهای دیگران به‌ویژه معاصران باشد. پوشیده نیست که داعی‌الاسلام طرحی نو در فرهنگ‌نویسی جامع پی افکنده بود، و نفیسی اندیشمندانه یافته‌های او را کم‌وبیش به کار بست و حتی چیزی بر آن افزود، یعنی با استفاده از آوانویسی لاتین برای نشان دادن تلفظ کلمات فارسی فرهنگ‌نویسی فارسی را یک گام به جلوراند. اما لغت‌نامه دهخدا گویی این حلقه پیوند را گسست و راه دیگری را پیش‌رو نهاد که موفقیت آن ثابت نشد. در اینجا نباید از تأثیر اندیشه سیاسی و دغدغه‌های غیرفرهنگ‌نویسانه دهخدا که پیش از هر چیز روزنامه‌نگار تحول‌آفرین بود، بر چند و چون تدوین لغت‌نامه غافل ماند<sup>۲۱۸</sup>. تدوین لغت‌نامه فارسی در مؤسسه دهخدا در دهه شصت به صورتی کاملاً متفاوت با «لغت‌نامه» هم ناکارآمدی لغت‌نامه را نشان می‌دهد و هم گویی ضرورت استفاده از دستاوردهای دیگران، به‌ویژه راهی که پس از فرهنگ نظام در پیش گرفته شده بود<sup>۲۱۹</sup>. به‌رغم احترامی که نسبت به دهخدا احساس می‌شود و همت والای او را باید به راستی ستود، اما گویا درباره چند و چون فرهنگ‌نگاری فارسی به درک بیشتری نیاز بود و این امر با اندیشه تدوین فرهنگ فارسی و نیز فرهنگ

تاریخی زبان فارسی تحقق یافت.

### فرهنگ فارسی

فرهنگ عمومی و یک‌زبانه به ترتیب الفبایی، تألیف محمد معین، مشتمل بر حدود یکصد هزار لغت در شش مجلد، که دو مجلد پایانی به اسم‌های خاص یعنی اعلام اختصاص یافته است. / *ایرانیکا آنرا مانند لغت‌نامه دهخدا* / فرهنگ دایرةالمعارف معرفی کرده است.<sup>۲۲۰</sup> این کتاب بین سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۳م در تهران منتشر شد که قسمتی از آن زیر نظر مؤلف و در زمان حیات ایشان چاپ شد. هدف از تألیف آن در مقدمه کتاب، تهیه و تدوین انواع فرهنگ‌های فارسی از نظر گستره مانند فرهنگ‌های فرانسوی لاروس بوده است، از این رو تأثیرپذیری از الگوی فرانسوی اندک نیست. مقدمه طولانی کتاب تا حدودی یادآور مقدمه‌نویسی بر فرهنگ‌های فارسی سده ۱۱ و ۱۲ق است. مؤلف پس از ذکر لغت که با حروف درشت‌تر از حروف متن است به اطلاعات واژگانی می‌پردازد. برای نشان دادن تلفظ از ابتکار عمل ناظم‌الاطباء سود جسته؛ و در سایر موارد کم‌وبیش آثار فرهنگ نظام بر آن مشهود است، هرچند در مواردی مانند شماره‌گذاری برای معانی مختلف کلمات و نیز ترکیبات به مراتب پیشرفته‌تر از آن است. افزون بر اینها برای اطلاعات واژگانی گاه از تصاویر لازم سود جسته است که تا پیش از آن گویا نزد فرهنگ‌نویسان فارسی سابقه نداشت. توفیق و درخشش معین را دست‌کم می‌توان در دو چیز دانست: یکی آنکه وی نخستین فرهنگ‌نویس فارسی است که تحصیلات دانشگاهی را در رشته زبان و ادبیات فارسی به پایان برد و اندوخته‌های خود را در فرهنگ‌نویسی به کار بست؛ دوم آنکه معین نسبت به آنچه که تا پیش از او در فرهنگ‌نویسی فارسی دنبال شده بود، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نشد. با وجود این، فرهنگ فارسی معین مانند بسیاری از فرهنگ‌های فارسی از ویرایش‌های مرتب و دوره‌ای به دور است. از این رو، کاستی‌های آن همچنان وجود دارد.<sup>۲۲۱</sup>

### فرهنگ تاریخی زبان فارسی

فرهنگ یک‌زبانه تاریخی و جامع به ترتیب الفبایی، مشتمل بر حرف «آ»، «الف» و «ب»؛ حاوی لغات، معانی و شواهد که در سال ۱۳۵۷ش منتشر شد. متأسفانه تاکنون فقط



یک جلد از آن منتشر شده است. این کتاب در گروه فرهنگ‌نویسی فارسی بنیاد فرهنگ ایران به عنوان یک پروژه تدوین کتاب لغت زیر نظر پرویز خانلری صورت پذیرفت. در مقدمه‌ء عالمانه‌ء کتاب به قلم خانلری (سی صفحه) تعریف فرهنگ تاریخی، به هدف از تألیف آن منابع قلمرو این فرهنگ از نظر زمانی، اطلاعات واژگانی در فرهنگ‌نویسی، طرز کار و روش تدوین، و همکاران اشاره شده است. *ایرانیکا* این کتاب را نخستین فرهنگ فارسی معرفی می‌کند که روش‌های مناسب فرهنگ‌نویسی در آن به کار رفته است.<sup>۲۲۲</sup> خانلری پیدایش انواع مختلف کتاب‌های لغت را پیچیدگی و گستردگی زبان و نیز تحولات واژگانی دانسته و معتقد است تألیف فرهنگ تاریخی برای همین هدف دنبال شده که دارای فواید ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی است.<sup>۲۲۳</sup> چنین نگاهی به زبان و واژگان که بسیار ضروری بود به راستی در کار فرهنگ‌نویسی مؤثر افتاد. به‌رغم این نکته، فرهنگ مورد نظر جز در موارد معدود، تلفظ و ریشه‌ء کلمات را عرضه نکرده، و این تا حدودی از ارزش آن به عنوان یک فرهنگ تاریخی می‌کاهد، هرچند توجیه روش‌شناختی آن در مقدمه‌ء کتاب آمده است.<sup>۲۲۴</sup>

### فرهنگ‌نویسی فارسی بعد از انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران که از زمان انتشار فرهنگ تاریخی زبان فارسی شروع شده، تاکنون دهه‌ء شصت، هفتاد و هشتاد را تجربه کرده است. در دهه‌ء شصت تقریباً فرهنگ‌چندان تأثیرگذار بر فرهنگ‌نویسی فارسی نگاشته نشد، اما کتاب و مقاله‌های بسیار ارزشمند و عمیقاً تأثیرگذار درباره‌ء آن ترجمه یا نوشته شد. می‌توان آنها را تحقیقات علمی در زمینه‌ء زبان فارسی دانست که مستقیم یا غیرمستقیم بر فرهنگ‌نویسی فارسی تأثیر نهاد در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: «بازاندیشی زبان فارسی» که مؤلف در آن اندیشه‌ء تحلیلی، منطقی و دور از احساسات درباره‌ء زبان و خط فارسی را دنبال کرده است؛ همچنین گاه به جنبه‌ء تاریخی و جامعه‌شناختی مسائل زبان فارسی توجه بیشتر شده و مسأله‌ء زبان را در بستر بحران تاریخ و فرهنگ ما بررسی کرده است، و گاه چاره‌جویی‌هایی برای بازسازی و نوسازی زبان، زدودن کاستی‌های آن و به‌کار گرفتن سرمایه‌های آن عنوان شده است. «مرجع‌شناسی: شناخت خدمات و کتاب‌های مرجع»

که مؤلف در مقام متخصص کتابداری ضمن طرح سیر فرهنگ‌نویسی در غرب و ایران به راه و رسم نقد و بررسی فرهنگ‌ها نیز پرداخته است. در «شانزده مقاله در زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه» که مؤلف در مقام زبان‌شناس در مواردی به راه و رسم فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه و دوزبانه همراه با کتابشناسی ارزشمند توجه کرده است. «تاریخ مختصر زبان‌شناسی» که برای بررسی تاریخی موضوعات مربوط به زبان‌شناسی و ادبیات و فلسفه می‌تواند الگویی مناسب باشد. «آیین نگارش علمی»، «بررسی علمی شیوه خط فارسی» که مؤلف در مقام یک زبان‌شناس به نظریه‌های تازه درباره خط دست یازیده است، گو اینکه همزمان «شیوه خط معیار» توسط یک متخصص ادبیات نگاشته شد؛ «نگاهی تازه به معنی‌شناسی»، «۱۰ مقاله درباره زبان، فرهنگ، ترجمه» و «ساخت آوایی زبان». در چنین فضای آکنده از تلاش و اهتمام دانشمندان و صاحب‌نظران، به‌ویژه متخصصان علم کتابداری و زبان‌شناسی هم فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه جان تازه‌ای گرفت هم فرهنگ‌نویسی دوزبانه بر شاهراه ترقی و پیشرفت گام نهاد، هرچند این توفیق بیشتر نصیب فرهنگ‌نویسی انگلیسی - فارسی شد و فرهنگ‌نویسی عربی و فارسی، به‌رغم سابقه و قدمت آن، فرهنگ‌نویسی فرانسه و فارسی، آلمانی و فارسی، و بالأخره روسی و فارسی به عنوان فرهنگ‌های دوزبانه پررونق، یارای برابری با فرهنگ‌نویسی انگلیسی - فارسی را تاکنون نداشته‌اند. از میان فرهنگ‌های یک‌زبان فارسی باید خصوصاً به فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی و از میان فرهنگ‌های دوزبانه به فرهنگ فشرده نشر نو و فرهنگ معاصر هزاره اشاره کرد.

### فرهنگ الفبایی - قیاسی زبان فارسی

در اواخر دهه شصت فرهنگ یک‌زبان‌های به زیور طبع آراسته شد که مؤلف آن مهشید مشیری در مقام متخصص زبان‌شناسی آنرا با استفاده از پیشرفته‌ترین یافته‌های علم زبان‌شناسی در اختیار همگان نهاد. این کتاب به عنوان یک فرهنگ عمومی زبان، مشتمل بر چهل هزار واژه، اصطلاح و ترکیب‌های فارسی معاصر است. پیش از آغاز متن، پیشگفتار، مقدمه، حجم فرهنگ، فهرست نشانه‌های اختصاری و کتابشناسی در آن آمده است. در پیشگفتار، نگاه مؤلف نسبت به زبان و واژگان از نظر زبان‌شناسی عنوان شده و بهترین

سپاس و تقدیر از فرهنگ‌نویسان پیشین را ادامه راه آنان می‌داند، نه تکرار کارشان. در مقدمه ضمن طرح و شرح روش تنظیم فرهنگ و نیز اطلاعات مربوط به واژه، هدف تدوین فرهنگ زبان را پاسخ‌گویی به نیاز مجموعه‌ای دانسته است که از یک‌سو، کلمات بسیاری از زبان فارسی را دربرداشته و اطلاعات لازم را برای مهار کردن واژگان در اختیار استفاده‌کننده نهد و از سوی دیگر، بازتابی نوین و تصویری زنده از زبان فارسی به‌دست دهد.<sup>۲۲۵</sup> مقایسه این کتاب با فرهنگ‌های فارسی دیگر به‌خوبی نشان می‌دهد که این کتاب تا چه پایه به لحاظ صوری و محتوایی سیر تکاملی را دنبال کرده است. این نیز گفتنی است که مؤلف همواره لفظ «فرهنگ زبان» را به جای «فرهنگ لغت» به کار برده است.

#### فرهنگ نشر نو

در اواسط دهه هفتاد (۱۳۷۶ش) فرهنگ دوزبانه‌ای در ایران منتشر شد که نشان از تکامل چشمگیر فرهنگ‌نویسی فارسی داشت. مؤلف، محمدرضا جعفری چند دهه تجربه در ترجمه، تألیف و ویرایش داشت و از رهگذر آن، فرهنگ فشرده انگلیسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی را نگاشت. این کتاب به عنوان فرهنگ دوزبانه عمومی، مشتمل بر چهل و پنج هزار لغت، ترکیب و اصطلاح، ششصد تصویر مورد نیاز، دو هزار و چهار صد فهرست مفید از مترادف‌ها و متضادها همراه با ویژگی‌های دیگر که برای آموختن و تقویت زبان انگلیسی مؤثر است، و شامل تلفظ آمریکایی در کنار تلفظ انگلیسی British با الفبای آوانگار بین‌المللی است. در مقدمه کتاب عنوان شده است که سنت فرهنگ‌نویسی در ایران همواره از این باور پیروی کرده که «فرهنگ هرچه بزرگ‌تر بهتر»؛ از این رو، در فرهنگ‌های دوزبانه تعداد بسیاری واژه فهرست‌وار درج گردیده و کمتر به کاربرد لفظ و ارائه مثال و آوردن اصطلاحات و تفکیک معانی و نکات ظریف دستوری توجه شده است.<sup>۲۲۶</sup> این آگاهی‌ها و به‌کار بستن آن در فرهنگ به راستی نشان از تکامل فرهنگ‌نویسی دارد، به‌ویژه آنکه این کتاب در مرکز فرهنگ‌نویسی نشر نو تهیه و تدوین شد. به یمن آن همه کارایی و کامیابی ظرف مدت چهار سال به چاپ هشتم رسید.

## فرهنگ معاصر هزاره

چهار سال پس از فرهنگ نشر نو، فرهنگ دوزبانه‌ای در ایران منتشر شد که حاصل تلاش تنی چند از زبان‌شناسان بود. عنوان آن فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی به همت علی‌محمد حق‌شناس، حسین سامعی و نرگس انتخابی که در واحد پژوهش فرهنگ معاصر تدوین شد. این کتاب به عنوان یک فرهنگ عمومی و دوزبانه<sup>۲۲۷</sup> از سخن‌ناشر، پیشگفتار، ساختار و راهنمای استفاده و بالأخره متن کتاب سامان یافته است. بیش از پنجاه و پنج هزار مدخل اصلی و فرعی، سی هزار عبارت و اصطلاح و ضرب‌المثل، تکه کلام و جمله با معنای خاص و جز آن، و بیش از سیصد هزار معادل فارسی مناسب همراه با انواع اطلاعات واژگان شناختی و بالغ بر دویست و پنجاه و چهار نکته کاربردی دارد. ناشر کتاب به اندیشه تدوین آن، که بیش از یک دهه طول کشید، اشاره دارد و آنگاه عنوان می‌کند که بسترسازی امید ماست و امروزه تدوین و تولید کتاب‌های مرجع در ایران راهی ندارد جز آنکه کوشش‌های فردی و کار یک تنه در خانه کنار گذاشته شود، زیرا جامعه نیازمند فضاهایی برای کارهای علمی گروهی است<sup>۲۲۸</sup>. در پیشگفتار نیز به هدف از تدوین فرهنگ لغت جدید اشاره شده و عنوان شده است که اولاً امر فرهنگ‌نویسی، دیگر از مرتبه مهارتی که شخص از استادکار در کارگاه می‌آموزد فراتر رفته و به صورت بخشی از علم زبان‌شناسی در آمده بود و بر دو رشته از این علم با نام‌های «واژگان‌شناسی» و «واژگان‌نگاری» استوار شده بود، پس ما به فرهنگی نیاز داشتیم که بر دستاوردهای این علم بنا شده باشد؛ ثانیاً زبان فارسی به‌ویژه طی چهار دهه پیشین به راستی دگرگون شده بود و از زبان جامعه‌ای کهن با فرهنگ سنتی به زبان جامعه و زبان فرهنگی بدل شده بود که داشت به سوی تمدن و فرهنگ جدید شتاب می‌گرفت و اینک سرنوشت غیرتخصصی و عمومی خود را رفته رفته داشت رها می‌کرد و شکل‌های تخصصی مختلف، همگی مجهز به دستگاه‌های اصطلاح‌شناختی دقیق، به خود می‌گرفت. این همه نیز باید در فرهنگی جدید منعکس می‌شد<sup>۲۲۹</sup>. نثر مؤلفان در این کتاب از جمله جدانویسی و استفاده از «داشت» برای نشان دادن گذشته استمراری که حتی‌المقدور در اینجا بازتاب یافته است، گویای نگرش مؤلفان به خط و زبان فارسی می‌توان تلقی کرد.

اهتمام پدیدآورندگان آن بوده که حداکثر اطلاعاتی را که هر انگلیسی‌زبان تحصیل کرده‌ای، احتمالاً تا سطح دکتری، دربارهٔ هر واژه رایج در زبان انگلیسی عمومی در اختیار دارد به آسان‌ترین وجه با استفاده از یافته‌های زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی در دسترس فارسی‌زبانان قرار دهند؛ خواه آن واژه به عنوان یک اصطلاح تخصصی باشد خواه واژه‌ای عادی.<sup>۲۳۰</sup> افزون بر اینها، دیدگاه نظری پدیدآورندگان که زیربنای تألیف آن است همراه با توصیفی از ساختار فرهنگ حاضر عنوان شده است<sup>۲۳۱</sup> که به عقیده آنان نقد و نظر منتقدان باید در چارچوب نظری و ساختار کلی آن صورت گیرد. آنان سلیمان حمیم را بنیان‌گذار راستین فرهنگ‌نویسی دوزبانه در ایران دانسته‌اند و اثرشان را به تعبیرشان «چون ران ملخی» به وی هدیه کرده‌اند.<sup>۲۳۲</sup> به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی چه یک‌زبانه چه دوزبانه به راستی تحول‌آفرین و پیشتاز شده‌اند، گویا در دههٔ اخیر فرهنگ‌های موضوعی و گنجواژه‌ها (thesaurus) منتشر شدند و از رهگذر آن برخی خلأها در فرهنگ‌نویسی پر شد و حتی اندیشهٔ تدوین فرهنگ بسامدی رایانه‌ای زبان فارسی شکل گرفت<sup>۲۳۳</sup>، اما گویا این توفیق‌ها و کامیابی‌ها بیشتر دربارهٔ واژه‌نامه‌های موضوعی دوزبانه صدق می‌کند.<sup>۲۳۴</sup> افزون بر اینها، تاکنون فرهنگ لغت فارسی با تکیه بر اصول فرهنگ‌نویسی برای غیرفارسی‌زبانان نگاشته نشده است.

### آیندهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی

از آنجا که جهت‌گیری فرهنگستان زبان و ادب فارسی، رهبری زبان فارسی با استمداد از زبان‌شناسان فرهیخته است، و از سوی دیگر تحولات چشمگیر در فرهنگ‌نویسی فارسی به یمن حضور ایشان پدید آمده است، چنان می‌نماید که فرهنگ‌نویسی فارسی در آینده به سوی علمی شدن و تخصصی شدن گام بردارد. اما نزاع و اختلاف بر سر رهبری زبان فارسی میان متخصصان ادبیات و زبان‌شناسان تا مدت‌ها ادامه خواهد داشت. چه زبان‌شناسان عنوان می‌کنند که خلأها، کمبودها و نقص‌هایی که حاصل نارسایی کار ادیبان در رهبری زبان فارسی است به دست اینان جبران‌پذیر است، حال آنکه متخصصان ادبیات بر کمبودهای زبان‌شناسی در ایران انگشت گذاشته‌اند.<sup>۲۳۵</sup>

## پی‌نوشت

۱. رزم‌آرا، ۲۸۳-۲۸۵
۲. در این باره نک: مشیری، ۱۰ مقاله درباره...، ۸
۳. در این باره نک: یارمحمدی، شانزده مقاله در...، ۲۳۶
۴. صفوی، ۱۰۷-۲۱۴، ۳۱۶
5. see: Robins, 104-108, 135-149
۶. نک: روبخشان، «فرهنگ‌های دو زبانه»، سراسر مقاله
7. Malandra, 123
۸. برای اطلاعات بیشتر نک: بختیاری، «فرهنگ‌نگاری در ایران باستان»، ۱۳۸۰ش
9. Šādeqī, 388; Perry, 391
۱۰. در این باره نک: صفا، تاریخ ادبیات...، ۱۱۵-۵۹/۱
۱۱. در این باره نک: شجاعی، سراسر مقاله
۱۲. برای اطلاعات بیشتر درباره فرهنگ‌نویسی عربی خصوصاً از نظر روش‌های تنظیم واژگان نک: عبدالتواب، ۲۶۳-۳۲۶؛ درباره سرچشمه‌های فرهنگ‌نویسی خصوصاً نک: Heywood, *Arabic...*
۱۳. وسل، ۸-۵
۱۴. همو، ۹
۱۵. همو، ۳۰؛ بایمتف، ۳۳۹-۳۴۶
۱۶. در این باره نک: دبیرسیاقی، مقدمه بر لغت فرس، ۷-۱۶؛ Šādeqī, 388
۱۷. مجتبایی، مقدمه بر...، ۴-۱۶، ۴۸
۱۸. نک: اقبال آشتیانی، ۱-۲
۱۹. نک: مجتبایی، مقدمه بر، ۵
۲۰. نک: دبیرسیاقی، همان، ۱۷
21. see: Šādeqī, ibid
۲۲. درباره او و آثارش نک: خطیبی، ۲۷۴-۲۸۳
۲۳. در این باره، نک: دبیرسیاقی، همان، ۱۹ به بعد
۲۴. نک: نفیسی، «درباره چند...»، ۲۱۴
۲۵. نک: ریاحی، ۶-۲۲
۲۶. برای اطلاعات بیشتر نک: صفا، حماسه‌سرایی...، ۳۱۷-۳۲۱
۲۷. برای اطلاعات بیشتر نک: مجتبایی، «نقل علوم...»، ۶۹۷-۷۱۱
۲۸. شیمل، ۱۴
۲۹. همو، ۱۴-۱۵
۳۰. در این باره نک: همو، ۱، ۱۲؛ شهریار نقوی، ۳
۳۱. نک: شهریار نقوی، ۱۲
۳۲. همو، ۲۰
۳۳. نک: همو، ۱۴
۳۴. عرب، ۵۰؛ همچنین درباره او و آثارش نک: غلامیان، ۳۲۰-۳۲۱
۳۵. منزوی، علینقی، ۱۱۱
۳۶. درباره فرهنگ‌های عربی - فارسی، نک: منزوی، علینقی، فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی؛ نیز: مقاله‌ای با همین عنوان و محتوای مشابه در دهخدا، مقدمه، ۲۶۵-۳۷۲؛ خصوصاً
- Perry, 390-393;
- که فرهنگ‌های عربی - فارسی را به پنج دسته تقسیم کرده و نصاب‌الصبيان را ذیل نصاب‌نامه‌ها بررسی کرده است و در ضمن به واژه‌نامه‌های قرآن به نقل از علینقی منزوی اشاره دارد

۳۷. درباره چگونگی این افزوده‌ها نک: منزوی، علینقی، ۹۱-۹۷
۳۸. درباره نسخه‌ها، چاپ‌ها و شرح‌های این کتاب نک: Edwards, 62-6; منزوی، علینقی، ۱۱۸-۱۲۱؛ منزوی، احمد، ۲۰۳۹/۳-۲۰۴۲-۳۲۷۵-۳۲۷۴/۴
۳۹. نک: منزوی، علینقی، ۱۱۱-۱۱۸؛ منزوی، احمد، ۲۰۳۹/۳-۲۰۳۷/۳
۴۰. منزوی، علینقی، ۱۴۲
۴۱. درباره آن و پدید آورنده آن نک: همو، ۱۴۷-۱۴۹
۴۲. همو، ۱۴۸-۱۴۹
۴۳. برای اطلاعات بیشتر از فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۷ق نک: منزوی، علینقی، ۸۳-۱۴۹، قس: سده ۶ق همو، ۳۰-۸۱
۴۴. همو، ۱۵۱
۴۵. درباره جوهری و اثرش، نک: منزوی، علینقی، ۱۴۲-۱۴۷
۴۶. درباره این کتاب و جایگاه آن نک: مرادی، ۳۷-۳۹
۴۷. صفا، تاریخ ادبیات، ۳/۱، ۲۸۷
۴۸. همانجا
۴۹. در این باره نک: طاعتی، ۱۷
۵۰. در این باره نک: شهریار نقوی، ۸
۵۱. نک: طاعتی، سراسر مقاله
۵۲. ۱۳۲۴ش، شم ۷، ص ۷۸-۷۹
۵۳. نک: طاعتی، ۱۱
۵۴. در این باره نک: طاعتی، ۹-۱۸
۵۵. داعی‌الاسلام، ۵/۵ «د-ه»
۵۶. شمس فخری، دیباچه ۲
۵۷. نک: همو، ۱
۵۸. نک: همو، ۲-۵
۵۹. کیا، «شانزده - هفده»
۶۰. نک: کیا، «هجده»
۶۱. همانجا
۶۲. نک: کیا، «هجده به بعد» که لیست همکاران دیگر به چشم می‌خورد
۶۳. نک: نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۵۸/۱
۶۴. در این باره نک: جوینی، «نه - دوازده»
۶۵. نک: صفی کحال، ۱-۳
۶۶. نک: جوینی، «سیزده - شانزده»
۶۷. نک: شهریار نقوی، ۵۵
۶۸. ۱۳۲۴ش، ش ۶
۶۹. نفیسی، مقدمه بر برهان قاطع، چاپ زوار، ۷۴/۱
۷۰. بزرگر کشتلی، «قواس غزنوی»، ۸۰۵
۷۱. احمد، مقدمه بر فرهنگ قواس، ۳
۷۲. نک: شهریار نقوی، ۵۵-۵۶
۷۳. نک: احمد، مقدمه بر فرهنگ قواس
۷۴. نک: همانجا
۷۵. در این باره، نک: همان، ۵-۸، ۱۱، ۴۵-۴۷
۷۶. همان، ۷، ۱۰-۱۱
۷۷. در این باره نک: همان، ۱۱-۱۴
۷۸. نک: احمد، مقدمه بر فرهنگ قواس
۷۹. قس: احمد، مقدمه بر فرهنگ زبان گویا
۸۰. درباره سایر فرهنگ‌هایی که در شبه‌قاره نگاشته شده‌اند نک: شهریار نقوی، سراسر اثر
۸۱. نک: ابوالاحمد، ۲/۳۰
۸۲. نک: روح بخشان، «سابقه و تاریخچه...»، ۱۱۶-۱۲۳
۸۳. نک: همان، ۱۱۷
۸۴. درباره جنگ‌های صلیبی و آثار آن نک: اسعدی، ۱۱۰-۱۵۴
85. Perry, 390
۸۶. در این باره نک: ریاحی، سراسر اثر
۸۷. صفا، تاریخ ادبیات، ۴/۱۱۰-۱۱۱
۸۸. همان، ۱۱۱
۸۹. صفا، همان، ۴/۱۱۱
۹۰. نک: حاجی خلیفه، بند ۵۷۲
۹۱. صفا، تاریخ ادبیات، ۴/۱۱۱-۱۱۳
۹۲. شهریار نقوی، ۶۲
۹۳. نک: صفا، همان، ۴/۱۱۱-۱۱۳
۹۴. درباره این فرهنگ‌ها نک: شهریار نقوی، ۵۷-۶۳
۹۵. درباره آن و سایر فرهنگ‌های عربی-فارسی سده ۹ق نک: منزوی، علینقی، ۱۶۸-۱۹۴
96. Sāme'ī, 393-395

۹۷. درباره معرفی شایسته این فرهنگ‌ها نک: Blochet, II/178-182
۹۸. در این باره نک: روح‌بخشان، «فرهنگ‌های دوزبانه»، ۲۷  
99. Lockhart, 373ff
۱۰۰. نک: منزوی، علینقی، ۱۹۶؛ درباره فرهنگ‌های عربی - فارسی سده ۱۰ اق نک: همو، ۱۹۷-۲۱۱
۱۰۱. صفا، تاریخ ادبیات، ۳۶۶/۵-۳۶۷
۱۰۲. در این باره نک: همان، ۳۹۱/۵-۳۹۷
۱۰۳. درباره این آثار نک: شهریار نقوی، ۷۰-۱۴۴
۱۰۴. نک: صفا، همان، ۳۷۰/۵
۱۰۵. قس: مقدمه فرهنگ معین
۱۰۶. در این باره نک: حق‌شناس، «زبان‌شناسی از فن...»، ۸-۲
۱۰۷. نک: صفا، تاریخ ادبیات، ۳۷۱/۵-۳۷۲
۱۰۸. قس: صفا، همان، ۳۷۲/۵؛ شهریار نقوی، ۶۵
۱۰۹. درباره این کتاب و مؤلف نک: شهریار نقوی، ۶۵-۶۶
۱۱۰. در این باره نک: شهریار نقوی، همانجا
۱۱۱. نک: صادقی، مقدمه بر فرهنگ تحفة الاحباب، ۷
112. Baevskii, «Farhang-e Jahangīrī», 268
۱۱۳. نک: شهریار نقوی، جاهای مختلف
۱۱۴. درباره فرهنگ‌نویسی در سده یازدهم نک: داعی‌الاسلام، ۵/دیبیاچه؛ شهریار نقوی، جاهای مختلف؛ منزوی، علینقی، ۲۱۲-۲۳۴
۱۱۵. درباره کتاب و مؤلف نک: عفیفی، سراسر مقدمه
۱۱۶. عفیفی، «دوازده - سیزده»
۱۱۷. نک: فرهنگ‌نویسی فارسی در سده ۱۴ اق ادامه مقاله
۱۱۸. درباره او نک: صفا، تاریخ ادبیات، ۳۷۶/۵-۳۸۰؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۷۴/۲؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر، ۳۹۷؛ جهانگیر گورکانی، ۲۲/۱، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۳۳۲/۲؛ فسایی، ۹۴۹/۲؛ عفیفی، سراسر مقدمه؛ شهریار نقوی، ۸۱-۸۶؛
- Baevskii, *ibid*, 268
۱۱۹. برهان قاطع، مقدمه مؤلف
۱۲۰. قس: فرهنگ فارسی معین
۱۲۱. در این باره نک: انوشه، «برهان قاطع»، ۴۳۹-۴۴۱
۱۲۲. دبیرسیاقی، فرهنگ‌های فارسی...، ۱۴۵
۱۲۳. همانجا
۱۲۴. نک: ذیل برهان قاطع
۱۲۵. قس: مبحث ضمیر، نشانه تصغیر و حاصل مصدر
۱۲۶. در این باره نک: فرهنگ رشیدی، مقدمه مؤلف
۱۲۷. همان، ۱۳
۱۲۸. نک: همان، ۴۵
۱۲۹. همان، ۱۱
۱۳۰. همان، ۱۱-۱۳
۱۳۱. همان، ۱۳
۱۳۲. برای اطلاعات بیشتر در این باره نک: اسماعیل‌پور، ۲۵۹۸-۲۵۸۱
۱۳۳. نک: داعی‌الاسلام، ۵/دیبیاچه
۱۳۴. همانجا
۱۳۵. قس: «تفنگ» در فرهنگ رشیدی، و لفظ «شبگیر» در فرهنگ جهانگیری
۱۳۶. درباره فرهنگ‌نویسی در این سده نک: داعی‌الاسلام، همانجا؛ شهریار نقوی، سراسر اثر؛ منزوی، علینقی، ۲۳۵-۲۴۳
۱۳۷. درباره این کتاب‌ها نک: همو، ۲۳۶-۲۴۳
۱۳۸. درباره دایرة‌المعارف‌ها و فرهنگ‌ها نک: مرادی، فصل ۳ و ۴
۱۳۹. در این باره نک: بزرگر کشتلی، «آرزو»، ۱۰-۱۳
۱۴۰. نک: انوشه، «سراج‌اللغه»، ۱۳۶۶-۱۳۶۷
۱۴۱. همانجا
۱۴۲. همانجا
۱۴۳. نک: شیمل، ۶۷
۱۴۴. داعی‌الاسلام، همانجا
۱۴۵. انوشه، همانجا
۱۴۶. بزرگر کشتلی، «آرزو»، ۱۲
۱۴۷. همانجا
۱۴۸. همانجا
۱۴۹. مشکوة‌الدینی، سیر زبان‌شناسی، ۴۵-۴۶
150. see: Robins, 134-135
۱۵۱. بزرگر کشتلی، «جونز»، ۸۹۷-۹۰۰
۱۵۲. همان، ۸۹۹
۱۵۳. بزرگر کشتلی، «آرزو»، ۱۰-۱۳



۱۵۴. همانجا  
۱۵۵. درباره فرهنگ‌نویسی سنسکریت نک:  
Patkar, The History of Sanskrit Lexicography  
۱۵۶. در این باره نک: نوش‌آبادی، ۱۹۷۵  
۱۵۷. نک: شمیل، ۷۰  
۱۵۸. نک: یادداشت ناشر  
۱۵۹. همانجا  
۱۶۰. در این باره نک: دبیرسیاقی، فرهنگ‌های فارسی، ۳۰۸  
۱۶۱. درباره سده ۱۳ق نک: داعی‌الاسلام، همانجا، شهریار  
نقوی، منزوی، علینقی، پناهی، سراسر اثر؛ فرهنگ‌نویسی  
فارسی در هند و پاکستان، باب دوم به بعد  
۱۶۲. شمیل، ۷۴  
۱۶۳. نک: حجتی، ۱۸۵۷-۱۸۶۲  
۱۶۴. شمیل، ۷۶  
۱۶۵. نک: همو، ۷۴-۷۵  
۱۶۶. در این باره نک: برهان قاطع، مقدمه معین، ۷۶-۷۸  
۱۶۷. در این باره نک: منزوی، علینقی، ۲۴۵  
۱۶۸. داعی‌الاسلام، همانجا  
169. Baevskii, «Farhang», 266  
۱۷۰. درباره تأثیرپذیری و تأثیرگذاری‌ها نک: منزوی، علینقی،  
۲۴۶  
۱۷۱. درباره این کتاب و مؤلف نک: ثروت، مقدمه بر  
غیاث‌اللغات  
۱۷۲. نک: دبیرسیاقی، مقدمه بر غیاث‌اللغات  
۱۷۳. نک: ثروت، همانجا  
۱۷۴. نک: داعی‌الاسلام، همانجا  
۱۷۵. نک: همانجا  
176. see: 'Afifi  
۱۷۷. نک: داعی‌الاسلام، همانجا، ذیل سده ۱۴ق  
۱۷۸. درباره فرهنگ‌نویسی سنسکریت و فارسی نک: شهریار  
نقوی، ۳۱-۴۰  
۱۷۹. نک: شهریار نقوی، ۲۴-۳۰  
۱۸۰. درباره آن نک:  
Baevskii, ibid  
۱۸۱. درباره آنها و سایر کتاب‌ها نک: شهریار نقوی، سراسر اثر  
۱۸۲. درباره او و اثرش نک: همو، ۲۶
۱۸۳. مشیری، ۱۰ مقاله درباره، ۱۱  
۱۸۴. نک: همان، ۱۰  
۱۸۵. درباره او نک:  
Saleem Akhtar, 594-595  
۱۸۶. داعی‌الاسلام، ۵/دیباجه  
۱۸۷. نک: همو، ۱/دیباجه، ۳۷  
۱۸۸. همو، ۱/دیباجه ۳۸  
۱۸۹. نک: همو، ۳/دیباجه، «الف»  
۱۹۰. نک: همو، ۴/۴، «الف»  
۱۹۱. ص «ه»  
۱۹۲. همو، ۳-۵  
۱۹۳. همو، ۳-۳۸  
۱۹۴. نک: همو، ۱/دیباجه، ۶  
۱۹۵. نک: تفضلی، ۱۶۲-۱۶۳  
۱۹۶. نک: داعی‌الاسلام، ۱/دیباجه، ۱۹  
197. Saleem Akhtar, 595  
۱۹۸. قس: اطلاعات وازگانی ذیل «زبان» در فرهنگ نظام  
۱۹۹. در این باره نک: شمیسا، ۱۷  
۲۰۰. در این باره نک:  
Robins, 198  
۲۰۱. درباره این ویژگی نک:  
id, 198-240  
۲۰۲. در این باره نک: آشوری، ایران‌شناسی چیست...، ۷  
۲۰۳. در این باره نک: قادری، ۲۵۹  
۲۰۴. درباره آنها نک:  
Robins, 198  
۲۰۵. در این باره نک: اسعدی، ۳۷۱-۴۰۹، که خصوصاً به  
فرهنگستان‌های جهان اسلام می‌پردازد  
۲۰۶. نک: همو، ۳۸۸  
۲۰۷. همو، ۳۹۲  
۲۰۸. نک: درودیان، ۱۰۳۳  
۲۰۹. درباره او و اقدامات او نک: قادری، ۲۴۷-۲۷۵  
۲۱۰. همو، ۲۵۱  
۲۱۱. در این باره نک: اسعدی، ۳۸۸-۴۰۴؛ درودیان، ۱۰۳۳-  
۱۰۳۶  
۲۱۲. درباره آن و کتابنامه فرهنگ‌نامه‌های موضوعی نک:

۲۲۳. خانلری، پرویز، مقدمه بر فرهنگ تاریخی زبان فارسی، «هشت - یازده»
۲۲۴. همان، «چهارده - شانزده»
۲۲۵. مشیری، فرهنگ...، «هشت»
۲۲۶. جعفری، «پنج»
۲۲۷. فرهنگ معاصر هزاره، ۱۳/۱
۲۲۸. همان، ۷-۸ سخن ناشر
۲۲۹. همان، ۹
۲۳۰. همان، ۱۰
۲۳۱. همان، ۱۳/۱، ۲۵-۷/۲، ۲۳
۲۳۲. همان، ۱۲/۱
۲۳۳. نک: یارمحمدی، شانزده مقاله، ۳۱-۳۲
۲۳۴. در این باره خصوصاً نک: همان، ۲۴۷-۲۶۰
۲۳۵. درباره این آراء نک: فرشیدورد، ۹۳-۱۰۳
- یارمحمدی، «کتابشناسی...»، سراسر مقاله
۲۱۳. درباره نقد هر دو کتاب نک: یارمحمدی، شانزده مقاله...، ۲۴۳-۲۴۴
۲۱۴. ص ۱۲
۲۱۵. درباره او و اقداماتش نک: فروغی، نفیسی، مقدمه بر فرهنگ نفیسی،
۲۱۶. نک: دبیرسیاقی، فرهنگهای فارسی، ۲۲۵-۲۳۳
۲۱۷. نک: لغتنامه، مقدمه، ۳۹۷-۳۹۸
۲۱۸. در این باره، نک: دبیرسیاقی، فرهنگهای فارسی، ۲۳۰
۲۱۹. درباره لغتنامه فارسی نک: همان، ۲۳۹-۲۵۰
220. Talattof, 268-269
۲۲۱. در این باره خصوصاً نک:
- Talattof, 268-270
222. Tafazzoli, 272

## کتابشناسی:

- ابن‌الندیم، محمد، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ش.
- ابوالحمد، عبدالحمید، *کتابشناسی تمدن ایرانی در زبان فارسی*، تهران، ۱۳۵۲ش.
- ابومحبوب، احمد، *کالبدشناسی نثر*، تهران، ۱۳۷۴ش.
- آته، هرمان، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه رضازاده شفق، تهران، ۱۳۵۶ش.
- احمد، نذیر، *مقدمه بر فرهنگ زفان گویا*، پتنه، ۱۹۹۰م.
- همو، *مقدمه بر فرهنگ قواس* (نک: هم، قواس).
- اخیدیمه، ج.ف.، «نقش جهان اسلام در دانش فرهنگ‌نویسی»، ترجمه حکیم‌الدین قریشی، نشر دانش، تهران، ۱۳۶۱ش، س ۲، شم ۴.
- ارانسکی، ای.م.، *مقدمه فقه‌اللغه ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸ش.
- اسدی طوسی، علی، *لغت فرس*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۹ش.
- همان، به کوشش فتح‌الله مجتبابی و علی‌اشرف صادقی، تهران، ۱۳۶۵ش.
- همان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۶ش.
- اسعدی، مرتضی، *ایران، اسلام، تجدد*، تهران، ۱۳۷۷ش.
- اسماعیل پور، مهیبز، «نقدنویسی بر آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴ (۳).
- آشوری، داریوش، *ایران‌شناسی چیست؟ و چند مقاله دیگر*، تهران، ۱۳۵۱ش.
- همو، *بازاندیشی زبان فارسی*، تهران، ۱۳۷۲ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، *مقدمه بر لغت فرس* (نک: هم، اسدی طوسی).
- آل‌داوود، علی، «عصر شکوفایی دایرةالمعارف‌نگاری»، *نشر دانش*، تهران، ۱۳۷۴، س ۱۵، شم ۶.
- امامی، کریم، «زبان‌شناس یا ادیب»، *نشر دانش*، تهران، ۱۳۶۷، س ۸، شم ۴.

انور، م.س.، «هند و فرهنگهای فارسی»، ترجمه ایرج پزشک‌نیا، سخن، تهران، ۱۳۳۸ش، دوره ۱۲،  
ش ۵.

انوشه، مزدک، «برهان قاطع»، دانشنامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج  
(۱)۴.

همو، «سراج‌اللغه»، دانشنامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج (۲)۴.

اینگلتون، تری، پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران، ۱۳۶۸ش.

باطنی، محمدرضا، نگاهی تازه به دستور زبان، تهران، ۱۳۷۱ش.

همو، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۶ش.

همو، پیرامون زبان و زبانشناسی، تهران، ۱۳۷۱ش.

بایمتف، لقمان، «ابوعبدالله خوارزمی، لغت‌نویس دوره سامانیان»، سومین ره‌آورد (گزارش مجمع  
بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی)، تهران، ۱۳۸۱ش.

بچکا، یرژی، ادبیات فارسی در تاجیکستان، ترجمه سعید عبانژاد هجراندوست و محمود عبادیان،  
تهران، ۱۳۷۲ش.

بختیاری، آرمان، «فرهنگ‌نگاری در ایران باستان»، نامه باستان، تهران، ۱۳۸۰ش، س ۱، ش ۲.

براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فتح‌الله مجتبیایی، تهران، ۱۳۵۵ش.

برتلس، ی. ا.، تاریخ ادبیات فارسی از دوران فردوسی تا پایان عهد سلجوقیان، ترجمه سیروس  
ایزدی، تهران، ۱۳۷۵ش.

بزرگر کشتلی، حسین، «آرزو»، دانشنامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش،  
ج (۱)۴.

همو، «جونز»، دانشنامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج (۱)۴.

همو، «قواس غزنوی»، دانشنامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۸ش، ج ۳.

برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۰ش.

همان، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۴ش.

پالمر، فرانک، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، تهران، ۱۳۶۶ش.

پناهی، ثریا، «رده‌شناسی و روش‌شناسی فرهنگهای فارسی قرن ۱۳ هجری در هند و پاکستان»، نامه

فرهنگستان، تهران، ۱۳۷۷ش، ش ۱.

- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور، ۱۹۷۰م.
- تفضلی، احمد، «فرهنگ نظام»، آینده، تهران، ۱۳۶۵ش، س ۱۲، شم ۱-۳.
- ثمره، یدالله، «تحلیلی بر رده‌شناسی زبان: ویژگیهای رده‌شناختی زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، تهران، ۱۳۶۹، س ۷، شم ۱.
- ثروت، منصور، مقدمه بر غیث‌اللغات، غیث‌الدین محمد رامپوری، تهران، ۱۳۶۳ش.
- جعفری، محمدرضا، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۷۹ش.
- جوینی، عزیزالله، مقدمه بر مجموعه الفرس (نک: هم، صفی کحال).
- جهانگیر گورکانی، محمد، جهانگیرنامه (توزک جهانگیری)، به کوشش محمد هاشم، تهران، ۱۳۵۹ش.
- حاجی خلیفه، کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، به کوشش محمد شرف‌الدین یالتکایا و رفعت بیگلر، استانبول، ۱۹۴۱-۱۹۴۳م.
- حجتی، حمیده، «غالب دهلوی»، دانشنامه ادب فارسی، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴ (۳).
- حری، عباس، آیین نگارش علمی، تهران، ۱۳۷۸ش.
- حق‌شناس، علی‌محمد، «زبان‌شناسی از علم تا فن»، نشر دانش، تهران، ۱۳۷۴ش، س ۱۵، شم ۳.
- همو، مقالات ادبی و زبانشناسی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- همو، «شعر، نظم، نثر، سه‌گونه ادبی»، دومین کنفرانس زبانشناسی نظری و کاربردی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- خانلری، پرویز، مقدمه بر فرهنگ تاریخی زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۷ش.
- خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۶۶ش.
- خسروشاهی، رضا، شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری، تهران، ۱۳۵۰ش.
- خطیبی، ابوالفضل، «اسدی طوسی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۷ش، ج ۸.
- خلخالی، نازیلا، بررسی علمی شیوه خط فارسی، تهران، ۱۳۷۵ش.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی، فرهنگ نظام، تهران، ۱۳۶۲ش.
- دبیرسیاقی، محمد، فرهنگهای فارسی و فرهنگ گونه‌ها، تهران، ۱۳۶۸ش.

- همو، مقدمه بر *غیاث اللغات*، غیاث‌الدین محمد رامپوری، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۳۸ ش.
- همو، مقدمه بر *لغت فرس اسدی طوسی*، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- درودیان، ولی‌الله، «فرهنگستان ایران»، *فرهنگنامه ادبی فارسی* (دانشنامه ادب فارسی)، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۶ ش، ج ۲.
- رزم‌آرا، مرتضی، «فرهنگ معاصر عربی - فارسی»، مقالات و بررسیها، تهران، ۱۳۸۰ ش، دفتر ۶۹.
- روبینز، اچ. آر، *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- روح‌بخشان، ع.، «فرهنگهای دوزبانه»، نشر دانش، تهران، ۱۳۷۴ ش، س ۱۵، شم ۴.
- همو، «سابقه و تاریخچه زبان فارسی در اروپا، نخستین آشنایی‌های اروپاییان با زبان فارسی»، پیام کتابخانه، تهران، ۱۳۷۰، س ۱، شم ۱.
- ریاحی، محمدامین، *نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی*، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- ریپکا، یان، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- ریچارد، جک و دیگران، *فرهنگ توضیحی زبان‌شناسی کاربردی لانگمن*، ترجمه حسین وثوقی و دیگران، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ستوده، غلامرضا، *مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی*، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- سجادی، صادق، «نگاهی به تاریخ ادبیات نگاری... در قلمرو فارسی»، *نامه فرهنگستان*، تهران، ۱۳۷۷ ش، شم ۱.
- سلطانی، پوری، و فروردین راستین، *دانشنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی*، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- شجاعی، محسن، «فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، تهران، ۱۳۷۱ ش، س ۹، شم ۱.
- شعبانی، احمد، *مرجع‌شناسی اسلامی*، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- شمس فخری، معیار جمالی (بخش چهارم)، به کوشش محمدصادق کیا، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- شمیسا، سیروس، مقدمه بر *مصطلحات/الشعرا*، سیالکوتی مل وارسته، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- شهریاری نقوی، حیدر، *فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- شیمل، آنه ماری، *ادبیات اسلامی هند*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- صادقی، علی‌اشرف، «علم زبان در ایران باستان»، سخن، تهران، ۱۳۴۹، دوره ۲۰، شم ۱.
- همو، *تکوین زبان فارسی*، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- همو، مقدمه بر *فرهنگ تحفة الاحباب حافظ اوبه‌هی*، سلطانعلی، مشهد، ۱۳۶۵ ش.

- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۳۸-۱۳۶۴ ش.
- همو، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- صفوی، کورش، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- صفی کحال، عبدالؤمن، *مجموعه‌الفرس*، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- طاعتی، عبدالعلی، *مقدمه بر صحاح‌الفرس* (نک: هم، نخجوانی).
- طیب‌زاده، امید، «*مروری بر واژگان‌نویسی در ایران*»، *نشر دانش*، تهران، ۱۳۷۱ ش، س ۱۳، ش ۱.
- عبدالنواب، رمضان، *مباحثی در فقه‌اللغه و زبان‌شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، ۱۳۶۷ ش.
- عرب، محمدحسن، *کتاب آموزشی مرجع و منبع‌شناسی در ادبیات و علوم انسانی*، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- عظیمی، پرناز، «*کتابنامه‌ وازه‌نامه‌های دوزبانه و چندزبانه فارسی*»، *خبرنامه انجمن کتابداران ایران*، تهران، ۱۳۵۰، دوره ۴، ش ۲.
- عفیفی، رحیم، *مقدمه بر فرهنگ جهانگیری*، حسین بن حسن انجوشیرازی، مشهد، ۱۳۵۱ ش.
- غلامعلی‌زاده، خسرو، *ساخت زبان فارسی*، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- غلامیان، سیمین، «*ابونصر فراهی*»، *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۳ ش، ج ۶.
- فالک، جولیا، *زبان‌شناسی و زبان، بررسی مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی*، ترجمه خسرو غلامعلی‌زاده، مشهد، ۱۳۷۲ ش.
- فرشیدورد، خسرو، *لغت‌سازی و وضع و ترجمه اصطلاحات علمی و فنی و یادداشتهایی درباره فرهنگستان و برنامه‌ریزی برای زبان و ادبیات و تاریخ زبان فارسی ...*، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- فروغی، محمدعلی، *مقدمه بر فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء)*، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- فرهنگ جهانگیری، حسین بن حسن انجو شیرازی، به کوشش رحیم عفیفی، مشهد، ۱۳۵۱ ش.
- فرهنگ رشیدی، عبدالرشید تتوی، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- فسایی، میرزا حسن، *فارس‌نامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران، قادری، حاتم، *اندیشه‌هایی دیگر*، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- قاسمی، مسعود، «*گذری بر فرهنگ تاج‌المصادر*»، *نشر دانش*، تهران، ۱۳۶۷ ش، س ۸، ش ۳.
- قواس، فخرالدین مبارکشاه، *فرهنگ*، به کوشش نذیر احمد، تهران، ۱۳۵۳ ش.

- قویمی، مهوش، «زبان‌شناسی و کاربرد آن در ادبیات، پیدایش نقد ساختاری»، *مجله زبان‌شناسی*، تهران، ۱۳۶۷ش، س ۵، شم ۱.
- کیا، محمدصادق، مقدمه بر معیار جمالی (بخش چهارم) (نک: هم، شمس فخری).
- گلشنی، عبدالکریم، فرهنگ ایران در قلمرو ترکان، شیراز، ۱۳۵۴ش.
- لوی، روبن، درآمدی بر تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رؤیا هاشمیان، تهران، ۱۳۷۸ش.
- مایل هروی، نجیب، بگذار تا از این شب دشوار بگذریم، تهران، ۱۳۷۳ش.
- مجتبایی، فتح‌الله و علی اشرف صادقی، مقدمه بر لغت فرس (نک: هم، اسدی طوسی).
- همو، «نقل علوم و معارف هندی به جهان اسلامی تا سده پنجم»، *هفتاد مقاله*، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۱ش.
- مرادی، نورالله، مرجع‌شناسی: شناخت خدمات و کتابهای مرجع، تهران، ۱۳۷۲ش.
- مسکوب، شاهرخ، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- مشکوة‌الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد، ۱۳۷۳ش.
- همو، سیر زبان‌شناسی، مشهد، ۱۳۷۳ش.
- همو، ساخت آوایی زبان، مشهد، ۱۳۶۴ش.
- مشیری، مهشید، ۱۰ مقاله درباره زبان، فرهنگ ترجمه، تهران، ۱۳۷۳ش.
- همو، فرهنگ زبان فارسی: الفبایی - قیاسی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۳ش.
- منزوی، علینقی، فرهنگنامه‌های عربی به فارسی، تهران، ۱۳۳۷ش.
- ناقد، خسرو، «نقد فرهنگ و فرهنگ نقد»، *جهان کتاب*، تهران، ۱۳۸۶ش، س ۷، شم ۷-۸.
- نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۸ش.
- همو، «شمه‌ای از نواقص فرهنگهای فارسی» *نشر دانش*، تهران، ۱۳۷۲ش، س ۱۴، شم ۴.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، *صحاح الفرس*، به کوشش عبدالعلی طاعتی، تهران، ۱۳۵۵ش.
- نفیسی، سعید، نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴ش.
- همو، «درباره چند لغت فارسی»، *یادنامه پورداود* (مجموعه مقالات درباره فرهنگ و تهران ایران)، تهران، ۱۳۲۵ش.
- همو، مقدمه بر برهان قاطع، تهران، ۱۳۴۲ش.



- همو، مقدمه بر فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء)، تهران، ۱۳۴۳ش.
- نوش آبادی، تاج‌الدین، «فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره»، *دانشنامهٔ ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴(۳).
- وارسته، سیالکوتی مل، *مصطلحات الشعراء*، به کوشش سیروس شمیسا، تهران، ۱۳۸۰ش.
- وسل، ژبوا، *دایرة‌المعارف‌های فارسی*، ترجمهٔ محمدعلی امیر معزی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- همایون، همادخت، *واژه‌نامه زبانشناسی و علوم وابسته*، تهران، ۱۳۷۱ش.
- یارمحمدی، لطف‌الله، «آموزش زبان فارسی در جهان امروز»، *گلستان*، تهران، ۱۳۷۸ش، س ۳، شم ۲.
- همو، *شانزده مقاله در زبانشناسی کاربردی و ترجمه*، شیراز، ۱۳۷۲ش.
- همو، «کتابشناسی فرهنگ‌نامه‌های موضوعی»، *نشر دانش*، تهران، ۱۳۶۱-۱۳۶۲ش، س ۳، شم ۱.
- یوسف، س.م.، «سنت فرهنگ‌نویسی در اسلام»، ترجمهٔ علی‌محمد حق‌شناس، *نشر دانش*، تهران، ۱۳۶۲ش، س ۴، شم ۲.

- 'Afifi, R. «Anjomanārā», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1987, vol. II.
- Baevskii, S., «Farhang-e Jahāngīrī», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1999, vol. IX.
- id, «Farhang», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1999, vol. IX.
- Bloch, E., *Catalogue de smanuscripts Persan de La Bibliothèque nationale*, Paris, 1912.
- Edwards, E.A., *Catalogue of the Persian Printed books*, London, 1922.
- Falk, J. S., *Linguistics and Language: A Survey of Basic Concepts and Implications* John London, 1978.
- Hartmann, R.R.K., and G. James, *Dictionary of Lexicography*, London/ New York, 1998.
- Heywood, J. A., *Arabic Lexicography: its History and its place in the general History of Lexicography*, Leiden, 1965.
- Lockhart, L., «European Contacts with Persia 1350-1736», *The Cambridge History of Iran*, ed. P. Jackson, Cambridge, 1986, vol. VI.
- Malandra, W. W., «Farhang I Olīm», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 2001, vol. X.

Osin, J., «Lexikographie der Einzelsprache», *Wörterbücher, Ein internationales Handbuch zur Lexikographie*, New York, 1990.

Patkar, M. M., *The History of Sanskrit Lexicography*, New Delhi, 1981.

Perry, J. R., «Dictionaries II. Arabic Persian Dictionaries», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1996, vol. VIII.

Robins, H.R., *A Short History of Linguistics*, New York, 1980.

Şādeqī, 'A. A., «Dictionaries I. Persian Dictionaries», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1996, vol. VII.

Saleem Akhtar, M., «DĀ'Ī AL-Eslām», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, New York, 1993, vol. VI.

Sāme'ī, H., «Dictionaries III. BI/ Multiling Dictionaries», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1996, vol. VII.

Tafazzolī, A., «Farhang-e Tariki-e zabān-e Fārsi», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1996, vol. IX.

Talattof, K., «Farhang-Mo'In», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1999, vol. IX.

Zgusta, L., *Manuel of Lexicography*, Prague, 1971.

## تاریخ‌نگاری فارسی در شبه‌قاره

مرتضی رزم‌آرا

یکی از کم‌تحول یافته‌ترین حوزه‌های فرهنگ هند باستان، تاریخ‌نگاری است.<sup>۱</sup> شاید به همین دلیل اغلب عنوان می‌شود تاریخ‌نگاری را مسلمانان با خود به شبه‌قاره آوردند. به نظر مجتبایی، بی‌شک گسترده‌ترین عرصه تاریخ‌نگاری در اسلام در دربارها و مراکز فرهنگی دوره اسلامی هند به وجود آمد، و تاریخ شبه‌قاره از سده ۲ق تا ۱۳ق، بیش از هزار سال، همه بر نوشته‌های سیاحان و جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نگاران مسلمان استوار بوده است.<sup>۲</sup> نویسندگان بومی و غیرمسلمان که در اواخر این دوره به زبان‌های محلی به تألیف کتاب‌های تاریخی پرداخته‌اند، از سنت و روش مورخان مسلمان دوره‌های پیش پیروی کرده‌اند.<sup>۳،۴،۵</sup> اما مورخان وجود کتیبه‌های پرسستیس<sup>۶</sup> متعلق به سده ۴م<sup>۷</sup> و آثاری مانند *رامایانا*، *مه‌بهاراتا* و جز اینها را که روایت‌هایی تاریخی، اما بدون تأکید بر مکان یا ترتیب زمانی رویدادها و آمیخته به اسطوره‌اند؛<sup>۸</sup> اشعار خنیاگران راجپوت؛ افسانه‌های منظوم شاهزادگان و نیز آثاری به زبان‌های گوناگون درباره مرآته‌ها، سیک‌ها و مانند اینها<sup>۹</sup> را نشانه‌هایی از نوشته‌های تاریخی پیش از اسلام در شبه‌قاره معرفی

می‌کنند. صاحب‌نظران متون اسطوره‌شناختی را به اعتبار وجود فهرست‌های سلسله‌ای مشتمل بر مطلب اولیه برای تاریخ سیاسی هند باستان به رسمیت می‌شناسند<sup>۱۰</sup>، چه سنت تاریخ‌نگاری بر پایه اسطوره و قصه سابقه بسیار کهن دارد، و بسیاری از تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب به این چشمه زلال و جوشان ادبیات قومی به‌عنوان سندهای تاریخی توجه داشته‌اند<sup>۱۱</sup>. در این باره در شماری از متون سنسکریت از سده‌های میانه هندوی سلسله‌های شاهنشاهی یا تاریخ سلسله‌های منطقه‌ای روایت شده است. راجه ترنگینی، یعنی تاریخ کشمیر نوشته کلهنه، پدر تاریخ‌نویسی در ادبیات سنسکریت نمونه بارز آن است.

چنین می‌نماید که تاریخ‌نگاری شبه‌قاره با یک پیشینه‌ای وارد دوره اسلامی شد. اما صاحب‌نظران درباره این واقعیت که تاریخ‌نگاران مسلمان در شبه‌قاره از آگاهی‌های این آثار در تاریخ‌نگاری تا چه اندازه و چگونه بهره برده‌اند اتفاق نظر ندارند<sup>۱۲</sup>. با گسترش اسلام در شبه‌قاره، تاریخ‌نگاری مسلمانان با گستردگی و گوناگونی‌اش که تاریخ‌ها (مغازی، تاریخ‌های اسلام)، زندگینامه‌ها (سیره، انساب، طبقات) و نامه‌ها را دربرداشت، با وقایع‌نگاری دقیق و نیز با ویژگی‌هایی که از دو سنت تاریخ‌نگاری عربی و ایرانی در خود داشت<sup>۱۳</sup>، الگویی برای تاریخ‌نگاری شبه‌قاره در دوره میانه شد، که احیاناً ماهیت نوشته‌های تاریخی هند میانه را تعیین می‌کند<sup>۱۴</sup>.

در آن دوره تاریخ‌نگاران عرب تاریخ را مقوله‌ای عام و پرداختن به آنرا نیازمند بررسی دقیق همه جوانب جامعه، فرهنگ، سیاست و تشکیلات می‌دانستند، حال آنکه تاریخ‌نگاران ایرانی بیشتر به نوشتن تاریخ‌های رسمی می‌پرداختند و آثارشان تاریخ حاکمان و درباریان بود. به تعبیر خالق احمد نظامی، سنت عربی تاریخ را «بیوگرافی ملت‌ها» و سنت ایرانی تاریخ را «بیوگرافی شاهان» می‌داند<sup>۱۵</sup>، هرچند ایرانیان در پیدایش و تکامل هر دو سنت سهم بسزایی دارند. تا سده ۱۰ ق، سنت عربی تاریخ‌نگاری وجود داشت، اما پس از آنکه روح رنسانس ایرانی به تعبیر او در همه شئون زندگی و اندیشه نخبگان حاکم رسوخ کرد، سنت ایرانی به زبان فارسی احیاء شد، و آنگاه که سلطنت دهلی تأسیس شد سنت ایرانی عامل مسلط در زندگی سیاسی بود. از نظر شگردها و ترتیب نیز تفاوت به چشم می‌خورد. الگوی سالنامه‌ای اساساً از آن اعراب بود، و الگوی

سلسله‌ای را ایرانیان دنبال می‌کردند.<sup>۱۶</sup> وجود زبان‌های متعدد، به‌ویژه فارسی برای تاریخ‌نگاری شبه‌قاره و از سوی دیگر حضور حاکمان خصوصاً ترک‌تبار را باید در ورود مسلمانان به شبه‌قاره جستجو کرد.

بدین ترتیب ابزارهای اصلی انتقال فرهنگ و تمدن اسلامی به‌ویژه با درخشش زبان فارسی صورت بست و جریان‌های مهم ادبی در شبه‌قاره شکل گرفت.<sup>۱۷</sup> از این‌رو، تاریخ‌نگاری شبه‌قاره سخت متأثر از تاریخ‌نگاری ایرانی است، و ایران مهم‌ترین واسطه فرهنگی میان جهان اسلام و هند بود و اوضاع فرهنگی و سیاسی ایران بر این سرزمین تأثیر مستقیم داشت. در دوران پریشانی‌ها و آشوب‌ها همواره نویسندگان ایرانی، هند را یکی از پناهگاه‌های امن می‌یافتند و رخت اقامت در آنجا می‌افکندند و مورد استقبال و احترام نیز قرار می‌گرفتند.<sup>۱۸</sup> حتی آداب ملک‌داری و آیین‌های دیوانی و درباری در طول هشت قرن حکومت اسلامی در هند، همه همان میراثی بود که از سامانیان به غزنویان و از غزنویان به سلاطین دوره‌های بعد رسیده بود. بنابر همان سنت‌های دیرینه، دربارها مرکز اصلی حفظ و ترویج بخش عمده‌ای از اندیشه‌ها و عناصر فرهنگی اسلامی مانند تاریخ‌نگاری بود.<sup>۱۹</sup> به‌رغم این واقعیت، از جایگاه فرهنگ عربی و ترکی در شبه‌قاره نباید غافل بود؛ چه، ادبیات عربی در شبه‌قاره از فضل تقدم برخوردار است و مناسبات جنوب هند با فرهنگ عربی همیشه قوی بود و بیشتر فاتحان هند، برخاسته از آسیای میانه بودند و اشرافیت نظامی به ترک‌ها تعلق داشت تا آنجا که لفظ «ترک» و «مسلمان» در برخی زبان‌های محلی هند، مترادف هم به‌کار می‌رفت.<sup>۲۰</sup>

روزگار رخنه زبان فارسی در هند دوره شکوفایی تمدن باشکوه اسلامی و روزگار آشفستگی و نابسامانی اوضاع هند و تقسیم این سرزمین به راجه‌نشین‌های گوناگون بوده است.<sup>۲۱</sup> و این علی‌القاعده بر سرنوشت تاریخ‌نگاری بی‌تأثیر نبود. اندکی پس از تشکیل دولت‌های اسلامی در هند، دولتمردان، دانشمندان، شاعران، صوفیان و بازرگانان به این سرزمین سرازیر شدند و هریک در حوزه کاری خویش سرگرم شدند. در سال‌های نخست سده ۷ق که فرارود و ایران عرصه تاخت و تاز سپاهیان مغول شد، هند مرکز جذب علما و ادبا شد، چه، بسیاری هند را پناهگاهی امن یافتند و به این سرزمین کوچیدند و هریک در پناه یکی از دولت‌های هند فعالیت‌های خود را از سر گرفتند.

در یک دوره تقریباً نهمصد ساله که با برافتادن دولت گورکانی هند در ۱۲۴۷ ق به پایان می‌رسد، ۳۲ دومان شاهی روی کار آمدند که همگی فارسی‌زبان و مروج فارسی و مشوق کسانی که آثار خود را به این زبان می‌نگاشتند، بودند.<sup>۲۲</sup> از نظر کمی، نوشته‌های فارسی در شبه‌قاره به مراتب بیش از ایران است.<sup>۲۳</sup>

از سده ۶-۹ ق/۱۳-۱۵ م پیشگامان مطالعات حدیثی و کلاً ادبیات اسلامی بیشتر عارفانی بودند، که سعی می‌کردند در زندگی خود، از سیره نبوی الگو بگیرند، چه جریان‌های عرفانی در این گوشه از جهان اسلام گسترش یافته بود.<sup>۲۴</sup> از این رو جمعی حدیث را وجهه همت خود ساختند. گویا به اعتبار همین پیوند ناگسستنی میان تاریخ‌نگاری و حدیث‌شناسی (علم‌الحدیث) در چند سده بعد یکی از برجسته‌ترین مورخان سده‌های میانه، ضیاء‌الدین برنی تاریخ و علم‌الحدیث را همزاد هم دانست. باری، از سده ۱۱-۱۸ م انبوهی از نوشته‌های تاریخی مشتمل بر تواریخ عمومی، سلسله‌ای، منطقه‌ای، زندگینامه‌ها و خاطرات<sup>۲۵</sup> در شبه‌قاره پدید آمد. این نوشته‌های تاریخی به زبان فارسی منبع اصلی تاریخ هند میانه شده است.<sup>۲۶</sup> اما متأسفانه این آثار چنان‌که باید با توجه به پیشینه‌های اجتماعی، فرهنگی و دینی پدیدآورندگانشان، روش‌ها، شگردهای بیانی و بالأخره مفهوم تاریخ نزد آنان مورد کنکاش قرار نگرفته است. این امر منجر به تصویری ناقص و مخدوش از گذشته شده است.<sup>۲۷</sup>

دوره سلطنت دهلی و سلسله‌های محلی در نوشته‌های تاریخی بسیار غنی است. بنیاد تاریخ‌نگاری هند در این دوره نهاده شد، و از سده ۸ ق با گسترش اسلام در شمال، شرق و جنوب، و تشکیل حکومت‌های اسلامی در بنگال، کشمیر، گجرات و دکن، دربارهای سلاطین این نواحی مرکزی برای جذب علما شد.<sup>۲۸</sup> از این رو می‌توان گفت که تاریخ‌نگاری در شبه‌قاره نسبتاً با تأخیر پا گرفت. اما برای استفاده از آنها درک روشن از ذهنیت پدیدآورندگان آن آثار ضروری است. پاداش، شهرت، هویت، ضرورت‌های معیشتی و فرهنگی و سیاسی، جلب رضایت حاکمان، روشن کردن افکار معاصران و آیندگان، حفظ خاطره دستاوردهای حاکمان و سرانجام توجیه اندیشه مشیت‌الهی هدف‌ها و انگیزه‌های پدیدآورندگان بوده است.<sup>۲۹</sup> عامل متغیر در تاریخ‌نگاری نیز انگیزه‌ها، هدف‌ها، فواید یا علل غایی تاریخ‌نگاری است که بحث از آنها معنای دقیق‌تر تاریخ‌نگاری

را روشن می‌سازد.<sup>۳۰</sup>

بیشتر مورخان سده‌های میانه به دربار وابسته بودند، و نه تنها نمی‌توانستند حقیقت را بنگارند، بلکه در مدح حامیان نیز از واقعیت فاصله می‌گرفتند. افزون بر آن بسیاری از آنان مانند منهاج‌سراج، حسن نظامی، امیر خسرو و ضیاءالدین برنی به خانواده‌اشرفی تعلق داشتند، که این امر سبب می‌شود متوجه شاهان و اعیان باشند و از زندگی و شرایط مردم عادی غافل شوند. همچنین از آنجا که آنان مسلمانانی متشرع بودند؛ شگرد یا شیوه‌ای به کار می‌بستند که روایتشان را برای خوانندگان مفهوم و گیرا سازد و به همین دلیل می‌کوشیدند حاکمان سده‌های میانه را به عنوان مبارزان اسلام ترسیم کنند.

مورخان سده‌های میانه پیوسته به خداوند به‌عنوان علت غایی همه چیز اشاره دارند؛ واقعیت این است که مورخ در یک جامعه‌ای که کلام اشعری بر آن حاکم است ناگزیر به آن است.<sup>۳۱</sup> مع‌الوصف، این به آن معنا نیست که عوامل مادی نادیده انگاشته شده بودند، چه مورخان، به‌رغم همه موانع مذهبی که بر سر راهشان قرار داشت، به تعبیر محب حسن انسان‌هایی زمینی بودند که درباره‌ی امور زمینی برای انسان‌هایی زمینی به منظور مقاصد زمینی می‌نوشتند. آنچه آنان بیش از همه از آن بی‌بهره بودند، درک نیروهای اجتماعی و اقتصادی بود که تغییرات بسیار مهم و تعیین‌کننده را رقم می‌زد و در سقوط حکومت‌ها سخت مؤثر بود.<sup>۳۲</sup> بر پایه‌ی نوشته‌های تاریخی این دوره، مورخان سده‌های میانه از تغییر و تحول و از تحول و از روابط میان آراء، رویدادها و نهادهای یک دستگاه حاکمیت با دیگری آگاه بودند. این واقعیت که بسیاری از آنان تمایل نداشتند تنها تاریخ یک حکمرانی را بنگارند، بلکه گزارش‌هایی از سلسله‌ها می‌نگاشتند، مبین این نکته است که آنان از تحولات اجتماعی، سیاسی و دینی و نیز روابط میان رویدادها آگاه بودند<sup>۳۳</sup>، چیزی که در تاریخ‌نگاری لازم — نه کافی — بوده است. چه، آنچه مهم است، بررسی توالی رویدادها و اشخاص در مسیر زمان است. به بیان دقیق‌تر، در عرصه تاریخ یک علم اهمیت و اعتبار تاریخی را مختص حوادثی می‌دانند که بتوان آنها را در یک زنجیره‌ی علی‌پاینده و مستدام به‌هم پیوسته دید. به‌طوری‌که پژوهندگان بعدی بتوانند از آنجا کار را آغاز کنند که پژوهندگان پیشین کار را تا بدانجا رسانده‌اند.<sup>۳۴</sup>

چنین می‌نماید که این نوع تاریخی اندیشیدن را نمی‌توان در تاریخ‌نگاری شبه‌قاره سراغ گرفت. حتی این واقعیت که هندشناس برجسته‌ای چون ابوریحان بیرونی دیگر در میان هندوان و ایرانیان ظهور نکرد، احتمالاً در نبود همین رویکرد تاریخی اندیشیدن ریشه داشت. دلیل این واقعیت به‌ویژه در سنت تاریخی دوره اسلامی بیشتر روشن می‌شود، چه عنوان کرده‌اند که همه آثار تاریخی دوره اسلامی و بسیاری از آنها درباره تکامل تاریخ‌نگاری اطلاعات مستقیم به‌دست نمی‌دهد. ممکن است مورخی در ضبط، انتخاب و ذکر حوادث چندان بصیرت و هوشمندی نشان دهد که اثرش به یک منبع مهم تاریخی بدل گردد، اما در زنجیره تحول و تکامل تاریخ‌نگاری، حلقه‌ای به‌شمار نرود؛ یعنی ارزش این آثار را اغلب قدمت و قرب آن به حوادثی که متضمن آن است، تعیین می‌کند نه سبک، روش و دیدگاه مورخ در تاریخ‌نگاری.<sup>۳۵</sup>

ظاهراً مورخان شبه‌قاره بی‌توجه به نقش ابوریحان بیرونی در تاریخ‌نگاری شبه‌قاره نوشتن تاریخ‌ها را آغاز کردند. به‌نظر مجتبایی، بیرونی نخستین کسی است که نه تنها در جهان اسلام، بلکه در سطح جهان و در تاریخ اندیشه بشری، رهیافت توصیفی در تحقیق داشته است؛ زیرا به تحقیق علمی منظم، دقیق و بی‌طرفانه در عقاید دینی و آراء فلسفی اقوام دیگر پرداخته است و کوشیده است تا دیانت و جهان‌بینی مردم هند را، به آن‌گونه که هندوان خود به آن می‌نگریستند، ببیند و بشناسد و بشناساند.<sup>۳۶</sup> وی تحقیق ماللهند او را کامل‌ترین و بنیادی‌ترین تألیف در تاریخ هند و یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی و تاریخی جهان معرفی می‌کند.<sup>۳۷</sup>

### چچ‌نامه یا فتح‌نامه سند و آغاز مرحله اسلامی تاریخ‌نگاری

با استقرار حکومت اسلامی در شمال غرب هند، نوشته‌های تاریخی در شبه‌قاره رو به توسعه گذاشت. در شبه‌قاره، همه شاخه‌های ادبیات فارسی، به‌ویژه شاخه تاریخ‌نگاری آن، که در دکن شکوفا شد، مورد کنکاش قرار گرفته است.<sup>۳۸</sup> اما نخستین نوشته‌های تاریخی در ناحیه سند، در دوره حکومت ناصرالدین قباچه در سده ۷ ق تهیه و تدوین شد. چنین می‌نماید که نخستین نوشته تاریخی به زبان فارسی با اثری ترجمه‌ای رقم خورد و آنرا می‌توان آغاز مرحله اسلامی، تاریخ‌نگاری شبه‌قاره قلمداد کرد. اطهر علی



تاریخ تدوین آنرا دست‌کم در سده ۳ ق تخمین می‌زند.<sup>۳۹</sup> علی‌کوفی، یکی از پژوهشگران اکچ در بهاکار، در اوایل سده ۷ ق یک نسخه عربی درباره تاریخ ماقبل اسلام و صدر اسلام سند را به دست آورد و آنرا در سال ۱۳ ق به فارسی برگرداند.<sup>۴۰</sup> این کتاب که متن عربی آن در دست نیست، شامل دو بخش است: بخش نخست، گزارشی از خاندانی برهمن در سند پیش از فتوحات اعراب است که تاریخ محلی به‌شمار می‌رود، اما بخش دوم و مفصل‌تر کتاب به فتوحات مسلمانان عرب در سال‌های ۹۲-۹۵ ق به شبه‌قاره اشاره دارد و شامل مجموعه‌ای از روایت‌هایی همانند روایت‌های تاریخ طبری است.<sup>۴۱</sup> عنوان فارسی کتاب، *چچ‌نامه* بود که به *فتح‌نامه* سند شهرت یافته است. به نظر شیمل، این اثر تاریخی، احتمالاً اقتباس از گمشده مداینی (وفات: حدود ۲۶ ق) با عنوان *فتوح‌الهند و‌السند* باشد؛ و از این‌رو تصویر گویایی از تاریخ‌نگاری متقدم عربی را ارائه می‌دهد.<sup>۴۲</sup> شاید نتوان این قبیل آثار را در زمره آثار تحلیلی یا ملتزم به طرفداری از ارزش‌های معنوی به‌شمار آورد، اما مشتمل بر گزارشی از پذیرش اسلام در این مناطق است، و اسلام را احتمالاً به عنوان پایه رشد حکومت و جامعه می‌پذیرد.

پس از ورود غوریان و پیروان ایشان در هند، نوع دیگری از تاریخ‌نویسی که در خراسان معمول بود به هند راه یافت: سلسله‌انساب، تاریخ‌نویسی را از این پس دانشمندان خراسان آن روز به هند انتقال دادند<sup>۴۳</sup> و جنبش تاریخ‌نویسی به زبان فارسی شکل گرفت.<sup>۴۴</sup>

### تاج‌المآثر و آغاز تاریخ‌نگاری فارسی در شبه‌قاره

تاریخ‌نگاری فارسی در این سرزمین با اثر بسیار متکلف حسن نظامی، *تاج‌المآثر* آغاز می‌شود.<sup>۴۵</sup> نگارش این کتاب که در ۱۴ ق به پایان رسید، به دو سلطان نخست دهلی، شهاب‌الدین غوری و قطب‌الدین ایبک و نیز بخشی از دوران التتمش می‌پردازد.<sup>۴۶</sup> به‌رغم فضل تقدم این کتاب، صاحب‌نظران نخستین اثر جدی *راطبقات ناصری* معرفی می‌کنند که چند دهه بعد، در ۵۷ ق در دهلی نوشته شد.

همزمان با تألیف *تاریخ جهانگشای* جوینی (۶۵۷-۶۵۸ ق)، *طبقات ناصری* با نثری ساده و استوار و به دور از تکلف در تاریخ عمومی، توسط منهاج‌سراج، بزرگ‌ترین مورخ

خراسان و معاصر عوفی<sup>۴۷</sup> نوشته شد. این کتاب درباره تاریخ سلسله‌های اسلامی، به‌ویژه سلسله غوری، نخستین سلاطین هند و فرزندان‌شان و امپراتوری مغول معاصر بسیار غنی است.<sup>۴۸</sup> علت نام‌گذاری کتاب به اعتبار اهدای آن به ابوالمظفر ناصرالدین محمود بن التتمش، از پادشاهان هند است. این کتاب در ۲۳ طبقه نوشته شده است، و هر طبقه به شرح یک سلسله از پادشاهان یا خلفا اختصاص یافته است.<sup>۴۹</sup> مؤلف در تألیف آن از کتاب‌های معتبر مانند *البدء و التاریخ مقدسی*، *تاریخ بیهقی و القانون المسعودی* بهره برده است، و قسمت ارزشمند کتاب نقل مشاهدات یا شنیده‌های مؤلف از اشخاص مورد اعتماد است. به‌رغم این واقعیت که تاریخ‌نگاری در هند با تألیف *طبقات ناصری* روندی منظم‌تر یافت، چنان‌که سجادی بر آن تصریح کرده است<sup>۵۰</sup> و بسیاری از مورخان بعدی از او تأثیر پذیرفته و سبک استوار و روان مؤلف را پیروی کردند<sup>۵۱</sup> و حتی مؤلف بنیان‌گذار مکتب تاریخ‌نگاری هند و اسلامی معروف شده است<sup>۵۲</sup>، اما مورخی که به رهیافت ابوریحان بیرونی به تاریخ‌نگاری توجه ویژه داشت، رشیدالدین فضل‌الله بود.

### جامع‌التواریخ در مقام تاریخ جهان

نوشته رشیدالدین فضل‌الله، درباره تاریخ جهان که تاریخ هند بخشی از آن است. این کتاب به تعبیر بارتولد دایره‌المعارفی تاریخی است و سرشار از موضوعات مردم‌شناسی، قوم‌شناسی، اساطیر و آداب و رسوم است. گذشته از رویکرد تعدیل یافته مؤلف در تحلیل تاریخی دست‌کم در قسمت‌هایی از کتاب، که ضمن تأکید بر جبر و تقدیر، به مسأله اختیار نیز یقین حاصل کرده بود<sup>۵۳</sup>، اهتمام مؤلف با به‌کار بستن رهیافت ابوریحان بیرونی در تاریخ‌نگاری بسیار قابل تأمل است، چه او بررسی تطبیقی را برای درک بهتر رویدادها با اهمیت می‌داند<sup>۵۴</sup> و تاریخ تطبیقی خود را از ولایت چنگیز آغاز می‌کند<sup>۵۵</sup>. این رهیافت را پیش از او ابوریحان بیرونی در نوشتن تاریخ پادشاهان هند به‌کار بسته بود<sup>۵۶</sup>، و رهیافت توصیفی او در تاریخ هند آن‌گونه که بوداییان خود به آن می‌نگرند، یعنی دیدن هندوستان از عینک بودایی — درست آنچه بیرونی از دیدگاه برهمنان عرضه داشت — درخور اعتناء است. از این‌رو، اثری منحصر به فرد درباره آیین بودا به فارسی به‌شمار می‌آید<sup>۵۷</sup>.

آثار این مورخان و مورخان کم‌اهمیت دیگر تقریباً تصویر گویایی از اوضاع هند در

دوره‌های نخستین اسلامی ارائه می‌دهد، اما نباید آنها را تنها منابع موجود به‌شمار آورد. اشعار شاعرانی مانند امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ق)، دربارهٔ تاریخ‌نگاری درباری و اسناد رسمی، آگاهی‌هایی سودمند از مسائل اجتماعی و زندگی روزمره به دست می‌دهد.<sup>۵۸</sup>

به‌رغم این واقعیت که شعر اساساً بر خیال استوار است و مورخ خواندن امیر خسرو محل مناقشه است<sup>۵۹</sup>، گفته‌اند که شماری مثنوی تاریخی از او در دست است<sup>۶۰</sup> که تصویری روشن از حیات و سنت‌های هندی مربوط به اوایل سدهٔ ۸ق را به دست می‌دهد. به نظر شیمل، امیر خسرو نخستین کسی است که در هند رساله‌هایی دربارهٔ انشاء نگاشت<sup>۶۱</sup>، که دربارهٔ حیات فرهنگی هند منابعی مهم به‌شمار می‌آید. آنها نه تنها تفصیلاتی از زندگی درباری، بلکه جنبه‌های ناشناخته زندگی روزمره را نیز می‌نمایاند. وی در این رساله‌ها از سبکی بهره جسته است که برای طبقات مختلف مردم به کار می‌رفت. کار او را شماری چند از نویسندگان پی‌گرفتند که مهم‌ترین آنها محمود گاوآن (مقتول: ۸۸۶ق) در دربار بهمنی بود.<sup>۶۲</sup>

البته در مقابل، عسکری عنوان می‌کند که همهٔ شش اثر تاریخی امیر خسرو با مضمون‌های بی‌انسجام و جسته و گریخته، نبود توالی سالشمارانه، فداکردن انسجام و دقت در جزئیات تاریخی و موضع‌نگارانه شناخته می‌شود<sup>۶۳</sup>؛ حال آنکه اهل قلم بود و می‌توانست موضوعات تاریخی را با دید انتقادی و سالشمارانه بنگرد، شرح پیوسته و منسجم از گذشته عرضه دارد و تحلیل تاریخی به دست دهد<sup>۶۴</sup>. به نظر عسکری، انگیزهٔ اصلی او تاریخ‌نگاری نبود، گو اینکه تاریخ نزد او تاریخ معاصر به حساب می‌آمد<sup>۶۵</sup>، بلکه نشان دادن توانایی ادبی، کسب شهرت و پاداش برای کارهای ادبی بود، به ویژه آنکه به دربار نزدیک بود و حتی نسبت به نظام‌الدین اولیاء دهلوی درباری‌تر بود<sup>۶۶</sup>. اما به نظر شیمل، نباید این طوطی هند را به سبب وفاداری به حکام متعدد که اغلب دشمنان خونی یکدیگر بودند، سرزنش کرد؛ چه، او دربارهٔ قدرت یک نوع دیدگاه ژورنالیستی داشت، دیدگاهی که اغلب اهل قلم در شرق میانه از آن برخوردارند<sup>۶۷</sup>.

باری، این همه پرتویی بر سدهٔ ۸ق افکند، گو اینکه بهترین نوشته‌های تاریخی دورهٔ سلطنت دهلی در سدهٔ ۸ق نوشته شدند و ضیاء‌الدین برنی برجسته‌ترین محقق

در این زمینه است.

## ضیاءالدین برنی و تاریخ فیروزشاهی به عنوان بیت‌الغزل تاریخ‌نگاری هند میانه

برخلاف امیر خسرو، برنی رسالت مورخ را فدای زبان نکرد، چه او تاریخ را وقایع‌نامه، سالشمار یا داستان نمی‌دانست، بلکه به راستی یک علم می‌دانست: علم نظم اجتماعی که بنیاد آن نه بر دین یا سنت، بلکه بر مشاهده و تجربه استوار است.<sup>۶۸</sup> به نقل از محب حسن، برنی بر این باور بود که مورخ باید به حقیقت دل سپارد و از زبان پرتملق ابا بدارد، برای درک و فهم آراء برنی باید زبان و واژگان او را نیک شناخت، چه برخی از اصلاحات او دارای بار معنایی ضمنی‌اند که بدون توجه به آنها نمی‌توان به اندیشه او راه برد.<sup>۶۹</sup> برنی مانند بیشتر دانشمندان هند میانه، منشأ هر چیزی را در قرآن جستجو می‌کرد. تحول تاریخی در میان مسلمانان اهتمام در یافتن این پیام‌ها و توصیه‌های قرآنی است که از انسان می‌خواهد از سرنوشت اقوام و تمدن‌های گذشته عبرت بگیرند، و این البته در نظام آموزشی یا شاید دقیق‌تر در سنت تعلیمات آن روزگار که اندیشه دینی بر آن سایه افکنده بود، متداول بود. استفاده از واژگان دینی نزد برنی صرفاً کاربرد ادبی دارد و تاریخ را دورنمایی از فعالیت بشری می‌داند که اینک همه چیز نزد او برملا شده است تا راهنما و چراغ راه او برای گام‌های افتان و خیزان در سفر زندگی باشد. تاریخ به آدمی بینشی می‌دهد که امور بشری را نیک بنگرد؛ در تشخیص میان خیر و شر، دوست و دشمن تأمل کند؛ و از تجربه دیگری درس گیرد و واقع‌بین گردد.<sup>۷۰</sup> با توجه به آراء برنی، معنای مسئولیت‌پذیری نزد او به عنوان یک مورخ منوط به ملاحظات دینی و عمل‌گرایانه<sup>۷۱</sup> است.<sup>۷۲</sup>

دیدگاهی که برنی درباره علم‌الحديث و علم‌التاریخ عرضه می‌دارد موجب شده است که هاردی رهیافت تاریخی او را اساساً کلامی بداند؛ حال آنکه نظامی نظر او را مردود می‌داند و عنوان می‌کند که گوهر اصول نقد با توجه به اصول اسناد به دست محدثان تکامل یافته است، و وقتی برنی تاریخ‌شناسی و حدیث‌شناسی را همزاد هم معرفی می‌کند، اصول نقد کاربردی را در هر دو یکسان می‌داند.<sup>۷۳</sup> راه بردن تا به این مرحله از تاریخ‌نگاری

با برخورداری از موقعیت اجتماعی ممتاز و حشر و نشر با بهترین روشنفکران زمانه میسر گشت. برنی به یک خانواده اشرافی تعلق داشت. او و خانواده‌اش در بالاترین حلقه‌های علمی دیار خود حضور می‌یافتند. برخی از دانشمندان دوره‌ی علایی که برنی آنها را هم‌تراز غزالی و رازی می‌دانست، معلمان او معرفی شده‌اند.<sup>۷۴</sup> او تحت تأثیر محیط خانوادگی و اجتماعی به نگرش اجتماعی ویژه‌ای دست یافت، و به نظر نظامی، مفهوم جامعه را در زندگی سلطنتی و طبقات بالاتر اجتماع جستجو می‌کرد و موارد ایدئولوژیک این نگرش را از آرمان‌های تاریخ‌نگاری ایرانی اقتباس کرد. نزد برنی تاریخ، یعنی تاریخ خودشان و اقتدار، امتیاز منحصر به فردشان؛ عظمت را جدا از سلطنت نمی‌دید، حتی پیامبر اسلام نزد او «سلطان پیغمبران» بود. برنی با این نگاه به تاریخ و جامعه، به نوشتن تاریخ سلاطین پرداخت. روایت عربی برمکیان را به فارسی برگرداند، چه در آنها تصویری از سرنوشت خود را می‌دید. او همچنین زندگینامه‌ی پیامبر را نگاشت که به صورت دست‌نویس در دست است.<sup>۷۵</sup> تا آنجا که درباره‌ی رهیافت او به تاریخ ارتباط می‌یابد، باید گفت برنی در تاریخ این دوره عوامل ظهور و سقوط خود را می‌جست، و این جستار رشته‌های باریکی از ذهنیت‌گرایی<sup>۷۶</sup> را در روایتش عرضه داشت و از رهگذر آن ظهور و سقوط حاکمان را طرح و شرح می‌کرد و به فلسفه‌ی سیاسی راه برد. برنی به تاریخ‌نگاری پیش از خود نیک آگاه است و به درستی می‌داند که تاریخ‌نگاری را از آنجا و چگونه آغاز کند. از این رو، کتاب از پایان *طبقات ناصری* شروع می‌شود و یک مقطع زمانی صد ساله سلاطین دهلی را دربرمی‌گیرد. تاریخ برنی اینک از مهم‌ترین تواریخ دوره‌ی سلطنت دهلی (۶۰۲-۹۳۲ق) یا پیش از تیموریان هند به‌شمار می‌رود و متمم *طبقات ناصری* معرفی شده است.<sup>۷۷</sup>

### کشمیر و تواریخ محلی

کشمیر از این رو در تاریخ‌نگاری شبه‌قاره با اهمیت است که تنها منطقه در هندوستان پیش از اسلام است که نوشته‌های تاریخی در آنجا نشو و نمو داشت، چه آخرین وقایع‌نامه، راجاترنگینی به سنسکریت در کشمیر نوشته شد. از سوی دیگر، انبوه نوشته‌های تاریخی، به‌ویژه فارسی در کشمیر رونق گرفت.<sup>۷۸</sup> بنابراین، گذشته از سنت

تاریخ‌نگاری کشمیر، بسیاری از نخبگان فکری و اهل قلم که از ایران و ترکستان آمده بودند با خود سنت‌های ایرانی و آسیای مرکزی را به آنجا آوردند. پس از آنکه فارسی زبان دربار و اهل قلم شد انبوهی تاریخ به زبان فارسی نوشته شد. در این تاریخ‌ها رویدادها در توالی سالشمارانه محض وصف و گاه تحلیل شده‌اند. در آنها آگاهی‌های سودمند درباره گسترش اسلام در این دوره موجود است، گو اینکه پرتوی بسیار بر زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم نمی‌افکنند؛ با عرق ملی خاص از کشمیر سخن می‌گویند و پنداری کعبه آمال آنان است و آنرا می‌پرستند؛ برخلاف بیشتر تاریخ‌های عمومی و مهم هند و تواریخ سلسله‌های ایالتی که دوره تاریخ هند پیش از اسلام را نادیده می‌انگارند، تاریخ‌های فارسی کشمیر با مقدماتی رویایی درباره این جزیره آغاز می‌شود و تاریخ پادشاهان باستان را طرح و شرح می‌کند، چه ترجمه فارسی *راجا ترنگینی* را در اختیار دارند، هر چند شگرد مؤلف آنرا در تاریخ‌نگاری به کار نمی‌بندند. به رغم این نکته‌ها، مورخان کشمیر که اغلب از منابع مشترک استفاده کرده‌اند، نسبت به تواریخ دوره سلطنت دهلی و ترکستان بی‌اعتنا بوده‌اند، و در نتیجه لغزش‌هایی داشتند. رهیافت غیرانتقادی مزید بر علت شد که دستاوردهای سلطان کشمیر را بزرگ جلوه دهند؛ میهن‌پرستی کاذب نیز مانع از آن شد که به حقیقت دست یازند.<sup>۷۹</sup> گفتنی است کشمیر نسبت به تأثیرپذیری از مناطق دیگر بی‌اعتنا نبود. به نظر رومیلا تاپار<sup>۸۰</sup>، شاید بزرگ‌ترین امتیاز مناطقی مانند کشمیر که تأثیرات بودایی، یونانی، چینی و ترکی را پذیرفت، این بود که در سنت هندی اینها تأثیرات غیررسمی یا خارجی بود، و از این رو می‌توانست اندیشه غیررسمی را پیروارند.<sup>۸۱</sup>

افزون به تواریخ کشمیر، تواریخ ارزشمند دیگری برای مناطق دیگر نگاشته شد که می‌توان به *مرآت سکندری* درباره تاریخ گجرات و خصوصاً تاریخ سلاطین گجرات و *بهارستان* درباره تاریخ بنگال اشاره کرد. همچنین تواریخ دکن، تواریخ سلسله قطب‌شاهی از جمله تاریخ فرشته، نوشته یک ایرانی که به اعتبار تأثیرگذاری بر سالشماری‌های بعدی یکی از مهم‌ترین سالشماری‌های دوره میانه تاریخ هند است، سزاوار ذکر است. شایان ذکر است که ادامه تاریخ هند میانه در دوره تیموریان دنبال شد، که ویژگی بارز دوره مغول فراوانی سالشماری‌های معاصر یا نزدیک به معاصر است و بیشتر آنها نه تنها

دربار بنیاد<sup>۸۲</sup> است، بلکه عمدتاً در آنها به شخصیت‌های مهم و رویدادهای سیاسی بزرگ پرداخته‌اند. پیش از ورود به دوره تیموریان (۹۳۲-۱۱۱۸ق) شاید مناسب باشد به تاریخ مبارکشاهی (۸۵۵ق) به‌عنوان تاریخ عمومی هند، نوشته یحیی بن احمد سرهندی به سبک ساده و روان و عاری از تکلف اشاره شود. چه، با اینکه بخش اعظم مطالب آن اقتباس از نوشته‌های تاریخی پیش از آن مانند *تاج‌المآثر*، *طبقات ناصری*، *خزائن‌الفتوح* یا *تاریخ علایی*، مثنویات تاریخ امیر خسرو و *تاریخ فیروزشاهی* است، درباره تاریخ دوره سیدان (۸۱۷-۸۵۵ق) یگانه سند معتبر در دست است.<sup>۸۳</sup>

### تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان هند

این دوره (سده‌های ۱۰-۱۲ق/۱۶-۱۸م) از نظر انبوه نوشته‌های تاریخی عمدتاً به فارسی بر تارک تاریخ‌نگاری شبه‌قاره می‌درخشد. آفتاب اصغر عنوان می‌کند که تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره که سرمشق مورخان آن، چه به لحاظ سبک‌شناسی و چه از حیث شیوه تاریخ‌نگاری، تاریخ‌هایی مانند *تاریخ بلعمی*، *تاریخ گردیزی*، *تاریخ بیهقی* و مانند اینها بوده است<sup>۸۴</sup>، رفته رفته با ظهور مورخان بومی استقلال یافت و تا اندازه‌ای رنگ جداگانه و محلی به خود گرفت و به دنبال گسستگی فرهنگی میان ایران و هندوستان، *طبقات ناصری* را آخرین نمونه تاریخ‌نویسی اصیل ایرانی در شبه‌قاره معرفی می‌کند.<sup>۸۵</sup> اما دیری نپایید تاریخ‌نگاری ایرانی با مهاجرت ایرانیان بار دیگر به شبه‌قاره برده شد. *ظفرنامه یزدی* یا تیموری (۸۲۸ق) نوشته شرف‌الدین علی یزدی، که مرجع اغلب تواریخ پس از آن در ایران و شبه‌قاره بوده است، از جمله آنها به‌شمار می‌رود. نثر فنی این کتاب که به تعبیر بهار احیاء کننده نثر فنی در آن عصر است<sup>۸۶</sup>، مورد توجه برخی از مورخان صاحب‌نام عصر تیمور بوده است.

تیموریان هند از این‌رو از نوشته‌های تاریخی استقبال می‌کردند که اولاً علاقه آنان به بقای نام موروثی بسیار بود و ثانیاً وقایعی که در دوره آنان اتفاق افتاد، به‌راستی چشمگیر بود. مورخان این دوره، تاریخ‌نگاری خود را بر ۱. تاریخ‌نگاری ایرانی، ۲. یافته‌های تاریخ‌نگاری سلطنت دهلی، ۳. دستاوردهای تاریخ‌نگاری هند پیش از اسلام از رهگذر ترجمه در دوره اکبری (۹۶۳-۱۰۱۴ق) استوار ساختند، ۴. از نوشته‌های تاریخی دوره

صفویان ایران الهام گرفتند. افزون بر مورخان ایرانی و افغانی، مورخان هندو نیز به نگاشتن تاریخ همت گماشتند. آفتاب اصغر معتقد است که به‌رغم خالی نبودن از شائبهٔ تعصب قومی، این آثار مهم‌ترین اطلاعات تاریخی دربارهٔ تیموریان را با نثری مناسب تاریخ‌نگاری به دست می‌دهد.<sup>۸۷</sup>

با ورود به دورهٔ مغول یا تیموریان هند، یک تغییر کیفی در نوشته‌های تاریخی به چشم می‌خورد. این تحول را باید مدیون شیخ ابوالفضل علامی دکنی بود. اما ضروری است پیش از آن به دورهٔ بابری اشاره شود.<sup>۸۸</sup>

### کتاب بابر

اندکی پس از تأسیس تیموریان هند، نخستین اثر تاریخی در دورهٔ بابر، یعنی حدود ۹۳۶ق به زبان ترکی زیر عنوان *واقعات بابری* به قلم ظهیرالدین بابر (۸۸۸-۹۳۷ق)، مؤسس سلسله بابری یا بنیان‌گذار گورکانیان هند نوشته شد.<sup>۸۹</sup> کتاب بابر<sup>۹۰</sup> انجیل مقدس تاریخ تیموریان هند<sup>۹۱</sup> معرفی شده است. همچنین به اعتبار اتوبیوگرافی یا زندگینامه‌ای که به قلم خود اوست در تاریخ‌نویسی شبه‌قاره بی‌سابقه است. نخستین ترجمهٔ فارسی آنرا زین‌الدین خوافی، یکی از ندیمان بابر انجام داد، که افزون بر ترجمه، مطالب بسیاری بر آن افزود و *طبقات بابری* نام گرفت و با عنوان‌های متعدد مانند *توزک بابری*، *وقایع‌نامه بابری* و نزد صاحب‌نظران *بابرنامه شهرت یافت*<sup>۹۲</sup> و بعدها به زبان‌های دیگر ترجمه شد.<sup>۹۳</sup> گفتنی است در سدهٔ ۱۰ق این کتاب سه بار به زبان فارسی با عنوان‌های متعدد *طبقات بابری* (۹۳۶ق)، *توزک بابری* (۹۹۴ق) و *بابرنامه* (۹۹۷ق) ترجمه شد. به گفتهٔ الیوت این کتاب در نگارستان گیتی‌نما به نام *فتوحات هند* یاد شده است.<sup>۹۴</sup>

نخستین ترجمهٔ کتاب بابر شامل وقایع و حوادث تاریخی از حملهٔ بابر به هند (۹۳۱ق) که منجر به فتح و استقرار تیموریان هند شد، تا پایان دورهٔ بابری (۹۳۷ق) و دربرگیرندهٔ حوادث مهم زندگی بابر در هند از قبیل شکست دادن امپراتور افغان هند است. از نظر شیوهٔ تدوین، بدون تمهید و مقدمه‌چینی، وقایع لشکرکشی بابر به هند را بیان می‌کند. ثبت وقایع با رعایت ترتیب تاریخی و معمولاً برپایهٔ متن ترکی است. از نظر سبک زبانی، بر خلاف متن ترکی بسیار مصنوع و متکلف و نمونهٔ کامل سبک منشیانۀ آن زمان



به شمار می‌رود. مع‌الوصف برخلاف طبقات بابری، دو ترجمهٔ دیگر فارسی به ویژه بابرنامه، به متن اصلی وفادار به نظر می‌رسد.<sup>۹۵</sup>

شخصیت برجستهٔ بابر در کتابش منعکس است. او بدون تعصب، عقاید و آراء خود را در موضوعات مختلف بیان کرده است. ارزش کتاب از جنبه‌های مختلف تاریخی، جغرافیایی، مردم‌شناسی و ادبی حائز اهمیت است. و به گفتهٔ کوپریلی در زمرهٔ یکی از بهترین آثار نثر ترکی جغتایی محسوب می‌شود.<sup>۹۶</sup> بابر نه تنها سیاستمدار<sup>۹۷</sup> و جنگجوی دلیر بود، بلکه مردی آزاداندیش و اندیشمند نیز به‌شمار می‌آمد. در وصیت‌نامه‌اش که گفته می‌شود نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بهوپال نگهداری می‌شود، به فرزندش، همایون سفارش کرده است تا برای وحدت مسلمانان، اختلاف میان شیعه و سنی را نادیده گیرد.<sup>۹۸</sup> این سفارش نمایانگر تسامح مذهبی و بینش سیاسی بابر است، و به اعتبار آن توانست با دولت شیعه‌مذهب صفویه ارتباطی دوستانه برقرار کند و در انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی به هند نقش تعیین‌کننده ایفا کند.<sup>۹۹</sup>

بابر هیچ‌گاه خود را مورخ نخواند، اما به گواهی نوشته‌هایش مدارک کافی برای مورخ خواندن او وجود دارد و همهٔ مورخان بعدی حتی در روزگار ما به اعتبار بابرنامه هیچ تردیدی در مورخ خواندن او به خود راه نداده‌اند.<sup>۱۰۰</sup> میرزا حیدر دوغلات کاشغری صاحب تاریخ رشیدی و متعلق به دورهٔ همایونی<sup>۱۰۱</sup> و پسرخالهٔ بابر و گلبدن بیگم صاحب همایون‌نامه پرتویی بر نوشته‌های تاریخی او افکنده‌اند و نشانه‌هایی از نقد و نقدگرایی در آنها به چشم می‌خورد.<sup>۱۰۲</sup> بابر سالشمارشناسی را با دانش عمیق جغرافیا درمی‌آمیخت، و از رهگذر آن نتیجهٔ طبیعی رویدادهای تاریخی را تعیین می‌کرد و در ارزیابی منابع، آب و هوا، و عادت مردم به کار می‌بست.<sup>۱۰۳</sup> به این ترتیب، رویاهای اقتصادی و سیاسی این طلبهٔ شاهانه به تعبیر سوری ارضاء می‌شود. پس از سقوط پانی‌پت، وی دربارهٔ ضعف ذاتی هند تأمل کرد و تحلیل او این بود که کل هندوستان در آن زمان تابع یک امپراتور نبود و آب و هوای خاص هندوستان نیز مزید بر علت شده بود. جامعهٔ هند کاست‌زده بود، و مناسبات اجتماعی نمی‌توانست وجود داشته باشد، اما درک این واقعیت برای بابر آسان نبود که پیچیدگی‌های نظام کاست را دریابد. فلسفهٔ زندگی او عمل به جدیت هدف بود. وی هیچ‌گاه نتوانست هند را وطن خود و مردم آن سرزمین را هموطن خود

بداند<sup>۱۰۴</sup>. درخشش تاریخ‌نگاری تیموریان هند به شخصیت بابر محدود نمی‌شود. تاریخ‌نگاران پس از او بر تارک تاریخ‌نگاری شبه‌قاره می‌درخشند و به سده‌های ۱۰ و ۱۱ امتیازی ویژه بخشیده‌اند؛ چه، *منتخب‌التواریخ*، *تاریخ الفی و اکبرنامه* و سایر آثار همگی یا در سده ۱۰ ق نوشته شدند یا آنکه صاحبان آن آثار تربیب‌یافتگان سده ۱۰ ق هستند که آغاز سده ۱۱ ق را پرفروغ ساختند. در واقع دهه نخست سده ۱۱ ق را باید دهه‌ای دوران‌ساز در تاریخ‌نگاری شبه‌قاره قلمداد کرد، زیرا آثار تاریخی نوشته شده در این دهه الهام‌بخش مورخان بعدی بوده است. هرچند حضور *جامع‌التواریخ* رشیدالدین در این زمان نیز سخت مشهود و محسوس است؛ چه، بدائونی به دستور اکبر شاه آنرا از عربی به فارسی ترجمه و تخلص کرد و این همه را باید البته وام‌دار ثبات سیاسی دوره اکبر دانست، چیزی که در دوره همایونی به چشم نمی‌خورد<sup>۱۰۵</sup>.

### بدائونی و منتخب‌التواریخ

مهم‌ترین اثر عبدالقادر بدائونی، مورخ و مترجم دربار اکبر شاه، *منتخب‌التواریخ* است که به تاریخ بدائونی نیز شهرت دارد و میان سال‌های ۹۹۹ تا ۱۰۰۴ ق نوشته شده است<sup>۱۰۶</sup>. این کتاب به تاریخ پادشاهان مسلمان دهلی می‌پردازد و تهاجم غزنویان (۳۹۹ ق) را دربرمی‌گیرد. شیوه تدوین مطالب، بر اساس طبقه‌بندی خانواده‌های سلطنتی است. انگیزه و هدف او از تألیف *منتخب‌التواریخ* تنها علاقه به تاریخ نبوده است، بلکه وی از رهگذر نوشتن این کتاب به رسالت دینی که برای خود احساس می‌کرد، عمل کرده است. حتی در مقدمه کتابش تاریخ را گاه عامل انحراف از صراط مستقیم شریعت محمدی می‌داند، بی‌آنکه بتواند شریعت را به عنوان یک معیار قابل قبول تعریف کند و این در واقع نقطه ضعف بدائونی است. او در واقع نه دغدغه‌ای برای امر پژوهش داشت، نه تمایلی به افزودن دانش تاریخ موجود. او در *منتخب‌التواریخ* گفته است که روایت من‌گزینش از تاریخ مبارکشاهی و طبقات اکبری است، و البته چیزی بدان افزوده است. بررسی افزوده‌های او نیز نشان می‌دهد که بدائونی به تاریخ سیاسی علاقمند نبود. با وجود این، او از بی‌عدالتی‌ها بیزار بود و حساسیت عمومی را علیه علمای مسئول و رسمی برمی‌انگیخت. او تحت تأثیر آراء و اندیشه‌های کسانی بود که اگر لیبرال به معنای

اصطلاحی امروز نبودند، بی‌شک مردانی خیرخواه و فارغ از تعصب بودند؛ و از رهگذر آن بر شایستگی‌های علمی خود افزود و در واقع به اعتبار شایستگی ادبی و توفیق در بیان و بحث برابر علمای دربار توجه اکبر را به خود جلب کرد، اما بعدها ظاهراً به علت یک سوءتفاهم میان آنان اختلاف افتاد: برداشت غلط از مفهوم بی‌تی که بدائونی در ترجمهٔ مه‌بهاراتا آورده بود. تغییر اندیشه‌های دینی اکبر شاه نیز نزد او پسندیده نبود. دشمنی آشکار بدائونی با پیشگامان این حرکت فکری، یعنی شیخ فیضی، شیخ ابوالفضل علامی دکنی و حتی شیخ مبارک به همین سبب بود. مخالفت بدائونی با تغییرات دینی اکبر، سبب شد تا او به گونه‌ای پنهانی به تألیف تاریخی پردازد که در آن، ضمن به ثبت رساندن مشاهدات خود، مخالفت فکری‌اش با این جریان و انتقاد از روش اکبر را بیان کند.<sup>۱۰۷</sup>

### تاریخ الفی

تاریخ الفی (به معنای هزاره) احتمالاً پاسخ به این پرسش بود که تاکنون چه کرده‌ایم و چگونه به گذشته نگاه کنیم، گو اینکه ضرورت خودآگاهی به‌طور نظام‌یافته و منسجم طرح و شرح نشد. عظمت هزاره موضوع بحث فقط نزد متکلمان و صوفیان نبود، بلکه موضوع مورد علاقهٔ عامه نیز شده بود، هرچند ارزیابی آنرا دانشمندان و جملهٔ همت خود کردند. در هند، جنبش مهدویه در زمان اکبر شاه داشت رنگ می‌باخت، اما تنش روزافزون و فزاینده در پایان هزارهٔ اسلامی میان مسلمانان مشهود و محسوس بود، و حتی خبر شورش و قیام به گوش می‌رسید. اکبر شاه ضمن دستور به بزرگداشت هزارهٔ دورهٔ اسلامی، از دانشمندان و عالمان خواست تا تاریخ هزارهٔ اسلامی را از رحلت پیامبر اسلامی تدارک ببینند و به وحدت استعلایی ادیان دست یازند. به دنبال آن فرمان، یک نوع دفتر ترجمهٔ تأسیس شد تا اصول دین‌های مختلف که مبتنی بر عقل بود، ترجمه شود. تاریخ الفی بر بهترین منابع موجود، عینیت در روش و سادگی در میان استوار گردید و به ترتیب سالشمارانه نگارش یافت<sup>۱۰۸</sup>، چنان‌که الیوت اشاره کرده، پدیدآورندگان تاریخ الفی اغلب نقدگرایی بر پایهٔ عقل و منطق را در گزینش موثق‌ترین گزارش‌ها به‌کار بستند.<sup>۱۰۹</sup>

### شیخ ابوالفضل علامی دکنی و تغییر کیفی در نوشته‌های تاریخ

تغییر کیفی در تاریخ‌نگاری تیموریان هند به همت ابوالفضل علامی (۹۵۸-۱۰۱۱ق)، مورخ، ادیب، اندیشمند فارسی زبان و صدراعظم اکبر شاه رقم خورد.<sup>۱۱۰</sup> بی‌شک، کار او کاستی‌هایی دارد. زبان او مصنوع و متکلف است؛ از فضایل اکبر شاه بدون توجه به عیوب آن سخن می‌گوید؛ توصیف زایدالوصف او از دستاوردهای اکبر چنان است که زندگی و شرایط انسان عادی را نادیده می‌انگارد؛ مانند برنی و بدائونی بسیار ذهنی‌گرا است، اما برخلاف آنها روح زمانه‌اش را منعکس نمی‌سازد. به‌رغم همه اینها، این ابوالفضل علامی دکنی است که نخستین بار سنت‌شکنی کرد و در برابر شیوه پذیرفته شده تاریخ‌نگاری شورید و طرحی نو در انداخت؛ او نخستین مورخ شبه‌قاره است که رهیافت عقلانی و سکولار را برای تاریخ به‌کار بست؛ روش‌شناسی جدید برای گردآوری حقایق و مرتب کردن آنها بر پایه تحقیق انتقادی و جهت همت خود ساخت و اصول تحقیق تاریخی را بنیان نهاد.<sup>۱۱۱</sup> وی تاریخ را وابسته به الهیات و معارف اسلامی نمی‌داند، چه به‌جای ارتباط میان تاریخ و فقه یا علوم قرآنی، به ارتباط میان تاریخ و فلسفه باور داشت و آن دو را مکمل هم می‌دانست و به این ترتیب به فلسفه تاریخ راه برد. نزد او تاریخ هند مشتمل بر مواجهه میان هندوها و مسلمانان نیست، بلکه مواجهه میان نیروهای با ثبات (توسط حکومت تیموریان هند) و بی‌ثبات و از هم گسسیخته (توسط زمین‌داران) است. وی دیدگاه سنتی پیشینیان خود را دایر بر اینکه تاریخ هند باید فقط به دستاوردهای حاکمان مسلمان بپردازد، مردود می‌شمارد و بر این باور است که افزون بر آن باید تاریخ، فلسفه و دین هندوها نیز توصیف شود. دلیل این همه توفیق و درخشش را باید به ویژه در سیر زندگی، آموخته‌ها و تأثیرپذیری از حلقه‌های علمی او دانست. دستاوردهای او در مقام مورخ، تحت هر معیاری به راستی درخور توجه است. با این حال در ارزیابی ما از او برخی از کاستی‌هایش که ریشه در دربار دارد و به‌عنوان مورخ درباری، اکبر نزد او انسان کامل بود نباید غافل شد. آراء شیخ ابوالفضل علامی درباره سلطنت، ترکیبی است از اعتقاد کهن ایرانی، یعنی برخورداری شاه از فره ایزدی (حق الهی سلطنت) و روابط مرادی و مریدی اهل تصوف. او اکبر را انسان کامل و شایسته رهبری سیاسی و روحانی می‌دانست. به عقیده او، نزد خداوند، بالاتر از پادشاهی مرتبه‌ای نیست.

ابوالفضل علامی طبق نظریهٔ سیاسی - مذهبی خود بر آن بود تا از یک‌سو دست‌گاه حکومت اکبر را با جامعه هماهنگ سازد و از سوی دیگر می‌کوشید برای مسألهٔ حکومت اقلیت مسلمان بر اکثریت هند راه حلی بیابد. آراء او در این باره بر دو اصل استوار بود: نخست آنکه وی همهٔ مذاهب از جمله هندو را متکی بر یگانه‌پرستی می‌دانست که این اندیشه در سال‌های بعد راه را برای پیدایش ملیت‌گرایی هندی هموار ساخت، و دوم آنکه او در جدایی دین از سیاست، به تعبیر دقیق‌تر جدایی نهاد دین از نهاد سیاست می‌کوشید اندیشهٔ وفاداری به شخص پادشاه را وراء هر مذهب خاص رواج دهد. ما آراء او را مدیون آثارش به ویژه *اکبرنامه* و دفتر *آخرش*، *آیین اکبری* هستیم.

شگرد و شیوهٔ او در تاریخ‌نگاری را عبدالحمید لاهوری و خوافی و دیگر مورخان سده‌های ۱۱ و ۱۲ق/۱۷ و ۱۸م دنبال کردند، هرچند سهم قابل توجه در تاریخ‌نگاری نداشتند.<sup>۱۱۲</sup>

### تاریخ‌نگاری قرن ۱۲ق/۱۸م در شبه‌قاره

تاریخ‌نگاری قرن ۱۲ق/۱۸م به دلایلی قابل تأمل است، و تألیف‌های مورخان این دوره نیز درخور اعتناء است. مطالعات تاریخی در دانشگاه‌های هند در خلال این قرن دنبال شد، و بررسی تاریخی تحت تأثیر علوم انسانی که پایه و مایهٔ آن بر نقد و نقد‌گرایی استوار است، قرار گرفت. از سوی دیگر، تحولی بسیار مهم در تاریخی اندیشیدن نزد دانشمندان جهان پدید آمد و قرن بعد را در اروپا قرن دوران‌ساز ساخت. شاید در هیچ دوره‌ای از تاریخ هند به اندازهٔ قرن ۱۲/۱۸ق نوشته‌های تاریخی دربارهٔ جنبه‌های دینی، سیاسی، اجتماعی و بازرگانی پدید نیامد. مضمون اصلی این نوشته‌ها سیاست بود و موضوعاتی همچون جدایی دین از سیاست اهمیت بسیار یافت. جدا از این متون، نوشته‌های زندگینامه‌ای امیران و اولیاءالله مجموعه‌ای محققانه و ماندگار را پدید آورد. برای شناخت جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و فرهنگی، تذکره‌ها و دیوان شاعران آگاهی‌هایی سودمند به دست می‌دهند. این همه بر گوناگونی و طیف وسیع نوشته‌های تاریخی این زمان حکایت دارد، هرچند سیاست مضمون اصلی آنها بود. مورخان این قرون، به‌رغم آگاهی هوشمندانه از اساس مادی تمدن مغول، نیروهای اجتماعی و عوامل

اقتصادی دخیل در روند سقوط آنرا چندان تحلیل نمی‌کردند.<sup>۱۱۳</sup>

خوافی خان یکی از مورخان این قرن تاریخ سیاسی نگاشت. اثرش بازسازی درخشان رویدادها است که سالشمارانه سامان یافته است. وی مفهومی از تداوم تاریخ مغول یا تیموریان را در ذهن داشت و شاید تنها نویسنده‌ای باشد که شرحی به هم پیوسته و دقیق از اصلاحات به عمل آمده در زمان‌های متفاوت برای سامان مجدد نظام منصب‌داری عرضه می‌دارد. با این حال، محمد عمر رهیافت تاریخ او را گردآوری جنگی از حقایق می‌داند که ارتباط و انسجام میان آنها نادیده انگاشته شده است.<sup>۱۱۴</sup> مورخ دیگری که معاصر خوافی خان بود و مانند او به تاریخ‌نگاری قرن ۱۰ق/۱۶م پرداخت، یعنی قرنی که با بالا گرفتن تب سیاست، توطئه‌های درباری، سیاست جناحی و دودستگی‌های اشراف و روی هم‌رفته سقوط سریع اقتصادی و سیاسی امپراتوری مغول هند شناخته می‌شود، محمد قاسم است که این صحنه تاریخی را مانند او اما با رویکرد دیگری بررسی کرده است. این بررسی تطبیقی نگرش‌ها و تعصب‌ها، روش‌های گردآوری و عرضه داده‌ها در ارزیابی نوشته‌های تاریخی قرن ۱۲ق/۱۸م مؤثر است.

چنین می‌نماید که هر دو در خدمت نظام‌الملک و تا حدودی از زمینه‌های مشابه برخوردار بودند. خوافی خان روایتش را از تأسیس امپراتوری مغول در هند تا چهاردهمین سال حکمرانی محمد شاه حکایت می‌کند. اما محمد قاسم تحولات سیاسی را از مرگ اورنگ‌زیب تا زمان خود بررسی می‌کند. تاریخ نزد خوافی خان، عرضه فهرست رویدادها به طرز آراسته و به ترتیب سالشمارانه است، اما محمد قاسم به تحلیل موقعیت‌ها، کشف پیوستگی‌های تصادفی و نیز جستجو کردن ریشه همه رفتاری‌ها در فضای سیاسی دربار باور داشت، و از رهگذر واکنش منفعل دربار در قبال زندگی توده مردم و اداره جامعه، گسیختگی سیاسی و آشفتگی اوضاع مملکت را در نقش درباریان جستجو می‌کرد، و به یأس مردم، بی‌تدبیری حاکمان و شکاف میان آنها اشاره می‌کرد؛ چه اشراف به دو گروه تورانی (سنی) و ایرانی (شیعه) تقسیم شده بودند و محمد قاسم از طبقه جدید تازه به دوران رسیده‌ها و نوکیسگان یا به تعبیر او «نودولتان» سخن می‌گفت. اجمالاً می‌توان گفت که هر دو به‌طور انتقادی عوامل اصلی زوال امپراتوری مغول را بررسی کرده‌اند و درباره اینکه جناحی‌گرایی درباری عامل اصلی این انحطاط

بود، اتفاق نظر دارند. اما محمد قاسم نگاه انتقادی‌تر به قضایا دارد، حال آنکه خوافی خان سبک سنتی تاریخ‌نگاری را دنبال کرد و بیشتر به توصیف صرف دقیق‌ترین جزئیات جنگ‌ها و مبارزات همت گماشت. بررسی تطبیقی این دو مورخ درباره تاریخ امپراتوری مغول در سال‌های اواخر آن نشان می‌دهد که برخوردهای سیاسی و خصومت‌های جناحی بر رهیافت مورخان بی‌تأثیر نبود.<sup>۱۱۵</sup>

مطلب دیگری که در تاریخ‌نگاری قرن ۱۲ق/۱۸م قابل توجه است. اختلاف نظر مورخان بر سر نقش اشراف هنگام تهاجم نادر شاه به هند است. چنین می‌نماید آنان از حس انتقادی برای بررسی حقیقت و تشخیص اهمیت عینیت در گردآوری و استفاده از موارد تاریخی بی‌بهره بودند. مورخان به‌هیچ‌روی اتفاق نظر ندارند که آیا نادر شاه به هند در ۱۷۳۸م در پی دعوت‌های سعادت خان و نظام‌الملک حمله کرد یا آنکه این خان دوران بود که عملکرد غلط در آن هنگام داشت و در ایجاد آمادگی برای مقابله با دشمن مدبرانه عمل نکرد. به‌رغم همه اینها، عنوان می‌شود که نوشته‌های قرن ۱۲ق/۱۸م را نباید با معیارهای تاریخ‌نگاری جدید ارزیابی کرد.<sup>۱۱۶</sup>

### مرحله گذر به تاریخ‌نگاری شبه‌قاره و منشأ دوگانه آن

آغاز آن با مطالعات تاریخی در زبان‌شناسی اواخر قرن ۱۲ق/۱۸م که به کشف سرنوشت‌ساز قرابت میان سنسکریت و سایر زبان‌های آریایی انجامید، همراه شد؛ و مطالعات هندشناسی که مبنای آن بر مطالعه و تدوین تاریخ فرهنگی این سرزمین نهاد با فضل تقدم انگلیسی‌ها و آنگاه هندشناسان آلمانی شکل گرفت.<sup>۱۱۷</sup> منبع دوم تاریخ‌نگاری مدرن گزارش‌های کمپانی هند بود. این مطالعات نخستین کوشش‌های جدی برای بازسازی تاریخ قوم هندی بود.

تحقیقات جدید انگلیسی‌ها در اواخر قرن ۱۸م آغاز شد و نخستین مرحله این بررسی تا حدود اواسط قرن ۱۹م طول کشید. آنان متأثر از روش‌ها، گرایش‌ها و دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری معاصر انگلیس بودند. به نظر محب حسن، هرچند آنان برتری نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غرب را مسلم انگاشتند، رهیافتشان همدلانه

نخستین دانشمندان انگلیسی و اروپایی که توجه خود را به مطالعه دوره میانه تاریخ هند معطوف ساختند، مطالعات خود را، شاید بتوان گفت، بر سالشماری‌ها فارسی استوار ساختند. حوزه این سالشماری‌ها هرچه بوده باشد، به‌طور تحسین‌برانگیزی هدف نویسندگان غربی را برآورده می‌ساخت، هرچند تصویر جامعه‌ای که عرضه می‌داشت ناقص بود.

به نظر شاران، نزد بسیاری این باور است که سالشماری‌های فارسی فقط معیارهای تاریخ‌نگاری را عرضه می‌دارند، حال آنکه در منابع موثق دیگری به زبان‌های بومی و محلی به ندرت به چشم می‌خورد.<sup>۱۱۹</sup>

مورلند نخستین دانشمندی بود که به بررسی همه‌جانبه از نظام ارضی تیموریان هند همت گماشت و آثار پیشگامانه او راهنما و راهگشای پژوهندگان تاریخ اقتصادی هند شد. پرسش اصلی او این بود که درآمد هندوستان چگونه تأمین می‌شود. به نظر او، کشاورزی مشغله اصلی مردم در جامعه روستایی و منبع اصلی درآمد هندوستان بود. به‌رغم کاستی‌هایی، امتیاز بزرگ کار مورلند این بود که وی نظام درآمد ارزی را به‌طور محققانه‌ای طرح و شرح کرد.<sup>۱۲۰</sup>

همه مورخان انگلیسی را که درباره تاریخ هند میانه کار کرده‌اند نمی‌توان در یک مکتب تاریخ‌نگاری انگلیسی قرار داد، اما گرایش‌های عمده در نوشته‌هایشان انعکاس یافته است. رابطه نزدیک تاریخ‌نگاری با جریان گسترش حاکمیت انگلیس در هند، و نیز برتر دانستن فرهنگ غربی به چشم می‌خورد. در واقع، کل اروپای غربی معاصر عموماً بر این باور بود که از نظر اخلاقی و روشنفکری بر همه دوره‌های دیگر در تاریخ جهان برتر است.<sup>۱۲۱</sup> حتی نزد ویلیام جونز، اروپا «کدبانوی سفید با موی بور» و آسیا در مطلوب‌ترینش، «خدمتگزار و کلفت»<sup>۱۲۲</sup> بود.<sup>۱۲۳</sup>

مرحله نخست تاریخ‌نگاری انگلیسی‌ها در هند (اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹م) با کار الکساندر داو، نخستین مورخ عمومی سیاست هند-اسلامی، آغاز شد. که تنها مترجم تاریخ فرشته یا گلشن/براهیمی تلقی شده است. آخرین مورخ عمومی هند میانه در این مرحله از تاریخ‌نگاری الفینستون بود، که تحلیل و تفسیر او از تاریخ هند میانه مورد قبول الیوت قرار نگرفت در واقع با الفینستون، مرحله لیبرال یا آزاداندیشانه



تاریخ‌نگاری انگلیسی‌ها در شبه‌قاره پایان می‌یابد.<sup>۱۲۴</sup>

مرحله دوم تاریخ‌نگاری آنها با الیوت آغاز می‌شود، که ظاهراً طرح تدوین تاریخ عمومی هند را با فرضیات و نیات کاملاً متفاوت با الفینستون طرح‌ریزی کرده بود. در طرح او، مفهوم هند «اسلامی»، به تعبیر او «محمدی»، تبلور یافته است، و دوره هند میانه یک بررسی تخصصی شده است که حوزه آن به تاریخ سیاست هندو-مسلمان بر پایه گواهی «صاحبان سالشماری‌های بومی» محدود می‌شود. جان کلام او این است که مورخان هند میانه تأثیر آسیب‌زای حاکمان مسلمان را بر هستی مردم که غیر مسلمان بودند، جدی نگرفتند. وی که نسبت به حاکمیت مسلمانان در هند کاملاً بدبینانه سخن می‌گوید، نسبت به حاکمیت انگلیسی‌ها در هند به خود می‌بالد و آنرا مایه افتخار می‌داند. به نظر محب حسن، الگوی الیوت را مورخان بعدی دنبال کردند و گرایش‌ها و روش‌های سالم‌تر تاریخ‌نگاری اروپایی معاصر را نادیده انگاشتند. از آنجا که بیشتر آنان مجریان و مأموران و گردانندگان حکومتی بودند، قلمرو تاریخ را به سیاست و اداره مملکت محدود کردند، و از سایر جنبه‌های زندگی و جامعه انسانی غفلت ورزیدند. آنها عمدتاً به نوشته‌های تاریخی فارسی و سفرنامه‌های جهانگردان اروپایی تکیه کردند و آنان را حجت دانستند. تقریباً از اواسط تسلط انگلیسی‌ها بر هند ترجمه نوشته‌های فارسی به اردو صورت گرفت<sup>۱۲۵</sup> و تقریباً مهم‌ترین منابع فارسی، برای زدودن فارسی، به انگلیسی ترجمه شد تا به نیات استعماری خود جامعه عمل بیوشانند. اقدامات دیگر نیز در این رابطه جالب توجه است، از جمله سرنوشت مسجد بابری نمونه بارز آن است. این مسجد که از بناهای عصر بابری است، به دنبال یک اظهار نظر نادرست و غیرمحققانه یک انگلیسی، به نام نویل مایه اختلاف و نزاع میان مسلمانان و هندوان شد و به سبب موقعیت ویژه مذهبی آن همواره موضوع اختلاف میان آنان گردید. نویل در ۱۲۷۱ق/۱۸۵۵م بی‌آنکه سندی معتبر ارائه کند، ادعا کرد که این مسجد در محل معبد ویران شده هندوها بنا شده است و اصلاً محل تولد رام چندر بوده است. اختلاف نظر و کشمکش میان مسلمانان و هندوان بر سر این محل سال‌های متمادی ادامه داشت و ساختمان آن بارها تخریب و دوباره ساخته شد، تا اینکه سرانجام در آذر ۱۳۷۱ به دست هندوها با خاک یکسان شد.<sup>۱۲۶</sup>

### مورخان روسی و هندوستان

روابط دوستانهٔ رو به رشد میان هند و اتحاد جماهیر شوروی موجب علاقهٔ عمیق به هندشناسی در شوروی سابق شد. هدف اصلی این پژوهشگران، تاریخ هند معاصر بوده است. اما به منظور شناخت و تحلیل مسائل اشتغال هند به دست انگلیسی‌ها و بهره‌برداری اقتصادی از هند، به حیات اقتصادی هند در دورهٔ مغولی توجه کرده‌اند. آنان به عنوان پیروان مارکس و لنین نظریهٔ جبر اقتصادی را باور داشتند و به اعتبار اینکه اقتصاد زیربنا است، اغلب بررسی اقتصادی را وجههٔ همت خود ساختند. آنها مطالعات خود را بر طیفی وسیع از منابع اولیه استوار ساختند. به اعتبار استخراج انبوهی از منابع و به زبان‌های گوناگون کارشان به راستی درخور اعتنا است، گو اینکه در استخراج مواد محلی محدودیت‌هایی داشته‌اند. به نظر محب حسن، پژوهش‌های مورخان روسی در شبه‌قاره، به‌رغم ارزشمند بودن آنها، در واقع دارای سه اشکال است: یکی آنکه به‌کار بستن دیدگاه‌های مارکسیستی در شرایط هند نسبتاً انعطاف‌ناپذیر است؛ دوم آنکه آنان تازه چنین نمونه‌هایی را از تاریخ مغول به عنوان پشتوانه نظریه‌هایشان برگزیدند؛ سوم آنکه آنان عمدتاً به سفرنامه‌های اروپاییان، نوشته‌های فارسی چاپ شده و ترجمه‌های انگلیسی تکیه کردند؛ حال آنکه انبوهی از نوشته‌ها و نسخه‌های خطی چاپ نشده در دست است که پرتوی بسیار بر تاریخ اقتصادی هند دورهٔ تیموری می‌افکند.<sup>۱۲۷</sup>

### تاریخ‌نگاری به زبان اردو

نوشته‌های تاریخی دربارهٔ هند میانه به زبان اردو در نیمهٔ اول قرن ۱۹م آغاز شد. اما به عقیدهٔ محب حسن، نخستین کار جدی با تألیف آثار *الصنادید* در ۱۸۴۶م به قلم سید احمد خان، بنیان‌گذار جنبش علیگره صورت گرفت.<sup>۱۲۸</sup>

سید احمد خان (۱۸۱۷-۱۸۹۸م) هم به لحاظ احیاء علاقهٔ مردم به گذشتهٔ مسلمانان چه در هند چه در خارج از هند، و هم از نظر تأثیری که بر شبلی نهاد، درخور توجه است. شبلی یکی از همکاران او بود که علاقهٔ عمیق او به ادبیات تاریخ و الهیات، به تاریخ‌نگاری اردو هدف و جهت مشخص داد. سید احمد خان به روش سنتی تربیت یافت، اما به راستی اندیشهٔ آغازگری را همواره در سر می‌پروراند. وی برخلاف خواسته‌های

خانواده و افراد خاندان شاه غلامعلی، در بیست و یک سالگی تصمیم گرفت وارد خدمت انگلیسی‌ها شود. از آن پس، به اعتبار آشنایی با اندیشه غربی، تحول درونی در او پدید آمد، چه، به تدریج با روش علمی غرب و لیبرالیسم غربی آشنا شد. او که به تاریخ و اندیشه دینی علاقه وافر داشت، بی‌شک به ایام گذشته مسلمانان که در تاریخ و تحول فرهنگی هند نقش تعیین کننده ایفا کردند، آگاه بود. اثر ماندگارش، *آثار الصنادید* در واقع در حمایت از این طرز تفکر نوشته شد، که آشکارا از الگوی روزنتال<sup>۱۲۹</sup> در طبقه‌بندی تاریخ محلی بهره جست. در سال ۱۸۵۵م نخستین چاپ لیتوگرافی شده از آیین اکبری را صورت داد و به این ترتیب برگ زرینی بر کارنامه خود افزود.

نوشته متقدم‌تر احمد خان، یعنی جام‌جم (۱۸۳۹م) به زبان فارسی و مشتمل بر شرح جدولی و فهرست شده دوره حکمرانی، سال جانشینی، تولد و مرگ و غیره هر شاه از تیمور تا بهادر است و ادامه آشکار شکل تقویتی تاریخ‌نگاری است. بعدها در ۱۸۶۲م او *تاریخ فیروزشاهی* نوشته برنی را ویرایش کرد و در ۱۸۶۳-۱۸۶۴م *توزک جهانگیری* را تصحیح و چاپ کرد. همه اینها پیشتازی اوست که دیگران را بر آن داشت تا اهمیت روش‌شناسی غربی در نوشتن تواریخ موثق پی‌ببرند؛ به‌ویژه شبلی گویا بسیار فراوان متأثر از روش و رهیافت او عمدتاً مبتنی بر تصحیح انتقادی متون است. باین حال، باید گفت که شبلی طبع و سرشت دیگری داشت. او مانند سید احمد خان تربیت سنتی یافته بود، اما برخلاف او — که واقع‌گرا و کاملاً آگاه از چالش‌های عصر مدرن بود — آرمان‌گراتر بود و یک نوع احساس‌گرایی (رمانتسیسم) را پدید آورد. با وجود این، شاید شبلی تنها مورخ مسلمان روزگار خود باشد که آراء مشخص درباره تاریخ‌نگاری عرضه داشت. در پیشگفتار اثر مشهورش، *الفاروق*، به ستایش از نخستین استادان تاریخ‌نگاری در اسلام، مانند ابن‌قتیبه، واقدی، بلاذری، طبری و مسعودی اشاره دارد، اما کار پیروان و مقلدان آنان را که از آغاز قرن ۵ق از آنها پیروی کردند، تأسفبار خواند. وی منتقد جدی همه آنهاست، به استثنای ابن‌خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶م) که به نظر او فلسفه تاریخ را بنیان نهاد. به نظر شبلی، تاریخ‌نگاری بر دو نکته استوار است: ۱. در نظر گرفتن همه رویدادها و شرایط دوره مورد نظر، یعنی فرهنگ، اوضاع اجتماعی، آداب و رسوم، اخلاقیات و اعتقادات؛ ۲. اهتمام در کشف زنجیره علت و معلول در همه رویدادها. وی مدعی است

که در تواریخ اولیه این روش‌شناسی مفقود است، زیرا مورخان اولیه عموماً با فلسفه و علوم عقلی ناآشنا بودند، و از علوم مختلف مرتبط با رویدادهای تاریخی غافل‌اند؛ از این رو غالباً به روایت صرف رویدادهای سیاسی نبردها، جشن‌ها، ظهور و سقوط سلسله‌ها پرداختند. به عقیده او، روش درایی نزد آنان مورد غفلت واقع شده است. متأسفانه شبلی خود این اصول را در تاریخ‌نگاری - به علت تربیت سنتی خصوصاً در ادبیات و الهیات مدرسی و نیز رسالت دفاع از گذشته باشکوه مسلمانان که بر دوش خود احساس می‌کرد - به کار نبست. تاریخ نزد او تاریخ تحول فرهنگی و روشنفکری بود تا پیشرفت مادی و اجتماعی جامعه بشری. افزون بر این، در *المأمون* او یک شخصیت اعتداری دارد و در *الفاروق* او ذهنی گرا است. باین حال، باید اذعان داشت که شبلی درباره گذشته اسلام در خارج از مرزهای هند بیشتر نگاشت تا درباره اسلام در هند. از نظر کمی، شاید بتوان او را با ذکاء‌الله مقایسه کرد، گو اینکه این مورخ در مقایسه با شبلی از داوری انتقادی چندان بهره‌مند نبود.<sup>۱۳۰</sup>

### مورخان هندی و زبان انگلیسی

دانشمندان هندی که بررسی هند میانه را به زبان انگلیسی در نیمه اول قرن ۱۹م آغاز کردند، راه مورخان انگلیسی را ادامه دادند و آنان را سرمشق خود قرار دادند. رفته‌رفته برخی از آنان تحت تأثیر ملی‌گرایی و برگرفتن آخرین رویکردهای تاریخ‌نگاری اروپایی، روش‌های جدید تحقیق را به کار بستند و حوزه‌های جدید پژوهشی را گشودند و در دهه‌های پایانی قرن ۲۰م تاریخ‌نگاری شبه‌قاره از پیشرفت چشمگیر برخوردار شد. چه، قرن ۱۹ و ۲۰م شاهد تحول روش‌های تاریخ‌نگاری جدید، و از همه مهم‌تر طلوع مفهوم جدید تاریخ‌نگاری بوده است.

نخستین کار جدی و نظام‌یافته، ظاهراً به قلم پیتز هاردی با تألیف کتابی به زبان انگلیسی شکل گرفت، گو آنکه در سال ۱۹۵۶م نخستین کوشش برای مطالعه مورخان هندی طی کنفرانسی که در دانشکده شرق‌شناسی دانشکده لندن ترتیب داده شده بود، صورت بسته بود. به نظر محب‌حسن، هر چند راه و رسم مطالعه مورخان میانه با آن کتاب گشوده شد. از نقش بی‌سابقه آن نباید غفلت کرد، اما حوزه آن بسیار محدود است،

چه، فقط به پنج مورخ آن دوره می‌پردازد. کم‌وبیش دو دهه بعد، کتابی به همین عنوان به ویراستاری محب‌حسن منتشر شد که البته کاستی‌های کتاب هاردی را ندارد.<sup>۱۳۱</sup>

## پی نوشت

۲۳. همو، ۲-۴
۲۴. شعبانی، ۵۷-۷۴
25. see: Hardy, *Historians of Medieval India*
26. ibid
۲۷. مجتبابی، همان، ۵۷۲
۲۸. برای اطلاعات بیشتر، نک: سجادی، ۱۱ به بعد؛ مظاهری، ۲۳۱؛ مسکوب، ۹۷
۲۹. سجادی، ۱۱
30. Hardy, ibid
۳۱. مظاهری، ۱۶۵
32. Hardy, *Historians of Medieval India*
33. Robins, *A short History of Linguistics*
۳۴. نک: سجادی، ۱۴
۳۵. همانجا
۳۶. مجتبابی، همان، ۵۷۱
۳۷. شیمیل، ۱۲
38. Athar Ali, ibid, 295-297
39. ibid
۴۰. نک: چچنامه، ترجمه علی بن حامد کوفی، به کوشش عمر پوته، دهلی، ۱۹۳۹م
۴۱. همان
۴۲. شیمیل، ادبیات اسلامی هند
43. Lal, *Early Muslims in India*
44. ibid
45. Athar Ali, ibid, 295
46. ibid
1. The Blackwell Dictionary of Historians
۲. مجتبابی، «اسلام در شبه قاره...»، سراسر مقاله
3. Elliot, *History of India as Told by its own Historians*
4. Storey, *Persian Literature, A bio-bibliographical survey*
۵. ندوی، هندوستان عربون کی نظر میں
6. Prasastis
۷. اصغر، سراسر اثر
۸. اسماعیل پور، سراسر اثر
9. The Blackwell Dictionary of Historians
۱۰. بلوکباشی، «دوره اساطیر...»
11. Athar Ali, «Ta'rikh...», 295-297
12. Nizami, *On History and Historians of Medieval India*
13. ibid, 6
14. ibid
15. Jauhri, «Shams Siraj Aff and his Tarikh-i-Firuzshahi»
۱۶. درباره آن نک: شیمیل، ادبیات اسلامی هند
۱۷. سجادی، تاریخ نگاری در اسلام
۱۸. مجتبابی، «اسلام، در شبه قاره»، ۵۶۹
۱۹. برای اطلاعات بیشتر نک: شیمیل، ۳۳-۳۴
۲۰. اسماعیل پور، سراسر مقاله
۲۱. صفا، ۱۱۸-۱۲۳
۲۲. شیمیل، ۱۲

- Kashmir)
79. Thapar, «Kalhana»
80. *ibid*, 48-50
81. *ibid*, 51
82. Court-oriented
۸۳. اسماعیل پور، ۶۴۳ به بعد
۸۴. درباره سبک نویسندگی مورخان دوره سلطنت یا پیش از تیموریان، نک: اصغر، ۱۱-۱۲
۸۵. نک: اصغر، ۳۶ به بعد
86. Athar Ali, «The Use of Sources in Mughal Historiography»; Najafi Barzegar, *Mughal-Iranian Relations During Siring Sixteenth Century*
۸۷. نک: اصغر، ۱۳
۸۸. درباره مهم‌ترین تاریخ‌های تیموریان که پایه کار مورخان تیموریان هند، نک: همو، ۱۶-۱۸
۸۹. نک: اصغر، ۲۴
۹۰. همو، ۲۶
۹۱. درباره آنها نک: همو، ۲۶-۲۷
۹۲. سیدحسین زاده، ۱۷-۲۰
۹۳. سیدحسین زاده، ۱۹
94. Elliot, *History of India as...*
۹۵. سیدحسین زاده، همانجا
96. Köprülü, 847-850
۹۷. درباره زندگی سیاسی او که به سه دوره مشخص تقسیم شده است، نک: سیدحسین زاده، ۱۷-۱۹
۹۸. نک: هالیستر، تشیع در هند
۹۹. نک: ریاض الاسلام، *تاریخ روابط ایران و هند*
100. Köprülü, 847-850
101. Barthold, 621-622
۱۰۲. درباره وضع تاریخ‌نویسی این دوره، نک: اصغر، ۸۱ به بعد
۱۰۳. نک: اصغر، ۸۵ به بعد
۱۰۴. همانجا
۱۰۵. اسماعیل پور، ۶۴۳ به بعد
۱۰۶. بزرگ‌کشتلی، «بدائونی»، ۴۱۴-۴۱۵
47. *ibid*
۴۸. منهاج‌سراج، سراسر اثر
۴۹. همانجا
۵۰. درباره طبقات‌نویسی نزد مسلمانان، نک: سجادی، ۷۶
- به بعد، ۱۳۵ به بعد
۵۱. درباره الگوی آن در تاریخ‌های بعدی، نک: اسماعیل پور، ۶۵۴ به بعد
۵۲. همو، ۶۴۵
۵۳. ترکمنی آذر، ۱۷۰؛ بارتولد، ۱۲۸/۱؛ اذکابی، سراسر اثر
۵۴. همانجا
۵۵. رشیدالدین فضل‌الله، ۳۰۷/۱
۵۶. ترکمنی آذر، ۲۰۰
57. see: Hardy, *Historians of Medieval India*
۵۸. نک: شیمل، ۲۲
59. Hardy, *Historians of Medieval India*
60. Askari, *Amir Khusrau as Historian*
۶۱. شیمل، ۲۷
۶۲. نک: همانجا
63. Askari, *ibid*
64. *ibid*
65. *ibid*
66. *ibid*
۶۷. شیمل، ۲۷
۶۸. همو، ۲۳-۲۵؛
- Nizami, «Ziya-ud-Din Barani»
69. see: Hardy, *Historians of Medieval India*
۷۰. برنی، ضیاء‌الدین، تاریخ فیروزشاهی، کلکته، ۱۸۹۱م
71. Pragmatique
72. Hardy, 30; Nizami, *On History...*, 40
73. Nizami, *ibid*, 32
74. *ibid*, 33
75. Nizami, *ibid*, 35-36
76. Subjectivism
77. Nizami, *On History*, 42-43;
- اصغر، ۹-۱۰
78. Hasan, «Historical Writings in Medieval

121. Hasan, introd. *Historians of Medieval India*
122. Handmaid
123. Hasan, ibid; Grewal, «Early British Historians»
124. Grewal, ibid, 220-222
125. Hasan, ibid
126. ibid; Grewal, ibid
127. Hasan, introd. *Historians of Medieval India*; Gupal, «Soviet Historians of Mughal India»
128. Hasan, ibid
129. Rosenthal
130. see: Faruqi, «sir sayyid and Maulana shibli»; Hasan, ibid
131. see: Hardy, *Historians of Medieval...;* Hasan, ibid
109. Elliot, ibid
۱۱۰. بزرگ کشتلی، «ابوالفضل علامی»، ۷۶-۷۷
۱۱۱. آصف فکرت، ۱۴۷-۱۵۰
112. Siddiqi, 130ff, 139
113. Malik, «Persian Historiography...», 150
۱۱۴. بزرگ کشتلی، «خوافی خان»، ۱۰۸۷-۱۰۸۸؛ Umar, «Muhammd...»
115. Umar, 164, 166, 168, 176ff
116. ibid
117. Bayly, «Modern Indian Historiography»
118. see: *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, Meerut, 1968
119. see: Sharan, «Writings in Rajasthan...»
120. Moreland, *The Agriculture of...*



## کتابشناسی:

آصف فکرت، محمد، «ابوالفضل علامی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۶.

اخترراهی، ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش.

اذکایی، پرویز، *تاریخ‌نگاران ایران*، تهران، ۱۳۷۳ش.

اسماعیل پور، م.، «تاریخ نویسی فارسی در شبه‌قاره»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه،

تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴(۲).

اصغر، آفتاب، *تاریخ‌نویسی در هند و پاکستان*، لاهور، ۱۹۸۶م.

بابر، ظهیرالدین محمد، *بابرنامه*، ترجمه عبدالرحیم خان خانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق.

بارتولد، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۲ش.

بزرگ‌کشتلی، حسین، «ابوالفضل علامی»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران،

۱۳۸۰ش، ج ۴(۱).

همو، «بدائونی، عبدالقادر»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴(۱).

همو، «خوافی خان»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴(۲).

بدائونی، عبدالقادر، *منتخب‌التواریخ*، به کوشش احمدعلی و توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، ۱۳۸۰ش.

برنی، ضیاء‌الدین، *تاریخ فیروزشاهی*، لاهور، ۱۹۹۱م.

بلوکباشی، علی، «دوره اساطیری ایران در تاریخ طبری»، *کتاب ماه هنر*، تهران، ۱۳۸۱ش، شم ۵۱

و ۵۲.

بهار، محمدتقی، *سبک‌شناسی*، تهران، ۱۳۳۸ش.

«تاریخ الفی»، *دانشنامه ادب فارسی*، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۴(۱).

تاوور، فلیکس، «تاریخ‌نگاری و شرح حال نویسی»، *ادبیات ایران از آغاز تا امروز*، جرج موریسن و دیگران

ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۸۰ش.

تنوی، احمد و آصف‌خان قزوینی، *تاریخ الفی*، به کوشش علی آل‌داوود، تهران، ۱۳۷۸ش.

ترکمنی آذر، پروین، «رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، *پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*،

تهران، ۱۳۸۱ش، شم ۳۴.

چچ‌نامه، ترجمه علی بن حامد کوفی، به کوشش عمر پوته، دهلی، ۱۹۳۹م.

چند، تارا، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین احمد عثمانی، تهران، ۱۳۷۴ش.

حبیبی، عبدالحی، *ظهیرالدین بابر*، کابل، ۱۳۵۱ش.

حورانی، آلبرت، «تاریخ‌نگاری نوین در اسلام»، *تاریخ‌نگاری در اسلام* (مجموعه مقالات)، ترجمه

یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۱ش.

رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۳ش.

روزنتال، فرانتس، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، ۱۳۶۵ش.

ریاض‌الاسلام، *تاریخ روابط ایران و هند*، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران،

۱۳۷۳ش.

سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران، ۱۳۸۸ش.

سرهندی، یحیی، *تاریخ مبارکشاهی*، کلکته، ۱۹۳۱م.

سیدحسین‌زاده، هدی، «بابر»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی،

تهران، ۱۳۸۱ش، ج ۱۱.

سید عبدالله، *ادبیات فارسی مین هندوون کاحصه*، لاهور، مجلس ترقی ادب.

شعبانی، احمد، *مرجع‌شناسی اسلامی*، تهران، ۱۳۷۸ش.

شیمل، آنه ماری، *ادبیات اسلامی هند*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۷۲ش.

صفا، ذبیح‌الله، *دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن*، تهران، ۱۳۷۵ش.

گجراتی، سکندر، *مرآة سکندری*، بمبئی، ۱۸۹۰م.

گلبدن بیگم، *همایون‌نامه*، به کوشش آنت بوریچ، لاهور، ۱۹۷۴م.

مجتبایی، فتح‌الله «اسلام» در شبه‌قاره هند و پاکستان»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش

کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۷ش، ج ۸.

همو، «نقل علوم و معارف هندی به جهان اسلامی تا سده پنجم هجری»، *هفتاد مقاله* (ارمغان

- فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۱ش.
- مسکوب، شاهرخ، *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران، ۱۳۷۳ش.
- مشار، خان‌بابا، *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، تهران، ۱۳۵۰-۱۳۵۵ش.
- مظاهری، علی، *مسلمانان در قرون وسطا*، ترجمه مرتضی راوندی، تهران، ۱۳۷۸ش.
- منهاج‌سراج، عثمان، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲ش.
- میرحسین شاه، پوهاند، «علائق در تاریخ‌نویسی افغان و هند»، *ادب*، کابل، ۱۳۵۴ش، س ۲۳، شم ۴.
- ندوی، مسعودعلی، *هندوستان عربون کی نظر میں*، لاهور، ۱۹۶۰م.
- نقوی، علیرضا، *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران، ۱۳۴۳ش.
- نوشاهی، عارف، *فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش پاکستان*، لاهور، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

هالیستر، ج. ن.، *تشیع در هند*، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران، ۱۳۷۳ش.

Askari, S. H., *Amir Khusrau as Historian*, New Delhi, 1982.

Athar Ali, M., «Ta'rikh, In Muslim India», *The Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, 1998, vol. X.

id, «The Use of Sources in Mughal Historiography», *Journal of the Royal Asiatic Society*, London, 1995.

Barthold, W. and B. Spuler, «Dūghlāt», *The Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, 1979, vol. II.

Bayly, C. A., «Modern Indian Historiography», *Companion to Historiography*, ed. M. Bently, London, 1997.

*The Blackwell Dictionary of Historians*, ed. J. Cannon and et al., London, 1991.

Elliot, H. M. and J. Dowson, *History of India as Told by its own Historians*, Calcutta, 1958.

Faruqi, Z. H., «Sir Sayyid and Maulana Shibli», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

Grewal, J. S., «Early British Historians», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New

Delhi, 1982.

Hardy, P., *Historians of Medieval India: Studies in Indo-Muslim Historical Writing*, Michigan, 2008.

Hasan, M., «Historical Writing in Medieval Kashmir», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

id, introd. *Historians of Medieval India*, New Delhi, 1982.

*Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

Jauhri, R. C., «Shams Siraj Afif and his Tarikh-i-firuzshahi», *A Study in Persian Tradition of Writing History*, ed. R. Gargesh and et al., Delhi, 1998.

Köprülü, M. F., «Bābur», *The Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, 1979, vol. I.

Lal, K.S., *Early Muslims in India*, New Delhi, 1984.

Malik, Z., «Persian Historiography in India during 18<sup>th</sup> Centuary», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

Moreland, W.H., *The Agriculture of the United Provinces: An Introduction for the Use of Landloders and Offices*, Allahabad, 1912.

Najafi Barzegar, K., *Mughal-Iranian Relations during Sixteenth Centuary*, Delhi, 2000.

Nizami, A. K., *On History and Historians of Medieval India*, New Delhi, 1983.

id, «Ziya-ud-Din Barani», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

Robins, H. R., *A Short History of Linguistics*, New York, 1980.

Rosenthal, F., *A History of Muslim Historiography*, Leiden, 1968.

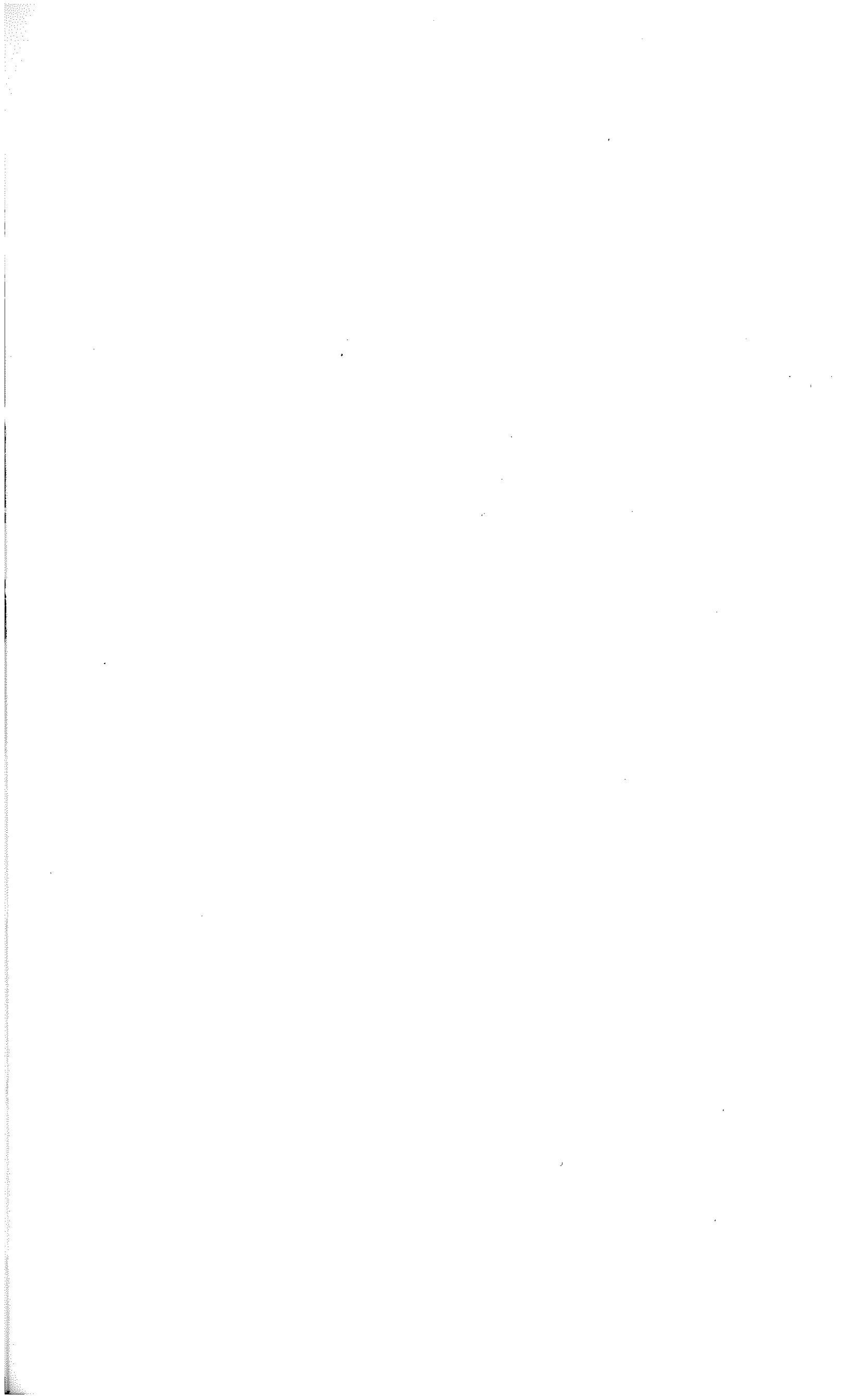
Sharan, P., «Writings in Rajasthan and Gujarat Policy», *The Indian Historical Quarterly*, New Delhi, 1944, vol. XIII.

Siddiqi (Ahmad siddiqi), N., «Shaikh Abul Fazl», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

Storey, C. V., *Persian Literature, A bio-bibliographical Survey*, London, 1972.

Thapar, R., «Kalhana», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.

Umar, M., «Muhammad Qasim and Khafi Khan», *Historians of Medieval India*, ed. M. Hasan, New Delhi, 1982.



# زبان و ادبیات عرب در ایران

عنایت‌الله فاتحی نژاد

## ادبیات جاهلی و ارتباط آن با فرهنگ ایرانی

اشعار جاهلی که بخشی بزرگ از ادبیات عربی را تشکیل می‌دهد، از دیرباز مورد توجه و عنایت مستشرقان و نویسندگان و پژوهشگران عرب بوده است. محققان ایرانی نیز به علت وجود واژگان فارسی در این اشعار، آنها را درخور اهمیت یافته، به بحث و بررسی درباره آنها پرداخته اند.<sup>۱</sup> هرچند تعداد واژگان فارسی در قصاید جاهلی اندک است، همین تعداد اندک ارتباط میان اشعار جاهلی و زبان و فرهنگ فارسی را به خوبی نشان می‌دهد. موضوع بحث ما در این مقاله تنها وجود واژگان فارسی در شعر جاهلی نیست. در این گفتار برآنیم تا خاستگاه‌های ایرانی این اشعار و میزان تأثیرپذیری شاعران جاهلی از فرهنگ ایرانی را مورد بررسی قرار دهیم و اندکی پا فراتر نهاده، بگوییم که بیشتر این شاعران در مراکز فرهنگی حیره، انبار، بحرین و یمن که پیش از اسلام جزء قلمرو ایران به شمار می‌رفت، پرورش یافته‌اند. ارتباط آنان با ایرانیان و دربار ساسانی و آشنایی با فرهنگ و تمدن ایرانی، شرایط لازم را برای آنان فراهم آورد

و آگاهی، بینش و نگرشی عمیق به آنان بخشید که توانستند با اتکا بر آن اشعاری چنان استوار بسرایند که بعدها اساس تفسیر قرآن قرار گیرد و از افتخارات ادبیات عرب به شمار آید.

اینک برای روشن شدن موضوع لازم است به اختصار نگاهی به تاریخچه شعر جاهلی بیان‌دازیم:

از اواخر سده ۲ ق که به تدریج روایت‌های شعری توسط راویان - که بیشتر مولی‌زادگان ایرانی تبار بودند - گردآوری و تدوین شد، انبوهی از کتاب‌ها و جنگ‌های شعری پدید آمد که بخش اعظم آنها به شعر جاهلی اختصاص یافت راویان کهن نخست، اشعار شاعران مشهور دوره جاهلی از قبیل امرؤالقیس، طرفه بن عبد، اعشی، عنتره بن شداد و عمرو بن کلثوم را گردآوری کردند و سپس برای هر یک از این شاعران دیوانی مستقل تدارک دیدند. همچنین ۷ قصیده از مشهورترین قصاید بلند جاهلی را با نام «معلقات سبع» تدوین کردند<sup>۲</sup> که به گمان برخی چون این قصاید اهمیت فراوان داشت، آنها را به دیواره کعبه آویخته بودند و از این رو به «معلقات» معروف شدند.<sup>۳</sup> علاوه بر این طولی نکشید که گزیده‌هایی از اشعار جاهلی نیز در کتاب‌هایی چون *طبقات الشعراء* از ابن‌سلام جمحی، *مفضلیات* از مفضل ضبی، *اصمعیات* از اصمعی فراهم آمد و بدین سان تا اواخر سده ۳ ق انبوهی از اشعار و قصاید به نام اشعار جاهلی گردآوری و تدوین شد. این اشعار از لحاظ ساختار، واژگان و بلاغت چندان محکم استوار بودند که از همان آغاز مورد استفاده و استناد لغت‌شناسان، نحویان و حتی مفسران قرآن قرار گرفتند. البته ناگفته نماند که برخی از نویسندگان کهن مانند ابن‌سلام جمحی<sup>۴</sup> صحت و درستی برخی از این اشعار و روایت‌های شعری را مورد تردید قرار داده‌اند. محققان معاصر، همچون نولدکه، آلوارت و نیز محققان دیگر از قرن ۱۹ م به بعد بحث‌های فراوانی درباره درستی یا نادرستی، ساختگی بودن یا نبودن این اشعار مطرح ساخته‌اند. برخی از آنان مانند مارگلیو و به تبعیت از وی طه حسین به کلی منکر وجود شعر جاهلی شده و آنچه را امروزه به نام اشعار جاهلی می‌شناسیم، همه را ساخته دست راویان سده‌های ۲ و ۳ ق می‌دانند.<sup>۵</sup> هرکدام از این محققان برای صحت ادعای خود دلایلی ذکر کرده‌اند از قبیل موثق بودن یا نبودن



راویان این اشعار، انگیزه‌های دینی و سیاسی که راویان را به جعل اشعار وا داشته است و مسائلی که پرداختن به آن از حیطة این بحث خارج است. مسلماً این اشعار پس از پیمودن مسیری پرفراز و نشیب و طی دو سه قرن که سینه به سینه نقل شده تا به مرحله تدوین گام نهاده، از گزند تحریف و تغییر در امان نمانده است. از همین رو پژوهش درباره این اشعار کار چندان ساده‌ای نیست.

به هر حال به رغم نظر طه حسین، همه این اشعار نمی‌تواند ساختگی و جعلی باشد. بحث ما در این گفتار چون طه حسین در مورد اصالت یا عدم اصالت خود اشعار نیست بلکه بحث ما در مورد خاستگاه این اشعار است. وقتی از اشعار جاهلی سخن به میان می‌آید، گمان می‌رود که این اشعار در شبه جزیره عربستان و در محیطی کاملاً عربی سروده شده‌اند و شاعران آنها از میان همان قبایلی که در جهل و نادانی و به دور از تمدن و فرهنگ به سر می‌برده‌اند، سر بر آورده‌اند که در این صورت چنان که خواهیم دید، چنین چیزی ممکن نیست چون جهل و شعر دو قطب متضادند و شعر نمی‌تواند زاینده جهل باشد. در این صورت یا باید همچون طه حسین به کلی منکر شعر جاهلی شویم و یا درباره خاستگاه این شاعران و محیطی که در آن پرورش یافته‌اند، تردید کنیم. برای رسیدن به نتیجه مطلوب لازم است نگاهی به شبه جزیره عربستان پیش از ظهور اسلام بیندازیم تا ببینیم آیا صحراهای خشک و بی‌آب و علف عربستان و قبایل بیابانگرد شرایط فرهنگی و اجتماعی لازم را برای پرورش چنین شاعرانی داشته‌اند یا خیر؟ چنان که می‌دانیم در عصر جاهلی بیشتر ساکنان شبه جزیره عربستان را قبایل صحراگرد تشکیل می‌دادند که پیوسته با فقر، گرسنگی و قحط‌سالی و بیماری دست به گریبان بودند و به تأیید منابع به جز شیر شتر و ملخ و سوسمار چیزی برای خوردن نمی‌یافتند. در یادگار جاماسپی<sup>۶</sup> آمده است: «کشور تازیگان و بربرها گرم و خشک و بیابانی و بی‌حاصل و کم‌آب است. خورش آنان شیر و خرفستران (موش و مار و گربه و روباه و کفتار) و مانند اینهاست»<sup>۷</sup> و ابونواس شاعر ایرانی تبار سده ۲ق نیز در بیت شعری به این امر اشاره دارد:

بِلَادٍ نَبَتْهَا عَشْرٌ وَ طَلْحٌ      وَ أَكْثَرُ صَيْدِهَا ضَبٌّ وَ ذَيْبٌ<sup>۸</sup>

«سرزمینی که گیاهش خار شتر مغیلان است و بیشتر شکار مردمانش سوسمار و

گرگ» و بشار بن برد شاعر بزرگ دوره اموی و عباسی می گوید:

تُرِیغُ بِخَطْبَةِ كَسْرِ الْمَوَالِي      وَ يُنْسِيكَ الْمَكَارِمَ صَيْدُ فَارِ

«می خواهی با سخنانی موالی را درهم شکنی، گویا شکار موش بزرگواری ها را از یادت برده است»<sup>۹</sup>. به علاوه سخنان انوشیروان درباره عرب ها خطاب به منذر که در منابع آمده است، به خوبی بیانگر اوضاع اجتماعی شبه جزیره عربستان و فقر فرهنگی حاکم بر آن است که در ادامه این گفتار خواهد آمد.

چنان که از منابع کهن برمی آید همه هم و غم عرب ها در دوره جاهلی یافتن چراگاه و چشمه سار یا چاه آبی تا چند روزی در کنار آن بیاسایند و جان خود و شتران و گوسفندان را از مرگ برهاند و چه بسیار که میان دو یا چند قبیله بر سر علفزار یا چشمه آبی جنگ های خونین رخ می داد و تعداد بسیاری در این راه جان می باختند. بخشی دیگر نیز از ساکنان شبه جزیره عربستان به راهزنی مشغول بودند. آنان به کاروان ها شبیخون می زدند و از طریق قتل و غارت کاروانیان امرار معاش می کردند و عرب ها در جاهلیت راهزنی را نه تنها عیب و ننگ نمی شمردند، که به آن افتخار نیز می کردند. خون ریزی، کینه توزی و انتقام جویی را نشانه سلحشوری، شجاعت و غیرت به حساب می آوردند. به اندک بهانه ای میان دو قبیله که گاه خویشاوند نیز بودند، جنگ و خون ریزی به پا می شد و گاه جنگ و دشمنی میان قبایل — مانند جنگ داحس و غبراء — ماه ها و سال ها به درازا می کشید<sup>۱۰</sup>. از همین رو زنان را که در جنگ ها کارایی نداشتند پست و بی اهمیت می شمردند، چندان که به هنگام تنگدستی نوزادان دختر را زنده به گور می کردند و چون زنی دختر می زایید، مورد خشم و غضب مرد قرار می گرفت و مایه رسوایی خانواده اش می شد<sup>۱۱</sup>. آیات قرآن نیز گواه این ادعا است<sup>۱۲</sup>.

علاوه بر قبایل بدوی و بیابانگرد افراد و خانواده های اندکی نیز در شهرها و در کرانه های مجاور دریا زندگی یکجانشینی داشتند و به کار کشاورزی و یا تجارت مشغول بودند که تعداد آنان نسبت به جمعیت شبه جزیره عربستان بسیار اندک بود و از لحاظ فقدان فرهنگی و نافرہیختگی دست کمی از قبایل صحراگرد و بادیه نشین نداشتند و به طور کلی عرب ها قومی دانش ستیز و فرهنگ گریز بودند. قومی که خواندن و نوشتن را امری نکوهیده می دانستند و کسانی را که به خواندن و نوشتن روی

می‌آوردند، مورد سرزنش و استهزاء قرار می‌دادند. زیرا برآن بودند که عرب باید تیراندازی و جنگاوری بیاموزد نه خواندن و نوشتن که به هیچ کارش نیاید. این بینش و نگرش چندان عمیق و ریشه‌دار بود که پس از گذشت نزدیک به یک قرن از ظهور اسلام سلیط بن جریر شاعر عصر اموی (وفات: حدود ۱۷۱ق) چون می‌خواهد به تحقیر ایرانیان زبان بگشاید می‌گوید که: «اینان (= ایرانیان) گروهی کاتب و دیوانسالارند نه نیزه‌داران و مردان میادین جنگ»: جَهَابِدَةٌ وَ كِتَابًا وَ لِسُوا - بِفِرْسَانِ الْكَرِيمَةِ وَ الطَّعَانِ<sup>۱۳</sup>. و نیز ضرب‌المثل: «أَحْمَقُ مِنْ مُعَلِّمِ الْكِتَابِ: نادان‌تر از معلم مکتبخانه» که حتی تا قرن‌ها پس از ظهور اسلام در میان عرب‌ها رواج داشته<sup>۱۴</sup> از همین بینش و نگرش نشأت گرفته است. از همه مهم‌تر آیات قرآن که بارها به جهالت و نادانی عرب‌ها اشاره دارد و از عصر جاهلی با عنوان «جاهلیة الاولی» یاد کرده، به بهترین وجه فرهنگ‌گریزی عرب‌ها را نشان می‌دهد.

حال در میان چنین قومی و با چنین شرایطی، چگونه می‌توان از شعر و ادب و فرهنگ و اوضاع فرهنگی سخن گفت و چگونه می‌توان پذیرفت که در چنین شرایطی و از میان این قبایل راهزن و جنگجو و بی‌فرهنگ و به دور از تمدن شاعرانی بزرگ و سخن‌سنج و خردمند ظهور کنند و اشعاری به آن استواری، استحکام و اصالت بسرایند که قرن‌ها بعد دانشمندان و فرهیختگان به شرح و تبیین آن پردازند و اساس تفسیر کلام‌الله و سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه گردد؟ تردیدی نیست که شعر نیاز به بستر مناسب، پشتوانه علمی و محیط فرهنگی و فرهیخته دارد. شاعر علاوه بر ذوق و استعداد، نیازمند دانش، بینش و آگاهی است و بی‌شک صحراهای داغ و تفتیده و قحط‌زده عربستان با آن شرایط دشوار و نیز قبایل بیابانگرد راهزن نمی‌توانسته بستر مناسبی برای ظهور چنین شاعرانی برجسته و فرهیخته باشد.

## مراکز فرهنگی ایرانی - عربی (حیره، بحرین، یمن) خاستگاه‌های شاعران جاهلی

با مراجعه به زندگینامه شاعران معروف جاهلی درمی‌یابیم که بیشتر این شاعران در نواحی شرقی عربستان و به‌خصوص در حیره و انبار و یمن و بحرین که جزء قلمرو

ایران و از مراکز فرهنگی عصر ساسانی به شمار می‌رفت، پرورش یافته‌اند. بلاذری در *فتوح البلدان*<sup>۱۵</sup>، بحرین و هجر را پیش از ظهور اسلام از شهرهای ایران دانسته و از کارگزار ایرانی بحرین به نام منذر بن سادی و مرزبان هجر به نام سیبخت یاد کرده است. از کتاب *المسالک والممالک* ابن خردادبه نیز برمی‌آید بحرین که تمام سرزمین‌های واقع در جنوب خلیج فارس و سرزمین‌های شرقی ربع‌الخالی تا عمان، احساء، قطیف و یمامه را دربرمی‌گرفت، جزء قلمرو ایران به شمار می‌رفت و زیر نظر اسپهبد نیمروز اداره می‌شد.<sup>۱۶</sup> بلاذری دربارهٔ بحرین می‌گوید: سرزمین بحرین جزئی از کشور ایران به شمار می‌رفت که در آن گروه‌هایی از قبایل عبدقیس، بکر بن وائل و تمیم در بادیه‌های آنجا می‌زیستند.<sup>۱۷</sup> یمن نیز پیش از اسلام نزدیک به ۵۰ سال تحت سیطرهٔ ایرانیان بود که داستان سیف بن ذی‌یزن و حضور سپاهیان و کارگزاران و دبیران ایرانی در آنجا مشهور است. به روایت دینوری ذونواس حاکم یمن چون به یهودیت گرایید، بر مردم یمن که مسیحی بودند، سخت گرفت و مردم نجران را که از پذیرش دین یهود سرباز زده بودند، قتل عام کرد. سیف بن ذی‌یزن از فرماندهان یمن پس از آنکه از یاری رومیان ناامید شد، نزد نعمان بن منذر کارگزار ایرانی در حیره رفت و با واسطهٔ وی به دربار ایران راه یافت و برای نجات یمن از ظلم و ستم ذونواس، از کسری انوشیروان تقاضای کمک کرد. پادشاه ساسانی سپاهی به فرماندهی وهرز بن کامگار با وی همراه ساخت. سپاهیان ایران نخست صنعاء و سپس تمام یمن را فتح کردند و ذونواس را از میان برداشتند و وهرز کارگزار ایران در یمن شد و یمن این چنین به دست ایرانیان افتاد. پس از وهرز حاکمانی که بر یمن فرمان راندند، همهٔ نام‌های ایرانی دارند و حمزهٔ اصفهانی نام هفت تن از آنان را به همراه شرح احوال ایشان آورده است که آخرین آنان بادان یا باذان و سپس خواهرزاده‌اش دادویه بن هرمز است، که آن دو تا ظهور اسلام بر آنجا حکم راندند و به آیین اسلام درآمدند.<sup>۱۸</sup> آنان با پذیرش اسلام به تبلیغ دین جدید پرداختند و مردم یمن را به اسلام فراخواندند و بدین‌سان تعالیم دین مقدس اسلام از طریق ایرانیان در یمن گسترش یافت. نقش ایرانیان در آزادی یمن و رهایی اهالی آنجا از زیر سلطهٔ یهودیان تا مدت‌ها در اذهان مردم باقی ماند و بازتاب این اقدام رهایی‌بخش ایرانیان را حتی در اشعار شاعران سده‌های بعد نیز می‌توان مشاهده

کرد. بنابراین یمن پیش از اسلام تحت سیطرهٔ ایرانیان و نفوذ فرهنگی ایران بوده است، و مردم یمن به سبب حضور ایرانیان و به خصوص کاتبان، کارگزاران و دبیران ایرانی در آنجا با فرهنگ و تمدن ایران به خوبی آشنا بودند و بسیاری از آنان حتی دین زردستی را پذیرفته بودند. وجود کلمات فارسی در اشعار شاعران جاهلی که در یمن می‌زیستند، بیانگر تأثیرپذیری آنان از زبان و فرهنگ فارسی است.

همچنین انبار و حیره در نزدیکی تیسفون نیز از شهرهای مشهور ایران در دورهٔ ساسانی و از مراکز فرهنگی تحت قلمرو ایران بود، که ساکنانش آمیخته‌ای از ایرانیان و قبایل عرب بودند و حاکمانش از سوی پادشاهان ایران تعیین می‌شدند. چنان‌که خواهیم دید بیشتر شاعران و خطیبان عصر جاهلی که از ارکان ادبیات عربی به شمار می‌روند، از نواحی حیره و انبار برخاسته‌اند.

انبار در دورهٔ ساسانی پس از تیسفون بزرگ‌ترین شهر غرب ایران به شمار می‌رفت و چون مرکز ذخیرهٔ آذوقه و ساز و برگ سپاهیان بود به این نام (در پهلوی هنبار) خوانده می‌شود.<sup>۱۹</sup> این شهر علاوه بر داشتن اهمیت بازرگانی و نقش عمده در آبیاری منطقه، از مراکز مهم فرهنگی به شمار می‌رفت، و نیز چون در دروازهٔ روم قرار داشت همواره و به‌ویژه در دورهٔ سلطنت شاپور اول (حکومت: ۲۴۱-۲۷۲م) از مراکز مهم نظامی بود. به گفتهٔ منابع کهن آنرا فیروزشاپور یا پیروزشاپور<sup>۲۰</sup> می‌نامیدند.<sup>۲۱</sup> در زمان شاپور دوم (حکومت: ۳۱۰-۳۷۹م) و نیز در روزگار فرمانروایی قباد (وفات: ۵۳۱م) یکی از طسوج‌های چهارگانهٔ استان شاذقباد یا سورستان بود<sup>۲۲</sup> و ظاهراً از همین زمان به بعد نام انبار بر این شهر غلبه یافته است.<sup>۲۳</sup> سورستان یکی از مراکز عمدهٔ فرهنگ و تمدن ایران بود و از همین رو آنرا دل ایرانشهر می‌نامیدند. در دورهٔ ساسانی بیشتر اهالی انبار را قبایل عرب و به‌ویژه تنوخ، ازد و قضاعه تشکیل می‌دادند. این قبایل به روایت مورخان اسلامی پس از انهدام سد مأرب از یمن به عراق کوچیده و در انبار و حیره ساکن شده بودند و نخستین امیر ایشان مالک بن فهم ازدی بود که در ۲۱۰م به حکومت رسید و پس از وی فرزندش جذیمة معروف به ابرش از سوی اردشیر حکمران این نواحی شد<sup>۲۴</sup> و سرانجام حکومت به خاندان نصر بن ربیعہ یا آل نصر در حیره رسید که گاه از آنان با نام لخمیان یا مناذره (آل منذر) یاد می‌شود. در برخی روایات آمده است

که ربیعة بن نصر لخمی خانواده‌اش را به همراه فرزندش عمرو به حیره فرستاد و نامه‌ای به شاپور ساسانی و در برخی روایات یزدگرد نوشت و از او درخواست یاری کرد. شاپور آنان را در حیره اسکان داد و عمرو را کارگزار خود در حیره کرد و از آن پس ارتباط لخمیان با پادشاهان ساسانی آغاز شد. در روایت دینوری جذیمه فرزند عمرو معرفی شده که پس از عمرو در حیره جانشین وی شد<sup>۲۵</sup>. منذر بن ماء السماء نیز در روزگار قباد پدر انوشیروان کارگزار ایران در حیره و انبار بود که پس از وی این منصب به حارث جد امرؤالقیس شاعر معروف عصر جاهلی رسید<sup>۲۶</sup> و سپس انوشیروان دوباره منذر دوم را بر آنجا گماشت<sup>۲۷</sup>.

حمزه اصفهانی نام حدود ۲۵ تن از کارگزاران عراق و حیره را که همه از سوی دربار ساسانی منصوب می‌شدند، آورده است<sup>۲۸</sup>. بخشی از ساکنان انبار و حیره را مسیحیان تشکیل می‌دادند و نیز گروه‌هایی از یهودیان در آنجا می‌زیستند که ظاهراً پس از اسارت معروف بابل در این شهر ساکن شده بودند و برای خود مدارسی داشتند. به‌ویژه پس از آنکه هرمزد چهارم (حکومت: ۵۷۸-۵۹۱م) مدارس دینی یهودیان را در دیگر شهرها تعطیل کرد، بسیاری از دانشمندان آنان به انبار کوچیدند و با دیگر دانشمندان ایرانی در آمیختند. به این ترتیب حیره و انبار در سده ۶م به دو مرکز مهم علمی فرهنگی تبدیل شده بود<sup>۲۹</sup>. از همین رو برخی پادشاهان ساسانی، فرزندانشان را بدانجا می‌فرستادند تا علم و ادب و سوارکاری بیاموزند. چنان که یزدگرد فرزندش بهرام معروف به بهرام گور را به منذر بن نعمان سپرد و منذر او را به حیره برد و به تربیت او همت گماشت. بهرام در حیره تیراندازی و سوارکاری را به خوبی فرا گرفت و توسط معلمان و مربیانی که یزدگرد از ایران روانه حیره کرد، علاوه بر سوارکاری، علم و ادب و آیین مملکت‌داری را نیز به خوبی آموخت<sup>۳۰</sup>. پیوند دوستی که از این طریق میان بهرام و منذر ایجاد شده بود، تا مدت‌ها ادامه یافت. چون یزدگرد درگذشت، بزرگان ایران، بانادیده انگاشتن حق بهرام که طبق سنت معمول باید جانشین پدر می‌شد، خسرو را که از نوادگان اردشیر بابکان بود به سلطنت برداشتند و بهرام گور با حمایت منذر در پی سلطنت از دست رفته خود برآمد و چون عازم تیسفون شد، منذر فرزند خود نعمان را با او همراه ساخت و چون بهرام تاج و تخت خویش را به‌دست آورد،

روابط میان وی و خاندان منذر مستحکم‌تر شد، چندان که پس از منذر فرزندش نعمان را کارگزار خود در حیره کرد.<sup>۳۱</sup>

بنابراین قبایل عربی که در انبار، حیره و نواحی آن می‌زیستند بر اثر آمیزش با ایرانیان با علم و فرهنگ و مظاهر تمدن از جمله خواندن و نوشتن آشنا شدند و از لحاظ فرهنگی با قبایل بیابانگرد نواحی مرکزی شبه‌جزیره عربستان تفاوت بسیار داشتند. از همین‌رو در میان آنان شاعران و خطیبان برجسته‌ای ظهور کردند که آثار آنان از ارکان عمده ادبیات عرب و از مفاخر فرهنگی عرب‌ها به شمار می‌رود و همیشه مورد استناد لغت‌نویسان، نحویان، مفسران و محدثان بوده است. اینک در ادامه این نوشتار به معرفی شاعران مشهور عصر جاهلی که در قلمرو ایران و در مناطق تحت نفوذ فرهنگ ایرانی از جمله بحرین، یمامه، یمن و حیره پرورش یافته‌اند، می‌پردازیم:

۱. خاندان عدی بن زید. عدی بن زید از شاعران معروف عصر جاهلی، اهل حیره و از دبیران دربار ساسانی بود که علاوه بر زبان عربی به زبان فارسی نیز تسلط داشت. منابع کهن سلسله نسب وی را به صورت عدی بن زید بن حماد بن زید بن ایوب آورده‌اند. نیای بزرگ این خاندان، ایوب از شاعران عصر جاهلی است که به همراه خانواده‌اش از یمامه به حیره کوچید و از آن پس ارتباط این خاندان با دربار حیره و سپس دربار ساسانی آغاز شد. نوه وی حماد در حیره پس از آشنایی با یکی از مرزبانان و دهقان‌زادگان ایرانی به نام فرخ‌ماهان کتابت و امور دیوانی فراگرفت و دبیر و کاتب نعمان بن منذر شد. رابطه میان حماد و فرخ‌ماهان چندان نزدیک و دوستانه بود که پس از مرگ وی فرخ‌ماهان سرپرستی فرزندش زید را برعهده گرفت و به تعلیم و تربیت او همت گماشت. زید علاوه بر زبان عربی، زبان فارسی را به خوبی نزد فرخ‌ماهان فرا گرفت و چون شایستگی و هوش و ذکاوت بسیار از خود نشان داد، کسری انوشیروان به پیشنهاد فرخ‌ماهان وی را عهده‌دار دیوان برید کرد و نزد کسری مقام و منزلتی والا یافت چندان که کسری پس از مرگ نعمان وی را کارگزار حیره کرد. فرزند وی عدی ابن‌زید که نامش در زمره شاعران جاهلی ثبت شده است، به همراه شاهان مرد فرزند یکی از مرزبانان ایرانی پس از فراگیری زبان عربی، نزد معلمان ایرانی خط و زبان فارسی را به خوبی فراگرفت و سپس در تیراندازی، سوارکاری و چوگان، مهارت یافت و به

تدریج با فرهنگ ایرانی و فن دبیری نیز کاملاً آشنا شد.<sup>۳۲</sup> وی علاوه بر حرفه دبیری در سرودن شعر عربی نیز دستی توانا داشت. به روایت منابع کهن وی قصاید بسیاری در مدح ایرانیان و کارگزاران ایرانی داشته است که متأسفانه در دیوان وی که امروزه در دسترس ماست، نشانی از آنها به چشم نمی‌خورد و به نظر می‌رسد این قصاید در سده‌های بعد و در عصر تدوین اشعار جاهلی، توسط راویان عرب از دیوان وی حذف شده است. در اشعار وی به جز رگه‌های اندکی از فرهنگ ایرانی و چند واژه فارسی چیزی باقی نمانده است.

۲. امرؤالقیس بزرگ‌ترین شاعر دوره جاهلی و سراینده معلقه معروف: «قفا نبک من ذکری حبیب و منزل» از قبیله بنی‌اسد بود و از خاندان آکل‌المرار که منزلگاه آنان نواحی حیره بوده است. وی دوران کودکی را در یمامه یا بحرین که هر دو جزء قلمرو دولت ایران به شمار می‌رفتند، گذراند.<sup>۳۳</sup> جدش حارث پس از منذر بن ماء‌السماء و در روزگار قباد پادشاه ایران کارگزار حیره شد و فرزندش حجر (پدر امرؤالقیس) را بر قبایل بنی‌اسد و کنانه گماشت.<sup>۳۴</sup> ضمناً خاندان امرؤالقیس که خود از حاکمان کنده و یمامه بودند با کارگزاران پیشین حیره خویشاوندی نزدیک داشتند. چندان که هند همسر منذر بن ماء‌السماء عمه امرؤالقیس بوده است.<sup>۳۵</sup> به روایت *اغانی*<sup>۳۶</sup> قباد پادشاه ساسانی، منذر بن ماء‌السماء کارگزار حیره را به آیین مزدک فرا خواند، اما وی سر باز زد، پس حارث (جد امرؤالقیس) را بدین آیین دعوت کرد و او دعوتش را پذیرفت. از این رو قباد، منذر را برکنار و حارث را کارگزار خویش در حیره و نواحی آن کرد. چون قباد درگذشت و انوشیروان به پادشاهی رسید، سرکوب مزدکیان را وجهه همت خویش ساخت<sup>۳۷</sup> و چون دریافت که آیین مزدک در نواحی حیره رو به گسترش است و خاندان امرؤالقیس معروف به آکل‌المرار به دین مزدک گرویده‌اند، حارث بن عمرو را به حضور خواست، اما وی که می‌دانست سرنوشتی شوم در انتظار اوست، گریخت. انوشیروان دوباره منذر را به حکومت حیره منصوب کرد تا در نواحی عراق به مقابله با آیین مزدک و دستگیری خاندان امرؤالقیس بپردازد. منذر، حارث را به چنگ نیاورد اما تعداد بسیاری از خاندان وی را که به آیین مزدک گرویده بودند، به قتل رساند که امرؤالقیس در ابیاتی به این حادثه اشاره دارد.<sup>۳۸</sup> در این زمان قبایل بنی‌اسد و کنانه بر



حجر پدر امرؤالقیس شوریده و او را به قتل رساندند.<sup>۳۹</sup> امرؤالقیس در پی خون‌خواهی پدرش برآمد و به یاری گروهی از یارانش بر بنی‌اسد حمله برد و تعدادی از آنان را به قتل رساند که داستان انتقام‌جویی وی از بنی‌اسد در اشعارش منعکس شده است.<sup>۴۰</sup> از سوی دیگر چون منذر بن ماء‌السماء به اشارهٔ انوشیروان در پی دستگیری امرؤالقیس برآمد، وی چارهٔ کار در آن دید که برای رویارویی با ایرانیان از رومیان یاری جوید. از این‌رو نزد حارث بن ابی‌شمر غسانی که از سوی روم بر بادیه‌الشام حکمرانی می‌کرد، شتافت و با واسطهٔ وی به دربار یوستی‌نیانوس امپراتور روم در قسطنطنیه راه یافت. اما کاری از پیش نبرد و سرانجام به آنکارا (در منابع عربی: آنقره) زندگی را به درود گفت.<sup>۴۱</sup> بنابراین امرؤالقیس در مراکز فرهنگی تحت قلمرو ایران پرورش یافته و بر اثر ارتباط با ایرانیان و فرهنگ ایرانی، به آن درجه از دانش و بینش رسیده که افتخار بزرگ‌ترین شاعر جاهلی را برای خود کسب کرده است. با اینکه زندگی و اشعار امرؤالقیس در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، دو نکتهٔ درخور توجه است: نخست اینکه چند واژهٔ فارسی<sup>۴۲</sup> در اشعار وی آمده، که بیانگر تأثیرپذیری او از فرهنگ و زبان فارسی است و به علاوه از لحاظ زبان‌شناسی و تاریخ زبان فارسی نیز حائز اهمیت است. نکتهٔ دیگر اینکه به گفتهٔ منابعی موثق چون حمزهٔ اصفهانی<sup>۴۳</sup> چنان‌که پیش از این گفته شد، افراد خاندان وی در روزگار قباد به آیین مزدک گردن نهادند و مسلماً خود امرؤالقیس نیز همچون بقیهٔ افراد خاندانش تحت تأثیر ایرانیان بر آیین مزدک بوده است.<sup>۴۴</sup> این امر که البته جای تحقیقی بیشتر دارد، می‌تواند منشأ تحقیقاتی جامع دربارهٔ نفوذ ادیان کهن ایرانی در میان اعراب و به‌ویژه در نواحی عراق باشد.

۳. اعشی از شاعران مشهور جاهلی. وی در حیره به دنیا آمد و در همانجا پرورش یافت. او از جمله شاعرانی است که با وساطت منذر به دربار خسرو پرویز راه یافت و در دیوانش مدایحی است که به امیران حیره به‌ویژه نعمان بن منذر تقدیم داشته است. به روایت ابن‌سلام<sup>۴۵</sup> وقتی اعشی به حضور خسرو پرویز رسید، اشعاری به عربی برخواند، خسرو پرویز پرسید این چیست؟ گفتند: اسرود کویذ تازی (یا: اسرود گویست به تازی). اعشی بارها در اشعار خود از ایرانیان و دست‌نشاندهان آنان در حیره با تمجید و ستایش یاد کرده است. کلماتی از قبیل «کسری شهنشاه»، «ساسان» و «بنی‌الاحرار»

که در اشعار او به کار رفته، ارتباط وی با ایرانیان را به خوبی نشان می‌دهد. آذرتاش آذرنوش واژگان فارسی به کار رفته در دیوان وی را بیش از ۶۰ کلمه برآورد کرده و فهرستی از آن به دست داده است.<sup>۴۶</sup> واژگان فارسی که در اشعار اعشی و برخی دیگر از شاعران جاهلی و نیز قرآن کریم به کار رفته، بیانگر نفوذ زبان فارسی در میان عرب‌ها و آشنایی آنان با فرهنگ و تمدن ایرانی است.<sup>۴۷</sup>

۴. نابغه ذبیانی از دیگر شاعران جاهلی و یکی از اصحاب معلقات که در دربار نعمان ابن منذر مقامی ارجمند داشت و در مدح او اشعاری سروده است. وی به دلایلی دربار نعمان را رها کرد و به دربار غسانیان دشمنان وی پیوست. اما مدتی بعد پشیمان از کار خویش به حیره نزد نعمان بازگشت. نعمان که از کرده او بسیار خشمناک بود، او را به حضور نمی‌پذیرفت تا اینکه نابغه در اشعاری که در ادبیات عرب به اعتذاریات نابغه معروف‌اند، زبان به عذرخواهی گشود و سرانجام مورد بخشش قرار گرفت.

۵. طرفه بن عبد از دیگر شاعران جاهلی و از اصحاب معلقات به‌شمار می‌رود که به همراه دایی خود متلمس که او نیز از شاعران معروف جاهلی است در دربار عمرو ابن هند فرزند منذر پادشاه حیره به‌سر می‌بردند و اشعاری در مدح وی سروده‌اند. داستان این دو شاعر و ارتباط آن دو با کارگزاران و مرزبانان ایرانی در حیره و بحرین معروف است. در روایات آمده است که به دلایلی عمرو بن هند حاکم حیره از طرفه ابن عبد کینه به دل گرفت. اما آنرا پنهان داشت و اظهار نکرد و در زمانی مناسب طرفه و متلمس را به همراه نامه‌ای به بحرین نزد کارگزار ایرانی آنجا به نام آزادافروز که عرب‌ها وی را مکعبر می‌خواندند، فرستاد و چنین وانمود کرد که در آن نامه به آزادافروز توصیه کرده تا ایشان را پاداشی درخور دهد. از این‌رو هر دو خوشحال از اینکه پاداشی بزرگ در انتظار آنان است، روانه بحرین شدند. متلمس در میان راه به محتوای نامه شک کرد و پنهانی آنرا گشود و چون سواد خواندن نداشت آنرا به شبانی از اهالی حیره داد تا برایش بخواند. در آن نامه آمده بود: چون این نامه به دست تو رسید آورندگان نامه را بی‌درنگ سراز تن جدا کن. متلمس چون از مضمون نامه آگاه شد، گریخت. اما طرفه به طمع رسیدن به پاداش نزد آزادافروز رفت و جانش را از دست داد.<sup>۴۸</sup> این روایت اگرچه افسانه باشد، بیانگر ارتباط این دو شاعر جاهلی با

دربار حیره و کارگزاران ایرانی است.

۶. عمرو بن کلثوم سراینده پنجمین معلقه معروف جاهلی. وی رئیس قبیله تغلب بود که با دربار عمرو بن هند، فرزند و جانشین منذر بن ماء السماء و کارگزار انوشیروان در حیره، ارتباط داشت. وی معلقه معروف خود را در حیره و در حضور عمرو بن هند برخواند و چون میان آن دو اختلاف افتاد، شاعر ابیاتی در هجو عمرو بن هند و دلاوری‌های قوم خود بدان افزود، که از لحاظ تاریخی در خور اهمیت است.<sup>۴۹</sup>

۷. حارث بن حلزه، سراینده هفتمین معلقه جاهلی. از زندگی وی جز روایاتی که در *اغانی* گردآمده آگاهی چندانی در دست نیست.<sup>۵۰</sup> چنان که در این روایات آمده دو قبیله خویشاوند یعنی تغلب و بکر در قلمرو منذر بن ماء السماء حاکم حیره و فرزند و جانشین وی عمرو بن هند می‌زیستند و چون میان آنان اختلاف می‌افتاد، نزد حاکم حیره می‌رفتند تا وی میانشان داوری کند. به روایت *اغانی*<sup>۵۱</sup> یک بار که سران این دو قبیله در حیره و در حضور عمرو بن هند اجتماع کرده بودند و کار به جنجال کشیده شد، حارث بن حلزه فی‌البداهه قصیده معروف خود را در آن جمع برخواند. در معلقه حارث به اختلافات میان تغلب و بکر و داوری عادلانه عمرو بن هند اشاره شده و از لحاظ تاریخی در خور اهمیت است. به گفته ابوالفرج اصفهانی<sup>۵۲</sup> چون حارث بن حلزه از خواندن معلقه خود فارغ شد، عمرو بن کلثوم از قبیله تغلب برخاست و در پاسخ وی معلقه خود «قفی قبل التفرق یا طعینا» را سرود<sup>۵۳</sup>. جالب اینکه تمام روایات و اشعاری که از حارث بن حلزه در *اغانی* ذکر شده به نحوی در ارتباط با دربار حیره است.

۸. ابوزبید طایی و ابوصلت بن ابی‌ربیع نیز گرچه از اصحاب معلقات نبوده‌اند، از شاعران معروف دوره جاهلی به شمار می‌روند و هر دو اهل حیره بوده‌اند و با دربار ساسانی ارتباط داشته و اشعاری در مدح ایرانیان و پادشاهان ایرانی سروده‌اند<sup>۵۴</sup> که بیانگر شیفتگی آنان به زبان و فرهنگ ایرانی است. ابن‌سلام از ابوصلت ابیاتی نقل کرده که در آن به مدح خسرو پرویز و شاپور پرداخته و شجاعت سپاهیان و فرماندهان سپاه ایران را ستوده است (مِنْ مِثْلِ كَسْرِي وَ سَابُورِ الْجَنُودِ لَهُ - أَوْ مِثْلِ وَهْرِزِ يَوْمِ الْجَيْشِ إِذْ صَالَا). ابوزبید طایی نیز از شاعران جاهلی است که صدر اسلام را نیز درک کرده است. به گفته ابن‌سلام<sup>۵۵</sup> وی با دربار پادشاهان ایران ارتباط داشت و درباره سیرت و سیاست

آنان چیزهای فراوان می دانست، از این رو عثمان بن عفان او را بسیار گرامی می داشت و گاه با او خلوت می کرد تا از طریق وی با شیوه مملکت داری ایرانیان بیشتر آشنا شود. از دیگر شاعران جاهلی و از اصحاب مملکت داری که با حاکمان حیره در ارتباط بوده اند عنتره بن شداد را می توان نام برد. بنابراین از میان شاعران معروف جاهلی و سرایندگان هفت قصیده معروف به مملکت دست کم ۶ تن از آنان در نواحی حیره و بحرین یعنی در قلمرو حکومت ساسانی و در مراکز فرهنگی ایران پرورش یافته اند. این شاعران گرچه زبان و نژادشان عربی است، خاستگاهشان — برخلاف تصور — سرزمین عربستان نیست؛ و چنان که گفتیم شرایط نامناسب اجتماعی و فقر فرهنگی شبه جزیره عربستان و قبایل جنگجو، راهزن و فرهنگ گریز نمی توانسته چنین شاعرانی را در دل خویش پرورش دهد، بی شک این محیط و فرهنگ غنی ایرانی است که بستر و شرایط مناسب را برای آنان فراهم کرد تا تحت تأثیر دانشمندان، دبیران و فرهیختگان ایرانی به آن درجه از علم و ادب و فرهنگ برسند و قصایدی با آن استواری و استحکام بسرایند که بعدها اساس کار لغویان، نحویان و مفسران قرار گیرد.

برخی محققان عرب برای اثبات اینکه پیش از اسلام در میان عربها خواندن و نوشتن رایج بوده، به اشعار این شاعران که در آنها به قلم و کتابت اشاره شده استناد می کنند.<sup>۵۶</sup> حال آنکه این شاعران یا خود اهل حیره که جزء قلمرو ایران محسوب می شده، بوده اند یا برای مدتی در آنجا زیسته اند. روایات متعددی که در منابع کهن آمده، نشان می دهد که این دو شهر نخستین مرکز پیدایش و انتشار خط و کتابت عربی نیز بوده اند. به روایت صولی در *ادب الکاتب*<sup>۵۷</sup> مرار بن مره و اسلم بن سدره، از اهالی انبار نخستین کسانی بودند که اندکی پیش از اسلام خط عربی را وضع کردند و کتابت عربی از انبار به حیره و از آنجا به مکه و طائف راه یافت.<sup>۵۸</sup>

از آنجا که خط مهم ترین رکن فرهنگ و تمدن است، پیدایش و انتشار خط عربی در انبار و حیره به سبب حضور ایرانیان و تحت تأثیر مستقیم فرهنگ ایرانی است. زیرا دولت ساسانی برای اداره کارهای دیوانی مربوط به دولت دست نشانده حیره و به ویژه ترجمه نامه هایی که به نواحی عرب نشین قلمرو ساسانی مربوط می شد، دبیران مخصوصی را که معمولاً از عرب های این نواحی بودند و دیوان اداری را از ایرانیان آموخته بودند،

برمی‌گزید. این دبیران که کار ثبت و ضبط دیوان‌ها و انبارها را نیز برعهده داشتند، مسلماً باید با خط و نوشتن آشنا می‌بودند و بی‌تردید از طریق همین دبیران بود که خط عربی برای نخستین بار در انبار و حیره به وجود آمد و سپس به دیگر سرزمین‌های عربی راه یافت و از آن پس عرب‌ها با کتابت و نگارش آشنا شدند.

### خطبه‌های جاهلی و ارتباط آن با فرهنگ ایرانی

از آنجاکه عرب‌ها پیش از اسلام با خواندن و نوشتن آشنا نبوده‌اند، در ادبیات کهن عرب چیزی به نام نثر یافت نمی‌شود و به‌طور کلی ادبیات عربی دست کم تا اواخر سده نخست هجری — و پیش از ظهور ایرانیانی چون ابن‌مقفع و عبدالحمید کاتب که بنیان‌گذاران نثر دیوانی و فنی به‌شمار می‌روند — همه مبتنی بر روایات شفاهی بوده است. از همین رو ادبیات عربی پیش از اسلام بر دو رکن استوار است: یکی اشعار و دیگری خطبه‌های جاهلی. درباره اشعار جاهلی و ارتباط آن با فرهنگ ایرانی پیشتر سخن گفتیم و اینک با بررسی خطبه‌های جاهلی و زندگینامه خطیبان می‌توان تأثیر فرهنگ ایرانی را در خطبه‌های جاهلی نیز ریشه‌یابی کرد. خطبه‌های جاهلی که به نثر کاهنان نیز شهرت دارند، همه موزون، مسجع و شعرگونه‌اند. نام شمار بسیاری از خطیبان عصر جاهلی به همراه خطبه‌های آنان در منابع کهن آمده است، که بیشتر این خطیبان نیز همچون شاعران در دربار حیره می‌زیستند و با تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا بودند. در کتاب *جمهرة خطب العرب* نام بیش از ۲۰ تن از خطیبان عصر جاهلی به همراه برخی خطبه‌های آنان گردآوری شده است که از میان آنان حدود ۱۵ تن در نواحی انبار و حیره می‌زیستند و ۱۰ تن از آنان به دربار ساسانی راه یافته بودند و خطبه‌های خود را نزد کسری (احتمالاً نوشیروان) خوانده‌اند. ترجمه و مضمون روایتی از این کتاب که در زیر می‌آید حاکی از ارتباط این خطیبان با دربار ایران و به‌طور کلی گوشه‌ای از روابط عرب‌ها با ایرانیان را به‌خوبی ترسیم می‌کند. در این روایت آمده است: چون نعمان بن منذر به خدمت کسری شرفیاب شد، نمایندگان از روم، هند و چین نیز در بارگاه وی حضور داشتند و هریک از ایشان از افتخارات مملکت خویش سخنی راندند. کسری، نعمان بن منذر را گفت: اینان هر کدام از شأن و منزلت بلاد

خویش بگفتند. رومیان را امپراتوری باشکوهی است با شهرها و بناهای استوار و مجلل و دین و آیینی که در آن از شایست و ناشایست سخن رفته است. هندیان نیز به حکمت و دانش، خرمی و سرسبزی شهرها و انواع میوه‌ها و صنایع شگفت و جمعیت فراوان و ثبت و ضبط حساب‌ها شهره‌اند، و سرزمین چین به صنایع دستی، مردان سلحشور و شهسوار و جنگ‌افزارها و ساخت آهن... زبانزد است. اما تازیان را هیچ خصلت نیکو و پسندیده‌ای نیست نه در امر دین و نه دنیا، نه دوراندیشی و نه قدرت، و نه حرفه و نه صنعت، مردمانی پست‌همت و دون‌صفت و در نهایت خواری و ذلت‌اند. در بیابان‌ها با وحوش و لاشخوران دمسازند. فرزندان‌شان را از فرط تنگدستی و گرسنگی زنده در گور کنند و چون به جان هم افتند یکدیگر را بدرند و بخورند. ایشان را از انواع خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، کامجویی‌ها و خوشی‌ها هیچ نباشد. برترین خوردنی نزد اشراف ایشان گوشت شتران است که چون سفت و بدطعم و مایه بیماری است حتی درندگان و حیوانات وحشی بیابان از خوردن آن روی گردانند. و چون از آن به میهمانی بخوراند، کرامت و گشاده‌دستی و میهمان‌نوازی‌ش خوانند. ... و در سروده‌هایشان به آنچه بسیار بنازند. به جز تنوخیان یمن (قبیله تنوخ) که نیای ما آنان را گرد هم آورد و سرزمین ایشان را رهایی بخشید و آنان را در برابر دشمنان ایمن ساخت که تاکنون نیز چنین است و از این روست که آنان را آثاری است و پوشاکی و دژهایی استوار و شباهتی به دیگر مردمان. و باین‌همه خواری و ذلت و گرسنگی و تیره‌بختی چه دارید که به آن بنازید و افتخار کنید ...

نعمان که از این سخنان کسری سخت رنجیده بود چون به حیره باز آمد، بزرگان و خطیبان قبایل را در خورنق گردآورد و ماجرای خویش برایشان باز گفت و از ایشان خواست تا به دربار کسری روند و نظرویی را نسبت به خویش مساعد گردانند.<sup>۵۹</sup> نعمان سپس آنان را گفت: مبادا در محضر پادشاه سخنی تند و نسنجیده بر زبان آرید و او را خشمگین سازید. چه او فرمانروایی سخت مقتدر و مغرور است و با خدم و حشم بسیار. پس باید که به نرمی سخن گویند ... آنگاه هر کدام را با جامه‌ای آراسته و انگشتری زبرجدنشان و اسبی نجیب و تیزرو به دربار کسری روانه کرد. نعمان به همراه ایشان نامه‌ای برای پادشاه فرستاد که برای پرهیز از اطالۀ کلام بخش‌هایی از آنرا در زیر

می‌آوریم:

«نمایندگانی از سوی اعراب (حیره) که از خرمندان و اهل حسب و نسب و ادب‌اند، روانه کردم تا پادشاه را از احوال این تازیان که در قلمرو مملکت اویند و از نعمت حمایت او بهره‌مند، آگاه سازند و اگر لغزشی در گفتار ایشان باشد، بر آنان ببخشاید و ما را از حمایت و مرحمت خویش محروم نسازد ...».

این افراد چون به دربار کسری رسیدند، پادشاه مترجم خویش را فراخواند و سپس ایشان را اجازه داد تا سخن خویش آغاز کند و آنان به ترتیب و برحسب مراتبی که نعمان تعیین کرده بود هر کدام خطبه‌ای ایراد کردند. این خطیبان عبارتند از: اکثم ابن صیفی و حاجب بن زراره از قبیله بنی تمیم، حارث بن عباد و قیس بن مسعود از قبیله بنی بکر، خالد بن جعفر و علقمة بن علاثة و عامر بن طفیل از قبیله بنی عامر، عمرو بن شرید و عمرو بن معدی کرب و حارث بن ظالم از بنی مره. علاوه بر این خطیبان که نامشان در زمره هیأت اعزامی نعمان به دربار ساسانی ذکر شده، نام افراد دیگری از قبیل مخالس بن مزاحم، قاصر بن سلمه جذامی و ضمرة بن ضمرة نیز به همراه خطبه‌های آنان در منابع آمده است<sup>۶۰</sup> که همه از خطیبان مشهور عصر جاهلی به شمار می‌روند و نام برخی از آنان در زمره شاعران جاهلی نیز آمده است. جالب اینکه همه این خطیبان در حیره و نواحی آن پرورش یافته و نزد نعمان بن منذر مقام و منزلتی والا داشته‌اند، خطبه‌های ایشان که در *صبح‌الاعشی* از قلقشندی و به‌طور کامل‌تر در *جمهرة خطب‌العرب* گردآمده، پس از اشعار جاهلی از ارکان ادبیات عربی به‌شمار می‌رود و از لحاظ ادبی از اهمیت فراوان برخوردار است.

نتیجه بحث اینکه بیشتر شاعران و خطیبان عصر جاهلی که همیشه در تاریخ ادبیات عرب از آنان به افتخار یاد شده، برخلاف تصور نه در شبه‌جزیره عربستان که از فرهنگ و تمدن و علم و ادب به دور بوده، بلکه در مراکز فرهنگی و تمدن تحت قلمرو ایران یعنی حیره و انبار و بحرین و یمن پرورش یافته‌اند و بر اثر آمیزش و اختلاط با دبیران و دانشمندان ایرانی ساکن این شهرها و تحت تأثیر فرهنگ ایرانی، با علم و ادب و فرهنگ آشنا شده و آثاری خلق کرده‌اند که از ارکان ادبیات عربی به‌شمار می‌رود.

## زبان و ادبیات عرب در ایران

### الف - تأثیر متقابل زبان فارسی و عربی پیش از اسلام تا عصر فتوحات

روابط فرهنگی، سیاسی و تجارتی ایرانیان و اعراب قبل و بعد از اسلام دامنه‌ای نسبتاً گسترده دارد که تاکنون کتاب‌ها و مقاله‌های عالمانه بسیاری در این زمینه از سوی مستشرقان و نیز دانشمندان و متفکران ایرانی و تازی به رشته تحریر درآمده است. نفوذ و انتقال فرهنگ‌ها و تأثیر و تأثر تمدن‌ها در یکدیگر، به‌خصوص در مورد کشورهای همجوار امری اجتناب‌ناپذیر است که از دیرباز مورد بحث جامعه‌شناسان و محققان بوده است. از این رو، تأثیری که ایرانیان و عرب‌ها به حکم همجواری و شرایط جغرافیایی و اشتراکات اعتقادی در زبان و فرهنگ یکدیگر گذاشتند، امری طبیعی است.

روابط ایرانیان و عرب‌ها پیش از اسلام به ارتباط متقابل دو زبان عربی و فارسی منجر شد و این ارتباط با ظهور و گسترش اسلام دامنه وسیع‌تری یافت. بزرگان و اشراف حیره، مرکز دولت لخمیان که روزگاری دراز دست‌نشانده ایران بود، علاوه بر زبان عربی با زبان فارسی آشنایی داشته‌اند. چندان که عدی بن زید و پدر و نیای او به شکل موروثی مترجم و دبیر دربار ساسانی بوده‌اند.<sup>۶۱</sup> پیش از اسلام زبان فارسی علاوه بر مناطق هم‌مرز ایران، در جنوب شبه‌جزیره عربستان که روزگاری دراز تحت سیطره ایرانیان بود و نیز در شهرهایی چون مدینه نیز رواج داشته است. جاحظ ضمن اشاره به این موضوع برخی از اشعاری را که واژگان فارسی در آنها به کار رفته و نیز فهرستی مختصر از عبارتهای فارسی را که در میان عرب‌ها رواج داشته، در *البیان والتبیین* آورده است.<sup>۶۲</sup> به گفته وی برخی شاعران از قبیل ابوالعذافر کندی، اسود بن ابی کریمه و عمانی از باب تلمیح گاه واژگان فارسی را در اشعار خود می‌آورده‌اند.<sup>۶۳</sup> بیشتر شاعران جاهلی و به ویژه چند تن از اصحاب معلقات (۷ قصیده معروف عصر جاهلی) از قبیل عنتره بن شداد و اعشی که با دربار حیره در ارتباط بوده‌اند، با دربار ساسانی نیز آموشد داشته‌اند. به روایت ابن‌سلام<sup>۶۴</sup> وقتی اعشی در حضور خسرو پرویز اشعاری به عربی خواند، پرسید این چیست؟ گفتند: اسرود کویذ تازی. واژگان فارسی که در اشعار وی و برخی دیگر از شاعران جاهلی و نیز قرآن کریم به کار رفته، بیانگر نفوذ زبان



فارسی در میان عرب‌هاست<sup>۶۵</sup>. چنان‌که از روایت ابن‌سلام<sup>۶۶</sup> برمی‌آید، ابوزبید طایی و ابوصلت بن ربیع، از شاعران معروف در دوره جاهلی، نیز با دربار ساسانی در ارتباط بوده و اشعاری که در مدح ایرانیان سروده‌اند<sup>۶۷</sup>، بیانگر شیفتگی آنان به زبان و فرهنگ ایرانی است. علاوه بر اینان خاندان حماد بن زید که بیشتر کاتبان و دبیران دربار حیره بوده‌اند، در ایران و در میان خانواده‌های ایرانی پرورش یافته و با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آشنایی کامل داشته‌اند. حماد با یکی از بزرگ‌زادگان دربار ساسانی به نام فرخ‌ماهان دستی داشت و فرزندش زید نزد فرخ‌ماهان فارسی آموخته بود و در دیوان برید مدتی خدمت کرد<sup>۶۸</sup>.

معروف است که برخی پادشاهان ساسانی فرزندانشان را به حیره می‌فرستادند تا زبان عربی بیاموزند و بسیاری از شاهزادگان ایرانی زبان عربی را خوب می‌دانستند. بهرام گور نزد منذر بن نعمان در میان اعراب حیره تحصیل کرده بود<sup>۶۹</sup>. همچنین سپاهیان ایرانی که به همراه سیف بن ذی‌یزن در جنوب عربستان مستقر بودند، با زبان عربی آشنا بوده‌اند و در مقابل در انتقال و انتشار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در شبه‌جزیره عربستان نقش بسزایی داشته‌اند. بنابراین از یک سو حیره و از سوی دیگر یمن حلقه اتصال و ارتباط میان ایرانیان و عرب‌ها به‌شمار می‌رفته‌اند.

در تفسیر طبری<sup>۷۰</sup> آمده است که نضر بن حارث بن کلدی که در حیره با فرهنگ فارسی و داستان‌های ایرانی آشنا شده بود، چون به مکه بازگشت، اساطیر ایرانی را در میان مکیان ترویج می‌کرد و چون پیامبر(ص) در مجلسی آیه‌ای از قرآن برمی‌خواند، و سخن از امت‌های گذشته می‌کرد، او در گوشه‌ای دیگر مردم را ندا می‌داد که بیایید سخنانی دلنشین‌تر برای شما بازگویم، آنگاه داستان رستم و اسفندیار را حکایت می‌کرد. به گفته طبری<sup>۷۱</sup> آیه «قالوا اساطیر الاولین...» و نیز آیه: «و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم»<sup>۷۲</sup> درباره وی نازل شده است. وی در جنگ بدر به اسارت درآمد و به دستور پیامبر(ص) به قتل رسید<sup>۷۳</sup>.

همچنین گروهی از بازرگانان عرب نیز به سبب ارتباط با ایرانیان زبان فارسی می‌دانسته‌اند. چنان‌که به روایتی چون سلمان بر پیامبر وارد شد تا اسلام آورد تاجری یهودی که فارسی می‌دانست سخنان سلمان را برای آن حضرت ترجمه کرد<sup>۷۴</sup>. گفته‌اند که

پیامبر اسلام (ص) خود کلماتی فارسی از سلمان آموخته بود.<sup>۷۵</sup> زید بن ثابت از کاتبان وحی نیز زبان فارسی را از فرستاده ایرانیان آموخت.<sup>۷۶</sup> به روایت ابوعلی مسکویه، عمر بن خطاب شیفته سیاستمداری و شیوه کشورداری پادشاهان ایران و به خصوص انوشیروان بود. از این رو، با گروهی از ایرانیان ساکن مدینه خلوت می کرد و از آنان می خواست داستان های پادشاهان ایران را بر او بخوانند تا از تدابیر سیاسی و شیوه های مملکت داری آنان آگاه شود و چه بسیار به آنان اقتدا می کرد.<sup>۷۷</sup>

موسی اسواری از ایرانیان مسلمانی بود که مجلس درس و تفسیر قرآن داشت. جاحظ او را از شگفتی های عالم دانسته می گوید سخن دانی او در فارسی همسنگ فصاحتش در زبان عربی بود و در مجلس درسش عرب ها در سمت راست و ایرانیان در سمت چپ وی می نشستند. آنگاه آیه ای بر می خواند و برای عرب ها به عربی و برای ایرانیان به فارسی تفسیر می کرد. وی در این کار چندان مهارت داشت که نمی شد فهمید در کدام یک از دو زبان مسلط تر است.<sup>۷۸</sup>

در مقابل، ایرانیان ساکن مرزهای غربی نیز علاوه بر فارسی با زبان عربی آشنا بوده اند. مسلماً آن دسته از قبایل عرب که در مناطق غربی ایران ساکن بوده اند، با دو زبان عربی و فارسی آشنایی داشته اند. اما نفوذ زبان عربی در دیگر شهرهای ایران به بعد از فتوحات مربوط می شود.

### ب - زبان و ادبیات عربی در ایران در سده های ۱ و ۲ ق

پس از سقوط نهبوند به دست اعراب (۲۱ق/۶۴۲م) امپراتوری ساسانی در سرانجام سقوط قرار گرفت و طولی نکشید که بخش اعظم ایران از جمله فارس، خراسان، ری، آذربایجان و سرانجام سیستان و ماوراءالنهر به تصرف عرب ها درآمد و ساکنان شهرهای فتح شده یا به اسلام گرویدند و یا تن به پرداخت جزیه دادند.<sup>۷۹</sup> گروش ایرانیان به اسلام آنان را بر آن داشت تا برای فهم مفاهیم و تعلیمات دین جدید به تدریج با زبان عربی، که زبان قرآن و زبان رسمی دین اسلام بود، آشنا شوند و بی تردید آنان برای یادگیری زبان عربی نیازمند اهل آن زبان بودند. از سوی دیگر عرب ها در ترویج دین اسلام و آشنا ساختن مردم با قرآن و علوم اسلامی بسیار مصر بودند و چون شهری را

می‌گشودند، مردمان را به فراگیری قرآن، زبان عربی و علوم اسلامی وامی‌داشتند. چنان‌که به گفته تاریخ سیستان چون ربیع‌الحارثی در ۴۶ق از سوی زیاد بن ابیه به سیستان آمد «مردمان را جبر کرد تا علم و قرآن و تفسیر آموختند ...»<sup>۸۰</sup>. عرب‌ها برای این منظور گاه کسانی را برای تبلیغ اسلام و ترویج زبان عربی به شهرها و مناطق فتح شده روانه می‌ساختند. مثلاً وقتی ولید بن عقبه آذربایجان را گشود، گروهی را برای تبلیغ اسلام در آنجا مستقر ساخت<sup>۸۱</sup>. همچنین رد پای تعدادی از صحابه و تابعین که در تبلیغ دین اسلام و ترویج زبان عربی در ایران کوشیده‌اند در آثاری چون مشاهیر علماء الامصار<sup>۸۲</sup> و طبقات‌المحدثین و تواریخ محلی قابل پیگیری است. برخی از آنان در نیمه نخست سده ۱ق در مناطق مرکزی و شرقی به خصوص خراسان، سیستان، اصفهان، ری و قم که از مرکز خلافت به دور بود، به تبلیغ اسلام و تدریس علوم اسلامی اشتغال داشته‌اند که از آن میان افراد زیر را می‌توان نام برد: بریده بن حصیب بن عبدالله که از مدینه به بصره و از آنجا به سیستان و سپس مرورفت و تا پایان عمر در آنجا ماند؛ حکم بن عمرو بن غفاری و قریط بن ابی‌رمثه نیز مدتی در مرو می‌زیسته‌اند و در همانجا وفات یافته‌اند. ابومحمد سعید بن جبیر (وفات: ۹۵ق) و سعید بن عثمان بن عبدالاعلی و عبدالله بن یزید خطمی نیز از اصحاب پیامبرند که پس از وفات آن حضرت در اصفهان سکنی گزیده و به تدریس و ترویج اسلام مشغول بوده‌اند<sup>۸۳</sup>. همچنین قطری ابن الفجاء و عبدالرحمان سمره از بزرگان عرب در سیستان بوده‌اند (حدود ۸۰ق) و با مردم آنجا روابط دوستانه‌ای داشته‌اند<sup>۸۴</sup>. علی بیهقی نیز در تاریخ بیهقی نام گروهی از صحابه و تابعین را که در نواحی نیشابور و سبزوار اقامت داشته‌اند آورده است که از میان آنان ابورفاعه تمیم بن اسید عدوی، قطن بن عمرو بن اهتم و همام بن زید بن وابصه را می‌توان نام برد. همچنین علی بیهقی نام تعدادی از علمای تابعین را که به همراه یزید بن مهلب (امیر خراسان) به خراسان کوچیده و در نواحی نیشابور و بیهقی اسکان داده شده‌اند، ذکر کرده است. یزید بن مهلب خود از محدثان به شمار می‌آید که از انس ابن مالک روایت کرده است. وی همچنین در شعر و ادب نیز دستی داشته و اشعاری به او نسبت داده‌اند. او در روزگار حکومتش بر خراسان گروهی از شاعران عرب از جمله زیاد اعجم، قتاده بن مغرب و مغیره بن حنبل را به دربار خود فراخواند و آنان

را مورد حمایت بسیار قرار داد که در ترویج زبان و ادبیات عربی در خراسان بی‌تأثیر نبوده‌اند. بنابراین حضور برخی صحابه، تابعین، امیران و شاعران عرب در شهرهای مختلف ایران تا اندازه‌ای باعث آشنایی ایرانیان با علوم قرآنی و در نهایت زبان و شعر عربی شد و با حضور این افراد که طلایه‌داران فرهنگ و ادب اسلامی - عربی در ایران به شمار می‌روند، ادبیات عربی اعم از ادب روحانی (علوم قرآنی، فقه و حدیث) و غیرروحانی (شعر و نثر) تاریخ طولانی خود را در ایران آغاز کرد. آتشکده‌ها که جای خود را به مساجد دادند و نیز مساجدی که به وسیله مسلمانان در شهرهای فتح شده، ساخته شد، از نخستین مراکز تدریس زبان عربی و علوم قرآنی بود. در مساجد بخارا، بلخ و هرات علمای مهاجر عرب، مردم را با اصول و فروع دین که مسلماً لازمه آن دانستن زبان عربی بود، آشنایی ساختند. از این رو گروهی از نومسلمانان برای استفاده از محضر مبلغان و مدرسان به فراگیری زبان عربی پرداختند.

از آغاز استیلای عرب‌ها دو نوع تعلیم و تربیت در ایران رواج داشت: یکی مخصوص کسانی که بر دین نیاکان خود مانده بودند و طبق سنت دوره ساسانی زبان پهلوی و اصول مذهب زردشت را از *اوستا* و زند فرا می‌گرفتند و دوم کسانی که به اسلام گرویده بودند و برای خواندن قرآن و فراگیری تعلیم اسلام زبان عربی را در مساجد که به تدریج در شهرها برپا می‌شد، فرا می‌گرفتند. از زمان عبدالملک که دیوان‌ها به عربی برگردانده شد، برای کسانی که می‌خواستند وارد کار دیوانی شوند، آموختن زبان عربی ضروری بود. اما توده مردم که امکانات تعلیم و تربیت برایشان فراهم نبود، اصول و فروع دین و احادیث را به‌طور شفاهی می‌آموختند.<sup>۸۵</sup>

گروهی از نومسلمانان ایرانی نیز پس از آشنایی با زبان عربی و فراگیری مقدمات علوم برای ادامه تحصیل به کوفه و بصره و بغداد کوچیدند و بعدها در زمره دانشمندان روزگار خود درآمدند که از آن میان داوود بن سلیمان را می‌توان نام برد. هموست که چون به همراه پدرش سلیمان، علی بن ابی طالب را ملاقات کرد، پدرش آن حضرت را با لقب شاهنشاه عرب به او معرفی کرد.<sup>۸۶</sup> اگر بخواهیم میزان گسترش زبان و ادبیات عرب در ایران به ویژه در سده‌های نخست هجری را مورد بررسی قرار دهیم، باید عوامل دیگری را نیز که همانا مهاجرت قبایل عرب به شهرهای فتح شده است، در نظر داشته

باشیم. این مهاجرت‌ها گاه به صورت فردی و گاه دسته‌جمعی و قبیله‌ای در نقاط مختلف ایران صورت گرفته است. می‌دانیم که علاوه بر لشکریان و جنگجویان که برای حفظ سلطه حکمرانان، در شهرهای فتح شده مستقر می‌شدند، مهاجرت‌های پی‌درپی قبایل و غیرنظامیان عرب به ایران که تا سده ۳ق ادامه داشت، چنان گسترده بود، که دیری نپایید شهرهای کوچک و بزرگ ایران و حتی روستاها آمیخته‌ای از عرب‌ها و ایرانیان شد. منابع کهن از جمله تاریخ سیستان، البلدان یعقوبی، فتوح البلدان بلاذری انتشار قبایل عرب در نقاط مختلف ایران را به خوبی روشن می‌سازند. از کتاب البلدان یعقوبی<sup>۸۷</sup> برمی‌آید گروه‌هایی از قبایل بنی‌تمیم، بنی‌ثقیف، بنی‌ضبه، خزاعه، بنی‌حنیفه، بنی‌عبدالقیس، مذحج و بنی‌همدان در نواحی مرکزی از جمله قم، کاشان و اصفهان سکنی گزیدند و گروه‌هایی از قبایل طی، مضر، ربیع، بنی‌شیمان و تیره‌هایی از قبایل یمن در نواحی مختلف خراسان مانند طوس، مرو و هرات فرود آمدند. به گفته یعقوبی مردمان شهرهای حلوان، دینور، نهاوند، قزوین، نیشابور و بخارا نیز آمیخته‌ای از اعراب و پارسیان بوده‌اند.<sup>۸۸</sup> حتی شهرک‌ها و روستاها از وجود تازیان خالی نبود. به گفته یعقوبی در روستای تیمری از نواحی اصفهان گروهی از تازیان بنی‌قیس و بنی‌هلال ساکن بوده‌اند.<sup>۸۹</sup> در کرمان نیز شماری از عرب‌ها به‌ویژه از قبایل بکر بن وائل وجود داشتند که برخی از آنان را شاپور دوم پیش از ظهور اسلام به آنجا کوچانده بود و برخی دیگر پس از دوره فتوحات اسلامی به آن نواحی مهاجرت کرده بودند.<sup>۹۰</sup>

در اواسط سده ۱ق قبایل ازد، قیس، تمیم و خزاعه در خراسان از نفوذ بسیاری برخوردار شدند. به روایت بلاذری<sup>۹۱</sup> در حدود ۵۰ق زیاد، حاکم کوفه، ۵۰ هزار تن را به همراه خانواده‌هایشان در خراسان مستقر ساخت تا اینکه شمار عرب‌ها به‌زودی در خراسان به حدود ۲۰۰ هزار تن رسید.<sup>۹۲</sup> با تصرف نواحی شمالی ایران نیز گروهی از ازدیان در جریان سکنی‌گزیدند و گروهی نیز روانه آذربایجان شدند.<sup>۹۳</sup> طبری در وقایع سال ۹۰ق در ماجرای کشته شدن قتیبه بن مسلم آماري از قبایل عرب که در خراسان بر ضد قتیبه به پا خاسته بودند، چنین ارائه داده است: بصریان ۹ هزار، بکر ۷ هزار، تمیم ۱۰ هزار، عبدالقیس ۴ هزار، ازد ۱۰ هزار، کوفیان ۷ هزار و موالی ۷ هزار. این آمار بیانگر حضور گسترده عرب‌ها در خراسان است. موج مهاجرت در سده ۲ق نیز

ادامه داشت. در سیستان گروه‌های بی‌شماری از بنی‌تمیم و بنی‌بکر می‌زیستند که گاه اختلافات و تعصبات قبیله‌ای باعث درگیری‌ها و کشمکش‌های جدی میان آنان می‌شد، چندان که مؤلف تاریخ سیستان درباره‌ی درگیری‌های میان این قبایل در سال ۱۲۶ق می‌گوید: «باز به سیستان فتنه افتاد از جهت عرب میان بنی‌تمیم و بنی‌بکر بن وائل ... حرب‌ها و کشتن بسیار شد و هر روز حرب بود و غوغا و تمام سیستان به دو گروه گشتند، هر گروهی هوای یک گروه جست»<sup>۹۴</sup>. کشمکش‌های میان قبایل، تعصبات نژادی و رفتار ناشایست حاکمان اموی، تنفر ایرانیان را نسبت به عرب‌ها و نژادگرایی عربی برانگیخت تا آنجا که در اواخر عصر اموی ایران به صورت کانونی ضدعربی درآمد و به‌خصوص خراسان را برای نشر دعوت سری شیعیان و سرانجام قیام ابومسلم خراسانی آماده ساخت<sup>۹۵</sup>.

آنچه موج مهاجرت‌های اعراب به نقاط مختلف ایران را تشدید می‌کرد، علاوه بر انگیزه‌های دینی و سیاسی، گریز از فقر و تنگدستی و قحطسالی بود که در آن روزگار سراسر شبه‌جزیره عربستان را فراگرفته بود. عرب‌هایی که در شهرهای حاصلخیز و ثروتمند ایران مستقر می‌شدند به‌زودی با حمایت لشکریان و حاکمان و به برکت زمین‌ها و املاکی که به اقطاع در اختیار آنان قرار می‌گرفت، مال و ثروت فراوان به چنگ آوردند و به رفاه و آسایش و ناز و نعمت فراوان دست یافتند. این امر سبب شد که در اواخر سده ۱ و اوایل ۲ق گروه‌های بسیار دیگری از اعراب سرزمین اجدادی خود را رها سازند و به مناطق حاصلخیز ایران مهاجرت کنند<sup>۹۶</sup>. شاید بتوان مهاجرت فرزندان مالک بن عامر به نواحی قم را بهترین نمونه از این دست به‌شمار آورد. به گزارش تاریخ قم فرزندان مالک بن عامر اشعری به همراه گروهی از عرب‌ها در سال ۸۲ق وارد قم شدند و چون اندکی بعد به مال و منال فراوان رسیدند به عموزادگان و خویشاوندانشان نامه نوشتند و ایشان را نزد خویش فرا خواندند و در پی آن گروه بسیاری به همراه سائب بن مالک روانه نواحی مرکزی ایران شدند تا آنجا که چندی بعد تعداد عرب‌ها تنها در نواحی قم به ۶ هزار نفر رسید<sup>۹۷</sup>.

چنان که از تاریخ طبری برمی‌آید در اوایل سده ۲ق گروه‌هایی از قبایل ازد، ربیعیه و مضر در نواحی مختلف خراسان سکنی داشته‌اند و روستای سفیدنج در مرو منزلگاه قبیله

خزاعه بوده است<sup>۹۸</sup>. سفارش ابراهیم امام به ابومسلم به بهترین وجه بیانگر حضور قبایل مختلف تازی و نفوذ زبان عربی در نیمه سده ۲ق در خراسان است. به روایت طبری ابراهیم امام به ابومسلم سفارش کرد که با قبایل یمنی به شایستگی رفتار کند، به ربیعه بدگمان باشد و به ایشان اعتماد نکند، مضر را دشمنان خود بداند و اگر لازم بود یک تن عربزبان را در خراسان زنده نگذارد<sup>۹۹</sup>.

با وجود این خیل انبوه اعراب در مناطق مختلف ایران که بی‌تردید همه به زبان عربی سخن می‌گفتند، زبان عربی در این دوره در میان ایرانیان جای پای باز نکرد زیرا ایرانیان در آغاز به عرب‌ها به چشم قوم غالب می‌نگریستند و با استقرار آنان در شهرها مخالفت می‌کردند و همان‌گونه که حضور آنان را در میان خویش بر نمی‌تافتند، از پذیرش زبان عربی نیز روی گردان بودند و واکنش‌های شدید نشان می‌دادند. چندان‌که در سیستان تازیان را اهریمن می‌خواندند و از معاشرت با آنان سرباز می‌زدند<sup>۱۰۰</sup>. در قم با آنان به ستیز برخاسته، بدرفتاری می‌کردند<sup>۱۰۱</sup>. مردم کرمان از مجاورت با آنان سخت ناخرسند بودند، چندان‌که برخی منازل خود را رها کرده به مکران و سیستان کوچیدند<sup>۱۰۲</sup>. اهالی بخارا نیز آنان را دشمن می‌شمردند و سرکشی می‌کردند. علت این واکنش‌های شدید از سوی ایرانیان، بیشتر آزار و اذیت و رفتار ناشایست عرب‌ها نسبت به آنان و گاه کشتارهای دسته جمعی بود، چنان‌که یک بار ۷۰ تن از سران بخارا را سربریدند تا مایه عبرت دیگران شوند و به همنشینی و مجاورت با تازیان تن در دهند<sup>۱۰۳</sup>.

حاکمان و فرماندهان عرب در پی آن بودند تا به هر شکل ممکن ایرانیان را به تسلیم وادارند تا عرب‌ها را در مجاورت خویش بپذیرند. به گفته نرشخی چون قتیبة بن مسلم از سرکشی مردم بخارا عاجز ماند: «چنان صواب دید که اهل بخارا را بفرمود یک نیمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان با خبر باشند تا به ضرورت مسلمان باشند. بدین طریق مسلمانی آشکارا کرد و احکام شریعت برایشان لازم گردانید»<sup>۱۰۴</sup>. ایرانیان همان‌گونه که حضور عرب‌ها را در میان خود بر نمی‌تافتند از پذیرش زبان عربی نیز سرباز می‌زدند؛ و بر حفظ زبان فارسی اصرار می‌ورزیدند. برخی روایت‌ها به خوبی بیانگر تعصب ایرانیان نسبت به زبان فارسی و

ایستادگی در برابر نفوذ و گسترش زبان عربی است. چنان که به گفته نرشخی مردم بخارا نماز به فارسی می خواندند. به گفته وی «هر باری اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتندی ردت آوردند و قتیبة بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبه حرب کرده شهر را بگرفت و از بعد رنج بسیار اسلام آشکارا کرد و مسلمانی اندر دل ایشان بنشانند... و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی عربی نتوانستندی آموختن»<sup>۱۰۵</sup>. در آغاز ایستادگی ایرانیان در برابر نفوذ زبان عربی و اصرار ایشان بر فارسی ساختن احکام و عقود اسلامی و خواندن نماز به فارسی، چندان جدی و جنجال آفرین بود که سبب بحث و جدل های فراوان در میان فقها شد تا آنجا که گروهی از ایشان فتوا دادند که در نماز به جای الله اکبر می توان گفت «خدای بزرگ یا بزرگ تر است» و در صیغه طلاق جایز است که مرد به فارسی بگوید «این زن بهشتم»<sup>۱۰۶</sup>. در منابع فقهی بحث و جدل های فراوان در این باره وجود دارد که خود بیانگر آن است که ایرانیان در آغاز از پذیرش زبان عربی سرباز می زدند و اسلام را جز در سایه زبان فارسی نمی پذیرفتند. این امر بر عرب ها که سخن گفتن به زبان فارسی را ننگ می شمردند<sup>۱۰۷</sup> سخت گران و دشوار آمد، تا آنجا که برای کسانی که نماز را به فارسی می خواندند مجازات های سنگین در نظر گرفتند و با توسل به فتوای فقها آنان را زندیق خواندند و قتل آنان را واجب شمردند<sup>۱۰۸</sup>. با اینکه عرب ها برای سیطره زبان و فرهنگ عربی در ایران در سده ۱ و ۲ از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند، زبان عربی در این دوره تنها در میان طبقات خاصی از مردم — چنان که خواهیم گفت — رواج یافت و عامه مردم ایران به زبان عربی روی خوش نشان ندادند و از پذیرفتن آن سرباز زدند.

از همین رو اشعاری نیز که در سده ۱ و ۲ در ایران به زبان عربی سروده شد، بیشتر یا سروده های اعراب مهاجر بود که در شهرهای مختلف ایران سکونت داشتند و یا اشعار شاعرانی که در رکاب امیران و فرماندهان عرب به ایران سفر کردند. مانند غالب بن عبدالقدوس معروف به ابوالهندی که بیشتر عمرش را در سیستان و خراسان گذراند و اشعار وی در وصف شراب معروف است<sup>۱۰۹</sup> و حماد عجرد که به همراه یکی از سرداران عرب به ایران سفر کرد و در شهر فسا با گروهی از اشراف و شاهزادگان



ایرانی مجالس عیش و عشرت داشت و در قصیده‌ای به زیبایی به وصف یکی از این مجالس پرداخته است.<sup>۱۱۰</sup> همچنین گروهی از شاعران عرب در خراسان تحت حمایت خاندان مهلبی که از مروجان زبان عربی بودند، اشعاری سروده‌اند مانند نهار بن توسعه که ابن قتیبه او را شاعرترین فرد از قبیله بکر بن وائل در خراسان دانسته و از مداحان یزید ابن مهلب و قتیبه بن مسلم حاکم خراسان بوده است.<sup>۱۱۱</sup> ثابت قطنه نیز از اصحاب یزید بن مهلب و از کارگزاران وی در خراسان بود و در اشعارش اختلافات سیاسی- مذهبی آن دوره را منعکس کرده است.<sup>۱۱۲</sup> همچنین زیاد اعجم (وفات: ۴۳ق) از شاعرانی است که نخست ساکن استخر بود و سپس در خراسان به خاندان مهلبی پیوست و اشعاری در مدح آنان سرود. گفته‌اند که وی به سبب معاشرت با ایرانیان لهجه عربی خالص نداشت و عبارات عربی را با لهجه فارسی ادا می‌کرد.<sup>۱۱۳</sup> این شاعران بیشتر اشعار خود را در مدح حاکمان و فرماندهان و یا در وصف دلاوری‌ها و رشادت‌های جنگاوران عرب سروده‌اند. برخی از امیران و کارگزاران نیز خود طبع شعر داشتند مانند عبدالله بن حشر جعدی کارگزار امویان در نواحی خراسان، فارس و کرمان و مسلم بن ولید معروف به صریع الغوانی متولی دیوان برید در گرگان در روزگار مأمون که ابن قتیبه<sup>۱۱۴</sup> و ابوالفرج اصفهانی<sup>۱۱۵</sup> اخبار و اشعاری از آن دو را نقل کرده‌اند. در این دوره تقریباً هیچ شاعر یا دانشمند ایرانی را نمی‌شناسیم که در درون مرزهای ایران اثری به زبان عربی داشته باشد. حتی شاعری چون اسماعیل ابن یسار گرچه ایرانی است و در اشعار خود پادشاهان ایران و فرهنگ و تمدن کهن ایرانی را بسیار ستوده، بیشتر عمر خود را در عراق سپری کرده است.<sup>۱۱۶</sup> این امر بیانگر آن است که زبان عربی در این دوره هنوز در میان شاعران و دانشمندان ایرانی — آن‌گونه که یکی دو سده بعد شاهد آن خواهیم بود — عمومیت و مقبولیت نیافته است و ایرانیان همچنان بر حفظ و حراست از زبان فارسی مصمم بوده‌اند.

#### هماوردی زبان فارسی و عربی

شواهد و قراین نشان می‌دهد که در اوایل سده ۲ق ایرانیان هنوز با زبان عربی از در آشتی درنیامده‌اند. با اینکه بیشتر شهرها شاهد حضور عرب‌هایی است که البته هر کدام

به لهجه‌های خود سخن می‌گویند و برخی زبان فارسی را نیز آموخته‌اند، در میان ایرانیان هنوز گرایشی به زبان عربی به چشم نمی‌خورد و فارسی را به عنوان زبان رسمی و توده مردم سیطره کامل دارد. چنان که حتی در میان سپاه ۲۰ هزار نفری مختار همه به فارسی سخن می‌گویند و کلمه‌ای عربی شنیده نمی‌شود<sup>۱۱۷</sup>، در لشکرگاه ابومسلم نیز که خود به هر دو زبان فارسی و عربی آشناست، شمار فارسی‌زبانان بیشتر از عرب‌زبان‌ها است<sup>۱۱۸</sup>. حتی ایرانیان مقیم عراق که دوزبانه بوده‌اند، بیشتر تمایل داشته‌اند به فارسی سخن گویند. چنان که گفته‌اند حسن بصری دیوانسالاری که دستگاه دیوانی سیستان را سروسامان بخشید، با اینکه بیشتر زندگی‌اش را در بصره به سر آورده بود، با وجود دانستن زبان عربی در گفتگوهای روزمره خود از زبان فارسی استفاده می‌کرد<sup>۱۱۹</sup>. همچنین خاندان بختیشوع با اینکه به عربی تسلط کامل داشته‌اند، گاه سخن به زبان فارسی را ترجیح می‌داده‌اند. نمونه‌ای از آن گفتگوی فضل بن هارون با جبرائیل بن بختیشوع است که به گزارش قفطی چون ابن‌بختیشوع از فضل بن هارون که تازه مسلمان شده بود و مشغول خواندن قرآن بود، به فارسی پرسید: «چون بینی نامه ایزد (یعنی قرآن) را؟! او پاسخ داد: «خوش چون کلیله و دمنه»<sup>۱۲۰</sup> درباره دیگر افراد این خاندان از جمله جرجیس بن جبرائیل (وفات: حدود ۱۵۲ق) پزشک منصور خلیفه عباسی، و نوه او جبرائیل در دربار هارون‌الرشید نیز گزارش‌هایی مشابه در منابع آمده است<sup>۱۲۱</sup>. روایت جاحظ درباره موسی اسواری نیز که قرآن را برای عرب‌ها به عربی و برای ایرانیان به فارسی تفسیر می‌کرده است<sup>۱۲۲</sup> درخور توجه است.

درباره فضل بن سهل وزیر مأمون که کتابی برای یحیی بن برمکی از فارسی به عربی ترجمه کرده بود، گفته‌اند که وی فرزندان خویش را از بغداد به خراسان فرستاد تا نزد استادان ایرانی فارسی بیاموزند<sup>۱۲۳</sup>.

با اینکه در این دوره سراسر گستره پهناور ایران از خراسان و ماوراءالنهر گرفته تا آذربایجان و نواحی قم و اصفهان و کاشان و خوزستان یکسره در سیطره قبایل عرب بود و روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شد، زبان فارسی دری با پذیرش خط عربی تقریباً به مرحله شکوفایی و پختگی گام نهاده به عنوان زبان ملی ایرانیان رسمیت کامل یافته بود. به نظر می‌رسد که این زبان نوپا با اینکه هنوز از استحکام و استواری

کافی برخوردار نبود، اما توان آنرا داشت که در برابر زبان عربی با همه قداست و مشروعیتش تاب آورد و دیگر خطری از این ناحیه متوجه آن نباشد. این نکته جالب است که در این دوره که از یکسو اوج تهاجم عربها و زبان عربی است و از سوی دیگر زبان فارسی هنوز همچون نهال نورسته‌ای، شکننده و آسیب‌پذیر است، زبان عربی نتوانست در ایران به‌طور کامل جای پای باز کند و ایرانیان به زبان عربی روی خوش نشان ندادند و از پذیرش آن سرباز زدند. اما یکی دو قرن بعد که اولاً زبان فارسی به اوج تکامل خود رسید و ثانیاً از شدت فشارها کاسته شد و قبایل عربی در میان ایرانیان تحلیل رفتند، ایرانیان به زبان عربی به عنوان زبان نوشتاری روی آوردند و با رغبت آنرا پذیرا شدند. شاید یکی از علت‌های این امر آن باشد که عرب‌هایی که گروه گروه به سوی ایران سرازیر شده و در نواحی مختلف مستقر شدند، بیشتر از قبایل بیابانگرد و صحرائشین و به دور از فرهنگ و تمدن بودند. آنان برای فرار از گرسنگی و فقر و قحط‌سالی و برخورداری از مواهب مادی و زندگی بهتر به نواحی حاصلخیز ایران هجوم آورده بودند و ظاهراً انگیزه سیاسی و دینی نداشتند و با اسلام و مفاهیم اسلامی نیز چندان آگاه نبودند، چه هنوز در سدهٔ ۱۰ ق مسلمانان درگیر مسألهٔ فتوحات و سرگرم کشورگشایی بودند و مجالی برای پرداختن به دین و دانش و فرهنگ نداشتند و جز برخی کلیات چیز زیادی دربارهٔ اسلام و قرآن و فرهنگ اسلامی نمی‌دانستند. از همین رو نمی‌توانستند ایرانیان را که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی و سابقهٔ تمدن بسیار برتر و غنی‌تر از آنان بودند، تحت تأثیر قرار دهند. به علاوه خشونت‌های فرماندهان اموی و رفتارهای ناشایست آنان به هنگام گشودن شهرهای ایران و جنایات و کشتارهای دسته‌جمعی امویان یکی از عوامل تنفر ایرانیان از عربها و زبان عربی بود. به روایت طبری یزید بن مهلب چون در ۹۸ ق گرگان را گشود، ۴۰ هزار تن از مردم شهر را قتل عام کرد. سپس دستور داد ۲ فرسنگ چوبه‌های دار به پا کردند و کسانی را که جان سالم به‌در برده بودند، همه را به‌دار آویخت<sup>۱۲۴</sup> نمونه‌هایی از این دست را در تاریخ‌های عمومی و محلی فراوان می‌توان یافت. در این دوره عربها گرچه از لحاظ نظامی غالب شدند، از لحاظ فرهنگی نتوانستند بر ایرانیان غلبه کنند و برعکس به زودی خود آنان مغلوب فرهنگ و تمدن ایرانی شدند.

از اواخر سده ۲ق و آغاز سده ۳ق به بعد تحولاتی که در عرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی - علمی در هر دو جامعه ایران و عراق پدید آمد، دیدگاه ایرانیان را نسبت به زبان عربی دگرگون کرد. با نگاهی به اجتماع آن روز ایران و عراق این تحولات را به اختصار می توان چنین برشمرد: با تلاش خاندان های دانش دوست ایرانی همچون برمکیان، آل سهل و بختیشوع که در این دوره در دربار خلافت عباسی پایگاه و جایگاه والایی کسب کرده بودند، مراکز متعدد علمی از جمله کتابخانه ها، بیمارستان ها و رصدخانه ها پدید آمده، شهرهای کوفه، بغداد و بصره به عنوان بزرگ ترین مراکز علمی و فرهنگی آن روز شهرت یافته بود، تحقیقات و پژوهش های علما و دانشمندان - که بیشتر ایرانیان و یا مولی زادگانی ایرانی تبار بودند - در شهرهای عراق اینک به بار نشسته و ظهور هزاران کتاب، مجموعه و رساله در رشته های گوناگون از شعر و ادب گرفته تا فقه و حدیث و علوم قرآنی، نجوم و ریاضی و پزشکی، دوران شکوفایی و درخشش علم و فرهنگ را نوید می داد، با ترجمه آثار پهلوی، یونانی و هندی - که بیشتر به همت خاندان های ایرانی در بغداد تحقق یافت - مسلمانان ضمن آشنایی با فرهنگ ها و تمدن های دیگر ملل بر ذخایر علمی و فرهنگی خود افزودند؛ بغداد که به محل تلاقی فرهنگ های گوناگون مبدل گردیده بود، درهای مراکز علمی خود را به روی همگان گشود و دانش پژوهان از سراسر سرزمین های اسلامی به آنجا سرازیر شدند. در نتیجه این تحولات عظیم، دوران طلایی فرهنگی نوین و تمدنی جدید درخشیدن آغاز کرد. همان گونه که پیشرفت علمی و شکوفایی فرهنگ و تمدن همیشه برای ملت ها جذابیت و شیفتگی به دنبال دارد، زبان اقوام و ملل پیشرفته و متمدن نیز جاذبه آفرین است. از این روز زبان عربی که تا یکی دو سده قبل منحصر به شبه جزیره عربستان و زبان قبایلی بیگانه با تمدن و فرهنگ بود، اکنون به عنوان زبان علم، فرهنگ و تمدن شناخته می شد و سخن گفتن و نوشتن به آن مایه مباهات و افتخار بود. بنابراین در پی این دگرگونی ها و تحولات علمی - فرهنگی که منجر به شکوفایی تمدن اسلامی شد، ایرانیان پس از گذشت حدود ۲ قرن، حوادث تلخ و ناخوشایند دوران فتوحات را به فراموشی سپردند و بی آنکه همچون دیگر ملت های مغلوب مصر، شام، اندلس و شمال آفریقا زبان مادری خویش را کنار نهند، زبان عربی را به عنوان زبان علم و دین با

آغوش باز پذیرفتند و به تدریج در نوشته‌ها و تألیفات خود از آن بهره گرفتند و این آغاز آشتی ایرانیان با زبان عربی بود. اگر سده نخست هجری دوران رویارویی و کشمکش میان زبان فارسی و عربی بود، از اواخر سده ۲ و اوایل سده ۳ ق دوران تعامل میان دو زبان آغاز شد.

### تعامل میان زبان عربی و فارسی

با وجود همه ایستادگی‌ها در برابر سیطره عرب‌ها و نفوذ زبان و فرهنگ آنان، تردیدی نیست که اقامت خیل بی‌شمار مهاجران عرب در بیشتر شهرها و نیز تعصب حاکمان و امیران تازی نسبت به گسترش زبان عربی و از همه مهم‌تر تبلیغ علمای دین در فراگیری قرآن و علوم قرآنی، همه باعث شد که گروه‌هایی از ایرانیان در کنار زبان مادری خویش کم‌وبیش زبان عربی را نیز فراگیرند. گروهی از آنان برای رفع نیاز و ارتباط با زمامداران عرب و مهاجران به فراگیری زبان عربی پرداختند و گروهی نیز برای فهم تعالیم اسلام به یادگیری زبان عربی همت گماشتند<sup>۱۲۵</sup>. افزون بر این، طبقاتی از مردم که با امیران و حاکمان و سپاهیان تازی و دستگاه‌های اداری سروکار داشتند، به خصوص مترجمان یا کسانی که به کاری جاسوسی گماشته می‌شدند<sup>۱۲۶</sup> و یا در سرزمین‌های فتح شده مبلغ اسلام بودند، باید به زبان فارسی و عربی نیز تسلط می‌داشتند. چنان‌که اشرس کارگزار خراسان برای ترویج اسلام در ماوراءالنهر در پی چنین اشخاصی بود<sup>۱۲۷</sup>. از سوی دیگر اسناد مکتوب، از قبیل دفاتری که نام سپاهیان عرب و مبالغی که به آنان پرداخت می‌شد به زبان فارسی بود و برای انجام این وظیفه، تازیان باید مردم بومی را به کار می‌گرفتند. از این رو، برای این افراد دانستن زبان عربی در کنار زبان فارسی بسیار ضروری بود.

از سده ۳ ق به بعد به تدریج بر شمار عربی‌دانان ایرانی افزوده شد و زبان عربی در میان طبقات فرهیخته جای پای خود را استوار کرد. در این دوره آنچه روند رواج و گسترش زبان عربی در ایران را یکباره سرعت بخشید، ارتباط فرهنگی دو سویه و عمیقی بود که میان شهرهای ایران و عراق برقرار شد. از یک‌سو شمار بسیاری از دانش‌پژوهان ایرانی برای کسب دانش و آشنایی بیشتر با معارف دینی از شهرهای

مختلف ایران به سوی عراق سرازیر شدند و پس از آشنایی کامل با زبان عربی و دانش‌های گوناگون به زادگاه خود بازگشتند تا دانش خود را به هموطنان انتقال دهند. از سوی دیگر گروهی از ادیبان، شاعران و دانشمندان عرب به سوی بارگاه امیران و حاکمان دانش‌پروری چون عبدالله بن طاهر و ابودلف عجلی شتافتند تا از پاداش‌های آنان برخوردار شوند<sup>۱۲۸</sup>. این ارتباط دو جانبه میان ایرانیان و عرب‌ها تأثیر فراوانی در گسترش زبان عربی در شهرهای مختلف ایران داشت. گرچه تأثیر گروه نخست بسیار ژرف‌تر بود. از همین رو اگر در اوایل سده ۲ق برای یافتن ایرانیانی که با زبان عربی آشنایی داشته‌اند، نیاز به کنکاش و جستجوی بسیار است و به ندرت می‌توان در منابع به چنین اشخاصی دست یافت، از اواخر سده ۲ق به بعد دیگر این کار نیازمند تحقیق و تتبع فراوان نیست. چه با مراجعه به هر یک از کتاب‌های طبقات یا تواریخ محلی به شمار فراوانی از ایرانیان می‌توان برخورد که به زبان عربی آثاری تألیف کرده‌اند یا شعر عربی سروده‌اند. به عنوان مثال یاقوت حموی در *معجم‌الادباء* به نقل از *تاریخ اصفهان حمزه اصفهانی* شرح حال تعدادی از دانشمندان اصفهان را که در این دوره از مروجان زبان عربی بوده‌اند، آورده است که از میان آنان ابراهیم بن غیث و حسن بن لغده را می‌توان نام برد. آنان پس از فراگیری مقدمات علوم در زادگاه خود رهسپار شهرهای کوفه، بصره یا بغداد شده و پس از فراگیری نحو و لغت و شعر و ادب نزد دانشمندان برجسته‌ای چون اصعمی، ابوعبیده معمر بن مثنی و ابوزید انصاری به زادگاه خود بازگشتند و به تدریس پرداختند<sup>۱۲۹</sup> علاوه بر اصفهان در دیگر شهرها نیز همین روند ادامه داشت. ابواحمد عیسی بن موسی غنجر (وفات: ۱۸۵ق) از مردم بخارا و نصر بن شمیل (وفات: ۲۰۴ق) از اهالی مرو، احمد بن سهل (وفات: ۳۲۲ق) از علمای بلخ و احمد بن عبدالله کلوذانی معروف به ابن‌قرعه همه از بزرگ‌ترین دانشمندان روزگار خود به‌شمار می‌روند، که در عراق تحصیلات خود را به پایان رسانده سپس به شهرهای خود بازگشته‌اند و در کنار تألیف و تحقیق، به شاگردان بسیاری به زبان عربی، شعر و لغت و علوم قرآنی آموخته‌اند<sup>۱۳۰</sup>.

علاوه بر این گروه از دانشمندان ایرانی، باید برای آن دسته از شاعران، راویان و لغویان عرب همچون احمد بن عثمان، قاضی اصفهان که به گفته حمزه اصفهانی

بزرگ‌ترین راوی شعر ابونواس بوده<sup>۱۳۱</sup> و نیز اصعمی، ذوالرمله، قطرب نمری و محمد ابن‌هشام که هر کدام مدتی را در ایران گذرانده‌اند<sup>۱۳۲</sup>، در گسترش زبان عربی سهمی قائل شد.

از این دوره به بعد در مناطق مختلف ایران در کنار نویسندگان و ادیبانی در آثار خود را به عربی می‌نگاشتند، شاعران بسیاری نیز در سرودن شعر عربی به طبع آزمایی پرداختند که گاه اشعار برخی از آنان همچون ابومنصور باذان، محمد بن ذوره اصفهانی و عبده بن زیاد جرجانی از لحاظ استواری و زیبایی با سروده‌های شاعران عراق برابری می‌کرد<sup>۱۳۳</sup>.

در طول سدهٔ ۳ق که زبان عربی به سرعت و به‌طور چشمگیری در شهرهای مختلف ایران در حال گسترش بود و روز به روز جای پای خود را در مراکز علمی و فرهنگی استوارتر می‌کرد، زبان فارسی نیز پا به پای آن در راه رشد و بالندگی بیشتر گام برمی‌داشت. اگر امیران طاهری در خراسان در رواج و گسترش زبان عربی می‌کوشیدند، در آن سوی صفاریان (۲۴۵-۲۹۰ق) و اندکی بعد سامانیان در تکاپوی ترویج زبان فارسی بودند و با تشویق و ترغیب نویسندگان و شاعران در خلق آثار فارسی تلاش می‌کردند. شاعرانی همچون حنظلهٔ بادغیسی (وفات: ۲۲۰)، فیروز مشرقی (وفات: ۲۸۳ق) و ابوسلیک گرگانی که اشعارشان از نخستین نمونه‌های باقی مانده از شعر فارسی است، در همین دوران ظهور کردند<sup>۱۳۴</sup>. به گزارش تاریخ سیستان یعقوب بن لیث چون در ۲۴۷ق در سیستان بیعت گرفت. شاعران او را به تازی مدح گفتند و چون وی عربی نمی‌دانست، گفت «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و از آن پس شاعران و به‌ویژه دبیر او محمد وصیف به فارسی شعر سرودند که ابیاتی از اشعار آنان در تاریخ سیستان آمده است<sup>۱۳۵</sup> اینکه شاعران علاوه بر فارسی به عربی نیز امیران صفاری را ستوده‌اند<sup>۱۳۶</sup>، بیانگر آن است که در این دوره زبان عربی نیز در کنار زبان فارسی در نواحی سیستان رواج داشته است. گرچه بی‌تردید کفهٔ زبان فارسی سنگین‌تر بوده است. جالب توجه است که در این دوره برخی عرب‌های مقیم ایران فارسی‌زبان شده، به فارسی شعر می‌گفته‌اند مانند رابعه فرواری که نژاد عربی دارد و اشعاری به فارسی سروده است<sup>۱۳۷</sup>. آنچه مسلم است اینکه در دورهٔ طاهریان و صفاریان

دیوان‌ها و مکاتبات رسمی به زبان عربی نوشته می‌شده است. به گفته یعقوبی در اواخر سده ۳ق در فارس ۳ زبان رایج بود: ۱. فارسی که زبان عامه مردم بود و اهالی فارس همه به آن سخن می‌گفتند، ۲. پهلوی که کتاب‌های تاریخ ایران و نامه‌های زردشتیان به آن نوشته می‌شد و برای عامه مردم قابل فهم نبود، ۳. عربی که زبان مکاتبات و رسائل دیوانی به شمار می‌رفت.<sup>۱۳۸</sup>

پس از صفاریان و طاهریان با حمایت سامانیان زبان فارسی در ماوراءالنهر رو به شکوفایی بیشتر نهاد و بر شمار شاعران پارسی‌گوی به‌طور چشمگیری افزوده شد. رودکی شاعر برجسته این عصر از حمایت سامانیان برخوردار بود و به درخواست نصر ابن‌احمد سامانی کلیله و دمنه را به فارسی منظوم ساخت. دقیقی با به نظم درآوردن تاریخ ایران، راه را برای فردوسی در سرودن شاهنامه هموار ساخت.<sup>۱۳۹</sup> عوفی در تذکره لباب‌الالباب از ۲۷ شاعر پارسی‌گوی نام برده که همه در دربار سامانی می‌زیسته‌اند که از میان آنان ابوشکور بلخی سراینده آفرین‌نامه (حدود ۳۳۶ق)، ابوالمؤید بلخی، ابوالحسن شهید بلخی که به دو زبان فارسی و عربی مهارت داشته، را می‌توان نام برد. در همین دوران به دستور منصور بن نوح سامانی (حکومت: ۳۵۰-۳۶۶ق) که زبان عربی را به دشواری می‌فهمید، تفسیر طبری به فارسی ترجمه شد.<sup>۱۴۰</sup> این اقدام امیر سامانی باعث شد تا زبان فارسی علاوه بر زبان شعر و ادب در تألیفات اسلامی نیز مورد استفاده نویسندگان قرار گیرد.<sup>۱۴۱</sup>

با همه توجهی که امیران سامانی به ترویج زبان و ادب فارسی داشتند، زبان عربی نیز در قلمرو آنان به عنوان زبان دیوانی و مکاتبات، به‌خصوص نامه‌هایی که به خلیفه در بغداد نوشته می‌شد، و نیز به عنوان زبان علمی رواج داشت. چنان‌که خوارزمی (وفات: ۳۸۷) کتاب مفاتیح‌العلوم را برای عبدالله احمد عتبی وزیر نوح بن منصور سامانی به عربی نوشت و کتاب تاریخ بخارا که اینک ترجمه فارسی آن در دست است، اصل آنرا ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۶-۳۴۸ق) در ۳۳۲ق برای نوح بن نصر سامانی به عربی تألیف کرده بود. همچنین سکه‌هایی که از این دوره برجای مانده و در شهرهای مختلف خراسان و ماوراءالنهر ضرب شده، همه به زبان عربی است.<sup>۱۴۲</sup>

باین حال تردیدی نیست که در این دوره عامه مردم در مناطق مختلف ایران علاوه بر



گویش‌های محلی، به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و زبان عربی جز در میان طبقه‌ای خاص از دانشمندان و نیز دیوان‌های حکومتی کاربرد نداشته است. به گزارش ابن حوقل که در نیمه نخست سده ۴ق از مناطق مختلف ایران دیدن کرده، مردم آذربایجان و ارمنستان — علاوه بر گویش‌های محلی خود — به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند، گرچه طبقه‌ای خاص مانند بازرگانان زبان عربی را نیز می‌دانسته‌اند.<sup>۱۴۳</sup>

اصطخری دیگر جغرافی‌نگار سده ۴ق نیز گفته‌اند ابن حوقل را تأیید می‌کند<sup>۱۴۴</sup> گزارش مقدسی (وفات: ۳۸۰ق) در *احسن‌التقسیم* که نیز به‌طور مفصل درباره کاربرد زبان فارسی و تفاوت‌های گویشی در خراسان و ماوراءالنهر در سده ۴ق بحث کرده<sup>۱۴۵</sup> از اهمیت فراوان برخوردار است. وی سرزمین ایران را به ۸ اقلیم تقسیم کرده و فارسی را زبان رسمی و رایج در همه این اقلیم دانسته است.<sup>۱۴۶</sup> روایاتی نیز در دست است که نشان می‌دهد برخی دانشمندانی که آثار خود را به عربی می‌نگاشته‌اند، در گفتگوهای روزمره خود از زبان فارسی و گویش‌های محلی استفاده می‌کرده‌اند و از عربی تنها به عنوان زبان نوشتاری کمک می‌گرفته‌اند. نمونه‌ای از آنرا در روایت یاقوت حموی و در مورد خطیب تبریزی که در *معرة النعمان* و در حضور ابوالعلائی معری با یکی از هموطنانش به آذری سخن می‌گفته، می‌توان دید.<sup>۱۴۷</sup>

در همان هنگام که سامانیان در ماوراءالنهر در جهت تقویت زبان فارسی می‌کوشیدند، در مناطق مرکزی و غرب ایران امیران آل بویه<sup>۱۴۸</sup> حمایت از زبان عربی را وجهه همت خود ساخته بودند. علاوه بر وزیران فرهیخته‌ای چون ابن‌عمید، ابن‌سعدان و صاحب بن عباد که هر کدام آثار بسیاری به عربی تألیف کرد، نویسندگان و ادیبان برجسته‌ای چون ابوحنیان توحیدی، ابوعلی فارسی، ابوعبید جوزجانی، تنوخی و صابی که نمایندگان زبان و فرهنگ عربی در سده ۴ و ۵ق به شمار می‌روند، همه در قلمرو آل بویه می‌زیسته و از حمایت آنان برخوردار بوده‌اند. با اینکه این نویسندگان همه ایرانی‌اند اما هیچ‌کدام اثری به زبان فارسی تألیف نکرده‌اند و حتی آنچه درباره تاریخ ایران و پادشاهان ایرانی نیز نوشته‌اند، به زبان عربی است. مانند محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ق تاریخ قم را برای فخرالدوله و وزیرش صاحب بن عباد به عربی نوشت و صابی کتاب *التاجی* را به فرمان عضدالدوله و ابوعلی مسکویه *تجارب‌الامم* را تألیف کرد. از

میان امیران آل بویه فخرالدوله فرزند رکن‌الدوله، عضدالدوله و عزالدوله بختیار با زبان عربی به خوبی آشنا بوده و حتی اشعاری نیز به عربی داشته‌اند<sup>۱۴۹</sup>. اما به درستی معلوم نیست که آنان در گفتگوهای روزمره خود به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند و منابع جز در مواردی نادر مانند گزارش یاقوت حموی از مجلسی که در آن فخرالدوله با صاحب بن عباد به زبان عربی سخن می‌گفته<sup>۱۵۰</sup>، اطلاعاتی در این باره به دست نمی‌دهند. اما بنا به برخی روایت‌ها تردیدی نیست که گروهی از امیران آل بویه زبان عربی نمی‌دانسته‌اند<sup>۱۵۱</sup>. به گفته یاقوت حموی چون صاحب بن عباد به عربی سخن می‌گفت، فهم آن دشوار بود. از همین رو یک بار فیروزان به او گفت: «به زبانی با من سخن بگو که بفهمم. من نه زنگی‌ام نه بربر. این زبانی که تو به آن سخن می‌گویی نه زبان نیاکان ایرانی توست نه زبان هم‌کیشان تو از اهالی سواد»<sup>۱۵۲</sup>. علاءالدوله کاکویه حاکم اصفهان نیز چون با زبان عربی آشنایی نداشت، دستور داد رساله حی بن یقظان از ابن‌سینا را برایش به فارسی برگردانند. همچنین ابن‌سینا دانشنامه‌علایی را برایش به فارسی تألیف کرد<sup>۱۵۳</sup>. به روایت صولی در کتاب *اخبارالراضی*<sup>۱۵۴</sup>، بجکم امیرالامرای بغداد که مدتی در خدمت ماکان کاکوی بود با اینکه اندکی با زبان عربی آشنایی داشت، اما از بیم آنکه مبادا اشتباهی از او سرزند، با عرب‌زبانان با واسطه مترجم سخن می‌گفت<sup>۱۵۵</sup>.

نکته درخور توجه این است که وزیران، دبیران و امیران آل بویه در عین اینکه از حامیان زبان عربی بودند به فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی نیز عنایتی خاص داشتند. چنان که برخی از فرمانروایان آل بویه به تقلید از پادشاهان کهن ایران نام شاهنشاه بر خود نهادند، مراسم تاج‌گذاری برپا کردند و تبارنامه‌هایی که به پادشاهان ساسانی می‌رسید، برای خود بر ساختند<sup>۱۵۶</sup> صاحب بن عباد از وزیران و دبیران فرهنگ‌دوست و عربی‌نویس با اینکه نسبت به زبان عربی تعصبی خاص داشت و شاعران عربی سرا را بر فارسی‌سرایان ترجیح می‌داد، کتابی به نام *الاعیاد و فضایل النوروز* داشته است<sup>۱۵۷</sup>.

با وجود نفوذ و گسترش زبان عربی در سده‌های ۳ و ۴ق، برخلاف انتظار در میان شاعران عربی‌سرای ایرانی و نویسندگانی که آثار خود را به عربی می‌نوشتند، نمونه‌های بسیاری از عرب‌زدگی و خودباختگی به چشم نمی‌خورد و شمار فراوان نویسندگان و شاعرانی که در عین پایبندی به فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی و حفظ هویت ملی

خود، آثار خود را به هر دو زبان فارسی و عربی می‌نگاشته‌اند<sup>۱۵۸</sup>، بیشتر حکایت از نوعی تعامل میان این دو زبان دارد تا تضاد و تقابل. در این میان گروهی اندک بودند که با نوعی خودباختگی و فرار از فرهنگ و هویت ایرانی خود، دچار عرب‌زدگی و ذوب در فرهنگ عربی شدند و آرزو داشتند همه چیز را لباس عربی بپوشانند. از آن جمله بدیع‌الزمان همدانی نمونه بارز این گروه است. وی با اینکه در تمام عمر پای از ایران بیرون نهد و سراسر زندگی خود را در شهرهایی همچون همدان، گرگان و نیشابور گذراند، از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی گریزان بود و دوست می‌داشت خود را از نژاد عرب معرفی کند. چنان که در یکی از رسائل خود خطاب به ابن‌فارس اصل و نسب خود را عربی و از قبیله تغلب دانسته است<sup>۱۵۹</sup>. تعداد این افراد برخلاف آنچه برخی محققان گمان کرده‌اند، بسیار اندک و ناچیز است. برای بررسی و اثبات این موضوع می‌توان کتاب *یتیمه‌الدهر* را شاهد گرفت. ثعالبی در این کتاب (به‌خصوص جلد‌های ۳ و ۴) شرح حال و قطعاتی از اشعار حدود ۱۰۰ تن از شاعران ایرانی عرب‌سرای سده ۴ق را گرد آورده است که خود به بهترین وجه بیانگر نفوذ و انتشار زبان عربی در آن دوره است. در شرح احوال و اشعار شاعران یتیمه تقریباً هیچ نشانه‌ای از عرب‌گرایی نمی‌توان یافت و برعکس در لابه‌لای اشعار و قصاید شاعرانی همچون ابوسعید رستمی و ابن‌بابک افتخار به نژاد ایرانی و ستایش از آداب و رسوم ایرانیان و وصف جشن‌های نوروز و مهرگان که مظهر فرهنگ ایرانی است، فراوان به چشم می‌خورد<sup>۱۶۰</sup>.

با روی کار آمدن غزنویان زبان عربی تا اندازه‌ای جایگاه خود را از دست داد و کاربرد آن حتی در مکاتبات دیوانی نیز تا حد زیادی محدود شد. چنان که به فرمان ابوالعباس اسفراینی (مقتول: ۴۰۴ق) نخستین وزیر سلطان محمود نگارش مکاتبات دیوانی از عربی به فارسی برگردانده شد<sup>۱۶۱</sup>. گرچه این اقدام واکنش‌هایی در پی داشت و کسانی چون عتبی<sup>۱۶۲</sup> از اینکه زبان عربی و به تعبیر وی «لسان‌الملائکه»، در دیوان غزنویان تنزل یافته، برآشفتنده؛ به خوبی پیداست که در روزگار غزنویان مکاتبات دربار جز با خلیفه بغداد بیشتر به فارسی بوده است. چنان که بیهقی درباره ابونصر مشکان می‌گوید «استادم [ابونصر مشکان] دو نسخه کرد این دو نامه را چنان که او کردی: یکی به تازی سوی خلیفه و یکی به پارسی به قدرخان ...»<sup>۱۶۳</sup>. همچنین علی بیهقی

نمونه‌هایی از نامه‌های فارسی دربار غزنویان را در تاریخ بیهقی گردآورده است که از آن جمله نامه سلطان محمود به فرزندش مسعود درباره‌ی خواجه ابوالقاسم دبیر درخور ذکر است.<sup>۱۶۴</sup> این نمونه‌ها بیانگر این است که مکاتبات میان سلاطین و امیران در داخل ایران به فارسی بوده است.

پس از ابوالعباس اسفراینی، چون میمندی در ۴۰۱ق به وزارت رسید، زبان ترسل دیوانی را به حال سابق به عربی برگرداند و «به نویسندگان دیوان بفرمود تا از نثر پارسی اجتناب و تحاشی کنند مگر ضرورتی مقتضی باشد چنان که مکتوب‌الیه عربی را فهم نکند»<sup>۱۶۵</sup>. ظاهراً این فرمان چندان جدی و فراگیر نبود و از آن پس مکاتبات دربار هم به فارسی و هم به عربی نوشته می‌شد و نمونه‌هایی از هر دو را در تاریخ بیهقی و تاریخ بیهقی می‌توان یافت.<sup>۱۶۶</sup>

باید توجه داشت که کشمکش و درگیری میان ابوالعباس اسفراینی و میمندی بر سر مکاتبات دیوانی را نباید به حساب کشمکش بر سر زبان فارسی و عربی در کل جامعه ایران آن روزگار به حساب آورد. تردیدی نیست که در این دوران دانستن زبان عربی نوعی فضیلت به شمار می‌آمده است و نویسندگان بسیاری آثارشان را به زبان عربی می‌نوشته‌اند؛ اما این امر دلیل بر این نیست که دانشمندان عربی‌نویس یا شاعران عربی سرای آن روزگار همه با زبان فارسی سرستیز داشته‌اند و حتی میمندی که فرمان داد دیوان‌ها را از فارسی به عربی برگردانند، خود اشعاری به فارسی داشته است.<sup>۱۶۷</sup> و بزرگ‌ترین شاعران فارسی‌سرای آن روزگار همچون فرخی سیستانی و عنصری مورد حمایت او بوده‌اند و در مدحش اشعار فراوان سروده‌اند. به گفته‌ی نظامی، به پایمردی میمندی بود که فردوسی، شاهنامه را نزد سلطان محمود آورد و چون فردوسی با ناکامی از غزنه بازگشت، میمندی بیتی از شاهنامه را نزد سلطان محمود برخواند و سلطان با شنیدن آن از کرده خود سخت پشیمان گردید.<sup>۱۶۸</sup> با وجود این شواهد، دیگر نمی‌توان میمندی را به اعتبار اینکه دیوان‌ها را از عربی به فارسی برگردانده، فارسی‌ستیز دانست.

نوشتن برخی نامه‌های دیوانی به زبان عربی گرچه تا اندازه‌ای جایگاه زبان نوشتاری عربی را در دربار غزنوی روشن می‌سازد، اما تردیدی نیست که به‌جز برخی از

خاندان‌های عرب و به خصوص علویان که احتمالاً به هر دو زبان فارسی و عربی سخن می‌گفته‌اند، زبان گفتاری و نوشتاری امیران، وزیران و پادشاهان همچون عامه مردم فارسی بوده است.<sup>۱۶۹</sup> به گفته بیرونی، سلطان محمود غزنوی زبان عربی را خوش نمی‌داشت و از آن چیزی می‌دانست یا اندک می‌دانست.<sup>۱۷۰</sup> اما ظاهراً فرزندان وی با زبان و ادب عربی و به خصوص اشعار شاعران برجسته عرب همچون متنبی و امرؤالقیس آشنایی داشته‌اند.<sup>۱۷۱</sup> و از میان آنان سلطان مسعود در حد نوشتن و سخن گفتن عربی می‌دانسته است؛ زیرا به گفته بیهقی در ۴۲۱ق وی تهنیت خلیفه را به زبان عربی فی‌المجلس پاسخ گفت.<sup>۱۷۲</sup>

در سده‌های ۴ و ۵ق بسیاری از دانشمندان، مورخان و نویسندگان ایرانی که از چهره‌های تابناک علم و ادب و فرهنگ ایران به شمار می‌روند، آثاری را به هر دو زبان فارسی و عربی تألیف کرده‌اند. همچون ابن‌سینا که بیشتر آثارش به عربی است اما *دانشنامه‌ی علایی* را به فارسی تألیف کرده است. ابوریحان بیرونی نیز در کنار آثار ارزشمندی که به زبان عربی دارد کتاب *التفهیم* را به فارسی نگاشته است. علی بن احمد نسوی<sup>۱۷۳</sup> کتاب *المقنع فی حساب‌الهندی* را نخست به فارسی برای مجدالدوله دیلمی (قبل از ۴۲۰ق) نوشت و سپس آنرا برای شخصی به نام شرف‌الملوک به عربی برگرداند.<sup>۱۷۴</sup> یعقوب بن احمد نیشابوری نخستین فرهنگ عربی-فارسی را تألیف کرد. نمونه‌هایی از این دست تصویر روشنی از تعامل میان زبان فارسی و عربی در سده ۵ق در ایران به دست می‌دهد گرچه کفه کتاب‌های علمی از قبیل پزشکی، نجوم و ریاضیات بیشتر به سوی زبان عربی می‌چربد. باخزری (وفات: ۴۶۷ق) با آنکه خود به فارسی شعر می‌گفته است ۳ جلد از کتاب *دمیة‌القصر* را به شاعران ایرانی عربی‌سرا اختصاص داده است که در سده ۵ق در نواحی مختلف ایران از جمله اصفهان، خراسان، فارس، خوزستان، کرمان و آذربایجان می‌زیسته‌اند و بیشترشان دوزبانه (= ذولسانین) بوده‌اند. همان‌گونه که کتاب *یتیمه‌الدهر* (بخش ایران) بیشتر به اشعار شاعرانی پرداخته که با صاحب بن عباد در ارتباط بوده و یا در مدح او شعر گفته‌اند، بخش اعظم کتاب *دمیة‌القصر* به مدایحی که برای نظام‌الملک سروده شده، اختصاص یافته است. در همین روزگار مافروخی در کتاب *محاسن اصفهان* شماری از شاعران پارسی‌گوی و عربی‌سرای اصفهان را آورده است.

### ج - زبان و ادبیات عربی در میان ایرانیان خارج از مرزهای ایران (سده‌های ۲ و ۳ق)

از سال ۱۳۲ق که ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی به خلافت رسید تا حدود ۱۰۰ سال پس از آنکه دوران نفوذ ایرانیان است، در تاریخ و فرهنگ عربی به عصر زرین شهرت دارد. در این دوره زبان عربی در سراسر جهان اسلام از اقصی نقاط ماوراءالنهر گرفته تا شمال افریقا و اندلس به عنوان زبان دین و دانش دامن گسترده بود، و بغداد به عنوان بزرگ‌ترین کانون علم و ادب شهرت یافته دانش‌پژوهان از سراسر جهان برای فراگیری علوم مختلف به آنجا سرازیر می‌شدند. باروی کار آمدن خاندان‌های ایرانی و کاهش تبعیضات نژادی و رفع ظلم و ستمی که عرب‌ها، به خصوص در دوره بنی‌امیه، نسبت به ایرانیان روا می‌داشتند، ایرانیان فرهیخته فرصتی یافتند تا استعداد و نبوغ خود را با الهام از اندیشه‌های اجداد ایرانی خود در تمام زمینه‌های علمی به نمایش گذارند. آنان از زبان عربی که پیش از این در میان ایرانیان تنها زبان دین و مذهب به شمار می‌رفت و اینک به زبان علم و ادب مبدل شده بود به عنوان ابزاری برای انتقال و معرفی فرهنگ و تمدن ایرانی به جهانیان بهره بردند و از آن پس آثار و تألیفات خود را به زبان عربی نوشتند<sup>۱۷۵</sup>. آنان به زودی در تمام علوم آن روزگار از شعر و ادب و لغت گرفته تا تاریخ و جغرافیا و فقه و حدیث هزاران اثر پدید آوردند و سرآمد دانشمندان روزگار خود شدند و در پایه‌گذاری و اعتلای فرهنگ اسلامی و غنا بخشیدن به آن تا قرن‌ها تأثیر و نقش بسزایی داشتند. دگرگونی عظیمی که در زبان و فرهنگ عربی در سده‌های ۲ و ۳ق به وجود آمد از شهرهای عراق مانند بصره و بغداد آغاز شد که ایرانشهر نامیده می‌شد یکی از علل عمده آن حضور خاندان‌های ایرانی و دبیران، وزیران، فقیهان و دانشمندان فرهیخته ایرانی تبار در شهرهای بصره و کوفه و بغداد بود که از چهره‌های شاخص نهضت علمی و فرهنگی عصر عباسی و ارکان جامعه اسلامی به شمار می‌رفتند. در سده‌های ۲ و ۳ق تقریباً هیچ دانشی نیست که ایرانیان در آن سهمی بسزا نداشته باشند. علم نحو یا دستور زبان عربی به دست ایرانیان و در رأس آنان سیبویه شیرازی پایه‌ریزی شد. وی با تألیف *الکتاب* پایه و اساس نحو عربی را بنیان نهاد و دیگر نحویان ایرانی چون کسایی، فرّاء، ابوعلی فارسی و

زجاج در ادامه کار وی دستور زبان عربی را به اوج شکوفایی خود رسانیدند. با نگاهی به الفهرست ابن‌الدیم نقش ایرانیان در تکامل علم نحو با تألیف رساله‌ها و کتاب‌هایی در این باره به خوبی روشن می‌شود. علم لغت نیز به دست لغویان ایرانی همچون خلیل ابن‌احمد، مؤلف نخستین لغت‌نامه عربی به نام *العین* که به گفته‌ای اجدادش از خراسان بوده‌اند، پایه‌ریزی شد و به دست کسانی چون ابن‌سکیت اهوازی و ابوعبیده و ابوعمرو شیبانی تکامل یافت. در فقه، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (وفات: ۱۵۰ق) که گفته‌اند پدرش را در زمره اسیران ایرانی بود که به کوفه بردند، مذهب حنفی را بنیان نهاد و با تألیف *الفقه‌الاکبر* مکتب اعتقادی و فقهی جدیدی را پایه‌ریزی کرد. در قرائت قرآن نافع بن عبدالرحمان که اصل وی از اصفهان است<sup>۱۷۶</sup>، جایگاهی ویژه دارد؛ و گفته‌اند از میان قاریان هفت‌گانه تنها ابوعمرو بن علاء و ابن‌عامر نسب عربی داشته‌اند، هرچند برخی ابوعمرو بن علاء را نیز ایرانی و خاندان وی را از کازرون فارس می‌دانند<sup>۱۷۷</sup>.

اعمش حماد بن ابی‌سلیمان و عبدالرحمان ابوجبله از فقها و قاریان معروف نیز ایرانی بوده‌اند<sup>۱۷۸</sup>. همچنین بزرگ‌ترین مجموعه‌های احادیث پیامبر (ص) به نام «صحاح» و «سنن» را علمای ایرانی فراهم آوردند<sup>۱۷۹</sup>: مانند صحیح بخاری از محمد بن اسماعیل بخاری (وفات: ۲۵۶ق)، *الجامع‌الصحیح* یا صحیح مسلم از مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (وفات: ۲۶۱ق)، *السنن* تألیف سلیمان بن اشعث سیستانی (وفات: ۲۷۵ق)، *الجامع‌الصحیح* معروف به صحیح ترمذی از محمد بن عیسی ترمذی (وفات: ۲۷۹ق)، *سنن نسایی* از احمد بن علی نسایی (وفات: ۳۰۳ق)، *السنن* تألیف محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (وفات: ۲۷۳ق). کتاب‌های حدیث معتبر شیعه نیز مانند *اصول کافی* از محمد بن یعقوب کلینی (وفات: ۳۲۸ق)، *من لایحضره‌الفقیه* از ابن‌بابویه (وفات: ۳۸۱ق) و *الاستبصار* از شیخ طوسی همه به دست علمای ایرانی تألیف شده است. در زمینه تاریخ و جغرافیا ابن‌طیفور (وفات: ۲۸۰ق)، ابوحنیفه دینوری (وفات: ۲۸۲ق) مؤلف *اخبار الطوال*، اصطخری، ابن‌رسته بلخی (وفات: ۲۹۰ق)، بلاذری، ابن‌خردادبه، محمد بن جریر طبری (وفات: ۳۱۰) که آثار آنان از معتبرترین منابع تاریخی و جغرافیایی به‌شمار می‌رود، همه دانشمندانی ایرانی‌اند. همچنین ادیبان برجسته همچون ابن‌قتیبه دینوری (وفات: ۲۷۶ق) که آثارش، به‌ویژه *عیون‌الاخبار*، آمیخته‌ای از

فرهنگ ایرانی - عربی است، نباید از یاد برد. همچنین در زمینه ترجمه، ایرانیان بزرگ‌ترین خدمت فرهنگی و ادبی را به زبان، فرهنگ و ادبیات عربی کردند. بی‌تردید مترجمان ایرانی با برگرداندن آثار بسیاری از پهلوی به عربی، بیشترین سهم را در پیشرفت و شکوفایی زبان و فرهنگ عربی و آشنا ساختن تازیان با تمدن و فرهنگ ایرانی دارند. از مشهورترین آنان ابن مقفع (مقتول: ۱۴۲ق) است که آثاری همچون *کلیله و دمنه*، *التاج فی سیره انوشیروان*، *آیین‌نامه*، *مزدک یا مردک* و *خداینامه* را به عربی ترجمه کرد. علاوه بر ابن مقفع، جبلة بن سالم کاتب هشام، اسحاق بن یزید، محمد بن جهم برمکی، زادویه بن شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام اصفهانی، عمر بن فرخان، عبدالله بن هلال اهوازی، که *کلیله و دمنه* را برای یحیی برمکی به عربی برگرداند و بهرام بن مردانشاه موبد نیشابور، از دیگر مترجمان برجسته ایرانی‌اند که آثار بسیاری را در زمینه‌های گوناگون ادب، ریاضیات، نجوم و طب از پهلوی به عربی برگرداندند.<sup>۱۸۰</sup>

از میان شاعران ایرانی نژاد در این دوره بشار بن برد (وفات: ۱۶۷ق) و ابونواس (وفات: ۱۹۸ق) از همه مشهورترند. آن دو، شیوه سنتی و کهن شعر عرب را که به تقلید از شاعران جاهلی با گریه بر منازل متروک معشوق فرضی آغاز می‌شد، رها ساخته و به مضامین و شیوه‌های نو و انتخاب اوزان سبک روی آوردند و با ابداع و نوآوری‌های خود، شعر عربی را با مقتضیات روز هماهنگ ساخته، طرحی نو در شعر عربی درآفکندند و مکتب جدیدی به نام نوخاستگان (محدثون) پایه‌ریزی کردند. بشار و ابونواس مانند دیگر آزاداندیشان ایرانی افکار شعوبی داشتند و همواره به نژاد ایرانی خود می‌بالیدند. آنان در محافل و مجالس خاص خود از شعر و ادب و فرهنگ آزادانه سخن می‌گفتند و اندیشه‌های ایرانی را در قالب شعر عربی عرضه می‌کردند.<sup>۱۸۱</sup> از این رو، هر دو در انتقال فرهنگ ایرانی و آشنا ساختن عرب‌ها با تمدن ایرانی نقش بسزایی داشتند. ابونواس گاه در اشعار خود برخی واژگان فارسی را به کار برده که بیانگر نفوذ زبان فارسی در عراق آن روزگار است. مجموعه‌ای از کلمات فارسی در اشعار ابونواس به دست محققان استخراج شده و به نام فارسیات ابونواس منتشر شده است. نثر عربی را نیز دبیران ایرانی همچون عبدالحمید کاتب (مقتول: ۱۳۲ق) و ابن مقفع، که شیوه‌ای نو در نگارش و نثرنویسی پدید آوردند، متحول کردند. چندان که جاحظ ضمن ستایش از آنان می‌گوید



که سبکی شایان ستایش تر از سبک آنان ندیده است<sup>۱۸۲</sup>. همچنین موسیقی دانانی چون اسحاق و ابراهیم موصلی ایرانی بوده‌اند<sup>۱۸۳</sup>. بنابراین عجیب نیست که ابن خلدون اعتراف می‌کند که تمام دانش‌ها و علوم اسلامی به دست ایرانیان و موالی ایرانی گسترش یافت چه آنان از تمدن درخشان تر و راسخ تر برخوردار بودند و گفته‌ی پیامبر (ص) مصداق پیدا کرد که فرمود اگر علم و دانش در دل آسمان‌ها نهفته باشد گروهی از ایرانیان، بر آن دست خواهند یافت<sup>۱۸۴</sup>.

شاید بزرگ‌ترین خدمتی که ایرانیان در پیشرفت و توسعه‌ی دانش و فرهنگ عرب‌ها کردند، گردآوری و تدوین روایت‌های تاریخی و ادبی باشد. چنان‌که می‌دانیم تا دوره‌ی عباسی تقریباً همه‌ی علوم به طریقه شفاهی منتشر می‌شد. عرب‌ها نگارش را امری نکوهیده می‌پنداشتند و حتی آن تعداد اندک از کسانی که با نگارش آشنا بودند، از نوشتن آثار خود پرهیز می‌کردند. به روایت ابن قتیبه ذوالرمة شاعر بدوی عرب (وفات: ۱۰۱ق) از نوشتن اشعار خود واهمه داشت زیرا به گفته‌ی او در میان عرب‌ها نوشتن ننگ به شمار می‌رفت<sup>۱۸۵</sup>. بزرگ‌ترین آفتی که سنت نقل شفاهی را تهدید می‌کرد خطر فراموشی، نابودی، جعل و تحریف روایت‌های شعری، دینی و تاریخی و به‌طور کلی ذخایر فرهنگی عرب‌ها بود. از این‌رو، در اوایل عصر عباسی گروهی از راویان بزرگ که بیشتر ایرانی و یا مولی‌زادگانی ایرانی تبار بودند، درصدد برآمدند تا روایت‌های مختلف را از میان قبایل جمع‌آوری و تدوین کنند تا از خطر نابودی و یا تحریف بیشتر در امان بماند. این راویان سال‌ها از عمر خود را وقف این حرکت علمی و نجات آثار علمی و فرهنگی عرب‌ها کردند و طی سال‌ها روایت‌های مختلف در زمینه‌های شعر و ادب و خطب جاهلی به خصوص معلقات و دیوان‌های شاعران جاهلی، اشعار و خطب دوره‌ی اسلامی، روایت‌های تاریخی قبل از اسلام، غزوات پیامبر، اخبار فتوحات اسلامی، احادیث نبوی، روایت‌های لغوی و به‌طور خلاصه آنچه دانش عرب‌ها و ذخایر فرهنگی آنان به شمار می‌رفت، همه را جمع‌آوری و تدوین کرده از خطر نابودی نجات دادند. هرچند عرب‌ها خود نیز در این نهضت علمی سهیم بودند، اندیشه‌ی تدوین و گردآوری روایت‌های شفاهی اندیشه‌ای ایرانی بود و سهم ایرانیان نسبت به عرب‌ها در این زمینه بسی بیشتر و ارزشمندتر بوده است. شگفت آنکه همه‌ی این افراد که در واقع منجی آثار فرهنگی

عرب‌ها به‌شمار می‌روند و بزرگ‌ترین خدمت را در حق تازیان انجام دادند، نه تنها مورد ستایش و تمجید قرار نگرفتند که همگی از سوی متعصبان برتری نژاد عرب بر عجم به کذب، دروغ‌پردازی، جعل روایت و حتی برخی از آنان به کفر و زندقه و الحاد متهم شدند. از میان معروف‌ترین راویان ایرانی که در این حرکت علمی فرهنگی پیشگام بودند افراد زیر از شهرت بیشتری برخوردارند: حماد بن میسره معروف به حماد راویه که مشهورترین راوی ایرانی تبار سدهٔ ۲ق است. نام پدرش را هرمز (در برخی منابع سابور) و خاستگاهش را دیلم گفته‌اند<sup>۱۸۶</sup>. دربارهٔ مقام علمی و دانش گستردهٔ او روایت‌های بسیار در منابع کهن گردآمده است و همه وی را در اشعار، اخبار و ایام‌العرب، انساب و لغت عالم‌ترین فرد روزگار دانسته‌اند<sup>۱۸۷</sup>. وی نخستین کسی بود که معلقات جاهلی<sup>۱۸۸</sup> را که در طول تاریخ از افتخارات عرب‌ها به‌شمار می‌رفت و هنوز نیز مایهٔ مباهات تازیان است، از میان قبایل مختلف جمع‌آوری و تدوین کرد<sup>۱۸۹</sup>. به‌رغم اینکه وی با گردآوری و تدوین معلقات و نیز انبوهی روایات شعری از دورهٔ جاهلی و اسلامی بزرگ‌ترین خدمت را به حفظ آثار ادبی عرب‌ها کرد، بیش از همهٔ راویان مورد ناسپاسی قرار گرفت و به جعل روایت و فساد اخلاقی و بی‌بندوباری، زندقه و غلامبارگی<sup>۱۹۰</sup> متهم شد تا آنجا که تقریباً هیچ راوی دیگری را نمی‌شناسیم که به اندازهٔ حماد به جعل و بر ساختن روایت و فساد و تباهی اخلاقی متهم باشد. روایت‌هایی که دربارهٔ آلودگی و فساد اخلاقی وی نقل شده بسیار مبالغه‌آمیز است و به نظر می‌رسد که امثال این روایت‌ها یعنی اتهام زندقه، کفر، مانویت، ثنویت، شراب‌خواری و غلامبارگی که دربارهٔ تقریباً همهٔ ایرانیان فرهیخته و اندیشمندان آن زمان همچون ابن مقفع، بشار بن برد و ابونواس نقل شده با هدف بدنام کردن آنان، کم‌رنگ نشان دادن مقام و منزلت علمی ایشان و نهایتاً نادیده انگاشتن خدمات ایرانیان به فرهنگ و شعر و ادب عرب‌ها ساخته شده است. از دیگر راویان معروف ایرانی در این دوره ابویوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن‌سکیت اهوازی (وفات: ۲۴۴ق) است. وی در گردآوری و تدوین اشعار عربی نقشی بسیار مهم داشت و آثار پراکندهٔ بسیاری از شاعران مشهور جاهلی و دورهٔ اسلامی را گردآوری کرد. وی افزون بر گردآوری و تدوین این دیوان‌ها به شرح بسیاری از آنها نیز پرداخت و از میان دیوان‌های شاعران جاهلی کمتر دیوانی

است که او در تدوین، روایت و یا شرح آن سهمی نداشته باشد. دیوان‌های شاعرانی برجسته چون نابغه ذبیانی<sup>۱۹۱</sup>، خنساء<sup>۱۹۲</sup>، حطیئه<sup>۱۹۳</sup>، طرفه بن عبد<sup>۱۹۴</sup>، عروه بن ورد<sup>۱۹۵</sup> و قیس بن خطیم<sup>۱۹۶</sup> همه توسط وی گردآوری و شرح شده است. به علاوه وی در علم لغت نیز آثاری همچون *اصلاح المنطق*<sup>۱۹۷</sup>، *الاضداد*<sup>۱۹۸</sup>، *الالفاظ*<sup>۱۹۹</sup> و *القلب والابدال*<sup>۲۰۰</sup> را تألیف کرد که در لغت و زبان‌شناسی عربی از اهمیت فراوان برخوردار است. علاوه بر این، نام حدود ۳۰ اثر دیگر از وی که همه لغت‌نامه‌های تک‌موضوعی بوده‌اند در منابع کهن آمده است که به دست ما نرسیده‌اند.<sup>۲۰۱</sup> از دیگر راویانی ایرانی ابوعبیده معمر بن مثنی است که از پیشگامان نهضت گردآوری و تدوین اشعار و اخبار عرب به شمار می‌رود و کمتر راوی را می‌توان یافت که به اندازه او به فرهنگ عرب‌ها خدمت کرده باشد. وی پس از گردآوری و تهذیب روایت‌های بسیار، حدود ۱۲۰ کتاب در زمینه‌های تاریخ، لغت، انساب، امثال و اخبار به رشته تحریر درآورد<sup>۲۰۲</sup> و نیز با تدوین روایت‌های مربوط به لغت، انساب، امثال و رخدادهای تاریخی<sup>۲۰۳</sup> راه را برای تألیف کتاب‌های جامعی در زمینه‌های علوم قرآنی، لغت، ادب، تاریخ و انساب هموار ساخت و نویسندگانی مانند: اخفش، جاحظ، ابن هشام، ابن عبدالبر، بلاذری و ابوالفرج اصفهانی با استفاده از آثار و روایت‌هایی که وی به تدوین آنها همت گماشته بود، کتاب‌های ارزشمندی تألیف کردند. در میان نویسندگان این دوره طبری بیش از همه در تاریخ خود از آثار ابوعبیده بهره برده است.

ابوعبیده همچنین رساله‌های لغوی بسیاری با نام‌های الخیل، الابل، السیف، الزرع، القوس و الاضداد<sup>۲۰۴</sup> تدوین کرد که در سده‌های بعد دستمایه اصلی فرهنگ‌نویسان معروفی چون جوهری، ازهری، ابن فارس، زمخشری و ابن منظور شد. همچنین محدثان و مفسرانی بزرگ چون بخاری و ابن حجر عسقلانی از آثار او در تفسیر و توضیح واژگان دشوار بهره فراوان جسته و در او به چشم حجتی در خور اعتماد و کاملاً موثق نگریسته‌اند.<sup>۲۰۵</sup>

وی در ستایش از ایرانیان و تحقیر و مذمت عرب‌ها نیز تألیفاتی داشته است از قبیل *فضائل الفرس*، *اخبار الفرس*، *لصوص العرب*، *ادعیاء العرب* و *مثالب باهله*<sup>۲۰۶</sup> که بیانگر اندیشه‌های شعوبی اوست. همچنین کتابی به نام *اخبار الفرس* داشته، مشتمل بر تاریخ

ایران قبل از اسلام و شرح اخبار پادشاهان، که از عمده مأخذ مسعودی در تألیف *مروج الذهب* به شمار می‌رود<sup>۲۰۷</sup>. گفته‌اند که وی چنان تعصبی نسبت به ایرانیان داشته که حتی افسانه‌های کهن عربی را نیز برگرفته از اساطیر ایران باستان می‌دانسته است<sup>۲۰۸</sup>.

راویان ایرانی با تدوین روایات شعری، تاریخی و ادبی، ذخایر فرهنگی و ادبی عرب‌ها را از خطر نابودی و یا تحریف بیشتر رهایی بخشیدند، و راه را برای تألیف آثار ارزشمندی که در سده‌های بعد پدید آمد، هموار ساختند. اما تقریباً همه آنان همچون دیگر اندیشمندان و شاعران هموطنشان از قبیل ابن‌مقفع و بشار بن برد که با انتقال اندیشه‌های ایرانی، چه از طریق شعر یا ترجمه آثار ایرانی، تحولات شگرفی را در عرصه شعر و ادب و تاریخ و فرهنگ عرب‌ها به وجود آوردند، جز اتهام بی‌بندوباری، فساد اخلاقی و کفر و زندقه پاداشی نبردند. همه به عشرت‌طلبی، باده‌نوشی و بی‌اعتنایی به شعایر دینی متهم بودند و منبع فساد و اغتشاش به شمار می‌رفتند. گناه همه آنان این بود که، آزاداندیشانی فرهیخته، اندیشمند و اهل شعر و ادب بوده‌اند و تحت تأثیر اندیشه‌های ایرانی قرار داشتند. از این رو سرنوشت همه آنان چیزی جز تعقیب و آزار و اذیت و نهایتاً مرگ نبود؛ چندان که ابن‌مقفع را مثله کرده در آتش سوزاندند<sup>۲۰۹</sup>. اسماعیل بن یسار را در درون استخر<sup>۲۱۰</sup> و بشار بن برد را در دجله خفه کردند<sup>۲۱۱</sup>، ابن‌سکیت را زبان از حلقوم بیرون کشیدند<sup>۲۱۲</sup> و ابو عبیده معمر ابن‌مثنی را مسموم ساختند<sup>۲۱۳</sup>.

#### د - زبان و ادبیات عربی در ایران در سده‌های ۴ تا ۶ ق

از اواخر سده ۲ ق به بعد و به خصوص از روزگار خلافت هارون‌الرشید و فرزندش مأمون که مادر، همسر و وزیران و ندیمان و دبیرانش همه ایرانی بودند، فرهنگ و تمدن اسلامی رو به شکوفایی نهاد. بغداد با تأسیس بیت‌الحکمه و با حضور بسیاری از دانشمندان ایرانی به بزرگ‌ترین کانون دانش و فرهنگ تبدیل شد و زبان عربی به عنوان زبان علم و دانش بر بیش از نیمی از جهان سیطره یافت. علما و دانشمندان در سراسر جهان و به خصوص در شمال آفریقا و مغرب‌زمین زبان و فرهنگ خود را از یاد

برده و چنان شیفتهٔ زبان و فرهنگ مشرق زمین بودند که به گفتهٔ ابن‌بسام منتظر بودند تا در شرق زنبوری وزوز و یا کلاغی قارقار کند تا بی‌درنگ به تقلید از آن برخیزند.<sup>۲۱۴</sup> در این دوره ایران نیز از دیگر کشورها مستثنا نبود. در مراکز علمی و مدارس که در شهرهای بزرگ همچون نیشابور، قم، اصفهان، سیستان و بخارا برپا شده بود، علوم اسلامی جز به زبان عربی تدریس نمی‌شد و زبان فارسی به‌خصوص در محافل علمی به کلی تحت‌الشعاع زبان عربی قرار گرفته بود. بسیاری از نویسندگان و دانشمندان ایرانی حتی آنان که پای از مرزهای ایران بیرون نگذاشته بودند، به زبان عربی همچون زبان مادری خود مسلط بودند و آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند. نمونهٔ بارز آن بدیع‌الزمان همدانی (وفات: ۳۹۸ق) است که دو زبان فارسی و عربی را به‌خوبی می‌دانست و در ترجمهٔ منظوم دستی توانا داشت، چندان که فی‌البداهه اشعاری را از فارسی به عربی ترجمه می‌کرد.<sup>۲۱۵</sup> وی اهل همدان بود و با اینکه تمام عمر را در ایران و به‌خصوص در ری و گرگان و نیشابور گذراند، در زبان عربی به آن درجه از مهارت رسید که تحولی بزرگ در نثر عربی پدید آورد و با تألیف مقامات پایه‌گذار شیوه‌ای نوین در نثر عربی شد.<sup>۲۱۶</sup> ابوبکر خوارزمی (وفات: ۳۸۳ق) دیگر ادیب و شاعر هم‌روزگار بدیع‌الزمان در خوارزم به دنیا آمد و زندگی علمی خود را بیشتر در نیشابور سپری کرد. رسایل وی بی‌تردید از برجسته‌ترین نمونه‌های نثر عربی به شمار می‌رود و در ادبیات عرب دارای اعتبار فراوان است. وی با اینکه به زبان فارسی نیز تسلط داشت، جز چند واژهٔ فارسی که در قطعه شعری از او ثبت شده<sup>۲۱۷</sup> اثری از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در رسایل و یا اشعار او نمی‌توان یافت. روایت سمعانی دربارهٔ احمد بن محمد خارزنجی (وفات: ۳۴۸ق) نیز خود از تسلط و مهارت دانشمندان ایرانی سدهٔ ۴ق به زبان عربی و به‌خصوص در نواحی خراسان حکایت دارد. به روایت وی چون خارزنجی وارد بغداد شد مردم از اینکه این خراسانی هرگز روی بادیه را ندیده و باین‌همه به زبان و ادب عربی تسلط کامل دارد و «ادیب‌ترین مردمان است» شگفت‌زده شدند. وی گفت: «من در میان دو گروه از عرب‌ها قرار دارم عرب‌های ناحیهٔ بست و عرب‌های طوس»<sup>۲۱۸</sup>. نفوذ و گسترش زبان و فرهنگ عربی در این دوره بسیار عمیق، دامنه‌دار و گسترده بود و نویسندگان، شاعران و دانشمندان ایرانی با شیفتگی نگارش به زبان عربی را مایهٔ افتخار می‌شمردند.

ثعالبی تقریباً ۳ جلد از کتاب *یتیمه‌الدهر* را به شاعران ایرانی عربی‌سرا در سده ۴ق اختصاص داده و شرح حال حدود ۱۰۰ شاعر ایرانی را با نمونه‌هایی از اشعار عربی آنان آورده است، که خود به بهترین وجه بیانگر نفوذ و انتشار زبان و ادبیات عربی در سده ۴ق در سراسر ایران و به خصوص نواحی مرکزی و شرقی ایران است. این شاعران مسلماً با زبان فارسی نیز آشنایی داشته‌اند. ثعالبی خود در شرح حال چند تن از آنان به این امر اشاره کرده و آنان را «ذولسانین» معرفی کرده است. علاوه بر شاعران، بزرگانی چون ابن‌عمید، صاحب بن عباد (وفات: ۳۸۵ق)، ابوحنیفان توحیدی (وفات: ۴۴۱ق) حمزه اصفهانی، ابوعلی مسکویه (وفات: ۴۲۰ق)، ابن سینا و ابوریحان بیرونی (وفات: ۴۴۰ق) نیز تقریباً در همان روزگار و در همان نواحی می‌زیسته‌اند، و بیشتر آثار خود را به زبان عربی نگاشته‌اند.

یکی از عوامل مهم که سبب گسترش زبان عربی از سده ۳ق به بعد در شهرها و مناطق مختلف ایران شد، حمایت حاکمان و امیران از زبان عربی بود. در دوره طاهریان عبدالله بن طاهر نسبت به زبان عربی تعصب بسیار داشت و خود شعر عربی می‌گفت.<sup>۲۱۹</sup> به روایتی چون نسخه‌ای کهن از کتاب *وامق و عنرا* را در نیشابور به وی تقدیم داشتند، گفت: ما قرآن می‌خوانیم و نیازی به این کتاب‌ها نداریم. کلام خدا و احادیث ما را کفایت می‌کند. پس دستور داد تا آن کتاب را به آب انداختند و هر جا در قلمرو خاک او کتابی به فارسی بود نابود کردند.<sup>۲۲۰</sup>

همچنین آل بویه (حکومت: ۳۲۲-۴۴۸ق) که بیش از یک قرن بر بغداد و بخش‌های بزرگی از ایران حکومت کردند، در ترویج زبان و ادبیات عربی تأثیر فراوان داشتند. حضور وزیران فرهیخته‌ای چون ابن‌عمید، ابن‌سعدان و صاحب بن عباد در دربار آنان و حمایت بی‌دریغ ایشان از زبان و فرهنگ عربی باعث پدید آمدن آثار علمی بسیاری به زبان عربی در زمینه‌های گوناگون شد که از مهم‌ترین منابع شعر و ادب عربی در سده ۴ و ۵ق به شمار می‌رود. *الاعانی* تألیف ابوالفرج اصفهانی (وفات: ۳۵۶ق) در حقیقت دایرةالمعارفی است مشتمل بر اشعار، حکایات و روایات ادبی و تاریخی و شرح حال موسیقی‌دانان؛ خنیاگران و شاعران بزرگ از عصر جاهلی تا پایان سده ۳ق که ارزش تاریخی و ادبی فراوان دارد. *الفهرست* نخستین منبع کتابشناسی از

ابن‌الندیم، *تجارب‌الامم* تألیف ابوعلی مسکویه همه در همین دوران تألیف شده‌اند. به علاوه نویسندگانی چون ابوحنیفان توحیدی، ابوعلی فارسی، ابوعبید جوزجانی، تنوخی، ثعالبی و صابی مؤلف کتاب *التاجی* که نمایندگان ادب و فرهنگ عربی در سده ۴ و ۵ق به شمار می‌روند، همه در قلمرو آل بویه می‌زیستند و از حمایت آنان برخوردار بودند. با اینکه این نویسندگان همه ایرانی‌اند اما هیچ‌کدام اثری به زبان فارسی تألیف نکرده‌اند و حتی آنچه درباره تاریخ ایران و پادشاهان ایرانی نیز نوشته‌اند، به زبان عربی است. مانند محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ق *تاریخ قم* را برای فخرالدوله و وزیرش صاحب بن عباد به عربی نوشت و صابی کتاب *التاجی* را به فرمان عضدالدوله تألیف کرد. جالب اینکه از میان امیران آل بویه ظاهراً تنها عضدالدوله، عزالدوله، تاج‌الدوله و خسرو بن فیروز زبان عربی را می‌دانسته و اشعاری نیز به عربی داشته‌اند<sup>۲۲۱</sup> و بقیه آنان با زبان عربی آشنایی نداشته و بی‌تردید به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند<sup>۲۲۲</sup>.

از جمله علاءالدوله کاکویه حاکم اصفهان را می‌توان نام برد که به فرمان او، جوزجانی رساله‌ی *حی بن یقظان* از ابن‌سینا را از عربی ترجمه کرد و ابن‌سینا *دانشنامه‌ی علایی* را برایش به فارسی نگاشت. به گفته شهردان بن ابی‌الخیر در *نزهت‌نامه‌ی علایی* چون علاءالدوله زبان عربی نمی‌دانست ابوعلی سینا را گفت «اگر علوم اوایل پارسی بودی، می‌توانستی دانستن» و از این رو ابوعلی سینا *دانشنامه‌ی علایی* را برایش به فارسی نوشت و چون «بپرداخت و بر او عرضه کرد از آن هیچ در نتوانست یافتن»<sup>۲۲۳</sup>. با این حال در دوره آل بویه زبان، شعر و ادبیات عربی به‌خصوص در مغرب ایران به طرز درخشانی شکوفا گردید و جالب اینکه بسیاری از آداب و سنن و آیین‌های کهن ایرانی چون جشن‌های نوروز و مهرگان و مراسم تاج‌گذاری همه در قالب زبان عربی درآمد و به قصاید شاعران این دوره راه یافت. در *یتیمه‌الدهر* ثعالبی شاعران بسیاری را می‌توان یافت که اشعاری در وصف مهرگان و نوروز به نام «نوروزیه» سروده‌اند. حتی برخی از فرمانروایان آل بویه نام شاهنشاه بر خود نهادند و تبارنامه‌هایی که به پادشاهان ساسانی می‌رسید، برای خود بر ساختند<sup>۲۲۴</sup>. صاحب بن عباد از وزیران و دبیران فرهنگ‌دوست و عربی‌نویس نمونه بارز عربی‌گرایی در دربار آل بویه است. وی از ادیبان و سخنوران بلندپایه در زبان و ادب عربی به‌شمار می‌رود و علاوه بر رسایل و اشعار، کتاب‌های بسیاری از جمله لغت‌نامه

بزرگی به نام *المحیط* در ۷ جلد به زبان عربی نگاشته است. در زمان وزارت او شاعران و نویسندگان عربی گوی چه ایرانی و چه عرب به امید برخورداری از پاداش‌های او از نقاط مختلف به دربار وی سرزیر می‌شدند و در مجالس شعر و ادب وی به طبع آزمایی پرداخته، جوایز کلان از او دریافت می‌کردند. چنان که ثعالبی بخشی بزرگ از *یتیمه‌الدهر* را به شرح حال شاعرانی که مورد حمایت وی بوده‌اند، اختصاص داده است. اما شاعران پارسی‌گوی چون منطقی رازی و سرخسی هیچ‌گاه مورد توجه وی نبودند. ابن عمید (وفات: ۳۵۹ق) از دیگر وزیران فرهیخته ایرانی و شیفته زبان و ادب عربی در دربار آل بویه است که در نثر عربی صاحب سبک است و او را جاحظ ثانی لقب داده‌اند<sup>۲۲۵</sup> و در زمینه رساله‌نویسی او را همسنگ عبدالحمید کاتب دانسته گفته‌اند فن نگارش عربی با عبدالحمید آغاز و به ابن عمید ختم شد<sup>۲۲۶</sup>. به هرروی حمایت و تشویق امیران آل بویه همچون عزالدوله بختیار و عضدالدوله و وزیرانی عربی دوست چون صاحب بن عباد، ابن عمید و ابن سعدان از شاعران و نویسندگان عربی نویسن، نشر و نفوذ فرهنگ عرب را در سرزمین‌های شرقی به شکل بارزی تقویت کرد و درخشان‌ترین دوره تمدن اسلامی را در سده ۴ق پدید آورد<sup>۲۲۷</sup>.

روزگار دولت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر نیز فرهنگ عربی درخشانی پدید آورد که ادامه نفوذ آن پس از انقراض این سلسله اثر ثمربخشی در فرهنگ عصر غزنوی داشت. به ویژه از این جهت که بسیاری از صاحب‌منصبان و دبیران سلاطین غزنوی خدمت دیوانی خود را در بخارا یا دستگاه والیان سامانی در خراسان آغاز کرده بودند<sup>۲۲۸</sup>. اگر آل بویه به زبان و ادب عربی اهمیت فراوان می‌دادند، سامانیان هم از زبان عربی و هم از زبان و ادب فارسی حمایت می‌کردند. در همین روزگار که غرب ایران و برخی از مناطق مرکزی تحت نفوذ و سیطره کامل زبان و فرهنگ عربی قرار داشت و به گفته مقدسی (وفات: ۳۹۰ق) که در اواخر سده ۴ق از ایران دیدن کرده، در سراسر سرزمین‌های اسلامی علمای قلمرو سامانیان شیواترین زبان عربی را داشته‌اند<sup>۲۲۹</sup>. جاحظ در *البیان والتبیین*<sup>۲۳۰</sup> اشاره دارد که مردم خراسان با اینکه به زبان عربی با فصاحت و اعراب دقیق سخن می‌گویند، از الفاظی که به کار می‌برند، فهمیده می‌شود که خراسانی‌اند. در روایتی از یاقوت آمده است که احمد بن علویه



شاعر اصفهانی (وفات: حدود ۳۱۰ق) قصاید بسیاری به زبان عربی داشته است از جمله الفیه‌ای درباره غدیر خم که به گفته حمزه اصفهانی چون آنرا بر ابوحاتم سجستانی در بصره عرضه کردند، ابوحاتم با حیرت و اعجاب گفت: یا اهل البصره غلبکم اهل اصبهان: ای مردم بصره اصفهانیان (در سرودن شعر عربی) بر شما برتری یافتند. به گفته یعقوبی در *البلدان* در اواخر سده ۳ق در فارس ۳ زبان رایج بوده است: ۱. فارسی که زبان محاوره مردم بوده و اهالی فارس همه به آن سخن می‌گفتند ۲. پهلوی که کتاب‌های تاریخ ایران و نامه‌های زردشتیان به آن نوشته می‌شد و برای عامه مردم قابل فهم نبود ۳. عربی که زبان مکاتبات و رسایل دیوانی بود<sup>۲۳۱</sup>. شاید به همین دلیل بود که شاعری عرب‌زبان مانند متنبی به هنگام بازگشت از خدمت صاحب بن عباد در شعب بوان از توابع فارس خود را در میان فارسی‌زبانان غریب دیده و از اینکه نمی‌توانسته بدون مترجم با مردم آنجا سخن گوید، در ابیاتی زبان به شکوه و گلایه گشوده است<sup>۲۳۲</sup>.

از اقدامات ارزشمند سامانیان ترجمه تفسیر طبری است، که کاری سخت درخور اهمیت بود و نقطه عطفی در تاریخ زبان فارسی و فرهنگ اسلامی به‌شمار می‌رود. چنان‌که پیشتر اشاره کردیم از زمانی که کار فتح ایران یکسره شد، ایرانیان مصرانه بر آن بودند که تعالیم اسلام را به زبان فارسی بیاموزند و حتی نماز را به فارسی بخوانند و در آغاز تا اندازه‌ای در این کار توفیق یافتند. برخی فقها مانند ابوحنیفه فتوا دادند که جایز است نماز و برخی عقود اسلامی به فارسی خوانده شود<sup>۲۳۳</sup>. اما عرب‌ها که تعالیم و احکام اسلام را جز در سایه زبان عربی بر نمی‌تافتند، با گذشت زمان نه تنها تعالیم و عبادات اسلامی بلکه تدوین علوم و معارف اسلامی را نیز به زبان عربی محدود ساختند. از همین‌رو، ایرانیان تا مدت‌ها دست به ترجمه قرآن نزدند و چون منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶ق) که زبان عربی را به دشواری می‌فهمید، خواست تفسیر طبری را به فارسی برگرداند، ناچار شد از علمای ماوراءالنهر استفتا کند. هنگامی که آنان فتوا دادند که «روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی مرآن کس را تازی نداند»<sup>۲۳۴</sup>. امیر سامانی گروهی از دانشمندان را گرد آورده بفرمود تفسیر طبری را به فارسی ترجمه کردند. گذشته از اینکه این اثر ارزشمند از ذخایر زبان فارسی به شمار می‌رود

و در تاریخ زبان فارسی و فرهنگ اسلامی اهمیت فراوان دارد، منصور بن نوح با ترجمه این اثر، جوی را که از روزگار فتح ایران علیه زبان فارسی ساخته بودند، درهم شکست و دست نویسندگان را باز گذاشت تا تألیفات خود را در علوم قرآنی به فارسی بنگارد و همین روش خردمندانه باعث شد تا زبان فارسی علاوه بر زبان شعر و ادب که در این دوره شکوفا شده و رونقی دوباره یافته بود، در علوم اسلامی نیز جلوه‌گر شود و در قلمروی وسیع به سرزمین‌های چین و خاور دور نیز نفوذ کند.<sup>۲۳۵</sup>

با همه توجهی که امیران سامانی به ترویج زبان و ادب فارسی داشتند، زبان عربی نیز در قلمرو آنان به عنوان زبان دیوانی و مکاتبات و حتی زبان علمی رواج داشت. خوارزمی (وفات: ۳۸۷) کتاب *مفاتیح العلوم* را برای عبدالله احمد عتبی وزیر نوح بن منصور سامانی به عربی نوشت و کتاب *تاریخ بخارا* که اینک ترجمه فارسی آن در دست است، اصل آنرا ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۶-۳۴۸ق) در ۳۳۲ق برای نوح بن نصر سامانی به عربی تألیف کرده بود. همچنین سکه‌هایی که از این دوره بر جای مانده و در شهرهای مختلف خراسان و ماوراءالنهر ضرب شده، همه به زبان عربی است.<sup>۲۳۶</sup>

باروی کار آمدن غزنویان و اضمحلال دولت سامانی زبان فارسی تا حدی حامیان خود را از دست داد و زبان عربی رونقی دوباره یافت و تا حدی زبان فارسی را تحت الشعاع قرار داد. نقش سلطان محمود در تشویق فراگیری زبان عربی ظاهراً بیشتر به عنوان حامی و ولی نعمت علما بود تا دانشمند یا هنرمندی خلاق. به گفته بیرونی وی زبان عربی را خوش نمی‌داشت و از آن چیزی نمی‌دانست یا اندک می‌دانست.<sup>۲۳۷</sup> اما فرزندان وی در صناعات و علوم سنتی اسلامی آموزش کامل دیده بودند. بیهقی در شرح لشکرکشی به بلاد غور در سال ۴۰۱ق نقل می‌کند که مسعود و محمد فرزندان محمود هنگامی که در زمین داور [میان غور و سجستان] بر جای ماندند معلم خویش را همراه داشتند که اشعار متنبی و معلقه امرؤ القیس را به عبدالغفار جوان می‌آموخت.<sup>۲۳۸</sup> اما سلطان مسعود با زبان عربی در حد نوشتن و سخن گفتن آشنایی داشت. هواداران زبان عربی در این دوره دیگر نه عرب‌ها که دبیران ایرانی عربی‌نویس بودند که فارسی‌نویسی را کار افراد کم‌مایه می‌دانستند و برای رونق بازار خود به هواداری از

زبان عربی می‌پرداختند.

چنان که از سیرالملوک ثعالبی برمی‌آید در روزگار سلطان محمود آموختن زبان عربی را در مکتبخانه‌ها و از کودکی آغاز می‌کردند و برای تمرین ادب عربی نامه‌های عربی را که به قلم دبیران مشهور نوشته شده بود، به ایشان می‌آموختند<sup>۲۳۹</sup>. مدارس که در این دوره در کنار مساجد برپا شده بود، مهم‌ترین مراکز آموزش زبان و ادب عربی به شمار می‌رفتند؛ مانند مدرسه بیهقیه از امام ابوالحسن محمد بیهقی (وفات: ۳۲۴ق) در نیشابور که مشاهیری چون امام‌الحرمین جوینی (وفات: ۴۷۸ق) و امام محمد غزالی در آن تحصیل کرده بودند، و مدرسه سعدیه از امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی والی خراسان که در اواخر سده ۴ق در نیشابور از مراکز عمده زبان و فرهنگ عربی و مرکز تجمع دانشمندان و دانش‌پژوهان بود. در این مدارس علاوه بر علوم قرآنی، طالبان علم با اشعار شاعران بزرگ عرب و آثار ادبی آشنا می‌شدند<sup>۲۴۰</sup>.

در اواخر سده ۴ و اوایل سده ۵ق علاوه بر دبیران و دیوانسالاران با خیل بی‌شماری از دانشمندان، مورخان و نویسندگان ایرانی روبه‌رو می‌شویم که از چهره‌های تابناک و جاویدان علم و ادب و فرهنگ ایران به‌شمار می‌روند و آثاری را به هر دو زبان فارسی و عربی تألیف کرده‌اند. ابن سینا که بیشتر آثارش به عربی است *دانشنامه‌ی علایی* را به فارسی تألیف کرد. ابوریحان بیرونی در کنار آثار ارزشمندی که به زبان عربی دارد کتاب *التفهیم* را به فارسی نگاشت<sup>۲۴۱</sup>. یعقوب بن احمد نیشابوری نخستین فرهنگ عربی-فارسی را تألیف کرد. نمونه‌هایی از این دست تصویر روشنی از جایگاه زبان فارسی و عربی در سده ۵ق در ایران به‌دست می‌دهد و بیانگر آن است که در بیشتر مناطق ایران زبان عربی و فارسی در میان نویسندگان و دانشمندان رواج داشته است، هرچند کفه ترازو به‌خصوص در زمینه کتاب‌های علمی از قبیل پزشکی، نجوم و ریاضیات بیشتر به سوی زبان عربی می‌چربد. باخرزی (وفات: ۴۶۷ق) با آنکه خود به فارسی شعر می‌گفت<sup>۲۴۲</sup> ۳ جلد از کتاب *دمیه‌التقصر* را به شاعران ایرانی عربی‌سرا اختصاص داده است که در سده ۵ق در نواحی مختلف ایران از جمله اصفهان، خراسان، فارس، خوزستان، کرمان و آذربایجان می‌زیستند و بیشترشان ذولسانین بودند و غالباً مانند مهیار بن مرزویه<sup>۲۴۳</sup> و دیسم بن شادکویه<sup>۲۴۴</sup> نام‌های خالص ایرانی دارند.

همان گونه که کتاب *یتیمه الدهر* (بخش ایران) بیشتر به اشعار شاعرانی پرداخته که با صاحب بن عباد در ارتباط بوده و یا در مدح او شعر گفته‌اند، بخش اعظم کتاب *دمیه القصر* به مدایحی که برای نظام‌الملک سروده شده، اختصاص یافته است. در همین روزگار مافروخی در کتاب محاسن اصفهان (تألیف بین سال‌های ۴۶۵ تا ۴۸۵ ق/ ۱۰۷۳ تا ۱۰۹۲ م) شماری از شاعران پارسی‌گوی و عربی‌سرای اصفهان را آورده است.

اینکه دانشمندانی چون ابن‌سینا یا ابوریحان بیرونی (وفات: ۴۴۰) بیشتر آثارشان را به زبان عربی تألیف کرده‌اند و یا ثعالبی و باخزری شرح حال و اشعار شاعران عربی‌سرای را گردآورده‌اند، دلیل بر بی‌اعتنایی آنان به زبان و فرهنگ فارسی نیست، برعکس بیشتر آنان شیفته فرهنگ و سنت‌های ایرانی بوده‌اند. ابوریحان بیرونی با تألیف *الصیدنه* و به‌خصوص تلاش وی برای معادل‌یابی نام داروها در زبان فارسی خدمت شایانی به زبان فارسی کرد. وی ابن‌قتیبه را به سبب تألیف کتابی درباره برتری عرب بر عجم، مغرض، نادان و بی‌انصاف معرفی می‌کند و قتیبه بن مسلم باهلی را به باد انتقاد و دشنام گرفته که به گفته او آثار فرهنگ و تمدن ایرانی را در خراسان و خوارزم نابود ساخته است.<sup>۲۴۵</sup> بنابراین عبارت معروف: «اگر کسی به عربی مرا هجو کند بهتر از آن است که به فارسی مدحم گوید»<sup>۲۴۶</sup> و نیز آنچه در انتقاد از زبان فارسی و اخبار پادشاهان ایران با لحنی تند و تعصب‌آمیز از وی نقل شده<sup>۲۴۷</sup> اندکی تردیدآمیز به نظر می‌رسد و بعید است از آن دانشمندی فرهیخته، منصف و فرهنگ‌دوست چون ابوریحان باشد. چه بسا این عبارات را ناسخان و کاتبان به کتاب افزوده باشند. به‌خصوص که کاتب صیدنه معروف به دیودست که مرحوم زریاب‌خویی در مقدمه صیدنه شرح حالی مبسوط از وی ارائه کرده مورد اعتماد نبوده است.

تردیدی نیست که چهره‌های درخشانی چون ثعالبی، ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی و صدها تن از دانشمندان ایرانی در این دوره آثار علمی خود را به عربی نوشته‌اند تا برای طیف وسیع‌تری از مسلمانان و دانشمندان جهان آن روز قابل فهم و درک باشد. گروهی از این دانشمندان همچون ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی از زبان عربی به‌عنوان ابزاری برای انتقال علوم مختلفی همچون طب، فلسفه، نجوم و ریاضی بهره گرفته‌اند و توانمندی‌های ایرانیان در این دانش‌ها را به جهانیان نشان داده‌اند، گروهی دیگر همچون

باخزری در *دمیة القصر*، ثعالبی در *یتیمۃ الدهر* و عمادالدین اصفهانی در *خریده/القصر* با گردآوردن اشعار صدها شاعر ایرانی عربی سرا خواسته یا ناخواسته عربی‌دانی و برتری ایرانیان در شعر و ادب و فرهنگ را به رخ جهانیان کشیده‌اند. بنابراین نمی‌توان عربی‌نویسان این دوره را مورد سرزنش قرار داد و یا آنان را فارسی‌ستیز دانست و برعکس باید کار آنان را نوعی خدمت به فرهنگ ایرانی تلقی نمود.

جالب توجه است که درست در سده ۴ و ۵ق که نقطه اوج گرایش ایرانیان به زبان عربی است، شاعرانی چون رودکی (وفات: ۳۲۹ق)، شهید بلخی (وفات: ۳۲۵ق)، دقیقی بلخی و مسعودی مروزی، نخستین کسی که به نظم حماسه‌های ملی ایرانیان پرداخت<sup>۲۴۸</sup> شعر فارسی را انسجام بخشیدند و اندکی بعد فردوسی، کسایی، منوچهری دامغانی، فرخی و عنصری آنرا به اوج پختگی و استواری رسانیدند و شاهکارهای بزرگ فارسی را خلق کردند. در همان زمان که نیشابور مرکز فقه و حدیث و کانون زبان و ادبیات عربی به شمار می‌رفت و منزلگاه عربی‌نویسانی چون ابوبکر خوارزمی و بدیع‌الزمان همدانی و صدها دانشمند و شاعر و فقیه و محدثی بود که جز به زبان عربی نمی‌نوشتند، در فاصله‌ای نه چندان دورتر از آن در طوس سه حماسه بزرگ فارسی توسط شاعران توانمند یعنی دقیقی، اسدی طوسی و فردوسی – سراینده *شاهنامه* بزرگ‌ترین منظومه حماسی ایران (در ۴۰۱ یا ۴۰۲ق) – به ظهور رسید. ضمن آنکه نواحی مرکزی و غرب ایران را نیز نباید از یاد برد. ابن‌سینا در همین روزگار *دانشنامه‌ی علایی* را در اصفهان به فارسی نوشت و آنرا به *علاءالدوله* کاکویه تقدیم کرد. ثعالبی در *یتیمۃ الدهر* ده‌ها شاعر ایرانی از نواحی مختلف ایران از جمله ری، مرو و نیشابور و شهرهای مرکزی را نام برده است که به زبان عربی و فارسی شعر می‌سرودند، از جمله ابومنصور قسیم بن ابراهیم قائنی ملقب به بزرجمهر<sup>۲۴۹</sup> ابوصالح سهل بن احمد نیشابوری<sup>۲۵۰</sup>، ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی<sup>۲۵۱</sup>، ابوالفضل یوسف بن محمد رازی<sup>۲۵۲</sup> و ابوالفضل سکری مروزی که به گفته ثعالبی شیفته ترجمه امثال فارسی به عربی بوده است<sup>۲۵۳</sup>. علاوه بر این، کتاب‌هایی که در این دوره به زبان فارسی نوشته شده‌اند. همچون *حدود العالم* از مؤلفی ناشناس در حدود ۳۵۰ق/۹۶۱م)، *الابنیه عن حقایق الادویه* از ابومنصور موفق هروی، *تاریخ بلعمی* از ابوعلی بلعمی و نیز ترجمه‌های

قرآن مانند ترجمه تفسیر طبری<sup>۲۵۴</sup> همه بیانگر آن است که زبان فارسی و عربی در این روزگار در مجامع علمی در کنار هم و به طور مسالمت‌آمیز در مناطق مختلف ایران رواج داشته است. اما به تأیید منابع از جمله *احسن‌التقاسیم* (چنانکه ذکر شد) و به خصوص سفرنامه‌ها عامه مردم ایران همچنان به فارسی سخن می‌گفتند<sup>۲۵۵</sup>. روایت قفطی درباره جبرائیل بن عبیدالله بن بختیشوع (وفات: ۳۹۶ق) پزشک معروف، خود بیانگر این معنی است. به گفته وی چون جبرائیل زبان فارسی را نیکو می‌دانست برای مداوای بیماران او را به مناطق مختلف روانه می‌کردند<sup>۲۵۶</sup>. سده ۵ق سلجوقیان با عنایتی که به ترویج دین اسلام داشتند تا اندازه‌ای باعث انتشار و رواج بیشتر زبان عربی شدند. با این همه البارسلان که توجهی خاص به زبان فارسی داشت دستور داد همه دفترها و دواوین به فارسی نوشته شود<sup>۲۵۷</sup> توجه سلجوقیان و غزنویان به زبان فارسی باعث پدید آمدن آثار منثور و منظوم بسیاری شد. به عنوان نمونه از تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی می‌توان یاد کرد. بیهقی در تاریخ خود گاه به ابیاتی از اشعار شاعران عرب‌زبان همچون ابوالعتاهیه، ابونواس، ابوتمام، بحتری، ابن‌رومی، ابیوردی و متنبی استشهاد کرده (۶ بار از متنبی) که خود گواه سرعت انتشار اشعار عربی و جای‌گیری آنها در اذهان ادبای ایرانی است<sup>۲۵۸</sup>. گرایش به زبان عربی طی سده ۵ و ۶ق فراز و نشیب بسیار دارد. با اینکه شاعران برجسته‌ای همچون اسدی طوسی (وفات: ۴۶۵ق)، ناصر خسرو (وفات: ۴۸۱ق)، عمر خیام (وفات: ۵۱۷ق)، امیر معزی (وفات: ۵۲۰ق)، سنایی (وفات: ۵۴۵ق)، انوری (وفات: ۵۸۵ق)، ابوالفضل بیهقی (وفات: ۴۷۰ق) و شیخ عبدالله انصاری (وفات: ۴۸۰ق) بهترین نمونه‌های شعر و نثر فارسی را پدید آوردند، اما زبان عربی همچنان زبان علمی و مذهبی به شمار می‌رفت و بسیاری از نویسندگان و دانشمندان آثار خود را به زبان عربی تألیف می‌کردند که از میان آنان زوزنی شارح معلقات، حریری صاحب *مقامات*، میدانی نیشابوری نویسنده امثال و حکم عربی، زمخشری مؤلف *الکشاف* در تفسیر قرآن و *المفصل* در نحو، طوسی مؤلف *الفهرست والاستبصار* و طبرسی صاحب *مجمع‌البیان* در تفسیر قرآن را می‌توان نام برد. با نگاهی به کتاب‌هایی چون *القند فی ذکر علماء سمرقند* و *خریده‌القصر* از عماد اصفهانی، تعداد بی‌شماری از دانشمندان و شاعران ایرانی را می‌توان یافت که در

سده‌های ۵ و ۶ق آثار و اشعار خود را به زبان عربی نوشته‌اند. در این دوره زبان فارسی که پیش از این منحصر به شعر و ادب و تاریخ بود، به تدریج پا به عرصه علوم و فلسفه نیز نهاد. چنان که ناصر خسرو *زاد‌المسافرین* را در حکمت نظری، امام محمد غزالی *کیمیای سعادت* را در حکمت عملی، اسماعیل بن حسین جرجانی *ذخیره خوارزمشاهی* را در طب و ادویه، رشید وطواط *حدایق‌السحر* را در صنایع شعری، نظام‌الملک *سیاست‌نامه*، رادویانی *ترجمان‌البلاغه* را در علم بدیع و ابوالفتوح رازی *تفسیر روض‌الجنان و روح‌الجنان* را به فارسی نگاشتند<sup>۲۵۹</sup> و در حدود ۵۰۰ق محمد میهنی کتابی به نام *دستور دبیری* به فارسی تدوین کرد.

در این دوره در مدارس نظامیه که به دستور نظام‌الملک در شهرهای نیشابور، بلخ، هرات، اصفهان و از همه مهم‌تر بغداد تأسیس شده بود، علوم اسلامی به‌هر دو زبان فارسی و عربی تدریس می‌شد. این مدارس از یک‌سو در ترویج زبان و ادب عربی و از سوی دیگر در رشد و شکوفایی زبان و ادبیات فارسی نقشی مهم داشتند و کسانی چون انوری، ظهیر فاریابی در نظامیه نیشابور و رشید وطواط در نظامیه بلخ تحصیل کرده بودند.<sup>۲۶۰</sup>

شاید قطب‌الدین شیرازی شاگرد خواجه نصیر آخرین حلقه از مؤلفان کتاب‌های علمی باشد که آثاری به عربی از آنان باقی مانده است، و از آن پس بیشتر کتاب‌های علوم به فارسی نوشته شده‌اند تا عربی. از اواخر سده ۵ و اوایل سده ۶ق زبان فارسی شکوفایی بیشتر یافت و به تدریج زبان عربی را تحت‌الشعاع قرار داد. کثرت کتاب‌هایی که در این دوره به فارسی نوشته شد و نیز کتاب‌هایی که از عربی به فارسی برگردانده شد، به خوبی بیانگر این معنی است. از جمله *کلیله و دمنه* را نصرالله منشی به حکم بهرامشاه (۵۴۷ق) و *جهان‌دانش* را شرف‌الدین محمد مسعودی مروزی در ۵۴۹ق به فارسی ترجمه کردند. به علاوه نویسندگان و مترجمان در مقدمه بیشتر آثار خود صریحاً و یا تلویحاً به گسترش و فراگیری زبان فارسی و عدم رغبت مردم به زبان عربی در این دوره اشاره دارند، چنان که ابونصر احمد بن محمد بن نصر که *تاریخ بخارا* را در ۵۲۲ق به فارسی ترجمه کرده است در مقدمه کتاب به صراحت می‌گوید که فهم کتب تازی برای مردم دشوار شده و «بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت ننمایند».<sup>۲۶۱</sup>

نصرالله منشی نیز در دیباچه کلیله و دمنه از عدم تمایل مردم به زبان عربی یاد کرده است و سبب ترجمه آنرا این گونه بیان می کند که: «... چون رغبت مردمان از مطالعه کتب تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود... بر خاطر گذشت تا آنرا ترجمه کرده آید». همچنین محمد بن ابوالبرکات نیشابوری (حدود ۴۹۰ق) در مقدمه جواهرنامه نظامی می گوید که آنرا به فارسی نوشته تا فایده آن تمام باشد. مؤلف کتاب کیهان شناخت (در احکام نجوم) نیز در مقدمه کتاب آورده است که این کتاب به فارسی نگاشتم تا فایدهش بیشتر باشد.

از سده ۶ق به بعد زبان و ادبیات عرب در ایران به تدریج از رونق افتاد و جذابیت و محبوبیت خود را از دست داد. مثلاً نظامی عروضی (وفات: ۵۵۰ق) مقاله دوم از کتاب چهارمقاله را به شعر اختصاص داده است، اما هیچ اشاره‌ای به اشعار عربی ندارد و از شاعران عرب یا عربی سرایان ایرانی نامی نمی برد. جالب اینکه وی در مقاله اول در ماهیت دبیری چون شرایط دبیر و ویژگی های او را برمی شمارد به عربی دانی دبیر که مانند یک سده پیش دانستن زبان عربی را از شرایط دبیری می دانسته اند، اشاره‌ای نمی کند. او می گوید که دبیر باید که مطالعه اشعار عجم از جمله اشعار رودکی و فردوسی و عنصری را فرو نگذارد و تنها توصیه می کند که کاتبان باید قرآن رانیک بدانند و به خواندن مقامات و اشعاری ابیوردی و متنبی و غزی عادت کنند.<sup>۲۶۲</sup>

سلاطین سلجوقی که در آغاز حامی زبان عربی بودند، به تدریج و به تشویق وزیران و کارگزاران ایرانی خود، به حمایت از زبان فارسی برخاستند. به گفته ابن بی بی «علم علم در ایام ایشان عالی و سحر شعر غالی بود»<sup>۲۶۳</sup>. غیاث الدین کیخسرو که راوندی کتاب راحة الصدور را برای وی تألیف کرد و نیز برادرش ملک ناصرالدین برکیارق هر دو از دوستداران شعر و ادب فارسی بودند و در سرودن اشعار فارسی شهرت داشتند.

در روزگار خوارزمشاهیان دواوین و مکاتبات رسمی به دو زبان عربی و فارسی بود. اما در زمینه علوم و شعر و ادب زبان فارسی بر عربی غالب بود و شاعران پارسی گوی بسیاری در این دوره به خصوص در خراسان، آذربایجان و ماوراءالنهر ظهور کردند که خاقانی و نظامی گنجوی از معروف ترین آنان به شمار می روند. متقابلاً در این دوره به



استثنای رشید وطواط صاحب *حدایق السحر*، منشی و شاعر دربار اتسز بن قطب‌الدین خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ق) که به فارسی و عربی شعر می‌سرود<sup>۲۶۴</sup>، به‌ندرت به شاعران دوزبانه که اشعاری به فارسی و عربی داشته باشند، برمی‌خوریم. به روایت ابن‌تغری بردی سلطان محمد خوارزمشاه با اینکه ظاهراً با زبان عربی آشنا بود، در ۶۱۴ق به هنگام لشکرکشی به بغداد از روی فخر فروشی با فرستادهٔ خلیفه الناصر لدین‌الله با واسطهٔ مترجم سخن می‌گفت<sup>۲۶۵</sup>. این روایت بیانگر بی‌اعتنایی خوارزمشاهیان به زبان عربی و ارج نهادن آنان به زبان فارسی است و نشان می‌دهد که آنان زبان فارسی را زبان رسمی دربار خود می‌دانستند. ضمن آنکه لحن ابن‌تغری بردی به گونه‌ای است که گویی سلطان محمد خوارزمشاه سخن گفتن به عربی را به نوعی تحقیر می‌شمرد و در شأن و منزلت خویش نمی‌دید.

#### ه- زبان و ادبیات عربی در ایران پس از حملهٔ مغول

با هجوم مغول‌ها به ایران شهرهای ماوراءالنهر تا ری و قم و کاشان و همدان و آذربایجان همه ویران شد و علما و دانشمندان یا به قتل رسیدند و یا از ایران گریختند و رهسپار آسیای صغیر و هندوستان شدند. مساجد و مدارس بسیاری از میان رفت و بناهای فرهنگی و کتابخانه‌ها و مراکز علمی غارت و ویران شد<sup>۲۶۶</sup>. عطاملک جوینی که خود شاهد این اوضاع بوده در *تاریخ جهانگشا* می‌گوید: «به سبب تغییر روزگار... مدارس درس مندرس و معالم علم منطمس گشته و طبقهٔ طلبهٔ آن در دست لگدکوب حوادث، پایمال زمانهٔ غدار و روزگار مکار شدند»<sup>۲۶۷</sup>. ابن‌خلدون نیز تصریح دارد که با حملهٔ مغولان زبان عربی در عراق و خراسان و بلاد فارس و ماوراءالنهر از میان رفت و از آن پس کتاب‌های علوم به زبان فارسی تألیف و تدریس می‌شد<sup>۲۶۸</sup> و جالب اینکه به گفتهٔ قلقشندی در این روزگار دبیران و کاتبان حتی در بغداد ناگزیر باید زبان فارسی را می‌دانستند چون زبان فارسی در آنجا بر عربی غلبه داشته است<sup>۲۶۹</sup>.

در این دوره زبان فارسی به همراه مهاجران ایرانی به کشورهای همجوار و شبه‌قارهٔ هند راه یافت. ضمن آنکه نثر فارسی از صنایع بدیعی و واژگان عربی آکنده شد و واژه‌های دخیل عربی در فارسی - همان گونه که از عبارات *تاریخ جهانگشا* پیداست -

افزایش چشمگیری یافت به گونه‌ای که نسبت واژه‌های عربی در فارسی در سده ۶ق به حدود ۵۰ درصد رسید.<sup>۲۷۰</sup>

در ۹۴ق چون غازان خان به اسلام گروید و مذهب تشیع اختیار کرد، دستور داد معابد و بتخانه‌هایی را که فرزندان هولگو در ایران ساخته بودند، به مدارس و مساجد تبدیل کردند و پس از حدود ۷۰ سال دوباره زمینه برای شکوفایی علوم اسلامی مهیا شد.<sup>۲۷۱</sup> اما زبان و ادبیات عرب که در سده ۴ و ۵ق در ایران به اوج خود رسید، از آن پس به تدریج مقبولیت خود را در میان نویسندگان و دانشمندان از دست داد و در برابر زبان و ادبیات فارسی که البته تأثیر بسیاری از عربی پذیرفت، دیگر توان هم‌اوردی نداشت و به مرور منحصر به زبان دین، طبقه علمای و فقها و مدارس علمیه شد. باین حال بسیاری از دانشمندان آثارشان را به فارسی و عربی می‌نوشتند مانند خواجه نصیرالدین طوسی که *تنسوخ‌نامه* را به فارسی و *الکفایة فی علم‌الهیة* را به عربی نوشت. از عبارات وی در *اخلاق ناصری*<sup>۲۷۲</sup> چنین برمی‌آید که در سده ۷ق هنوز در میان اهل علم دانستن زبان عربی فضیلت به شمار می‌رفته است. وی مشکلات معینیه و نیز حل مشکلات معینیه را به فارسی و *تذکره فی علم‌الهیة* را به عربی نوشت و کتاب *صورالکواکب* از عبدالرحمان صوفی (قرن ۴ق) را به فارسی ترجمه کرد.

در سده ۸ق هرات، سبزوار، تبریز، شیراز، یزد و اصفهان از مهم‌ترین مراکز علم و ادب به شمار می‌رفتند. از نویسندگان عربی‌نویس این دوره سعدالدین تفتازانی مؤلف کتاب *مطول* و مختصر و شرح *تصریف زنجانی*، شریف جرجانی نویسنده صرف‌میر و فیروزآبادی صاحب *قاموس* را می‌توان نام برد.

در همین دوره محمد بن محمود نیشابوری *تفسیرالبصائر فی تفسیرالقرآن* را به فارسی نوشت.<sup>۲۷۳</sup> چنان‌که پیداست از آن پس نفوذ زبان و ادبیات عربی در ایران به تدریج کمتر و کم‌رنگ‌تر شد. تا اینکه در دوره صفویه شمار نویسندگان ایرانی که به عربی می‌نگاشتند به پایین‌ترین حد خود رسید. باین‌همه، هنوز در زمینه‌های فقه و کلام و فلسفه، زبان عربی پایگاهی نسبتاً استوار داشت.<sup>۲۷۴</sup> چنان‌که ملاصدرا (وفات: ۱۰۵۰ق) کتاب *الاسفار* و محمدباقر مجلسی (وفات: ۱۱۱۱ق) *بحارالانوار* را به عربی نوشت و تقریباً همه آثار شیخ بهایی به زبان عربی است. در این دوره کتاب‌های مذهبی و

دینی که پیش از این تقریباً همه به زبان عربی بود، برای تبلیغ و گسترش مذهب شیعه در میان عامه مردم به زبان فارسی نیز نوشته می شد تا برای همگان قابل فهم باشد.<sup>۲۷۵</sup> مجلسی *حلیه المتقین، حیات القلوب، زاد المعاد و حق الیقین* را به فارسی نگاشته است. در این دوره بر شمار مدارس دینی و مساجد افزوده شد. در مکتبخانه‌ها و مدارس دانش پژوهان نخست خواندن قرآن، خط و زبان فارسی و مقدمات زبان عربی و به خصوص صرف و نحو را فرا می گرفتند و پس از آموختن کتاب‌هایی چون *امثله و تصریف از ابن حاجب، الفیه ابن مالک و شرح جامی* اجازه می یافتند در سطوح بالاتر در مجالس درس استادان و مدرسان حاضر شوند و در این مرحله علاوه بر مغنی اللیب و مطول در صرف و نحو و معانی و بیان، کتاب‌های فقه شیعی مانند *اصول کافی، من لایحضره الفقیه، الاستبصار، الوسایل* از شیخ حر عاملی و بخش‌هایی از *بحار الانوار* در مدارس دینی و مساجد تدریس می شد.<sup>۲۷۶</sup>

در دوره قاجار نیز آموزش زبان عربی در ایران منحصر به مدارس دینی و حوزه‌های علمیه بود. نخست شاگردان در مکتبخانه‌ها خواندن قرآن و صرف و نحو عربی را از کتاب‌هایی چون *امثله و شرح آن و صرف میر فارسی و عوامل جرجانی و عوامل ملاحسن و صمدیه* آغاز می کردند و پس از *جامع المقدمات، شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک، شرح جامی در صرف و نحو و حاشیه ملا عبدالله و شرح شمسیه در منطق و سرانجام مغنی اللیب و مطول در معانی و بیان* را فرامی گرفتند<sup>۲۷۷</sup> و این روش با اندکی تغییر تاکنون در حوزه‌های علمیه پابرجاست.

آثاری نیز که در این دوره به عربی نوشته شده بیشتر در فقه و اصول و حدیث است. از عربی‌نویسان این دوره ملا مهدی نراقی (وفات: ۱۲۰۹ق) را می توان نام برد که در کاشان به تدریس و تألیف اشتغال داشته است، از مهم‌ترین آثار او به عربی ۳ کتاب در علوم اصول به نام‌های *مناهج الاصول، عین الاصول و مفتاح الاصول* و کتابی در فقه به نام *مستند الشیعه* است. کتابی نیز به نام *جامع السعادات* دارد که فرزندش ملا احمد نراقی (وفات: ۱۲۸۵ق) به دستور فتحعلی شاه خلاصه‌ای از آنرا به نام *معراج السعاده* به فارسی ترجمه کرده است.

## پی‌نوشت

۱. برای واژگان فارسی در اشعار جاهلی نک: آذرنوش  
راههای...؛ صادقی، علی‌اشرف، تکوین زبان...
۲. برخی از منابع کهن تعداد معلقات را ۱۰ و برخی ۱۴  
قصیده دانسته‌اند
۳. بسیاری از محققان این سبب نام‌گذاری را افسانه و مردود  
دانسته‌اند نک: طه حسین
۴. طبقات فحول الشعراء، ۴۶
۵. طه حسین، ۱۱۸-۱۲۴؛ نیز نک: بلاشر، ۲۶۹/۱-۲۷۰
۶. فصل ۸، بند ۷
۷. نیز نک: خطیبی، «بیت‌های...»، ۱۸
۸. ابونواس، ۳۵/۱
۹. بشار، ۲۷۳
۱۰. مورخان، اخبار این جنگ‌ها را با نام ایام‌العرب در آثار  
خود ثبت و ضبط کرده‌اند
۱۱. نک: زرین‌کوب، تاریخ مردم...، ۲۱۲، ۲۱۵
۱۲. جهشیاری، ۲۸
۱۳. نک: جاحظ، ۱
۱۴. نک: سوره تکویر/۷/۸۱-۸؛ وَ إِذَا الْمَوْءِدَةُ سَأَلَتْ بِأَى ذَنْبٍ  
قُتِلَتْ
۱۵. بلاذری، فتوح ...
۱۶. همان، ۱۸، ۷۲، ۱۱۸؛ محمدی، ۲۰۲/۱
۱۷. بلاذری، همان، ۹۵
۱۸. حمزه اصفهانی، سنی...، ۱۰۸-۱۱۰؛ دینوری، ۶۳-۶۴
۱۹. طبری، تاریخ...، ۶۱۱/۱؛ بلاذری، فتوح، ۳۴۴؛ علی،  
۱۷۴/۳-۱۷۵
۲۰. در منابع یونانی: برسابورا (Bersabora) نک:  
Paulys, XX(2)1724, cf. Paulys, XX(2)1725
۲۱. دینوری، ۴۹؛ مقدسی، مطهر، ۹۹/۴-۱۰۰؛ ثعالبی  
مرغنی، حسین، غرر اخبار...، ۵۲۹
۲۲. ابن‌فقیه، ۱۹۹
- Bosworth, 6
۲۳. ابن‌خردادبه، ۱۸؛ محمدی، ۲۴۴/۱-۲۴۵
۲۴. نک: یعقوبی، تاریخ، ۲۰۸/۱؛ مقدسی، مطهر، ۱۹۶/۳؛  
عزاوی، ۱۰۲/۱
۲۵. دینوری، ۵۴؛ صفوت، ۹۴/۱
۲۶. حمزه اصفهانی، سنی، ۸۲؛ دینوری، ۵۲، ۶۸
۲۷. شاهنامه فردوسی به حمایت انوشیروان از آل منذر و  
کارگزاران خود در حیره اشاره دارد:  
پیاده شد از اسب و بگشاد لب  
چنین گفت کاین مندرست از عرب  
بیامد که بیند مگر شاه را  
ببوسد همی خاک درگاه را  
چو بشنید منذر که خسرو چه گفت  
به رخساره خاک زمین را برفت  
جهاندیده منذر زبان برگشاد  
ز روم و ز قیصر همی کرد یاد  
بدو گفت اگر شاه ایران تویی  
نگهدار پشت دلیران تویی  
چرا رومیان شهریارى کنند  
به دشت سواران سواری کنند  
انوشیروان چون سخنان منذر را شنید، پادشاه روم را

- چنین پیغام داد که:  
 به قیصر بگو گر نداری خرد  
 ز رأی تو مغز تو کیفر برد  
 ز منذر تو گر داد یابی بس است  
 که او را نشست از بر هر کس است  
 چپ خویش پیدا کن از دست راست  
 چو پیدا کنی مرز جویی رواست  
 چو بخشنده بوم و کشور منم  
 به گیتی سرافراز و مهتر منم  
 همه آن کنم کار کز من سزد  
 نمانم که بادی بدو بر وزد  
 تو با تازیان دست بازی به کین  
 یکی در نهان خویشتن را ببین  
 اگر من سپاهی فرستم به روم  
 تو را تیغ پولاد گردد چو موم  
 انوشیروان چون پاسخ پادشاه روم را دریافت کرد،  
 سپاهی با سی هزار جنگجو آماده کارزار کرد و  
 فرماندهی آنرا به منذر سپرد:  
 بفرمود تا برکشیدند نای  
 سپاه اندر آمد ز هر سو ز جای  
 ز درگاه برخاست آوای کوس  
 زمین قیرگون شد هوا آبنوس  
 گزین کرد زان لشکر نامدار  
 سواران شمشیرزن سی هزار  
 به منذر سپرد آن سپاه‌گران  
 بفرمود کز دشت نیزه‌وران  
 سپاهی بر از جنگجویان به روم  
 که آتش برآرد ز آن مرز و بوم  
 سپس انوشیروان نامه‌ای برای پادشاه روم فرستاد تا  
 شاید پیش از آنکه نبردی درگیرد، فرمانروای  
 روم از دست‌اندازی به قلمرو منذر اظهار ندامت  
 کنند:  
 تو گر قیصری روم رامهتری  
 مکن بیش با تازیان داوری  
 و گر میش جویی ز چنگال گرگ  
 گمانی بود کز ورنجی بزرگ
- وگر سوی منذر فرستی سپاه  
 نمانم به تو لشکر و تاج و گاه  
 وگر زبردستی بود بر منش  
 به شمشیر یابد ز من سرزنش  
 تو زان مرز یک رش میماید پای  
 چو خواهی که پیمان بماند به جای  
 وگر بگذری زین سخن بگذرم  
 سر و گاه تو زیر پی بسپرم  
 (فردوسی، ۷۶/۸-۸۰)
۲۸. حمزه اصفهانی، سنی، ۷۴-۸۸  
 ۲۹. نک: علی، ۱۷۵/۳  
 ۳۰. دینوری، ۵۱؛ براون، ۳۷۹/۱  
 ۳۱. دینوری، ۵۶؛ جالب اینکه پس از آنکه حیره و انبار در  
 دوره اسلامی رونق خود را از دست دادند، شهرهای  
 بصره و کوفه در همان مناطق بنا شدند و جای آنها را  
 گرفتند و دانشمندان ایرانی تبار آنجا به شهرهای نو بنیاد  
 نقل مکان کردند و چنان که می‌دانیم، بصره و کوفه تا  
 قرن‌ها از مهم‌ترین مراکز علم و ادب و فرهنگ به شمار  
 می‌رفت و منزلگاه تعداد بسیاری از دانشمندان ایرانی بود
۳۲. ابوالفرج اصفهانی، ۹۳/۲  
 ۳۳. همو، ۹۴/۹  
 ۳۴. دینوری، ۵۲  
 ۳۵. نک: ابوالفرج اصفهانی، ۱۱۰/۹  
 ۳۶. همو، ۹۴/۹  
 ۳۷. دینوری، ۶۷  
 ۳۸. نک: ابوالفرج اصفهانی، ۹۷/۱۱  
 ۳۹. حمزه اصفهانی، سنی، ۸۳؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۰۰/۹-  
 ۱۰۱  
 ۴۰. امرؤالقیس، دیوان، ۱۷۲-۱۷۳؛ نیز نک: ابوالفرج  
 اصفهانی، ۱۰۸/۹-۱۰۹  
 ۴۱. همو، ۱۱۸/۹؛ حمزه اصفهانی، همان، ۸۲-۸۳؛ زرکلی،  
 ۱۲-۱۱/۲  
 ۴۲. آذرنوش، راههای، ۱۲۵ که ۱۹ واژه فارسی احصاء کرده  
 است  
 ۴۳. همانجا  
 ۴۴. نیز نک: زرکلی، ۱۲/۲

۴۵. ابن سلام، ۲۵
۴۶. آذرنوش، «اعشی»، ۳۸۴-۳۸۸، «ایران ساسانی...»، ۱۱۵-۱۰۵
۴۷. نک: محمدی، ۲۸۷/۱-۲۹۲؛ نیز نک: سجادی، «زبان فارسی...»، ۶-۷، برای آگاهی از واژگان فارسی در شعر جاهلی نک: آذرنوش، *راههای*، بخش پایانی کتاب
۴۸. زوزنی، ۴۲-۴۴
۴۹. نک: ابوالفرج اصفهانی، ۴۴/۱-۴۵؛ زوزنی، ۱۱۷
۵۰. ابوالفرج اصفهانی، ۴۴/۱-۵۳
۵۱. همو، ۴۵/۱۱
۵۲. همو، ۴۵/۱۱
۵۳. نک: ابوالفرج اصفهانی، ۴۴/۱-۴۶؛ زوزنی، ۱۵۴
۵۴. نک: ابن سلام، ۱۸۱، ۱۰۱
۵۵. ص ۱۸۱
۵۶. نک: ضیف، *العصر الجاهلی*، ۸۷
۵۷. ص ۱۸
۵۸. نیز نک: ابن رسته، ۱۹۱-۱۹۲؛ ابن ابی داوود، ۹-۱۰؛ حمزه اصفهانی، *التنبيه علی... علی*، ۱۵۷/۸-۱۶۳؛ محمدی، ۲۷۰/۱ در ادامه همین روایت آمده است که از مهاجران (که به توصیه پیامبر (ص) مقرر شد خواندن و نوشتن را به انصار بیاموزند) پرسیدند از کجا نوشتن را آموختید: گفتند: از مردم انبار: ان اول من کتب العربیة مرامر بن مرة و اسلم بن سدره، اجتماعا حتی وضعوا مقطعة و موصلة و هما من اهل الانبار. قال و سئل المهاجرون من این تعلموا الکتاب فقالوا: من اهل الحيرة فسئل اهل الحيرة من این تعلموا فقالوا: من اهل الانبار (صولی، ادب الکاتب، ۱۸)
۵۹. صفوت، ۵۴/۱
۶۰. همو، ۶۵/۱-۶۶
۶۱. مقدسی، مطهر، ۲۰۴/۳؛ طبری، *تاریخ*، ۴۷۲/۱؛ نیز نک: محمدی، ۳۷۱/۱-۳۷۲
۶۲. جاحظ، ۴۰/۱-۴۱، ۱۳۳-۱۳۵
۶۳. همو، ۱۳۳/۱-۱۳۴
۶۴. ابن سلام، ۲۵
۶۵. نک: محمدی، ۲۸۷/۱-۲۹۲؛ نیز نک: سجادی، «زبان فارسی...»، ۶-۷، برای آگاهی از واژگان فارسی در شعر
- جاهلی، نک: آذرنوش، *راههای*، بخش پایانی کتاب
۶۶. ص ۱۸۱
۶۷. نک: ابن سلام، ۱۰۱ ابوصلت
۶۸. محمدی، ۲۷۶/۱
۶۹. براون، ۳۷۹/۱
۷۰. طبری، *جامع البیان ...*، ۱۸۲/۱۸
۷۱. همانجا
۷۲. لقمان، ۵/۳۱
۷۳. نیز نک: ابن کثیر، ۳۰۵/۲
۷۴. حلبی، ۳۰۸/۱
۷۵. سجادی، همانجا
۷۶. ابن جوزی، ۲۱۴/۵
۷۷. ابوعلی مسکویه، ۴۱۵/۱
۷۸. جاحظ، ۱۹۳/۱
۷۹. زرین کوب، «ایران، تاریخ ایران در عصر اسلامی»، ۵۳۰-۵۳۲
۸۰. *تاریخ سیستان*، ۹۱
۸۱. نک: بلاذری، *فتوح*، ۵۰۹
۸۲. ابن جبان، *مشاهیر...*، ۵۹/۱
۸۳. انصاری، ۲۵۸، ۲۵۳/۱، ۳۱۵
۸۴. *تاریخ سیستان*، ۱۰۹-۱۱۰
۸۵. صدیق، *تاریخ فرهنگ ایران*، ۱۰۴
۸۶. انصاری، ۱۳۷/۱
۸۷. یعقوبی، *البلدان*، ۳۸-۳۹
۸۸. همان، ۳۷-۳۵، ۴۱، ۵۴؛ نیز نک: تویسرکانی، ۱۲
۸۹. یعقوبی، همان، ۳۹
۹۰. زرین کوب، *تاریخ مردم*، ۸۵
۹۱. بلاذری، *فتوح*، ۴۱۰
۹۲. نیز نک: بهروزی، ۴۶۰-۴۶۳
۹۳. بهرامیان، ۳۴، ۳۴ سراسر مقاله
۹۴. طبری، *تاریخ*، ۱۳۱، ۱۳۶، ۲۷۶
۹۵. نیز نک: زرین کوب، «ایران، تاریخ ایران در عصر اسلامی»، ۵۳۳-۵۳۴
96. see: Wellhausen, 307
۹۷. ناصر الشریعة، ۳۴، ۳۹، ۴۳، ۴۶
۹۸. طبری، *تاریخ*، ۳۰۶/۴

۹۹. همان، ۳۰۰/۴
۱۰۰. تاریخ سیستان، ۸۲
۱۰۱. قمی، ۲۵۴، ۲۵۶؛ ناصرالشریعة، ۳۸-۴۱، زرین کوب، همان، ۵۳۳
۱۰۲. زرین کوب، تاریخ مردم، ۸۵
۱۰۳. قمی، ۲۵۴-۲۵۶
۱۰۴. نرشخی، ۶۶
۱۰۵. همو، ۶۶-۶۷
۱۰۶. نک: مرغیانی، ۴۷/۱؛ سیواسی، ۲۸۶/۱؛ کاسانی، ۱۰۲/۳
۱۰۷. مبرد، ۲۳۹
۱۰۸. نک: اذرعی، ۲۰۱/۱
۱۰۹. نک: ابوالفرج اصفهانی، ۳۴۳/۲۰-۳۴۹
۱۱۰. فروخ، ۷۸/۲-۸۰؛ تویسرکانی، ۲۹
۱۱۱. ابن قتیبه، الشعر و...، ۴۴۸/۲-۴۴۹
۱۱۲. نک: همان، ۵۲۶/۲؛ فرای، ۴۹۲
۱۱۳. نک: جاحظ، ۷۸-۷۹؛ ابن قتیبه، عیون...، ۳۴۳-۳۴۵
- ابوالفرج اصفهانی، ۳۷۰/۱۵-۳۸۵
۱۱۴. ابن قتیبه، الشعر و...، ۷۱۲/۲-۷۲۰
۱۱۵. ابوالفرج اصفهانی، ۲۸/۱۲-۴۲
۱۱۶. ابوالفرج اصفهانی، ۴۰۲/۴-۴۰۵، ۴۱۳-۴۱۵
۱۱۷. نک: دینوری، ۲۹۴، ۲۹۵؛ نیز نک: زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ۳۷؛ محمدی، ۱۲۴/۱
۱۱۸. نک: ابن خلکان، ۳۵۷/۷
۱۱۹. تاریخ سیستان، ۹۲؛ ابن سعد، طبقات، ۱۲۳/۷؛ بوزورث، تاریخ سیستان، ۶۰-۶۱
۱۲۰. قفطی، تاریخ الحكماء، ۱۴۰
۱۲۱. نک: همان، ۱۵۸؛ ابن ابی اصیبعه، ۱۲۴/۱، ۱۲۶
۱۲۲. نک: جاحظ، البیان و التبيين، ۱۹۳/۱
۱۲۳. نک: یاقوت، معجم الادباء، ۱۸/۳، ۱۶
۱۲۴. نک: طبری، تاریخ، ۵۵/۴
۱۲۵. صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ۹۹
۱۲۶. مثلاً نک: ابوعلی مسکویه، ۳۷۹/۲، ۱۹/۳
۱۲۷. همو، ۴۰/۳
۱۲۸. نک: ادامه مقاله
۱۲۹. نک: یاقوت، معجم الادباء، ۱۳۹/۸-۱۴۲
۱۳۰. نک: نرشخی، ۱۴۴، یادداشتها؛ یاقوت، همان، ۷۴/۳
- ۲۴۳، ۲۳۹-۲۳۸/۱۹، ۲۴۲
۱۳۱. نک: حمزة اصفهانی، «شرح دیوان ابی نواس»، ۸/۱
۱۳۲. نک: مافروخی، ۳۵
۱۳۳. نک: حمزة اصفهانی، «شرح دیوان ابی نواس»، ۸/۱، ۷۶
۱۳۴. نک: شبلی نعمانی، ۲۰/۱؛ نظامی عروضی، ۲۶؛ نیز: رضازاده شفق، ۱۱۵
۱۳۵. تاریخ سیستان، ۲۰۹-۲۱۲
۱۳۶. نک: همان، ۲۵۳، ۲۸۶-۲۸۷، ۲۹۰
۱۳۷. شبلی نعمانی، ۲۵/۱
۱۳۸. یعقوبی، البلدان، ۲۰۵
۱۳۹. شبلی نعمانی، ۲۴/۱، ۴۰؛ رضازاده شفق، ۱۱۷
۱۴۰. نک: ترجمه تفسیر طبری، ۱/ مقدمه، ۵-۶؛ آذرنوش، تاریخ ترجمه...، ۲۶
۱۴۱. نک: محمدی، ۱۲۷/۱-۱۳۰
۱۴۲. نک: تویسرکانی، ۱۴۵
۱۴۳. ابن حوقل، ۳۴۹
۱۴۴. اصطخری، ۱۹۱
۱۴۵. نک: مقدسی، محمد، ۳۳۴-۳۳۶
۱۴۶. همو، ۲۵۹
۱۴۷. یاقوت، معجم الادباء، ۳۱/۳
۱۴۸. حکومت: ۳۲۲-۴۴۸ ق
۱۴۹. نک: ثعالبی، عبدالملک، یتیمه الدهر، ۲۵۷/۲-۲۶۴
۱۵۰. یاقوت، معجم الادباء، ۲۳۸/۶
۱۵۱. مثلاً نک: ابوعلی مسکویه، ۳۶۶/۶
۱۵۲. یاقوت، همان، ۱۹۹/۶
۱۵۳. شهرمدان بن ابی الخیر، ۲۲
۱۵۴. ص ۱۹۴
۱۵۵. نیز، نک: ابن تغری بردی، ۲۷۲/۳
۱۵۶. نک: یاقوت، همان، ۴۲/۲؛ ۷۴/۵؛ سجادی، «آل بویه»
۱۵۷. یاقوت، همان، ۲۶۰/۶. از همین رو در دوره آل بویه بسیاری از آداب و سنن و آیین های کهن ایرانی چون جشن های نوروز و مهرگان و مراسم تاج گذاری همه در قالب زبان عربی درآمد و به قصاید شاعران این دوره راه یافت، نک: ثعالبی، یتیمه الدهر
۱۵۸. مافروخی، ۳۱
۱۵۹. ثعالبی، عبدالملک، یتیمه الدهر، ۲۷۲/۴

- دانسته‌اند
۱۶۰. نک: همان، ۳۵۶/۳
۱۶۱. عتبی، ۳۴۵
۱۶۲. همو، ۳۳۷
۱۶۳. بیهقی، ابوالفضل، ۸۸
۱۶۴. بیهقی، علی، ۱۲۱
۱۶۵. عتبی، ۳۴۵، ۳۵۶-۳۶۱؛ محمدی، ۱۳۳؛ بوزورث، «شواهد شعری...»، ۱۵۹
۱۶۶. مثلاً برای نمونه‌هایی از مکاتبات فارسی نک: بیهقی، ابوالفضل، ۲۶۸-۲۸۹، ۲۸۰، ۳۹۱-۴۰۲، ۴۰۷؛ برای نامه‌های عربی نک: بیهقی، علی، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۲۳
۱۶۷. نک: عوفی، ۶۳/۱-۶۴
۱۶۸. نک: نظامی عروضی، ۴۸-۵۱؛ نیز نک: خطیبی، «ابوالعباس اسفراینی»، ۷۱۶
۱۶۹. مثلاً نک: بیهقی، علی، ۶۰-۶۴، ۱۱۱-۱۱۲
۱۷۰. بیرونی، ۱۴
۱۷۱. نک: بوزورث، «شواهد شعری»، ۱۶۰
۱۷۲. بیهقی، ابوالفضل، ۴۳۲؛ نیز نک: بوزورث، همان، ۱۶۱
۱۷۳. نسای خراسان حدود ۴۷۳ق
۱۷۴. نسوی نامه، ۱۲ حاشیه
۱۷۵. نک: محمدی، ۶۷/۱؛ رضازاده شفق، ۱۰۶-۱۰۷
۱۷۶. خلیفه بن خیاط، ۱۶۲/۱
۱۷۷. نک: پاکتچی، ۶۴
۱۷۸. خلیفه بن خیاط، ۱۶۲/۱
۱۷۹. صدیق حسن خان، *ابجدالعلوم*، ۲۲۸/۲
۱۸۰. ابن‌الندیم، ۳۴۱/۱؛ حاجی خلیفه، ۱۵۰۸/۲
181. Wiet, 86; Gibb, 60-61
۱۸۲. ابونواس، ۱۳۷/۱
۱۸۳. ابوالفرج اصفهانی، ۱۶۹/۵، ۲۷۸
۱۸۴. ابن‌خلدون، ۵۴۴/۱
۱۸۵. ابن‌قتیبه، *الشعر و*، ۴۳۸/۲؛ صدیق، *تاریخ فرهنگ ایران*، ۱۰۱
۱۸۶. ابوالفرج اصفهانی، ۷۹/۶؛ ابن‌خلکان، ۲۰۶/۲؛ ابوطیب لغوی، ۷۳؛ یاقوت، *معجم‌الادباء*، ۲۵۸/۱۰
۱۸۷. یاقوت، همان، ۲۵۸/۱۰؛ ابن‌خلکان، ۲۰۶/۲
۱۸۸. هفت قصیده بلند از شاعران جاهلی که برخی از جمله خطیب تبریزی، (ص ۴۱۷) تعداد آنها را ۱۰ قصیده
۱۸۹. نک: یاقوت، همان، ۲۶۶/۱۰؛ ابن‌خلکان، ۲۰۶/۲
۱۹۰. ابوالفرج اصفهانی، ۸۳/۶، ۹۰، ۹۶، ۱۰۲
۱۹۱. به کوشش شکری فیصل، بیروت، ۱۹۶۸م
۱۹۲. به کوشش لوئیس شیخو، بیروت، ۱۸۹۶م
۱۹۳. قاهره، ۱۹۵۸م
۱۹۴. قازان، ۱۹۰۹م
۱۹۵. قاهره، ۱۹۲۳م
۱۹۶. لایپزیگ، ۱۹۱۴م
۱۹۷. قاهره، ۱۹۴۹م
۱۹۸. بیروت، ۱۹۸۰م
۱۹۹. یا کنزالحفاظ، بیروت، ۱۸۹۷م
۲۰۰. بیروت، ۱۹۰۵م
۲۰۱. نک: یاقوت، همان، ۵۲/۲۰؛ ابن‌الندیم، ۷۲-۷۳؛ نجاشی، ۳۱۳
- Sezgin, VII/347
۲۰۲. نک: ابن‌الندیم، ۵۹-۶۰
۲۰۳. نک: زبیدی، ۱۷۱
۲۰۴. نک: ابن‌الندیم، ۵۹
۲۰۵. نک: ابن‌حبان، *الثقات*، ۱۹۶/۹؛ خطیب بغدادی، ۲۵۷/۱۳
۲۰۶. نک: ابن‌الندیم، ۵۹
۲۰۷. مسعودی، *مروج‌الذهب*، ۲۴۶/۱
۲۰۸. نک: سیوطی، *المزهر*، ۵۰۵/۲
- Goldziher, 1/182
۲۰۹. نک: خطیب بغدادی، ۱۱۷/۱؛ جهشیاری، ۷۲-۷۳؛ بلاذری، *انساب‌الاشراف*، ۲۲۲/۳
۲۱۰. ابوالفرج اصفهانی، ۴۱۵/۴
۲۱۱. نک: جاحظ، ۱۶/۱، ۲۴؛ ابن‌معتز، ۲۴، ۲۱؛ ابوالفرج اصفهانی، ۲۴۸-۲۴۳/۳
۲۱۲. ابن‌خلکان، ۴۰۱-۴۰۰/۶؛ سیوطی، *المزهر*، ۳۴۹/۲
۲۱۳. مسعودی، همان، ۴۴۹/۳؛ نیز نک: یغموری، ۱۲۴؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۰/۴
۲۱۴. ابن‌بسام، ۱۱(۱)-۱۲
۲۱۵. نک: عوفی، ۱۷/۲
۲۱۶. فاتحی‌نژاد، ۵۹۳-۵۹۶



۲۴۹. ثعالبی، عبدالملک، *یتیمه‌الدهر*، ۲۳۱/۵  
 ۲۵۰. همان، ۳۱۳/۵  
 ۲۵۱. همان، ۲۳۸/۵  
 ۲۵۲. همان، ۱۴۲/۵  
 ۲۵۳. همان، ۱۰۰/۴  
 ۲۵۴. نک: براون، ۶۹۱/۱  
 ۲۵۵. مثلاً نک: ناصر خسرو، ۴، ۱۶۷  
 ۲۵۶. قفطی، *تاریخ الحکماء*، ۱۴۸، ۱۴۹؛ ابن‌ابی‌اصیبعه، ۱۴۵/۱  
 ۲۵۷. شبلی نعمانی، ۱۶۱/۱؛ بهار، ۶۳/۲-۶۴؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۲۹-۳۰  
 ۲۵۸. بوزورث، «شواهد شعری»، ۱۶۸  
 ۲۵۹. نک: رضازاده شفق، ۳۹۴-۳۹۸  
 ۲۶۰. نصر، ۶۳-۶۴؛ صدیق، *تاریخ مختصر تعلیم و تربیت*، ۱۴۲  
 ۲۶۱. نرشخی، ۴؛ نیز نک: مدرس رضوی، ۱۶  
 ۲۶۲. نظامی عروضی، ۱۲-۱۳  
 ۲۶۳. مدرسسی، ۷۲  
 ۲۶۴. نک: رضازاده شفق، ۳۱۳-۳۱۵؛ قس: تویسرکانی، ۱۷۳  
 ۲۶۵. ابن‌تعزی بردی، ۲۱۹/۶-۲۲۰، ۲۲۴  
 ۲۶۶. نک: صدیق، *تاریخ فرهنگ ایران*؛ رضازاده شفق، ۴۱۰، ۴۴۴  
 ۲۶۷. جوینی، ۳  
 ۲۶۸. ابن‌خلدون، ۳۸۰/۱  
 ۲۶۹. قلقشندی، ۲۰۳/۱  
 270. Lazard, 61; Sādeqī, 229;  
 رضایی باغبیدی، ۵۵۰  
 ۲۷۱. صدیق، *تاریخ فرهنگ ایران*، ۱۸۸  
 ۲۷۲. نصیرالدین طوسی، ۳۶  
 ۲۷۳. سیوطی، *طبقات‌المفسرین*، ۲۸۰/۱  
 ۲۷۴. ربیکا، ۵۶۵/۱  
 ۲۷۵. همو، ۵۲۶/۱  
 ۲۷۶. صدیق، *تاریخ فرهنگ ایران*، ۲۶۸  
 ۲۷۷. مستوفی، ۲۱۹-۲۲۰  
 ۲۱۷. نک: یاقوت، *معجم‌البلدان*، ۹۹۳/۴؛ صادقی، مریم، ۲۵۲  
 ۲۱۸. سمعانی، ۴۹/۲؛ نیز نک: یاقوت، *معجم‌الادباء*، ۴۵/۱۲  
 ۲۱۹. ابن‌نغری بردی، ۱۹۹/۲-۲۰۰  
 ۲۲۰. دولت‌شاه سمرقندی، ۳۰؛ براون، ۵۱۰/۱؛ قس: بهار، (۲۳۲/۱) که در صحت این روایت تردید کرده است  
 ۲۲۱. ثعالبی، عبدالملک، *یتیمه‌الدهر* ۱۹۵/۲-۲۰۱  
 ۲۲۲. مثلاً نک: ابوعلی مسکویه، ۳۶۶/۶  
 ۲۲۳. شهردان بن ابی‌الخیر، ۲۲  
 ۲۲۴. نک: سجادی، «آل بویه»، ۶۲۹-۶۴۶  
 ۲۲۵. نک: ابن‌خلکان، ۱۰۴/۵  
 ۲۲۶. نک: ثعالبی، همان، ۱۸۳/۲  
 Danner, 237  
 ۲۲۷. بوزورث، «شواهد شعری»، ۱۵۸-۱۵۹  
 ۲۲۸. همان، ۱۶۹  
 ۲۲۹. مقدسی، محمد، ۳۲، فرای، ۵۰۶  
 ۲۳۰. جاحظ، ۷۷/۱  
 ۲۳۱. یعقوبی، *البلدان*، ۲۰۵  
 ۲۳۲. نک: یاقوت، *معجم‌البلدان*، ۵۰۴/۱  
 ۲۳۳. کاسانی، ۱۳۱/۱  
 ۲۳۴. نک: ترجمه تفسیر طبری ۱ / مقدمه، ۵-۶؛ آذرنوش، *تاریخ ترجمه*، ۲۶  
 ۲۳۵. نک: محمدی، ۱۲۷/۱-۱۳۰  
 ۲۳۶. نک: تویسرکانی، ۱۴۵  
 ۲۳۷. بیرونی، ۱۴  
 ۲۳۸. بیهقی، ابوالفضل، ۱۶۰  
 ۲۳۹. ثعالبی مرغنی، حسین، ۱۵۶-۱۵۷؛ تویسرکانی، ۱۷۰  
 ۲۴۰. نک: صدیق، *تاریخ مختصر تعلیم و تربیت*، ۳۱۳  
 ۲۴۱. نسوی‌نامه، ۱۲ حاشیه  
 ۲۴۲. نک: عوفی، ۳۴/۱، ۶۸-۷۱  
 ۲۴۳. باخزری، ۳۰۳/۱  
 ۲۴۴. همو، ۱۴۴/۱  
 ۲۴۵. نک: همایی، مقدمه بر *التفهیم*، ۶۸  
 ۲۴۶. بیرونی، ۱۴  
 ۲۴۷. همانجا  
 ۲۴۸. صفا، *حماسه‌سرایی ...*، ۱۵۶

## کتابشناسی:

آذرنوش، آذرتاش، «اعشی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۹ش، ج ۹.

همو، «ایران ساسانی در دیوان اعشی»، مقالات و بررسیها، تهران، ۱۳۷۶ش، شم ۶۲.

همو، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، تهران، ۱۳۷۵ش.

همو، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عربی، تهران، ۱۳۷۴ش.

ابن ابی اصیبعه، احمد، طبقات الاطباء، بیروت، ۱۳۷۷ق.

ابن ابی داوود، عبدالله، المصاحف، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.

ابن ابی العز، شرح العقيدة الطحاوية، بیروت، مکتب الاسلامی.

ابن بسام، علی، الذخیره، به کوشش احسان عباس، تونس، ۱۳۹۵-۱۳۹۹ق.

ابن بطوطه، الرحلة (تحفةالنظار فی غرائب الأمصار)، به کوشش علی منتصر کتانی، بیروت، ۱۴۰۵ق.

ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، مصر، المؤسسة المصرية العامة للتألیف والترجمة والطباعة و النشر.

ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر

عطا، بیروت، ۱۴۱۲ق.

ابن حبان، محمد، الثقات، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

همو، مشاهیر علماء الامصار، بیروت، ۱۹۵۹م.

ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م.

ابن خردادبه، عبيدالله، المسالك والممالك، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

ابن خلدون، عبدالرحمان، تاریخ، بیروت، ۱۹۸۴م.

ابن خلکان، احمد، وفيات، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۸م.

ابن رسته، احمد، الاعلاق النفیسه، لیدن، ۱۸۹۱م.

- ابن سعد، طبقات الکبری، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م.
- ابن سلام، محمد، طبقات فحول الشعراء، به کوشش یوزف هل، قاهره، ۱۹۲۰م.
- ابن فقیه، احمد، مختصر کتاب البلدان، لیدن، ۱۹۶۷م.
- ابن قتیبه، عبدالله، الشعر والشعراء، بیروت، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.
- همو، عیون الاخبار، بیروت، ۱۳۴۳ق/۱۹۲۵م.
- ابن کثیر، تفسیر، بیروت، ۱۳۸۸ق.
- ابن معنز، عبدالله، طبقات الشعراء، به کوشش عبدالستار احمد فراج، قاهره، ۱۹۶۸م.
- ابن الندیم، محمد، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ش.
- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، به کوشش عبد اعلی مهنا و دیگران، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.
- ابوطیب لغوی، عبدالواحد، مراتب النحویین، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۵م.
- ابوعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران، ۱۳۶۶ش/۱۹۸۷م.
- ابونواس، حسن، دیوان، به کوشش احمد عبدالمجید غزالی، بیروت، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.
- اذرعی، محمد، شرح العقیده الطحاویة، به کوشش شعیب ارنوؤط و عبدالله بن المحسن التركي، بیروت، مؤسسه الرساله.
- اصطخری، ابراهیم، مسالك الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۲۷م.
- انصاری، عبدالله، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، به کوشش عبدالغفور عبدالحق حسینی بلوشی، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.
- امرؤالقیس، دیوان، به کوشش حسن سندوبی، قاهره، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۳م.
- باخرزی، علی، دمیة القصر، به کوشش محمد تونجی، دمشق، ۱۳۹۱ق/۱۹۷۱م.
- بوزورث، کلیفورد ادموند، «شواهد شعری در تاریخ مسعودی»، نامه فرهنگستان، تهران، ۱۳۸۴ش، دوره ۷، شم ۱.
- همو، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۰ش.
- بدیع الزمان همدانی، رسائل، استانبول، ۱۲۹۸ق.
- بروان، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، ۱۳۳۵ش.
- بشار بن برد، دیوان، به کوشش محمد طاهر بن عاشور، قاهره، ۱۹۵۰-۱۹۵۷م.

- بلاذری، احمد، *انساب الاشراف*، به کوشش عبدالعزیز دوری، بیروت، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
- همو، *فتوح البلدان*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۶۵م.
- بلاشر، رزیس، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، ۱۳۶۳ش.
- بهار، محمدتقی، *سبک‌شناسی*، تهران، ۱۳۳۷ش.
- بهرامیان، علی، «ازد، دوره اسلامی»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۷ش، ج ۸.
- بهریزی، مهرناز، «بلخ، از اسلام تا مغول»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۳ش، ج ۱۲.
- بیرونی، ابوریحان، *الصیدنه فی الطب*، به کوشش عباس زریاب‌خویی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ*، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰ش.
- بیهقی، علی، *تاریخ بیهق*، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷ش.
- پاکتچی، احمد، «ابوعمر و بن علاء»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۷۳ش، ج ۶.
- تاریخ سیستان*، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴ش.
- ترجمه تفسیر طبری*، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۳۹ش.
- تویسرکانی، قاسم، *تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام*، تهران، ۱۳۵۰ش.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک، *یتیمه‌الدهر*، قاهره، ۱۳۵۴ق.
- ثعالبی مرغنی، حسین، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، به کوشش زتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰م.
- جاحظ، عمرو، *البيان و التبیین*، به کوشش علی ابوملحم، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- جهشیاری، محمد، *الوزراء و الكتاب*، قاهره، ۱۳۵۷ق/۱۹۳۸م.
- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشا*، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹-۱۳۳۴ق/۱۹۹۱-۱۹۱۶م.
- حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، به کوشش محمد شرف‌الدین یالتکایا و رفعت بیلگه، استانبول، ۱۹۴۱-۱۹۴۳م.
- حلبی، علی، *السیرة الحلبیة*، قاهره، ۱۳۲۰ق.
- حمزه اصفهانی، *سنی ملوک الارض والانبیاء*، بیروت، دار مکتبه الحیة.
- همو، *التنبیه علی حدوث التصحیف*، به کوشش محمد اسعد طلس، دمشق، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م.

- همو، «شرح دیوان ابی نواس»، به کوشش اوالد واگنر، قاهره، ۱۳۷۸-۱۴۰۸ق.
- خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۴۹ق.
- خطیب تبریزی، یحیی، شرح قصائد العشر، به کوشش فخرالدین قباوه، بیروت، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م.
- خطیبی، ابوالفضل، «ابوالعباس اسفراینی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۲ش.
- همو، «بیت‌های عرب‌ستیزانه در شاهنامه»، نشر دانش، تهران، ۱۳۸۴ش، شم ۳.
- خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۶۸م.
- دولتشاه سمرقندی، تذکرةالشعراء، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷ش.
- دینوری، احمد، الاخبار الطوال، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۶۰م.
- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
- رضازاده شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۵۲ش.
- رضایی باغبیدی، حسن، «ایران، زبان‌های ایرانی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۱۰.
- ریپکا، یان، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۸۳ش.
- زبیدی، محمد، طبقات النحویین واللغویین، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۷۳م.
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، ۱۹۸۶م.
- زرین کوب، عبدالحسین، «ایران، تاریخ ایران در عصر اسلامی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۱۰.
- همو، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، ۱۳۵۵ش.
- همو، تاریخ مردم ایران، تهران، ۱۳۶۷ش.
- زمخشری، محمود، المستقصی فی امثال العرب، بیروت، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م.
- زوزنی، حسین، شرح المعلقات السبع، بیروت، دارصادر.
- سجادی، صادق، «آل بویه»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۷ش، ج ۲.
- همو، «ابومسلم، از آغاز خلافت عباسیان تا به قتل رسیدن او»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۶.

- همو، «زبان فارسی در چند کتاب عربی»، مجله معارف، تهران، ۱۳۸۴ش، س ۲۲، شم ۱ و ۲.
- سمعانی، احمد، الانساب، به کوشش عبدالله عمر بارودی، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- سیرافی، حسن، اخبار النحویین البصریین، به کوشش فریتس کرنکو، بیروت، ۱۹۳۶م.
- سیواسی، محمد، شرح فتح القدير للعاجز الفقير، بیروت، دارالفکر.
- سیوطی، عبدالرحمان، طبقات المفسرین، به کوشش علی محمد عمر، قاهره، ۱۳۹۶ق.
- همو، المزهر، به کوشش محمد احمد جاد المولی و دیگران، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
- شبللی نعمانی، شعر العجم، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۹ش.
- شهمردان بن ابی الخیر، نزهت نامه علایی، به کوشش فرهنگ جهانپور، تهران، ۱۳۶۲ش.
- صادقی، علی اشرف، تکوین زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۷ش.
- صادقی، مریم، «ابوبکر خوارزمی»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۲ش، ج ۵.

- صدیق حسن خان، محمد صدیق، اجدالعلوم، به کوشش عبدالجبار زکار، بیروت، ۱۹۷۸م.
- صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴ش.
- همو، تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، تهران، ۱۳۱۷ش.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۷ش.
- همو، حماسه سرایی در ایران، تهران، ۱۳۶۳ش.
- صفوت، احمد زکی، جمهرة خطب العرب، قاهره، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۲م.
- صولی، محمد، اخبار الراضی بالله، به کوشش جیمز هیورث دان، قاهره، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.
- همو، ادب الکتاب، قاهره، ۱۳۴۱ق.
- ضیف، شوقی، العصر الجاهلی، قاهره، دارالمعارف.
- طبری، محمد، تاریخ الامم والملوک، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- همو، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- طیب زاده، امید، «چرا ایرانیان عرب زبان نشدند؟»، نشر دانش، تهران، ۱۳۸۴ش، س ۲۱، شم ۱.
- طه حسین، فی الشعر الجاهلی، قاهره، ۱۳۴۴ق/۱۹۲۶م.
- عتبی، محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۵۷ش.
- عزاوی، عباس، عشائر العراق، بغداد، ۱۳۶۵ق.

- علی، جواد، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت، ۱۹۶۹م.
- عوفی، محمد، *لباب الالباب*، به کوشش ادوارد بروان، تهران، ۱۳۶۱ش.
- فاتحی نژاد، عنایت‌الله، «بديع الزمان همدانی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۱ش، ج ۱۱.
- فرای، ریچارد، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۳ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، به کوشش رستم علی‌یف و دیگران، مسکو، ۱۹۷۰م.
- فروخ، عمر، *تاریخ الادب العربی*، بیروت، ۱۹۸۵م.
- فصیح خوافی، احمد، *مجمل فصیحی*، به کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۰ش.
- قفطی، علی، *انباه الرواة*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۴ق/۱۹۵۵م.
- همو، *تاریخ الحكماء*، لایپزیگ، ۱۹۰۲م.
- قمی، حسن، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی قمی، به کوشش جلال طهرانی، تهران، ۱۳۱۳ش.
- کاسانی، علاء‌الدین ابوبکر، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، بیروت، ۱۹۸۲م.
- کرامتی، یونس و علی بلوکباشی، «پزشکی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۳ش، ج ۱۳.
- مافروخی، مفضل، *محاسن اصفهانی*، ترجمه فارسی کهن از حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸ش.
- مبرد، محمد، *الکامل*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم و شحاته، قاهره، مکتبه نهضت مصر.
- محمدی، محمد، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران، ۱۳۷۲ش.
- مدرس رضوی، محمدتقی، *تعلیقات و مقدمه بر تاریخ بخارا* (نک: هم، نرسخی).
- مدرسی، فاطمه، «زبان و ادب پارسی در آسیای صغیر»، *نامه فرهنگستان*، تهران، ۱۳۸۴ش، شم ۱.
- مرغیانی، علی، *الهدایة شرح البدایة*، بیروت، المکتبه الاسلامیة.
- مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و ادواری دوزة قاجاریه*، تهران، ۱۳۷۱ش.
- مسعودی، علی، *التنبیه و الاشراف*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۳م.
- همو، *مروج الذهب*، به کوشش یوسف اسعد داغر، قم، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.
- مقدسی، محمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لیدن، ۱۹۰۶م.

- مقدسی، مطهر، *البدء والتاریخ*، به کوشش کلمان هوار، پاریس، ۱۹۰۳ م.
- ناصرالشریعه، محمدحسین، *تاریخ قم*، به کوشش علی دوانی، ۱۳۳۹ ش.
- ناصرخسرو، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- نجاشی، ابوالعباس، *الرجال*، به کوشش علی محلاتی حائری، بمبئی، ۱۳۱۷ ق.
- نرشخی، محمد، *تاریخ بخارا*، ترجمه احمد بن محمد قباوی، تلخیص محمد بن زفر، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- نسوی نامه*، به کوشش ابوالقاسم قربانی، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- نصر، حسین، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- نظامی عروضی، احمد، *چهارمقاله*، به کوشش محمد قزوینی، تهران، ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ ک.
- نولدکه، تئودر، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- همای، جلال الدین، *مقدمه بر التفهیم لوائل صناعة التنجیم بیرونی*، تهران، ۱۳۱۶ ش.
- یاقوت، *معجم الادباء*، قاهره، ۱۳۵۵-۱۳۵۷ ق/۱۹۳۶-۱۹۳۸ م.
- همو، *معجم البلدان*، به کوشش فردیناند ووستفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰ م.
- یعقوبی، احمد، *البلدان*، نجف، ۱۳۷۷ ق/۱۹۵۷ م.
- همو، *تاریخ بیروت*، دارصادر.
- یغموری، یوسف، *نورالقبس، مختصرالمقتبس مرزبانی*، به کوشش رودلف زلهایم، بیروت، ۱۳۸۴ ق/۱۹۶۴ م.

Amanat, 'A., «Great Britain: British influence in Persia», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 2003, vol. XI.

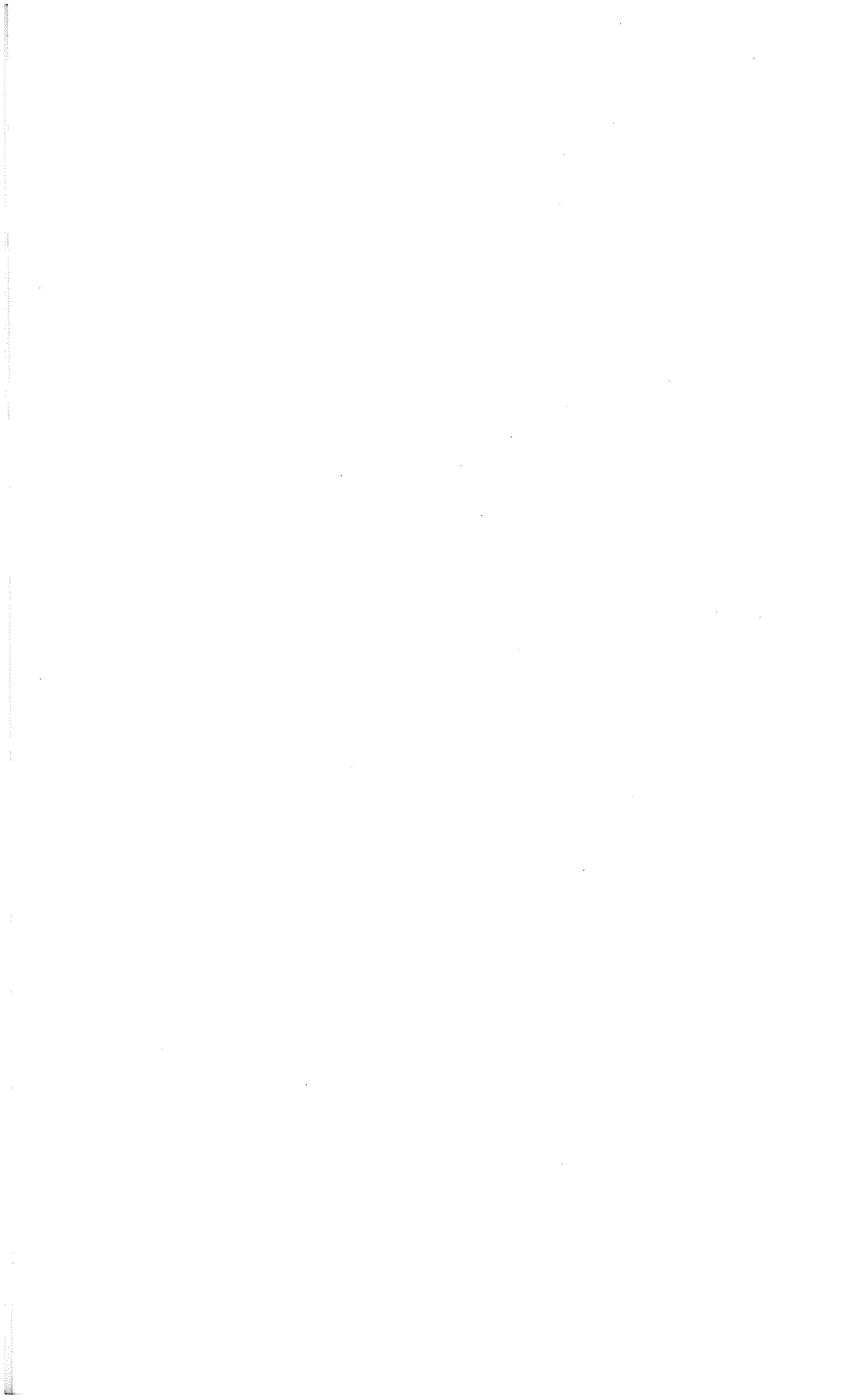
Bosworth, «Anbūr», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1987, vol. II.

Danner, V., «Arabic, Arabic Literature in Iran», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1987, vol. II.

Frye, R. N., «The Political History of Iran Under the Sasanians», *The Cambridge History of Iran*, Cambridge, 1983, vol. III(1).



- Gibb, H. A. R., *Arabic Literature*, Oxford, 1963.
- Goldziher, I., «*Muslim Studies*», *Journal of the Royal Asiatic Society*, London, 1990.
- Talmud (Mo'ed Ka t an), tr. D. H. M. Lazarus, London, 1990.
- Lazard, G., «Les Emprunts arabes dans la pros persane du Xe au XII siècle», *Revue de lecole nationale des langues orientales*, London, 1965.
- Oerling, P., «Arab, Arab Tribes of Iran», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1987, vol. II.
- Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*, ed. G. Wissowa, Stuttgart, 1958-1978.
- Sādeqī, A. A., «Arabic, Arabic Elements in Persian», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1987, vol. II.
- Sezgin, F., *Geschich des Aabischen Schrifttums*, Leiden, 1967.
- Wellhausen, J., *Das arabische Reich und sein Sturz*, Berlin, 1902.
- Wiet, G., *Introduction a la literature arabe*, Paris, 1966.



## نمایه

- آب - روشنائی (رمان)، ۴۸۷  
 آب زندگانی، ۵۱۲  
 آبه پرو، ۲۷۶  
 آتالا، ۲۷۷  
 آتش برگ، ۴۹۰  
 آتش به ریشه الفبای عرب (مقاله)، ۴۷۱  
 آتش سفد، ۴۹۰  
 آتشکده (تذکره)، ۱۱۶، ۲۰۷  
 آتشیهای نهفته، ۳۲۱  
 آتشی (شاعر)، ۲۸  
 آتمه ویلاسه، ۵۱۸  
 آثار اروپایی، ترجمه، ۲۷۰  
 آثار الصنادید، ۶۶۰-۶۶۱  
 آثار ایران، ۳۱۶  
 آجاتتا (غارها)، ۵۵۶  
 آخرین روز حکیم، ۲۱۶  
 آخرین یادگار نادر شاه، ۳۰۵، ۳۲۱  
 آخوندزاده، فتحعلی، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۸۶-۱۸۷، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۳۳، ۳۰۶  
 آداب الحرب والشجاعه، ۳۶۹  
 آدم (ع)، ۱۹۷  
 آدم آهن یا (شعر)، ۴۸۲  
 آدمان جاوید، ۴۸۳، ۴۸۵  
 آدمان سربلند، ۴۸۶  
 آدمان کهنه، ۴۸۷  
 آدمها و ماجراهای کوچۀ نو، ۲۸۰  
 آدولف تیر (مورخ فرانسوی)، ۲۷۸  
 آدی گرانته دین سیکه (مجموعه)، ۵۳۳  
 آدینه، ۴۷۷  
 آدینه عینی، ۴۷۶  
 آذر بیگدلی، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۴۴-۱۴۵، ۲۰۷  
 آذر و سمندر گل و بلبل، ۳۳  
 آذربایجان، ۷۱، ۳۲۰، ۵۷۴، ۶۰۰، ۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۵  
 ۷۰۰، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۲۵، ۷۳۰-۷۳۱  
 آذربایجان، زبان باستانی، ۲۳۰  
 آذربایجانی (زبان)، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۲۴، ۲۴۰  
 آذرکیوان (فرقه)، ۲۳۳  
 آذرنوش، آذرتاش، ۶۸۴

- آذری (زبان)، ۷۰۷  
 آذری اسفراینی، شیخ (ملک الشعرا)، ۳۷۳  
 آذری یا زبان باستان آذربایگان، ۳۲۰  
 آراخوزیا (منطقه)، ۲۳۸  
 آرجونه (شخصیت اساطیری هندی)، ۵۴۹  
 آرشین مال آلان (اپرت)، ۳۱۰، ۳۱۴  
 آرنیکه کهنده (مترجم)، ۵۱۵  
 آریان پور، یحیی، ۲۹۵، ۶۱۵  
 آریایی (زبان)، ۳۳۷  
 آریایی، خاک اصلی، ۳۳۷  
 آریایی، زبان ها، ۳۳۷، ۶۵۷  
 آریایی، قبایل، ۳۳۷  
 آریاییان، ۳۶۷  
 آریایی نژاد، اقوام، ۳۳۷  
 آزاد ملی (روزنامه)، ۲۹۳  
 آزاد همدانی، علی محمد، ۲۹۰  
 آزادافروز/ مکعب (کارگزار بحرین)، ۶۸۴  
 آزادی مطبوعات، ۲۶۶، ۲۶۸  
 آزرمیدخت (شخصیت تاریخی)، ۲۹۶  
 آسامی (زبان)، ۳۹۵-۳۹۶  
 آسامی، اصطلاحات، ۳۹۶  
 آستان قدس رضوی، ۱۵۶، ۲۷۳  
 آستان قدس، تالار تشریفات، ۱۵۶  
 آستان قدس، تولید، ۱۵۶  
 آسمان صاف، ۴۸۷  
 آسمان ریسمان، ۲۸۳  
 آسیا، ۲۱۰، ۲۳۶، ۳۴۰، ۳۶۷، ۵۸۵، ۶۵۸  
 آسیای صغیر، ۵۷۵، ۵۸۶، ۷۳۱  
 آسیای میانه، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۳۴۰، ۳۷۰، ۴۰۸، ۴۱۰-  
 ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۳۸-۴۳۹  
 ۴۴۶، ۴۸۱، ۵۸۶، ۶۳۹، ۶۴۸  
 آسیای میانه، سخنوران، ۴۳۹  
 آسیای وسطی (روزنامه)، ۲۹۵  
 آشپز باغ عشرت، ۳۰۵  
 آشوب هندوستان، ۲۸  
 آشور سفر (شاعر)، ۴۸۹  
 آشیانه عقاب، ۲۷۱، ۲۹۰  
 آشیل (نویسنده)، ۳۰۴  
 آصف خان قزوینی، ۳۷۹  
 آصف اللغات، ۵۰۹  
 آصفی (شاعر)، ۴۱۳  
 آفتاب (روزنامه)، ۲۶۸، ۲۸۱  
 آفتاب اصغر (شاعر)، ۳۸۹، ۶۴۹-۶۵۰  
 آفتاب خان، ۴۷۵  
 آفتاب عالم، انتشارات، ۵۰۹  
 آفتاب مملکت، ۴۸۴  
 آفرین نامه، ۷۰۶  
 آقا صبر آمد، ۳۰۶  
 آقا نجفی، سید محمدحسن، ۳۱۶  
 آقابایف (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴  
 آقاخان تبریزی، میرزا، ۲۷۲، ۳۰۷  
 آقاخان کرمانی، میرزا، ۱۳۹، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۰،  
 ۲۳۰-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۲۰  
 آقاخان نوری، ۱۸۳، ۲۰۳  
 آقامحمد خان قاجار، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۳،  
 ۱۲۹، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۷۴  
 آق قویونلو، دوره، ۲۷۴  
 آکادمی آمریکا، ۳۲۰  
 آکادمی جهانی هنر و دانش، ۳۲۰  
 آکادمی فرانسه، ۲۸۵  
 آکسفورد، دانشگاه، ۳۲۳، ۶۰۶  
 آکل المرار (خاندان)، ۶۸۲  
 آگره، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۷، ۵۰۹  
 آگهی، محمدرضا (ادیب)، ۴۳۶-۴۳۷  
 آل بویه، امیران، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۲۲  
 آل بویه، سلسله، ۷۰۷، ۷۲۰-۷۲۲  
 آل خجند، زبان ملی، ۱۱  
 آل سهل، خاندان، ۷۰۲  
 آلبرتو موراویا، ۲۷۶  
 آلفونس دوده، ۲۷۵، ۲۷۷  
 آلمان، ۲۷۴، ۲۸۶  
 آلمانی (زبان)، ۲۸۷

- آلمانی و فارسی، فرهنگ‌نویسی، ۶۲۰  
 آلمانی، هندشناسان، ۶۵۷  
 آوارت (محقق)، ۶۷۴  
 آمریکا، ۳۱۱، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۷۶  
 آموزش و پرورش کودکان، ۲۷۳  
 آن زن، ۳۱۱  
 آناتول فرانس، ۲۷۶-۲۷۷، ۳۲۲  
 آندره برتون، ۲۸۵  
 آندره روسو، ۲۸۵  
 آندره ژید، ۳۱۳  
 آنکارا/ آنقره، ۶۸۳  
 آنکتیل دو پرون (خاورشناس)، ۵۰۵  
 آندراج، مهاراجه، ۳۸۷  
 آنده خان/ خوش (ادیب)، ۳۷۸، ۵۰۸، ۵۱۴-۵۱۵  
 آنده راو (مؤلف تحقیق التناسخ)، ۵۲۱  
 آنده، انتشارات، ۵۱۸  
 آواز تاجیک (روزنامه)، ۴۷۶، ۴۷۸  
 آهن، عصر، ۵۲۹  
 آهنگ (داستان کوتاه)، ۲۸۰، ۳۰۰  
 آهوی (زبان)، ۳۹۶  
 آهوی آسام، حاکمان، ۳۹۶  
 آیات قرآنی، ۶۹-۷۱، ۲۹۲  
 آیات و اخبار، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۲۴  
 آیتی، عبدالحسین، ۲۷۰  
 آید، ۳۱۱  
 آیدین، ۲۷۱  
 آینه (مجله)، ۳۱۹  
 آیین اکبری، ۷۰، ۳۷۹، ۵۲۳، ۶۵۵، ۶۶۱  
 آیین نگارش علمی (مقاله)، ۶۲۰  
 آیین، ۳۲۰  
 آیین‌نامه، ۷۱۴  
 آینه، ۲۸۰، ۳۰۰  
 آینه حکمت، ۷۰  
 آینه سکندری، ۲۳۰، ۲۳۴  
 ائمه معصومین، ۶۰-۶۱، ۶۵، ۹۲، ۱۴۶  
 ابتهاج، هوشنگ (سایه)، ۴۹۱  
 ابراهیم (مؤلف تاریخ همایونی)، ۸۰  
 ابراهیم امام (داعی عباسی)، ۶۹۷  
 ابراهیم اول (سلطان نظام‌شاهیان)، ۵۵۱  
 ابراهیم بن غیث (دانشمند)، ۷۰۴  
 ابراهیم بیک مراغه‌ای، ۳۱۶  
 ابراهیم پاشا (وزیر)، ۲۸  
 ابراهیم خان امیر تومان، ۳۰۲  
 ابراهیم عادلشاه دوم، ۵۵۱، ۳۸۰  
 ابراهیم قطب‌شاه (فرمانروای گلکنده)، ۵۵۲  
 ابراهیم لودی (پادشاه لودی)، ۳۷۴  
 ابراهیم موصلی (موسیقی‌دان)، ۷۱۵  
 ابراهیم، سلطان غزنوی، ۳۶۸  
 ابریشم، جاده، ۳۴۱  
 ابش خاتون، آخرین اتابک سلغری، ۲۹۲  
 الابل، ۷۱۷  
 ابن بی‌بی، ۷۳۰  
 ابن سلام جمحی، ۶۷۴  
 ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، ۷۱۳  
 ابن‌الندیم، ۳، ۵۶۹، ۷۱۳، ۷۲۱  
 ابن بابک (شاعر)، ۷۰۹  
 ابن بابویه، ۷۱۳  
 ابن‌بسام (شاعر)، ۷۱۹  
 ابن‌تغری بردی، ۷۳۱  
 ابن‌حاجب، عثمان بن عمر، ۷۳۳  
 ابن‌حجر عسقلانی، ۷۱۷  
 ابن‌حسام قهستانی/ خوسفی، ۶۵  
 ابن‌حوقل (مورخ)، ۵۴۶، ۵۴۸، ۷۰۷  
 ابن‌خاتون عاملی، ۵۱  
 ابن‌خردادبه، ۶۷۸، ۷۱۳  
 ابن‌خلدون، ۶۶۱، ۷۱۵، ۷۳۱  
 ابن‌رسته بلخی، ۷۱۳  
 ابن‌رومی (شاعر)، ۷۲۸  
 ابن‌سعدان، ۷۰۷، ۷۲۰، ۷۲۲  
 ابن‌سکیت اهوازی، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۸  
 ابن‌سلام (مورخ)، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۰-۶۹۱  
 ابن‌سیده اندلسی، ۵۷۰

- ابن سینا، ۸۹، ۹۴، ۴۱۴، ۴۸۰، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۲۰-  
۷۲۱، ۷۲۵-۷۲۷
- ابن طیفور، ۷۱۳
- ابن عامر (قاری)، ۷۱۳
- ابن عباس، ۵۷۰
- ابن عبدالبر، ۷۱۷
- ابن عربی، ۱۵۹
- ابن عمید، ۷۰۷، ۷۲۰، ۷۲۲
- ابن فارس، ۷۰۹، ۷۱۷
- ابن قتیبه، ۶۶۱، ۶۹۹، ۷۱۵، ۷۲۶
- ابن قرعه، احمد بن عبدالله کلوذانی، ۷۰۴
- ابن مالک، محمد بن عبدالله، ۷۳۳
- ابن مقفع، ۶۸۷، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸
- ابن منظور، ۵۷۹، ۷۱۷
- ابن هشام، ۷۱۷
- ابن یمین (اثر رشید یاسمی)، ۳۱۷
- الابنیه عن حقایق الادویه، ۷۲۷
- ابو احمد عیسی بن موسی غنجار (دانشمند)، ۷۰۴
- ابوالحسن (آخرین پادشاه قطبشاهیان)، ۵۵۲
- ابوالحسن خان شیرازی، حاجی، ۲۱۰
- ابوالعباس سفاح، ۷۱۲
- ابوالعتاهیه (شاعر)، ۷۲۸
- ابوالعذار کندی (شاعر)، ۶۹۰
- ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی / صفی کحال، ۵۸۳
- ابوالعلائی معری، ۷۰۷
- ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای، میرزا، ۲۳۶
- ابوالقاسم دبیر، خواجه، ۷۱۰
- ابوالقاسم ناصرالملک (مترجم)، ۳۰۳
- ابوالکلام آزاد، مولانا، ۵۵۶
- ابوتراب شایگان، ۲۷۷
- ابوتمام (شاعر)، ۷۲۸
- ابوحاتم سجستانی، ۷۲۳
- ابوحفص سغدی، فرهنگ، ۷۱
- ابوحنیفه نعمان بن ثابت، ۷۱۳، ۷۲۳
- ابوحیان توحیدی، ۷۰۷، ۷۲۰-۷۲۱
- ابودلف عجلی، ۷۰۴
- ابورفاعه تمیم بن اسید عدوی (از تابعین)، ۶۹۳
- ابوزبید طایی (شاعر)، ۶۸۵، ۶۹۱
- ابوزید انصاری، ۷۰۴
- ابوسعید رستمی (شاعر)، ۷۰۹
- ابوسعیدزاده حمدی، ۴۷۴، ۴۷۹-۴۸۰
- ابوسلیک گرگانی، ۷۰۵
- ابوصالح سهل بن احمد نیشابوری (شاعر)، ۷۲۷
- ابوصلت بن ابی ربیع (شاعر)، ۶۸۵، ۶۹۱
- ابوعبیده (عالم علم لغت)، ۷۱۳
- ابوعبیده معمر بن مثنی، ۷۰۴، ۷۱۷-۷۱۸
- ابوعلی فارسی (عالم نحوی)، ۷۰۷، ۷۱۲، ۷۲۱
- ابوعلی مسکویه، ۶۹۲، ۷۰۷، ۷۲۰-۷۲۱
- ابوعمر بن علاء (قاری)، ۷۱۳
- ابوعمر و شیبانی، ۷۱۳
- ابوعیسی بن علی بن عیسی بن داوود الجراح، ۵۷۳
- ابومحمد سعید بن جبیر، ۶۹۳
- ابومسلم خراسانی، ۳۰۶
- ابومسلم خراسانی، ۶۹۶-۶۹۷، ۷۰۰
- ابومسلم مروزی / خراسانی (داستان)، ۷۶-۷۷
- ابومسلم نامه (داستان)، ۷۷، ۴۱۸
- ابومنصور باذان، ۷۰۵
- ابومنصور قسیم بن ابراهیم قائنی / بزرجمهر (شاعر)،  
۷۲۷
- ابومنصور موفق هروی، ۷۲۷
- ابونصر احمد بن محمد بن نصر، ۷۲۹
- ابونصر فراهی، ۷۲، ۵۷۷-۵۷۸
- ابونصر مشکان، ۴، ۷۰۹
- ابونصیر نصیرا، ۴۳۱
- ابونواس (شاعر)، ۶۷۵، ۷۰۵، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۸
- ابهیننده کشمیری، ۵۱۷
- ابیوردی (شاعر عرب)، ۷۲۸، ۷۳۰
- اتابک سلغری، ۲۹۲
- اتحاد جماهیر شوروی، ۲۹۸، ۳۴۲، ۴۰۷، ۴۷۰-۴۸۲،  
۴۸۴، ۴۸۶-۴۸۷، ۴۹۲، ۶۶۰
- اتحاد و الفت (روزنامه)، ۲۹۳
- اتحادیه (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴

- اتسز بن قطب‌الدین، خوارزمشاه، ۷۳۱  
 اتللو و بازرگان وندیکی، ۳۰۲  
 اته (خاورشناس)، ۳۴، ۵۱۲  
 اتهربن (ترجمهٔ یجور ودا)، ۳۷۸، ۵۱۶  
 اتهروه ودا، ۵۱۶  
 اجمل‌التواریخ، ۱۹۷  
 احادیث نبوی، ۶۹-۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۷۱۳  
 احادیث، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۹۲  
 احساء (شهر)، ۶۷۸  
 احساسات جوانان ایرانی، ۳۰۳، ۳۰۹  
 احسائی، شیخ احمد، ۲۲۸  
 احسن‌التقاسیم، ۷۰۷، ۷۲۸  
 احسن‌التواریخ، ۷۰، ۸۱  
 احقاق‌الحق، ۲۲۹  
 احمد اخگر، ۳۱۷  
 احمد بن سهل، ۷۰۴  
 احمد بن عثمان (قاضی اصفهان)، ۷۰۴  
 احمد بن علویه (شاعر)، ۷۲۳  
 احمد بهمنیار، ۲۷۷، ۳۱۷  
 احمد بیک گرجی، ۲۰۶  
 احمد خان (بنیانگذار جنبش علیگره)، ۶۶۰-۶۶۱  
 احمد دانش (ادیب)، ۴۴۲-۴۴۳، ۴۸۶  
 احمد دانش، ۴۸۶  
 احمد دیوبند، ۴۷۶  
 احمد شاه قاجار، ۲۷۸  
 احمدآباد، ۳۸۱  
 احمدزاده، یوسف‌جان، ۴۹۲  
 احمدنگر (منطقه)، ۳۸۰، ۳۹۴  
 احوال رودکی (اثر سعید نفیسی)، ۳۱۷  
 احوال و اشعار رودکی، ۳۲۱  
 اخبار‌الاحیاء، تذکره، ۳۸۲  
 اخبار‌الراضی، ۷۰۸  
 اخبار‌الطوال، ۷۱۳  
 اخبار‌الفرس، ۷۱۷  
 اختر (روزنامه)، ۲۲۶  
 اختر، انتشارات، ۵۰۹  
 اخسیکت (شهر)، ۴۱۳، ۴۳۷  
 اخفش، ۷۱۷  
 اخگر (مجله)، ۲۷۰  
 اخلاق جلالی، ۴۲۰  
 اخلاق محتشمی، ۳۱۷  
 اخلاق محسنی، ۴۳۱  
 اخلاق ناصری، ۵۱، ۷۳۲  
 اخلاق، ۳۱۸  
 اخلاق‌الاشراف، ۳۶۰  
 اداة‌الفضلا، ۷۲، ۳۷۴، ۵۸۸  
 ادارهٔ معارف، ۲۹۳  
 ادب پارسی دری، نک: ادبیات فارسی  
 ادب‌الکاتب، ۶۸۶  
 ادبای معارف‌پرور یا تجددگرا، ۴۴۲  
 ادبی، متون، ۳۵۳  
 ادبی، مجلات، ۲۷۰-۲۷۱  
 ادبیات آلمانی، ۲۷۷  
 ادبیات اخلاقی و عرفانی، ۵۷۶  
 ادبیات ایران در سدهٔ ۲۰م، ۴۹۲  
 ادبیات ایران، تاریخ، ۶۰، ۱۱۷، ۲۸۵، ۳۱۶  
 ادبیات پارسی هندوی قرون وسطا، ۵۴۲  
 ادبیات تاجیک در سدهٔ ۲۰م، ۴۹۲  
 ادبیات تاجیک در عصر ۱۶م، ۴۱۵  
 ادبیات تاجیک، ۴۷۵  
 ادبیات تعلیمی، ۴۸  
 ادبیات جهان، آثار کلاسیک، ۲۷۸، ۲۸۶  
 ادبیات حکمی، ۴۸-۴۹، ۶۲، ۶۸  
 ادبیات حماسی، ۶۱  
 ادبیات درباری، ۴۳۸  
 ادبیات سدهٔ ۲۰م فارسی افغانستان، ۴۹۲  
 ادبیات سویتی، ۴۸۶  
 ادبیات شرقی، ۳۵۸  
 ادبیات صوفیانهٔ ایرانی مسلمان، ۴۰۲  
 ادبیات عامیانه، ۲۸۶، ۳۰۸-۳۰۹  
 ادبیات عرب، ۲۷۷  
 ادبیات عرب، تاریخ، ۶۸۹

- ادبیات عرفانی، ۳۷۲  
 ادبیات عصر تیموری، ۷، ۵۹  
 ادبیات عصر جدید، ۲۶۶  
 ادبیات عصر صفوی، ۷، ۱۲، ۵۹، ۶۱، ۸۲-۸۴، ۸۷  
 ادبیات غنایی، ۴۸-۴۹، ۵۹، ۶۱، ۶۴  
 ادبیات فارسی مین هندون کاحصه، ۵۰۶، ۵۳۹  
 ادبیات فارسی و سه شاخه آن، ۴۹۲  
 ادبیات فارسی، ۱، ۲۵، ۲۹، ۳۵-۳۶، ۴۴، ۴۸، ۵۹، ۶۱، ۷۳، ۷۵-۷۶، ۸۱-۸۷، ۲۶۵-۳۲۴، ۶۴۲  
 ادبیات فارسی، تاریخ، ۴۲، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۲۶۶، ۳۲۲، ۳۲۴  
 ادبیات فارسی، مدینه فاضله، ۲۹۵  
 ادبیات فرانسه، ۳۱۸  
 ادبیات کلاسیک، ۲۲۲، ۴۶۹  
 ادبیات کودکان، ۴۸۳  
 ادبیات معاصر (اثر رشیدیاسمی)، ۳۱۷  
 ادبیات مهاجرت، ۳۱۱  
 ادبیات هندی، ۳۸۷  
 ادعیاء العرب، ۷۱۷  
 ادگار آلن پو، ۲۷۵، ۲۷۷  
 ادواری مهر، نشریه، ۵۰۴  
 ادوایته ودانته (مکتب)، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۳۵  
 ادھیاتمه رامایانای، ۵۱۰  
 ادیان تطبیقی، ۵۰۳  
 ادیان، ۲۳۰  
 ادیب پیشاوری، ۱۱۲  
 ادیب صابر، ۱۴۴  
 ادیب کرمانی، ۱۳۹، ۱۹۴  
 ادیب مراغه‌ای، ۱۱۹  
 ادیب نیشابوری، ۱۱۲  
 ادیب‌الحکما، میرزا سلیم خان، ۲۷۹  
 ادیب‌الملک، نکد ادیب مراغه‌ای  
 ادیب‌الممالک فراهانی، ۱۱۲، ۱۳۰، ۲۶۸، ۲۷۴  
 ادیبان مسلمان، ۵۷۵  
 اراتنی، تقی، ۲۸۶  
 ارباب افلاطون شاهرخ (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۳  
 ارباب پیر پانتلن، ۳۰۶  
 ارجمند آزاد کشمیری (شاعر)، ۳۳  
 اردبیلی، سید حسن  
 اردستانی، قاسم، ۱۴  
 اردشیر ساسانی، ۶۷۹-۶۸۰  
 اردو (زبان)، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۸۷-۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۳، ۵۴۴، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۵۹-۶۶۰  
 اردیبهشت‌نامه، ۱۴۰  
 ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان (مقاله)، ۳۰۵  
 ارژنگی، رسام، ۲۷۵  
 ارسطو، ۱۱۵، ۳۵۲-۳۵۳  
 ارشاد، ۳۰۷  
 ارشد (شاعر)، ۴۲۱  
 ارفع‌الدوله، میرزا رضاخان، ۳۱۶  
 ارگ سلطنتی، ۱۸۳  
 ارمغان (مجله)، ۲۷۰، ۲۷۴-۲۷۵، ۲۹۰، ۳۱۹  
 ارمغان آصفی، ۵۰۹  
 ارمغان حجاز، ۳۸۸  
 ارمنستان، ۷، ۳۱۱، ۷۰۷  
 ارمنی (زبان)، ۳۱۱  
 ارمنی کهن / گراپار (زبان)، ۳۲۰  
 ارمنی نو / آشپاخار (زبان)، ۳۲۰  
 ارمنی، گروه تئاتر، ۳۰۲  
 اروپا، ۹۳، ۱۱۵، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۷۶-۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۳-۲۲۴، ۳۶۰، ۲۶۹، ۴۹۲، ۵۸۵-۵۸۶، ۵۸۹، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۵۵، ۶۵۸  
 تحول ادبی، ۳۵۹-۳۶۰، ۶۱۳  
 تمدن، ۱۸۳  
 رنسانس، ۸۷، ۱۶۸، ۶۱۳  
 سلاطین، ۱۷۵  
 سیرک‌ها، ۲۱۸  
 عصر جدید، ۸۷، ۹۲-۹۳  
 قرون وسطا، ۸۷-۸۸



- کافه، ۹۲-۹۳  
مکتب کلاسیسیسم، ۱۶۸  
اروپای غربی معاصر، ۶۵۸  
اروپایی
- آثار، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۲۵، ۲۹۱، ۲۹۳  
ادبیات، ۱۷۰، ۲۶۷، ۲۸۰، ۳۵۸، ۳۶۱-۳۶۲، ۴۷۳، ۴۷۷  
استادان، ۱۸۴  
تاریخ‌نگاری، ۶۶۲  
دانشمندان، ۶۰۶، ۶۵۸  
دولت‌ها، ۲۲۶  
رمان، ۲۱۵، ۲۸۹، ۲۹۸  
روزنامه‌ها، ۱۷۶  
زبان‌ها، ۱۶۷، ۲۲۳، ۳۶۰-۳۶۱، ۵۰۴، ۶۰۵-۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۲  
سفرنامه جهانگردان، ۶۵۹-۶۶۰  
فرهنگ، ۲۹۱، ۶۸۵  
فرهنگ‌نویسی، ۶۰۸  
کشورها، ۷۱، ۷۶  
نثر، ۲۲۴  
نویسندگان، ۱۸۶، ۲۱۸  
واژه‌ها، ۳۴۲  
اروپاییان، ۸۷-۸۸، ۳۱۵  
اروپاییان، زبان‌شناسی، ۵۹۰، ۶۰۴  
اریسا/اورا (منطقه‌ای در شرق هند)، ۴۰۱  
اریش ماریا رمارک (نویسنده)، ۲۹۹  
از برای شرف و ناموس، ۳۰۴  
از بیستون تا کنون، ۴۸۹  
از پرویز تا چنگیز، ۳۱۵، ۳۱۹  
از دفتر خاطرات، ۲۹۹  
از گنجینه ادبی حصار، ۴۶۴  
ازبک، ادبا، ۴۶۰  
ازبکستان، ۴۲۱، ۴۴۶، ۴۷۰  
ازبکستان، انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم، ۴۲۸، ۴۴۶  
ازبکی (زبان)، ۴۳۲، ۴۷۹
- ازد (قبیله)، ۶۷۹، ۶۹۵، ۶۹۶  
ازهاق الباطل، ۲۲۹  
ازهری (فرهنگ‌نویس)، ۷۱۷  
اساس البلاغه، ۵۷۵  
اسپ آخرین، ۴۸۹  
اسپ بابام، ۴۸۹  
اسپیرانتو (زبان)، ۳۲۰  
استاد طوس، نک: فردوسی  
استاد نوروز پینه‌دوز، ۳۰۸  
استانبول، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۵، ۳۱۱، ۳۱۳  
استانلی لین پول، ۳۲۳  
استانیسلاوسکی، ۳۱۳  
استبداد صغیر (دوره)، ۲۷۸  
الاستبصار، ۷۱۳، ۷۳۳  
استخر (شهر)، ۶۹۹  
استر و مردخای، ۳۱۲  
استرآبادی، میرزا مهدی خان، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۳۷  
استودیو درام کرمانشاهی (گروه تئاتر)، ۳۰۴، ۳۱۳  
استینگاس (ویراستار)، ۶۰۵-۶۰۶  
استیونسون، رابرت لویس، ۲۷۷  
اسحاق بن یزید، ۷۱۴  
اسحاق موصلی (موسیقی‌دان)، ۷۱۵  
اسدآبادی، سید جمال‌الدین، ۱۹۵، ۲۳۰  
اسدی طوسی (شاعر)، ۷۱-۷۲، ۳۷۰، ۳۹۰، ۵۷۳-۵۷۵، ۵۷۹-۵۸۰، ۵۸۲-۵۸۳، ۵۸۵، ۶۰۰، ۶۱۷  
۷۲۷-۷۲۸  
اسرار خودی، مثنوی، ۳۸۸  
اسرار شب، ۲۷۶، ۲۹۸-۲۹۹  
اسرار، ۴۸۴  
اسروشنه، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۶۱  
اسطوره‌شناختی، متون، ۶۳۸  
الاسفار، ۷۳۲  
اسفار اربعه، ۹۵  
اسفراین، ۵  
اسفراینی، ابوالعباس، ۷۰۹-۷۱۰

- اسکار وایلد، ۳۱۰  
 اسکارمان (نویسنده)، ۲۷۴  
 اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله (شاعر)، ۷۲۷  
 اسکندر (داستان)، ۷۵  
 اسکندر بیک منشی، ۶۰، ۷۰، ۸۱، ۹۲  
 اسکندر لودی، ۳۷۴، ۵۲۹، ۵۹۱  
 اسکندر مقدونی، ۱۹۸، ۲۲۰، ۲۷۹  
 اسکندرنامه، ۳۳، ۳۸  
 اسکندهه پورانه، ۵۱۴  
 اسلام سنتی، ۵۰۷  
 اسلام شاه (سلطان سوری)، ۵۴۹، ۵۵۳  
 اسلام  
 تاریخ، ۸۰، ۳۷۱  
 تاریخ‌نگاری، ۶۳۷  
 جنبه‌های عرفانی، ۵۰۷  
 جهان، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۸۸، ۵۰۶، ۵۷۲، ۶۳۹-۶۴۲، ۷۱۲  
 دین، ۶۳، ۸۰، ۸۸-۹۰، ۹۴، ۲۲۹، ۳۰۵، ۳۱۵  
 ۳۴۱، ۳۷۸، ۳۸۳-۳۸۵، ۳۸۸، ۵۰۵، ۵۱۶  
 ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۰-۵۳۷، ۵۴۱-۵۴۲  
 ۵۴۷-۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۶۸-۵۶۹  
 ۵۷۵-۵۷۶، ۵۹۰، ۶۳۷-۶۳۸، ۶۴۰-۶۴۱  
 ۶۴۳، ۶۴۷-۶۴۹، ۶۵۲، ۶۶۲، ۶۷۳، ۶۷۵  
 ۶۷۷-۶۷۹، ۶۸۵-۶۸۷، ۶۹۰-۶۹۵، ۶۹۸  
 ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۱۸، ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۳۲  
 ظهور، ۶۷۵، ۶۷۷-۶۷۸، ۷۱۵  
 قوانین، ۵۱۶  
 اسلام‌شناسی، دانشجویان غربی، ۵۰۴  
 اسلامی - ایرانی، فرهنگ و تمدن، ۹۵  
 اسلامی - عربی، فرهنگ و ادب، ۶۹۴  
 اسلامی  
 آثار تاریخی، ۶۴۲  
 آموزه توحید، ۵۳۵  
 ادبیات، ۶۴۰  
 اصطلاحات، ۵۴۱  
 اندیشه‌ها، ۵۲۸، ۵۳۴
- تمدن، ۷۰۲  
 دوره، ۳۸۹، ۷۱۶  
 سرزمین‌ها، ۷۰۲، ۷۲۲  
 سنت تاریخ‌نویسی، ۶۴۲  
 علوم، ۶۹۲-۶۹۳، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۹، ۷۳۲  
 فتوحات، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۱۵  
 فرهنگ و تمدن، ۷۹، ۳۸۷-۳۹۶، ۳۸۸، ۴۱۷، ۵۶۹، ۶۳۹، ۷۱۲، ۷۲۳  
 کشورها، ۵۷۸  
 مسائل، ۳۲۰  
 مضامین، ۴۰۲  
 مورخان، ۶۷۹  
 اسم من، ۴۸۹  
 اسماعیل ابن یسار، ۶۹۹  
 اسماعیل اول، شاه صفوی، ۱۰-۱۱، ۱۳، ۲۷، ۶۰، ۷۵، ۷۷، ۸۰-۸۱  
 اسماعیل بن یسار، ۷۱۸  
 اسماعیل دوم، شاه صفوی، ۵۸، ۸۱  
 اسماعیل مهرتاش، ۳۰۴  
 اسماعیل هنر جندقی (شاعر)، ۱۵۸  
 اسماعیلیان قهستان، قلاع، ۶  
 اسماعیلیه، مذهب، ۳۴۱  
 اسواری، موسی، ۶۹۲، ۷۰۰  
 اسود بن ابی کریمه (شاعر)، ۶۹۰  
 اسیر شهرستانی، میرزا جلال (شاعر)، ۲۲  
 اسیری (شاعر)، ۶۲، ۴۷۹  
 اسیری، ۴۴۴  
 اشتباه لیبی، ۳۱۲  
 اشترخانی، ابوالفضل خان، ۴۲۹  
 اشترخانی، خان‌ها، ۴۱۶  
 اشترخانی، دولت، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۲۳، ۴۳۹  
 اشترخانیان، ۴۱۶، ۴۰۷-۴۱۷، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۳۱  
 اشترخانیان، دوره، ۴۱۶-۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۸-۴۲۹  
 اشراق خاوری، عبدالحمید، ۲۷۷  
 اشرف خان (حاکم عربستان)، ۲۱۸  
 اشرف خان، ۳۰۷

- اشرف مخلوقات، ۲۹۹  
اشعار دینی، ۱۵۴  
اشعار عامیانه، ۳۴۱-۳۴۲  
اشعار مذهبی، ۱۵۶  
اشعری، اندیشه‌های کلامی، ۷، ۹۵، ۶۴۱  
اشک پریها، ۲۹۸  
اشکاشمی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۲-۳۴۳، ۴۳۰  
اشکانی، پادشاهان، ۱۹۹  
اشکانی، دوره، ۳۱۵، ۵۶۸  
اشکونی (زبان)، ۳۴۳-۳۴۴  
اشکی سمرقندی (شاعر)، ۴۱۱  
اصطخری (مورخ)، ۵۴۶، ۵۴۸، ۷۰۷، ۷۱۳  
اصمعی، ۷۰۴-۷۰۵  
اصغر جان‌فدا، ۴۱۲، ۴۴۵-۴۴۶  
اصفهان، ۷، ۱۱، ۱۸، ۲۳، ۴۶، ۷۵-۷۶، ۹۲، ۹۵-۹۶،  
۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۷۴،  
۱۸۷، ۲۰۴، ۲۷۰، ۳۸۱، ۳۸۶، ۴۲۲، ۴۵۹،  
۶۹۳، ۶۹۵، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۳،  
۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۵-۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۲
- اصفهان، قهوه‌خانه‌ها، ۱۱۲  
اصفهان - هندی، سبک، ۲، ۱۸، ۲۳-۲۴، ۴۸-۴۹  
اصفهان (گویش)، ۲۸۲  
اصفهان، ابوالفرج، ۶۸۵، ۶۹۹، ۷۱۷، ۷۲۰  
اصفهان، روزبه خان، ۴۰۹  
اصفهان (سبک)، ۱۲، ۲۰-۲۳، ۸۷، ۱۴۱  
اصفهان، عمادالدین، ۷۲۷-۷۲۸  
اصفهان، محمد بن بهرام، ۷۱۴  
اصفهان، ملا حیدر (شاعر)، ۳۷۳  
اصفهان، میرزا حبیب، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۲-۲۲۳  
اصلاح المنطق، ۷۱۷  
اصلاحات اجتماعی، ۳۱۷  
اصلی و کرم (اپرت)، ۳۱۰، ۳۱۴  
اصمعی (شاعر)، ۶۷۴  
اصمعیات، ۶۷۴  
اصول علم تربیت، ۳۱۸  
اصول کافی، ۷۱۳، ۷۲۳
- الاضداد، ۷۱۷  
اطلاعات ماهانه (مجله)، ۳۱۹  
اطوار در حل اسرار تحفه مجلس، ۵۱۷  
اطهر علی (محقق)، ۶۴۳  
اطهر دهلوی، ۵۰۸  
اطهر، میر احمد (شاعر)، ۴۳۴  
اطهری شیرازی، ۱۱۳  
اعتذاریات نابغه، ۶۸۴  
اعتصام‌الدین (نویسنده)، ۱۸۲  
اعتصام‌الملک، میرزا یوسف، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۲،  
۳۱۹  
اعتضاد السلطنه، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۲۱  
اعتماد به نفس، ۳۱۸  
اعتمادالدوله، ۲۸۱، ۳۱۵  
اعتمادالسلطنه، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۹۷-۱۹۹،  
۲۰۴-۲۰۶، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۲۶، ۲۲۱، ۳۱۶  
اعجاز (ادیب)، ۴۶۰  
اعجاز خسروی، ۳۷۱  
اعراب، ۸۸، ۴۰۲، ۵۵۵، ۵۶۹، ۶۸۳، ۶۹۰، ۶۹۲،  
۶۹۵-۶۹۸، ۷۲۲  
اعراب، حمله، ۱۰، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۶  
اعراب، فتوحات، ۵۴۷، ۶۴۳  
اعشی (شاعر)، ۶۷۴، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۹۰  
اعلان‌نامه، ۲۲۵  
اعلم‌الدوله، ۲۷۰  
اعمش حماد بن ابی سلیمان (قاری)، ۷۱۳  
اعیاد مذهبی، ۱۵۶  
الاعیاد و فضایل النوروز، ۷۰۸  
اغانی، ۶۸۲، ۶۸۵، ۷۲۰  
افراسیاب خان آزاد، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۰۹-۳۱۰  
افریقا، شمال، ۷۰۲، ۷۱۲، ۷۱۸  
افسانه (مجله)، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۹  
افسانه آفرینش، ۳۰۵  
افسانه طی زمان، ۲۹۳  
افسانه کوهسار، ۴۹۰  
افسر (شاعر)، ۴۲۱

- افسوس (شاعر)، ۴۶۰  
 افشار بکشلو، میرزا رضا، ۱۹۵، ۲۳۵  
 افشار، ایرج، ۴۶۴  
 افشار، میرزا مصطفی، ۲۰۹  
 افشاری، انتشارات، ۲۷۱  
 افشاریه، دوره، ۱۱۲، ۱۹۷، ۶۱۱  
 افصح المتکلمین / علی عمو، ۲۸۰  
 افضل مخدوم بخارایی (ادیب)، ۴۴۴-۴۴۵، ۴۶۲-۴۶۳، ۴۶۵  
 افضل منشی (ادیب)، ۴۶۰  
 افضل التذکر فی ذکر الشعرا والاشعار، تذکره، ۴۴۵، ۴۶۳، ۴۶۵  
 افضل التواریخ، ۱۹۸  
 افضل الفوائد، ۳۷۱  
 افضل الملک، ۱۹۸  
 افغانستان (گوشی های دری)، ۳۴۴  
 افغانستان، ۶۲، ۱۶۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳-۳۴۴، ۳۴۴، ۴۵۵  
 ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۹۰-۴۹۲، ۵۰۷، ۶۰۵  
 افغان ها، ۸۷، ۵۳۷، ۵۴۸  
 افغانی، شاعران، ۱۶۶، ۴۹۱  
 افغانی، مورخان، ۶۵۰  
 افکنانه جانورنامه، ۲۲۱  
 افلاطون، ۱۱۵، ۳۵۲-۳۵۴  
 اقبال آشتیانی، عباس، ۲۷۴، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۲۲-۳۲۳، ۵۸۰  
 اقبال لاهوری، محمد، ۳۸۸، ۶۰۶  
 اقبال نامه، ۲۹۲  
 اقبال نامه جهانگیری، ۳۸۱  
 اقدام (روزنامه)، ۲۷۰، ۲۹۸  
 اقنوم عجم، ۵۸۹  
 اکابیراف، یوسف، ۴۸۶-۴۸۷  
 اکبر شاه تیموری، ۳۷۴، ۳۷۶-۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵  
 ۳۹۵، ۳۹۸-۳۹۹، ۴۱۵، ۴۲۹، ۵۰۶-۵۰۷، ۵۱۰  
 ۵۱۲-۵۱۳، ۵۱۵-۵۱۷، ۵۳۹، ۵۴۱-۵۴۳، ۵۴۹  
 ۵۵۱، ۵۵۳-۵۵۴، ۶۵۲-۶۵۵  
 اکبرآباد (در هند)، ۳۷۵  
 اکبرنامه، ۳۳، ۸۱، ۳۷۹، ۶۵۲، ۶۵۵  
 اکبری، دوره، ۶۴۹، ۶۵۲  
 اکثم ابن صیفی (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 اکچ، پژوهشگران، ۶۴۳  
 اکد، ۵۶۸  
 اکرام، سید محمد، ۳۸۹  
 اکسیر اعظم، دیوان، ۳۸۳  
 اکسیر التواریخ، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۴  
 اکما (سپهسالار)، ۵۵۲  
 البارسلان سلجوقی، ۵۷۵، ۷۲۸  
 الغ بیک (پادشاه تیموری)، ۴۱۴  
 الغ زاده، ۴۸۰-۴۸۲، ۴۸۶  
 الالفاظ، ۷۱۷  
 الف لیلۃ و لیلۃ، ۲۲۳  
 الفبای لاتینی (مقاله)، ۴۷۰  
 الفبای ما از همه مشکل ها خلاص شود (مقاله)، ۴۷۰  
 الفبای نوتاجیکی (مقاله)، ۴۷۰  
 الفت (شاعر)، ۴۲۱  
 الفیه ابن مالک، ۷۳۳  
 القاص میرزا، ۱۱  
 الکساندر اول، امپراتور روسیه، ۴۳۹  
 الکساندر بالدیرف، ۴۱۲، ۴۱۵  
 الکساندر پوشکین، ۱۹۱  
 الکساندر داو (مورخ)، ۶۵۸  
 الکساندر دوم، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۶۹، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۶  
 ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۲  
 الله آباد، ۵۱۱  
 الله وردی خان (سردار)، ۲۷  
 الماس (شخصیت نمایشنامه های روحی)، ۳۰۶  
 الواح، ۲۲۸، ۲۳۶  
 الواریه، نک زندگی، دوره  
 الوند (مجله)، ۲۹۳  
 الهم از شاهنامه، ۴۹۱  
 الهه مصر، ۳۰۵  
 الهیة والاسلام (ترجمه)، ۲۹۲  
 الهیة والاسلام، ۲۹۲

- الهیات مدرسی، ۶۶۲  
 الهی نامه، ۱۴۶، ۱۶۲  
 الیوت (نویسنده)، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۸-۶۵۹  
 امارت بخارا، ۴۷۹  
 امام شاه (مبلغ دینی)، ۵۴۶  
 امام عصر (عج)، ۶۶  
 امام‌الدین بنده حصارى (شاعر)، ۴۳۵  
 امامقلی خان (سردار)، ۲۷، ۴۲۹  
 امان بیک شاهزاده، ۴۹۲  
 امانت رای لال پوری، ۵۰۸  
 امثال و حکم، ۲۸۱، ۳۱۷  
 امثل منظوم، ۳۱۷  
 امثله، ۷۳۳  
 امر چریته، ۵۱۹  
 امر ناتپه مدن، ۵۱۲  
 امرؤالقیس (شاعر)، ۶۷۴، ۶۸۲-۶۸۳، ۷۱۱، ۷۲۴  
 امرؤالقیس، خاندان، ۶۸۲  
 امرسینگه (مترجم)، ۳۷۸  
 امره پرکاشه، ۵۰۸  
 امره سینگه (ادیب)، ۵۰۸  
 امره ناتپه (ادیب)، ۵۲۱  
 امریت کونده، ۵۰۶، ۵۱۹، ۵۳۰  
 امریکا، ادبیات، ۴۷۷  
 امشب می‌رویم بالماسکه، ۳۲۱  
 امواج کارون، ۴۹۱  
 اموی، حاکمان، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۱  
 اموی، دوره، ۶۷۶-۶۷۶، ۶۹۶، ۷۱۲  
 امیدى تهرانی، ۳۵، ۳۹  
 امیر ارسلان نامدار (داستان)، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۹۲، ۳۰۰  
 امیر حمزه صاحبقران (شخصیت داستانی)، ۶۳، ۷۶-۷۷  
 امیر حمزه صاحبقران، ۶۲  
 امیر سلیمانی، سلطان حمید (مترجم)، ۲۷۷  
 امیر صدرالدین (مؤلف فتوحات شاهى)، ۴۱۱  
 امیر علیشیر نوایی، ۷۵، ۴۱۴، ۴۳۲  
 امیسر معزى، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۰
- ۱۷۲، ۳۲۳، ۵۷۹، ۷۲۸  
 امیر نصر (برادر سلطان محمود غزنوی)، ۷۲۵  
 امیرالشعرا (لقب)، ۱۲۴-۱۲۵  
 امیر خسرو دهلوی، ۳۷۱-۳۷۲، ۴۱۰، ۴۱۴، ۵۱۳  
 ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۵۶، ۶۴۱، ۶۴۵-۶۴۶، ۶۴۹  
 امیرطهماسبی، عبدالله، ۳۱۶  
 امیرکبیر، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۳  
 ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۹  
 امیری فیروزکوهی، ۲۷۵  
 امیل زولا، ۳۰۰-۳۰۱  
 امیل، ۲۱۶  
 امین اقدس، ۲۱۳  
 امین شیرازی، میرزا (عارف)، ۱۵۹  
 امین‌الدوله (منشی حضور)، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۰  
 امین‌الملک، ۲۱۳  
 امین‌زاده، ۴۷۱، ۴۸۰-۴۸۲  
 امینی سمرقندی (شاعر)، ۴۱۰  
 امینی، امیرقلی، ۳۱۷  
 ان. بی. هالدهد، ۵۲۱  
 انبار، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۷۹-۶۸۱، ۶۸۶-۶۸۷، ۶۸۹  
 انبیاء، ۵۱۷، ۵۳۱  
 انتخابی، نرگس، ۶۲۲  
 انتظامی، عباس، ۲۷۰  
 انتقام، ۲۹۸  
 انتو پندیت (مشاور عادلشاه دوم)، ۵۵۱  
 انجمن (روزنامه)، ۲۶۸  
 انجمن آسیایی بنگال، ۵۱۱-۵۱۲، ۵۲۰  
 انجمن آسیایی همایونی، ۳۲۰  
 انجمن اخوت، ۳۰۱، ۳۰۶  
 انجمن ادبی اصفهان، نک: انجمن مشتاق  
 انجمن ادبی ایران، ۶۱۰  
 انجمن ادبی ایرانیان در برلین، ۲۷۴  
 انجمن ادبی حکیم نظامی، ۲۷۵  
 انجمن ادبی دانشکده، ۲۹۱  
 انجمن ارواح، مثنوی، ۴۴۴  
 انجمن ایران جوان، ۲۹۷

- انجمن ایران، ۳۱۳  
 انجمن ایران‌شناسی، ۳۱۹-۳۲۰  
 انجمن ایران‌ویج، ۳۰۶  
 انجمن تاجیکان جهان، ۴۹۰  
 انجمن جغرافیای آسیایی، ۳۲۰  
 انجمن خاقان (تذکره)، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۴۳، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۶  
 انجمن خاقان، ۱۱۸، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸-۱۲۹  
 انجمن دانش، ۱۹۴  
 انجمن دانشکده، جمعیت، ۲۷۳  
 انجمن سوم اصفهان، ۱۴۴  
 انجمن متفقه نسوان، ۳۱۰  
 انجمن مشتاق، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۱  
 انجمن ناصری (تذکره)، ۱۱۹، ۲۰۳  
 انجمن ناصری، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹  
 انجمن نشاط، ۱۱۸، ۱۲۰  
 انجمن آرای، ۲۰۶  
 انجمن آرای ناصری، فرهنگ، ۶۰۸  
 انجمن‌های ادبی، ۲۷۰  
 انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ۲۶۶  
 انجوی شیراز، سادات، ۵۹۵  
 انجیل مقدس، ۶۵۰  
 انحطاط و سقوط امپراتوری رم، ۲۲۰  
 اندرزه‌های اپیکتنوس، ۳۱۸  
 اندلس، ۷۰۲، ۷۱۲  
 اندیجان، ۴۱۲، ۴۳۷  
 اندیشه، ۲۸۰، ۳۰۰  
 اندیشه بشری، تاریخ، ۶۴۲  
 انزلی، ۳۱۱  
 انس ابن‌مالک، ۶۹۳  
 انسان و اسرار شب، ۲۷۰  
 انسان و حیوان، ۲۸۴  
 انسان، ۲۹۸  
 انسی شیرازی، ۴۱۴  
 انشاء در موضوع آزاد، ۴۸۷  
 انصاری ربیع (رمان‌نویس)، ۲۹۱  
 انصاری، خواجه عبدالله، ۵۹  
 انصاری، شیخ مرتضی، ۲۲۹  
 انصاری، میرزا تقی خان، ۲۲۱  
 انقلاب اسلامی، ۶۱۹  
 انقلاب اکتبر، ۴۶۳-۴۶۴  
 انقلاب سرخ، ۴۷۵، ۴۸۲  
 انقلاب فرانسه، ۳۱۶  
 انقلاب مدنی و الفبایی نو (مقاله)، ۴۷۱  
 انگلستان، ۱۳۳، ۱۸۲، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۸، ۳۲۳، ۳۸۷، ۳۹۷  
 ۴۹۲، ۵۷۶، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۵۸  
 انگلستان، پادشاه، ۱۸۲  
 انگلستان، دولت، ۱۸۳، ۱۸۷  
 انگلیس، تاریخ‌نگاری معاصر، ۶۵۷-۶۵۹  
 انگلیس، سفارت، ۲۲۲  
 انگلیسی - انگلیسی، فرهنگ، ۶۲۱  
 انگلیسی - فارسی، فرهنگ، ۶۲۱  
 انگلیسی - فارسی، فرهنگ‌نویسی، ۶۲۰  
 انگلیسی (زبان)، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۸۷  
 ۳۲۰، ۳۸۷، ۵۱۷، ۵۲۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۱  
 ۶۱۵-۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۵۹-۶۶۰، ۶۶۲-۶۶۳  
 دانشمندان، ۶۵۸  
 روزنامه‌ها، ۲۲۷  
 فیلسوف، ۸۲  
 مورخان، ۶۶۲  
 انگلیسی‌زبان، نویسندگان، ۲۷۷، ۶۲۳  
 انگلیسی‌ها، ۶۰۵، ۶۱۳  
 انگلیسی‌ها، ۶۶۰-۶۶۱  
 انگلیسی‌ها، هندشناسان، ۶۵۷-۶۵۹  
 انوارالبلاغه، ۷۸  
 انور بدخشانی (شاعر)، ۴۳۴  
 انوری، ۴، ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۶۷، ۳۲۰، ۳۸۹، ۵۷۹، ۷۲۸-۷۲۹  
 انوشه خان (حاکم خوارزم)، ۴۲۹  
 انوشیروان ساسانی، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۱-۶۸۳، ۶۸۵  
 ۶۸۷-۶۸۹، ۶۹۲

- انوشیروان عادل و مزدک، ۳۰۵، ۳۱۱  
 انیران، ۲۸۶، ۲۹۱  
 انیس الارواح و دلیل العارفين، ۳۶۹  
 انیس الدوله، ۲۱۳  
 انیس العاشقين، ۱۶۱  
 انیس العشاق، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۵۷  
 اوبانیشاده، ۷۹، ۳۸۳، ۵۰۴-۵۰۵، ۵۱۶، ۵۲۵-۵۲۶  
 اوچرک (نوعی روزنامه نگاری)، ۴۸۰، ۴۸۷  
 اوحده اردشیر بن دیلم سپار النجمی، ۵۷۳  
 اوحدی اصفهانی، تقی الدین، ۳۶۹  
 اوحدی بلیانی، ۴۰  
 اوحدی مراغه‌ای، ۲۷۵، ۵۷۹  
 اوحدی، تقی الدین محمد، ۷۳، ۳۸۱  
 اوده (منطقه)، ۵۱۹  
 اودهی (زبان)، ۳۹۴  
 اوراق پراکنده، ۲۸۰  
 اوراق رنگین، ۴۸۷  
 اورن کوهزاد، ۴۸۷-۴۸۸  
 اورنگ حکمت، ۴۲۱  
 اورنگ آباد (منطقه)، ۳۸۶  
 اورنگ آبادی، شیخ نظام الدین (عارف)، ۵۳۰  
 اورنگ زیب (پادشاه گورکانیان هند)، ۲۸، ۳۴، ۳۹، ۶۳، ۷۵، ۳۸۴-۳۸۷، ۴۳۱، ۵۰۷، ۵۳۰، ۵۵۴  
 ۶۱۲، ۶۵۶  
 اوریبید (شاعر یونان باستان)، ۱۱۵  
 اورپه (زبان)، ۴۰۱  
 اوژن بختیاری، ابوالفتح، ۳۰۴  
 اوژن سو، ۲۷۶، ۲۹۹  
 اوژن لابییش، ۳۰۳-۳۰۴  
 اوستا، ۲۹۳، ۳۳۷-۳۳۷، ۳۶۷، ۳۹۳، ۶۹۴  
 اوستاد نوروز پینه‌دوز، ۳۰۳، ۳۰۹  
 اوستایی (زبان)، ۳۱۹، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۹۳، ۶۱۰  
 اولیاء الهی، ۵۳۱  
 اویسی (شاعر)، ۴۴۱  
 اویغوری (زبان)، ۳۴۳-۳۴۳  
 اهل بیت، ۹، ۶۶، ۱۵۴  
 اهل شریعت، ۸۵  
 اهل طریقت، ۸۵، ۱۴۴، ۱۶۰  
 اهل قلم / طبقه روشنفکر، طبقه، ۹۲-۹۳  
 اهلی شیرازی، ۳۵  
 اهورامزدا، پیروان، ۳۳۷  
 ایاز (ایاس)، ۱۲۷  
 ایام محبس، ۳۱۶، ۳۲۲  
 ایتالیا، ۵۸۵  
 ایجی، قاضی عضدالدین، ۹۴  
 ایراد، رساله، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۳۱  
 ایران (روزنامه)، ۲۲۶، ۲۶۸، ۲۷۰  
 ایران (مجله)، ۲۷۱  
 ایران (مجموعه داستان کوتاه)، ۲۷۹  
 ایران اسلامی، دوره، ۵، ۶۲، ۸۰، ۸۸  
 ایران امروز (نشریه)، ۳۰۰  
 ایران باستان (مجله)، ۲۷۰  
 ایران باستان، ۱۹۹، ۲۹۲، ۳۱۶  
 ایران باستان، تاریخ، ۲۳۴  
 ایران باستان، زبان‌ها، ۳۱۶، ۳۳۸  
 ایران باستانی، ۳۱۵، ۳۱۸  
 ایران پس از اسلام، دوره، ۳۱۵، ۵۶۹-۵۷۰  
 ایران پیش از اسلام، دوره، ۷۹-۸۰، ۲۳۰، ۳۱۵  
 ۵۶۸-۵۶۹  
 ایران جغرافیایی، ۲۶، ۷۹، ۸۶، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۵  
 ایران جوان (گروه تئاتر)، ۳۰۴، ۳۲۱  
 ایران دیروز، ۳۱۶  
 ایران شرقی، قلمرو تاریخی، ۱۱، ۳۳۸  
 ایران فرهنگی، ۴۵۵، ۴۶۵  
 ایران کبیر (روزنامه)، ۲۷۱، ۳۱۱  
 ایران کنونی (روزنامه)، ۲۸۱، ۳۱۱  
 ایران لیگ (مجله)، ۲۸۴  
 ایران معاصر، دوره، ۲۶۵، ۳۶۱  
 ایران من، ۴۸۲  
 ایران نو (روزنامه)، ۳۰۲  
 ایران، ۱۰-۱۱، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۶۰، ۶۲، ۷۲-۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۳-۹۴، ۱۱۴-

- فرهنگ سنتی، ۵۷۲  
 فرهنگ نوین، ۱۸۰  
 فرهنگ و تمدن، ۷-۵، ۱۱، ۸۵، ۸۹-۹۰، ۹۴،  
 ۲۶۷، ۲۷۱، ۵۷۵  
 قهرمانان ملی، ۶۲  
 کتاب‌های تاریخ، ۷۰۶، ۷۲۳  
 مدرن‌سازی، ۳۱۵  
 مرکز فرهنگی، ۷، ۹۴، ۶۸۶  
 مناطق سنی‌نشین، ۸۶  
 مناطق شیعه‌نشین، ۸۶  
 مناطق، ۱۶۶، ۲۶۶  
 موقعیت جغرافیایی، ۵۶۸  
 مهاجران عرب، ۷۰۳  
 نظام اجتماعی، ۶  
 نظام اقتصادی، ۶  
 نظام فرهنگی، ۶، ۲۶، ۷۹، ۸۶، ۲۶۶  
 نمایش، ۳۰۶  
 نهضت ادبی نوین، ۲۲۴  
 وزیر خارجه، ۲۷۳  
 ایران‌دوستی، ۲۸۶، ۲۹۲  
 ایران‌ستیز، خلفا، ۷۷  
*ایران‌شاه*، ۳۲۰  
 ایران‌شناس، ۶۰۶، ۶۱۱-۶۱۲  
*ایران‌شهر* (مجله)، ۲۹۷  
 ایران‌شهر، ۷۱۲  
*ایران‌کوده*، نشریه، ۳۰۶  
 ایران‌گرایی، ۵  
 ایران‌ویچ، ۳۳۷-۳۳۸  
 ایرانی - اسلامی، رنسانس فرهنگ، ۹۵  
 ایرانی - اسلامی، عرفان، ۵۲۷  
 ایرانی - عربی، فرهنگ، ۷۱۴  
 ایرانی (گویش)، ۳۳۸  
 ایرانی (نژاد)، ۷۰۹، ۷۱۴  
*ایرانی بازی*، ۳۰۵  
 ایرانی جنوب شرقی، زبان‌ها، ۳۳۹  
 ایرانی شرقی، زبان‌ها، ۳۳۸-۳۴۰، ۳۴۲-۳۴۳، ۳۴۵
- ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸،  
 ۱۷۴، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۱۹،  
 ۲۲۲، ۲۲۴-۲۲۷، ۲۴۰، ۲۶۷، ۲۷۰-۲۷۱، ۲۷۴،  
 ۲۷۷، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۲،  
 ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۵۲، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷،  
 ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۳۹، ۴۵۵، ۴۶۰،  
 ۴۶۴-۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۳-۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۵،  
 ۴۸۹-۴۹۲، ۵۰۳-۵۵۶، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۴-۵۷۶،  
 ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۳-۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۹-۵۹۲، ۶۰۱،  
 ۶۰۴، ۶۰۶-۶۱۱، ۶۱۳-۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹-۶۲۳،  
 ۶۳۹-۶۴۰، ۶۴۹، ۶۷۸، ۶۸۰-۶۸۳، ۶۸۹-۷۳۳  
 ادبا، ۲۰۲  
 ادبیات معاصر، ۲۶۷  
 ادبیات، ۲۷۶، ۲۹۲  
 اساطیر ملی، ۸۸، ۹۳  
 بزرگان فرهنگ، ۸۹  
 پادشاهان، ۶۹۲، ۶۹۹، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۶  
 پارلمان، ۲۶۶  
 تئاتر جدید، ۳۱۲  
 تاریخ مشروطه، ۳۱۵  
 تاریخ نقد ادبی جدید، ۲۰۱  
 تاریخ، ۵، ۱۰، ۲۶، ۸۸، ۹۰، ۱۳۹، ۱۹۷-۱۹۹،  
 ۲۳۳، ۳۱۵، ۴۵۵، ۵۷۳، ۷۰۶-۷۰۷، ۷۲۱  
 تأسیس دانشگاه، ۹۱، ۲۶۶  
 دادگستری نوین، ۲۹۹  
 داستان‌نویسی، ۳۱۶  
 دانش مردم‌شناسی، ۲۸۶  
 رادیوی دولتی، ۲۸۶، ۳۰۰  
 رایزن فرهنگی سفارت، ۳۲۳  
 رنسانس فرهنگی، ۸۸، ۹۵  
 سبک‌شناسان، ۱۱۷، ۱۶۷  
 سپاه، ۶۸۵  
 سفارت، ۲۳۵  
 شاعران معاصر، ۱۶۶  
 شهرها، ۲۱۱، ۶۷۸  
 عصر زرین فرهنگ، ۵، ۸۸



- فرهنگ، ۳۹۴، ۴۱۷، ۶۷۳-۶۷۷، ۶۸۱-۶۸۹،  
 ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۱-۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۹،  
 ۷۲۵-۷۲۷
- آثار، ۷۱۸
- آداب و رسوم، ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۶
- لغویان، ۷۱۳
- ادیان کهن، ۶۸۳
- مترجمان، ۲۳۸، ۷۱۴
- ادیبان، ۴۹۲، ۷۲۸
- محققان، ۸۳، ۸۸، ۹۲
- اساطیر، ۶۹۱، ۷۱۸
- مرزبانان و کارگزار، ۶۸۴-۶۸۵
- استادان، ۷۰۰
- معماری، ۵۳۹
- اسیران، ۷۱۳
- مکتب فلسفی، ۹۵
- افسانه‌ها، ۲۹۲
- مورخان، ۶۵۰، ۷۱۱، ۷۲۵، ۷۳۲
- اقوام، ۴۶۹
- مهاجران، ۳۹۴، ۷۳۱
- اندیشه‌ها، ۵۷۲، ۷۱۴-۷۱۵، ۷۱۸
- نحویان، ۷۱۲
- پژوهشگران، ۶۷۳
- نمایشنامه‌نویس، ۳۱۰
- تاریخ‌نگاری، ۶۳۸-۶۳۹، ۶۴۷، ۶۴۹
- نومسلمانان، ۶۹۴
- جهان، ۶۰۱، ۶۰۵-۶۰۶
- نویسندگان، ۲۱۷، ۲۸۸، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۴، ۵۷۵،  
 ۶۹۳
- حکمت، ۸۸-۸۹، ۹۴، ۹۶
- وزیران، ۷۲۲، ۷۳۰
- خانواده‌ها، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۱۲
- ایرانیان آشیل*، ۲۷۸
- داستان‌نویسان، ۲۷۰، ۲۷۹
- ایرانیان باستان، ۳۹۴
- داستان‌ها، ۶۹۱
- ایرانیان عصر اسلامی، ۵۳۶
- دانشمندان، ۶۸۰، ۶۸۹-۶۹۰، ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۱۳،  
 ۷۱۸-۷۱۹، ۷۲۶
- ایرانیان فارسی‌زبان، ۷۲
- دبیران، ۷۱۶-۷۱۸، ۷۲۴
- ایرانیان مسلمان، ۵۳۶
- درباره‌ها، ۱۲۹، ۱۷۰
- ایرانیان هندنشین، ۷۳، ۷۷
- رسانس، ۶۳۸
- ایرانیان*، ۳۰۴
- زبان‌شناسان، ۶۱۵، ۶۲۳
- ایرانیان، ۵، ۱۱، ۶۰، ۷۲-۷۳، ۷۷، ۸۰، ۱۲۲، ۱۸۷،  
 ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۶۶، ۲۷۶-۲۷۷،  
 ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۶۷، ۳۹۳-۳۹۵، ۴۰۵، ۴۸۶، ۴۹۱،  
 ۵۳۶، ۵۵۵، ۵۶۹، ۵۷۱-۵۷۲، ۵۷۴-۵۷۶، ۵۸۰،  
 ۵۸۷، ۶۰۶، ۶۳۸-۶۹۳، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۷۳، ۶۷۷-  
 ۶۸۷، ۶۹۰-۶۹۲، ۶۹۴-۷۰۴، ۷۰۹، ۷۱۳-۷۳۳
- زبان‌ها، ۳۳۷، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۶۲، ۴۳۱، ۴۹۱
- سپاهیان، ۶۹۱
- شاعران ربی‌سرای، ۷۰۸-۷۰۹، ۷۱۱، ۷۲۰، ۷۲۵،  
 ۷۲۷، ۷۳۰
- شاعران، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۶-۳۸۹، ۳۸۷، ۷۱۹-  
 ۷۲۰، ۷۲۸
- شاهزادگان، ۶۹۱، ۶۹۹
- طیف باسواد، ۲۹۳
- عربی‌دانان، ۷۰۳
- علماء، ۳۷۰
- فرهنگ و تمدن کهن، ۶۹۹

- بارتولد، ۳۴۰، ۶۴۴  
 بازار صابر (شاعر)، ۴۸۹-۴۹۱  
 بازانندیشی زبان فارسی (مقاله)، ۶۱۹  
 بازگشت ادبی (شعر)، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۷-  
 ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۴۰  
 بازگشت ادبی، دوره، ۲، ۲۴، ۹۱، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۴-  
 ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱  
 ۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۶  
 ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۳  
 بازگشت ادبی، دوره اول، ۱۴۲  
 بازگشت ادبی، دوره دوم، ۱۴۲  
 بازگشت ادبی، شاعران، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲،  
 ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷-۱۷۲  
 بازگشت ادبی، نثر، ۱۸۸  
 بازگشت ادبی، نهضت، ۲، ۲۳-۲۴، ۸۸، ۱۱۳-۱۱۸،  
 ۱۲۱، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۵۶  
 ۱۵۹-۱۶۱، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۱  
 بازگشت، ۴۸۶  
 باستان، عهد، ۳۳۷-۳۳۸  
 باستان‌شناسان، ۳۶۷  
 باسماچیان (گروه مخالف شوروی)، ۴۸۱  
 باغ آلبالو، ۲۸۷  
 باغ نگارستان، ساختمان، ۱۴۸  
 بافقی یزدی، محمد مفید، ۸۰  
 باقی اصفهانی، ۲۰۳  
 باقی رحیم‌زاده، ۴۸۴  
 باکو، ۳۱۱، ۳۱۳  
 باگالیووف، ۴۷۲  
 بالزاک، ۴۸۱  
 بانگ ایران کهن (شعر)، ۴۸۲  
 بانوان واژگون بخت، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۲  
 بانوی زندانی یا شراره‌های عشق میهن، ۲۹۰  
 بانوی نیل، ۲۹۰  
 بایرام خان، خان خانان، ۳۷۶  
 بایزید بسطامی، ۱۴۴  
 بایزید بن محمد، سلطان عثمانی، ۷۳  
 ایشان فریبگر، ۴۷۷  
 ایشکونی / ورشیکی / هنراوت / کنجتی، نک: بوریشکی‌ها،  
 اقوام  
 ایفی زنی، ۳۰۴  
 ایگن میتوخ، پروفیسور، ۲۷۴  
 ایلخانان، دوره، ۷، ۵۸۹  
 ایندرا (خدا)، ۵۲۶  
 ایندیآفیس، مجموعه، ۷۷  
 اینو، اقوام، ۳۴۴  
 ایوب (شاعر عصر جاهلی)، ۶۸۱  
 ایوردن سوئیس، ۲۷۲  
 با جمیدن با چشیدن، ۴۹۰  
 باب، علی محمد، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۴، ۲۲۸-۲۳۰  
 بابا طاهر، ۳۱۷  
 بابارثی حصار (شاعر)، ۴۳۵  
 باباطاهر، ۲۷۵  
 بابافرید (عارف)، ۵۳۳  
 بابافغانی شیرازی، ۱۳-۱۴، ۲۹  
 بابالال داس (از رهبران دین هندو)، ۵۰۷  
 بابایاقوت (عارف)، ۵۵۲  
 بابر، ظهیرالدین، ۶۵۰-۶۵۲  
 بابرنامه، ۶۵۰-۶۵۰  
 بابری، دوره، ۶۵۰، ۶۵۹  
 بابریان، ۳۷۵  
 بابل، ۵۶۸، ۶۸۰  
 بابیان، ۲۳۰، ۲۳۸  
 بابیه، فرقه، ۱۴۳، ۱۵۹  
 باخا / وخان، دولت، ۳۴۰  
 باخزری، ۷۱۱، ۷۲۵-۷۲۷  
 باد سام، ۲۷۵  
 باداچوئن / بدخشان، دولت، ۳۴۰  
 بادان / باذان (حاکم یمن)  
 بادیه‌الشم، ۶۸۳  
 بادل، میرزا محمد / رفیع خان، ۶۳-۶۴  
 باران، ۲۹۸  
 باربک شاه (حاکم بنگال)، ۳۷۴

- بایزید بیات (مؤلف تذکره)، ۳۷۶  
 بایگان، فضل‌الله (نویسنده)، ۳۰۵  
 بجوی (گوبش)، ۳۳۹  
 بچراستو، ۳۱۴  
 بحار الانوار، ۶۰۱، ۷۳۲-۷۳۳  
 بحتری (شاعر)، ۷۲۸  
 بحر الأثمار، ۳۷۳-۳۷۴  
 بحر الانساب، ۳۶۹  
 بحرالانوار، شاهنامه وارث، ۴۱۸  
 بحر الحقایق، ۱۴۶، ۱۶۰-۱۶۱  
 بحر الحیات، ۵۱۹  
 بحرالدین عزیز، ۴۷۵-۴۷۷، ۴۸۰-۴۸۱  
 بحر العلوم، ۲۰۶  
 بحر العلوم، علامه، ۲۲۹  
 بحر الغرائب، ۷۳  
 بحر الفضائل، ۷۴  
 بحر النجات، ۵۱۴  
 بحرین، ۵۹۰، ۶۷۳-۶۷۷، ۶۷۸-۶۸۱، ۶۸۲-۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۹  
 بحرین، شیعیان، ۵۹۰  
 بخارا (شعر)، ۴۹۱  
 بخارا، ۶، ۳۴۱، ۴۰۸-۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۲۲، ۴۳۱-۴۳۵، ۴۳۹-۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴-۴۴۶، ۴۵۶، ۴۵۹-۴۶۳، ۴۶۶-۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۶-۴۷۷، ۴۷۹، ۶۹۴-۶۹۵، ۶۹۷-۶۹۸، ۷۰۴، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۹  
 امارت (حکومت)، ۴۳۲  
 حوزه ادبی، ۴۳۴-۴۳۶  
 کتابخانه سرپل بازارچه، ۶  
 مزارستان، ۴۴۰  
 بخارای شرقی، دایره‌های ادبی، ۴۳۴  
 بخارایی، شاعر، ۴۵۸  
 بخارایی، رضا (شاعر)، ۴۱۸  
 بخارایی، محمدامین، ۴۲۸  
 بخارایی، میرزا ادا (شاعر)، ۴۳۸  
 بخارایی، میرزا اعطا (شاعر)، ۴۳۴  
 بخاری (مفسر)، ۷۱۷  
 بخاری، سید جلال‌الدین حسین، ۳۷۲  
 بخاری، محمد بن اسماعیل، ۷۱۳  
 بختیارنامه، ۷۶، ۲۷۵  
 بختیاری، خطه، ۲۷۵  
 بختیشوع، خاندان، ۷۰۰، ۷۰۲  
 بخشی دیناناته (ادیب)، ۵۱۲  
 البدء و التاريخ، ۶۴۴  
 بدائون (منطقه)، ۳۷۲  
 بدائونی، ابوالفضل، ۵۰۵  
 بدائونی، شهاب‌الدین ماهمیرا (شاعر)، ۳۷۰  
 بدائونی، عبدالقادر، ۷۸-۸۰، ۳۷۴، ۳۷۸-۳۷۹، ۵۰۷، ۵۱۰-۵۱۲، ۵۱۶، ۵۴۹، ۶۵۲-۶۵۴  
 بدار (منطقه)، ۳۹۴  
 بدایع الصنایع، ۴۴۷  
 بدایع الوقایع، ۷۰، ۴۱۱-۴۱۵، ۴۳۷  
 بدایع‌نگار، میرزا ابراهیم، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۲۳  
 بدخشان افغانستان، ۳۴۳  
 بدخشان تاجیکستان، ۳۴۲-۳۴۳، ۴۳۰-۴۳۱  
 بدخشان شرقی، حوزه زبانی، ۳۴۰، ۳۴۳  
 بدخشان، ۳۴۰-۳۴۲، ۴۳۴، ۴۶۴  
 بدخشان، دولت‌های کوچک، ۳۴۱  
 بدخشان، زبان و ادبیات فارسی، ۴۳۱  
 بدخشان، شعرا، ۴۳۱  
 بدخشی، ناصح، ۴۳۱  
 بدر، جنگ، ۶۹۱  
 بدرالدین چاچی / بدر چاچی، ۳۷۲  
 بدرالدین کشمیری (شاعر)، ۴۰۹-۴۱۰  
 بدرالدین محمد دهلوی، ۳۷۴  
 بدرالدین هلالی، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۴۱  
 بدرالشعرا (لقب)، ۱۲۴  
 بدشت، دشت، ۱۶۴  
 بده سینگه، ۵۲۳  
 بدیع عرفان (شاعر)، ۴۱۹  
 بدیع‌الانشاء، ۳۷۶  
 بدیع‌الزمان همدانی، ۷۰۹، ۷۱۹، ۷۲۷

- برار (منطقه)، ۳۹۴  
 براگینسکی، ۴۶۴  
 براون، ادوارد، ۸۴-۸۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۶، ۲۷۱، ۳۲۳  
 براهین العجم فی قوانین المعجم، ۱۶۸، ۲۳۱  
 برای ادبیات سوسیالیستی (مجله)، ۴۷۸  
 برای وطن، ۳۱۱  
 بربر (نژاد)، ۷۰۸  
 برتنگی (گویش)، ۳۳۹  
 بردون (شهر)، ۳۸۷  
 بررسی علمی شیوه خط فارسی (مقاله)، ۶۲۰  
 برف هم می‌گذرد، ۴۸۸  
 برلین، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۲۴  
 برمکی، محمد بن جهم، ۷۱۴  
 برمکیان، خاندان، ۷۰۲  
 برنارد شاو، ۲۸۷  
 برناردن دو سن پیر، ۲۷۶، ۲۸۳  
 بروجردی، زمان خان، ۲۱۹  
 بروشسکی / چتراری (زبان)، ۳۴۴  
 بروکسل، ۲۹۹  
 برهان فرخ (شاعر)، ۴۹۲  
 برهان قاطع، ۷۳، ۲۸۴، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۲  
 ۵۹۶-۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۲-۶۰۴، ۶۰۶  
 برهمانده پورانه، ۵۱۵  
 برهمنان، ۷۸-۷۹، ۵۰۵، ۵۱۶، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۲۹  
 ۵۴۱، ۵۵۰-۵۵۱، ۵۵۵، ۶۴۳-۶۴۴  
 برهن‌های حسینی، گروه، ۵۴۶  
 برهمو سمج، ۳۸۷  
 برهمه سوتره‌ها، ۵۱۸  
 برهمه ویورته پورانه، ۵۱۵  
 بریان، آرتو (کارگردان)، ۳۱۰  
 بریانی شبستری، انتشارات، ۲۷۱  
 بریده بن حصیب بن عبدالله، ۶۹۳  
 بزرگ علوی، ۲۷۵، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۵-۲۸۸  
 بزرگان / اولیاء دین، ۲۶، ۳۵-۳۷، ۴۲، ۵۹، ۶۵-۶۷، ۹۲، ۱۳۸، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۳
- بزرگ‌زاده، لطف‌الله، ۴۸۳  
 بزکشی، ۴۷۶  
 بزم وصال، ۱۴۵  
 بزم‌آورد، تذکره، ۳۶۹  
 بزمی قنوجی، عبدالشکور، ۳۸۱  
 بساتین‌الانس، ۳۷۳  
 بستان‌السیاحه، ۲۰۵، ۲۱۰  
 بسطام، ۴۵۹  
 بسمل حصاری (شاعر)، ۴۳۵  
 بسیشته جوگ، ۵۱۷  
 بشار بن برد، ۶۷۶، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸  
 بشار مرغزی، ۳۸  
 بصره، ۶۹۳-۶۹۴، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۱۲، ۷۲۳  
 بعد از سر پدر، ۴۸۸  
 بعض فکرها عائد به الفبای نوتاجیکی (مقاله)، ۴۷۱  
 بغداد، ۲۸، ۳۱۹، ۵۷۲، ۶۹۴، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۹، ۷۳۱  
 بغداد، امیرالامرا ۷۰۸  
 بغدادی، عبدالقاهر، ۵  
 بقای تماشا (شاعر)، ۴۱۹  
 بکاولی (داستان)، ۷۹  
 بکتاش‌زاده، عثمان بیک، ۳۰۲  
 بکر (منطقه)، ۵۱۱  
 بکر بن وائل (قبیله)، ۶۷۸، ۶۹۵، ۶۹۹  
 بکر، قبیله، ۶۸۵  
 بکسترم، (زبان‌شناس)، ۳۴۵  
 بکھتی، جنبش، ۵۳۵  
 بلاخان قاضی، ۵۴۵-۵۴۶  
 بلاذری (مورخ)، ۵۴۸، ۶۶۱، ۶۷۸، ۶۹۵، ۷۱۳، ۷۱۷  
 بلاغت، ۴۸۷  
 بلخ / باکتريا، ۲۳۸، ۴۲۲، ۴۳۱، ۶۹۴، ۷۰۴، ۷۲۹  
 بلخی، ابوالمؤید، ۷۰۶  
 بلخی، ابوشکور، ۷۰۶  
 بلخی، ناصر (شاعر)، ۴۱۸  
 البلدان، ۶۹۵، ۷۲۳  
 بلدیه (روزنامه)، ۲۹۸

- بلدیه، نظام‌نامه، ۳۰۱  
 بلژیک، ۲۸۴  
 بلشویکی، انقلاب، ۴۳۲، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۶-۴۷۷  
 بلعمی، ابوعلی، ۶۹، ۷۲۷  
 بلقیس و سلیمان، ۴۱۰  
 بلهرا/ ولاپهه رای (پادشاه)، ۵۴۸  
 بمبئی، ۱۸۵  
 بنارس، شهر، ۷۵، ۵۱۴-۵۱۶، ۵۲۲، ۵۴۴  
 بنارس، معابد و مکان‌های مقدس، ۵۱۴  
 بنایی هروی، ۳۵  
 بنایی، کمال‌الدین، ۴۱۱، ۴۱۳  
 بندر بن داس، ۵۴۰  
 بنفشه، ۴۹۰  
 بنکی لال/ زار (ادیب)، ۵۰۹  
 بنگال، ۸۱، ۳۷۴، ۳۸۷، ۳۹۵-۳۹۷، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۴۶، ۴۵۹، ۵۵۵، ۶۴۰، ۶۴۸  
 برهمنان، ۵۴۹  
 جنبش ویشنوی، ۵۴۹  
 شاهان مسلمان، ۳۹۶، ۵۴۹  
 هندوها، ۳۹۷، ۵۴۹  
 بنگالی (زبان)، ۳۹۵-۳۹۷، ۵۴۴-۵۴۵، ۵۴۹  
 بنگالی، لغات، ۳۹۷  
 بنگلادش، ۳۸۸  
 بنیاد علمی و فرهنگی شاهنامه فردوسی، ۳۲۳  
 بنیاد فرهنگ ایران، ۵۰۸، ۶۱۹  
 بنی‌اسد، قبیله، ۶۸۲-۶۸۳  
 بنی‌بکر، قبیله، ۶۸۹، ۶۹۶  
 بنی‌تمیم، قبیله، ۶۸۹، ۶۹۵-۶۹۶  
 بنی‌ثقیف، قبیله، ۶۹۵  
 بنی‌حنیفه، قبیله، ۶۹۵  
 بنی‌شیبان، قبیله، ۶۹۵  
 بنی‌صدر، عباس، ۲۷۷-۲۷۸، ۳۰۴  
 بنی‌ضبه، قبیله، ۶۹۵  
 بنی‌عامر، قبیله، ۶۸۹  
 بنی‌عبدالقیس (قبیله)، ۶۹۵  
 بنی‌قیس (قبیله)، ۶۹۵  
 بنی‌مره (قبیله)، ۶۸۹  
 بنی‌هلال (قبیله)، ۶۹۵  
 بنی‌همدان (قبیله)، ۶۹۵  
 بودا (آیین)، ۶۴۴  
 بودا (پیامبر هندو)، ۵۳۱  
 بودایی، بهیکشوی، ۵۵۵  
 بودایی، فرهنگ، ۶۴۸  
 بوداییان ست دهرمی، ۵۵۵  
 بوداییان، ۵۵۴-۵۵۵، ۶۴۴  
 بوریشک، اقوام، ۳۴۵  
 بوریشکی (زبان)، ۳۳۷  
 بوستان خیال، ۳۸۴  
 بوستان سعدی، ۴۸، ۵۰، ۱۴۵-۱۴۶، ۳۱۷، ۴۴۴  
 بوسه، آتیندراناته، ۵۲۸  
 بوسه‌عندرا، ۲۷۸  
 بوف کور، ۲۶۵، ۲۸۴، ۲۸۸  
 بونارو اورستریت، ۳۰۰  
 بوی جوی مولیان، ۶۷، ۴۸۶  
 به اسم اقیانوس، ۲۶۸  
 به تخت نشین (شعر)، ۴۷۸  
 به جنگ، ۴۸۴  
 به خلق زادگاهم (شعر)، ۴۸۲  
 به راه ماندن الفبای نو در تاجیکستان (مقاله)، ۴۷۱  
 به ضربدار، ۴۷۸  
 به فلاکت‌زدگان زلزله ایران (شعر)، ۴۷۸  
 به نام زبور عجم، ۳۸۸  
 به وطن (شعر)، ۴۸۳  
 به هر کجا روم دل دیار من گوید (شعر)، ۴۸۳  
 بهاء‌الله، ۲۲۸، ۲۳۶  
 بهابادی یزدی، ملا عبدالله، ۷۳۳  
 بهادر (شاه هند)، ۶۶۱  
 بهادر اسکندراف، ۳۴۰  
 بهادر تاجیک، ۴۸۴  
 بهار (مجله)، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴  
 بهار افغانی، ۴۶۵  
 بهار بدخشان، ۴۶۵

- بهار عجم، ۷۴، ۳۸۷  
 بهار عمر، ۲۹۹  
 بهار / بیهار (استان در هند)، ۳۷۴، ۳۹۴، ۵۱۵  
 بهار، محمدتقی / ملک الشعراء، ۶۹، ۷۹، ۸۳، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۹۵، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۶، ۵۰۴  
 بهارستان، ۴، ۶۸، ۱۹۴، ۴۳۶، ۶۴۸  
 بهارستان، میدان، ۲۶۸  
 بهار شریف (منطقه)، ۳۷۲  
 بهاری، عبدالملک، ۴۸۶  
 بهاریات، ۴۲۴، ۴۵۶  
 بهاسکرا چاریه، ۳۷۹  
 بهاکار (شهر)، ۶۴۳  
 بهاگوت پورانه، ۵۰۶، ۵۱۳-۵۱۴، ۵۴۰  
 بهاگوت گیته، ۳۷۹  
 بهایی گری، ۳۲۰  
 بهبهانی، آقا محمدعلی، ۱۴۲، ۱۵۸، ۲۲۹  
 بهجت (شاعر)، ۴۳۵-۴۳۶  
 بهرام (پسر شاه اسماعیل صفوی)، ۱۲  
 بهرام بن مردانشاه، ۷۱۴  
 بهرام خان مازندرانی، ۵۳۰  
 بهرام صدور، حاجی، ۴۲۱  
 بهرام فیروز، ۴۸۹  
 بهرام گور انکلساریا، ۲۸۴  
 بهرام گور، ۱۷۲، ۶۸۰، ۶۹۱  
 بهرام و ناهید، ۴۱۰  
 بهرامشاه (سلطان)، ۷۲۹  
 بهرامی، عبدالله، ۲۷۷  
 بهرامی، محمود، ۳۰۲  
 بهری مل کشتویه، ۳۷۹  
 بهشتی (شاعر هندی)، ۲۸  
 بهشتی مشکوکی، مولانا (شاعر)، ۲۸  
 بهگود گیتا، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۱-۵۱۲، ۵۳۱  
 بهگون داس / هندی (شاعر)، ۵۴۰-۵۴۱  
 بهمن میرزا قاجار، ۲۰۳، ۲۲۳  
 بهمن نامه، ۳۷۳  
 بهمنیار، ۴۸۷  
 بهمنیان، حکومت، ۳۷۳، ۳۹۴، ۵۵۰  
 بهمنیان، دربار، ۶۴۵  
 بهوبال (شهر)، ۵۰۹  
 بهویال شاستره، ۵۱۹  
 بهوت لال امانت رای (ادیب)، ۵۱۳، ۵۴۰  
 بیابان، ۳۱۱  
 بیان (تألیف باب)، ۱۵۸  
 بیان بدیع، ۷۸  
 البیان و التبیین، ۶۹۰، ۷۲۲  
 بیانات سیاح هند، ۴۴۴، ۴۷۹  
 بیان لادیان، ۳۲۳  
 بیان محمود، تذکره، ۲۰۳  
 بیت الحکمه، ۷۱۸  
 بیجاپور، ۳۸۰، ۳۹۴، ۵۵۱  
 بیداری تاجیک (روزنامه)، ۴۷۸  
 بیدر (شهر)، ۵۵۱  
 بیدل دهلوی (شاعر)، ۲۲، ۲۹، ۸۶، ۱۶۶، ۳۸۵-۳۸۸  
 ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۸، ۵۰۸، ۵۲۸  
 بیدل گرای، ۱۶۶  
 بیرق، ۴۸۳  
 بیرونی، ابوریحان، ۸۹، ۵۰۶، ۶۴۲، ۶۴۴، ۷۱۱، ۷۲۰  
 ۷۲۴-۷۲۶  
 بیست مقاله، ۳۱۷  
 بیست مقاله تقی زاده، ۳۱۹  
 بیست و سه ادبیه، تذکره، ۴۶۴  
 بیستون، کتیبه، ۵۶۸  
 بیشنو پورانه، ۵۱۴  
 بیکس (شاعر)، ۵۲۸  
 بیکن، فرانسیس، ۸۲، ۸۸  
 بیله دیگ بیله چغندر (داستان)، ۲۸۲  
 بین النهرین / میان رودان، ۵۶۸  
 بینش آق اولی، تقی، ۳۰۳  
 بینش، محمدتقی، ۲۷۵  
 بینویان، ۲۷۶-۲۷۷  
 بیهق، ۶۹۳

- بیهقی، ابوالفضل، ۴، ۶۹، ۱۷۹، ۶۴۴، ۷۰۹، ۷۱۱،  
۷۲۴، ۷۲۸
- بیهقی، امام ابوالحسن محمد، ۷۲۵
- بیهقی، علی، ۶۹۳، ۷۰۹
- پادشاه نامه، ۲۷
- پادشاه نل و شاهزاده دمینتی (داستان)، ۳۷۹
- پادشاهان ایران، تاریخ، ۲۳۴
- پادشاهان پیش از اسلام، تاریخ، ۱۹۹
- پادشاهنامه، ۸۱، ۳۸۲
- پارچانکا، ۳۸۵
- پاردایانها، ۲۷۷
- پارس، پادشاهان، ۲۳۳
- پارس، مجله ادبی، ۳۱۳
- پارسی - هندویی، نوشته‌ها، ۵۰۵
- پارسیان، ۳۹۷، ۶۹۵
- پارسی‌سرایان آذری زبان، ۵۷۳-۵۷۴
- پارسی‌گوی، شاعران، ۷۰۶، ۷۲۶، ۷۳۰
- پاروتی (شخصیت)، ۵۲۱
- پاریس، ۱۸۱-۱۸۲، ۲۸۴، ۳۲۴، ۵۸۶
- پاریس، معاهده، ۴۶۵
- پاستور والرادی، ۲۸۵
- پاکستان شمالی، حوزه زبانی، ۳۴۴
- پاکستان، ۲۰۲، ۳۳۷، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۸۸، ۵۰۷، ۵۷۷
- پاکستان، زبان رسمی، ۳۴۵
- پاکستان، گویش و خانی، ۳۴۵
- پامیر، ۳۳۷، ۳۴۰-۳۴۱
- پامیری جنوبی، زبان‌ها، ۳۳۹
- پامیری شمالی، زبان‌ها، ۳۳۹
- پامیری، زبان‌ها، ۳۳۸-۳۴۰، ۳۴۲-۳۴۳
- پان ترکیست‌ها، ۴۶۹، ۴۷۵
- پان ترکیستی، جریان، ۴۷۹
- پانتومیم، ۳۰۶
- پاندیت رادها کانتیه، ۵۲۰
- پانی‌پت، ۶۵۱
- پانی‌پتی، ملا مسیح (مترجم)، ۷۹، ۳۷۸، ۵۰۸
- پانی‌پتی، نظام‌الدین، ۵۰۵، ۵۱۷-۵۱۸، ۵۴۱
- پاینده، ابوالقاسم، ۲۸۰
- پبلیستک، روزنامه‌نگاری، ۴۷۴
- پترکبیر، ۲۲۰، ۲۷۳
- پترزبورگ، ۴۶۱
- پتنه (منطقه)، ۳۷۵، ۳۸۷
- پتیلی (منطقه)، ۳۷۱
- پدر، ۴۸۹
- پدرکش، ۴۷۷
- پدماوته، ۳۸۴
- پراسونی (زبان)، ۳۴۳
- پران ناتیه (مبلغ دینی)، ۵۴۶
- پریده چندردیه، ۵۱۹
- پرتغالیان، ۲۷
- پرتلند، دانشگاه، ۳۲۳
- پرتو/اسلام، ۳۱۶
- پرتو، مجله ادبی، ۳۲۱
- پرتوی شیرازی، حکیم (شاعر)، ۴۰
- پرچم (روزنامه)، ۳۲۰
- پرده‌نشینان سخنگوی، ۴۶۵
- پرسستیس، کتیبه‌ها، ۶۳۷
- پرکریت (زبان)، ۵۲۰-۵۲۱
- پرنده آبی، ۳۰۴
- پرواز به ماه، ۴۸۶
- پروانه، ۳۰۰
- پرورش افکار، سازمان، ۲۶۷، ۳۰۳
- پروز نگارش، ۱۹۵، ۲۳۵
- پروین دختر ساسانی، ۲۸۴، ۳۰۵
- پری جزیره، ۴۸۵
- پریچهر و پریزاد (اپرت)، ۳۱۰
- پریچهر، ۳۰۰
- پریخان خانم، شاهزاده، ۶۰-۶۱، ۱۵۴
- پریستلی، ج. ب، ۲۸۷
- پریشان، ۱۹۴
- پرینستون، دانشگاه، ۳۲۳
- پزشکی، ۳۷۳، ۳۷۶
- پژمان بختیاری، ۲۷۵

- ۷۰۶، ۷۱۴، ۷۲۳  
 پهلوی (شعر)، ۲۷۴  
 پهلوی، آثار، ۷۰۲  
 پهلوی، دوره، ۹۳، ۳۱۸  
 پهلوی، سلسله، ۶۱۰  
 پهنای، ۴۹۰  
 پی دریا، ۴۹۰  
 پیاله شکسته، ۴۸۸  
 پیام مشرق، ۳۸۸  
 پیام نو (مجله)، ۲۸۴  
 پیامبر (ص)، ۹، ۴۲، ۵۹، ۶۲-۶۳، ۶۵-۶۶، ۸۰، ۱۴۰، ۱۵۴-۱۵۶، ۳۸۲، ۵۳۱، ۵۴۱، ۶۴۷، ۶۹۱، ۶۵۳-  
 ۶۹۳، ۷۱۵  
 پیامبران، ۸۰، ۴۵۸  
 پیر چاک ایرانی، ۲۹۸  
 پیر کورنی، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۱۰  
 پیرو جوان، ۱۴۶  
 پیران - پنتهی، فرقه، ۵۴۶  
 پیرلتی (نویسنده)، ۲۷۶  
 پیرمحمدزاده، عبدالشکور، ۴۸۲-۴۸۳  
 پیرمرد بلهوس، ۲۷۱  
 پیرمستی (ادیب)، ۴۴۴  
 پیرنیا مشیرالدوله، حسن، ۳۱۵، ۳۱۸  
 پیرو سلیمانی، ۴۷۵-۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰  
 پیش از اسلام، دوره، ۶۷۳، ۶۷۸-۶۷۹  
 پیش‌آهنگی ایران، ۳۱۸  
 پیکار (مجله)، ۲۸۱، ۲۹۶  
 پیکارسک (نوعی رمان)، ۲۱۵  
 پیمان، ماهنامه، ۳۲۰  
 پیوندم، ۴۹۰  
 تئاتر اخلاقی، ۳۱۲ (چک)  
 تئاتر دائمی تهران، ۳۰۲  
 تئاتر در دوره پیش از اسلام (مقاله)، ۳۰۵  
 تئاتر سیروس (گروه تئاتر)، ۳۰۴  
 تئاتر ملی، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۲  
 تئاتر، ۳۰۱، ۳۰۵  
 پس چه باید کرد، مثنوی، ۳۸۸  
 پسر پاردایان، ۲۷۷  
 پسر وطن، ۴۸۴  
 پسرک، ۲۷۷  
 پسند دره، ۴۸۸  
 پشایی (زبان)، ۳۴۳-۳۴۴  
 پشتو/افغانی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۳  
 پل بورژه، ۲۷۳  
 پل دوکک، ۲۷۶  
 پل و ویرزینی، ۲۷۶  
 پلته (اتاق) کنجکی، ۴۸۷  
 پلیس ایران، ۳۰۷  
 پلیس سزای آمریکا، ۲۷۰  
 پنج گنج نظامی، ۳۲-۳۳، ۶۸، ۲۹۲، ۳۷۱، ۳۷۹  
 پنج ناآرام، ۴۸۴  
 پنج نامه، ۳۳  
 پنج، رودخانه، ۳۴۱، ۳۴۳  
 پنجاب، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۴، ۴۰۱، ۵۲۳، ۵۳۲  
 پنجابی (زبان)، ۳۹۴-۳۹۵، ۴۰۱، ۵۳۳، ۵۴۴  
 پنجابی (شعر)، ۴۰۱  
 پنجاست گای، ۵۲۱  
 پنجاه اوپانشاد، ۵۳۱  
 پنجاه و سه نفر، ۲۸۷  
 پنج پیر، آیین، ۵۴۶  
 پنچک هیانه، ۳۷۸  
 پندنامه یحیویه، ۱۸۱  
 پنسون دمو ترای، ۲۷۶  
 پورانه رتهه پرکاشه شاستره، ۵۲۰  
 پورانه، ۵۱۴  
 پورداود، ابراهیم، ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۰  
 پوشکین، ۱۹۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۱۱، ۴۷۷  
 پول یا وجدان، اپرت، ۳۱۴  
 پونسون دو نری، ۲۷۳  
 پویان (نویسنده)، ۲۷۵  
 پهلوان زند، ۲۷۱، ۲۹۰  
 پهلوی (زبان)، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۸۴، ۳۲۰، ۵۸۳، ۶۹۴



- تا/ینجوریم همینیم، ۳۱۲  
 تاج به کی خود را شناسیم، ۳۰۳، ۳۰۹  
 تائیس، ۲۷۷  
 تابعی خوانساری، ۴۵-۴۶  
 تابعی هراتی (شاعر)، ۴۱۸  
 تاتارها، قوم، ۴۷۷  
 تاج المآثر، ۳۶۹، ۶۴۳-۶۴۴، ۶۴۹  
 التاج فی سیرة انوشیروان، ۷۱۴  
 تاج التواریخ، ۴۴۰  
 تاج الدوله (امیر آل بویه)، ۷۲۱  
 تاج الدین رضا (شاعر)، ۳۷۰  
 تاج الشعرا (لقب)، ۱۲۴  
 تاج العروس، ۶۰۱  
 تاج اللغة، ۵۷۰  
 تاجر ونیزی، ۲۷۷  
 تاجگذاری و مرگ ناپلئون، ۳۰۲  
 تاج ماه آفاق الدوله، ۳۰۲  
 تاج محل، ۵۵۶  
 تاجی عثمان (نویسنده)، ۴۶۴  
 التاجی، ۷۰۷، ۷۲۱  
 تاجیک (نژاد)، ۳۴۴-۳۴۵، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۶۹  
 ادبا و نویسندگان، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۴-۴۷۵، ۴۹۲  
 تاریخ مردم، ۴۹۱  
 تیتر، ۴۸۱  
 دانشمند، ۴۱۷، ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۵۸، ۴۶۰  
 روستائیان، ۴۸۳  
 زنان سخنور، ۴۶۴-۴۶۵  
 شاعران معاصر، ۴۶۵، ۴۸۹، ۴۹۱  
 فرهنگ، ۴۷۱  
 ملت، ۴۶۳-۴۷۵  
 تاجیکان، ۳۴۱  
 تاجیکستان (شعر)، ۴۸۲  
 تاجیکستان جنوبی، ۴۷۶  
 تاجیکستان سرخ (روزنامه)، ۴۷۱، ۴۷۸  
 تاجیکستان سویی (روزنامه)، ۴۷۸  
 تاجیکستان، ۱۶۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲-۳۴۳، ۴۰۸
- ۴۲۱، ۴۵۵، ۴۶۳-۴۶۵، ۴۷۰-۴۷۱، ۴۷۳-۴۷۶  
 ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۸۹-۴۹۰، ۴۹۲، ۶۰۵  
 تاجیکه/نیلکنتهی (رساله)، ۳۷۸  
 تاجیکی، الفبای عربی - فارسی، ۴۷۰-۴۷۱  
 تاجیکی، زبان و ادبیات فارسی، ۳۴۲-۳۴۵، ۴۰۸  
 ۴۱۷، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۶۹-۴۹۲  
 تاجیکی، شعر غنایی، ۴۹۰  
 تاجیکی، گویش جنوب شرقی، ۳۴۲  
 تاجیوف، ۴۷۲  
 تارا چند، ۳۹۸، ۴۰۱، ۵۱۶، ۵۱۸-۵۱۹  
 تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض  
 امویان، ۳۲۱  
 تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ۳۲۱  
 تاریخ ادبیات ایران، ۳۱۷، ۵۷۹  
 تاریخ ادبیات شوروی تاجیک، ۴۷۶، ۴۷۸  
 تاریخ ادبیات، ۷۳  
 تاریخ اروپا و تمدن قدیم، ۳۱۶  
 تاریخ اصفهان، ۷۰۴  
 تاریخ اقصای شرقی یا محاربه روس و ژاپن، ۲۷۸  
 تاریخ الفی، ۸۰، ۳۷۹، ۶۵۲-۶۵۳  
 تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، ۳۱۵  
 تاریخ ایران از حمله عرب تا حمله مغول، زندگانی  
 شاه عباس اول، ۳۱۵  
 تاریخ ایران باستان، ۳۱۸  
 تاریخ ایران قدیم | تاریخ مختصر ایران تا انقراض  
 ساسانیان، ۳۱۸  
 تاریخ ایران، ۳۱۶، ۳۲۰  
 تاریخ بخارا، ۷۲۴، ۷۲۹  
 تاریخ بدائونی، نک: منتخب التواریخ  
 تاریخ برامکه، ۳۱۷  
 تاریخ بلعمی، ۶۴۹، ۷۲۷  
 تاریخ بیداری ایرانیان، ۳۱۵  
 تاریخ بیهق، ۶۹۳، ۷۱۰  
 تاریخ بیهقی، ۴، ۶۸، ۸۳، ۶۴۴، ۶۴۹، ۷۱۰، ۷۲۸  
 تاریخ پانصد ساله خوزستان، ۳۱۶، ۳۲۰  
 تاریخ پترکیبیر، ۱۹۸

- تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲۰۲
- تاریخ تعلیم و تربیت، ۳۱۸
- تاریخ تمدن اسلام، ۳۱۶
- تاریخ جهان، ۳۱۶، ۶۵۸
- تاریخ جهان‌آرا، ۱۹۷
- تاریخ جهانگشا، ۴، ۶۴۴، ۷۳۱
- تاریخ حبیب‌السیر، ۷۰، ۸۰، ۱۹۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۳۷
- تاریخ حقوق ایران باستان (درس گفتار)، ۳۱۹
- تاریخ حقی، ۳۷۹
- تاریخ رشیدی، ۶۵۱
- تاریخ رم، ۳۱۶
- تاریخ ساسانیان، ۳۱۶
- تاریخ سیستان، ۳۱۷، ۶۹۳، ۶۹۵-۶۹۶، ۷۰۵
- تاریخ شاهنشاهی پهلوی، ۳۱۶
- تاریخ طبری، ۶۴۳، ۶۹۶
- تاریخ عالم‌آرای صفوی، ۶۹، ۸۰-۸۱
- تاریخ فرشته، ۶۴۸
- تاریخ فیروزشاهی، ۳۷۳، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۶۱
- تاریخ قرن هجدهم، ۳۱۶
- تاریخ قم، ۶۹۶، ۷۰۷، ۷۲۱
- تاریخ کریشناجی، ۳۷۸
- تاریخ کشمیر، ۶۳۸
- تاریخ گردیزی، ۶۴۹
- تاریخ گیتی‌گشا، ۱۷۴، ۲۰۱
- تاریخ مبارکشاهی، ۶۴۹، ۶۵۲
- تاریخ مختصر ایران، ۳۱۶، ۳۱۹
- تاریخ مختصر زبان‌شناسی (مقاله)، ۶۲۰
- تاریخ مشروطه ایران، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۱
- تاریخ معاصر ایران، ۳۲۱-۳۲۲
- تاریخ مغول، ۳۱۵
- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، ۳۱۵، ۳۲۲
- تاریخ مفصل فرانسه، ۲۲۱
- تاریخ مفیدی، ۸۰
- تاریخ مقیم‌خانی، ۴۲۲
- تاریخ ملل شرق و یونان و قرون وسطی، ۳۱۶
- تاریخ ملل شرق، ۳۱۶
- تاریخ ملل قدیمه مشرق (ترجمه)، ۳۱۹
- تاریخ منتظم ناصری، ۱۹۷
- تاریخ نظم و نثر ایران در زبان فارسی، ۳۲۱
- تاریخ نواتاریخ جهانگیری، ۱۹۸
- تاریخ نهضت ایران، ۳۱۶
- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ۱۸۰، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۴، ۲۳۵
- تاریخ و وقایع ناپلئون، ۲۲۰
- تاریخ و صاف، ۴، ۱۷۴-۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۳
- ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۸، ۲۳۹
- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ۳۱۶، ۳۲۱
- تاریخ همایون‌شاهی، ۳۷۹
- تاریخ همایونی‌اتاریخ ابراهیمی، ۸۰
- تاریخ‌الحکما، ۷۸
- تاریخ‌نامه گلشن‌الملوک، ۴۴۰
- تاریخ‌نگاری انگلیسی، مکتب، ۶۵۸-۶۵۹
- تاریخ‌نگاری، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۹۶، ۴۳۹، ۶۳۷
- تاریخ‌نگاری، نهضت، ۹۳
- تاریخ‌نویسی، ۷۱، ۷۹-۸۲، ۱۸۷، ۳۱۵، ۴۱۱، ۴۵۵
- تاریخ‌های محلی، ۸۰
- تاریخ، رودخانه، ۲۳۸
- تازه‌بهار (روزنامه)، ۲۷۳
- تازی، نک: عربی
- تازیان، نک: اعراب
- تاش‌خواجه امیری، ۴۴۸
- تاشکند، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۴۵، ۴۶۰-۴۶۱، ۴۶۳، ۴۷۷
- تاگور، ۵۵۶
- تاگور، جایزه، ۳۲۰
- تالیگانا، ۴۰۲
- تامیل، مردم، ۴۰۲
- تامیلی (زبان)، ۳۹۴-۳۹۵، ۴۰۲
- تایی، زبان‌ها، ۳۹۶
- تبتی، اقوام، ۳۴۴
- تبریز، ۱۳، ۲۸، ۴۶، ۱۵۳، ۱۷۶-۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷-۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۳۵

- ۲۴۰، ۲۶۸، ۳۱۹، ۷۳۲  
 تبریز، دارالسلطنه، ۱۸۸، ۱۹۸  
 تبریز، مردم، ۴۶-۴۷  
 تبریزی، میرزا باقر خان (مترجم)، ۲۷۸  
 تبریزی، میرزا عبدالرحیم، ۱۷  
 تبصرة العوام فی معرفة مقامات الانام، تصحيح، ۳۲۳  
 تبليغات، اداره، ۳۰۰  
 تپراركو (شاعر)، ۵۸۵  
 تترمل (وزير)، ۳۷۷  
 تتوى، عبدالرشيد، ۷۴  
 تتوى، ملا احمد نصرالله، ۸۰  
 تتوى، مولانا احمد، ۳۷۹  
 تته (شهر)، ۵۹۷  
 تجارب الامم، ۷۰۷، ۷۲۰  
 تجارب السلف، ۳۱۷، ۳۲۳، ۵۷۹  
 تجديد حيات اسلامى، جنبش، ۳۸۸  
 تجربه الاحرار و تسليية الابرار، نك: حدايق الجنان  
 تجزیه الامصار و تزجیة الاعصار، نك: تاريخ و صاف  
 تجلی الاخلاق، ۵۱  
 تحفة الاحباب فی تذكرة الاصحاب، تذكرة، ۷۴، ۴۴۴-  
 ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۱-۴۶۲، ۴۶۵  
 تحفة الاحباب، فرهنگ، ۵۹۱-۵۹۲  
 تحفة السرور، ۴۵۸  
 تحفة السعادة، ۷۳، ۳۷۴، ۵۹۱  
 تحفة العراقيين، ۱۱۳، ۴۲۰  
 تحفة الملوك، ۳۱۹  
 تحفة الموحدين، ۳۸۷  
 تحفة الهند، ۲۸۶، ۵۲۲  
 تحفة حصام، ۵۸۷  
 تحفة خانى، ۴۴۰  
 تحفة دوستان، ۴۴۴، ۴۴۷  
 تحفة سامى، ۷۵، ۲۷۵  
 تحقيق مال الهند، ۵۰۶، ۶۴۲  
 تحقيق التناسخ، ۵۲۱  
 تحقيق القواعد، ۴۴۰  
 تخت طاووس، ۳۸۳
- تذمرمل (وزير ماليه)، ۵۴۹  
 تذكار الاشعار، تذكرة، ۴۶۲  
 تذكرة فى علم الهيئة، ۷۳۲  
 تذكرة الاولياء، ۳۱۷  
 تذكرة الحمقا، تذكرة، ۴۶۲  
 تذكرة الخطاطين، ۲۳۵  
 تذكرة الخواتين، ۲۰۴، ۲۰۶  
 تذكرة السلاطين / بزم خاقان، ۲۰۳  
 تذكرة السلاطين، ۴۶۲  
 تذكرة الشعراء، ۷۴، ۴۰۸-۴۱۳، ۴۴۵-۴۴۶، ۴۵۶-۴۵۸،  
 ۴۶۱، ۴۶۳  
 تذكرة الشعراء متأخرين، ۴۴۵-۴۴۶، ۴۶۳  
 تذكرة الفضلا، ۴۶۳  
 تذكرة المعاصرين، ۷۵  
 تذكرة الواقعات، ۳۷۶  
 تذكرة، ۳۷۶  
 تذكرة نوبسى، جنبش، ۷۱، ۷۴-۷۵، ۲۰۴، ۲۰۶، ۴۵۵-  
 ۴۶۵، ۵۷۶، ۶۰۶  
 تذكرة دلگشا، ۲۰۳  
 تذكرة شاه طهماسب، ۶۹، ۸۱  
 تذكرة مجديه، ۲۰۳  
 تذكرة محمد شاهى، ۲۰۳  
 تذكرة مدايح معتمديه، ۲۰۴، ۲۰۷  
 تذكرة مقيم خانى نك: تاريخ مقيم خانى  
 تذكرة مليحا، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۴۴  
 تذكرة نصرآبادى، ۵۷، ۷۵، ۱۱۳، ۲۷۵، ۴۲۲، ۴۵۹  
 تذكرة نقل مجلس، ۲۰۴  
 تذكرة پنجاليه، ۲۰۷  
 ترايبى كابلې، ۴۰۹  
 تراز يزدى، ۱۵۱  
 ترانه رنجبران ايران (شعر)، ۴۸۲  
 تريوله، ۲۷۰  
 تربيت (روزنامه)، ۳۲۳  
 تربيت (مدرسه)، ۳۱۹  
 تربيت اطفال، ۳۱۸  
 تربيت نااهل، ۳۰۵

- تربیت، رضا، ۳۱۷  
 تربیت، کتابخانه، ۳۱۹  
 تربیت، محمدعلی، ۳۱۷، ۳۱۹  
 ترتیل القرآن، ۴۷۷  
 ترجمان البلاغه، ۷۲۹  
 ترجمه، جنبش، ۷۱، ۷۸-۷۹  
 ترجمه، نهضت، ۵۷۱-۵۷۲  
 ترجمه تاریخ ادبیات ایران، ۲۷۱  
 ترجمه تاریخ طبری، ۳  
 ترجمه تفسیر طبری، ۳، ۶۸  
 ترز راکن (نویسنده)، ۳۰۱  
 ترشیز خراسان، ۳۸۰  
 ترقی (روزنامه)، ۲۷۰-۲۷۱  
 ترقی، لطف‌الله، ۲۷۰  
 ترک (نژاد)، ۴۰۷، ۴۳۱، ۶۳۹  
 ترک، قبایل، ۴۰۷  
 ترکان، ۵۳۷  
 ترک تبار، سلسله، ۳۹۴  
 ترک زبان، ادبیات، ۴۳۳  
 ترک زبان، اقوام، ۱۲۲، ۴۰۸، ۴۳۱-۴۳۳، ۴۳۶  
 ترک زبان، شعرا، ۴۳۳  
 ترک زبانان، ۴۳۲  
 ترکستان شرقی / سین کیانگ، حوزه زبانی، ۳۳۸، ۳۴۳  
 ترکستان، ۶۴۸  
 ترکمان فراهی، میرزا برخوردار (نویسنده)، ۷۰  
 ترکمانی (زبان)، ۴۳۲  
 ترک‌های آذربایجان، تیاتر سیار، ۴۷۷  
 ترکی جغتایی (زبان)، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۱۲، ۴۳۳، ۶۵۱  
 ترکی (زبان)، ۱۱، ۸۱، ۹۰، ۱۶۷، ۱۸۷، ۲۷۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۵-۳۷۶، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۳۲-۴۳۴، ۴۳۶-  
 ۴۳۷، ۴۴۵، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۰۳، ۶۰۹، ۶۴۸، ۶۵۰  
 ۶۵۰  
 ادبیات، ۴۳۲  
 اشعار، ۳۷۵، ۴۳۷، ۴۴۱  
 رمان‌های احساساتی، ۲۹۱  
 فرهنگ لغت، ۶۳۹
- گروه تئاتر، ۳۰۲  
 واژه‌ها، ۷۰-۷۱، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۴۲، ۵۹۸  
 ترکی زبان، سخنوران، ۴۳۳  
 ترکیه، ۳۲۳، ۳۷۷، ۴۱۹، ۴۳۹، ۶۱۴  
 ترمذ، ۴۷۰  
 ترمذی، محمد بن عیسی، ۷۱۳  
 تسکین (مترجم)، ۳۸۵  
 تسنن، مذهب، ۲۲۸  
 تشریح العلی، ۲۹۲  
 تشیع، مذهب، ۱۰، ۷-۱۱، ۵۹-۶۱، ۶۵، ۹۴-۹۵  
 تصریف، ۷۳۳  
 تصوف سنی، سلسله‌ها، ۲۰۵  
 تصوف شیعه، سلسله‌ها، ۲۰۵  
 تصوف، ۸۵، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۱، ۲۲۸-  
 ۲۲۹، ۳۲۰، ۳۶۸، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۸، ۵۲۳-۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱-۵۳۲، ۵۴۱، ۶۵۴  
 تصوف، اصطلاحات، ۵۲۷  
 تعبیر خواب، ۲۰۵  
 تعریفات، ۴۵  
 تعزیه، ۱۵۷، ۲۱۷-۲۱۸، ۳۰۳  
 تعلق دار، انتشارات، ۵۰۹  
 تعلیم و تربیت (مجله)، ۳۱۹  
 تعلیمی (شعر)، ۲۶، ۴۷  
 تغلب، قبیله، ۶۸۵، ۷۰۹  
 تغلقیان، ۳۹۴  
 تفتازانی، سعدالدین، ۷۸، ۹۴، ۷۳۲  
 تفریحات شب، ۲۹۹-۳۰۰  
 تفسیر صفی، ۱۴۶، ۱۶۰  
 تفسیر طبری، ۶۹۱، ۷۰۶، ۷۲۳، ۷۲۸  
 تفسیر البصائر فی تفسیر القرآن، ۷۳۲  
 تفضلی، احمد، ۵۸۳، ۶۱۰  
 تفلیس، ۳۱۳  
 التفهیم، ۸۹، ۷۱۱، ۷۲۵  
 تقدم (مجله)، ۳۱۹  
 تقویم و تاریخ در ایران، ۳۰۶-۳۰۷  
 تقی‌الدین کاشانی، ۷۵

- تقی زاده، سید حسن، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۴
- تکیه دولت، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۱۸
- تلاش معاش، ۲۹۹
- تلخ و شیرین، ۲۸۳
- التلخیص والایضاح، ۷۸
- تلگراف، ۱۸۷
- تلگو (زبان)، ۴۰۲-۴۰۳، ۵۵۲
- تلماک، ۲۲۱
- تماشاخانه تابستانی زرتشتیان، ۳۰۶
- تماشاخانه تهران، ۳۰۴، ۳۱۲
- تمثال، ۴۴۴
- تمثیلات، ۲۱۸، ۲۳۰
- تمکین بخارایی، ۴۴۳
- تمیم (قبیله)، ۶۷۸
- تنبور دلکش، ۴۸۶
- تنبيه السلاطين، ۴۱۱
- تنبيه الغافلین، ۵۲۲
- تنسوخ نامه، ۷۳۲
- تنوخ (قبیله)، ۶۷۹، ۶۸۸
- تنوخی، ۷۰۷، ۷۲۱
- تواریخ محلی، ۱۹۸
- توب مرواری، ۲۸۵
- تورانی، الفاظ، ۶۰۰
- تورسون بی نعمت زاده (دانشمند)، ۴۴۵، ۴۴۷
- تورسون زاده، ۴۶۴، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴
- تورقورغان، ۴۳۹
- تورگینوف، ۴۷۷
- توزک بابری، ۳۷۵، ۶۵۰-۶۵۱
- توزک جهانگیری، ۸۱، ۳۸۰، ۶۶۱
- التوسل الی الترسل، ۱۷۳، ۳۷۱
- توضیح/لاخلاق، ۵۱
- توکارام (از رهبران دین هندو)، ۵۴۲
- تولستوی، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۴۷۷
- تولسیداس (نویسنده)، ۵۰۸
- توماس هابس، ۳۵۲
- تهانیسری (مترجم)، ۷۸
- تهذیب الصبیان، ۴۷۷
- تهذیب اللغة، ۵۷۰
- تهران مخوف، ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۷-۲۹۸
- تهران، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۴۰، ۲۶۶-۲۶۹، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۴-۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۱-۳۱۳، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۳، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۶، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۰۸، ۵۱۶، ۶۱۶، ۶۱۸
- تهران، انبار گندم، ۳۰۸
- تهران، دانشگاه، ۳۱۹، ۳۲۲، ۵۸۳، ۶۱۴
- تهران، روزنامه ها، ۲۶۸
- تهرانی (گوش)، ۲۸۲
- تهرانی، سید جلال الدین، ۳۱۶
- تهماسپ، شاه صفوی، ۷، ۱۱-۱۲، ۲۷، ۴۶، ۶۰-۶۲، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۸۱، ۹۲
- تیاتر (روزنامه)، ۲۱۹، ۲۶۹، ۲۷۲
- تیپوسلطان، ۳۹۸
- تی تیش مامانی یا فقر عمومی، ۳۰۳، ۳۰۸
- تیره بختان، ۲۷۷
- تیسفون، ۶۷۹-۶۸۰
- تیغ سینا، ۴۹۱
- تیک چند (ادیب)، ۵۲۳
- تیمری (روستا)، ۶۹۵
- تیمور گورکانی، ۷، ۱۰، ۳۸۲، ۶۴۹، ۶۶۱
- تیمورتاش، ۳۰۴
- تیموری ماوراءالنهر، خاندان، ۴۱۲
- تیموری، حوزه فرهنگی، ۱۲
- تیموری، دوره، ۲-۳، ۷-۱۰، ۱۴، ۳۹، ۵۵، ۶۵، ۶۹، ۸۳، ۹۳، ۲۰۲، ۴۱۴، ۴۳۳، ۵۹۱
- تیموری، نهضت تاریخ نویسی، ۷۹
- تیموریان هند، ۳۷۱، ۳۷۵-۳۷۶، ۳۸۲، ۳۹۷-۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۹، ۵۰۴، ۵۴۸، ۵۵۲-۵۵۳، ۶۴۷-۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰
- تیموریان، ۴۰۸، ۴۳۲-۴۳۳، ۵۸۹
- ثابت بدخشانی (شاعر)، ۴۳۴

## تاریخ جامع ایران

- ثابت قطنه (شاعر)، ۶۹۹  
 ثعالبی، ۵۷۰، ۷۰۹، ۷۲۰-۷۲۲، ۷۲۵-۷۲۷  
 ثمرة الفؤاد و نتیجة الوداد، ۳۳  
 ثنایی مشهدی، خواجه حسین (شاعر)، ۱۷، ۳۶  
 ثنایی، حسین (شاعر)، ۳۷۷  
 جاحظ ثانی، نک: ابن عمید  
 جاحظ، ۳، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۲  
 جادو، ۳۲۲  
 جاساسینگ، سکه، ۴۰۲  
 جام جم، ۲۷۵، ۶۶۱  
 جامع عباسی، ۷۰، ۹۱  
 جامع مفیدی، ۴۵  
 جامع الاسرار النوری، ۱۹۴  
 جامع التواریخ، ۵۷۹، ۶۴۴-۶۴۶، ۶۵۲  
 جامع السعادات، ۷۳۳  
 الجامع الصحیح / صحیح ترمذی، ۷۱۳  
 الجامع الصحیح / صحیح مسلم، ۷۱۳  
 جامع المقدمات، ۷۳۳  
 جامعه شناسی زبان، ۵۹۳  
 جامعه باربد (گروه تئاتر)، ۳۰۴، ۳۱۳  
 جامو (شهر)، ۵۱۲  
 جامی، عبدالرحمان، ۴، ۳۲-۳۳، ۵۱، ۱۴۵، ۱۵۸، ۳۷۱، ۳۷۳-۳۷۵، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۷۳۳  
 جان بیک سلطان، خان اشترخانیان، ۴۱۶  
 جان جهان، ۱۹۴  
 جان شیرین، ۴۸۴  
 جان گلین (مأمور اداره ثبت)، ۵۲۲  
 جانانان سویفت (نویسنده)، ۲۷۷  
 جانی ها، نک: اشترخانیان  
 جاویدنامه، ۳۸۸  
 جاهد، امیر، ۳۱۶  
 جاهلی، عصر، ۶۷۵-۶۷۶، ۶۹۰، ۷۲۰  
 ادبیات، ۶۷۳-۶۷۷  
 اشعار، ۶۷۳-۶۷۴، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۷، ۷۱۴-۷۱۶  
 خطیبان، ۶۸۷  
 شاعران، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۱-۶۸۶، ۶۸۹-  
 ۶۹۰، ۷۱۴-۷۱۶  
 جاینی کلیکا چاریه ة کتها، ۵۵۵  
 جاینی، ارهت، ۵۵۵  
 جاینی ها، ۵۵۴-۵۵۵  
 جبر اقتصادی، نظریه، ۶۶۰  
 جبران خلیل جبران، ۲۷۷  
 جبرائیل بن بختیشوع، ۷۰۰  
 جبرائیل بن عبیدالله بن بختیشوع، ۷۰۰، ۷۲۸  
 جبلة بن سالم کاتب هشام، ۷۱۴  
 جبلی، عبدالواسع، ۱۲۹، ۴۱۴  
 جدیدیه، جریان، ۴۷۹  
 جذبی حصاری (شاعر)، ۴۳۵  
 جذیمه / ابرش (امیر)، ۶۷۹  
 جرج رینولدز، ۲۷۸  
 جرج سوم، پادشاه انگلستان، ۱۸۲  
 جرجانی، اسماعیل بن حسین، ۷۲۹  
 جرجانی، عبدالقاهر، ۷۳۳  
 جرجانی، عبده بن زیاد، ۷۰۵  
 جرجانی، میر سید شریف، ۹۴  
 جرجی زیدان، ۲۲۳، ۲۷۷، ۲۹۲، ۲۹۶-۲۹۷، ۳۰۶  
 جرجیس بن جبرائیل (خاندان بختیشوع)، ۷۰۰  
 جرفادقانی، ۱۷۹-۱۸۰  
 جرون نامه، ۲۷  
 جستجو در احوال و اشعار فریدالدین عطار، ۳۲۱  
 جعفر (شاعر)، ۳۴۱  
 جعفر خان زند، ۵۷  
 جعفر زتلی (شاعر)، ۳۸۵  
 جعفرخان از فرنگ برگشته، ۳۰۵، ۳۱۳  
 جعفری بدخشانی (شاعر)، ۴۳۴  
 جعفری، محمدرضا، ۶۲۱  
 جغتایی، سلاطین، ۴۵۷  
 جفت پاک، ۲۹۰  
 جک لندن، ۲۷۷، ۴۷۷  
 جگد گورو، نک: ابراهیم عادلشاه دوم / ابله بلی  
 جلاب (روستا)، ۳۶۸

- جلابی هجوییری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۳۶۸  
جلادان بخارا، ۴۷۷  
جلال اکرامی، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۰-۴۸۳  
جلال خان جمالی، مولانا (شاعر)، ۳۷۴  
جلال کتابدار (شاعر)، ۴۱۷-۴۱۸  
جلال‌الدین اکبر، پادشاه بابر، ۲۷، ۳۴، ۷۵، ۷۸-۸۱  
جلال‌الدین تورانشاه (وزیر)، ۳۷، ۶۵  
جلال‌الدین سنا، ۳۱۷  
جلال‌الدین میرزا (پسر فتحعلی شاه)، ۱۹۹، ۲۳۳-  
۲۳۶  
جلالی نائینی، محمدرضا، ۵۱۶  
جلایر، ۱۵۲  
جلایرنامه، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۷۷  
جلوة اصفهانی، ۱۶۲  
جلیلی، جهانگیر/ج.ج. آسیایی، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۹۹-  
۳۰۰  
جمال‌الدین امیر شیخ ابواسحاق بن امیر محمود انجو،  
۵۸۱  
جمال‌الدین حسین انجو بن فخرالدین حسن شیرازی،  
۷۳، ۳۸۱، ۵۹۳، ۵۹۵  
جمال‌الدین قرشی، ۷۲، ۵۷۸  
جمال‌زاده، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۹-۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۹  
جمعه آدینه‌آف، ۴۸۷  
جمعیت نهضت اسلامی، ۲۹۸  
جمعیت هلال احمر، ۴۷۵  
جمهرة خطب‌العرب، ۶۸۷، ۶۸۹  
جمهوریت (روزنامه)، ۴۷۸  
جمیله بدخشانی، ۴۳۱  
جن در حمام سنگلج، ۲۷۰  
جناب خان، ۳۱۲  
جناب‌زاده، محمد، ۲۸۰  
جنات‌الوصال، ۱۴۶، ۱۶۱  
جنات‌الوصال، ۱۶۱  
جنانه ساره، ۵۲۰  
جنانه مالا، ۵۲۰  
جنايات بشر يا آدم‌فروشان قرن بیستم، ۲۹۱  
جنگ جهانی اول، ۲۷۵-۲۷۶، ۲۸۱، ۴۷۶  
جنگ روس و ژاپن، ۲۷۸  
جنگ مشرق و مغرب، ۳۰۵، ۳۱۱  
جنگ هفتاد و دو ملت، ۲۳۰  
جنگ، ۳۰۰  
جنگم (رهبر دینی لینگایت‌ها)، ۵۵۰  
جنگ‌نامه کشم، ۲۷  
جنگ‌های ایران و روم، ۳۱۶  
جنگ‌های صلیبی، ۵۸۶  
جنوبی، لهجه‌های محلی، ۲۹۷  
جنیدالله حاذق (شاعر)، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۶۰  
جواب عاشق، ۴۸۶  
جواد هراتی (شاعر)، ۴۳۵  
جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، ۳۷۰  
جواهر‌الحروف، ۳۸۷  
جواهر‌العلوم همایون، ۳۷۶  
جواهرنامه، ۷۳۰  
جواهرنامه همایونی، ۳۷۶  
جودی، میرزا محمد خان، ۲۹۲  
جوزجانی، ابوعبید، ۷۰۷، ۷۲۱  
جوزف گائر، ۳۰۰  
جوگ باششت، ۵۱۷-۵۱۸  
جوگ بششت، ۵۱۷  
جولیوس قیصر، ۲۷۷  
جوهری (فرهنگ‌نویس)، ۷۲، ۷۱۷  
جوهری فارابی، ۵۷۹، ۵۸۷  
جوهره میانکالی (شاعر)، ۴۲۰  
جوینی، امام‌الحرمین، ۷۲۵  
جوینی، عزیزالله، ۵۸۳  
جوینی، عطاملک، ۴، ۶، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۱،  
۶۴۴، ۷۳۱  
جهان دانش، ۷۲۹  
جهان ظفر، ۵۰۹  
جهان، دانشمندان، ۶۵۵  
جهان‌آرا بیگم، ۳۸۳  
جهاندار شاه، دربار، ۳۸۷

- جهانگشای جوینی، ۱۸۹، ۱۹۱، ۳۱۷، ۳۲۳-۳۲۴
- جهانگشای خاقان، ۸۱، نک: تاریخ عالم آرای صفوی
- جهانگیر پادشاه (پادشاه گورکانیان هند)، ۲۸، ۷۵، ۸۱، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۸۰-۳۸۲، ۵۰۷-۵۰۸، ۵۱۷، ۵۵۳-۵۵۴، ۵۹۳
- جهانگیر خان شیرازی، میرزا، ۲۷۱-۲۷۲
- جهانگیر میرزا (مؤلف تاریخ نو)، ۱۹۸
- جهانگیرنامه، ۳۸۱
- جهان نامه، ۲۸
- جهان نما، ۴۱۶
- جی آنده (ادیب)، ۵۲۹
- جیبور، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۵۵
- جیجک علی شاه، ۳۰۵، ۳۰۷
- جیحون (رود)، ۴۴۸
- جیحون یزدی، ۱۱۹، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۶، ۱۹۴
- جیرانی (شاعر)، ۴۱۰
- جیسوک لال / زیرک (ادیب)، ۵۱۳
- جیسی، محمد (نویسنده هندی)، ۳۸۱
- جیمز موریه، ۲۲۲
- جیمس ولز، ۲۷۵
- چاپخانه دولتی / دارالطباعة، ۱۸۵
- چاپخانه کاپوانی برلین، ۲۹۸
- چارلز دیکنز، ۲۷۷
- چارلز ویلکنز (ویراستار)، ۶۰۵
- چال گاو، ۲۹۸
- چاندوگیا / اوپانیشاد، ۵۲۴
- چایتانیه بهاگوته، ۵۴۵
- چایتانیه چریتامریته، ۵۴۵
- چایتانیه / چایتانیه منگله، ۵۲۹، ۵۴۵
- چایکین (خاورشناس)، ۲۷۵
- چترار (منطقه)، ۳۴۵
- چتره ماهاتمی، ۵۱۴
- چتوربهوج گتست، ۳۷۹
- چچ نامه / فتح نامه سند، ۵۴۶-۵۴۷، ۶۴۲-۶۴۳
- چخوف، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۷، ۴۷۷
- چرا به این جهت؟، ۲۱۶
- چراغ هدایت، ۶۰۲-۶۰۴
- چرند و پرند، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۱، ۳۵۸
- چشم سفیدار، ۴۹۰
- چشم نگین، ۴۹۰
- چشمه، ۴۸۴
- چشمهایش، ۲۸۷
- چفضائری، ۱۱۵
- چک و اسلواکی، ۲۷۸
- چل هجره، ۴۷۶
- چمدان، ۲۸۶-۲۸۷
- چند نامه به شاعری جوان، ۲۷۸
- چندربهان برهمن لاهوری، ۳۸۳، ۵۴۲
- چندر سین فرزند کاشیداس (ادیب)، ۵۱۳
- چندرمن بن شری رام / بیدل (ادیب)، ۵۰۸
- چندرمن بیدل (مترجم)، ۳۷۸
- چندره بهان / برهمن (ادیب)، ۵۱۸
- چنرابه (داستان هندی)، ۳۸۱
- چنگ، از آلات موسیقی، ۴۵۸
- چنگیز خان مغول، ۶، ۳۷۱
- چنگیز، ۳۱۶، ۶۴۴
- چوب دو سر طلا، ۳۱۲
- چهار چم، ۳۸۳
- چهار عنصر دانش، ۷۴
- چهار عنصر، ۳۸۵
- چهار فصل، ۴۲۰
- چهار گلزار، ۴۵۶
- چهار مقاله، ۳۱۷، ۳۲۳-۳۲۴، ۴۵۶، ۷۳۰
- چهارده افسانه، ۳۱۷
- چهارده معصوم، ۱۵۶
- چهارمحال و بختیاری، ۲۸۱
- چیتاگنگ (شهر)، ۵۳۱
- چین، ۳۳۷، ۳۳۹-۳۴۱، ۴۳۹، ۵۶۸، ۶۸۷-۶۸۸، ۷۲۴
- چینتمنی بهاته (مؤلف شوکسپتتی)، ۳۷۲
- چینی مستعمل (زبان)، ۳۴۳
- چینی، فرهنگ، ۶۴۸
- چینی، منابع، ۳۳۸، ۳۴۰



- حاج قمار خان، ۳۱۲  
حاجب بن زراره (خطیب عرب)، ۶۸۹  
حاجی آقا (اثر هدایت)، ۳۰۱  
حاجی بابا، ۳۰۰  
حاجی بابای اصفهانی، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۲۲-۲۲۳  
حاجی بهرام (شاعر)، ۴۱۸  
حاجی پیرزاده (سفرنامه نویسنده)، ۲۱۰  
حاجی حکیم باشی، ۳۱۲  
حاجی ربیع (ادیب)، ۵۱۱  
حاجی ربیع انجب (مترجم زبان سنسکریت)، ۳۷۸  
حاجی ریایی خان یا تارتوف شرقی، ۳۰۳، ۳۰۸  
حاجی سمیع سادات (شاعر)، ۴۲۰  
حاجی متجدد، ۳۰۰  
حاجی محمد حکیم خان، ۴۳۹  
حاجی مرادی رازی (شاعر)، ۴۳۵  
حاجی میرزا آقاسی، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۵  
حاجی خلیفه، ۵۷۹  
حاجیه قدمشاد، ۱۵۴  
حاذق گلخنی (شاعر)، ۴۱۱، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۶۰  
حارث بن ابی شمر غسانی، ۶۸۳  
حارث بن حلزه (شاعر)، ۶۸۵  
حارث بن ظالم (خطیب عرب)، ۶۸۹  
حارث بن عباد (خطیب عرب)، ۶۸۹  
حارث بن عمرو (جد امرؤالقیس)، ۶۸۰، ۶۸۲  
حاشیه ملا عبداللّه، ۷۳۳  
حافظ اوبهی، ۷۴، ۵۹۱  
حافظ تنیش، ۴۱۱  
حافظ چه می گوید، ۳۲۱  
حافظ درویش علی چنگی، ۴۵۸  
حافظ صابونی قزوینی، ۴۴  
حافظ کوچک، نک: بابافغانی شیرازی  
حافظ، ۳۰۰  
حافظ، ۴، ۷، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۱، ۳۷-۴۰، ۴۲، ۵۶، ۶۵، ۸۳، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۴۵، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۷۰، ۱۹۰، ۳۰۱، ۳۵۷، ۳۷۵
- ۳۷۷، ۴۱۰-۴۱۱، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۳، ۵۸۱  
حبسیات، ۳۶۸  
حبل المتین، ۲۲۶  
حبیب یغمایی، ۲۷۵، ۲۹۰، ۳۱۹  
حبیب یوسفی، ۴۸۲-۴۸۳  
حبیباف، امیر بیک (ادیب)، ۴۶۴  
حبیب اللّه آموزگار، ۲۶۸، ۳۱۷  
حبیب اللّه شهردار / مشیر همایون (نمایشنامه نویسنده)،  
۳۰۲  
حبیب اللّه عین الملک، ۲۷۷  
حبیب اللّه فیض اللّه، ۴۸۹  
حبیب اللّه میکده، ۳۰۴  
حبیب اللّه نوبخت، ۳۱۶، ۳۱۸  
حجازی، سید محمدباقر، ۲۹۲  
حجّه الهند، ۵۲۲  
حجر (پدر امرؤالقیس)، ۶۸۲-۶۸۳  
حجله خیال، ۱۷۸، ۱۹۴  
حدایق البلاغه، ۷۸  
حدایق الجنان، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۸  
حدایق السحر فی دقایق الشعر، ۳۱۷، ۳۲۳، ۷۲۹، ۷۳۱  
حدایق السياحه، ۲۰۵  
حدایق المعرفه، ۵۱۸  
حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۳، ۳۴۱، ۷۲۷  
حدیث شناسی / علم الحدیث، ۶۴۰، ۶۴۶، ۶۹۴  
حدیثه (شاعر)، ۴۹۲  
حدیقه الحقیقه، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۵۳  
حدیقه الرسول، ۴۳۸  
حدیقه الشعرا، ۲۰۳  
حدیقه الشعرا (تذکره)، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۳۷  
حدیقه الشیعه، ۷۰  
حدیقه الحقیقه، ۱۱۳  
حر عاملی، ۸۴، ۷۳۳  
حرم (حضرت معصومه)، ۱۵۵  
حرم خلیفه هارون الرشید / عزیز و عزیزه، ۳۱۰-۳۱۱  
حزب توده، ۲۸۶  
حزین لاهیجی، ۲۰، ۲۳، ۷۵

- حزین، محمدعلی، ۳۸۶  
 حساب (اثر شیخ بهایی)، ۲۲۳  
 حسامزاده بازارگاد، ۳۱۷  
 حسان العجم (لقب)، ۱۲۷، ۱۳۰  
 حسرت حساری، میرزا عالم جان (شاعر)، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۰-۴۴۱  
 حسن اسفندیاری، ۳۱۷  
 حسن انصاری، ۷۳، ۴۱۲  
 حسن بصری (دیوانسالار)، ۷۰۰  
 حسن بن سید فتح‌الله هندی، ۶۸  
 حسن بن لطف‌الله رازی، ۳۶۹  
 حسن بن لغده، ۷۰۴  
 حسن بیک روملو، ۷۰، ۸۱  
 حسن حلاج، ۳۱۶  
 حسن خان بدیع نصرت‌الوزاره، ۲۸۸، ۲۹۴  
 حسن دهلوی، ۴۴۰  
 حسن صورت/ حسن سیرت، اپرت، ۳۱۴  
 حسن عرابه‌کش، ۴۸۴  
 حسن و حسین (مجموعه لطایف)، ۴۵۶  
 حسن و دل، ۴۳۳  
 حسن یکدسته، ۴۷۵  
 حسانات‌العارفین، ۳۸۳  
 حسنعلی شاه فرسی (شاعر)، ۲۷  
 حسنک وزیر، ۲۷۱، ۲۹۰  
 حسین بنگالی، سلطان، ۵۴۹، ۵۵۳  
 حسین عنبر خان (عارف)، ۵۳۱  
 حسین (ع)، ۱۵۷، ۵۴۱  
 حسین، شاه صفوی، ۲۳، ۵۸، ۶۶، ۹۲، ۲۰۱  
 حسینقلی خان جهانسوز شاه قاجار، ۲۹۲  
 حسینقلی مستعان، ۲۷۷، ۲۹۲  
 حسینی بدخشانی، ۴۳۱  
 حسینی رضوی، ابوسعید، ۳۸۶  
 حسینی معمایی (شاعر)، ۴۱۳  
 حسینی، امان‌الله، ۷۴  
 الحسینی، عبدالرشید بن عبدالغفار، ۳۸۴، ۵۹۷، ۵۹۹  
 حسینی، علی بن محمود، ۳۶۹  
 حسینی، محمد بن اشرف، ۳۷۶  
 حسینی، محمدطاهر، ۴۳۱  
 حسینی، محمدکاظم، ۳۸۱  
 حصار (شهر)، ۴۳۱، ۴۳۴-۴۳۵، ۴۶۱، ۴۶۴  
 حصام خویی، ۵۸۷  
 حصه‌ها از قصه‌های جنگ، ۴۸۵  
 حضرت بدخشی، ۴۳۱  
 حضوری سمرقندی (شاعر)، ۴۱۰  
 حطیئه (شاعر)، ۷۱۷  
 حق با کیست! / مقصر کیست، ۳۰۵  
 حق‌الیقین، ۷۳۳  
 حقایق‌الاجبار، ۱۸۱، ۱۹۶، ۱۹۸  
 حقایق‌المعارف، ۶۸  
 حقایق‌نگار، میرزا جعفر، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸  
 حق‌شناس، علی محمد، ۶۲۲  
 حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول، ۳۱۹  
 حقوق بین‌المللی، ۳۱۸  
 حقیقت‌اصفهان (روزنامه)، ۲۷۰  
 حکام قدیم - حکام جدید یا لورا و شهرستانک، ۳۰۳، ۳۰۷  
 حکایات، ۱۹۴  
 حکایت (داستان کوتاه)، ۲۸۰  
 حکایت آقای تریاک‌کش و نوکر آفاکش، ۲۸۰  
 حکایت‌های میده (خرد)، ۴۸۳  
 حکمت رحمت (شاعر)، ۴۹۲  
 حکمت رضا (شاعر)، ۴۷۹  
 حکمت عملی، ۴۹، ۵۱  
 حکمت متعالیه، ۹۴-۹۵  
 حکمت مشرقی / اشراقی، ۸۹، ۹۴-۹۵  
 حکمت، علی اصغر، ۲۷۴-۲۷۵، ۲۷۷، ۵۸۴  
 حکمی (شعر)، ۲۴، ۳۲، ۴۸  
 حکیم سبزواری، ۴۸  
 حکیم شفایی، ۱۱۳  
 حکیم طوس، نک: فردوسی  
 حکیم کریم (نویسنده)، ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۳  
 حکیم میسری (پزشک)، ۴۷

- حل مشکلات معینیه، ۷۳۲  
 حلاج (روزنامه)، ۲۶۸  
 حلوان، ۶۹۵  
 حلیت غنا، فتوا، ۴۱  
 حلیة المتقین، ۷۳۳  
 حلیمی، لطف‌الله بن ابی‌یوسف، ۷۳  
 حماد بن زید بن ایوب (کاتب)، ۶۸۱، ۶۹۱  
 حماد بن میسره / حماد راویه (راوی ایرانی تبار)، ۷۱۶  
 حماد عجرد (شاعر)، ۶۹۸  
 حماسه ملی، ۲۶  
 حماسه‌های تاریخی، ۱۴۰  
 حماسه‌های دینی (شعر)، ۲۶، ۶۱-۶۲  
 حماسه‌های دینی، ۶۱-۶۲، ۱۴۰  
 حماسه‌های غیردینی / تاریخی (شعر)، ۲۶-۲۷، ۶۲  
 حماسی (شعر)، ۲۴، ۲۶  
 حماسه ملی - دینی، ۶۲  
 حماسه ملی ایران، ۲۸۷  
 حمزه ابن عبدالمطلب، نک: حمزه سیدالشهدا  
 حمزه بن عبدالله خارجی، ۶۲-۶۳  
 حمزه‌نامه، ۴۱۸  
 حمزه اصفهانی، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۳، ۷۲۰، ۷۰۴، ۷۲۳  
 حمزه سیدالشهدا، ۶۲-۶۳  
 حمله سرابی (نوعی حماسه)، ۶۳  
 حمله حیدری، ۶۳-۶۴  
 حمله راجی، ۱۴۰  
 حمید کلنوری، ۳۸۱  
 حمیدیان (مصحح)، ۵۹۲  
 حمیدیة بهوپال، کتابخانه، ۵۸۴  
 حنظله بادغیسی، ۷۰۵  
 حنفی، مذهب، ۶۸، ۷۱۳  
 حوزوی، فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی، ۹۱  
 حوزہ‌های علمیه، ۱۶۱، ۷۳۲-۷۳۳  
 حوض الحیات، ۵۱۹  
 حی بن یقظان، ۷۰۸، ۷۲۱  
 حیات جان باقی گلّبی، ۳۷۹  
 حیات نو، ۴۷۷  
 حیات یحیی، ۳۱۶  
 حیات‌القلوب، ۷۳۳  
 حیاتی گیلانی، ۳۸۱  
 حیدر دوغلات کاشغری، ۶۵۱  
 حیدرآباد، ۴۰۳، ۵۰۹، ۵۵۲  
 حیدرعلی (پدر تیبوسلطان)، ۳۹۸  
 حیدرقلی خان (شاعر)، ۲۷  
 حیرت شنبه‌زاده (شاعر)، ۴۹۲  
 حیرت، محمد صدیق (شاعر)، ۴۴۳-۴۴۴، ۴۷۷-۴۴۸  
 حیرت‌انگیز، ۴۳۸  
 حیرت‌نامه سفر، ۲۱۰  
 حیزتی تونی، ۳۵، ۴۲، ۵۷، ۶۲  
 حیره، ۶۷۳، ۶۷۷-۶۹۱  
 حیره، اعراب، ۶۸۹، ۶۹۱  
 حيله و حقیقت، ۳۱۴  
 خارزنجی، احمد بن محمد، ۷۱۹  
 خارستان، ۱۹۴  
 خاطرات تاج‌السلطنه، ۳۱۶  
 خاطرات حاج سیاح محلاتی، ۲۱۲  
 خاطرات حاج سیاح، ۳۱۶  
 خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ۲۱۲  
 خاطرات، ۲۸۰  
 خاطره‌نگاری، ۲۳۸  
 خاقان نکد فتحعلی شاه قاجار  
 خاقانی شروانی، ۴، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹  
 ۱۵۰، ۴۲۰، ۷۳۰  
 خاک وطن، ۴۸۹  
 خاکسار حصارى (شاعر)، ۴۱۹  
 خالد بن جعفر (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 خان آرزو، سراج‌الدین علی، ۱۹، ۷۴، ۷۸، ۳۸۶، ۶۰۲-۶۰۵  
 ۶۰۵  
 خان گیلان، ۲۹۰  
 خاندان نویختی، ۳۱۵، ۳۲۲  
 خانلری، پرویز، ۲۷۵، ۲۷۸، ۵۸۳، ۶۱۹  
 خانم هندی، ۲۷۰  
 خان‌ملک‌ساسانی، احمد، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۶

- خانی (زبان)، ۴۳۰  
 خانه پدر، ۴۹۰  
 خاور (مجله)، ۲۷۰  
 ختلان، ۴۳۴، ۴۶۴  
 ختلانی، ناصح (شاعر)، ۴۳۸، ۴۴۰  
 خجالت (شاعر)، ۴۳۵، ۴۶۰  
 خجند، ۳۸۰، ۴۳۷، ۴۶۱، ۴۷۷  
 خداداده/ خدادادگر تیموری، احمدعلی، ۲۹۱، ۳۰۰  
 خداوندنامه، ۱۴۰  
 خدایار بیک مسلم (شاعر)، ۴۳۵  
 خدای زاده، بابا یونس (شاعر)، ۴۷۹  
 خداینامه، ۷۱۴  
 خدعه و عشق، ۳۰۲  
 خدیجه سلطان (معشوق واله داغستانی)، ۳۴  
 خرو و ترکثار (شعر)، ۴۸۲  
 خرابات فقیر (اثر: فقیر اصطهباناتی)، ۱۹۴  
 خراسان (سالنامه)، ۳۱۶  
 خراسان بزرگ، ۸۹، ۳۶۹، ۴۵۵، ۴۶۵  
 خراسان، ۶-۷، ۱۳، ۳۵، ۶۲-۶۳، ۷۷، ۸۹، ۹۴، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۷۳، ۳۶۹-۳۷۰، ۳۸۰، ۴۱۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۵، ۵۷۴، ۶۰۰، ۶۴۳-۶۴۴، ۶۹۲-۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵-۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۴-۷۲۶، ۷۳۰-۷۳۱  
 زبان مردم، ۵۷۴  
 شعرا، ۳۵، ۱۹۸  
 مجتهدان بزرگ، ۱۶۲  
 مردم، ۱۲۵، ۵۷۴، ۷۲۲  
 خراسانی، حاج میرزا حبیب، ۱۵۶، ۱۶۲  
 خراسانی، سبک، ۲-۴، ۷، ۱۵، ۲۴، ۲۹، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۹۳، ۲۹۴  
 خراموف، ۴۷۲  
 خرد/دیوان زنده (اثر جوزف گائر)، ۳۰۰  
 خردافزا، ۳۷۹  
 خرده اوستا (اثر ابراهیم پورداود)، ۳۲۰  
 خرگاهی حصار (شاعر)، ۴۰۹  
 خرم (شاهزاده)، ۲۸  
 خریدةالقصر، ۷۲۷-۷۲۸  
 خزائن الفتوح تاریخ علایی، ۶۴۹  
 خزاعه (قبیله)، ۶۹۵-۶۹۶  
 خزان و بهار، ۴۸۴  
 خزانه عامره، ۳۶۹  
 خزاین الفتوح، ۳۷۱  
 خسرو بن فیروز (امیر آل بویه)، ۷۲۱  
 خسرو خان اوقاتش تلخ است، ۳۱۲  
 خسرو و شیرین (داستان)، ۵۳۹  
 خسرو و شیرین، ۳۲-۱۱۳، ۳۳، ۱۸۹، ۳۰۷، ۳۱۰، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۸۴  
 خسرو، شاهزاده ساسانی، ۶۸۰  
 خسرو پرویز ساسانی، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۰  
 خسروی، محمدباقر، ۲۱۷، ۲۸۸، ۲۹۲-۲۹۳  
 خسیس، ۲۸۴  
 خضر، خواجه/ زنده پیر (عارف)، ۵۳۳  
 خطابه مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، ۳۱۹  
 خطبةالبیان، ۱۴۶، ۱۶۱  
 خطبه‌های جاهلی، ۶۸۷-۶۸۹، ۷۱۵  
 خطیب تبریزی، ۷۰۷  
 خطیب قزوینی، ۷۸  
 خلاصه‌الاشعار وزبدة‌الافکار، ۷۵  
 خلاصه‌الافتتاح، ۱۴۶، ۱۵۰  
 خلاصه‌التواریخ، ۳۸۶  
 خلافت بغداد، ۶، ۶۹۳  
 خلجی، سلطان علاء‌الدین، ۳۷۳، ۵۵۳  
 خلجیان، سلسله، ۳۹۴  
 خلخال، سید عبدالرحیم، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۷  
 خلد برین، ۵۱، ۸۰  
 خلفای راشدین، ۶۳  
 خلیج فارس، ۳۹۷، ۶۷۸  
 خلیفه سلطان (فقیه شیعی صفوی)، ۵۱  
 خلیفه سوم، ۶۳، ۶۱۰  
 خلیل بن احمد فراهیدی، ۵۷۰، ۵۷۲، ۷۱۳

- خلیلی، عباس، ۲۷۰، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۱۶  
خلیلی، محمدعلی، ۲۹۰  
خمربیات (از انواع شعر)، ۳۸  
خمسه، نک: پنج گنج نظامی  
خمکده، ۳۹  
خمولی (شاعر)، ۴۳۸  
خنجری بدخشی (شاعر)، ۴۳۴  
خنجری و خانی (شاعر)، ۳۴۱  
خنساء (شاعر)، ۷۱۷  
خواب، ۲۸۰  
خواجوی کرمانی، ۲۹، ۱۴۳  
خواجه نوری، ابراهیم، ۲۸۰  
خواجه والهی (شاعر)، ۴۱۰  
خواجه هاشمی (شاعر)، ۴۱۰  
خواجه‌اف، محی‌الدین، ۴۸۷  
خوارج سیستان، ۶۳  
خوارج، ۶۲  
خوارزم، ۴۳۶-۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۸، ۷۱۹، ۷۲۶  
خوارزم، ادیبان، ۴۳۷  
خوارزم، امرا و خان‌ها، ۴۳۱-۴۴۲  
خوارزم، حوزه ادبی، ۴۳۶-۴۳۷  
خوارزم، خان‌نشین (حکومت)، ۴۳۲، ۴۳۶  
خوارزم، مورخان، ۴۳۷  
خوارزمشاهیان، دوره، ۵، ۷۳۰  
خوارزمشاهیان، سلسله، ۷۳۱  
خوارزمی، ۷۰۶  
خوارزمی، ابوبکر (شاعر)، ۷۱۹، ۷۲۷  
خوارزمی، ابوعبدالله، ۵۷۲  
خوارزمی، موسی (ادیب)، ۴۳۶-۴۳۷، ۴۴۰  
خوافی خان (مورخ)، ۶۵۵-۶۵۷  
خوافی، زین‌الدین، ۶۵۰  
خوان خلیل، ۳۸۰  
خواندمیر، ۸۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۳۷۶، ۴۱۱، ۴۱۳  
خوانساری، میرزا محمدباقر، ۳۳۲  
خوبان پارسی‌گوی، تذکره، ۴۶۵  
خودآزادی زنان شرق، ۴۷۵  
خوراکهای ایرانی، ۲۳۵  
خورنق، ۶۸۸  
خوزستان، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۲۵  
خوشدل (منشی)، ۲۷  
خوفی (گویش)، ۳۳۹  
خوقند، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۶۰  
خوقندی، نادره (همسر امیر عمرخان)، ۴۳۷، ۴۴۰  
خونبهای ایران/عشق و شکیبایی، ۲۹۱  
خوبی، هلال‌الدین اسماعیل، ۲۰۴، ۲۰۳  
خیالات (مجموعه داستان)، ۲۹۸  
خیالات شیدا، ۵۲۱  
خیام، ۱۴۱، ۱۷۰، ۲۸۴  
خیام، ۷۲۸  
خیرات حسان، ۱۶۳، ۲۰۴، ۲۰۶  
خیراتیه، ۱۴۲، ۱۵۸، ۲۲۹  
خیرالکلام (روزنامه)، ۲۸۰  
خیراندیش (شاعر)، ۴۹۲  
الخیل، ۷۱۷  
خیوه، ۳۴۱، ۴۳۶  
داحس (جنگ)، ۶۷۶  
د/خنده، ۴۷۶-۴۷۷  
دادخدایف، ۳۳۹، ۴۷۲  
دادو (از پیروان راماننده)، ۵۰۷، ۵۳۵، ۵۴۲  
داذویه بن هرمز (حاکم یمن)، ۶۷۸  
دارا نجات، ۴۹۲  
داراب‌نامه، ۷۶  
داراشکوه، شاهزاده، ۲۸، ۷۹، ۳۸۳، ۵۰۴-۵۰۵، ۵۰۷  
۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۸-۵۲۰، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۴۱-۵۴۳  
دارالطباعة دولتی، اداره، ۲۲۵-۲۲۶  
دارالفنون، ۱۸۰، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸  
۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۸  
دارالفنون، سالن آمفی تئاتر، ۲۱۸  
دارالمجانین، ۲۸۳  
داروین، ۲۲۱  
داس، جی. ام، ۳۹۷  
داستان امروز، ۲۹۸

- داستان باستان / سرگذشت کوروش کبیر، ۲۹۴  
 داستان خونین یا سرگذشت برمکیان، ۳۰۳، ۳۰۶  
 داستان در داستان (تکنیک داستانی)، ۲۹۸  
 داستان زارا یا عشق چوپان، ۲۹۲  
 داستان شوکه، ۵۱۸  
 داستان کوتاه غربی، ۲۸۳  
 داستان مانی نقاش، ۲۹۵  
 داستان نویسی، ۲۱۴، ۲۳۸  
 داستان‌های امثال، ۳۱۷  
 داستان‌های ایران قدیم، ۳۱۸  
 داستان‌های قدیم ایران، ۳۱۵  
 داش مشتی پاریس، ۲۹۴  
 داعی الاسلام، ۵۸۰، ۳۱۷، ۵۹۴، ۵۹۹-۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۷-۶۰۸، ۶۱۰-۶۱۴، ۶۱۶-۶۱۷  
 داعی الاسلام، محمد، ۳۱۷  
 داغ فرزند، ۴۷۶  
 داغی میانکالی (شاعر)، ۴۱۸  
 دام‌گستران یا انتقام‌خواهان مزدک، ۲۹۵-۲۹۶  
 دانتته، ۵۲۰، ۵۲۳  
 دانری، آدولف، ۲۷۰  
 دانش (سالنامه)، ۳۱۶  
 دانش، نشریه، ۵۸۰  
 دانشکده، نشریه، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۲۱-۳۲۲  
 دانشگاهی، فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی، ۹۱  
 دانشمندان آذربایجان، ۳۱۷  
 دانشنامه ادب فارسی، ۵۸۴، ۵۹۷  
 دانشنامه علایی، ۸۹، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۲۱، ۷۲۵، ۷۲۷  
 دانیل دوفو، ۲۷۷  
 داور، علی‌اکبر، ۲۹۹  
 داوری شیرازی، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۲  
 داوود بن سلیمان (دانشمند)، ۶۹۴  
 داهر (پادشاه محلی)، ۵۵۵  
 دایرةالمعارف نویسی، سنت، ۶۰۱، ۶۱۰  
 دبستان المذهب، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۳  
 دبیداس کایستهه (ادیب)، ۵۰۸  
 دبیر تاج، ملا احمد حسن، ۳۷۳  
 دبیر حصاری (شاعر)، ۴۳۵  
 دبیرسیاقی، ۵۷۳، ۵۹۷  
 دتاتریه، پرستندگان، ۵۴۶  
 دجله، ۷۱۸  
 دختر انقلاب (شعر)، ۴۸۲  
 دختر سلطان، ۲۷۵  
 دختر فرعون، ۲۲۳  
 دختر قشنگ قلعه محصور، ۳۱۱  
 دختر گیلان، ۳۱۱  
 دختر همسایه، ۴۸۵  
 دختری که جستجویش می‌کنم، ۴۸۶  
 دخمه ارغون، ۲۹۰  
 دخمه شاهان، ۴۳۸، ۴۴۰  
 در آن دنیا، ۴۸۷  
 در پیرامون رمان، ۳۲۱  
 در راه مهر، ۳۰۵، ۳۰۷  
 در راه هند، ۲۹۰  
 در سایه حرم‌اشب در سرای امیر، ۳۱۰  
 در غرب خبری نیست، ۲۹۹  
 در قلمرو سخن، ۴۹۰  
 در گرد الفبای نوتاجیکی (مقاله)، ۴۷۱  
 در گرو پول، ۲۸۰  
 در گوشه دارالمجانین، ۲۸۰  
 درام سوگ‌آور فاست، ۳۰۴  
 درام یوسف و زلیخا، ۳۰۵  
 دراویدی، زبان‌ها، ۴۰۲  
 درباره الفبای نو زبان تاجیکی (مقاله)، ۴۷۱  
 درباره الفبای نوتاجیکی (مقاله)، ۴۷۱  
 درخت هزار ساله، ۴۸۸  
 درد دل ملا قربانعلی (داستان)، ۲۸۲  
 دردی - نورستانی، زبان‌ها، ۳۴۳-۳۴۴  
 دردی (زبان)، ۳۴۳-۳۴۵  
 دردی بدخشی (شاعر)، ۴۳۴  
 دردی، زبان‌های قدیمی، ۳۴۵  
 درر البحر، ۴۰۹

- دکشینہ رای (از ایزدان)، ۵۴۵-۵۴۶  
دکن، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۴، ۴۰۰، ۵۱۶، ۵۴۶، ۵۴۸  
۵۵۰-۵۵۱، ۵۵۳، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۸  
دکن، پادشاهان مسلمان، ۵۵۰، ۵۵۳  
دکن، سلاطین، ۳۷۵  
دکنی (زبان)، ۳۸۰  
دل آرتہ، کمدی، ۳۱۱  
دل بی قرار، ۴۸۶  
دلارام منسارام، ۵۲۰-۵۲۱  
دلپتی رای (حقوق دان)، ۵۵۱  
دلشاد خانم چنگیزی، ۲۸۰  
دلکش، کرامت اللہ (تنبورنواز)، ۴۸۶  
دلگشا، ۳۶۰  
دلیران تنگستانی، ۲۷۰، ۲۹۷  
دماوند (کوه)، ۲۱۶  
دمیۃ القصر، ۷۱۱، ۷۲۵-۷۲۷  
دندان ساز ماهر، ۳۰۶  
دنگن ها، اقوام، ۳۴۴  
دنیای دن، ۴۹۰  
دو داستان مسخ، ۲۸۶  
دو محبوب، ۳۰۵  
دو منزل مسافرت در ایران، ۳۰۳، ۳۰۹  
دو موسه، آلفرد، ۳۱۰  
دو هجوم، ۴۷۵  
دوازده ماه، ۲۸۷  
دوانی سمرقندی (شاعر)، ۴۰۹  
دوانی، جلال الدین، ۹۴-۹۵  
دوبروسکی، ۲۷۷، ۳۱۱  
دوبری (شاهزاده فرانسوی)، ۲۷۶  
دوره تاریخ انقلاب کبیر فرانسه، ۲۷۸  
دوستی خاله خرسه (داستان)، ۲۸۲  
دوشنبه (شهر)، ۴۱۵، ۴۲۹، ۴۴۵، ۴۶۱، ۴۷۰، ۴۷۶-  
۴۷۷  
دوشیزه اورلئان شیلر، ۲۸۷  
دوشیزه ایروان، ۲۹۰  
دولت علیہ ایران (روزنامه)، ۱۸۵
- دررالتیجان فی تاریخ بنی اشکان، ۱۹۹  
درنگینانہ (منطقہ)، ۲۳۸  
درواز (ناحیہ)، ۳۴۲، ۴۶۴  
دروازی قدیم (زبان)، ۳۴۲  
دری (زبان)، ۷۱-۷۲، ۳۴۳، ۵۷۱، ۵۷۴  
دری (شعر)، ۱۶۶  
دری، واژه‌ها، ۵۷۴  
دریا مجرای نو می جوید، ۴۸۶  
دریای اثمار، ۳۷۴  
درہ نادرہ، ۱۷۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۳۷  
دزد را به لباس نمی توان شناخت، ۳۰۹  
دزد ناموس، ۳۰۶  
دزدان، ۳۱۱  
دساتیر آسمانی، ۲۳۳  
دساتیری، واژه‌ها، ۲۰۸، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۳۹-۲۴۰، ۵۸۳  
۵۹۷  
دساوترہ، ۳۷۳  
دسترخان، ۴۹۰  
دستگاه چاپ، ۱۸۵  
دستگردی، وحید، ۲۷۴  
دستور دبیری، ۷۲۹  
دستور کامیابی، ۳۱۸  
دستور نسفی (شاعر)، ۴۱۸  
دستور الفصحا، ۷۶  
دستور الملوک، ۴۲۱، ۴۲۹  
دستور الوزراء، ۳۷۶  
دسته گل، ۳۰۹  
دشت لوند، ۴۸۴  
دشتکی، امیر صدرالدین، ۹۴  
دشتکی، خانواده فیلسوفان، ۹۴-۹۵  
دشتکی، غیاث الدین منصور، ۹۴-۹۵  
دشتکی، میر صدرالدین دوم، ۹۴  
دشتی، علی، ۲۷۸، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲  
دشمن مردم، ۲۸۴  
دقیقی، ۷۰۶، ۷۲۷  
دکتر زیرک، ۳۱۲

- دولت‌آبادی، صدیقه، ۳۰۴  
دولت‌آبادی، یحیی، ۳۱۶، ۲۹۱  
دولت‌شاه سمرقندی، ۴۵۶، ۱۶۲، ۷۴  
دون کارلوس و کودک اسپانیایی، ۲۸۴  
دوناگری (خط)، ۴۰۰  
دوی برهمن (مترجم زبان سنسکریت)، ۳۷۸  
ده فصل، ۳۶۰  
ده مقاله درباره زبان، فرهنگ، ترجمه، (مقاله)، ۶۲۰  
ده نفر قزلباش، ۲۷۰، ۲۹۰  
دهاتی، عبدالسلام، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۳-  
۴۸۴  
دهاریوال (فرهنگ‌نویس)، ۵۸۷-۵۸۸  
دهخدا، ۷۴، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۳،  
۲۸۶، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۵۸، ۴۲۵، ۵۸۰، ۶۰۲  
۶۱۴، ۶۱۶-۶۱۸  
دهقان‌نامه، ۴۳۱  
دهلی، ۳۴، ۷۵-۷۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۵،  
۳۸۷، ۴۰۱، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۳۲، ۵۴۹،  
۵۸۴، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۷-۶۴۹، ۶۵۲  
دهلی، پادشاهان مسلمان، ۶۵۲  
دهلی، دانشگاه، ۳۲۰  
دهلی، سلاطین، ۶۴۷  
دیباچه‌نگار اصفهانی / میرزا طاهر شعری، ۲۰۳، ۲۰۷  
دیبای خسروی، ۲۹۲  
دیده بیدار، ۵۱، ۱۱۳  
دیسلم بن شادکویه (شاعر)، ۷۲۵  
دیلیم، ۷۱۶  
دیلیمان، زبان ملی، ۱۱  
دین‌الاهی، مذهب، ۳۷۷  
دینور، ۶۹۵  
دینوری، ابن‌قتیبه، ۶۶۱، ۶۹۹، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۲۶  
دینوری، ابوحنیفه، ۶۷۸، ۶۸۰، ۷۱۳  
دینی، اصطلاحات، ۱۵۸، ۳۴۲  
دینی، دانش‌ها، ۸۴، ۸۶  
دیوهفت سر، ۴۸۲  
دیو... دیو (داستان کوتاه)، ۲۷۹، ۲۸۶-۲۸۷
- دیوان ابوالفرج رونی، ۲۷۵  
دیوان اسرار، ۱۶۲  
دیوان اشعار (دهخدا)، ۲۸۲  
دیوان اشعار (محمدباقر خسروی)، ۲۹۲  
دیوان امیر معزی، ۳۲۳  
دیوان باباطاهر، ۲۷۵  
دیوان برید، ۶۸۱  
دیوان بیگی (مؤلف حدیقه‌الشعرا)، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۰۸،  
۳۲۷  
دیوان پیرو سلیمانی، ۴۷۸  
دیوان حافظ، ۱۱۳، ۳۰۶، ۳۱۷  
دیوان خواجه حافظ شیرازی، ۳۲۳-۳۲۴  
دیوان رسائل، ۱۵۹، ۱۹۳  
دیوان رودکی، ۶  
دیوان صفی، ۱۶۰  
دیوان فضولی، ۴۳۲  
دیوان فغانی، ۱۴  
دیوان کامل قائم‌مقام فراهانی، ۲۷۵  
دیوان مشتاق اصفهانی، ۱۱۳  
دیوان ناصر خسرو، ۳۲۳  
دیوان نوایی، ۴۳۲  
دیوان هاتف اصفهانی، ۱۶۳  
دیوان‌الادب فی بیان لغة العرب، ۵۷۰  
دیوانگان عاقل، ۳۰۹  
ذاکر حسین، ۵۵۶  
ذبیح بهروز، ۳۰۴-۳۰۷، ۳۱۷  
ذخیره خوارزمشاهی، ۷۲۹  
ذره و خورشید، ۳۲، ۵۱  
ذکاءالله، ۶۶۲  
ذنواس (حاکم یمن)، ۶۷۸  
ذوالرمه (شاعر)، ۷۰۵، ۷۱۵  
ذوالفقار خان (حاکم زنجان)، ۱۳۹  
ذوقی بدخشانی (شاعر)، ۴۳۵  
ذوقی میانکالی (شاعر)، ۴۰۹-۴۱۰  
ر. لالو (منتقد ادبی)، ۲۸۵  
ر. مک آیور (استاد دانشگاه)، ۳۰۰



- رثالیسم (مکتب)، ۲۸۵  
 رثالیسم سوسیالیستی، ۴۷۵  
 رؤیا زیگموند فروید، ۳۰۰  
 رابعه فرواری، ۷۰۵  
 رابعی بلخی، ۴۴۱  
 رابیندرانات تاگور، ۳۱۹  
 راج ایشوره راو بهادر/ اصغر (ادیب)، ۵۰۹  
 راج واد، ۴۰۰  
 راجپوت، ۶۳۷، ۵۵۳  
 راجترنگنی (تاریخ کشمیر)، ۳۷۳، ۳۷۸، ۶۳۸، ۶۴۷-۶۴۸  
 راجستان، ۵۴۶، ۳۷۲  
 راجستانی (زبان)، ۳۴۵، ۳۷۲  
 راجه چرامن پرومال (پادشاه مالابار)، ۵۴۷  
 راجه داهر، ۵۴۷  
 راجه رام نارین (شاعر)، ۵۴۱  
 راجه رم مهن ری (مصلح دینی)، ۳۸۷  
 راجه مکهنلل خرد (دانشمند هندی)، ۳۸۷  
 راجه منوهر داس/ تدرمال (ادیب)، ۵۱۳  
 راجی کرمانی، ۱۴۰  
 راحه/ الصدور، ۷۳۰، ۱۹۰  
 رادویانی، ۷۲۹  
 رادها و کریشنه (داستان)، ۵۳۹  
 رادیو بی بی سی، ۳۲۳  
 راز مغفرت، ۵۱۱-۵۱۲  
 رازی، ابوالفتوح، ۷۲۹  
 رازی، ابوالفضل یوسف بن محمد (شاعر)، ۷۲۷  
 رازی، امام فخر، ۶۴۷  
 رازی، امین احمد، ۴۴، ۴۷، ۷۰، ۷۵، ۳۶۹  
 رازی، زین الدین، ۵۷۹  
 رازی، محمدامین، ۳۸۲  
 رازی، میر عسکر عاقل خان، ۳۸۵  
 راسین (نمایشنامه نویس)، ۳۱۰  
 راشٹ (شهر)، ۴۶۱، ۴۶۴  
 راشتره کوته، ۵۴۷-۵۴۸  
 رافع خراسانی (شاعر)، ۳۷۷  
 رافع/ الخلاف، ۵۲۰  
 راقم، سید شریف (شاعر)، ۴۲۰  
 راگدرین، ۳۸۵  
 رام اشوه مدده (شاعر)، ۵۰۹  
 رام/ اوتاره، ۵۱۰  
 رام پرساد (ادیب)، ۵۱۹  
 رام چندر، ۶۵۹  
 رام و سیتا، ۵۰۸  
 راماء، ۵۳۱  
 راماجریتنه مانسه، ۵۰۸  
 راماننده (عالم دینی)، ۵۳۵، ۵۳۹  
 رامانوجه، اصطلاحات، ۵۳۵  
 رامایانا/ آدی کاویه، ۷۹، ۳۷۸، ۵۰۳-۵۰۴، ۵۰۶-۵۱۰، ۵۴۹، ۶۳۸  
 رامایانای شری بالمیک، ۵۰۹  
 رامایانای فارسی، ۵۰۹  
 رامایانای منظوم فارسی، ۵۰۹  
 رامایانای منظوم، ۵۰۹  
 رامنامه، ۵۰۸  
 رامه (شخصیت داستانی)، ۵۱۸  
 رامه اشوه مدده، ۵۴۰  
 رامه و سیتا (داستان)، ۵۳۹  
 رامه و گیتا، ۵۱۵، ۵۱۷  
 رامه، ۵۵۲  
 ران جیت سینگ، مهاراجه، ۴۰۱  
 رانده (مولف ظهور و قدرت مراتهیها)، ۵۲۹  
 راوندی، ۱۹۰، ۷۳۰  
 راه آهن نصف شب، ۳۱۲  
 راه ناتمام، ۴۸۳  
 راه نو، ۳۱۸  
 راه آب نامه، ۲۸۳  
 راه نور، ۴۹۰  
 راهها و بالها، ۴۸۹  
 رای بندرابان (مورخ)، ۳۸۶  
 رای تیکچند بهار، ۷۴  
 رای ستیل داس، ۵۲۲، ۵۳۹

- رای کرن، ۵۲۲  
 رای منگله (کتاب دینی)، ۵۴۵  
 رایتر ماریا ریلکه، ۲۷۸  
 رباعیات حکیم خیام نیشابوری، ۳۱۹  
 رباعیات حکیم عمر خیام، ۲۸۴  
 رباعیات عسکر حکیم، ۴۹۰  
 ربع الخالی، ۶۷۸  
 ربعه (گروه ادبی)، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۲۳  
 ربی أف، عبدالرفیع، ۴۸۹  
 ربیع بدخشانی (شاعر)، ۴۳۱  
 ربیع الحارثی (حاکم)، ۶۹۳  
 ربیع بن نصر لخمی، ۶۸۰  
 ربیع، قبیله، ۶۹۵-۶۹۷  
 ربیدمه، مثنوی، ۳۸۱  
 رتسنس و پدموت (داستان)، ۲۸۵  
 رجب (از پیروان راماننده)، ۵۳۵  
 رجبعلی تبریزی، جریان فکری، ۹۵  
 رجبی (پژوهنده تاجیک)، ۴۷۸  
 رجعت/ ارتجاع ادبی، دوره، نک: بازگشت ادبی، دوره  
 رحمت بدخشی (شاعر)، ۴۳۴  
 رحمت الله مضطر (شاعر)، ۴۳۴، ۴۳۸  
 رحیم جلیل (نویسنده)، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵  
 رحیم بی (امیر منغیت)، ۴۳۱  
 رحیمزاده (شاعر)، ۴۸۰  
 رحیمزاده صفوی، علی اصغر، ۲۹۵  
 رحیمی، محمدجان، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۲-۴۸۳  
 ردالباب و قطعالباب و شدالباب و تخریبالباب، ۲۲۹  
 رزان (دروازه)، ۱۲۷  
 رزمنامه، ۷۹، ۳۷۸  
 رزمنامه، نک: مهابهاراتا  
 رزمنامه شاه اسماعیل با شیبیک خان ازبک، ۲۷  
 رساله در نظم تمدن و تعاون، ۴۴۲  
 رساله تاریخی، ۴۴۲  
 رساله جهادیه، ۱۷۷  
 رساله حق نما، ۳۸۳  
 رساله صناعیه، ۷۰  
 رساله مجدییه، ۱۸۰، ۲۰۰  
 رساله مذاهب هنود، ۵۲۳  
 رساله معربات، ۵۹۸  
 رساله معما (اثر فتاحی نیشابوری)، ۴۲۱  
 رساله نانک شاه، ۵۲۳  
 رسایی، زین الدین، ۵۲۱  
 رستاخیز، ۲۷۷  
 رستاقی، ابوالقاسم عبدالحکیم، ۴۶۵  
 رستخیز (روزنامه)، ۳۱۹  
 رستر گویوف، ۴۷۲  
 رستم و اسفندیار (داستان)، ۶۹۱  
 رستم و سهراب، ۳۲۳  
 رستم و سهراب، نمایشنامه، ۴۸۲-۴۸۳  
 رستم اف، ۴۷۲  
 رستم التواریخ، ۲۰۱  
 رستم الحکما، ۲۰۱  
 رسم سربازی، ۴۹۰  
 رسول هادی زاده، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۸۶  
 رسول زاده، محمدمین، ۳۰۲  
 رشت، ۱۸۷، ۲۸۰، ۳۱۱  
 رشحات عین الحیات، ۷۰  
 رشحات الحیات و لطایف الطوائف، ۴۱۱  
 رشحه (دختر هاتف اصفهانی)، ۱۶۳  
 رشد شخصیت، ۳۰۰  
 رشروی (گویش)، ۳۳۹  
 رشکی سمرقندی (شاعر)، ۴۱۰  
 رشید و طواط، ۷۲۹، ۷۳۱  
 رشید یاسمی، غلامرضا، ۲۷۳-۲۷۴، ۳۱۶-۳۱۸  
 رشیدالدین فضل الله، ۵۷۹، ۶۴۴، ۶۵۲  
 رشیدی (فرهنگ نویس)، ۵۹۴، ۶۰۳  
 رضا (ع)، ۶۶  
 رضا خانی، اختناق، ۲۶۷  
 رضا شاه پهلوی، ۱۱۲، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۹۱، ۲۹۷-۳۰۰  
 ۳۰۳-۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۲  
 رضا شاه، حکومت، ۲۶۵-۳۲۴  
 رضا کمال / شهرزاد، ۳۰۴، ۳۱۰-۳۱۱

- رضازاده شفق، صادق، ۳۱۶  
 رضوان، ۱۹۴، ۲۳۰  
 رضوی، انتشارات، ۵۱۹  
 رضی منشی الممالک، ۱۹۲، ۱۹۷  
 رعد و برق (روزنامه)، ۳۰۲  
 رعنا و زیبا، ۴۳۸  
 رفاعه بک مصری، ۲۲۳  
 رفع تومن آهوگیر و خیرآباد، ۴۴۰  
 رفیق اصفهانی، ۱۱۶، ۱۲۰  
 رقص در قایق، ۳۱۱  
 رقصات عالمگیری، ۳۸۴  
 رقصات، ۳۷۹  
 رکامبل (ماجراها)، ۲۷۶  
 رکن الدوله دیلمی، ۷۰۸  
 رکن‌الدین سمرقندی، قاضی، ۵۰۶، ۵۱۹  
 رکن‌زاده آدمیت، حسین، ۲۷۱، ۲۹۷  
 رم، ۳۱۶  
 رمان اجتماعی، ۲۸۹، ۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷-۳۰۱  
 رمان سه روز یک بهار، ۴۸۸  
 رمانتیسیم اسلامی، ۲۸۷  
 رمانتیسیم انقلابی، ۲۸۷  
 رمانتیسیم، ۲۷۶، ۲۸۹  
 رمانتیک، نثر، ۲۸۷، ۲۹۰-۲۹۱، ۲۹۵  
 رمان‌نویسی، ۷۱، ۷۵-۷۸، ۲۹۷، ۳۱۲  
 رمان‌های تاریخی، ۲۸۸-۲۹۰، ۲۹۲-۲۹۷  
 رمزی (شاعر)، ۴۶۰  
 رمضانی، محمد (صاحب امتیاز مجله شرق)، ۳۲۱  
 رمضانی، محمد (صاحب انتشارات)، ۲۷۵  
 رمل، ۲۰۵  
 رموز بیخودی، ۳۸۸  
 رموز حمزه/ حمزه‌نامه (داستان)، ۷۷  
 رنج‌های ورتز، ۳۲۱  
 رنکرو وکیل، ۲۷۰  
 رنگ و بو، ۴۲۱  
 رنگین بهار (داستان)، ۷۹  
 رنه، ۲۷۷  
 روان کاوی، ۲۸۶-۲۸۷  
 روایت سعدی، ۴۸۵  
 روایت، ۲۸۷  
 روپ ناراین بن هری رام، ۵۱۹  
 روپه (برهمن)، ۵۴۹  
 روح ملی ایران، ۳۱۸  
 روح‌القوانین، ۲۸۲  
 روح‌القوانین منتسکیو (ترجمه)، ۲۸۲  
 روحانی (شاعر)، ۳۷۰  
 روحوضی، نمایش، ۲۱۸  
 روحی کرمانی، شیخ احمد، ۲۲۸  
 رودکی، ۶، ۳۸، ۴۱، ۶۷، ۸۰، ۱۱۵، ۲۰۲، ۴۴۸  
 ۴۶۴، ۴۸۶، ۷۰۶، ۷۲۷، ۷۳۰  
 روز تولد، ۴۸۶  
 روز سیاه رعیت، ۲۹۱  
 روز سیاه کارگر، ۲۹۱، ۳۰۰  
 روزبه (سردبیر افسانه)، ۲۷۵  
 روزبهان خنجی، ۴۱۱  
 روزگار سیاه، ۲۹۸  
 روزمه خسروان پارسی، ۱۹۹، ۲۳۴  
 روزنامه‌نگاری، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۹۹  
 روزنامه اخبار دارالخلافة طهران، ۱۸۵، ۲۲۵  
 روزنامه سفر خراسان، ۲۰۹  
 روزنامه سفر کربلا، ۱۷۶  
 روزنامه سفر مازنداران، ۲۱۰  
 روزنتال، ۶۶۱  
 روزی/امید، ۴۹۰  
 روز لسکو، ۲۸۴  
 روس، ادبا و نویسندگان، ۲۷۶-۲۷۷، ۴۶۴، ۴۷۷  
 روسپیان، ۳۰۰  
 روس‌ها، ۱۳۹، ۴۳۳، ۴۷۷، ۴۸۱  
 روس‌ها، تیاتر سیار، ۴۷۷  
 روسی (زبان)، ۱۸۷، ۲۳۹، ۲۸۷، ۳۴۲، ۴۳۲، ۴۳۴  
 ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۴  
 روسی و فارسی، فرهنگ‌نویسی، ۶۲۰  
 روسی، دانشمند، ۴۱۵، ۴۵۸

- روسی، مورخان، ۶۶۰  
 روسی، واژه‌ها، ۳۴۲-۳۴۳  
 روسیاه، ۴۷۶  
 روسیه، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۸،  
 ۲۸۲، ۳۴۲، ۳۴۹، ۴۴۲، ۴۶۰، ۴۷۳  
 روسیه، ادبیات، ۴۷۳، ۴۹۰  
 روسیه تزاری، ۴۳۲، ۴۴۲  
 روشان (شهر)، ۳۴۱  
 روشانی (زبان)، ۳۳۹، ۴۳۲-۴۴۳  
 روشن ضمیر (مترجم)، ۳۸۵  
 روشنفکران، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۳۰-۲۳۱،  
 ۲۳۶، ۳۱۵  
 روضات الجنات، ۲۳۲  
 روض الجنان و روح الجنان، ۷۲۹  
 روضة السلاطین، ۳۷۹  
 روضة الصفا (اثر میرخواند)، ۱۹۷، ۱۹۹، ۳۷۶، ۴۳۷،  
 ۴۴۰  
 روضة الصفاى ناصری، ۱۸۶، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲،  
 ۲۳۱  
 روم/ آسیای صغیر، ۶، ۱۱-۱۲، ۱۸، ۲۶، ۲۸-۲۹، ۳۲،  
 ۳۶، ۶۲، ۷۲-۷۳، ۷۹، ۸۱، ۸۶  
 روم باستان، ۱۶۸، ۳۴۰، ۲۱۴، ۳۶۱، ۵۹۰، ۶۷۹،  
 ۶۸۳، ۶۸۷  
 روم باستان، آثار ادبی، ۱۱۵  
 رومئو ژولیت، ۲۷۷  
 رومئو و ژولیت، ۳۰۴  
 رومن رولان، ۳۱۳، ۳۲۲  
 رومیان، ۶۷۸، ۶۸۳، ۶۸۸  
 رومیلا تاپار، ۶۴۸  
 رونق (شاعر)، ۴۱۹  
 رونق، ابوالفرج، ۱۳۸، ۲۷۵، ۳۶۸  
 روهل (شاعر)، ۵۲۸  
 رویارد کیپلینگ، ۲۷۷  
 رهاورد وحید، ۲۷۵  
 رهبر نجات، ۴۷۹  
 رهبر نژاد نو، ۳۱۸
- رهبر دانش (مجله)، ۴۷۱، ۴۷۸  
 رهنما (روزنامه)، ۲۶۹  
 رهنما، غلامحسین، ۳۲۲  
 رهنمای تربیت جوانان، ۳۱۸  
 رهی معیری، ۲۷۵  
 ری، ۱۱، ۵۴۸، ۶۹۲-۶۹۳، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۳۱  
 ریاض الشعراء، ۳۴، ۷۵، ۳۶۹، ۴۰۹  
 ریاض همدانی، ۱۹۲، ۱۹۴  
 ریاض الانشاء، ۳۷۹  
 ریاض الجنه، ۲۰۶  
 ریاض السیاحه، ۲۰۵  
 ریاض العارفین، تذکره، ۱۶۱-۱۶۲، ۲۰۲-۲۰۳،  
 ریاض المحبین، ۱۹۴  
 ریاض المذاهب، ۵۲۲  
 رییمون دسنی، ۲۸۵  
 ریچارد سون، ۶۰۵-۶۰۶، ۶۱۵  
 ریحانه خاتون (ادیب)، ۶۰۳  
 ریگ ودا، ۵۲۴  
 ریو (خاورشناس)، ۵۱۱-۵۱۲  
 ریو، فهرست، ۶۸  
 زائر بدخشانی، ۴۳۱  
 زادالمسافرین، ۷۲۹  
 زادالمعاد، ۷۳۳  
 زادویه بن شاهویه اصفهانی، ۷۱۴  
 زاکانی، عبید، ۴۳-۴۵، ۳۶۰  
 زاهد افکار (شاعر)، ۴۱۸  
 زاید الفوائد، ۶۰۲  
 زبان علم، ۲۳۶، ۲۳۸  
 زبان فارسی، دستور، ۷۴  
 زبان گفتاری، ۶۰۷  
 زبان مادری (شعر)، ۴۹۱  
 زبان مادری، ۹۰، ۱۸۷  
 زبان محاوره/ عامیانه، نک: زبان مردم  
 زبان مردم فرهیخته، ۳-۴، ۶، ۱۳-۱۴، ۲۱، ۶۹  
 زبان مردم، ۴-۶، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۱، ۶۹، ۷۶  
 زبان ملی، ۶۰، ۸۸، ۹۰

- زبان‌شناس، ۳۰۶، ۳۳۷-۳۴۰، ۵۹۰  
 زبان‌شناسی تاریخی، ۵۸۵، ۶۰۴  
 زبان‌شناسی تطبیقی، ۶۰۳  
 زبان‌شناسی عربی، ۶۰۴  
 زبان‌شناسی فارسی، ۶۰۳، ۶۰۶  
 زبان‌شناسی منطقه‌ای، ۵۹۳  
 زبان‌شناسی هندی، ۵۷۰  
 زبان‌شناسی، ۷۴، ۳۲۰، ۵۷۶، ۵۶۷-۵۶۸، ۵۹۳-۵۹۴،  
 ۵۹۶، ۶۰۲-۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۱-۶۱۲، ۶۲۰، ۶۲۲-  
 ۶۲۳، ۶۵۷، ۶۸۳  
 زبده‌الاسرار، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۰  
 زبده‌التواریخ، ۳۷۹  
 زبیدی، سید مرتضی، ۶۰۱  
 زجاج (عالم نحوی)، ۷۱۳  
 زرافشان (منطقه)، ۴۶۴  
 زرتشتی، گروه تئاتر، ۳۰۲  
 زرتشتیان، ۲۲۸، ۲۳۶، ۳۶۷، ۷۰۶، ۷۲۳  
 زرتشتیان، سالن تئاتر، ۳۱۰  
 زرتشتیان، مهاجرت به هند، ۳۲۰  
 زردشتی، دین، ۹۴، ۲۳۵، ۳۴۰-۳۴۱، ۳۸۵، ۶۷۹،  
 ۶۹۴  
 زردشتی، متون دینی، ۳۴۱  
 الزرع، ۷۱۷  
 زروبین (زبان‌شناس)، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴  
 زریاب‌خویی، ۷۲۶  
 زرین‌ملک، ۲۱۵  
 زرفان‌گویا (فرهنگ)، ۳۷۴  
 زلالی‌خوانساری، ۳۳، ۵۱  
 زمان‌جنگ، ۴۸۵  
 زمخشری، ۵۷۵، ۵۸۵، ۷۱۷  
 زمین‌داور (میان‌غور و سجستان)، ۷۲۴  
 زن‌باوفا، ۳۱۲  
 زن‌حاجی‌آقا، ۲۸۰  
 زن‌خوشگل و مکانیک ناشی، ۳۰۶  
 زن، ۳۱۱  
 زنان، ۲۸۸-۲۸۹، ۳۱۱  
 زنان، حقوق، ۳۱۱  
 زنبیل، ۱۹۲  
 زنجانی، شیخ ابراهیم (نویسنده)، ۲۸۸-۲۸۹  
 زنجانی، عبدالوهاب بن ابراهیم، ۷۳۲  
 زنجانی، میرزا ابوالقاسم، ۲۲۹  
 زند و هومن یسن، ۲۸۴  
 زند، ۶۹۴  
 زند، پادشاهان، ۱۱۵  
 زندگی کلخوری، ۴۸۳  
 زنده است لنین، ۴۸۲  
 زنده به گور، ۲۸۴  
 زندیسه، دوره، ۲، ۲۴، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۵،  
 ۱۶۶، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۶۱۱-۶۱۲  
 زنگی (نژاد)، ۷۰۸  
 زنوزی، میرزا حسن، ۲۰۶  
 زن‌های سبز بهار، ۴۹۰  
 زواگو، میشل، ۲۷۰  
 زوتهماسپ (پدرگرشاسپ)، ۶۲  
 زورآور سینگه (ادیب)، ۵۲۰  
 زیاد اعجم، ۶۹۳، ۶۹۹  
 زیاد بن ابیه، ۶۹۳  
 زیارت عاشورا، ۱۵۴  
 زیبا، ۳۰۰  
 زیباک (منطقه)، ۳۴۳  
 زیبایکی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۳  
 زیب‌النساء، شاهزاده (شاعر)، ۳۸۵  
 زیبای خجندی، ۴۴۱  
 زید بن ثابت، ۶۹۲  
 زید بن حماد بن زید بن ایوب (رئیس دیوان برید)،  
 ۶۸۱، ۶۹۱  
 زیر بلاق (از توابع سمرقند)، ۴۴۲  
 زیرک‌زاده، غلامحسین، ۳۱۶  
 زین‌الدین داوود، شیخ، ۵۳۰  
 زین‌الدین محمود واصفی (تألیف الکساندر بالذیرف)،  
 ۴۱۵  
 زین‌العابدین / بدشاه، سلطان کشمیر، ۳۷۳، ۵۴۹

- ۵۵۳، ۵۰۶  
 زین العابدین مراغه‌ای، ۱۳۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۸۲، ۲۱۹  
 زینة‌التواریخ، ۱۹۷  
 زینة‌المدایح، ۲۰۳، ۲۰۷  
 ژان ژاک روسو، ۲۱۶، ۲۷۳، ۳۲۱  
 ژاندراک شیلر، ۲۷۸  
 ژرار دو نروال، ۲۸۶  
 ژرمنی (زبان)، ۶۰۴  
 ژوزف بالسامو، ۲۹۵  
 ژول ورن، ۲۶۹-۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۴۷۷  
 ژیل بلاس، ۲۲۲  
 ژیلبر لازار، ۲۸۵  
 سائب بن مالک، ۶۹۶  
 ساتم الوغزاده، ۴۶۴، ۴۸۵  
 ساخت آوایی زبان (مقاله)، ۶۲۰  
 ساریان، ۴۸۷  
 سارتر، ۲۸۶  
 ساز منور، ۴۸۷  
 سازمان پرورش افکار، ۳۰۰، ۳۱۲  
 ساسانی، پادشاهان، ۶۸۰، ۶۸۵، ۶۹۱، ۷۰۸، ۷۲۱  
 ساسانی، دبیر، ۶۸۱  
 ساسانی، سلسله، ۱۰، ۸۰، ۲۹۶، ۳۱۵، ۳۴۰، ۶۷۳، ۶۸۰، ۶۸۵-۶۸۷، ۶۸۹-۶۹۲، ۶۹۴  
 ساسانیان، دوره، ۳۹۴، ۵۶۸-۵۶۹، ۶۷۸-۶۷۹  
 ساغر و لب، ۳۱۰  
 ساغر، ۲۸۰، ۳۰۰  
 ساقی‌نامه (از انواع شعر)، ۳۷-۴۰  
 ساقی‌نامه، ۳۸، ۴۰، ۳۸۰  
 ساقی‌نامه، مثنوی، ۴۱۶  
 ساقی‌نامه‌سرای، ۳۹-۴۰  
 ساکالوف، ۴۷۲  
 سالاری‌ها، ۲۸۷  
 سالمه، ۳۱۰  
 سالنامه‌نویسی، ۳۱۶  
 سالنامه پارس، ۳۱۶
- سالور، حسنتلی میرزا، ۲۹۰  
 سال‌های آتشین، ۴۸۴  
 سام میرزا، شاهزاده صفوی، ۱۲، ۴۷، ۷۵، ۲۷۵  
 سامانی، امیران، ۷۰۶، ۷۲۴  
 سامانی، نثر مرسل، ۸۹  
 سامانیان، دوره، ۵، ۱۱۷، ۱۷۵، ۳۴۱، ۶۳۹  
 سامانیان، سلسله، ۶۳، ۱۲۲، ۴۵۶، ۵۷۲، ۵۷۴، ۷۰۵-۷۰۷، ۷۲۲-۷۲۳  
 سامعی، حسین، ۶۲۲  
 سامی بیک، ۳۰۲  
 سانحه علیمراد، ۲۷۰  
 سانسور، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۲  
 ساهاجی پرتاپه‌رای (حقوق‌دان)، ۵۵۱  
 سایه روشن، ۲۸۴  
 سایه مغول، ۲۷۹، ۲۹۰  
 سبحانقلی خان (از شاهان آسیای میانه)، ۴۲۹، ۴۴۰  
 سبحة‌الابرار، ۳۳، ۵۱  
 سبران (شهر)، ۴۱۳  
 سبزوار، ۴۵۹، ۶۹۳، ۷۳۲  
 سبزواری، حاج ملاهادی، ۱۶۲، ۲۲۸  
 سبزواری، ظاهر محمد بن عمادالدین، ۵۱۳، ۵۱۵  
 سبک‌شناسی شعر، ۱۸  
 سبک‌شناسی، ۵۰۴  
 سبک‌شناسی، مطالعات، ۱۱۷، ۱۶۷  
 ستار تورسون، ۴۸۷، ۴۸۸  
 ستارگان سیاه، ۲۸۰، ۳۲۱  
 ستارگان فریب‌خورده یا حکایت یوسف شاه سراج، ۲۱۶-۲۱۷  
 ستاره‌های زمین، ۴۸۹  
 ستاره ایران (روزنامه)، ۲۶۸  
 ستاره ایران (مجله)، ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۸  
 ستاره شرق (مجله)، ۲۷۰  
 ستاره لیدی، ۲۹۳  
 ستی، رسم، ۵۵۳  
 ستیلن - کمینسکی، ۴۷۲  
 ستیه پیر، آیین، ۵۴۶

- ستیه یوگه (از ادوار چهارگانه)، ۵۳۱  
 سجادی، صادق، ۶۴۴  
 سجستان، ۷۲۴  
 سحاب (مجله)، ۲۷۱  
 سحاب اصفهانی، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۷۱  
 سخن (مجله)، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۱۹  
 سخن و سخنوران، ۳۱۷  
 سداسوکه/ نیاز، ۵۲۲  
 سراکبر/ سرالاسرار، ۷۹، ۳۸۳، ۵۱۶  
 سرو ته یک کرباس، ۲۸۳  
 سراج، یوسف، ۲۱۷  
 سراج‌الدین (شاعر)، ۳۷۰  
 سراج‌اللغات، ۶۰۲-۶۰۵  
 سراج‌اللغه، ۳۸۶  
 سرای تمدن (شعر)، ۴۸۲  
 سرچشمه تصوف، ۳۲۲  
 سرخس، ۴۵۹  
 سرخسی (شاعر)، ۷۲۲  
 سردار سپه، نک: رضا شاه پهلوی،  
 سرسبز، ۴۸۹  
 سرشک، ۳۰۰  
 سرغلام (منطقه)، ۳۴۳  
 سرفراز، محمدامین، ۴۲۱  
 سرکالی (زبان)، ۴۳۰  
 سرگذشت بشر، ۲۸۴  
 سرگذشت حاجی مراد، ۲۷۷  
 سرگذشت شاهزاده خانم بابلی، ۲۹۳  
 سرگذشت شمس‌الدین و قمر، ۲۹۴  
 سرگذشت عمو حسینعلی، ۲۸۳  
 سرگذشت مسعودی، ۲۱۲  
 سرگذشت هانری چهارم، ۲۲۳  
 سرگذشت یک تاجیک کم بغل (نادار)، ۴۷۶  
 سرگذشت یک روزنامه‌نگار، ۳۰۳، ۳۰۷  
 سرمایه‌ایمان، ۷۰  
 سرمد (شاعر)، ۵۴۳  
 سرمد کاشانی، سعید، ۳۸۴  
 سرمه سلیمانی، ۷۳، ۳۸۱  
 سرو آزاد، ۳۸۶  
 سرو و قمری، ۴۲۰  
 سروری، محمد قاسم (مؤلف مجمع‌الفرس)، ۷۳-۷۴،  
 ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۸-۶۰۰  
 سروش استالینگراد، ۴۸۹  
 سروش اصفهانی، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۸-  
 ۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۵،  
 ۱۷۲، ۲۲۳، ۲۳۰  
 سروش، میرزا عیسی، ۲۷۱  
 سرهندي/ سهرندی، ناصرعلی (شاعر)، ۲۲، ۳۴، ۳۸۵،  
 ۴۲۸  
 سرهندي، احمد/ مجدد الف ثانی، ۳۸۲  
 سرهندي، الله‌داد فیض، ۷۳  
 سرهندي، حاجی ابراهیم، ۵۱۶  
 سرهندي، یحیی بن احمد، ۶۴۹  
 سریکلی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۳-۳۴۴  
 سریلانکا، ۴۰۲  
 سسگر (وزیر هندوی راجه داهر)، ۵۴۷  
 سسی و پینو، ۳۸۴  
 سطرهای اتمام، ۴۸۳  
 سعادت بشر (روزنامه)، ۳۱۱  
 سعادت خان (از اشراف هند)، ۶۵۷  
 سعدالدین احمد/ شیخ، ۶۸  
 سعدي، ۴، ۷-۸، ۲۹، ۳۳-۳۵، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۴،  
 ۶۸-۶۹، ۸۳، ۹۴، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۸،  
 ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۲-۱۴۶، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۷۲،  
 ۱۷۵، ۱۷۷-۱۸۰، ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۸،  
 ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۲،  
 ۳۵۷، ۳۷۲، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۴۴  
 سعید بن عثمان بن عبدالاعلی، ۶۹۳  
 سعیدی، محمد، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۱۸  
 سعدي (زبان)، ۳۴۱  
 سعدي، ابوحفص، ۷۱، ۷۳، ۵۹۹-۶۰۰  
 سفارت‌نامه خوارزم، ۲۱۰  
 سفرنامه‌نویسی، ۲۳۸

- شاعران، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۷۲  
 نثر، ۱۷۵، ۲۲۳  
 سلجوقیان روم، ۱۱  
 سلجوقیان، ۱۵۱، ۵۷۴-۵۷۵، ۵۸۶، ۷۲۸  
 سلحشور، ۲۹۵  
 سلطان خواجه ادا (شاعر)، ۴۳۵، ۴۴۳، ۴۶۰  
 سلطان زین العابدین، ۳۹۸  
 سلطان سعید (حاکم سمرقند)، ۴۱۶  
 سلطان شادمان (شاعر)، ۳۸۳  
 سلطنت، ۲۷۴  
 سلمان (شاعر)، ۲۹  
 سلمان ساوجی، ۴۱۴، ۴۱۶  
 سلمان فارسی، ۶۹۱-۶۹۲  
 سلیط بن جریر (شاعر)، ۶۷۷  
 سلیم اول، سلطان عثمانی، ۱۱، ۲۸  
 سلیم بیک اناق (ادیب)، ۴۴۵، ۴۶۰، ۴۶۳  
 سلیم تهرانی، محمدقلی (شاعر)، ۲۲-۲۳، ۳۷۴  
 سلیم ختلانی، ۴۹۲  
 سلیم زرافشانی، ۴۹۲  
 سلیمان (پدر داوود بن سلیمان)، ۶۹۴  
 سلیمان (پیامبر)، ۵۸  
 سلیمان اول، سلطان عثمانی، نک: سلیمان قانونی،  
 سلطان عثمانی  
 سلیمان بن اشعث سیستانی، ۷۱۳  
 سلیمان حییم، ۳۰۵، ۳۱۷، ۶۱۵، ۶۲۳  
 سلیمان خان میکده، ۳۰۴  
 سلیمان قانونی، سلطان عثمانی، ۱۱، ۲۸، ۶۲  
 سلیمان میرزا اسکندری، ۳۰۲  
 سلیمان و بلقیس، ۳۳  
 سلیمان، شاه صفوی، ۲۳، ۵۸، ۶۶، ۷۸، ۸۰-۸۱، ۹۲  
 سلیمان نامه/ سلیمان و بلقیس، ۳۳  
 سلیمه و برای وطن، ۲۷۱  
 سلیمه، ۳۱۱  
 سم زندگانی، ۳۱۴  
 سماءالاسماء، ۶۰۱  
 سماع، ۳۹-۴۰
- سفرنامه ازبکها، ۲۸۷  
 سفرنامه بغداد، ۲۸  
 سفرنامه بیت‌الله، ۲۱۰  
 سفرنامه تحف اهل بخارا، ۴۴۴  
 سفرنامه خسرو میرزا، ۲۰۹  
 سفرنامه روس و ژاپن، ۲۷۸  
 سفرنامه میرزا صالح، ۱۷۷-۱۷۸، ۲۰۹، ۲۱۴  
 سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، ۲۱۰  
 سفیدنچ (روستا)، ۶۹۶  
 سفینه‌الاولیاء، ۳۸۳  
 سفینه‌المسعود، ۱۲۳  
 سفینه تبریز، ۱۷۳  
 سفینه خوشگو، ۵۴۰  
 سفینه غواصه، ۲۶۹  
 سفینه هندی، ۵۴۰  
 سکایی (زبان)، ۳۳۸، ۳۴۱  
 سکایی (قبایل)، ۳۳۸  
 سکایی تمشقی (گوش)، ۳۳۸  
 سکایی ختنی (گوش)، ۳۳۸-۳۳۹  
 سکایی، ۵۵۵  
 سکری مروزی، ابوالفضل (شاعر)، ۷۲۷  
 سکندر لودی، دربار، ۳۷۴-۳۷۵  
 سکندرثانی، نک: اسکندر لودی  
 سکوت قله‌ها، ۴۸۸  
 سکه شاه (شاه سکایی)، ۵۵۵  
 سکینه‌الاولیاء، ۳۸۳  
 سگ لوند (شاعر)، ۴۴  
 سگ ولگرد، ۲۸۴  
 سلاطین دهلی، دربار، ۳۷۰-۳۸۹  
 سلام خلق تاجیک به خلق ایران (شعر)، ۴۸۲  
 سلامان و اقبال، ۳۱۷، ۴۳۷  
 سلامت روح، ۳۰۰  
 سلامنامه، ۴۳۱  
 سلجوقی، دوره، ۴-۵، ۱۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۶۸  
 ۱۸۰  
 سلاطین، ۷۳۰



- سمپورنه رامایانا، ۵۰۸  
 سمرقند، ۷۰، ۳۷۰، ۴۰۸-۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۶-۴۱۸، ۴۲۲، ۴۳۴-۴۳۵، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۵۹-۴۷۰، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۷۷، ۷۲۸  
 سمرقند، شعرا، ۴۰۸  
 سمرقند، میدان ریگستان، ۴۱۸  
 سمرقندی، شاعر، ۴۵۸  
 سمعانی، ۷۱۹  
 سمک عیار، (داستان)، ۷۶  
 سمک عیار، ۲۷۹  
 سمنان، ۴۵۹  
 سمندر ترمذی (شاعر)، ۴۱۹  
 سمندر خواجه نسفی، ۴۲۱، ۴۲۹-۴۳۰  
 سمنوف، ا.ا، ۴۲۳، ۴۵۸-۴۵۹  
 سمیع سادات، خواجه (شاعر)، ۴۱۸، ۴۲۱  
 سناتنه (برهمن)، ۵۴۹  
 سنایی، ۴، ۲۹، ۴۸، ۵۰-۵۳، ۸۵، ۸۹، ۱۱۳، ۱۶۰، ۲۶۱، ۷۲۸  
 سنبلستان، ۱۷۸، ۱۹۴  
 سنبله، ۴۸۶  
 سن پترزبورگ، دانشگاه، ۲۰۹  
 سنت هلن لاس کاز (نویسنده)، ۲۷۶  
 سنجر، سلطان سلجوقی، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۷۱، ۳۶۱  
 سند، ۶۲-۶۳، ۷۷، ۸۱، ۳۹۴، ۴۰۲، ۵۲۸، ۵۳۲-۵۳۳، ۵۴۷-۵۴۸، ۵۵۵، ۶۴۲-۶۴۳، ۶۴۹  
 سند، بومیان، ۴۰۲  
 سند، دولت اسلامی، ۵۴۷  
 سندی (زبان)، ۳۹۵، ۴۰۲، ۵۴۴  
 سندیان، ۵۲۸  
 سنسکریت (زبان)، ۷۸-۷۹، ۳۳۸، ۳۷۲-۳۷۳، ۳۷۸-  
 ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۹، ۵۰۵-۵۰۶، ۵۱۲، ۵۲۰-۵۲۲، ۵۳۰-۵۳۱، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۷۰، ۶۰۳-۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۵۷  
 سنسکریت، فرهنگ نویسی، ۶۰۴  
 سنگلیچی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۳  
 سنن نسایی، ۷۱۳  
 السنن، ۷۱۳  
 سنهاسنه بتیسی، ۳۸۴  
 سنیان، ۶۵۱، ۶۵۶  
 سنیوبوس، شارل، ۳۱۹  
 سوئیس، ۲۸۲، ۳۲۱  
 سوامی بهویت بیراگی (شاعر)، ۵۴۱  
 سوانح المسالک و فراسخ الممالک، ۴۴۴، ۴۴۷  
 سوجان رای (مورخ)، ۳۸۶  
 سوخریوف (نویسنده)، ۴۷۱  
 سودای روزها، ۴۸۳  
 سوررئالیسم (مکتب)، ۲۸۵  
 سوری بهاری، عبدالرحیم، ۳۸۱  
 سوری، سلاطین، ۵۴۹، ۵۵۳  
 سوریه، ۴۳۹  
 سوز و گداز، ۳۴، ۳۸۱  
 سوزنی سمرقندی، ۴۳-۴۴، ۱۵۰، ۵۷۹  
 سوسیال دموکرات هچاکیان، شعبه زنان، ۳۰۲  
 سوسیالیستی، بینش، ۲۸۷  
 سوئیانس، ۳۲۰  
 سوفکل، ۱۱۵  
 سوگ نامه سرایی / مرثیه، ۴۱-۴۲  
 سولویجیه، ۵۳۱  
 سومر، ۵۶۸  
 سونیتی کمار چترجی (ادیب)، ۳۹۷، ۵۲۹  
 سه اثر، ۲۸۴  
 سه روز در مالیه، ۳۰۳، ۳۰۷-۳۰۸  
 سه عروسی در یک شب، ۳۱۲  
 سه قطره خون، ۲۸۴  
 سه نثر، ۳۸۰  
 سهروردی، شهاب الدین / شیخ اشراق، ۸۹  
 سهروردیه، فرقه، ۵۳۲  
 سهنه ومهوال، ۳۸۴  
 سهیبا، ۳۸۳  
 سهیلی، عبدالله، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۳  
 سی و هفت شاهی جناب میرزا، ۳۱۲

- سیاحت شرق، ۳۱۶  
سیاحت‌نامه ابراهیم بیک، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۲، ۳۱۶  
سیاحت‌نامه دکتر ژاک آمریکایی، ۲۷۰  
سیاحت‌نامه فرغانه، ۴۴۴  
سیاست‌نامه، ۴، ۶۸، ۸۳، ۳۱۷، ۷۲۹  
سیاسی (ادیب)، ۳۰۴  
سیاسی (مدرسه)، ۳۱۸  
سیالکوت (منطقه)، ۳۸۸  
سیالکوتی مال / وارسته، ۷۴  
سیاه (دریا)، ۳۳۸  
سیاه‌پوشان / داستان ابومسلم، ۲۹۵  
سیب طلائی، ۴۸۶  
سیبخت (مرزبان هجر)، ۶۷۸  
سیبویه شیرازی، ۷۱۲  
سیتارام لکهنوی (ادیب)، ۵۲۰  
سیتل داس / مختار، ۵۴۱  
سیحون (رود)، ۴۴۸  
سیحون یزدی، ۱۱۹  
سید حسن (دانشمند)، ۳۸۹  
سید رشتی، ۱۶۴  
سید سلطان (عارف)، ۵۳۱  
سید سلطان احمد / سکھی سرور / لکھی داتا (عارف)، ۵۳۲  
سید عبدالله (مولف / ادبیات فارسی مین هندون کاحصه)، ۵۰۶، ۵۳۹  
سید محمد بن سید حسن بن سید علی، ۵۸۷  
سیدان (دوره)، ۶۴۹  
سیدای نسفی، میر عابد (شاعر)، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۳-۴۲۷، ۴۶۴  
سیر حکمت در اروپا، ۳۱۴، ۳۱۹  
سیرالعارفین، ۳۷۴  
سیرالملوک، ۷۲۵  
سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، ۳۲۳  
سیروس کبیر، ۳۰۷  
سیروس، ۳۱۲  
سیری در دیوان شمس، ۳۲۲  
سیریلی (الغبای روسی)، ۴۷۰-۴۷۱، ۴۹۱  
سیزده نوروز، ۲۹۱  
سیستان، ۶۲-۶۳، ۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۶-۶۹۸، ۷۰۰، ۷۱۹، ۷۰۵  
سیستان، ملوک، ۵۷۷  
سیسرون، ۳۰۰  
سیف بن ذی‌یزن، ۶۷۸، ۶۹۱  
سیف رحیم (نویسنده)، ۴۸۷  
السیف، ۷۱۷  
سیف‌الدوله قاجار، ۲۰۳  
سیکری‌وال، شیخ برهان، ۷۴  
سیکه (دین)، ۵۲۳، ۵۴۶  
سیم‌الدین‌اف، ۴۷۲  
سینا و هوراس، ۳۰۴  
سین کیانگ، دهات، ۳۴۴  
سینه‌اسندواترین شیکا / سینه‌اسند بتیسی، ۳۷۸-۳۷۹  
سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، ۶۰۴، ۷۳۳  
شاپور تهرانی، ۱۴  
شاپور ثانی ذوالاکتاف و ژولین، ۳۱۱  
شاپور دوم، ۶۷۹، ۶۹۵  
شاپور ساسانی، ۶۸۵  
شاپور اول، ۶۷۹-۶۸۰  
شاتوبریان، ۲۷۷  
شاخ چنار، ۴۸۸  
شاخه‌های علمی نوین، ۳۱۵  
شادالله (مبلغ دینی)، ۵۴۶  
شادکامی (اثر ر. مک آیور)، ۳۰۰  
شادلو، نصرت‌الله، ۲۹۰  
شادمان، فخرالدین (رمان نویس)، ۲۹۰، ۲۹۲  
شادمان، نمایشنامه، ۴۸۲  
شادی (رمان)، ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۳  
شادی (شاعر)، ۴۱۰  
شادی‌آبادی، محمد بن داوود ابن محمود، ۵۸۸  
شادیخ، کاخ، ۵  
شاذقباد / سورستان (استان)، ۶۷۹

- شاران (محقق)، ۶۵۸  
 شاردن، ۹۲  
 شارق‌المعرفه، ۵۱۷  
 شارل دوازدهم، ۱۹۸  
 شارل دوازدهم، ۲۲۰  
 شارلوت، ۲۹۸  
 شاطر عباس صبحی قمی، ۱۵۲  
 شاعر پارسی‌گو، ۱۷۲  
 شاعر فرمالیست، ۱۳۰  
 شاعران بازاری، ۱۷۱  
 شاعران پارسی‌گوی، ۳۲، ۳۴  
 شاعران درباری، ۹۲  
 شاعران زن، ۱۶۲-۱۶۵  
 شاعران سبک خراسانی، ۱۵، ۲۹، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۰، ۱۶۸-۱۶۷، ۱۶۵، ۱۲۹-۱۲۸  
 شاعران سبک عراقی، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰  
 شاعران سبک هندی، ۱۱۴  
 شاعران سنت‌گرا، ۵۹  
 شاعران کلاسیک، ۱۳۲  
 شاگرد، ۲۷۳  
 شام (شهر)، ۷۰۲  
 شام غربیان، ۳۸۶  
 شاملو، ولی‌قلی، ۸۱  
 شانتی نیکیتان (شهر)، ۳۱۹  
 شانزده مقاله در زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه (مقاله)، ۶۲۰  
 شانی تکلو (شاعر)، ۹۲  
 شاه ایران و بانوی ارمن، ۳۰۵  
 شاه بدخشی، ملا، ۳۸۳  
 شاه برهان نظام، ۳۸۰  
 شاه تهماسب، ۱۵۴  
 شاه شریف (عارف)، ۵۳۳  
 شاه عبدالرحیم (از شاهان نقشبندیه)، ۵۲۹  
 شاه عبداللطیف (شاعر)، ۵۲۸  
 شاه عبدالله (شاعر)، ۳۴۱  
 شاه عنایت (عارف)، ۵۳۳  
 شاه غلامعلی (خاندان)، ۶۶۱  
 شاه فطور محبت شاهزاده (شاعر)، ۳۴۱-۳۴۲  
 شاه لطیف (عارف)، ۵۳۳  
 شاه مردان علی (ع)، ۷۷  
 شاه ناظر علی (شاعر)، ۵۴۳  
 شاه نعمت‌الله ولی، ۱۶۱  
 شاه نیاز کشمیری (شاعر)، ۴۶۱  
 شاه و درویش، ۴۲۸، ۴۳۷  
 شاهان مرد (فرزند مرزبان ایرانی)، ۶۸۱  
 شاهجهان (پادشاه گورکانیان هند)، ۲۳، ۲۷-۲۸، ۶۳، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۳۸۰، ۳۸۲-۳۸۴، ۵۲۰، ۵۵۴  
 شاهجهان‌نامه، ۲۷، ۳۸۲  
 شاهان شهید، ۴۸۶  
 شاهرخ افشار، ۱۲۱  
 شاهرود، ۱۶۴  
 شاهزاده خانم پدماوتی و پادشاه رتنسه (داستان هندی)، ۳۸۱  
 شاهزاده خانم تاجی، ۲۸۰  
 شاهزاده میرزا کامران (پسر ظهیرالدین بابر)، ۳۷۵، ۴۵۷  
 شاهقلی میرزا، ۲۱۹  
 شاهکار، ۲۸۳  
 شاهکارهای شکسپیر، ۲۷۷  
 شاهنامه خوانی، رسم، ۱۱-۱۲، ۹۳  
 شاهنامه بهستی، ۲۸  
 شاهنامه حیرتی، ۶۲  
 شاهنامه شاه تهماسبی/ شاهنامه سلطنتی، ۱۲  
 شاهنامه عباسی، ۲۷  
 شاهنامه فردوسی، ۳، ۱۱-۱۲، ۲۶، ۶۲-۶۳، ۷۶، ۸۸-۸۹، ۹۳، ۱۲۷، ۱۳۹-۱۴۰، ۲۷۱، ۲۹۴، ۳۲۳، ۳۸۲، ۴۱۸، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۶۴، ۴۰۶، ۴۱۰  
 ۴۲۴، ۴۹۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۷۹۱  
 شاهنامه ماضی/ قاسمی، ۲۷  
 شاهنامه نواب عالی، ۲۷  
 شاهنشاهی پهلوی، ۳۱۶  
 شاهنشاهی ساسانیان، ۳۲۳

- شاهنواز خان، ۱۴  
شاهی بیان، ۴۸۷  
شب بدمستی، ۲۷۹  
شب درو، ۴۹۰  
شب عید، ۳۱۱  
شب فردوسی، ۳۰۷، ۳۰۵  
شب و روز، ۳۷۰  
شب هزار و یکم، ۳۱۰  
شبان تیره، ۳۰۶  
شبستان خیال، ۴۲۱  
شبستری، شیخ محمود، ۱۴۶، ۱۶۰  
شبللی نعمانی، ۱۳۱، ۳۸۹، ۶۶۰-۶۶۲  
شبی در پاییز، ۲۷۵  
شبی در ریگستان بخار، ۴۷۶  
شترنامه، ۱۴۶  
شجاع‌الدین شفا، ۲۷۷  
شجره، حسین، ۳۱۷  
شخصیت مولوی، ۳۱۷  
شرح تصریف زنجانی، ۷۳۲  
شرح جامی، ۷۳۳  
شرح حال سلمان، ۳۱۷  
شرح حال شکسپیر، ۲۷۷  
شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، ۲۱۲  
شرح حال عبدالله بن مقفع، ۳۲۲  
شرح حال مولوی، ۳۱۷  
شرح زندگانی من، ۲۱۲  
شرح سنسکریت سوبدهنی، ۵۱۲  
شرح سیوطی بر الفیه ابن‌مالک، ۷۳۳  
شرح شبستان، ۴۲۱  
شرح شمسیه، ۷۳۳  
شرح‌المختصر والمطول، ۷۸  
شرعیات، ۸۴، ۸۶  
شرف جهان، میرزا (شاعر)، ۱۶  
شرف‌الدین علی یزدی، ۶۴۹  
شرف‌الدین قهرمانی، ۲۷۵  
شرف‌الدین منیری، شیخ احمد بن یحیی، ۷۲-۷۳
- شرف‌الملوک، ۷۱۱  
شرف‌نامه محمد شاه، ۲۸  
شرف‌نامه، ۳۷۴  
شرف‌نامه بدلیسی، ۷۰  
شرف‌نامه شاهی، ۴۱۱  
شرف‌نامه منیری/فرهنگ ابراهیمی، ۷۲-۷۳، ۵۸۸  
شرق (مجله)، ۳۲۱  
شرق ایران، ۳۱۶  
شرق سرخ (مجله)، ۴۶۰، ۴۷۸  
شرق‌شناسی دانشکده لندن، دانشکده، ۶۶۲  
شرکت فرهنگ، ۳۰۲  
شرکت کمندی اخوان (گروه تئاتر)، ۳۰۴  
شرکت نمایش ایرانیان، ۳۰۲  
شرکت نمایش عالی ارشاد، ۳۰۲، ۳۰۷  
شروان، ۱۲۸  
شروان‌زاده، ۳۰۴  
شری بهاگوت دشمه/اسکندهه، ۵۱۴  
شری بهگود، ۵۱۱  
شری چایتانیه، ۵۴۹  
شری گیتا، ۵۱۲  
شریف تبریزی (شاعر)، ۴۵  
شریف تهرانی، علی‌اصغر، ۲۹۱  
شریف جرجانی، ۷۳۲  
شریف خان مخدوم صدرضیاء (ادیب)، ۴۴۵-۴۴۶، ۴۶۲  
شریف کاشانی، نورالدین محمد، نک: نجیب کاشانی  
شریف‌جی (شخصیت حماسی)، ۵۳۳  
شریف‌زاده (شاعر)، ۴۹۲  
شریوره، ۳۷۳  
شعب بوان (از توابع فارس)، ۷۲۳  
شعر آیینی/شعر شیعی/شعر مذهبی (از انواع شعر دینی)، ۶۰-۶۱  
شعر دینی، ۲۵، ۳۷، ۴۳، ۵۹-۶۱، ۶۶، ۶۸، ۹۲  
شعر زنان، ۱۶۲-۱۶۵  
شعر غنایی، ۴۳۸  
شعر غیر دینی، ۲۵-۲۶، ۶۰، ۶۶

- شعر کلاسیک، ۱۶۸-۱۶۹  
شعر منثور، نک: نشر فنی  
شعر نو، ۲۶۶  
شعر و زمان، ۴۹۰  
شعر، نقد فنی، ۱۶۸، ۲۳۲  
شعرهای تاجیکستانی، ۴۸۲  
شعله اصفهانی، ۱۱۶، ۱۲۰  
شعله انقلاب (روزنامه)، ۴۷۴  
شعله دیدار، ۵۱  
شعوبی، ۷۱۴، ۷۱۷  
شغنان (منطقه)، ۳۴۱  
شغنانی (زبان)، ۳۴۲، ۴۳۰  
شغنی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۲-۳۴۳  
شفایی اصفهانی (شاعر)، ۲۲، ۴۴-۴۵، ۵۱، ۵۳  
شفق سرخ (مجله)، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۲۲  
شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۱۱  
شکرستان، ۱۹۴-۱۹۵  
شکسپیر، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۰۳  
شکوری بخارایی / شکورف، محمدجان، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۹۰  
شکوفه عرفان، ۴۷۵  
شکوهی، امین جان، ۴۸۵  
شکیباپور، عنایت‌الله، ۲۷۰  
شکیبی اصفهانی، ۳۸۱  
شگرف‌نامه، ۱۸۲، ۲۰۸  
شمایل خاقان، ۱۸۹  
شمس (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴  
شمس تبریزی، ۱۶۲  
شمس سراج عقیف، ۳۷۳  
شمس فخری، ۵۸۱-۵۸۲  
شمس قیس رازی، ۷، ۸۲، ۱۶۸، ۲۳۲  
شمس مغربی، ۱۶۱  
شمس منشی / شمس‌الدین محمد بن هندوشاه  
نخجوانی، ۷۲  
شمس و طغرا، ۲۱۷، ۲۹۲  
شمس‌الدوله، ۲۱۳  
شمس‌الدین التمش، سلطان، ۳۶۹-۳۷۱، ۶۴۳  
شمس‌الدین شاهین، ۴۴۳-۴۴۴، ۴۴۶-۴۴۷  
شمس‌الشعرا (لقب)، ۱۲۴  
شمشیر و قلم (مناظر)، ۳۷۰  
شمع شبستان، ۴۲۱  
شمع محفل، ۳۸۵  
شمیسا، سیروس، ۱۸  
شمیم، علی اصغر، ۲۷۸، ۳۰۴  
شنبه‌زاده، نادر (شاعر)، ۴۹۲  
شنکر آچاریه (عالم دینی)، ۵۱۸، ۵۳۵  
شنکره (حکیم)، ۵۳۵  
شنکره بهاشیه، ۵۱۸  
شوالیه دو مزون روزه، ۲۶۹  
شوالیه دوسن سیلوستر، نشان علمی، ۳۲۰  
شوینهاور، ۵۰۴  
شوخی اول فروردین، ۳۰۵  
شوخی خجندی (شاعر)، ۴۳۸  
شورا (روزنامه)، ۲۸۱  
شوراب، ۴۸۵  
شورای فرهنگی سلطنتی، ۳۲۰  
شورش در روسیه، ۲۷۸  
شورش واسع (واقعه تاریخی)، ۴۷۷  
شورش واسع، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۴  
شوروی، انجمن نویسندگان، ۴۷۹  
شوروی، انقلاب، ۴۷۳، ۴۷۶  
شوروی، جمهوری‌ها، ۴۳۲  
شوریده، عبدالوهاب، ۱۹۴  
شوشتری، جمال بن حسن (شاعر)، ۲۸  
شوشتری، قاضی نورالله، ۷۰، ۷۵  
شوقی تیرگر (ادیب)، ۴۶۰  
شوقی کته قورغانی (شاعر)، ۴۳۴، ۴۳۸  
شوکت بخارایی (شاعر)، ۲۲-۲۳، ۸۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۴۰، ۴۲۸  
شوکت‌پیتی، ۳۷۲  
شونیه پورانه (متن مقدس)، ۵۵۵

- شوهر سوم، ۳۱۱  
شهاب اصفهانی، ۱۲۴  
شهاب ترشیزی، ۱۳۹، ۱۵۰  
شهابادی، مولانا شاه محمد، ۳۷۸  
شهابالدین احمد اول، سلطان بهمنی، ۵۵۰  
شهابالدین حفقو، ۵۲۹  
شهابالدین غوری، ۳۶۹، ۶۴۴  
شهابپور، عطاءالله، ۲۷۰  
شهر آسی، ۴۹۱  
شهر آشوب، ۴۶-۴۷، ۴۲۴، ۴۲۷  
شهر سبز (شهر)، ۴۱۳  
شهر آشوب سرایی، ۴۷  
شهر بانو، ۲۹۶  
شهرزاد (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴  
شهرزاد (شخصیت داستانی)، ۳۱۰  
شهرستانک، ۲۱۳  
شهرستانهای ایران، ۲۸۴  
شهرستانی، سید محمد علی، ۲۹۲  
شهر ناز، ۲۷۰، ۲۹۱  
شهریار هوشمند، ۲۸۹  
شهریار، محمد حسین، ۲۷۵  
شهشانی، رضا، ۲۷۷  
شهمردان بن ابی الخیر، ۷۲۱  
شهنامه خوانی، ۷۶  
شهنشاهنامه، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۴۱۰  
شهید بلخی، ابوالحسن، ۴۱، ۷۰۶، ۷۲۷  
شهیدان کربلا، مرثیه، ۴۲، ۶۱، ۶۵-۶۷  
شهیدی، احمد، ۲۷۷  
شی تسی نی / شغنان (دولت)، ۳۴۰  
شیبانی کاشانی، فتح الله خان، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۶  
شیبانی، اختیارالدین (شاعر)، ۱۲۹، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۰۲  
شیبانی، امرا و سلاطین، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۵۷  
شیبانی، صحرانشینان، ۴۰۷  
شیبانی، عبدالحسین، ۳۱۶  
شیبانی، لشکر، ۴۱۲-۴۱۳  
شیبانی، محمد خان، ۷۰  
شیبانیان، ۴۰۷-۴۰۹، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۱۶-۴۱۷  
شیبانیان، ادبیات، ۴۰۸-۴۱۶  
شیبانیان، دوره، ۴۰۸-۴۱۶، ۴۲۱  
شیبانی نامه، ۴۱۱  
شیخ ابواسحاق، شاه، ۴۲  
شیخ برهان (عارف)، ۵۳۰، ۵۳۳  
شیخ بهاون، ۵۱۶  
شیخ بهایی / بهاءالدین عاملی، ۷۰، ۸۴، ۹۱، ۱۱۳، ۲۲۳، ۷۳۲  
شیخ صفی و تبارش، ۳۲۱  
شیخ طوسی، ۷۱۳  
شیخ عبدالحق محدث دهلوی، ۳۸۲  
شیخ عبداللطیف (عارف)، ۵۳۰  
شیخ عبدالله انصاری، ۷۲۸  
شیخ علی خان میرزای حاکم ملایر و توپسرکان و عروسی با دختر شاه پریان، ۲۷۲، ۳۰۳  
شیخ محمد (عارف)، ۵۳۱  
شیخ محمد (مولف موبدالفضلاء)، ۳۷۴  
شیخ مفلح الصیمری، ۵۸۷  
شیخ مفید، ۵۲  
شیخ الاسلامی، مقام، ۵۹۵  
شیخاوتی (قبیله)، ۵۳۳  
شیخ جی (عارف)، ۵۳۳  
شیخیه (فرقه)، ۱۵۸، ۱۶۴  
شیدا (مولف گل افشان)، ۴۱۱  
شیدای خجندی، ۴۲۳، ۴۳۰-۴۳۱  
شیدای فتح پوری (شاعر)، ۴۵  
شیدایی دیوانه، نک شیدای خجندی  
شیر شاه (سلطان سوری)، ۵۴۹، ۵۵۳  
شیراز (مکتب کلامی اشعری)، ۹۵  
شیراز، ۱۳، ۹۴-۹۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۰، ۲۷۰، ۱۸۷، ۲۹۷، ۷۳۲  
شیرازپور پرتو، علی، ۲۷۱، ۲۷۹-۲۸۰، ۲۸۴  
شیرازی (قزوینی)، حسین، ۱۴۶، ۱۶۲  
شیرازی، میرزا قاسم خان، ۲۷۱

- شیرانی، محمود، ۳۸۹  
شیرزای کوچک، ۲۱۳  
شیروانی، ح. ک، ۵۳۹  
شیروانی، حاجی زین العابدین، ۲۰۵، ۲۱۰  
شیرین بنیاد (شاعر)، ۴۹۲  
شیرین و فرهاد، ۱۴۵  
شیرین، ۴۷۶  
شیشه‌گر معانی، ۴۳۱  
شیعه، امامان، ۴۰، ۴۲، ۶۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۵-۱۵۶، ۳۸۲، ۵۴۱  
شیعه، بزرگان، ۴۲، ۶۱-۶۲  
شیعه، فقه، ۷۰  
شیعه، مذهب، ۸۴، ۹۵، ۱۳۸، ۲۲۸، ۲۹۱، ۳۲۰، ۷۱۳، ۷۳۲  
شیعی، اندیشه‌های کلامی، ۹۵  
شیعی، تفکر فلسفی، ۹۵  
شیعی، شاعران، ۵۹  
شیعیان، ۴۲، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۹۶  
شیلر، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۰۴  
شیمیل، آنه ماری، ۶۰۲، ۶۴۳، ۶۴۵  
شینوری (زبان)، ۳۴۵  
شینیه (زبان)، ۳۴۴  
شیوا و پاروتی (داستان)، ۵۳۹  
شیواجی (شخصیت حماسی)، ۴۰۱، ۵۳۳، ۵۵۱-۵۵۲  
شیوه پورانه، ۵۱۴  
شیوه پورانه منتشر، ۵۱۴  
شیوه اعتدالی، نک: اصفهانی، سبک  
شیوه خط معیار (مقاله)، ۶۲۰  
صائب، سبک، ۱۳، ۱۷-۱۸، ۲۰-۲۱، ۲۳-۲۴، ۳۲، ۴۸-۴۹  
صائب، محمدعلی (شاعر)، ۱۳-۱۴، ۱۷-۲۳، ۲۹-۳۰، ۳۲، ۳۶، ۴۸، ۶۶، ۸۱، ۸۳، ۹۲، ۱۱۸، ۱۴۱، ۳۸۲، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۰  
صابی، ۷۰۷، ۷۲۱  
صاحب بن عباد، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۱۱، ۷۲۰-۷۲۳، ۷۲۶  
صاحب دیوان، میرزا تقی، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۹۱  
صاحب علی آبادی، ۱۹۴  
صاحبقران نامه، ۶۳  
صادق چوبک، ۲۸۵  
صادق وقایع نگار، میرزا، ۱۳۷، ۱۸۰، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۷  
صادق، ۲۷۷  
صادقی افشار، صادق بیگ، ۲۷  
صادقی سمرقندی، ۴۰۹  
صادقی، علی، ۲۷۰  
صادقی، علی اشرف، ۵۹۱  
صالح شیرازی، میرزا، ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۵  
صبا، فتحعلی خان، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۴  
صبا، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۱  
صبا، محمود خان، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۴  
صبا، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۲  
صباحی بیدگلی کاشانی، ۴۲، ۵۶-۵۷، ۶۸، ۱۱۱-  
۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۶  
صبای کاشانی (ملک الشعراء)، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۶۷  
صبح تا شام، ۴۸۸  
صبح جوانی ما، ۴۸۵  
صبح صادق، ۳۰۷  
صبح وصال، ۱۹۴  
صبح الاعشی، ۵۳۲، ۶۸۹  
صبحی مهتدی، فضل الله، ۲۸۶، ۳۱۷  
صبوری، ملک الشعراء، ۱۵۶  
صباح جوهری، ۵۷۰، ۵۷۸  
صباح الادویه، ۷۳  
صباح العجم، ۷۲، ۵۷۹  
صباح العربیه، ۵۷۰  
صباح الفرس، ۵۷۹-۵۸۱  
صباح اللغة، ۷۲، ۵۷۹-۵۸۰، ۵۸۷  
صحب سنگ و سبو، ۲۸۰  
صحب لاری، ۱۶۲  
صحیح بخاری، ۷۱۳  
صد پند، ۳۶۰  
صداقت، ۴۸۶

- شعر، ۸۳-۸۴، ۱۳۵، ۱۷۳  
نثر، ۱۸۱
- صفویان، ۷، ۱۰-۱۱، ۶۵-۶۶، ۷۶، ۸۱، ۸۵-۸۷، ۸۹-  
۹۰، ۹۴-۹۵، ۳۷۵، ۳۷۷، ۴۰۷، ۴۱۳-۴۱۴،  
۵۸۶، ۵۸۹-۵۸۹، ۶۵۰
- صفویان، سیاست مذهبی، ۴۲، ۶۶  
صفویه، علمای دینی، ۲۳۰  
صفی علیشاه، میرزا حسن اصفهانی، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۰،  
۲۲۸، ۳۰۶
- صلاح بخارایی (شاعر)، ۴۳۸  
صلح جهانی، ۳۸۳  
صمداف، عبدالحمید، ۴۸۷-۴۸۹  
صمدی (نویسنده)، ۴۷۷  
صمدیه، ۷۳۳
- صنایع ادبی، ۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۸۹، ۲۹۶، ۴۰۳  
صندوقچه اسرار، ۲۸۳  
صنعا، ۶۷۸
- صنعتی زاده کرمانی، عبدالحسین، ۲۸۸، ۲۹۵-۲۹۶  
صوراسرافیل (روزنامه)، ۲۶۹، ۲۷۱-۲۷۲، ۲۸۱، ۳۰۶،  
۳۵۸
- صورالکواکب، ۷۳۲  
صورتگر، لطفعلی، ۲۷۰  
صوفی شریف قطب جهانی، ۵۱۷  
صوفی، شاعران، ۳۷۷، ۳۸۶، ۵۳۲  
صوفی، قزلباشان، ۱۵۸  
صوفیان، ۴۱، ۸۴-۸۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۲۸-  
۲۳۰، ۲۳۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۲-۳۸۳، ۳۸۹،  
۴۰۲، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۲۸-۵۳۲، ۵۳۵-۵۳۶، ۵۴۰،  
۶۵۳
- صوفیانه، شعر، ۱۵۸-۱۶۲، ۵۱۷، ۵۳۲  
صوفیه، اصطلاحات، ۱۶۰، ۵۴۰  
صوفیه، اولیاء و مشایخ، ۵۲۷، ۵۳۲-۵۳۳  
صولی، ۷۰۸  
صهبای قمی، ۱۱۶، ۱۲۰  
صیحه، ۴۷۹  
الصیدنه، ۷۲۶
- صدای ایران (روزنامه)، ۲۷۰  
صدای تهران (برنامه)، ۳۱۷  
صدای دل، ۴۸۵  
صدای شرق (مجله)، ۴۷۸  
صدر افضلی (شاعر)، ۴۱۰  
صدر، سید رضا خان، ۳۰۴  
صدرالمعالی، ۲۷۸  
صدرضیاء (ادیب)، ۴۴۴  
صدری سعدی اف (محقق)، ۴۱۷  
صدیق خواجه حشمت (ادیب)، ۴۴۴-۴۴۵، ۴۶۱-۴۶۲  
صدیق خواجه عجزی، ۴۴۴  
صدیق، عیسی، ۳۱۸  
صدیقی، ۶۰۳
- الصراح من الصراح، ۵۷۸  
صراح اللغة/الصراح من صحاح، ۷۲، ۵۷۸  
صرف میر فارسی، ۷۳۳  
صرف میر، ۷۳۲  
صرف و نحو تاجیکی، ۴۷۴  
صفا، ذبیح الله، ۲۹، ۴۴، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۳۷۰،  
۵۷۹، ۵۸۷-۵۸۸، ۵۹۱
- صفاری، محمدعلی، ۲۹۰  
صفاریان، ۶۳، ۷۰۵  
صفاریان، امیران، ۷۰۵  
صفاریان، دوره، ۷۰۵-۷۰۶  
صفای اصفهانی، حکیم، ۱۶۱  
صفای (شاعر)، ۱۵۶، ۴۶۰
- صفوی، دوره، ۱-۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸-۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵-  
۸۰، ۸۲-۹۳، ۹۵، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۶،  
۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸،  
۱۶۲، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۷۴، ۴۰۷-  
۴۴۸، ۵۸۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۱، ۷۳۲
- پادشاهان، ۸۴-۸۵، ۱۱۲، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۴  
حکومت، ۷، ۱۰-۱۱، ۶۰، ۷۵، ۸۴-۸۵، ۹۳،  
۱۱۴، ۱۱۷، ۱۵۴، ۴۰۷، ۵۸۹، ۶۵۱
- شاعران عصر، ۳۶، ۵۵، ۵۹-۶۰  
شاعران، ۱۱۳-۱۱۴، ۶۰۳



- ضحاك، ۳۰۲  
 طبقات ناصري، ۳۷۱، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۹  
 ضربدار، ۴۷۵  
 طبقات الشعراء، ۶۷۴  
 ضمرة بن ضمرة (خطيب عرب)، ۶۸۹  
 طبقات المحدثين، ۶۹۳  
 ضميرى اصفهاني، ۱۴، ۳۲، ۱۱۳  
 طبيب اجباري، ۳۰۸  
 ضياء عبدالله، ۴۹۲  
 طبيب اصفهاني ثاني، ۱۱۶  
 ضياء الدين برني، ۳۷۳، ۶۴۰-۶۴۱، ۶۴۵-۶۴۷، ۶۵۴، ۶۶۱  
 طبيب اصفهاني، ۱۱۶، ۱۲۰  
 طرازي، نك: نازل خجندی  
 ضياء الدين حسيني بدخشاني، ۴۳۱  
 طرايق الحقايق، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۸  
 ضياء الدين محمد (پدر مولانا محمود)، ۵۹۱  
 طرب اصفهاني، ۱۳۷، ۱۷۵، ۱۹۹  
 ضيائي، شاه ضياء، ۴۳۱  
 طرزي سمرقندی، ۴۱۰  
 ضيای شغنی (شاعر)، ۳۴۱  
 طرفه ابن عبد (شاعر)، ۶۷۴، ۶۸۴، ۷۱۷  
 طائف، ۶۸۶  
 طريقه الحقيقه، ۳۸۳  
 طابران (شهر)، ۱۲۷  
 طوسجي، عبداللطيف، ۲۱۸، ۲۲۳  
 طاعتي، عبدالعلي، ۵۸۰  
 طغرل و همای، ۲۹۲  
 طاعن الصوفيه، ۲۲۹  
 طغرل، سلطان سلجوقی، ۵  
 طاقديس، ۱۴۶، ۱۶۲  
 طلا پولادی، ۴۹۲  
 طالب آملی (ملك الشعراي)، ۳۸۱، ۴۲۰  
 طوس، ۶۹۵، ۷۱۹، ۷۲۷  
 طالبوف تبریزی، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۴، ۳۱۶  
 طوسی، ۷۲۸  
 طوطی نامه، ۳۷۲، ۴۳۶  
 طالع بینی، اصطلاحات، ۳۷۲  
 طوفان، ۲۷۵  
 طه حسين، ۲۷۷، ۶۷۴-۶۷۵  
 طاهر و زهره، ۴۸۴  
 طی (قبيله)، ۶۹۵  
 طاهريان، اميران، ۷۰۵  
 ظالمان واپسين، ۴۷۷  
 طاهريان، دوره، ۷۰۵-۷۰۶، ۷۲۰  
 ظرافت لاهوری، محمد قاسم، ۳۲  
 طب، ۴۴۰  
 ظفر، ۴۷۵  
 طباطبایي، سيد ضياء الدين، ۲۶۸، ۲۹۸، ۳۲۲  
 ظفرخان جوهری، ۴۷۵  
 طباطبایي، مجتبی، ۳۰۴، ۳۱۰  
 ظفرنامه، ۴۱۱  
 طباطبایي، محمدصادق، ۲۶۸، ۶۱۷  
 ظفرنامه شاهجهانی، ۲۷، ۳۸۲  
 طباطبایي، ميرزا سيد محمد، ۲۶۸  
 ظفرنامه عالمگیری، ۳۸۵  
 طبرستان، نك: مازندران  
 ظفرنامه یزدی، ۶۴۹  
 طبرسي، ۷۲۸  
 ظل السلطان (مسعود ميرزا)، ۲۱۲  
 طبری، محمد بن جرير، ۶۴۳، ۶۶۱، ۶۹۱، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۱۳، ۷۱۷  
 ظهور و قدرت مرانتهی ها، ۵۲۹  
 طبقات اکبرشاهی، ۸۱  
 ظهورالدين احمد، ۳۸۹  
 طبقات اکبری، ۳۷۹، ۶۵۲  
 ظهوری ترشیزی، ۱۴، ۳۶، ۴۰  
 طبقات بابری، ۶۵۰-۶۵۰  
 ظهوری خجندی، ۳۷۷  
 طبقات سلاطين اسلام، ۳۲۳  
 ظهوری، نورالدين محمدطاهر، ۳۸۰

- ۲۲۳، ۲۲۰، ۱۸۳، ۲۱۲-۱۸۲  
 عباس نامه، ۷۰، ۸۱  
 عباسه خواهر امیر، ۳۱۰  
 عباسی، خلیفه، ۷۰۹، ۷۱۱-۷۱۲  
 عباسی، رضا، ۲۷۴  
 عباسیان، دربار، ۷۰۲  
 عباسیان، دوره، ۵۶۹، ۶۷۶، ۷۱۲، ۷۱۵  
 عبدالاحد، امیر بخارا، ۴۴۵، ۴۶۳  
 عبدالحق بن سیف الدین دهلوی، ۳۷۹  
 عبدالحمید کاتب، ۶۸۷، ۷۱۴، ۷۲۲  
 عبدالخالق منشی (شاعر)، ۴۴۰  
 عبدالرحمان ابوجبله (قاری)، ۷۱۳  
 عبدالرحمان چشتی، ۵۱۲، ۵۲۱-۵۲۲  
 عبدالرحمان سمره، ۶۹۳  
 عبدالرحمان صوفی، ۷۳۲  
 عبدالرحمان منعم (شاعر)، ۴۱۸، ۴۲۰  
 عبدالرحیم پسر احمد سوربهاری، ۷۳  
 عبدالرحیم خان خانان (وزیر)، ۸۱، ۳۷۷-۳۷۸، ۵۴۱  
 عبدالعزيز بن شمس بن بهایی نوری دهلوی، ۳۷۳  
 عبدالعزيز خان، ۴۲۹  
 عبدالعظیم شرعی (ادیب)، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۶۳  
 عبدالغفار، ۷۲۴  
 عبدالفیض خان، دخمه، ۴۴۰  
 عبدالقادر خواجه سودا، ۴۴۳، ۴۴۷  
 عبدالقدوس گنگوهی، ۳۸۱  
 عبدالکریم حسینی، ۴۶۵  
 عبداللطیف پسر عبدالله عباسی، ۷۴  
 عبداللطیف حسینی، نک: نقیب خان (از علمای دربار اکبرشاه)،  
 عبداللطیف خان (سلطان شیبانی)، ۴۵۷  
 عبدالله بن حشر جعدی، ۶۹۹  
 عبدالله بن طاهر، ۷۰۴، ۷۲۰  
 عبدالله بن هلال اهوازی، ۷۱۴  
 عبدالله بن یزید خطمی، ۶۹۳  
 عبدالله خارجی / آذرک شاری، ۶۲  
 عبدالله خان (سلطان شیبانی)، ۴۰۹-۴۱۰، ۴۱۶،
- ۷۲۹، ۴۱۶، ۱۲۸، ۱۱۸، ۴،  
 ظهیرالدوله، علی خان دولوی قاجار، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶  
 ظهیرالدین محمد بابر (پادشاه گورکانی هند)، ۸۱،  
 ۳۷۶-۳۷۵، ۳۷۸، ۴۱۲، ۴۵۷  
 ظهیرالدینی، محمود، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۱  
 عابد عصمتی، ۴۷۱  
 عابدی، امیرحسین، ۵۱۸-۵۱۹  
 عادلشاه (سلطان سوری)، ۵۴۹  
 عادلشاه دوم دکنی، ۵۴۱  
 عادلشاهی دکن (سلسله)، ۲۸  
 عادلشاهیان بیجاپور، ۵۵۱  
 عادل نامه، ۲۸  
 عارف ریگی، ۱۱۳  
 عارف نامه، ۱۵۲  
 عارفی بخارایی، ۴۱۰  
 عارفی سمرقندی (شاعر)، ۴۱۰  
 عاشق اصفهانی، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۲  
 عاشق شدن درویش به دختری، مثنوی، ۴۴۰  
 عاشقی (شاعر)، ۴۱۰  
 عاق شده و حکایت‌های دیگر، ۴۸۳  
 عاقل خان رازی (والی دهلی)، ۳۴  
 عاقلان دیوانه‌نما، ۳۰۹  
 عالم‌آرای شاه اسماعیل، نک: تاریخ عالم‌آرای صفوی  
 عالم‌آرای عباسی، ۷۰، ۸۱  
 عالم ارواح، ۳۱۷  
 عالم نسوان (مجله)، ۲۸۰  
 عالمگیرنامه، ۳۸۶  
 عامر بن طفیل (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 عامیانه اوسانه، ۲۸۵  
 عایشه، ۲۱۳  
 عباس آرین پور کاشانی، ۲۹۰  
 عباس اول، شاه صفوی، ۲۷، ۳۲، ۴۵، ۵۶، ۶۰، ۶۹،  
 ۸۱، ۸۷، ۹۲، ۱۵۸، ۲۱۷  
 عباس دوم، شاه صفوی، ۱۸، ۷۰، ۸۱، ۹۲، ۳۸۲  
 عباس کبیر، نک: عباس اول، شاه صفوی  
 عباس میرزا (شاهزاده قاجار)، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۷،

- عراق، ۶، ۲۹۸، ۴۵۸، ۶۷۹-۶۸۲، ۶۸۰-۶۸۳، ۶۹۹-  
 ۷۰۰، ۷۰۲-۷۰۵، ۷۱۴، ۷۳۱
- عراق، شیعیان، ۵۹۰  
 عراقی (شاعر)، ۸۹  
 عراقی جدید، سبک، ۱۴۱  
 عراقی قدیم، سبک، ۱۴۱  
 عراقی متوسط، سبک، ۱۴۱  
 عراقی، سبک، ۲-۴، ۷-۱۴-۱۵، ۲۰-۲۱، ۲۳-۲۴،  
 ۳۶، ۴۹، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸-۱۲۹،  
 ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۷۲  
 عرب (نژاد)، ۵۹۷، ۶۷۵-۶۷۷، ۶۸۶، ۷۰۵، ۷۰۹،  
 ۷۱۶، ۷۲۶
- ادب، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۹۲، ۷۰۴  
 ادبیات، ۳۵۹-۳۶۱، ۵۶۹، ۵۷۷، ۵۹۰، ۶۳۹،  
 ۶۷۳-۷۴۷  
 بازرگانان، ۶۹۱  
 بزرگان، ۶۹۳  
 پژوهشگران، ۶۷۳  
 تاریخ نگاری، ۶۳۸، ۶۴۳  
 تجار، ۳۹۴  
 حاکمان و امیران، ۷۰۳  
 خاندان‌ها، ۷۱۱  
 خلافت، ۶۲  
 دانشمندان، ۶۹۰، ۷۰۴  
 دریانوردان، ۳۹۴  
 سپاهیان، ۶۹۸، ۷۰۳  
 شاعران، ۶۹۳-۶۹۴، ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۱۵،  
 ۷۲۳  
 علمای مهاجر، ۶۹۴  
 غیرنظامیان، ۶۹۵  
 قبایل، ۶۷۹، ۶۹۲، ۶۹۴-۶۹۵، ۷۰۰-۷۰۱  
 عرب‌زبانان، ۷۰۰، ۷۰۸  
 عرب‌زدگی، ۷۰۸-۷۰۹  
 عربستان، ۲۱۸، ۴۳۹، ۶۹۱  
 عربستان، شبه جزیره، ۶۷۵-۶۷۷، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۸۹،  
 ۶۹۰-۶۹۱، ۶۹۶، ۷۰۲
- ۴۵۸  
 عبدالله خواجه عبدی (ادیب)، ۴۴۴-۴۴۶، ۴۶۳  
 عبدالله قطب‌شاه (فرمانروای گلکنده)، ۵۹۶  
 عبدالله‌زاده، ۴۷۱  
 عبدالله‌نامه، ۴۱۰  
 عبدالمؤمن خان، دخمه، ۴۴۰  
 عبدالمجید شکسته‌نویس، ۱۲۰  
 عبدالملک، خلیفه اموی، ۶۹۴  
 عبدقیس (قبیله)، ۶۷۸  
 عبرت، میرزا محمدرضا، ۲۷۰  
 عبرة‌للمناظرین، ۱۸۰  
 عبرت‌نامه، ۵۲۳  
 عبوری مرغیایی، ۴۱۱  
 عبیدالله خان (سلطان شیبانی)، ۴۰۹-۴۱۰، ۴۵۷  
 عبیدالله خان، دخمه، ۴۴۰  
 عبیدالله‌نامه، ۴۲۸  
 عبیدی (دانشمند)، ۳۸۴، ۳۸۹  
 عتبات عالیات، ۱۵۹  
 عتبه‌الکتبه، ۱۷۳، ۳۲۳  
 عتبی، عبدالله احمد، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۲۴  
 عثمان (خلیفه سوم)، ۶۸۶  
 عثمان پاشا (سردار)، ۲۸  
 عثمان کریم‌اف، ۴۱۵  
 عثمان نظیر، ۴۹۲  
 عثمانی، امپراتوری، ۱۱-۱۲، ۶۰، ۷۱، ۷۶، ۸۴، ۲۱۰،  
 ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۸۶-۵۸۹  
 عثمانی، سلاطین، ۱۱، ۲۸  
 عجایب‌نادر، ۴۸۶  
 عجب پوکری، ۳۰۵، ۳۱۲  
 عجمی، محمدعلی، ۴۹۲  
 عدالت، میرزا سید حسین خان، ۳۱۹  
 عدلیه (وزارت)، ۳۲۰  
 عدی بن زید بن حماد بن زید بن ایوب، ۶۸۱-۶۸۲،  
 ۶۹۰  
 عدی بن زید، خاندان، ۶۸۱، ۶۹۰  
 عراق عجم، ۷، ۱۴۱

- عربستان، نواحی شرقی، ۶۷۷  
عرب‌گرایی، ۵، ۷۰۹  
عرب‌ها، ۳۴۱، ۵۷۹، ۶۸۴، ۶۸۸-۶۸۷، ۶۹۰-۷۰۰، ۷۰۳-۷۰۵، ۷۱۲، ۷۱۴-۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۳-۷۲۴  
عرب‌ها، مفاخر فرهنگی، ۶۸۱  
عربی - فارسی، فرهنگ‌نویسی، ۵۸۹، ۶۰۷، ۶۲۰  
عربی (خط)، ۲۳۳، ۴۰۲، ۶۸۶-۶۸۷، ۷۰۰  
عربی (زبان)، ۱۱، ۶۰، ۷۲، ۸۹-۹۱، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۲، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۸-۲۴۰، ۲۷۸، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۶۱-۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۴-۳۷۵، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۳۲، ۴۴۵، ۵۰۶، ۵۱۹، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۶-۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۷-۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۹-۶۱۰، ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۲، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۹۰-۶۹۲، ۷۳۳  
افسانه‌های کهن، ۷۱۸  
الغبا، ۴۷۱  
تاریخ و فرهنگ، ۶۳۹، ۷۱۲، ۷۲۲  
دستور زبان، ۷۰، ۷۱۲-۷۱۳، ۷۳۳  
شعر، ۲۲۳، ۴۱۴، ۶۸۲، ۶۹۴، ۷۰۴-۷۰۵، ۷۱۴، ۷۱۶-۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۳۰  
ضرب‌المثل‌ها، ۷۱، ۱۸۱، ۴۱۴  
فرهنگ‌نویسی، ۵۶۹-۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶-۵۷۵، ۶۰۱، ۵۷۹-۵۷۸، ۵۸۷  
فن نگارش، ۷۲۲  
کشورها، ۴۸۷، ۶۱۴  
لغت و زبان‌شناسی، ۷۱۷  
لغت‌نامه، ۵۷۸، ۷۱۳  
لهجه، ۶۹۹  
متون، ۷۸، ۵۷۲  
نثر کاهنان، نک: خطبه‌های جاهلی  
نثر، ۷۱۴، ۷۱۹، ۷۲۲  
نژادگرایی، ۶۹۶  
واژه‌ها، ۳، ۶۹-۷۰، ۷۲، ۱۳۵، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۲-۱۹۳، ۲۲۷، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۳۸-۲۴۰، ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۳-۲۹۴، ۳۰۷، ۳۴۲، ۵۷۰، ۵۹۸-۵۹۹، ۶۰۹، ۷۳۱-۷۳۲
- عربی‌آموزان، ۵۷۰  
عربیت، تعصب، ۸۸  
عربی‌دان، دبیران و کارگزاران، ۶  
عربی‌دوست، وزیران، ۷۲۲  
عربی‌زدگی، ۵۹۲، ۶۰۰  
عربی‌سرا، شاعران، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۲۶  
عربی‌گرایی، ۷۲۱  
عربی‌نویسی، ۵۹۰، ۶۰۱، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۲۱-۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۳۲-۷۳۳  
عرفات‌الماشقین، ۲۰۶، ۳۶۹، ۳۸۱  
عرفان (روزنامه)، ۲۷۱  
عرفان اسلامی، ۵۷۶  
عرفان، اصطلاحات، ۱۵۹، ۱۶۱  
عرفانی - حکمی (شعر)، ۳۰  
عرفانی (شعر)، ۳۸  
عرفی ششیرازی، ۱۴-۱۵، ۱۷، ۳۲، ۳۶، ۵۱، ۳۷۷، ۴۲۰، ۵۴۳  
عروة بن ورد (شاعر)، ۷۱۷  
عروس از مسکو، ۴۸۴  
عروس اسرائیل / یوسف و زلیخا، ۳۰۶  
عروس ساسانیان / خسرو و شیرین، ۳۱۰  
عروس فرنگی، ۳۰۰  
عروس کوچولو، ۳۰۹  
عروس مدی، ۲۹۰  
عروس، ۴۸۴  
عروسی آحسین آقا، ۳۱۲  
عروسی پردردس، ۳۰۶  
عزالدوله بختیار دیلمی، ۷۰۸، ۷۲۱-۷۲۲  
عزیز حاجی بگف قفقازی (نویسنده)، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳  
عزیزالدین نسفی، ۸۹  
عزیزی (شاعر)، ۴۱۱  
عزیزی، محمد، ۴۶۵  
عسکر حکیم، ۴۸۹-۴۹۰  
عسکری (محقق)، ۶۴۵  
عشق پاک، ۲۹۰

- عشق پیری، ۳۰۷  
عشق دختر کوهسار، ۴۸۴  
عشق در پیری، ۳۰۳  
عشق در صحرا، ۲۷۰  
عشق و ادب یا سرگذشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، ۲۹۰  
عشق و سلطنت، ۲۹۳  
عشق و شرافت، ۳۰۳  
عشق و شرف، ۳۰۶  
عشق وطن (شعر)، ۴۸۳  
عشق‌نامه/ حکایت عشق ناگوری، ۳۷۲  
عشقی، ۲۹۵  
عصازاده، خدای نظر، ۴۹۲  
عصر جدید (روزنامه)، ۲۷۰  
عصیان فرشتگان، ۲۷۷  
عضدالدوله دیلمی، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۲۱-۷۲۲  
عضدالدین ایجی، ۷  
عطا سجزی/ نجم‌الدین حسن علاء سجزی دهلوی (شاعر)، ۳۷۱-۳۷۲، ۴۱۶  
عطاءالله شهاب‌پور، ۲۷۷  
عطار، ۲۹-۳۰، ۸۳، ۸۵، ۸۹  
عطاکریم برکه، ۳۸۹  
عطیه کبری، ۷۸  
عظمت و انحطاط رومیان، ۲۸۲  
عظیم میرگن (شکارچی)، ۴۸۳  
عظیم‌آباد (منطقه)، ۳۸۵  
عظیمای نیشابوری، ۶۸  
عفتی (شاعر)، ۱۶۴  
عفیفی، رحیم، ۵۹۴-۵۹۵  
عقایدالنساء، ۴۴۷  
عقدالثالی، ۱۸۰، ۱۹۷  
علاءالدوله کاکویه، ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۷  
علاءالدین احمد دوم، سلطان بهمنی، ۵۵۰  
علاءالدین حسن، پادشاه بهمنی، ۵۵۰، ۵۵۳  
علاءالدین شاه، ۵۲۹  
علاءالدین محمد شاه اول خلجی، ۳۷۱  
علامی دکنی، ابوالفضل، ۸۰-۸۱، ۳۷۸-۳۷۹، ۵۰۶-۵۰۷  
علم طبایع، ۳۱۸  
علم‌القافیه، ۲۳۲  
علمای دین، ۷۷، ۸۴، ۱۵۸-۱۵۹، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۲  
علوم ادبی، ۵۶۸-۵۶۹، ۵۷۵، ۵۷۷-۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۷  
علوم انسانی، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۵۱، ۶۰۹، ۶۵۵، ۶۵۸  
علوم جدید، ۵۷۲  
علوم شرعی، ۱۶۲، ۵۶۹  
علوم عقلی، ۶۶۲  
علوم غربی، ۳۱۵  
علوم معقول، ۵۶۹  
علوم منقول، ۵۶۹  
علوم هندی، ۵۲۳  
علویان، ۷۱۱  
علویه خانم، ۲۸۵  
علی (ع)، ۹، ۴۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵-۶۷، ۷۷، ۹۲، ۱۳۱، ۱۴۰، ۲۲۳، ۵۴۱، ۶۷۷، ۶۹۴  
علی باباجان، ۴۹۲  
علی عادلشاه اول/ عادلشاه صوفی، ۵۵۱  
علی نوروز، نک: حسن مقدم  
علی‌اف، ۴۷۰-۴۷۱  
علی‌زاده، سعیدرضا، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹  
علیگره (جنبش)، ۶۶۰  
علی‌محمد منشی، ۱۹۴  
علیمراد خان زند، ۵۷  
علیمردان خان زند، ۱۳۹  
علیمردان شاه (امیرالامرا)، ۲۷  
علیمردان‌نامه، ۱۳۹  
علینقی وزیر، ۳۰۴-۳۰۵  
عمادالدین محمود گاوآن/ صدرجهان، ۳۷۹

- عمان، ۶۷۸  
 عمانی (شاعر)، ۶۹۰  
 عمر بن خطاب (خلیفه دوم)، ۶۹۲  
 عمر بن فرخان، ۷۱۴  
 عمر پسر حمزه بن عبدالمطلب، ۶۳  
 عمر خان، امیر، ۴۳۷  
 عمر خان، خان خوقند، ۴۳۵، ۴۶۰  
 عمر دوباره، ۴۸۵  
 عمرزاده، ۴۷۱  
 عمرو ابن هند (پادشاه حیره)، ۶۸۴-۶۸۵  
 عمرو بن ربیعہ لخمی، ۶۸۰  
 عمرو بن شریذ (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 عمرو بن کلثوم (شاعر)، ۶۷۴، ۶۸۵  
 عمرو بن معدی کرب (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 عمرولیث و سهل یا عبدالله و فاطمه، ۳۰۵  
 عمیدالدین / فضل الله لوبکی / عمید دیلمی (شاعر)، ۳۷۰  
 عنبر حسینی (عارف)، ۵۳۱  
 عنبراتون، ۴۴۱  
 عنتره بن شداد (شاعر)، ۶۷۴، ۶۸۶، ۶۹۰  
 عندلیب کاشانی، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴  
 عنصری، ۴، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۸، ۱۷۲، ۷۱۰، ۷۲۷، ۷۳۰  
 عوامل جرجانی، ۷۳۳  
 عوامل ملاحسن، ۷۳۳  
 عوفی، نورالدین سدیدالدین محمد، ۶، ۷۴، ۳۶۹-  
 ۳۷۰، ۴۶۵، ۴۶۴، ۷۰۶  
 عیار دانش، ۷۰، ۳۷۹  
 عید تاجیک (روزنامه)، ۴۷۸  
 عید غلبه، ۴۸۴  
 عیسی شغنی (شاعر)، ۳۴۱  
 عیش پیری و راز دوستی، ۳۰۰  
 العین، ۷۱۳  
 عین الاصول و مفتاح الاصول، ۷۳۳  
 عین الظهور، ۵۱۵  
 عین القضاة همدانی، ۸۹  
 عین الملک (وزیر)، ۳۶۹  
 عین الممالک، حبیب الله، ۲۷۰  
 عیون الاخبار، ۷۱۳  
 غار اجنبه، ۴۹۰  
 غازان خان (ایلخان مغول)، ۷۳۲  
 غالب بن عبدالقدوس، ابوالهندی، ۶۹۸  
 غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان، ۱۶۶، ۱۹۵، ۳۸۷-  
 ۳۸۸، ۶۰۶  
 غبراء (جنگ)، ۶۷۶  
 غدیر خم (واقعه)، ۷۲۳  
 غرائب عوائد ملل، ۲۲۳  
 غرب، نک: اروپا  
 غریب القرآن، ۵۷۰  
 الغریب المصنف، ۵۷۰  
 غزالی مشهدی (شاعر)، ۱۴، ۳۷۷، ۳۷۹  
 غزالی، احمد، ۸۹  
 غزالی، محمد، ۶۴۷، ۷۲۵، ۷۲۹  
 غزای سلیمان، ۲۸  
 غزل سرایی (دوران)، ۲۹، ۳۵-۳۶  
 غزنوی، دوره، ۵، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۶۸، ۱۷۵، ۷۰۹، ۷۲۲  
 غزنوی، سلاطین، ۳۶۸، ۷۲۲  
 غزنوی، شاعران، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۷۲، ۳۷۰  
 غزنوی، نثر مرسل، ۸۹  
 غزنویان، ۱۲۲، ۱۵۱، ۳۶۸، ۳۹۴، ۵۴۸، ۵۷۴، ۵۷۶  
 ۶۵۲، ۷۰۹-۷۱۰، ۷۲۴، ۷۲۸  
 غزنویان، زبان ملی، ۱۱  
 غزنه، ۳۶۸-۳۶۹، ۷۱۰  
 غزنین، ۳۶۸  
 غزنه کوچک، نک: لاهور  
 غزنامه اسیری، ۶۲  
 غزی (شاعر)، ۷۳۰  
 غسانیان، ۶۸۴  
 غضنفری کاشانی کره جاری، شجاع الدین (شاعر)، ۴۵-  
 ۴۶  
 غفاری میرزا (نویسنده)، ۴۸۴  
 غفاری، خاندان، ۲۹۲

- غفور سمرقندی (شاعر)، ۴۱۸  
 غفورف، باباجان، ۳۴۱  
 غلامان، ۴۷۷، ۴۸۰  
 غلامعلی آزاد بلگرامی، تذکره، ۳۸۶  
 غلبه، ۴۷۵  
 غنایی (شعر)، ۲۴، ۲۶، ۲۸-۲۹، ۳۲، ۳۵، ۴۸-۵۰  
 غنی عبدالله، ۴۸۲  
 غنی کشمیری (شاعر)، ۳۸۵، ۴۲۳، ۵۴۳  
 غنی، قاسم، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۲۴  
 غنی زاده سلماسی، ۲۶۸  
 غواصی (شاعر)، ۴۱۰  
 غور، ۷۲۴  
 غوری، حاکمان، ۳۷۱  
 غوریان، ۳۹۴، ۶۴۳-۶۴۴  
 غوغا (شاعر)، ۴۶۱  
 غیاث خشت مال، ۲۷۱  
 غیاث‌الدین اول، سلطان، ۳۷۲  
 غیاث‌الدین بلبلان (شاعر)، ۳۷۰  
 غیاث‌الدین کیخسرو (سلطان)، ۷۳۰  
 غیاث‌اللغات، ۷۴، ۶۰۷-۶۰۸  
 غیاثی بدخشی (شاعر)، ۴۳۴  
 غیر از خدا هیچ کس نبود، ۲۸۳  
 غیر برهمن، رهبران دینی، ۵۳۷  
 غیر برهمنان، ۵۳۵  
 غیراروپایی، زبان‌ها، ۳۶۰  
 غیرمسلمان، مردم، ۵۳۲  
 فائق، نظام‌الدین خان، ۳۸۷  
 فاتح، مصطفی، ۲۷۰  
 فاجعه یا راه خونی، ۳۱۱  
 فارس و جنگ بین‌الملل، ۲۹۷  
 فارس، ۶-۷، ۱۲، ۲۷، ۹۴، ۱۹۸، ۳۴۱، ۵۸۱، ۶۹۲  
 ۶۹۹، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۳۱  
 فارس، ادبا، ۱۸۰، ۱۹۱  
 فارس، حوزه فرهنگی، ۱۲  
 فارس‌نامه ناصری، ۱۹۸، ۲۰۴  
 فارسی - اروپایی، واژه‌نامه، ۵۸۵  
 فارسی - انگلیسی، فرهنگ، ۶۰۵  
 فارسی - ترکی، لغت‌نامه‌ها، ۷۳  
 فارسی (زبان)، ۱۱، ۳۴، ۶۰، ۷۱-۷۲، ۷۴-۷۵، ۷۷-  
 ۷۹، ۸۱، ۸۹-۹۲، ۲۶۷، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸،  
 ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۹،  
 ۳۴۳، ۳۴۷-۳۴۸، ۳۴۹-۳۵۲، ۳۵۳-۳۵۴،  
 فارسی باستان (زبان)، ۲۹۴، ۳۳۸، ۳۹۴، ۳۹۷  
 فارسی بین پامیری (زبان)، ۳۴۰  
 فارسی تاجیکی، گویش‌های جنوبی، ۳۴۲  
 فارسی دری (زبان)، ۸۸، ۳۴۳، ۴۳۱، ۴۵۶، ۵۷۱،  
 ۵۷۴-۵۷۵، ۵۹۲، ۷۰۰  
 فارسی زبان، شاعران، ۲۰۲، ۳۷۵، ۳۸۷، ۴۳۳  
 فارسی سره، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۲-۲۳۳،  
 ۲۳۵-۲۳۷، ۲۹۶، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۴  
 فارسی شکر/ست، ۲۸۲  
 فارسی ماوراءالنهری، زبان و ادبیات، ۴۰۷-۴۰۸، ۴۲۱،  
 ۴۲۴، ۴۲۹-۴۳۰، ۴۳۲-۴۳۵، ۴۴۱، ۴۷۲  
 فارسی میانه (زبان)، ۳۴۰-۳۴۱  
 فارسی نوین، ادبیات، ۵۷۱  
 فارسی/پارسی (زبان)، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۴،  
 ۱۳۰-۱۳۱، ۱۶۶-۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۴،  
 ۱۸۶-۱۸۷، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۲،  
 ۲۰۸-۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲-  
 ۲۳۶، ۲۳۸-۲۴۰، ۳۲۴، ۳۴۰-۳۴۵، ۳۵۱-۳۶۲،  
 ۳۶۷-۳۸۹، ۳۹۳-۴۰۳، ۴۰۷-۴۴۸، ۴۵۵-  
 ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۵، ۵۰۳-۵۰۴، ۵۱۱،  
 ۵۴۴، ۵۶۹-۵۷۷، ۵۸۱-۵۸۲، ۵۸۵-۵۹۰، ۵۹۲-  
 ۵۹۷، ۵۹۹-۶۰۱، ۶۰۳-۶۰۶، ۶۰۹-۶۱۲، ۶۱۴،  
 ۶۱۶، ۶۱۸-۶۲۳، ۶۳۸-۶۴۰، ۶۴۲-۶۴۳، ۶۴۸،  
 ۶۵۰، ۶۶۱، ۶۸۱، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۹۰-۶۹۲، ۶۹۷-  
 ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۱-۷۱۴، ۷۱۹-۷۲۱، ۷۲۳-  
 ۷۳۳  
 آثار مکتوب، ۷، ۳۹۸  
 اصطلاحات، ۳۹۵-۳۹۶، ۴۰۰-۴۰۱  
 املا، ۲۷۴  
 تاریخ ادبیات، ۱۱۲، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۴۰، ۳۵۱، ۳۶۲

- ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷-  
 ۲۲۸، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۶۵۰، ۶۸۷  
 نثر روزنامه‌نگاری، ۲۹۴  
 نثر ساده جدید، ۲۱۹-۲۲۰  
 نثر صنعتی، نک: نثر مصنوع  
 نثر عصر تیموری، ۸۳  
 نثر عصر صفوی، ۸۳  
 نثر علمی، ۳۱۴-۳۲۴  
 نثر غیردیوانی، ۱۸۱-۱۸۸، ۲۲۰  
 نثر کلاسیک، ۲۹۹  
 نثر مرسل، ۳، ۶۸-۷۰  
 نثر مصنوع، ۳، ۶۹-۷۰، ۶۵۰  
 نثر معاصر، ۱۱۲، ۲۲۴، ۲۴۰  
 نثر نمایشی، ۳۰۱  
 نثر، ۳، ۹-۱۰، ۶۸-۶۹، ۷۱، ۹۰-۹۲، ۱۱۱-۱۱۲،  
 ۱۶۶، ۱۷۳-۲۴۰، ۲۶۶-۲۶۷، ۳۱۴-۳۲۴،  
 ۳۷۹، ۳۸۲، ۴۱۱، ۴۱۹-۴۲۳، ۵۰۹-۵۱۰،  
 ۵۹۰، ۶۰۷، ۷۳۱  
 نمایشنامه‌ها، ۲۷۰، ۳۱۴  
 واژه‌ها، ۳، ۷۰-۷۲، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۹۲، ۱۹۹،  
 ۲۲۷، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۹۹، ۳۹۴-۳۹۹، ۴۰۳-  
 ۵۴۴-۵۴۵، ۵۷۵، ۵۹۱، ۵۹۳-۵۹۴، ۵۹۸-  
 ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۷۳، ۶۷۹، ۶۸۲-  
 ۶۸۴، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۱۴، ۷۱۹  
 فارسیات، ۷۱۴  
 فارسی دانان هند، ۷۳  
 فارسی زبان، کشورها، ۴۳۲، ۴۷۳  
 فارسی زبان، موالی، ۳۴۱  
 فارسی زبانان هند، ۱۶، ۶۴۰  
 فارسی زبانان، ۷۱-۷۲، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۸، ۴۳۲-۴۳۳،  
 ۴۴۸، ۵۸۲، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۲۳، ۷۰۰، ۷۲۳  
 فارسی زدگی، ۵۹۲، ۵۹۴، ۷۱۰  
 فارسی سرآ، شاعران، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۸، ۴۴۵،  
 ۴۹۱، ۶۰۳، ۷۰۸، ۷۱۰  
 فارسی نویسی، ۹۱، ۷۲۴  
 الفاروق، ۶۶۱-۶۶۲
- ۴۸۱، ۳۸۸  
 تاریخ شعر کلاسیک، ۱۵۰  
 تذکره نویسی، ۴۳۸  
 تعبیرات و ترکیبات، ۳۹۶  
 حکایت‌های کوتاه، ۲۷۹  
 خط شکسته، ۴۰۰  
 خط، ۶۱۹  
 داستان کوتاه، ۲۶۹، ۲۷۹-۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۱،  
 ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۱، ۳۷۱، ۴۸۰ (چک)  
 داستان‌های عامیانه، ۲۸۹، ۲۹۴  
 دایرةالمعارف‌ها، ۵۷۲  
 رمان، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۹-۲۸۰، ۲۸۸-۳۰۱، ۳۱۴  
 زبان مادری، ۴۱۷  
 سالشماری، ۶۵۸  
 شعر کلاسیک، ۱۳۲، ۴۳۷  
 شعر، ۳، ۸-۹، ۱۱-۱۳، ۲۴-۲۵، ۲۹-۳۰، ۳۲،  
 ۳۴، ۴۴-۴۵، ۵۱، ۵۸-۶۰، ۶۵، ۷۰، ۷۹،  
 ۸۸، ۹۲-۹۳، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۳۰،  
 ۱۳۳، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰،  
 ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴،  
 ۱۸۸-۱۸۹، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۷۳-  
 ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱،  
 ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۹-۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۷-  
 ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۷۴،  
 ۴۹۱، ۵۱۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۰۷، ۶۱۰، ۷۰۵  
 ۷۲۷، ۷۳۰  
 ضرب‌المثل‌ها، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۹، ۴۱۴، ۵۴۴  
 الفبا، ۲۳۳  
 فرهنگ لغت، ۷۲-۷۳، ۳۷۳-۳۷۴، ۳۸۴، ۳۸۷  
 فرهنگ نویسی، ۵۶۷-۶۲۳  
 کتب، ۱۸۵، ۵۹۵  
 گویش‌ها، ۳۴۴، ۴۱۴، ۶۹۹  
 نثر بین‌بین، ۷۰  
 نثر حوزوی، ۲۲۸، ۲۳۲  
 نثر دوره مشروطه، ۱۷۸  
 نثر دیوانی/منشیانه، ۱۷۳-۱۸۲، ۱۸۶-۱۹۱، ۱۹۳



- فاروقی، ابراهیم قوام‌الدین (فرهنگ‌نویس)، ۷۲، ۳۷۴، ۵۸۸
- فاضلی اندیجانی، ۴۰۹-۴۱۰
- فاطمه بدیخت، ۲۷۰
- فاوست، ۲۷۸
- فتاحی نیشابوری (شاعر)، ۴۲۰-۴۲۱
- فتح‌الله هراتی، ۴۰۹
- فتحعلی‌شاه قاجار، ۴۲، ۱۱۷-۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۵-۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۹-۱۹۳، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۹۲، ۴۳۹، ۷۳۳
- فتح‌نامه عباس نامدار / شاهنامه صادقی، ۲۷
- فتح‌نامه خانی، ۴۴۰
- فترت، دوره (در تاریخ ادبیات)، ۱۱۲، ۱۲۹
- فتنه، ۳۲۲
- فتوحات امیر شاه مراد، ۴۴۰
- فتوحات شاه‌ی، ۴۱۱
- فتوحات کوروش کبیر، ۲۹۳
- فتوحات هند، ۶۵۰
- فتوح‌البلدان، ۶۷۸، ۶۹۵
- فتوح‌السعاده، ۳۷۴
- فتوح‌العجم، ۲۸
- فتوح‌الهند و السند، ۶۴۳
- فجایع، ۲۹۸
- فخر داعی، محمدتقی، ۳۱۶
- فخر قواس (فرهنگ‌نویس)، ۳۷۳، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۴
- فخرالدوله (دختر ناصرالدین‌شاه قاجار)، ۲۱۳-۲۱۵
- فخرالدوله دیلمی، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۲۱
- فخرالدین عراقی، ۳۸
- فخرالدین علی صفی، مولانا، ۴۱۱
- فخرالزمانی، عبدالنبی، ۳۸-۳۹، ۷۶
- فخری اصفهانی، شمس‌الدین محمد، ۵۸۱
- فخری بن امیری، ۷۵
- فخریه، ۳۷۷
- فدائیان اسلام، ۳۲۰
- فراء (عالم نحوی)، ۷۱۲
- فرارود، نک: ماوراءالنهر
- فرامرزی (ادیب)، ۲۷۵
- فرانتس کافکا، ۲۸۶
- فرانسوا پروو، ۳۰۰
- فرانسوی، آثار، ۲۷۶
- فرانسوی، رمان‌ها، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۱
- فرانسه - فارسی، فرهنگ، ۵۸۹
- فرانسه و فارسی، فرهنگ‌نویسی، ۶۲۰
- فرانسه (کشور)، ۲۲۲، ۲۷۴، ۳۲۱، ۳۲۳
- فرانسه (زبان)، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۷۳
- ۲۷۶-۲۷۸، ۲۸۴، ۲۹۴، ۳۱۳، ۶۱۶
- انقلاب ادبی، ۲۷۴
- تاریخ، ۱۹۸
- روزنامه‌ها، ۲۲۱، ۲۲۶-۲۲۷
- سوررئالیست‌ها، ۲۸۵
- کمدی، ۳۱۲
- مدارس، ۲۱۶
- فرانسیس جانسون (ویراستار)، ۶۰۵
- فرانسیس ریشار، ۵۸۹
- فراهانی، علی‌اکبر، ۱۹۴
- فرایزی سمرقندی، ملا تورسون (شاعر)، ۴۲۰-۴۲۱
- فرخ‌ماهان (مرزبان ایرانی)، ۶۸۱، ۶۹۱
- فرخ‌نامه جمالی، ۵۸۱
- فرخی سیستانی، ۱۵، ۱۱۵، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۲، ۱۲۹-۱۳۴، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۴۸۶، ۷۱۰، ۷۲۷
- فردا، ۴۷۵
- فردوسی، ۳، ۲۸، ۸۳، ۸۸-۸۹، ۱۱۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۹-۱۴۰، ۲۷۴، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۲۰، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۸۰، ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۲۷، ۷۳۰
- فردوسی، ۴۸۵-۴۸۶
- فردوسی، جشن هزارمین سالگرد، ۳۰۴، ۴۸۰
- فرزاد (مترجم)، ۲۷۵
- فرزانه خجندی (شاعر)، ۴۹۱-۴۹۲
- فرزند تو می‌آید، ۴۸۴
- فرصت شیرازی، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۹۴

- فرغانه، ۴۱۲-۴۱۳، ۴۳۲، ۴۳۷-۴۴۰  
 فرغانه، امرا و خانها، ۴۳۱-۴۴۲  
 فرغانه، حوزه ادبی، ۴۳۷-۴۳۸  
 فرغانه، شعرا، ۴۳۹  
 الفرق بین الفرق، ۵  
 فرقه کج بینان، ۱۸۶، ۲۳۱  
 فرمولی، محمد (اشرافزاده)، ۵۴۹  
 فرنگ، نک: اروپا  
 فرنگستان (مجله)، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۳  
 فرنگیس، ۲۸۰، ۳۲۱  
 فرنودسار، نک: فرهنگ نفیسی  
 فروزانفر، بدیع الزمان، ۳۱۷  
 فروغ تربیت (مجله)، ۳۲۲  
 فروغی بسطامی، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۹-۱۶۰  
 فروغی، ابوالحسن، ۳۲۲  
 فروغی، محمدحسین / ذکاء الملک، ۲۲۰-۲۲۱، ۲۲۴، ۳۱۸  
 فروغی، محمدعلی / ذکاء الملک دوم، ۲۶۷، ۳۱۴، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۱۶، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۶۱۴، ۶۱۶  
 فروید، ۲۸۷-۲۸۸، ۳۵۲  
 فره ایزدی، ۶۵۴  
 فرهاد میرزا، معتمدالدوله (شاهزاده قاجار)، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۲۳  
 فرهاد و شیرین، ۳۲، ۵۹  
 فرغت، محی الدین، ۴۹۲  
 فرهنگ (مجله)، ۲۸۰  
 فرهنگ آریانیپور، ۶۱۵  
 فرهنگ آصفیه، ۴۰۳  
 فرهنگ آندراج، ۲۲، ۳۸۷، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۹  
 فرهنگ ابراهیم، ۳۷۴  
 فرهنگ استینگاس، ۶۰۵  
 فرهنگ الجامع، ۵۸۷  
 فرهنگ الفبایی - قیاسی، ۶۱۴، ۶۲۰-۶۲۱  
 فرهنگ اوئیم، ۵۶۹  
 فرهنگ ایران باستان، ۳۱۹-۳۲۰  
 فرهنگ بزرگ سخن، ۴۲۵  
 فرهنگ تاریخی زبان فارسی، ۶۱۴، ۶۱۸-۶۱۹  
 فرهنگ جامع فارسی - انگلیسی، نک: فرهنگ حییم  
 فرهنگ جانسون، ۶۰۵-۶۰۶  
 فرهنگ جهانگیری، ۷۳، ۳۸۱، ۵۸۲-۵۸۳، ۵۹۰  
 ۵۹۲-۶۰۲، ۶۰۴  
 فرهنگ حییم، ۳۱۷، ۶۱۴-۶۱۵  
 فرهنگ رشیدی، ۷۴، ۳۸۴، ۵۸۲، ۵۹۳-۵۹۴، ۵۹۷-۶۰۲  
 فرهنگ ریچارد سون، ۶۰۵-۶۰۶  
 فرهنگ سروری، نک: مجمع الفرس سروری  
 فرهنگ سکندری، نک: تحفة السعادة  
 فرهنگ سهزبان، ۵۸۵، ۶۰۶  
 فرهنگ عامه، ۲۸۵  
 فرهنگ فارسی آلمانی، ۲۸۷  
 فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، ۵۹۱  
 فرهنگ فارسی معین، ۴۲۵، ۶۱۴، ۶۱۸  
 فرهنگ فرانسه - فارسی، ۲۸۲، ۳۱۷  
 فرهنگ قواس، ۵۸۴-۵۸۵، ۵۸۸  
 فرهنگ کوچک، ۳۱۷  
 فرهنگ لغت بنگالی - فارسی، ۳۹۷  
 فرهنگ معاصر هزاره، ۶۱۴-۶۱۵، ۶۲۰، ۶۲۲  
 فرهنگ معاصر، واحد پژوهش، ۶۱۴، ۶۲۲  
 فرهنگ مناختای / پهلویک، ۵۶۹  
 فرهنگ ناظم/الطباء، نک: فرهنگ نفیسی  
 فرهنگ نشر نو، ۶۱۴-۶۱۵، ۶۲۰-۶۲۲  
 فرهنگ نظام، ۵۸۱، ۳۱۷، ۵۹۴، ۶۱۰-۶۱۳، ۶۱۶-۶۱۸  
 فرهنگ نفیسی، ۳۲۱، ۵۹۱، ۶۰۷، ۶۱۴-۶۱۶  
 فرهنگ ویلکنز، ۶۰۵  
 فرهنگستان ایران، ۲۶۷، ۳۱۶، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۲  
 ۳۲۲، ۶۱۰، ۶۱۳-۶۱۵  
 فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۶۱۴، ۶۲۳  
 فرهنگ نویسندگان، ۳۹۹، ۵۶۸-۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۱-۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۷-۵۸۸، ۵۹۰-۵۹۶، ۵۹۹-۶۰۰

- ۶۰۲-۶۰۴، ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۱، ۷۱۷  
 فرهنگ‌نویسی سنتی، ۵۰۹، ۵۹۴  
 فرهنگ‌نویسی علمی، ۵۰۹، ۵۹۴، ۶۱۱  
 فرهنگ‌نویسی، جنبش، ۷۱-۷۴  
 فرهنگ‌های العین، ۵۷۰  
 فرهنگ‌های چندزبانه، ۶۰۴  
 فرهنگ‌های دوزبانه، ۵۸۹-۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۵، ۶۲۱، ۶۲۳  
 فرهنگ‌های فرانسوی لاروس، ۶۱۸  
 فرهنگ‌های یک‌زبانه، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۰-۶۰۱، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۳  
 فسا، ۶۹۸  
 فسایی، میرزا حسن، ۱۹۸، ۲۰۴  
 فضائل‌الفرس، ۷۱۷  
 فضل بن سهل، ۷۰۰  
 فضل بن هارون، ۷۰۰  
 فضلالی متأخرین و شعرای معاصرین، ۴۶۲  
 فضلی نمنگانی (شاعر)، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۶۰  
 فطرت زردوز سمرقندی (شاعر)، ۴۱۸، ۴۲۰-۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۷-۴۲۸، ۴۷۱، ۴۷۷  
 فطرت، عبدالرئوف، ۴۴۴، ۴۵۸، ۴۷۹  
 فطری (ادیب)، ۴۷۹  
 فغانی، سبک ادبی، ۱۳-۱۵، ۲۳  
 فقه، ۲۰۵، ۶۹۴  
 الفقه‌الاکبر، ۷۱۳  
 فقه‌اللغة، ۵۷۰  
 فقهای دین، ۱۵۸  
 فقهی، منابع، ۶۹۸  
 فقهی، واژگان، ۵۷۵  
 فقیر اصطهباناتی، ۱۹۴  
 فقیر دهلوی، شمس‌الدین، ۳۴، ۷۸  
 فقیرالله سیف خان، ۴۳۱  
 فکری (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴  
 فلامیون (نویسنده)، ۲۷۳  
 فلسفه یگه، دانشجویان، ۵۳۰  
 فلسفی، نصرالله، ۲۷۸، ۳۱۵-۳۱۶
- فنا (شاعر)، ۴۳۸  
 فندرسکی اصفهانی، ابوطالب، ۶۳، ۷۸  
 فندرسکی، میر ابوالقاسم، ۵۳۰، ۷۰  
 فنلون (نویسنده)، ۲۲۱  
 فواید هاشمی، ۴۰۹  
 فواید‌الغزاد، ۳۷۱  
 فوزعظیم، ۶۸  
 فوزی فیضی دهلوی (شاعر)، ۵۱۳، ۵۲۸  
 فوقی یزدی، ملا احمد، ۴۵  
 الفهرست و الاستبصار، ۷۲۸  
 الفهرست، ۵۶۹، ۵۷۳، ۷۱۳، ۷۲۰  
 فهمی کاشانی، موحدالدین (شاعر)، ۴۵-۴۶  
 فیروز شاه بن ملک داراب (داستان)، ۷۶  
 فیروز مشرقی، ۷۰۵  
 فیروزآبادی (فرهنگ‌نویس)، ۷۳۲  
 فیروزان زردشتی، ۷۰۸  
 فیروزشاپور/ پیروزشاپور، نک: انبار  
 فیروزشاه بهمنی (شاعر)، ۳۷۳  
 فیروزشاه سوم تغلقی، ۳۷۲-۳۷۳  
 فیض کاشانی، ملا محسن، ۴۱، ۷۰، ۷۳۳  
 فیض‌آباد، ۵۰۹  
 فیضی فیاضی (ملک‌الشعراء)، ۳۳-۳۴، ۵۱، ۵۷، ۷۸-۷۹، ۳۷۹، ۵۰۷، ۵۱۰-۵۱۳، ۵۱۶-۵۱۷، ۵۴۱، ۶۵۳  
 فیضیه (مدرسه)، ۱۵۵  
 فیلیپ سویو (منتقد ادبی)، ۲۸۵  
 الفینستون (مورخ)، ۶۵۸-۶۵۹  
 قائم‌مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۷-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۹-۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۷  
 ۲۳۹، ۲۷۵  
 قائم‌مقام فراهانی، میرزا عیسی، ۱۷۷، ۱۹۱  
 قائم‌مقام، نشر، ۱۷۹  
 قائمیان، حسن، ۲۸۶  
 قآنی شیرازی، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵

- ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۲۱، ۴۶۱  
 قابوس و شمشگیر زیاری، ۳۲۲  
 قابوس و شمشگیر، ۱۱  
 قابوس نامه، ۴، ۶۸-۶۹، ۸۳، ۳۱۷  
 قاتل کیست، ۲۷۵  
 قاجار گنجهای، حاجی محمدقلی خان، ۸۰  
 قاجار  
 ادبیات، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹  
 انجمن های ادبی، ۶۱۴  
 پادشاهان و دربار، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۱-  
 ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۷-۱۹۸،  
 ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۴۰  
 تاریخ نگاران، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۱  
 تذکره ها، ۱۲۴، ۲۰۱-۲۰۸  
 دانشنامه ها، ۲۰۱-۲۰۸  
 دوره، ۳۲، ۴۲، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸،  
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴،  
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۷۲-۱۷۵، ۱۸۱-  
 ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷-۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۴،  
 ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۸-۲۲۹،  
 ۲۷۲، ۳۱۴، ۳۳۲-۳۳۳، ۳۳۶-۳۴۰، ۴۰۷-  
 ۴۴۸، ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۱۴، ۷۳۳  
 رجال سیاسی، ۳۱۸  
 رساله های انتقادی، ۲۳۲  
 سفرنامه ها، ۲۱۱  
 سلسله، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۶-  
 ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۶۷،  
 ۲۸۲، ۶۱۰  
 شاعران، ۱۷۳  
 شاهزادگان، ۱۲۳، ۱۶۷، ۲۱۰  
 شعر، ۱۳۵، ۲۰۴  
 علما و فقها، ۱۴۲  
 کارگزاران حکومت، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۳،  
 ۲۳۹  
 مورخان دربار، ۲۰۲  
 نامه های دیوانی، ۱۹۲، ۲۱۴
- نایب السلطنه ها، ۱۸۹  
 قادریه، صوفیان، ۵۳۰  
 قازان (شهر)، ۵۸۲  
 قاسم ارسلان (شاعر)، ۴۰۹-۴۱۱  
 قاسموف (محقق تاجیک)، ۴۷۲  
 قاسمی گنابادی (شاعر)، ۲۷، ۳۲  
 القاسمیه، ۷۳  
 قاصدی بخارایی (شاعر)، ۴۱۸  
 قاصر بن سلمه جذامی (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 قاضی خان بدر محمد دهلوی / دها روال، ۷۲  
 قاضی القضاة (منصب)، ۵۹۵  
 قاطع برهان، فرهنگ، ۶۰۶  
 قاعده های املا (مقاله)، ۴۷۱  
 قاموس فیروزآبادی، ۶۰۱، ۷۳۲  
 قانع نسفی (شاعر)، ۴۳۴  
 قانون (روزنامه)، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۷۰  
 قانون اخلاق، ۳۱۸  
 قانون اساسی، تدوین، ۳۱۸  
 القانون المسعودی، ۶۴۴  
 قانون درباره گذراندن خط لاتینی تاجیکی به الفویت  
 نوتا جیکی در اساس گرافیک روسی (مقاله)، ۴۷۱  
 قانون فکر، ۳۱۸  
 قانون همایونی، ۳۷۶  
 قباد ساسانی، ۶۸۰، ۶۸۲-۶۸۳، ۶۷۹  
 قبولی بدخشی (شاعر)، ۳۴۱، ۴۳۱  
 قتاده بن مغرب (شاعر)، ۶۹۳  
 قتیبة بن مسلم، ۶۹۵، ۶۹۷-۶۹۹، ۷۲۶  
 قدر خان بن دلاور خان (از امرای هندی)، ۷۲  
 قدرت شغنی (شاعر)، ۳۴۱  
 قدری نسفی (شاعر)، ۲۷، ۴۱۰  
 قدسی مشهدی، حاجی محمدجان (شاعر)، ۲۲-۲۳،  
 ۲۷  
 قدسی، محمد جان، ۳۸۲-۳۸۳  
 قدکچی و بجویه، حاج محمدباقر، ۳۱۵  
 قرآن کریم، ۱۴۶، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۷۳، ۳۸۸، ۵۱۷، ۵۳۱-  
 ۵۳۲، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۷۰، ۶۱۰، ۶۴۶، ۶۵۴، ۶۷۶-

- قطب‌الدین شیرازی، ۷۲۹  
 قطب‌شاهیان گلکنده (سلسله)، ۲۷، ۵۲۲  
 قطب‌شاهیان، تواریخ، ۶۴۸  
 قطب‌شاهیان، دربار، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۰۳  
 قطران تبریزی، ۷۱-۷۲، ۵۹۱  
 قطران تبریزی، فرهنگ، ۷۱-۷۲، ۵۷۳-۵۷۴  
 قطرب نمری (شاعر)، ۷۰۵  
 قطری ابن الفجاء، ۶۹۳  
 قطعات منتخبه، ۳۱۷  
 قطن بن عمرو بن اهتم (از تابعین)، ۶۹۳  
 قطیف (شهر)، ۶۷۸  
 قفطی (کاتب)، ۷۸، ۷۰۰، ۷۲۸  
 قفقاز، ۱۲۱، ۱۹۱، ۴۳۹  
 القلب والابدال، ۷۱۷  
 قلتشن دیوان، ۲۸۳  
 قلقشندی، احمد بن علی، ۵۳۲، ۶۸۹، ۷۳۱  
 قلم عمر جاویدان من است، ۴۷۸  
 قلمرو سعدی، ۳۲۲  
 قلی‌زاده، محمد، ۲۸۱  
 قلیل‌الکلمه کثیر‌المعنی / الحکمة العرشیه، ۹۵  
 قم، ۱۵۲، ۱۵۵، ۴۵۹، ۶۹۳، ۶۹۵-۶۹۷، ۷۰۰، ۷۱۹، ۷۳۱  
 قمی بخارایی، مالک (شاعر)، ۳۷۷  
 قمی، محمد بن حسن، ۷۰۷، ۷۲۱  
 قمی، میر یحیی (شاعر)، ۵۷  
 القند فی ذکر علماء سمرقند، ۷۲۸  
 قوام‌الدین جعفر بیگ / آصف خان، ۸۰  
 قوام‌السلطنه، ۲۶۸  
 القوس، ۷۱۷  
 قهاری، عبدالجبار، ۴۹۲  
 قهرمان میرزا، ۳۰۵  
 قهستان، ۶  
 قهوه‌خانه سورات، ۲۸۳  
 قیام نادر شاه، ۲۷۰  
 قیس (قبیله)، ۶۹۵  
 قیس بن خطیم (شاعر)، ۷۱۷
- ۶۷۷، ۶۸۴، ۶۹۰-۶۹۴، ۶۹۸، ۷۰۰-۷۰۴، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۳-۷۲۵، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۲-۷۳۳  
 قرآن، آیه‌الکرسی، ۵۱۰  
 قرآن، تفسیر، ۵۷۰، ۶۷۴  
 قرآن، قصص، ۴۱۸  
 قرآن، مفسران، ۶۷۴  
 قرآنی، علوم، ۶۹۴، ۷۰۲-۷۰۴، ۷۱۷، ۷۲۴-۷۲۵  
 قراچه‌داغی، میرزا جعفر، ۲۱۸  
 قربانی، ۴۷۵  
 قره‌العین (شاعر)، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۴  
 قرطیک، ۱۳۳، ۲۳۰  
 قرغان تپه (شهر)، ۴۶۱  
 قرغیزی (زبان)، ۴۳۲، ۳۴۲-۳۴۳  
 قرقیزستان، ۴۷۰  
 قرون میانه، ۵۰۳  
 قرون وسطایی، تفکر، ۱۳۵  
 قریب، عبدالعظیم، ۳۱۷، ۳۲۲  
 قزاقستان، ۴۷۰  
 قزاقی (زبان)، ۴۳۲  
 قزوین، ۲۹۳، ۶۹۵  
 قزوینی، محمد، ۶۱، ۸۴-۸۵، ۸۷، ۲۷۴، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۲۳-۳۲۴  
 قسطنطنیه، ۶۸۳  
 قشم (جزیره)، ۲۷  
 قصاید سلام (اشعار)، ۱۵۶  
 قصص الانبیاء، ۴۱۸  
 قصص الخاقانی، ۸۱  
 قصه ما به‌سر رسید، ۲۸۳  
 قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریشدار، ۲۸۳  
 قصیده داغها، ۴۸۶  
 قضا و قدر، ۳۳، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۷۴، ۴۴۰  
 قضاعه (قبیله)، ۶۷۹  
 قضایی ضامنی (شاعر)، ۴۰۹  
 قطب (شاعر)، ۵۲۸  
 قطب کیرام (شاعر)، ۴۸۹  
 قطب‌الدین ایبک، سلطان، ۳۶۹، ۴۰۱، ۶۴۴

- قیس بن مسعود (خطیب عرب)، ۶۸۹  
 قیطور و واقعه وفات عمر (داستان)، ۶۳  
 کابل، ۱۸، ۲۸، ۳۷۶، ۴۱۲  
 کابوس استبداد یا گناهکاران، ۳۰۳، ۳۰۶  
 کاپیتان شقایق، ۲۷۰  
 کاپیتان، ۲۷۷  
 کاتولیک، کلیسا، ۳۵۳  
 کاتیاور، ۳۹۴  
 کآرپ و کاملتا، ۳۸۱، ۳۸۴  
 کاردگر (ادیب)، ۴۶۰  
 کارل زالمان، ۵۸۲-۵۸۳  
 کارنامه، ۲۷  
 کارنامه اردشیر بابکان، ۲۸۴، ۳۲۱  
 کاروان عشق، ۲۹۹  
 کاروان نور، ۴۸۹  
 کازرون، ۷۱۳  
 کاسانی، خواجه احمد، ۴۱۱  
 کاشان، ۶۱-۶۲، ۱۱۸، ۱۴۱، ۳۸۴، ۴۵۹، ۶۰۵، ۶۹۵، ۷۰۰، ۷۳۱، ۷۳۳  
 کاشانی، میر محمدیحیی، ۳۸۲  
 کاشغر، ۷۲، ۲۳۸، ۶۰۵  
 کاشف (شاعر)، ۴۶۰  
 کاشف، غلامحسین، ۲۷۰  
 کاشی کهنده (ادیب)، ۵۱۴  
 کاشی، حسن، ۶۸  
 کاشی، میر یحیی، ۲۷  
 کاظم زاده، حسین، ۳۱۸  
 کاغذ اخبار (روزنامه)، ۱۸۵، ۲۲۵  
 کالورای، ۵۴۵  
 کالی یوگه، ۵۳۱  
 کالی، دوره، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۴۹  
 کامروپ (داستان)، ۷۹  
 کامگار حسینی، ۳۸۱  
 کامل، محمدعلی (شاعر)، ۴۳۴  
 کان لذت و خان نعمت، ۴۴۷  
 کانت، امانوئل، ۳۵۲  
 کانگرا، پادشاه، ۳۴  
 کانون بانوان (گروه تئاتر)، ۳۰۴  
 کانون صنعتی (گروه تئاتر)، ۳۰۴  
 کاونپور (شهر)، ۵۱۱، ۵۱۳  
 کاوه (مجله)، ۲۷۴، ۲۸۲، ۳۱۹  
 کاوه و کویانی درفش، ۲۷۴  
 کایه یوگه سمباد، ۵۳۱  
 کاوه آهنگر (روزنامه)، ۳۰۶  
 کاوه آهنگر، ۴۸۲  
 کاهن مصری، ۳۰۶  
 کاهی میانکالی (شاعر)، ۴۱۰  
 کاهی، قاسم (شاعر)، ۵۷، ۳۷۶-۳۷۷، ۴۱۰  
 کایاستها (قوم)، ۳۹۷  
 کبوتر، ۴۸۵  
 کبیر (از رهبران دین هندو)، ۵۰۷، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۲  
 ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۴  
 کبیر پانتهه، آیین، ۵۴۶  
 کتاب احمد/ سفینه طالبی، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۹  
 کتاب بی نام، ۲۹۲  
 کتاب تأثیر اسلام بر فرهنگ هندی، ۳۹۸  
 کتاب مقدس، ۳۷۹  
 کتاب، ۴۷۴  
 الکتاب، ۷۱۲  
 کتابچه غیبی/ رساله تنظیمات، ۲۳۱  
 کتابخانه‌های مهم جهان، ۳۲۳  
 کتابخانه بهوپال، ۶۵۱  
 کتابخانه خدابخش، ۳۷۵  
 کتابخانه دربار اصفهان، ۱۷۴  
 کتابخانه دیوان هند، ۷۷  
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۲۳  
 کتابخانه مرکزی شهر بخارا، نسخه‌های خطی، ۴۵۹  
 کتابخانه ملی پاریس، ۷۷  
 کتابخانه ملی ملک، ۵۸۱  
 کتابخانه موزه بریتانیا، ۷۷  
 کتابخانه مونیخ، ۵۱۴  
 کتاب سوزان، جشن، ۳۲۰

- کتهاسرت ساگره، ۳۷۳  
 کتهاکه اوتکا، ۳۷۳  
 کتی (زبان)، ۳۴۳  
 کرامی بخارایی (شاعر)، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۲۳  
 کربلا، ۶۷، ۱۶۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۹، ۵۴۱  
 کربلا، شهدا، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۹۶  
 کردستان، ۲۹۳  
 کرده گفتار خوش یارقلی، ۲۱۷  
 کرلوف (ادیب روس)، ۴۷۷  
 کرمان، ۶۲، ۱۵۸، ۲۸۱، ۵۵۰، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۱۱، ۷۲۵  
 کرمانشاه، ۱۵۸، ۲۸۲، ۲۹۲-۲۹۳، ۳۱۹  
 کرمانشاه، انجمن ولایتی، ۲۹۲  
 کرمانشاهی، میر سیف‌الدین (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴، ۳۱۴-۳۱۳  
 کرمانی، حاج محمدکریم خان، ۲۲۹  
 کرمانی، عبدالحسین، ۲۷۸  
 کرمانی، میرزا اسحاق، ۲۷۰  
 کرمشایف (محقق تاجیک)، ۴۷۲  
 کرمه کهنده، ۵۲۰  
 کرن سینگه پنجابی (مترجم)، ۵۱۵  
 کروماندال (منطقه)، ۳۹۴  
 کریستن سن، آرتور، ۲۷۴  
 کریستین سن، آرتور، ۳۲۳  
 کریشنا (پیامبر هندو)، ۵۳۱  
 کریشنه (شخصیت)، ۵۲۰، ۵۴۹  
 کریشنه میشره، نمایشنامه، ۵۱۹  
 کریم خان زند، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۰۱  
 کریم سندی (عارف)، ۵۳۳  
 کریم کشاورز، ۲۸۰، ۳۰۴  
 کریم‌بی در خانه خدا، ۴۷۴  
 کریم‌زاده، جمال‌الدین، ۴۹۲  
 کریمل، ۴۸۲  
 کسایی (شاعر)، ۷۲۷  
 کسایی (عالم نحوی)، ۷۱۲  
 کسایی مروزی، ۶۵  
 کسب و کار میسز وارن، ۲۸۷  
 کسروی، احمد، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۲۰-۳۲۱  
 الکشاف، ۷۲۸  
 کشره مهاتمی، ۵۱۴  
 کشف المحجوب، ۳۶۸  
 کشف هند، ۴۰۳  
 کشف الاسرار میبدی، ۴  
 کشف الظنون، ۵۷۹  
 کشف الغریب، نک: رساله مجدی  
 کشف اللغات والاصطلاحات، ۷۳، ۳۸۲  
 کشف المحجوب، ۵۷۶  
 کشمیر، ۳۷۴  
 کشمیر، ۸۱، ۳۷۳-۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۴-۳۹۵  
 ۳۹۹، ۵۴۲، ۵۵۳، ۶۴۰، ۶۴۷-۶۴۹  
 کشمیری (زبان)، ۳۴۴، ۳۹۵-۳۹۶، ۳۹۹، ۵۴۴، ۵۴۹  
 کشیتی مهن سن (ادیب)، ۵۳۳، ۵۳۶  
 کعبه، ۶۷۴  
 کعبه عرفان، ۳۸۱  
 الکفایة فی علم الهیئه، ۷۳۲  
 کفش حضرت غلمان، ۳۰۵  
 ککشه (مشاور ارشد محمد بن قاسم)، ۵۴۷  
 کلاس تئاتر شهرداری، ۳۰۴  
 کلاشه (زبان)، ۳۴۴  
 کلاله خاور (انتشارات)، ۲۷۱، ۲۷۵  
 کلبه عمو تم، ۲۷۷، ۳۱۴  
 کلکته، ۲۲۶، ۳۸۷، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۸۴  
 کلمات مکنونه، ۷۰  
 کلمات الشعراء، ۳۸۵  
 کلوپ موزیکال (گروه تئاتر)، ۳۰۴  
 کلهره، شاهان، ۵۳۳  
 کلهنه (پدر تاریخ نویسی)، ۶۳۸  
 کلیات (اثر نجم‌الدین کوکبی)، ۴۵۸  
 کلیات سعدی (اثر فروغی)، ۳۱۹  
 کلیات علم جغرافیا، ۳۲۲-۳۲۳  
 کلیداس، ۵۵۶

- کلیله و دمنه، ۳-۴، ۶۸-۶۹، ۱۷۸، ۱۹۰، ۳۲۳، ۴۱۰، ۵۶۸، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۱۴، ۷۲۹-۷۳۰
- کلیم کاشانی، ۲۰، ۲۲-۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۴۹، ۴۴۱
- کلیم همدانی، ابوطالب، ۱۱۸، ۱۴۱، ۳۸۲-۳۸۳، ۴۲۰
- کلیم‌الله دهلوی (عارف)، ۵۳۰
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۷۱۳
- کمال خجندی (شاعر)، ۴۱۰، ۲۸۴، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۸
- کمال سبزواری / افصح (شاعر)، ۲۷
- کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ۱۷، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۴۱۴
- کمال‌الدین اف، ۴۷۲
- کمالی، حیدرعلی (شاعر)، ۲۷۴، ۲۹۶
- کمان رستم، ۴۸۸
- کمانگر، قاسم (ادیب)، ۴۶۰
- کمپانی هند شرقی، ۳۸۷، ۶۵۷
- کمونیست، حزب، ۲۶۹، ۴۷۹
- کمونیستی، ایدئولوژی، ۴۷۳-۴۷۴
- کمونیستی، جامعه، ۴۷۶
- کمیته جوانان ایرانی / هیأت جوانان آزادی‌خواه ایران، ۳۰۲
- کمیته مجازات، ۳۰۸
- کناره‌ای (زبان)، ۳۹۸
- کنانه (قبیله)، ۶۸۲
- کنت مونت کریستو، ۲۹۵، ۲۹۸
- کنجگ (زبان)، ۲۳۸
- کنده، ۶۸۲
- کنز اللغات، ۵۸۹
- کنوت هامسون، ۲۸۶
- کو عشق من، ۲۸۰
- کوپریلی، ۶۵۱
- کوثری، میرعقیل، ۳۲
- کوچه باغ عاشقان، ۴۸۵
- کودتا ۱۳۲۰، ۲۸۱
- کودکس کومانیکوس، ۵۸۶
- کورگانی هند، پادشاهان، ۴۱۰
- کوشش (مجله)، ۲۷۱، ۲۹۷
- کوفه، ۶۹۴-۶۹۵، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۱۲-۷۱۳
- کوفی، علی (محقق)، ۶۴۳
- کوکبی، حسن (شاعر)، ۴۱۰
- کوکبی، نجم‌الدین، ۴۵۸
- کومبه دو (از شورشیان علیه محمد شاه بهمنی)، ۵۳۰
- کونان دوویل (نویسنده)، ۲۷۵
- کوهستانی (زبان)، ۳۴۴
- کوه‌نور (انتشارات)، ۵۱۱
- کوهی کرمانی، حسین، ۳۱۷
- کوبندر آچاریه (دانشمند)، ۵۲۰
- کهاتریها (قوم)، ۳۹۷
- کهاره (محقق هندی)، ۴۰۰
- کهاور / بروشسکی / بورشکی (زبان)، ۳۳۷، ۳۴۴
- کهک، ۹۶
- کهن‌ترین فرهنگ انگلیسی به فارسی، نک: فرهنگ ریچارد سون
- کهنه و نو، ۲۸۳
- کیا، صادق، ۵۸۲-۵۸۳
- کیشن سینگه / نشاط (ادیب)، ۵۱۴-۵۱۵
- کیمیای سعادت، ۷۲۹
- کین خمار، ۴۸۸
- کیومرث، ۱۹۹، ۲۳۳
- کیوی (زبان)، ۳۴۴
- کیهان‌شناخت، ۷۳۰
- کیهانی، حسین، ۲۷۷
- گاتها، ۳۲۰
- گازر پسر طالب و مطلوب، ۴۲۰، ۴۲۸
- گاندی، ۵۵۶
- گاهان، ۳۳۷
- گاه‌شماری در ایران قدیم، ۳۱۹
- گاهنامه، ۳۱۶
- گجرات، ۸۱، ۳۷۴، ۳۹۴، ۳۹۷-۳۹۸، ۵۲۲، ۵۳۰، ۶۴۰، ۶۴۸
- گجراتی (زبان)، ۳۹۴-۳۹۵، ۳۹۷-۳۹۸
- گجسته ابالیس، ۲۸۴



- گدای معقول، ۳۰۳، ۳۰۹  
 گراکوس شکارچی، ۲۸۶  
 گراند هتل، ۳۱۳  
 گریه سیاه، ۲۷۵  
 گرجستان، ۷  
 گردش بیلاق، ۳۰۵  
 گرشاسپ، ۶۲  
 گرگان، ۱۱، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۹  
 گرمسیری، علی اصغر، ۲۷۵، ۳۰۵  
 گرمی اوراتیگی (شاعر)، ۴۱۰  
 گروسی، امیر نظام، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۹۱-۱۹۲  
 گروسی، فاضل خان، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۶  
 گروه پامیری، زبان‌ها، نک: پامیری، زبان‌ها،  
 گروه کمدی اخوان، ۳۰۶  
 گروه کمدی ایران، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۲  
 گروه نمایش آزاد، ۳۰۲، ۳۰۹  
 گریبایدوف، ۱۸۳، ۱۹۱  
 گریونبرگ، ۳۴۰  
 گزارش گمان‌شکن، ۲۸۴  
 گزارش مردم گریز، ۲۱۸، ۲۲۳  
 گل آقا و گل‌تاج، ۲۷۱  
 گل افشان، ۴۱۱  
 گل اندام، ۴۷۶  
 گل پژمرده، ۲۹۸  
 گل دسته و گل و بلبل، ۳۰۳  
 گل رخسار (شاعر)، ۴۸۹-۴۹۱  
 گل رعنا، ۳۸۶، ۵۴۰  
 گل و بلبل، ۳۰۹  
 گلبدن بیگم (مورخ)، ۳۷۶، ۶۵۱  
 گلبرگه (منطقه)، ۵۵۰  
 گلچین معانی، احمد، ۲۷۵  
 گلخنی، محمدشریف، ۴۴۱  
 گلدسته، ۳۸۳  
 گلریز، ۳۷۲  
 گلزار ابراهیمی، ۳۸۰  
 گلزار حال، ۵۱۹  
 گلزار رام، ۴۱۶  
 گلستان (قصر)، ۱۸۷  
 گلستان ارم، ۱۶۱  
 گلستان جنت، ۵۱۱  
 گلستان سعدی، ۴، ۶۸-۶۹، ۱۷۵، ۱۷۸-۱۸۰، ۱۸۹-  
 ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰  
 ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۵۷، ۴۲۹، ۴۳۶  
 گلستان، ۱۹۴-۱۹۵، ۳۱۷  
 گلشن (روزنامه)، ۲۶۸  
 گلشن ابراهیمی/تاریخ فرشته، ۸۱، ۳۶۸، ۳۸۰، ۶۵۸  
 گلشن راز، ۱۴۶، ۱۶۰  
 گلشن صبا، ۱۴۶  
 گلشن محمود، ۲۰۳-۲۰۴  
 گلشن، حسینعلی، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۲  
 گلکنده (شهر)، ۲۷، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۰۳، ۵۵۲  
 ۵۹۶  
 گلنار و نوروز، ۳۱۲  
 گلنار، ۲۷۰  
 گل نظر (شاعر)، ۴۸۹-۴۹۱  
 گل‌های رنگارنگ (مجله)، ۲۷۱، ۲۷۹  
 گل‌هایی که در جهنم می‌روید، ۲۹۹  
 گمرک، ۳۰۸  
 گنج بدخشان، ۴۳۱، ۴۶۴  
 گنج پریشان، ۴۶۴  
 گنج دانش، ۲۰۶  
 گنج زرافشان، ۴۶۴  
 گنج شایگان، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۷  
 گنجینه فنون (مجله)، ۳۱۹  
 گنجینه نشاط، ۱۹۰  
 گنش پرکاش (ادیب)، ۵۰۹  
 گنگاداره کوی (شاعر)، ۵۵۲  
 گنگو بهمن، حسن (منجم)، ۵۵۰  
 گنه‌پتی (قدیس هندو)، ۵۵۲  
 گوپال فرزند شری (ادیب)، ۵۰۸، ۵۱۳  
 گوته، ۲۷۷-۲۷۸، ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۸۸

- گوجر (قوم)، ۳۴۵  
گور (زبان)، ۳۴۳  
گورکانیان هند، دوره، ۷۵، ۶۴۰  
گورکانیان هند، سلسله، ۷۵، ۷۸، ۸۵، ۳۹۶-۳۹۸، ۴۰۱، ۶۵۰  
گورکی (نویسنده روس)، ۴۷۷  
گورو ناناک (نویسنده)، ۴۰۱  
گوروچریتره، ۵۵۰  
گوروگرنات، کتاب مقدس، ۴۰۲  
گوگول (نویسنده روس)، ۲۱۵  
گولپینارلی (ادیب)، ۱۳۵، ۱۷۰  
گوهر دختر موسی قاجار، ۱۶۵  
گوهر مراد، ۷۰، ۸۵، ۹۱  
گوی و چوگان، ۴۲۸  
گهواره سینا، ۴۸۹  
گهیر درداس (ادیب)، ۵۰۸  
گی دو موپاسان، ۲۷۵، ۲۷۷  
گیا، عبادتگاه مقدس، ۵۱۵  
گیامهاتمیه، ۵۱۵  
گیان مالا، ۵۲۰  
گیب (خاورشناس)، ۳۲۳  
گیتا سوبدهنی، ۵۱۲  
لئوپاردی، ۲۷۳  
لاتین (زبان)، ۳۵۹، ۳۶۱، ۴۶۴، ۴۷۰، ۵۰۵، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۱۶  
لاتینی، الفبا، ۴۷۰-۴۷۱  
لازیکا، ۲۹۶  
لاکهو پندیت (مشاور عادلشاه دوم)، ۵۵۱  
لال چندرمال چندر (ادیب)، ۵۰۹  
لال سوامی، ۵۳۹  
لال شهباز قلندر / راجه بهراتری (عارف)، ۵۳۳  
لالا پیران ناتھ (ادیب)، ۵۱۴  
لالا حکیم چند ندرت، ۵۱۲، ۵۴۱  
لاله خاتون (شاعر)، ۱۶۴  
لاله زار (باغ)، ۱۸۷  
لامارتین، ۲۷۶-۲۷۷
- لامعی نسفی (شاعر)، ۴۱۸  
لاهوئی کرمانشاهی، ۳۱۳  
لاهوئی، ابوالقاسم، ۴۶۴، ۴۷۱، ۴۷۴-۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲  
لاهور، ۳۶۸-۳۶۹، ۵۱۱، ۵۰۹، ۵۱۸، ۵۷۶  
لاهوری، عبدالحمید، ۳۸۲، ۶۵۵  
لاهیجی، حسن، ۷۰، ۹۱  
لاهیجی، مکتب کلامی، ۹۵  
لاهیجی، مولا عبدالرزاق، ۷۰، ۸۵، ۹۱  
لایق شیرعلی، ۴۸۹، ۴۹۱  
لباب الالباب، ۷۴-۷۵، ۳۱۷، ۳۲۳-۳۲۴، ۳۶۹، ۴۵۶، ۷۰۶  
لباس زن، ۳۱۱  
لب التواریخ، ۸۰، ۳۸۶  
لبنان، ۲۸۲  
لبنان، شیعیان، ۵۹۰  
لج و لاج بازی، ۳۰۵  
لخمیان / مناذره / آل منذر، ۶۷۹-۶۸۰، ۶۹۰  
لرمانتوف (نویسنده روس)، ۴۷۷  
لسان العرب، ۵۷۹  
لسان الغیب، ۱۴۶، ۱۶۲  
لسان الملک سپهر، ۱۳۰، ۱۶۸، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۳۱-۲۳۲  
لسانی شیرازی، ۱۵-۱۶، ۴۶-۴۷، ۵۷  
لصوص العرب، ۷۱۷  
لطافت، مهرنساء، ۴۹۲  
لطایف اللغات، ۷۴  
لطایف نامه، ۷۵  
لطف الله شاکر (شاعر)، ۴۱۸، ۴۲۰  
لطف الله عابد خواجه (شاعر)، ۴۸۳  
لطفعلی خان زند، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۳  
لغات عامیانه، ۱۶۶  
لغت آلمانی به فارسی، ۳۱۷  
لغت فرس / اسدی، ۷۱، ۳۲۳، ۵۷۳-۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۲-۵۸۳  
لغت نامه / فرهنگ لغت، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۸، ۵۵۳، ۵۷۰-۵۶۷، ۵۹۶، ۶۰۰-۶۰۱

- ۶۲۲  
 لغت‌نامه دهخدا، ۷۴، ۲۸۱، ۴۲۵، ۶۱۶-۶۱۸  
 لکشمی ناراینه، ۵۱۸، ۵۴۰  
 لکشمی نرین شفیق (ادیب هندی)، ۳۸۶  
 لکهنو، ۵۰۸-۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۹  
 لگهو یگه واسیشتهه، ۵۱۷-۵۱۸  
 لندن، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۲۶، ۳۲۳، ۵۲۱  
 لندن، دانشگاه، ۳۲۳  
 لنگر، ۴۹۰  
 لنین، ۶۶۰  
 لوتس ژهک، ۴۷۲  
 لودیان (سلسله)، ۳۷۴  
 لوس بیار (نویسنده فرانسوی)، ۲۱۶  
 لوسین برنارد، ۳۱۰  
 لونگینوس، ۱۱۵  
 لویی کبیر، ۲۷۳  
 له له اودی بهن / تکچند بهار (دانشمند)، ۳۸۷  
 لیبرالیسم غربی، ۶۶۱  
 لیث بن مظفر، ۵۷۰  
 لیلوتی، ۳۷۹  
 لیلی و مجنون (اثر لطف‌الله شاکر)، ۳۲-۳۳، ۴۲۰، ۴۲۸-۴۲۹، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۷، ۵۱۲، ۵۳۹  
 لینگایت‌ها، ۵۵۰  
 لینگایت‌های متأخر، ۵۴۶  
 لیوشیس (محقق تاجیک)، ۴۷۲  
 م. شولتس، ۵۰۳-۵۰۴  
 مؤتمن، زین‌العابدین، ۲۷۱، ۲۹۰  
 مؤتمن‌الملک (برادر مشیرالدوله)، ۳۱۸  
 مؤمن قناعت (شاعر)، ۴۸۹، ۴۹۱  
 مؤمن‌زاده، منیرخان، ۴۷۷  
 مؤید میهنه‌ای (شاعر)، ۴۰۹  
 مؤید/فضلا، ۷۳، ۳۷۴  
 مآثر جهانگیری، ۳۸۱  
 مآثر رحیمی، ۳۷۹  
 مآثر سلطانیه/ مآثر خاقانی، ۱۹۷-۱۹۸  
 مآثر عالمگیری، ۳۸۶
- المآثر والآثار، ۱۹۸، ۲۰۴  
 مآثر الکرام، ۳۸۶  
 مآثر الملوک، ۳۷۶  
 مادام کاملیا، ۲۹۹  
 مادر وطن، ۳۰۶  
 مادنا (نخست‌وزیر)، ۵۵۲  
 ماده تاریخ‌سازی (از انواع ادبی)، ۲۴، ۲۶، ۵۵-۵۸  
 مادی (قبایل)، ۳۳۸  
 مارب (سد)، ۶۷۹  
 مارش حریت / سرود آزادی (شعر)، ۴۷۳  
 مارشاک، ۲۸۷  
 مارک تواین، ۴۷۷  
 مارکس، ۶۶۰  
 مارکسیستی، دیدگاه، ۶۶۰  
 مارگلیوث، ۶۷۴  
 ماری استوارت شیلر، ۲۷۸  
 ماری استوارت، ۳۰۴  
 ماری ونیسی، ۲۹۲  
 مازندران، ۷، ۱۱، ۱۳۳، ۲۲۶  
 مازندرانی، ملا هادی، ۷۸  
 مازیار، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۲۳  
 ماسینیون، ۳۱۳  
 مافروخی، ۷۲۶  
 مافی، مهدی، ۲۹۰  
 ماکان کاکي، ۷۰۸  
 ماکبث، ۲۷۷  
 ماکسیم گورکی، ۲۷۵، ۲۷۷  
 ماگه رحمانی افغانی، ۴۶۵  
 مالابار (منطقه)، ۳۹۴، ۵۴۷  
 مالایایی (زبان)، ۳۹۴  
 مالدیه (شهر)، ۵۵۵  
 مالک اشتر، ۲۲۳  
 مالک بن عامر، ۶۹۶  
 مالک بن فهم ازدی (امیر)، ۶۷۹  
 مالیالم (زبان)، ۳۹۸-۳۹۹  
 مالیخولیای قماربازی، ۳۰۳، ۳۰۹

- مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ۳۲۳  
 المأمون، ۶۶۲  
 مأمون، ۶۹۹-۷۰۰، ۷۱۸  
 مانون لسکو، ۲۷۶، ۳۰۰  
 مانوی (دین)، ۳۴۱  
 مانی و دین او، ۳۱۹  
 ماوراءالنهر، ۷، ۴۰۷-۴۴۸، ۴۵۵-۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۲-  
 ۴۷۳، ۴۷۵، ۵۷۸، ۶۳۹، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۰۳  
 ۷۰۶-۷۰۷، ۷۱۲، ۷۲۲-۷۲۴، ۷۳۰-۷۳۱  
 ادبیات، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۶۱-۴۶۲  
 اقوام ترکی، ۴۳۲  
 شعراء، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۳۵، ۴۵۷، ۴۶۴  
 ماوراءالنهری، سخنوران، ۴۱۰-۴۱۱، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۱،  
 ۴۲۹، ۴۴۳-۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸  
 ماه نخشب، ۳۲۱  
 مایل افشار (شاعر)، ۱۱۹  
 مایوس (شاعر)، ۴۳۵  
 مبارک و خانی (شاعر)، ۳۴۱  
 مبارک، شیخ، ۶۵۳  
 مبارکشاه غزنوی، ۵۸۴  
 متکلمان، ۵۲، ۶۵۳  
 متلمس (شاعر)، ۶۸۴  
 متنبی (شاعر)، ۷۱۱، ۷۲۳-۷۲۴، ۷۲۸، ۷۳۰  
 منتهو راناته (ادیب)، ۵۲۲  
 مثالب باهله، ۷۱۷  
 مثنوی، ۶۰۲-۶۰۳  
 مثنوی معنوی، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۸۵، ۵۴۱  
 مجالس المؤمنین، ۷۰، ۷۵  
 مجالس النفایس، ۷۵، ۴۱۳  
 مجتبابی، فتح‌الله، ۶۳۷، ۶۴۲  
 مجتهدالشعراپی (لقب)، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰  
 مجدالدوله دیلمی، ۷۱۱  
 مجدالملک سینکی، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۰  
 مجذوب علیشاه، ۲۲۸  
 مجرم (شاعر)، ۴۳۵  
 مجسمه‌سازی، ۴۰۱  
 مجسمه مرمر، ۳۱۰  
 مجلس (روزنامه)، ۲۶۸، ۲۸۱  
 مجلس سنا، ۳۱۹، ۳۲۲  
 مجلس شورای اسلامی، ۶۱۷  
 مجلس شورای ملی، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۹،  
 ۳۲۲  
 مجلس شورای ملی، نظام‌نامه داخلی، ۳۱۸  
 مجلس شورای ملی، نمایندگان، ۲۶۸، ۳۱۸-۳۱۹،  
 ۳۲۲  
 مجلس، به توپ بستن، ۲۶۸، ۲۷۲  
 مجلس، سناتور، ۳۰۰  
 مجلس‌افروز، ۴۳۸  
 مجلسی افسری (شاعر)، ۴۱۰  
 مجلسی، علامه، ۸۴، ۲۳۰  
 مجلسی، محمدباقر، ۷۳۲-۷۳۳  
 مجله دانشکده تبریز (مجله)، ۳۱۹  
 مجله آسیایی، ۵۰۴  
 مجمر زوارهای، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۹۴  
 مجمع دیوانگان، ۲۹۵  
 مجمع‌الابکار، ۵۱  
 مجمع‌الاصناف، ۴۷  
 مجمع‌البحرین، ۱۱۳، ۳۸۳، ۵۲۳  
 مجمع‌البیان، ۷۲۸  
 مجمع‌الفرس سروری، ۷۳-۷۴، ۵۸۲-۵۸۳، ۵۹۲،  
 ۵۹۸-۵۹۹  
 مجمع‌الفصحا، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۵، ۲۰۲-۲۰۳،  
 ۲۰۶، ۲۸۴  
 مجموعه‌الشعراء، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۶  
 مجموعه شاعران، ۴۶۰  
 مجموعه شعرها، ۴۷۸، ۴۸۳  
 مجیرالدین بیلقانی، ۴۶  
 محاسن اصفهان، ۷۲۶  
 محب محسن، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۵۷، ۶۵۹-۶۶۰، ۶۶۲-۶۶۳  
 محبوب‌القلوب، ۷۰  
 محترم حاتم (شاعر)، ۴۹۲  
 محترم، رحمت‌الله (ادیب)، ۴۶۳

- محترم، محمد هاشم (شاعر)، ۴۳۱  
 محترم، نعمت‌الله (ادیب)، ۴۴۴-۴۴۵  
 محتشم علی حشمت (شاعر)، ۴۳۴  
 محتشم کاشانی، ۱۴، ۳۶، ۴۲، ۴۵-۴۶، ۵۷، ۶۰-۶۱، ۶۶-۶۷، ۱۱۳، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۶  
 محتشم السلطنه، ۳۰۸  
 محزون، ملا ارباب (شاعر)، ۴۳۴، ۴۶۰  
 محزونه (شاعر)، ۴۴۱  
 محزونی سمرقندی (شاعر)، ۴۳۴  
 محسنی شروانی، ۴۰۹  
 محضر المصنفین، ۴۳۹  
 محقق ثانی، ۸۴  
 محقق الدوله، سید عبدالکریم، ۳۰۲، ۳۱۲  
 محلاتی هروی، شیخ محمد، ۲۱۷  
 محمد ابن تغلق (سلطان)، ۵۴۸  
 محمد ابن هشام، ۷۰۵  
 محمد افضل سرخوش، ۳۸۵، ۵۳۱  
 محمد افغان در راه اصفهان، ۲۹۰  
 محمد اکرم غنیمت (شاعر)، ۳۸۵  
 محمد بدخشانی (شاعر)، ۴۱۳  
 محمد بدر خزانه بلخی، ۷۴  
 محمد بن ابوالبرکات نیشابوری، ۷۳۰  
 محمد بن ذوره اصفهانی، ۷۰۵  
 محمد بن علی، مولانا، ۳۷۶  
 محمد بن عمادالدین سبزواری، ۵۱۱  
 محمد بن قاسم (حاکم سند)، ۵۴۷، ۵۵۳  
 محمد بن منصور/ مبارکشاه/ فخر مدبر، ۳۶۸-۳۶۹  
 محمد بیک فارغ، ۴۳۱  
 محمد پادشاه (مؤلف فرهنگ/ اندراج)، ۲۲، ۳۸۷  
 محمد پسر سلطان محمود غزنوی، ۷۲۴  
 محمد پسر لاد (مؤلف مویده/ فضلا)، ۷۳  
 محمد تغلقی، سلطان، ۵۲۹، ۵۵۱، ۵۵۳  
 محمد حجازی/ مطیع الدوله، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۰-۳۰۱  
 محمد حسن/ قتیل، ۵۲۱  
 محمد خان (عارف)، ۵۳۱  
 محمد خان بهادر، ۲۷۷  
 محمد خدابنده، پادشاه صفوی، ۲۸، ۸۱  
 محمد خواجه بهبودی، ۴۷۷، ۴۷۹  
 محمد خوارزمشاه، سلطان، ۷۳۱  
 محمد رجب پری حصاری (شاعر)، ۴۳۵  
 محمد رفیع تبریزی، ۲۲۹  
 محمد ساقی مستعد خان (مورخ)، ۳۸۶  
 محمد سلطان تهنیسری، ۵۱۰  
 محمد شاه (شاه مغولان هند)، ۶۵۶  
 محمد شاه بهمنی، ۵۳۰  
 محمد شاه دوم تغلقی، سلطان، ۳۷۲  
 محمد شاه قاجار، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۴، ۲۰۵، ۲۲۳، ۶۵۶  
 محمد شفیع، ۳۸۹  
 محمد صالح (شاعر)، ۴۱۳  
 محمد عظیم، شیخ، ۷۷  
 محمد علی شاه قاجار، ۲۶۸  
 محمد عمر (محقق)، ۶۵۶  
 محمد غوث گوالیاری، ۵۱۹، ۵۳۰  
 محمد غیاث‌الدین رامپوری (مؤلف غیاث‌اللغات)، ۷۴، ۶۰۷  
 محمد فاتح، سلطان، ۵۸۷  
 محمد قاسم (مورخ)، ۶۵۶-۶۵۷  
 محمد قاضی، ۲۹۲  
 محمد گیسودراز، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۵۲  
 محمد مسعود/ م. دهاتی، ۲۹۹  
 محمد مسعود، ۲۷۵  
 محمد منشی (ادیب)، ۴۶۰  
 محمد موسی (ادیب)، ۴۶۰  
 محمد میهنی، ۷۲۹  
 محمد نیاز نشاطی (شاعر)، ۴۳۳  
 محمد وصیف، ۷۰۵  
 محمد وفای کرمینگی (شاعر)، ۴۴۰  
 محمد ولی‌الحق انصاری، ۳۸۹  
 محمد هندوشاه، ۵۷۹  
 محمد یعقوب (شاعر)، ۴۴۰

- محمد، سلطان شیبانی، ۴۵۷  
محمد، سلطان غوری، ۳۶۸  
محمداف، فضل‌الدین (نویسنده)، ۴۸۷  
محمدتقی خان حکیم، ۲۰۶  
محمدجان مستعد (شاعر)، ۴۱۸  
محمدجان، ۴۷۵  
محمدحسین برهان ابن خلف تبریزی، ۷۳، ۳۸۴، ۵۹۰، ۵۹۶  
محمدرضا بن محمد جان عرفان، ۲۷  
محمدرضا شاه پهلوی، ۲۷۱، ۳۰۰  
محمدشریف معتمد خان، ۳۸۱  
محمدشریف نقی (شاعر)، ۴۴۰  
محمدشریف/حشمت، ۱۹۴  
محمدطاهر میرزا (مترجم)، ۲۲۱  
محمدعلی حشمت‌السلطان، ۳۰۲  
محمدعلی سیاوش، ۴۹۲  
محمدعلی شاه قاجار، ۲۸۱-۲۸۲، ۳۵۷  
محمدقاسم هندوشاه، ۳۸۰  
محمدنبی احقر (شاعر)، ۴۳۸  
محمدی (انتشارات)، ۵۲۲  
محمدیوسف منشی، ۴۲۲  
محمود آقا را وکیل کنید، ۳۰۰-۳۰۱  
محمود بن ضیاءالدین محمد، ۳۷۴  
محمود پسر شیخ ضیاءالدین محمد، ۷۳  
محمود خان ملک‌الشعرا، نک: صبا، محمود خان  
محمود عرفان، ۲۷۸  
محمود گاو، ۶۴۵  
محمود میرزا قاجار، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۰۳-۲۰۴  
محمود و/یا، ۳۳  
محمود، سلطان غزنوی، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۷۱، ۳۶۸، ۴۱۴، ۵۴۸، ۵۵۳، ۷۰۹-۷۱۱، ۷۲۴-۷۲۵  
محمودی کمال‌الوزاره، احمد، ۳۰۳، ۳۰۸-۳۰۹  
محو (شاعر)، ۴۳۵-۴۳۶  
محیط طباطبایی، ۳۱۵  
محیط معرفت، ۵۲۲  
المحیط، ۷۲۲  
مخالس بن مزاحم (خطیب عرب)، ۶۸۹  
مختار ثقفی، ۷۰، ۷۷، ۱۴۰  
مختار الصحاح، ۵۷۹، ۵۸۷-۵۸۸  
مختارنامه (داستان)، ۷۷  
مختارنامه، ۱۴۰  
مختصر، ۷۳۲  
مخدوم‌الملک شیخ شرف‌الدین یحیی منری، ۳۷۲، ۳۷۴  
مخزن الاسرار، ۳۳، ۵۰-۵۱، ۱۱۳  
مخزن‌العرفان / برج ماهاتمیه، ۵۱۹  
المخصص ابن سیده اندلسی، ۵۷۰  
مخلصی بدخشانی (شاعر)، ۴۳۵  
مخمور، محمدامین (شاعر)، ۴۱۸  
مداخلات عزم و عشق در کامیابی‌های عجیب نادر شاه  
افشار، ۲۹۰  
مداهنه‌سرای، ۱۷۹  
مدایح / امینی، ۲۰۳  
مدایح دینی، ۶۱، ۶۴-۶۵  
مدایح‌السلطان، ۳۷۰  
مدایح‌نگار تفرشی، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۳  
مدایحی، ۶۴۳  
مدرس تبریزی، ۶۷  
مدرس رضوی، محمدتقی، ۳۱۷  
مدرس / چنای کنونی (منطقه)، ۳۸۰، ۳۸۷  
مدرس، ۳۲۲  
مدرسه اناث آمریکایی، ۲۸۰  
مدرسه بیهقیه، ۷۲۵  
مدرسه سعدیه، ۷۲۵  
مدرسه علوم سیاسی، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۱۸  
مدرسه مطالعات شرقی لندن، ۳۱۹  
مدهو (انتشارات)، ۵۰۸  
مدهو آچاریه (عالم دینی)، ۵۳۵  
مدهورم گجراتی (داستان)، ۳۸۵  
مدهومالت (شاهزاده)، ۳۴  
منوهر (پسر پادشاه کانگرا)، ۳۴

- مدهومات و منوهر، ۳۴  
 مدهونل و کمکندلا (داستان)، ۳۸۵  
 مدیحه سرایان درباری، ۱۶۶  
 مدیحه سرایی، ۱۵۹  
 مدینه، ۵۹۷، ۶۹۰-۶۹۲  
 مذحج (قبیله)، ۶۹۵  
 مذکر الاصحاب، ۴۱۰، ۴۱۲-۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹  
 ۴۲۱، ۴۳۸، ۴۵۶-۴۶۰  
 مذهب اصفهانی، ۲۰۴، ۲۰۷  
 مذهب بخارایی، ۴۲۹  
 مرآت سکندری، ۶۴۸  
 مرآت عبرت، ۴۴۴  
 مرآت مخلوقات، ۵۲۱  
 مرآت الحسن، ۳۸۷  
 مرآت الحق، ۲۲۸  
 مرآت الحقایق، ۵۱۲  
 مرآت السفر و مشکوة الحضر (نشریه)، ۲۲۶  
 مراتبه، ۴۰۰  
 مرآتهی (زبان)، ۳۹۵، ۴۰۰-۴۰۱، ۵۴۴، ۵۳۱  
 مرآتهی ها، ۵۵۱-۵۵۲  
 مرآتی دینی، ۶۴-۶۵  
 مراد سوم، سلطان عثمانی، ۲۸  
 مراد، شاهزاده (پسر شاهجهان)، ۲۸  
 مرادزاده عینی، صدرالدین سعید، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۴۸  
 ۴۶۳-۴۶۴، ۴۷۰-۴۷۲، ۴۷۳-۴۸۲  
 مرادی سمرقندی (شاعر)، ۴۱۰  
 مرار بن مره و اسلم بن سدره، ۶۸۶  
 مرتضوی (انتشارات)، ۵۱۳  
 مرتضی قلی خان فکری مؤید الممالک/ارشاد، ۳۰۲-  
 ۳۰۳، ۳۰۷  
 مرثیه سرایی، ۴۲، ۶۱، ۶۵-۶۷، ۱۴۶، ۱۵۶-۱۵۷  
 مرجع شناسی: شناخت خدمات و کتاب های مرجع  
 (مقاله)، ۶۱۹  
 مرد امروز (روزنامه)، ۲۹۹  
 مردمان نوآباد، ۴۸۵  
 مردم شناسی، ۲۰۸، ۳۴۲  
 مردیستان، ۴۸۲  
 مرزبان نامه، ۵۶، ۳۲۳-۳۲۴  
 مرسل، نثر، ۲۳۲  
 مرسیلیزه (شعر فرانسوی)، ۴۷۳  
 مرشدآباد (شهر)، ۳۸۷  
 مرغاب (ناحیه)، ۳۴۲  
 مرقد آقا، ۲۷۵  
 مرکز ادوار، ۳۳، ۵۱  
 مرگ سودخور، ۴۸۰-۴۸۱  
 مرگشتیرنه (زبان شناس)، ۳۴۳-۳۴۴  
 مرو، ۶۹۳، ۶۹۵-۶۹۶، ۷۰۴، ۷۲۷  
 مروج الذهب، ۷۱۸  
 مروی، خواجه حسن (شاعر)، ۴۰۹-۴۱۰  
 مزدک (دین)، ۶۸۲-۶۸۳  
 مزدک/مزدک، ۷۱۴  
 مزدکیان، ۶۸۲  
 المزهرة، ۶۰۴  
 مژده باد، زنده باد هشتم مرت (شعر)، ۴۷۸  
 مژگان شب، ۴۹۰  
 مسافر، ۳۸۸  
 مسافرت به ماه، ۲۷۰  
 مسافرت حاجی قریان، ۳۰۵  
 مسافرت قم، ۳۰۰  
 المسالك و الممالک، ۶۷۸  
 مسالك المحسنين، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۱۶-۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۰،  
 ۲۳۴، ۳۱۶  
 مسأله الفبای تازه (مقاله)، ۴۷۰  
 مسأله لاتینی کردن الفبا (مقاله)، ۴۷۱  
 مساوات (روزنامه)، ۳۰۶  
 مستان شیرعلی، ۴۸۹، ۴۹۱-۴۹۲  
 مستشرقان، ۶۷۳، ۶۹۰  
 مستغان (ادیب)، ۲۷۵  
 مستند الشیعه، ۷۳۳  
 مستنطق، ۲۸۷  
 مستوره کردستانی (شاعر)، ۱۶۵  
 مستوفی، عبدالله، ۲۱۲، ۳۰۲، ۳۱۶

- مستوفی الممالک، ۲۰۰، ۲۶۸  
 مسجد بایری، ۶۵۹  
 مسخره درباری، ۲۷۰  
 مسرور، حسین، ۲۷۰، ۲۹۰  
 مسعود سعد سلمان، ۱۳۳، ۱۴۹، ۳۶۸، ۵۷۹  
 مسعود سعد، حبسیه‌ها، ۱۳۳  
 مسعود فرزاد، ۲۸۶، ۳۰۵  
 مسعود، سلطان غزنوی، ۱۱۵، ۳۶۸، ۷۱۰-۷۱۱، ۷۲۴  
 مسعودی (مورخ)، ۵۴۶-۵۴۷، ۶۴۴، ۶۶۱، ۷۱۸  
 مسعودی مروزی، شرف‌الدین محمد، ۷۲۷، ۷۲۹  
 مسکو، ۱۸۲، ۳۱۳، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۶۴، ۴۸۰  
 مسلک‌المتقین، ۶۸  
 مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، ۷۱۳  
 مسلم بن ولید/ صریح الغوانی، ۶۹۹  
 مسلمان  
 اولیاء، ۵۲۲، ۵۳۹  
 پزشکان، ۵۵۱  
 تاریخ نگاران، ۶۳۸  
 تجار، ۵۴۵۷  
 دانشمندان، ۵۰۵-۵۰۶  
 روشنفکران، ۵۴۱  
 شاعر، ۵۳۹  
 شاعران پارسی‌گوی، ۵۴۲  
 شهروندان، ۵۴۹-۵۵۳  
 مبلغان، ۵۳۴  
 مکان‌های مقدس، ۵۵۲  
 نویسندگان، ۵۰۳  
 نویسنده، ۵۰۳، ۵۳۹، ۵۴۱  
 مسلمانان، ۷۹، ۸۱، ۱۴۲، ۳۸۴، ۳۸۷-۳۸۹، ۳۹۴-  
 ۳۹۵، ۳۹۷-۴۰۰، ۴۰۲، ۵۰۳-۵۰۷، ۵۱۶، ۵۲۵،  
 ۵۲۸-۵۳۰، ۵۳۲-۵۳۳، ۵۳۵-۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳-  
 ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۳-۵۵۶، ۵۶۹، ۵۷۶، ۶۳۷، ۶۳۹،  
 ۶۴۶، ۶۶۰-۶۶۲، ۶۹۴، ۷۰۱-۷۰۲، ۷۲۶  
 مسلمانان، حکومت، ۷۵  
 مسیح کاشانی، ۳۳  
 مسیح‌های باسینی (شاعر)، ۴۳۸  
 مسیحیان، ۶۸۰  
 مسیحیت (دین)، ۳۴۱، ۶۷۸  
 مسیحیت در ایران، ۳۲۱  
 مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، ۱۸۲، ۲۰۸  
 مشاهیر علماء‌الامصار، ۶۹۳  
 مشتاق اصفهانی، ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۱-  
 ۱۴۲  
 مشتاق شهر سبزی (شاعر)، ۴۳۵  
 مشتاق علیشاه، ۱۴۲، ۱۵۸، ۲۲۹  
 مشتری خراسانی، ۱۱۹  
 مشدی عباد، ۳۱۴  
 مشرف (شاعر)، ۴۳۵، ۴۶۰  
 مشرف‌الدوله نفیسی، ۳۰۴  
 مشروطه، انقلاب، ۷۷-۷۸، ۱۵۰، ۲۳۱، ۲۳۶-۲۳۷،  
 ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۱۶، ۶۱۳  
 مشروطه، دوره، ۹۳، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۴۶،  
 ۱۴۹-۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳-۱۷۵،  
 ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۵-۲۶۷  
 مشروطه، شاعران، ۱۵۰  
 مشروطه، شعر، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۸  
 مشروطیت، فرمان، ۱۱۲، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۶۹  
 مشفق کاظمی، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۷-۲۹۸، ۳۰۵  
 مشفق بخارایی (شاعر)، ۴۱۰  
 مشفق بخارایی، عبدالرحمان (شاعر)، ۴۰۹، ۴۱۵-  
 ۴۱۶  
 مشکلات معینیه، ۷۳۲  
 مشهد، ۱۳، ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۷۳، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۸۲،  
 ۴۱۳، ۴۵۹  
 مشهدی، قاسم، ۲۳  
 مشیرالدوله نائینی، نصرالله خان، ۳۱۸  
 مشیری، مهشید، ۶۲۰  
 مصاحب ناجنس یا رفیق بد، ۳۰۶  
 مصدق، ۲۸۱  
 مصر، ۴۳۹، ۷۰۲  
 مصطبه خراب، ۲۰۳  
 مصطفی خالق داد عباسی، ۳۷۴، ۳۷۸



- مصطلحات الشعر، ۷۴  
مضر (قبیله)، ۶۹۵-۶۹۷  
مضرات الكل و تریاک، ۳۰۹  
مضمر حصارى (شاعر)، ۴۳۵  
مطبوعات تركى، ۱۸۶  
مطبوعات فرنگى، ۱۸۶  
مطبوعات، ۱۸۶، ۲۶۵-۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۱۵، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۹۱  
مطرب (شاعر)، ۴۶۰  
مطربى سمرقندى، ۴۰۸-۴۱۳، ۴۵۷-۴۵۸  
مطرزى، ۵۷۵  
مطلع الشمس، ۱۹۸  
مطول، ۷۳۲-۷۳۳  
مطهر قره دهلوى، ۳۷۳  
مطیع نجم الدین اف، ۴۸۶  
مظالم ترکان خاتون، ۲۹۶  
مظفر خان، امیر بخارا، ۴۴۵، ۴۶۱  
مظفر گجراتى، سلطان، ۳۷۸  
مظفرالدین شاه قاجار، ۱۱۲، ۱۵۳، ۱۹۸، ۳۱۸  
مظفرى (روزنامه)، ۲۶۹  
مظفرى، دوران، ۲۶۵  
مظهر جان جانان، میرزا، ۵۴۱  
مظهر الآثار، ۵۱  
مظهر المصنفین، ۴۶۰  
معارف العوارف، ۲۲۸  
معارف پرورى یا تجدیدگرایی، نهضت، ۴۴۲  
معاصر کرمانی، حسن، ۳۰۵  
معاصر، شعر، ۴۶۹  
معاذ السلطنه، ۲۷۲  
معمد خان (از مولفان توزک جهانگیری)، ۸۱  
معمدالدوله گرجی، ۲۰۴  
المعجم فى معاییر اشعار المعجم، ۳۱۷، ۳۲۳-۳۲۴  
المعجم، ۱۶۸، ۲۳۲، ۳۱۷  
معجم الادباء، ۷۰۴  
معراج السعاده، ۷۳۳  
معرفة النعمان (منطقه)، ۷۰۷  
معزالدين جهاندار، شاهزاده، ۵۲۲  
معصوم علیشاه نایب الصدر شیرازی، ۲۰۵، ۲۲۸  
معصوم علیشاه، ۱۴۲، ۱۵۸، ۲۲۹  
معصومه شیرازی، ۲۸۳  
معصومی (محقق تاجیک)، ۴۷۲  
معصومی، ناصر جان (دانشمند)، ۴۳۲  
معلقات جاهلی، ۷۱۶، ۶۷۴  
معلم کم آزار، ۳۰۵  
معلمه یونانی، ۳۱۱  
معماسرایى (از انواع ادبی)، ۲۴، ۵۵-۵۶، ۴۱۱، ۴۲۰  
معمای ریاضی یا دکتر جاهل، ۳۰۶  
معمایی، میر حیدر (شاعر)، ۵۷-۵۸  
معناگرایی، نک: صائب، سبک  
معیار جمالی، ۵۸۱-۵۸۳  
معیار الافکار، ۶۰۳  
معین، محمد، ۷۴، ۵۹۶، ۶۱۸  
معین الدین چشتی، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۸۳  
معین اللذة/ معین، مولانا (شاعر)، ۴۴  
المغرب، ۵۷۵  
مغنی اللیب، ۷۳۳  
مغول (قبایل)، ۴۰۷  
مغول، ۱۷۹، ۲۷۹، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۴-۳۹۵  
مغول، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۷۷-۵۷۹، ۶۴۴، ۶۵۵-۶۵۶  
مغول، حمله، ۳-۴، ۶-۷، ۱۰، ۸۹-۹۰، ۹۴، ۵۷۷  
۷۳۱-۷۳۳  
مغول، دوره، ۵، ۷، ۲۱۷، ۶۴۸، ۶۵۰  
مغول، سپاهیان، ۶۳۹  
مغول، شاهان و شاهزادگان، ۵۰۳  
مغول تبار، سلسله، ۳۹۴  
مغولی (زبان)، ۷۰-۷۱، ۴۳۲  
مغیره بن حنبله، ۶۹۳  
مفاتیح العلوم، ۵۷۲، ۷۰۶، ۷۲۴  
مفتاح ابواسحاقى، ۵۸۱  
مفتاح الفضل، ۵۸۸  
مفتاح المعضلات، ۷۴  
مفتون دنبلی، عبدالرزاق بیگ، ۱۴۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۱

- ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶  
 مفتی علی‌الدین لاهوری، ۵۲۳  
 مفروق، امیرحسین، ۴۲۱  
 المفصل، ۷۲۸  
 مفضل ضبی، ۶۷۴  
 مفضلیات، ۶۷۴  
 مفلسی تاشکندی، ۴۰۹  
 مفید عام (انتشارات)، ۵۰۹  
 مقالات هنود، ۵۲۳  
 مقامات حمیدی، ۳  
 مقدس اردبیلی / احمد بن محمد آذربایجانی، ۷۰  
 مقدسی، ۶۴۴، ۷۰۷، ۷۲۲  
 مقدم، حسن، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۳  
 مقدم، محمد، ۵۷۶، ۵۸۳  
 مقدمة الادب، ۵۷۵، ۵۸۵  
 مقدمه تعلیم عمومی / یکی از سرفصل‌های تمدن، ۳۱۹  
 مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ۳، ۶۸-۶۹، ۸۳  
 مقصر کیست، ۳۰۳، ۳۰۸  
 المقنع فی حساب الهندی، ۷۱۱  
 مقیمی سمرقندی، ۴۱۱  
 مکاتیب علامی، ۳۷۹  
 مکتب ادبی شیراز، ۷، ۱۳، ۹۴-۹۵  
 مکتب ادبی هرات، ۱۲-۱۳  
 مکتب ایرانی، نک: اصفهانی، سبک  
 مکتب صدرا، نک: حکمت متعالیه  
 مکتب عشق، ۲۹۱  
 مکتب فلسفی فارس، ۷  
 مکتب کلاسیسیم، ۱۱۵  
 مکتب واسوخت، ۱۵-۱۷  
 مکتب وقوع، ۱۵-۱۷، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۳  
 مک‌دائل، ۳۹۳  
 مکران، ۶۹۷  
 مکل رنه، ۵۳۳  
 مکمل خان گجراتی (مترجم)، ۳۷۸  
 مکنونه (شاعر)، ۴۴۱  
 مکه، ۵۴۷، ۶۸۶، ۶۹۱  
 مکهن لال ظفر (ادیب)، ۵۰۹، ۵۴۰  
 مکهن لعل ظفر (مترجم)، ۳۷۸  
 مکیان، ۶۹۱  
 مگرپیرا / هندوی لال جس راج (عارف)، ۵۳۳  
 مگهر (شهر)، ۵۴۴  
 ملا دولتشاه شغنی (شاعر)، ۳۴۱  
 ملا شاه بدخشی (شاعر)، ۳۴۱  
 ملا شری (از علمای دربار اکبرشاه)، ۳۷۸  
 ملا شمشیر و خانی (شاعر)، ۳۴۱  
 ملا شیدا (شاعر)، ۳۸۱  
 ملا شیر (ادیب)، ۵۱۰، ۵۱۵  
 ملا عیسای موزون (شاعر)، ۴۳۴  
 ملا قلندر (شاعر)، ۴۳۴  
 ملا کامی سبزواری (شاعر)، ۲۸  
 ملا محمد سلطان تهنسری (از علمای دربار اکبرشاه)، ۳۷۸  
 ملا نصرالدین (مجله ترکی)، ۲۷۲، ۲۸۱  
 ملاشاهی بدخشی، ۴۳۱  
 ملاشیری (مترجم)، ۷۸  
 ملاصدرا، ۷۳۲  
 ملاصدرا / صدر المتألهین شیرازی، ۷، ۹۴-۹۶، ۷۳۲  
 ملای رومی و تصنیف او، ۲۳۱  
 ملت سنیه ایران (روزنامه)، ۲۳۰  
 ملجی (شخصیت)، ۵۳۳، ۵۵۱  
 ملحم بخارایی، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۸-۴۲۹  
 ملستان، ۱۸۱، ۱۹۴  
 ملک الشعرا صبا، نک: صبا، فتحعلی خان  
 ملک الشعرا (لقب)، ۱۵۶  
 ملک الشعرا (لقب)، ۱۲۴، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۴، ۳۷۳  
 ۳۷۷، ۳۸۲، ۴۱۵-۴۱۶  
 ملک‌الکتاب شیرازی، ۲۰۴، ۲۰۶  
 ملک‌زاده، میرزا محمد خان، ۲۶۸  
 ملک‌م خان، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۳۱  
 ۲۷۲  
 ملکیبهارام (لقب)، ۵۵۲  
 ملل اسلامی، انحطاط، ۲۷۲

- ملوس جعفر جباری، ۳۱۴  
ملوک الطوائفی، ۹۰  
ملیحای سمرقندی، محمدبدیع، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۲۱-  
۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۵۸-۴۶۰  
ملی‌گرای، ۵، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۱۷،  
۶۶۲  
ملیون‌های مارتون، ۲۷۰  
ممتاز محل (همسر شاهجهان)، ۳۸۳  
مملوک، سلاطین، ۳۷۰  
من لایحضره الفقیه، ۷۱۳، ۷۳۳  
من هم‌گریه کرده‌ام، ۲۷۱، ۲۹۹  
من همینم که هستم، ۳۰۶  
منادی حقیقت / عاشق گویا در کسوت درویش قربان،  
۲۹۲  
مناظر الانشاء، ۳۷۹  
مناظره، ۴۴۴، ۴۷۹  
مناهج الاصول، ۷۳۳  
منت دهلوی، ۱۹۵  
منتخب تذکرة الخواتین، ۲۰۴، ۲۰۶  
منتخب جوگ، ۵۱۷  
منتخبات آثار معاصرین، ۳۱۷  
منتخبات، ۴۷۸  
منتخب التواریخ، ۳۷۹، ۴۳۹، ۵۰۷، ۶۵۲-۶۵۳  
منتخب اللغة، ۵۹۸  
منتسکیو، ۲۸۲  
منتهی‌الارب، ۶۰۷  
منجانی / منجی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۳  
منذر بن سادی، ۶۷۸  
منذر بن ماء السماء، ۶۸۰، ۶۸۲-۶۸۳، ۶۸۵  
منذر بن نعمان، ۶۷۶، ۶۸۰-۶۸۱، ۶۸۳، ۶۹۱  
منزوی، علینقی، ۵۷۸-۵۷۹  
منشآت (اثر برهمن لاهوری)، ۳۸۳  
منشآت امیر نظام گروسی، ۱۸۰، ۱۹۱  
منشآت غالب دهلوی، ۳۸۸  
منشآت فرهاد میرزا، ۱۸۰، ۱۹۲  
منشآت قائم‌مقام، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۹
- منشآت نشاط اصفهانی، ۱۴۴، ۱۷۸، ۱۹۳  
منشی پرمشوری سهایب / مسرور (ادیب)، ۵۰۹  
منشی جگن کشور / حسن (ادیب)، ۵۰۹  
منشی حضور (منشی ناصرالدین شاه قاجار)، ۱۷۶  
منشی دیارام خوشدل / کشمیری، ۵۱۲  
منشی لچمی، ۱۹۵  
منشی محمد کاظم (مورخ)، ۳۸۶  
منشی ناراین داسپوری، ۵۱۱  
منشی هری لال / رسوا، ۵۹  
منشیان درباری، ۱۷۴، ۱۷۸-۱۸۲، ۱۸۷-۱۹۳، ۱۹۶،  
۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۹  
منصفی سمرقندی، امیر شریف (شاعر)، ۴۲۰  
منصور بن محمد طبیب، ۳۷۳  
منصور بن نوح سامانی، ۷۰۶، ۷۲۳-۷۲۴  
منصور تبریزی، ۴۰۹  
منصور خلیفه عباسی، ۷۰۰  
منطقی رازی (شاعر)، ۷۲۲  
منظم، عبدالواحد، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۹  
منظور سمرقندی (شاعر)، ۴۱۸  
منظوم قشلاق طلایی، ۴۸۴  
منظومه‌های دینی، ۶۱-۶۲  
منظومه طبی، ۴۷  
منغیت، امرا و خان‌ها، ۴۳۱-۴۴۳  
منغیت‌ها (دوره)، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۳۹-۴۴۲  
منغیت‌ها، ۴۰۷، ۴۳۱-۴۳۲  
منقبت‌سرای، ۶۵-۶۶  
منگ، حاکم خوقند، ۴۳۹  
منوچهری دامغانی، ۳۸، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۰،  
۱۷۰، ۱۷۲، ۷۲۷  
منوهر توسنی / میرزا محمد (شاعر)، ۵۴۱-۵۴۳  
منه‌اج سراج، ۳۷۰، ۶۴۱، ۶۴۴  
منهر و مدهمالتی (داستان)، ۳۸۵  
منهر و مدهمالتی، ۳۸۴  
منیژه و بیژن، ۳۰۶  
المواقف، ۷  
مواقف، ۹۴

- مهرابهاراتا، ۳۴، ۷۸، ۸۰، ۳۷۳، ۳۷۸-۳۷۹، ۵۰۳-۵۰۴، ۶۷۶، موالی،
- ۵۰۶-۵۰۷، ۵۱۰-۵۱۲، ۵۱۵، ۵۳۱، ۵۴۹، ۶۳۷، مویاسان، ۲۷۵
- ۶۵۳، موجوده حکیمووا، ۴۹۲
- مهابیس (انتشارات)، ۵۰۹، موجودمدار (عالم دینی)، ۵۳۵
- مهابیشنو پورانه، ۵۱۴، مودی (خط)، ۴۰۰
- مهاپوران، ۵۱۳، مورخان دریاری، ۵۳۷
- مهادو بلی دریابادی (ادیب)، ۵۰۹، مورخان غربی، ۵۳۷
- مهاده (شخصیت)، ۵۲۱، مورخان مسلمان، ۶۳۷، ۵۴۸
- مهارج چرنداس سوکھے دوجی، ۵۲۲، مورخان، ۳۶۷
- مهراشتره (شهر)، ۳۹۵، ۴۰۰، ۵۲۹، ۵۴۶، مورلند (محقق)، ۶۵۸
- مهدیوه (جنیش)، ۶۵۳، موریانه، ۲۸۷
- مهر (مجله)، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۱۹، موریس لوبلان، ۲۷۶
- مهر/ایران (مجله)، ۳۲۲، موریس مترلینگ، ۳۰۴
- مهر زمین، ۴۸۶، موزة مردم شناسی، ۲۸۶، ۳۱۶
- مهر فرزندی، ۲۷۰، موسوی اصفهانی، عبدالباقی، ۱۷۸، ۱۹۴
- مهر و ماه، ۳۴، ۱۴۶، ۱۶۲، موسوی، عبدالوهاب (کلانتر اصفهان)، ۱۱۸
- مهر و محبت، ۳۳، ۱۳۳، موسی قاجار، ۱۶۵
- مهرگان (جشن)، ۷۰۹، ۷۲۱، موسیقی (مجله)، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۵
- مهری (شاعر)، ۱۶۴، موسیقی هندی، ۵۵۱-۵۵۲
- مهستی گنجوی، ۱۶۲-۱۶۴، موسیقی، ۳۹، ۴۰۱، ۴۵۸، ۵۳۲، ۵۳۸-۵۳۹، ۵۴۶
- مهلبی (خاندان)، ۶۹۹، ۵۵۱
- مهمان نامه بخارا، ۴۱۱، مولانا بزمی، ۴۳۱
- مهیار بن مرزویه (شاعر)، ۷۲۵، مولانا شاه احمد نیاز (شاعر)، ۴۶۱
- میان عبدالله اجودهانی، ۵۲۹، مولانا عابدی ممتاز (شاعر)، ۴۲۰
- میانکال، ۴۲۲، مولانا محمود (مؤلف تحفة السعادة)، ۵۹۱
- میت چره (ادیب)، ۵۲۰، مولانا نادری (شاعر)، ۳۷۶
- میتا کشره، ۵۲۰، مولتان، ۳۶۹، ۳۹۴
- میخانه (تذکره)، ۳۸-۳۹، ۷۶، مولوی تمیزالدین ارزنی، ۵۱۳
- میخانه، ۵۱، ۳۶۹، مولوی/مولانا، ۱۸، ۲۹-۳۰، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۸۳، ۸۵
- میخیایل باختین، ۳۵۲، ۸۹، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۵۸-۱۶۲، ۲۳۱، ۳۸۸، ۵۴۱
- میدان دهشت، ۳۰۵، ۳۱۱، مولی بخارایی، ۴۲۱
- میر بقای بدخشی، ۴۳۱، مولیر (نمایشنامه نویس)، ۲۱۸، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۸۴
- میر عیسی/همت خان (شاعر)، ۳۹، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۱-۳۱۲
- میر غلامعلی بگرام، ۳۶۹، مونس الارواح، ۳۸۳
- میر فندرسکی، ۱۱۳، ۵۰۷، ۵۱۷، ۵۴۱، مونی باوا (قدیس هندو)، ۵۵۲
- میر فندرسکی، مکتب اشراقی، ۹۵، موهرسینگه گوجرن والا (ادیب)، ۵۰۹

- میر محمدتقی باقر حسینی احمدآبادی گجراتی / خیال،  
۳۸۴
- میر محمدرضا (شاعر)، ۲۸
- میر نمنگان، ۴۳۹
- میراث فرهنگی هند، ۵۳۶، ۵۲۸
- میرالهی، ۴۳۱
- میرخوانده، ۱۷۹، ۱۹۷، ۱۹۹، ۳۷۶
- میرداماد، ۹۵، ۱۱۳
- میرزا آقا تبریزی، ۲۱۸-۲۱۹
- میرزا آقاخان، ۲۶۸
- میرزا ابراهیم (مؤلف فرهنگ میرزا)، ۷۴
- میرزا ابراهیم خان مدایح نگار، ۱۱۹
- میرزا ابوطالب (هندی فارسی زبان)، ۱۸۲، ۲۰۸
- میرزا برگزیده محروم/لوکاله، ۳۰۳، ۳۰۸
- میرزا بیدل، ۵۳۱
- میرزا جان سامی، ۴۳۱
- میرزا خان بن فخرالدین، ۳۸۶
- میرزا رضا مهندس، ۲۲۰
- میرزا سراج حکیم، ۴۴۴
- میرزا سنگ محمد بدخشانی (شاعر)، ۴۳۴
- میرزا صادق (شاعر)، ۴۴۰
- میرزا صادق جاننداری (شاعر)، ۴۳۸
- میرزا صادق منشی (شاعر)، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۰
- میرزا عباد (شاعر)، ۳۴۱
- میرزا فخرالدین محمد، ۵۲۲
- میرزا کمال الدین و عروس بی‌جهاز، ۳۰۳
- میرزا ملا احمد، ۴۶۴-۴۶۵
- میرزا نایب السلطنه، ۱۲۴
- میرزا نعیم سده‌ای / اصفهانی، ۱۵۸
- میرزا و سهیبان، ۳۸۴-۳۸۵
- میرزا، ۲۸۷
- میرزازاده، ۴۷۱
- میرزای سنگلاخ، ۲۳۵
- میرزای قمی، ۱۵۵
- میرزایف، عبدالغنی، ۴۱۷، ۴۵۹-۴۶۰
- میرزایف، کرامت‌الله، ۴۸۷
- میرشادی (شاعر)، ۴۱۰
- میرشکر، میرسعید، ۴۸۰، ۴۸۴
- میرک نقاش، ۱۱۳
- میری خجندی، ۴۰۹، ۴۴۴
- میشره رام داس / قابل (ادیب)، ۵۰۸
- میشل زواگو، ۲۷۶-۲۷۷
- میکنده، عبدالحسین، ۲۷۸
- میمنندی (وزیر)، ۷۱۰
- مینا ومنهر (داستان)، ۳۸۵
- مینوی، مجتبی، ۲۷۷، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۳
- میهن اصفهان (روزنامه)، ۲۷۰
- الن رونه لساز (نویسنده)، ۲۲۲
- نائل شیرزاده، ۴۷۵
- نائینی طباطبایی، میرزا رضا، ۲۱۹، ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۰۳
- نابغه ذبیانی (شاعر)، ۶۸۴، ۷۱۷
- ناپلئون، ۱۹۸، ۲۷۳
- ناتورالیزم (مکتب)، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۹
- نادر شاه افشار، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱،  
۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۳۳، ۲۳۷،  
۶۵۷
- نادر فاتح دهلی، ۲۹۵
- نادر میرزا (مؤلف تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز)،  
۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۳۵
- نادر، ۳۱۶
- نادرپور، نادر، ۴۹۱
- نادم حصاری، ۴۱۸
- نادیا (شهر)، ۳۸۷
- نارنجستان، ۱۵۵
- ناز و نیاز، ۴۰۹-۴۱۰
- ناز، ۲۹۲
- نازاریان، آرداشس (بازیگر تئاتر)، ۳۰۴
- نازبخت، ۲۹۱
- نازک خیالات، ۵۱۸
- نازل خجندی (شاعر)، ۴۳۸، ۴۴۰-۴۴۱
- ناسخ‌التواریخ، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۳۲
- ناسیونالیزم اسلامی، ۲۹۲

- ناسیونالیسم، ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۱۴  
 الناصر لدين الله (خليفة عباسي)، ۷۳۱  
 ناصر، حسن، ۲۷۷، ۳۰۳، ۳۰۵  
 ناصر، علي اصغر، ۲۷۷  
 ناصرالدين برقيارق، ۷۳۰  
 ناصرالدين شاه قاجار، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۵، ۱۳۴،  
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵-۱۵۹، ۱۶۳-  
 ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۸-۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱-۱۹۲،  
 ۱۹۴، ۱۹۶-۱۹۸، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۹-۲۱۴، ۲۱۶،  
 ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۷۸،  
 ۶۰۸  
 ناصرالدين شاه قباچه، ۳۶۹، ۶۴۲  
 ناصرالدين شاه، سفرنامه‌ها، ۱۸۲، ۲۰۹  
 ناصرالدين محمد (شاه گورکاني)، ۲۸  
 ناصرالدين محمود بن التتمش، ابوالمظفر، ۶۴۴  
 ناصرالدين محمود شاه، ۳۷۰-۳۷۱  
 ناصرالدين همايون شاه، ۸۰، ۳۷۵-۳۷۶، ۴۵۷، ۵۱۹،  
 ۵۳۹  
 ناصرالملک، ۲۶۸  
 ناصر خسرو قبادياني، ۳۴۱، ۷۲۸-۷۲۹  
 ناصري (دوره)، ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۴،  
 ۱۹۷، ۲۶۵، ۲۷۸، ۳۱۸  
 ناصري (شاعر)، ۳۷۰  
 ناظر و منظور، ۵۷  
 ناظم هروي، ۴۲۸  
 ناظم الاسلام کرمانی، ۳۱۵  
 ناظمی سمرقندی (شاعر)، ۴۱۰  
 ناظمی میانکالی، ۴۱۱  
 نافع بن عبدالرحمان، ۷۱۳  
 ناله (شاعر)، ۴۳۵، ۴۶۰  
 ناله ملت، ۲۶۸  
 نام آذربان يا سربازي وطن افتخار است، ۳۰۳  
 نام تو تنها نه، ۴۸۹  
 نامدو (از رهبران دين هندو)، ۵۰۷، ۵۳۹، ۵۴۲  
 نامه‌ها، ۲۸۷  
 نامه‌های ديواني، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸-
- ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۸  
 نامی، ميرزا محمدصادق، ۱۷۴، ۲۰۱  
 نامه آذربان اسربازي وطن افتخار است، ۳۰۹  
 نامه آزاد، ۳۰۹  
 نامه باستان/ سالارنامه، ۱۳۹، ۲۳۰  
 نامه پارسی (روزنامه)، ۲۲۷، ۲۳۶  
 نامه پیام (مجله)، ۲۷۰  
 نامه خسروان، ۱۹۹، ۲۳۳-۲۳۴  
 نامه دانشوران، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۳۸  
 نامه فرهنگستان، ۵۸۴  
 نامه نادری، ۳۰۲  
 نانک (از پيروان راماننده)، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۵۴  
 ناهید (مجله)، ۲۷۱  
 نتایج بی علمی نسوان، ۳۱۲  
 نتردام دوپاری، ۲۷۰  
 نتیجه اثرات تریاک، ۳۱۲  
 نتیجه تعدد زوجات، ۳۱۲  
 نتیجه سوءاخلاق، ۲۷۰  
 نثارالملک، ۷۳، ۵۸۹  
 نثاری بخارایی، بهاءالدين خواجه حسن، ۴۱۱، ۴۵۷  
 نثاری، خواجه حسن (شاعر)، ۴۰۹  
 نثر فنی، ۳، ۲۵، ۱۷۵، ۲۲۲، ۶۴۹، ۶۸۷  
 نثری کبودرآهنگی، موسی، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۳-۲۹۴،  
 ۲۹۷  
 نجران، ۶۷۸  
 نجف (شاعر)، ۶۳  
 نجوم هندی، ۳۸۶  
 نجوم، ۲۰۵، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۷  
 نجومی، اصطلاحات، ۳۷۲  
 نجیب کاشانی، ۲۳، ۳۶، ۶۶، ۹۲  
 نجیب مایل هروی، ۴۱۲  
 نخشی بدائونی، ضیاءالدين، ۳۷۲  
 نخشی، محمود رسول، ۳۱۸  
 نخلستان (اثر: منشی لچمی)، ۱۹۵  
 نخلی بخارایی (شاعر)، ۴۰۹-۴۱۰  
 نذیر احمد (دانشمند)، ۳۸۹، ۵۸۴

- نراقی، ملا احمد، ۱۴۶، ۱۶۲، ۲۲۹، ۷۳۳  
 نراقی، ملا مهدی، ۷۳۳  
 نردبان، ۴۹۰  
 نرشخی، ۶۹۷-۶۹۸  
 نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، ۷۰۶، ۷۲۴  
 نرگس، ۲۸۰  
 نرگستان، ۵۰۸  
 نری سینهنه سرسوتی (قدیس هندو)، ۵۵۱-۵۵۲  
 نریمانف، ۳۰۲  
 نزاکت (شاعر)، ۴۲۱  
 نزهت‌نامهٔ علایی، ۷۲۱  
 نسایی، احمد بن علی، ۷۱۳  
 نسب‌نامهٔ شهریار، ۲۷  
 نسترداموس، ۲۷۷  
 نسخ خطی، ۳۲۳-۳۲۴  
 نسخهٔ میرزا/ فرهنگ میرزا، ۷۴  
 نسف (شهر)، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۶۰  
 نسفی، محمد بن نور محمد، ۴۶۰  
 نسفی، محمدامین (شاعر)، ۴۳۹  
 نسوی، علی بن احمد، ۷۱۱  
 نسیم تازه، ۴۸۶  
 نسیم شمال، ۲۶۹  
 نسیم محرم (شاعر)، ۴۱۸، ۴۲۱  
 نسیم، ۲۸۰، ۳۰۰  
 نشئه سمرقندی (شاعر)، ۴۱۹  
 نشأت، محمدصادق، ۳۱۸  
 نشاط اصفهانی، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۷،  
 ۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۹  
 نشر نو، مرکز فرهنگ‌نویسی، ۶۱۴، ۶۲۱  
 نصاب‌الصبیان، ۷۲، ۵۷۷-۵۷۸  
 نصاری (مولف انیس‌العشاق)، ۴۱۱  
 نصر ابن‌احمد سامانی، ۷۰۶  
 نصر بن ربیعہ/ آل نصر (خاندان)، ۶۷۹  
 نصر، سید علی خان، ۳۰۲-۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸-۳۰۹،  
 ۳۱۲-۳۱۳  
 نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، ۵۷، ۷۵، ۱۱۳، ۲۷۵،
- ۴۲۲، ۴۵۹  
 نصرالله منشی، ۳، ۱۷۸، ۷۲۹-۷۳۰  
 نصرت (مدرسه)، ۲۹۳  
 نصرت بنگالی، سلطان، ۵۴۹  
 نصرت‌العارفین، ۳۸۱  
 نصیبی گیلانی، ۱۴  
 نصیر اصفهانی، میرزا محمد، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۶۷  
 نصیرالدین طوسی، ۵۱، ۷۲۹، ۷۳۲  
 نصیرالدین‌اف، عبدالمنان، ۴۱۲  
 نصیرالله سیف خان (مترجم)، ۳۸۵  
 نصر بن حارث بن کلده، ۶۹۱  
 نصر بن شمیل، ۷۰۴  
 نظام انجم، ۳۸۶  
 نظام حیدرآباد، ۶۱۰  
 نظام کلاغ (شاعر)، ۴۴  
 نظام، نظام‌الدین (شاعر)، ۴۱۰  
 نظام‌الدین احمد هروی، ۸۱، ۳۷۹  
 نظام‌الدین اولیاء، ۷۲، ۳۷۱، ۵۲۹، ۵۳۱، ۶۴۵  
 نظام‌الملک (از اشراف هند)، ۶۵۶-۶۵۷  
 نظام‌الملک، خواجه، ۱۸۰، ۷۲۶، ۷۲۹  
 نظام‌شاهیان احمدنگر (سلسله)، ۵۵۱  
 نظامی (انتشارات)، ۵۱۳  
 نظامی عروضی سمرقندی، ۴، ۴۵۶، ۷۳۰  
 نظامی گنجوی، ۴، ۳۲-۳۳، ۳۸، ۵۰-۵۱، ۸۳، ۹۳،  
 ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۸۹، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۷۱، ۳۷۹، ۵۷۹،  
 ۶۰۲، ۷۱۰، ۷۳۰  
 نظامی نیشابوری، حسن، ۳۶۹، ۵۳۱، ۶۴۱، ۶۴۴،  
 ۶۴۶-۶۴۷  
 نظامی، خالق احمد، ۶۳۸  
 نظامی، خواجه حسن (عارف)، ۵۳۱  
 نظامیه (مدارس)، ۷۲۹  
 نظامیهٔ بلخ، ۷۲۹  
 نظامیهٔ نیشابور، ۶، ۷۲۹  
 نظر یزدان (شاعر)، ۴۹۲  
 نظری، رحمت (شاعر)، ۴۹۱  
 نظمی بدخشانی (شاعر)، ۴۳۱، ۴۳۴

- نظمی شغنی (شاعر)، ۳۴۱  
 نظیری نیشابوری، محمد حسین (شاعر)، ۱۴، ۳۶، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۸، ۴۲۰  
 نظیری، نعیم‌جان (شاعر)، ۴۹۲  
 نعمان بن منذر، ۶۷۸، ۶۸۰-۶۸۱، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۸۷-۶۸۹  
 نعمت خان علی (شاعر طنزپرداز)، ۳۸۵  
 نعمت سمرقندی (شاعر)، ۴۱۸  
 نعمت و نعیم (شب دویست و سی و ششم هزار و یک شب)، ۳۱۰  
 نعمت‌اللهی، درویشان، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۰۵  
 نعیم (شاعر)، ۴۲۱  
 نعیمی بخارایی (شاعر)، ۴۱۸  
 نغار (منطقه)، ۳۴۵  
 نغمه‌ها، ۳۸۰  
 نغمه‌های عاشقانه، ۲۷۷  
 نفحات‌القدس، ۴۵۶  
 نفوس مرده، ۲۱۵  
 نفیسی، سعید، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۲، ۵۷۶، ۵۸۳-۵۸۴  
 نفیسی، علی اکبر/ناظم‌الاطباء، ۳۲۱، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۱۸  
 نقالی، هنر، ۷۶، ۲۱۴-۲۱۵  
 نقش بدیع، ۳۷۷  
 نقش حافظ، ۳۲۲  
 نقشبندی (طریقت)، ۴۱۹، ۴۳۰، ۵۲۹  
 نقل مجلس، ۱۶۳، ۲۰۷  
 نقوی، شهریار، ۵۸۴، ۵۸۸  
 نقوی، شهریار، ۶۰۸  
 نقیب خان (از علمای دربار اکبرشاه)، ۷۸، ۸۰، ۳۷۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۲۸  
 نقیب خان طغرل (شاعر)، ۴۴۳، ۴۴۸  
 نقیب‌الاشراف بخارایی (شاعر)، ۴۰۹  
 نقیب‌الممالک، ۲۱۴-۲۱۵  
 نکتی لاهوری، ابو عبدالله روزبه بن عبدالله، ۳۶۸  
 نکوهش سرایی/قدح، ۴۳
- نکیسا (گروه تئاتر)، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۳  
 نگارستان دارا، ۲۰۳، ۲۰۶-۲۰۷  
 نگارستان گیتی‌نما، ۶۵۰  
 نگاهی تازه به معنی‌شناسی (مقاله)، ۶۲۰  
 نگرها (قوم)، ۳۹۷  
 نل و دمن، ۳۳-۳۴، ۳۷۹، ۵۱۲  
 نلوپاکه‌پانه/نله و دمینتی، ۵۱۲  
 نمایش به سبک اروپایی، ۳۰۳، ۳۱۲  
 نمایشنامه‌نویسی سیاسی، ۳۰۷  
 نمایشنامه‌نویسی، ۲۳۸، ۲۷۲  
 نمایشنامه‌های تاریخی، ۳۱۱ (چک)  
 نمایشنامه‌های روح‌حوی، ۳۰۶  
 نمایشنامه‌های سنتی، ۳۱۳  
 نمایش‌های بومی و مذهبی، ۳۰۳  
 نمک‌گندیده، ۲۸۳  
 نمکدان/حقیقت، ۵۱، ۵۳، ۱۱۳  
 نمکدان، ۱۹۴  
 نمندگان (شهر)، ۴۱۳، ۴۳۷  
 نمونه ادبیات تاجیک، ۴۰۸، ۴۶۳-۴۶۴  
 نمونه اشعار شاعران معاصر افغانستان، ۴۹۱  
 نمی‌چاندر آچاربه، ۵۲۰  
 ننگ و ناموس، ۴۸۷  
 ننه صمد، ۳۱۲  
 نواب شیرازی/بسمل، ۲۰۳  
 نوادرالالفاظ، ۶۰۲-۶۰۳  
 نوادرالمصادر، ۳۸۷  
 نوادرالوقایع، ۴۴۲-۴۴۳  
 نوبر بخارایی (شاعر)، ۴۱۸، ۴۲۰  
 نوبهار (روزنامه)، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۰  
 نوح بن منصور سامانی، ۷۰۶، ۷۲۴  
 نوحه سینه‌زنی، ۱۵۷  
 نور علیشاه اصفهانی، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۹۴، ۲۲۸  
 نور، ۱۶۱  
 نورالحق بن عبدالحق، ۳۷۹  
 نورالدین مخفی (شاعر)، ۴۳۴  
 نورجهان بیگم، ۲۸



- نورس، ۳۸۰  
نورستان (شهر)، ۳۴۳  
نورستانی، زبان‌ها، ۳۴۳-۳۴۴  
نورس‌نامه، ۵۵۲  
نورعلی نور، ۱۶۱  
نوروز (جشن)، ۲۷۴، ۷۰۹، ۷۲۱  
نوروز شاه (داستان)، ۷۹  
نوروز و گلچهره، ۴۷۷، ۴۸۲  
نوروزشکن یا قهرمان میرزا دلسوز، ۳۰۳، ۳۰۸  
نوروزنامه، ۳۲۳  
نوری نیشابوری، ۴۰۹  
نوری، ۲۹۲  
نوش‌باد، ۴۸۹  
نوشکفته‌ها، ۲۹۱  
نوشین، عبدالحسین، ۳۰۴  
نوعی خبوشانی، ۱۴، ۳۴، ۴۰، ۳۸۱، ۵۴۱  
نولدکه، تئودور، ۲۸۷، ۶۷۴  
نول کشور (انتشارات)، ۵۰۸-۵۰۹  
نویل (محقق)، ۶۵۹  
نهار بن توسعه (شاعر)، ۶۹۹  
نهایوند، ۶۹۲، ۶۹۵  
نهایندی، محمد عبدالباقی، ۳۷۹  
نهج البلاغه، ۶۷۷  
نهر، جواهر لعل، ۴۰۳، ۵۵۶  
نیاز باقی تاراج (شاعر)، ۴۱۹  
نیاز و ناز (منظومه)، ۳۳  
نیازمحمداف، ۴۷۲  
نیازی، فاتح، ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵  
نیچریه، ۲۳۰  
نیرنگ حسن / بهاراجوده‌ها، ۵۰۹  
نیرنگ عشق، مثنوی، ۳۸۵  
نیرنگستان، ۲۸۵  
نیرنوری، عبدالحمید، ۲۷۵  
نیست اریش ماریا مارک، ۲۷۸  
نیشابور، ۵-۶، ۶۳، ۷۷، ۴۵۹، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۰۹، ۷۱۴  
۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۹
- نیشابوری، محمد بن محمود، ۷۳۲  
نیشابوری، یعقوب بن احمد، ۷۱۱، ۷۲۵  
نیکولا حداد، ۲۷۷  
نیما یوشیج، ۱۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۰۹، ۳۰۵  
نیمروز (شهر)، ۶۷۸  
نیمه راه بهشت، ۳۲۱  
و. گایگر، ۲۷۴  
واتیکان، ۳۲۰  
واد (محقق هندی)، ۴۰۰  
وارتوتریان، مادام، ۳۱۳  
وارث بخارایی (شاعر)، ۴۱۸  
وارن هستینگز (فرماندار)، ۵۲۰-۵۲۱  
واسع، ۴۸۵  
واصفی، زین‌الدین محمود (شاعر)، ۴۰۹، ۴۱۱-۴۱۵، ۴۳۷  
واضح بخارایی، رحمت‌الله، ۴۴۳-۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۱-۴۶۲  
۴۶۵، ۴۶۲  
واعظ اصفهانی، سید جمال‌الدین، ۲۸۲  
واعظ قزوینی، ملا محمد رفیع (شاعر)، ۲۷  
واعظ کاشفی، علی بن حسین، ۷۰، ۴۳۰-۴۳۱  
واقدی، ۶۶۱  
واقعات اسلامی، ۴۴۰  
واقعات بابری / بابرنامه، ۸۱، ۳۷۸، ۴۱۲-۴۱۳، ۴۵۰  
والاجهس، دربار، ۳۸۰  
والتر اسکات، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۹۲  
والد و سلطان (منظومه)، ۳۴  
والمیکی، ۷۹  
واله اصفهانی، محمد یوسف، ۸۰  
واله داغستانی، ۱۴، ۳۴، ۷۵، ۳۶۹  
وامق و عنذر، ۱۴۶، ۷۲۰  
وامن (دانشمند)، ۵۵۱  
وایو پورانه، ۵۱۵  
وحدت کوهبنانی، ۸۱  
وحدت ملی، ۱۰-۱۱، ۸۸، ۹۰، ۹۴  
وحدت وجود (مسأله)، ۵۲-۵۴، ۵۲۵  
وحدت‌گرایی پان‌تئیستی، ۵۲۵

- وحشی بافقی، ۱۴، ۱۶، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۵-۴۶، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۱۴۵
- وحشی، ۳۱۷
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر، ۷۰، ۸۰-۸۱
- وحید قمی (شاعر)، ۴۵-۴۷
- وحید مازندرانی، غلامعلی، ۲۷۷
- وحیدی اخسیکنی (شاعر)، ۴۱۱
- وخان (ناحیه)، ۳۴۱
- وخانی / وخی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۲-۳۴۶
- وخانیان (اقوام)، ۳۴۴-۳۴۵
- وخش، ۴۸۲
- وداها، ۳۶۷، ۳۹۳، ۵۲۱، ۵۴۲
- ودایی (زبان)، ۳۹۳
- ودایی، ادبیات، ۵۲۴-۵۲۵
- ورامهوره (مؤلف همراهی)، ۳۷۳
- ورتر، ۲۷۷
- ورته، ۴۸۷
- ورجه ماهاتمیه، ۵۱۹
- ورق پاره‌های زندان، ۲۸۶-۲۸۷
- ورنسی (منطقه)، ۳۸۳
- ورنگل (شهر)، ۴۰۲
- وزارت معارف، ۲۳۶
- وزیر (شاعر)، ۴۳۵-۴۳۶
- وزیر انطباعات، ۱۹۷، ۲۲۱
- الوسایل، ۷۳۳
- وسیشتهه (شخصیت داستانی)، ۵۱۸
- وصاف شیرازی، ۴، ۱۷۴-۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۸-۲۰۰
- وصال شیرازی، ۳۲، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴-
- ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۹۴
- وصلت اجباری، ۲۹۲
- وطن صلح، ۴۸۵
- وظیفه فیض، ۵۰۹
- وغ وغ ساهاب، ۲۸۵
- وفا، ۴۸۳، ۴۸۵
- وفایی (شاعر)، ۳۷۵
- وقار شیرازی، احمد، ۱۶۷، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۳۳
- وقایع اتفاقیه (روزنامه)، ۱۷۹، ۱۸۵، ۲۲۵
- وقایع نگار مروزی / هما، ۲۰۳
- وقایع الزمان افتتاح‌نامه نورجهان بیگم، ۲۸
- وقتی که آسیا بازماند، ۴۸۶
- وکیل زبردست، ۳۰۶
- ولتر، ۱۹۸، ۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۷
- ولجه، دربار، ۳۸۷
- ولنگار، ۲۸۵
- ولی رام (شاعر)، ۵۱۸-۵۱۹
- ولید بن عقبه، ۶۹۳
- ولی محمد بهادر خان (حاکم ماوراءالنهر)، ۴۵۷
- ونج (در بدخشان)، ۳۴۲
- ونجی قدیم (زبان)، ۳۴۲
- ونسی (شهر)، ۳۸۶
- ونیز، ۳۱۱
- وه‌دائیتی (رودخانه مقدس)، ۳۳۷-۳۳۸
- وهرز بن کامگار (سپهسالار)، ۶۷۸
- ویاس (شاعر)، ۷۸
- ویتجویی (شخصیت)، ۵۵۱
- ویجایانگر، قلمرو شاهی، ۴۰۲
- ویجگنت، ۳۷۹
- ویجی نگر (منطقه)، ۳۸۷، ۵۵۲
- ویرزیل، ۱۱۵
- ویس و رامین، ۳۱۷، ۳۲۳
- ویسوبهاری (دانشگاه)، ۳۱۹
- ویشنو پورانه، ۵۱۴
- ویشنویی (دین)، ۵۳۹
- ویشنویی بنگالی، ادبیات، ۵۴۹
- ویکتور هوگو، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۲۲
- ویگه واسیشتهه، ۵۳۰
- ویلهم تل، ۲۸۴
- ویلیام جونز، ۶۰۴
- ویلیام جونز، ۶۵۸
- ویلیام شکسپیر، ۲۷۷، ۳۰۴، ۳۱۰
- وینیچ هوگو، ۴۷۷

- هاتف اصفهانی، ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۴۳-  
 ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۱، ۴۳۵-۴۳۶  
 هاتفی، ۳۲  
 هادی سیاح سپانلو، ۲۷۸، ۲۹۹  
 هاردی، پیتر، ۶۴۶، ۶۶۲-۶۶۳  
 هاروارد (دانشگاه)، ۵۱۷  
 هارولد پینتر، ۳۱۲  
 هارون الرشید، ۶۲-۶۳، ۷۰۰، ۷۱۸  
 هاشمی کرمانی، ۵۱  
 هاملت، ۲۷۷  
 هانری برگسون، ۳۵۲  
 هانری گاللی، ۲۷۸  
 هانری ماسه، ۳۱۳  
 هاینریش یونکر، ۲۸۷  
 هجر (شهر)، ۶۷۸  
 هجوسرایان، ۴۳  
 هجویر (روستا)، ۳۶۸  
 هجویری، ۵۷۶  
 هدایت، رضاقلی خان، ۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰،  
 ۱۴۴، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۶-  
 ۱۹۷، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۳۱-۲۳۲،  
 ۲۸۴، ۶۰۸  
 هدایت، صادق، ۲۷۵، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴-۲۸۷،  
 ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۳  
 هدایت، محمدصدیق، ۴۳۱  
 هدایت، محمود، ۲۷۵  
 هدایة السبیل / سفرنامه حج، ۱۸۰، ۲۱۰  
 هدایت نامه، ۱۶۱  
 هر بیسه گمان مبر که خالیست، ۴۸۵  
 هر که زور ندارد کتک می خورد، ۳۰۹  
 هرات، ۱۳۷، ۴۱۳، ۴۵۶، ۶۹۴-۶۹۵، ۷۲۹، ۷۳۲  
 هرات، جنگ، ۱۳۳، ۱۳۷  
 هربرت جرج ولز، ۲۷۷  
 هرینس، ۵۱۵  
 هرکرن دس، ۳۷۹  
 هرمز/ جرون (جزیره)، ۲۷  
 هرمز/ سابور (پدر حماد بن میسره)، ۷۱۶  
 هرزد چهارم، ۶۸۰  
 هرزانی، ۳۱۰  
 هرودت، ۲۹۳، ۳۳۸  
 هرولد بیلی، ۳۳۸  
 هرونی، خواجه عثمان، ۳۶۹  
 هروی، مولانا یوسف بن محمد، ۳۷۶  
 هری اورستریت، ۳۰۰  
 هری ومشه، ۵۱۵  
 هریت بیچراستو، ۲۷۷  
 هری ولبیه سته (ادیب)، ۵۰۹  
 هرینوش، ۳۷۸  
 هزار بیشه، ۲۸۳  
 هزار و یک سخن، ۳۱۷  
 هزار و یک شب، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۱۰  
 هزاره دوره اسلامی، بزرگداشت، ۶۵۳  
 هزل سرایی، ۴۴  
 هزیر، عبدالحسین، ۳۱۶  
 هشام بن عبدالملک، ۷۱۴  
 هشترودی، محمد ضیاء، ۳۱۷  
 هفت اقلیم، ۴۵، ۴۷، ۷۰، ۷۵، ۳۶۹، ۳۷۹  
 هفت اورنگ، ۳۲-۳۳  
 هفت پیکر، ۳۲-۳۳، ۴۳۶  
 هفت تماشا، ۵۲۱  
 هفت سین عید، ۳۱۲  
 هفت کشور، ۳۳، ۲۸۳  
 هفت مثنوی، ۳۳  
 هفتاد و دو و خروج (داستان)، ۷۷  
 هفت بند، ۶۸  
 هلاکوی قاجار، ۲۰۳  
 هلاکی (شاعر)، ۵۷  
 هلالی (شاعر)، ۴۱۳  
 هلالی، سید جعفر (شاعر)، ۴۳۴  
 هلن شکتر، ۳۰۰  
 هلند، ۴۹۲  
 هلوتیز، ۳۲۱

- هم کوه بلند و هم شهر عظیم، ۴۸۸  
 هما، ۳۰۰  
 همایون، پادشاه بابر، ۲۷، ۶۵۱  
 همایون فرخ، عبدالرحیم، ۳۰۵  
 همایون نامه، ۲۷، ۳۷۶، ۶۵۱  
 همایونی، دوره، ۶۵۱-۶۵۲  
 همایی، جلال الدین، ۵۶، ۱۴۱، ۱۸۱، ۲۷۵، ۵۷۶  
 همت چند (ادیب)، ۵۲۳  
 همتی بدخشی، ۴۳۱  
 همدان، ۱۱، ۱۸۷، ۲۹۳، ۶۰۵، ۷۰۹، ۷۱۹، ۷۳۱  
 همدانی، آقا محمدتقی، ۲۲۹  
 همدانی، میر سید علی شاه، ۳۷۴  
 همراهی، ۳۷۳  
 همسایه نو، ۴۹۰  
 همسفران، ۴۸۲  
 همفری دیوی، ۲۱۶  
 هملت، ۳۰۴  
 همیده‌ای سیاه بخت، ۴۷۶  
 هند (همسر منذر بن ماء السماء)، ۶۸۲  
 هند باستان، ۵۵۶، ۶۳۷-۶۳۸  
 هند باستان، ادبیات، ۳۹۳  
 هند باستان، اوپانیشاد، ۵۲۴  
 هند میانه، دانشمندان، ۶۴۶، ۶۵۸  
 هند و آریایی (زبان)، ۴۰۱  
 هند، شبه قاره، ۶، ۱۱-۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۶-۲۷، ۲۹،  
 ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۷۵-۷۸، ۸۱، ۸۵-۸۶، ۹۱،  
 ۱۱۲-۱۱۵، ۱۲۲، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۵،  
 ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۳۸-۲۴۰، ۲۸۴، ۳۴۰-  
 ۳۴۱، ۳۶۷-۳۸۹، ۳۹۳-۴۰۳، ۴۱۰-۴۱۲، ۴۱۵-  
 ۴۱۶، ۴۱۸-۴۱۹، ۴۲۹، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۰۳-۵۵۶،  
 ۵۷۵-۵۷۷، ۵۸۳، ۵۸۵-۵۸۶، ۵۸۸-۵۹۱، ۵۹۳،  
 ۵۹۵، ۵۹۷-۵۹۸، ۶۰۱-۶۰۴، ۶۱۰-۶۱۲،  
 ۶۳۸، ۶۴۴، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۷-۶۶۰، ۶۶۳-۶۶۲
- ۶۸۷، ۷۳۱  
 اداره/ ایندیا آفیس، ۵۱۱-۵۱۲  
 ادبیات، ۳۹۸، ۵۰۴، ۵۲۳، ۵۶۹  
 اشراف ۶۵۷  
 الهیات و فلسفه، ۵۰۵  
 امپراتور افغان، ۶۵۰  
 امپراتور مغول، ۶۵۶-۶۵۷  
 امرا، ۷۲  
 پادشاهان، ۱۱۵، ۶۴۴  
 پزیشان، ۵۵۱  
 پیش از اسلام، ۶۴۹  
 تاریخ معاصر، ۳۸۳، ۶۶۰  
 تاریخ، ۲۸، ۷۲، ۵۰۷، ۶۴۲، ۶۴۴-۶۴۵، ۶۵۴-  
 ۶۵۵  
 تاریخ نگاری، ۳۸۰، ۵۳۶، ۶۳۷-۶۶۳  
 تفکر، ۵۲۴  
 تواریخ محلی، ۸۱، ۶۴۳  
 توده مردم، ۳۶۷، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۴۴-۵۴۵، ۵۴۹-  
 ۵۵۳، ۶۴۲  
 جامعه، ۵۳۵  
 جنبش های دینی، ۵۳۴  
 جنوب، ۳۸۷، ۳۹۴، ۵۵۴، ۵۹۶، ۶۳۹-۶۴۰  
 حاکمان انگلیسی، ۵۳۷، ۶۵۹  
 حاکمان ترک، ۶۳۹  
 حاکمان مسلمان، ۸۱، ۳۹۵، ۴۰۰، ۵۳۶-۵۳۷،  
 ۵۴۸، ۵۷۶، ۶۳۹-۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۵۴  
 ۶۵۹  
 حاکمان، ۳۷۵، ۳۹۵  
 دانشگاه ها، ۶۵۵  
 دانشمندان، ۳۸۸، ۵۰۵-۵۰۶، ۵۱۰، ۵۲۰  
 دوره اسلامی، ۸۱، ۶۳۷  
 دوره اکبری، ۶۴۹  
 دوره مغولی، ۶۶۰  
 دوره میانه، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۶-۵۳۹،  
 ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۵۴-۵۵۶، ۶۳۸، ۶۴۰-۶۴۱،  
 ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۸-۶۶۰، ۶۶۲

- راجه‌ها، ۵۳۶، ۵۴۸، ۵۵۲  
 رقص، ۳۸۵  
 زبان‌های بومی، ۳۴۴، ۳۹۳-۵۴۴، ۴۰۳، ۶۳۷، ۶۳۹  
 زنان، ۳۸۱  
 سالشماری، ۶۴۸  
 سربازان، ۵۵۱، ۵۵۳  
 سلاطین، ۸۰-۸۱، ۶۴۷  
 شاعران پارسی‌گوی، ۷۷، ۵۴۲  
 شاعران، ۳۶۱، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۵۳۹-۵۴۰، ۶۴۰، ۶۴۰  
 شرق، ۶۴۰  
 شعر اسلامی، ۶۰۶  
 شمال، ۳۹۴، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۴، ۶۴۰، ۶۴۲  
 غیرمسلمانان، ۶۳۷  
 فرهنگ بومی، ۳۸۹  
 فرهنگ ترکی، ۶۳۹  
 فرهنگ عربی، ۶۳۹  
 فرهنگ، ۵۵۱، ۵۵۳  
 فرهیختگان، ۳۶۷  
 کاتبان، ۵۰۵  
 کتابخانه‌ها، ۷۷  
 گاهشماری، ۵۲۰  
 مردم‌شناسی، ۵۲۱  
 مسلمانان، ۷۸، ۳۹۸، ۵۳۸، ۵۴۶، ۶۳۷-۶۳۹، ۶۴۶، ۶۵۱، ۶۵۳-۶۵۵، ۶۵۹  
 معماری، ۵۳۸-۵۳۹  
 مغولان بزرگ، نک: تیموریان هند  
 ملیت‌گرایی، ۶۵۵  
 منجم، ۵۵۰  
 منظومه‌ها، ۷۸  
 مورخان، ۶۴۱-۶۴۲، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۵۶-۶۵۷، ۶۵۹-۶۶۲، ۶۶۳  
 موسیقی، ۳۸۵  
 مهاجرات ایرانیان، ۶۴۹  
 میراث اسلامی، ۵۵۶  
 نثر فارسی، ۳۸۴، ۵۰۹-۵۱۰
- نویسنده‌گان، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۳۸۳، ۵۰۳  
 ۵۴۰-۵۳۹  
 نهادهای اسلامی، ۵۳۷  
 هنر، ۵۲۸-۵۳۹  
 هندری پانت (پاندیری)، ۴۰۰  
 هندریک ویلم وان لون، ۲۸۴  
 هندشناسی، مطالعات، ۶۵۷  
 هندو - اسلامی - ایرانی، فرهنگ، ۵۴۱  
 هندو - فارسی، ادبیات عرفانی، ۳۶۸  
 هندو - فارسی، ادبیات، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۵-۳۷۶، ۳۸۳-۳۸۴  
 ۳۸۴، ۳۸۹، ۵۰۵  
 هندو (دین)، ۷۸، ۳۷۸، ۳۸۳-۳۸۵، ۳۸۹، ۵۰۳، ۵۰۵  
 ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۳-۵۲۴، ۵۲۷  
 ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۵۰، ۵۵۳-۵۵۴، ۶۵۴-۶۵۵  
 ۶۵۵، ۶۵۹  
 هندو، ۳۲۲  
 اولیاء، ۵۳۹  
 بت‌پرستی، ۵۲۲، ۵۳۵  
 بهکته‌ها، ۵۳۶  
 پاندیت‌ها، ۵۰۵، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۴۸، ۵۵۱  
 جهان‌شناسی، ۵۲۰-۵۲۱  
 خدایان و اوتاره‌ها، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۵۲  
 سادهو، ۵۳۱  
 فرقه‌ها و طبقات، ۵۲۲، ۵۳۵  
 قدیسان و یوگی‌ها، ۵۳۰-۵۳۱، ۵۳۵، ۵۴۸، ۵۵۱  
 ۵۵۳  
 قوانین، ۵۲۱  
 معابد، ۵۲۹، ۵۵۳، ۶۵۹  
 هندوان، متون مقدس، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۵۳  
 هندوانه، ۲۸۰  
 هندوایرانی (اقوام)، ۳۴۵  
 هندوایرانی (زبان‌ها)، ۶۰۴  
 هندوستان کی دو پیغمبر راما اور کریشنا سلام‌الله  
 علیهم، ۵۳۱  
 هندوشاه، ۵۷۹  
 هندوکش شرقی، ۳۳۷-۳۴۶

- هندوکش، ۳۴۰  
 هندوی بنگالی، شاعران، ۵۴۹  
 هندویی - ایرانی - اسلامی، ۵۲۴-۵۳۶  
 هندویی، آثار، ۵۰۶-۵۰۷، ۷۰۲  
 هندویی، اخلاق، ۵۲۰  
 هندویی، اندیشه‌های عرفانی، ۵۱۹، ۵۳۰-۵۳۱  
 هندویی، تفکرات دینی، ۵۳۰  
 هندویی، سنت‌ها، ۳۸۱، ۵۱۹-۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۰  
 هندویی، فلسفه، ۵۳۰  
 هندویی، کتاب‌ها، ۵۳۶، ۵۴۹  
 هندی (زبان)، ۳۴، ۷۹، ۱۸۶، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۸-  
 ۳۹۹، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۴۴، ۵۷۷، ۶۰۱، ۶۰۹  
 هندی (شعر)، ۳۹۸، ۵۱۸، ۵۳۶  
 هندی سبب سگر، ۳۹۸  
 هندی، داستان، ۳۴، ۳۸۱، ۳۸۵  
 هندی، زبان‌شناسی، ۵۸۵  
 هندی، زبان‌ها، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۹۴-۳۹۵، ۴۰۳، ۵۴۴-  
 ۵۴۵  
 هندی، سبک، ۲، ۸، ۱۲-۱۵، ۲۰-۳۲، ۸۳، ۸۷، ۱۱۲-  
 ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۴-۱۴۵،  
 ۱۵۱، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۸۸، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۸۱-۳۸۳،  
 ۳۸۵، ۴۱۱، ۴۲۰-۴۲۱، ۴۲۸-۴۲۹، ۴۳۵، ۴۴۳،  
 ۴۵۹  
 هندیان باستان، ۳۹۴  
 هندیان، ۳۶۷-۳۶۸، ۳۸۹، ۳۹۷، ۳۹۳، ۵۳۱، ۵۷۶،  
 ۶۸۸  
 هندیان، ۷۸-۷۹، ۳۹۸، ۵۰۳-۵۰۷، ۵۲۱-۵۲۳، ۵۲۵،  
 ۵۲۸، ۵۳۰-۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۰-۵۴۱، ۵۴۳-  
 ۵۵۱، ۵۵۳-۵۵۶، ۵۷۶، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۵۹  
 هندی‌تبار، ۶۰۱  
 هنر، ۳۰۳  
 هنر، عناصر اسلامی، ۵۳۸  
 هنر، عناصر هندویی، ۵۳۸  
 هنرستان هنرپیشگی، ۳۰۴، ۳۱۲  
 هنره (منطقه)، ۳۴۵  
 هنریک ایبسن، ۲۸۴  
 هنسه جواهر، ۵۱۳  
 هنگام عشق، ۷۹  
 هور تهران (روزنامه)، ۳۱۱  
 هوراس، ۱۱۵  
 هولگو خان مغول، ۶، ۷۳۲  
 هومبولت، دانشگاه، ۲۸۶  
 هومر و ایلید، ۲۷۸  
 هویت ملی، ۱۰-۱۱، ۲۶، ۶۰، ۶۲، ۸۸-۹۰، ۹۳-۹۵،  
 ۴۶۳-۴۶۴، ۷۰۸  
 هیپنوتیزم، ۲۹۵  
 هیر و رنجها، ۳۷۹، ۳۸۴  
 هیمالیا، ۳۳۷  
 هیمو (نخست‌وزیر)، ۵۴۹  
 یاد یار مهربان، ۴۶۴  
 یادبودهای سفارت استانبول، ۳۱۶  
 یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه، ۲۱۱  
 یادداشت‌های ژنرال تره‌زل فرستاده ناپلئون به هند،  
 ترجمه، ۳۲۳  
 یادگار (مجله)، ۳۲۲  
 یادگار جاماسپ، ۲۸۴، ۶۷۵  
 یادگار یک شب، ۲۹۸  
 یادگارهای یک دیوانه، ۲۷۰  
 یادگاری، شاه مظفر، ۴۹۲  
 یاران با همت، ۴۸۵  
 یارشاطر، احسان، ۵۸۰، ۵۸۴  
 یاقوت حموی، ۷۰۴، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۲۲  
 یان ریپکا، ۸۲، ۸۵، ۳۷۷  
 یان مارک، ۳۶۸، ۳۷۶  
 یتیم، ۳۰۵  
 یتیم‌الدهر، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۲۰-۷۲۲، ۷۲۶-۷۲۷  
 یتیمه، ۴۷۶  
 یچور ودا (از چهار وادی دین هندو)، ۳۷۸  
 یحیی برمکی، ۷۰۰، ۷۱۴  
 یحیی بن عبداللطیف قزوینی، ۸۰  
 یحیی پسر امیرنظام گروسی، ۱۸۱  
 یحیی سلطنت (شاعر)، ۴۱۹

- یحیی قریب، ۲۹۰  
 یدغه (گویش)، ۳۳۹  
 یزد، ۸۰، ۷۳۲  
 یزدگرد ساسانی، ۶۸۰  
 یزدی (شاعر)، ۱۱۳  
 یزغلامی (زبان)، ۳۳۹، ۳۴۲  
 یزید بن مهلب، ۶۹۳، ۶۹۹، ۷۰۱  
 یشتها، بخش دوم، ۳۲۰  
 یشتها، بخش نخست، ۳۲۰  
 یعقوب بن لیث، ۲۹۰  
 یعقوب لیث صفاری، ۶۰، ۶۲، ۷۰۵  
 یعقوب، سلطان آق قویونلو، ۱۳  
 یعقوبی (مورخ)، ۶۹۵، ۷۰۶، ۷۲۳  
 یعنی که مصاحبه، ۳۰۵  
 نیما (مجله)، ۳۱۹، ۵۸۰  
 نیمای جندقی، ۴۳، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۶-۱۴۸،  
 ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۸، ۱۹۲-۱۹۳، ۲۳۲-۲۳۳،  
 ۲۳۵  
 یقیکیان، گریگور، ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۰۵، ۳۱۱-۳۱۲  
 یک اشتباه، ۳۰۶  
 یک بخش از زندگی، ۳۱۲  
 یک بوسه، ۳۰۵  
 یک حوض پر خون، ۴۷۶  
 یک روز دراز، روز بسیار دراز، ۴۸۸  
 یکی بود و یکی نبود، ۲۸۰، ۲۸۲-۲۸۳  
 یکی ملک جمشید طلسم آصف و حمام بلور، ۲۱۵  
 یگانه نسفی (شاعر)، ۴۲۰-۴۲۱  
 یگه سنگرامه، ۵۳۱  
 یگه واسیشته ساره، ۵۱۷-۵۱۸
- یگه واسیشته، ۳۸۳، ۵۱۷-۵۱۸  
 یگه، فلسفه، ۵۳۱  
 یمامه، ۶۷۸، ۶۸۱-۶۸۲  
 یمن، ۶۷۳، ۶۷۷-۶۷۹، ۶۸۱-۶۸۲، ۶۸۸-۶۸۹، ۶۹۱،  
 ۶۹۵، ۶۹۷  
 یمن، قبایل، ۶۹۵، ۶۹۷  
 یمینی سمنانی، ۸۰  
 ینسن (نویسنده)، ۲۸۶  
 یوتا (دانشگاه)، ۳۲۳  
 یوستی نیانوس امپراتور روم، ۶۸۳  
 یوسف بن احمد ابن عثمان (ادیب)، ۳۷۳  
 یوسف بیکاف، ۴۷۷  
 یوسف عادلشاه، (شاعر)، ۳۷۳  
 یوسف و زلیخا، ۱۴۵، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۷۳، ۴۲۰، ۴۳۱،  
 ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۵۳۹  
 یوسف وفا، ۴۷۹  
 یوسف الملوک و بدیع الجمال، ۴۲۰  
 یوسفی بلخی، ۴۰۹  
 یوگه واشیشته، ۳۷۸  
 یونان باستان، اندیشمندان، ۳۷۹  
 یونان، ۱۶۸  
 یونان، آثار ادبی، ۱۱۵، ۳۳۸، ۵۶۹، ۷۰۲  
 یونان، فلسفه، ۳۸۸  
 یونانی (زبان)، ۶۰۴، ۶۰۹  
 یونانی، فرهنگ، ۵۶۸، ۶۴۸  
 یهودی سرگردان، ۲۷۰  
 یهودیان، ۶۷۸، ۶۸۰  
 یهودیت (دین)، ۳۸۴، ۶۷۸



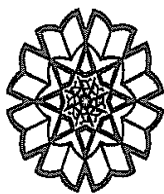




## The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia

The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia (CGIE) is an academic research institute set up in Tehran, Esfand 1362/ March 1984 with a view to producing several encyclopaedias: Islamic, general as well as specialized.

**First Published  
Tehran, 2014**



*Address: The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia,  
Kashanak, Niyavaran, Tehran.*

*P. O. Box: 19575/197.*

*Tel: 0098 21 22297626 . Fax: 0098 21 22297663.*


*E-mail: [centre@cgie.org.ir](mailto:centre@cgie.org.ir)*

*[www.cgie.org.ir](http://www.cgie.org.ir)*

TEHRAN, 2014

# THE COMPREHENSIVE HISTORY OF IRAN

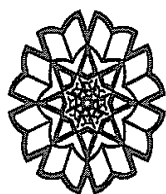
VOLUME XVI



Director & General Editor  
**Kazem Musavi Bojnurdi**

Editor-in-chief  
(Islamic Period)

**Sadegh Sajjadi**



THE CENTRE FOR  
THE GREAT ISLAMIC  
ENCYCLOPAEDIA  

---

CENTRE FOR IRANIAN  
AND ISLAMIC STUDIES

